# الفهرست

تألیف

محمّد بن اسحاق بن ندیم

ترجمهٔ

محمّد رضا تجدّد

انتشارات اساطیر

۳۴۰

**فهرستنویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران**

ابن ندیم، محمد بن اسحق، ـ ۳۸۰ ق.
... الفهرست / تألیف محمد بن اسحاق النديم؛ ترجمه م. رضا تجدد ابن علی بن زین‌العابدین مازندرانی. ـ تهران: اساطیر، ۱۳۸۱.
سی و چهار، ۸۵۴ ص. (انتشارات اساطیر، ۳۴۰) ISBN 964-331-118-x
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
۱. ادبیات عربی ـ ـ سرگذشتنامه و کتابشناسی. ۲. کتابشناسی. ۳. کشورهای اسلامی ـ ـ سرگذشتنامه و کتابشناسی. الف. تجدد، محمدرضا، ۱۲۷۲ ـ ۱۳۲۵، مترجم. ب. عنوان.
۹۰۴۱ف۲الف/Z۷۰۵۲ ۰۱۱/۲۹۲۷
۱۳۸۱ م۸۱-۴۳۰۰

با همکاری

مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها

انتشارات اساطیر

**کتاب الفهرست**
تألیف: محمد بن اسحاق بن ندیم
ترجمه و تحشیه: محمدرضا تجدد
**چاپ اول:** ۱۳۸۱
لیتوگرافی و چاپ: دیبا
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
شابک: x-۱۱۸-۳۳۱-۹۶۴
**حق چاپ محفوظ است**

**آدرس:** میدان فردوسی، اول ایرانشهر، ساختمان ۱۰
تلفن: ۸۳۰۰۱۴۸، ۸۸۲۱۴۷۳ نمابر: ۸۳۰۱۹۸۵

# بنام خدای مهربان

باآنکه بیش‌ازسه سال ازچاپ اول‌این‌کتاب نگذشته ، باز بجهاتی‌که در زیر اشاره میشود ، ما خود را مکلف بتجدید چاپ و تجدید نظر در مندرجات آن مشاهده مینمائیم .

۱ـ حسن استقبال بی‌اندازه‌که از ناحیه فضلا ودانشمندان طبقات مختلف علمی‌نسبت باین اثر ابراز شده . وهمین توجه مشوق ومحرك ما در این‌کار ، بـرای تحسین و تکمیل این‌اثر گردید .

۲ـ آگاهی از یك نسخه قدیمی‌این‌کتاب در خانقاه سعیدیه راجستان هند که دارای اضافاتی برنسخه‌های مورد نظرما بوده ، و ما از نقطه نظرهدف وآرزوئیکه در جمع‌آوری منتسبات بابن‌ندیم را داریم درمقام بدست‌آوردن‌آن نسخه واستفاده ازآن برآمدیم .

۳ـ مشاهـدهٔ پارهٔ از هفوات و افتادگی‌هائی‌که در قسمت تألیفات مـؤلفان مشهود گردید، ما را وادار بتصحیح واصلاح عمل خود نموده زیرا اتقان‌کار و خوب درآوردن ، از وظائف اولیه صاحب همان‌کار است .

۴ـ بررسی‌انتقاداتی‌که ازاین‌اثرشده زیرا انتقاد صحیح‌جلابخش‌حقیقت، وناصحیح‌آن باز موجب جلوهٔ مورد بحث است .

۵ـ ترس‌وبیم ازپیش‌آمدهای زمانه‌که ناگهان مارا برباید و ازانجام این‌وظیفه‌ای‌که اختصاص بخودم دارد ، باز دارد .

این موجبات ما را براین واداشت‌که هرچه زودتردست بکار شویم تا بعالم علم وادب بدهکار نمانیم .

نسخه خطی‌هندی‌تأخیریأس‌آوری داشت ولی خوشبختانه موقعی‌رسید که میتوانیم‌بشرح زیر ممیزات‌آنرا با اضافاتی‌که درآن مشهود گردیده است عرضه داریم .

## ممیزات نسخه هند

این‌نسخه یك‌کتاب‌کامل ازالفهرست نبوده، بلکه جزوهٔ نسبتاً کوچکی‌است‌که متن‌آن

در هشتاد وشش صفحه بقطع ۱۴ × ۱۹ است که ما آنرا شماره گذاری نموده‌ایم. شش‌ورق در اول ، و دو ورق درآخر بآن الحاق شده و خط آن نسخ خوانا وریزاست که تصور میرود از خطوط قرن یازده یا دوازده باشد مطالب دنبال‌هم وبسیارفشرده بهم نوشته شده و هرصفحه دارای سی‌ویك سطراست .

آغاز آن ازوسط ترجمهٔ ججطه درفن‌سوم ازمقاله سوم است[1] که ازبالای صفحه‌پس‌از بسمله ازاین‌شعر شروع میشود :

اذا ماظمئت الی ریقه  جعلت المدامة منها بدیلا

پایان‌آن پس از فلوطرخس دیگر در مقاله‌هفتم[2] چنین‌است .

تم‌الجزء الثانی من‌کتاب الفهرست بعون‌الله ولطفه وتیلوه
انشاءالله تعالی الجزء الثالث اخبار یحیی النحوی وکتبه
حسن‌بن‌عبدالله‌سبط یحیی‌الجوهری والحمدلله رب‌العالمین

و گمان میرودکه شخص فوق نویسندهٔ این جزوه بوده ولی‌تاریخی ندارد .

محتویات شش‌ورق الحاقی در اول این‌جزوه چنین است .

**ورق اول ـ بانگلیسی**

EXPOSURES 51

**ورق دوم ـ بانگلیسی**

MICROFILMED BY NATIONAL ARCHIVES OF
INDIA NEW DELHI 1966

**ورق سوم ـ بانگلیسی**

«IBN-E-NADEEM» BY ABU ABDULLAH BASRIEH
FINd SPOT : KHANGAHE-SAIDIYAH

| **ورق چهارم** | **بخط نسخ** |
|---|---|
| فوزالعلوم معروف بفهرست ابن‌ندیم | ۲۱ |

| **ورق پنجم** | **بخط نسخ** |
|---|---|
| ابوعبدالله البصری المتوفی ۳۶۹ | ابن‌المعلم ۳۱۳ |

جلد ثانی ۵جزء ( وبزبان اردو دارد )

---

۱ـ ر. ك. ص ۲۴۰ همین‌کتاب.  ۲ـ ر. ك. ص ۴۶۳ همین‌کتاب.

## ورق ششم بخط نسخ

فهرست اخبارالحکماء واسماء تصائیفهم‌وهو محمدبن اسحاق (پاك شده) یعقوب‌الوراق دو ورق‌آخر چیز قابل تذکر ندارد .

در نتیجه بررسی مختصری که بعمل‌آمد معلوم شد ـ اولا ـ میان صفحات نوزده وبیست (برحسب شماره گزاری که خودمان نمودیم) افتادگیهائی‌داردکه صفحات ومیزان آن معلوم نیست ، زیرا از اواخر مقاله چهارم است تا اواسط فن اول از مقاله پنجم ـ باین‌ترتیب که صفحه ۱۹ بجمله :ـ ویسلك فی‌شعره.... در شرح حال خلیع رقی ختم میشود ،[1] و صفحه ۲۰ بجمله:ـ علی‌ابن الروندی .... شروع شده و دنباله‌اش اسامی تألیفات صاحب ترجمه ـ ایست‌که هویتش معلوم نیست .

ثانیاً ـ اختلافات‌کوچکی از حیث‌کلمه یا جمله ـ با سایر نسخه‌های خطی و چاپی دیده شدکه چون مهم بنظر نرسید از اشاره بآن خودداری نمودیم .

این‌بود خلاصهٔ ازممیزات‌نسخه خطی‌هندکه ما ترجمه اضافات‌آنرا که ازصفحه ۲۰ تا اواسط صفحه۲۲ وشرح‌حال ـ الواسطی[2]ـ دیدیم مستقلا بنظرخوانندگان محترم میرسانیم.

## انتقادات

در اوائل انتشارچاپ اول انتقاداتی از طرف دونفر از فضلا رسیدکه متأسفانه آن انتقادات با نام نویسندگانش مفقود و موجب نهایت درجه تأثر و تأسف ماگردید ـ فقط آنچه از مضامین‌آن در خاطر مانده یکی مربوط به لهما وبسرا بودکه لهما گوشت و بسرانان بوده وا بن‌ندیم اشتباهاً لهما را نان وبسرا راگوشت دانسته ( رجوع شود به صفحه ۲۴۰) ویکی‌هم گویا مربوط بمانی وکیش او بودکه علی‌رغم‌کوششی‌که دریافتن آن نمودیم نتیجه بدست نیامد ، و جزپوزش وسیلهٔ دیگری برای معذرتخواهی از نقادان با فضل ندارم .

انتقاداتی‌که بعد رسید بشرح زیراست .

فاضل‌محترم‌آقا سید موسی زنجانی از قم انتقاداتی باین خلاصه نوشته بودند:

۱ـ در مقدمه ترجمه فهرست ابن‌ندیم تاریخ ولادت ابن‌ندیم را بنقل ازکتاب هدیة‌ـ الاحباب تألیف مرحوم حاج شیخ عباس قمی‌درسال ۲۹۷ هجری ذکر شده ومطابق آنچه درآن ترجمه نوشته شده وبنده‌هم قبلا تتبع‌کرده‌ام و قبل از مرحوم محدث قمی این تاریخ

---

۱ـ ر.ك. ۲۸۴ این‌کتاب و ص ۲۴۲ چاپ مصر ۲ـ ر. ك ۳۲۰ این‌کتاب .

در کلام احدی دیده نشده و اطلاعات تراجمی آن مرحوم بسیار محدود و اگر فرضاً در کتابیکه در دسترس نیست تاریخ مزبور را پیدا کرده بود علی‌القاعده مأخذ آنرا نشان میداد. مرحوم قمی در ترجمه ابن‌ندیم عین عبارات مقدمه راکه یکی از فضلا مصر برای چاپ الفهرست درمصر نوشته شده وارد نموده بدون اینکه کوچکترین تغییری در عبارات آن داده باشد . فقط مقداری از اواسط مقدمه را اسقاط کرده است ـ درآن مقدمه تاریخ ولادت را بطور تحقیق بیان نکرده ، فقط از بعض کلمات ابن‌ندیم بطورتقریب مطلبی نوشته ، از جمله ابن‌ندیم دربارهٔ مرزبانی نقل کرده ـ وذکر ـ ابن‌ندیم ـ فی‌ترجمة ـ المرزبانی‌آن مولده‌کان فی‌جمادی‌الاخرة ۲۹۷ الخ و مرحوم قمی خیال کرده است که مرجع ضمیر ـ مولده ـ ابن‌ندیم میباشد وآن را سال وماه تاریخ ابن‌ندیم پنداشته است .

۲ـ ابن‌ندیم دربارهٔ ابوطالب انباری ( صفحهٔ ۳۶۶ ) نوشته‌که از فرقه بابوشیه‌بوده از این فرقه در هیچیك ازکتب ملل و نحل اسمی‌برده نشده ، و در ترجمه‌هم باین معنا توجه داده شده‌که ممکن است بابوشیه محرف ـ بوباشیه ـ باشد چون در ترجمه انباری کلمهٔ بوباش‌آمده ؛ ولی ظاهراً کلمه بابوشیه محرف ناووسیه است زیرا شیخ طوسی درکتاب فهرست در بسیاری از موارد ازفهرست ابن‌ندیم استفاده‌کرده و در مواردی بدون ذکراسم عین عبارت ابن ندیم را درکتاب خود ایرادکرده ، ازجمله در ترجمهٔ شخص مزبور همان عبارت ابن ندیم را ذکرکرده فقط در مورد بابوشیه ـ ناووسیه ذکرکرده است .

۳ـ بابیه حشویه (ص۳۳۵) ظاهراً نابته حشویه است چنانکه ز محشری در اساس ـ البلاغه نوشته: وهذا قول‌النابتة والنوابت هم‌الحشویه .

۴ـ در صفحه ۴۱۳ بن‌جریح‌آمده وصحیح‌آن بن‌جریج با جیم اول و آخر است .

۵ـ درصفحه ۳۵۰ ـ ابوطاهرحسن‌بن ابوسعید جنانی‌آمده وصحیح‌آن جنابی با باء بعد از الف است .

فاضل دانشمندآقای جلال‌الدین همانی استاد دانشکده ادبیات راجع بدهویه وششویه وپارای از اغلاط متن عربی چاپ مصر شرحی مرقوم داشته‌اندکه عیناً نقل میشود .

## بسمه تعالی شأنه

... آقای تجدد[1]

امرفرموده بودید نظر خود را در باره جملهٔ :ـ کیف تصنع بدهویه وششویه ـ کتاب الفهرست ابن‌الندیم صفحه ۳۳۸ طبع مصر سنه ۱۳۴۸ ه بنویسم بنظر حقیر در کلمه ششویه تحریف شده و صحیح‌آن ـ بیستویه ـ است مرکب از : ـ بیست × ویه — یعنی بیست ـ یك یا ـ یك بیستم و از این جهت است که آنرا به ـ نصف عشر ـ ترجمه و تبدیل کرده بودند .

---

۱ـ کلمات تفخیمی نامه ایشانرا حذف نمودیم.

اما دهویه صحیح است، آن نیز مرکب است از : ده × ویه ـ بمعنی ده یك ـ یـا یکدهم، که تفسیر وتبدیل بعشر شده بود .

ضمناً عرض کنم که در همین سطر جمله بعد ـ فکیف تصنع بوید ـ احتمال میرود ـ وند ـ صحیح باشد ، مرادف‌اند ـ که بهمین مناسبت به ـ ّنیف ـ نیف ـ عربـی تفسیر شده است .

برای مزید فائدت پارای اغلاط دیگر نسخه را که این‌حقیر بنظر خود تصحیح کرده‌ام باطلاع حضرتعالی میرسانم و منظور همان طبع مصر است که در فوق اشاره شد .

صفحه ـ سطر

۳۱ ۸ السیاق ظاهراً غلط وصحیح آن البستاق است[1] یعنی اوستا

۴۲ ۱۹ ( ... بن‌سعید ) بجای نقطه‌ها بنظرحقیر ظاهراً ابوسعید عثمان‌بن سعید باشد همان کسیکه مابین قراء به ـ ورش ـ ملقب است[2] .

۴۵ ۱۹ عبدالله‌بن عباس‌بن ابی‌ربیعه ـ کلمه عباس تصحیف وصحیح آن عیاش‌است[3].

۵۳ ۴ جعفرالرحی ـ لعل‌الصواب (البرجلی) کمایاتی فی ص ۵۸.

۱۶۹ ۷ عیسی‌بن معقل‌بن ادریس‌العجل ـ اقول والمشهور عیسی‌بن ادریس‌بن معقل کما ذکره ابن‌خلکان فی‌ترجمة ابی‌دلف‌العجلی ـ وایضاالصواب ـ العجلی ـ لاالعجل[4] .

۱۹۶ ۱۸ و اسمه ... دیمرت ـ وعندی‌آن الصواب ـ واسمه قاسم‌بن‌محمد ـ ودیمرت. کمامرفی ص ۱۲۸ من الکتاب و ایضاکماذکره‌السمعانی ذیل‌نسبة‌الدیمرتـی وکذلك فی‌معجم‌الادباء و طبقات‌النحاة ـ وغیرذلك من‌الماخذ .

۱۹۷ ۸ ویکنی‌اباالحسین ـ اقول والصواب اباالحسن، و اما ابوالحسین احمدبـن یحیی‌بن ابی‌البغل فهواخوه کمایظهرمن‌الکامل لابن‌الاثیرفی حوادث ۲۹۹[5] .

۲۶۲ ۸ واسمه عبیدالله‌بن‌محمد ـ اقول والصواب ـ عبدالله‌بن محمد وتری ترجمة فی تاریخ بغداد للخطیب‌البغدادی ـ وتذکرة‌الحفاظ للذهبی .

۳۶۵ ۸ و اهل مجلتهم ـ لعل‌الصواب ـ واهل‌نحلتهم[6]

۲۶۷ ۵ بابك‌الحرمی، والصحیح ـ بابك‌الخرمی[7].

۲۶۷ ۷ من‌ناحیة‌الکرخ ـ الصواب ـ الکرج ـ یعنی ـ کرج ابی‌دلف‌المشهور[8]

---

۱ـ معرب اوستا ـ الوستاق است. ۲ـ ر.ك. ص۴۸ این کتاب

۳ـ ر.ك. ص۵۳ این کتاب ۴ـ ر.ك. ص۱۹۱

۵ـ ر.ك. ص۲۲۶ این کتاب که مراد همان احمدبوده نه‌محمد

۶ـ ر.ك ص۳۴۹. ۷ـ ر.ك ص۳۵۲ این کتاب ۸ـ ر.ك ص۳۵۲ این کتاب

صفحه ـ سطر

۲۶۷ ۱۵ من‌قبل‌حموید ـ اقول والصحیح ـ احموله ـ یعنی‌احموله‌البر وجردی و زید ابی‌دلف .

۲۷۷ ۶ و ذکرحیدر ـ لعل‌الصواب وذکرجنید ـ علی‌ماذکره فی ص ۲۷۵ .

۳۳۵ ۹ من طین‌الشقیق ـ والظاهرالشفتق ـ معرب شفته[1] .

۳۷۷ ۵ کتاب‌الزبرج ـ لعل‌الصواب ـ بزیدج ـ معرب ویژیدك ـ او فژیدك ـ بمعنی ـ گزیده وبر گزیده .

۴۷۹ ۱۳-۱۴الحرمیه ـ الصحیح ـ الخرمیه ـ یعنی‌خرم دینی وخرم دینان[2] .

**۹ر۳ر۴۶ جلال‌الدین همانی**

***

در قسمت دهویه و ششویه بدون آنکه بخواهم وارد بحث در بارهٔ وَیْه بفتح واو . و سکون یا ـ ویه بکسریاء وسکون هاء شویم درتأیید نظریه خود که در صفحه ۴۴۲ این کتاب آمده، میگوئیم که اساس سخن‌درباره موضوعات دفتری ودیوان محاسباتی چهارده قرن‌پیش است که عرب برای نگاهداری درآمدهای دولت جدیدالتأسیس خود از ایران اقتباس نمود درآن‌زمان اسلام که تازه‌بجلوه گری‌درآمده‌بود ظاهراً سه‌نوع‌درآمد داشته، زکوة ـ خمس ـ ومالیات ارضی، زکوه مآخذ مختلف برپایه حد نصاب داشت. ولی دو نوع‌دیگرپایه ومآخذ ثابتی داشتند. عربها این دو مآخذ را بمصطلحات حسابداری قدیم ایران بدهویه و ششویه تعبیر نمودند ـ زیرا خمس‌شرعی‌پایه شش‌را درعمل داشت وشاید بهمین‌ملاحظه صالح که خواست آن‌را بعربی درآورد دهویه‌را عشر، وششویه را نصف عشر که همان خمس‌بود درآورد .

آقای دکترسیدجعفرسجادی معلم دانشکده ادبیات درمجله دانشکده شماره سوم سال سیزدهم ـ فروردین ۴۵ ـ در صفحات ۱۵۶ـ۱۶۱ ـ ضمن ترجمه فهرست محتویات مقالات دهگانه ابن‌ندیم ازترجمه این کتاب ستایش واززحمت‌دراین‌راه قدردانی‌نموده سپس‌انتقاداتی بشرح زیر کرده‌اند :

الف ـ در متن عربی‌این کتاب از لحاظ بکاربردن لغات و اصطلاحات نـامأنوس و هم‌ازجهت استعمال اصطلاحات تاریخی وملل و ادیان ، برای دانشجویان و مبتدیان علـوم تاریخی و اجتماعی چندان قابل استفاده ومفید نمیباشد !!

ب ـ مترجم دربرخی از موارد ناچار شده‌اند لغات را بحال خود بگذارند یا لغات

---

۱ـ ر.ك. ص ۴۳۹ این کتاب. ۲ـ ر.ك. ص ۶۱۰ این کتاب.

نامأنوسی استعمال کنند ، چنانکه در ص۳۸ گوید: خداوند تبارك و تعالی نفرات (توراة) را برپنج پنجم برموسی نازل فرمود وهریك منقسم بدو سفر و هرسفر منقسم بچند فرسه !!

ج- مقدمهٔ کتاب از استعمال الفاظ غیرادبی وروزنامه‌ای خالی نیست .

د- مهمترین کاریکه درترجمه این کتاب میبایست انجام میشد ضبط درست اصطلاحات علمی ومذهبی ، اعلام اشخاص ، اسامی کتب ، القاب، اسامی فرقه‌ها ، و پیدا کردن ریشه واساس تاریخی آنهاست که کمتر بدان توجه شده است ، وحتی در سرفصلها این معنا رعایت نشده و بطور قطع تلفظ اسامی مانند عاصم‌بن‌بهدله - بن‌شنبوذ - ابوثروان - ابومسحل اعرابی - مؤرج مسدوسی کار مشکلی است ! وبسیاری از موارد رعایت نکات دستوری نشده است .

ه . درشمردن کتب اشخاص اولا بترتیب منظمی فهرست نشده است و بطور درهم و غیرمعقول !! تنظیم شده است وثانیاً میبایست معلوم میشد که این کتابها اکنون موجود است یانه - بچاپ رسیده است یانه - و نام صحیح ودرست آنهارا میبایستی ذکر میکردند .

و - فهرست اعلام ولغات ، و اصطلاحات علمی را درهم نوشته‌اند و اینکار بطور قطع خلاف اصول است ، مثلاکلمه طوبیقاً وقاطاقوریاس در ضمن اعلام خاص ویا نام کتاب کاریست مسلم نابجا ! !

این است خلاصه‌ای ازانتقادات فاضلانه ایشان که چون میدانیم این مجلهٔ وزین زیر نظراستاد دانشمند آقای دکترصفا رئیس دانشکده ادبیات اداره میشود . بحواب هریك مبادرت وقضاوت را بخوانندگان محترم واگذار مینمائیم .

اولا- عقیده ایشان که متن عربی الفهرست از لحاظ بکار بردن لغات و اصطلاحات نامأنوس الخ.... عقیده‌ایست که ظاهراً اختصاص بشخص خودشان‌داشته وتاکنون دیده وشنیده نشده است که کسی این‌عقیده را داشته باشد وآیا بهتر نبود که ایشان در صورتیکه متن عربی را خوانده باشند - نمونه‌ای ازآن لغات واصطلاحات را نشان میدادند که برای دانشجویان و مبتدیان، درس با ارزشی‌باشد ؟

ثانیاً اینکه نوشته‌اند لغات نا مأنوس استعمال شده وبمندرجات ص ۳۸ اشاره کرده‌اند ما متن عربی را دراینجا میآوریم، تا معلوم شود که استعمال پاره‌ای از کلمات مانند فراسه (نه فرسه) برای چه بوده .

الکلام علی‌التوراة التی فی‌یدالیهود - سئلت رجلامن افاضلهم عن‌ذالك
فقال انزل‌الله جل‌اسمه علی موسی‌التوراة وهی **خمسة اخماس** وینقسم
کل خمس الی‌سفرین وینقسم السفر الی عدة **فراسات** ومعناها **السوره**
و تنقسم کل فراسة الی عدة بسوقات و معناهاالایات ( ص ۳۸ الفهرست چاپ مصر

ترجمه کامل این متن بدون هیچ گونه دخل وتصرفی در صفحهٔ ۳۸ ترجمه آمده و مؤلف کلمه فراسه وابسوقرا برای بیان مصطلحات مذهبی یهود باذکرمعانی آنهاآورده واین‌دوکلمه هم عربی یا فارسی نیست تاموردی برای مأنوس بودن یا نبودن داشته باشد . وای‌کاش‌خود ایشان این‌متن عربی را بدون ذکر فراسه یا ابسوق ترجمه میکردند تاقدرت و تسلط ادبی ایشان برخوانندگان گرامی‌آشکار میگردید .

ثالثاً ـ تذکر باستعمال الفاظ غیر ادبی وروزنامه در مقدمه‌کتاب بدون ذکر موارد یا مورد از جنبه انتقاد پسندیده نیست زیرا نه ما میتوانیم غلط واشتباه خود را تصحیح و اصلاح نمائیم نه سایرین میتوانند از فیض دانش ایشان بهره‌مند گردند .

رابعاً ـ ما نتوانستیم منظور ایشان را از ایـن انتقاد بـدست آوریـم . مـراد از ضبط درست اصطلاحات علمی و مذهبی ـ یا ـ اعلام اشخاص ـ چیست ؟ آن اصطلاحـات علمی و مذهبی . وآن اعلام اشخاص چگونه بوده‌که ما در ضبط‌آن از جنبه ترجمه قصور ورزیده‌ایم . وهمچنین درباره ضبط اسامی‌کتب ، و القاب ـ آیا جز ذکرآنچه راکه مؤلف آورده و نقل کرده کار دیگری امکان داشت ؟ و میتوانستیم آنها را بصورت دیگـری درآوریم :

راجع بفرقه‌ها تاآنجائیکه برای ما امکان داشت از تحقیقات و کنجکاویها خودداری نکرده‌ایم و اگربصفحه ـ ط ـ مقدمه و ـ تحقیقاتی‌که بجائی نرسید نظری انداخته بودند متوجه میشدندکه ما بوظیفه خود عمل کرده‌ایم .

اما رفع اشکال از تلفظ اسامی، مانند عاصم‌بن بهدلی‌وغیره ... نه تنها برای ما بلکه برای هیچکس متصور نبوده فقط این اعتراض بمؤلف وارد است‌که چرا این قبیل اعلام ـ مشکل‌التلفظ ـ را مورد بحث قرارداده‌اند !!

خامساً تنظیم فهرست اسامی‌کتابهائیکه ضمن شرح حال مؤلفانش‌آمده گذشته ازاینکه کار بیهوده وبیجائی بود ، موجب اشکالاتی هنگام مقابله در تصحیح کتاب میگردید و این کار **درهم وغیرمعقول** را خود مؤلف مرتکب شده است اما معلوم داشتن‌اینکه: آن‌کتابها اکنون موجود است یا نه ؟ بچاپ رسیده‌است یانه ؟ ونام صحیح‌آنها چه بوده؟ چون بنظرما کاری‌است مستقل و ارتباطی‌بترجمه ندارد امید است خود منقد محترم این‌کار را ـ بخصوص برای بدست‌آوردن نام صحیح آنها ـ البته غیراز گفته‌مؤلف ـ در عهد گرفته وچنین خدمت بزرگی را انجام دهند .

سادساً ـ طوبیقا ـ قاطیغوریاس، مانند انالوطیقا وغیره نام‌کتابهای ارسطو درمنطق بوده (ص۴۵۳) که ذکرآنها ضمن اسامی‌کتب ـ برخلاف نظریه ایشان ، مسلماً کار بجائی بوده است .

درقسمت اغلاط اعراب‌پاره‌ای ازاشعارعربی مانیزحق‌را بجانب‌ایشان‌داده وخوشوقتیم که خودشان پی‌بعلت‌آن برده ، وما را معذور دانسته‌اند.

البته جای تردید نیست‌که سخن سنجی وورود بمیدان سخن شناسی کار سهل‌وآسانی نبوده ، وخرمنی است‌که‌کوبیدن‌آن احتیاج بورزیدگی زیادی دارد .

درخاتمه خوشوقتیم ازاینکه توانستیم فهرست‌کاملی ازاسامی‌کتابهائی‌که دراین‌ترجمه چه در متن و چه در حاشیه آمده و بالغ بر ۷۷۳۸ کتاب است برفهرستهای این چاپ علاوه نمائیم .

از مراقبت بیشتری‌که ازکارکنان چاپخانه بانك بازرگانی بویژه‌آقای امیرجلالی و آقای مقربان در تحسین‌این چاپ مشهودگردید سپاسگزاری مینمایم .

**الحمدلله وله‌الحمد تهران تیرماه ۳۴۶ ـ م. رضا تجدد**

# ترجمهٔ

## اضافات نسخهٔ خانقاه

### سعیدیه در راجستان هند

ازصفحه ۲۰ ـ تا صفحه ۲۲

... علی‌ابن‌الروندی ـ کتاب‌نقض‌الزمرد علی‌الروندی فی‌ذلك . کتاب نقض کتاب عبادبن سلما فی‌العکس . ( کذا ) کتاب نقض‌کتاب التاج علی‌الروندی . کتاب نقض‌کتاب الدامع علی‌الروندی . کتاب نقض‌البرهان[1].

### بردعی

ابوالحسن احمدبن عمربن‌عبدالرحمن بردعی، ونژادش ازبردعه آذربایجان است و از بزرگان معتزله بغداد بشمار میرفت .

### شطوی

ابوالحسن احمدبن علی‌شطوی ، ازبزرگان معتزله ، ومرد بخیل وبا غیرتی بود در سال هفتاد ونه[2] بحال خفه‌گی از دنیا رفت . وپسر ودخترش ویرا خفه‌کردند برای اینکه دختر از او خواسته بودکه ویرا بعقد مردیکه طرف علاقه‌اش بود درآورد اونپذیرفته‌وبیشتر ویرا درتنگنا وفشار میگذاشت ، دختر بابرادرش سازش نموده وهمینکه خرماچین بدرخانه‌شان‌آمد ، او را خفه نمود. خانه شطوی درباب‌التاب ـ درکرخ بود .

### حارث ورّاق

بلخی درکتاب المحاسن وپرا ابوالقاسم حارث‌بن علی از مردم خراسان خـوانده و گویدکه مرد بـا اخلاق و متدین وپرهیزکار وپاکدامن بود ، و از روساء اهل‌نظر بشمار

---

۱ـ صاحب ترجمه معلوم نیست چه‌کسی بوده ۲ـ بدون ذکرسال.

میرفت وکسی همانند او دیده نشد . تألیفاتش محکم و کتابهایش بسیارخوب ، و نقائضی بر تألیفات ابن‌راوندی داشت .

اودر دورهٔ ابوعلی‌جبائی‌زندگانی‌میکرد، وبا ابوعلی مناظراتی داشت ودربازار اهواز باهم ملاقات وبرخورد داشته‌اند .

و بازگوید : اوکتاب فروشی داشت ودرقصروضاح برای مردم صحافی میکرد و این کتابهاازاوست : کتاب‌المخلوق . کتاب‌الاسماء والاحکام ـ کتاب‌الامامه . کتاب نقض‌الدامع . کتاب نقض‌الزمرد . کتاب نقض نعت‌الحکمه ـ کتاب نقض‌التاج. کتاب متشابه‌القران . کتاب حدوث‌العالم والادلة علیها .

## ابوالقاسم

عبدالله‌بن احمدبن محمود بلخی، معروف بکعبی از رؤساء متکلمان زمان خود بود، و در نزد یکی‌از سرکردگان نصربن احمد معروف باحمدبن سهل‌کتابت مینمود ، وهموبود که نصربن احمد را خلع نموده و نیشابور را مقر خود قرارداد . احمدکه پیروزی یافت ، بلخی‌هم میان‌کسانی‌بودکه‌بازداشت گردید. این‌خبرکه بعلی‌بن‌عیسی و زیررسید امرکردکه ویرا بنزدش روانه دارند، واین واقعه در وزارت حامدبن عباس بود . بلخی‌همینکه بمجلس ابواحمد یحیی‌بن‌علی، که محل‌اجتماع متکلمان بود، درآمد همه متکلمانی کـه‌آنجا بودند مقدمش‌را گرامی‌داشته وبالادست خودنشاندند، وهمه نسبت بوی حالت اطاعت وفرمانبرداری داشتند. دراین‌میانه یکنفریهودی نیزدرآن مجلس‌حضوربهمرسانیده وبرخی‌ازحاضران‌مجلس موضوع فسخ شریعت را بمیان‌آورده ودراین‌باره مباحثاتی‌داشتند وسخن‌بجائی رسیدکه همه بابوالقاسم‌حکمیت‌دادند. وچون‌نوبت سخن بایهودی‌بود ابوالقاسم‌بوی گفت سخن باشماست، یهودی گفت توچه‌دانی‌که این‌سخنان‌چیست. ابوالقاسم گفت صبرکن، آیا تو دربغداد ازاین مجلس‌مهمتر سراغ‌داری . یهودی گفت نه. ابوالقاسم گفت‌آیاکسی ازمتکلمان را میشناسی‌که دراینجا حاضرنباشد یهودی جواب داد نه ابوالقاسم پرسیدآیا دراین‌میانه‌کسی از متکلمان را دیده‌ای‌که درمقابل من ازجابرنخواسته باشد و مقدم مراگرامی نشمرده باشد . یهودی گفت نه .

ابـوالقاسم گفت پس تو خیال میکنی‌من با ندانستن چیزی این اندازه مورد احترام اینها هستم .

بلخی دراول‌شعبان سال‌سیصد ونه درگذشت و ایـن‌کتابها از اوست : کتاب‌المقالات ـ که برآن ـ عیون‌المسائل والجوابات ـ را اضافه نمـود ، کتاب الغور والنوادر . کتاب کیفیة‌الاستدلال بالشاهد علی‌الغائب . کتاب الجدل وآداب اهله و تصحیح علله ـ کتاب‌السنة والجماعة. کتاب المجالس‌الکبیر. کتاب‌المجالس‌الصغیر. کتاب نقض‌کتاب خلیل علی‌برغوث.

کتاب الکتاب الثانی علی ابی علی فی الجنة. کتاب مسائل الخجندی فیما خالف فیه اباعلی. کتاب تأیید مقالة ابی الهذیل فی الحر[1]. کتاب المضاهات علی برغوث . کتاب التفسیر الکبیر للقران. کتاب فصول الخطاب فی الرد علی رجل تنبی بخراسان . کتاب النهایة فی الاصلح علی ابی علی و نقضه علیه الصمیری . کتاب الکلام فی الامه[2] علی بن قتیبة . کتاب النقض علی الرازی فی علم الالهی .

## متکلمانیکه در دوره بلخی بودند

ابوبکر الجلنانی[3] و ابواسحاق الواهبی

## صمیری

ابوعبدالله محمدبن عمر الصمیری ، از مردم صمیره واز معتزلیان بصره بود و خودرا ازشاگردان ابوعلی جبانی میدانست وپس از ابوعلی بمقام ریاست رسید. زیرا سن اوهم درحدود سن وسال ابوعلی بود ودرسال سیصد وپانزده وفات یافت .

از ابوعلی نقل شده که میگفته است ، شیخ ما ابوعبدالله .

وابوسعید سیرافی علم کلام را از او آموخته ، و بـرابوبکر بن اخشید سمت استادی داشته ، و این کتابهـا ازاوست : کتاب المسائل والجوابات له. کتاب نقض کتاب ابن الروندی فی الطبانع. کتاب نقض کتاب البلخی المعروف بکتاب النهایة فی الاصلاح علی ابی علی الجبانی

## باهلی

ابوعمر محمدبن عمر بن سعید باهلی بصری از مردم باهله[4] ولادت وتربیتش در بصره بود وکلام را برمذهب بصریان بخوبی میدانست و از قاضیانی بودکه متکلمان در محضرش حاضرمیشدند وگویند ابوعلی نیز حضوربهم میرسانید واز خوش بیانی ورقت انگیزی بیانات وحکایاتش مـردم ومتکلمان بگریه میافتادند . و این کتابها از اوست : کتاب اعجاز القران . کتاب الاصول فی التوحید. کتاب التوحید مفرد عن الاصول .

## احمدبن یحیی المنجم[5]

ابوالحسن احمدبن یحیی بن علی بن یحیی بن ابومنصور منجم ، در ادب بسیار خوب ودرکلام دانشمند و درکلام وسائرادبیات تألیفاتی دارد وما دراخبار ندماء شرح حال اورا

---

۱ـ درمتن بی نقطه ۲ـ احتمال دارد فی الامامه باشد. ۳ـ درمتن بهمینگونه است
۴ـ باهله ازقبیله معن در سحال جزیرة العرب کشتزارهائی داشتند بعد ببصره آمـدنـد (اعلام المنجد) ۵ـ ر.ك. ص۲۳۸ ضمن ترجمه یحیی بن علی منجم وص۴۲۶ ضمن ترجه طبری.

آورده‌ایم ازکتابهای او درکلام : کتاب اثبات نبوة محمد علیه‌السلام . کتاب‌التوحید والرد علی‌المشبهة .

بخط ابواحمد یحیی‌بن علی‌خوانده‌ام که ابوالقاسم بلخی میگفت، بزرگان معتزله که دارای تألیف وتصنیف بوده وبعدازواصل‌بن عطا شهرت پیداکردند:ابوالهذیل. نظام. معمربن عباد . هشام فوطی . ابن‌عمرو. بشربن‌معتمر . ثمامه . جاحظ . وپس‌از آنان : ــ بشربن خالد. علی‌اسواری . عیسی‌بن صبیح. جعفربن‌حرب. شحام، آدمی،ابوزفر، محمدبن سوید ابومجالد. ابوالطیب بلخی. محمدبن‌علی‌مکی. ابوالحسین خیاط . شطوی . محمدبن‌سعیدبن زنجیه نیشابور . محمدبن عبدالوهاب‌المنانی‌البلخی،الحرث‌الوراق و الصمیری بودند.

## نام‌گروهی از متکلمان‌که معلوم نیست ازمعتزله‌اند یا ازمرجئه

حمیدبن‌سعیدبختیار متکلم، و این‌کتابها از اوست : کتاب خلق‌القران . کتاب‌الفصل فی‌الردعلی‌المشبهة . کتاب نفی‌التجسم‌عن‌الله . کتاب الرد علی‌یوشع‌بن‌بخت ، مطران فارس. کتاب‌الرد علی‌المجوس. کتاب الردعلی اهل‌القول‌بالاجرام وازلیتها. کتاب‌جواب اهل‌الفلك. کتاب اثبات‌التحریف فی‌الحدیث . کتاب اصناف‌العلوم. کتاب علی‌النصاری فی‌النعیم والاکل والشرب فی‌الاخرة و علی‌جمیع من‌قال بضدذلك . کتاب متکلمی‌اهل‌الاسلام. کتاب جـواب الملحدالبصری‌الذی طعن علی‌اهل‌الملل و قصدالاسلام . کتاب فیما احدث بعض‌المسلمین من‌القرآت و وجوهها .

## محمدبن عبدالکریم

ازکتابهای اوست : کتاب‌المخلوق علی‌برغوث . کتاب‌المعرفة .

## ابوعفان الفارقی

واسمه عبدالرحمن‌بن مسلم. ازمتکلمان ، و این‌کتابها از اوست:ــ کتاب علی‌برغوث فی‌المساواة بینه وبین‌الملحدبن . کتاب‌المسائل‌التی جرت بینه و بین‌الاسکافی فی‌مجلس‌ابن ابی‌داود . کتاب‌التولد علی‌الاسکافی .

## الواسطی

# چهارده

# مقدمه

**از خوانندگان محترم تقاضا میشود برای احاطه کامل بخصوصیات این ترجمه، مقدمه را از نظر بگذرانند**

# بنام ایزد دانا و توانا

درود بر خوانندهٔ محترم ـ البته میدانیـد که دانشمندان وعلماء تاریخ برآنند که کتاب الفهرست ابن‌ندیم اثری جاویدان و چـراغ هدایت ، و راهنـمای علوم باستانی از بآثار وتألیفات واخلاق وعادات و مذاهب ملل و اقوام عالم بوده . وعمر این‌کتاب از عمر نوح بیشتر و دراین مدت ، چون چشمهٔ سلسبیل بهشت دانش و معرفت را آبیاری میکند.

این‌کتاب آئینهٔ قسمتی ازعلوم پیشینیان، وسیر تکامل بشراست‌که نهضتهای علمی ، و بالاخص نهضت علمی عالم اسلام تاقرن چهارم هجری در آن جلوه‌گر بوده ، واز آن زمان تاامروز وشاید قرنها بعد ـ کمتر کتابی درتاریخ آداب ملل ونحل نوشته شده ، ومیشودکه از این‌کتاب چیزی اقتباس نکرده ویا نکنند .

در گذشته، هزاران سال پیش، علم درخشندگی وتابش برق آسای امروزرا نداشت . وهمچون چراغی بودکه بردوزنهٔ حوادث وانقلابات گذاشته شود، دانشمندان نسبتاً انگشت شماربوده ، و کتاب بادست نوشته میشد ، و شماره و اندازهٔ محدودی داشت ، وای چه بسا علومیکه برای‌تهاجم وزورآزمائی قدرت طلبان درسینه صاحبانش ، درجنگها وکشتارها در خاك نهان‌گردید، وای چه بسا کتابهاکه بتاراج رفته ، ویاشعلهٔ آتش را فروزانتر نمود . شرق میسوخت ، وشهردانش وحکمت غرب‌نیز دستخوش هرج ومرج وحوادث‌سهمگین شده، وچراغ علم درآنجا نیز رو بخاموشی گذاشته بود ، که درخشندگی ناگهانی آفتاب اسلام دوبارهٔ آنرا بتلألؤ در آورده ، و از تلألؤش نهضتی در اسلام هویدا شد، که نهضت علمی غرب از آن سرچشمه گرفت ، وکتاب ابن ندیم فهرستی ازآن نهضت علمی وادبی اسلام و

تراوشات آن بعالم غوب بوده که بدنیا نشان میدهد اسلام چگونه ازغرب چیزهائی گرفته وآنهارا بصورت بهتری درآورد .

ولـی باز به ناموس طبیعی ـ انماالدنیا دول ـ سر نیزه بجای قلم بکار افتاد ، و فن آدمکشی ولشکرکشی ، علم وادب را تحت‌الشعاع‌خود درآورد ، گردباد حوادث‌سهمگین، وتاخت وتاز چنگیز و چنـگیز صفتان مقدمات انحـطاط را در تمام مراحل حیاتی شرقیان فراهم ساخت ، ازعلوم باستانی ایران‌که شاید چیزی بجا مانده بود ، و همچنین آثار عظیم اسلامی ازمیان رفته و یاخطر نابودی آنرا تهدید میکرد ، و بازکتابها یا گلخن حمامها راگرم‌کرده ویا درکنج کتابخانه ، درزیر گردوغبار پنهان‌ماند ، که مشتاقان علم ودانش ـ پژوهان ازآن‌خبری نداشته، وکمتر کسی ازپایهٔ ترقیات قرون اولیهٔ اسلام باخبر بوده وجز کتابهای دینی و یا افسانه مانندی از هارون‌الرشید و برمکیان واشعار شعراء بزرگ عرب کتابهائی‌که پایهٔ نهضت علمی گذشته راکماً وکیفاً نشان دهد دردست مردم دیده نمیشد.شاید نام‌کتاب‌الفهرست در زبانها برده می‌شد ولی‌جز معدودی که نسخه های خطی ومحدودآنرا داشتندکسی از مندرجات آن‌آگاه نبود .

درقرن سیزدهم هجری ، ونوزدهم میلادی اول کسی‌که قدمردانگی علم‌کرده، و این شمعدان جواهرنشان را اززیرخاك وخاشاك در آورده ، وآنرا جلاداده ، ودرطاقنمای کاخ دانش‌گذاشت ، شادروان‌گوستاوفلوگل دانشمند اطریشی بود که در بحبوحهٔ انحطاط عالم اسلامی نسخه های‌مختلفی ازاین‌کتاب‌جمع، وازروی تمام‌آنها ـ بشرحیکه در ممیزات چاپ فلوگل خواهدآمد ـ یك نسخهٔ جامعی‌باتعلیقات تهیه ودرلیپزیك چاپ، وبعالم‌ادب‌وفرهنگ دنیا عرضه داشت .

و با اینکه این کتاب اغلاط وپیچیدکی هائی دارد که خواننده را دروادی حیرت و گمراهی میاندازد ، ولی باید اعتراف‌کردکه : **الفضل للمتقدم .**

این دانشمند اطریشی که ، یکمرد بیگانه از حیث نژاد ،وزبان عرب بود، بانهایت صداقت وامانت وکنجکاوی ودقت، بوظیفه علمی ووجدانی خودعمل نموده ، وسالها عمرخود را صرف این‌کار بزرگ وباارزش‌کرد، ولی‌کسانی‌که بعدازاو قدم باین میدان‌گذاشتند ، و خودرا عرب، وازنژاد عرب میدانستند ، ودرتجدید چاپ این‌کتاب بهره‌کلانی داشته‌اند ، آنها سزاوار همه‌گونه سرزنش وملامتندکه نخواستند پیش از مبادرت بتجدیدچاپ، یکبار بمندرجات‌آن نظری‌اندازند، ولااقل پارهٔ ازاغلاط وهفوات آنرا تذکرداده ودانش پژوهان را ازاین سرگشتی خواندن‌کتاب الفهرست نجات دهند .

این ترجمه درابتداازروی نسخهٔ مصر که‌درسال۱۳۴۸هجری‌چاپ شده، شروع‌ودرهر صفحه‌مواجه‌بااغلاط‌وگسیختگی‌ونارسائیهائی دربیان‌مطالب گردیدم که‌پس‌ازخاتمه‌ترجمهٔ‌آنرا

قابل انتشار نیافتم، وچون گفته میشد که چاپ فلوگل ازهرجهت صحیحتر از چاپ مصراست درمقام تهیه آن برآمده ، وبااینکه نایاب بود وپس ازجستجوی فراوان ، موفق بیافتن آن درترکهٔ پروفسور رنه باسمه گردیده، بوسیلهٔ کتابخانهٔ بریل ـ Brille . در لیدن ـ Leiden ـ هلند ـ ، آنرا بدست آورده واین پیش آمدرا بفال نیك گرفتم .

آن نسخهٔ رسید ، ومتأسفانه ارمغانی ببار نداشت . ودرحقیقت نسخهٔ اصلی چاپ‌مصر بااختلافی درشمارهٔ صفحات‌بوده. ولی‌علی‌رغم حالت یأسی که درمن ایجاد شد ، بازدست از طلب، وجستجو برنداشته ، وسودمندترین نتیجهٔ که بدست‌آوردم راهنمائی باارزش دانشمند محترم آقای مجتبی مینوئی بود ، که ازترکیه نوشتند : ـ درکتابخانهٔ آقای چستربیتی‌در ایرلند یك نسخه خطی بسیار قدیمی ، در چهار مقاله ، و مقداری از مقالهٔ پنجم است که مقدار مزبور هم تاکنون بچاپ نرسیده ودر جائی دیده نشده ، ویك نسخهٔ خطی دیگربنام نسخه‌شهید علی‌پاشا درکتابخانه استانبول ،ازمقالهٔ پنجم تاآخرکتاب است که برای کتابخانهٔ دانشگاه تهران عکسبرداری وارسال شده، و آقای پروفسور فوك آلمانی نیز مشغول چاپ نسخهٔ کاملی از الفهرست براساس آن دونسخهٔ خطی میباشند .

آقای پروفسور فوك نوشتند که هنوزموفق بتجدیدچاپ الفهرست نشده وضمناً عکس آن مقدار اضافات نسخهٔ چستربیتی‌رابرای من فرستاده ، وتذکرداد‌ند که‌آقای‌دکتربایارد دوج، رئیس سابق دانشگاهٔ آمریکائی دربیروت مشغول ترجمه این‌کتاب بانگلیسی است .

ومشارالیه نیزپایهٔ ترجمهٔ خودرا برروی آن دونسخهٔ خطی اعلام داشت .

وبالاخره بامساعدت آقای پروفسور اربری استاد دانشگاه‌کامبریج، وهمراهی دکتر هایس مدیرکتابخانهٔ چستربیتی ، وکتابخانهٔ ملی ایرلند ، موفق بتحصیل یك میکروفیلم از نسخهٔ چستربیتی شدم که آنرا بکتابخانهٔ دانشگاه اهدا نموده ، و یك نسخهٔ عکس برداری شده ازآن ، همچنین یك نسخه عکس برداری شده ازنسخهٔ شهید علی پاشا را از کتابخانهٔ دانشگاه گرفته ، وباقلبی پرازامید مشغول بکار شدم .

## ومن یطلب‌العلیاء لم یغلهاالمهر

درابتداء به‌مقابلهٔ متن‌نسخه‌های خطی‌باچاپ فلوگل ـ وتعیین اغلاط ـ وگسیختگیهای آن پرداخته ویك نسخهٔ کامل از متن عربی بانهایت دقت و نشان دادن اغلاط و اختلاف کلمات ولغزشهائی که درچاپی بوده، تهیه نمودم، که امیدوارم درآتیهٔ نزدیك موفق‌بانتشار آن بشوم . سپس بتجدید نظر در ترجمه ، و تطبیق آن بامتنی‌که تهیه شده بود پرداخته و سعی نمودم‌که بانهایت صحت وامانت ترجمان گفته‌های ابن ندیم باشم .

---

۱ــ درسال ۱۳۴۶ متن عربی بوسیلهٔ شرکت خیاط دربیروت چاپ و انتشار یافته است.

## غلطها ولغزشهای چاپ فلوگل

شهرت ودر عین حال کمیاب بودن این کتاب سبب بی‌خبری دانشمندان از اغلاط آن بوده وتنها چاپ مصر را که همگانی بود مشحون باغلاط میدانستند، وحال آنکه چاپ مصر همان چاپ فلوگل بود باضافه سه چهارغلط که چندان مهم وقابل تذکر نیست . ومادر نشان دادن اغلاط وهفوات این کتاب قناعت دراشاره به‌نسخه فلوگل نمودیم .

ما صحیحاً نمیدانیم که شادروان فلوگل چه نسخه های خطی این کتاب را در دست داشته است، درآن تاریخ دونسخهٔ خطی ازاین کتاب درکتابخانهٔ ملی‌پاریس بوده که بشماره‌های ۴۴۵۷ ـ و۴۴۵۸ درآن کتابخانهٔ ثبت شده، ویك نسخه هم متعلق بکتابخانه کوپرولو دراستانبول بوده ـ که بگفته آقای پروفسور دوج تمام اینها مغلوط وقابل استناد نیست ، و نسخهٔ شهید علی پاشارا ـ چنانکه در ممیزات این دو نسخه خواهیم گفت داشته است . ولی مسلماً نسخهٔ چستربیتی را نداشته ،، و اغلاط وافتادگیها و پیچیدگی عبارات که در چاپ فلوگل یامصر دیده میشود بعقیدهٔ ما بجهات زیر بوده است .

اول : ـ هفوات نویسندگان آن نسخه‌ها .

دوم : ـ بی‌نقطه بودن غالب کلمات که برای کسانی که درعربیت تبحر ندارند تولید اشتباه درقرائت مینماید .

سوم : ـ افتی خواندن جاهائی که درنسخه خطی عمودی نوشته شده‌است[1] .

والبته چنانکه در بالا گفته شد این اشتباهات از فلوگل نبوده و ازکسانی بود که متصدی چاپ آن شده ویقیناً تبحر فلوگل را درعربیت نداشته‌اند ، وما برای اینکه آن اغلاط وهفوات و اختلافات واضافات نسخهٔ چاپی بانسخه خطی را نشان داده باشیم بترتیب زیر عمل نمودیم .

۱ ـ اضافات نسخهٔ خطی چستر بیتی وشهید علی پاشارا ، ازیك حرف، وکلمه تایك سطر وصفحه ـ میان دوهلال قراردادیم .

۲ ـ اضافات چاپ فلوگل را باخطی درزیر نشان دادیم .

۳ ـ اضافاتی‌راکه درتکملة الفهرست چاپ مصر درسال ۱۳۴۸ یافتیم در ذیل‌صفحات مربوطه آوردیم .

۴ـ اختلاف کلمات‌را بعلامت ـ ف ـ یا ـ جب ـ یا ـ ش ـ درزیرصفحه، نشان‌داده، ودرپاره جاها نیز معنی لغوی آن‌کلمه را از فرهنگهای عربی وفارسی استخراج نموده‌ایم .

---

۱ـ رجوع شود بصفحات ۲۳۴ـ ۳۴۵ـ ۵۰۸ ـ این کتاب .

## شخصیت ابن ندیم

نام ابن ندیم ، وکنیه ، ونام پدرش همان است که درهمه جای این کتاب دیده میشود تنهادر کنیه‌اش اختلاف کوچکی است که برخی - ابوالفتح - دانسته‌اند. نژادش صحیحاً معلوم نیست، که آیا عرب خالص بوده ، ویابمللی غیرازعرب پیوسته میشود،قدر مسلم اینست که از مردم بغداد بوده ، و برای منظور خـود بخارج بغداد ، چون موصل و شهرهای دیـگر مسافرتهائی داشته است .

اینکه گویند ابن ندیم ازعلمای علم نجوم وازمنجمان علوی مصری بوده ظاهراً پایه ندارد[1] زیرا ازکتابش چنین امری، حتی مسافرت بمصر ،معلوم نمیشود،وممکن نیست کسی چون ابن ندیم در جرگهٔ منـجمان خلیفه باشد ، و یا در عـلم نجوم تخصصی داشته باشد ، و از بیانات و کنجکاویهایش چنین معانی استفاده نگـردد ، دربغـداد بکار وراقی وکتابفروشی مشغول ، وباین صفت معروفیت داشته . منتهی یك کتابفروش ، یاوراق سادهٔ نبود که برای صحافی ، یانسخه نویسی تألیفات علماء نشسته باشد، بلکه هنرمند، ودرسنجش وارزیابی کتاب توانا ، ومؤلفی بوده که بشهادت کتاب الفهرست ، توانسته است بانهایت درایت و دقت آثار باستانی ملل را جمع آوری نماید. وجز آن نیز کتابی بنام - التشبیهات والاوصاف - تألیف کند. واین کار درآن دوره وزمان - که وسائل تحقیق ، وروابط بین المللی ، وبدست آوردن مبانی عادات واخلاق ومعلومات سایر ملل بی اندازه دشوار ، ومحدود بوده ، این بغدادی - که شاید جز عربی زبان دیگر نمیدانسته - کاری انجام داد که شایسته تکریم و احـترام ، و اعجاب و تقدیر بوده ، وچراغی برافروخت که تادنیا دنیاست آن چراغ پرتو انداز زاویه های تاریکی است، که دانشمندان ، اشتیاق بکنجکاوی آنهارا دارند .

اگر ابن ندیم - درزمان خود تنها بوراق و کتابفروش معروف بود ، امروز مورخی شناخته می‌شود که تحقیقات ، وگفته‌هایش مأخذ ومستند رجال علم وادب است .

ولی متأسفانه درکتابهای شرح احوال وآثار دانشمندان چیز قابل توجه واستفاده در بارهٔ زندگانی ، وسال تولد وسایر کارهایش بدست نمی‌آوریم و مورخان در این قسمت چشم پوشی کرده ، وشایدازروی تعمد نخواسته‌اند نام او را درصف علماء بزرگ قرارداده باشند. شاهد ومؤید گفتارما شرحی بقلم یکی ازاستادان دانشگاه مصر در مقدمه ایست که برای چاپ الفهرست درسال ۱۳۴۸ هجری نوشته ، وماشمهٔ از آنـرا ذیلاً بنظر خوانندگان محـترم میرسانیم . استاد مزبور که نامش مجهول مانده گوید :

---

۱ - رجوع شود . کتاب ریحانة الادب چاپ تبریز ج ۶ص۱۸۴ .

تاریخ دادرس دادگستری نیست ، تاهر کسی را بتناسب کارش شهرت دهد و باندازهٔ شایستگی و استحقاقی که دارد مکافاتی بخشد . چه بسا اشخاصی راکه از تلفیق و بهمبافتن گفته‌های دیگران صفحاتی سیاه کرده‌اند ، با القاب بالا بلند یاد نموده ، و نام آنها را جاودان‌داشته ، وبرعکس کسانی‌راکه درحقیقت نابغهٔ زمان خود درعلم وعمل‌بوده‌اند، نادیده انگاشته و نمونهٔآن ، رفتاریست‌که نسبت بابن ندیم روا داشته است ، ابن خلکان‌نامی ازاو نبرده ، درحالیکه ازکسانی نام برده‌که درمقایسه با ابن ندیم ، بپیزی ارزش نداشتند ، و همچنین صاحب ـ وفات الوفیات دراستدراکاتیکه برـ وفیات الاعیات ـ نوشته ، نامی از ابن‌ندیم نبرده . وکسانی هم‌که نامی‌از او برده‌اند . باندازهٔ مجمل‌وناقص‌است ، که مقصود کسی را در شناختن ابن‌ندیم ایفانمینماید ، چنانکه یاقوت درکتاب معجم الادباء همینقدر گوید : ـ محمدبن اسحاق ندیم ، مکنی بابوالفرج ،کنیهٔ پدرش ابو یعقوب ، مصنف‌کتاب الفهرست‌است ،که بسیارخوب وبااحاطهٔکامل ، آنراازکاردرآورده ، و میرساندکه اطلاعات کاملی در فنون علمی داشته ، و از وی نیز چنین کاری بمید نبود ، زیـرا کارش وراقی و وکتابفروشی بوده : و درمقدمه‌کتابش ،گفته است‌که آنرا در سال ۳۷۷ تألیف کرده ، و بجزاین فهرست ـکتابی نیز بنام‌کتاب‌التشبیهات دارد . و از شیعیان معتزله بشمار میرود ، این است تمام آنچه که یاقوت نوشته ، و از این ترجمه ، و سرگذشت هیچ بدست نمیاید که تولد ابن‌ندیم درچه سال ، ودرکجابوده ، و چگونه زندگانی نموده و چه معلوماتـی داشته ، و درچه زمان وفات یافته است . و همین قدر هم میدانیم کـه ابن نجار در کتاب ـذیل تاریخ‌بغداد ـ میگوید : ـ ابن‌ندیم‌کتاب‌الفهرست را درماه شعبان ۳۷۷ تألیف نموده و دربیستم شعبان۳۸۵ وفات یافته است[1] . الخ

مؤیداین گفتارنیزاین‌شرحیست که‌درحاشیهٔصفحهٔاول نسخهٔ خطی‌چستربیتی‌مشاهده‌میشود:

مؤلف‌این‌کتاب محمدبن‌ابویعقوب ، اسحاق‌بن‌محمدبن‌اسحاق‌وراق ، معروف‌بابن‌ندیم است .که ازابوسعیدسیرافی ، وابوالفرج اصفهانی ، وابوعبدالله مرزبان ، و دیگران روایت‌نموده ، وازخوداوکسی روایت نکرده ،و وفاتش‌درروزچهارشنبه بیستم شعبان سال‌سیصدوهشتاد ، دربغدادبوده ، واورابشیعیت متهم میداشتند ، وخدااوراعفونماید .

این‌نوشته تاریخی‌ندارد ولی‌چنانکه درممیزات نسخهٔ چستربیتی ، متن عربی آن را با سایرممیزات آن نسخهٔ ذکرکرده ایم ، ظاهراً از احمد پاشا مقریزی و بخط او است‌که مالك آن‌کتاب بوده ودرحدود سال ۸۲۴ هجری و قبل یابعدازآن نوشته است .

و درکتاب الوافی بالوفیات ، نیزوفات او را درسال سیصد و هشتاد ذکرکرده[2] ولی

---

۱ــ کتاب‌الوافی‌بالوفیات ج ۲ ــ ص ۱۹۷

۲ــ رجوع شود بصفحهٔ اول‌مقدمهٔ چاپ مصردرسال ۱۳۴۸ هجری

در کتاب معجم المطبوعات العربیه والمعربه درصفحهٔ ۲۶۸ وفاتش را درسالهای بعداز سیصدونود آورده که بعقیدهٔ اینجانب ناشی از تاریخ وفات ابن جنی در ۳۹۲ است که در کتاب الفهرست آمده است.

## مذهب ابن ندیم

شیعه بودن او مسلم است ، واز تظاهر باین معنا نیز امتناع ، و خودداری نداشته ، و در هرجا که نام علی واولادش بمیان آمده ، باجملات : ـ علیه السلام ـ و علیهم السلام ـ از آنها یادنموده ، که این کار از مختصات شیعیان است ، شاهد این معنا نسخهٔ چستربیتی است که مسلماً از روی نسخهٔ اصلی استنساخ شده ، ودر نسخهٔ چاپی هرجا که دنبال نام ائمه ـ رضی الله عنه ـ یا عنهم ـ یا کرم الله وجهه ـ باشد ، کار نویسندگان سنی مذهب است که بعادت دیرینه خود چنین مینویسند .

و شاید همین اتصاف ـ یا بگفته مؤلفان سنی مذهب ـ اتهام ـ او بشیعه بودن ، سبب اغماض وچشم پوشی دربارهٔ اوشده باشد .

## زمان تولد و وفات ابن ندیم

تاریخ تولد ابن ندیم کاملا معلوم نیست ، ازخود او چیزی نقل نشده ، وکسی هم بطور ثابت اشاره بآن نکرده فقط در کتاب هدیة الاحباب داردتولدش درجمادی الاخر سال ۲۹۷ بوده ودرسال ۳۷۵ وفات یافته است که اگر وفاتش رادرسال ۳۸۰ بدانیم هنگام وفات ۸۳ سال داشته واگر وفاتش رادرسال ۳۸۵ بدانیم هنگام وفات ۸۸ سال داشته است . ولی مستند این گفته روشن و آشکار نیست[1]. تاریخ وفاتش که ازابن نجار نقل شده ، روزچهارشنبه بیستم شعبان ۳۸۵ هجری بوده ، ولی مقریزی ومؤلف کتاب الوافی بالوفیات آن را درروزچهارشنبه بیستم شعبان ۳۸۰ دانسته اند . وما این را بحقیقت نزدیکتر میدانیم . واحتمال دارد گفته ابن نجار نیز ۳۸۰ بوده ، و صفر ، که بعادت عربان توخالی نوشته میشود ، پنج ـ خوانده شده باشد . وازاوضاع واحوال کتاب استنباط میشود که ابن ندیم خودرا دریك وضع و حالی مشاهده مینموده ـ خاصه اگر گفته هدیة الاحباب را در نظر گیریم ـ که درعرضه داشتن نتیجه وثمر تحقیقات چندین ساله خودشتاب وعجله پیدا کرده ومؤید این معنا کیفیتی است که دراین کتاب توجه خواننده را بخود جلب مینماید .

**اول :** ـ جاهائی را که مؤلف خالی گذاشته بود بهمان کیفیت در کتاب آمده که پارهٔ از آنها بآسانی ممکن بوده است تکمیل گردد .

**دوم ـ** تکرار مخل بحسن انسجام عباراتست که در پارهٔ از جاها مشهود بوده ، و از نویسندهٔ مانند ابن ندیم که باکتاب و مؤلفان بزرگ سروکار داشته بعید بنظر میاید ، مثلا درفصل مربوط بمذهب مانی ، درسه صفحه درحدود ـ ۴۱ ـ جا ـ قال مانی ـ و ـ قال ـ

---

۱ ـ ر . ك ، کتاب هدیة الاحباب تألیف شیخ عباس قمی ـ ص ـ ۱۰۶ چاپ دوم .

تکرارشده و در ـ بودا ـ و نیزسایرتحقیقاتی که داشته همین تکرارمشهود ، و میتوان گفت که این کلمات درآغاز یاد داشتهائی بوده که بهمان پیکره بصورت کتاب درآمده است .

**سوم :** ـ درپایان مقالهٔ اول دارد :

هذاآخرما صنفناه من المقالةالاولی من کتاب الفهرست الی یوم السبت مستهل شعبان سنة سبع و سبعین وثلمائه

و درپایان مقالهٔ دوم نیزدارد :

هذا آخر ماصنفناه من مقالة النحویین واللغویین الی یوم السبت مستهل شعبان سنة سبع و سبعین و ثلثماته

که تمام شدن این دومقاله دریك روز ازماه و سال میرساند که این کتاب در دست عدهٔ نویسندگانی بوده که بکارتمام کردن وپاکنویسی این کتاب مشغول ، و شاید خودابن ندیم هم نظارت برآنها نداشته‌است . وبراساس این قرائن استحسانی ، ماوفات اورادر ۳۸۰ که مقریزی نوشته یعنی سه سال پس ازتألیف الفهرست صحیحترمیدانیم .

اما تردید برخی ازنویسندگان[1] در تاریخ تصنیف ، و وفـات ابن ندیم بمناسبت ذکر وفات مرزبانی درسال ۳۷۸ ، [2] و وفات ابن جنی درسال ۲۹۲ ،و وفات ابن نباته ـ نصربن نباته ـ بعداز سال ۴۰۰ قابل توجه و ترتیب اثر نیست ، زیرا ازنسخهٔ چستربیتی معلوم شدکه این قسمتها الحاقی بوده ، و ازتراوشات قلم ابن ندیم نیست[3] ،فلوگل نیز برای اشتباه دار ـ الروم ، بقسطنطنیه گمان کرده است که ابن ندیم درسال ۳۷۷ راهب نجرانی را درقسطنطنیه ملاقات ، و سرگذشت مسافرتش را بچین شنیده است [4] وازاین رو ، در بارهٔ زمان تألیف الفهرست ـ وتاریخ وفات ابن ندیم دچار تردید گردیده ، و درمقدمهٔ که برای چاپ نوشته، این مطلب را تذکرداده است . و حال آنکه دارالروم همان محلهٔ نصرانیان بغداد بوده[5] و ابن ندیم درکلیسای آن محله بدیدارراهب نجرانی رفته است[6].

## سبك نگارش ابن ندیم

از مقدمهٔ کتاب الفهرست ، شیوه و سبك نگارش ابن ندیم نمایان ، و معلوم میدارد

---

۱ـ رجوع شود بمقدمه چاپ مصر ۱۳۴۸ ص ب .

۲ـ درنسخهٔ چستربیتی ـ ۳۸۴ـ است که درجای خود اشاره شد .

۳ـ رجوع شود بصفحات ـ ۱۴۶ـ۲۱۷ـ۲۸۲ ـ این کتاب .

۴ـ رجوع شودبمقدمهٔ چاپ فلوگل ص ۱۳ـ۱۴ درکتابخانهٔ دانشگاه وغیره .

۵ـ رجوع شود بصفحهٔ ۳۳۷ این کتاب . ۶ـ رجوع شودبصفحهٔ ۶۲۵ این کتاب .

تاچه پایه اقتصاد در بیان مطلب ، و استعمال کلمه داشته است . سبك نوشتن او ، همان سبك سخنگوئی و محاورهٔ معمولی است ، وجملهٔ معترضه ـ که گاهی بدرازا کشیده وخالی ازتأثیر در سلاست و روانی عبارت نیست ، درنوشتجاتش زیاد دیده میشود ، و شاید درمختصر نویسی و رعایت اقتصاد درجملات تعمد داشته ، تا بتواند یك کتابخانه را دریك کتاب کوچکی جای دهدکه سهل‌التناول و قابل حمل ونقل ، ورفیق طریق باشد واین کاررا هم با بهترین‌صورتی انجام داده است .

از شرحیکه درآخرمقاله چهارم آورده ، چنین فهمیده میشود که کتاب خود را در دو جزو ـ یعنی دوجلد ـ ترتیب داده بود ، که جزو اول چهارمقاله ، و جزو دوم ، بقیه کتاب بوده است[1] .

## تحقیقاتی که بجائی نرسید

هدف مادرترجمه ، سعی وکوشش درحل مشکلات ، وروشن‌داشتن مبهمات این کتاب بود ، که خوانندگان متن عربی را سرگشته و حیران میداشت ، و ما هم تا جائیکه امکان داشت ، دراین باره فروگذاری نکرده‌ایم ، ولی متأسفانه پارهٔ مشکلات که ذیلااشاره میشود بحال خود باقیمانده وکوشش وکنجکاوی ما برای حل آنها بجائی نرسید .

۱ ـ موضوع فرقه‌هائی که میان زمان عیسی علیه‌السلام ، و پیامبر ما محمد صلی‌الله ـ علیه وآله بوده و شماره این فرقه‌ها ـ باستثناء مارونیه که مکرراست ـ شصت فرقه بنامهای عجیب وغریبی ازکتاب قحطبی نقل شده ، و ما پس از جستجو در کتابهای مربوطه ، جز چند فرقه که شرح دادیم سوابق باقیمانده را بدست نیاوردیم ، ومراجعه بدانشمندان‌اروپائی بویژه‌آقای پروفسور بایارد دوج که مشغول ترجمهٔ این کتاب بانگلیسی هستند ، جزیأس‌نتیجهٔ نداشت و پروفسورمومی الیه دربیستم ، مارس ، ۱۹۶۱ ، چنین نوشتند :

« . . . اوقاتیکه دربیروت بودم ، روی مقالهٔ نهم‌کار کردم ، و نتوانستم سوابق بیش‌ازهشت ، تاده فرقه رابدست‌آورم‌بگمان من قسمتی از اینهااز نوع : گفته های گنوستیك Gnostic [2] است وفرقه مذهبی‌نبوده ، و اکنون‌هم ازمیان رفته است . تنها کاریکه میتوان‌کرد ، آنها را بهمانگونه که ابن ندیم ذکر کرده است ، بیاوریم . و

---

۱ــ رجوع کنید بصفحهٔ ۲۸۷ این کتاب

۲ــ Nostic ــ Nostik ــ طریقهٔ فیلسوفانه‌ایست که در اوائل قرن عیسویت بوده و میگفتند معرفت ، مایهٔ نجات است نه صرف ایمان ـ ونیزمعانی دیگری هم دارد .
(رك : Chamber Dictionary)

من از سراستفن رونسمن Sir Stephen Runciman ـ که درپرینستون کنفرانسی داشت ویگانه دانشمند بعلوم بیزانس است ، دراین باره تحقیقاتی نموده : واو گفت ، من کتاب یا فهرستی را سراغ ندارم که دراین زمینه مفید فائده برای شما باشد ، و اگر یافتن پارهٔ ازاین فرقه ها در فرهنگ عیسویان امکان پذیر باشد ، یافتن آنچه راکه ابن ندیم نوشته محال وممتنع است . وخودم نیز دربارهٔ قحطبی ، درکاتالوك بروکلمن، و کتابخانهٔ پرینستون چیزی نیافتم ، و مسلماً ابن ندیم درزمان خودچیزهائی میدانسته است که باگذشت زمان ، بردانشمندان ما پوشیده مانده است » .

پروفسوراربری هم نوشت که این تحقیقات بجائی نمیرسد ، وخود را برای این قبیل چیزها معطل نکنید ، ازاین جهة ازادامهٔ تحقیقات چشم پوشیدم .

۷ـ پارهٔ عناوین چون ـ ای وعملکما ـ و ـ خیفةالسماء ـ و ـ کشطیان[1] ـ و غیره را نیز نتوانستیم بدرستی پی ببریم واولی را غلطی درکتابت میدانیم ، وشاید ، انی وعلکما ـ باشد[2] . واحتمال میرود که اینها دراصل نامهای مخصوصی بوده ، و ابن ندیم از آنها تعبیر بمعنا کرده باشد . و امیدواریم درآتیه دانشمندان محقق بتوانند این مشکلات و مبهمات را برطرف سازند .

## ممیزات نسخهٔ چستربیتی

این نسخه ـ تقریباً ـ بقطع ۱۶ × ۲۴ و در ۲۳۷ صفحه است که هرصفحه گنجایش سی سطردارد . خطش بسیاق خط مکی ومدنی[3] ، و پاره سطرهایش سیاه شده است ، وظاهراً در قرن پنجم ـ یا ـ ششم هجری نوشته شده ، وکتابخانهٔ ایرلند برآن سه ورق افزوده است :

ورق اول ـ دریکصفحه ، بزبان انگلیسی دارد :

## کتابخانهٔ ملی ایرلند ـ ادارهٔ فرآوردهای عکاسی

وزیرآن خط مستطیلی است که بالا و پائین آن علامات ـ اینچ ـ و ـ سانتیمتر نوشته شده است .

---

۱ـ شاید مراد برهنه گان باشد ( ر ك : اقرب الموارد)

۲ـ رجوع شود بصفحهٔ ۶۰۶ این کتاب .

۳ـ رجوع شود بصفحهٔ ۱۰ این کتاب

ورق دوم یکصفحه سیاهی است که میانش بخط سفید دارد M . P. 3315 ـ که ظاهراً شماره ثبت کتاب در آن کتابخانه است .

ورق سوم دریکصفحه بزبان انگلیسی دارد :

این نسخه خطی یا هرقسمتی ازآن نباید مورد استفاده قرار گیرد ، مگر باجازهٔ کتابخانه ملی ایرلند[1] .

صفحهٔ اول کتاب ، درقسمت بالا مربع مستطیلی دارد که میان آن با قلم درشت و خط نسخ خوبی نوشته : **کتاب الفهرست للندیم** و در زیر آن وقفنامهٔ درشش خط است که پارهٔ کلماتش سیاه شد ، وهمینقدردانسته میشود که احمد پاشا جزار ـ که مقریزی مورخ است ـ آنرا بمسجدی که در ـ عکا ـ ساخته ، اختصاص باهل علم داده ، و مهر بزرگ ومدوری بر روی آن خطها زده شده که درچهار سطر حکاکی و از پارهٔ حروفش که خواناست معلوم میشود خط آن نستعلیق است . ودرفاصله دوخط اول وقفنامه یکجا دارد :

من کتب احمد بن علی بدمشق سنهٔ ۸۲۵ ـ درکنارش دارد ـ من کتب الحقیر محی الدین ـ یا محمد القاضی ـ سنهٔ ۸۱۵ ، واین تردید برای اینست که مانند امضاء درهم نوشته شده ، وبا دشواری وقرائن باید خوانده شود .

درحاشیه طرف راست ، یکجا درپنج سطر کوچك نوشته :

مؤلف هذا الکتاب محمد بن ابی یعقوب . اسحاق بن محمد بن اسحاق الوراق المعروف بالندیم. وروی عن ابی سعید السیرافی وابی الفرج الاصفهانی وابی عبدالله المرزبانی وآخرین ولم یروعنه احد. وتوفی یوم الاربعا لعشر بقین من شعبان سنهٔ ثمانین وثلثمائة ببغداد وقداتهم بالتشیع عفی الله عنه .

ودرقسمت دیگراین حاشیه دارد ـ ابتعناه ..... (بقیه سیاه شده) . احمد بن علی المقریزی سنهٔ ۸۲۴ـ ورقم چهاررا بهمین گونه ـ۴ ـ که رسم الخط ایرانیانست نوشته ، و پیداست که این صفحه درزمان مقریزی افزوده شده است . پس ازاین صفحه متن کتاب چنین شروع میشود :

بسم الله الرحمن الرحیم ـ استعنت بالله الواحد القهار ، وکناره راست وبسیاری ازکلمات دیگراین صفحه بکلی سیاه شده است . وبعقیدهٔ ما دراینجا صفحه مخصوص باجزاء کتاب ـ بهمانگونه که تا اول مقالهٔ پنجم است بوده وازمیان رفته است .

---

۱ـ باین جانب اجازه کتبی داده شد .

درحاشیه وزیرصفحات جمله‌های : الی‌هاهنا بخط المصنف و ـ بغیرخط المصنف ـ و ـعوزمع‌الاصل‌المصنف رحمه‌الله . ـ المنقول‌من‌دستوره وبخطه . و ـ عوزض . بسیار دیده میشود ، و پیش‌از هرمقاله ، صفحهٔ جداگانهٔ داردکه متضمن‌شماره ترتیبی‌بعنوان ـ الجزؤ ـ و محتویات مقاله و نمونهٔ ازخط مصنف بوده ، و درنسخه شهیدعلی پاشا هم این صفحه ، و همچنین‌کلمه ـ عوزض ـ درپای پارهٔ ازصفحات دیده میشود .

این نسخه فقط در چهار مقالهٔ اول ، و مقداری از مقاله پنجم است ، که با سرلوحه ـلم سمیت المعتزلة بهذالاسم ـ شروع و در۲۶صفحه ، و بجملهٔ ـ هذاماحدثنی‌به‌ابن‌الجنید، ختم میشود . واین‌قسمت تاکنون درهیچ جائی دیده نشده وبچاپ نرسیده است .

ازمقاله اول ، متأسفانه مقدار زیادی افتاده[1] واین افتادگی را آقای پروفسوراربری که فهرست‌کتابهای خطی‌کتابخانه چستربیتی را تنظیم و چاپ نموده ، وهمچنین مدیرهمان کتابخانه تأیید نمودند .

اغلاط این نسخه بسیارکم ، و مسلماً اگر بدست نمیآمد اغلاط فراوان نسخهٔ چاپی فلوگل ، قابل تصحیح و اصلاح نبود . وازاینکه محتویات‌آن‌صفحه جداگانه دراول مقالات تا مقالهٔ پنجم درچاپ فلوگل نیست معلوم میشودکه فلوگل‌این نسخه راندانشته است .

## ممیزات نسخهٔ شهید علی پاشا

قطع صفحات این‌نسخه مانندنسخهٔ چستربیتی‌است ، وهردوصفحه‌کنارهم، بشکل‌بیاض عکسبرداری‌شده ودر۳۶۲ صفحه‌است . این‌نسخه نیزسه ورق اضافه داردکه بدینگونه‌است :

صفحه اول : دربالای‌صفحه طرف راست‌نوشته : فی‌الادبیات . و قدری بالاترو خارج ازردیف حرف ـش‌ـوکلمه‌ایست‌که خوانده نمیشود ، سپس دردوسطر کوتاه‌نوشته : ـ من‌الطف نعم‌الله علی‌عبده ولی‌الدین‌جارالله سنه ـ ۱۳۱۱ . ودرزیرآن دومهراست‌که چون یکی سیاه شده ، مهردیگرزده‌اند وخطش نستعلیق ، و همان مهر ولی‌الدین جارالله است ، پس‌از این باز درهمان ردیف بشکل مخروطی نوشته ـ ملکه العبدالفقیرالی عون الغفورالودود،مسعود ـ ابن‌ابراهیم‌بن‌امرالله بن‌عبدی بن‌طورمش ، غفرالله له و لاسلافه ورضی‌عنهم ، بالشراءالشرعی بمدینة قسطنطنیة المحروسه .

صفحه دوم : سفید بوده‌که‌آقای مجتبی مینوئی درآن نوشته‌است : ـ جلد دوم‌کتاب الفهرست ابن الندیم ، از قرن پنجم تا ششم هجری ـ ۱۹۰ ورق ، برای‌کتابخانهٔ دانشگاه تهران عکس‌گرفته شد . اردیبهشت ماه ۱۳۳۵ .

---

۱ـ رجوع شود بصفحات ۲۵ـ۵۰ این‌کتاب .

صفحه سوم : باخط شکسته نستعلیق خوبی نوشته : ـ کتاب الفهرست اخبارالعلما ـ والمحدثین لمحمدبن اسحاق‌النديم . پس‌از این‌متن کتاب شروع میشود .

بالای صفحه با خط نسخ بسیار خوبی دارد ـ الواسطی ـ وهیچ اضافاتی هم ندارد ، ولی باخط و مرکب دیگر بالای الواسطی نوشته شده : ـ الفن الاول من المقالة الخامسة من‌الکتاب ـ و درزیر ـ الکتاب ـ دارد ـ فهرس ـ و دریك گوشه مهر گردیست که دارد : وقف هذاالکتاب ابوعبدالله ولی‌الدین‌جارالله بشرط ان‌لایخرج من خزانة بناها بجامع سلطان محمدبقسطنطنیه‌سنة ... و رقم سال در مهرسیاه شده ، و در زیر این مهر رقم ـ ۱۹۳۴ ـ دیده میشود که ظاهراً شمارهٔ ثبت کتابخانه است ، و درحاشیه نیزمهراداری مستطیل درچهار خانه است که بحروف لاتین ـ ترکی‌دارد ـ سلیمانیه کتابخانه سی‌ـو ـ شهید علی پاشا ـ و ـ ۱۹۳۴ و درصفحه‌آخر نسخه ، این دومهر نیزدیده میشود .

خط این نسخه بهمان اسلوب وگردش قلم نسخه چستربیتی ، و قدری بهتروواضحتر است ، و در پارهٔ صفحات ، مطالب را عمودی ، وکنارهم نوشته که در چاپ فلوگل بصورت افقی خوانده شده ، و بقرائن زیر ، این نسخه ، دنباله نسخه چستربیتی ، ومتمم‌آن ، ودر یکوقت و زمان نوشته شده است .

۱ـ از مقالهٔ ششم تا دهم پیش از هرمقاله ، همان صفحه جداگانه را مبنی بر شمارهٔ جزء و محتویات مقاله ، ونمونه خط مصنف ـ چون نسخه چستربیتی ـ دارد .

۲ـ این نسخه بدون هیچ تشریفاتی ، مانند ـ المقالة الخامسه ، و محتویات مقاله ـ از الواسطی شروع شده ، و پیداست که دنبالهٔ مقاله پنجم است که در نسخهٔ چستربیتی ناتمام مانده ، وآن صفحهٔ جداگانه را بدینجهت ندارد که درنسخهٔ چستربیتی ، پیش‌از مقاله پنجم بوده است .

۳ـ بهمان اسلوب نسخهٔ چستربیتی ، درپائین پارهٔ ازصفحات دارد ، عورض ـ یعنی مقابله گردید . تنها نقص این‌نسخه ، نداشتن شرح دیصانیه ، وقسمت عمدهٔ مرقیونیه است که جای خالی‌آن درصفحه هویدا ، ومیرساند که غفلتی‌از نویسنده بوده ، چنانچه درصفحهٔ بعد آخرین قسمت مرقیونیه را نوشته است .[1]

## ممیزات چاپ فلوگل

این‌نسخه بقطع ۲۰ X ۲۸ ـ در ۳۶۲ صفحه است که هر صفحه گنجایش ۳۰ سطر دارد ، و۴۳ صفحه دراختلاف‌کلمات وجملات ، و یك جلد دیگر بهمان قطع در ۲۷۷ صفحه مشتمل بر تعلیقات و شرح حال پارهٔ اشخاص ، و نسخه بدلها ، بر متن‌کتاب اضافه شده که

---

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۶۰۲ این کتاب.

بسیار سودمند است . و چنانکه گفتیم ، آقای گوستاوفلوگل Gustaue Flugel مستشرق دانشمند اطریشی اول کسی است که دامان همت بکمرزده ، ودرمدت بیست وپنجسال با جمع آوری نسخه های متعدد ، عمر خود راصرف تصحیح وتهیه متن کامل ، وتعلیقات بر آن نموده ، و متأسفانه پیش از آنکه شاهد مقصود رادرآغوش گیرد ، پس ازچاپ شش ورق ، درپنجم ژوییه سال ۱۸۷۰ ، درآغوش خاك خوابید ، وپسرش دکترفلوگل ازآقایان دکترجوهانس رودیگر- Dr . J . Roedger ودکترموللر Dr . Muller خواست که نهال پدرش راآبیاری نموده و ثمربخش سازند ، اولی بکارچاپ وتصحیح متن ، و دومی بکارجمع آوری تعلیقات وسائر اضافات پرداخته ، ودرسال ۱۸۷۱ میلادی درلیپزیك ـ Leipzig آنرا چاپ ، و این اثر جاویدان را بفرهنگ دنیا عرضه داشتند[1].

جای تردید نیست که اغلاط ، وپیچیدگی عبارات وبی سلیقه گیهائی در تنظیم وتصحیح متن دیده میشود ، چون گذاشتن کلمهٔ غلط درمتن ، وکلمه صحیح درنسخه بدل ، یا افتی خواندن جاهائیکه عمودی بوده و سائرهفوات دیگر ، از شخص فلوگل نبوده است ، زیرا او ، که قرآنی بآن خوبی چاپ کرده[2] وکتابی درکشف الایات برای قرآن بنام ـ کتاب نجوم الفرقان فی اطراف القرآن ـ تألیف ودرسال ۱۸۴۲ درلیپزیك بچاپ رسانده بهتر از هرکس میدانست که درآیهٔ :ـ انظرو ناثقتبش من نورکم ـ کلمه ـ والنار ـ نیست[3].

و چنانکه گفتیم فلوگل نسخه های متعددی از این کتاب در دست داشته ، و مسلماً نسخهٔ شهید علی پاشا را نیزداشته ، ومقاله پنجم را از همین نسخه ـ از الواسطی ـ شروع کرده ، زیرا از مقاله ششم تا مقاله دهم ، محتویات آن صفحه جداگانه را در اول هرمقاله آورده ، و مواردیکه افتی خوانده شده است ، همانست که در نسخهٔ شهید علی پاشا عمودی نوشته شده ، و ازحیث متن کتاب میان چاپ فلوگل و نسخهٔ شهید علی پاشا اختلاف زیادی دیده نمیشود ، وگویا در نسخهٔ که او داشته ، نقص دیصانیه ومرقیونیه نبوده است .

ولی چنانکه گفته شد نسخهٔ چستر بیتی را نداشته ، زیرا تا مقالهٔ ششم اثری از آن صفحه جداگانه در چاپ دیده نمیشود ، واز حیث متن هم اختلاف زیادی با هم دارند ، که درترجمه تمام آن اختلافات نشان داده شده است . و ما ازاین فرصت استفاده نموده مختصر سرگذشت فلوگل را بنظر خوانندگان محترم میرسانیم .

---

۱ـ رجوع شود بمقدمهٔ تعلیقات بقلم دکتر رودیکر

۲ـ این قرآن درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی هست .

۳ـ رك: ( مقدمهٔ کتاب المعجم المفهرس لالفاظ القرآن ـ تألیف محمد فواد . وکتاب المرشد الی آیات القرآن الکریم وکلماته ص ـ و).

## شخصیت فلوگل

گوستاولبرخت فلوگل . مستشرق آلمانیست که در ۱۸ فوریهٔ ۱۸۰۲م ـ دربوتزن ـ Bautzen بدنیاآمده ، و تحصیلات مقدماتی رادر همان زادگاهش بپایان رسانیدوحکمت الهی و زبانشناسی را در لیپزیك تکمیل نموده و سپس توجهش را بزبانهای شرقی معطوف داشته و دروین ، و پاریس مطالعات زیادی در این زمینه بعمل‌آورد .

فلوگل درسال ۱۸۳۲ بسمت پروفسور در دانشکدهٔ فروستره شول ، سنت افرا ـ در مینسن Meissen تعیین گردید ولی در سال ۱۸۵۰. م بعلت ناسازگاری مزاج ازاین سمت استعفا داده ، و درسال ۱۸۵۱ بوین رفت ، و درکتابخانهٔ سلطنتی بکار تهیهٔ فهرست ازکتب خطی عربی ، ترکی و فارسی مشغول شده و در پنجم ژوییهٔ ۱۸۷۰ در درسدن Dresden وفات یافت .

ازکارهای مهم فلوگل :

۱ـ چاپ کتاب حاجی‌خلیفه درهفت جلد باترجمهٔ لاتینی‌آن‌که درسال۱۸۳۵-۱۸۵۸ درلندن ولیپزیك چاپ شد .

۲ـ چاپ قرآن درسال ۱۸۳۴ و بعد در۱۸۹۳ درلیپزیك .

۳ـ تنظیم کشف الایات قرآن که درسال ۱۸۴۲ ـ و بعد در سال ۱۸۹۸ در لیپزیك بچاپ رسید .

۴ـ مانی‌وتعلیمات او ـ درسال ۱۸۶۲ درلیپزیك چاپ شد .

۵ـ مدارس نحوی‌عرب » » ۱۸۶۲ » » » »

۶ـ چاپ تاج التراجم ـ ابن‌قطلوبغا درسال ۱۸۶۲ درلیپزیك چاپ شد .

۷ـ تهیهٔ کتاب الفهرست ابن‌ندیم با تعلیقات که پس‌ازوفاتش درلیپزیك چاپ شد[1].

## ممیزات چاپ مصر

مبادرت مصریان بچاپ این کتاب ، برای کمیاب شدن چاپ فلوگل بوده که مصریان برای استفادهٔ مادی درسال ۱۳۴۸ هجری متن فلوگل‌را ـ بدون هیچ تجدید نظری ، در مطبعهٔ رحمانیه بچاپ رسانده ، وگویاآن جلد تعلیقات ، یا صفحات مربوط بنسخه بدلهارا نداشته ، یا نخواسته‌اندکه‌آنها را مورد توجه و نظرقراردهند ، ـ و چهارپنج غلط هم ـ که غلط مطبعه ایست ـ بر متن اضافه شده ، و مـا اساساً در ترجمهٔ خود اشاره بچاپ مصر را لازم ندیدیم .

---

۱ـ (ر ك : انسیکلوپیدیا بریتانیکا ـ ج ۹ ـ ص۴۲۱ چاپ ۱۹۵۹) .

امتیازی که این چاپ دارد ، اضافه نمودن پنج ورق، بر آخر کتاب تحت عنوان ـ تکملة ـ الفهرست ـ است که مشتمل برشرح حال ناقصی از معتزلیان بوده ، و چنین نوشته‌است :

این تراجم احوال ، درچاپ فلوگل ازاول مقالهٔ پنجم ص ۱۷۲ ، و از چاپ ما صفحهٔ ۲۴۵ افتاده بود ، و برخی از مستشرقان آلمان پس از چاپ شدن این کتاب ، بآن توجه پیدا کرده ، و در سال ۱۸۸۵ میلادی در مجله : Die Kund des Morgen landes آنـرا انتشار داده ، و علامه احمد تیمورپاشا آنرا بر نسخهٔ خود افزوده . وازراه تلطف ، بما اجازه نقل آنرا از نسخهٔ خود دادند ، وما آنرا بصورت ـ تکلمة الفهرست ـ برچاپ خود اضافه نموده‌ایم .

این تراجم ، ازواصل بن عطا شروع ، و بشیطان الطاق ختم شده‌است. وماچون دراحوال پارهٔ از اشخاص نامبرده در این تکمله ـ که مفصلش در نسخهٔ چستر بیتی است . اضافاتی دیدیم ، از نقطه نظر جمع داشتن هرچه را که بابن ندیم نسبت داده شده‌است ، آن اضافات رادرجای خود ، زیرصفحه ، بعلامت ـ تك ـ آوردیم ، تامورد استفادهٔ خوانندگان محترم قرار گیرد .

چاپ دوم مصر امتیازی که دارد، بودن مندرجات تکملة الفهرست ، در آغاز مقالهٔ پنجم است ، وجز اینهائی که ذکرشد ، چاپهای مصر دیگر ممیزات وارزشی ندارد .

این بود ممیزات ، نسخه هائی که اساس وپایهٔ کار ترجمه قرار داشت ، و درمدت هفت سال ازروی صداقت وامانت ، وتدقیق وتحقیق ، با معاضدت وهمراهی همسر شایسته ودانش پژوهم مهین دخت جهانبیگلو این کار بسی دشواررا انجام داده که بپاس زحمات وکمکهای معنوی و ادبی مشار الیها این کتاب را بایشان اهدا مینمایم . و از گرامی فرزندم هوشنگ تحدد قدردانی مینمایم که امورمکاتبه و تحقیقات را بزبان انگلیسی باکمال لیاقت انجام داد .

شك نیست که اگراین نسخه های خطی ، بویژه نسخهٔ چستر بیتی نبود ، ترجمهٔ این کتاب چنین صورت نسبتاً رضایت بخشی پیدانمیکرد . وبااینکه دراین راه ازصرف مساعی ، و دقت کامل درمفاد عبارات ، برای فهمیدن منظور مؤلف و سنجش کلمات ، و یافتن قراء و قصبات وشهرهای غیرمعروف دریغ نشده ، باز یقیناً اشتباهات ، و لغزشهائی دراین کتاب هست که اگراز نظرم مخفی مانده است . برنظردانشمندان خورده بین پوشیده نخواهدبود . ازاین‌رو ازخوانندگان محترم تقاضادارم بنام خدمت بفرهنگ، با مشاهدهٔ جزئی لغزشی ، غمض عین ننموده ، ومرا آگاه دارند ، تاباصلاح آن ـ بشرط حیاة ـ مبادرت جویم زیرا :

**یك سطر صحیح به زصد جزوه غلط**

در اینجا برخود لازم و واجب میدانم که بفرمودهٔ ـ من لم یشکرالمخلوق لم یشکر ـ الخالق ، ازدو دانشمند بزرگوار : آقای دکترمحمد معین ، استاد دانشگاه تهران ورئیس

مؤسسه لغتنامه مرحوم دهخدا ، وآقای حاج شیخ محمدباقر آیت‌الله‌زاده مازندرانی ، یگانه علامهٔ علوم اسلامی صمیمانه تشکر نمایم که مرا وادار بترجمه این اثر جاویدان نموده ، واز ابکار افکار فاضلانه خود مرا مستفیض داشته‌اند .

و نیزاز استادان و دانشمندان ، مفصلةالاسامی سپاسگزارم که از راهنمائی، وکمکهای فاضلانهٔ خود ، در پیشرفت این‌کار دریغ نکردند .

آقای دکتر ذبیح‌الله صفا ـ رئیس دانشکده ادبیات تهران

» دکتر حسن مینوچهر ، استاد دانشکده ادبیات تهران

» پورداود ، استاد دانشکده ادبیات تهران

» دکتر شهیدی معاون مؤسسه لغتنامه مرحوم دهخدا

» دکتر عباس زریاب رئیس کتابخانهٔ مجلس سنا

» دکتر سیدجعفر شعار استاد دانشسرایعالی

» پروفسور اربری ، استاد دانشگاه کامبریج

Prof. Dr.A.J Arberry Pembruke. College. Cambridge.u.k.

و آقای پروفسور فوك آلمانی

Prof. Dr.J.w Fuck. Halle Saale

وآقای پروفسور بایارد دوج ، استاد دانشگاه پرینستون ـ نیوجرسی

Prof.Dr. Bayard dodge Princeton Unlvarsity New ـ Jersay

آقای دکتر ماتسوخ چکسلواکی

Dr. R. Macuch Freieuniversitat. west Berline

دکتر ار.جی. هایس ، مدیر کتابخانهٔ چستربیتی ، وکتابخانهٔ ملی ایرلند .

Dr. R.J. Hayes Director of Natioaal Library Irelanb

که درتاریخ ۳۰ ـ می ـ ۱۹۶۰ میلادی اجازه هر نوع استفاده و ترجمه از نسخهٔ چستربیتی را باینجانب دادند .

## در خاتمه

از آقای حسام‌الدین بهبهانی که زحمت عکسبرداری مکرر از متن و حواشی نسخه چستربیتی را عهده‌دار بودند، واز آقای مهندس ایرج‌غفاری مدیر کل شهرداری که برایگان از خطوط باستانی این‌کتاب برای‌کلیشه ، عکسبرداری ماهرانه نموده‌اند ، صمیمانه سپاسگزاری مینمایم .

والحمدلله رب‌العالمین

بهمن‌ماه ۱۳۴۳ شمسی ـ مطابق با
رمضان ۱۳۸۴ قمری . تهران

# علامات

ف ـ رمز چاپ فلوگل
جب ـ رمز نسخهٔ خطی چستربیتی
ش ـ رمز نسخه خطی شهید پاشا
تك ـ رمز تکلمةالفهرست چاپ مصر در سال ۱۳۴۸

# نخستین جزء

از

## کتاب الفهرست ابن ندیم[1]

**در اخبار علما و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند**

تألیف

**محمدبن اسحاق ندیم معروف**

**بابویعقوب ورّاق**

---

(۱) هرچند در نسخهٔ خطی آقای چستربیتی «الجزء الاول» دیده نمیشود ولی بقرینهٔ بودن این اجزاء از شمارهٔ دو تا ده در صفحهٔ جداگانهٔ اول هرمقاله ، تصور میرود که در اینجا نیز آن‌صفحه بوده و از میان رفته است چنانکه در چاپ فلوگل بسال ۱۸۷۱ میلادی در لیپزیك ـ «الجزء الاول» در آغاز مقالهٔ اول آمده است و ما برعایت ترتیبی که در این نسخهٔ خطی دیده میشود « نخستین جزء » را در صفحهٔ جداگانه برآن افزودیم .

بسم الله الرحمن الرحیم

( از خداوند یگانه و قهیار کمك و یاری را خواستارم )[1]

خداوند بر عمر آن آقای دانشمند بیفزاید ؛ مردم[2] تشنهٔ بدست آوردن نتایجند نه مقدمات ، و از رسیدن بآرزو و هدف خود شاد میشوند نه از تطویل واطناب درعبارات . از این‌رو ما در مقدمهٔ کتاب خود باین چندکلمه اکتفا نموده و همین را برای مقصودی‌که در تألیف این کتاب داریم‌کافی میدانیم، وبا طلب یاری از ذات‌باری و درخواست درود برانبیاء وبندگان با اخلاص در اطاعتش ، که میدانند روگردانی ازگناه و توانایی دربندگی تنها بوسیلهٔ خداوند متعال امکان‌پذیر بوده و هست ، چنین میگوییم :

این است فهرستی از تمام‌کتابهای امم از عرب وعجم[3] که دررشته‌های گوناگون علمی بزبان‌وخط عربی‌موجود بوده، با تاریخچه‌یی ازمصنفان وطبقات مؤلفان وسلسلهٔ خانوادگی وتاریخ تولد و دورهٔ زندگانی ووفات آنان وجاها وشهرهایی‌که درآن مقیم بوده ؛ وصفات نیکو و ارجمند ، یا زشت و ناپسندی‌که داشته‌اند ، از آغاز پیدایش هرعلم تا این زمان و عصر ما که سال سیصدو هفتاد وهفت هجری است .

## فهرست

### مقالات دهگانه این کتاب

## مقالهٔ اول

### درسه فن

**فن اول ـ** در توصیف لغات امم ازعرب‌وعجم ، وچگونگی قلمهایشان وخطوطشان‌و شکل نوشتن آنها .

**فن دوم ـ** درنام‌کتابهای دینی‌که برمذهب مسلمانان‌ومذاهب‌دیگران نازل گردیده

---

۱) دراین‌کتاب‌آنچه میان دوهلال قراردارد اضافاتی است‌که درنسخه‌های خطی بوده و انچه‌که خطی در زیر دارد اضافاتی است‌که درچاپ فلوکل است .

۲) جب پس از(النفوس) دارد (اطال‌الله بقاءالسیدالفاضل) که درترجمه انرابرالنفوس مقدم‌گذاشتیم

۳) مراد از عجم مردمان غیر از عرب است ( فرهنگ نفیسی)

**فن سوم ـ** در ستایش قرآن که « لایأتیه الباطل من بین یدیه ولامن خلفه تنزیل من حکیم حمید »[1] و نام کتابهایی که در علوم قرآنی تألیف گردیده ، و تاریخچهٔ قراء و نام راویان و شواذی که در قرائت داشته‌اند .

# مقالهٔ دوم

## سه فن

## در علماء نحو و لغت

**فن اول ـ** درپیدایش نحوو اخبارنحویان بصره و سایرفصحای اعراب و نام کتابهای آنان.
**فن دوم ـ** در اخبار نحویان و لغویان کوفه و نام کتابهای آنان .
**فن سوم ـ** دربارهٔ گروهی ازنحویان که هردوشیوه را بهم آمیختند ونام کتابهای آنان .

# مقالهٔ سوم

## سه فن

## در اخبار و آداب و سیر و انساب

**فن اول ـ** در اخبار مستوفیان وراویان وکسانی که صاحب سیره‌یی خاص وتازه بودند ونام کتابهای آنان :
**فن دوم ـ** در اخبار پادشاهان ونویسندگان ومترسلان وکارکنان خراج وصاحبان دیوان[2] و نام کتابهای آنان .
**فن سوم ـ** در اخبار ندیمان و جلیسان و (ادیبان) و صفاعنه[3] وصفادمه[4] وکسانی که مردم را بخنده درآورند و نام کتابهای آنان .

# مقالهٔ چهارم

## دو فن

## در شعر و شاعران

**فن اول ـ** درطبقات شاعران دورهٔ جاهلیت و شاعران دورهٔ اسلامی که جاهلیت را دریافته بودند وکسانی که اشعارآنان را جمع‌آوری‌نمودند و نام راویان آنان .
**فن دوم ـ** در طبقات شاعران دورهٔ اسلامی و شاعرانی که بعد آمدند تا زمان ما .

---

(۱) سورهٔ فصلت آیهٔ ۴۲ (۲) دیوان ماخود از فارسی است (فرهنگ نفیسی)
(۳) رجل صفعان بالفتح مرد سیلی زننده ، صفعه صفعاً : سیلی زد او را یا نرم زد پس‌گردن اورا ، وقیل الصفع لغة مولدة (منتهی‌الارب) . دزی Dozy گوید : صفاعنه اشخاص مسخرهٔ بودندکه بمیل خود از مردم پس‌گردنی خورده و انعام میگرفتند . رجوع شود بهٔفرهنگ دزی ج۱ص۸۳۷ (۴) صفادمه درلغت‌دیده‌نشد.وظاهراً ازصفدبمعنی‌بستن‌با بندباشد(فرهنگ‌نفیسی)

# مقالهٔ پنجم

## پنج فن

## در کلام ومتکلمان

**فن اول ـ** در آغاز امر کلام ومتکلمان ازمعتزله ومرجئه ونام کتابهای آنان .
**فن دوم ـ** دراخبارمتکلمان شیعه وامامیه وزیدیه ودیگران از غلاة واسماعیلیه ونام کتابهای آنان .
**فن سوم ـ** دراخبارمتکلمان مجبره وحشویه ونام کتابهای آنان .
**فن چهارم ـ** دراخبارمتکلمان خوارج واصناف آن ونام کتابهای آنان .
**فن پنجم ـ** دراخبارجهانگردان وزاهدان وعابدان وصوفیان وآنانی که دروسوسه و اوهام سخن میگفتند ونام کتابهای آنان .

# مقالهٔ ششم

## هشت فن

## درفقه وفقیهان ومحدثان

**فن اول ـ** دراخبار مالك واصحاب او ونام کتابهای آنان .
**فن دوم ـ** دراخبارابوحنیفه[1] واصحاب اوونام کتابهای آنان .
**فن سوم ـ** دراخبارامام شافعی واصحاب اوونام کتابهای آنان .
**فن چهارم ـ** دراخبارداود واصحاب اوونام کتابهای آنان .
**فن پنجم ـ** دراخبارفقهای شیعه ونام کتابهای آنان.
**فن ششم ـ** دراخبارفقهائی که اهل حدیث بودند ومحدثان ونام کتابهای آنان .
**فن هفتم ـ** دراخبارابوجعفرطبری واصحاب اوونام کتابهای آنان .
**فن هشتم ـ** دراخبارفقهای شراة[2] ونام کتابهای آنان .

# مقالهٔ هفتم

## سه فن

## درفلسفه وعلوم قدیم

**فن اول ـ** دراخبار فلاسفه ازطبیعیین ومنطقیین ونام کتابها، ترجمه‌ها وشرحهایی که داشته‌اند اعم ازآنهائیکه موجود بوده ویاذکری ازآن شده وموجودنیست ویاموجود بوده وبعد نایاب گردیده‌است .
**فن دوم ـ** دراخبارصاحبان تعالیم[3] ازمهندسان وریاضی‌دانان وموسیقی‌دانان ومحاسبان

(۱) ( «ف» : ابی‌حنیفةالنعمان ، (۲) شراة بمعنی خوارج است (اقرب‌الموارد).
(٤) صاحبان تعالیم بکسانی اطلاق میشود که مبتکر وباصطلاح صاحب مکتب باشند .

ومنجمان و کسانی که آلات واسباب آنرا میساختند واصحاب حیل وحرکات[1]

**فن سوم** ــ درپیدایش طب واخباراطبا ازقدما و متأخران ونام کتابها وترجمه‌ها و تفسیرهایی که داشته‌اند .

# مقالهٔ هشتم

## سه فن

## دراسمار وخرافات وعزائم وسحر وشعبده

**فن اول** ــ دراخبارداستان سرایان وخرافه‌گویان و نقاشان (صورتگران) و نام کتابهایی که درداستان‌سرایی وخرافات تألیف کرده‌اند .

**فن دوم** ــ دراخبارافسونگران وشعبده‌بازان و ساحران ونام کتابهای آنان .

**فن سوم** ــ درکتابهایی که درمعانی مختلف تألیف‌شده ومؤلفان آنهاشناخته نشده‌اند.

# مقالهٔ نهم

## دو فن

## درمذاهب واعتقادات

**فن اول** ــ درچگونگی مذهب حرانیهٔ کلدانی که دراین عصرمعروف بصابئه میباشند و مذاهب ثنویه از مانیه و دیصانیه و حرمیه [2] و مرقیونیه ومزدکیه و غیره ونام کتابهای آنان .

**فن‌دوم** ــ درچگونگی پاره‌یی ازمذاهب‌غریب‌ونادرمانندمذهب‌اهل‌چین‌وهندوسایرملل.

# مقالهٔ دهم

مشتمل براخبارکیمیاگران واهل صنعت[3] ازفیلسوفان قدیم وجدید.

---

(۱) علم حیل وحرکات عبارتست ازمعرفت اصولی که بدان براظهارامورغریب ازحرکات وآلات قادرباشند (نفائس‌الفنون ص ۲۰۹). (۲) ظاهراً خرمیه است.

(۳) اهل صنعت بکسانی اطلاق میشد که بکار کیمیاگری اشتغال میورزیدند (فرهنگ نفیسی در کیمیا).

بسم‌الله الرحمن الرحیم

( و هو حسبنا و علیه نتوکل و به نستعین )

فن اول از مقالهٔ اول

## در چگونگی لغات عرب وعجم وتوصیف اقلام[1] وخطها وطرز نوشتن آنها.

### سخن دربارهٔ قلم عربی

اختلاف است در اینکه واضع خط عربی چه کسی بوده . هشام کلبی گوید : نخستین کسانی که آنرا وضع کردند گروهی ازعرب عاربه[2] بودند که برعدنان بن اد (ابن اددا بن ابومعد بن عدنان بن اد، واو، ابویسع بن همیسع بن همیسع بن سلامان بن زلف بن حمل بن قیدار بن اسماعیل علیه السلام ) درآمدند ، وبنوشته ابن کوفی نامشان : ابوجاد[3] ، هواز ، حطی ، کلمون ، صعفض، قریسات[4] بود. که آنان بهمین شکل واعراب نوشتن را براساس نام خود وضع نمودندوچون بعدها حروفی یافتند که جزء نامشان نبود مانند تاء ، خاء ، ذال ، ظاء ، شین و غین ، آنرا روادف خواندند و بگفته هشام این اشخاص از پادشاهان مدین[5] بودند که در زمان شعیب علیه السلام در یوم الظلة[6] بهلاکت رسیدند و این مرثیه اززبان خواهر کلمون گفته شد:

---

(۱) قلم تغییراتی است که در یك خط داده شود (سبك شناسی ج ۱ ص ۹۵ حاشیهٔ ۲).
(۲) عرب عاربه بنی قحطانند که از حوزهٔ فرات بیمن رفتند و زبانشان آمیخته بزبان پیشینیان گردید، وبعد در گوشه و کنار جزیرة العرب پراکنده شدندو کهلان وحمیر ازامهات آن قبیله میباشند (الوسیط ص٦). (۳) درباب ابجدهوز حکایاتی عجیب وغریب درمیان عرب شایع بوده است وآنان را یعنی ابجد و هوز وکلمن الخ را مردمی از ملوك می‌شمردند و اشعاری دربارهٔ آنان جعل کرده بودند که حمزة بن الحسن در «التنبیه» ذکر کرده وآنرا تخطئه نموده است (سبك شناسی ج ۱ ـ ص ۷٦ حاشیهٔ ۱). (٤) برای بدست آوردن ریشهٔ این کلمات رجوع شود به لغت نامه ذیل کلمهٔ ابجد (٥) مدین در بحر قلزم است ونیز نام قبیله ایست (معجم البلدان). (٦) روز هلاکت ملوك مدین بزمان شعیب ( لغت نامه ذیل کلمهٔ ظله ) .

كَلَمون هَدَّرُكنی هَلَكَت وَسْطَ اَلمحَّلة [۱]
سَيِّدُا لقَوْم اُتاه اَلحتْفَ ثاو وَسْط ظله [۱]
جَعَلَتْ ناراً عَلَيْهم دَارُهم كالمُضْمَحلة [۳]

و من بخط ابن ابوسعد بدین صورت و اعراب آنرا خوانده‌ام ؛ ابجاد ، هاوز ، حاطی ، کلمان ، صاع فض ، قرست، و اینها را آخرین دسته دانند که برعدنان‌بن اد و همانندان او درآمده و همینکه صورت عربها را بخود گرفتند خط‌عربی را وضع کردند ، والله اعلم .

کعب ، که من از گفتهٔ او بیزاری جویم[۴] گوید : اول کسی که خط عربی و فارسی و سایر خطوط را وضع کرد آدم علیه‌السلام بود که سیصد سال قبل از مرگش آنرا در گل (نوشت) وبآتش پخت ووقتیکه زمین را طوفان زدآن خطوط سالم ماند و هر دسته و گروهی خط خود را یافتند و بهمان گونه نوشتند .

ابن‌عباس گوید : اول کسی که خط عربی را وضع کرد سه‌نفر از قبیله بولان[۵] بودند که در انبار[۶] سکونت داشتند . این سه‌نفر بگردهم درآمده حروف منقطع و متصل را وضع کردند ونامشان مرامر بن‌مره ، اسلم‌بن سدره و عامر بن جدره وبقولی مروه و جدله بود ؛ مرامر صورت وشکل ، اسلم فصل ووصل ، وعامر نقطه را وضع کرد .

از مردم حیره[۷] پرسیدند عربی را از چه‌کسی آموختید ؟ گفتند : از مردم انبار ؛ و گویند : خداوند تبارك‌وتعالی اسماعیل‌را درسن‌وبیست‌وچهارسالگی‌بعربی واضح گویا نمود.

محمدبن اسحاق[۸] گوید : چیزی که بحقیقت نزدیك وقابل قبول است ومردمان‌موثقی نیز آن را تأیید کرده‌اند این است که زبان عربی بلغت حمیر ، طسم ، جدیس ، ارم وحویل[۹] بود که همان عرب عاربه باشند ، و اسماعیل پس از آنکه در حرم اقامت نمود و در آن‌جا پرورش یافت‌وبزرگ شد، ازقبیلهٔ جرهم‌وخاندان معاویة‌بن مضاض‌جرهمی‌زنی گرفت، واینان دائیان فرزندان اوشدند، واز این‌جهت‌زبان ایشان‌را آموخت، وفرزندان اسماعیل پیوسته‌از کلمات عربی اشتقاقاتی درآورده وبرای هرچیز بتناسب پیدایش و ظهورآن ، نامی گذاشتند وآنرا بدان‌نام خواندند وهمینکه دایرهٔ این اشتقاقات توسعه یافت شعرخوب وفصیح‌درقبیلهٔ عدنان‌پیدا شدوبعد ازمعدبن‌عدنان شعر گفتن‌رونقی یافت‌وهرقبیله از قبایل‌عرب لغت‌مخصوص بخود داشت و مردم از آن قبیله میآموختند منتهی در اصل زبان عربی همه با هم شرکت

(۱) ای‌کلمون ! پایهٔ من ویران‌گردید که میان برزن هلاك شدی . (۲) سرور قوم را مرگ ربود و در میان ظله سر بخاك فرو برد . (۳) آتشی برآنان فرو ریخت که خانه‌هایشان نابودگردید (٤) « ف » : و انا ابرء الی‌الله . «جب» : و انا ابری من قوله .
(٥) یکی از قبایل عرب است که در زمین بولان در راه حاجیان که ازبصره میرفتند سکونت داشتند و منسوب ببولان‌بن عمروبن غوث‌بن طی بودند (معجم‌البلدان) . (٦) انبار شهریست درکنار فرات، درده فرسنگی بغداد که‌درقدیم فارسیان‌آنرا فیروزشاپور مینامیدند(مجم‌البلدان)
(۷)حیره شهری‌بود درسه میلی‌کوفه درجایی‌که بآن نجف‌گویند (معجم‌البلدان) (۸) (محمدبن اسحاق دراینجا وهرجای دیگر این‌کتاب خود مؤلف الفهرست است . (۹) در جدول « العرب البائده والعاربه» که درالوسیط آمده حویل‌دیده نمیشود محتمل است خولان یا جدیله باشد .
( رجوع شود به‌الوسیط ص ۸ )

داشتند ، وعرب پس ازبعثت پیغمبر صلی‌ا* علیه‌وسلم برای‌رعایت قرآن ، از افزودن لغات خودداری‌نمود : ودرتأیید این‌مطلب‌روایتی ازمکحول است که از رجال‌خودنقل کرده گوید: اول کسی که خط عربی را درآورد نفیس ، نضر ، تیما و دومه فرزندان اسماعیل بودند که بتفصیل آنرا وضع نمودند، و قادور نبت[1] بن‌همیسع‌بن قادورآنرا انتشار داد ، وباز گوید: چندتن از مردم انبارکه از قبیلهٔ ایاد[2] قدیم بودند حروف الف ، ب ، ت ، ث ، را وضع کردند وعرب ازآنان آموخت .

درکتاب‌مکه تألیف عمربن‌شبّه‌بخط‌خود اوخواندم ، گروهی ازعلمای مضر بمن گفتند: کسی که این خط عربی جزم[3] را نوشت مردی ازبنی‌مخلدبن نضربن کنانه بود و عرب از او پیروی نمود ، و دیگری گفته است ، کسی که نوشتن را برای قریش مکه‌آورد ابوقیس‌بن مناف‌بن زهره و بقولی حرب‌بن امیه بود ، و برخی نیز گفته‌اند : هنگامیکه قریش کعبه را خراب کرد[4] در رکنی ازرکنهای آن سنگی‌یافتندکه برآن نوشته بود: در آغاز سه‌هزارمین سال ، سلف‌بن عبقر بخدای خود درود میفرستد .

در خزانهٔ مأمون نوشته‌یی بخط عبدالمطلب‌بن هاشم برپوست ادم[5] بودکه درآن‌چنین ذکر شده : « طلب عبدالمطلب‌بن هاشم از مردم مکه ازفلان پسرفلان حمیری از مردم وزل صنعا[6] هزار درهم نقره بوزن حدیده[7] است که هر زمان از وی خواست باوکارسازی نماید وخداوند وفرشتگانش براین امر گواه باشند» . و این‌خط شباهت بسیاری بخطزنان داشت.

ویکی‌از نویسندگان عرب اسیدبن ابوعیص‌بود زیرا درمسجد سور[8] کنار قبرمرین[9] که دراثر سیل‌زدگی شکافی درآن پیداشده بود، سنگی بدست‌آمدکه برآن نوشته شده بود: «من اسیدبن ابوعیص هستم خداوند بنی‌عبد مناف را بیامرزد» .

## چرا عرب را باین نام خواندند

ابن ابوسعد نوشته است گویند : ابراهیم علیه‌السلام نگاهش بفرزندان اسماعیل‌ودائیان جرهمی آنان که افتاد پرسید اینان چه‌کسانی هستند ؟ اسماعیل در جواب گفت : فرزندان

---

(۱) «ف» ، بنت همیسع . (۲) ایاد قبیله‌ئی ازعرب‌است که به‌بنی‌سعدازسلالهٔ اسماعیل انتساب دارد (اعلام‌المنجد) . (۳) بعد از معاشرت اعراب با مردم حیره وبنای‌کوفه در جنب حیره خطی که‌آنهم تقلیدی از خط نبطی‌بود شایع شدکه آنرا حیری یا جزم می‌خواندند (سبك‌ـ شناسی ج ۱ ص ۹۵) وگویند خط کوفی است ( سبك‌شناسی ج۱ص ۹۲) . (٤) چون کعبه در شرف خرابی بود قریش تصمیم بساختن آن‌گرفت وآنرا ساخت دراین‌زمان پیغمبرسی‌وسه‌سال داشت (الطبقات‌الکبری) (٥) ادم بفتح‌اول و دوم بمعنی‌چرم وادم بمعنی‌آهوان سفید هم آمده است (لغت‌نامهٔ دهخدا) . (٦) وزل درفرهنگها دیده نشدو در لغت‌نامهٔ دهخدا و قاموس‌الاعلام ترکی «ازال» نام نخست صنعا ذکرشده است . (۷) حدیده افزاریست برای زرکشان‌که بار سیم وزر را بآن‌کشند (فرهنگ نفیسی) . (۸) «سور» یا سورا قصبه‌ایست درعراق نزدیك دجله‌که مرکز سریانیان بوده وحالا خرابست (قاموس‌الاعلام ترکی) . (۹) قبر مرین‌ظاهراً گورستان مردمانی بوده‌که بقریهٔ (مریه) واقع در میان واسط و بصره انتساب داشته‌اند ـ (رجوع شود به معجم‌البلدان )

من و دائیان آنان از جرهم. ابراهیم بهمان زبان سریانی قدیم که سخن میگفت به‌اسماعیل گفت : اعرب‌له ، یعنی آنان را با هم بیامیز ، والله اعلم .

## سخن دربارهٔ خط حمیری

شخص موثقی میگفت از مشایخ مردم یمن شنیده است که حمیر بخط مسند[1] و برخلاف شکل الف ، ب ، ت مینوشت؛ و من هم درخزانهٔ مأمون جزوه‌یی دیدم که برآن نوشته شده بود: ترجمه‌هایی که امیرالمؤمنین عبدالله مأمون اکرمه الله امر بنسخه برداری از آنها کرده است، ودر میان آنها خطی ازحمیر بود که من نمونهٔ آنرا مطابق آنچه درآن نسخه بود در اینجا میآورم :

## نمونهٔ خط حمیری

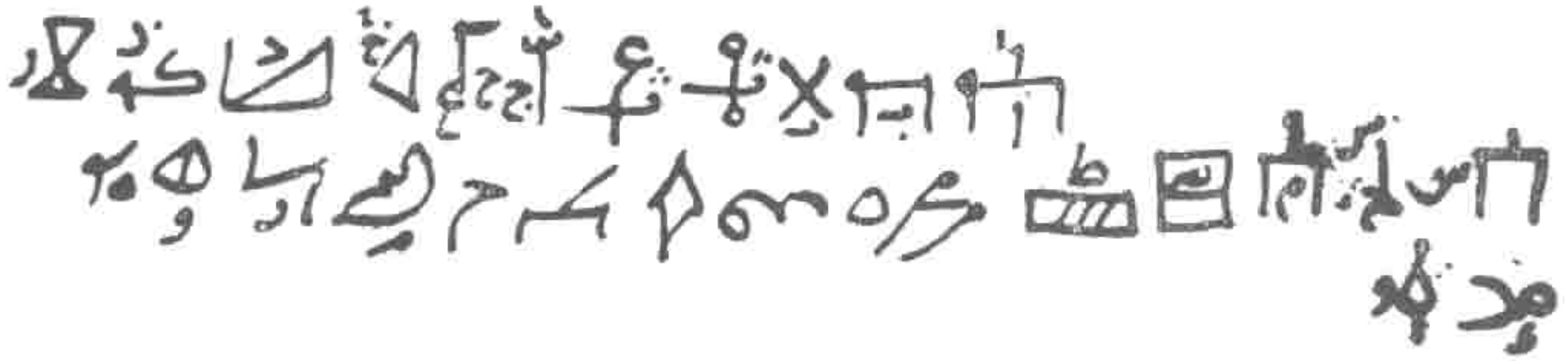

(۲)

محمدبن اسحاق گوید: نخستین‌خط عربی خطمکی است، پس از آن خط مدنی،وبعدبصری و سپس کوفی. اما مکی ومدنی درالفهایش تمایل کمی بطرف‌راست وبالای‌انگشتان،ودرشکل آن کمی خوابیدگی هویداست و این است نمونهٔ آن.

(۳)

(۱) مسند نام یکی از خطهای عرب و منسوب بمردم یمن بوده و مردم یمن آن خط را از ایرانیان گرفته‌اند. رجوع شود به‌سبک‌شناسی ج۱ـص۹۳ (۲) مختصر تفاوتی با«ف»دارد (۳) مؤلف برای نشان دادن نمونهٔ کامل خط مکی و مدنی پس‌از جملهٔ «و هذا مثاله» این بسمله را آورده است که درآخر سطر صفحه نسخهٔ چستر بیتی قرارگرفته ولی فلوگل ←

## خطوطی که مصاحف را بآن مینوشتند :

مکی ، مدیین ، التئم ، مدور ، کوفی ، بصری ، مشق ، تجاوید ، سلواطی ، مصنوع ، حائل ، راصف ، اصفهانی . سجلی، فیراموز[1] که ایرانیان آنرا استخراج نموده و بدان خوانند ، وحدب قریباً که دونوع است : ناصری و مدور .

محمدبن اسحاق گوید : اول کسی که در صدراسلام قرآن نوشت‌ودرخوبی خطشهرت داشت خالدبن ابوهیاج بود و من قرآنی را بخط او دیده‌ام . و سعد او را نزد ولیدبن عبدالملك آورد ، و بنوشتن مصاحف و شعر و اخبار گماشت[2] و او کسی است که در سمت‌قبله مسجد پیغمبر صلعم سورهٔ «والشمس وضحیها» را تاآخر قرآن بطلا بنوشت؛ و گویند عمربن عبدالعزیز از او خواست که قرآنی بهمانگونه برایش بنویسد ، او هم نوشت وهنر نمائیهایی درآن بکار برد . عمر آن‌راکه دید بسیار پسندید ولی چون دست مزد آن را زیاد یافت باو مسترد داشت .

---

→

بتصور اینکه این بسمله سرلوحه برای « خطوط‌المصاحف» است آنرا با همان حروف سربی که متن کتاب را چاپ کرده ، آورده . و بجای « هذا مثاله » چند نقطه گذاشته است ، و در چاپ مصر سال ۱۳٤۸ این بسمله با خط نستعلیق بالای « خطوط المصاحف » قرار داده شده است .

استاد مجتبی مینوی اول کسی است که پس از ملاحظهٔ نسخهٔ خطی چستر بیتی و توجه بطرز نوشتن‌آن بسمله و مطابقتش باگفتهٔ ابن‌ندیم باین اشتباه پی‌برده و نظرخود را درمقالهٔ مفصلی که اختصاص‌بکتاب ( **A surway on the Persian art** ) تألیف مستر پوپ **Pope** داده بودبزبان انگلیسی انتشار داده وآن نمونه را همچنانکه درنسخهٔ خطی چستربیتی میباشد درمعرض افکار عمومی گذاشت ( رجوع شود بصفحهٔ ۱۷۱۰ ج ۱ همان‌کتاب) .

دوشیزه نابیا ابوت نامی پس از ملاحظهٔ آن مقاله بشدت از آن انتقاد نمود و آقای پروفسور اربری **Professor Arberry** ـ استاد دانشگاه‌کامبریج شرحی مبنی بررد دوشیزهٔ مؤمی الیها در مجلهٔ (**Islamic Research association Méscellany**) انتشار داد که ما خلاصه آنرا بنظر خوانندگان محترم میرسانیم .

دوشیزه نابیا ابوت در ملاحظاتی که در باره مقاله آقای م مینوی در جلد هشتم از ( **Ars Islamic** ) انتشار داده تردید کرده است که آن نمونه با خط بقیهٔ کتاب تفاوتی داشته باشد و با لحن زننده و خشونت‌آمیزی اطلاعات آقای مینوی را درعربی ناقص دانسته است وحال‌آنکه درواقع ونفس‌الامر مشارالیه عالم بسیار ماهری در زبان عربی است وحقیقت این است که عبارت «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» را که ابن‌ندیم برای نشان‌دادن نمونهٔ خط مکی و مدنی بکار برده ، فلوگل بدفهمیده وآنرا بصورت عنوان فصل بعد چاپ‌کرده است ومن این فرصت را مغتنم میشمارم و از عمل آقای مینوی‌که چنین اکتشاف مهمی را نموده‌اند دفاع مینمایم و تردیدی نیست که میان‌آن دوکتابت اختلاف بارزی موجود است» (رجوع شود به ج ۱ـ ص ۲٤ از مجله **Research association Mescellany Islamic**)

(۱) فیراموز یا پیراموز بمعنی سهل وآسان (رجوع شود بفرهنگ فارسی آقای دکتر معین ، والمعجم‌فی معاییر اشعار العجم آقای مدرس ص ٤۸٦) . (۲) « ف » : نصبه لکتب « جب » : خصه بکتب .

و مالك‌بن دینار بردهٔ اسامةبن لوی‌بن غالب مکنی بابویحیی ( و بقولی مالك‌بن دیناربن دادبهاربن دادبه) نیز از نویسندگان قرآن بود که برای‌کار خود اجرت میگرفت و درسال صدوسی وفات یافت .

## و از جمله نویسندگان قرآن : ـ

خشنام بصری و مهدی کوفی ، در زمان خلافت رشید بودند . کـه تاکنون همانندی نداشته‌اند ، والفهای خشنام بدرازای یك ذراع بود که بیك قلم کشیده میشد .

و دیگری ابوحدی نویسندهٔ قرآنهای نازك دردوران معتصم است که از بزرگان کوفه بوده و درکارخود مهارت داشت ؛ و بعد از اینان از مردم کوفه ، ابن ام شیبان ، مسحور، ابو خمیره[1] ، ابن‌حمیره ، و ابوالفرجی است که در زمان ما حیات دارد .

اما ورافاتی که قرآن را بخط محقق و مشق وامثال آن مینوشتند عبارتند از : ابن‌ـ ابوحسان ، ابن حضرمی ، ابن زید ، فیریابی ، ابن ابو فاطمه ، ابن مجالد ، شراسیو مصری[2] ، ابن‌سیر ، ابن‌حسن ملیح ، حسن بن تعالی ، ابن حدیده ، ابوعقیل ، ابومحمد اصفهانی ، ابوبکر احمدبن نصروپسرش ابوالحسین که من این دونفر را دیده‌ام .

## رونوشت نسخه‌یی که بخط ابوالعباس ابن ثوابه است

دردوران بنی‌امیه اول کسی که کتابت نمود قطبه است. وی اقلام چهارگانه را درآورد که یکی از دیگری استخراج شده است ، وقطبه در عـربی یگانه نویسندهٔ روی زمین بشمار میرفت . پس از وی ضحاك‌بن عجلان‌کاتب است که در اوایل خلافت بنی‌عباس بود و بر قطبه فزونی داشت وکسی بپای او نمیرسید. پس ازضحاك، اسحاق بن حمادکاتب است که در زمان خلافت منصور و مهدی بود و برضحاك نیز برتری یافت . و اسحـاق بن حماد شاگـردانی مانند یوسف‌کاتب ملقب به « لقوةالشاعر » داشت و برتر از هرنویسنده‌ای‌بود، وازآن جمله ابراهیم بن مجشر[3] است که بریوسف برتری یافت . یکی هم شقیر خادم است کـه زر خرید ( بن قیوما) آموزگار قاسم‌بن منصور بود و یکی نیز ثناء کاتبه کنیزبن قیوما[4] میباشد، واز آن‌جمله : عبدالجبار رومی ، شعرانی ، ابرش، سلیم خادم که از منشیان و خادمان جعفربن یحیی بود، عمروبن مسعده ، احمدبن ابوخالد ، احمدکلبی کاتب مأمون ، عبدالله‌بن شداد ، عثمان‌بن زیادالعابد[5] ، محمدبن عبدالله ملقب به مدنی ، و ابـوالفضل صالح بن عبدالملك تمیمی خراسانی میباشند، واین اشخاص خطوط اصلی وموزون‌را چنان مینوشتند که هیچکس آن توانائی را نداشت .

---

(۱) «ف» . ( ابوحیره ) . (۲) «ف» : ( شراشر ) . (۳) « ف » : ( المحسن ) .
(٤) « ف » : (فیوما) . (٥) «ف» . (العایل) .

## نام قلمهای [۱] موزون وچگونگی نوشتن باهریك ازآنها که هرکسی آن توانایی را ندارد

یکی‌ازآن قلمها قلم‌جلیل‌است که پدرتمام‌اقلام‌نامیده میشود[۲]، وهرکس‌توانایی نوشتن آن **را** ندارد مگرآنکه بادشواری وزحمت بسیارآن راآموخته بـاشد . یوسف لقوه دراین بـاره گوید : قلم جلیل نهاد نویسنده رامیکوبد. بااین قلم ازطرف خلفابرطومـارهای‌کامل بپادشاهان روی زمین نامه مینوشتند. ازاین قلم دوقلم استخراج گردیده‌است: قلم سجلات و قلم دیباج. ازقلم سجلات‌اوسط دوقلم استخراج شده : قلم سمیع وقلم اشریه . قلم دیباج در نوشتن طومارها بکارمیرود وازآن‌ه‌قلم طومارکبیر استخراج شده وطومارها راباآن نویسند و مخرجش همان دیباج‌است. وازاین قلم،قلم خرفاج وقلم ثلثین صغیرثقیل استخراج شده‌است که باآن ازطرف خلفا، بعمال وامرای اطراف نویسند، وازآن سه‌قلم استخراج شده : قلم زنبورمستخرج ازثلثین‌که در دادخواهی بکار رود وازآن چیزی استخراج نشده‌است، وقلم مفتح‌که ازآن قلم‌حرم[۳] استخراج گردیده ودر دادخواهی ازپادشاهان باآن‌قلم مینویسند و مستخرج‌ازثقیل است،وقلم مؤامرات‌که مستخرج‌ازثلثین‌است ودردادخواهی میان ملوك بکار میرود. وازاین دوقلم چهارقلم استخراج شده‌است که عبارتنداز: قلم حرم، قلم مؤامرات،قلم عهود مستخرج ازحرم، که دردوثلث طومـاربکارمیرود وازآن چیزی استخراج نشده. وقلم امثال‌النصف، که‌ازاین قلم نیزدوقلم استخراج شده‌است:خفیف ومفتح. دیگرقلم قصص‌است که مستخرج ازحرم وقلم مؤامرات‌است که دردادخواهی بکارمیرودوازآن چیزی استخراج نشده است دیگرقلم اجوبه مستخرج ازحرم وقلم مؤامرات‌است که درنوشتن اثلاث بکارمیرود واز آن چیزی استخراج نشده‌است .

اینها دوازده قلمی است‌که دوازده قلم دیگرازآنها استخراج گردیده است‌که ازآن جمله قلم خرفـاج ثقیل است‌که خفیفی از طومارکبیر و مستخرج از آن است و در نوشتن طومارها بکار میرود و ازآن قلم خرفاج خفیف استخراج شده اشت ؛ و از آن جمـله قلم سمیعی است که شبیه قلم سجلات و مستخرج از سجلات اوسط است و در نوشتن طومـارها وغیره بکار میرود؛ وازآن جمله قلمی است‌که بآن قلم اشریه‌گویند ومستخرج ازقلم سجلات اوسط بوده و در نوشتن رقم آزادی بندگان و خریداری زمین و خـانه وغیره بکار میرود وازآن‌جمله قلم‌مفتح مستخرج ازقلم‌ثقیل‌النصف ممسك‌است‌که درنوشتن دادخواهی بکارمیرود ومخرجش نیزهمان است، وازآن سه‌قلم استخراج شده‌است . قلمی‌که بآن مدورکبیر گویند

---

(۱) مرحوم استاد بهاردرسبك‌شناسی ج۱ص۹۵ درحاشیهٔ۲چنین نوشته‌اند،اینکه‌ما«قلم» نام میبریم ازاین روی‌است که «خط» مراد حروفی‌است‌که درشکل خودازدیگراشکال مستقل‌باشد مثل‌خط‌لاتن‌وخط‌عربی‌وخط سنسکریت، ولی‌قلم‌مرادتغییراتی‌است که‌دریك خط‌داده‌شود.(۲)«ف». و(هولاءالاقلام).«جب»: (وهوابوالاقلام.) (۳) ظاهراً الجزم‌است (سبك‌شناسی‌ج۱ص۹۵).

وازخفیف‌النصف ثقیل‌استخراج‌شده ونویسندگان امروزبآن ریاسی گویند ودرنصفت بکارمیرود، وازآن قلمی استخراج شده است که بآن‌قلم مدورصغیر گویند و آن قلم جامعی است که دفاتر وحدیث‌واشعاررا باآن‌نویسند. وازآن‌جمله قلمی‌است که بآن‌خفیف‌ثلث کبیر گویند ودرنوشتن نصفت بکار میرود و مخرج‌آن خفیف النصف ثقیل است ؛ و ازآن قلمی‌که مسمی بخط رقاع است استخراج شده ، ومخرجش از خفیف ثلث کبیر است ودرنوشتن توقیعات ومانندآن بکار میرود ؛ وازآن جمله قلمی است که بآن مفتح نصف گویند و مخرج آن نصف ثقیل است ، و دیگرقلم نرجس است که درنوشتن اثلاث بکار میرود ومخرج‌آن خفیف‌النصف است .

این است بیست وچهارقلمی که مخرج تمام‌آنها ازچهارقلم بنامهای : قلم جلیل وقلم طومارکبیر وقلم نصف ثقیل و قلم ثلث‌کبیر ثقیل است ومخرج این چهار قلم نیزازقلم جلیل میباشدکه پدراقلام نام دارد .

## نوشتهٔ کسان دیگرغیرازابن‌ثوابه

تاآغاز دولت عباسی مردم بهمان شیوهٔ خط قدیم‌که ذکر کردیم مینوشتند ، وهمینکه خاندان هاشمی ظاهرگردید نوشتن قرآن بآن خطوط اختصاص یافت ؛ خطی پیدا شدکه بآن خط عراقی میگفتندوهمان خط محقق بودکه‌بآن وراقی نیز گفته میشد؛ واین‌خط مرتبا روبازدیاد و زیبایی گذاشت تاکار بمأمون رسید و اصحاب و نویسندگان او به‌نیکو ساختن خط خود پرداختند و مردم برسراین‌کار بـاهم تفاخر داشتند ، تاآنکه مردی بنـام احول محررپیداشدکه‌ازپرورش‌یافتگان‌برمکیان بودوبمعانی خط واشکال آن‌دانش بسزایی‌داشت.او قواعد و قوانین خط را روشن کرد و آن را درجه بندی نمود . ونویسندهٔ نامه‌هاپی بودکه ازطرف سلطان برای ملوك اطراف در طومـارها فرستاده میشد وبـااینکه مردی‌کم فهم و جرکین بود دست ودل بازی داشت وهمه چیز در نزد او بی‌ارزش بود . وی در درجه بندی خطوط ، قلمهای سنگین را در مرتبهٔ اول قرار داد ، ازآن جمله قلم طوماربودکه برسایر قلمها برتری داشت و دریك طومار تمام [1] باسعف [2] نوشته میشد و گاهی هم باقلم مینوشتند ؛ ونامه‌های ملوك بآن خط فرستاده میشد . وازآن اقلام :ـ قلم ثلثین، قلم سجلات،قلم عهود، قلم مؤامرات، قلم امانات، قلم دیباج، قلم مدیح[3]،قلم مرصع وقلم تشاجی[4] است .

درزمانیکه ذوالریاستین فضل‌بن‌سهل روی‌کارآمد قلمی رااختراع کردکه بهترازسایر اقلام بود و به‌ریاسی معروف شد و متفرعاتی پیدا نمودکه ازآن جمله : قلم ریـاسی‌کبیر ، قلم نصف ریاسی، قلم ثلث، قلم صغیرنصف، خفیف ثلث، قلم محقق، قلم منشور، قلم وشی، قلم رقاع، قلم مکاتبات، قلم غبارالحلیه، قلم نرجس وقلم‌بیاض، بود .

---

(۱)«ف» : (فی‌طومارشآم)«جب» ؛ (فی‌طومارتام) (۲)سعف بمعنی شاخهٔ‌خشك‌خرماست (اقرب‌الموارد) (۳) «ف» : قلم(المدمج) «جب» : (قلم‌المدیح) (٤) «ف» : (قلم‌النساخ) . «جب» : (قلم‌التشاجی) .

(واسحاق کتابی بنام ـ کتاب‌القلم ـ دارد که من آنرا بخط خود او دیده‌ام)

## اخبار بربری محرر وفرزندان او

دراینجا مقتضی‌دانستیم ازبربری ذکری‌بمیان‌آوریم، واواسحاق بن‌ابراهیم‌بن عبدالله ابن صباح بن‌بشربن سویدبن اسود تمیمی وسپس سعدی است . ابراهیم،احول بود، واسحاق آموزگاری‌مقتدروفرزندانش راداشت ومکنی‌بابوالحسین بود؛رسالهٔ درخط وکتابت دارد که آنرا تحفةالوامق نامیده ودر زمان اوکسی خوش خطتر و داناترازوی باسلوب کتابت دیده نشده است . برادرش ابوالحسن نیز مانند او بود وروبهٔ اورا پیروی میکرد . فرزند او ابوالقاسم اسماعیل‌بن‌ابراهیم، وفرزند ابوالقاسم، ابومحمد قاسم‌بن‌اسماعیل بن‌اسحاق‌است و نیز ابوالعباس عبدالله بن ابواسحاق از فرزندان اوست . و این گروه بی‌نهایت خوش خط و عارف بکتابت بودند . قبل‌ازاسحاق مردی معروف به‌ابن‌معدان‌بود که اسحاق‌ازوی‌آموخت؛ وازغلامان ابن‌معدان، ابواسحاق ابراهیم‌نمی است. وازجمله نویسندگان :ـ بنووجه‌النعجه وابن منیر، وزنفلطی، وروایدی میباشند .

محمد بن اسحاق گوید : از وزرا و نویسندگان [1] که بامـداد [2] مینوشتند ابو احمد عباس بن حسن، ابوالحسن علی‌بن عیسی وابوعلی محمد بن‌علی بن مقله است. تولد ابن‌ـ مقله بعد ازعصر روز پنجشنبه نه روز بآخر شوال سـال دویست وهفتاد و دو بود، ودر روز یکشنبه دهم شوال سال سیصد و بیست و هشت وفات یافت . ازکسانی کـه بامرکب [3] نوشتند برادرابن مقله، ابوعبدالله حسن‌بن‌علی است که‌فجرروزچهارشنبه سلخ ماه رمضان‌سال‌دویست‌و هفتاد وهشت بدنیاآمد و درماه ربیع‌الاخر سال سیصد وسی وهشت وفات یافت ، و نظیر این دونفر درگذشته تازمان مادیده نشده‌است، وهردوبه‌پیکرهٔ خط پدرشان مینوشتند. نام‌مقله‌علی ابن حسن‌بن عبدالله، ومقله‌لقب اوبود . گروهی ازخانواده وفرزندانشان‌درزمان‌حیات‌این‌دو تن وبعدازآن، بنویسندگی مشغول بودند ولی بپایهٔ این دونفر نرسیدند بلکه‌گاهی [4] بعضی ازآنان حرفی درپی حرفی ویاکلمه‌یی بدانگونه مینوشتند اما مرتبهٔ‌کمال مخصوص‌ابوعلی و ابوعبدالله بود . از فرزندان این دوتن‌که نویسنده بودند ابومحمد عبدالله ، ابوالحسن بن ابوعلی ، و ابواحمد سلیمان بن ابوالحسن وابوالحسین‌بن‌ابوعلی است، ومن قرآنی بخط جدشان مقله دیده‌ام .

## نام مشاهیر تذهیب کنندگان قرآن

یقطینی ، ابراهیم صغیر ، ابو موسی بن عمـار ، ابن سقطی ، محمد و فرزنـدش ،

(۱) «ف»:(الوزراءالکتاب) «جب» : (الوزراءوالکتاب) . (۲) مداد نوعی‌ازمرکب است‌که خوش‌نویسان پیشین باآن مینوشتند ( فهرست‌کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق بقلم‌آقای دانش بژوه) . (۳) درمتن (حبر)است وحبرنوع دیگری‌ازمرکب‌است که‌درساختن،اندك فرقی‌بامداد دارد . برای‌آگاهی بیشتررجوع‌شودبه‌صبح‌الاعشی ۲ص۶ـ۴۴ (٤)«ف»:(یبذر).«جب»:یندر.

ابوعبدالله خزیمی وفرزندانش که درزمان مامیباشند .

## نام مشاهیر جلد کنندگان قرآن

ابن ابوحریش که صحاف خزانة الحکمة [1] مأمون بود ، شفة المقراض عجیفی ، ابوعیسی بن شیران ، دمیانة اعسر ، ابن حجام ، ابراهیم و فرزندش محمد ، و حسین بن صفار .

## سخن دربرتری قلم

عتابی گوید : اقلام ستوران ذکاوتند ، ابن ابو دؤاد گوید : قلم سفیرعقل ورسول آن وزبان گویا ، وبهترین ترجمان اوست. طریح بن اسماعیل ثقفی گوید: عقل بزرگان زیرزبان قلمشان است . ارسطاطالیس گوید : قلم علت فاعله ومداد علت هیولانیه ، وخط علت صوریه و بلاغت علت متمه است . عتابی گوید : بگریهٔ اقلام کتابها خندانند . کندی گوید : القلم دروزن با « نفاع » [2] یکی است ، زیرا ف ( ۸۰ ) ن (۵۰) الف (۱) ع (۷۰) جمع آن دویست و یك . همچنین الف (۱) ل (۳۰) ق ( ۱۰۰ ) ل ( ۳۰ ) م ( ۴۰ ) جمع آن دویست ویك است .

عبدالحمید گوید : قلم درختی است که میوهٔ آن الفاظ ، وفکردریایی است که مروارید آن حکمت است وعقول تشنگان ازآن سیراب گردد .

## سخن دربرتری خط وستایش گفتارعربی

سهل بن هارون رئیس بیت الحکمه که معروف به ابن راهیون کاتب است گوید : عدد حروف عربی بیست و هشت و بشماره عدد منازل قمر است و هرکلمه باحروف زایدی که بآن میپیوندد بیش از هفت حرف نیست و مطابق باعدد نجوم هفتگانه است ، و حروف زاید دوازده حرف مطابق با بروج دوازده گانه است ، و نیز گوید : حروفی که بالام تعریف ادغام میگردد چهارده حرف و بشماره خانه‌های قمر است که در زیرزمین مستترند و چهارده حرف ظاهری است که ادغام نمیشود و بشماره بقیهٔ خانه‌های آشکار قمر است . برای اعراب هم سه حرکت وضع شده است : پیش، زیر وزبر، بدین جهت که طبیعت راسه حرکت است : حرکتی از وسط مانند حرکت آتش ، حرکتی بسوی وسط مانند حرکت زمین ، حرکتی بروسط مانند حرکت فلك ؛ و این اتفاقی است ظریف و تأویلی است ظریف . کندی گوید : هیچ کتابتی را سراغ ندارم که مانندکتابت عربی حروف آن درخور تجلیل و تدقیق باشد چنانکه تندنویسی که درآن امکان پذیر است در سایر نوشتنها امکان پذیر نیست . افلاطون گوید : خط عقال [3] عقل است . اقلیدس گوید : خط

---

(۱) خزانةالحکمه یابیت الحکمه کتابخانهٔ مشهور بغداد است که درزمان هارون الرشید ایجادشده ودردورهٔ مأمون توسعه یافت، ومرکز تجمع دانشمندان بوده‌است. (رجوع شود به‌تاریخ علوم عقلی ج۱ ص۴۸ ( (۲) سودمند (فرهنگ نفیسی) (۳) عقال بندی‌است که زانوی شترانرا با آن می‌بندند (المنجد)

هندسه‌ایست روحانی اگرچه به‌آلت جسمانی ظاهرشده است. ابو دلف گوید : خط، بوستان دانش است . نظام گوید : خط امر روحی است اگرچه در حواس بدنی ظاهر است.

## سخن در زشتی خط

گویند : بدی خط یکی از دو آفت است و گفته‌اند بدی خط آفت ادب بوده ، و باز گفته‌اند : بدی خط نشانه خشك سالی ادب است .

## سخن در برتری کتاب

به سقراط گفتند در ادامهٔ نظر بکتاب آیا بیمی بردیدگان خود نداری ؟ جواب داد : اگر بصیرت سالم باشد اهمیتی به بیماری بصر نمیدهم ، مهنود گوید : اگر کتاب رشتهٔ تجربه‌های گذشتگان‌را بهم پیوسته‌نمیداشت، رشته‌های متأخرین بسبب‌فراموشی ازهم گسیخته میشد . بزرگمهر گوید : کتاب صدف حکمت است که از جواهر طبیعت باز میگردد . دیگری گوید : این علمها تك تك میروند باکتاب آنها را بنظم درآورید، واین ابیات فراری هستند باکتاب آنها را مهارکنید . کلثوم‌بن عمرو عتابی گوید :

لَنَا نُدَمَاءُ مَا يَمَلُّ[1] حَدِيثُهُم  أَمِينُونَ مَأْمُونُونَ غَيْباً وَ مَشْهَدَا (۲)
يُفِيدُونَنَا مِنْ عِلْمِهِم عِلْمَ مَامَضَى  وَرَأْياً وَ تَأْدِيباً وَ أَمْراً مُسَدَّدَا (۳)
بِلَاعِلَّةٍ نَخْشَى وَ لَاخَوْفَ رِيبَةٍ  وَلَانَتَّقِي مِنْهُم بَنَاناً وَلَايَدَا (۴)
فَإِنْ قُلْتُ هُمْ أَحْيَا لَسْتُ بِكَاذِبٍ  وَإِنْ قُلْتُ هُمْ مَوْتَى فَلَسْتُ مُفَنِّدَا (۵)

نطاحه که نامش احمدبن اسماعیل و کنیه‌اش ابوعلی است و پس از این ذکری از او خواهیم کرد درصفت کتاب گوید: کتاب مسامری است که‌هنگام مشغول‌بودنت بکار، باتوسخنی نگوید و وقتیکه در شادی وخوشی‌هستی، تورا بخود نخواندوبرای دیدارخود، ازتوتقاضای آرایش ندارد . کتاب همنشینی است که سخنی مبالغه آمیز نگوید و دوستی است که تو را فریب ندهد، ورفیقی است که تو را بستوه نیاورد، و ناصحی است که از تو برای خود فزونی نخواهد[6] .

سری بن احمدکندی این اشعار راکه خود سروده برای من خواند و گفت آن را بر جزوهٔ نوشتم و جلد سیاهی بر آن نهاده و بدوستی هدیه نمودم .

---

(۱) «ف» : مانمل . (۲) ما ندیمانی داریم که سخنانشان ملالت‌آور نیست و در نهان و آشکار امین و مامون باشند . (۳) و از دانش خود علم‌گذشته و تدبیر وادب واستواری را بما افاده بخشند . (٤) بیخود بیمناك هستیم و جای ترس از تهمتی نبوده نه از دست و نه از انگشتان آن پرهیزی نداریم . (٥) اگر گویم زنده‌اند دروغ نگفته‌ام واگر گویم که مرده‌اند یاوه سرائی نکرده‌ام . (٦) ف (لایستزلك) جب (لایستزیدك) .

وَ اَدهَم یُسفِرُ عَن ضِدِّه — کَما سَفَّرَ اللَّیلُ اِذْ وَدَّعا [۱]
بعثتُ الیکَ به اخرساً — یُناجی العُیونَ بِما استودَعا [۲]
صَموتٌ اذا زَرَّ جَلبابَه — لَبیبٌ فَـان حَلَّه اَمتعا [۳]
تُخبِرُ اَنوارُه جامعٌ [۴] — یَروحُ وَ یَغدولَها مَجمَعاً [۵]
تُلاقی النُفوسُ سُرورابـه — وَ تُلقی الهُمومُ به مَصرَعا [۶]
فَلا تَعدِلَنْ بـه نَزهـة — فَقَد حازَما تَبتَغی اَجمَعاً [۷]

ابوبکر زهیری[۸] این اشعار راکه ابن‌طبا درباره دفاترسروده است برای من خواند :

للهِ اخـوانٌ افـادوا مَفخَراً — فَبوصلِهِم وَ وَفـائهم اَتَکَثَّرُ [۹]
هُم ناطِقُون بغیرِ اَلسِنةٍ تُری — هُم فاحِصُون عَنِ السَرائرِ تُضمَرُ [۱۰]
اِنْ اَبغِ مَنْ عَرَبٍ وَمَنْ عَجَمٍ مَعاً — عِلماً مَضی فیه اَلدَفاتِر تُخبِرُ [۱۱]
حَتّی کَاَنّی شاهِدٌ لِزَمانِها — وَلَقَد مَضَت مِنْ دُونِ ذٰلِكَ اَعصُرُ [۱۲]
خُطَباءُ، اَنْ اَبغِ الخِطابَةَ یَرتَقوا — کَفی وَ کَفّی [۱۳] لِلدَفاتِرِ مِنبَرُ [۱۴]
کَم قَدبُلَوتُ بِهِ الرِّجالَ وَ اِنَّما — عَقلُ الفَتی بِکِتابِ عِلمٍ یُسبَرُ [۱۵]

(۱) سیاهی که پرده‌ازضدخود بردارد همچنانکه شب‌هنگام‌رفتنش پرده از روز برفکند.
(۲) بـا آن برای توگنگ زبانی فرستادم کـه هرچـه در دل دارد با دیده با تو در میان گذارد .
(۳) بخاموشی گراید اگر بند جامه را بسته باشد و اگر بازکند دانشمندیست که تو را بهره‌مند سازد .
(٤) ف (تخبر انواعه جامعاً ) .
(٥) انوار آن خبر از جایگاهی میدهد که مردم دسته دسته بآن رفت وآمد دارند .
(٦) دیدارش نفوس را شادمانی بخشد و غم واندوه را قتلگاهی باشد .
(۷) هیچ نزهتگاهی با آن برابری نتواند وهرچه راکه‌آرزومند باشی بتوارزانی دارد.
(۸) ف (ابوبکر زهری) .
(۹) خدا یاور برادرانی است کـه ما را مفتخـر داشتند و ما بوصل و وفای ، آنان چیزها بدست آورده‌ایم .
(۱۰) سخن پردازند بی‌آنکه زبانشان دیده شود و جستجو کننده چیزهائی هستند که در سینه‌ها نهفته باشد .
(۱۱) اگر جویای علمی از عرب و عجم باشم دفاتر است که مرا از آن آگاه سازند .
(۱۲) بدان‌سان که من‌همان زمان را می‌بینم وحال‌آنکه قرنها ازآن زمان گذشته باشد.
(۱۳) ف (کفی کفی) (۱٤) خطبائی باشند که من اگرسخن سرائی بخواهم بردستانم بالا روند و دستانم برای دفاتر همچو منبری باشد .
(۱٥) چه بسا مردمانی راکه باآن آزمایش نمودم و خردمندی هرجوانی بکتاب علمی سنجیده گردد .

کَمْ قَدْهَزَمْتُ به جَلیساً مُبرماً  لایَسْتَطیعُ لَهُ الهَزیمَةَ عَسْکَرٌ[۱]

محمد[۲] گوید : در «کتاب‌الاوصاف والتشبیهات» خود این معنی را با چیزهائی که در ردیف آن بود در مقالهٔ «الکتابة و ادواتها» شرح داده‌ام .

## سخن درباره قلم سریانی

تیادورس در تفسیری که از سفر اول تورات کرده است گوید : خداوند تبارك و تعالی بزبان نبطی[۳] که فصیحترین زبان سریانی است[۴] با آدم سخن گفت ؛ و مردم بابل نیز بهمان زبان سخن میگفتند ؛ و هنگامیکه خداوند زبانها را بهم در آمیخت و مردم بهر گوشه و کناری پراکنده شدند، زبان اهل‌بابل بحال خود باقی ماند . ولی آن زبان نبطی که روستاییان با آن سخن گویند سریانی شکسته‌ایست که استقامت لفظ ندارد .

دیگری غیراز تیادورس گوید : زبانی که در کتابت و خواندن متداول بود همان زبان فصیح نبطی‌بود و بعد علماء ، زبان مردم سوریا و حران[۵] و همچنین خط سریانی و سایر خطوط را از آن استخراج کرده و مصطلح خود قراردادند . دیگری گوید : در یکی از انجیلها یا در یکی از سایر کتابهای نصاری چنین آمده است که فرشته‌ای بنام سیمورس نوشتن سریانی را بهمین گونه که نزد نصرانیان متداول است به آدم آموخت .

مردم سوریا دارای سه نوع خطند : مفتوح ، که بآن اسطرنجالا گویند و از سایر خطوط بهتر و نیکوتر است وآنرا خطالثقیل نیز خوانند و شباهت بخطوط مصاحف دارد ، و تحریر المحقق[۶] که آنرا اسکولینا و شکل مدور نیز خوانند، و بقلم وراقان شبیه‌است . و سرطاکه با آن نامه‌نگاری کنند و نظیر آن در عربی قلم رقاع است . این است نمونه خط سریانی . . . . . .[۷]

---

(۱) و ای بسا همنشین ستیزه کنندهٔ راکه با آن از میدان برون انداختم و حال آنکه لشکری نمیتوانست او رافراردهد. (۲) محمد در اینجا همان محمدبن اسحاق‌الندیم‌است که مؤلف کتاب‌الاوصاف‌والتشبیهات نیزمیباشد. (۳) نبط‌بمعنی‌چشمه‌آب ونیز گروهی‌ازایرانیانند که در بطائح ، وزمینهای عراق ساکن بودند وچون آب فراوانی داشتند آنانرا نبطی خواندند (اقرب الموارد). (٤) «ف» : و هوافصح من‌اللسان السریانی «جب» : وهوافصح‌اللسان‌السریانی . (٥) حران از شهرهای قدیم بین‌النهرین است که امروز ازآن جزدهکده‌یی چیزی نمانده است و این شهرمرکز صابئیان بود (قاموس‌الاعلام‌ترکی). (٦) «ف» المخفف. (۷) درحاشیه «جب» این عبارت دیده میشود : «اخللنا کما وجدنا فی‌الدستور وکذلك‌فی‌جمیع‌الکتاب» وجای نمونهٔ خطسریانی سفید است ودر بسیاری ازجاهای این کتاب ذکرمطلب یا نام شخص یا نام کتاب سفیدگذاشته شده ، و پیداست که مؤلف هنگام تألیف ، آن مطلب یا نام را حاضر نداشته وجای‌آنرا خالی‌گذاشته است وبعد ناسخان نیزاین موضوع را رعایت نموده‌اند .

## سخن دربارهٔ قلم فارسی

گویند اول کسی که بفارسی سخن گفت کیومرث[1] بود که فارسیان او را گلشاه[2] خوانند و معنی آن پادشاه گل است ، واودر نزد آنان ابوالبشر باشد ، و بقولی اول کسی که بفارسی نوشت ببوراسب پسر ونداسب معروف بضحاك اژدهاك است[3] و گویند فریدون بن‌اثفیان[4] وقتیکه زمین را میان فرزندان خود سلم و طوج و ایـرج تقسیم نمود بهریك ثلث قسمت آباد را بخشوده و این را در نامهٔ نوشته و بآنان داد . اماد مؤبد بمن گفت : آن نبشته در نزد پادشاه چین است که در روزگار یزدگرد با گنجینه‌های ایران نزد او فرستاده شد والله اعلم .

گویند : اول کسی که خط بنوشت جمشید پسر اونجهان[5] بود و دراسان[6] کـه یکی از کرانه‌های ششتر است اقامت داشت . بعقیدهٔ ایرانیان هنگامیکه او زمین رامتصرف شد، و جن وانس‌باو سر فرود آوردند، و ابلیس فرمانبردارش گردید، بوی‌امر کرد آنچه دراندیشه

---

(۱) کیومرث بفتح اول‌وثانی‌ومیم مفتوح نخستین کسی راگویندکه درعالم پادشاهی کرد ومعنی ترکی‌آن «زندهٔ گویا» است چه‌کیو بمعنی گویا ومرث بمعنی زنده‌آمده است(برهان‌قاطع) استاد دکترمعین درحاشیهٔ «برهان» ذیل کیومرث ونیزذیل کیو گوید : صحیح نیست . (۲) گلشاه بکسراول بروزن دلخواه کیومرث را خوانند : ووجه تسمیه‌اش اینست که چون‌درزمان او غیراز خاك چیزی نبود که متصرف شود او را بدین نام خواندند . (برهان‌قاطع) استاد دکترمعین در حاشیهٔ زیرشماره (۸) گوید : گل بفتح اول ( = گربمعنی کوه+شاه، جزءاول دراوستا **GAIRI** بمعنی کوه است : کیومرث راگرشاه نامیده‌اند ، حمزهٔ اصفهانی این‌کلمه را «ملك‌الطین» ترجمه کرده و تصور نموده که‌گر مبدل گل بکسر اولست و این اشتباه است چه طبق سنت زرتشتیان کیومرث درکوه میزیسته بدین مناسبت اوراگرشاه گفتند . (۳) صاحب برهان قاطع اژدهاك باکاف را یکی‌از معانی «اژدها» و «ضحاك‌ماران» دانسته . واستاددکترمعین درحاشیه برهان‌در لغت «اژدها» زیرشمارهٔ (۳) گوید : اژیدهاك‌مخفف ضحاك است . (٤) اثفیان نام پدرفریدون پادشاه پیشدادی‌است . مؤلف مجمل‌التواریخ والقصص(ص۲٦)آرد : افریدون‌بن اثفیان. اندر شاهنامه ابتین‌گوید پدر افریدون‌را : وبدیگرنسختها اثفال، ونسب ذکرشده: فریدون‌بن اثفال‌بن همایون‌بن جمشیدالملك انتهی(لغت‌نامه) درجای دیگرزیر نام «ابتین» درلغت‌نامه‌آمده : ابتین نام پدرفریدون مصحف اتبین و بکسرباء هم ضبط کرده‌اند . وزیرلغت اتبین نوشته است : نام پدرفریدون ؛ چند شعر از فردوسی شاهد آورده است رجوع شود به لغت‌نامه ذیل‌لغات مذکور . (۵) «جم» دراوستا **Yima** و«شید» **Xshata** بمعنی درخشان وروشن، جمعاً یعنی‌جم‌درخشان، درگانها وسراسراوستا پسرویونگهان است، دراوستا ویونگهونت ، و دربهلوی ویونگهان‌آمده که معرب‌آن ویونجهان‌میباشد درروایات داستانی ایران«جم» یکی‌ازبزرگترین پادشاهان‌سلسلهٔ پیشدادی است ، و در ادبیات فارسی «جام جهان‌نما» بدو منسوب است که جام جم نیز گویند. رجوع شود به برهان قاطع ص۵۸۷ حاشیه شماره(۵) بقلم استاد دکترمعین ویادداشتهای گانها تألیف استاد پورداود ص٤۲۵ (٦) «اسان» درلغت‌نامه بنقل‌از ابن ندیم ، طسوجی‌ازطاسیج تسترذکر شده است ، درسایرکتب جغرافیائی قدیم بنام اسان درخوزستان برنمیخوریم فقط نام «اسك» دیده‌میشود که شهری درحوالی ششتربوده وظاهراً درنسخهٔ اصلی الفهرست بطرزنگارش عربی (اساك) بوده ، ودرنسخه برداریهائی که شده به«اسان تصحیف» گردیده است . رجوع شود به‌کتاب «جغرافیای تاریخی از سرزمینهای خلافت شرقی» تألیف لیسترنج ترجمهٔ محمودعرفان ص ۲٦۳ وکتاب «صورةالارض» تألیف ابن‌حوقل چاپ‌دوم ج۲ص۲۵۱، و«معجم‌البلدان» ج۱ـص ۵۷ ولغتنامه دهخـدا ستون‌اول از صفحه ۲٦٦۸ زیـرکلمهٔ (اشك) .

و دل دارد بصورت آشکار وعیان در آورد، اوهم نوشتن را بوی آموخت . بخط ابوعبدالله محمدبن عبدوس جهشیاری در کتاب الوزراء . تألیف خود اوخواندم که : در زمان پادشاهی گشتاسب پسر لهراسب نامه‌نگاری بسیار کم بود، و مردم بربسط کلام و بیان معانی بالفاظ فصیح توانائی نداشته‌اند، واین گفته‌ها ازجمشید[1] است که درخاطره‌ها مانده وتدوین گردیده.

از جمشید پسر اونجهان با **در** باذانی[2] : ـ من بتو امرمیکنم که هفت اقلیم را اداره کنی ، بآنجا رهسپار شو و سیاست تو همان باشدکه بتو امر کردم . و از آن جمله است : از فریدون پسر کاواثفیان[3] پسر فریدون پسر اثفیان به . . . . من ریگستان[4] تابان دماوند را بتو بخشودم ، آنرا بپذیر ، و برای خود تختی از سیم وزراندوده بساز . و نیز از آن جمله است: ازکیکاوس پسر کیقباد برستم : من تو را از قید بردگی آزاد ساختم وسجستان[5] را بملکیت تو دادم. بردگی را برای هیچکس مخواه ، و سجستان را بملکیت خود درآور بهمانگونه که بتو امر کردم .

هنگامیکه بستاسب[6] بپادشاهی‌رسید نوشتن توسعه یافت، و زرتشت پسراسپتمان[7] آئین‌گذار مجوس ظاهرشد، وکتاب شگفت‌انگیز خود راکه بهمه زبانها بود نشان داد، ومردمی

---

(۱) «جب» بعداز جملهٔ «من کلام جم‌الشید» دارد : من جم‌الشیدبن اونجهان .

(۲) ظاهراً یکی‌از بزرگان دوران جمشید است. درلغت‌نامهٔ دهخدا «اذرباذانی» مصحف اتروپاتکان یا آذربایجان دانسته شده و پس از نقل‌گفتهٔ ابن‌الندیم در همان صفحه زیر شماره (۲) چنین آمده است : بدیهی است که از عصرآتروپاتکان تا عصرجمشید پادشاه داستانی فاصله بسیار است‌ومراد ابن‌الندیم معلوم نیست . انتهی، ونیز درلغت‌نامه «اتروپاتن» نام قدیم‌واصلی آذربایجان دانسته شده ، ولی در دائرةالمعارف اسلامی چنین‌آمده : درقدیم این‌منطقه قسمت بزرگی از ایالت پهناور «ماد» را در زمان شاهنشاهی هخامنشیان تشکیل میداد وفقط دردورهٔ جانشینان اسکندر پایهٔ آن بـالاگرفته و در صف ایالات بتمام معنی خودمختار و مستقل بنام (اتروپاتن **atropatene** قرارگرفت: این‌نام‌از«اتروپات» **atropate** آمده‌است، که نام‌یکی از فرمانفرمایان ایران بود که بخدمت اسکندر کبیردرآمد وهنگام تقسیم متصرفات اسکندراین قسمت از شمال غربی ماد راکه بطورکلی «مادکوچك» گفته میشدبخود اختصاص داد . (دائرةـ المعارف اسلامی ج۱ ، ص ۱۳۶) صاحب قاموس‌الاعلام ترکی‌زیرلغت«اتروپات» و «اتروپاتنه» همین مطلب را یاد نموده ، و چنین افزوده است‌که پایتخت آن تبریز را «غرافه» میگفتند .

(۳) «جب» : من افریدن‌بن‌ترکاواثفیان و(ف) من افریدون‌بن‌کاواثفیان. (٤) «ف» : انی قد حبوتك‌ببرمعه دباوند (جب) (انی‌قدحبوتك بیرمعة دباوند) و یرمع بمعنی سنگ ریزهٔ سفیدو تابان است (المنجد ومنتهی‌الارب) . (٥) سجستان معرب «سگستان» همان سیستان‌یازابلستان است. (برهان قاطع). (٦) بستاسب معرب گشتاسب رجوع‌شود به برهان قاطع وحاشیهٔ ۱۱ص ۱۸۱۹. (۷) نام‌مؤسس آئین ایران‌باستان درفارسی بصورتهای زردشت ، زرتشت، زردهشت، زراتشت، زارتشت ، زره‌تشت، زاردهشت ، زاردشت ، زارتهشت، زارهوشت، زرادشت، زراهشت، زره‌دشت، زره‌هشت‌آمده. معمولتر ازهمه زردشت‌وزرتشت است این‌نام درگاتها (Zarathusbtra) یاد شده درجزو دوم (اشترا) بمعنی شتراختلافی نیست ولی دروجه اشتقاق جزء اول‌سخن‌بسیار رفته باحتمال قوی بمعنی زرد است . وجمعاً بمعنی‌دارنده شترزرد ، ونام خانوادگی اوسپتیمه **Spitama** است‌که درپهلوی‌سپتیمان یا سپنتیمان شده، درزادگاه او اختلاف است برخی اورا

بقیه درصفحه بعد

کـه خـود را بآموختن خط و نوشتن حاضر کرده و مهارت پیدا کرده بودند بسیار شدند عبدالله‌بن مقفع گوید : زبانهای فارسی عبارت از: پهلوی ، دری ، فارسی، خوزی وسریانی است . پهلوی منسوب است به پهله که نام پنج شهر است : اصفهان ، ری ، همدان ، ماه‌نهاوند[1] وآذربایجان . و اما دری زبان شهرنشینان بود ، و درباریان با آن سخن میگفتند و منسوب بدربار پادشاهی است و از میان زبانهای اهل خراسان و مشرق ، زبان مـردم بلخ در آن بیشتراست. اما فارسی، زبان موبدان و علما و امثال آنان بود، و مردم‌فارس با آن سخن میگفتند . و خوزی زبانی بود که با آن شاهان و امیران در خلوت و هنگام بازی و خوشی بـا اطرافیان خـود سخن میگفتند ، و سریانی زبان همگانی ، و نـوشتن هم نوعی از زبان سریانی فارسی بود .

ابن مقفع گـوید : ایرانیان را هفت نوع خط است کـه یکی از آنها بنوشتن دین اختصاص‌داشت‌وبآن‌دین دفیریه[2]میگویندواوستارا[3] باآن نویسند این است‌نمونهٔ آن. . . . . .

خط دیگری نیز دارند که بآن « ویش دبیریه » میگویند و سیصد و شصت وپنج حرف دارد و با آن فراست (آثار قیافه) و زجر (تفأل و مانندآن) و شرشر آب و طنین گـوش و اشارات چشم و چشمك زدن و ایماء واشاره و امثال آنرا مینویسند . این خط بدست کسی نیفتاده است که ما بدانیم[4] و از فرزندان ایرانی امروزه نیز کسی نیست که با آن بنویسد . در این‌باره از اماد موبد[5] پرسیدم درجواب گفت: آری این خط بمنزلهٔ معمابوده، چنانکه در خط عربی هم معماهائی است[6] .

---

(۱) ماه‌نهاوند یعنی ولایت یااستان نهـاوند. وکلمهٔ ماه در اینجا باقی مانده (ماد) یا (مای) قدیم است (سبکشناسی ج ۱ـ ص ۲٦) (۲) دین دفیریه یا دین دبیری در اصل «دین دپیوریه» است یعنی خط دینی ؛ وکلمهٔ «دین» بیاء مجهول بهمان معنی «دین» تازی است که بیاء معروف و ازلغت ارامی‌بعربی رسیده است، وشاید اصل این‌دولغت یکی‌باشد وایرانیان‌ازسامیان یا بـالعکس سامیان از ایرانیان‌گرفته باشند ؛ امـا کلمهٔ دوم «دپی‌وریه» ، مـرکب است از «دپی» بمعنی خط و «ور» از ادات فاعلی و «یه» که همان یاء مصدری فارسی است که با هاء ساکن همراه بوده است و معنی آن خط نویسی دینی است (سبك‌شناسی ، ج ۱ـص۸۱ حاشیه ۲) . (۲) درمتن عربی الوستاق است ، واوستا کتاب مذهبی زرتشتیان وشامل پنج بخش‌است: یسنا ، یشتها ، و یسپرد ، و ندیداد و خرده اوستا ، (رجوع شود به مزدیسنا تألیف استاد دکتر معین‌ص۱۲٦). (۳) برای‌دانستن طرزخط دین‌دبیره رجوع کنید بکتاب «یشتها» تألیف‌استاد پورداود ( ج۱ـص الف تا ـج). (٤) «ف» ولم یقع‌لاحد قلمها . «جب» : ولم‌یقع‌لاحدنعلمها . (٥) شرح‌حال امادمؤبد بدست نیامد . «ف» یوستی درکتاب «نامهای ایرانی» ص۱٤ همینقدر گوید که موبدطرف اعتماد ابوالفرج در الفهرست بود . در اوستا «اماتا» بمعنی‌کارآمده و در فارسی‌نو«آماده». (٦) دزیDozy درفرهنگ عربی بفرانسه زیرکلمه ترجمه «یکی ازمعانی آنرا ENGIME = معما دانسته وبرای شاهد این مثال را آورده است : « وکان صالح‌الفکرة فی‌حل‌التراجم» .

---

بقیه از صفحه قبل

ازآذربایجان وبرخی ازری وغالباً ازشمال‌شرقی ایران دانند، دربارهٔ زمان اونیزسختهای‌بسیار گفته‌شده. سنت زردتشتیان زمان اورا درحدود ٦۰۰ ق م تعیین‌میکنند وگروه دیگرزمان اورا درهزاره دوم پیش ازمیلاد قرار داده‌اند . پدرزرتشت پورشب و مادر او دغدو نام داشت واو معاصر کی‌گشتاسب بود و گشتاسب دین اورا پذیرفت (برهان قاطع ج۲ـص۱۰۱۱ـ۱۰۱۲) .

ایرانیان خط دیگری نیز دارند که بآن کشتج گویند[1] و بیست و چهارحرف دارد وبا آن عهود و موریه[2] و اقطاعات را نویسند و نقش انگشتر و نگارهای جامه و فرش و سکه درهم[3] فارسیان با این خط است و این است نمونهٔ آن :

(۴)

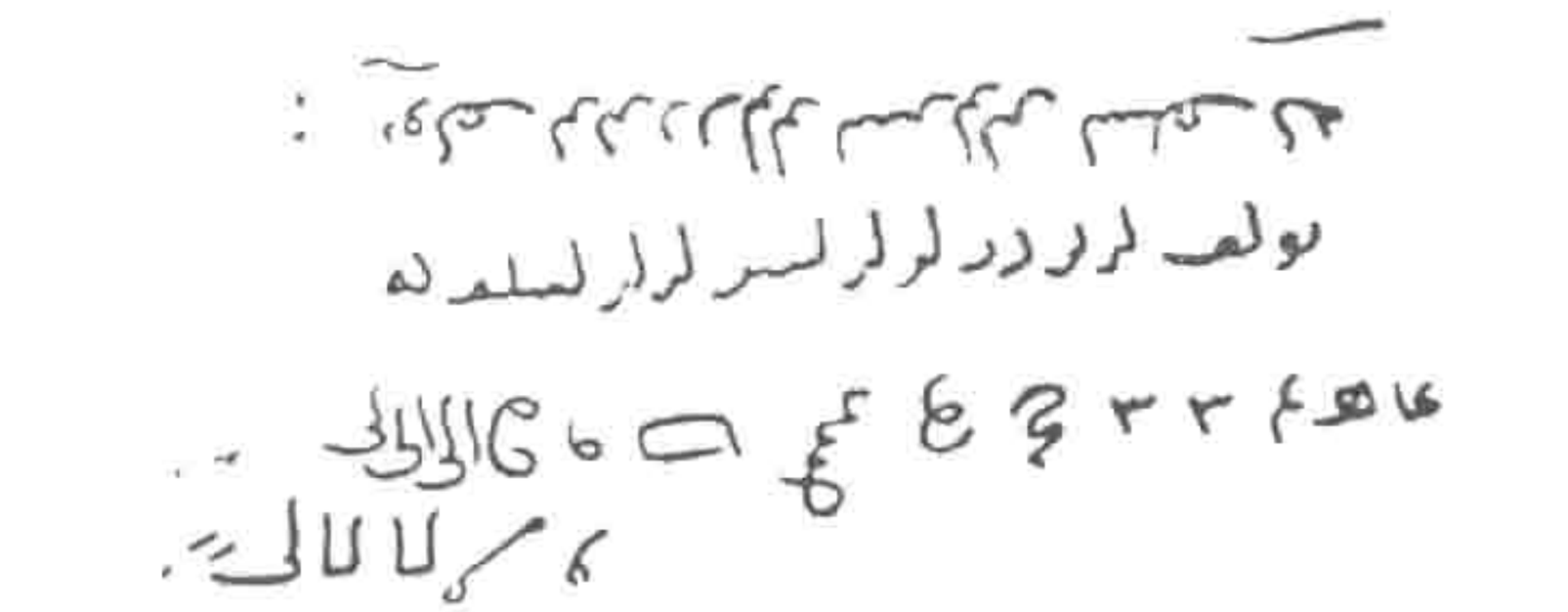

و نیز خطی دیگر دارند بنام نیم کشتج[5] در بیست و هشت حرف که طب وفلسفه را با آن مینویسند ، بدینگونه :

(۶)

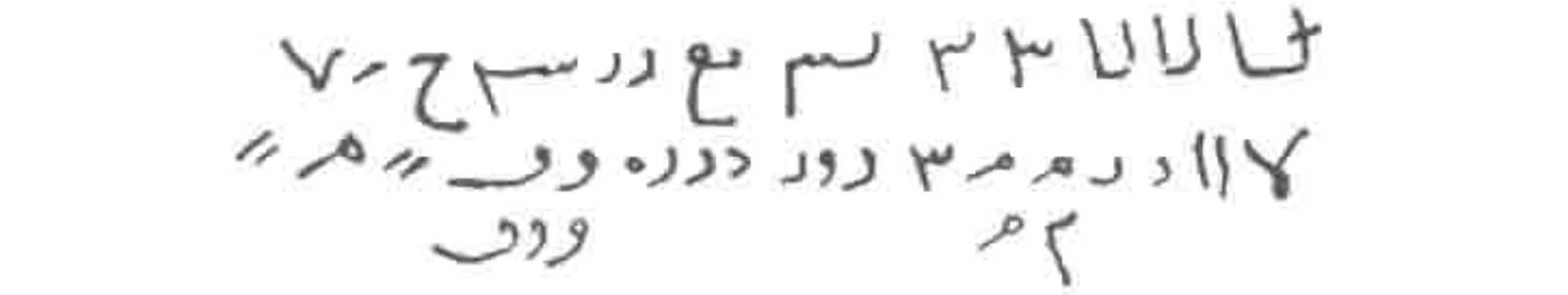

و خطی دیگر بنام شاه دبیریه دارند که پادشاهان ـ نه سایر مردم ـ در میان خود با آن مکاتبه نمایند و آموختن آن برمردم ممنوع است ، زیرا جز شاه کسان دیگر نبایستی

(۱) «ف» کشج و کشتج ظاهراً معرب «گشتك» است که امروزه بآن گشتك یا گشته گویند یعنی تغییر یافته ( سبکشناسی ج ۱ ـ ص ۷۷ حاشیهٔ ۲) . (۲) «ف» : «المورنه» دارد و برای مورنه یا موریه معنی مناسبی بدست نیامد استاد دکتر محمد صادق کیا در مجلهٔ ایران کوده شماره ۵ گوید : موریه باید با مؤامرات که درجای دیگر الفهرست ذکر شده یکی باشد ، خوارزمی در مفاتیح العلوم (ص۳۸) مؤامرات را چنین معنی کرده است ، المؤامره عمل تجمع فیه الاوامر الخارجه فی مدهٔ ایام الطمع و توقع السلطان فی آخره باجازة ذلك . و قد تعمل المؤامرة فی کل دیوان تجمع جمیع مایحتاج الیه من استثمار و استدعاء توقیع ـ انتهی ) و الطمع محرکة رزق الجند . اطماع او اطماعهم اوقات قبض ارزاقم ». (۳) « ف » : سکهٔ دنانیرهم. (٤) «ف» نقش زیرخط را اضافه دارد ؛ (۵) «ف» (نیم کستج). (٦) «ف» نقش زیر خط را اضافه دارد :

بر اسرار شاهان آگاه شوند، و ما این خط را بدست نیاورده‌ایم. اما طرز نگارش نامه بهمانگونه است که سخن گویند و حروف آن نقطه ندارد وپاره از حروف را بزبان سریانی قدیم که زبان بابلیان است نوشته وآنرا بفارسی میخوانند ، و عددآن سی‌وسه حرف است و بآن « نامه دبیریه و « هام دبیریه »[1] گویند ، و این خط ویژه تمام طبقات مملکت است جز پادشاهان ؛ و این است نمونهٔ آن :

(۲) 

وخطی دیگردارند که آنرا « راز سهریه » مینامند، و پادشاهان اسرارخودرا برای اشخاص سایرملل باآن مینویسند؛ وشمارهٔ حروف وصداهای‌آن‌چهل حرف است که‌هرحرف وصدایی صورت معروفی دارد واز زبان نبطی چیزی درآن نیست . این‌است نمونهٔ‌آن .....

خط دیگری نیز بنام « راس سهریه »[2] دارند و فلسفه و منطق را با آن مینویسند . حروف آن بیست و چهار ، و دارای نقطه است ، و ما آنرا بدست نیاوردیم .

هجائی نیز دارندکه بآن‌زوارشن[3] گویند، وآنراجداگانه یا پیوسته مینویسند ، ودر حدود هزارکلمه است و برای جداکردن متشابهات از یکدیگر بکار میرود ؛ مثلاکسی که بخواهدگوشت بنویسدکه در عربی « لحم » است (بسرا) مینویسد وگوشت میخواند ، این است نمونهٔ آن :  ، و اگرخواست نان بنویسدکه در عربی «خبز» است

(۱) ظاهراً «هماك دبیریه» بمعنی‌خط همکانی‌است (سبك شناسی ج ۱ ص ۷۷ حاشیه۳).
(۲) (ف)این نقش‌زیر رااضافه دارد .

(۳) کلمهٔ «سهریه» در «راز سهریه» و همچنین در «راس سهریه» را نتوانستیم صحیحاً بدست‌آوریم‌که چیست ؛ و ممکن است که چیزدیگری بوده وتحریف شده است : (٤) زوارشن همان هزوارش است . استاد پور داود در مقدمه برهان قاطع صفحهٔ (۱۲)گوید ، هزوارش در سراسر نوشته‌های پهلوی چه درسنگنبشتها و چه درگزارش پهلوی اوستا (= زند) و درنامه‌های پیش از اسلام و پس از اسلام ( باستثنای آثار تورفان مانوی ) ، هزارها کلمهٔ سامی از لهجهٔ آرامی بکاررفته است . باین‌گونه‌کلمات که فقط درکتاب میآمده وبزبان رانده نمیشد «هزوارش» نام داده‌اند . بعبارت دیگر هزوارش ، ایدئوگرام . Idéogramme یا علامت و نشانه‌ای بوده بهیئت یك کلمهٔ آرامی‌که بجای آن‌درخواندن ، یك‌کلمهٔ ایرانی میتشاندند . وخودکلمهٔ هزوارش (= زوارش) از مصدر ( اوزوارتن (Uzvaːrtan) ) بمعنی بیان کردن ، تفسیرنمودن ، شرح دادن است ، و بهمین معنی درنامه‌های پهلوی‌چون‌دینکرد، بندهش، ونامکیهای منوچهر.وچیستیهای زادسپرم، وشکند گمانیك،ویچار آمده‌ودرنوشته‌های‌تورفان«ایزوارتن» Ezvartan بکاررفته‌است . بنابراین اسم مصدر اوزاوارش «هزوارش» در پهلوی بمعنی شرح و تفسیر وتوضیح وبیان است .

«لهما» مینویسد و نان میخوانند بدینگونه : لسیب ، وبهمین منوال هرچه راکه می‌خواهند مینویسند وچیزهائیکه احتیاج به گردانیدن آن نیست آن‌را بهمان لفظ خود آورند .

## سخن دربارهٔ قلم عبری

در پارهٔ از کتابهای قدیمی خواندم ! اول کسی که به عبری نوشت عابرین شالخ[1] بود که آنرا برای قوم خود وضع کرد ، و همه بدان روش نوشتند . تیادورس گوید . عبری مشتق از سریانی است، واین لقب رازمانی بآن دادند که ابراهیم هنگام فرار از نمرودبن‌کوس بن کنعان[2] بقصد رفتن بشام از فرات عبور کرد . اما درباره نوشتن ، میان یهود و نصاری[3] اختلافی نیست در اینکه خط عبری در دولوحی از سنگ بود که خداوند آن را بوی[4] داد، و هنگامیکه ازجبل[5] پایین آمد، و میان قوم خود رفت ، دیدآنان بتی را پرستش کنند، واواز تندخوئی که داشت برآنان خشمگین گردیده و آن دولوح را برزمین زد و بشکاند ؛ وگویند بعد پشیمان گردید ، خداوند بوی امر کرد که آن لوح را بر دولوح دیگر نویسد تا از آن دولوح نوشتن خط اولیه را بیاموزند . یکی از فضلای یهود میگفت که : آن خط عبری غیرازاین بوده و در آن تغییرات و تصحیفاتی شده است . برخی از علمای یهود گویند که یوسف علیه‌السلام زمانیکه وزیر عزیز مصر بودکارهای مملکتی را بحساب و علامات جمع و ضبط میکرد : و این است صورتی از حروف عبری :

(۱) عابرین شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح علیه‌السلام (منتهی‌الارب). (۲) نمرودپادشاه کلدانی پسر لوش بن حام (اعلام‌المنجد). (۳) متأسفانه در نسخهٔ خطی چستربیتی از کلمه «والنصاری» تا «اخذالقرآن» که برابر ص۱٤ سطر۲۲ تا ص۲۹ سطر۱۳ نسخهٔ چاپی فلوگل = (سطر پنجم از ص۲۲ تا سطر۲۱ از ص٤۳ چاپ مصر در سال ۱۳٤۸) است افتاده، و وجود این نقص را مدیر کتابخانهٔ موصی‌الیه نیز تأیید کرد، از اینرو اساس ترجمه را دراین قسمت متن فلوگل قراردادیم. (٤) درمتن کتاب «دفع ذلك الیه» است ومرجع ضمیر مسلماً ابراهیم نباید باشد زیرا موضوع جبل که مرادکوه سیناست و «لوح» و «شعب» و «پرستش بت» که مربوط بقصهٔ سامری است ارتباطی بابراهیم نداشته ومربوط بموسی است بنابراین مرجع ضمیر (الیه) را باید موسی دانست گو آنکه نام موسی دراین قسمت دیده نمیشود . (۵) جبل : کوهی است درجنوب صحرای سینا که معروف بطور سینا یا جبل سیناست (معجم‌البلدان) .

## سخن دربارهٔ قلم رومیان

در بعضی از تاریخهای قدیم خواندم که یونانیان[1] در زمان قدیم نوشتن را نمیدانستند تا آنکه دو تن از اهل مصر یکی بنام «قیمس» و دیگری بنام «اغنور» برآنان واردشدند، و با خود شانزده حرف داشتند و یونانیان با همان حروف نوشتن را آغازکردند، سپس یکی از آن دو تن چهار حرف دیگر استنباط کرد، و مردم با آن نوشتند، بعدها نیز شخص دیگری بنام «سموبندس» چهار حرف دیگر از خود در آورد که جمعاً بیست و چهار حرف گردید.

اسحاق راهب در تاریخی که نوشته است گوید: در همین ایام بود که سقراط ظاهر گردید، و از شخصی که دانا بزبان یونانی بوده و میگفت که درآن زبان بپایه اطومولوجیا[2] که نحو رومی استرسیده است پرسشی در این‌باره نمودم، جواب داد که: متعارف ومعمول رومیان در مدینةالسلام[3] سه‌خط است: خط اول را لیطون[4] گویند، و نظیر آن درعربی خط وراقان است که باآن‌مصاحف را مینویسند، وآنان‌نیز با همین خط مصاحف خود را مینویسند ومعروف به«یریا»[5]ی ملت روم یعنی «مقدس» میباشد و این است نمونهٔ آن . . . . . .

و خطی دارند که‌بآن «افوسیفیادون»[6] گویند و در خطوط عربی نظیر خط ثلث‌آمیخته به‌المحقق والمسهل[7] بوده، و این است نمونهٔ آن . . . . . .

خطی هم بنام سوریطون[8] دارند که خط تندنویسان و نظیر خط ترسل دیوانی و حروف آن بهم فشرده است، و این است نمونهٔ آن . . . . . .

خطی هم بنام سامیا[9] دارند که ما نظیر آنرا نداریم و یك حرف از آن شامل معانی بسیار و جامع چندین‌کلمه است، و جالینوس در فینکس[10] کتابهای خود آنرا ذکر کرده و معنی‌کلمه فینکس ثبت‌کتب است. جالینوس گوید: دریك مجلس همگانی در تشریح سخن‌رانی نمودم، پس از چند روزیکی از دوستانم بمن گفت: فلان‌شخص هرچه را درآن‌مجلس گفته بودی حفظ کرده و میگوید: تو چنین و چنان گفته‌ای، وکلمات مرا عیناً بمن برگردانید. از او پرسیدم چگونه آنرا بدست آورده‌ای گفت من بنویسندهٔ ماهری درسامیا برخوردم که اودر نوشتن گفتار تو برتو سبقت میجست. این‌خط را پادشاهان ونویسندگان بزرگ میآموزند، و از لحاظ‌جلالتی که دارد دیگرانرا از آموختن آن باز میدارند.

---

(۱) از دورهٔ اسکندر مقدونی (آخرقرن چهارپیش از مسیح) تا قرن ششم بعدازمسیح یونان‌را «گرگو-رومن» greco_romaine مینامیدند (لاروس‌بزرگ ذیل grece).
(۲) Etymoloqie علم‌مبادی واشتقاق‌کلمات. (۳) منصور خلیفه عباسی در سال ۱۴۵هجری در همین محلی‌که امروز ببغداد معروف است وپیش ازاوهم بهمین نام خوانده میشده طرح شهر نوی افکند وآنرا مدینةالسلام خواند (مجلةالدرسات الادبیه سال دوم شمارهٔ ٤ـص ٤١٧).
(٤) Liton یعنی سهل وآسان. (٥) Yeria این نام را در یونان قدیم بزنانی میدادند که‌کار کشیشها را میکردند و شاید باین جهت است که بآن نام قدسیت داده‌اند. (٦) افوسفیادون Voustrophidon مرکب از سه‌کلمه است: Vous ، Strophi و don وشبیه بخط‌برگاو درمزرعه از راست بچپ است. (۷) نامهای نوعی از خطوط عربی است که درصفحهٔ ۱۳ همین‌کتاب‌بآن اشاره شده‌است. (۸) Souridon. (۹) Samia منسوب بجزیرهٔ Samos است. (۱۱) Pinex بنیاکس بزبان یونانی بمعنی فهرست است.

در سال چهل وهشت[1] مردی که مدعی طبابت بود از بعلبك[2] بنزد مـا آمده و عقیده داشت که خط سامیارا میداند ؛ ما او را آزمودیم و گفته‌اش را صحیح یافتیم . اگر ده کلمه میگفتیم او گوش فرا میداد و سپس مینوشت . از او خواستم نـوشتهٔ خود را بخواند او عین الفاظ ما را خواند . جعفربن مکتفی گوید : رومیان بدین سبب از چپ براست نویسند که عقیده دارند کسی که‌می‌نشیند. درهرحال باید رورابطرف مشرق‌داشته‌باشد چه‌اگر روبمشرق نشست شمال درطرف چپ اوقرارمیگیرد، و اینطورکه باشد چپ‌براست میدهد، پس نویسنده نیز باید از شمال آغاز نموده‌بجنوب رود . و بازگوید : رومیان درخط، رسوم و قوانینی دارند، ازآن‌جمله‌حروفی پیاپی‌هم در بیست‌وچهار حرف دارندکه عبارتست از . غما[3] دلطا[4] قبا[5] سیغما[6] طاو[7] وخی[8] . و حروفی نیز دارند بنام حروف صدا دار و آنها: الفا[9] وابی.[10] ایطا.[11] یوطا[12] هو.[13] واوکوچك[14] . واو بزرگ[15] که‌آنرا اوطومیقا[16] نیز گـویند ، و حروف مؤنث چهار[17] حرف است: الفا، و واوکوچك، و واو بزرگ،وحروف مذکر: ایی، ایطا، یوطا و هواست[18] واعراب برحروف یونان داخل نمیگردد مگربرهفت حرف صدادار که بآن‌لجین‌و بلجین گویند[19] وزبان یونانی از شش حرف عربی حاء ، ذال ، ضاد ، عین، هاء و لام الف بی‌نیاز است[20] .

## خط لنکبرده[21] و لساکسه[22]

اینان از ملل میان روم‌و فرنگ[23] باشندکه فرمانروای اندلس[24] بآنان نزدیك است. حروف کتابت ایشان بیست و دو حـرف میباشد و خط آنان را افیسطلیق مینامند و از چپ

(۱) ظاهراً ؛ مراد سال۳٤۸ است. (۲) بعلبك شهریست دارای آثارباستانی که در۸۰ کیلومتری شمال‌شام واقع ومرکب ازدوکلمه است بعل=بت، وبك نام‌کسی که‌آنرا ساخته است. رومیان ویونانیان‌آنرا (هیلیوپولیس) یعنی «شهر آفتاب» مینامند (رجوع شود بقاموس‌الاعلام ترکی وسایرکتب جغرافیایی ). (۳) .gh=Gamma (٤) .D=Delta (٥) .K=Kappa (٦) .S=Sigma (۷).T=Tau (۸).Kh=Khi (۹) A=Alpha (۱۰) E=Epsilonn (۱۱) ê=ita (۱۲) i=iota (۱۳) u=upsilonn (۱٤) o=omicronn (۱٥) W_ô=oméga (۱٦) مراد ازاین‌کلمه همان واوکوچك و واو بزرگ است‌که از حیث تلفظ بهـم‌آمیخته است (۱۷) درمتن (اربعه) نوشته و ظاهـراً اشتباه است زیرا مؤلف سه‌حرف را بیشتر نیاورده ، و حرف مذکررا چهارحرف نوشته است‌که جمعاً هفت حرف صدادارمیشود (۱۸) آقای جورجس گروپتیس Georges Gropétis رئیس‌کلیسیای ارتودکس یونان درتهران‌که اطلاعات با ارزشی در این قسمت بما داده است اظهار داشت تا آنجاکـه میدانم در حروف یونانی مذکر و مؤنث نیست . (۱۹) لجین وبلجین ( حرف اول‌کلمه دوم معلوم نیست ب و یا ت باشد ) بگفتهٔ شخص نامبرده بالا همان Syllabe (هجا) است‌که سیاق عبارت هم مؤید آنست ، درجلد دوم فلوگل‌که مربوط بشرح‌کلمات ونسخه بدلهای الفهرست است درصفحه ۱۰ لحن و ملحین (باز بدون نقطهٔ حرف اول‌کلمه دوم) آورده است‌که بی‌تناسب باکلمه هجاء نیست . (۲۰) «ف» یکـی از شش حرف عربی‌را «دال» ضبط‌کرده درصورتیکه در یونانی، دال بمعنی دلتا وجود دارد ولی «ذال» ندارد ازاینرو ما بجای دال ، ذال نـوشتیم. (۲۱) لنکبرده یا انکبرده همان لـومباردی ـ Lombardie است‌که درقسمت شمال ایتالیا واقع ومرکز فعلی‌آن میلان Millan است . رجوع شود به ترجمه مقدمهٔ ابن‌خلدون ص ۱۲۷ حاشیهٔ ۱٤ ) .

بقیه درصفحه بعد

براست نوشته میشود و سبب آنرا غیراز سببی که رومیان عقیده دارند میدانند . آنان گویند، برای این است که از حرکت قلب کمك گرفته شود نه علیه قلب ونوشتن از طرف راست از کبد وعلیه قلب باشد و این است نمونه آن . . . . . .

## خط چین

نوشتن خط چینی مانند نقاشی است و نویسندهٔ آن هرقدر که حاذق و ماهر باشد در نوشتن بدشواری میافتد ، گویند : هیچ تندنویسی نمیتواند در یك روز بیش از دو یا سه‌ورق نویسد ، و باین خط کتب دینی وعلمی خود را بربادزنها مینویسند و من چند نفراز چینیان را دیدم که بیشترشان از ثنویه[1] و سمنیه[2] بودند که ما بعداً تاریخچه آنان را ذکر خواهیم کرد . چینیان خطی دارند که آنرا «مجموع» مینامند بدین گونه که هر کلمه سه حرفی یا بیشتر صورت واحدی دارد، وهر کلام طـولانی را شکلی از حرف است که دلالت بر معانی بسیاری میکند، چنانکه اگر خواستند چیزی بنویسند که گنجایش آن صد صفحه باشد بآن‌خط آنرا دریك صفحه مینویسند ، محمدبن زکریاء رازی گـوید : مردی از اهل چین نزد من آمد ، و یك سال نزد ما مقیم بود . در ظرف پنج ماه سخن گفتن و نوشتن عربی را چنان آموخت که فصیح و حاذق و تندنویس گردید ، زمانیکه خواست بشهر خود بر گردد یك‌ماه قبل ازحرکت بمن گفت : چون‌قصد رفتن دارم خواهشمندم کتابهای جالینوس راکه شانزده جلد است برای من بخوانید تا آنرا بنویسیم . بوی گفتم وقت تنگ است و این مدت کـه میخواهی اینجا باشی کفایت برای نوشتن مقدارکمی از آنرا هـم نکند، آن جوان گفت: خواهش من این است که شما خود را در این مدتی که اینجا خواهم بودبمن و اگذارید ، و تا آنجاکه میتوانید برای من املاء کنید که من درنوشتن برشما سبقت خواهم جست . من از چند نفر شاگردان خود خواستم که در این‌کار با ما همراهی کنند ، و ما با سرعتی کـه ممکن‌بود براو میخواندیم، واو درنوشتن‌برما سبقت میجست و ما باور نداشتیم تا وقت‌مقابله رسید، و او نوشتهٔ خودرامقابله کرد. چگونگی این امرراکه از وی پرسیدم گفت :ما خطی داریم بنام «مجموع» وهمین‌است که‌ملاحظه میکنید، اگربخواهیم مطالب بسیاری‌را درمدت کوتاهی بنویسیم با این‌خط مینویسیم، و بعد اگـر خواستیم، آنرا بخط متعارف و مفصل برمیگردانیم ؛ و بعقیدهٔ او یك شخص با ذکاوتی که در فـراگرفتن والقاء سرعت خاطر داشته باشد ممکن نیست کمتراز بیست سال آنرا بیاموزد .

(۱) ثنویه‌دوگانه پرستی، واعتقادبازلی‌بودن نوروظلمت است (ملل ونحل‌شهرستانی‌ج۲ ص ۷۲).(۲)رجوع شود بصفحات ٦١٦ـ ٥٩٩ همین‌کتاب.

بقیه از صفحه قبل

(۲۲) لساکسة . Les sax که تازیان بآن شنطونیه گویند در شمال فرانسه است ( ترجمه مقدمهٔ ابن‌خلدون ص ۱٤۷) . (۲۳) افرنك= فرنك، معرب Frank ، لاتینی Francus : قوم ژرمنی که در قدیم درجوار رود رن : Rhin سکونت داشتند (حاشیه برهان قاطع بتصحیح آقای دکترمعین ص۱٤۷. (۲٤) نام اسپانیا و برتقال است که عربها در مدت حکمداری خود بآن داده‌اند (قاموس‌الاعلام ترکی) ذیل‌کلمهٔ (اندلس) .

چینیان مدادی[1] دارند که از چیزهایی شبیه روغن چینی میسازند ، و من مقداری از آنرا دیدم که مانند لوحی بود و نقش‌صورت پادشاه راداشت؛ و یك تکه از آن برای مدت زیادی که دائماً بنویسند کفایت میکرد : و این است نمونهٔ خط آنان :

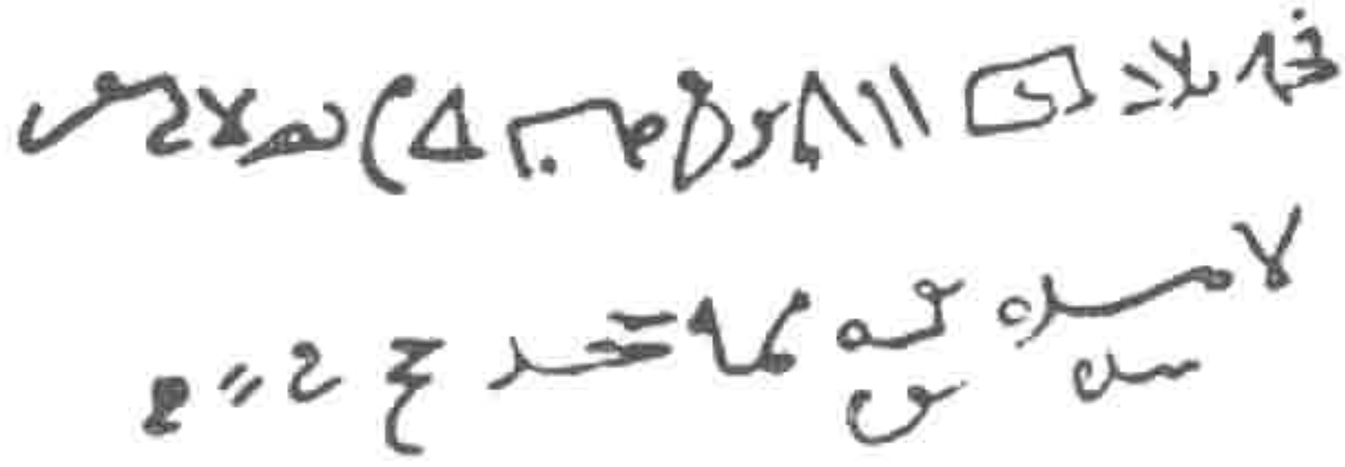

## سخن دربارهٔ قلم منانی [2]

خط منانی از فارسی و سوریانی[3] استخراج شده و مخترع آن مانی است چنانکه مذهب اوهم ترکیبی از مجوسیت و نصرانیت است . حروف این خط بیش از حروف عربی است . وبا آن اناجیل‌وکتابهای مذهبی خود را مینویسند؛ و مردم ماوراءالنهر[4] وسمرقند[5] نیز کتابهای دینی خود را با آن نوشته وآنرا خط دینی نامند . ومرقیونیه[6] خطی دارند که بخودشان اختصاص دارد و شخص موثقی که آن را دیده است بمن گفت : این خط شبیه بخط منانی ولی غیر از آن است وحروف منانی بدینگونه است :

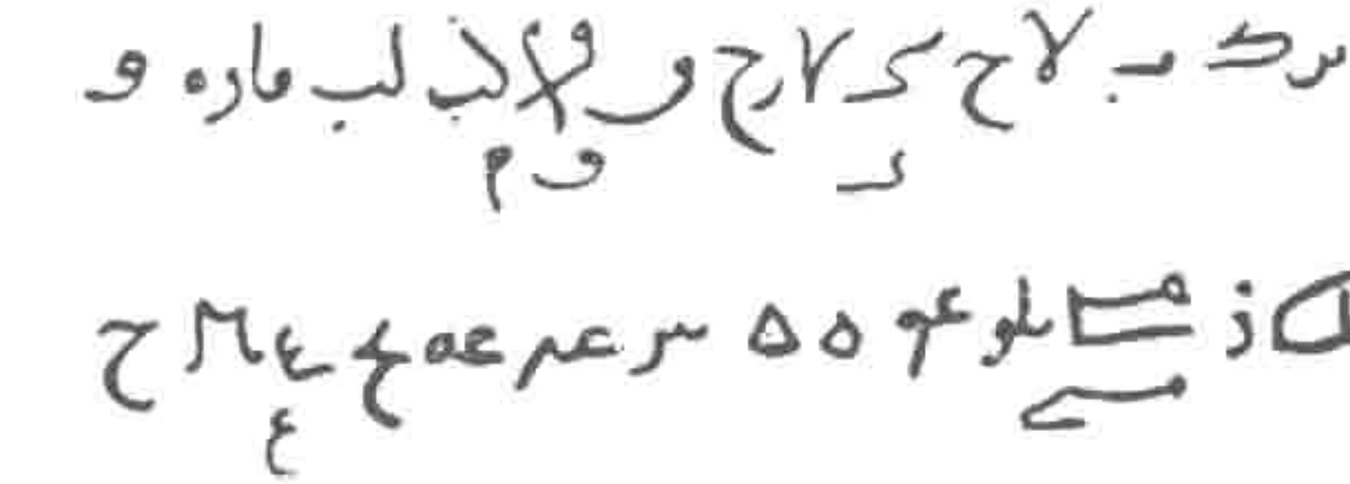

(۱) مداد نوعی ازمرکب است که خوشنویسان با آن‌مینویسند رجوع شود به‌صبح‌الاعشی ج ۲ ص٦ و ٤٦٤ ، و فهرست کتابخانه دانشکدهٔ حقوق نگارش آقای دانش‌پژوه ج ۳ـ ص۱۵ .
(۲) منانی‌نامی است که تازیان بآنارمانی داده‌اند . (۳) سوریانی یاسریانی منسوب بسورستان (عراق و بلاد شام) ، نام قومی سامی نژاد است که با قوم ارامی خویشاوند بودند ( برهان قاطع حاشیهٔ ص ۱۱۳۵ ) . (٤) ماوراءالنهر بماوراء رود جیحون درخراسان گویند و آن قسمتی است که درشرق رودبوده وبلاد هیاطله نام داشته ودراسلام ماوراءالنهر نامیده شد(معجم‌البلدان) (۵) سمرقند از شهرهای مشهور خاورمیانه در قسمت سغد ماوراء النهر است و اکنون درتصرف روسهاست (قاموس الاعلام ترکی) (٦) مرقیونیه پیروان مرقیونند که قبل از دیصانیه بودند (ملل ونحل شهرستانی ج۲ ص ۹۱) و رجوع شودبمرقونیان‌ص۶۰۳ دراین کتاب .

صورتی نیز دارند که اختلافی در حروف آن است و چنین نویسند[1] :

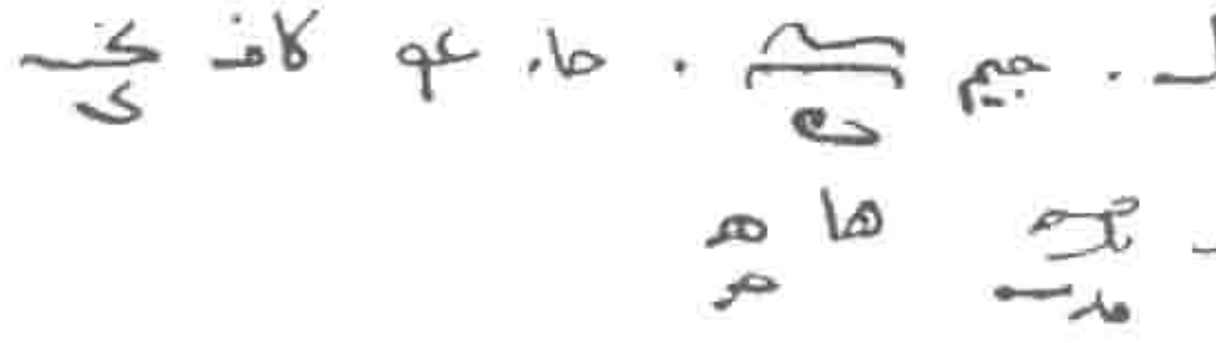

## سخن دربارهٔ قلم صغد[2]

شخص موثقی گفت : بشهر صغد رفتم که در ناحیهٔ ماوراءالنهر و موسوم بصغد ایران بالا بود، و پایتخت ترکها شهر بزرگی است بنام قرنکت[3] ومردمش ثنویه و نصاری هستند و بزبان خود ثنویه را اهارکف مینامند ، و این است نمونهٔ خط آنان :

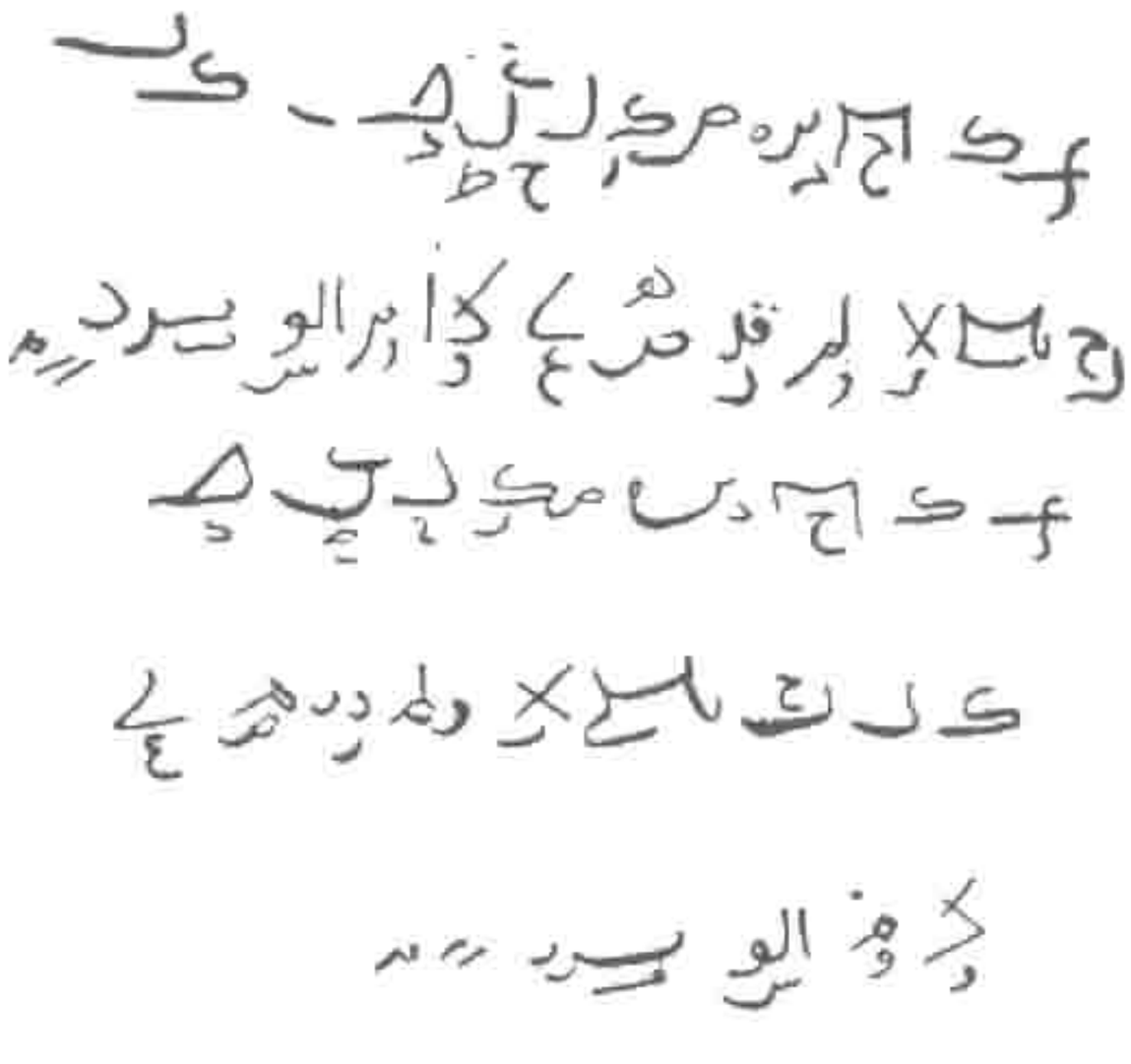

## سخن دربارهٔ سند[4]

مردم آنجا زبانهای مختلف،ومذاهب‌مختلف،وخطوط گوناگونی دارند: یکی‌ازکسانی

(۱) «ف» حروف صاد جیم الی‌آخر راکه برسم‌الخط عربی معمول نوشته شده جزء نمونه قلمدادکرده است درحالیکه ظاهراً چنین نبوده و مؤلف‌قصد نشاندادن حروف منانی ومعادل‌آن را بحروف عربی داشته است . (۲) صغد یا سغد بضم اول سرزمینی است درآسیای مرکزی‌در پارسی باستان Suguda یا Sugda دراوستای متأخر Sughdha (کشور سغدیان) آمده . سغدیان قومی از نژاد ایرانی تابع دولت پارس هخامنشی بودند و سرزمین‌آنان از جیحون (آمودریا) تا سیحون (سیر دریا) امتداد داشته است . ( مقدمه برهان قاطع تصحیح آقای دکتر معین ج ۱ ص۱۷). (۳) قرنکت در فرهنگها دیده نشد ظاهراً مصحف (کبوکت) است که جیهانی در کتاب خود بآن اشاره‌کرده است (معجم‌البلدان ج۵ ص ۳۱۲ ). (٤) سند در شمال غربی هندوستان و درکنار رودخانه‌یی بهمین نام است و اکنون جزء پاکستان میباشد (برهان قاطع تصحیح دکتر معین ج ۲ ص۱۱۷۲ حاشیهٔ ۹ وقاموس الاعلام ترکی).

که در شهرهای آنان رفت‌وآمد کرده بود بمن گفت : این مردم را تقریباً دویست گونه خط است، وچیزی که درآنجا دیدم بتی از روی[1] بود که در دارالحکومه قرار داشت و میگفتند صورت «بد»[2] است وآن شخصی بود که بر کرسی نشسته و یکدست خود را برعدد سی گره زده داشت[3] و برآن کرسی خطی دیده میشد که نمونهٔ آن اینست :

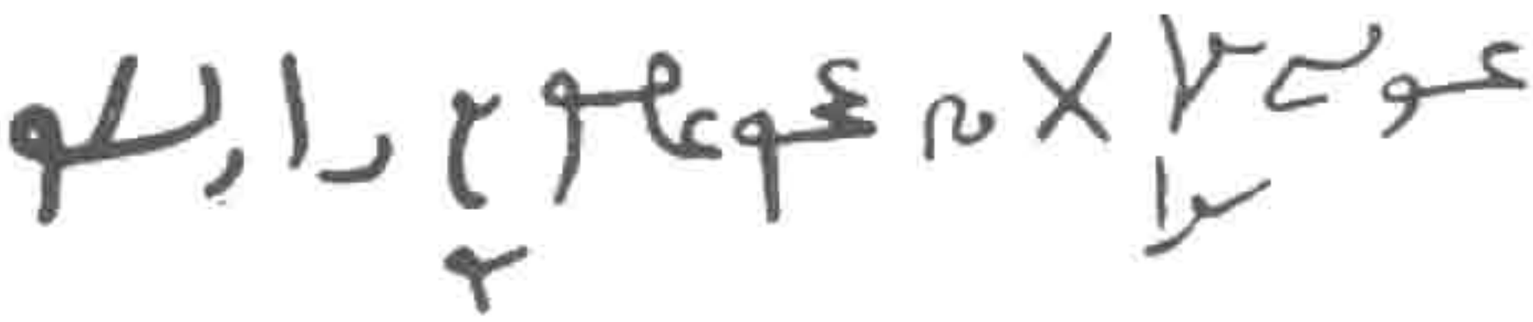

شخص نامبرده میگفت : آنان بیشتر با نه حرف مینویسند ، بدینگونه :

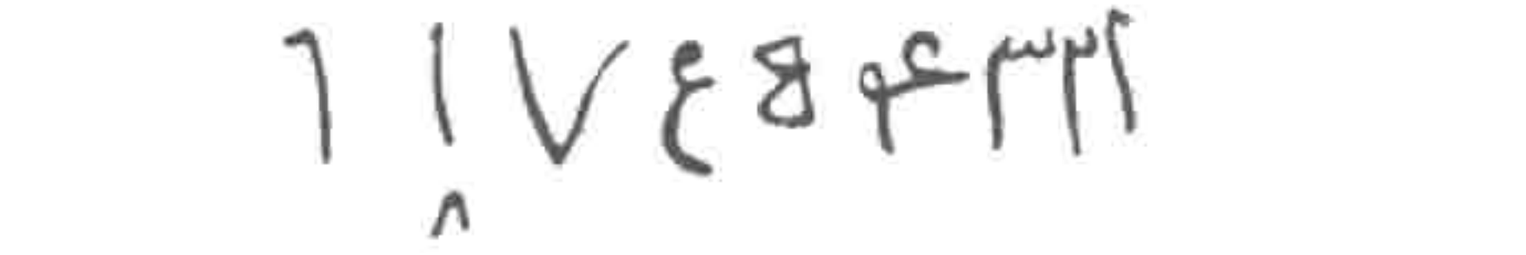

که ابتدای آن ا ، ب ، ج ، د ، ه ، و ، ز ، ح و ط است ؛ بطاءکه رسیدند بحرف اول برمیگردند و زیرآن یك نقطه میگذارند بدینگونه :

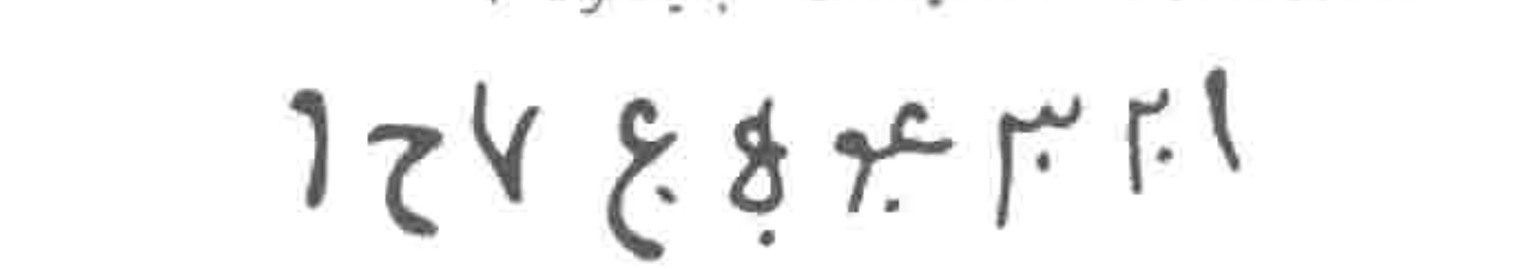

که میشود : ی، ك، ل، م، ن، س، ع، ف، ص . که ده بده افزایش مییابد ، و بصاد که رسیدند بدینگونه مینویسند و زیر هرحرف دونقطه میگذارند .

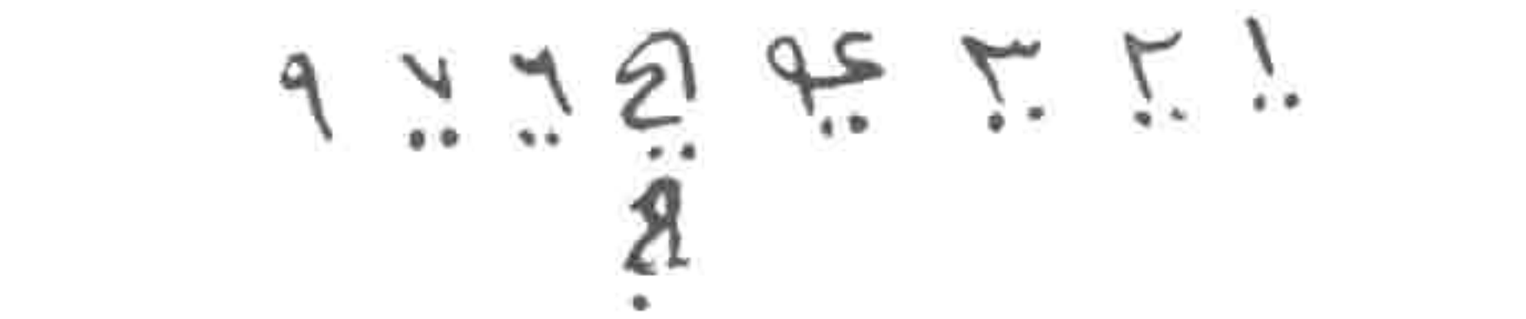

که میشود . ق، ر، ش، ت، ث، خ، ذ، ظ و بظاءکه رسیدند حرف اول اصل راکه آ است اینطور ( آ̤ . ) سه نقطه زیرآن میگذارندوبدین ترتیب تمام حروف‌معجم را آورده و هرچه خواهند مینویسند .

(۱) درمتن (صنما صفرا) آمده وصفر بمعنی روی ، برنج وطلاست و مرادگوینده ظاهراً بتی از طلا بوده است. (۲) بد درکتب اسلامی بمعنی بودا مؤسس آئین بودایی هند، وبمعنی بت و بمعنی بتخانه آمده است ( برهان قاطع ج ۱ ص ۲۴۲ حاشیهٔ ۲) . (۳) عقدالانامل حسابی است که درقدیم معمول بود و پایهٔ آن بربند انگشت و خود انگشتان دست قرار دارد وآن را قواعد مخصوص است مثلا قاعدهٔ عشرات آنست که برای عدد ده سرناخن سبابه دست راست را بربند انگشت ابهام میگذارند ، چنانکه یك حلقه گرد بنظر میآید ؛ و برای عدد بیست دست راست را بر بند انگشت ابهام میگذارند ، و برای عدد سی ابهام را راست نگه میدارند و سه‌بند انگشت سبابه را برطرف‌آن قرار دهند . برای بدست آوردن سایرقواعد این حساب رجوع شود به مجمع‌البحرین و مجلهٔ ماهانهٔ فرهنگ جهان شمارهٔ اول سال اول ص ۲۱ و شمارهٔ ۵ص ۱۸۳ بقلم آقای تقی مدرسی چهاردهی .

## سخن دربارهٔ خط سودان[1]

سودانیان مانند نوبه[2] بجه[3] زغاوه[4] مراوه[5] استان[6] وبربر[7] و سائر زنجیان ، جز «سند» برای ارتباطی که با هند دارند بزبان هندی مینویسند وخط وکتابی از آنان بدست نیامده . جاحظ درکتاب البیان خود چنین آورده است، که‌زنجیان دارای خطابت و بلاغت درمذهب ولغت خود هستند، وکسی‌که آن را دیده و مشاهده کرده بودبمن گفت، وقتیکه‌کار برآنان دشوار و دچار سختی شوند،خطیب‌آنان برزمینی که برآمدگی‌داشته باشد مینشیند و سر را بزیر میاندازد، وخشم‌آلود بطور خفی‌سخن‌میگوید، حاضران آنرا میفهمند ، و نیز گفت : در خطابهٔ او مردم بوظیفهٔ خودمتوجه میشوند و بهمانگونه عمل میکنند ، والله اعلم.

یکی از جهانگردان بمن گفت‌که مردمان «بجه» خط وکتابی دارند ولی ما آنرا بدست نیاوردیم، و دیگری‌که مانندا‌و جهانگرد بود اظهار میداشت‌که مردمان «نوبه» امور دینی خود را بخط سریانی و رومی و قبطی مینویسند .

اما مردمان حبشه[8] خطی دارندکه حروف آن بهم متصل و مانند حروف حمیر است که از چپ براست میرود ، و هراسم را با سه‌نقطه از هم جدا میسازند ، وآن نقطه‌ها را بشکل مثلث میان دواسم میگذارند ، این است نمونهٔ آن حروف ونوشتن‌آن‌که درکتابخانهٔ مأمون بوده و غیر از خطشان است :

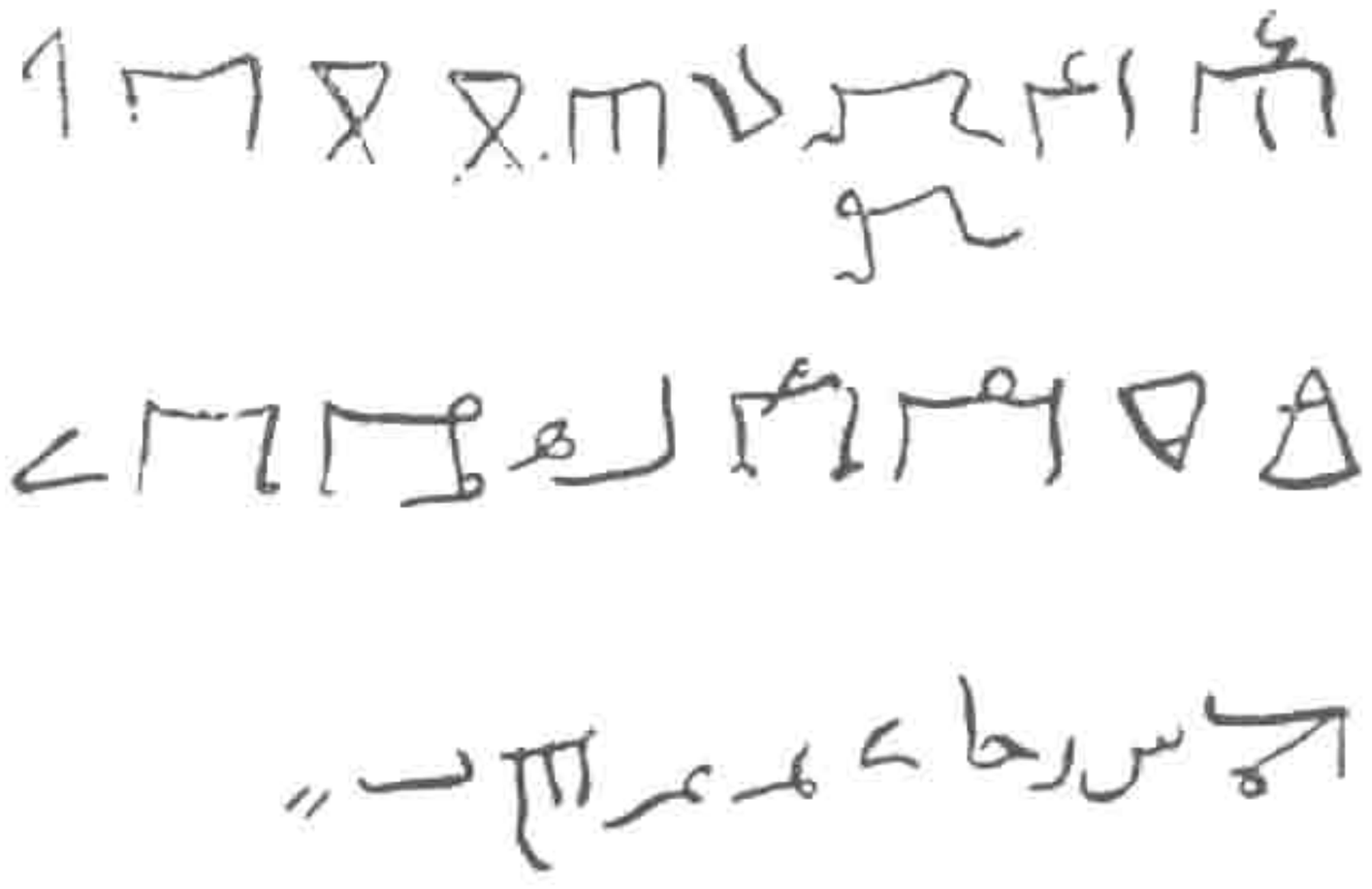

(۱) سودان قطعهٔ بزرگی از افریقا و مرکب از مملکت پهناوریست‌که سیاه‌پوستان در آنجا سکونت دارندومنقسم بسودان شرقی ، سودان وسطی وسودان غربی است . (قاموس‌الاعلام ترکی ذیل‌سودان) . (۲) نوبه مملکت پهناوری است‌که در جنوب مصرو در دو طرف درهٔ نیل واقع است و درجنوب‌آن مروه و سایرممالك سودان قراردارد ( قاموس‌الاعلام ترکی ). (۳) بجه یا بجا ، میان صعید مصروحبشه ورود نیل و بحر احمر است و قبایل زیادی درآن سکونت دارند (قاموس‌الاعلام ترکی ذیل‌بجه) . (٤) زغاوه را مورخان عرب از ممالك سودان

بقیه درصفحهٔ بعد

حرف ثوت یکی؛ وحرف ر ، و ز ، یکی؛ و حرف حوخ یکی ؛ وحرف عوغ یکی؛ و حرف ط و ظ یکیست .

## سخن دربارهٔ ترگان و همجنسان ایشان

اما ترك[۱] ، و بلغر[۲]، و بلغار[۳]، و برغز[۴]، و خزر[۵]، و آلان[۶]، و اجناسی کـه دارای چشمانی ریز وپوستی بسیار سفیدند خطی مخصوص ندارند جزقوم بلغر و تبت[۷] که بخطچینی ومانی مینویسند؛ وخط خزر عبری است ؛ واز ترکان چیزی که بدست آمده این حکایت است که ابوالحسن محمدبن حسن بن اشناس آنرا برای من نقل کرد و گفت : حمود حرارترك

---

(۱) ترك ازملل مشهور آسیا ودرشماراقوام تورانی ونژادمغول است(قاموس الاعلام ترکی).

(۲) بلغر ــ باین نام چیزی بدست نیامد وشاید مراد مردم صربستان باشد که پایتختشان بلغراد، ونژادشان از مردم کوهستان کارپات بوده و با بلغارها امتزاج داشتند ( قاموس الاعلام ترکی ومعجم البلدان ذیل کلمهٔ صربستان و بلغراد) .

(۳) بلغار از ملل معروف بالکان واز نژاد تاتارند که بمرور زمان خوی اسلاو گرفتند واصلا از درهٔ ولگا و کوهستان اورال میباشند ومرکز آن شهریست در کوههای اورال بنام بلغار (قاموس الاعلام ترکی) .

(٤) برغز بگفتهٔ مسعودی قومی بودند در شمال دریای سیاه ؛ و یاقوت حموی پس از نقل گفتهٔ مسعودی بودن آنها را از بلغاریان غلط دانسته است (قاموس الاعلام ترکی) .

(٥) خزریکی از اقوام ترك است . این قوم درشمال غربی دریای خزر یعنی دردوطرف رود ولگا ودر مرزآسیا واروپا سکونت داشتند (قاموس الاعلام ترکی) .

(٦) آلان قومی هستند که درعصراول میلادی از آسیای وسطی آمده ودر جنوب شرقی روسیه سکونت کردند ویکدسته از آنان بقفقاز درآمدند (قاموس اعلام ترکی) .

(۷) تبت مملکت پهناوریست که درآسیای وسطی وهمسایهٔ چین است . مردم آن ازمغول وچهرهٔ تاتارها را دارند (قاموس الاعلام ترکی) .

---

بقیه از صفحهٔ قبل

غزلی میدانند ، ولی ابومنصور درکتاب خودآنرا ازطرف مشرق همجوار نوبه دانسته است و از اینرو باید جزء سودان شرقی باشد (قاموس الاعلام ترکی) .

(٥) مراوه یا مروه **Meroë** در طرف جنوب نوبه قراردارد (قاموس الاعلام ترکی) .

(٦) استان درفرهنگها و کتب جغرافی دیده نشد ، درسودان قطعه‌ایست بنام ( اوشانتی **Ochonte**) که درآفریقای غربی واقع ، و در شمال آن سودان است (قاموس الاعلام ترکی ذیل اشانتی ، ولاروس بزرگ) .

(۷) بربر نام قبایل بسیاری درکوهستان مغرب است که اول آن برقه تاآخر مغرب و بحرمحیط (معجم البلدان) .

(۸) حبشه یکی از ممالك آفریقای شمالی است که درجنوب غربی دریای احمر قراردارد (معجم البلدان) .

مکلی ازمردم توزینه[1] وازکسانی بودکه درپیری ازشهر خود خارج‌شده وآبله گرفته بود، او برای‌من نقل کردکه پادشاه بزرگ ترکان وقتی بخواهد بیکی از شاهان کوچك نامه‌بنویسد وزیرخود را احضار وبوی امرمیکندکه تیری را از میان بشکافد ، وبرآن نقشهائی ترسیم نمایدکه دانشمندان ترك برآن آگاهی‌دارند، این‌نقشها برمعانی مقصوده پادشاه دلالت داشته ومرسل الیه نیزآنرا میفهمد . وبعقیدهٔ او آن نقشهای کوچك حکایت ازمعانی بسیاری کندو این‌کاررا وقتی کنندکه‌قصدمسالمت وترك مخاصمت داشته باشند و دروقت جنگ نیزآنرا بکار میبرند ، وآن تیرها را برای همیشه نگاهداری نموده و بمفادآن وفادار هستند والله اعلم .

## روسیه

کسی‌که بگفتارش اعتماددارم بمن‌گفت : یکی از ملوك‌کوهستان قبق[2] مرا برسالت نزد پادشاه روس فرستاد ، و بعقیدهٔ او روسها خطی دارندکه برروی تخته چوب کنده‌کاری میکنند وقطعه چوب سپیدی بمن نشان دادکه برآن نقشهائی ترسیم شده بود و من ندانستم که آنها کلماتست یا حروف مفرده ، و این است نمونهٔ آن :

## فرنگ[3]

این قوم خطی دارند شبیه خط رومیان ولی سرراست‌تر و بهتر از آنست ، چـه بسا آنرا بر شمشیر فرنگیان مشاهده کرده‌ایم، وقتی ملکهٔ فرنگ‌بـه مکتفی[4] نامه‌یی بـر حریر سفید نوشته ، و بوسیلهٔ یکـی از خادمان‌که از طرف مغرب[5] بشهر او رفته بود برای او

(۱) توزینه در فرهنگها بدست نیامد ظاهراً تورتونه است‌که یکی از شهرهـای ایالت الکساندریاست‌که در شمال ایتالی واقع است (قاموس‌الاعلام ترکی ذیل تورتونه) وممکن است توزین باشدکه دهستانی در حلب است (معجم‌البلدان) .

(۲) قبق‌نامی است‌که جغرافی‌دانان عرب بسلسله‌کوههای قفقاز داده‌اند (قاموس‌الاعلام ترکی) .

(۳) در متن فرنجه است وفرنجه یا افرنج **Francs** قبیله زرمن است‌که درقرن پنجم میلادی در فـرانسه متوطن‌گردید و در شرق بطور اجمال بملل اروپـایی اطلاق میشود ( اعلام المنجد) .

(٤) المکتفی‌بامرالله‌هفدهمین‌خلیفهٔ‌عباسی‌است ووفاتش‌در ۲۹۵ بود.(قاموس‌الاعلام‌ترکی).

(٥) درنظرجغرافی‌دانان غرب (مغرب) باستثناء مصر شامل تمام سواحل شمال آفریقا (طرابلس غرب، تونس، الجزایر وحتی اندلس) است (قاموس‌الاعلام ترکی) .

فرستاد ، و دوستی او را خواستار شده و تقاضای ازدواج با او را نموده بود نام‌آن خادم علبا و از خادمان ابن‌اغلب[1] بود .

## ارمن و غیر ارمن

ارامنه بسبب نزدیکی وهمسایگی که با شهرهای روم و عرب داشتند بیشتر برومی و عربی مینویسند وانجیل آنان بخط رومی است ، وخودشان خطی دارند که شبیه بخط رومی است و اما پادشاهان مقیم کوهستان قبق و پایین‌آن که لکز[2] ، شروان[3] وزرزق[4] باشندخطی ندارند وبمناسبت همسایگی که باهم دارند زبانشان مشترك بوده وهر گروهی لغت مخصوصی داشته ودر عبارت باهم اختلاف‌دارند؛ وما تاریخچهٔ آنانرا درجای خود ذکر خواهیم کرد .

## سخن در کیفیت تراشیدن قلم

در تراشیدن سرقلم ملل عالم یکسان نیستند ، عبریان سرقلم را خیلی کج میتراشند، وتراش‌سریانی انحرافی بطرف چپ دارد و چه بسا کجی‌آن بطرف راست است ، وگاهی‌قلم را بپشت برگردانند وگاهی نی را از میان بریده وآن‌را تراشیده و با آن مینویسند وآن را صلبا نامند، و تراش رومیان انحراف بسیاری بطرف راست دارد ؛ و فارسیان سرقلم را ریش ریش سازند باین ترتیب که نویسنده یا برروی زمین و یا با دنـدان آن را ریشه‌دار میکند تا خطش بهتر گردد ، وگاهی هم با نی نتراشیده مینویسند و آنرا خامه[5] مینامند ، و با آن‌هماه دیباب[6] راکه از کتب دینی وسیاق وغیره است مینویسند ، چینیان بامو مینویسند وآنرا مانند نقاشان برسر لوله‌ای قراردهند؛ و عرب با هر گونه قلم و تـراشی مینویسندو معمولا کجی‌آن بطرف راست است و منشیان قلم را بدون انحراف قد میزنند .

---

(۱) ابن اغلب ـ یا ـ بنواغلب دولتی است که درتونس‌والجزایر تشکیل گردیده وتابع دولت بنی‌عباس بوده مؤسس این دولت ابراهیم‌بن اغلب‌است که درسال ۱۸٤ هجری قمری‌از طرف هارون‌الرشید فرمانفرمای‌آن نواحی گردید (قاموس‌الاعلام ترکی) .

(۲) لکز شهر کوچکی است در پشت دربند، و بنام بانی‌آنست ؛ ولکز ؛ خزر ، صلقب وینجر پسران یافث‌بن نوح هستند که بان‌دیارآمده هریك جایی‌را آباد کردند (معجم‌البلدان‌و قاموس‌الاعلام ترکی) .

(۳) شروان از شهرهای قفقاز است که در ساحل غربی دریای خزر قرار دارد و مرکز آن نحاض است (قاموس‌الاعلام ترکی) .

(٤) زرزق درفرهنگها دیده نشد، محتمل است زرنوج(زرتوق) باشد که جای‌مشهوریست در ترکستان وبالای خجند، یا زوزاق باشد که درمیان کوههای ارمنستان واخلاط وآذربایجان بوده ومردمش ارمنی هستند (قاموس‌الاعلام ترکی ومعجم‌البلدان) .

(٥) خامه بروزن نامه قلم راگویند که بدان چیزی مینویسند (برهان قاطع) .

(٦) هماه دیباب ظاهراً مصحف همار دفتره (=دبیره) است منتهی کتب دینی را با آن مینویسند، ویا آنکه نام‌کتاب دینی است ، محل تأمل است واحتمال داردکه «هماه» «دیباب» دوکتاب باشد یکی باموردینی ویکی نیزبسیاق وغیره اختصاص داشته است .

## سخن دربارهٔ انواع ورق

گویندآدم اول کسی بودکه بر گل نوشت، وپس از چندی سایرملل نوشتن را برروی مس وسنگ آغازکردند تا برای همیشه پایدار بمانند . و این امر در زمان قبل از طوفان بود، وچه‌بسا هنگام‌حاجت برروی تخته وبرگ درخت نیز مینوشتند ، ونیز روی توز[1] که کمانها را بآن میپوشانند مینوشتند تا همیشه پایدار بماند و ما شرح آن را درمقالهٔ فلاسفه آورده‌ایم ؛ وبعدکه دباغی پوست معمول گردید مردم برروی آن نوشتند ؛ و مصریان‌برکاغذ مصری‌که از نی بردی[2] بعمل میآمد نوشتند وگـویند اول کسی‌که آن را بعمل‌آورد یوسف نبی علیه‌السلام بود . رومیان برحریر سپید ورق[3] ؛ و طومارمصری وفلجان که‌پوست گورخر است مینویسند . فـارسیان برپوست گاومیش وگـاو، وگوسفند . و عرب براستخوان کتف شتر ، و لخاف کـه سنگ پهن سپیدی است ، و شاخهٔ درخت خرماکه برگهای آنرا کنده باشند مینویسند ؛ و چینیان برکاغذ مصری‌که ازگیاه خشك بمقدار فراوان بعمل میآوردند، وهندیان برمس و حریر سپید مینوشتند .

اما کاغذ خـراسانی ، ازکتان بدست میآید ، و گویند این کار در زمـان بنی‌امیه و بقولی در زمان بنی عباس رواج یافت ، و برخی آنرا قدیم و برخی آنرا جدید دانسته‌اند و نیز گویند : کارگران چینی آنرا در خراسان همانندکاغذ چینی میساختند ، و انواع آن طلحی ، نوحی ، فرعونی ، جعفری و طاهری است . در بغداد مردم سالهـا بر نوعی‌کاغذ مینوشتندکه ممکن بود آن را پاك‌کرده و دوباره برآن نوشت ، زیـرا در واقعهٔ محمدبن زبیده[4] نوشته‌های دیوانهای دولتی‌که برپوست بود بتاراج ویغما رفت، وکتابها نیز برپوست نوشته میشد وچون پوست را با آهك دباغی میکردند خشکی زیادی‌پیدا میکرد، وبعد دباغی کوفی معمول شدکه پوست با خرما دباغی میشد و نرم میماند .

# پایان

## فن اول ـ از مقالهٔ اول در اخبار علماء

## والحمدلله وحده

(۱) توز ، پوست درخت خدنگ است و آن پوستی است‌که کمانها و سپرهـا را بدان میپوشانند (برهان قاطع مصحح‌آقای دکترمعین ص ۵۳۳ حاشیهٔ ۸) .
(۲) بردی بافتح نباتی است‌که درآب روید ودرمصر ازآن‌کاغذ سازند (منتهی‌الارب).
(۳) رق پوست نازکی است‌که برآن مینویسند (المنجد) .
(٤) اشاره بجنگ امین ومأمون پسران هارون‌الرشید وغارت بغداد درسال ۱۹٦ هجری ومحمدبن زبیده نام امین است (معجم‌البلدان وناموس‌الاعلام ترکی) .

## فن دوم از مقالهٔ اول

# کتاب الفهرست

## در نام کتابهای دینی که بمذهب مسلمانان و مذاهب صاحبان آنها نازل گردیده است

محمدبن اسحاق گوید: کتابی از نسخه‌های قدیمی و گویا از کتابخانهٔ مأمون بودبدست آوردیم که مؤلفش نام وشمارهٔ صحف ، و کتابهای آسمانی ، و مبلغان آنها راکه بیشترمورد تصدیق و گروش مردمان جاهل و اوباش میباشند درآن ذکر نموده بود و من قسمتهائی از این کتاب رادر مواردی که لازم بنقل دانستم با همان الفاظی که نویسنده بکار برده است در اینجا نقل میکنم :

احمدبن عبدالله‌بن سلام بردهٔ امیرالمؤمنین هارون ـ گویا رشید باشد ـ گوید : این کتاب ترجمه‌ایست از کتاب الحنفاء صابئیان ابراهیمیه که مؤمنان به ابراهیم علیه‌السلام بوده و صحفی راکه خداوند براو نازل کرده بود با خود میداشتند و چون کتاب مفصلی بود من باندازهٔ لزوم و برای روشن داشتن علل وموجبات تفرقه و اختلافاتشان آنرا مختصر نموده ودلائلی نیز ازقرآن و آثار پیغمبر (ص) واصحابش وسایر مسلمانانی که از اهل کتاب بودند مانند عبدالله‌بن سلام ، یامین‌بن یامین . و هب‌بن منبه ، کعب‌الاخبار ، ابن تیهان . و بحیر راهب برآن افزودم .

احمدبن سلام گوید : صدر آن کتاب مشتمل برصحف ، توراة ، انجیل وکتب انبیاء وتلامذه بودکه من از زبانهای عبری ، یونانی و صابئه که لغات آن کتابها بود ـ حرف بحرف بعربی ترجمه کردم و بزیبا کردن و آراستن الفاظ آن نپرداختم ، برای آنکه مبادا سبب تحریف گردد ، و در ترجمه نه چیزی افزودم و نه چیزیراکم کردم مگر در مواردی که سیاق عبارت و درستی جمله‌بندی درعربی موجب تقدیم و یا تأخیر کلمه بود مثلا درترجمه «ات مایم تان» که ترجمهٔ آن بعربی «ماء هات» میباشد «ماء» را عقب و«هات» را جلوقرار دادم تا درستی ترجمه محفوظ بماند ، و این رویه را در تمام جاهایی که درستی الفاظ در ترجمه بعربی اقتضا مینمود رعایت کردم و خدا داندکه نه چیزی برآن افزودم و نه چیزی راکاستم مگر بکیفیتی که ذکر گردید .

در جای دیگر آن کتاب گوید : تمام انبیاء صد وبیست وچهار هزارنفرند وکسانی که بوحی شفاهی پیامبر بودند، سیصدوپانزده نفرند ، و تمام کتابهائی که از طرف خداوندنازل گردیده یکصدوچهار کتاب است که صد صحیفه از آنرا خداوند درفاصلهٔ میان آدم و موسی نازل فرمود . و اولین کتابی که خداوند نازل کرد صحف آدم علیه‌السلام است که بیست‌ویك صحیفه بود . کتاب دوم را خداوند برشیث علیه‌السلام نازل کرد که بیست و نه صحیفه بود کتاب سوم براخنوخ که ادریس علیه‌السلام است نازل گردید : و سی صحیفه بود . کتاب چهارم را خداوند برابراهیم نازل کرد که ده‌صحیفه بود. وکتاب پنجم برموسی نازل گردید و ده صحیفه بود که مجموع آنها پنج کتاب ویکصدصحیفه میشود . وپس‌ازآن صحف‌دهگانه، خداونـد تورات را در ده لوح بر موسی علیه‌السلام نازل گردانید .

احمدبن عبدالله گوید : آن الواح رنگ سبز داشت و خطش سرخ فـام مانند شعاع آفتاب بود ، و احمدبن اسحق گـوید : این صفتها را یهود قبول ندارند . احمد گـوید : موسی که از طور پائین آمد ، وپیروان خود راپرستندهٔ گوساله یافت، آن الواح را بـر زمین زد و در هم شکاند ؛ و چـون ، از این‌کار پشیمان شد ، از خداوند درخواست کرد که آنها را بوی بر گرداند؛ خداوند باو وحی فرستاد که آنها را در دو لوح برمیگردانم ، و چنین کرد . یکی از آنها لوح میثاق و دیگری لوح شهادت بود . پس از اینها خداوند مزامیر راکه همان زبور است برداود نازل نمود ، و آن زبوری است که در دست یهـود و نصاری بوده و یکصدوپنجاه زبور است .

## سخن دربارهٔ توراتی که در دست یهود است و نام‌کتابها و اخبار علماء و مصنفان آنان

از یك دانشمند یهودی در این باره سؤالهایی نمودم و او چنین جواب داد : خداوند تبارك و تعالی تورات را برپنج قسمت برموسی نازل فرمود که‌هریك منقسم بدو سفر ، و هر سفر منقسم بچند فراسه ـ یعنی سوره ـ و هر فـراسه منقسم بچند اسوق ، یعنی‌آیه ، بود . و موسی کتابی نیزداشت که بآن مشنا میگفتند ، و یهود علم فقه و شرایع و احکام را ازآن استخراج میکنند، وآن‌کتابی ، بزرگ وبزبان‌کسدانی[1] و عبریست . وبعد ازتوراتاین کتابهاازانبیاست: کتاب‌یهوسع، کتاب‌سفطی، کتاب‌شموئل، کتاب‌سفراشعیا، کتاب سفرارمیا، کتاب سفرحزقیل، کتاب ملخی، که همان‌سفرداود واصحاب‌او بوده ومعروف‌بتفسیر

۱ــ کسدان ظاهراً بنطیان باشند ( تاریخ علوم عقلی ص ۳۶۱ ) .

ملخی‌الملوك است ، کتاب‌الانبیاء که دوازده‌سفر کوچك است . کتابهای دیگری هم دارند که آنهارا بطارات نامند وازهشت کتاب‌انبیاء استخراج گردیده‌است.واز جملهٔ کتب ایشان: کتاب عزور[1] ، کتاب دانیال ، کتاب ایـوب ، کتاب سیر سیرین ، کتاب اخا ، کتاب روث ، کتاب قوهلت . کتاب زبور داود، کتاب امثال سلیمان، کتاب دیوان‌الایام است که در آن سیرهٔ ملوك و تاریخشان ذکرشده ، و کتاب حشوارش که آنرا مجله نامند .

و از دانشمندان یهود که در زبان عبری توانا بوده و یهود معتقدند که مانند او دیده نشده ، فیومی است که نامش سعید و بقولی سعدیاست که قریب‌العهد بما بوده و در زمان ما گروهی ویرا دیده‌اند ، و این کتابها از اوست : کتاب‌المبادی ، کتاب‌الشرایع ، کتاب تفسیر اشعیاء ، کتاب تفسیر التوراة ، تحت‌اللفظی بدون شرح . کتاب‌الامثال، در ده مقاله کتاب تفسیر احکام داود . کتاب تفسیر النکت که تفسیری از زبـور داود علیه‌السلام است ، کتاب تفسیرالسفر الثالث من‌النصف‌الاخر من‌التوراة ـ که مشروح است ، کتاب تفسیر کتاب ایوب . کتاب اقامة الصلوات والشرائع ـ کتاب‌العبور ـ که در تاریخ است .

## سخن در بارهٔ انجیل نصاری
## و نام کتابها وعلماء ومصنفان آنها

از یونس کشیش که از دانشمندان است پرسیدم چه کتابها از کتبی که مورد تفسیر و عمل قرار داده‌اید بزبان عربی ترجمه شده است ، جواب گفت : از جمله‌آن کتابها ، کتاب الصورة است که بدو قسمت تقسیم گردیده : صورة العتیقه و صورة‌الحدیثه[2] و بعقیده او عتیقه سند قدیمی برمذهب یهود ؛ و حدیثه بـرمذهب نصاری است ؛ و عتیقه استناد بچندین کتاب دارد که اول آن تورات است که پنج سفرمیباشد . کتاب محتوی ، که شامل چندین کتاب است کتاب یوسع‌بن نون ، کتاب الاسباط ، یا کتاب القضاة ، کتاب شماویل و قضیة داود ، کتاب اخبار بنی اسرائیل ، کتاب قضیة رعوث ، کتاب سلیمان بن داود فی الحکم ، کتاب قوهلت ، کتاب سیرسیرین ، کتاب حکمة هویسع‌بن سیری ، کتاب الانبیاء که شامل چهار کتاب است : کتاب‌اشعیاءالنبی علیه‌السلام ، کتاب ارمیا النبی علیه‌السلام. کتاب‌الاثنی عشر نبیا علیهم‌السلام و کتاب حزقیل .

کتاب الصورة الحدیثه مشتمل براناجیل اربعه است ، کتاب انجیل متی ، کتاب انجیل مرقس، کتاب انجیل‌لوقا، کتاب انجیل یوحنا و کتاب الحواریین معروف بفراکسیس و کتاب بولس‌السلیح،در بیست‌وچهار رساله .

---

۱ــ عـزور ظاهراً عزیز است که در تورات و قرآن نامش برده شده است (رجوع شود به قاموس‌الاعلام ترکی و اعلام‌المنجد )

۲ــ مراد کتاب عهد قدیم و کتاب عهد جدید است .

گروهی از نصاری در فقه و احکام کتابهائی دارند که از آن جمله کتاب سیهودس مغربی و مشرقی است که هریك از این دو کتاب شامل چندین کتاب در احکام است .

و از علمای آنان درشریعت و فتوی ابن بهریز است که نامش عبدیسوع بود ؛ وی‌در ابتداء مطران[1] حران[2] وبعد مطران موصل و حره[3] گردید ؛ و چندین کتاب و رساله دارد که ازآن جمله : کتاب المرقس یعقوبی معروف ببادوی است؛ و این کتاب در جواب دو نامه‌ایست در ایمان که مرقس بابن بهریز نوشته و در آن وحدانیت اقنوم را که یعقوبیه و ملکیه بآن معتقدند باطل دانسته است . و حکمت ابن‌بهریز بحکمت اسلام نزدیك‌بود ، و بسیاری ازکتب منطق و فلسفه را ترجمه کرده است .

و ازآن جمله قینون است که ترجمه‌های وی صحیحتر از ترجمهٔ دیگران و عبارات و الفاظش نیز بهتر از دیگران است .

تیادورس ، بوشع بخت . و حزقیل ، و طماثاوس ، و یوسع‌بن‌بد ، از مترجمان و مفسرانی هستند که ما در مقالهٔ علوم قدیمه دربارهٔ آنان سخن خواهیم گفت .

از جملهٔ علمای نصاری تاومای رهاوی است که رساله‌یی بخواهرش نوشته و در آن جریاناتی که‌میان او و مخالفینش‌در اسکندریه رخ داده بودنگاشته است، و دیگرلالیامطران دمشق است وکتاب الدعاء از اوست ، و نیز ابو عزه اسقف حران است که کتابی در انتقاد ازنسطورس رئیس تألیف کرده ؛ وگروهی نیزبر رد اوکتابهایی نوشته‌اند .

---

۱ــ بزرگ و مهتر نرسایات (منتهی‌الارب) .

۲ــ رجوع شود بصفحهٔ ۱۸ حاشیهٔ ۱۰

۳ــ حره‌نام چندین محل است و در اینجا ظاهراً قسمت جنوبی دمشق و سوریه میباشد (اعلام‌المنجد) .

# فن سوم

## از مقاله اول ـ از کتاب الفهرست

### در اخبارعلما و نام‌کتابهای آنان

**این فن مشتمل بروصف کتابی است که لَایَأْتِیهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیهِ وَلَامِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ[1] ونام‌کتابهائی که در این باره تألیف شده و اخبار قراء سبعه و قاریان دیگر و تصنیفات آنان**

محمدبن اسحاق گوید : ابوالحسن محمدبن یوسف ناقط حکایت میکرد که یحیی‌بن محمد ابوالقاسم بمن گفت سلیمان بن داود هاشمی از قول ابراهیم بن سعد از زهری و او از عبیدبن سلف نقل کرد، که زیدبن ثابت بمن گفت ، ابوبکر مرا احضار کرد، و هنگامیکه بروی درآمدم عمربن خطاب را درآنجا دیدم. ابوبکربمن گفت : عمر میگوید روز یمامه[2] کشتار سختی از قراء قرآن شده ، و اگر در جاهای دیگر اینگونه‌کشتارها اتفاق افتد ، بیم آن میرود که‌گروه بسیاری از قاریان قرآن نابودگردند . نظر ورای من براین است که قرآن را بصورت جمع آوری شده‌درآوریم . من بعمر گفتم چگونه‌کاری راکه رسول خدا نکرده است من انجام دهم . عمر گفت ، خدا میداندکه این‌کار بسیار خوب و شایسته است . و در این‌باره پی‌درپی بمن مراجعه مینمود تا آنکه خداوند بمن یارائی این‌کار را داد . و من نیز همان را دیدم که عمر پیش‌بینی میکرد .

زیدبن ثابت گوید: ابوبکربمن گفت تورا جوان‌خردمندی‌میشناسم که‌آلودگی بکارهای

---

۱ــ قرآن سورهٔ فصلت آیهٔ ۴۳ .

۲ــ یمامه جای بزرگیست دو جزیرةالعرب که میان نجد و بحرین قرار دارد در آنجا مسیلمه‌کذاب خروج کرد و در جنگی که میان او و مسلمانان بسرکردگی خالدبن ولید اتفاق افتاد شکست خورده و کشته شد (قاموس الاعلام ترکی) .

زشت و ناپسند نداری، ونزد رسول خداکاتب وحی بودی، بیا و بجستجوی قرآن برخیز ، وآن‌را جمع آوری بنما . زید گـوید ، بخدا سوگند ، که برداشتن کوهی ازکوهها برمن سنگین‌تر ازکار جمع‌آوری قرآن نبود . من از روی تکه‌پاره‌ها ، و سنگهای سفید ، و ساقهٔ شاخه‌های درخت خرما ، و سینه‌های مردم آنرا جمع‌کردم . حتی سورة توبه‌ایرا کـه نزد ابوخزیمه انصاری یافتم نزد هیچ‌کسی ندیده بودم : ـ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ ـ تا آخر سوره[1]. این قرآن تا زمانیکه ابوبکر حیات داشت نزد او بود، پس از وفاتش عمرآن را با خود داشت و پس از مرگ عمر نزدحفصه دخترعمر بود .

محمدبن اسحاق گوید : شخص موثقی روایت‌کرده است‌که حذیفةبن یمان از عراق برعثمان واردگردید وبعثمان گفت: درباب این امت را قبل ازآنکه در قرآن همان‌اختلافی را پیدا نمایندکه یهود ونصاری درکتاب‌خود پیدا نمودند . عثمان برای حفصه پیغام فرستاد که قرآن را برای ما بفرست تا چند نسخه از آن برداریم وسپس آن را بتو بازگردانیم. حفصه‌آنرا برای عثمان‌فرستاد. و عثمان، بزیدبن ثابت ، وعبدالله‌بن زبیر، و سعیدبن عاص، وعبدالرحمن‌بن حارث‌بن هشام دستورداد ازآن‌نسخه‌برداری کنند، وبقریشیان گفت‌اگرمیان شما و زیدبن ثابت اختلاف درچیزی از قرآن پدید آید آنرا بزبان قریش بنویسید زیـرا قرآن بزبان قریش نازل گردیده ، وآنان نیز بهمین‌گونه رفتار نمودند ، و همینکه نسخه برداری پایان یافت‌عثمان‌آن قرآن‌را بحفصه برگردانید وازآن نسخه‌ها بهرطرف نسخه‌ئی فرستاده و امرکرد غیر ازآن هرچه باشد بسوزانند .

## باب نزول قرآن درمکه و مدینه و ترتیب نزول آن

ابوالحسن محمدبن یوسف از قول ابوعبدالله‌محمدبن غالب برای من حکایت‌کرد : ـ در سال دویست‌و نوزده‌که عبدالله بن حجاج مدینی از مدینه‌آمد از قول بکربن عبدالوهاب مدینی از محمدبن عمر واقدی ، واو از معمربن راشد ، و او از زهری ، واو از محمدبن نعمان‌بن بشیرحکایت‌کرد : اول چیزیکه از قرآن برپیغمبر صلعم نازل‌گردید ، اقرأ باسم ربك‌الذی خلق ـ تاعلم‌الانسان مـالم یعلم ـ بود . پس از آن ـ ن والقلم ـ پس از آن ـ یا ایهاالمزمل است‌که‌آخرآن در راه مکه نازل‌گردید . پس ازآن ـ المدثر است .

و از مجاهد چنین روایت شده : ـ تبت یدا ابی‌لهب ـ پس ازآن ـ اذاالشمس کورت ـ پس‌ازآن ـ سبح اسم‌ربك الاعلی ـ پس ازآن ـ الم نشرح‌لك‌صدرك ـ پس‌ازآن ـ والفجر ـ پس‌ازآن ـ والضحی ـ پس ازآن ـ والليل ـ پس ازآن ـ والعاديات ضبحا ـ پس ازآن ـ انا اعطناك‌الكوثر ـ پس ازآن ـ الهیکم‌التکاثر ـ پس ازآن ـ ارایت الذی ـ پس از آن ـ

---

۱ ـ آیه‌های ۱۲۹ ـ ۱۳۰ آخرسورهٔ توبه است (رجوع کنید بقرآن سوره توبه) .

قل یاایهاالکافرون- پس ازآن - الم‌ترکیف فعل‌ربك باصحاب‌الفیل - پس ازآن - قل‌هوالله احد - پس‌ازآن - قل اعوذ برب الفلق - پس از آن - قل اعوذ برب‌الناس - و بقولی این سوره مدنی است - پس از آن - والنجم - پس از آن - عبس و تولی - پس از آن - انا انزلناه - پس از آن - والشمس وضحیها - پس ازآن - والسماء ذات‌البروج - پس از آن - والتین‌والزیتون - پس از آن - لایلاف قریش - پس از آن - القارعة - پس از آن- ویل‌لکل همزة - پس ازآن - والمرسلات - پس ازآن - ق والقرآن - پس ازآن - لااقسم بهذا البلد - پس از آن - الرحمن - پس ازآن - قل اوحی - پس ازآن - یس - پس از آن - المص - پس از آن - تبارك الذی نزل الفرقان - پس از آن سوره الملایکه - پس ازآن - الحمدلله فاطر- [1] - پس از آن - سورهٔ مریم - پس ازآن - سورهٔ طه - پس ازآن - سورهٔ اذاوقعت‌الواقعة - پس ازآن - طسم‌الشعراء - پس از آن -طس - پس‌ازآن- طسم دیگر - پس از آن سورهٔ بنی‌اسرائیل - پس از آن - سورهٔ هود - پس از آن سورهٔ یوسف - پس ازآن - سورهٔ یونس پس از آن - سورهٔ الحجر - پس از آن سورهٔ والصافات پس ازان سورهٔ لقمان - وآخراین سورهٔ مدنی است - پس ازآن - قد افلح المؤمنون - پس از آن - سبأ - پس ازآن - سورهٔ الانبیاء - پس ازآن - سورهٔ الزمر - پس از آن- سورهٔحم‌المومن- پس ازآن- سورهٔ حم‌السجده [2] - پس ازآن- سورهٔ حم عسق - پس ازآن - حم‌الزخرف- پس ازآن- حم‌الدخان- پس ازآن- حم‌الشریعة - پس‌ازآن‌حم الاحقاف و دراین سوره چند آیه مدنی است - پس‌ازآن - والذاریات - پس ازآن - هل‌اتیك حدیث‌ الغاشیة - پس ازآن - سورهٔ الکهف - وآخرآن مدنی است - پس ازآن - انعام - و چند آیه ازآن مدنی است - پس ازآن - سورهٔ نحل -که آخرش مدنی - پس از آن - سورهٔ نوح- پس ازآن - سورهٔ ابراهیم- پس از آن - سورهٔ سجده - پس ازآن - سوره والطور- پس ازآن - تبارك‌الذی بیده‌الملك - پس ازآن - الحاقه - پس از آن - سأل سائل - پس ازآن عم‌یتسائلون - پس از آن - والنازعات - پس از آن - اذا السماء انفطرت - پس‌از آن - اذا السماء انشقت - پس ازآن - روم - پس ازآن - عنکبوت - پس ازآن - ویل- للمطففین - وگویند مدنی است - پس ازآن - اقتربت الساعة وانشق‌القمر - پس از آن - والسماء والطارق .

وگوید [4] : - ثوری ازفراس و او از شعبی برای من حکایت کرد که سورهٔ نحل‌درمکه

---

۱- درقرآنهائیکه اخیراً چاپ شده سوره‌ملائکه‌نیست درقرآنهای چاپ قدیم وقرآنیکه فلوکل چاپ کرده ودرکتابخانه مجلس است سورهٔ ملائکه را همان‌سوره فاطرذکر کرده‌اند .

۲- همان سورهٔ فصلت است . ۳- ظاهراً سورهٔ جاثیه است .

۴- ظاهراً گوینده مجاهد باشد .

نازل شده جز این آیات : ـ و اَنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ [1] .

ابن جریح از قول عطاء خراسانی از ابن عباس نقل کرده است : هشتاد و پنج سوره در مکه ، و بیست و هشت سوره در مدینه ، نازل شده است . در مدینه ؛ بقره پس از آن ـ انفال ـ پس از آن ـ اعراف ـ پس از آن ـ آل عمران ـ پس از آن ـ ممتحنه ـ پس از آن ـ نساء ـ پس از آن ـ لم یکن الذین کفروا ـ پس از آن ـ رعد ـ پس از آن ـ هل اتی علی الانسان ـ پس از آن ـ یا ایها النبی اذا طلقتم النساء ـ پس از آن ـ لم یکن الذین کفروا ـ پس از آن حشر ـ پس از آن ـ اذا جاء نصرالله والفتح . پس از آن ـ نور ـ پس از آن ـ منافقون ـ پس از آن ـ مجادله ـ پس از آن ـ حجرات ـ پس از آن ـ یاایها النبی لم تحرم ـ پس از آن ـ جمعه ـ پس از آن ـ تغابن ـ پس از آن ـ حواریین [2] ـ پس از آن فتح ـ پس از آن ـ مائده ـ پس از آن ـ توبه است .

و گویند در مدینه ، معوذات [3] ، و پس از آن بقیه قرآن نازل گردیده است .

## ترتیب قرآن در مصحف عبدالله بن مسعود

فضل بن شاذان گوید : ـ ترتیب سوره‌های قرآن را در مصحف عبدالله بن مسعود بدینگونه یافتم :

بقره . نساء . آل عمران . المص . انعام . مائده . یونس . برائة . نحل . هود . یوسف . بنی اسرائیل . انبیاء مؤمنون . شعراء . صافات . احزاب . قصص . نور . انفال . مریم . عنکبوت . روم . یس . فرقان . حج . رعد . سبا . ملائکه . ابراهیم . ص . الذین کفروا . قمر . زمر . حوامیم . مسبحات [4] : حم مؤمن . حم زخرف . سجده . احقاف . جاثیه . دخان ، انا فتحنا . حدید . سبّح . حشر . تنزیل . سجده [5] . ق . طلاق . حجرات . تبارک الذی بیده الملک . تغابن . منافقون . جمعه . حواریون . قل اوحی . انا ارسلنا نوحاً مجادله . ممتحنه . یا ایها النبی لم تحرم . الرحمن . ذاریات . طور . اقتربت الساعة . الحاقه . اذا وقعت . ن والقلم . النازعات . سأل سائل . مدثر . مزمل . مطففین . عبس . هل اتی علی الانسان . القیامة . مرسلات . عم یتسائلون . اذا الشمس کورت . اذا السماء انفطرت . هل اتیك حدیث الغاشیه . سبح اسم ربك الاعلی . واللیل اذا یغشی . فجر . بروج . انشقت .

---

۱ـ با ذکر کلمه (آیات) ظاهراً آیهٔ مذکوره وبقیه آیات تا آخر سوره است ( رجوع کنید . قرآن سوره نحل) .
۲ـ ظاهراً سوره (صف) است .
۳ـ معوذات سوره قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق است .
٤ـ حوامیم ومسبحات نام سوره مستقل نیست .
٥ـ ظاهراً سوره (الم تنزیل الکتاب) است .

اقراء باسم ربك . لا اقسم بهذا البلد . والضحی . الم نشرح لك . والسماء والطارق . والعادیات . ارایت . قارعة . لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب . والشمس و ضحیها . والتین. ویل لکل همزة . فیل : لایلاف قریش. تکاثر . انا انزلنا . والعصر لقد خلقنا الانسان لخسر وانه فیه الی اخر الدهر الاالذین آمنوا و تواصوا بالتقوی و تواصوا بالصبر[1] اذاجاء نصرالله . انا اعطیناك ، قل للذین کفرو لااعبد ماتعبدون[2] . تبت یدا ابی لهب وقد[3] تب ماا غنی عنه ماله و ماکسب و امراته حمالة الحطب . الله الواحد الصمد[4] .

و این میشود یکصد و ده سوره[5] . و بروایتی سوره طور پیش از والذاریات نازل گردیده است .

ابوشاذان از قول ابن سیرین نقل کند که عبدالله بن مسعود معوذتان و فاتحة الکتاب را درقرآن خود نداشت . وفضل از گفته اعمش روایت کند که عبدالله حم سق قرائت مینمود .

محمدبن اسحاق گوید : ـ چندین قرآن دیدم که نویسندگانش آن را قرآن ابن‌مسعود دانسته‌اند درحالیکه‌حتی دونسخه از آن باهم توافق نداشت . و غالب آنها در برگهائی بود که زیاد خطخوردگی داشت . و قرآنی نیزدیدم که درحدود دویست سال پیش نوشته شده بود و سورهٔ فاتحة الکتاب را داشت .

وفضل بن شاذان یکی از پیشوایان درقرآن وروایات است . وبهمین جهة ما گفته‌های او را بدون اینکه خود دیده باشیم نقل نمودیم .

## ترتیب قرآن در مصحف

## ابیّ بن کعب

فضل بن شاذان گوید : ـ یکی از اصحاب ما که مورد اعتماد است میگفت ، ترتیب سوره‌های قرآن‌را بقرائت ابی بن کعب دربصره در دهکدهٔ بنام قریة الانصار ، در دوفرسنگی بصره، نزد محمدبن عبدالملك انصاری یافتم. و او قرآنی بما نشان داده و گفت این قرآن متعلق بپدر من بوده و ما از پدران خود آنرا روایت مینمائیم . من نظری درآن کردم و اوائل و اواخرسوره‌ها وعدد آیات آنرا درآوردم . اول آن ، فاتحه الکتاب . بقره . نساء

---

۱ــ درقرآنهای موجوده سوره والعصر بدینگونه نیست. (رجوع کنیدسوره ۱۰۷ .)
۲ــ چنین سوره درقرآن دیده نشد .
۳ــ سورهٔ تبت (وقد) ندارد (رجوع کنید قرآن سوره ۱۱۱) .
٤ــ چنین سوره درقرآن دیده نمیشود (رجوع کنید قرآن سوره اخلاص ۱۱۲) .
٥ــ باستثنا حوامیم ومسبحات که سوره نمیباشد یکصدوشش سوره‌است

آل‌عمران . انعام. اعراف. مائده ــ و در داشتن یونس تردید دارم ؛ انفال . توبه . هود. مریم . شعراء . حج . یوسف . کهف . نحل . احزاب . بنی اسرائیل . زمر . حم‌تنزیل. طــه . ابنیآء . نـور . مؤمنین . حــم‌المؤمن . رعد. طسم‌القصص . طس سلیمان . صافات . داود[1] . سورهٔ ص . یس . اصحاب‌الحجر . حمعسق . روم . زخرف . حم سجده . سوره ابراهیم . ملائکه . فتح . محمدصلعم . حدید . طهار[2] تبارك الفرقآن . الم تنزیل. نوح . احقاف . ق . الــرحمن . واقعه . جن . نجم . الحافة . حشر . ممتحنه . مــرسلات . عم‌یتسائلون . انسان[3] . لااقسم. کورت . النازعات. عبس . مطففین . اذاالسماء انشقت . التین . اقراء باسم ربك . حجرات . منافقون . نبی علیه‌السلام[4] . فجر . ملك . و اللیل اذایغشی . اذا السماء انفطرت . والشمس وضحیها . السماء ذات‌البروج . طارق . سبح‌اسم ربك‌الاعلی . غاشیة . عبس[5] . وهی اهل‌الکتاب[6] . لم‌یکن اول ماکان[7] . صف . ضحی . الم نشرح‌لك . قارعة . تکاثر. خلع ــ سه‌آیه[8] . جید . شش‌آیه: ــ اللهم ایاك نعبد ــ و اخران‌ــ بالکفار ملحق[9]. لمز. اذازلزلت . عادیات. اصحاب‌الفیل. التین[10] . کوثر . قدر . کافرون. نصر . ابولهب . قریش . صمد . فلق . ناس . که جمع آن میشود، یکصدوشانزده سوره[11].

وباز گوید : تا اینجا بودآنچه از قرآن ابی‌بن‌کعب بدست‌آورم . و تمامی آیه‌های قرآن ، بگفته ابی بن‌کعب ، ششهزار و دویست و ده آیــه است ، و بگفته عطاءبن یسار ، تمامی سوره‌های قرآن ، یکصدوچهارده سوره ، وآیات آن ، ششهزار ویکصدوهفتاد آیه ،

---

۱ــ سورهٔ باین نام درقرآن دیده نمیشود .

۲ــ درقرآن باین نام سوره دیده نمیشود .

۳ــ ظاهراً سوره الدهر است (سوره ۷۶ درقرآن) .

٤ــ باین نام سورهٔ در قرآن دیده نمیشود .

٥ــ ظاهراً مکرر است .

٦ــ درقرآن چنین سورهٔ نیست .

۷ــ درقرآن چنین سوره نیست .

۸ــ درقرآن نیست ولی درقرآن چاپ سنگی‌حاج علی‌آقا بسال ۱۳۱۹ قمری درصفحه مخصوص شماره سوره‌ها وآیات وکلمات قرآن چنین‌آورده (بسم‌الله‌الرحمن الرحعم . اللهم انی استعینك و نستغفرك و نثنی علیك ولانکفرك ونخلع ونترك من‌یفجرك) .

۹ــ درقرآن مذکور درهمان صفحه این سوره را چنین‌آورده : (بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. اللهم ایاك‌نعبد ولك نصلی ونسجد ونستعین و نحفل و نرجوارحمتك ونخشی عذابك ان‌عذابك بالکفار ملحق) .

۱۰ــ ظاهراً مکرر است .

۱۱ــ مجموع این سوره‌ها ــ : پس از وضع دوسورهٔ مکرر ، وبا احتساب سورهٔ یونس باز ۱۱٦ سوره نیست .

وکلمات‌آن ، هفتاد وهفت هزار و چهارصدوسی ونه‌کلمه ، وحروف‌آن ، سیصد و بیست وسه هزار و پانزده حرف است .

و بگفته عاصم جحدری ، سوره‌های قـرآن ، یکصد وسیزده سوره است ، و یحیی‌بن حارث ذماری تمامی آیات قرآنرا ششهزار و دویست و بیست و شش‌آیه ، و حـروفش را سیصدوبیست‌ویك هزار و پانصدو سی حرف دانسته است .

## گردآورندگان قرآن در زمان پیغمبر صلعم

علی‌بن ابوطالب ، رضوان‌الله علیه . سعدبن عبیدبن نعمان‌بن عمروبن زید، ابودرداء عویمربن زید ، رضی‌الله عنه ، معاذبن جبل‌بن اوس ، رضی‌الله عنه . ابوزید ثابت بن‌زیدبن نعمان. ابی‌بن کعب‌بن قیس‌بن مالك‌بن امروالقیس. عبیدبن معاویةبن زیدبن ثابت‌بن‌ضحاك.

## ترتیب سوره‌های قرآن در مصحف امیرالمؤمنین علی‌بن ابوطالب کرم‌الله وجهه

ابن منادی گوید : ـ حسن‌بن عباس برای من نقل‌کرد ، که وی از عبدالرحمن‌بن ابوحماد ، واو از حکـم‌بن ظهیر سدوسی واو از عبد خیر از علی علیه‌السلام شنیده است‌که در وقت رحلت پیغمبر صلعم در مـردم حالت تشائم و بدبینی‌مشاهده مینماید ، از این جهة سوگند یاد میکند جامه ازتن برنگیرد مگر پس از جمع‌آوری قرآن ، وبهمین منظورسه‌روز در خانه نشست وبجمع‌آوری قرآن پرداخت . و او اول‌کسی است‌که از حافظه خود قرآن را جمع‌کرد . وآن قرآن در خاندان جعفر نگاهداری شد . و من نـزد ابویعلی حمزهٔ حسنی رحمه‌الله قرآنی بخط علی بن ابوطالب دیدم‌که چندورقی افتاده داشت . وآن قرآن در خاندان حسن بتوارث مانده بود . وترتیب سوره‌های‌آن چنین است .....

## اخبار قراء سبعه و نام راویان قرائت آنان

ابوعمروبن علا . نامش زبان‌بن علاءبن عماربن عبدالله بن حسن‌بن حارث بن‌جلهم بن خزاعی‌بن مازن‌بن مالك‌بن عمرومازنی از اشخاص بنام درقرآن است . ویونس وسائر مشایخ بصره‌که در طبقه چهار از قراء میباشند از او آموخته‌اند .

## نام راویان قرائت ابوعمرو

کتاب قرائة ابی عمرو. تصنیف احمدبن‌زید حلوانی ، کتاب قرائة ابی‌عمروبن‌العلاء. از ابوذهل ، بروایت عصمةبن ذهل از وی . کتاب قرائة ابی‌عمرو . بروایت یزیدی .

## اخبار نافع بن عبدالرحمن بن
## ابو نعیم مدنی

ویرا آبان ، و بقولی ابوالحسن ، نیز گفته‌اند . اصمعی گوید ، نافع بمن گفت که اصل او اصفهانی است .

## نام راویان از نافع

عیسی بن میناقالون[1] . محمدبن اسحاق مسیبی . اصمعی . اسماعیل بن جعفر بن ابو کثیر انصاری ، یعقوب بن ابراهیم ... بن سعید زهدی[2] .

---

۱ــ قالون . ابوموسی عیسی بن لیناین و ردان بن عبدالله رزقی ، و بقولی حری، بردهٔ بنی‌زهره، ملقب بقالون. ازقاریان مدینه واز نحویان (کذا) بود . ویرا ربیب نافع دانندچون بستگی نزدیك باو داشت و بسیار خوب قرآن‌را قرائت میکرد، و بهمین‌جهة نافع اورا قالون نامید . وقالون بزبان رومی بمعنی (بسیارخوب) است . جزری گوید : در این باره از رومیان پرسشی نمودم که گفتند، آری همین‌طور است. منتهی بعادت خود قاف‌را کاف تلفظ‌میکردند. قالون گوید : هنگامیکه برای نافع قرآن میخواندم، وی انگشتان خود را برای من بعلامت (سی) گره زده ومیگفت : قالون. قالون. یعنی نیکو. نیکو ـ من گویم: ـ گره‌بر (سی) زدن خواباندن چهارانگشت بکف‌دست‌وبالا نگاهداشتن انگشت‌ابهام‌است. واین ازعادات رومیان‌هنگام ستایش میباشد که‌انگشتان خود را بدینگونه گره زده، وبا انگشت ابهام‌بشخص موردستایش اشاره کنند. نافع بزبان رومی با او سخن میگفت زیــرا قالون نژاد روم را داشت ، و جد جد جدش از اسیران روم در دوران خلافت عمربن خطاب بود که او را بمدینه نزد عمر آوردند ، وعمر او را بیکی از انصار فروخت . واز آن ببعد بردهٔ محمدبن محمد فیروز بود . ابومحمد بغدادی گوید : ـ قالون کر بود بطوریکه صـدای بوق را نمیشنید ، ولی اگر قرآن برایش میخواندند صدای خواننده را میشنید . ابن ابوخاتم گوید : ـ قالون اشتباهات وغلط خواننده را ازحرکت لبانش درك میکرد . تولدش در سال بیست بود و پنجاه سال نزد نـافع قرآن خواند . وفاتش پیش از سال ۲۲۰ یا ۲۰۵ است . (ر. تعلیقات فلوکل ص ۱۸) .

۲ــ ورش ـ عثمان بن سعید ـ یـا ـ ابو عمرو قرشی است که بردهٔ آنان بود . وی از قبطیان مصر، وملقب بورش وسرآمد قاریان وپیشوای خوانندگان قرآن درحسن اداء و تجوید بود . در زمان خود ریاست قاریان مصر را داشت . ودر سال صدو ده درمصر بدنیا آمد . ونزد نافع رفت . وچندین مرتبه نزد او قرآن را تا بآخرمقابله کرد. نافع ویرا ورشان لقب‌داده بود زیرا با قدکوتاهی که داشت جامه‌های کوتاهی میپوشید. و پاهایش با اختلافی که در رنگ‌داشته عریان بنظر میآمد . و نیز گویند برای کم خوراکی وکمی گوشت بدنش باین نام نامیده شد . نافع همیشه ویرا بدینگونه میخواند : ــ ورشان بیاور . ورشان بخوان وکم‌کم این‌کلمه کوتاه شده و (ورش) گفته میشد . ورشان نیز نـام یکی از پرندگان معروف است . وگویند . ورش چیزی است که از شیرساخته میشود ، و بقولی پنیر یا چیزی شبیه پنیر است و برای سفیدی کــه داشت آنرا باین لقب خوانده‌اند . و خودش این لقب را بیش از نامش دوست میداشت .

وفاتش درسال یکصدو نود وهفت بود و درآن تاریخ هشتاد وهفت سال داشت ( ر. ك. تعلیقات فلوکل ص ۱۸ بنقل از طاش کبری‌زاده) .

## اخبار ابن کثیر

نامش عبدالله بن سعید ، کنیه‌اش ابو سعید ، و بقولـی ابوبکر . از قاریان طبقهٔ دوم مکه است .

وی بردهٔ عمروبن علقمه کنانی ، و بقولی دارانی بود . چون حجره عطاری داشت و حجازیان عطار را دارانی گویند . ولی صحیح ، داری لخمی است . زیرا با بنی‌دارم‌بن هانی‌بن لخم ، کـه تمیم داری از ایشان است مهربانی و تمایلی داشت . و بقولـی وی از فـرزندان ایرانیانی است که کسری برای راندن حبشیان از یمن باکشینهای زیادی بیمن گسیل داشته بود . وفاتش در سال یکصد وبیست درمکه اتفاق افتاد و همانجا بخاك سپرده شد . و بمقام ریاست هم رسید .

## نام راویان ابن کثیر

اسماعیل بن عبدالله‌بن قسطنطین ، برده میسره ، که او نیز برده عاص بن هشام بود .

## اخبار عاصم‌بن بهدله

کنیه‌اش ابوبکر ابن‌ابوالنجود. و بردهٔ بنی جذیمة‌بن مالك‌بن‌نصر بن قعین ، که بعد از یحیی‌بن وثاب ، درطبقه سه‌کوفیان بشمار میرفت . وفاتش در سال یکصد و بیست وهشت بوده ، و نزد عبدالرحمن سلمی ، وزربن حبیش قرائت داشته است .

## نام راویان از عاصم

ابوبکربن عیاش که نامش محمد و بقولی شعبة[1] بن سالم اسدی ، راوی عاصم است . و در نامش اختلاف زیاد است تا آنجا که گویند کنیه و نامش یکی بوده و بهمان معروفیت پیدا کرده است .

وی از بردگان واصل بن حیان احدب بود ، و درسال یکصدونود وسه‌درهمان ماهی

---

۱ــ شعبة‌بن عیاش بن سالم ، ابوبکرحناط اسدی نهشلی کوفی . پیشوائی عالم. و راوی عاصم ، درنامش اختلاف زیادی است که بسیزده نظریه میرسد . ولی از همه صحیحتر همان شعبة است ، احمد ، عبدالله ، عنتره ، سالم ، قاسم ، و محمد ، الخ نیز گفته‌اند .

وی در سال نودوسه بدنیا آمد ، و برعاصم ، و عطاءبن سائب و اسلم منقری ، سه‌مرتبه قرآن را قرائت کرد . عمرزیاد پیدا نمود ولی هفت سال یا بیشتر پیش ازمرگش دیگر آموختن قرائت را رها کرد . وی یکی از علماء با عمل و حجتی بود و خـودش میگفت :

من نیمی از اسلام هستم . در سال ۱۹۳ یا ۱۹۴ درگذشت (ر. ك. ج تعلیقات فلـوکل ص ۱۸ـ نقل از طاش کپری‌زاده) .

که رشید وفـات یافت ، او هم در کوفه از دنیا رفت . و حفص بن سلیمان[1] ابو عمرو بزاز راوی او بود ، وقرائتی راکه از عاصم آموخته بود، بروایت ابو عبدالرحمن سلمی، منتهی بعلی‌بن ابوطالب علیه‌السلام میشد .

حفص پیش از سال طاعون در گذشت . و طاعون در سال یکصد وسی بود .

## اخبار عبدالله‌بن عامر یحصبی[2]

یکی از قراء سبعه ، وکنیه‌اش ابوعمران است . گویند ، وی قرآن را از عثمان بن عفان فراگرفت[3] و براو قرائت داشته واز طبقهٔ اول از تابعان[4] اهل دمشق بشمار میرفت . و در سال یکصد وهجده وفات یافت. واز گروهی از صحابه ، چون واثلة بن اسقع ، وفضالة بن عبید ، و معاویة بن ابوسفیان ، روایت کرده است .

## نام راویان ابن‌عامر

یحیی‌بن حارث ذماری ، (ومکنی بابو عمار) منسوب بذمار است که یکی از نواحی یمن میباشد . و در سال یکصدو چهل‌وپنج وفات یافت .

---

۱ــ حفص بن سلیمان بن مغیره ، ابوعمرو بن ابو داود اسدی کوفی غاضری بزاز ، کارش پارچه فروشی بود و او را حفیص میگفتند . قرائت را از روی مقابله و تلقین عاصم آموخت ، زیرا ربیب او، و پسرزنش بود .

ولادتش در سال نود است . چندی در بغداد بآموختن قرائت پرداخت . و بعد مجاور مکه شد ودرآنجا مقری قرآن بود .

یحیی‌بن معین گوید : ــ صحیح‌ترین روایات قرائت‌عاصم ، روایت حفص است . و او از هرکسی داناتر بقرائت عاصم بوده وبرشعبه برتری داشت . تاریخ صحیح وفاتش سال یکصد و هشتاد است . ولی سالهای میان هشتاد و نود را نیز گفته‌اند (ر.ك.ج تعلیقات فلوکل ص ۱۹ــ بنقل از طاش کبری‌زاده).

۲ــ عبدالله بن عـامربن یزیدبن عمران یحصبی ، بضم صاد باکسر آن ، منسوب است بیحصب بن دهمان بن عامر بن یعرب بن قحطان بن عـابر ،که هود علیه‌السلام است . و بقولی یحصب بن مالك بن اصبح‌بن ابرهة بن صباح است . یحصب را باکسره وضمه خوانده‌اند ، واگر کسره را ثابت‌تر بدانیم ، هنگام نسبت دادن ، فتحه برآن جائز بوده . و از این‌رو حرکات سه‌گانه دریحصب جائز باشد . درکنیه‌اش اختلاف زیادی بوده ومشهور همان ابوعمران است . درقرائت‌پیشوای‌مردم‌شام ، و ریاست آموختن‌قرآن‌بااوبود خوداوقرائت رادر مقابله، از ابودرداء و مغیرة‌بن ابوشهاب مصاحب عثمان‌بن عفان‌آموخته‌بود . گویندباعثمان‌نیز قرآن را مقابله‌کرده است. وشکی نیست‌که وی از صحابه ، چون واثلة بن اسقع ، ومعاویة بن ابوسفیان، و نعمان بن بشیر ، و فضالة بن عبید ، قرآن را شنیده داشت . و در سال یکصد و هجده در شام وفات یافت(تعلیقات‌فلوکل ص۱۹) .

۳ــ قسمت افتادگی نسخه (جب) تـا اینجاست ( ر. ك. ص ۲۵ همین‌کتاب و از اینجا ببعد اساس ترجمه برمتن نسخه (جب) است .

٤ــ تابعان بآن‌کسانی‌گویند‌که یکی از اصحاب پیغمبر را دیده باشد (منتهی‌الارب) .

اسماعیل بن عبدالله بن ابو مهاجر ، و عبدالرحمن بن عامر ، برادر ابن عامر ، و سعیدبن عبدالعزیز ، و هشام الغار[1] . وثوربن یزید . وگـروهی مانند ایوب بن تمیم ، و سویدبن عبدالعزیز، وصدقة بن یحیی . و محمدبن سعیدبن سابور، و عمربن عبدالواحد ، و غزال بن خالد ، و یحیی بن حمزه ، و دیگران ، از یحیی بن حارث روایت کرده‌اند .

## اخبار حمزه بن حبیب زیات[2]

## یکی از قراء سبعة

و گفته‌اند : فرزند عماره بود ، و ابو عماره کنیه داشت . و بردهٔ خاندان عکرمةبن ربعی تمیمی بود . ازکوفه بحلوان[3] روغن میبرد ، و از آنجا پنیر و نارگیل بکوفه میآورد

---

۱ــ هشام‌بن عماربن میسرةبن ابوالولید سلمی یا ظفری دمشقی . پیشوای مردم دمشق، خطیب ، محدث ، مقری قرآن ، ومفتی آنان بود .

ولادتش در سال یکصدوپنجاه و سه است . قرائت قرآن را از روی مقابله کـردن ، از گروه زیادی آموخت ، مردی فصیح ، علامه ، و با اطلاع بروایات بود.. قرائت را از ایوب‌بن تمیم تمیمی فراگرفت ،که او از یحیی‌بن حارث زهادی ، از ابن عامرآموخته بود .

پس از وفات ایوب ، دو نفر در امر قرائت پیشوا شدند . هشام و ابن ذکوان ، هشام در صحت نقل ، وفصاحت ، وعلم ، و روایت ، و فهم، و درایت ، شهرتی بسزا داشت و باآنکه سالخوردگی پیداکرد ، خردمند ودارای رای صائبی بود . و مردم برای فراگرفتن قرائت و حدیث، باو روی میآوردند. وفاتش در سال ۲٤٤ـ یا ـ ۲٤٥ است. (تعلیقات فلوکل ص۱۹).

۲ــ حمزةبن حبیب‌بن عمارةبن اسماعیل ، از هد قاریان ، و پیشوای دانشمندان،مکنی بابوعمارهٔ کوفی تمیمی ، و بردهٔ آنان بود . او را از تمیمیان خالص نیز گفته‌اند . وی یکی‌از قراء سبعه ، وتولدش در سال هشتاد است . صحابه را درك کرده ، و احتمال میرود که بعضی از آنها را دیده باشد . قرائت‌را از روی مقابله قرآن. از اعمش، و جعفرالصادق ، و ابواسحاق‌ـ بن ابولیلی آموخت . و ابراهیم‌بن ادهم ، و سفیان ثوری ، وشریك‌بن عبدالله ، قرائت را از وی روایت کرده‌اند . پس از عاصم ، و اعمش ، او پیشوای مردم درقرائت قرآن گردید . و در نزد همه‌مردم ، پیشوا، وحجت ، وموثق ، و ثابت قدم ، وراضی برضای خدا و قائم بقرآن، وبصیر درفرائض بود ، عربیت را خوب میدانست . و حدیث را از برداشت . عابد ، و زاهد، وخاشعی بود که‌نظیراو دیده نشد.ازعراق روغن‌بحلوان‌میبرد. و از حلوان پنیرونارگیل بکوفه میآورد . سفیان ثوری گوید حمزه مافوق همهٔ مردم درقرآن وعمل بواجبات بود . افراط در مد و همزه را نهی میکرد، و بکسیکه در این‌باره افراط داشت میگفت ؛ این‌کار را نباید بکنی ، مگرندانی که بالای سفیدی بر ص بوده ، و بالای موی مجعد ،کوتاه کردن‌آن ، وبالای قرائت ، بی‌قرائتی است . وفـات حمزه را باختلاف در سال ۱۵۸ ــ ۱۵٦ ـ ۱۵٤ گفته‌اند . ( تعلیقات فلوکل ص ۲۰) .

۳ــ حلوان یکی از شهرهای عراق و نزدیك کوهستان است (ر. ك. معجم‌البلدان) .

و درطبقه چهار ازکوفیان و ازعلماء فقه بشمار میرفت . وفاتش درسال یکصدو پنجاه وشش، در دوران خـلافت ابو جعفر بود . ازکتابهـای اوست : ـ کتاب قـرائة حمـزة . کتاب الفرائض .

## نام راویان از حمزه

خالدبن یزید. عایدبن ابوعاید . کسائی . حسن بن عطیه . عبدالله بن موسی العبسی

## اخبارکسائی نحوی[1]

علی‌بن حمزةبن عبدالله بن بهمن‌بن فیروز ، از نژاد ایران ، و از قراء سبعه ، واز مردم‌کوفه بود . و درهمانجا پرورش یافته وهمیشه ازشهری بشهری‌میرفت ودر سال یکصد و هفتاد و نه در رنبویه[2] که از دهات ری میباشد درگذشت . قرائت وی در نزد عبدالرحمن بن ابو لیلی ، و حمزة بن حبیب بوده ، وهرجاکه در قرائت با حمزه مخالفت‌کرده باشد بر اساس قرائت ابو لیلی است ، زیرا ابو لیلی حروف را همچون علی علیه‌السلام قـرائت میکرد . کسائی از قاریان مدینه‌السلام بود ، و در ابتداء قرائت حمزه را بمردم میآموخت و پس از مدتی برای خود قـرائتی برگزید : و آن قرائت را در خلافت هارون بمردم آموخت . و ما بعد از این اخبار او را ذکرخواهیم‌کرد انشاءالله تعالی .

## نام راویان کسائی

اسحاق بن ابراهیم مروزی ، ابو حارث لیث بن خالد ، ابو عمر[3] جعفر بن عمربن عبدالعزیز و هاشم بربری[4] .

---

۱ـ کسائی ، علی‌بن حمزة بن عبدالله‌بن بهمن‌بن فیروز اسدی ، برده اسدیان ، از نژاد ایران ، ومردم سواد عراق است ، و پس از حمزة بن زیات ریاست قرائت قرآن را درکوفه داشت . چهار مرتبه قرآن را نزد حمزه قرائت‌کرد ، و حمزه باو اعتماددانشت، امـام احمد حنبل ، و یحیی بن معین از او روایت‌کردند . امـام حنبل میگفت من راستگـوتر ازکسائی ندیده‌ام . شافعی‌گوید :کسیکه در نحو دانشمند باشد . جیره‌خوارکسائی بوده است ، وگروهی اورا از دهکده‌کسایا دانسته‌اندولی‌گفته اول‌صحیحتراست (ر. ك. تعلیقات فلوکل ص۲۰ـ۲۱) .

۲ـ رنبویه دهکده ایست از دهات ری (معجم‌البلدان) .

۳ـ ف (ابوعمرو) .

٤ـ ف (الیزیدی) .

کسانیکه قرائت را از او آموختندو درپاره‌ای از حروف بااومخالفت کرده‌اند: ابو عبید قاسم‌بن سلام . نصیربن یوسف، احمدبن جبیر[1] قاری شام ، ابو توبه میمون بن حفص ، علی‌بن مبارك لحیانی[2] ، هشام نحوی نابینا ، ابو ذهل احمدبن ابو ذهل و صالح‌بن عاصم ناقط . واین‌شخص بر کسائی قرائت نداشته ولی از او آموخته بود ، یحیی بن آدم نیز روایاتی از قرائت کسائی داردکه چندان زیاد نیست .

## نام کتابهائیکه علما درقرائت کسائی تألیف کرده‌اند

کتاب ما خالف الکسائی فیه (حمزة) . تألیف ابوجعفر (محمد) بن مغیره . کتاب قرائتة . از مغیرة‌بن شعیب تمیمی . کتاب قرائته . از ابومسلم عبدالرحمن‌بن واقد واقدی . کتاب حروف الکسائی از سورة بن مبارك[3] وکتاب معانی القرآن از اوست .

## نام قاریانی که ازخود قرائتی داشتندو نسب آنان از مردمان مدینه

عبدالله‌بن عباس‌بن ابوربیعه مخزومی ،در طبقه اول ، از مردم مدینه وازتابعان است که از خود قرائت داشت .

ابوسعید ابان‌بن عثمان بن عفان ، در طبقه اول ، از تابعان، از خود قرائتی‌داشت .

مسلم‌بن حبیب (نهدی) ، از تابعان ازخود قرائتی داشت.

شیبة‌بن نضاح[4] بن سرجس بن یعقوب ، از مردم مدینه ودر طبقه دوم ، از خود قرائتی داشت ، و بردهٔام سلمه بود ، و از نضاح[5] جز فرزندش کسی را نمیشناسیم که از وی روایت‌کرده باشد ، و او نیز در زمان خود یگانه پیشوا در قرائت قرآن بوده ، و ازخود قرائتی داشته است .

ابو جعفر مدنی ، نامش یزید بن قعقاع ، برده عباس[6] بن ابوربیعهٔ عتاقه ، و از

---

۱ـ ف (حسن) .
۲ـ ف (العجانی).
۳ـ ف (المبرد) .
٤ـ ف (نصاح) .
٥ـ ف (نصاح) .
٦ـ ف (عیاش) .

ابو هریره ، و ابن عمر ، و دیگران نیز روایت‌کرده ، و در خلافت هارون وفات یافت و از خود قرائتی داشت .

## از مردمان مکه

ابن ابوعماره ، از خود قرائتی داشته ، و عمروبن علا ، ازوی روایت‌کرده است .
**ابن** محیصن ، از خود قرائتی داشت . درياس ، از خود قرائتی داشت ، حمید بن قیس اعرج ، از خود قرائتی داشت .

## از مردمان بصره

عبدالله بن ابو اسحاق حضرمی ، از خود قرائتی داشت . عاصم جحدری . از خود قرائتی داشت . عیسی‌بن عمر ثقفی . از خود قرائتی داشت . یعقوب حضرمی ، از خود قرائتی داشت . ابومنذر سلام ، از خود قرائتی داشت .

## از مردمان کوفه

طلحةبن مصرف ایامی ، از همدان[1] ، کنیه‌اش ابوعبدالله ، از مردم کوفه : و همینکه دید مردم باو زیاد گرویده‌اند ، نزد اعمش رفت ، و قرآن را براو قرائت کرد ، بدین‌جهة مردم از او روی گردانیده بطرف‌اعمش رفتند . طلحه درسال ( یکصد و دوازده وفات یافت یحیی بن وثاب‌کوفی ، برده بنی‌کاهل از بنی اسد خزیمه ، و در سال ) یکصد و سه وفات یافته و از خود قرائتی داشت . عیسی‌بن عمر همدانی ، نه عیسی نحوی ، از خود قرائتی داشت . اعمش، از خود قرائتی داشت ؛ و ما شرح حال این دو نفر را بعداً خواهیم‌آورد. ابن ابولیلی‌که ذکرش خواهد آمد ، از خود قرائتی داشت .

## از مردمان شام

ابو برهسم[2] نامش عمران[3] بن عثمان زبیدی ، از خود قرائتی داشت .
یزید بربری[4] ، از خود قرائتی داشت . خلف[5] بن معدان ، از خود قرائتی داشت .

## از مردمان یمن

محمدبن سمیفع ، نژادش یمنی بود ، ولی در اواخر عمر مقیم بصره گردید ، و از خود قرائتی داشت .

---

۱ــ ف (از اهل همدان) .
۲ــ ف (ابوالبرحشم) .
۳ــ ف (عنوان) .
٤ــ ف (البربدی) .
۵ــ ف (خالد) .

## از مردمان بغداد

خلف‌بن هشام بن ثعلب بزاز ، از فم الصلح[1] ،که بمدینةالسلام آمده و خـود را از مردم آنجا بشمار آورد ، و از شریك ، و ابوعوانه ، و حمادبن یزید قرآن را شنیده ، و برسلیم ، مصاحب حمزه قرائت داشته ، و در چیزهائی با حمزه مخالفت کرده ، و در سال دویست و بیست نه ، وفات یافت . و از کتابهای اوست : (کتاب‌القرائة) .

## ابن مجاهد

## آخرین کسی که در عصر خود رئیس قاریان

## مدینةالسلام بود

نامش ابوبکر احمدبن موسی‌بن عباس‌بن مجاهد ، و بدون گفتگو ، یگانهٔ عصر خود بود، و با آنکه فضل و دانش و تدین و معرفت بقرائتها و علوم قرآنی داشت ، بسیار بـا ادب وخوش اخلاق و شوخ و خوش طبع ، و با هوش و سخاوت بود . در سال دویست‌وچهل پنج‌بدنیا آمد، ودر سال سیصدو بیست‌وچهار وفات یافت، و روز دوم‌وفاتش در زمین مجاور خانه‌اش در محله سوق العطش بخاك سپرده شد . این کتابها از اوست : کتاب القرااتـ الکبیر کتاب.القرااتالصغیر . کتاب‌الیاات. کتاب‌الهاات. کتاب قرائة ابی‌عمرو . کتاب قرائة ابن کثیر. کتاب‌قرائة عاصم. کتاب قرائة نافع. کتاب قرائة حمزة . کتاب قرائةالکسائی ، کتاب قرائة ابن عامر ،کتاب قرائة النبی صلعم .

## ابن‌شنبوذ

نامش محمدبن احمدبن ایوب بن شنبوذ است . و از ابوبکر دوری میجست وبا او معاشرت[2] نداشت ، و مردی متدین و بی گزند و احمق بود . شیخ ابومحمدیوسف‌بن حسن سیرافی‌ایده‌الله بمن گفت: پدرم او را کثیراللحن و کم‌علم میدانست . وی راوی قرااات زیادی بود ودرآن تألیفاتی داشت . و درسال سیصدو بیست وهشت در زندان دارالحکـومه وفات یافت، چون‌ابوعلی‌بن مقله وزیروقت اورا بتازیانه‌بسته، واو هم‌دعا کرد که خداوند دستهایش را قطع کند . و از عجائب اتفاق دستهای ابوعلی را قطع کردند .

---

۱ــ فم‌الصلح رودخانه بزرگیست در بالای واسط وچندین دهکده درکنار آنست‌وخانهٔ حسن‌بن سهل وزیر مأمون درآنجا بود (معجم‌البلدان) .

۲ــ ف (ولایفـده)جب (ولایعشره) .

## ذکر پاره چیزهائیکه ابن‌شنبوذ میخواند

اذانودی للصلوة من یوم الجمعه فامضوا الی ذکرالله[۱] . و میخواند : وکان امامهم ماك یاخذکل سفینة صالحة غصبا[۲]. (ومیخواند : کالصنوف‌المنفوش[۳] . و میخواند : تبت یدا ابی لهب و قد تبما اغنی[۴]). و میخواند : الیوم ننجیك ببدانك[۵] لتکون لمن‌خلفك آیة [۶]. ومیخواند : فلماخر تبینت‌الانس[۷] ان الجن لوکانوا یعلمون الغیب مالبثواحولافی العذاب‌الالیم[۸] . و میخواند : والللیل اذا یغشی والنهار اذا تجلی والذکر والانثی[۹] . و میخواند : فقدکذب الکافرون فسوف یکون‌لزاما[۱۰]. و میخواند : الاتفعلوه تکن فتنة فی‌الارض و فساد عریض[۱۱] . و میخواند . ولیکن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف ناهون عن‌المنکر ویستعینون علی ما اصابهم اولیئك‌هم المفلحون[۱۲] والله‌اخرجکم من‌بطون امهاتکم .

گویند او بتمام این قرائتها اعتراف کرد. و از او خواستند توبه کند ، و نوشتهٔ مبنی بر توبه بدین‌مضمون از او گرفتند : محمدبن احمدبن ایوب گوید ، حروفی را مخالف باقرآن عثمان (بن‌عفان) که مجمع‌علیه اصحاب پیامبر است . قرائت مینمودم ، و بعد برمن آشکار شدکه خطا بوده ، و من از آن توبه میکنم و از آن دست برمیدارم ، و بخداوند جل اسمه از آن تبری میجویم ، زیرا قرآن عثمان برحق بوده ، و مخالفت با آن جائز نبوده و جز آن نباید خوانده شود ، و ازکتابهای اوست : کتاب ما خالف فیه ابن‌کثیر اباعمرو .

---

۱ــ اصل‌آیه : اذانودی‌للصلوة من یوم‌الجمعه فاسعواالی ذکرالله (سوره‌جمعه آیه۹) .
۲ــ اصل‌آیه : وکان امامهم ملك یاخذکل سفینة غصبا (سوره کهف آیه ۷۸) .
۳ــ اصل‌آیه : وتکون‌الجبال‌کالعهن المنفوش (سوره قارعه‌آیه ٤) .
٤ــ اصل‌آیه : تبت یدا ابی‌لهب و تب مااغنی (سوره تبت‌آیه۲) .
۵ــ ف(ببدنك) .
٦ــ اصل‌آیه : ــ فالیوم ننجیك ببدنك لتکون لمن خلفك آیه ( سوره یونس‌آیه ۹۲) .
۷ــ ف (الناس) .
۸ــ اصل‌آیه : فلماخر تبینت‌الجن ان لوکانوا یعلمون‌الغیب مالبثواحولا فی‌العذاب‌المهین (سوره سبا آیه ١٤) .
۹ــ اصل آیه : ــ والللیل اذا یغشی والنهار اذا تجلی و ما خلق الذکر والانثی (سوره والللیل آیه ٤) .
۱۰ــ اصل آیه : فقدکذبتم فسوف یکون لزاما (سوره فرقان‌آیه ۷۸) .
۱۱ــ اصل‌آیه : الاتفعلوه تکن فتنة فی‌الارض وفساد‌کبیر (سوره انفال‌آیه ۷۳) .
۱۲ــ اصل آیه : ولتکن منکم امة یدعون الی‌الخیر ویأمرون بالمعروف و ینهون عن‌المنکر و اولیئك هم‌المفلحون (سوره آل عمران آیه ۱۰۲) .

## ابن کامل ابوبکر

یکی از مشاهیر درعلوم قرآن ، احمدبن کامل بن خلف شجره است . در سرمن رای[1] بدنیا آمد . و دربسیاری ازعلوم صاحب‌نظر بود . وفاتش ... و از کتابهای اوست : کتاب غریب‌القرآن . کتاب‌القرااات . کتاب التقریب فی‌کشف الغریب . کتاب موجز التاویل عن معجز التنزیل . کتاب‌الوقوف . کتاب‌التاریخ . کتاب المختصر فی‌الفقه . کتاب الشروط‌الکبیر والصغیر .

## ابوطاهر

نامش‌عبدالواحدبن‌عمر بن‌محمدبن‌ابوهاشم بزاز،وازمردم‌بغداد است. ونزدابوبکربن مجاهد : و ابـوالعباس احمدبن سهل اشنانی ، و ابو عثمان سعیدبن عبدالرحمن نابینای مقری قرائت داشته و درملازمت شخص اخیر بوده، در القاء و تعلیم قرائت مهارتی داشت، و نحو را بخوبی میدانست . و در روز پنجشنبه هشت‌روز بآخر شوال سال سیصدوچهل ونه وفات یافت . و این کتابهـا از اوست : کتاب شواذ السبعة . کتاب الیا ات . کتاب الهاات . کتاب قرائةالاعمش . کتاب قرائة حمزة الکبیر . کتاب قرائة الکسائی الکبیر. کتاب‌الرسالة فی‌الجهر ببسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم . کتاب الفصل بین ابی عمرو والکسائـی . کتاب الخلاف بین ابی عمرو والکسائـی . کتاب الانتصار لحمزة . کتاب قرائة حفص . ساخته خـوداو . کتاب الخلاف بین اصحاب عاصم و حفص‌بن سلیمان[2] .

## نقار[3]

ابوعلی حسن بن داود ، معروف بنقار[4] از قرشیان بنی‌امیه ، و از مردم کوفه است . قرائتش برابومحمد قاسم معروف بخیاط بود . و خیاط برشمونی[5] قرائت داشته ، وشمونی[6] براعشی ، و اعشی برابوبکر ، و ابوبکر برعاصم ، وعاصم بر ابوعبدالرحمن سلمی،سلمی برعلی علیه‌السلام، وعلی علیه‌السلام برپیغمبر قرائت‌داشته است . نقار[7] درکوفه وفات یافت. و این کتابها از اوست: کتاب قـرائة الاعشی . کتاب اللغة ومخارج الحروف واصول‌النحو.

---

۱ـ سرمن رای . یا . سامرا . یا سرمری . شهریست در ۱۰۷ کیلومتری شمال غـربی بغداد درطرف چپ ساحل دجله. و از بناهای خلیفه معتصم عباسی است (قاموس‌الاعلام‌ترکی) .

۲ـ ف (وحفص و سلیمان) .

۳ـ٤ـ ف (النقاد) .

۵ـ٦ـ ف (الشمولی) .

۷ـ ف (النقاد) .

## ابن مقسم

ابوبکر محمد بن حسن بن مقسم بن یعقوب ، از قاریان مدینة السلام ، و قریب العهد بزمان ما ، و از علماء لغت و شعراست، سماعش برثعلب بوده ( واز او روایت کرده است ) وفاتش در سال سیصدوسی و دو[1] میباشد ( ابوعمرو مقری رحمةالله در کتاب طبقات القراء والمقرین آورده است که ، بنوشتهٔ برخی از مشایخ ما وفات ابوبکر بن مقسم درسال سیصدو پنجاه وپنج است)[2] . و این کتابها از اوست : کتاب فی النحو (بزرگ) . کتاب مقصور و ممدود. کتاب مذکر ومؤنث[3] . کتاب الوقف والابتداء . کتاب عدد التمام . کتاب المصاحف . کتاب اختیار نفسه . [4] کتاب السبعة بعللها الکبیر . کتاب السبعة الاوسط . کتاب الاوسط . دیگر . کتاب الاصغر ـ معروف بشفاء الصدور . کتاب انفراداته . کتاب مجالس ثعلب .

## نقاش

ابوبکر محمدبن حسن انصاری ، از مردم موصل و متولد همانجا ، ویکی از قاریان مدینةالسلام است . و مردم از اطراف بسوی او کوچ میکردند که بروی قرائت کنند . این کتابها از اوست : کتاب الاشارة فی غریب القرآن . کتاب الموضح فی القرآن و معانیه . (کتاب العقل ). کتاب ضدالعقل. کتاب المناسك . کتاب اخبار القصاص . کتاب ذم الحسد . کتاب دلائل النبوة . کتاب الابواب فی القرآن. کتاب ارم ذات العماد . کتاب المعجم الاوسط. کتاب المعجم الاصغر . کتاب المعجم الکبیر فی اسماء القّراء و قراآتهم . کتاب الاشاره فی غریب القرائین[5] کتاب السبعة بعللها الکبیر . کتاب السبعة الاوسط . کتاب السبعة الاصغر[6]. کتاب التفسیر الکبیر . (درحدوددوهزارورق) .

نقاش درسال سیصدو پنجاه ویك در بغداد وفات یافته ، و ابن مجاهد چند حدیثی از او شنیده داشته ، و این امر بسیار شگفت‌آور است .

---

۱ـ ف (سنه اثنین وستین وثلثمائة درسال سیصدوشصت و دو) .
۲ـ این قسمت در حاشیه (جب) و بخطی غیر از خط نویسندهٔ کتاب است .
۳ـ ف (کتاب المذکر و المؤنث) .
٤ـ ف (کتاب اختیار فقه) .
۵ـ ف (کتاب الاشاره فی غریب القرآن) واگرچنین باشد ظاهراً مکرر است .
٦ـ احتمال میرود این سه کتاب همان باشد که فلوگل در ابن مقسم آورده .

## کتابهائی که در تفسیر قـرآن تألیف شده :

کتاب الباقرمحمدبن علی‌بن‌الحسین علیهم السلام . بروایت ابوالجارود زیادبن منذر رئیس جارودیهٔ زیدیه[1] که در جای خود تاریخچه او را ذکرخواهیم کرد.

کتاب‌ابن عباس . بروایت مجاهد . وحمیدبن قیس ازمجاهد . و ورقاء ازابونجیح از مجاهد ، و عیسی‌بن میمون از ابونجیح از مجاهد آنرا روایت کرده‌اند .

کتاب التفسیر. تألیف ابن‌ثعلب . کتاب التفسیر . تألیف ابو حمزه ثمالی ، که نامش ثابت‌بن سیار ، وکنیه‌اش دینار ابو صفیه ، از پیروان علی علیه‌السلام ، و از نجبا و موثق بود و با ابوجعفرمصاحبت داشت ، کتاب تفسیر محمدبن علی‌بن جنی . چند جزوی ازقرآن کتاب التفسیر . که بنوشته سکری از زید بن اسلم است . کتاب تفسیر مالك بن انس . کتاب تفسیر سدی که ذکرش خواهد آمد . کتاب تفسیر اسماعیل‌بن ابوزیاد . کتاب تفسیرداود بن ابوهند. کتاب تفسیرابوروق . کتاب تفسیر سید[2] بن‌داود . کتاب تفسیر سفیان[3] بن عینیه کتاب تفسیر نهشل ابن ضحاك بن مزاحم . کتاب تفسیر عکرمه ، از ابن عباس . کتاب تفسیر حسن بن ابوالحسن‌بصری . کتاب تفسیر ابوبکر اصم ، از متکلمان . کتاب تفسیرابو کریمه یحیی‌بن مهلب . کتاب (تفسیر) شیبان[4] بن عبدالـرحمن نحوی . کتاب (تفسیر) سعیدبن بشیر،از قتاده . کتاب تفسیر محمد بـن ثـور ، از معمـر ، از قتاده . کتاب تفسیر الکلبی، محمدبن سائب . کتاب تفسیر مقاتل‌بن سلیمان . کتاب تفسیر یعقوب دورقی . کتاب تفسیر حسن بن واقد وکتاب الناسخ والمنسوخ از اوست . کتاب تفسیر مقاتل بن حیان . کتاب تفسیر سعیدبن جبیر . کتاب تفسیر وکیع بن جراح. کتاب تفسیر ابورجامحمد بن‌سیف . کتاب تفسیریوسف قطان ـ کتاب تفسیر محمدبن ابوبکرمقدمی . کتاب‌تفسیرابوبکر‌بن‌ابوشیبه . کتاب تفسیر هشیم‌بن بشیر. کتاب‌تفسیر ابن ابونعیم فضل بن‌دکین. کتاب تفسیر ابوسعید اشج ، کتاب الای الـذی نـزل فی اقـوام باعیانهـم ، تـألیف هشـام‌کلبی . کتاب تفسیر ابوجعفر طبری . کتاب تفسیر ابن ابو داود سجستانی . کتاب تفسیر ابوبکر[5] بن ابوالثلج . کتاب ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبائی . کتاب ابـوالقاسم بلخی . کتاب ابومسلم محمدبن بحر اصفهانی . کتاب ابوبکربن اخشیددر اختصارکتاب ابوجعفر طبری . کتاب المدخل الی تفسیرالقرآن.از ابن امام مصری . کتاب‌التفسیر . از ابوبکر اصم .

---

۱ـ جارودیه پیروان ابوجارود هستند که عقیده‌داشت پیغمبر وصفا امامت علی‌را تصریح کرده نه اسما (ر. ك. ج۱ ص۲۵۵ ملل ونحل شهرستانی) .

۲ـ ف (رشید) .

۳ـ ف (سعید) .

٤ـ ف (سیار) .

۵ـ ف (مکربن ابی‌الثلج) .

## کتابهائیکه در معانی

## و مشکلات و مجاز قرآن تألیف شده : ـ

کتاب معانی القرآن، تألیف رؤاسی ، کتاب معانی القرآن ، تألیف یونس بن حبیب. بزرگ وکوچك . کتاب معانی‌القرآن ، تألیف کسائی . کتاب معانی القرآن ، تألیف اخفش سعیدبن مسعده . کتاب معانی القرآن ، تألیف قطرب نحوی . کتاب معانی القرآن ، تألیف فراء برای عمربن بکیر . کتاب معانی القرآن ، تألیف ابوعبیده . کتاب معانی القرآن ، تألیف ابوفید مؤرج سدوسی . کتاب معانی القرآن، تألیف ابومحمد یزیدی[1] . کتاب معانی‌القرآن، تألیف فضل[2] بن سلمه ـ کتاب ضیاء القلوب فی[3] معانی‌القرآن و غریبه و مشکله ، تألیف مفضل‌بن سلمه. کتاب معانی‌القرآن ، تألیف اخفش. نازکست . کتاب معانی‌القرآن . تألیف ابن کیسان . و معروف بالعسرات[4] . کتاب معانی القرآن ، تألیف ابن انباری ، کتاب معانی القرآن ، تألیف زجاج . کتاب معانی القرآن : تألیف خلف نحوی . کتاب معانی‌القرآن ، تالیف ثعلب . کتاب معانی‌القرآن ، تألیف ابومعاذ فضل بن خالد[5] نحوی ، بزرگ است . کتاب معانی القرآن ، تألیف ابومنهال عیینة بن منهال ، برای اسحاق بن ابراهیم طاهری[6] . کتاب التوسط بین ثعلب والاخفش فی‌المعانی ، تألیف ابن درستویه . کتاب ریاضة الالسنة فی اعراب القرآن و معانیه ، تألیف ابوبکر بن اشته اصبهانی . کتاب ابی‌الحسن علی‌بن عیسی‌بن داود بن الجراح‌الوزیر ، فی‌معانی القرآن و تفسیره ومشکله ، که ابوبکربن مجاهد، و ابوالحسین[7] خزاز نحوی درتألیف این کتاب بوی کمك کرده‌اند . کتاب معانی القرآن ، تألیف مبرد . کتاب الرد علی من نفی المجاز من‌القرآن ، تألیف حسن بن جعفر الرحی . کتاب جوابات القرآن ، تالیف ابن عبینه .

## کتابهائیکه در غریب قرآن تألیف شده : ـ

کتاب غریب‌القرآن ، تألیف ابوعبیده . کتاب غریب القرآن ، تالیف مؤرج سدوسی کتاب غریب القرآن تألیف ابن قتیبة . کتاب غریب‌القرآن، تألیف ابوعبدالرحمن یزیدی.

۱ـ ف (السدوسی) .
۲ـ ف (للمفضل) .
۳ـ جب (من) .
٤ـ ف (بالعشرات) .
٥ـ ف (خلف) .
٦ـ ف این قسمت را بعد از کتاب فضل‌بن خالد آورده است .
۷ـ ف(ابوالحسن) .

کتاب غریب‌القرآن ، تألیف محمدبن سلام جمحی . کتاب غریب‌القرآن ، تألیف ابوجعفر بن رستم طبری . کتاب غریب القرآن، تالیف ابوعبید القاسم . کتاب غریب‌القرآن ، تألیف محمدبن عزیز سجستانی . کتاب غریب‌القرآن ، تألیف ابوالحسن عروضی . کتاب غریب‌القرآن ، تألیف محمدبن دینار احول . کتاب غریب القرآن ، تألیف ابوزیدبلخی ، کتاب اعراب ثلاثین‌سورة من‌القرآن، تألیف ابن خالویه . کتاب غریب‌المصاحف ، تألیف ابوبکر وراق .

## کتابهائیکه در لغات قرآن

## تـألیف شده :

کتاب لغات القرآن، از فراء . کتاب لغات القرآن، از ابوزید . کتاب لغات‌القرآن از اصمعی. کتاب لغات القرآن ، از هیثم‌بن عدی . کتاب لغات‌القرآن ، از محمدبن یحیی قطیعی . کتاب لغات‌القرآن ، از ابن‌درید ، ناتمام .

## کتابهائیکه در قرائت قرآن

## تـألیف شده :

کتاب القرا ات ، از خلف‌بن هشام بزاز . کتاب القرا ات ، از ابن سعدان . کتاب‌القرااات، از ابوعبید القاسم . کتاب القرااات ، از ابوحاتم سجستانی . کتاب القرا ات ، از ثعلب . کتاب غرائب[1] القرااات، از ثعلب . کتاب القرااات ، از ابن قتیبه . کتاب القرااات‌الکبیر ، از ابن مجاهد . کتاب القرا ات الصغیر ، از ابن مجاهد ، کتاب القرا ات ، از هشام‌بن بشیر. کتاب القرااات، از ابوالطیب‌بن اشناس . کتاب القرااات، از علی‌بن عمر دار قطنی . کتاب القرااات ، از یحیی‌بن آدم . کتاب القرااات ، از واقدی . کتاب القرا ات ، از نصربن علی . کتاب‌القرااات، از ابن‌کامل ، ناتمام . کتاب القرااات ، از فضل‌بن شاذان. کتاب القرااات، از ابوطاهر . کتاب القرااات ، از هارون‌بن حاتم‌کوفی . کتاب القرااات، از عباس‌بن فضل انصاری . کتاب الاحتجاج للقراء : از ابن درستویـه . کتاب القرااات ، تألیف ابوعمرو عـلاء .

## کتابهائیکه در نقطه وشکل[2]

## قـرآن تالیف شده :

کتاب‌الخلیل ، فی النقط . کتاب محمـد بن عیسی ، فی النقط . کتاب الیزیـدی ،

---

۱ـ ف (غریب) .

۲ـ مراد از شکل : حرکات زیر وزبر وپیش است (ر. ک. اقرب‌الموارد) .

فی‌النقط . کتاب ابن الانباری ، فی‌النقطه والشکل . کتاب ابی حاتم السجستانی ، فی‌النقطه والشکل . کتاب (ابی حنیفة) الدینوری ، فی‌النقطه والشکل ، بجد اول ودارات[1] .

## کتابهائیکه در لامهای قرآن

### تألیف شده :

کتاب اللامات ، از داودبن ابوطیبه . کتاب اللامات ، از محمدبـن سعید . کتاب اللامات از ابن انباری . کتاب‌اللامات ، تألیف اخفش سعید .

## کتابهائیکه در وقف و ابتداء

### در قرآن تألیف شده : ـ

کتاب الونف والابتداء، از حمزه . کتاب الوقف والابتداء ، از فراء . کتاب‌الوقف‌و الابتداء ، از خلف. کتاب‌الـوقف والابتداء ، از ابن سعدان. کتاب الوقف والابتداء ، از ضرار بن صرد . کتاب الوقف والابتداء ، از ابوعمر دوری . کتاب الـوقف والابتداء ، از هشام‌بن عبدالله. کتاب الوقف والابتداء، از ابوعبدالرحمن یزیدی . کتاب الوقف‌والابتداء ، از ابن انباری . کتاب‌الوقف والابتداء ، از ابن کیسان . کتاب الوقف والابتداء ، ازجعدی. کتاب‌الوقف والابتداء ، از ابو ایوب سلیمان‌بن یحیی ضبی .

## کتابهائیکه در اختلاف مصاحف

### تألیف شده :

کتاب اختلاف مصاحف اهل المدینه ، و اهل الکوفة و اهل‌البصرة ، ازکسائی. کتاب اختلاف‌المصاحف،ازخلف. کتاب‌اختلاف‌اهل‌الکوفة، والبصرة،والشام‌فی‌المصاحف،ازفراء . کتاب اختلاف المصاحف از (ابن) ابو داودسجستانی . کتاب المدائنی فی‌اختلاف المصاحف و جمع[2] القرآن . کتاب اختلاف مصاحف الشام والحجاز والعراق ، از ابن عامر یحصبی. کتاب ، فی اختلاف المصاحف . ازمحمدبن‌عبدالرحمن اصبهانی.

## کتابهائیکه در وقف تمام

### تألیف شده :

کتاب احمـد بن عیسی اللولوی . کتاب الاخفش سعید ، کتاب نصر ، کتاب یعقوب‌ـ الحضرمی ، کتاب نافع‌بن عبدالرحمن . کتاب روح بن عبدالمؤمن .

---

۱ـ ف (بجد اول و دارات)رابعد ازکتاب سجستانی آورده است .

۲ـ ف (جمیع) .

## کتابهای تألیف شده در مواردی از قرآن که الفاظ و معانیش یکی است

کتاب ابی‌العباس المبرد . کتاب ابی‌عمر الدوری .

## کتابهائیکه در متشابهات قرآن تـألیف شده :

کتاب محبوب[1] بن‌الحسن . کتاب خلف‌بن هشام . کتاب القطیعی. کتاب نافع . کتاب حمزه . کتاب علی بن القاسم الرشیدی . کتاب جعفربن حرب المعتزلی . کتاب مقاتل‌بن‌سلیمان . کتاب ابی علی‌الجبائی . کتاب ابی الهذیل‌العلاف .

## کتابهائیکه در هجاء قرآن تألیف شده :

کتاب یحیی‌بن الحارث . کتاب ابن‌شبیب . کتاب احمدبن ابراهیم الوراق . (کتاب یعقوب بن ابی شیبه ) .

## کتابهائیکه در مقطوع و موصول قرآن تألیف شده :

کتاب الکسائی . (کتاب السری) . کتاب حمزة بن حبیب . کتاب عبدالله بن عامر‌الیحصبی .

## کتابهائیکه در اجزاء قرآن تألیف شده :

کتاب ابی‌عمر الدوری. کتاب حمیدبن قیس‌الهلالی. کتاب اسباع القرآن، ازحمزه. کتاب الکسائی . کتاب سلیمان بن عیسی . کتاب اجزاء ثلاثین ، از ابوبکربن عیاش[2] .

## کتابهائیکه در فضائل قرآن تألیف شده :

کتاب ابی‌عبیدالقاسم‌ابن سلام . کتاب محمدبن عثمان بن ابی شیبه . کتاب احمد بن‌المنذر . کتاب هشام بن عمار ، کتاب ابی عمر[3] الدوری . کتاب ابی شبیل . ( کتاب خلف

---

۱ـ ف (محمود) .
۲ـ ف (عباس ) .
۳ـ ف (ابی‌عبدالله ) .

بن‌هشام البزاز) . کتاب ابی‌بن کعب الانصاری . کتاب الحداد . کتاب عمروبن هیثم‌الکوفی. کتاب علی‌بن الحسن‌بن فضال ـ از شیعه . کتاب علی‌بن ابراهیم‌بن‌هاشم فی نوادرالقرآن . از شیعه . کتاب ابی‌نصرالعباسی . ازشیعه.

## کتابهائیکه در عدد آیات قرآن تألیف شده:

### اهل مدینه

کتاب‌العدد المدینی[1] الاول ، از نافع . کتاب العددالثانی . از نافع . کتاب العدد ، از عیسی[2] کتاب ابن عیاش[3] فی العددالعدد المدینی الاول. کتاب اسماعیل بن ابی‌کثیر فی المدینی الاخیر . کتاب نافع فی عواشر القرآن .

### اهل مکه

کتاب العدد ، از عطاء بن یسار . کتاب‌العدد ، از خزاعی. کتاب حروف القرآن ، از خلف بزاز .

### اهل کوفه

کتاب العدد ، از حمزة زیات . کتاب العدد ، از خلف . کتاب العدد ، از محمد بن عیسی . کتاب العدد ، ازکسائی .

### اهل بصره

کتاب العدد ، از ابومعافا . کتاب العدد ، از عاصم جحدری . کتاب الحسن بن ابی الحسن فی‌العدد .

### اهل شام

کتاب یحیی‌بن حارث الذماری . کتاب خالدبن معدان ، کتاب اختلاف العدد ، از وکیع بمذهب اهل شام و دیگران .

## کتابهائیکه در ناسخ و منسوخ قرآن تألیف شده :

کتاب حجاج الاعور. کتاب عبدالرحمن‌بن زید . کتاب ابی‌اسحاق ابراهیم المؤدب .

---

۱ـ ف (المدنی) .
۲ـ ف (عیسی) .
۳ـ ف(ابن‌عباس) .

## (کتابهای تألیف شده در هاات قرآن)
## (وبرگشت آن)

(کتاب ابی عمرالدوری) .

## کتابهای تألیف شده در نزول قرآن

کتاب الحسن‌بن ابی‌الحسن[۱] . کتاب عکرمة از ابن عباس .

## کتابهای تألیف شده در احکام قرآن

کتاب احکام‌القرآن ، تألیف اسماعیل‌بن اسحاق قاضی . کتاب احکام القـرآن علی مذهب مالك . کتاب احکام القرآن ، از احمدبن معذل . کتاب احکام القرآن ، از ابوبکر رازی ، بمذهب اهل عـراق . کتاب احکام القرآن ، از امـام ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی . کتاب مجرد احکام القرآن ، از یحیی بن آدم . کتاب احکام القرآن ، از ابو ثور ابراهیم بن خالد . کتاب احکام‌القرآن ، از داودبن علی . کتاب الایضاح عن احکام‌القرآن مؤلفش مجهول . بـاید تحقیق شود .

## کتابهای گوناگونی که دربارهٔ قرآن تألیف شده

کتاب احمدبن علی‌المهرجانی المقری فی جوابات القرآن . کتاب ترك المراء فی[۲] القرآن . تألیف فـریابی . کتاب المجاز ، تألیف ابـو عبیده[۳] . کتاب نظم‌القرآن ، تألیف جاحظ . کتاب قطرب فیما سئل عنه‌الملحدون عن آی القرآن . کتاب المسایل فی‌القرآن ، تألیف‌جاحظ . کتاب‌المخلوق، تألیف ابوعلی‌جبائی . کتاب الحروف ، تألیف عبدالرحمن‌بن ابو حماد کوفی. کتاب بشر بن‌معتمر فی‌متشابه القرآن . کتاب اعجازالقرآن فی‌نظمه وتألیفه، تألیف محمدبن زید[۴] واسطی معتزلی ، کتاب نظم القرآن ، تألیف ابن اخشید . کتاب خلق‌القرآن ، تألیف ابن راونـدی . کتاب ابی زید البلخی فی ان سورة الحمد تنوب عن سائر القرآن. کتاب‌المسائل المنثورة فی‌القرآن، تألیف ابوشقیر. کتاب‌الانوار ، تالیف ابومقسم. کتاب البیان عن بعض‌الشعر مع فصاحة القـرآن ، تألیف حسن بن جعفر بر جلی . کتاب

---

۱ــ ف (الحسین) .
۲ــ ف (عن) .
۳ــ ف (ابوعبید) .
٤ــ ف (یزید) .

الناسخ والمنسوخ ، تألیف جعد . کتاب احکام القرآن ، تألیف ابوبکر رازی . کتاب اللغات فی القرآن . تألیف گروهی ازعلماء . کتاب نظم القرآن ، تألیف ابوعلی حسن بن علی بن نصر . کتاب الامثال ، از ابن جنید .

م م م م

اینست آخرین قسمت مقاله اول ، ازکتاب الفهرست، که در روز شنبه اول شعبان سال سیصدوهفتاد وهفت پایان یافت، واز خداوند مسئلت داریم، که ما و تمام کسانی که این کتابرا برایشان تصنیف کرده‌ایم ، بتندرستی، و امن وکفایت نگاهداری نماید ، و بلطف خود این کار را بپایان رساند ، و ما را ملهم برضای خود سازد ، وبکرم وقدرت خود ما را بطاعتش توانا نماید . ( وحسبنا الله و نعم الوکیل و صلی الله علی خیرته من خلقه محمد وآله)[1] .

## نام گروهی از متاخران قاریان

## ابن منادی

ابوالحسن احمد بن جعفربن محمد بن عبیدالله[2] بن ابو داود . از مـردم بغداد ، و در رصافه[3] اقامت داشت . وی القاب[4] کتابهای خود را با زبر و زیر تلفظ میکـرد ، و در تألیفاتش فصاحت مابی بخرج میداد ، ازاین رو ، مـردم صحبت ویرا خوش نداشتند[5]. وی قرا ات قرآن، وغیرازآن‌را خوب‌میدانست ، وبیش ازصدوبیست کتاب تألیف کرد. ولی‌دانش وی بعلوم قرآنی بیش از چیزهای دیگر بود . وفاتش در سال سیصد و سی‌و چهار ، و این کتابها از اوست : کتـاب اختلاف العدد . کتاب دعـاء انواع الاستعاذات من سائر الافات والعاهات .

## نقاش (دیگر)

علی‌بن مره ،کنیه‌اش ابوالحسن ، از مردم بغداد ، و در چهار سوق‌الفرس[6] منزل داشت. وفاتش ... واین کتابها از اوست : کتاب الـکسائی . کتاب حمزه ـ کتاب‌القرا ات[7] الثمانیه ،که برقرا ات سبعه ، قرائت‌خلف‌بن هشام بزاز را افزوده است[8] .

---

۱ــ جب ، در حاشیه این صفحه دارد (در دستور بهمین گونهٔ یافتیم) .

۲ــ ف (عبدالله) .

۳ــ رصافه نام یکی از محلات بغداد است وهمان (عسکرالمهدی) است که بعد برصافه نامیده شد (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ص ۱۰۷ ـ و منتهی‌الارب) .

٤ــ ف (فی‌القرا ات) جب (فی‌القاب) .

۵ــ ف (خرجه‌الی‌الاشتغال) جب(خرجه الی‌الاستقال) .

٦ــ ف (چهارسوق‌العطش) وچون درجائی دیده نشدکه ، چهارسوق‌الفرس نام یکی‌از محـلات بغداد باشد ، محتمل است (چهارسوق الفردوس) بوده ، ولی در نوشتن (فردوس) ب (فرس) تصحیف گردیده ، زیرا خلیفه معتضد عباسی‌قصری‌بنام (الفردوس) در همان منطقه‌سوق العطش داشته‌وممکن‌است چهارسوقی باین نام درآنجا بوده است (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ص ۱۲۲ و ۹۲٦) ولی درکتاب امام الصادق ج ۱ ص ۲۰۵ نام سوق‌العجم دیده میشود .

۷ــ ف (القراء) .

۸ــ ف ( اضاف الیه روایة خلف بن هشام البزاز) و جب‌کلمهٔ روایة را ندارد .

## بکار

بکاربن احمدبن بکار . کنیه‌اش ابوعیسی ، از قاریان مدینة السلام[1] است . در(سال) سیصدوپنجاه و دو وفـات یافت . و این کتابها از اوست : کتاب قـرائة الکسائـی . کتاب قرائة حمزه .

## ابن واثق

ابو محمد عبدالعزیز بن واثق . قـرائت حمزه را از ضبی فرا گرفت و منزلش در مدینهٔ ابو جعفر منصوربود[2]. این کتابهـا از اوست : کتاب قرائة حمـزه . کتاب السنن . کتاب التفسیر . رسالة الی ثعلب ای‌البلاغتین ابلغ .

## ابوالفرج

مصاحب ابن‌شنبوذ .

---

۲،۱ ــ مدینة السلام ـ یـا ـ مدینه ابوجعفر منصور آن قسمت از بغداد است که خلیفهٔ عباسی ابوجعفر منصورمعروف بدوانقی درسال ۱٤٥هجری بنا کرد (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ص ٤۳ و منتهی‌الارب) .

# (دومین جزء)

(از)

(کتاب الفهرست)

(در اخبار علما و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند)

(تألیف)

(محمدبن اسحاق ندیم معروف بابویعقوب)

(وراق)

(از روی دستور[1] وخط خود او)

(نقل گردید)

حکا بخط المصنف

عبده محمدبن اسحق

گراور بالا نمونه ایست از خط نویسندهٔ نسخه چستر بیتی ، و تقلیدی که از خط مصنف نموده است

(مشتمل برمقاله دوم)

---

۱ــ دستور کلمه‌ایست فارسی که در اطراف ترکیب لفظی ومعنای آن مؤلفان را تحقیقات و تتبعات است که مشروحاً در تألیفات خود ذکر کرده‌اند . و در اینجا مراد از دستور ظاهراً کارنامه‌ایست که ابن ندیم برای تألیف کتاب خود داشته ، و یا دفترچه‌ایست که این کتاب از آن استخراج شده است . و با توجه بطرز استعمال این کلمه در فارسی قدیم و امروز که گاهی آنرا با الف وتاء (دستورات) وگاهی باهاء (دستورها) جمع بسته‌اند میتوان گفت بمعنی آئین وروش کار است (ر.ك. برهان قاطع ص ۸۲ ـ و مجلة الدراسات الادبیه نشریهٔ دانشگاه بیروت شماره ۳ـص ـ ۲۲۵ ـ ۲۲۶) .

بسم الله الرحمن الرحیم

(وهوثقتی و به‌استعین)

مقاله دوم ـ از کتاب الفهرست

مشتمل

بر سه فن

در اخبار نحویان و لغویان و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

## فن اول

### آغاز سخن درباره نحو و اخبار نحویان و لغویان بصره و فصحاء اعراب و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

محمد ابن اسحاق گوید : بسیاری ازعلماء عقیده دارندکه نحو ازابو اسود دوئلی فراگرفته شده و ابواسود نیز از امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه[1] آنرا فراگرفته است . و دیگران نصربن عاصم دوئلی و بقولی لیثی را پایه‌گذار نحو دانند .

بخط ابو عبدالله‌بن مقله خواندم ، که ثعلب گوید این لهیعه از ابو نضر نقل نمود ، که عبدالرحمن بن هرمز اول کسی است که پایه‌گذار عربیت بود زیرا ، بیش از هر کسی انساب قریش واخبارشانرا میدانست، وخوداو هم‌یکی‌ازقراء قرآن‌بشمارمیرفت. شیخ‌ابوسعید ( سیرافی ) رضی الله عنه نیز همین مطلب را برای من نقل کرد ، و بعلاوه گفت : نصربن عاصم لیثی از قراء و فصحائی بودکه ابو عمرو بن علاء و سائر مردم از او آموختند .

---

۱ـ ف (علیه‌السلام) .

ابو جعفر بن رستم طبری گـوید : ـ نحو را از این جهت نحو خوانند که هنگامیکه علـی علیه‌السلام چیزی از اصول آن را بابوا سود دوئلی میآموخت ، او اجازه خواست که چیزی مانند آن بسازد . و از این جهة آنرا نحو نامیدند .

درباره‌سببی کـه ابواسود وادار باین کارشد اختلاف است ، ابوعبیده گـوید : ابواسود نحو را ازعلی‌بن ابیطالب علیه‌السلام آموخته ولی آنچه راکه فراگرفته بود بکسی‌نیاموخت تاآنکه زیاد[1] ویرا پیغام کرد که چیزی سازد تاراهنمای مردم بمعرفت کتاب الله باشد، وی نپذیرفت و از این کار خودداری نمود ، تا وقتی شنید که کسی قرآنرا چنین میخوانـد : ان الله یرپئی من‌المشرکین ورسوله بکسر.ل،[2] با خود گفت: گمان نداشتم کار مردم باینجا کشیده شود ؛ و بنزد زیاد رفته و گفت : من حاضرم آنچه راکه خواسته تو باشد انجام‌دهم. یك نویسنده تیز هوشی‌لازم است تا بگفتهٔ من عمل نماید . برای وی نـویسندهٔ از عبدالقیس آوردند ، او را پسند نکرد ، دیگری را آوردند ، که بقول ابـوالعباس مبرد ، او نیز از عبدالقیس‌بود . ابواسود او راگفت : اگر دیدی دهانم را بر حرفی گشودم ، یك نقطه روی آن‌حرف بگذار. و اگردیدی دهانم را بستم ، یك نقطه کنارآن بگذار ، و اگر کسره دادم دو نقطه بگذار[3] . و اینها را نقطه‌های ابواسود نامیدند .

ابو سعید رضی‌الله عنه گوید : یك سبب دیگر هم آن بود ، که سعد فـارسی از مردم نوبندجان[4] ازکنار ابواسود میگذشت ، واین شخص با خانواده خودببصره آمده، وبرقدامة بن مظعون در آمده ، ومدعی بودکه بردست او اسلام آورده واز بردگانش میباشد، سعد که ازکنار ابواسود گذشت ، اسب خود را بیدك میکشید ، ابواسود بوی گفت : تـو را چه شده ، چرا سوار نمیشوی، جواب داد : اسبم کج شده، و مرادش این بود ، که لنگ است. حاضران بخنده درآمدند ، ابواسود گفت اینان بردگانی باشندکه خواهان اسلام شده وبآن گرویدند ، ودر شمار برادران ما درآمده‌اند ، این ما هستیم که باید شیوهٔ سخـن گفتن را بآنان بیاموزیم . و باب فاعل و مفعول به[5] را وضع کرد .

---

۱ــ زیادبن‌ابیه است (ر . ك تعلیقات فلوگل‌ص۲۸) .

۲ــ اصل‌آیه (ورسوله) بضمه . ل، است (سورهٔ توبه‌آیهٔ ۳) .

۳ــ ف ( و ان‌کسرت فاجعل النقطه من تحت‌الحرف) جب (فان‌کسرت فاجعل النقطه نقطتین) .

٤ــ ف (زندخان) و نوبندجان یکی از شهرهای فارس است که در خوبی و خوش آب‌و هوائی مشهور بوده ومتنبی شاعر در اشعاری آنرا ستوده است (ر.ك. معجم‌البلدان) .

٥ــ ف (باب‌الفاعل والمفعول) .

## یکی از دلائل دیگر که پایه‌گذار نحو ابواسود دوئلی است

محمدبن اسحاق گوید: در شهر حدیثه[1] شخصی بنام محمد حسین معروف بابن بعره بود که کتاب جمع آوری میکرد ، و خزانهٔ پر ازکتابهای عربی زیادی در نحو و لغت ، و آداب ، و کتابهـای قدیمی داشت کـه من مانند آنـرا نزدکسی ندیـده بـودم . من بارها نزد او رفته ، و با او همدم و مـأنوس بودم ، و او نفرتی داشت ، ازاینکـه چیزهای خودرا بکسی نشان‌دهد. وازبنی حمدان بیمناك وهراسان بود . کتابدانی نشان‌داد که وزن آن سیصد رطل[2] ومحتویات آن عبارت بود از: پوست گوره‌خر ، وصك،وکاغذهای مصری ، وچینی ، وتهامی ، و پوست شتر وکاغذهای خراسانی با حـواشی و تعلیقات از (لغت) عرب ، وقصیده‌های یکدانه ومفردی از اشعارعرب ، وچیزهائی در نحو ، وحکایات، و اخبار ، و اسمار[3]، و انساب ، وسائر علوم عرب و غیر عرب ، و نام مردی از اهل کوفه را برد که من فراموش کـرده‌ام ، گفـت : این شخص در جمع آوری ، و بدست آوردن نوشتجات قدیمی حرصی داشت، و همینکه اجلش سررسید ، برعایت دوستی که با من داشت، و نیکوئیهائی که من درباره او کرده بودم ، وهم عقیده گی که در مذهب با هم داشتیم ، چه اونیز ازشیعیان‌بود، تمام اینها را بمن بخشیده است .

من تمام آنهارا دیده، وزیرو رو کرده، وشگفت‌انگیز چیزهائی‌را درآنهامشاهده‌نمودم و باآنکه گذشت زمان کارخود راکرده وآنهارا پلاسیده، و پوسانده، وتحریفاتی‌درآنها ایجاد کرده‌بود. باز دریکایك آن جزوه‌ها، نوشته‌ها، ولوله کتاب‌ها امضاهائی‌ازعلمادیده میشد که‌نام نویسندگان آنهارا تصریح، درزیرهرامضائی پنج شش‌نفرخط همدیگررا گواهی کرده بودند. ازجمله: قرآنی‌بخط خالدبن ابوهیاج، ازاصحاب علی علیه‌السلام[4]دیدم، که بعدها آن‌قرآن بابوعبدالله بن حانی رحمةالله رسید. و نامه‌هائی بخط امام حسن‌بامام حسین[5] علیهماالسلام و امانات و عهدنامه‌هائی بخط امیرالمؤمنین‌علی علیه‌السلام ، وخط سائرکاتبان پیغمبر صلعم[6] درآن دیده ، ونوشتجاتی نیز درنحو ، ولغت ، از علماء مانند ابو عمروبن علاء ، واصمعی.

---

۱ـ حدیثه نام چندین شهر و قصبه است مانند حدیثة الموصل که شهرکوچکی است در جهة شرقی دجله نزدیك زآب بالا . وحدیثة الفرات در چند فرسخی انبار ، و حـدیثه از قراء غوطه دمشق و در اینجا ظاهراً حدیثة الفراتست . (ر.ك. معجم‌البلدان) .

۲ـ رطل معادل دوازده اوقیه ، و اوقیه چهل درم است (فرهنگ نفیسی) .

۳ـ ف (والاسماء) .

٤ـ ف (رضی‌الله عنه) .

٥ـ ف (بخطوط‌الامامین الحسن والحسین) جب (بخطوط الائمة من‌الحسن‌الی‌الحسین).

٦ـ جب (علیه‌السلام) .

و ابوعمرو شیبانی ، و ابن اعرابی وسیبویه و فراء وکسائی ، و نوشنجاتی از اصحاب حدیث، مانند سفیان بن عیینه ، و سفیان ثوری، و اوزاعی ، و دیگران درآنها دیده میشد و چیزی میان آنها دیده‌شد که دلالت داشت براینکه نحو ازابو اسود است . وآن چهارورقی بود که گویا ورقش چینی ، و برآن نوشته بود : در اینجا کلامی است در فاعل و مفعول ، از ابواسود رحمه‌الله ودر زیراین خط . بخطی قدیم نوشته بود ، این است خط علان نحوی، و درزیرآن داشت ، این است خط نضربن شمیل .

پس از وفات این شخص ، آن کتابدان و هرچه در آن بود ، ناپدید گردیده . و خبری از آن بدست نیامد . ومن با جستجوی فراوانی که ازآن نمودم ، جزهمان قرآن، نه چیزی از آن دیدم ، و نه چیزی ازآن شنیدم .

## نام کسانیکه نحو را از ابو اسود دوئلی فرا گرفتند

گروهی مانند : یحیی بن یعمر ، و عنبسة بن معدان ، که همان عنبسة الفیل است ، و میمون بن اقرن ، نحو را از ابو اسود فراگرفتند . برخی از علماء گویند : نصربن عاصم نیز از ابو اسود آموخته بود .

اما یحیی بن یعمر، وی‌از عدوان بن قیس بن غیلان بن مضر ، همپایه بنی لیت بن کنانه است ، که مردی امین و عالم بود ، از وی نقل حدیث کنند . وابن عباس، و ابن عمر ، و دیگران را دیده داشت، وقتاده و غیره از او روایت کرده‌اند. اما عنبسة ، بن‌معدان فهری ، مردی از مردم میسان[1] است، که ببصره آمده و درآنجا اقامت کرد، وبدین جهة ویرا ملقب بفیل داشتند، که پدرش هزینه فیل زیاد را عهده داربود، و باین نام خوانده میشد.

پس از عنبسة ، عبدالله بن اسحاق حضرمی ، بردهٔ حضرموت است که فرزدق او را باین شعر هجو کرد :

فَلَوْ کانَ عبدُالله مَوْلی هَجَوْتُهُ وَلٰکِنَّ عَبْدَالله مَوْلَی المَوالیا[2]

واز کسانی که‌در دوران خود سرآمد اقران گردید ، عیسی بن عمر ثقفی است ابوسعید رحمه الله برایم حکایت کرد: که مزاحم بن ابوسعد[3] از قول ما زنی، و او از قول

---

۱ـ میسان شهریست میان واسط و بصره (قاموس الاعلام ترکی) .

۲ـ عبدالله اگر تنها بردهٔ بود، من هجوش میکردم ، ولی او بردهٔ بردگان میباشد .

۳ـ ف (ابوسعید) .

اصمعی ، از عیسی‌بن عمر نقل کرد که ، ما با حسن در راهی میرفتیم ، و عبدالله بن اسحاق همراه ما بود ، حسن گفت: این مردمانرا بسوی خود بکشید که طلعه[1] اند . ابو عبدالله بن اسحاق از بغل یادداشتهای خود را درآورده ، و آنرا نوشته و گفت : ای ابوسعید ، طلعه را ما از شما آموختیم ... وهمچنین ابوعمرو بن علاء[2] .

## اخبار عیسی‌بن عمر ثقفی از طبقه

## ابوعمرو بن علاء

واو عیسی‌بن عمر ثقفی است نه عیسی‌بن عمرهمدانی که از مردم کوفه بود ، و از او قرائتهائی روایت شده است . این عیسی‌بن عمر ، از مردم بصره ، و از نحویان برجستهٔ آنجا بشمار میرفت. و از عبدالله بن اسحاق و دیگران آموخته ، و خلیل‌بن احمد از او آموخته است .

عیسی از دو چشم نابینا ، و از قاریان بصره است که در سال یکصد وچهل و نه وفات یافت و کتاب الجامع ، و کتاب المکمل از اوست .

قاضی ابوسعید رحمه‌الله ، این شعرخلیل راکه درآن نام عیسی‌وآن دو کتابرا آورده، برای ما خواند :

بَطَلَ اَلنَّحو جَميعاً كُلُّهُ  غَيرَمٰا اَحْدَثَ عيسَى‌بن عُمر [3]

ذٰاكَ اِكْمالٌ وَ هٰذٰا جٰامِعٌ  وَ هُمٰا لِلنّٰاسِ شَمْسٌ وَ قَمَرْ [4]

این دو کتاب اکنون نایابست ، و در دست کسی نیست و ازکسی هم شنیده نشد که بگوید آنها را دیده است .

اما درباره ابو عمروبن علا ، ما در مقاله اول ، ضمن اخبار قاریان قرآن ، یادی از او کرده‌ایم .

---

۱ـ نفس طلعه ، بضمه و بعد فتحه ، آرزوهای هوس پرورانه (قرب‌الموارد) .

۲ـ ف ابوعمرو بن العلاء را متصل بجمله قبل آورده که بنظر خواننده مغلق میآید و جب پس از چند نقطه آنرا آورده برای‌آنکه برساند ابوعمروبن علا نیز ازکسانی است که در دوران خود سرآمد اقران بوده است .

۳ـ نحو سربسر باطل گردید . جزآنچه راکه عیسی‌بن عمر بوجود آورده .

۴ـ ان یکی (اکمال) و این نیز (جامع) است وهردو برای مردم مانند شمس وقمرند.

## اخبار یونس بن حبیب

بخط ابوالحسن خزاز خوانده‌ام که نوشته است ، چنین پندارم ، ابو عبدالرحمن یونس‌بن حبیب برده بنی لیث‌بن بکربن عبد مناة بن کنانه است. ولی این را از روی تحقیق نمیدانم ، چون او همیشه با آنان زندگانی میکرد ، دیگر برده بودن ، یا نبودن او را بدست‌نیاورده‌ام، ابوسعید اورا مکنی‌بابومحمد، وبردهٔ ضبه گفته. وصاحب‌مفاخرالعجم، ویرا از نژاد ایران وازمردم جبل[1] دانسته و بآن مفاخرت ورزیده است . وی داناتر ازهرکس بچگونگی نحو بوده و از وی حکایت شده است که گفته بود : من از عبدالله بن ابو اسحاق حضرمی چیزی شنیده ندارم ، ولی از او پرسیدم آیا میداند کسی سویق را بجای صویق[2] گفته باشد جواب داد : این لغت عمروبن تمیم است .

یونس از اصحاب ابو عمرو بن علا بود ، و در بصره حلقه مجلس درسی داشت . دانشجویان و اهل ادب ، وفصحاء اعراب ، ووفود[3] بادیه نشینان ، بآنجا روی‌میآوردند. و بخط ابوعبدالله‌بن مقله خواندم که، ابوالعباس ثعلب، سن او را بیش از صدسال میدانست. وبرای سالخوردگی خانه نشین گردید . وبسال یکصدوهشتاد ازدنیا رفت . و بنوشته اسحاق بن ابراهیم موصلی ، یونس هشتاد وهشت سال زندگانی کرد ، نه زن داشت ، و نه‌جاریه ، و هیچ هدفی نداشت جز طلب علم ، وگفتگو با بزرگان ، و ازکتابهای اوست : کتاب معانی‌القرآن . کتاب اللغات . کتاب النوادرالکبیر . کتاب النوادرالصغیر . کتاب‌الامثال .

## اخبار خلیل‌بن احمد

عبدالرحمن خلیل‌بن احمد، و ابن ابوخیثمه گوید ، احمد پدر خلیل اولین نفری است که دراسلام بنام احمد خوانده شد. نژادش از ازدفراهید[4] است و یونس‌میگفت:ـ فرهودی چون اردوسی. وی توانائی زیادی در استخراج مسائل ، و تصحیح قیاسات داشت و اول‌کسی است که عروض را درآورد ، و اشعار عرب را در پناه آن قرار داد . و از زاهدانی بود که تنها با علم و دانش سروکار داشت ( و از عاصم و غیره نیز روایاتی دارد)و اشعارکمی نیز گفته است .

---

۱ـ جبل نام شهرهائیست که در میان آذربایجان ، و عراق، وخوزستان ، و فارس ، و دیلم است (معجم‌البلدان) .

۲ـ سویق و صویق در معنا یکی ، و بمعنی قاوت است (منتهی‌الارب) .

۳ـ وفود جمع وافد وبمعنی فرستادگانست (اقرب‌الموارد) .

٤ـ فراهید تیره ایست از ازدکه نام پدرشان فرهود بوده و بآنها فراهیدگویند (منتهی‌الارب) .

خلیل درسال یکصد و هفتاد دربصره وفات یافت ، وهفتاد و چهار سال زندگانی کرد و از تصنیفات او کتاب‌العین است .

بخط ابوالفتح نحوی . رئیس بنی فرات ، که راستگو ، و موشکاف ،و کنجکاوبود ، خواندم که ابوبکر بن درید گوید: درسال(دویست) وچهل‌وهشت‌یکی‌از وراقان، کتاب‌العین را از خراسان ببصره‌آوردو در چهل و هشت جزء بود که بپنجاه دینار آنرا فروخت . ما شنیده بودیم که این کتاب در خراسان ، ودر خزینهٔ طاهریهٔ است ، تا آنکه وراق مومی‌الیه آنرا ببصره آورد .

گویند : خلیل این کتاب را تألیف کرد و بسفرحج رفت وآنرا در خراسان گذاشت . واز خزائن طاهریه بعراق آورده شد . این کتاب راکسی از خلیل روایت نکـرده ، و در اخبار هم شنیده نشد که مؤلفش اوست .

گفته‌اند لیث از فرزندان نصر بن سیار درمدت کوتاهی که با خلیل مصاحبت داشت ، خلیل این را برای او ترتیب داده ، و رویه‌کار را باو گفته ، وچون مرگ او را در ربود ، لیث‌آنرا باتمام رسانید، و حروف‌آن از حروف حلق و گلو آغاز میگردد که اولش : عین . حـاء . هـاء . غین . قاف . کاف . جیم . شین . صاد . ضاد سین . راء . طاء . دال . تاء . ذال . ثا . زاء . لام . نون . فا . میم . (باء) . الف یاء . واو . است .

## حکایت دیگر دربارهٔ

## کتاب العین

ابو محمدبن درستویه چنین آورده است که ، من کتاب العین را باین اسناد شنیده‌ام ابوالحسن علی‌بن مهدی کسروی ، میگفت محمدبن منصور معروف بمحدث برای من حکایت کردکه، لیث‌بن مظفربن نصربن سیار گفت : من نزد خلیل بن احمد (رضی‌الله عنه) میرفتم، روزی خلیل بمن گفت اگر کسی الف . با . تا . ثا . و امثال‌آنرا بترتیبی کـه من میدهم تألیف کند ، تمام کلام عرب را درآن گنجانده و پایهٔ میگرددکه هیچ چیزی از آن خارج نخواهد ماند ، من باو گفتم چگونه میتوان این‌کار را انجام داد . گفت‌آنرا بردو حرفی ، سه حرفی، چهار حرفی، و پنج حرفی : تألیف کنند ، چون در لغت عرب از این بیشترکلمهٔ نیست . لیث میگفت ، من مرتب سؤالهائی مینمودم و او جوابهائی میداد که من بدرستی پی بآن نمیبردم وبهمین منظور چند روزی بنزدش میرفتم ، تا آنکه بیمار شد و من هم بقصد حج بمکه رفته ونگرانی بسیاری داشتم که نبادا بمیرد ، و آنچه برای من شرح داده ازمیان

برود . از حج که برگشتم بدیدارش رفتم ، دیدم که او تمام حروف را بهمانگونه که درصدر کتاب است تألیف کرده ، وآنرا از حفظ برای من املا نمود ، و در جائی که تردید پیدا میکرد ، از من میخواست که تحقیقی درآن نموده ، در صورت صحت ، آنرا بنویسم . و بهمین گونه عمل کردیم ، تا تمام این کتاب ازکار درآمد[1] .

علی‌بن مهدی گوید: من از محمدبن منصوریك نسخه از همان کتاب‌العین را گرفتم که محمدبن‌منصور از لیث‌بن مظفر نسخه‌برداری کرده بود ، ولیث از فقهاء وزهادی‌بود که مأمون کوششی داشت اورا بقضاوت تعیین کند واو نپذیرفت، وابوهندام کلابی از وی روایت کرده است .

محمدبن اسحاق گوید : نسخهٔ که دعلج داشت ، همان نسخهٔ ابن علا سجستانی بود . و ابن درستویه گوید : ابن علاء از آن اشخاصی بود که برای شنیدن این کتاب حاضر میشد .

گروهی از علماء اشتباهات و تصحیفاتی از خلیل درکتاب‌العین گرفته‌اند ، که او چیزهای مستعملی‌را مهمل، و چیزهای مهملی را مستعمل دانسته است . و از این گروهند: مفضل‌بن سلمه، و عبدالله‌بن محمدکرمانی ، وابوبکربن درید ، و جهضمی، و هناء دوسی[2]. وگروهی از علماء نیز به پشتیبانی از خلیل برخواسته ، و هردستهٔ دسته دیگر را تخطئه کرده‌اند، که ما آنرا در جای خود ، هنگام شرح احوال این اشخاص ، ذکر خواهیم کرد انشاءالله تعالی .

و نیزاین کتابها از خلیل است : کتاب‌النغم-کتاب‌العروض ، کتاب الشواهد . کتاب النقط والشکل . کتاب فائت‌العین . کتاب الایقاع .

## نام مشاهیر فحصاء اعراب[3] که علماء از آنان شنیده‌اند ، و شمهٔ از اخبار و انساب آنان

محمد[4] گوید: در اینجا مقتضی دانستیم ازآنان یادی نمائیم ولوآنکه زمان‌و مکان این اشخاص با هم تفاوت زیادی دارد . زیرا علما از آنان آموخته بودند ، و ما نام آنها را بدون رعایت ترتیب در اینجا ذکر مینمائیم .

## افار بن لقیط

گویند: ـ اوبرتپهٔ بلندی ازسرگین جلوس‌میکرد ، و اصحابش گردا گرد اونشسته،و

---

۱ــ جب در پای صفحه دارد ( با دستور منقول از مصنف رحمه‌الله مقابله گردید) .
۲ــ ف (السدوسی) .
۳ــ ف (فصحاء العرب) وجب (فصحاء الاعراب) وکلمه اعراب اختصاص ببادیه نشینان دارد ، و مقردان ؛ اعرابی است (المنجد) .
٤ــ ظاهراً همان ، محمدبن اسحاق ، مؤلف کتابست .

از وی میآموختند، روزی گفت : این بوی عفونت ازچیست ؟ برخی گفتند : شما برکالبدان نشستهاید .

## ابوالبیداء ریاحی

شوهر مادر ابومالك، عمروبن کرکره ، و نامش اسعدبن عصمه ، از اعراب بادیه ومقیم بصره بود وبآموزگاری کودکان اشتغالداشت واجرتی دریافتمیکرد. وتمامعمرش‌را در بصره گذرانده، و مردماز او استفاده علمی داشتند. وی شاعرهم‌بود ، واز اشعار اوست:ـ

قٰالَ فیها الْبلیغُ مٰا قٰالَ ذُو الْعَیْ وَکُلٌّ بوصَفها منطیق[1]
وَ کَذٰاکَ الْعَدُولَمْ یَعْدُ قَدْ قٰال جَمیلاکَمٰایَقُولُ الصَدیق[2]

## ابو مالك عمروبن کرکره

## اعرابی

در بادیه آموزگاری و در شهر صحافی میکرد . بردهٔ بنی سعد و راویه[3] ابـوالبیداء بود . ومادرش را ابوالبیدا ، بزنی داشت . گویند : ـ ابو مالك تمام لغت عرب را درحفظ داشته ، و پیروی از رویه بصریان مینمود . جاحظ گوید : ابـو مالك از خوبان بوده ، و میگفت اغنیاء و توانگران نزد خداوندگرامیتر ازفقراء و درویشانند ، و فرعون نزدخدا عزیزتر از موسی است. چیزهائی گرم و سوزنده راکه خوردنش غیرممکن بود میبلعید ، و آزاری نمیدید[4] . و این کتابها از اوست ؟کتاب خلق‌الانسان . کتاب الخیل .

## ابو عرار اعرابی

از بنی عجل ، و از فصحاست. گویند : ـ در بسیاری معرفت بعلم‌لغت، بپایه ابومالك میرسید . و طبع شعر داشت .

روزی جناد، و اسحاق بن جصاص نزد ابوعرار رفتند ، و جناد گفت ، چیزی گفته‌ام گوشدار (وجایزه آنرا بده) گفت بگو .

---

۱ـ دربارهٔ او بلیغ همان راگوید ،که مردمان ناتوان در سخن‌گفته و همه در ستایش او سخن سرا باشند .

۲ـ چنانکه دشمنان او، چشم‌پوشی نکرده ، و همان خوبیهائی را گویند که دوستانش گفته‌اند .

۳ـ راویه‌کسی راگویندکه حدیث یا شعر دیگریرا نقل‌کند (المنجد) .

٤ـ جب (ویلتقم الحار الممتنع ولایولمه) .

(جناد) گفت :

فَانِ[1] کَنتَ لَاتَدرِین مَاْ الَمْوت فَاْنْظری اِلیٰ دَیْرِ هِنْدٍ کَیْفَ خُطَتْ مَقٰابِرُه[2]

اسحاق گفت :

تَریٰ عَجَباً مِمَا قَضَی اللهُ فیهمُ رَهٰائِنُ حَتْفٍ اَوْ جُبَتْهُ مَقادِرُه[3]

ابو عرار گفت :

بُیُوْت تَریٰ اَثْقالُهٰا[4] فَوْقَ اَهلِها وَ مَجْمَعْ زَوْرٍ لٰایُکَلْمِ زٰائِرُهٔ

و ابو عرار تألیفاتی نداشت .

## ابو زید کلابی

نامش یزیدبن عبدالله بن حر، اعرابی بدوی‌است، دعبل گوید: در ایام مهدی که مردم دچار قحطی شدند . او ببغداد آمده و در قطیعه[6] عباس بن محمد چهل سال اقامت نموده ، و همانجا درگذشت . و از شاعران بنی عامر بن کلاب بشمار میرفت ، و این کتابها از اوست : کتاب‌النوادر . کتاب الفرق . کتاب الابل . کتاب خلق‌الانسان .

## ابوسرار[7] غنوی

از فصحاست . ابوعبیده وکسانیکه بعد از او بودند ، از وی آموخته‌اند . وی با محمدبن حبیب‌بن ابوعثمان مازنی معاشرت‌داشت، چنانکه ابوعثمان گوید : من جوان بودم و نزد پدرم این آیه را میخواندم ، فتری الودق یخرج من خلاله .[8] ، ابوسرار[9] که از فصحا بود گفت : یخرج من خلله . پدرم گفت : من خلله نیز قرائتی است . ابوسرار[10] گفت : مگر گفتهٔ این شاعر را نشنیدهٔ : ـ

---

۱ـ ف . (ان) .

۲ـ اگر نمیدانی که مرگ چه باشد ، بدیرهند نظرافکن که چگونه قبرهایش بخط در آورده شده است .

۳ـ تا شگفت‌انگیز قضاوت خداوندرا درباره آنها مشاهده کنی ، که همه گروگان مرگی باشند که تقدیر برآنها روا داشته است .

۵ـ ف (اقفالها) .

۵ـ خانه‌هائی‌را میبینی که بارهایش برروی مردمش‌باشد وزیارتگاهی است که زائرانش سخنی نگویند .

٦ـ قطیعه ، (بنه) حشمدارانست (منتهی‌الارب) .

۷ـ ف (ابوسوار).

۸ـ این آیه در دو سوره از قرآنست یکی در سوره نورآیه ٤۳ ـ ویکی درسورهٔ روم آیه ٤۷ .

۹ـ ف (ابوسوار) . ۱۰ـ ف (ابوسوار) .

ثَنَیْنَ بِعُمرَةٍ فَخَرَ جْنَ مِنهَا [۱] خُرُوجَ اَلوَدَقِ من خَلَلِ السحاب[۲]

ابو عثمان گوید : خلل و خلال یکی است ، و هردومصدرنـد .

## ابو جاموس

ثور بن یزید ، اعرابی است که ببصره میآمد ، و برخانوادهٔ سلیمان بن علـی وارد میشد . ابن مقفع فصاحت را از او فراگرفت . و مصنفاتی ندارد .

## ابوشمخ[۳]

اعرابی بدوی ، مقیم حیره[۴] وکتاب الابل . از اوست ، و شیخ ابومحمد ابن ابوسعید آنرا بخط صعودا دیده است .

## شبیل بن عزره[۵] ضبعی

از خطیبان و علماء خوارج بود ، و قصیدة الغریب از اوست . و در ابتداء امرهفتاد سال رافضی بود، وبعد بخـوارج پیوست، ومیگفت: در قیامت ، و در این دنیا ، از رافضیان بیزاری جویم، وفاتش در بصره است ، ودرآنجا باز ماندگانی دارد.

## ابو عدنان

ابوعبدالرحمن (بن) عبدالاعلی (سلمی) . وبقولی ، وردبن حکیم . راویهٔ ابوالبیداء ریاحی ، و از بصریان ، و شاعر وعالم بلغت است . این کتابهـا از اوست : کتاب القوس . کتاب غریب الحدیث[۶] که در آن احادیث وارده ازپیغمبر را تفسیر کرده، و تفسیرهای علمـاء سلف درپیروی از اوست .

## ابو ثوابه اسدی

اعرابی است . اموی از وی روایت کرده ، وگوید : برابن ثوابه درآمدیم . بمـا

---

۱ــ ف (یشیر بغمزة یخرجن منها) .

۲ـ خرامان خرامان بعمره پرداختند و ازآن درآمدند مانند بـرون شدن باران از میان ابرها ،

۳ـ ف (ابوشمح).

٤ـ حیره شهریست نزدیك کوفه (منتهی‌الارب) .

٥ـ ف (عرعره) .

٦ـ ف (کتاب غریب ــ کتاب الحدیث) دارد . ولی ظاهراً یکی باشد .

گفت ، چه چیزشما را باینجاآورده ، مرا نه طعامی است مشنق[۱] و نه حدیثی است مؤنق[۲] .

## ابو خیّره

نامش نهشل‌بن زید ، اعرابی بادیه نشین ، و از بنی عدی بود که شهرنشین[۳] گردید و این‌کتاب از اوست : کتاب الحسرات[۴] .

## ابوشنبل[۵] عقیلی

نامش خلیخ ، از شاعران ، و اعرابی فصیح است ،که بررشید درآمـده و بیرمکیان پیوست . و این‌کتابها از اوست : کتاب‌النوادر. من این‌کتابرا بخط قدیمی ، و اصلاح ابو عمر زاهد دیده‌ام‌که درحدود سیصد ورق بود .

## دهمج[۶]

بن محرر نصری ، بن قعین[۷] ، از بنی اسد خزیمه است . ایـن‌کتاب از اوست : کتاب النوادر ، و محمدبن حجاج‌بن‌نصیر[۸] انباری آنرا روایت‌کرده است . من این‌کتاب را با اصلاحی بخط ابو عمرزاهد ، دیدم‌که درحدود یکصدو پنجاه ورق بود .

## ابو محلم شیبانی

نامش محمد بن سعد ، و بقولی محمد بن هشام بن عـوف سعدی ، محمد و احمد نیز گفته‌اند . وی اعرابی و داناتر از هرکس بشعر و لغت بود ، خـودی میگرفت ، و بگفتار و منطق خود بزرگوار منشی ، وفصاحت مآبی میداد، بخط ابن سکیت خواندم ،که نـژاد ابومحلم فارسی است و در فارس بدنیا آمده ، ولی بـه بنی سعد انتساب پیدا کـرد . مبرد گـوید : از ابـومحلم شنیدم‌که پانزده هاون دارد ، و بمن‌گفت : در بادیـه‌کـه بودم هاون را ندیده بـودم ، همینکه آنـرا دیدم ، تکبیرگفتم[۹] ابـومحلم شاعر بـود و میان او و احمد بن ابراهیم هجوهائی بشعر مبادله شده ولی اشعار او ارزش اشعار ابراهیم را نـداشت . مؤرج گـوید : ابـو محلم در قوه حـافظه برهمه برتـری داشت ، و از من

---

۱ـ مشنق دو معنا دارد ، یکی دوست‌داشتن چیزی ، ویکی هم ،گوشت پاره پاره شده، و خمیری‌که با روغن زیتون مالیده شده باشد (منتهی‌الارب) .
۲ـ مؤنق ، خوش‌آیند . و پسندیده (فرهنگ نفیسی) .
۳ـ ف (دخل‌الحرة)جب (دخل‌الحضرة).
٤ـ ف (کتاب‌الحشرات) .
۵ـ ف (ابوشیل) .
٦ـ ف (رهمح) .
۷ـ ف (بن‌محررالبصری نصربن مضر) .
۸ـ ف (نصر) . ۹ـ و (استنکرت) جب (استکبرت) .

جزوهٔ بعاریت گرفت ، و روز بعد بمن بر گردانید. و در یك شب تمامی آنرا بخاطرسپرده بود ، درحالیکه آن جزوه پنجاه ورق داشت . ابومحلم میگفت : در سالی بدنیا آمدم که در همانسال منصور بحج رفت . وی در سال دویست و چهل و هشت وفات یافت ، و این کتابها از اوست . کتاب الانواء ، کتاب الخیل . کتاب خلق‌الانسان .

## ابو مهدیه

اعرابی ، و مصاحب غریب بود ، بصریان از وی روایت کرده‌اند . وی در هر سال، مدت کمی گرفتار بیماری چشم میشد[1] . و تصنیفی ندارد .

## ابو مسحل اعرابی

کنیه‌اش ابومحمد ، نامش عبدالوهاب بن حریش ، بسمت نمایندگی ببغداد آمد وبر حسن بن سهل وارد شد . و در تصریف با اصمعی مناظراتی دارد . این کتابها از اوست : کتاب النوادر . کتاب الغریب (الوحشی)[2] .

## ابو سروان عکلی

از بنی عکل ، اعرابی فصیحی است که در بادیه آموزگار بود . و این را یعقوب‌بن سکیت ( بخط خود ) نوشته ، و این کتابها از اوست : کتاب خلق الفرس[3] . کتاب معانی الشعر .

## ابن[4] ضمضم کلابی

ابوعثمان ، سعیدبن ضمضم، از بادیه برحسن‌بن سهل فرود آمد ، و درباره او اشعار بسیار خوبی دارد ، که ازآن جمله قصیده‌ایست که با آن قافیه[5] کسی بروی سبقت نداشته . و اولش این است :

سقیاً لِحَیٍ باللِّوی عَهْدُتهم  مُنْذُ زَمانٍ ثُمَّ هٰذا عَهْدُهم[6]

---

۱ــ ف (یهیج به‌المبرد) (بهیج بـه‌المره) و مره تبـاهی چشم از بی سرمـه‌گیست (فرهنگ نفیسی) .

۲ــ ف کلمهٔ (الوحشی)را بالای ابوثروان عکلی قرار داده‌است.

۳ــ ف (کتاب خلق‌الانسان) .  ٤ــ ف (ابو) .

٥ــ ف (لم‌یسبق الی مافیها) جب (لم یسبق الی قافیتها) .

٦ــ سیراب و شاداب باشد خاندانی که دیر زمانی‌است آنهارا میشناسم واکنون‌هم دوران آنان رسیده است .

( و تصنیفاتی ندارد) .

## بهدلی

نامش عمروبن عامر ، کنیه‌اش ابوخطاب . رجزخوانی فصیح و راویه است . اصمعی از او آموخته و او را حجت خود میدانست ، و اشعارش را روایت کرد، از اشعاراوست :

اَهدْی اِلَینا مَعمْراً خرَوفاً  کان زَمـاناً عِنْدَه مکتُوفاً [۱]

حَتّٰی اذا ماکان مَستجَیفاً  اَهدْی فاهَدْی قَصَباً ملَفوفاً [۲]

## جهم‌بن خلف مازنی

روایه ایست عالم بغریب و شعر، هم زمان با خلف و اصمعی . و این سه‌نفر[۳] درغریب و شعر همپایه بودند . ویرا اشعاریست درباره حشرات ، و مرغان شکاری ، و چـون از خاندان ابو عمربن علا بود این مناذر در مدحش چنین گفته است :

سُمیتُم آل العُلاء لانَکُم  اَهل العُلاء و مَعدْن العلم [۴]

وَ لقد بَنٰی آل‌العُلاء لِمازِنٍ  بِیتاً اَحلّوه مَعَ النَجَم [۵]

## و از روی نوشتجات علماء[۶]

ابو هیثم اعرابی . ابو مجیب ربعی ، کـه نامش مزید[۷] بن محیا بود . ابو جـراح عقیلی . ابو صاعدکـلابی . عدبس‌کنانی ، ابو زکریا احمر . ابو ادهم‌کلابی ، ابو صقر[۸] عدوی . غنیة ام الحمـارس ( و بنوشته سکری) : ـ ابو قره‌کلابی . (بنوشته سکری) : ـ ابوحدرجان . ابوتمام حراد[۹] . حصین هجیمی[۱۰] . مکوره ابوعمرو ، نامش علاءبن بکربن عبدرب بن مسحل‌بن محلق‌بن حشم‌بن شداد[۱۱] بن ربیعة بن عبدالله بن ابوبکر .

---

۱ـ معمر برای ما برهٔ فرستادکه مدتها آن را در بند داشت .

۲ـ همینکه نزدیك شدکـه مرداری شود آنرا بما هدیه‌کرد ولی چون نی بهم پیچیدهٔ شده بود .

۳ـ ف (وکانوابکتبهم یتقاربون) جب (وکانوائلائتهم یتقاربون) .

٤ـ شما را خاندان علاء نامیدند برای آنکه شایسته بزرگواری وکان دانش هستید .

٥ـ خاندان علا برای مازن‌کاخی بناگذاشتند وآنرا میان ستارگان افراشتند .

٦ـ این جمله معطوف به‌سرلوحه ، ـ نام مشاهیر فصحاء اعراب ، است .

۷ـ ف (مرثد) .  ۸ـ ف (ابوالصعق) .

۹ـ ف (الحرانی) .  ۱۰ـ ف (الهجمی) .

۱۱ـ ف (سداد) .

بنوشته یعقوب : ابوقماقم فقعسی[۱] که کسائی[۲] از وی روایت کرده . ابو زیاد ، که ویرا اعوربن براء کلابی ، گویند . (صمونی کلابی) . صقیل مکنی بابو کمیت عقیلی . ابو فقعس لزار . ابودقیش[۳] قنانی غنوی . ابو سقر[۴] کلابی . هداب هجیمی . غیثه[۵] ام هیثم ، رداد کلابی. قریبه‌ام بهلول (اسدیه) واین‌ام بهلول کتابی‌دارد بنام کتاب النوادر والمصادر. بخط سکری[۶]. ابو دثار فقعینی[۷] که دارای جزوه‌ایست ملحون[۸]. ابو کبس[۹] باهلی ابوصالح طائی . ابوکلس نمری. ابوسبح طائی ، که در دوران معتز اورا آوردند تا از وی‌بیاموزند. ابوالید کلابی . ابوعلی یمامی رهمی ، که در دوران قاسم انباری بود ، و از ابوعبید قاسم روایت کرده . (عرام) بن اصبغ سلمی . ابوحجار عبدالرحمن بن منصور کلابی .

و بنوشتهٔ ابن ابوسعد : هرم‌بن زیدکلیبی[۱۰] . ایو زید مازنی ، که محمدبن حبیب از او روایت کرده. ابونعمان اعرابی، که محمدبن حبیب از او روایت کرده . ابومسلم غاضی[۱۱] که ابوعمرو شیبانی درنوا درخود از او روایت کرده‌است. و از فصحاء اعراب : ابو مسهر اعرابی است، که ابو عطیه جروبن قطن نبتی[۱۲] از او روایت کرده ، و بازاز فصحاء آنان : ابومصرحی[۱۳] است ، که کتاب النوادر ، از او بوده ، و من آنرا بخط ابن ابوسعد دیده‌ام .

و از غیر این طبقهٔ : ابو دعامهٔ عبسی است ، که علامه و راویه ، و اصلا از بادیه بوده ، و مدتها شهرنشین شده ، و ببرمکیان بستگی داشت ؛ و بخط یوسفی خواندم که نام او علی‌بن برید[۱۴] ، باراء است وکتاب الشعر و الشعراء از اوست .

## مؤرج سدوسی

مؤرج بن عمروسدوسی عجلی ، کنیه‌اش ابوفید . و بخط عبدالله بن معتز ، خواندم : که مؤرج‌بن عمرو نسابه ، از فرزندان مؤرج ، و نامش ، مرثدبن حارث‌بن ثوربن حرملة

---

۱ـ (ابوالعماقرالقعینی) . ۲ـ ف (الکنانی) .
۳ـ ف (ابوالدقیس) . ٤ـ (ابوالصقر) .
۵ـ ف (غنیه) . ٦ـ ف (دلامزالهول . رایت له کتاب النوادر و المصادر بخط السکری) .
۷ـ ف (الفقعسی).
۸ـ لحن ، و ملحون خطاء در اعراب‌کلمات است (اقرب‌الموارد) .
۹ـ (ابوالکلس) . ۱۰ـ ف (هدم بن زیدالکلبی) .
۱۱ـ ف (العاصی) .
۱۲ـ ف (حردبن قطن‌الثکنی) . ۱۳ـ ف (ابوالمضرحی) .
۱٤ـ (علی‌بن مرثد) .

بن علقمة بن عمرو بن سدوس است . و فید ، زعفران ، بقولی بوی زعفرانست . وفـاد یفید فیداً در جائی گویند که کسی از دنیا رفته باشد ، ابو فید از اصحاب خلیل بود ، و در سال یکصد و نود و پنج. روز وفات ابو نواس، در گذشت، و این کتابها از اوست : کتاب الانواء . کتاب غریب القران. کتاب جماهیر القبائل . کتاب المعانی .

## لحیانی غلام کسائی

نامش علی بن مبارك ۰ و بقولی ، بل خارم[1] ،کنیه‌اش ابوالحسن . علماء و فصحاء اعراب را دیده و ابوعبید قاسم بن سلام از او آموخته است . از کتابهای اوست : کتاب النوادر .

## اموی

نامش عبدالله بن سعید . وی خفتان اعـراب را پوشید[2] و علماء را دید ، و ببادیـه رفت ، و از فصحـاء اعراب آمـوخت . و این کتابهـا از اوست : کتاب النوادر . کتاب رحل البیت .

## ابومنهال

عیینة بن منهال ، از راویان دانشمند است . و این کتابها از اوست : کتاب السراب کتاب الامثال السائره ، و درجای دیگر دیده‌ام الابیات السائره .

## حرمازی

محمدبن داود ازابراهیم بن سعید نقل کرده که؛ نام حرمازی ابوعلی بن حسن بن علی است ، وی اعرابی بدوی ، و راویه بود که ببصره آمد . و رحل اقامت انداخت . ومنسوب بحرمازبن مالك بن عمرو بن تمیم است وبقولی ، چون در بنی حرماز سکونت داشت بحرمازی نامیده شد ، و شاعروراویه بود . حرمازی گوید : ازیـك زن شهری پرسیدند ، سحر گاه را از چه میشناسی، گفت ، از سردی زیورهائی که بتن دارم . از یك زن دهقانی پرسیدند،

---

۱ــ ف (ابن حـازم) .

۲ــ ف (ولیس من الاعـراب) جب (ولبس قفطن الاعراب) و قفطن ــ خفتان ـ بمعنی جامه است (برهان قاطع) .

سحرگاه را بچه میشناسی ، گفت ، از بوی خوش گلهـای گلستان ( و از یك زن گبر همین پرسش راکه نمودند ، جواب داد ، ستاره خرات مـرا بشادی درآورد[1]) . و این کتاب از اوست : کتاب خلق‌الانسان .

## ابو عمیثل اعرابی

نامش عبدالله بن خلید ، بردهٔ جعفربن سلیمان است ـ وعمیثل از نامهای اسب بوده، وبکره اسبی گویند که‌دم را بلند دارد ، وبا تبختر راه رود ـ وی در خراسان ادب‌آموزی فرزندان عبدالله‌بن طاهر را عهده داشت ، وگویند از مردم ری بود . وبا بزرگ منشی سخن‌میگفت، والفاظ را باملاء صحیح ادا مینمود. میگفت پدرم[2] برده بنی‌هاشم، وجدم بنام سعد ، برده عباس‌بن عبدالمطلب بود : بطاهربن حسین و فرزندش عبدالله خدماتی کرده است . روزی برعبدالله درآمد ، و دست او را بوسید عبدالله بشوخی گفت : سبلتهایت دستم را خراشانید . فوراً در جواب گفت ، خار خارپشت پنجهٔ شیر را نیازارد . عبدالله را این سخن شگفتی دست داده، و پاداش خوبی بوی عطا کرد ، روزی نزد عبدالله آمد وبارنیافت ، گفت :

سَاتْرُكُ هٰذَالْبابَ ما دامَ اُذُنُهُ ... عَلیٰ ما اَرَیٰ حَتّیٰ یَخِفَّ قلیلا[3]

اذالَمْ اَجِدْ یوماً الیِ الاذنِ سُلَّماً ... وَجدتُ الیٰ تَرْكِ اللقَأ سبیلا[4]

این خبر که بگوش عبدالله رسید ، منکر آن‌شده و امر کرد در هرحالی که باشد اورا بار دهند .

ابوعمیثل درسال دویست و چهل وفات یافت . و این کتابها از اوست : کتاب‌التشابه. کتاب الابیات السائرة ... کتاب معانی‌الشعر .

## عبادبن کسیب

ازبنی عمروبن جندب از بنی‌عنبر ، وکنیه‌اش ابوخنساء ، راوی اشعار و عالم باخبار عرب است .

---

۱ـ جب (وقیل لعلجة : فقالت تطربنی الخرات) و علجة ، مونث علج ـ کبر و عجمی است که دین ندارد (منتهی‌الارب) و خرات یکی از دوستارهٔ زبرة الاسد است (لغتنامه‌دهخدا) خراة نام یکی از دو ستارهٔ است که هردو را خراتان گویند (اقرب‌الموارد) .

۲ـ ف (انی) جب (ابی) .

۳ـ من این در را ترك خواهم‌کرد مادامیکه باریافتن ! چنانکه بینم ، براین است ؛ تا کمی سبك شود .

٤ـ و اگرروزی‌راهی برای بدست‌آوردن اجازه نیافتم، ترك‌دیداررا بهترازهمه‌چیزدانم.

## فقعسی

نامش محمد بن عبدالملك اسدی ، راویهٔ بنی اسد ، و صاحب مآثر و اخبارشان بوده، و از شاعرانی است که‌دوران منصور وبعد ازاورا درك کرد . علماء مآثر بنی‌اسد را ازوی گرفتند ، و از قصیدهٔ که در مدح فضل‌بن ربیع سرود ، یك شعرش این است :

اَلناس مُخْتَلِفُون فی اَحْوالِهِم  وَاْبنُ الرَّبیعِ عَلیٰ طَریقٍ واٰحد[1]

## ابن ابی صبح

نامش عبدالله بن عمروبن ابوصبح مازنی ، اعرابی بدوی است که ببغداد آمد ، و در همانجا وفات یافت . شاعر فصیحی بود ، و علما از وی آموختند ، و با فقعسی اخباری شگفت‌آمیز دارد ، دعبل گوید : فقعسی بخانهٔ رفت که میهمانی داشتند ، ابن ابو صبح نیز بآنجا آمد ، و در داخل شدن بخانه میان این دونفر تزاحم وکشمکشی دست داده ، و ابن ابوصبح پیروز شده ، و پیش از محمد بداخل خانه راه یافته و گفت :

الا یالیت انك ام عمروٍ  شهدتِ مقاومی[2] کی تعذرینی[3]

وَ دَفعی مَنْکِبَ الاَسَدی عَنی  علی عَجَلٍ بناحیةٍ زَبُونی[4]

بِمَنْزِلةٍ کَاَنَّ الاُسَدَ فیها  رَمَتْنی بالحَواجب وَالعُیون[5]

وَکنتِ اِذا سَمِعْتِ لَحَق خَصم  مَنَعتِ القَومَ اَن یَتَقَدَّمُونی[6]

## ربیعه بصری

بدوی است که شهرنشین شد. و شاعر وراویه بود . این کتابها از اوست : کتاب ماقیل فی‌الخیار[7] من‌الشعر والرجز . کتاب حنین‌الابل الی الاوطان .

---

۱ـ مردم درحالاتشان دگرگونیهائی دارند ، جز ابن ربیع که همیشه بریك حال است.
۲ـ ف (مقامنا) .
۳ـ ای ام عمروکاشکی می‌بودی‌و مقاومت‌کنندهٔ با من را میدیدی تا مرا معذور داری.
٤ـ که با شتاب شانه اسدی را بکنار زدم ، وبکوشه بیچاره‌گیش افکندم .
٥ـ بدانسان که دلیران آنجا با چشم و ابرو بمن اشاره میکردند .
٦ـ و اگر تو دنبال کردن‌دشمن را میدیدی، مردم را از سبقت‌جوئی برمن بازمیداشتی.
۷ـ ف (فی‌الحیاة) .

## اخبار خلف‌الاحمر

خلف‌بن حیان ، کنیه‌اش ابومحرز ، بردهٔ ابوموسی اشعری ، و بقولی بردهٔ بنی‌امیه. نژادش را خراسانی ، و از اسیران قتیبة بن مسلم نیز گفته‌اند . در شناسانی یك بیت شعر ، از هر کس زیرك‌تر ، و با فراست‌تر بود . اشعاری از زبان شعرای عرب میساخت و بآنان نسبت میداد . بخط اسحاق بن ابراهیم خواندم که گوید : از کیسان نحوی شنیدم که از خلف الاحمر سئوالی کرده و گفت ای ابومحرز[1] ، علقمة بن عبده جاهلی است ، یا از بنی‌ضبه . ، و از کتابهای اوست : کتاب (حیاة) العرب و ماقیل فیها من‌الشعر .

محمدبن اسحاق گوید : از روایان و اعراب هنوز اشخاصی هستند که ما نامشان را در جای خود ضمن اخبار نحویان و لغویان کوفه ، ذکر خواهیم نمود .

## اخبار یزیدیان از روی ترتیب

قاضی ابوسعید رحمه‌الله ، چیزی بخط ابوبکربن سراج نشانم داد که در آن از قول ابوعبدالله محمدبن‌عباس یزیدی نوشته‌بود: ابومحمد یحیی‌بن‌مبارك عدوی ، معروف‌بیزیدی‌ـ که در اثرمصاحبت با یزیدبن منصور دائی مهدی ، بیزیدی معروف شده، و ابو عمروبن علا سبب پیوستگی او بیزید گردیده ، و یزید او را بمصاحبت با مهدی گذاشته بود ـ پسرانی داشت بنام : محمدبن ابو محمد، که از همه بزرگتر[2] و جد ابوعبدالله بود ، و اشعارش از سائراین خانواده بیشتر است . و ابراهیم ، اسماعیل ، عبدالله ، یعقوب و اسحاق، که نامشان را بترتیب تقدمی که در سن داشتند ، ذکر نمودیم .

یعقوب و اسحق از زاهدان و عالمان بحدیث بودند . چهار برادر دیگر در عربیت‌و لغت ، مهارت و برجستگی داشتند . محمد و ابراهیم ندیم[3] مامون شدند ، و محمد برابراهیم تقدم داشته ، و با معتصم هنگام عزیمتش بمصر برای جنگ با مبیضه[4] همراه‌بود، و در همانجا وفات یافت . و سائر برادران همه در بغداد از دنیا رفته‌اند .

---

۱ـ ف (قال سمعت کیسان النحوی سأل خلف‌الاحمر فقال یا با محمد) جب (قال سمعت کیسان النحوی فقال یا با محرز ) .

۲ـ ف (ازهمه مشهورتر) .

۳ـ ف (خادم) .

٤ـ مبیضه یا سپید جامکان نامی است که بگروهی از غلاة شیعه داده شده (ر.ك. تاریخ ایران تألیف دکتر صفا ٦٠ـ٦١ و ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۸۸ ـ ۲۸۹ تحت‌عنوان الغالیه) .

پسران محمد دوازده‌نفر بودند ، اولی احمد و پس از او عبدالله که بیشتر باوعبدوس میگفتند ، وباین لقب ملقب بود .و عباس‌بن محمد بن ابوعبدالله[1] . این سه‌نفر وصایت پدر را داشتند ، و جعفر ، علی ، حسن ، فضل ، حسین که دوقلو بودند ، و سلیمان ، عبیدالله و یوسف .

دانشمندتر از همه برادران ، احمد، عباس ، وجعفر ، فضل ، سلیمان و عبیدالله بودند . احمد پیش از سال دویست و شصت ، درگذشت (و عباس بسال دویست و چهل ویك وفات یافت) . ومرگ عبدوسن مدتی پیش از این دو نفر است . و او چنان شیفته بساز و آواز بودکه نواختن عود را آموخت ، و دوفرزند خود را نیز تعلیم داده و هردو نفرشان صدا وآواز خوبی داشتند. فضل[2] در سال دویست و هفتاد وهشت ، و عبیدالله درسال هشتادو چهاروفات یافتند. وحسن‌درمصر از دنیا رفت، چون همراه ابوایوب پسرخواهر ابوالوزیر که ولایت مصر را داشت ، بمصر رفته و در همانجا درگذشت . وفات جعفر در سال دویست و سی و اندی دربصره، و وفات سلیمان درسال چهل و پنج است، و اینانرا فرزندی نبود که راوی علمی باشد ، جز ابوعبدالله ، و دوفرزند احمدبن محمد ، بنام موسی‌بن احمد ، مکنی بابو عیسی و عیسی مکنی بابو موسی[3]. واین دونفراز پدرشان[4] ابراهیم‌بن ابومحمد آنچه را که از ابوزید واصمعی شنیده داشت روایت کرده‌اند .

ابومحمد این کتابها را تألیف کرد : کتاب النوادر ؛ برای جعفر بن یحیی ، کتاب المقصور والممدود . کتاب مختصر نحو ؛ برای برخی از فرزندان مأمون . کتاب النقط والشکل[5] .

تألیفات ابراهیم‌بن ابومحمد یزیدی : کتاب ما اتفقت الفاظه و اختلفت معاینه ، کتاب المصادر فی‌القرآن . و در این کتاب بسورهٔ حدید که رسید وفات یافت .

تألیفات عبدالله‌بن ابومحمد ، مکنی بابو عبدالرحمن : کتاب غریب القرآن . کتاب اقامة اللسان علی‌المنطق . کتاب الوقف والابتداء .

تألیفات اسماعیل‌بن ابومحمد یزیدی : کتاب طبقات‌الشعراء .

---

۱ـ (محمدبن ابی‌محمد) .
۲ـ ف (ومات‌قبل) جب (ومات‌فضل) .
۳ـ ف (ویکنی بابی‌عیسی ... و یکنی بابی موسی) .
٤ـ ف ( از عموی پدرشان) .
٥ـ ف ( این کتاب را ضمن تألیفات ابراهیم آورده است) .

تألیفات ابو عبدالله محمدبن عباس بن ابـومحمد یزیدی : کتاب مختصر نحو . کتاب الخیل . کتاب مناقب بنی‌العباس . کتاب اخبار الیزید بیین .

ابوعبدالله یزیدی درسال سیصد وده وفات یافت ، و در اواخر عمر از او خواستند که عهده‌دار تعلیم فرزندان مقتدر بالله شود ، او هم مدتی در ملازمتشان بود . شنیده‌ام درزمان بستگی او بدربار یکی از اصحابش ویرا ملاقات کرده ، واز او خواست که‌پارهٔ روایاتی که دارد برای او بخواند ، در جوابش گفته بود : موی سرم ریخته ( و پیر شده‌ام) یعنی وقت این‌کار ندارم .

## اخبار سیبویه از اصحاب خلیل

شیخ ما ابو سعید رحمه‌الله گوید : نام سیبویه ، عمروبن عثمان بن قنبر ، و بـردهٔ بنی حارث بن‌کعب بن عمر وبن علة[1] بن خالدبن مالك بن اددبود . کنیه‌اش ابـو بشر ، و بقولی ابوالحسن است . درفارسی سیبویه یعنی ، بوی سیب . وی نحو را از استادش خلیل، و از عیسی‌بن عمر ، و از یـونس آموخته ، و لغت را از ابوخطاب‌اخفش‌بزرگ‌فرا گرفت. وکتابی را تألیف‌کرد ، که نه‌پیش از وی‌کسی مانندآنرا تألیف‌نموده، و نه بعد از اوکسی تألیف خواهدکرد .

بخط ابوالعباس ثعلب خواندم : برای ازکار درآوردن‌کتاب سیبویه چهل و دونفر ، که یکی از آنها سیبویه بود، بگردهم درآمدند . و اصول و مسائل آن نیز از خلیل بود .

سیبویه سی‌و دوسال ازعمرش میگذشت که دردوران رشید بعراق آمد . و چهل واندی سال داشت‌که در فارس وفات یافت . غیر از ثعلب‌گوید : سیبویه بقصد دیدار یحیی‌بن خالد بعراق‌آمد. و یحیی‌نیزاو را باکسائی واخفش در یکجا جمع نموده ، وآن دو نفرباسیبویه مناظره نموده و در جوابهائی‌که وی بسؤالهای ایشان داد ، ویرا تخطئه[2] کرده ، و قضاوت درآن را بفصحاء اعراب‌که بدربارآمده بودند ، گذاشتند . وآنان ابوفقعس ، و ابودثار ، وابوجراح ، و ابوثروان، بودند وحق‌را بجانب‌کسائی دانستند. وکسائی با یحیی‌بن‌خالد، مذاکرهٔ نمود ، و یحیی ده هـزار درهم جایزه بسیبویه داده ،که او با دریافت آن پاداش ببصره رفته ، و ازآنجا رهسپار فارس گردیده ، و در سال دویست و هفتاد وهفت[3]درهمانجا

---

۱ــ ف (وعله) .
۲ـ ف (وخاطباه فی‌مسائل) ، جب(وخطآه فی‌مسائل).
۳ـ ف (یکصدو هفتاد وهفت) .

وفات یافت .

و بخط دیگری غیر از ثعلب است که : مبرد بکسیکه خواستار خواندن کتاب سیبویه بر او میشد ، میگفت ، (آیا) دریانوردی کردهٔ . و در این سخن نظرش تجلیل از کتاب و مشکلات[1] آن بود .

مازنی گوید : شرمساری برای آنکسی میماند که پس‌از سیبویه بخواهد کتاب بزرگی در نحو تألیف کند .

## اخبار نضربن شمیل

نضربن شمیل بن خرشة بن یزیدبن کلثوم بن عنترةبن زهیربن (عمربن) جلهمة بن حجربن خزاعی‌بن مالك‌بن عمروبن‌تمیم . از مردم بصره بود که درمرورود [2] ، ازشهرهای مازن ، اقامت داشت. از خلیل وفصحاء اعراب‌آموخت . ودر سال دویست و سه ، یا چهار، وفات یافت . و این کتابها از اوست : کتاب الصفات ؛ و این کتابی است بزرگ مشتمل بر چندکتاب ؛ و ابوعبید قاسم‌بن سلام برای کتاب غریب‌المصنف ، خود از آن استفاده کـرده است. ومن‌دراینجا محتویات آنرا روی نوشتهٔ ابوالحسن‌بن کوفی نقل مینمایم، وبچیزهائی که خود دیده دارم تکیه نمیکنم ، ابن‌کوفی گوید :

جزء اول ، مشتمل است بر : خلق انسان، وجود، و سخاوت، و صفات زنان .

جزء دوم . مشتمل است بر. اخبیه[3] ، و خانه‌ها ، و صفت‌کوهها ، ودره‌ها ، وکالاها.

جزء سوم . مشتمل است بر : شتران . فقط .

جزء چهارم، مشتمل است بر : گوسفندان ، و پرندگان ، وآفتاب ، و ماه ، وشب، و روز ، و شیرهای آشامیدنی ، و سماروغ ، و چاهها ، و حوضها ، و ریسمانهای‌آبکشی،و دلوچاه ، وصفات شراب .

جزء پنجم ، مشتمل است بر : کشاورزی ، ومو ، وانگور، و نام بقولات ،ودرختان، و بادها ، و ابرها ، و بارانها ،وکتاب السلاح ، وکتاب خلق‌الفرس .

و این تصنیفات نیز از اوست که جـز کتاب الصفات نیست : کتاب الانواء . کتاب

---

۱ـ ف اسعظاما) وجب(اسمعابا).

۲ـ مروالروذ . یا مرورود از شهرهای‌خراسانست وتامرو شاهجان پنج‌روز فاصله دارد (قاموس الاعلام ترکی) .

۳ـ اخبیه جمع خباء ـ خرگاهی‌که از مو یا پشم سازند (فرهنگ نفیسی) .

المعانی . کتاب غـریب الحدیث (کتاب المصافنه ) . کتاب المدخل الـی کتاب العین کتاب المصادر . کتاب الجیم . کتاب الشمس والقمر .

## اخبار اخفش مجاشعی

ابوالحسن سعید بن مسعده ، بردهٔ بنی مجاشع بن دارم ، از مشاهیر نحـویان بصره است. ازسیبویه آموخته ، واز اصحاب اوبشمار میرفت ... اخفش از سیبویه سالخورده‌تر، و تمام آن علمائی را دیده است که سیبویه دیده بود .

اخفش را راهنمای کتاب سیبویه دانند ، زیرا معلوم نیست کسی کتاب سیبویه را براو خوانده ، ویـا سیبویه آنـرا برای کسی خوانده باشد ؛ ولی همینکه وفات یافت، آن کتاب براخفش قرائت گردید. وخوانندگان آن: ابوعمروجرمی، وابوعثمان مازنی،ودیگران بودند. اخفش پس ازفراء ، درسال دویست ویازده[1] درگذشت. بلخی درکتاب فضائل خراسان، نژاد ویرا ازخراسان دانسته، ووفاتش را بسال دویست وپانزده نوشته است، ونیزاخفش ازحمادبن زبرقان که از بصریان بود روایت میکرد . و این کتابها از اوست : کتاب الاوسط فی النحو. کتاب تفسیرمعانی القرآن . کتاب المقاییس فی النحو ، کتاب الاشتقاق، کتاب الاربعة . کتاب العروض. کتاب المسائل الکبیر. کتاب المسائل الصغیر . کتاب القوافی ، کتاب الملوك. کتاب معانی الشعر. کتاب وقف التمام . کتاب الاصوات . کتاب صفات الغنم و الوانها و عـلاجها و اسنانها .[2]

## اخبارقطرب

ابوعلی محمدبن مستنیر ، و بقولی احمد بن محمد ، و حسن بن محمد هم گفته شده، و اولی صحیحتر از سائر اقوال است . وی از سیبویه ، وگروهی از علماء بصره آموخته ، وسخنانش مورد اعتماد بود .

قطرب نام حیوان کوچکی است که همیشه درحرکت بوده و ایست ندارد . گویند این لقب را سیبویه باو داد ، زیرا سحرگاهان بسراغ او میرفت . روزی بـاو گفت : تو همان قطرب شب هستی. قطرب آموزگار فرزندان ابودلف قاسم‌بن عیسی بود ، وپس ازوی‌حسن[3]

---

۱ـ ف (دویست وبیست‌ویك) . ۲ـ ف (واسبابها) .
۳ـ ف (الحسین) .

پسرش همین کار را داشت . و بسال دویست و شش در گـذشت و این کتابهـا از اوست : کتاب معانی القرآن . کتاب القوافی . کتاب النوادر. . کتاب الازمنه. کتاب الاصوات. کتاب المثلث . کتاب الصفات . کتاب العلل فی النحو . کتاب الاضداد . کتاب خلق الفرس ، کتاب خلق الانسان . کتاب غریب الحدیث[1] . کتاب الرد علی الملحدین فی متشابه القرآن . کتاب الهمز . کتاب فعل وافعل. کتاب اعراب القرآن .

## اخبار ابو عبیده

شیخ ابوسعید رحمه‌الله گوید : ابو عبیده معمر بن مثنای تیمی ، از تیم قریش[2] ، نه از تیم الرباب[3] ، بـردهٔ آنان ، و بقولی بردهٔ بنی عبدالله بن معمر تیمی بود . و گـوید : ابوبکر بن مجاهد از قول کـدیمی و ابو عیناء حکایت کرد ، که مردی بابو عبیده گفت: ای ابو عبیده ، تو بهمه مردم بدگوئی کنی ، و در نسبشان طعنه‌ها میزنی ، تو را بخـدا بمن بگو ، پدرت چه کس ، و کجائی بود . جواب دادم : پدرم خود را از یهود با جـروان[4] میدانست . بخط ابوعبدالله بن مقله خواندم که ابوالعباس ثعلب گوید . ابوعبیده عقیدهٔ خوارج را داشت . و قرآن را از روی سنجیدن و نظر میخواند ، و غریب القرآن و مجاز القرآن نوشت ، و با همهٔ دانش و معرفتی که داشت ، اگر شعری میگفت از عهدهٔ اعرابش بدرستی برنمیآمد . در هنگام مرگش هیچ کسی برجنازهٔ او حاضر نشد ، زیرا مردمان شریف باو سلام نمیدادند[5]. و در کتاب المثالب بنزدیکان پیغمبر علیه‌السلام[6] طعنه‌ها زده است .

ابوالعباس گوید : ابوعبیده را عمر بصد سال رسید . و لثغهٔ[7] زیادی داشته ، و بعلوم ادوار جاهلیت و اسلام آگاه، و منزلش دیوان عرب بود . درباره اصحابش ، چون اصمعی، و ابوزید ، ودیگران ازهیچ‌چیز مضایقت نداشت . وبا این وصف در نسب و دین او تردید میرفت .

بخط علان شعوبی خواندم ، که بـابوعبیده لقب ، سخت [8] داده بـودند ، و از مردم

---

۱ـ ف (غریب الاثار).

۲ـ تیم قریش مرکب است از : تیم بن مرة ، خویشاوندان ابـوبکر - و تیم بن فهر و تیم بن قیس بن ثعلبه (منتهی الارب) .

۳ـ تیم الرباب بکسر راء پنج قبیله عرب است که با هم یکی شدند : ضبه ، ثـور ، عکل ، و تیم ، وعدی (منتهی الارب) .

٤ـ با جروان : قریه است از دیار مصر (لغتنامه دهخدا) .

٥ـ ف (ولم یکن یسلم منه) جب (ولم یکن یسلم علیه) .

٦ـ ف (صلعم) .

۷ـ لثغه : گرفتگی در زبان بنحویکـه راء را لام ، و یا غین و سین را تاء گفتن و یا حرفی بجای حرف دیگر آوردن و یاآنکه در زبان سنگینی داشته باشد ونتواند . حـروف را ادا کند (فرهنگ نفیسی) .

۸ـ ف (یلقب بسحسب) جب (یلقب بسخت) .

فارس ، و نژادش ایرانی بود .

وی درسال یکصدوچهارده بدنیاآمد، و در سال دویست وده- بقولی- یازده در گذشت. ابوسعید وفاتش را در سال هشت دانسته ، و سال نه نیز گفته شده است . و این است کتابهای او : کتاب مجازالقرآن . کتاب غریب‌القرآن . کتاب معانی‌القرآن ، کتاب غریب‌الحدیث . کتاب الدیباج . (کتاب‌التاج) . کتاب الحیوان . (کتاب النقائض . کتاب ابنی‌وائل . کتاب الحدود) کتاب‌جفوة‌خالد . کتاب مسعود. کتاب البصره[۱] . کتاب‌خبرالراویة . کتاب‌خراسان. کتاب معـاراة[۲] قیس والیمن . کتاب خبر عبدالقیس . کتاب خبرابنی بغیض . کتاب خوارج البحرین والیمامه . کتاب الموالی. کتاب‌البله[۳] . کتاب‌الضیفان . کتاب‌الطروقه . کتاب مرج راهط . کتاب المنافـرات . کتاب القتال[۴] کتاب خبر البراص[۵] . کتاب الفـرارین[۶] . کتاب البازی . کتاب الحمام . کتاب الحیات . کتاب العقارب . کتاب النواکح[۷] . کتاب‌النواشز. کتاب خصی‌الخیل کتاب الملاص . کتاب الاعتاز[۸] . کتاب مناقب باهله . کتاب ایادی الازد. کتاب الخیل. کتاب الابل . کتاب الاسنان . کتاب المحام[۹] . کتاب الزرع . کتاب الرحل. کتاب الدلو . کتاب البکره . کتاب السرج . کتاب اللجام . کتاب القوس . کتاب السیف . کتاب‌الشوارد . کتاب الاحلام . کتاب‌الزوائد . کتاب نامة[۱۰] الرئیس . کتاب مقاتل‌الاشراف کتاب الشعروالشعراء . کتاب فعل‌و افعل . کتاب المصادر. کتاب المثالب . کتاب‌خلق‌الانسان کتاب الفرق. کتاب‌الخسف . کتاب مکة والحرم. کتاب‌الجمل وصفین. کتاب بیوتات‌العرب. کتاب اللغات . کتاب الغارات . کتاب المعاتبات . کتاب‌الملاویـات . کتاب الاضداد . کتاب مآثرالعرب . کتاب‌القبالین . کتاب العقبه . کتاب مآثر غطفان . کتاب‌الاوفیاء . کتاب اسماء الخیل . کتاب ادعیاالعرب . کتاب مقتل عثمان . کتاب قضاة البصرة . کتاب فتوح ارمینیه . کتاب فتوح‌الاهواز . کتاب لصوص‌العرب . کتاب اخبار الحجاج . کتاب قصة الکعبة . کتاب الخمس من قریش . کتاب فضائل‌الفرس. کتاب اعشارالجذر[۱۱] . کتاب الحمالین‌والحمالات. کتاب مایلحن فیه العامة . کتاب سلم[۱۲] بن قتیبه . کتاب روشنقباد[۱۳] کتاب السواد و فتحه .

---

۱- ف (النصرة) . ۲- ف (مغاراة) . ۳- ف (کتاب‌العلة) .
۴- ف (القبائل) . ۵- ف (خبرالتوام) .
۶- ف (القواریر) . ۷- ف (النوائح) .
۸- ف (اعتبار) . ۹- ف (المجان) .
۱۰- ف (قامة) . ۱۱- ف (الجزور).
۱۲- ف (مسلم) . ۱۳ - ف (روستقباد) .

کتاب مسعودبن عمرو و مقتله . کتاب من شکر من العمال (وحمد) . کتاب غریب بطون العرب کتاب تسمیة من قتلت بنواسد . کتاب الجمع والتثنیه . کتاب الاوس و الخزرج . کتاب محمد و ابراهیم ابنی عبدالله بن حسن بن حسن[1] کتاب الایام (ومشتمل است بر ...) کتاب الامثال. کتاب الحرات . کتاب اعراب القرآن . (وبنوشته سکری) . کتاب ایام بنی یشکر و اخبارهم. کتاب ایام بنی مازن و اخبارهم .

## و از اصحاب ابوعبیده

دماد ابوغسان است که نامش رفیع بن سلمة بن مسلم بن رفیع عبدی, وراوی ابوعبیده بود. وکتابهایش را صحافی میکرد . و انساب و اخبار و مآثر را از او فرا گرفت .

## اخبار ابوزید

نامش سعیدبن اوس انصاری واز نژاد خالص . خزرج است . ابوالعباس مبرد گوید، ابوزید نحو را میدانست ولی نه باندازهٔ خلیل و سیبویه ، و یونس در لغت با ابو زیددریك پایه بودند[2] و درنحو بر ابوزید برتری داشت , و ابوزید از اصمعی و ابوعبیده بنحوعالمتر بود و او راابوزید نحوی میگفتند .

ابوسعید گوید : در نحو ولغت از علماء بصره کسی را نمیشناسم کـه از کوفیان علوم عربی را اخذکرده باشد جز ابوزید که از مفضل ضبی روایت کرد .

ابوزید در اول کتاب النوادر گوید : مفضل ضبی از ضمرهٔ نهشلی که جاهلی بود این شعررا برای من خواند :

بَکَرت تَلومُك بَعد وهْنٍ فی النَدی  بَسَلٌ عَلیك مَلامَتی وَ عِتابی[3]

بخط اسحاق خواندم: که ابوزید بمن گفت، وقتیکه محمدالمهدی بخلافت رسید , ببغداد آمدم. وبسیاری ازعلماء شهرستانها با معلومات گوناگونی باو روی آورده بودند, و من در میان آنها، کسی زیرك تر ویافراست تراز خلف ببیت شعر, وعالمی بخشنده تر از یونس بعلم خود ندیدم . وفات ابوزید در سال دویست و پانزده بود . و این کتابهـا از اوست : کتاب مقتل عثمان . کتاب حیله و محاله , کتاب الهوش و النوش . کتاب مسائیه[4] . کتاب المعری[5]. کتاب

---

۱ـ ف (الحسین) .  ۲ـ ف (مرتاب ابی زید) جب (من باب ابوزید) .

۳ـ باکم گشتن بخششهایت بنکوهش توشتاب کرد ولی سرزنش وگله گذاریهای من تو را خوش آیند نیست .

٤ـ ف (مشابه) .  ۵ـ ف (لمعدی) .

الابل والشاة . کتاب الابیات . کتاب المطـر . کتاب المیاه . کتاب القرائن . کتاب النبات والشجر . کتاب اللغات . کتاب قرائة ابی عمرو . کتاب النوادر . کتاب الجمـع والتثنیه . کتاب اللین[1] . کتاب بیوتات العرب . کتاب تخفیف الهمز[2] . کتاب الوحوش. کتاب الفرق. کتاب فعلت و افعلت . کتاب غریب الاسماء . کتاب الهمز . کتاب المصادر . کتاب الجلسه[3] کتاب نابه و نبیه. کتاب نعت الغنم. کتاب نعت المشافهات. کتاب المنطق.

## اخبار اصمعی

محمد گوید[4] : ابو عبدالله بن مقله نوشته است که ابوالعباس ثعلب گوید : اصمعـی ، عبدالملک بن قریب بن عبدالملک بن علی بن اصمع بن مظهر بن عمرو بن عبدالله باهلی است .

گویند، بابوعبیده گفتند اصمعی میگوید. زمانی پدرم براسب سواربود وباسلم بن قتیبه اسبش را میرانده[5] .... ابوعبیده گفت : سبحان الله ، شکر خدائیرا که از همه بزرگتراست، کسیکه بچیزی خودنمائی کند که دارای آن نیست، بآن ماند که بدروغ جامه مرا بتن کرده باشد؛ بخدا سوگند ، پدر اصمعی هیچگاه چارپائی نداشته ، وبرچیزی بار نبود مگر بهمان جامه‌های خود[6] .

شیخ ماابوسعید از قول ابوالعباس مبرد گوید : اصمعی در شعرو معانی تواناتر ازهر کسی بود ، و ابوعبیده با همان توانائی ، براصمعی در علم نسب برتری داشت ، و درنحو اصمعی از او داناتر بود .

کنیهٔ اصمعی ، ابوسعید است. ونام قریب، عاصم ، ومکنی بابوبکر بود . ابـو عیناء گویـد : در سال دویست و سیزده ، هنگام وفـات اصمعی در بصره بودم ، و فضل بن ابو اسحاق بروی نماز گذارد ، و برادرزادهٔ او عبدالرحمن در تشییع جنازه میگفت : انالله و انا الیه من الراجعین . بخود گفتم ، چه میشد اگر او بهمانگونه که خدا بوی آموخته است ، استرجاع مینمود . وفات اصمعی را درسال دویست‌وهفده نیز گفته‌اند ، و این کتابها از اوست :

کتاب خلق الانسان. کتاب الاجناس. کتاب الانواء. کتاب الهمز. کتاب المقصوروالمدود. کتاب الفرق. کتاب الصفات. کتاب الاثواب . کتاب المیسر والقداح. کتاب خلق الفرس. کتاب الخیل.

---

۱ــ ف (اللبن) ۲ــ ف (تحقیق الهمز) . ۳ــ ف (الجلسه) .

٤ــ ظاهراً همان محمدبن اسحاق مؤلف است ٥ــ ف (یسابق) جب(یساير) .

٦ــ ف (والله ما ملك ابوالاصمعی دابة الافی ثوبه) جب (والله ما ملك ابو الاصمعی قط دابة، ولاحمل الاعلی ثوبه) .

کتاب الابل. کتاب الشاة. کتاب الاخبیة والبیوت. کتاب الوحوش. کتاب فعل وافعل. کتاب الامثال. کتاب الاضداد . کتاب الالفاظ . کتاب السلاح . کتاب اللغات . کتاب میاه العرب . کتاب النوادر . کتاب اصول الکلام . کتاب القلب والابدال . کتاب جزیرة العرب. کتاب الدلو. کتاب الاشتقاق. کتاب الرحل . کتاب معانی الشعر. کتاب المصادر . کتاب الاراجیز. کتاب النخلة. کتاب النبات والشجر. کتاب الخراج. (کتاب ما اختلف لفظه واتفق معناه). کتاب ما اتفق لفظه واختلف معناه . کتاب غریب الحدیث. درحدودسی[1] ورق، وآنرا بخط سکری دیدم . کتاب السرج واللجام والبری والعقال[2] . کتاب غریب الحدیث والکلام الوحشی . کتاب نوادر الاعراب . کتاب المذکر والمونث . کتاب الافات . کتاب النسب . کتاب الاصوات . کتاب اسماء الخمر . کتاب ما تکلم به العرب فکثر فی افواه الناس .

اصمعی یك قطعه بزرگی ازاشعار عرب را جمع آوری نموده که مورد پسند علما نیست ، زیرا چیزهای غریبی ندارد، وروایات آن مختصر است.

## اخبار برادر زاده اصمعی

## بنوشته یزیدی

نامش عبدالرحمن ، کنیه‌اش ابومحمد ، و بقولی ابوالحسن . ازثقلاء بود[3] . ولی در روایتهائی که ازعموی خود ، وسائر علماء کرده ، مورد اعتماد است .

## احمدبن حاتم ـ راوی اصمعی

کنیه‌اش ابونصر ، وراوی ابوعبیده ، وابوزید ، ودیگران است . درسال دویست وسی ویك در گذشت، وعمرش هفتاد واندی سال بود، واین کتابها از اوست: کتاب الابل. کتاب ابیات المعانی. کتاب الخیل. کتاب الزرع والنخل . کتاب الشجر والنبات. کتاب اللباء واللبن. کتاب اشتقاق الاسماء . . . ، کتاب الطیر. کتاب ما یلحن فیه العامه . کتاب الجراد .

## اخبار اثرم ـ مصاحب اصمعی وابوعبیده

ابوالحسن علی بن مغیرة اثرم، راوی گروهی ازعلماء وفصحاء اعراب است، وکتابهای ابوعبیده

۱ ـ ف (دویست) ۲ ـ ف (والشوی والنعال)

۳ ـ ثقلاء جمع ثقیل، کسی که صحبت ویرا ناخوش دارند (فرهنگ نفیسی)

و اصمعی را نیز روایت کرده ، و از این دو نفر جدائی نداشت . ثعلب گوید : نـزد اثرم مصاحب اصمعی بودم ، و او شعر راعی را املا میکرد ، همینکه بآخر رسید کتابرا برزمین نهاد ، یعقوب بن سکیت که با ما بود گفت : باید چیزی از اشعار راعی از او بپرسم ، بوی گفتم : این کار را نکن ، شاید حاضر نباشد ، و میان این جمع سرشکسته شود . گفت من اینکار را میکنم ، و از جای برخواسته ، و پرسید شما در این شعر راعی چه میگوئید :

و اَفضَن بَعْدَ کظو مِهِنّ بِحرّةٍ  مِنْ ذی اَلاَبارِقِ اِذْرَعَین حَقیلا [1]

شیخ بتلجلج افتاد ، وتنحنحی کرد ، و جوابی نداد ، باز ازاو پرسید ، پس دراین شعر چه میگوئید ؟

کَدُخانِ مُرتَجلٍ [2] بِاَ علاتَلْعَةٍ  غَرْثان ضَرَّمَ عَرْفَجاً مبَلوْلاً [3]

باز شیخرا همان حالت دست‌داده ، وکراهت وبدبینی درصورتش هویدا شده، وگفت: گران باری که ازگردن خود یاری جوید . یعقوب گفت : اشتباه کردید ، از چانه خود ، است اثرم گفت : برای ریاست شتابزده میباشی ، و بدرون خانه‌اش رفت .

## معنای این مثل

یعقوب گوید : هنگامیکه شتر در زیر بارگرانی ، بستوه درآید و درمـانده شود ، گردن را بدرازا نگاه دارد ، و تکیه بچانه‌اش کند ، و در آن حالت آسایشی‌ندارد . این مثل را درباره کسی گویند که‌درحال ناتوانی از ضعیف‌تر ازخود یاری جوید . این‌است معنای‌آن مثل .

اثرم در سال دویست وسی وفات یافت ، و این کتابها از اوست : کتاب‌النوادر. کتاب غریب‌الحدیث .

## اخبار جرمی

بخط ابوالحسین[4] خزاز خواندم ، ابوعمرصالح‌بن اسحق‌بجلی ، بردهٔ بجیله‌بن‌انمار بن ارش‌بن‌غوث، برادر ازدبن غوث است. وابوسعید گوید: بردهٔ جرم‌بن ربان‌بود. وجرم

---

۱ـ پراکنده شدند پس ازآنی‌که درسنگلاخ ذی‌الابارق چیزی برای نشخوار نیافتند . زیرا چراگاهشان در زمینی سخت و پراز تپه بود .

۲ـ ف (مرتحل) و مرتجل ،گردآورندهٔ ملخ بسیار برای بریان‌کردن است ( فرهنگ نفیسی ) .

۳ـ چون دود مرتجل بـرپشتهٔ خاك ،گـرسنه ایست‌که درختان نمناك ریگـزاری را میسوزاند .

٤ـ ف (ابوالحسن .)

یکی از قبیله‌های عرب دریمن است: نحو را ازاخفش و دیگران آموخت ، (وکتاب‌سیبویه را بر اخفش خوانده ، و یونس‌بن حبیب را ملاقات کرد ، ولی سیبویه را ندیده‌است)، لغت را از ابوزید واصمعی، وکسانیکه درآن طبقه بودند فراگرفت . ابوالعباس مبرد اورا بردهٔ بجیلةبن انمارمیدانست. وفات‌جرمی ... و این کتابها ازاوست : کتاب‌الفرح . کتاب‌الابنیه. کتاب‌العروض. کتاب مختصر نحو للمتعلمین . کتاب غریب سیبویهٔ[1] کتاب‌الابنیه والتصریف.

## اخبار مازنی

نامش بکربن محمد ، و از بنی مازن‌بن شیبان‌بن ذهل‌بن ثعلبةبن عکامة بن صعب‌بن علی‌بن بکربن وائل است . پدرش محمدبن حبیب از نحویان و قاریان بوده ، و قصهٔ اورا با ابوسوار غنوی ذکر کردیم. واثق برای شعری‌که از جاریه شنیده‌داشت‌مازنی را ازبصره احضارکرد . و شعر این بود :

اَظَلیم[2] انَّ مُصابَکم رَجُلا  اَهْدیَ السَّلام تَحیَّةً ظُلُم[3]

مازنی بسامراء آمد، و نزد واثق رفت وآن شعر را بهمانگونه اعراب نمودکه واثق نظر داشت ، وواثق پنجهزار درهم‌بوسیلهٔ احمدبن داود باو داده ، وببصره روانه‌اش‌کرد . وفات مازنی... و این‌کتابها از اوست: کتاب‌الالف واللام . کتاب التصریف . کتاب‌العروض کتاب‌الدیباج علی خلاف[4] کتاب ابی عبیده ... کتاب القوافی .

## اخبار توزی[5]

شیخ ما ابوسعید رحمه‌الله گوید : نامش عبدالله‌بن محمدبن هارون است . وابن وداع بن فضل اسدی قریشی، بنقل از ابوسعید نویسد : او بردهٔ قریش بود و ابومحمدکنیه داشت. قرائتش بر اصمعی بوده ، و از ابوعبیده و دیگران روایت‌کرده وکتاب سیبویه را نزد ابو عمر جرمی خوانده است .

ابوعلی‌صفار، با اجازه در نقل، برای ما حکایت‌کردکه محمدبن یزید میگفت : نزد عمارةبن عقیل‌بن بلال‌بن حدید ، و ابومحمد توزی[6] بودم ، و قصیدهٔ جریر را میخواندم که اولش این است :

طَرِبَ‌الحَمام بذی‌الاَراکَ فشاقَنی  لاَ زِلْتَ فی فَنَنٍ وَ اَیْکٍ ناضر[7]

---

۱ــ ف ( کتاب تفسیر غریب سیبویه) .

۲ــ ف (اظلوم).  ۳ــ ای ستمکار ، بدی‌کردن بکسیکه درود برتو فرستاده، ستمکاریست .

٤ــ ف (علی خلل) .  ٥ــ٦ــ ف (الثوری) .

۷ــ قمری بباغ بطرب درآمد و مرا به شور انداخت . آرزومندم‌که همیشه تو در میان شاخه‌های تروتازه سروباشی .

تا رسیدم باین شعر :

اَما الفُؤاد فَلا یَزال مُوَکَّلاً بِهَوی حَمامَةٍ اَوْ بِریّاً العاقِرِ[1]

عماره روبتوزی[2] کرده ، وگفت این رفیق شماچه میگوید ؟ جوابش داد ، این‌دو- حمامه وریا-زن هستند ، عماره‌تبسمی‌نموده‌و گفت: بخداسوگند، آنها دودرخت‌خرمابن[3] است که در طرف راست و چپ خانهٔ من قرار دارد .

توزی[4] بمن گفت : این را بنویس ، ولی من باحترام ابوعبیده از نوشتن خودداری داشتم. بازگفت بنویس، اگر خود ابوعبیده اینجا بود ، مصرع دوم این شعر را میگرفت. اینجا خانه این شخص‌میباشد . توزی[5] از اصمعی آموخته بود . حتی او را باصمعی منسوب میداشتند . وفاتش ... و این‌کتابها از اوست : کتاب‌الامثال . کتاب الاضداد . کتاب الخیل و سبقها و اسنانها [6] وشباتها و غرتها و اضمارها و من نسب الی فرسه . کتاب فعلت وافعلت. کتاب‌النوادر .

## اخبار زیادی

ابوسعید رحمه‌الله گوید: نامش ابو اسحاق ابراهیم‌بن سفیان‌بن سلیمان‌بن ابوبکربن عبدالرحمن بن زیادبن ابیه است ، بر اصمعی و علماء دیگر قرائت داشته ، وکتاب سیبویه را خواند ولی بآخر نرسانید . این‌کتابهـا از اوست : کتاب شرح (نکت) کتاب سیبویه . کتاب الامثال . کتاب‌النقط والشکل. کتاب (تنمیق) الاخبار . کتاب اسماء السحاب والریاح والامطار .

## اخبار ریاشی

ابوالفضل عباس‌بن فرج، برده‌محمدبن سلیمان‌هاشمی . وریاش مردی از جذام است که‌پدرعباس[7] برده اوبود ، و از این جهة این نسبت برای او پایدار ماند . لغت و شعر را میدانست . واز اصمعی بسیارروایت نموده ، و ازدیگران نیز روایتهائی دارد . وابوالفتح محمدبن جعفر گوید، ریاشی نیم اول کتاب سیبویه را برمازنی خوانده بود : ابوسعید از قول ابوبکربن دریدبرای ماحکایت‌کرد ، که درورا‌قان بصره مردی دیدم که‌کتاب منطق ابن سکیت را میخواند ، و برای‌کوفیان تقدمی قائل بود ، گفته‌های او راکه برای ریاشی نقل‌کردم ، گفت ما لغت را ازشکارچیان سوسمارو موش‌خوران‌آموختیم ، و اینان‌لغت را از

---

۱ــ اما دل من درهوای حمامه وریای بی‌مانند پایدار بوده وهست ، ودر مجمع‌البلدان دارد (بهوی‌جمانه) ر.ك معجم‌البلدان زیرکلمه (عاقر).

۲ــ ف (الثوری) . ۳ــ ف ( رملتان ) جب ( زملتان ) و زمله خرمـابن است (منتهی‌الارب) و رمله تودهٔ از شن و یکی از معانی عاقر است (اقرب‌الموارد) .

٤ــ٥ ف (الثوری) . ٦ــ ف (وانسابها) . ۷ــ ف (الریاشی) .

مردم سواد گرفته‌اند که‌خوراکشان کوامیخ[1] وشواریز[2] است . و درهمین زمینه‌سخنانی گفت. ابوسعید از روی گفتهٔ ابوبکر بن درید، وفات ریاشی را درسال دویست و پنجاه وهفت‌دانسته است. واین کتابها ازاوست : کتاب‌الخیل. کتاب‌الابل . کتاب‌ما اختلفت‌اسماؤه من کلام‌العرب.

## اخبار ابوحاتم سجستانی

بگفتهٔ ابوسعید، نامش سهل‌بن محمد ، و از ابوزید و ابوعبیده واصمعی بسیار روایت میکرد و بلغت وشعرعالم بوده و ابوالعباس مبرد گوید، از خود اوشنیدم که‌کتاب سیبویه را دومرتبه نزد اخفش خوانده است. وعروض را بخوبی میدانست ، و در لغت تألیفات زیادی داشته ، شاعر و صادق در روایت بود . وابوبکربن درید در لغت باو اعتماد مینمود . وبمن گفت‌که وفات او در پنجاه وپنج بود . و ابن‌کوفی نیز گوید : بخط ابوبکر خواندم ، که وفات ابوحاتم در سال دویست و پنجاه وپنج ، دریك، روز بارانی بود ، و سلیمان‌بن قاسم، برادر جعفربن قاسم ، براو نمازگذارد ، و درطرف راست[3] مصلی ، کنار میلهٔ راهنما دفن گردید.ابن‌درید گوید: وی‌درکتابها کنجکاوی ، وبادقت‌نظرمعماهای‌آنراحل میکرد : واین کتابها از اوست : کتاب مـایلحن فیه‌العامه . کتاب الطیر . کتاب المذکر والمـؤنث. کتاب الشجر و النبات. کتاب‌المقصور والممدود (کتاب الفرق) ، کتاب القرات . کتاب المقاطع والمبادی . کتاب‌الفصاحة . کتاب الاضداد . کتاب القسی والنبال والسهام . کتاب السیوف و الرماح . (کتاب الدرع والجوشن) . کتاب الوحوش . کتاب الحشرات . کتاب الهجـاء . کتاب الزرع. کتاب خلق‌الانسان. کتاب الادغام . کتاب اللبأواللبن والحلیب. کتاب‌الکرم. کتاب الشتاء والصیف. کتاب النحل‌والعسل. کتاب‌الابل . کتاب‌العشب والبقل . کتاب‌الاتباع. کتاب الخصب و القحط ، کتاب اختلاف‌المصاحف . کتاب التشوق[4] الی‌الاوطان . کتاب‌الحر والبرد و الشمس والقمر واللیل و النهار . کتاب الفرق بین‌الادمیین و بین‌کل ذی‌روح .

## اخبار مبرد

بخط ابوالحسین[5] خزاز خوانده‌ام . مبرد ، نامش محمد بن یزید بن عبدالاکبرین

---

۱ــ کوامیخ جمع‌کامخ .آبکامه فارسی‌است که ازآن نان‌خورشی سازند (منتهی‌الارب).
۲ــ شوارین جمع شیراز، نان خورشی است (فرهنگ نفیسی) .
۳ــ ف (عند) جب (یمنه) .
٤ــ ف (الشوق) .
٥ــ ف (ابوالحسن) .

حسنان[۱] بن سلیم‌بن سعیدبن عبدالله‌بن زیدبن مالك‌بن حرث‌بن عامربن عبدالله بن بلال بن عوف‌بن اسلم‌بن ثمالة بن‌حجربن کعب‌بن حرث‌بن کعب‌بن عبدالله‌بن مالك‌بن‌نصربن‌ازد بود، که ازدبن غوث نامیده میشد .

شیخ ما ابوسعیدرحمه‌الله گوید : پس از طبقه جرمی و مازنی ، نحو بابوالعباس‌محمد بن یزیدبن ازدی ثمالی خاتمه پیداکرد . وی از ثماله است که قبیلهٔ ازازد میباشد . نحو را از جرمی و مازنی ودیگران‌آموخته ، وبرمازنی بیشتر تکیه داشت[۲] . کتاب سیبویه را برجرمی شروع کرد و برمازنی بآخررسانید .

حکیمی درکتاب حیلةالادباء ، از قول ابوعبدالله محمدبن قاسم نوشته است ، (پدر) مبرد از سورحیان[۳] بصره و ازکسانی بودکه‌کارش پاك[۴] کردن زمین بود ، وحیان سورحی خوانده میشد . او خودرا از مردم یمن میدانست ، وبهمین‌جهت ، مبرد دختر حفصی(مغنی) راکه از شرفاء یمن بود ، بعقد خود درآورد . ابوسعیدگوید : بگفتهٔ ابوبکربن سراج ، و ابوعلی صفار، مبرددر سال دویست و ده بدنیا آمده و درسال دویست وهشتاد و پنج، وفات یافت ودرآنوقت هفتادونه سال داشته است . تولدش را درسال دویست وهفت نیز گفته‌انـد ، وصولی گوید : که از خـوداو چنین شنیده بودم، و قبرش درگورستان باب‌الکوفه است . و ازکتابهای اوست:

کتاب‌الکامل. کتاب‌الروضه . کتاب المقتضب . کتاب‌الاشتقاق. کتاب‌الانواء والازمنة . کتاب‌القوافی. کتاب‌الخط والهجاء. کتاب‌المدخل الی سیبویه . کتاب المقصور و الممدود . کتاب‌معانی‌القران ـ ومعروفست بکتاب‌التام . کتاب احتجاج القرأات[۵] کتاب شرح شواهد سیبویه . کتاب ضرورةالشعر . کتاب ادب‌الجلیس . کتاب الحروف فی‌معانی‌القران الی طه . کتاب (معانی) صفات‌الله عزوجل . کتاب الممادح و المقابح . کتاب‌الریاض المؤنقه . کتاب اسماءالدواهی عندالعرب . کتاب‌الجامع ـ ناتمام . کتاص‌التعازی . کتاب الوشی . کتاب‌فقر[۶] کتاب سیبویه . کتاب فقر[۷] کتاب‌الاوسط للاخفش . کتاب‌العروض . کتاب شرح کلام‌العرب و وتلخیص[۸] الفاظها وتقریب معانیها . کتاب ما اتفقت‌الفاظه واختلفت معانیه فی‌القرآن. کتاب طبقات‌النحویین‌البصریین واخبارهم . کتاب‌الرسالة الکامله . کتاب‌الرد علی سیبویه . کتاب‌ـ قواعدالشعر . کتاب‌اعراب‌القرآن. کتاب‌الحث‌علی‌الادب‌والصدق. کتاب‌قحطان‌وعدنان.. کتاب

---

۱ـ ف (احسان) . ۲ـ ف ( و ... علی‌المازنی) جب (وعلی‌المازنی عول) .

۳ـ سورحی در لغت بدست نیامد .گمان میروداز سرح و بمعنی چوپان وگله‌دار باشد.

٤ـ ف (یکسرالارضین) جب (یکسح) ودربصره دستجات زیادی از زنجبان بوده‌اندکه کارشان پاك‌کردن شوره‌زارهای زمین بوده تا بخاکی برسدکـه قابل کشت بـاشد (رك الحضارة الاسلامیه ص ۲۹۵) . ۵ـ ف (القرائة). ٦ـ۷ ف (معنی).

۸ـ ف (وتخلیص) .

الزیادة المنتزعة من سیبویه . کتاب المدخل فی النحو. کتاب الناطق . کتاب الفاضل والمفضول
کتاب العبارة عن اسماء الله تعالی . کتاب الحروف . کتاب التصریف .

## وراقان مبرد

ابن زجاجی ، نامش اسماعیل بن احمد . وشاشی[1] نامش ابراهیم بن محمد .

### ابوسعید رحمه‌الله گوید :

در همان دوران مبرد ، گروهی کتاب سیبویه را مورد نظر قرار داده‌اند ، که هیچکدامشان نباهت[2] او ، یعنی مبرد را نداشتند . مانند ، ابوذکوان ، قاسم بن اسماعیل ، مؤلف : کتاب معانی الشعراء ، که این درستویه آنرا روایت کرده . و در روزگار زنج[3] بسیراف رفته بود . ودر اخبار عرب علامهٔ بشمار میرفت، و گروهی از علماء را دیده داشت. و مادر او را توزی بنکاح خود درآورده بود .

وهمچنین، عمیثل[4] بن ذکوان (مکنی بابوعلی) ، مقیم عسکر مکرم[5] مؤلف : کتاب جواب المسکت ، کتاب اقسام العربیه ؛ وکتاب الاضداد (توزی را ابوبکر محمدبن حسن بن مروان ، از ابوذکوان روایت کرده است) .

و مانند : ابویعلی بن ابوزرعه، از اصحاب مازنی . که مردی برجسته و عالم درنحو (ولغت) ، وثقتی در روایت بود، وکتاب الجامع فی النحو ، از اوست ، و باتمام نرسانید .

و از علماء بصریان: ابوجعفر محمدبن رستم یزدیار[6] طبری، که در شمار طبقهٔ ابوعلی بن زرعه بود ، وکتاب غریب القرآن ، کتاب المقصور والممدود ، کتاب المذکر و المؤنث، کتاب صورالهمز ، کتاب التصریف ، کتاب النحو ، از اوست .

و: اشناندانی ، مکنی بابوعثمان . که ابوبکر بن درید از او روایت کرده ، و او را دیده، ومؤلف : کتاب معانی الشعر ، کتاب الابیات (العربیه) است .

و : میرمان ، محمدبن اسماعیل ، مکنی بابوبکر از مردم عسکر[7] که حکایتی در

---

آموزش شرح سیبویه، باابوهاشم دارد، وماآنرا ذکر خواهیم کرد. ومؤلف این کتابها: بود:ـ

۱ـ ف (الساسی) . ۲ـ ف (لم یکن لهم کتب هته) جب (لم یکن لهم کتباهته) و و نباهت ، بمعنی زیرکی ، بیداری ، و فطانت است (منتهی الارب) .

۳ـ فتنه وآشوب زنج درسال ۲۵۵ هجری درخلافت مهتدی بالله عباسی آغاز گردید ، وپانزده سال دوام داشت (قاموس الاعلام ترکی) .

٤ـ ف(عبید) . ۵ـ عسکر مکرم قصبه‌ایست درخوزستان (قاموس الاعلام ترکی) .

٦ـ ف (یزدبان) . ۷ـ عسکر نام سامراء و چندجای دیگر است (فرهنگ نفیسی) .

کتاب العیون، کتاب النحو المجموع علی العلل، کتاب شرح کتاب سیبویه، ناتمام. کتاب المجاری ـ نازك ـ و کتاب صفة شکر المنعم.

## اخبار زجاج

ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن سری زجاج ، از قدیمیترین اصحاب مبرد در قرائت براوست .واگر کسی میخواست چیزی برمبرد قرائت کند ، اول خواستهٔ خود را بوی عرضه میداشت . بعدکار اوبالا گرفت ، و بمعتضد پیوست ، وآموزگار فرزند اوشد . و در اول با فرزندان عبیدالله بن سلیمان بود . سبب پیوستن او بمعتضد این شد ، که برخی از ندیمان معتضد ، کتاب جامع المنطق مجمره ندیم را نزدمعتضد ستوده و توصیف نموده بود. ونام مجمره[1] محمدبن یحیی بن ابوعباد ، وکنیه اش ابوجعفر ، و نام ابو عباد جابر[2] بن یزیدبن صباح عسکری بود، وبرای ادب نیکوئی که داشت بندیمی معتضددر آمده وچون کتابش جدولهائی داشت، معتضد بقاسم بن عبیدالله امر کرد، کسی را بجوید تا آن جدولها را شرح نماید. قاسم ثعلب را خواست و این کار را بوی عرضه داشت، او ازحساب این جدولها سردرنیاورده، وگفت من این را ندانم ، اگر شما کتاب العین را بخواهید حاضر است ، و روایتی هم ندارد. بمبرد نوشته شد. او درجوابشان اظهار داشت که این کتاب مفصل است واحتیاج بکاروزحمت فراوانی دارد ، ومن سالخورده و ناتوان گشته ام ، اگر آن را بمصاحب من ابراهیم بن سری واگذارید امید میرود که از عهده اش برآید . قاسم از گفتگو با معتضد دربارهٔ زجاج تغافل ورزیده بود، تا آنکه معتضد بازفشار آورد، قاسم او را ازسخنان ثعلب و مبرد ، و اینکه احاله بزجاج نموده اند ، آگاه ساخت، (معتضددستورداد آنرا بزجاج بگذارند ) قاسم نیز همین کار راکرد، زجاج گفت بی آنکه آن نسخه را بگیرم ویا درآن جدولها نظری داشته باشم ، این کاررا انجام میدهم. قاسم باو امر کرد که یك نسخه دومی[3] ازآن تنظیم نماید، زجاج ازثعلب وسکری چند کتاب لغت بعاریت گرفت زیرا در علم لغت ضعیف بود ، وآن دومین نسخه را شرح کرد[4] وآنرا بخط ابوالحسن ترمذی صغیر نوشته، و جلد کرد ، و برای وزیر فرستاد، و او هم برای معتضد برده و مورد پسند او قرار گرفت ، و امر کرد (درحدود) سیصددینار جایزه بوی دهند تا تمام آن را شرح نماید ، و نسخهٔ از این کار زجاج بدست کسی نرسید. وتنهادرخزینه معتضدبود.

محمدبن اسحاق گوید: در دوره بدبختی وفلاکت آن فرمانروائی[5] شرح نامبرده بطور پاره پاره وازهمگسیخته پیدا شد، که ما آنرا برروی کاغذهای طلحی نازکی مشاهده کردیم.

---

۱ـ ف (محبره) . ۲ـ ف(محابر) . ۳ـ ف (بعمل البتانی) جب (بعمل الثنائی) .
۴ـ ف (فقدالبتانی) جب (فسر الثنائی) . ۵ـ ف (بقیات السلطان) جب (نکبات السلطان)

گویند: زجاج بااین کار منزلتی بزرگ پیدا کرد، وبرای او جیرهٔ در ندیمان، وجیرهٔ در فقها ، و جیرهٔ در علما ، مقرر گردید که (درحدود) سیصد دینار بود . زجـاج در روز جمعه یازده روز مانده بآخر جمادی‌الاخر سال سیصد و ده وفات یافت . و این کتابها از اوست : کتاب مافسره من‌جامع‌النطق . کتاب معانی القرآن. کتاب الاشتقاق . کتاب‌القوافی. کتاب العروض. کتاب الفرق . کتاب خلق‌الانسان . کتاب خلق‌الفرس . کتاب مختصر نحو. کتاب‌فعلت وافعلت. کتاب ماینصرف ومالاینصرف . کتاب شرح ابیات سیبویه. کتاب النوادر.

## اخبار ابن درید

ابوالحسین[1] دریدی که از غلامان و خاصان ابن درید بود(بمن) گفت: که‌خودابوبکر رحمه‌الله میگفت، در بصره ، کوچه صالح ، سال دویست و بیست و سه بدنیا آمده است. و او ابوبکر بـن محمدبن حسن بـن دریدبن عتاهیة بن حشم‌بن حسن بن حمامی‌ـمنسوب بدهکدهٔ از نواحـی عمان بنام حمامـا ـ بن جروبـن واسع بـن وهب بن سلمة‌بن جشم[2] بـن حاضر بن حشم‌بن ظالـم‌بن حاضر بن اسدبـن عدی‌بن عمروبن مـالك بن‌فهم بن غانم‌بن دوس‌بن عدنان‌بن عبدالله‌بن زهربن کعب‌بن‌حرث‌بن عبدالله بن مالك بن ازدبن غوث، است که دربصره‌بود، بعد بعمان‌رفته ودرآنجا اقامت‌نمود، بعد بجزیرهٔ ابن‌عماره[3] رفت ومدتی‌درآنجا مانده . سپس بفارس رفته و آنجا اقامت کرد، و بعد ببغداد رفته ودر آنجا رحل اقامت انداخت. ولغت و اشعار عرب را میدانست . قرائتش بـر علماء بصره مانند : ابوحاتم ، و ریاشی، و توزی، و زیادی ، بوده و ازآنان‌آموخته ، و از عموی خودحسین[4] بن محمد کتاب مسالمات‌الاشراف را روایت کرده است ، و درسال سیصدوبیست‌ویك در بغداد وفات یافت ، ودر طرف شرق گورستان معروف بعباسیه پشت سوق‌السلاح[5] بخاك سپرده شد. واین کتابها از اوست : کتاب الجمهرة فی‌علم‌اللغة . این کتاب را نسخه‌هائی گوناگون ، با زیادت و نقصان فراوانی است . زیرا در فارس آنرا املا کرد و در بغداد آنـرا از حفظ املا نموده ، و برای همین اختلاف در املا ، زیادتی وکمی در آن پیدا شده است . وآنکه در فارس املا کرد، نشانهٔ دارد که از آغاز کتاب دانسته میشود[6] و نسخه تمام و درستی[9] است که مورد اتکاء همه بود . و آخرین نسخه کـه از تمام نسخه‌ها تصحیح گردیده ، نسخـه ابوالفتح عبدالله[8] بن احمد نحوی است ، برای آنکه از چندین نسخه جمع‌آوری شده و

---

۱ـ ف ( ابوالحسن ) . ۲ـ ف (حشم) .

۳ـ جزیره ابن عماره همان جزیره ابن‌عمرو است که در شهرماردین در استان دیار بکر قرار دارد (قاموس الاعلام ترکی ). ٤ـ ف (المحسن) . ٥ـ یکی ازجـاهای بغداد است (دلیل خارطه بغداد ص ۱٤۹) . ٦ـ ف ( املاء بفارس علی غلامه تعلم من) جب (املاء بفارس غلامة یعلم من) . ۷ـ ف (والثانیه) جب (والثامه) .

۸ـ ف (عبیدالله) .

در محضرش قرائت گردیده است .

کتاب السرج واللجام. کتاب الاشتقاق. کتاب المقتبس. کتاب الوشاح. کتاب الخیل الکبیر. کتاب الخیل الصغیر . کتاب الانواء . کتاب المجتنی . کتاب المقتنی . کتاب الملاحـن. کتاب رواد[1] العرب . کتاب ماسئل عنه لفظا فاجاب حفظا ـ که علی بن اسماعیل بن حرب از وی جمع کرده است . کتاب اللغات . کتاب السلاح . کتاب غریب القرآن ـ ناتمام . کتاب فعلت وافعلت کتاب ادب الکاتب . که به پیکرهٔ کتاب ابو قتیبه بود و پاك نویس نشده و بدست مردم چیز از آن نرسید . کتاب صفة السحاب والغیث .

ابوالحسین[2] دریدی بمن گفت : من حضور داشتم که ابوعلی بن مقله ، و ابن[3] حفص ، کتاب مفضل بن سلمه را که در رد خلیل تألیف کرده بود، برابوبکر قرائت مینمودند ، و در اثنا قرائت آنها پاره جاها میگفت: ابوطالب راست گوید، و پاره جاها میگفت، ابوطالب دروغگوید. وبعد دیدم (ابن) حفص همان سخنان او را دریکصد ورق جمع آوری نموده وبکمك دیگران تفسیر کرده است.

## اخبار ابن سراج

ابومحمد بن درستویه گوید : با ذکاوت وفطانتی که ابن سراج داشت، از همهٔ غلامان مبرد جوانتر بود، ومبرد با میل ورغبت او را بخود میخواند، و از دیدنش شادمان میگردید و درخلوت وجلوت باوی بود و مؤانستی با او داشت ، وگوید : روزی هم ابن سراج را پس از مرگ مبرد دیدم که برای دیدار زجاج آمده بود، ومردی چیزی از زجاج پرسید ، و او با بن سراج گفت : ای ابوبکر جواب این مرد را توبده ، او هم جوابـی بخطا داد . زجاج بطور سرزنش باو گفت : بخدا اگر در منزل من بودی تو راکتك میزدم ، ولی در این مجلس این کار شایسته نیست . ما همیشه تو را در ذکاوت وفطانت با بو[4] الحسن بن رجاء تشبیه[5] میکردیم ، و تو در یك چنین جوابی خطا میکنی ، ابن سراج گفت ، ای ابواسحاق، تو مرا زدی و تأدیب کردی ، من از همان وقتیکه این کتاب یعنی کتاب سیبویه را خواندم، دیگران را بکناری گذاشته‌ام ، زیرا اشتغال بموسیقی و منطق مرا از آن باز داشت . ولی از همین حالا بهمان کار بـاز میگردم ، وبر گشت و آن مصنفاترا (تصنیف) نمود ، و پس از مرگ زجاج ریاست باو رسید و درسال ... در گذشت واین کتابها ازاوست : کتاب الاصول ـ الکبیر ـ کتاب جمل الاصول ـ کتاب الموجز ، کوچك است. کتاب الاشتقاق. کتاب شرح سیبویه. کتاب القرات . کتاب الشعر والشعراء . کتاب الریاح والهواء والنار . کتاب الجمل .

---

۱ـ ف (رواة) . ۲ـ ف (ابوالحسن) . ۳ـ ف (ابو) .
۴ـ جب (ابن) . ۵ـ ف (تشهد بالذکاء والفطنة لابی الحسن بن رجا) جب .
(تشبهت بالذکا والفطنة بابی الحسن بن رجا)

کتاب المواصلات فی‌الاخبار و المذاکرات[1] .

ابوالحسن علی‌بن عیسی رمانی گوید: در محضر ابن سراج بودم ، و سخن از کتاب الاصول او بمیان‌آمد ، یکی‌آنرا بر کتاب‌المقتضب ترجیح داد ، ابوبکر گفت : چنین‌نیست و این شعر را خواند :

وَلٰکِن بَکَتْ قَبْلِی فَهَاجَ[2] لِیَ‌الْبُکا  بُکَاهَا فَقُلْتُ اَلْفَضْلُ لِلْمُتَقَدِّم[3]

## ابوسعید سیرافی رحمه‌الله

شیخ ابومحمد[4] ایده‌الله گوید : (پدرم) ابوسعید حسن‌بن عبدالله‌بن مرزبان ، ازمردم فارس و درسیراف[5] بدنیا آمد ، وهمانجا شروع بتحصیل علم نموده و بیست سال نداشت که بعمان رفته ، و در فقه بپایهٔ اجتهاد رسید . و باز بسیراف برگشته . و ازآنجا بعسکر رفت. و مدتی درآنجا اقامت نمود ، و محمدبن عمر صیمری متکلم را ملاقات کرده ، و او ویرا برتمام اصحابش مقدم میداشت و برتری میداد .

ابوسعید، فقیهی برمذهب علما عراق بود ، و جانشین قاضی ابومحمد بن‌معروف ـ که در نحواستادش بود ـ در قضاوت طرف‌شرقی‌بغداد گردید، و بعد قضاوت هردو طرف، و بعد همان‌طرف‌شرقی‌راداشت... کرخی فقیه، ویراجلو میانداخت‌وبوهمه‌برتری میداد ، ومجلسی برایش ترتیب داد که درآن فتوی‌دهد . ولادتش قبل از نود بود . وروز دوم ماه رجب‌سال سیصدوشصت وهشت ازدنیا رفت. و این کتابها از اوست : کتاب شرح (کتاب) سیبویه . کتاب الفات الوصل والقطع . کتاب اخبار النحویین ـ (البصریین) . کتاب الوقف والابتداء . کتاب صنعةالشعر والبلاغه . کتاب‌شرح مقصوره ابن‌درید (کتاب‌الاقناع فی‌النحو ـ درحدود سیصد ورق) .

## اخبار ابن درستویه

ابومحمد عبدالله‌بن جعفربن محمدبن‌درستویه . با مبرد و ثعلب آمیزش داشت، و از آنها آموخت، وبا فضل ومتفنن‌دربسیاری ازعلوم بصریان گردیده وجانبداری آنها را بشدت مینمود. وبرمفضل بن‌مسلمه‌ردی نگاشت، وتاملاتی[6] درکتاب‌العین‌داشت. وفاتش درسال‌سیصدوسی‌و اندی بود و این کتابها ازاوست : کتاب‌المتمم . کتاب شرح‌الارشاد فی‌النحو . کتاب‌الهدایه.

---

۱ـ (مذکرات)  ۲ـ ف (فهیج) .  ۳ـ ولی‌پیش‌ازمن بگریه درآمد وگریهٔ اومرا گریان‌ساخت‌وگفتم که‌برتری‌همیشه‌باپیشینیانست.  ٤ـ ف (ابواحمد)  ٥ـ سیراف شهربزرگی درساحل‌دریای فارس است که درقدیم‌بارانداز کشتی‌های هند، بود (معجم‌البلدان).

٦ـ ف (ونقض) جب (وتبصر) .

شرح الجرمی . کتاب ادب الکتاب المتمم[۱] . کتاب المذکر والمؤنث . کتاب المقصور والممدود. کتاب الهجاء . کتاب غریب الحدیث. کتاب معانی الشعر. کتاب الحی و المیت . کتاب التوسط بین الاخفش و ثعلب فی معانی القرآن و اختیار ابی محمد فی ذلك (کتاب تفسیر المفضلیات ـ ناتمام) کتاب تفسیر السبع ـ ناتمام . کتاب المعانی فی القران[۲] ناتمام . کتاب تفسیر الشئی ـ ناتمام. کتاب اسرار النحو ـ ناتمام ـ کتاب شرح المقتضب ـ ناتمام. کتاب نقض کتاب الروندی علی النحویین . کتاب تزرح[۳] العروضی . کتاب الازمنة ـ ناتمام . کتاب الرد علی ثعلب فی اختلاف النحویین . کتاب خبر قیس بن ساعده وتفسیره . کتاب شرح الکلام و بناه[۴] ـ ناتمام. کتاب الرد علی ابن خالویه فی الکل والبعض. کتاب فی الاضداد . کتاب الرد علی بن[۵] مقسم فی اختیاره . کتاب اخبار النحویین . کیاب الرد علی الفراء فی المعانی. کتاب جوامع العروض. کتاب الاحتجاج للقراء . کتاب تفسیر (قصیدة) شبل بن عزره[۶] کتاب رسالته الی نجح[۷] الطولونی فی تفضیل العربیه . کتاب الکلام علی ابن قتیبه فی تصحیف العلما . کتاب الرد علی ابی[۸] زید البلخی فی النحو. کتاب الرد علی من قال بالزوائد و قال[۹] یکون فی الکلام حرف زائد. کتاب النصرة لسیبویه[۱۰] علی جماعة النحویین . واین کتاب مشتمل برچندین کتاب است وبپایان نرسانید . کتاب مناظرة سیبویه للمبرد . کتاب الرد علی من نقل کتاب العین . عن الخلیل .

## ابوالحسن علی بن عیسی رمانی (رحمه‌الله)

ابوالحسن علی بن عیسی بن (عبدالله) (رمانی) نحوی ، نژادش از سر من رای ، و ولادتش در سال دویست ونودوشش در بغداد است ، و از فضلا ، نحویان (بصره) و متکلمان بغدادی ومتفنن در بسیاری از علوم مانند ، فقه، و قرآن ، ونحو ، وکلام بود وتصنیفات[۱۱] وتألیفات بسیاری داشت. وبیشتر تصنیفاتش رادرحین املاء ازوی گرفته‌اند، ودراین‌هنگام که ما این کتاب را پاکنویسی مینمائیم، درحال حیات است ، و ما کتابهائیرا که در نحو ، ولعت، و شعر ، تصنیف کرده ، در اینجا میآوریم ، وآنچه درکلام ، و فقه دارد بجای خود ذکر خواهیم نمود .

کتاب شرح (کتاب) سیبویه . کتاب نکت سیبویه . کتاب المسائل المفردات[۱۲] من کتاب سیبویه. کتاب شرح المدخل للمبرد . کتاب شرح مختصر الجرمی. کتاب شرح المسائل للاخفش ـ بزرگ وکوچك ـ کتاب شرح الالف واللام للمازنی . کتاب شرح الموجز لابن ـ

---

۱ـ ف (کتاب ادب الکاتب) . ۲ـ ف (فی القرات) . ۳ـ ف (مدرج) .
۴ـ ف (ونقاه) . ۵ـ ف (ابی) . ۶ـ ف(غروه) .
۷ـ ف (نجیح) . ۸ـ ف (ابن) . ۹ـ ف (وان) .
۱۰ـ ف (لسوید) . ۱۱ ـ ف (التصرف) . ۱۲ـ ف (المفرده) .

السراج . کتاب التصریف . کتاب الهجاء . کتاب الایجاز فی النحو . کتاب المبتداء فی النحو. کتاب الاشتقاق الصغیر . کتاب الاشتقاق الکبیر . کتاب الالفات فی القران . کتاب اعجاز القران. کتاب شرح کتاب الاصول . لابن السراج .

## الفارسی ابوعلی (رحمه‌الله)

(حسن) بن احمد بن عبدالغفار نحوی . پیش‌از سیصدوهفتاد وفات یافته، واز کتابهای اوست : کتاب الحجة (للقراء السبعه ائمة الامصار الذین ذکرهم ابوبکر بن موسی بن العباس بن مجاهد رضی‌الله عنه) . کتاب التذکره . (کتاب الایضاح فی النحو) . کتاب ابیات الاعراب . کتاب شرح ابیات الایضاح . کتاب مختصر عوامل الاعراب . کتاب المسایل المصلحه ـ که‌در آن ردی برزجاج[1] بوده و معروف بالاغفال است . (وکتاب المسائل البغدادیات . وکتاب مسائل الحلبیات . و مسائل الشیرازیات) نیز از اوست .

---

۱ــ ف (برویها عن الزجاج) جب (تردفیها علی الرحاج) .

( بسم الله الرحمن الرحیم )

## فن دوم ـ از مقاله دوم

## از کتاب الفهرست

## در اخبار علما و مشتمل بر اخبار نحویان و لغویان

### کوفه

محمدبن اسحق گوید : اینکه بصریان را مقدم آوردیم برای این است که عربیت در ابتداء از ایشان گرفته شده و شهر بصره نیز قدیمی‌تر از کوفه است .

### اخبار رواسی

بخط ابوالطیب اخی الشافعی خواندم : نام رواسی محمدبن ابو ساره ، وکنیه‌اش ابوجعفر بود،وچون سری‌بزرگ داشت رواسی‌نامیده شد، وبرای آنکه درنیل[1] اقامت‌داشت، نیلی خوانده میشد .

و او اولین نفر ازکوفیان است که در نحوکتابی تألیف کرد . ثعلب گوید : رؤاسی سمت‌استادی‌را بر کسائی‌وفراء داشت. وفراء میگفت‌وقتیکه کسائی روانه بغدادشد.رؤاسی‌بمن

---

۱ـ نیل رود مصر ، ونام دهی‌درکوفه ، وشهری میان بغداد وواسط (فرهنگ‌نفیسی)

گفت : کسائی رفت ، وحال آنکه‌تو بیشتر ترازوی توانگری‌داری[1] . من نیز ببغداد آمده و کسائیرا دیدم وچند مسئله ازمسائل رؤاسی را از وی پرسیدم ، و او جوابهائی خلاف آنچه میدانستم داد. من بگروهی از علماء کوفه که همراهم‌بودند چشمکی‌زدم، گفت: چرا بدت‌آمد مگر تو هم ازکوفیان هستی . گفتم آری . گفت رؤاسی چنین وچنان گوید ، و صحیح نباشد ومن شنیده‌ام که‌عرب چنین‌وچنان گویند، تا رسیدبآن‌مسائلی که من‌میدانستم، و او را مجاب نمودم . رؤاسی مرد نیکوکاری بود و خود رؤاسی میگفت : خلیل کسی را نزد من‌فرستاد، وکتاب مرا خواست[2] من‌نیز آنرا برایش فرستادم ، و او آنراکه خواند ،کتاب خـود را تألیف‌کرد . وباز گوید : درکتاب سیبویه ، قال‌الکوفی اشاره برؤاسی است . ابن درستویه گوید : ثعلب عقیده داشت رؤاسی اولین نفر از نحویان کوفه است که درنحوکتاب تـألیف کرد . وفاتش ... و این کتابها از اوست : کتاب‌الفیصل ــ که گروهی آنرا روایت کرده‌اند . کتاب‌التصغیر. کتاب معانی‌القرآن، که هنوز روایت میشود . کتاب‌الـوقف والابتداء الکبیر. کتاب الوقف والابتداء الصغیر .

## اخبار معاذالهراء

بنوشتهٔ ابوالطیب اخی‌الشافعی، معاذالهراء (عموی رؤاسی) نامش ابومسلم‌معاذالهراء وکنیه‌اش راابوعلی نیز گفته‌اند ، وبردهٔ‌محمدبن کعب قرطی‌است، پدرش اورامکنی بابومسلم داشته‌بود. بعدفرزندی پیدا کردواو راعلی‌نامیدوهمان‌را کنیه‌خودقرارداد،معاذباکمیت‌دوستی داشت واورا نصیحت میکرد که ازکارگذاری‌برای خالد قسری کناره گیرد، ومیگفت اوتعصب شدید علیه مضریان دارد، و لی‌کمیت‌نمیپذیرفت . و همینکه خالدویرا دستگیر ، و زندانی ساخت ، معاذ اندوهگین شده و گفت :

نَصَحتُك والنَّصیحةِ ان تَعَدَّتْ ... هَوی المَنصوحِ عَزَّ لَهاالقبولُ[3]

فَخالَفت الذی لَكَ فیه رُشدٌ ... فَغالَتَ دونَ ما اَمَلَّتَ غُولُ[4]

وَعاد خَلاف ما تَهْوی خلافا ... له عَرضَ من اَلبَلوی وَ طُولُ[5]

بکمیت که این گفته رسید ، باو نوشت :

---

۱ــ ف (وانت اسن‌منه) جب (وانت امرمنه) و امر بمعنی برکت یافته در مال و نسل است (فرهنگ نفیسی) .

۲ــ ف (یطلب کتابی) جب (بطلب کتابی) .

۳ــ تورا پندی دادم وپند ازآرزوهای شنونده که فزونترشد قبولیش براو گران‌آید .

٤ــ مخالفت با آنچه که‌صلاح دید خودت بودنمودی بی‌آنکه بدانی‌بمهلکه درافتاده‌ای.

٥ــ وبعکس آرزوهائیکه‌داشتی، واژگونیهائی‌برایت رویداد که‌عرض‌وطول‌زیادی‌پیدا کرد.

اَراكَ كمهدُى الماءَ لِلْبحرِ حامِلاً  الى الرَّمْلِ مِنْ يبرين[1] مُتَجِراً رَمْلا[2]

معاذالهراء تادوران برمکیان حیات داشت . و در روزگار یزیدبن عبدالملك بدنیا آمده ، و در همانسال بدبختی برمکیان ، سال یکصد و هشتاد وهفت ، درگذشت . و او را فرزندان و نوادگانی بودکه پیش از وی ودرحیات او وفات یافتند ، وکتابی از او بدست نیامده است .

## اخبار کسائی

ابوالحسن علی بن حمزةبن عبدالله بن عثمان ، و بقولی بهمن بن فیروز ، کنیه‌اش‌را ابو عبدالله گفته‌اند و ازکوفیانی بودکه از رؤاسی ، وگروهی آموخت ، و ببغدادکه آمد ، رشید اورا نزد فرزندان خود مأمون وامین گذاشت. بخط ابوالطیب خواندم : رشید ازجای بلندی‌کسائی را نگاه میکرد واو رشیدرا نمیدید .کسائی برای حاجتی از جای برخواست تاکفشهای‌خود را بپوشد ، امین ومأمون پیش دستی نموده وکفشهای او را مقابلش گذاردند کسائی سر و دست هردو را بوسیده و قسم دادکه دیگر چنین‌کاری نکنند . رشید بجایگاه خود برگشت، وبحاضران گفت، چه‌کسی گرامیترین خادمان‌را دارد، گفتند ، امیرالمؤمنین اعزه‌الله ، گفت نه، اوکسائی است‌که امین و مأمون‌ویرا خدمت‌کنند ، و قصه را بر ایشان نقل‌کرد .

زمانیکه بیماری‌کسائی در ری شدت یافت ، رشید بعیادتش میرفت ، روزی این شعر را از او شنید :

قدراً اَحلَكَ ذاَ النخيل وَ قَدْارَىٰ  وَ اَبيكَ مالَكَ ذوُالنَخيل مُقامُ[3]

الاّكداركم[4] بذى نَفَرالحمى  هَيْهاتَ ذوُ نَفَرٍ مِنَ المَزدار[5]

رشیدکه بیرون‌آمد ، گفت بخدا سوگند ،کسائی درگذشت . پرسیدند چگونه یا امیرالمؤمنین ، گفت خود او برای من حکایتی نقل‌کرده بودکه یك اعرابی بروی فرود میآورد ، وقتی درمنزلش بیمار شد باین شعر تمثل جسته و در خانه‌اش وفات یافت، وگویند در همان روزکسائی از دنیا رفت. سبب نامیده شدن‌کسائی باین نام آن بودکه وی باکساء[6] رودباری[7] بمجلس معاذالهراء میآمد ، درحالیکه‌دیگران برتن پیرایه‌هائی داشتند .

---

۱ـ یبرین ، شنزار وسیعی است در شمال شرقی حجر یمامه (معجم‌البلدان) .

۲ـ تو را چنان‌کسی بینم‌که بدریا آب آورد و شن را بتجارت بیبرین برد .

۳ـ ای صاحب نخلستان قدز برتو فرود آمده وبپدرت سوگند دیگر نمی‌بینم تو را در آن نخلستان جایگاهی باشد .  ٤ـ ف (بدارکم) .

٥ـ مگر مانند همان خانه‌هائی‌که پناهگاه نفراتی بوده و هیهات‌که زیارت‌کنندگانی هم ندارند .  ٦ـ کساءگلیم است (فرهنگ نفیسی) .  ۷ـ ف (ورداء) جب (رودباری) و رودبار بلوکی است درکوهستان ری (فرهنگ نفیسی) .

کسائی در سال یکصدونود وهفت دررِی وفات یافت. و در یك روز با ابویوسف‌قاضی

بخاك سپرده شدند و این کتابها از اوست : کتاب معانی‌القرآن . کتاب مختصر النحو . کتاب القرااات. کتاب‌العدد، کتاب‌النوادرالکبیر. کتاب‌النوادر الاوسط. کتاب النوادرالاصغر کتاب مقطوع‌القرآن و موصوله . کتاب اختلاف‌العدد . کتاب‌الهجاء ... کتاب المصادر . کتاب اشعار المعایات و طرائقها . کتاب الهاات‌المکنی بها فی‌القرآن . کتاب الحروف . و دانا با نساب و القاب و سرگذشتهای مردم بود . وبنوشتهٔ ابن‌کوفی : در اشعار وقبائل هنرمندی‌داشت، و کتاب‌الشعراء المذکورین . کتاب اشعار القبائل. ازاوست که مشتمل‌برچند **قبیله** است (ازآن جمله ...).

## نصیر[1] بن یوسف

مصاحب‌کسائی ، و از نحویان و لغویان بود . ازکتابهای اوست : کتاب‌الابل . کتاب خلق‌الانسان .

## و از علماء کوفه

ابوالحسن‌احمراست[2] نه خلف. گویند ازکسائی‌هم‌گذشته[3] و برتری بر اوپیداکرد. وی‌ازرؤاسی‌آموخته، وبرکسائی قرائت داشته و این کتابها از اوست . کتاب التصریف. کتاب یقین‌البلغاء . و ازعلما و راویان کوفه ، خالدبن‌کلثوم‌کلبی است، که از راویان اشعار، و دانا با نساب و القاب و سرگذشتهای مردم بود . وبنوشتهٔ ابن‌کوفی : در اشعار وقبائل هنرمندی‌داشت، وکتاب‌الشعراء المذکورین . کتاب اشعار القبائل. ازاوست که مشتمل‌برچند **قبیله** است (ازآن جمله ...).

## اخبار فرآء

ابوزکریاء یحیی‌بن زیاد فراء ، بردهٔ بنی منقر ، و درکوفه بدنیاآمده است . سلمه نام‌فراء راعیسی ، و یوسفی، یحیی بن زیادبن قرانحت (بن داوربن‌کردناد) نوشته‌اند.

ابوعبدالله بن مقله از قول‌ابوالعباس‌ثعلب‌نوشته است، سبب املاءکتاب فراء درمعانی آن بود ، که‌عمربن‌بکیر، مصاحب فراء، بحسن‌بن‌سهل پیوست ! و بفراء نوشت ،امیرحسن‌بن سهل، بسا اوقات از من چیزهائی ازقرآن میپرسید که جوابی برای او حاضر ندارم. اگر صلاح بدانی، اصولی را ترتیب داده، یا آنرا بصورت‌کتاب درآور، تابآن مراجعاتی‌داشته باشم ؛ وبهمان‌گونه رفتارکنم. فراء اصحابش‌را خواندکه بیایند تاکتابی درقرآن‌برایشان

---

۱ـ ف (نصر) . ۲ـ ف (احمد) و بهمین جهة نوشته (نه خلف) یعنی خلف احمر نیست و ف (یخلف) دارد .

۳ـ ف (قبل وبعد الکسائی) جب (قبل و تعدالکسائی) .

املا نماید ، و روزی برای این‌کار مقرر داشت . درآن روزکه همه حاضر شدند و فـراء بمیانشان درآمد، به‌پیرمردی که درمسجد اذان میگفت ومردم راقرائت نمازمیآموخت گفت: فاتحةالکتاب را بخوان ، و او تفسیر نمود وبهمین‌گونه آن مرد تمامی قرآن را خواند. و او تفسیر کرد .[۱]

ابوالعباس گوید : پیش از فراء کسی چنین‌کاری را نکـرده ، وگمان نمیرود ، کسی بتواند چیزی برآن بیفزاید . و بازگوید : سبب املاء حدود نیزآن بود که گـروهی از اصحاب کسائی نزد او جمع شده ، و تقاضا کـردندکه مبانی نحورا برایشان املا نماید . و او باین‌کار شروع کرد ، در مجلس سوم . بهم گفتند اگرکار بدینگونه ادامه یابد ، کودکان نیز نحو را فراگیرند ، و راه چاره در این است که از حضور خودداری نمائیم ، وچنین کردند،فراء بخشم درآمد وگفت: ازمن خواستندکه برایشان جلسه داشته باشم ، وهمینکه نشستم درآمدن تأخیر روا داشتند ، بخـدا سوگند اگـر دو نفر حاضر شوند، من نحو را املاخواهم نمود، و شانزده سال نحو را املا داشت ، بی‌آنکه در دستش کتابی دیـده شود ، جزیك مرتبه ، که آنهم نسخه‌کتابی بودکه مراجعه بآن لازم آمده بود .

ابوالعباس گوید : فراء درمسجدی که کنارخانه‌اش بودمی‌نشست، ونزدیك باو واقدی جلساتی داشت . فـراء در تألیفات و تصنیفاتش فلسفه بافی میکـرد ، وگفتار فلاسفه را در الفاظ خود میگنجانید . و بیشتر اوقات در بغداد بود ، و پول اندوخته میکرد . سال کـه بآخر میرسید ، بکوفه‌میرفت وچهل روزدرآنجا میان خانواده‌اش میگذرانید، و اندوخته‌های خود را میانشان تقسیم و احسان مینمود. از اشعارش چیزی بدست‌نیامد جز این ابیات ، که ابوحنیفه دینوری از طوال روایت‌کرده است :

یٰا اَمیرا عَلیٰ جِریب مِنَ الاَرْ ضِ لَـه تِسْعَةٌ مِنَ الحُجّابِ[۲]

جٰالِسًا فِی الخَرٰابِ یُحْجَبُ عَنْهُ مٰا سَمِعْنٰا بِحٰاجِبٍ فِی خَرٰابِ[۳]

لَنْ تَرٰانِی لَكَ العُیُونُ بِبٰابِ لَیْسَ مِثْلِی یُطِیقُ رَدَّ الحُجٰابِ[۴]

فراء سال دویست وهفت، در راه مکه وفات‌یافت . و این‌کتابها ازاوست : کتاب‌معانی

---

۱ـ ف (فقال اقراء بفاتحه‌الکتاب نفسرها ثم نوفی‌الکتاب کله فقراء الرجل ویفسرالفراء) جب (اقرا بفاتحه‌الکتاب ففسرها ثم مرفی‌الکتاب‌کله یقراء الرجل و یفسرالفراء) .

۲ـ ای امیر بریك جریب زمین‌که نه نفر دربان برای خود گذاشتهٔ . ۳ـ در حالیکه در خرابه نشسته ویرا دربانی‌کنند . مـا نشنیده‌ایم خرابه دربانی داشته باشد . ٤ـ دیدکانی مرا برچنین دری نخواهد دید زیرا مثل من‌کسی‌نمیتواند حاجبان را رد نماید .

القرآن . که برای عمربن بکیر تألیف کرد وچهار جزء است . کتاب البهی . برای عبدالله بن طاهر تألیف کـرد . کتاب اللغات . کتاب المصادر فی‌القرآن . کتاب الجمـع والتثنیة فی‌القرآن . کتاب الوقف والابتداء . کتاب الفاخر . کتاب الةالکاتب[1] . کتاب النوادر ، که سلمه (و) ابن قادم آنرا روایت کرده‌اند . کتاب فعل‌وافعل. کتاب‌المقصور والممدود. کتاب المذکر و المؤنث .

## نامهای حدود فراء

## بترتیب نوشتهٔ سلمة بن عاصم

حد اعراب دراصول عربیت. حدنصب متولد ازفعل . حد معرفه ونکره . حدمعرفت[2] حد عدد. حد مذومنذ وهل[3] حد عماد. حدفعل‌واقع ، حد ِان ّ واخوات‌آن . حد کی‌و کیلا. حدحتی . حد اغراء. حد دعاء . حد دونون شدیده و خفیفه . حد استفهام. حد جزاء . حد جواب . حدالذی ومن وما. حد ُرب ّ وکم . حد تبریه وتمنی[4] . حدنداء . حدندبه. حد ترخیم ، حدان مفتوحه . حداذ واذا و اذاً . حدمالم یسم‌فاعله . (حدلوترکت ورایك). حد حکایت. حدتصغیر . حدنسبة[5] حدهجاء . حد راجع‌الذکر . حدفعل رباعی . حدفعل ثلاثی. حدمعرب ازدوجا . حدادغام . حدهمز . حد ابنیه . جد جمع . حد مقصور و ممدود . حد مذکر ومؤنث ، حدفعل وافعل ، حد نهی . حدابتداء وقطع حد یجری ومالایجری[6] .

## مشاهیر اصحاب فراء

ابن[7] قادم . ابوجعفر محمدبن قادم ، از اصحاب فراء ، و آموزگار معتز پیش از خلافتش بود، و همین که معتز بخلافت رسید، کسی‌را بدنبال وی فرستاد، و آن‌شخص بمنزل وی ، که سالخورده شده بود ، درآمده و گفت : از طرف امیرالمؤمنین آمده‌ام : ابن قادم پرسید مگر امیرالمؤمنین در بغداد نیست، ومرادش مستعین بود ، فرستاده خلیفه گفت : نه، معتز سرکارآمده است . وچون معتز برای تأدیبی که ابن قادم از اوکرده بود، در دل کینه نسبت بوی داشت، و ابن قادم نیز از انتقامجوئی او هراسان بود . بزنش گفت[8] خداحافظ ، و از خانه بدر شد و دیگر برنگشت .

واین واقعه درسال دویست وپنجاه‌ویك بود، این کتابهااز اوست: کتاب غریب‌الحدیث کتاب مختصر نحو . کتاب الکافی فی‌النحو .

---

۱ـ ف(الکتاب). ۲ـ ف (من‌ورب) . ۳ـ ف (ملازمه رجل) ٤ـ ف(الثنویة والمثنی) .
٥ـ ف (التثنیه) . ٦ـ ف(یجزی ومالایجزی) . ۷ـ ف (ابو) . ۸ـ (تقال لعناله) جب (فقال لعیاله) .

## سلمة بن عاصم

کنیه‌اش ابو محمد، ویکی از علماء کوفیان ، وراویه مورد اعتماد وعالم بنحو بود، و تمام کتابهای فراء را روایت کرده ، و از وی جدائی نداشت . وفاتش ... و این کتابها از اوست : کتاب غریب الحدیث. کتاب الحلول فی النحو .

## طوال

نامش ... وکنیه‌اش ابوعبدالله، وکتابی ازاو دیده‌نشده‌است، ابوالعباس ثعلب گوید: طوال (درآموزش) عربیت مهارت داشت. وسلمة مراقبت در ادا مطلب کتاب مینمود، وابن[1] قادم در تشخیص علل، خوش فکر بود .

## اخبار ابو عمرو شیبانی

نام ابوعمرو ، اسحق بن مرار ـ بکسرمیم ـ شیبانی است که بردهٔ آنان بود ، و در منازل بنی‌شیبان کودکانشان را درس میداد . از این‌رو برای دوستی کـه باآنان داشت ، و بقولی برای همسایگی ، و تربیت فرزندانشان ویرا بشیبانیان منسوب داشتند . وی راویـهٔ با اطلاع بلغت و شعر ، ومورد اعتماد در حدیث بـود ، مسموعاتش زیاد، و دیـوان اشعار قبائل تماماً از وی گرفته شده است .

فرزندان ونوادگانش ، کتابهای ویرا روایت کردند ، ویکی از فرزندانش عمـروبن ابوعمرو است که راوی اوبود واز وی‌آموخت، ودر لغت کتابهائی تصنیف کرد که ازآن‌جمله: کتاب الخیل ، کتاب اللغات . کتاب النوادر ، کتاب غـریب الحدیث ، وکتاب غریب المصنف است .

گوید[2] احمدبن حنبل همیشه در مجلس ابو عمرو شیبانی حاضر میشد ، و در حـدیث روایتهائی از وی دارد . قاضی ابوالحسن هاشمی گوید : علی بن حسین قرشی از حزنبل ، برای‌ما حکایت کرد که عمروبن ابوعمرو گفت‌پدرم اشعار بیش از هشتاد قبیله را جمع‌آوری نمود ، وشعر هرقبیله‌ایرا که‌جمع کرده ودر دست‌رس مردم قرار میداد . یك قرآن مینوشت. و در مسجد کوفه میگذاشت ، وبیش ازهشتاد قرآن بخط خودنوشت. ابوعمروشیبانی صدوده سال عمر کرد ودر سال دویست وشش وفات یافت ، یعقوب‌بن سکیت گوید : ابوعمروشیبانی درسن صدوهجده سالگی در گذشت ، و تا هنگام مرگ با دست خود مینوشت . و چه بسا از من کـه جوان بودم و از وی میآموختم ، وکتابهایش را رونوشت میکردم ، کتابی بعاریت میگرفت .

ابن کامل گوید: ابوعمروسال‌دویست وسیزده درهمان روزی ازدنیا رفت که ابوعتاهیه، و ابـراهیم مـوصلی وفـات یافتند . و از کتابهای اوست : کتاب غریب الحدیث . که آنرا

---

۱ـ ف (ابو) .

۲ـ مرجع ضمیر معلوم نیست ، شاید خود مؤلف باشد .

عبدالله بن احمدبن حنبل، از پدرش احمد ، از ابوعمرو ، روایت کرده است . کتاب النوادر. معروف ، بحروف الجیم . کتاب النخله[1]. کتاب النوادرالکبیر. بسه نسخه ـ (کتاب الابل) . کتاب خلق الانسان . کتاب الحروف . کتاب شرح کتاب الفصیح .

## اخبار مفضل ضبّی

ابوالعباس مفضل بن محمدبن یعلی بن عامر بن سالم بن (ابو) رمال ، از بنی ثعلبة بن سیدبن ضبه ، و بنوشته یوسفی ، بن ابوضبه است، و ابن کوفی کنیهٔ ویرا عبدالرحمن نوشته، و گویند که او با ابراهیم بن عبدالله بن حسن خروج کرده ، و منصور پس از پیروزی بر آنان، از گناهش چشم پوشید، وویرا بملازمت مهدی گماشت. و او منتخبات اشعار موسوم بمفضلیات را برای مهدی تألیف کرد که صدو بیست و هشت قصیده ، و شاید بیشتر و یا کمتر است و قصیده‌هایش را پس وپیش روایت کرده‌اند ، ولی صحیح آن همانست که ابن اعرابی از وی روایت کرده و ازشعر تابط شراً[2] شروع میشود :

یا عیدَ ما لَکَ مِنْ شَوْقٍ وَ اَبْراقِ  وَمَرَّ طَیفٍ علی الاَهْوالِ طَرّاقِ[3]

وفات مفضل در سال ... و این کتابها از اوست : کتاب الاختیارات . که در بالا بآن اشاره شد . کتاب الامثال . کتاب العروض . کتاب معانی الشعر . کتاب الالفاظ .

## اخبار ابن اعرابی

ابوعبدالله محمدبن زیاداعرابی. وبخط ابوعبدالله بن مقله خواندم که ابوالعباس ثعلب میگفت: مجلس ابن اعرابی را دیدم که درحدود صدنفر در انجا جمع شده و از وی پرسشها داشتندو براوقرائت میکردند، واوبی آنکه کتاب در دست داشته باشدجواب میداد. وبازمیگفت: و درحالیکه ملازمتش را داشتم هیچگاه کتابی دردست او ندیدم . و از هشتاد سال بیشتر عمر کردو در سرمن رای وفات یافت .

---

۱ـ ف (النحله) .

۲ـ تابط شراً لقب ثابت بن جابر است که از دلاوران عرب و از قبیلهٔ مضربن نزار بود (فرهنگ نفیسی) .

۳ـ ای عید تورا شوروغوغائی نباشد، و خیال خواب آلودی هستی که براهوال میگذری .

ابوالعباس گوید[1] املاهائی که برای مردم نمود باندازهٔ بار چندین شتر بـود و در علم شعر، کسی پرمایه‌تر از وی دیده نشد . باز ابوالعباس گوید : او همه را دیده داشت . و قرائتش برقاسم بن معن ، وسماعش از مفضل‌بن محمد بود ، وخود را ربیب مفضل میدانست زیرا مفضل مادرش را داشت . بخط ابن کوفی خواندم که ثعلب گوید : درسال دویست وپنج ازابن اعرابی شنیدم که میگفت ، در همان شبی که ابوحنیفه وفات یافت ، من بدنیا آمده‌ام . و وفات او درسال سی ویك بود و هشتاد یکسال وچهار ماه وسه روز زندگانی کرد .

وچون نامی‌ازقاسم بن معن دراینجا برده‌شد مقتضی‌میدانیم سخنی‌در بارهٔ او بگوئیم. برای‌آنکه ابوعبدالله بن‌اعرابی از وی‌آموخته بود.

قاسم‌فرزند معن‌بن عبدالرحمن‌عبدالله‌بن مسعود است، ومهدی اورا بقضاوت گمارد. وکیع گوید: قاسم بیش‌ازهرکس شیفتهٔ ادب‌بود وبسیارجوانمردی داشت . درحدیث با اهلش، و درفتوی با اهلش ، و در شعر با اهلش و در اخبار با اهلش ، و درکلام با اهلش ، و در نسب بـا اهلش ، مناظـره میکرد. وهمیشه‌با ابوحنیفه‌مجالست‌مینمود. بوی گفتند : آیا رضایت‌داری[2] کـه در شمار غلامان ابوحنیفه درآئی ، گفت مردم با هیچ‌کس مجالستی بسودمندی مجالست با ابوحنیفه‌را نداشته‌اند .

ابن اعرابی در سال (دویست) و سی یك وفات یافت . و این کتابها از اوست : کتاب النوادر، و این کتابرا گروهی مانند : طوسی ، ثعلب ، و دیگران از وی روایت کرده‌اند . وگویند دوازده روایت ویقولی نه روایت دارد . کتاب الانواء . کتاب صفة النخل[3]. کتاب صفةالزرع. کتاب‌الخیل. کتاب‌مدح‌القبائل، کتاب معانی‌الشعر . تفسیرالامثال[4]. کتاب النبات. کتاب الالفاظ . کتاب نسب الخیل. کتاب نوادر الدبیرین [5]. کتاب نوادر بنی فقعس. کتاب الذباب که بخط سکری (آنرا دیده‌ام) . کتاب النبت و البقل .

ابن اعرابی از گروهی از فصحاء اعراب مانند صموتی ، و ابو مجیب[6] و ربعی نیز روایت کرده است .

## ثابت بن ابو ثابت

ابومحمد ثابت‌بن ابوثابت، ونام ابوثابت سعید، و سکری نام ابوثابت را محمدنوشته

---

۱ـ ابوالعباس مطلق در اینجا ثعلب است .
۲ـ ف (اوصی) جب (ارضی) .
۳ـ ف (النحل) . ٤ـ ف (القبائل) .
٥ـ ف (الزبیرین) . ٦ـ ف (ابوالمجیب) .

و اواز لغویانی بود که فصحاء اعراب را دیده ، و از آنان آموخته ، و از بزرگان کوفه بشمار میرفت، وفاتش ... و این کتابها از اوست : کتاب خلق‌الانسان . کتاب‌الفرق. کتاب الزجر والدعا . کتاب خلق‌الفرس . کتاب الوحوش . کتاب مختصر العربیه .

## ابن سعدان

ابوجعفر محمدبن سعدان نابینا . آموزگار همکانی، ویکی از قاریان قرآن‌بقرائت حمزه بود، سپس برای خود قرائتی اختیارکرده که اصل و فرع را از دست داد ، ولادتش در بغداد و پیرو مذهب کوفیان بود . و در روز عرفه سال دویست و سی ویك وفات یافت . ازکتابهای اوست : کتاب القرااات[1] . کتاب مختصر النحو . و قطعهٔ درحدود، مانند: حدود فراء دارد که مردم بآن رغبتی ندارند .

## هشام ضریر

هشام‌بن‌معاویه نابینا، مکنی بابوعبدالله ، ازاصحاب کسائی‌است و درحدود قطعهٔ دارد که مقداری از آن‌را بخط ابوجعفر طبری، و دیگران دیده‌ام ، و مورد پسند نیست . از کتابهای اوست : کتاب المختصر . کتاب القیاس .

## خطابی

کنیه‌اش ابومحمد، نامش‌عبدالله‌بن‌حرب‌خطاب، ازنحویان کوفه، ومعروف بخطابیست. و این‌کتابها از اوست : کتاب النحو الکبیر . کتاب النحوالصغیر . کتاب المکهم[2] فی‌النحو . کتاب عمودالنحو وفصوله .

## سرخسی

نامش عبدالعزیزبن محمد : کنیه‌اش ابوطالب . و بخط ابن‌کوفی خواندم‌که همسایهٔ هشام ضریر بود و در مسجد ترجمانیه مجلس داشت . ازکتابهای اوست : کتاب فی‌النحو الکبیر ـ نایاب است .

## ابن مردان‌کوفی

ابوموسی عیسی‌بن مردان . و بخط ابن‌کوفی خوانده‌ام ، که او از ابوطالب‌آموخته،

---

۱ـ ف (القرائه) . ۲ـ ف (المکتم) .

و از او روایت مینمود . از کتابهای اوست : کتاب القیاس علی اصول النحو .

## کرنبائی [۱] انصاری

نامش هشام بن ابراهیم کرنبائی [۲] و از کرنباست [۳] . از اصمعی و سایر کوفیان آموخت وکنیه‌اش ابوعلی بود ، واین کتابها از اوست : کتاب الحشرات . کتاب الوحوش [۴]. کتاب خلق الخیل. کتاب النبات . (و مفضل از کرانیائی حکایت نموده است) .

## اخبار ابن کناسه

ابومحمد عبدالله بن عیسی، متولد سال یکصد و بیست و سه، بخط ابن کوفی خواندم که او: ابویحیی محمدبن‌عبدالله بن عبدالاعلی اسدی است که از کوفه ببغداد نقل‌مکان کرده و همانجا اقامت نموده ، واز بزرگان کوفیان آموخته ، و راویان شعراء و فصحابنی اسد را مانند : حری [۵] و ابوموصول ، و ابن صدقه ، که همه از بنی اسد بودند ملاقات کرده ، و از اینان شعر کمیت راآموخته بود .

ابن کناسه پسرخواهر ابراهیم‌بن‌ادهم زاهدی وازشعراء بشمار میرفت. ودر کوفه روز سوم‌شوال‌سال دویست و هفتاد وفات یافت. این کتابها ازاوست: کتاب الانواء . کتاب معانی‌ـ الشعر . کتاب سرقات الکمیت من‌القران و غیره .

## سعدان بن مبارك

ابو عثمان سعدان بن مبارك ، کـور و بردهٔ عانکـه کنیز مهدی ، و زن معلا بن ایوب بن ظریف بود ، مبارك از اسیران طخارستان [۶] و سعدان از علماکوفیان و راویـان آنان بشمار میرفت، و از ابوعبیده کـه از بصریان بود گاهی روایت کرده است وفاتش .... واین کتابها ازاوست : کتاب خلق الانسان. کتاب الوحوش. کتاب النقائض ـ بروایت از ابوعبیده کتاب الارضین والمیا. و الجبال و البحار. از این کتاب مقداری بخط ابن کوفی دیده‌ام .

## طوسی

ابوالحسن علـی بن عبدالله بن سنان تیمی ، عـالم ، وراویهٔ قبائل ، و اشعار فحول شعراء بود .

---

۱ـ۲ـ ف (الکرمانی) . ۳ـ کرنبا ناحیه‌ایست در اهواز که در آنجا میان خوارج و مردم بصره جنگی واقع شد (معجم‌البلدان) . ٤ـ ف (الوحش) .

۵ـ ف (جزی) . ٦ـ طخارستان ـ ولایتی است وسیع و بزرگ که شامل چندشهر میباشد (لغتنامه دهخدا ).

و مشایخ کوفیان و بصریان‌را دیده داشت ، و بیشتر با ابن اعرابی مجالست منیمود. وفرزندی دارد بنام ... که راه پدرش را در دانش و محفوظات پیمود . طوسی با ابن سکیت دشمنی میورزید چون هردو از نصران خراسانی‌آموخته بودند و پس از وفات او ، برسر کتابهایش اختلاف پیداکردند . و طوسی تألیفاتی ندارد .

## ابو عبید قاسم بن سلام

ابو عبیدقاسم‌بن سلام ، وبقولی ، ابن سلام‌بن‌مسکین بن‌زید. و(زید) حمالی میکرد ابوعبید سر وریش راحنا می‌بست وبسیار باوقار وهیبت بود، درابتداء ادب‌آموزی فرزندان هرثمه‌هاراداشت. سپس در دورهٔ ثابت‌بن نصربن مالك قضاوت طرسوس[1] را پیداکرد وهمیشه با ثابت و فرزندان او بود . بعد بسوی عبدالله‌بن طاهر رفت . و بسیار فاضل ، و متدین، و با شرم و خوش رفتار بود . ازابن اعرابی ، و ابو زیادکلابی ، و اموی ، و ابوعمرو شیبانی وکسائی وفراء . و از بصریان، از اصمعی ، و ابوعبیده ، و ابوزید . روایت‌کرده، واگر کتابی تألیف میکرد، آنرا بعبدالله‌بن طاهر اهدا مینمود، و او هم مال فراوانی‌برایش میفرستاد .

درسال دویست وبیست وچهار، پس‌ازآنکه هرچه‌راکه‌میخواست تصنیف‌کرد، بقصد حج از بغداد بمکه رفت وهمانجا وفات یافت .

بخط ابن نحوی خواندم که نوشته است : علی ابن محمد بن صدقهٔ کوفی ، از حمادبن اسحاق بن ابراهیم‌حکایت‌کرده است‌که ابوعبید بمن گفت : آیاکتاب غریب‌المصنف مرا بپدرت نشان‌داده‌ای ، گفتم اری ، واو بمن گفت‌که درآن دویست حرف تصحیف گردیده است . ابوعبید گفت ، دریك چنین‌کتابی دویست حرف تصحیف شده‌زیاد نیست . و این‌کتابها از ابوعبید است : کتاب غریب‌المصنف . کتاب غریب‌الحدیث . کتاب غـریب‌القران . کتاب معانی‌القران . کتاب الشعراء . کتاب المقصور والممدود . کتاب القرااات . کتاب المذکر و المؤنث . کتاب الاموال . کتاب‌النسب . کتاب الاحداث. کتاب‌الامثال السائره . کتاب‌عددآی القرآن . کتاب ادب‌القاضی. کتاب الناسخ والمنسوخ . کتاب‌الایمان والنذور . کتاب‌الحیض. کتاب فضائل القرآن . کتاب الحجر والتفلیس . کتاب‌الطهاره . و در فقه نیز کتابی دارد .

واز جمله‌اصحاب ابوعبید، این اشخاص بودندکه از وی روایت‌کرده واز وی آموخته‌اند: علی‌بن عبدالعزیز ، که در سال دویست وهشتاد وهفت وفات یافت . ثابت‌بن عمروبن حبیب، بردهٔ علی‌بن رابطه ، که تمام‌کتابهای او را روایت‌کرد . و مسعری[2] بنام علی بن محمد بن وهب[3] . که‌گوید: از ابوعبید شنیدم میگفت این‌کتاب را بیش از ده هزار دینار دوست‌دارم (وگوید سه مرتبه همین را از وی جویا شدم ، وگفت آری بیش از ده هـزار دینار دوست دارم) و مرادش کتاب غریب المصنف بودکه شمارهٔ باب‌هایش چنانچه گـویند ـ هزار باب ،

---

۱ـ طـرسوس ـ شهریست بشام و اباد (لغتنامه دهخدا) .

۲ـ ف (المشعری) . ۳ـ ف (وصب) .

و شاهدهای شعریش ، هزار و دویست بیت است .

## نصران استاد ابن سکیت

گویند یعقوب‌بن سکیت از اوآموخت ، و او سمت‌استادی ویرا داشت. و نصران گفته است که‌شعر کمیت را برابو حفص عمروبن بکیر قرائت کرده ، و ابن سکیت کتابهایش را در حفظ داشت، وطوسی آنهارا شنیده بود .

## اخبار نزرح[1] عروضی

نزرح[2] برای آنکه‌محفوظاتی‌داشت وراویه بود، بسیاردروغ میگفت، وچه‌بسا که چیزی راازکسی وبعد همان را از دیگری‌نقل میکرد. ویونس نحوی میگفت: اگرنزرح[3] راوی‌تر از هرکسی نباشد ، دروغگوتر از همه میباشد . نزرح از خاصان فضل‌بن یحیی بود . بخطابوالطیب اخی‌الشافعی‌دراخبارعلماء کوفه خواندم که نزرح‌ازکوفیان‌است. وازکتابهای اوست : کتاب العروض (بزرگ وکوچك) . کتاب بناءالکلام ـ آنرا برپوست نوشته دیدم. کتاب‌النقض علی‌الخلیل وتغلیطه فی کتاب‌العروض . کتاب معانی‌العروض علی حروف‌المعجم. کتاب‌الاوسط فی‌العروض . کتاب تفسیرالغریب .

## اخبار سکیت و فرزندش یعقوب

## بنوشته ابن کوفی

کسائی‌که در گذشت ، اصحاب فراء جمع شده و از وی خواستند که جلساتی برایشان داشته باشد ، وگفتند تو داناتر ازهمهٔ ما میباشی ، فراء نپذیرفت ، پس از التماس زیاد قبول‌کرده ، ولازم دانست بسلسلهٔ نسب هریك از آنهاآگاه شود تا بفراخورحال‌هریك ترتیب نشستن اورا بدهد. ازسکیت‌که نسبش را پرسید ، جواب داد : خدایت تورا بنکوئی نگاهدارد، من‌خوزی ازدهات دورق[4] ازشهرستان اهوازهستم. فراء چهل‌روز درخانه نشست. و خودرا باصحابش نشان نداد . سبب راکه از وی پرسیدند گفت : سبحان‌الله من (ازدیدن) سکیت شرمنده میشوم، زیرا نسبش راکه پرسیدم او راستی راگفت. با اینکه خالی از زشتی نبود ، و خودش از علماء بود .

ابوالعباس‌ثعلب همیشه میگفت: یعقوب‌بن سکیت در انواع علوم دست داشت ، وپدرش ازنیکان ، وخوداو از اصحاب‌کسائی بود و نحو را بخوبی میدانست . و میگفت من‌در نحو

---

۱ـ۲ـ ف (برزح) . ۳ـ ف (برزخ) .

٤ـ دورق ـ قصبه‌ایست درخوزستان (قاموس‌الاعلام ترکی) .

داناتراز پدرم هستم و پدرم در شعر ولغت از من داناتر بود . یعقوب، کنیه‌اش ابویوسف، واز علماء بغداد است که ازکوفیان آموخته و ادب‌آموز فرزندان متوکل بود . وبا متوکل سرگذشتهائی دارد . و نحوکوفیان و علم قرآن و شعر را خوب میدانست و فصحاء اعراب را دیده واز آنان آموخته و هرچه راکـه ازآنها شنیده داشت در کتابهای خـود آورده و مردی پرده پوش و متدین بود، گویند تا سال دویست و چهل‌وشش که وفات یافت متوکل باو چیزهائی میرسانید .

یعقوب فرزندی بنام یوسف داشت کـه ندیم معتضد و از خاصان او گـردید . و این کتابها را تألیف کـرد : کتاب اصلاح المنطق . کتاب‌الامثال . کتاب القلب والابدال . کتاب الزبرج . کتاب‌البحث . کتاب المقصور والممدود . کتاب المذکر والمؤنث . کتاب‌الاجناس‌ـ بزرگ است . کتاب الفـرق . کتاب السرج و اللجام . کتاب فعل وافعل . کتاب الحشرات (کتاب الاصوات) . کتاب الاضداد . کتاب الشجر و النبات . کتاب الوحوش . کتاب الابل. کتاب النوادر . کتاب معانی‌الشعر الکبیر. کتاب معانی‌الشعرالصغیر . کتاب المثنی والمبنی والمکنی . کتاب سرقاتالشعر و مااتفقوافیه[1] کتاب الایام واللیالی . (کتاب ماجاء فی‌الشعر و ماحرف عن جهته) .

## حزنبل

ابو عبدالله محمدبن عبدالله بن عاصم تمیمی ، راویهٔ باعلم بود وکتاب السرقات ابن سکیت را روایت کرده است .

## اخبار ابو عصیده

احمدبن عبید(الله) بن‌ناصح، از علماءکوفیان و قاسم انباری از وی روایت کـرده و هنگامیکه متوکل خواست برای فرزندانش منتصر و معتز ادب آموزی برگزیند ،کاتب‌خود ایتاخ را مأمور این‌کار نمود . او بدنبال طوال، و احمر ، و ابن قادم ، و احمدبن عبید، و چندنفر ازادباء فرستادکه نزداو حاضرشوند. احمدبن عبیدکه‌آمد درپائین مجلس‌نشست، کسی‌که درکنارش نشسته بود بوی گفت: بالاتر بروید . در جوابش گفت همین پائین مجلس خوبست . و همینکه همه حضور یافتند ،کاتب روبآنهاکرد، وگفت ، اگر با هم مذاکراتی

---

۱ـ ف (علیه) .

بنمائید، تا ماپایهٔ دانش شمارا بدست‌آورده وبتوانیم آنراکه میخواهیم انتخاب کنیم. آنهاهم این‌شعر ابن غلفا[1] را مطرح مذاکره قرار دادند :

ذَرینی اِنَّمٰا خَطَئی وَ صَوْبی  عَلَیّ وَ اَنمٰا اَنْفَقَتْ مالُ[2]

و گفتند[3]ـ مال ـ بما[4] مرفوع گردیده برای‌آنکه در جای‌ـ الذی ـ است . وخاموش شدند. احمد ازپائین‌مجلس روبآنها کرده‌و گفت: این‌درباره اعراب‌کلمه بود که گفتید، معنای آن‌چیست . همه دم فروبستند، از او پرسیدند : پس تو چه معنائی را در نظر داری . گفت: مراد گوینده این است که : چرا بمن سرزنش دهید، من مال خودم را از دست داده‌ام نـه ناموس خود را ، و در بخشش مال نباید سرزنش شوم . پیشخدمتی از بالای مجلس آمد ، و دست او راگرفت ، و پا بپا تا بالای مجلس برده و گفت جای تو آنجا نبود. و اوگفت: خوشتر دارم از اینکه در جائی نشسته باشم و مرا ببالاتر برند ، تا در جائی نشینم و مرا پائین‌تر ازآنجا اندازند . و او با یکنفر دیگر که ابن قادم بود برگزیده شدند ، و این کتابها از تألیفات ابوعصیده[5] است. کتاب المقصور والممدود . کتاب المذکر والمؤنث. کتاب الزیادات من معانی‌الشعر لیعقوب و اصلاحه . کتاب عیون‌الاخبار والاشعار .

## اخبار مفضل‌بن سلمه

ابوغالب مفضل‌بن سلمةبن عاصم ، لغوی و از علمائی است‌که مذهب‌کوفیان را پیروی میکرد و خط خوبی داشت ، و جزو دستهٔ فتح بن خاقان بود . و ابن اعرابـی و سائـر علماء را دیده ، و از خلیل درکتاب‌العین انتقاد و تخطئه نموده و در این‌باره‌کتابی تألیف کرده است، وفات مفضل در... و این کتابها از اوست : کتاب البارع فی‌علم‌اللغة . که‌حروف همزه ، هاء، عین ، حاء ، غین، وخاءآن بیرون‌آمد . کتاب الفاخر . کتاب العودوالملاهی. کتاب جلاء الشبه . کتاب‌الطیف . کتاب ضیاءالقلوب فی‌معانی‌القرآن ـ بیش از بیست جزء. کتاب‌معانی‌القرآن‌مفرد[6]. کتاب‌الاشتقاق. کتاب(البلاد)والزرع‌والنبات‌والنخل‌وانواع‌الشجر.

---

۱ـ ف (ابن‌علفا) .

۲ـ دست زمن‌بردار که خطا وصواب من برعهده خودم بوده و مال خودم را بخشیده‌ام .

۳ـ ف (فقال) جب (فقالوا).

٤ـ ف (ارتفع‌مال فانما هذه‌کانت‌موضع الذی) جب (ارتفع مال بمااذکانت موضع‌الذی) .

٥ـ جب (ابوجعفر) که‌کنیه ابوعصیده است .

٦ـ ف (مفسر) .

کتاب الفاخر فیما یلحن فیه العامه[1] . کتاب خلق الانسان. کتاب الة الکاتب[2] کتاب المقصور والممدود. کتاب المطیب. کتاب المدخل الی علم النحو. کتاب الانواء والبوارح . کتاب الخط و القلم. کتاب عمائر[3] القبائل ـ نازك . کتاب الرد علی الخلیل و اصلاح مافی کتاب العین من الغلط والمحال والتصحیف .

## صعودا

ازکوفیان است . نامش محمدبن هبیرهٔ اسدی ، کنیه‌اش ابوسعید ، یکی از علماء نحو ولغت بمذهب کوفیان، وویژهٔ عبدالله‌بن معتز بود . ازکتابهای‌اوست : کتاب مختصرمایستعمله الکاتب. وآن را بخط (ابن) حقانی و اصلاح ابن‌معتز دیده‌ام . رسالته الی عبدالله‌بن‌المعتز فیما انکرته‌العرب ابی‌عبیدالقاسم بن سلام و وافقته‌فیه . رسالته فی‌الخط ومایستعمل‌فی‌البری والقط .

## اخبار ثعلب

### بنوشته ابن کوفی

احمدبن یحیی بن زید بن سیار ابوالعباس ثعلب . ابو عبدالله بن مقله نوشته است : ابوالعباس احمد بن یحیی میگفت : من مأمون را وقتیکه از خراسان آمد دیده‌ام ، و آن درسال دویست‌وچهار بود که او از باب الحدید بقصد رفتن بکاخ‌رصافه بیرون‌آمد و مردم تا مصلی بدو صف‌ایستاده بودند ، پدرم مرا در بغل داشت ، مأمون که گذشت مرا با دو دست بلندکرده وبمن گفت : این است مأمون و این سال چهار است . من آن‌را تاکنون بخاطر دارم ودرآنوقت چهارساله بودم . ابوالعباس گوید: در شانزده سالگی شروع بعربیت وشعر ولغت ونظردرآن نمودم، ودر عربیت حاذق گشتم وکتابهای فراء را (تماماً) بخاطـر سپردم آنچنانکه حرفی ازآن برای من ندانسته نبود، و در این وقت بیست‌و پنجسال داشتم. (ومن بنحو بیش‌ازچیزهای دیگراهتمام میورزیدم وهمینکه پایه آن را استوار نمودم بشعرو معانی وغریب پرداختم وقریب دهسال ملازمت ابوعبدالله ابن اعرابی را از دست‌ندادم) وباز گوید: روزی‌را بخاطر دارم که احمدبن سعید نزداو آمده بود، من، وگروهی مانند سدوسی[4] آنجا

---

۱ــ احتمال تکرار این کتاب در (ف) میرود .
۲ــ ف (مایحتاج الیه‌الکاتب) .
۳ــ ف (جماهیر) .
٤ــ ف (السکری) .

بودیم احمدبن سعید مدتی نشست ، و شعر شماخ بمیان آمد و در اطراف معانی آن مباحثه و سؤالاتی آغاز گردید و من بدون توقف جواب میدادم و ابن اعرابی گوش میکرد تا بیشتر آن اشعار مورد بحث قرار گرفت ، احمدبن سعید روبابن اعرابی نمود و اظهار شگفتی از من کرد .

ابوالعباس درسال دویست ونودویك وفات یافت، ودرکنار خانه‌اش نزدیك‌باب الشام[1] بخاك‌سپرده‌شد، این کتابها ازاوست: کتاب المصون فی‌النحو- وآنرا بصورت حدوددرآورد. کتاب اختلاف‌النحویین . کتاب معانی‌القرآن . کتاب الموفقی - مختصریست در نحو( کتاب ما یلحن فیه‌العامة) . کتاب القرااات . کتاب معانی‌الشعر . کتاب‌التصغیر . کتاب ماینصرف و مـالاینصرف . کتاب مایحوی و مالایحـوی[2] . کتاب الشواذ . کتاب الامثال . کتاب الایمان والدواهی. کتاب الوقف والابتداء. کتاب استخراج‌الالفاظ من الاخبار. کتاب الهجاء . کتاب الاوسط - من‌آنرا دیده‌ام. کتاب غرائب‌القرااات[3] - نازك - کتاب المسائل. کتاب حدالنحو . کتاب تفسیر ابنه‌الحسن[4] . کتاب الفصیح .

---

ابوالعباس در مجالس خود چیزهائی برای اصحابش املا نموده که مشتمل است بر: تکه‌هائی در نحو و لغت ، و اخبار ، و معانی قرآن ، و شعر ، و آنچه را که شنیده داشته و درآن‌سخن گفته‌بود ، و اینها راگروهی مانند : ابوبکربن انباری. وابوعبدالله یزیدی ، و ابوعمر زاهد ، و ابن درستویه، و ابن مقسم ، از وی روایت‌کرده‌اند . و از اشعارفحول شعرا از جمله : اعشی ، و دو نابغه . و طفیل ، وطرماح ، و دیگـران قطعهٔ ساخته است .

## و از اصحاب ثعلب :

ابومحمد عبدالله‌بن محمد شامی است ، که پیرو مذهب کـوفیان بود ، وکتاب مسائل مجموعه از اوست .

ابن‌حائك[5] نامش هارون ، از یهودیان حیره[6] و از غلامان ابوالعباس است ، که‌تقدمی نزداو پیداکرد، ونحو را بمذهب‌کوفیان میدانست، وبا مبرد مناظره‌ها داشت ، گویندروزی بامبرد مناظره مینمود ، مبرد باو گفت : من تورا فهمیده میدانم اینقدر مکابره نکن . این

---

۱- یکی از دروازه‌های بغداد است (رجوع کنید دلیل خارطة بغداد ص ٤٨) .
۲- ف (مایجزی ومالایجزی) .
۳- ف (غریب‌القرآن) .
٤- ف (ابنه‌الحسی) .
٥- ف (الحائل) .
٦- رجوع کنید بصفحه ۸ همین کتاب .

حائك[1] گفت : ای ابوالعباس ، خداوند تو را مؤید بدارد ، این نان و روزی مـا میباشد . ابوالعباس جوابش داد : اگر نان و روزی تو است پس مکابره بکن مکابره .... واین کتابها ازابن‌حائك است: کتاب العلل فی‌النحو (چیز کمی ازآن رادیده‌ام) . کتاب الغریب برای هاشمی[2] و در این‌باره اختلاف شده ، قولی است که هاشمی[3] (بنام ...) از ثعلب آنرا تألیف کرده ، و قولی است باینکه یکی از نزدیکان ثعلب ، که گویا احمدبن ابراهیم است . مؤلف آن بوده وبرای هاشمی[4] تألیف کرده است . (ولی صحیح این است که هاشمی مصاحب مبرد این کتاب را از مبرد تألیف کرده است) .

## اخبار ابومحمد قاسم انباری

## و پسرش ابوبکر

ابومحمد قاسم‌بن محمدبن بشار انباری،از مردم انبار[5] بود وسلمه و امثال اورا که‌از اصحاب‌فراءبودند وهمچنین گروهی‌ازلغویان رادیده داشت،وخود اوازاخباریان[6] بشمارمیرفت و این کتابها از اوست: کتاب خلق‌الانسان. کتاب خلق‌الفرس . کتاب الامثال . کتاب‌المقصور والممدود . کتاب المذکر و المؤنث . کتاب غریب‌الحدیث .

وپسرش ابوبکر محمدبن قاسم. از پدرش و ابوجعفر احمدبن عبید آموخته ، ونحو را از ابوالعباس ثعلب فـراگـرفته، و از پدرش فاضلتر وداناتر، و در ذکـاوت‌و هوشمندی و خوبـی قریحه و سرعت حافظه بی‌مانند بـود . و با این وصف . پارسائـی و نیك منشی داشت. وازوی شهوترانی ولغزشی دیده نشد، و در بدیهه گوئی وسرعت‌جواب ضرب‌المثل‌همه بود . وبیشتر املاهائی که مینمود از روی دفتر و کتاب نبود . و هنگام وفاتش کـه در ماه ذیحجه سال سیصد و بیست وهشت بـود ( خیلی ) کمتـر از پنجاه داشت . و از تألیفات اوست : کتاب المشکل فـی معانی القرآن ـ ناتمام . کتاب الاضداد فـی‌النحو . کتاب‌ـ الزاهر. کتاب ادب‌الکاتب ـ ناتمام. کتاب‌الکافی فی‌النحو . کتاب المقصور والممدود .(کتاب المذکر والمؤنث) . کتاب‌الواضح فی‌النحو بزرگ . کتاب الموضح فی‌النحوـ کتاب‌الالفات.

---

۱ـ ف (الحائل) . ۲ـ ف (الهشامی) .

۳ـ ف (الهشامی) . ٤ـ ف (القه‌الهشامی) .

٥ـ رجوع شود بصفحهٔ ۸ همین کتاب . ٦ـ اخباری بکسی گویند که عالم بتاریخچهٔ اسلام وجاهلیت باشد ( ر.ك . تاریخ طبری ج ۱ ص ۳) .

نقض[۱] مسائل ابن شنبوذ[۲] . کتاب غریب‌الحدیث ـ ناتمام . کتاب الهجاء . کتاب اللامات . کتاب‌المفضلیات . کتاب ایضاح الوقف والابتداء . کتاب الهاات فی کتاب الله عزوجل. کتاب السبع‌الطوال ـ ساخته خود او . کتاب شعر الراعی ساخته خود او . کتاب الرد . علی من خالف مصحف‌عثمان .

ابوبکر چنددیوان از اشعار فحول‌عرب. چون شعرزهیر ، و نابغهٔ جعدی[۳] ، واعشی، و دیگران ترتیب داد . و در لغت ، نحو ، اخبار . سخن‌رانیهائی داشته و گروهی ازاهل علم، که من دیدم مانند ابوسعید دبیلی وغیره‌آنرا شنیده بودند.

## ابو عمر زاهد

ابوعمرمحمدبن عبدالواحدبن ابوهاشم، مطرز[۴] ، معروف بزاهد ، مصاحب‌ابوالعباس ثعلب بود و شنیدم گروهی از علماء حدیثهای او را سست می‌شمرند ، و او را بیزید نسبت می‌دهند[۵] زیرا بی‌نهایت ناصبی[۶] بود ر تمایلی بمخالفت با علی علیه‌السلام داشت و درکوچهٔ ابوعنبر مقیم بود .

وفاتش درسال سیصدوچهل وهشت ، در سن هشتاد و شش[۷] سالگی بود . که خداوند او را به پاداش کردارش میرساند . ازکتابهای اوست : کتاب الیاقوت فی‌اللغة . این کتاب

و کیفیت تصحیح آن سر گذشتی دارد : بخط ابوالفتح عبیدالله[۸] بن احمد نحوی که مردی راستگو ، کنجکاو ، و دانه‌چین بود خواندم ـ که در روز پنجشنبه یك روز بآخر محرم سال سیصدو بیست‌شش ابوعمر محمدبن عبدالواحد ، مصاحب ابوالعباس ثعلب ، شروع باملاء این کتاب ـ کتاب الیاقوت ـ در مسجد مدینهٔ ابوجعفر[۹] بطور ارتجال نمود ، بدون آنکه کتابی یا دستوری در دست داشته باشد . و مجلس بمجلس این املاء را ادامه داد، تا کتاب بپایان رسید . و من مجلس بمجلس‌آنچه را املا میکرد نوشتم . سپس در نظر گرفت برآن چیزهائی بیفزاید ، و در اوقات دیگر ، باز ارتجالا چیزهائی برآن افزود . و ابومحمد صفار که از ملازمان خدمتش بود ، تصدی این اضافات . و تکرارآن را بروی داشت . وآن اضافات را من از ابو محمد گرفتم . وسپس مردم در قرائتی که ابواسحاق طبری بروی نمود حضور بهمرسانیده و شنیدند . این قرائت فذلکه نامیده شد ، پس ازآن

---

۱ـ ف (بعض) . ۲ـ ف (ابن‌شموذ) .
۳ـ ف (والنابغه والجعدی) . ٤ـ مطرز ـ آنکه جامه باطراز و نگار میسازد (فرهنگ نفیسی) . ٥ـ ف (وانتسبوا به‌الی التزید) جب (وینسبونه الی‌الیزید) .
٦ـ ناصبی کسیکه دشمن میدارد امیرالمومنین علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام را ( فرهنگ نفیسی) . ۷ـ ف(هشتاد) . ۸ـ ف (عبدالله) . ۹ـ (رجوع کنید بصفحهٔ ٦۷ همین کتاب) .

چیزهائی بر آن افزود. و من تمام آن زیادتیها را در کتاب خود نوشتم وروز سه‌شنبه‌سه(شب) بآخر ذی‌القعده سال سیصدو بیست ونه بود که من شروع بخواندن آن کتاب برخود او نمودم و در ماه ربیع‌الاخر سال سیصد و سی ویك ازآن فراغت یافتم، و هنگامیکه نسخه خود را میخواندم ، نسخه ابو اسحاق طبری ، و نسخه ابو محمد صفار ، و نسخه ابومحمد بن سعد قطربلی ، و نسخه ابومحمد حجاجی[1] را همراه داشتم . و در اثناء خواندن چیزهائی نیز بر آن افزود . و از اول تا آخر کتاب با هم موافقت کردیم . بعد در اوقات دیگر ارتجالا چیزهائی بر آن کتاب افزودو محمدوهب بآن زیادتیها اختصاص داشت برای آنکه درملازمت او بود و مردم را جمع کرده و وعده داد کهٔ ابواسحاق (طبری) آنرا بروی عرضه خواهد داشت . و این آخرین عرضه‌ایست که پایهٔ کتاب بر آن گذاشته میشود و دیگر اضافاتی بر آن نخواهد شد . و این عرضه را محرانیه[2] نامیدند وروز سه‌شنبه چهاردهم جمادی‌الاول (سال) سیصدو سی‌و یك مردم در منزل اوبا حضور منله[3] ابوعنبر جمع شدند و نسخهٔ من را بر آنها املا نمود .

و ابوعمر محمدبن عبدالواحد گفت. این عرضهٔ که ابواسحاق طبری بتنهائی انجام‌داد آخرین عرضه‌ایست که من‌میشنوم، واگر کسی در این‌نسخه حرفی بیفزاید، از گفته‌من‌نبوده وبرمن دروغ روا داشته ، و این نسخه که از گوشی بگوشی انتشار یابد[4] قرائتی است که ابواسحاق برمردم نموده و من حرف‌بحرف آنرا شنیده‌ام، ابوالفتح گوید ، این عرضه‌ایست که درروزسه‌شنبه چهاردهم جمادی‌الاولی سیصدوسی‌ویك شروع شده‌بود. بقیه کتابهای‌ابوعمر این‌است : کتاب شرح کتاب‌الفصیح . کتاب فائت الفصیح . کتاب‌المرجان . کتاب (غریب‌الحدیث) علی‌الکلمات . و این کتاب را برای حصری تألیف و باو نسبت داده و بنام کتاب حصری مشهور گردید . کتاب الموشح . کتاب الساعات . کتاب‌العشرات . کتاب الشوری . کتاب التنویع[5] . کتاب تفسیر اسماء الشعراء . کتاب القبائل . کتاب المکنون والمکتوم . کتاب‌التفاحه. کتاب فائت‌المستحسن. کتاب المداخل . کتاب‌جلی[6] المداخل. کتاب‌النوادر. کتاب فائت الجمهرة و الرد علی ابن درید (کتاب فائت‌العین ، کتاب ما انکرته[7] الاعراب

---

۱ـ ف (الحجازی) .

۱ـ ف (البحرانیه) .

۳ـ جب (سکه) . ٤ـ ف (من الساعه الی السانه) جب (من الشعه الی الشاعه) والشاعه اخبار منتشره راگویند (المنجد) .

٥ـ ف (السریع) .

٦ـ ف (حلی) . ۷ـ ف (انکره)

علی ابی عبیده فیما رواه اوصنعه . و میگفت من شاعر هستم بـا آنکه جاهل بـآن بود و از شعر اوست .

اذا ما الرافض الشامی تمت  معایبه تختم فی یمینه [۱]

فاما ان اتاک لسمت وجه  فان الرفض باد فی جنیبه [۲]

و برای نادانی او همین شعر کافیست .

۱ــ اگر معایب رافضی تمام شد دست راستش را مهر کنند .
۲ــ و اگر از جلو بسوی تواید رافضی ازصورتش پیداست .

( بسم اَللّه اَلرّحمن اَلرّحیم )

فن سوم

از مقالهٔ دوم ـ از کتاب الفهرست

در اخبار علما و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

نام و اخبار

گروهی از علماء نحو و لغت که دو شیوه را با هم مخلوط کردند .

ابن قتیبه

ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبهٔ کوفی ، متولد همانجا ، که بمناسبت قاضی بودنش در دینور[1] ، دینوری نامیده شده و نسبت ببصریان غلوی داشت ، ولی دو شیوه را بهم آمیخت و در کتابهایش از کوفیان نقل کرده ، ودرروایت صادق، وعالم بلغت ، و نحو ، وغریب قرآن، ومعانی قرآن، وفقه ، و شعر بود، و تألیفات و تصنیفات زیادی دارد که در محال جبل[2] بآن

---

۱ــ دینور نام شهری درنزدیکی کرمانشاه است که درقدیم آباد بوده واکنون ویرانست (فرهنگ نفیسی) . ۲ــ رجوع شود بصفحهٔ ۷٤ همین کتاب .

رغبتی دارند ، ولادتش در اول ماه رجب ، و وفاتش در سال دویست‌وهفتاد . و این کتابها ازاوست: کتاب معانی‌الشعرالکبیر- مشتمل‌بردوازده کتاب باین‌نام : کتاب الفرس- چهل‌وشش باب ـ کتاب الابل ـ شانزده باب . کتاب الحرب[1] ده‌باب. کتاب القدور[2] بیست‌باب . کتاب الدیار- ده‌باب . کتاب الریاح ـ سی‌ویك باب . کتاب السباع والوحوش ـ هفده باب. کتاب الهوام ـ بیست‌وچهارباب[3]. کتاب‌الایمان والدواهی ـ هفت باب . کتاب النساء والغزل[4] یك باب . کتاب الشیب والکبر[5] هشت باب . کتاب تصحیف العلماء ـ یك‌باب.

کتاب عیون‌الشعر ـ مشتمل برده کتاب باین‌نامها: کتاب المراتب . (کتاب المناقب. کتاب‌المعانی). کتاب القلائد . کتاب المحاسن. (کتاب المدائح) . کتاب المراکب . کتاب المشاهد . کتاب الشواهد . کتاب الجواهر .

کتاب عیون‌الاخبار ـ مشتمل بر ده کتاب : کتاب السلطان . کتاب الحرب . کتاب السؤدد . کتاب‌الطبائع . کتاب‌العلم . کتاب الزهد . کتاب‌الاخوان . کتاب الحوائج . کتاب الطعام . کتاب‌النساء .

کتاب التفقیه : از این کتاب سه جزء را دیدم کـه در حدود ششصد ورق بخط نازك[6] بود و تقریباً دوجزء کم داشت و از مردم‌جبل[7] که جویای آن شدم گفتند موجـود باشد و از کتاب[8] بندینجی بزرگتر و بهتر است .

وباز ازکتابهای اوست : کتاب الحکایة والمحکی . کتاب ادب‌الکاتب . کتاب الشعر والشعراء . کتاب‌الخیل . کتاب جامع‌النحو . کتاب مختلف‌الحدیث . کتاب اعراب القرآن. کتاب دیوان‌الکتاب . کتاب فرائدالدر . کتاب خلق‌الانسان. کتاب القرات. کتاب‌المراتب. و المراقب‌من عیون‌الشعر. کتاب التسویة بین‌العرب والعجم . کتاب الانواء . کتاب‌المشکل. کتاب دلائل‌النبوة . کتاب اختلاف تاویل‌الحدیث . کتاب المعارف . کتاب جامع‌الفقه. کتاب اصلاح‌غلط ابی‌عبید فی‌غریب الحدیث . کتاب المسائل والجوابات. کتاب‌العلم، درحدودپنجاه ورق . کتاب‌المیسر والقداح. کتاب حکم‌الامثال . کتاب‌الاشریه . کتاب جامع‌النحو الصغیر . کتاب‌الردعلی‌المشبة. کتاب‌اداب‌العشرة . کتاب غریب‌الحدیث. (که‌خوب ازعهده برآمده).

---

۱ـ ف (الجرب) . ۲ـ ف (العرور) . ۳ـ ف (چهارده).
٤ـ ف(والعزل) .
٥ـ ف (النسب واللبن)
٦ـ ف (بخط برك) جب ( بخط نزك )که همان نازك فارسی و بمعانی باریك ، زیبا ، و ظریف است (فرهنگ نفیسی) . ۷ـ ف(من‌اهل‌الخط)جب(من‌اهل‌الجبل) ۸ـ ف (کتب).

## ابوحنیفه دینوری

احمدبن داود ، از مردم دینور . از بصریان وکوفیان آموخته ، و از ابن سکیت‌و پدرش[1] بیشتر فراگرفته است . و در علوم زیادی مانند نحو ولغت ، و هندسه ، و حساب ، و علم هیئت[2] دست داشته، ودر روایت (وحکایت) مورد اعتماد و بصداقت معروف بود . از کتابهای اوست : کتاب النبات ـ که درتألیفش علما بوی برتری داده‌اند . کتاب الفصاحه . کتاب الانواء . کتاب‌القبلة والزوال. کتاب حساب‌الدور . کتاب الرد علی لغذة[3] الاصفهانی. کتاب البحث فی حساب الهند . کتاب البلدان ـ بزرگست . کتاب الجمع و التفریق . کتاب الاخبار الطوال . کتاب الوصایا . کتاب الجبر والمقابلة. کتاب نوادرالجبر. کتاب الشعر و الشعراء . کتاب مایلحن فیه‌العامه .

## ابراهیم رازی

جز اینکه سکری ازوی نقل‌کرده چیز دیگر از وی ندانیم ، و این‌کتابها ازاوست: کتاب الانواء[4]که آنرا درحدود پنجاه ورق بخط سکری دیده‌ام . کتاب مجردالغة .

## سکری

ابوسعید حسن‌بن حسین‌بن عبدالله‌بن عبدالرحمن‌بن علاء سکری : و این (نسب) را از روی خط ابوالحسن‌کوفی نوشته‌ام ، وی بلغت ، و انساب ، و روزگار عرب معرفت نیکوئی داشت . و خطش از حیث درستی پسندیده بود . وفاتش .... و ازکتابهای اوست : کتاب الوحوش ـ که بیهتر بن صورتی آنرا تألیف نمود . کتاب النبات . چیزکمی از این کتاب را بخط خود او دیده‌ام .

سکری اشعارگروهی از فحول شعرا ، و قطعهٔ از اشعار قبائل را جمع‌آوری‌کرده ، که مرکب‌ازشعرامرؤالقیس، و دونابغه، وقیس‌بن خطیم، وتیم‌بن ابوعقیل، واشعار دزدان[5]، واشعار : هذیل ، و هدبةبن خشرم ، واعشی ، ومزاحم عقیلی ، واخطل وزهیر ، و دیگران است . وشعر ابو نواس را نیز جمع‌کرده، و در معانی ، و غریب[6] سخنرانی‌هائی نموده‌که درحدود هزار ورق میباشد ، و من آنرا بخط حلوانی ، از نزدیکان ابوسعید ، دیده‌ام . کتاب الابیات‌السائرة ، کتاب المناهل والقری . که آنرا بخط خود او دیده‌ام .

---

۱ـ ف (السکیت وابنه) جب (ابن السکیت وابیه) .
۲ـ ف (وعلم‌الهند) . ۳ـ ف(رصد) .
٤ـ ف (الانوار) . ۵ـ متن عربی ، اشعار اللصوص است .
٦ـ ف (وغرضه) .

## حامض

ابوموسی سلیمان‌بن محمدبن احمد حامض ، ازاصحاب ثعلب وخاصان اوست، و از بصریان نیز چیزهائی فراگرفته بود، و بحسن خط و شیوه نیکوئی در ضبط معروف،وکارش وراقی بـود . این‌کتابها از اوست : کتاب خلق‌الانسان . کتاب النبات . کتاب الوحوش که آنرا بخط زکریا پسرخواهرش[1] دیده‌ام . کتاب مختصر نحو .

## احول

ابو[2]العباس محمد بـن حسن بـن دینار احـول . از عالمان لغت و شعر ( و وراق حنین‌بن اسحاق در منقولاتش از علوم پیشینیان بود) و نسخه‌برداری میکرد . و این‌کتابها از اوست: کتاب الدواهی . کتاب السلاح . کتاب مااتفق لفظه و اختلف معناه . کتاب فعل و افعل . کتاب الاشباه. و اشعار ذوالرمه و سایر شعرا را جمع‌آوری‌کرده است .

## ابن کوفی

ابوالحسن علی‌بن محمدبن زبیر اسدی‌کوفی . از عالمان صحیح‌الخط ، و راویه ، و جمع‌کننده کتاب بـود ، صداقت در حکایت ، و دانه چینی و کنجکاوی داشت . وازکتابهـای اوست : کتاب فی‌معانی‌الشعر و اختلاف‌العلما (فی‌ذلك) ـ که مقدار کمی ازآن را دیده‌ام . کتاب القلائد والفرائد فی‌اللغة و الشعر .

## ابن سعدان

ابراهیم‌بن محمدبن سعدان‌بن مبارك : جمع‌کننده کتاب ، و صحیح‌الخط و صادق در روایت‌است. ازکتابهای اوست: کتاب الخیل، که‌بسیارخوبست. کتاب حروف‌القرآن.وپسرش محمدبن سعدان ، این‌کتابها رادارد، کتاب‌القرااات ـ بزرگ ـ وکتاب المختصرفی‌النحو.

## معبدی[3]

نامش‌احمدبن سلیمان، وکنیه‌اش ابوالحسین. ازعلی‌بن‌ثابت، وازابوعبید روایت کرده وخط پسندیده داشت، و یکی از علما و مشاهیر ثقات است .

---

۱ـ ف (ابن‌ابیه) جب (ابن‌اخته) .
۲ـ جب (ابن) .
۳ـ ف (المعیدی) .

## کرمانی

ابوعبدالله محمدبن عبدالله بن محمدبن موسی کرمانی ، ورزیدهٔ در نحو ولغت ، وخط نیکوئی داشت ، که مردم بآن رغبتی داشتند و نقلش از روی صحت و درستی بود ، و وراقی میکرد، این کتابها از اوست : کتاب ماأغفله الخلیل فی کتاب العین و ذکرانه مهمل و هومستعمل ، و ما هومستعمل وقداهمل . کتاب الجامع فی النحو ـ کتاب النحو ـ ناتمام . کتاب الموجز فی النحو .

## فزاری

ابو عبدالله محمدبن ابراهیم بن حبیب بن سلیمان بن سمرة بن جندب فزاری، ازعلماء خوش خط است .

## ابوالقاسم

عبدالرحمن بن اسحاق زجاجی، از نحویان ، و ازکتاب‌های اوست : کتاب القوافی

## ابن ودّاع

نامش عبدالله بن محمدبن وداع بن رماد[1] بن هانی ازدی ، مکنی بابو عبدالله . دانش وخطی صحیح وخوبی داشت که مردم رارغبتی بآن بود، ودرکارخود اجرت میگرفت .

## نمری

ابو عبدالله ، ازکتابهای اوست : کتاب اللمع فی الالوان ، کتاب معانی الحماسه . کتاب الحلی .

## ترمذی[2] بزرك

نامش .....

---

۱ـ ف (الزیاد) . ۲ـ ف (الرمذی) و ترمذ نام دو محل است یکی در شهرهای بنی‌اسد و یکی نیز از شهرهای بزرگ و مشهور کنار جیحون است (معجم‌البلدان) .

## ترمذی[1] کوچك

نامش (محمد بن احمد) .....

## احمد بن ابراهیم

از لغویان و استاد ابوالعباس ثعلب، مکنی بابوالحسن . خطش پسندیده بود وتصنیفی ندارد .

## ابن فارس

وازکتابهای اوست : کتاب‌الحماسه .....

## حلوانی

ابوسهل نامش احمدبن محمدبن عاصم حلوانی : وگویند از نزدیکان ابوسعید سکری بود ، و کتابهای او را روایت کرده ، و از او آموخته ، و خط بسیار بدی داشت ، ولی ازعلماء بشمارمیرفت، وکتاب‌المجانین‌الادباء، از اوست :

## ابو عبدالله خولانی

.....

## ابن مهرویه

این کتاب از اوست : کتاب الخیل السوابق .

## منحلی

.....

## یشکری[2]

.....

---

۱ـ ف (الرمذی) .
۲ـ ف (السکری) .

## طلحی

## ابن شاهین

ابوالعباس احمدبن سعیدبن شاهین .....

## علی‌بن ربیعه بصری

از کتاب‌های اوست : کتاب ما قالته‌العرب وکثر فی‌افواه الناس .

## ابن سیف

نامش احمدبن عبدالله[1] بن سیف سجستانی[2] مکنی بابوبکر .....

## آمدی

ابو[3] الحسن نامش محمد بن عبدالله بـن صالح از بغداد (بمصر) رفت و ویـژهٔ ابن ابو حرابه[4] بود ، و خط صحیح و خوبی داشت ...

## احمدبن سهل

کتاب اختیارالسیر ، از اوست .

## حرمی[5]

ابوعبدالله احمدبن محمدبن اسحاق‌بن ابوحمیصه‌مکی ؛ معروف بابن ابو علاء یکی‌از علمائی است‌که برای نظمی که درکار داشت مردم‌باو رغبتی داشتند و از دانایان اخبار بود.

---

۱ـ ف (عبیدالله) .
۲ـ سجستان شهریست در مشرق و مغرب آن سیستان است (منتهی‌الارب) .
۳ـ ف (ابن) . ٤ـ ف (منقطعا حتمابه) جب ( منقطعا الی ابن حرابه) .
۵ـ ف (الجزمی) .

## ابو دماش

کتاب الحماسه , از اوست .

## اخبار ابن کیسان

ابوالحسن محمدبن احمدبن محمدبن کیسان ، وکیسان در لغت سعدیه[1] بمعنی غدر است، کیسان نحوی مرد نادانی بود[2] وابوالحسن مردفاضلی بود و هردوشیوه را بهم آمیخت و از هردو دسته آموخت . و این کتاب‌ها از اوست : کتاب غریب‌الحدیث ـ درحدود چهارصد ورق. کتاب‌البرهان . کتاب الحقائق. کتاب المختار، کتاب الوقف والابتداء ، کتاب‌المهذب. کتاب القرات. کتاب الهجاء . کتاب التصاریف . کتاب المقصور والممدود . کتاب‌الشاذانی فی‌النحو . کتاب المذکـر و المؤنث . کتاب مختصر النحـو . کتاب معانی‌القران ( معروف بالعسرات. کتاب حد فاعل والمفعول به ) کتاب المسائل علی‌مذهب‌النحویین مما اختلف فیه البصریون والکوفیون (کتاب الکافی فی‌النحو) .

## (لغنده) اصفهانی

ابوعلی حسن‌بن عبدالله ، ولادتش در اصفهان بود . ببغداد آمد ، و از همان کسانـی آموخت که ابوحنفیه دینوری آموخته بود . این کتابها از اوست : کتاب الرد علی‌الشعراء ، کتاب‌النطق، کتاب‌علل‌النحو، کتاب‌المختصر فی‌النحو، کتاب‌الصفات، کتاب الهشاشه‌والبشاشة. کتاب التسمیة . کتاب شرح کتاب‌المعانی للباهلی . کتاب نقض علل‌النحو .

## ابن خیاط

ابوبکر محمدبن احمدبن منصور خیاط، از مردم سمرقند[3] ببغداد آمد و با ابراهیم‌بن سری ملاقات نموده و با او مناظراتی داشت . و ابن خیاط هردوشیوه را بهم میآمیخت واین کتابها ازاوست: کتاب النحوالکبیر . کتاب معانی‌القرآن ـ کتاب المقنع. کتاب‌الموجز.

## نفطویه

ابو عبدالله ابراهیم بن محمدبن عرفة بن سلیمان بن مغیرة بن حبیب بن مهلب عتکی

---

۱ـ سعدیه نام چندین محل و جایگاه اعرابست (رجوع کنید به منتهی‌الارب) .
۲ـ ف (معقلا) جب (مغفلا) .
۳ـ رجوع شود به صفحهٔ ۲۹ همین کتاب .

ازدی. از ثعلب ومبرد آموخته و از محمدبن جهم و عبیدالله[1] بن اسحاق بن سلام، واصحاب مدائنی شنیده داشت . مادرش[2] از فرزندان خالدبن عبدالله (مری) ، طحان محدث است . و ولادتش در سال دویست وچهل‌وچهار بود. اخلاقی پاکیز و محضری خوب داشت واونیز هر دو شیوه را بهم میآمیخت . و در مسجد انباریـان صبحها بمذهب داود فقه را تـدریس می‌نمود ( و در آن ریاست داشت ) وفاتش در ششم مـاه صفر سال سیصد و بیست و سه است و روز دوم وفاتش درباب الکوفه بخاك سپرده شد، و ابن بوبهاری براونماز گذارد، و این کتابها از اوست : کتاب التاریخ . کتاب الاقتصامات[3] کتاب غـریب القرآن . کتاب المقنع فی‌النحو . کتاب الاستیفاء فی‌الشروط[4] کتاب‌الامثال. کتاب الشهادات . کتاب القوافی والرد علی من‌زعم ان‌العرب تشتق‌الکلام بعضه من‌بعض. کتاب‌الرد علی‌من قال بخلق‌القرآن. کتاب الرد‌علی‌المفضل‌فی‌نقضه‌علی‌الخلیل. کتاب فی‌ان‌العرب تتکلم طبعالاتعلماً. کتاب الملح. کتاب‌

المصادر .

## جعد

ابوبکر محمدبن عثمان جعد ، با ابن‌کیسان مصاحبت داشت، و هر دو شیوه را بهم آمیخت و این‌کتابها از اوست : کتاب القرااات . کتاب معانـی‌القرآن . کتاب المقصور و الممدود . کتاب المذکر والمؤنث . کتاب الهجاء . کتاب مختصر النحـو . کتاب العروض . کتاب خلق‌الانسان . کتاب الفرق کتاب‌الالفات .

## خزاز

ابوالحسین[5] عبدالله‌بن محمدبن سفیان، درخانه ابوالحسن علی‌بن عیسی آموزگاربود وخطش خوب و از نحویانی است که دو شیوه را بهم‌آمیخت و کتاب المعانی فـی‌القرآن را برای‌علی‌بن عیسی تألیف کرد، وفاتش ... واین کتاب‌ها از اوست: کتاب المختصر فی‌علم‌العربیه .. کتاب معانی القـرآن . کتاب المقصور والممدود . کتاب المـذکر و المؤنث . کتاب الفسیح فـی‌علم‌اللغة و منظـومها . کتاب اخبار اعیان الحکام ـ کـه برای ابـوالحسین

---

۱ـ ف (عبدالله) .
۲ـ ف (وانه) جب (وامه) .
۳ـ ف (الاقتصارات) .
٤ـ ف (کتاب الاستثناء والشروط فی‌القرااات) .
۵ـ ف (ابوالحسن) .

بن ابو عمرو[۱] تألیف کرد . کتاب السراری الذهبیات المسلیات[۲] . کتاب اعیاد النفوس فی (ذکر) العلم . کتاب رمضان و ماقیل فیه .

## عمری

قاضی تکریت[۳] و این کتاب‌ها از اوست : کتاب تفسیر السبع الجاهلیات بغریبها . کتاب تفسیر مقصورة ابی‌بکر بن درید .

## ابوهندام (عقیلی)

نامش کلاب بن حمزه ، از مردم حران[۴] و در بادیه اقامت داشت ، گویند آموزگار بود ، و در دوران قاسم بن عبیدالله بشهر آمد و او را مدح کرد . وی عالم و شاعر بود و خط نیکوئی داشت وهردوشیوه را بهم آمیخت ، و این کتاب‌ها از اوست : کتاب جامع النحو. کتاب الاراکة . کتاب مایلحن فیه العامة .

## اشناندانی

در پیش گفتیم که کتاب معانی الشعر ، از اوست :

## ابن لره گرجی[۵]

از علماء جبل ، ونامش بندار[۶] بن عبدالحمید ، و لره لقبش بود ، وکنیه‌اش ابوعمر است (ابن‌سکیت و دیگران را دیده) و دوشیوه را بهم آمیخت . از کتاب‌های اوست : کتاب معانی الشعر[۷] کتاب شرح معانی الباهلی (الانصاری) کتاب جامع اللغه . کتاب الوحوش .

## ابن شقیر

ابوبکر عبدالله بن محمد بن شقیر نحوی ، و بگفتهٔ شیخ ابوسعید رحمه‌الله ، اونیزهردو

---

۱ـ ف (ابوالحسن بن ابی‌عمر) .
۲ـ ف (السرار فی‌الراسیات و المستکنات) .
۳ـ تکریت شهریست‌میان موصل و بغداد که درساحل غربی دجله قرار دارد (قاموس‌الاعلام ترکی) .
٤ـ رجوع شودبصفحهٔ ۱۹همین کتاب . ٥ـ ف(ابن لزةالکرخی) . ٦ـ ف (منداد).
۷ـ ف (الشعراء) .

شیوه را بهم‌آمیخته داشت ، و این کتاب‌ها از اوست : کتاب مختصر نحو . کتاب مقصور و ممدود . کتاب المذکر و المؤنث .

## مفجع

ابوعبدالله مفجع ، محمدبن عبدالله کاتب بصری . ثعلب را دیده و از او و دیگران آموخت ، واز شاعران شیعه بود. ویرا قصیده‌ایست بنام ـ اشباه ـ که درآن علی علیه‌السلام را مدح کرده است، ومیان او و ابوبکربن درید هجوهائی مبادله گردید، ، و از کتاب‌های اوست : کتاب الترجمان فی‌معانی‌الشعر . که مشتمل است بر کتاب حدالاعراب . کتاب حدـ المدیح ، کتاب حدالنجدة[1] . کتاب الحلم والرای . کتاب الهجاء . کتاب المطـایا[2] ، کتاب الشجر و النبات ، کتاب الاعراب[3] ، کتاب اللغز . و نیز این کتابها از اوست : کتاب‌المنقد فـی‌الایمان ، کتاب اشعار الحراب ـ ناتمام ، کتاب عـرائس المجالس، کتاب غـریب شعر زیـد الخیل .

## اخفش کوچك

ابوالحسن علی‌بن سلیمان اخفش نحوی . و او بسیار رنجش پیدا میکرد اگـر در نحو پرسشی ازوی میشد، اخبار وسر گذشت عرب‌را درسینه داشت. و در سال سیصدوپانزده وفات‌یافت، واین کتاب‌ها از اوست : کتاب الانواء. کتاب‌التثنیة والجمع . کتاب الجراد .

## هنائی

نامش علی‌بن حسن ، کنیه‌اش ابوالحسن ، از مردم مصر ، ازکوفیان آموخته بود و از بصریان نیز چیزهائی آموخته داشت و معروف بدوسی است ، (ودوس) یکـی از قبائل عرب بشمار میرود . کتابهایش درمصر موجود بوده و مردم بآن رغبتی دارند . از کتاب‌های اوست : کتاب مجردالغریب ـ که به پیکره (کتاب) العین وبترتیبی غیر ازآنـت و در اولش گوید : این کتاب را درغریب کلام عرب ، و لغت‌آنها ، و بترتیب بیست‌وهشت حرف هجاء تألیف کرده‌ام و از (الف) و باء تاء ثاء آغاز میشود تا بآخرحروف هجاء ، ونیز ، کتاب المنضد فی‌اللغة وکتاب الفرید . از اوست .

---

۱ـ ف (البخل) .
۲ـ ف (المطانا) .
۳ـ ف (الاغراب) .

## دومی

ازنحویان قریب‌العهد بما میباشد. نامش‌عمربن محمدبن جعفر[1] (زعفرانی ،وکنیه‌اش ابو احمد است) . این کتاب‌ها از اوست : کتاب القوافی . کتاب‌اللغات .

## اخبار گروهی از علماء شهرها

که از روی تحقیق نسب[2] وسر گذشتشان بدست نیامد

## ابن خالویه

ابوعبدالله حسین‌بن محمد[3]بن خالویه ، از گروهی مانند ، ابوبکربن انباری ، وابو عمر زاهد آموخته، و بر ابوسعید سیرافی قرائت داشته و هـردو شیوه را بهم آمیخته است. و درسال سیصدوهفتاد در خدمت بنی‌حمدان درحلب وفات یافت . و این کتاب‌ها از اوست: کتاب الاشتقاق . کتاب‌الجمل‌فی‌النحو . کتاب اطرغش[4] لغة. کتاب القرات . کتاب‌المبتدا. کتاب اعراب‌ثلاثین سوره من‌القرآن . کتاب المقصور والممدود . کتاب المذکر والمؤنث. کتاب الالفات . کتاب لیس .

## ابوتراب[5]

این شخص برخلیل استدراکهائی[6] درکتاب‌العین دارد که گروهی آنرا نقض کرده‌اند. این کتاب‌ها از اوست : کتاب‌الاعتقاب فی‌اللغة . کتاب الاستدراك علی‌الخلیل فـی‌المهمل و والمستعمل .

## ابو الجود

قاسم‌بن محمدبن رمضان عجلانی ، از نحویان بصره و قریب‌العهد بما میباشد . و از کتاب‌های اوست : کتاب المختصر للمتعلمین . کتاب المقصور والممدود . کتاب المذکر و- المؤنث . کتاب الفرق .

---

۱- ف (عبدالله ابن‌جعفر) . ۲- ف (اسمائهم) جب (انسابهم) . ۳- ف (احمد) .
٤- ف (اطرعش) . ٥- ف (ابوتواب) .
٦- استدراك تدارك چیزی که از شخص فوت شده باشد (فرهنگ نفیسی) .

## بن رمضان دیگر[1]

معروف بمحمدبن حسن بن رمضان . و این کتابها از اوست : کتاب اسماء الخمر و عصیرها . کتاب‌الدبرة .

## کشی[2]

ازنواحی خراسان و صاحب تألیفات خوبی است، ولی‌معلوم نیست برچه‌کسی قرائت داشته وچه میدانسته است . و این کتابها از اوست : کتاب فعلت وافعلت علی حروف‌المعجم- کتابی است بزرگ و بینهایت خوب : کتاب التصاریف - این نیز کتاب بزرگیست .

## مخنف

چیزی درباره اونمیدانم. و این کتابها از اوست : کتاب شرح‌النحو . کتاب‌التصریف.

## مهلبی

ابوالعباس احمد بن محمد ، مقیم مصر . وکتاب شرح علل‌النحو. کتاب المختصر فی‌النحو از اوست. ودر مصر دونفر دیگر باین‌نام‌هستند که یکی معروف‌بابن ولاد، ودیگری معروف برحیانی است[3] .

## ابومسهر

محمدبن احمدبن مروان‌بن سیره[4] نحوی ، و این کتابها از اوست : کتاب الجامع- فی‌النحو . کتاب‌المختصر . کتاب اخبار ابی‌عیینه محمدبن ابی‌عیینه (المهلبی) .

---

۱- ف (اخوبن رمضان) جب (آخر ، بن‌رمضان) وگمان رود که این صحیحتر است ؛ زیرا دربالا ، بن‌رمضان را که ابوالجود باشدآورده بود وکلمه‌آخررا برای فرق‌گذاشتن‌میان این دونفر ذکرکرده است .

۲- ف (المکسمی) جب (الکشی) وگمان رود که این‌کلمه فارسی و بمعنی‌خوش‌وتندرست وصفت صاحب‌آن تألیفات باشد وباکاف فارسی هم‌آمده‌است (برهان قاطع) .

۳- ف (رحابی) . ٤- ق (یسیره) .

## قمی

اسمعیل بن محمد قمی . و ازکتابهای اوست : کتاب الهمز . کتاب العلل .

## ابوفهد

در دومین باری که کتاب سیبویه را برزجاج قرائت میکرد ، زجاج بوی گفت : ای ابو فهد حال تو در قرائت اول بهتر از حال قرائت دوم بود . این کتاب از اوست : کتاب الایضاح فی النحو .

## ازدی

ابوالقاسم عبدالله بن محمد ازدی؛ ازمردم بصره، واین کتابها ازاوست : کتاب المنطق. کتاب الاختلاف .

## هروی

از ایرانیان است . این کتابها از اوست : کتاب التصریف . کتاب الشرح .

## مصیصی

جزاین چیزی ازوی ندانیم، این کتابها ازاوست : کتاب الشافی فی اللغة. کتاب الافصاح.

## ابن وشاء

ابوالطیب محمدبن احمدبن اسحاق اعرابی و شاء . یکی از ادیبان با ظرافتی است که از نحویان وآموزگار مدارس همگانی بود ، وبیشتردر اخبار، وشعر، و مقطعات تألیف میکرد، واین کتابها از اوست : کتاب مختصرفی النحو. کتاب جامع النحو[1] . کتاب المقصور والممدود . کتاب المذکروالمؤنث . کتاب الفرق . کتاب خلق الانسان . کتاب خلق الفرس . کتاب المثلث.

واما کتابهای ادبی واخباری او . کتاب اخبارصاحب الزنج . کتاب الزاهر فی الالوان والزهر . کتاب الحنین الی الاوطان . کتاب حدودالطیف[2] الکبیر. کتاب الموشا . کتاب اخبار-

---

۱ـ ف (فی النحو) .  ۲ـ ف (الطرف) .

المتطرفات . کتاب السلوان . کتاب المذهب . کتاب الموشح . کتاب سلسلة الذهب .

## ابن مراغی

ابوالفتح محمدبن جعفر (بن محمد) همدانی مراغی[۱]. آموزگار عزالدوله[۲] ابومنصور، محفوظات زیادی داشت، ونحوی بلیغ و اخباری جوانمرد و آزادمنش بود . از کتابهای اوست : کتاب البهجة ـ بپیکره کتاب الکامل . کتاب الاستدراك لما اغفله الخلیل .

## مراغی

ابوبکر محمدبن علی ، از مردم مراغه[۳] ، از مردمان با رشادتی است که مدتها در موصل اقامت داشت، و بابوالعباس دمخا[۴] پیوست، واز علماء با دیانت بود وبرزجاج قرائت داشته است. ازکتابهای اوست: کتاب مختصر النحو . کتاب شرح شواهد سیبویه اوتفسیرها[۵] .

## بکری

معروف بابوالفضل بن محمدبن ابوغسان بکری ، این کتابها ازاوست : کتاب مختصر فی النحو . کتاب الفرق .

## عرام

ابوالفضل بن محمد، رقعه نویس بود[۶] وپس ازآنکه وی را نحوی خواندند بکارندیمی پرداخت، ورساله‌های کوچکی[۷] دارد که باشخاص نوشته و رنگ سخریه‌آمیز و بازی بآن داده است .

## زجاج

آموزگار فرزندان ناصرالدوله ، نامش محمدبن لیث . ویرا در موصل دیدم ، و کتابی از او سراغ ندارم .

---

۱ـ جب (الوادعی) . ۲ـ ف (عن‌دولة) . ۳ـ مراغه بفتح اول شهر مشهور وبسیار بزرگی است که از مشهورترین شهرهای آذربایجان است . (معجم‌البلدان) .
٤ـ ف (ذکاء) . ٥ـ ف (و تفسیرها) . ٦ـ ف (رقیعا) جب (رقیعا) . ۷ـ ف (ترسلات) جب (رسیلات) .

## عوامی

ابوبکر محمدبن ابراهیم نحوی قاضی. با من دوستی داشت و در سال ... وفات‌یافت و این کتاب از اوست : کتاب الاصلاح والافصاح فی‌النحو .

## مردی که بابن‌عبدوس معروفست

نامش علی‌بن محمدبن عبدوس کوفی. وازنحویانست . ازکتابهای‌اوست : کتاب‌میزان‌الشعر بالعروض . کتاب البرهان فی‌علل‌النحو . کتاب معانی‌الشعر .

## و فراوندی

نامش یونس‌بن احمد[۱] بن ابراهیم و فراوندی ، نحوی . و این‌کتابهـا از اوست : کتاب‌الشافی فی‌علل‌النحو[۲] . کتاب الوافی فی‌علم‌العروض .

## دیمرتی

ابو محمد قاسم بن محمد ، از مردم اصفهان و دهکـدهٔ بنام دیمرت[۳] است . و این کتابها از اوست: کتاب تقویم‌الالسنة . کتاب العارض فی‌الکامل .(کتاب تفسیرالحماسة) .

## ابوالعباس

محمدبن خلف‌بن مرزبان . این‌کتابها از اوست : کتاب الحاوی فی علوم القرآن ـ بیست وهفت جزء . کتاب الحماسه . کتاب اخبار عبدالله‌بن جعفر بن ابیطالب علیهم‌السلام.

## ابوالحسن (بن‌وراق)

(نامش)محمدبن عبدالله[۴] . ازکتابهـای اوست : کتاب علل‌النحو[۵] . کتاب الهدایة ـ (وآن شرحی برمختصرالنحو تألیف ابوعمر جرمی‌نحوی‌است)[۶] .

---

۱ـ ف (محمد) . ۲ـ ف (فی‌علم‌القرآن) .
۳ـ دیمرت در نواحی اصفهانست (معجم‌البلدان) .
٤ـ ف (الحسین) . ٥ـ ف (کتاب العلل) . ٦ـ ف (کتاب شرح‌الجرمی) .

## ابو احمدبن حلاب

کتابی ندارد .

## (ابن‌جنی) ابوالفتح

عثمان بن‌جنی(نحوی). ولادتش پیش ازسیصدوسی‌بوده، و شب جمعه در ماه صفر سال سیصد و نود ودو وفات یافت،از کتابهای اوست: کتاب‌القسر ـ که‌تفسیرشعرابوالطیب‌متنبی‌است[1]. کتاب‌التعاقب فی‌العربیه . کتاب‌المعرب . کتاب‌التلقین . کتاب‌اللمع . کتاب‌الفصل بین‌ـ الکلام الخاص والعام . کتاب العروض و القوافی . کتاب جمل اصول التصریف . کتاب ـ الوقف والابتداء . کتاب‌الالفاظ من‌المهموز . کتاب المذکرو المؤنث . کتاب تفسیر مراثی الثلاثه‌والقصیدة‌الرائیة للشریف‌الرضی . کتاب معانی ابیات‌المتنبی . کتاب‌الفرق‌بین‌الکلام الخاص والعام[2] .

## ابوعبدالله نمری

تصنیفی ندارد .

## بردویه

تصنیفی ندارد .

## کتابهای قدیم در اخبار نحویان

اخبار النحویین . تألیف نجیرمی. اخبار النحویین . تألیف ابوسعید سیرافی . اخبار النحویین . تألیف مرزبانی . المقتبس‌الکبیر . اخبارالحنویین . تألیف ابـوبکر محمد بن عبدالملك تاریخی .

(محمدبن اسحاق گوید ) این است مقاله نحویان ولغویان که در روز شنبه اول‌شعبان سال سیصدوهفتاد وهفت پایان‌یافت. والحمدلله وصلی‌الله علی‌محمد وآله، و ازخداوند مسئلت مینمائیم که‌کسانی راکه‌این‌کتاب برای‌آنهاتألیف شده وهمچنین مارا بتندرستی وامن و کفایت

---

۱ـ ف( کتاب الفسر لشرح دیوان ابی الطیب.)

۲ـ جب درحاشیه دارد (ابن جنی این‌کتابهـا را داردکه مصنف ذکـر نکرده است : کتاب‌اللمع فـی‌النحو . کتـاب شرالصناعة . کتـاب الخصائص . کتـاب المنصف فی‌ـ التصریف . وآن شرح مختصر مازنی است . کتاب ما املت خاطری وسئلت عنها اباعلی . کتاب‌ـ الفائق شرح‌المذکر والمؤنث . کتاب‌التمام‌لاشعار الهذیل ـ و این چیزیست که سکری بآن‌توجه نداشته است) .

نگهداری‌نماید وبفضل خودآنرا انجام داده، وما را برضای خود ملهم وبکرم خودتوانا در طاعت سازد و حسبناالله و نعم‌الوکیل ، و صلی‌الله علی خیرته من خلقه ، محمد وآله) .

## کتابهائیکه در حدیثهای غریب تألیف شده

کتاب غریب‌الحدیث ـ از ابوعبیده . کتاب غریب‌الحدیث ـ از اصمعی . کتاب غریب الحدیث ـ از نضربن شمیل . کتاب غریب‌الحدیث ـ از قطرب . کتاب غریب الحدیث ـ از ابن اعرابی . کتاب غریب‌الحدیث ـ از ابن[1] عدنان . کتاب غریب‌الحدیث ـ از ابن قادم. کتاب غریب‌الحدیث ـ از ابوزید . کتاب غریب‌الحدیث ـ از مسلمه[2] کتاب غریب‌الحدیث ـ ازاثرم. کتاب غریب‌الحدیث ـ ازابوعبید ـ کتاب غریب‌الحدیث ـ از فستقه مصاحب کرابیسی[3] کتاب غریب‌الحدیث ـ از حامض . کتاب غریب‌الحدیث ـ از ابن قتیبه . کتاب اصلاح غلط ابی‌عبید ـ از ابن قتیبه. کتاب غریب‌الحدیث ـ از ابن‌انباری ـ کتاب غریب‌الحدیث ـ ازابن درید . کتاب غریب‌الحدیث ـ از ابوالحسین[4] قاضی‌بن ابوعمر . کتاب‌غریب‌الحدیث ـ از ابن حبیب . کتاب غریب‌الحدیث ـ از ابن کیسان . کتاب غریب‌الحدیث ـ از جعد . غریب‌الحدیث از حضرمی که آنرا ابو عمر زاهد تألیف کرده است . کتاب غریب‌الحدیث ـ از ابن رستم حربی . کتاب غریب‌الحدیث ـ از ابن درستویه (ناتمام) . کتاب غریب‌الحدیث ـ از احمد بن حسن کندی . کتاب غریب الحدیث ـ از سلمی . کتاب غریب‌القرآن از عبدالله‌بن سلام دینوری .

(محمدبن اسحاق گوید : کتاب سلمی را ، که همان حسین‌بن عیاش سلمی است ، ابو عمر هلال بن علاءبن هلال رمی باهلی روایت کرده ، و ابوالقاسم حسین‌بن عبدالله‌بن مناذر واسطی ، از هلال روایت کرده است) .

## کتابهائیکه در نوادر تألیف شده

کتاب النوادر ـ از ابو عمرو علاء . کتاب‌النوادر ـ از ابوعمرو شیبانی . سه‌نسخه، بزرگ ، متوسط ، کوچك . کتاب نوادر ابی‌زید[5] کتاب نوادرالاصمعی، کتاب نوادرالکسائی سه‌نسخه . کتاب نوادر ابن الاعرابی[6] . که دوازده نفرآنرا روایت کرده‌اند . کتاب نوادر ـ الفراء یحیی‌بن‌زیاد. که سلمه، وابن قادم، وطوال آنرا روایت کرده‌اند. کتاب‌نوادراللحیانی

---

۱ـ ف (لابی) . ۲ـ ف (لسلمه) . ۳ـ ف (صاحب‌الکراسی) .
٤ـ ف (لابی‌الحسن) . ٥ـ ف (ابن‌درید) . ٦ـ ف (الاعراب) .

کتاب نوادر ابی‌مسحل . کتاب نوادر ابی محمدالیزیدی. کتاب نوادر (ابی) زیادالکلابی. کتاب‌نوادرابی‌شنبل[1] عقیلی. کتاب نوادر دهمج البصری . کتاب نوادرالاموی . کتاب نوادر الاثرم[2] . کتاب نوادر الدبیریین[3] ازابن اعرابی . کتاب نوادر بنی فقعس از ابن اعرابی کتاب نوادر ابن‌السکیت . کتاب نوادر ابن‌المضرجی[4] . کتاب نوادر ابی‌الیقظان ـ که آنرا بخط ابن‌سعدان دیده‌ام. کتاب نوادرالثوزی ابی‌محمد[5]. کتاب ابی‌اسحاق الزجاج‌فی‌النوادر.

## کتابهائیکه در انواء تألیف شده

کتاب‌الانواء‌ـاز اصمعی. کتاب‌الانواء ـ از ابومحلم. کتاب‌ا لانواء ـاز قطرب. کتاب الانواء ـ از ابن اعرابی. کتاب‌الانواء‌کتاب‌از مبرد. کتاب‌الانواءـاز ابن‌قتیبه . کتاب‌الانواء ازابوحنیفه دینوری . کتاب‌الانواءـ از زجاج . کتاب الانواء ـ از ابن درید . کتاب‌الانواءـ از وهبی[6]. کتاب‌الانواء ـ از مرثدی[7]. کتاب‌الانواءـ از وکیع . کتاب الانواء ـ ازابن عمار کتاب‌الانواء ـ از ابوغالب احمدبن سلیم رازی . کتاب‌الانواء ـ از محمدبن حبیب[8] .

---

۱ـ ف (ابی‌شیل) . ۲ـ ف (الاندم) . ۳ـف (الزیرین) .
٤ـ ف (المصرحی) . ٥ـ ف (نوادرالنوراین ابی‌محمد) . ٦ـ ف (للدهنی) .
۷ـ ف (للمزیدی) . ۸ـ جب درحاشیه دارد (مقابله شدبا اصل تصنیف عیناً و تصحیح گردید ، والحمدالله رب‌العالمین) .

# (سومین جزء)

از

## (کتاب الفهرست)

(در اخبار علما و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند)

(تألیف)

(محمدبن اسحاق ندیم معروف بابو یعقوب)

( وراق )

( از روی دستور و خط خود او )

(نقل گردید)

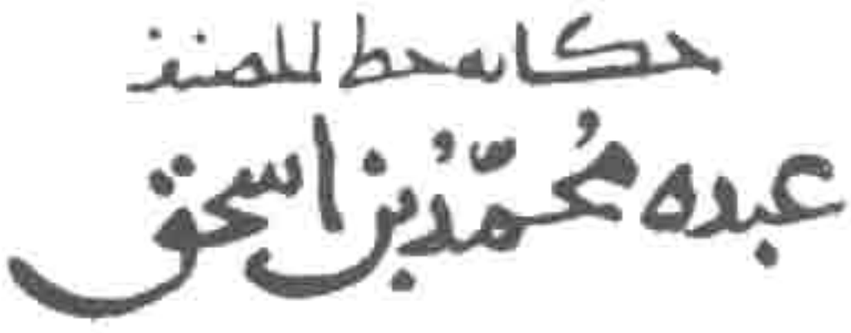


(مشتمل برمقالهٔ سوم)

گراور بالا نمونه‌ایست از خط نویسندهٔ
نسخه چستر بیتی ، و تقلیدی که ازخط
مصنف نموده است

بسم الله الرحمن الرحیم

# مقاله ـ سوم

## از کتاب فهرست

## در اخبار اخباریان[1] و نسابان[2] و صاحبان احداث[3] و آداب[4]

## در سه فن

فن اول : در اخبار اخباریان، و نسابان ، و صاحبان سیر و احداث . و نام کتابهای آنان .

فن دوم : در اخبار نویسندگان، ومترسلان، وکارکنان خراج ، و نام کتابهای آنان.

فن سوم : در اخبار ادیبان ، و ندیمان ، و مغنیان . و صفادمه و صفاعنه[6] و نام کتابهای آنان .

## فن اول

محمدبن اسحاق گوید : بخط ابوالحسن بن کوفی خواندم ، که اولین تألیف کننده

---

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۱۲ همین کتاب .

۲ـ انساب جمع نسب بمعنی خویشان پدری و عالم بآنرا نسابه خوانند(اقرب الموارد) .

۳ـ احداث بمعنی چیزهای تازه (فرهنگ نفیسی) و باصطلاح امروز صاحب مکتب .

٤ـ ف (وآیات) .

٥ـ رجوع شود بصفحهٔ ٤ همین کتاب .

کتاب درمثالب[1] زیادبن ابیه بود، چه او همینکه دید در نسبش طعن[2] زنندآنرا تألیف کرد وبفرزندش (داد) و گفت: این کتابرا پشتیبان‌خود برعربها قراردهیدتا دست از شما بردارند.

## نام و اخبار کسانیکه در صدر اول اسلام

## مآثر و انساب و اخبار از آنها

## گرفته شد

## دغفل

بنوشته ابن‌بربری[3] ، ویرا حجر بن حـارث‌کنانی ، ولقبش را دغفل گویند ، و او را دغفل ذهلی نسابه، ودغفل‌بن حنظله سدوسی نیز گفته‌اند . پیغمبر صلعم[4]را درك کرد ولی چیزی از اوشنیده‌نداشت، وبرمعاویه درآمد . وقدامةبن ضرار قریعی بنزدش آمده ، ودغفل نسب او را همی گفت تا رسید بپدر قدامه ، و گفت فرزندان ضرار دونفرند ، یکی از آنها عابد ، ودیگری شاعراست ، توکدامیك ازآنها هستی ، گفت من همان شاعر ابلهم ، وآنچه دربارهٔ نسب و سر گذشت من گفتی درست بود ، پس بمن بگوچه وقت خواهم مرد ، جواب داد ، این دیگر با من نیست . دغفل را خوارج بقتل رساندند و تصنیفاتی ندارد .

## بکری

نسابه‌ایست نصرانی . و رؤبـة بن عجاج از وی روایت کـرده ، که میگفت : دانش . آفتی‌است که بینوائی و تنگدستی دارد .

## لسان‌الحمره

نامش وقاء بن اشعر ، کنیه‌اش ابو کلاب . و ازعلما نسب ، و بیش از هر کس گمراهی و تکبر داشت .

## عبیدبن شریه جرهمی

در زمان معاویه بود ، وپیغمبر صلعم[4] را درك کرده ، و از او چیزی شنیده نداشت ، وقتی برمعاویةبن ابوسفیان درآمد، معاویه از وی اخبار پیشینیان و پادشاهان عرب وعجم، و اسباب تبلبل[5] زبانها. و پراکندگی‌مردم را بشهرها پرسید . و اورا از صنعا[6] یمن‌احضار

---

۱ــ مثالب ـ عیبها ونقصها (منتهی‌الارب) . ۲ـ ف (ظفر) جب (طعن) .
۳ــ ف (یزیدی). ٤ـ٥ جب (علیه‌السلام).
٦ـ تبلبل . درآویختن زبانها و مختلف شدن آن (منتهی‌الارب) .
۷ـ صنعاء نام شهریست دریمن که درخوبی‌آب وهوا مانند دمشق است(فرهنگ‌نفیسی) .

کرده بود . او هم بتمام چیزهائی که معاویه خواسته بود جواب داد . معاویه امر کرد آنها را با انتساب آن بعبیدبن شریه بنویسند . عبیدبن شریه تا دوران عبدالملک بن مروان زنده بود . و این کتابها از اوست : کتاب الامثال . کتاب الملوك و اخبار الماضین .

## نام کسانیکه از عبیدبن شریه روایت کرده‌اند

کیّس نمری ، و فرزندش زیدبن کیس[1] . لسین جرهمی . و عبدود جرهمی .

## علاقة بن کرشم[2] کلابی

از بنی‌عامر بن کلاب . و در دوران یزیدبن معاویه حیات داشت ، وبسر گذشت عرب وگفتارشان آگاه واز کسانی بود که مأثرعرب ازوی نقل[3] گردید (ویزید اورا درشب‌نشینهای خود درآورد). و ازکتابهای اوست : کتاب الامثال ـ در حدود پنجاه ورق ، و من آنرا دیـده‌ام .

## صحار عبدی

از خوارج ، و نامش صحـار بن عباس ، و یکی از دانایـان نسب و خطیبان دوران معاویة بن ابوسفیان بود . و با دغفل سرگذشتهائی داشت . وی از طرفداران عثمان و از طائفه عبدالقیس بود و دوسه حدیث هم‌از پیغمبر صلعم روایت کرده، وکتاب الامثال ازاوست.

## شرقی بن قطامی

کنیه‌اش ابوالمثنای کلبی، و نامش ولید بن حصین ، یکی از نسابان و روایان اخبار وانساب ودیوانهای عرب است . و یوسفی او را دروغگو نوشته و از اصمعی روایتی دارد که برخی از راویان باو گفته بودند که از شرقی پرسیدم که عرب در نمازگذاری بر مردگان خود چه میخواندند ، جواب داد ، نمیدانم من باو گفتم این‌شعر را میخواندند :

مَاكُنْتَ وَ كُوَاكاً وَلَا ابن آوك[4] رويدك حتى يبعث الخلق باعثه[5]

چیزی نگذشت کـه (من) روز جمعه او را در مقصوره دیدم که در این‌بـاره سخن‌سرائیهایی داشت . و شرقی در غریب نیز دارای قصیده‌ایست .

---

۱ـ ف این جمله را بعد از لسین جرهمی آورده .

۲ـ ف (کریم) . ۳ـ جب (احدث) ف (اخذ) .

٤ـ ف (اویل) . ۵ـ ترسو نبودی و فرزند دروغین نبودی پس صبر کن تا روز رستاخیز فرا رسد .

## صالح حنفی و ابن کواء

نام صالح، عبدالله بن‌عمر بن یشکر است . وی نسب‌دان و عالم و از شیعیان و پیروان علی‌علیه‌السلام‌بود. و در نسب دانی ابن کوا نیز گفته مسکین‌دارمی را (برای‌من) دلیل‌آوردند که گوید :

هَلُمَّ اِلیٰ بنَی الْکَواءِ تَقْضُوا  بِحُکمِهِم بِاَنْسابِ الرِجالِ [1]

## صغدی

نامش صالح‌بن‌عمران ، وچون پدرش مدت زیادی درصغد[2] اقامت‌داشت ، ویرا صغدی خواندند و باخبار پیغمبر صلعم[3] معرفت داشت . و این کتاب از اوست : کتاب غزاة[4] ذات‌الاباطیل .

## مجالد بن سعید

ابن‌عمیر ، از همدان ، مکنی‌بابو عمیر . که هیثم بن عدی از او روایات بسیاری‌دارد. وی راویهٔ اخبار بود و حدیث را نیز شنیده داشت، ومحدثان روایتهای او را سست دانند ، و در سال صدو چهل و چهار وفات یافت.

## سعد قصیر

بردهٔ بنی‌امیه ، و از دانایان انساب بود ، عتبی اخبار خاندان خود ، و مناقب و اشعارشانرا از اوگرفته است .

## عیسی‌بن دأب

ابوالبید[5] عیسی‌بن یزید بن بکربن‌دأب ، (از) کنانهٔ شداخ است . و بازماندگانی‌در بصره دارد . و یحیی‌بن یزید برادر اوست . وپدرشان نیز از دانایان اخبار و اشعار عرب و از شاعران بود ، ولی خاندان دأب بیشتر باخبار سروکار داشتند .

## قرقبی

نامش زهیربن میمون همدانی، کنیه‌اش ابومحمد ، از نحویان و قاریان قرآن‌بود.از

---

۱ـ بیائید و نزد ابن‌کوا ، بروید تا دربارهٔ انساب مردم بگفته آنها قضاوت‌کنید .
۲ـ صغد از جاهای مهم وآباد ماوراءالنهر و مرکز آن سمرقند است ( قاموس الاعلام ترکی) .  ۳ـ جب (علیه‌السلام) .  ٤ـ ف (عراة) .  ٥ـ ف (ابوالولید).

وی پرسیدند نحو را چگونه بدست آوردی ، گفت : از اصحاب ابواسود فرا گرفتم . زهیر بانساب و اخبار و سر گذشت مردم آگاه بود . و درسال صدوپنجاه و پنج وفات یافت .

## اخبار عوانه

عوانةبن حکم‌بن عیاض‌بن وزر[1] بن عبدالحارث‌کلبی ، مکنی بابوالحسن ، از علماء کوفیان . و راویهٔ اخبار ، و عالم بشعر و نسب است . وی فصیح و نابینا بود . هشام‌کلبی در روایاتی که از وی نموده ، نقل کند که عوانه گفت: که عتبةبن نهاش عجلی بـرای ما سخن‌رانی مینمود ، و گفت چه چیزی از این گفتهٔ خداوند بهتر است که میفرماید :

لَیس حَیٌّ عَلَی الْمَنُون بِبَاق  غَیر وَجه الْمُسبِح الخَلّاق[2]

من از جا برخواستم و گفتم ، خداوند چنین چیزی نفرموده و این را عدی بن زید گفته است . عتبه گفت بخدا سوگند[3] من گمان داشتم که از کتاب خداست و از منبر پائین آمد. و زنی از خوارج را دستگیر کردند و بنزدش بردند . باو گفت ، ای دشمن خدا چرا برامیر مؤمنان خروج کردی مگر این فرمودهٔ خداوند عزوجل را نشنیده :

کُتِبَ القَتل و القتال علَینا  و عَلَی الغانیات جَرُّ الذُّیولُ[4]

آن زن جواب داد : ای دشمن خدا چیزیکه ما را وادار بخروج نمود همین نادانی شما بکتاب خدا ، و پایمال کردن حق خداست . عوانه در سال صدوچهل وهفت وفات یافت و این کتابها از اوست : کتاب التاریخ . کتاب سیرة معاویه و بنی‌امیه . و گـویند این کتاب تألیف منجاب‌بن حارث است ، ولی صحیح همان است که از عوانه بود .

بخط ابوعبدالله‌بن‌مقله خواندم که ، ابوالعباس ثعلب گوید : ولیدبن یزیدبن‌عبدالملك دیوان عرب و اشعار ، واخبار ، و انساب، ولغتشان‌را جمع کرده‌بود وآن دیوان را بجماد و جناد داد .

## اخبار حماد

ابوالقاسم حمادبن سابوربن‌عبید ، و سابورمکنی بابولیلی ، و از اسیران دیلم[5] بود. ویرا فرزند عروةبن زیدالخیل (طائی) باسارت درآورد، و بدخترش لیلی‌بخشید . که‌پنجاه سال باو خدمت کرد و پس از وفات آن زن ، بدویست درهم فروخته شده ، و عامربن مطر

---

۱ـ (وزیر) . ۲ـ نیست جان‌دار درجهان باقی جزهمان امر بدکاری که پرستش کنیم.
۳ـ ف (قاتله‌الله).جب(الله). ٤ـ کشت وکشتاربرای ما نوشته شده، وبرای گل بیکران کشیدن دامان . ٥ـ دیلم شهریست درگیلان (فرهنگ نفیسی) .

شیبانی ویرا خریده وآزاد نمود. نام ابولیلی را میسره هم گفته‌اند . حماد چه بسا میشد که چیزهائی‌را بغلط ادا میکرد (و راویه اخبارو اشعار و انساب) در دوران ولیدبن عبدالملك بود . و تاسال صدوپنجاه وشش زندگی کرد و در این سال وفات یافت . با مهدی مجالست میکرد و خود اوگوید: برای ولیدکه اشعار خوبی میخواندم اواز من سفساف[1] میخواست و از خواندن آن بوجد میآمد ، و من پی‌میبردم که‌کارها روبخرابی است . برای مهدی که آن‌گونه اشعار را میخواندم او از من شعر خوب و محکم میخواست ، و من میفهمیدم که اقبال درکارشان روی آورده است . حماد متولد سال هفتاد وپنج بود و درمردنش محمدبن کناسه این مرثیه را درحق او سرود :

اَبْعَدْتَ عَنْ نومَكَ الغَرار [2] فَما — جَاوَزْتَ حتّی[3] انتَهی بكَ القَدَرُ[4]
لَو كٰان يُنجی منَ‌الردی حَذَرٌ — نَجّاكَ مما اَصابَكَ الحَذَرُ [5]
يَرحَمكَ اللهُ من اَخ يٰا اَبَا — اَلقَسَم مٰا فی صَفائه [6] كَدَر [7]
وَ هٰكَذٰا يَفْسد الزمانُ وَ يَفنَی — اْلعلم منهُ وَ يَدرُسُ الاَثَرُ [8]

از حماد کتابی دیده‌نشد ولی مردم از او روایتهائی نموده وبعدهم تصنیفاتی کرده‌اند.

## اخبار جناد

ابومحمد جنادبن واصل کوفی ، بردهٔ بنی‌اسد . کنیه‌اش را ابوواصل گفته‌اند . نحورا بخوبی نمیدانست وباشعار و روزگار عرب‌داناتر از هرکسی بود ولی در اداءکلمات اغلاط بسیاری داشت. بخط (ابوالطیب) اخی‌الشافعی‌خواندم ، که جناد واسحاق‌بن جصاص بدیدار ابوعرار عجلی اعرابی رفتندکه مرد فصیحی بود ، جناد باوگفت چیزی گفته‌ام ، گوشدار ، و (جایزه‌اش را) بده ، گفت بگو ، (جناد) گفت :

فان كُنتَ لاتَدْرين ماَ اْلمَوْت — فَانْظُری اِلیٰ دَيرِ هِنْدٍ كَيْفَ خُطَتْ مَقٰابِرُه

اسحاق گفت :

تَرٰی عَجَباً فيمٰا قَضَی‌اللهُ فيهِمُ — رَهٰائِنُ حَتْفٍ اَوْ جَبَتْهُ مَقٰادِرُه

---

۱ـ بد و پست از هرچیز (المنجد) .
۲ـ ف (الفرار) وغرار کم‌خوابی (اقرب‌الموارد) .
۳ـ جب (حیث) . ٤ـ خواب کمی را هم ازدیده خود دورساختی چیزی‌نگذشت که قدر بتو پایان داد .
٥ـ اگر بیمناکی از مرگ رهائی بخش بود تورا از پیش‌آمدهای بد نجات میداد .
٦ـ ف (صفاته) . ۷ـ خداوند تو را رحمت کند ای ابوالقاسم و برادریکه در صفای تو تیره‌گی وجود نداشت .
۸ـ زمانه بدینگونه فاسد شود و دانش نابود و اثرها کهنه و مندرس گردد .

ابوعرار گفت :

بُیُوتٌ تُرَی اَثقالُها [۱] فَوْقَ اَهْلِها  وَ مَجْمَعُ زَوْرٍ لایُکَلِّمُ زَائِرُه [۲]

## ابواسحاق

ابراهیم‌بن محمدبن حارث‌بن اسماء بن خارجه فزاری . باآنکه با فضل و حبری[۳] بود معذلك در گفتار غلط فـراوان داشت ، و در مصیصه[۴] سال یکصدو هشتاد وهشت از دنیا رفت، واین کتابها از اوست : کتاب السیر فی‌الاخبار والاحداث ـ وابوعمرو معاویة‌بن عمرو ازدی[۵]این کتابرا ازوی روایت کرده و این ابوعمرو در سال دویست وپانزده در بغدادوفات یافت (کتاب‌السیر و الجهاد . و او مرد موثق و حجتی بود)[۶] .

## اخبار ابن اسحاق مؤلف

## کتاب‌السیر

ابوعبیدالله محمدبن اسحق بن بشار[۷] ، رفتارش ناپسند و مورد سرزنش همگان بود . گویند بامیر مدینه خبر رسید کـه محمد با زنان مغازله کند . امیر او را احضار کرد ، و دستور داد موی سرش را که رونقی داشت کم کنند[۸] و چند ضربهٔ تازیانه بـاو زده و او را از نشستن درپائین مسجد منع کرد . وی را صورت زیبائی بود و از قـول فاطمه دختر منذر ، زن هشام بن عروه چیزها روایت میکرد ، این خبر که بهشام رسید ناخوش گردیده و گفت چه وقت او نزد فاطمه رفته که چیزی از وی شنیده باشد .

وگویند اشخاصی شعرهائی میگفتند و برای اوآورده و از او میخواستند که درکتاب‌السیر خودبگنجاند از این جهة اشعاری درکتابش دیده شد که نزد راویان شعر مفتضح‌بود. و در نسب نیز اشتباهاتی درکتاب خود کرده است . نسبت بیهـود و نصاری خوشبین ، و در نوشته‌های خود آنها را اهل علم پیشینیان خوانده است . و صاحبان حدیث ویـرا ضعیف و بدنام میدانند .

ابن اسحاق در سال صد و پنجاه وفات یافت و این کتابها از اوست : کتاب الخلفا ـ

---

۱ـ ف (اقفالها) .  ۲ـ برای معانی این اشعار بصفحهٔ ۷۸ رجوع شود .

۳ـ ف (حرا) وحبر برعالم . یا عالم صالح اطلاق میشود (اقرب‌الموارد) .

٤ـ مصیصه‌شهریست دراناطولی که سابقاً (مسیس) نام داشته وعرب آنرا باین نام‌خواند (قاموس‌الاعلام ترکی) .

٤ـ ف (الرومی) .  ٦ـ در (جب) ایـن جمله بخطط بسیار بدی نوشته شده و پیداست که بعد اضافه‌شده است .  ۷ـ ف (یسار) .  ۸ـ ف (فوقف) جب (فرقق) .

بروایت اموی . کتاب‌السیرة و المبتدا والمغازی ـ بروایت ابراهیم بن سعد ، و نفیلی . و این نفیلی نامش محمدبن عبدالله‌بن نمیر نفیلی است که در سال دویست وسی‌و چهار درحران[1] وفات یافته ، وکنیه‌اش ابوعبدالرحمن بود .

## نجیح مدنی

ابومعشر ، نامش‌نجیح مدنی ، بردهٔ زنی از بنی مخزوم بود و با او قرارداد مکاتبه[2] برای‌آزادی خود داشت، و باحداث و اسماء زیادآگاه بود ویکی از محدثان بشمارمیرفت و درایام هادی سال (هفتاد)[3] درگذشت . وازکتابهای اوست : کتاب المغازی .

## ابومخنف

لوط‌بن یحیی‌بن سعیدبن مخنف‌بن سلیم ازدی ، از اصحاب علی علیه‌السلام ، و از پیغمبر صلعم (وصحابه) روایاتی دارد . و در ... وفات‌یافت. این‌کتابها از اوست : کتاب‌ـ الرده. کتاب فتوح‌الشام. کتاب فتوح‌العراق . کتاب الجمل. کتاب صفین. کتاب اهل‌النهروان والخوارج . کتاب الغارات . کتاب مقتل محمدبن ابی بکر والاشتر و محمدبن ابی حذیفه . کتاب الشوری ومقتل‌عثمان . کتاب المستوردبن علفه . کاب مقتل‌الحسین علیه‌السلام . کتاب الخریت[4]بن راشد و بنی‌ناجیه. کتاب مقتل علی علیه‌السلام[5]کتاب مقتل حجربن عدی. کتاب وفاة معاویه وولایة ابنه یزید ووقعةالحرة و حصار ابن الزبیر ، کتاب المختاربن ابی‌عبید. کتاب سلیمان‌بن صرد وعین‌الوردة. کتاب مرج راهط و بیعة مروان و مقتل‌الضحاك بن‌قیس. کتاب مصعب و ولایته العراق . کتاب مقتل عبدالله بن الزبیر . کتاب مقتل سعید بن العاص . کتاب حدیث یا حمیراء ومقتل ابن‌الاشعث . کتاب بلال‌الخارجی . کتاب نجدة ابی مربك[6]. کتاب حدیث الازارقه . کتاب حدیث روشنقباذ[7] . کتاب شبیب‌الحروری[8] و صالح‌بن مسرح کتاب مطرف بن مغیره . کتاب دیرالجماجم و خلع عبدالرحمن بن الاشعث . کتاب یزیدبن المهلب و مقتله بالعقر . کتاب خالد بن عبدالله القسری و یوسف بن عمر ، و موت‌ـ

---

۱ــ رجوع شود بصفحهٔ ۱۹ همین کتاب .

۲ــ مکاتبه از مصطلحات فقه است و معنای‌آن قراردادیست که بردهٔ با خداوندگارش برای آزادی خود میگذارد. (ر.ك. شرایع‌الاسلام) . ۳ــکلمه هفتاد با خط بسیار بد«درجب‌آمده»وپیداست که الحاق شده‌وظاهرأمرادنویسنده صدوهفتادبوده‌که سال‌وفات هادیست (ر ك. قاموس‌الاعلام ترکی) .

٤ــ ف (الحریث) . ٥ــ ف (رضی‌الله عنه) .

٦ــ ف(ابی‌قبیل) . ۷ــ ف (روستقماذ). ۸ـ ف (الخارجی).

هشام ، وولایةالولید (بن یزید . کتاب زید بن علی علیه‌السلام) . کتاب یحیی (بن زید) . کتاب الضحاك‌الخارجی .

بخط احمدبن حارث خزاز خواندم : علما برآنندکه ابومخنف بیش از دیگران در امر عراق ، و اخبار ، و فتوحات وارد بود . و مدائنی در امور خراسان ، و فارس و واقدی بامور حجاز و سیرت اطلاعات بیشتری داشته ، و همه اینها در فتح شام اطلاعاتشان یکنواخت بود .

## نضربن مزاحم

ابوالفضل . درطبقهٔ ابومخنف ، و ازبنی منقر ، و عطار بود . و مزاحم فرزند یسار[1] منقری است . و در ... وفات یافت . این کتابها از اوست : کتاب الغارات . کتاب صفین . کتاب مقتل حجربن عدی . کتاب مقتل‌الحسین‌بن علی علیهما السلام .

## اسحاق‌بن بشر

در شمار اصحاب سیرت واحداث ، و مؤلف این کتابهاست : کتاب المبتداء . کتاب‌الردة . کتاب‌الجمل . (کتاب‌الفتوح) . کتاب‌الالویه . کتاب صفین . کتاب حفرزمزم.

## سیف‌بن عمر

اسدی تمیمی. یکی ازصاحبان سیرة و احداث ، و مؤلف این کتابهاست : کتاب‌الفتوح والرده . کتاب‌الجمل و خط مسیر عایشه و (علی(علیه‌السلام) . و از سیف، شعیب بن‌ابراهیم (بن ...) روایت کرده است[2] .

## عبدالمنعم

بن‌ادریس بن‌سنان ، دخترزاده وهب‌بن منبه ، که در سال دویست وبیست وهشت‌وفات یافته و صد سال داشته و درآخر عمر کور شده بود . و ازکتابهای اوست : کتاب المبتدا .

## معمربن راشد

از مردم کوفه و درشمار اصحاب سیرت واحداث بود، و عبدالرزاق از اوروایت کرده است ، ازکتابهای اوست : کتاب المغازی .

---

۱ـ ف (سیار) . ۲ـ ف (وروی سیف عن‌شعیب‌بن ابراهیم) جب (وروی عن‌سیف).

## لقیط محاربی

ابوهلال لقیط‌بن‌بکیر[۱] محاربی کوفی ، از بنی‌محارب بن حفصه ، و از علما ومصنفان و شاعر بدخوئی بود ، و تا سال صد و نود حیات داشت . ازکتابهای اوست : کتاب السمر. کتاب‌الحراب واللصوص . کتاب اخبار الجن .

## ابویقظان نسابه

حسین بن فهم ، از دمشقی از قول زبیر حکایت کند که مدائنی میگفت : ابویقظان، سحیم‌بن حفص است و لقبش سحیم و نامش عامربن حفص بود . حفص فرزندی بنام محمد داشت که بزرگتر از سایر فرزندانش بود . حفص رنگ بسیار سیاهی داشت که ویرا حفص‌الاسود میخواندند و ابویقظان گوید: پانزده روز مادرم مرا عبیدالله خواند. و مدائنی گوید: اگر گویم ابویقظان‌برای ما حکایت کرد. مرادم همان ابویقظان است. و اگر گویم سحیم‌بن حفص ؛ عامربن حفص؛ یا عامربن ابومحمد؛ عامربن اسود ؛ سحیم‌بن اسود ؛ عبیدالله‌بن قاید[۲] و ابواسحاق ، باز همان ابویقظان است . و او باخبار ، و انساب ، ومآثر ، ومثالب عالم ، و در روایت ثقتی بود . و در سال صدو هفتاد[۳] درگذشت . و این کتابها از اوست : کتاب‌حلف[۴]تمیم بعضها بعضا. کتاب اخبار تمیم . کتاب نسب خندف و اخبارها . کتاب‌النسب‌الکبیر ـ مشتمل برنسب : ایاد ، کنانه ، اسدبن خزیمه ، هون‌بن خزیمه ، هذیل‌بن مدرکه قریش ، بنی‌طابخه ، قیس عیلان ، ربیعة بن نزار ، و تیم بن مره ، و نسبهای دیگران[۵] . کتاب النوادر ، و من آنرا بخط ابن‌سعدان دیده‌ام .

## خالدبن طلیق

بن محمدبن عمران‌بن‌حصین خزاعی اخباری[۶]، از راویان نسب ، و خودپسند ومتکبر بود . مهدی ویرا بقضاوت دربصره گمارد ، و تکبرش باین اندازه بودکه هنگام برپا شدن نماز او درجای خود میایستاد . و چه‌بساکه تنها میماند ، مردی بوی گفت ، صف بسته شد[۷] جواب‌داد: صف‌بایدبمن بسته‌شود . ازکتابهای اوست: کتاب‌المآثر کتاب.المتزوجات. کتاب المنافرات . کتاب الرهان[۸] .

---

۱ـ ف (بکر) .
۲ـ ف (حفص) . ۳ـ ف (نو) . ٤ـ ف (خلق) .
۵ـ این جمله در (ف) پس از ابن سعدان آمده .
٦ـ ف (انماری) . ۷ـ ف (استوی‌الصف) جب (استوفی‌الصف) .
۸ـ ف (البرهان) .

## زهری

نامش عبدالله‌بن سعد زهری، و از صاحبان سیره است. از کتابهای اوست : کتاب فتوح خالدبن الولید .

## ابن ابومریم

ابوعبدالله سعید بن ابو مریم ، عالم بانساب و اخباری بود . از کتابهای اوست : کتاب النسب . کتاب‌المآثر . کتاب نوافل العرب .

## اخبار محمدبن سائب

ابونضر محمدبن سائب‌کلبی، وبنوشته ابن‌کوفی ، محمدبن مالك‌بن سائب بن بشر بن عبدالعزی[1] بن امرؤالقیس[2] بن عامربن نعمان‌بن عامربن عبدود بن عوف‌بن کنانة بن‌عروة[3] بن زیداللات بن رفیدة بن‌کلب ، از علماء کوفه در تفسیر ، و اخبار ، و سرگذشتهای مردم است . ودرعلم انساب برهمه برتری داشت. و ویرا فرزندی بنام عباس بود که از وی‌روایت میکرد .

آورده‌اند که سلیمان‌بن علی، محمدبن سائب‌را از بصره بکوفه آورد ، ودر خانهٔ‌خود نشانید . و او شروع باملاء (تفسیر) قرآن برمردم نمود ، تا بآیهٔ از سورهٔ برائة رسید ، وآنرا برخلاف‌آنچه مشهور (بود) تفسیر کرد ، همه گفتند ما این تفسیر را ننویسیم ، محمد گفت بخدا سوگند یك‌کلمهٔ دیگر تفسیر نخواهیم کرد مگرآن تفسیر را ، همچنانکه خدا نازل فرموده است ، نویسید . ما جری‌را بسلیمان‌بن علی‌بردند ، گفت : هرآنچه او گوید، بنویسید ، وجز آن را رها نمائید[4] .

هشام‌بن محمد گوید : پدرم بمن گفت ، نسب قریش را از ابوصالح فرا گرفتم. و او آنرا از عقیل بن ابوطالب داشت . و نسب‌کنده را از ابوکناس‌کندی آموختم که داناتر از هرکسی‌بآن بود. و نسب معدبن عدنان را، از نجاربن اوس عدوی[4] دریافتم ، که‌محفوظاتش بیش ازهرکسی بودکه من دیده وشنیده داشتم. ونسب ایاد را از عدی‌بن زیاد از دی[5] بدست آوردم ، که با یاد عالم بود .

وهشام‌گوید : من نسب ربیعه را از پدرم ، و از خراش بن اسمعیل عجلی‌آموختم.

---

۱ـ ف (عبدالعربی) . ۲ـ ف (امری) . ۳ـ ف (عذره) .
٤ـ ف (ودعوا فاسوی ذلك) و (دعوا ماسوی ذلك) .
٤ـ ف (العدوانی) . ٥ـ ف (رثاث ایادی) .

محمدبن سائب گوید : عبدالله بن حسن نـام سکینه دخت حسین علیه‌السلام را از من پرسید ، گفتم امیمه ، گفت ، همانست که گفتی .

محمدبن سائب در سال یکصدوچهل‌وشش، درکوفه ازدنیا رفت . و ازکتابهای اوست: کتاب تفسیرالقرآن .

## اخبار هشام کلبی

محمدبن سعدکاتب واقدی گوید ، که او هشام‌بن محمدبن سائب بن بشر است که ، بانساب، و اخبار و سرگذشت، و مثالب ، ووقایع ، عرب ، عالم بود وآنها را از پدرش ، وگروهی از راویان عرب آموخته بود .

اسحاق موصلی گوید : سه‌نفر را میدیدم که هنگام دیدن سه‌نفر دیگر زبون[1] و خوار میگردیدند هیثم‌بن عدی[2] هنگامیکه هشام کلبی را میدید . وعلویه اگر مخارق را میدید . و ابونواس اگر ابوعتاهیه را میدید . هشام در سال دویست وشش وفات یافت ، و تصنیفات او را آنچه در یاد دارم بترتیبی که ابوالحسن‌بن کوفی نوشته در اینجا ذکر مینمایم :

## کتابهای او در احلاف[3]

کتاب حلف عبدالمطلب و خزاعه . کتاب حلف‌الفضول و قصةالغزال . کتاب حلف کلب و تمیم . کتاب المغیرات[4] . کتاب حلف اسلم فی‌قریش .

## کتابهای او در مآثر

## و خاندانها و منافرات و مؤودات[5]

کتاب المنافرات . کتاب بیوتات قریش . کتاب فضائل قیس عیلان . کتاب‌المؤودات. کتاب بیوتات ربیعه . کتاب الکنی . کتاب اخبار العباس بن عبدالمطلب . کتاب خطب علی علیه‌السلام[6] . کتاب شرف قصی‌بن کلاب و ولده فـی‌الجاهلیة والاسلام . کتاب القاب‌قریش. کتاب‌القاب بنی‌طابخه . کتاب القاب قیس عیلان . کتاب القاب ربیعه . کتاب القاب الیمن .

---

۱ـ ف (یذوبون) جب (یدنون) از ماده دن ء ـ یا ـ دن و . بمعنی پست و حقیر است (منتهی‌الارب) . ۲ـ ف (والزهری) .

۳ـ احلاف جمع حلف بمعنی هم‌قسم شدن (منتهی‌الارب) .

٤ـ ف (المعران) .

٥ـ منافرات : مفاخرت درحسب ونسب. ومؤودات دختران زنده بگور شده (المنجد).

٦ـ ف (خطبة علی کرم‌الله وجهة) .

کتاب المثالب . کتاب‌النوافل ـ مشتمل بر : نوافل قریش: نوافل کنانه ، نوافل اسد، نوافل تیم. نوافل قیس . نوافل ایاد ، نوافل ربیعه .

کتاب تسمیة من نفل من عاد وثمود و العمالیق و خبرهم[1] و بنی‌اسرائیل من‌العرب و قصة‌الهجرتین[2] و اسماء قبائلهم. نوافل قضاعه . نوافل‌الیمن .

## و از کتابهای هشام

کتاب ادعاء زیـاد معاویة . کتاب اخبار زیاد بن ابیه . کتاب صنایع قریش . کتاب‌ـ المشاجرات[3]. کتاب المناقلات . کتاب المعاتبات . کتاب المشاغبات . کتاب ملوك‌الطوائف. کتاب‌ملوك کنده. کتاب بیوتات‌الیمن . کتاب‌ملوك‌الیمن‌من‌التبابعة . کتاب افتراق (ولدمعد). (کتاب تفرق) ولد نزار. کتاب تفرق‌الازد. کتاب طسم وجدیس . کتاب من‌قال بیتا من‌الشعر فنسب الیه . کتاب‌المعرفات من‌النساء فی‌قریش .

## کتابهای او در اخبار گذشتگان

کتاب حدیث‌آدم و ولده . کتاب عادالاولی والاخرة . کتاب تفرق عاد . کتاب اصحاب الکهف . کتاب رفع‌عیسی علیه‌السلام. کتاب المسوخ من بنی‌اسرائیل . کتاب الاوائل . کتاب امثال حمیر . کتاب خبر[4] الضحاك . کتاب منطق‌الطیر . کتاب غزیه . کتاب لغات القرآن . کتاب‌المعمرین . کتاب‌الاصنام . کتاب‌القداح . کتاب اسنان الجزور. کتاب ادیان العرب . کتاب احکام[5] العرب . کتاب وصایا العرب . کتاب سیوف . کتاب الخیل . کتاب الـدفائن . کتاب‌فحول (جیل)العرب[6]. کتاب الندماء[7] . کتاب الکهان. کتاب الجن . کتاب اخذکسری رهن‌العرب . کتاب ماکانت‌الجاهلیة تفعله ویوافق حکم‌الاسلام . کتاب ابن[8] عتاب ربیع حین سئله عن‌العویص . کتاب عدی‌بن زیدالعبادی . کتاب‌الدوسی . کتاب حدیث بیهس و اخوته . کتاب مروان القرط[9] . کتاب‌السیوف .

## کتابهای او در چیزهائیکه در اسلام هم‌آهنگی با جاهلیت دارد

کتاب‌الیمن وامرسیف. کتاب مناکح‌ازواج‌العرب . کتاب‌الوفود[10] . کتاب‌ازواج‌النبی

---

۱ـ ف (وجرهم) . ۲ـ ف (الهجرس) . ۳ـ ف (المساجرات) .
٤ـ ف (حی) . ٥ـ ف (حکام) . ٦ـ ف (اسماء فحول‌العرب) .
۷ـ ف (الفداء) . ۸ـ ف (ابی) . ۹ـ ف (القرظ) . ۱۰ـ ف (الوقود) .

صلعم . کتاب زیدبن حـارثه حب‌النبی صلعم . کتاب تسمیة من قـال بیتاً اوقیل فیه . کتاب الدیباج فی‌اخبار الشعراء . کتاب من فخر باخواله من قریش. کتاب من‌هاجر و ابوه. کتاب اخبارالجن[1] و اشعارهم. کتاب‌دخول جریر علی‌الحجاج. کتاب اخبار عمروبن معدیکرب .

## کتابهای او در اخبار اسلام

کتاب‌التاریخ . کتاب تاریخ اجناد[2] الخلفاء . کتاب صفاة‌الخلفاء . کتاب المصلین.

## کتابهای او در اخبار شهرها

کتاب البلدان‌الکبیر. کتاب البلدان‌الصغیر. کتاب تسمیة من‌بالحجاز من احیاءالعرب. کتاب قسمة‌الارضین . کتاب‌الانهار . کتاب‌الحیره . کتاب منارالیمن . کتاب‌العجائب‌الاربعة . کتاب اسواق‌العرب . کتاب‌الاقالیم . کتاب الحیرة و تسمیته‌البیع والـدیارات ونسب‌العبّاد[3]

## کتابهای او در اخبار شاعران[4] و سرگذشتهای عرب

کتاب تسمیته مافی‌شعر امرؤالقیس‌من اسماء الرجال‌والنساء وانسابهم و اسماءالارضین والجبال والمیاه . کتاب من‌قال بیتا من‌الشعر فنسب الیه . کتاب المنذر ملك العرب . کتاب داحس والغبراء. کتاب ایام فزاره ووقایع بنی‌شیبان . کتاب وقایع الضباب وفزاره. کتاب‌یوم سنیف[5] . کتاب‌الکلاب وهویوم‌النشاس[6] . کتاب ایام بنی حنیفه . کتاب ایام قیس بن ثعلبه . کتاب‌الایام . کتاب مسیلمة الکذاب (و سجاح) .

## کتابهای او در اخبار و اسمار

کتاب الفتیان‌الاربعه . کتاب‌السمر . کتاب الاحادیث . کتاب‌المقطعات . کتاب حبیب‌العطار . کتاب عجائب‌البحر .

محمدبن اسحاق گوید : کتاب النسب الکبیر . مشتمل است برنسب : مضر ، کنانة بن خزیمه ، اسدبن خزیمه ، هذیل‌بن مدرکه[7] ، بنی زید مناة بن تمیم ، تیم‌الرباب ، عکل ، عدی، ثور، طحل[8] مزینه، ضبه، قیس‌عیلان، غطفان، باهله، غنی، سلیم، عامربن صعصعه،مرة

---

۱ـ ف (الحر) .
۲ـ جب (اخبار) .
۳ـ ف (العبادیین) .
٤ـ ف (الشعر) .
٥ـ ف (سنیق) .
٦ـ ف (السنابس) .
۷ـ ف مدکره) .
۷ـ ف (اطحل).

بن‌صعصعه ، حارث بن معاویه[1] . نضر بن معاویه ، سعد بن بکر ، ثقیف ، محارب بن خصفه، فهم ، عدوان ، ربیعة بن عامر ، ایاد ، عك ، و علی .

نسب یمن : کنده ، سکـون ، سکاسك ، عامله ، جذام ، قـادم ، خولان ، معاقر[2] ، مذحج ، طی من مذحج[3] ، مذحج بن کعب، مسلیه[4] ، اشجع ، رهاء[5] ، صداء ، جنب، حکم بن سعد (العشیره) ، زبید ، مراد ، عنس، اشعر ، ادد ، همدان ، ازد ، اوس ، خزرج، خزاعه، بارق، غسان ، بجیله ، خثعم ، قضاعه ، بلقین ، نمرة بن وبره ، لهب[6] ، سلیم ، دمر (بلی)، مهره ، عذره ، سلامان ، ضبة بن سعد ، جهینه نهد[7] بن زید .

## نسبهای بزرگ که در حکم یك نسب است

کتاب نسب قریش . کتاب نسب معد بن عدنان . کتاب (نسب) ولدالعباس . کتاب نسب (آل) ابی‌طالب . کتاب نسب بنی عبدشمس بن عبدمناف . کتاب بنی نوفل بن عبدمناف. کتاب اسد بن عبدالعزی بن قصی . کتاب نسب بنی‌عبدالدار بن‌قصی . کتاب نسب بنی‌زهرة بن کلاب، کتاب نسب بنی‌تیم بن مره . کتاب نسب بنی عدی بن کعب بن لوی . کتاب سهم بن عمرو بن هصیص . کتاب بنی‌عامر بن لوی . کتاب بنی‌الحارث بن فهر . کتاب بنی محـارب بن فهر . کتاب‌الکلاب الاول والکلاب الثانی و همایومان من ایام‌العرب .

## و نیز از کتابهای اوست

کتاب اولادالخلفاء ، کتاب امهات‌النبی‌صلعم . کتاب امهات‌الخلفاء . کتاب‌العواتك[8]. کتاب تسمیة ولد عبدالمطلب . کتاب کنی اباء الرسول صلعم . و نیز کتاب الجمهرة دارد کـه ابن‌سعد آنرا روایت کرده است .

## اخبار واقدی

ابوعبدالله محمد بن عمر واقدی، بردهٔ اسلمیان ، از سهم بن اسلم ، شیعهٔ نیکوکاری بود که جانب‌تقیه را از دست نمیداد. و اوکسی است که روایت کرد : علی‌علیه‌السلام ازمعجزات

---

۱ــ ف (ربیعه) .
۲ــ ف (معافر) .
۳ــ ف (بن) .
٤ــ ف (مسیلمه) .
٥ــ ف (ورهاء) .
٦ــ ف (لخم) .
۷ــ ف (فهد) .
۸ــ ف (العواقل)

پیغمبر صلعم بود ؛ همچنانکـه عصا برای موسی ، صلعم و مـرده زنده نمـودن برای عیسی بن مریم علیه‌السلام . و روایتهای دیگری در همین زمینه .

واقدی از مـردم مدینه بود که ببغداد نقل مکان کرد . و از جانب رشید[1] در عسکر المهدی بغداد[2] قضاوت مینمود . و ازعالمان بغزوات ، سیرت ، و فتوحات ، و اختلافـات مردم در حدیث وفقه ، و احکام ، و اخبار بود .

محمدبن اسحق گوید: در پارهٔ ازنوشتجات قدیمی خواندم ، که واقدی پس‌ازمرگش ششصد کتابدان بجا گذاشته بود که هریك ازآنها را دونفر برمیداشت . و دو بردهٔ زرخرید داشت که شبانه‌روز بـرایش مینوشتند . و پیش ازآن هم معادل دوهزار دینار ازکتابهـا را برایش فروخته بودند .

کاتبش محمدبن سعد از قول ابوعبدالله واقدی نقل کرده است که او درسال یکصدوسی بدنیا آمده بود . و در دوشنبه ، شب یازدهم ذی حجه سال دویست وهفت ، در سن هفتاد و هشت سالگی از دنیا رحلت کرده و محمدبن سماعه بر وی نماز گذارد ، و در گـورستان خیزران[3] بخاك سپرده شد . از تألیفات اوست : کتاب‌التاریخ والمغازی و المبعث . کتاب اخبار مکه . کتاب الطبقات ، کتاب فتوح‌الشام . کتاب فتوح العـراق . کتاب‌الجمل . کتاب مقتل‌الحسین[4] علیه‌السلام . کتاب‌السیره . کتاب وفاةالنبی صلعم[5] کتاب الردة والدار . کتاب حرب‌الاوس والخزرج. کتاب‌صفین. کتاب ازواج‌النبی صلعم[6] کتاب امرالحبشة والفیل. کتاب المناکح . کتاب السقیفة و بیعة ابی‌بکر . کتاب ذکرالاذان[7] . کتاب سیرة ابی بکر ووفاته. کتاب مداعی قریش والانصار فی‌القطائع ووضع عمرالدواوین و تصنیف‌القبائل و مـراتبها و انسابها . کتاب الترغیب فی‌علم‌المغازی وغلط‌الرجال[8] . کتاب مولد الحسن و الحسین‌ومقتل الحسین علیه‌السلام . کتاب ضرب الدنانیر والدراهم . کتاب تاریخ الفقهاء . کتاب الاداب . کتاب‌التاریخ الکبیر. کتاب غلط‌الحدیث . کتاب السنه والجماعه و ذم‌الهوی وترك‌الخروج[9] والفتن . کتاب الاختلاف ـ مشتمل بـر : اختلاف اهل مدینه وکـوفه در شفعه ، و صدقه ، (وهبه)، وعمری ، و رقبی، و ودیعه ، و عاریه ، و بضاعة ، و مضاربة ، و غصب ، وشرکة[10] وحدود، و شهادات، و بقیه کتابهای فقه از روی همین ترتیب .

---

۱ـ ف (المأمون) .

۲ـ عسکرالمهدی محله‌ایست درطرف‌شرقی بغداد (ر.ك دلیل خاوطه‌بغداد صفحه۱۰۷).

۳ـ گورستان خیزران جای دفن‌خیزران زن مهدی خلیفه عباسی است(دلیل خارطه‌بغداد ص ۱۰۸) .

٤ـ ف (الحسن) .

٥ـ جب (علیه‌السلام) .

٦ـ جب (علیه‌السلام) .

۷ـ ف (القرآن) .

۸ـ ف (کتاب الرغیب فی‌علم القرآن وغلط الرجال) .

۹ـ ف (ـ الخوارج) .

۱۰ـ ف (والسرقة) .

## محمدبن سعد کاتب واقدی

ابو عبدالله محمدبن سعد، از اصحاب واقدی ، و راوی او ،که تمام کتابهای خود را از روی تصنیفات او تألیف کـرده . و مـرد موثق و پـارسا ، و عـالم باخبار صحابه و تابعان‌بود. ودر سال دویست‌وسی درگذشت. و این کتابها از اوست : کتاب اخبارالنبی‌صلعم (کتاب الطبقات‌الکبری ـ مشتمل بر : اخبار پیغمبر ، و طبقات اصحاب‌او از مردم مدینه، (و طبقات مردم مکه، وپس ازآن ، طبقات طائف، یمن ، یمامه ، بحرین ،کوفه ، بصره، (شام ، جزیره مصر ، آندلس ، واسط ، مدائن ، بغداد ، خراسان، ری ، همـدان ، قم ، (انبار . وطبقات زنان، وابن‌سعد این کتاب را از روی کتابهای واقدی ، وکلبی ، وهیثم‌بن (عدی ، و مدائنی ، تألیف کرده وجزآن نیز ،کتاب الطبقات الصغیر ،کتاب الحیل ، از (اوست) .

## (و بازهم از اصحاب واقدی)

(اسمعیل بن مجمع . متوفـی سال دویست و بیست و هفت و این کتاب از اوست : ) (کتاب اخبار النبی و مغازیه وسراياه) .

## اخبار هیثم بن عدی

ابوعبدالرحمن‌هیثم (بن‌عدی) ثعلی، از عالمان باشعار و اخبار ، ومثالب ، ومناقب. ومآثر و انساب است. در نسبش طعنه‌هائـی میزدنـد . دعبل در این اشعارکـه ابودؤاد را هجو نموده از او نیز یادی‌کرده است .

سَئَلْتُ اَبی وَ کان اَبی عَلیمـاً  باَخبارِ الحَواضِروالَبوادی [1]

فَقُلْتُ لَهُ اَهیثُم من عَـدی  فَقالَ کاَحمَدَ بن اَبی دؤاد [2]

فَان یَکُ هَیثم منهُم صَمیماً  فَاَحمد غَیر شَکٍ منِ اَیاد [3]

مَتی کانَت اَیادَ یرؤس قَومـاً  لَقد غَضَب الاله عَلَی اَلعباد [4]

---

۱ــ از پدرم پرسیدم ، و پدرم باخبار شهریان و صحرانشینان‌آگاه بود .
۲ــ باو گفتم آیا هیثم از عدی بود .گفت‌که او مانند احمدبن دؤاد است .
۳ــ اگر هیثم از نژاد آنان باشد ، بی‌شك احمد از ایاد است .
٤ــ وهرزمان‌که ایاد برقومی ریاست پیداکند ، خداوند بربندگانش خشمگین باشد .

هیثم درسال دویست وهفت که نزدحسن‌بن سهل در فم‌الصلح[1] بود وفات یافت . واین کتابها از اوست : کتاب المثالب . کتاب المعمرین . کتاب بیوتات قریش . کتاب الدولة . کتاب بیوتات‌العرب. کتاب هبوط آدم‌و افتراق‌العرب ونزولها ومنازلها[2] . کتاب‌نزول‌العرب بالسواد و خراسان. کتاب نسب طی . کتاب مدیح اهل الشام . کتاب حلف‌کلب وتمیم وحلف ذهل[3]و حلف طی واسد. کتاب تاریخ‌العجم و بنی‌امیه . کتاب المثالب‌الصغیر . کتاب‌المثالب‌الکبیر ، کتاب مثالب ربیعه . کتاب اخبار طی ونزولها الجبلین و حلف ذهل[4] و ثعل . کتاب مداعی اهل الشام . کتاب النوافل[5] . کتاب اخبار زیادبن ابیه[6] . کتاب من تزوج من‌الموالی فی‌العرب. کتاب‌السباب[7] . کتاب‌الجامع . کتاب‌الوفود . کتاب اسماء بغایا قریش فی‌الجاهلیة و اسماء من ولدن . کتاب خططالکوفه . کتاب ولاةالکوفه . کتاب النساء . کتاب النکد. کتاب فخر اهل‌کوفة علی (اهل) البصرة . کتاب تاریخ‌الاشراف‌الکبیر . کتاب‌تاریخ‌الاشراف الصغیر . کتاب طبقات الفقها والمحدثین . کتاب (کنی) الاشراف . کتاب خواتیم‌الخلفاء . (کتاب اشراف الکتّاب) . (کتاب حرس الخلفاء) . کتاب مختصر شرطالخلفا . کتاب قضاةالکوفة و البصرة . کتاب عمال‌الشرط لامراء العراق . کتاب المواسم . (کتاب امراءخراسان والیمن. کتاب‌تاریخ الخلفاء. کتاب‌الخراج) کتاب الصوایف . کتاب‌الخوارج. کتاب النوادر . کتاب طبقات من روی‌عن‌النبی من اصحابه . کتاب تسمیةالفقها والمحدثین. کتاب التاریخ علی‌السنین. کتاب سجل[8] الجواهر . کتاب اخبارالحسن (بن‌علی) علیه‌السلام و وفاته . کتاب‌السمیر[9] . کتاب اخبار الفرس . کتاب خطب‌المصرین مکه والمدینه[10] . کتاب مقطعات‌الاعراب . کتاب المخبر . کتاب مقتل خالدبن عبدالله القسری والولیدبن یزید ( و یزید) بن خلف[11] بن عبدالله .

## و ازکسانیکه از هیثم آموخته و تألیفی داشتند :

ابو عمر عمری[12] ، نامش حفص‌بن عمر، و مؤلف ، کتاب الزناةالاشراف وذکرسباب

---

۱ـ رجوع شود بصفحه ۵۵ . ۲ـ ف (وافراق‌العرب فی‌نزولها منازلها) .
۳ـ۴ـ ف (دهبل) . ۵ـ جب (النواقل) .
۶ـ ف (امیه) . ۷ـ ف (النشاب) .
۸ـ ف (منحل) . ۹ـ ف (السمی) . ۱۰ـ ف (خطب‌المضرس‌بمکه‌والمدینه) .
۱۱ـ ف (خالد) . ۱۲ـ ف (العنبری) .

العرب و ماجری بینها و ذکر ادعیاء الجاهلیه[1] و بنوشته سکری ، کتاب النساء .

## اخبار ابوالبحتری (قاضی)

ابوالبحتری وهب بن وهب بن کثیر بن عبدالله بن زمعة بن اسود بن عبدالعزی بن قصی ، وچنانکه گفته‌اند مادر[2] او راکه از اهل مدینه بود جعفر بن محمد علیهماالسلام بزنی داشت. ابوالبحتری فقیه و اخباری ونسب‌شناس بود. هارون ویرا در عسکر المهدی بقضاوت‌منصوب داشت . و بعد او را عزل کرده ، و پس از بکّاربن عبدالله ، ویرا بسمت والـی مدینه پیغمبر علیه‌السلام و جنگ با بکار فرستاده و قضاوت را نیز باو محول داشت ، سپس معـزول شده ببغدادآمده وهمانجا درگذشت، و در حدیث ضعیف شمرده میشد . ازکتابهای اوست : کتاب الرایات . کتاب طسم و جدیس. کتاب صفةالنبی صلعم . کتاب فضائل‌الانصار . کتاب‌الفضائل‌الکبیر ـ مشتمل برتمام فضائل . کتاب نسب ولد اسمعیل بن ابراهیم علیه‌السلام ـ مشتمل برچند قطعه حدیث و حکایت .

## اخبار مدائنی

حارث بن ابو اسامه گوید : مدائنی، ابوالحسن علی‌بن محمدبن عبدالله بن ابـوسف مدائنی ، بردهٔ (سمرة بن جندب ، و بقولی سمرة‌بن حبیب‌بن عبد) شمس‌بن عبدمناف بود ، و ولادتش ، بروایتی‌که محمدبن یحیی از حسین‌بن فهم ، از خود مـدائنی‌کرده ، در سال صدوسی‌وپنج است، و در سال دویست وپانزده وفات یافت.

بخط ابوبکر اخشید خواندم . که مدائنی از متکلمان و غلامان معمربن اشعث بود. وگوید: حفص الفرد ومعمر، وابوشمر[3] . و ابوالحسن مدائنی ، و ابوبکر اصم ، و ابوعامر عبدالکریم بن روح ، هرشش نفر از غلامان معمربن اشعث بودند . وگویند . چنانچه منهم آنرا بخط ابن‌کوفی خوانده‌ام : مدائنی در سال دویست و بیست وپنج ، در خانه اسحق بن ابراهیم موصلی درگذشت وویژه او بود . و در آنوقت نود سال داشت ـ و ازکتابهـایش ، آنچه راکه از روی نوشته ابوالحسن بن‌کوفی بیاد دارم این است .

## در اخبار پیغمبر صلعم

کتاب امهات‌النبی ، صلعم . کتاب صفةالنبی ، صلعم . کتاب اخبار المنافقین . کتاب

---

۱ـ ف (رباد الاشراف و شباب‌العرب و ماجری بینهما و ذکر ادعیاءالجاهلیه) .
۲ـ ف (بامة) .
۳ـ ف (ابوسمر) .

عهود النبی ، صلعم . کتاب تسمیةالمنافقین و من نزل‌القرآن فیه منهم و من غیرهم . کتاب تسمیة الذین یؤذون النبی صلعم وتسمیةالمستهزئین‌الذین جعلوا القرآن عضین . کتاب‌رسائل النبی صلعم[1] . کتاب کتب‌النبی صلعم الی‌الملوك . کتاب ایات‌النبی صلعم (کتاب فتوح‌النبی). کتاب صلح‌النبی صلعم . کتاب خطب‌النبی علیه‌السلام . کتاب عهود النبی صلعم (یکی دیگر). کتاب المغازی .

ابوالحسن‌بن‌کوفی عقیده دارد که این کتاب‌درهشت جزء بخط عباس سایس[2] برپوست نوشته شده و نزد خود او میباشد . و در زیر همین فصل در جای دیگر اظهار عقیده‌کرده است‌که در دو جزء بوده و تألیف احمدبن حارث خزار است .

کتاب سرایا النبی صلعم . کتاب الوفود ـ مشتمل بر وفود : یمن ، وفود مصر ، وفود ربیعه . کتاب دعاء النبی صلعم. کتاب خبر[3] الافك . کتاب ازواج النبی صلعم . کتاب‌السرایا. کتاب عمال‌النبی علی الصدقات . کتاب مانهی عنه‌النبی صلعم . کتاب حجة ابی بکر الصدیق رضی‌الله عنه . کتاب خطب‌النبی‌صلعم (کتاب اخبار النبی) . کتاب الخاتم والرسل . کتاب‌من کتب‌له النبی صلعم کتاباً و اماناً . کتاب اموال النبی وکتّابه و من‌کان یرد علیه‌الصدقة[4] من (قریش) العرب .

## اخبار قریش

کتاب نسب قریش و اخبارها . کتاب العباس‌بن عبدالمطلب . کتاب اخبار ابیطالب و ولده. کتاب‌خطب علی علیه‌السلام[5] . کتاب‌عبدالله‌بن العباس . کتاب علی‌بن عبدالله بن‌العباس. کتاب آل ابی‌العاص. کتاب ابی‌العیص . کتاب خبرالحکم ابن‌ابی‌العباس . کتاب‌عبدالرحمن بن‌سمرة . کتاب ابن ابی عتیق . کتاب عمروبن الزبیر . کتاب فضائل محمدبن‌الحنفیه. کتاب فضائل جعفربن ابیطالب. کتاب‌فضائل‌الحارث‌بن عبدالمطلب . کتاب فضائل عبدالله بن‌جعفر. کتاب معاویة بن‌عبدالله . کتاب‌عبدالله‌بن معاویة . کتاب ( امر ) محمد بن علی بن عبدالله‌بن عباس . کتاب‌العاص بن‌امیه . کتاب عبدالله بن عامربن کریز . کتاب بشربن مروان‌بن‌الحکم. کتاب عمربن عبدالله بن‌معمر . کتاب هجاء حسان لقریش. کتاب‌فضائل قریش . کتاب‌عمروبن سعیدبن‌العاص . کتاب یحی‌بن عبدالله‌بن‌الحارث . کتاب اسماء من قتل من‌الطالبیین . کتاب اخبار زیادبن ابیه[6] کتاب مناکح زیاد و ولده و دعوته . کتاب الجوابات . که مشتمل است بر : جوابات قریش ، جوابات مضر . جوابات ربیعه ، جوابات موالی ، جواباب یمن .

---

۱ــ جب (علیه‌السلام) .
۲ــ ف (الناسی) .
۳ــ ف (حبر) .
٤ــ ف (بالصدقة).
٥ــ ف (النبی‌صلعم) .
٦ــ ف (امیه) .

## کتابهای او در اخبار زنهای

### اشراف و اخبار زنان

کتاب الصداق. کتاب الولائم . کتاب المناکح. کتاب النواکح والنواشز . کتاب المعبرات کتاب المقینات[۱] . کتاب المتردفات[۲] . کتاب من جمع بین اختین و من تزوج ابنت[۳] امرأته و من جمع اکثر من اربع و من تزوج مجوسیة . کتاب من کره مناکحته . کتاب من میل عنها زوجها . کتاب من نهیت عن تزویج رجل فزوجته. کتاب من تزوج من الاشراف من کلب. کتاب من هجاها زوجها . کتاب من شکت زوجها اوشکاها . کتاب مناقضات الشعراء واخبار النساء . کتاب من تزوج ، فی ثقیف من قریش . کتاب الفاطمیات . کتاب من وصف امرأة فاحسن . کتاب الکلبیات کتاب العواتک[۴] . کتاب مناکح الفرزدق . کتاب البکر . کتاب من تزوج من نساء الخلفاء.

### دراخبار خلفاء

کتاب تسمیة الخلفا وکناهم واعمارهم. کتاب تاریخ اعمار الخلفاء. کتاب تاریخ الخلفاء. کتاب حلی الخلفا . کتاب اخبار الخلفا الکبیر ـ مشتمل بر اخبار : ابوبکر ، عمر ، عثمان ، علی علیه السلام، معاویه، یزید بن معاویه، معاویه ، ابن زبیر ،مروان بن حکم، عبدالملك،ولید، سلیمان ، عمر ، یزیدبن عبدالملك . هشام بن عبدالملك ، ولیدبن یزید ، یزیدبن ولید ، سفاح،منصور، مهدی ، هادی ، رشید، امین (وشورش) ،مأمون، ومعتصم. کتاب اخبار السفاح. کتاب آداب السلطان .

## کتابهای او در وقایع

کتاب مقتل عثمان رضی الله عنه . کتاب الجمل . کتاب الردة . کتاب الغارات . کتاب الخوارج . کتاب النهروان. کتاب خبر ضابی بن الحارث البرجمی . کتاب توبة بن مضرس[۵] کتاب بنی ناجیه والحریث بن راشد ومصقلة بن هبیره . (کتاب مختصر الخوارج) کتاب خطب علی علیه السلام وکتبه الی عماله . کتاب عبدالله بن عامر الحضرمی . کتاب اسمعیل بن هبار . کتاب عمرو بن الزبیر. کتاب مرج راهط . کتاب الزبدة مقتل خنیش[۶] . کتاب اخبار الحجاج

---

۱ــ ف (المغنیات) و مقینه بمعنی مشاط است (ر.ك. فرهنگ نفیسی) .
۲ــ ف (المردفات) . ۳ــ ف (ابنه) . ٤ــ ف (العوائل) .
۵ــ ف (المضرس) . ٦ــ ف (حبیش) .

و وفاته. کتاب عبادبن‌الحصین. کتاب حرةراقم[۱]. کتاب ابن‌الجارود وروشنقباد[۲]. کتاب‌مقتل عمروبن سعید (بن‌العاص). کتاب زیادبن‌عمروبن اشرف‌العتکی[۳]. کتاب خلاف[۴] عبدالجبار ـ الازدی و مقتله[۴]. کتاب سلم[۵]بن‌قتیبه وروح‌بن حاتم . کتاب مقتل یزیدبن‌عمرو[۶]بن‌هبیره . کتاب (المسور)بن‌عمربن عبادالحبطی وعمروبن سهیل. کتاب یوم سنبیل .

## کتابهای او در فتوحات

کتاب فتوح‌الشام ایام ابی‌بکر : اول خبرشام ، مرج‌الصفر ایـام ابـوبکر: خبر بصری ، خبرباقوصه[۷] ، خبر دمشق ؛ ایـام عمر: خبرقحل ، خبریرموك ، حمص ، الیا[۸] قیساریه ، عسقلان ، غزة ، قبرس.

کتاب فتوح‌العـراق : خبرجسر، خبرمهران وکشته شدن او در روز نخیله ، خبر قادسیه، مدائن ، جلولاء ، نهاوند .

کتاب‌البصرة و فتوحهـا ـ مشتمل‌بر: دستمیسان ، ولایت مغیرةبن شعبه ، ولایت ابو موسی‌اشعری ، خبراهواز ، خبر مناذر ، خبرشهر تیری ، خبرسوس ، خبرتستر[۹] خبرقلعه، خبرهرمزان ، خبرضبةبن محصن ، خبر جندیسابور ، خبر صهرتاح[۱۰] ، قریةعبدی ، خبر سرق (خبرمهرجانقذق ، خبر ماسندان ، خبر قلعة سرق) ، خبر را مهرمز ، خبر بیهان . کتاب‌الاساورة[۱۱] .

کتاب فتوح خراسان ـ مشتمل بر : ولایت جنید بن عبدالرحمن ، رافع بن لیث بن نضربن سیار ، اختلاف روایـات در خبر قتیبه در خـراسان . کتاب نوا در قتیبة بن مسلم (بخراسان) . کتاب ولایة اسد بن عبدالله القسری . کتاب ولایـة نصربـن سیار . کتاب الدولة. کتاب ثغرالهند . کتاب‌عمال‌الهند. کتاب فتوح سجستان. کتاب فارس. کتاب‌فتح‌الابله. کتاب اخبارارمینیة . کتاب‌کرمان. کتاب فتح زابل و زابلستان[۱۲] . کتاب القلاع والاکراد. کتاب عمان . کتاب فتوح طبرستان . کتاب طبرستان ایام‌الرشید . کتاب فتوح مصر . کتاب الری‌و امرالعلوی . کتاب اخبارالحسن بن یزید و ما مدح به من[۱۳] الشعر و عماله. کتاب فتوح‌الجزیره .

---

۱ـ ف (حمرة واقمر) .
۲ـ ف (الجاورد بن دوستقباد) .
۳ـ ف (العیلی) .
٤ـ ف (خلافة عبدالجبارالازدی و مقتله‌المسور) .
٥ـ ف (مسلم) .
٦ـ ف (عمرو) .
۷ـ ف (الواقوصه) .
۸ـ ف (ایلیا) .
۹ـ ف (تستؤا) .
۱۰ـ ف (صهرباج) .
۱۱ـ ف (الاشارة) .
۱۲ـ ف (بابل و رامامسال) .
۱۳ـ ف (فی) .

(کتاب فتوح‌البامر)[1] کتاب فتوح الاهـواز . کتاب فتوح‌الشام. کتاب فتوح شهرك[2].

کتاب امرالبحرین. کتاب فتح برقه . کتاب فتح مکران. کتاب فتوح‌الحیره . کتاب موادعة‌ـ النوبه . کتاب خبر ساریـة بن زنیم . کتاب فتوح‌الری . کتاب فتوح جرجان و طبرستان .

## کتابهای او در اخبار عرب

کتاب‌البیوتات. کتاب الحیوان[3]. کتاب اشراف عبدالقیس . کتاب‌اشراف ثقیف[4]. کتاب من نسب الی امه . کتاب من سمی باسم ابیه من‌العرب . کتاب‌الخیل والرهان . کتاب بناء‌ـ الکعبة . کتاب خبر خزاعه . کتاب حماالمدینه و جبالها و اودیتها .

## کتابهای او در اخبار شاعران

## و دیگران

کتاب اخبارالشعراء . کتاب من‌نسب الی‌امه من‌الشعراء. کتاب العمائر. کتاب‌الشیوخ کتاب‌الغرباء ، کتاب من هادن اوغزا . کتاب من‌افترض[5] من‌الاعراب فی‌الدیوان فندم وقال شعرا . کتاب‌المتمثلین . کتاب من تمثل بشعر فی مرضه . کتاب‌الابیات التی جوابها کلام . کتاب‌التحاشی[6] کتاب من‌وقف علی قبرفتمثل بشعر. کتاب من بلغه موت رجل فتمثل بشعرا و کلام . کتاب من تشبه بالرجال من النساء . کتاب من فضل الاعرابیات[7] علـی الحضریات . کتاب‌من قال‌شعرا علی‌البدیهة . کتاب من قال شعرا فی‌الاوابد. کتاب الاستعداءعلی‌الشعراء. کتاب من قال شعرا فسمی به. کتاب من قال فی‌الحکومة من‌الشعراء . کتاب تفضیل‌الشعراء بعضهم علی بعض . کتاب من ندم علی‌المدیح و (من) ندم علی‌المدیح علی‌الهجاء . کتاب من قال شعر افاجیب بکلام . کتاب ابی‌الاسودالدؤلی . کتاب خالدبن صفوان . کتاب مهاجـاة عبدالرحمن‌بن‌جسان‌للنجاشی[8]. کتاب قصیدة خالدبن یزید فی‌الاحداث والملوك. کتاب‌اخبار الفرزدق. کتاب‌قصیدة عبدالله‌بن اسحاق‌بن الفضل‌بن عبدالرحمن. کتاب خبرعمران بن‌حطان،

---

۱ــ ظاهراً (یامهر) بکسر میم است که در ده فرسنگی ری درراه طبرستان قرار دارد (معجم‌البلدان) .

۲ــ ف (سهرل) و ظاهراً سرك بفتح سین و از دهات دهستان طوس در خـراسان است (معجم‌البلدان) . ۳ــ ف (الحران) . ٤ــ ف (نهیف) .

٥ــ ف (افرض) . ٦ــ ف (النجاشی) . ۷ــ ف (العربیات) .

۸ــ ف(النجاشی) .

الخارجی کتاب النکد . کتاب الاکلة .

## و از تألیفات اوست :

کتاب الاوائل. کتاب المتیمین[1] . کتاب التعازی . کتاب المنافرات . کتاب الاکله[2]. کتاب من جرد من الاسراف[3]. کتاب العقبة والبردة . کتاب المسیرین . کتاب القیافة والفال والزجر (کتاب المروة). کتاب الحمقی. کتاب الضراطین . کتاب خصومات الاشراف . کتاب الخیل: کتاب التمنی . کتاب الجواهر. کتاب المقتبس . کتاب المسومین . کتاب کان یقال . کتاب ذم‌ـ الحسد[4]. کتاب من وقف علی قبر . کتاب الحیل . کتاب من استحبیبت دعوته . کتاب قضاة‌ـ اهل المدینة . کتاب قضاة اهل البصرة . کتاب اخبار رقبة بن مصقله . کتاب مفاخرة[5] العرب والعجم. کتاب مفاخرة اهل البصرة واهل الکوفه. کتاب ضرب الدراهم والصرف. کتاب اخبار ایاس بن معاویة. کتاب اخبار اصحاب الکهف. کتاب صلاح المال. کتاب مکة. کتاب. خطبة واصل. کتاب ادب الاخوان . کتاب المقطعات المتحیرات[6]. کتاب اخبار ابن سیرین . کتاب الرسالة الی ابن ابی دؤاد. کتاب النوادر. کتاب اخبار المختار . کتاب المدینة . کتاب المحتضرین ـ بمعنی جوان مرگ شده گان . کتاب معرفة المراقب و الرسوم . کتاب المراعی والجراد مشتمل بر: شهرستانها و کرانه‌ها وجمع آوری مالیات آنها . کتاب الجوابات ، (و نیز کتابی دارد بنام: کتاب المحاسن و در آن آداب مورد نیز در معاشرت با پادشاهان ذکر شده است) .

## اخبار احمدبن حارث خزاز

## مصاحب مدائنی

بخط ابن کوفی خواندم که : ابوجعفر احمدبن حارث بن مبارك ؛ بردهٔ منصور ، از مردم بغداد بود، وسری بزرگ وریشی بلند و انبوه و صورتی زیبا ، و دهانی فراخ وشکستگی زبان داشت . یکسال پیش از مرگش خضاب رنگینی میجست وعلت را که از وی پرسیدند گفت چنین دانسته‌ام که نکیر و منکر همینکه دیدند مرده با خضاب است منکر بنگیر گوید : از او کناره جوئی کن .

---

۱ــ ف (المتیمئین) . ۲ــ ف (الابله) . ۳ـ من جور من الاشراف).
٤ـ ف (الجنید) . ٥ـ ف (مفاخر) . ٦ـ ف(المنقطعات المتجردات).

و بغیر ازخط ابن‌کوفی داردکه : احمد راویهٔ مدائنی و عتابی بود ، وجدش رابرای منصور آورده بودند تا او را میان دربانان خود[1] درآورد ، و نامش ، حسان و از اسیران یمامه[2] بود ، احمد طبع شعر داشت ، و از شعر اوست :

انّی امْرَؤٌ لاٰ اری بالْبٰاب اَقْرَعُه  اِذٰا تَمَنّع دوُنی حاجِبُ الباب[3]

وَلاٰ اَلُومُ اَمْرَؤٌ فی ودّ ذی شَرَف  وَلاٰ اُطٰالِبُ وُدَّ اَلکاره الابی[4]

و بیشتر اشعارش در مذمت دربانان است ، احمد در ذی‌حجهٔ سال دویست وپنجاه و هشت درگذشت ، ومنزلش در باب‌الکوفه بود ، و درگورستان همانجا بخاك سپرده شد . و وفات او را درپنجاه وشش هم گفته‌اند. ازکتابهای اوست : کتاب المسالك والممالك . کتاب اسماء الخلفا وکناهم[5] و الصحابة . کتاب مغازی البحر فی دولة بنی هاشم وذکر ابی حفص صاحب اقریطش . کتاب‌القبائل . کتاب‌الاشراف . کتاب مانهی النبی صلعم عنه. کتاب ابناء ـ السراری . کتاب نوادرالشعر. کتاب مختصر کتاب‌البطون . کتاب مغازی‌النبی صلعم وسراياه و ذکر ازواجه. (کتاب جمهرة ولدالحرب بن کعب واخبار هم فی‌الجاهلية) . کتاب اخبار ابی‌العباس . کتاب‌الاخبار والنوادر. کتاب شحنة‌البرید. کتاب‌النسیب. کتاب الحلائب‌والرهان

## ابوخالد غنوی

این کتابها از اوست : کتاب اخبار غنی و انسابهم . کتاب‌الانساب .

## اخبار ابن‌عیده

(محمدبن عبدة بن سلیمان‌بن حاجب عبدی ، و نام عبده) عبدالرحمن ، و لقبش‌عبده وکنیه‌اش ابوعبدالرحمن بود. وفرزندش محمد بابوبکر کنیه داشت. و خود او یکی‌از علماء مورداعتماد . در انساب بود که معرفت خوبی بمآثر ، و اخبار ، و سرگذشت عرب داشت و از کارکنان دولتی بشمار میرفت . و این کتابها از اوست : کتاب النسب‌الکبیر ـ مشتمل برانساب‌قبائل به‌پیکره کتاب‌هشام‌کلبی . کتاب‌مختصر اسماء القبائل . کتاب الکافی‌فی‌النسب.

---

۱ـ ف (من اسری جده المنصور لیجعل فی‌الموالی) جب ( ممن اسری جده للمنصور (لیجعل فی‌البوابین) .  ۲ـ رجوع شود بصفحهٔ ٤١ .

۳ـ من‌کسی نیتم در بخانه را بکوبم اگر دربانش خودداری از بازی‌کردن آن بروی من داشته باشد .  ٤ـ و هیچ‌کسی‌را بدوستی با شرافتمندان نکوهش نکنم‌و ازکسیکه کراهت و خودداری داشته باشد خواستار دوستی نیستم .  ٥ـ ف (وکتابهم) .

کتاب مناکح المهلب . کتاب نسب ولدابی صفرة و المهلب و ولده . کتاب معدبن عدنـان و قحطان . کتاب مناقب قریش . کتاب نسب بنی فقعس بن طـریف بن اسد بن خزیمه . کتاب الامهات . کتاب نسب الاخنس بن شریق الثقفی . کتاب نسب کنانه . کتاب ابی جعفر المنصور. کتاب اشراف بکر و تغلب و فرسانهم و ایامهم و مناقبهم و احلافهم[1] کتاب اسماء فحول الشعراء . کتاب الشجعاء .

## اخبار علان شعوبی

علان بن ... شعوبی ، ازنژاد ایران و روایه‌ایست که بانساب ، و مثالب ، ومنافرات معرفت داشته وویژه برمکیان بود، و در بیت‌الحکمه برای رشید و مأمون و برمکیان نسخه برداری میکرد . و در مثالب عرب کتاب المیدان را تألیف نموده و درآن پرده از روی مثالث آنها برداشته وآن‌را برملا نمود . وبخط ابن شاهین خواندم که کتابی بنام الحلیه در دست تألیف‌داشته که ناتمام مانده واز میان‌رفته است . واز کتابهای اوست : کتاب (المیدان) فی‌المثالب مشتمل بر : مثالب قریش و صنایع و تجارت آنها ، مثالب تیم بن مرة بن کعب ، مثالب بنی اسدبن عبدالعزی . مثالب بنی مخزوم بن یقظة بن مرة بن کعب ، مثالب سامة بن لوی، مثالب عبدالدار بن قصی. مثالب ولد زهرة بن کلاب، مثالب بنی‌عدی بن کعب ، مثالب سعدبن لوی، مثالب الحارث بن لوی ، مثالب خزیمة بن لوی ، مثالب عوف بن لوی، مثالب عامر بن لوی، مثالب اسدبن خزیمه، مثالب هـذیل بن مـدرکه ، مثالب بنی امـرؤالقیس بن زیدبن مناة بن تمیم ، مثالب بنی طابخة بن الیاس ، مثالب بنی‌ضبة بن اد ، مثالب مزینة بن اد[2] ، مثالب عدی بن الرباب ؛ مثالب عکل، مثالب بلعم بن تیم ، مثالب تمیم ، مثالب عمرو بن تمیم. اسد ، لخم، قین . مآرب، حبط، یربوع ، بنودارم ، براحم[2] ربیعة الجوع ، بنوسعدبن زید مناة ، مثالب قیس عیلان، مثالب غنی ، مثالب باهله ، مثالب بنی سلیم بن منصور، مثالب نمیر[3] مثالب عامر بن صعصعه ، مثالب فزاره ، بنومرة بن عوف بن غطفان ، عبس بن بغیض ، ثقیف، مثالب ربیعه. مثالب عجـل بن لُجَیم ، مثالب تغلب بن وائل ، مثالب یشکر بن بکر ، مثالب نمر بن قاسط ، مثالب سدوس بن شیبان ، مثالب عنترة بن اسد ، مثالب تیم‌اللات بن ثعلبه ، مثالب حنیفة بن لجیم ، مثالب بنی‌شیبان[4] ، مثالب عبدالقیس ، مثالب ایاد (که‌مفصل نیست) مثالب یمن که مفصل نیست[5]، اوس، خزرج ، قضاعه، طی، بنوحارث بن کعب ، نخع؛

---

۱ــ ف (واجلائهم) .

۲ــ ف (راحم) . ۳ــ ف (غیرة) .

٤ــ ف (بنی‌سنان) . ٥ــ ظاهراً جمله (مفصل نیست) متعلق با یاد میباشدکه در(جب) آمده وفلوگل بعداز مثالب یمن آن‌را آورده زیرا مثالب یمن مفصلا ذکر گردیده‌است.

خزاعه ، غسان ، کنده، اشعرون[1] لخم . جذام، عنس، مراد ، سکاسك . قین ، نهد ، زبیده، بجیله [2] همدان، حضرموت، حمیر .

و از کتابهائیکه اختصاص بیکی دارد : کتاب فضائل کنانه . کتاب نسب النمر بن قاسط. کتاب نسب تغلب بن وائل . کتاب فضائل ربیعه . کتاب المنافرة .

## اخبار محمدبن حبیب

ابوجعفر محمدبن حبیب بن امیة بن عمرو . وسکری نوشته است، ابوالقاسم حجازی صاحب کتاب التاریخ الملحق از قول محمدبن عبدالملك گوید : که ابوالقاسم عبدالعزیز بن عبدالله هاشمی بمن گفت : محمدبن حبیب بردهٔ ما ـ یعنی برده بنی‌عباس بن محمد بود ، و مادرش حبیب نیز کنیزك ما بوده و حبیب مادرش بود نه پدرش .

محمدبن اسحاق گوید: که او از علماء درانساب ، و اخبار ، و لغت ؛ و شعر؛ وقبائل بود، وقطعه از اشعارعرب را جمع کرد، وازابن اعرابی، و قطرب. وابوعبیده،و ابو یقظان و دیگران روایت مینمود ،وکارش ادب آموزی، وکتابهایش صحیح و بی‌نقص بود، وفاتش... واین کتابها از اوست: کتاب الامثال علی افعل (المنمق). کتاب النسب. کتاب السعود والعمود. کتاب العمائر والربائع فی النسب . کتاب الموشح . کتاب المؤتلف والمختلف فی النسب . کتاب المخبر . کتاب المقتنی . کتاب غریب الحدیث. کتاب الانواء . کتاب المشجر . کتاب الموشا. کتاب من استجیب دعوته .

(بخط ابن کوفی). کتاب (المذهب فی) اخبار الشعراء وطبقاتهم. کتاب نقائض جریر بن عمر بن لجا. کتاب نقائض جریر والفرزدق. کتاب الحفوف. کتاب تاریخ الخلفاء. کتاب من سمی ببیت قاله. کتاب مقاتل الفرسان کتاب الشعراء وانسابهم. (کتاب القاب الشعرا) . کتاب کنی الشعراء[3]. کتاب العقل . کتاب السمات[4] . کتاب امهات النبی صلم . کتاب (ایام) جریر التی ذکرها فی شعره . کتاب امهات اعیان بنی عبدالمطلب کتاب المقتبس . کتاب امهات السبعة[5] من قریش . کتاب الحیل[6] و باز بنوشته ابن کوفی . کتاب النبات . کتاب الارحام التی بین رسول الله وبین اصحابه سوی العصبة. القاب النمر و ربیعه رمضر . کتاب الالقاب ـ مشتمل بر القاب قبائل . کتاب القبائل الکبیر والایام . و این کتابرا برای فتح بن خاقان جمع کرد و همان نسخه را من نزد ابوالقاسم بن ابوخطاب بن فرات در ورقی طلحی دیدم که بیش از بیست جزء بود،

---

۱ـ ف (الاسعدون) .
۲ـ ف (بخیله) .
۳ـ ف (کنزالشعراء) .
٤ـ ف (المسمات).
٥ـ ف (الشیعه) .
٦ـ ف (الخیل) .

ومقداری هم کم داشت، و نشان میداد درحدود چهل جزء میباشد ، و هرجزء بیش از دویست ورق بود . و فهرستی از محتویاتش نسبت بقبائل و ایام دارد که بخط سندی[1] بن علی‌وراق در پانزده ورقه‌کاغذ طلحی و بخطی نازك[2] نوشته شده که من خلاصه آنرا ذکرخواهم کرد (انشاءالله) .

## خلادبن یزید باهلی

یکی از راویان اخبار و قبائل و اشعار است که تصنیفی از او ندیده‌ام .

## عمربن بکیر

از اصحاب حسن‌بن سهل ، و از اخباریان ، و راویه، ونسابه بود. وفراء کتاب معانی القرآن را برای او تألیف کرد . و این کتابها از اوست : کتاب یوم‌الغول . یوم‌الطهر [3] . یوم ارمام ، یوم‌الکوفه . غزوة[4] بنی‌سعدبن زید مناه ، یوم منابض .

## ابن ابواویس

یکی از راویان لغت، و انساب، و مآثراست ، که فصحاء اعراب را دیده واز ابوسهل سعدبن سعید ، پارهٔ از کتاب حصری[5] را در غریب روایت کرده است .

## ابن نطاح

ابوعبدالله محمدبن صالح‌بن نطاح ، راوی حسن‌بن میمون ، واول کسی است که‌درباره دولت و اخبارآن کتابی تألیف کرده است . ابن نطاح از ابراهیم‌بن ردان[6] بن‌سنان بصری حکایاتی نقل نموده و در شمار اخباریان ونسابان و راویان سنن[7] بود . و این کتابها از اوست : کتاب افخاذ العرب . کتاب البیوتات . کتاب الرد علی ابی‌عبیده فی کتاب‌الدیباج . کتاب انساب ازدعمان . کتاب مقتل زیدبن علی علیهماالسلام .

## سلمویه

بن‌صالح لیثی، از راویان اخبار و انساب، و مؤلف این کتابهاست: کتاب‌الدوله ـ و

---

۱ـ ف (التستری) .
۲ـ ف (جرك) (جب نزك) رجوع شود بصفحه ۱۳۱ همین کتاب.
۳ـ ف (الظهر) . ٤ـ ف (عزاوة) .
٥ـ ف (حضرمی) . ٦ـ ف (زادان) . ۷ـ جب (سیر) .

درآن از گروهی از نسابان روایت کرده است .

## سکری

نامش حسن‌بن‌سعید (ازنسابان). واین کتابها ازاوست : کتاب انساب بنی‌عبدالمطلب. کتابی است بزرگ .

## ابن عبدالحمید کاتب

ابوالفضل محمد بن احمدبن عبدالحمیدکاتب ، از دانایان سیرت و مـؤلف این کتاب است : کتاب اخبار خلفا بنی‌العباس ـ کتابیست بزرگ .

## ابن ابو ثابت زهری

نامش عبدالعزیز بن عمران زهری ، و از کتابهای اوست : کتاب‌الاحلاف .

## عیینة‌بن منهال

کنیه‌اش ابومنهال ، راوی اخبار ، وامثال ، و انساب ؛ و این کتابهـا از اوست : کتاب‌الابیات‌السائـرة . کتاب المباینات . کتاب‌الامثال السائرة . کتاب‌السراب .

## راوندی

مؤلف کتاب اخبارالدوله[1] ایست که بخوبی ازکار درآورده ، و من مقدارکمی از آن را دیده‌ام، وی‌مجلسی برای راوندیان داشت که‌آن کتابرا بر وی میخواندند، و اخبار دولت را از وی میگرفتند . و این کتاب از اوست : کتاب‌الدوله ـ درحدود دوهزار ورق .

## ابن شبیب

مکنی بابوسعید ، عبدالله‌بن شبیب ربعی بصری . از اخباریان ، وازکتابهای اوست : کتاب الاخبار والاثار . بروایت ثعلب از او .

## غلابی

ابوعبدالله محمدبن زکریابن دینار غلابی ، یکی از راویان سیرت و احداث ومغازی

---

۱ــ ف (الرواة) .

و چیزهـای دیگر است . در گفتار صداقت داشته و مـورد اعتماد بـود . این کتابهـا از اوست : کتاب مقتل الحسین بن علی (علیهما السلام) . کتاب وقعة صفین . کتاب الجمل . کتاب الحرة. کتاب مقتل امیرالمؤمنین (علی علیه السلام). کتاب التوابین وعین الورده[1]. کتاب الاجواد. کتاب المبخلین .

## بخط ابن کوفی ، نام گروهی را بدست آوردیم

## که ذکرشان را ببعد موکول داشته بودم

## (و آنان)

خراش بن اسماعیل شیبانی (عجلی) ، مکنی بابو وعرا[2] ، که محمد بن سائب کلبی از وی آموخته ، ویکی از نسابان بود ، و ازکتابهای اوست : کتاب اخبار ربیعه و انسابها .

## ابن زباله

از اخباریان ، و نسابان، و این کتابها از اوست : کتاب المدینه و اخبارها[3] (کتاب الشعراء . کتاب الالقاب) .

## عبدالله بن ابوسعید وراق

از اخباریان و نسابان و راویان اشعار بود . و این کتابها از اوست : کتاب العربیه. کتاب الایمان والدعاء والدواهی . کتاب المدینه واخبارها . کتاب الشعراء . کتاب الالقاب[4].

## نصری[5]

حسن بن میمون ، از بنی نصر بن قعین ، که محمدبن نطاح ازوی روایت کرده ، و این کتابها از اوست : کتاب الدولة . کتاب المآثر .

---

۱ــ ف (الثواء بین وعروره) .
۲ــ ف (بابی رعش) .
۳ــ ف (اخبارالمدینه).
۴ــ ظاهراً این سه کتاب همانست که از تألیفات ابن زباله است .
۵ــ ف (البصری) .

## خالدبن خداش

بن‌عجلان ، مکنی بابوهیثم ، بردهٔ خاندان مهلب بن ابو صفره ، و درسال دویست‌و بیست‌وسه وفات یافت . این کتابها از اوست : کتاب الازارقه و حروب‌المهلب . کتاب اخبار آل المهلب .

## ابن عابد

جز این دربارهٔ او چیزی ندانیم .و ازکتابهای اوست : کتاب الملوك و اخبارالامم .

## مغیره

بن محمد مهلبی . و ازکتابهای اوست : کتاب مناکح (آل) المهلب .

## ابن غنام کلابی

(نامش ...) ازکوفیانی است‌که در روزگار ابن‌کناسه بود و با او سرگذشتهائی داشت . این‌کتابها از اوست : کتاب‌النسیب[1] .کتاب الملح .

## ابومنعم

(نامش ...) وازکتابهای اوست: کتاب طبقات‌الشعراء .

## خثعمی

نامش محمد بن عبدالله . یا ، عبدالله بن محمد . ازکتابهای اوست : کتاب الشعر ـ والشعراء .

## منجوف سدوسی

و ازکتابهای اوست : کتاب العزل[2] . و از فرزندان او ، غنویه سدوسی است‌که نامش عبیدالله[3] بن‌فضل‌بن سفیان بن منجوف، ومکنی بابومحمد از اخباریانی بودکه از ابوعبیده روایت مینمود ، و بعد از سال دویست درگذشت .ازکتابهای اوست : کتاب‌الماثر والانساب والایام .

---

۱ـ ف (النسب) .
۲ـ ف (العول) .
۳ـ ف (عبدالله) .

## ولیدبن مسلم

از صاحبان سیر و احداث . و ازکتابهای اوست : کتاب‌المغازی .

## فاکهی

( و او ...) . ازکتابهای اوست : کتاب مکة و اخبارها فی‌الجاهلیة والاسلام .

## یزیدبن محمد مهلبی

ازشاعرانی است که ذکرش خواهدآمد . وازکتابهای اوست : کتاب‌المهلب و اخباره و اخبار ولده .

## ابواسحاق

اسماعیل‌بن عیسی عطار ، ازمردم بغداد ، و صاحبان سیر ، که حسن بن علویهٔ قطان[1] از وی روایت کرده است ، این کتابها از اوست : کتاب المبتداء . کتاب حفر زمزم . کتاب الردة . کتاب‌الفتوح . کتاب‌الجمل . کتاب صفین . کتاب‌الالویه . کتاب‌الفتن .

## ابن ابو طیفور

نامش‌محمدبن‌احمد جرجانی، از مردم جرجان، و ازکتابهای اوست : کتاب‌ابواب‌الخلفاء و مرادش آن کسانی است که خلفاء باآنها مأنوس ، وطرف مشورت وکمك فکری بوده‌اند .

## ابن تمام دهقان

ابوالحسن[2] محمد بن علی بن فضل بن تمام دهقان ،کوفی ، و ازکتابهای اوست : کتاب فضائل‌الکوفه .

## ابوحسان زیادی

ابوحسان حسن‌بن عثمان زیادی ، از هیثم‌بن عدی ودیگران روایت مینمود ، وقاضی با فضل ، وادیب با سخاوت وبخششی بود . کتابهائی تألیف‌کرده یا برایش تألیف کرده‌اند.

---

۱ــ ف (العطار) . ۲ــ ف (ابوالحسین) .

کتابخانهٔ بزرگ وخوبی داشت. واز مردمان آموخت. وفاتش درسال دویست وچهل وسه درهمان روزی اتفاق افتاده که حسن بن علی بن ابوجعد وفات یافت ، و هشتاد ونه سال وچند ماه از عمرش گذشته بود، این کتابها ازاوست: کتاب مغازی[۲] عروة بن الزبیر . کتاب طبقات الشعراء. کتاب القاب الشعراء . کتاب الاباء والامهات .

## مصعب بن عبدالله زبیری

ابو عبدالله مصعب بن عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر بن عوام، وعموی زبیر بن ابوبکر ، حجازی[۳] است که در بغداد اقامت داشت، و راویه، وادیب ، ومحدث ، وشاعر بود. پدرش عبدالله مرد شروری بود که نسبت بفرزندان علی علیه السلام گستاخیهائی داشته، وقصهٔ او با یحیی بن عبدالله معروف است . وفاتش در روز چهارشنبه دوم شوال سال دویست وسی و سه بوده و ابن ابوخیثمه وفاتش را درسن هفتاد[۴] و شش سالگی دانسته است ، این کتابها از اوست : کتاب النسب الکبیر . کتاب نسب قریش .

## اخبار زبیر بن بکار

ابوعبدالله زبیر بن ابوبکر ، بکار بن عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر بن عوام ، از مردم مدینه و یکی از اخباریان ، و نسابان ، و شاعران صداقت پیشه ، و راویه با جلالت قدری بود قضاوت مکه را داشت ، و مکرر ببغداد آمده ، و آخرین مرتبه آن در سال دویست و پنجاه وسه بود . محمد بن داود گوید : در همان سالخوردگی ، وپاکدامنی، در رفتار واشعارش جوانمردی و مروت و دلاوری را از دست نمیداد .

عَفَّ الصِّبیٰ مُتَجَمِّلِ الصَبر — یَرجُو عَواقِبَ دَوْلَةَ الدَهر [۵]

جَعَلَ المُنیٰ سَبَباً لِراحَتِهِ — فیما یُسَکِّنُ لَوعَةَ الصدر [۶]

حَتّیٰ اذا ماَ الفِکر راجَعَه — قَطَعَ المُنیٰ بِتَبَیُّنٍ [۷] الهَجْر [۸]

فَشکیٰ [۹] الضَمیرُ اِلیٰ جَوانِحِه — بَعضَ الَّذی یَلقیٰ مِنَ الفِکْر [۱۰]

---

۱ـ ف (نودوشش) . ۲ـ ف (معانی) .
۳ـ ف (حواری) . ٤ـ ف (نودوشش) .
۵ـ عشق ورزی را رها کرد و بردباری را پیشه خود ساخت و امید خود را بعاقبت کار بست .
٦ـ آرزومندی را موجب آسایش و تسکین سوزش درونی خود میدانست .
۷ـ ف (فتبین) . ۸ـ و همینکه اندیشه باو راه یافت همه آرزوها را با آشکار گشتن هجران از دست داد . ۹ـ ف (یشکو) .
۱۰ـ ولی ضمیرش بسینه شکایت از پاره چیزهائی نمود که اندیشه برایش ایجاد کرده بود.

زبیر قاضی مکه بودکه از دنیارفت ، و درهمانجا روز یکشنبه نه‌روز بآخر ذیعقدهٔ، سال دویست وپنجاه وشش درسن بخاك سپرده شد و هشتاد وچهار سال زندگانی کـرد . و سبب مرگش هم افتادن از بام خانه‌اش بودکه استخوانهای چنبره کردن ، ورانش شکست. وفرزندش مصعب بر وی نمازگذارد ، و در تشییع جنازه‌اش محمدبن عیسی‌بن منصور حضور داشت . ودرکنار قبر علی‌بن عیسی هاشمی در مقبرهٔ حجون دفن گـردید ، این کتابهـا از اوست : کتاب اخبار العرب و ایامها . کتاب نسب قریش و اخبارهـا . کتاب نوادر اخبار ـ النسب . کتاب‌الاحلاف[1] . کتاب الموفقیات فی‌الاخبار ـ که برای موفق تألیف کرد[2] . کتاب مزاح‌النبی صلعم[3] . کتاب نوادرالمدینیین . کتاب النحل ـ ومن آنرا بخط سکری دیده‌ام. کتاب‌العقیق‌و اخباره . کتاب (اخبار)الاوس‌والخزرج . کتاب وفودالنعمان علی کسری. کتاب اغارة کثیر علی‌الشعراء . کتاب اخبارابن میادة .

وبنوشته ابن‌کوفی : اخبارحسان . اخبارالاحوص . اخبار عمربن ابی‌ربیعه . اخبار ابی دهبل . اخبار جمیل . اخبارنصیب . اخبارکثیر . اخبار امیه . اخبارالعرجی . اخبار ابی‌السائب . اخبارحاتم . اخبار عبدالرحمن‌بن حسان . اخبار هدبه و زیاده . اخبارتوبه ولیلی . اخبار ابن هرمه . اخبار المجنون . اخبار القاری ، اخبار ابن الـدمینة . اخبار عبدالله‌بن قیس‌الرقیات . اخبار اشعث .

## نام‌کسانیکه زبیر ازآنها روایت‌کرد بنوشته ابن‌کوفی

از عمویش‌مصعب‌بن عبدالله ، و محمدبن حسن مخزومی ، و محمدبن ضحاك‌بن‌عثمان، ومسلم‌بن عبدالله مسلم بن جندب، و ابراهیم‌بن منذر ، و یحیی‌بن محمدبن‌عبدالله‌بن ثوبان، وعبدالملك‌بن عبدالعزیز ، و یعقوب بن اسحاق ربعی ، وعثمان‌بن عبدالرحمن ، و بکاربن رباح و مسلمةبن ابراهیم بن هشام(مخزومی) ، وعبدالعزیزبن عبدالله (اویسی) ، ومحمدبن اسماعیل‌بن ابراهیم‌بن عبدالحمید ، و حمیدبن محمدبن عبدالعزیز زهری ، وعبدالجباربن سعیدبن (سلیمان‌بن) نوفل‌بن مساحق، و مؤمن‌بن عمربن افلح، وعلی‌بن مغیرة ، وعبدالله‌بن نافع‌بن ثابت ، روایت‌کرده است .

---

۱ــ ف (الاختلاف) .

۲ــ ف (الفه للموفق وهوالموفقیات فی‌الاخبار) .

۳ــ جب (علیه‌السلام) .

## اخبار جهمی

ابوعبدالله احمدبن محمدبن حمیدبن سلیمان بن عبدالله‌بن ابوجهم‌بن حذیفهٔ عبدی ، از بنی‌عدی‌بن کعب ، معروف‌بجهمی برای انتساب بجدش ابوجهم بن حذیفه ؛ ازحجازیانی است[1] که ببغدادآمده، و همانجا تحصیل کرده، وادیب، وراویه ، و شاعر ، و آوازه‌خوانی[2] بود . نسب ومثالب همهٔ بزرگان‌را بطورزننده میشمرد ، وکتابهائی در این‌باره تألیف کرد.

محمدبن داود گوید : سوار بن ابوشراعه بـرای من حکایت کرد کـه میان جهمی و گروهی از هواداران عمروعثمان شری برپا شد، چه او بزشت‌ترین صورتی پیشینیان آنانرا یادکرد ، برخی از هاشمیان اعتراض کرده واو هم نسبت بعباس کلمهٔ بسیار زشتی گفت ، این خبر که بمتوکل رسید امر کرد صد تازیانه باو زنند ، و ابراهیم‌بن اسحاق‌بن ابراهیم ویرا بتازیانه بست و همینکه از زدن فراغت یافت ، جهمی گفت .

تُبرِیَ الکُلومُ وَ یَنبُتَ الشَعرُ  وَ لِکُل مُورد محنَة[3] صَدْرُ[4]

وَاللَوم فی اَثْواب[5] منبُطح  لَعبیده ما اَوْرَقَ الشَجرُ[6]

این کتابها ازاوست : کتاب انساب‌قریش و اخبارها . کتاب المعصومین . کتاب‌المثالب کتاب‌الانتصار[7] فی‌الرد علی‌الشعوبیة . کتاب فضائل مضر[8] .

## ازرقی

نامش محمدبن عبدالله بن احمدبن ولیدبن‌عقبة ازرق، ونام ازرق، بنوشتهٔ ابن کوفی عثمان‌بن عمروبن حارث‌بن ابوشمربن‌عمروبن عوف‌بن‌حارث‌بن ربیعة‌بن‌حارثة‌بن حارث‌بن ثعلبهٔ‌بن عنقاءبن حقبة‌بن عمروبن عامر مزیقیا، ویکی از اخباریان و صاحبان سیر است از کتابهای اوست : کتاب مکه و اخبارها و جبالها و اودیتها . کتابی است بزرگ .

## اخبار عمربن‌شبّه

ابوزید عمربن شبة‌بن عبیدبن ربطه، و نام شبه‌زید ، مکنی بابو معاذ بود،عمر گوید:

---

۱ـ ف (حواری) .  ۲ـ ف (مفننا) جب (مغنیاً )

۳ـ ف (علة) .  ٤ـ زخمها بهبودی یابد و موها بجای خود دو باره بروید . و هررنج دهندهٔ آمری دارد .  ٥ـ ف (اتراب) .

٦ـ و نکوهش برای آن بندگانی است‌که برخاك فتاده‌اند تا هرزمانی‌کـه درختان برگ سبز دهند .  ۷ـ ف (الابتصار) .  ۸ـ ف (مصر) .

مرا باین نام خواندند برای آنکه در کودکی مادرم مرا میرقصانید ، و میگفت :

یٰا یٰایَ وَ شا و عٰاشَ حَتیٰ  دَبّٰا شَیْخاً کَبیراً اَحْنٰا [۱]

عمر از مردم بصره ، و بردهٔ بنی‌نمیر بود، طبع شعرداشت و از اخباریان، وفقیهان و مردمان صادق اللهجه‌ایست که در روایاتش خللی نداشت . و از اشعار اوست :

وَقٰائِلَةٍ لَمْ یبْقِ فِی اَلنٰاسِ سَیِّد  فَقُلْتُ بَلیٰ عَبْدُالرَحیم بْنِ جَعْفَر [۲]

و فرزندش ابوطاهر احمد بن عمر بن شبه نیز ازشاعران با ظرافت‌وخوب ، وراویه بود که دوسال بعد از پدرش درگذشت . و این اشعار از اوست :

نَظَرْتُ فَلَمْ اَرَ فِی اَلْعَسْکَرِ  کَشُئُومی وَ شُئُوم اَبی جَعْفَر [۳]

غَدا اَلنٰاسُ لِلْعیدِ فی زینَةٍ  مِنَ النورُ [۴] فی مَنْظَرٍ اَزْهَر [۵]

وَ یَغدوُ عَلیهِم بِلاً اُهبَةٍ  مِراراً مِنَ المَنْزِلِ المقْفِر [۶]

فَیَقْعُدُ لِلْشئومِ فی عَزْلَةٍ  مِنَ النٰاسِ یَنْظُرُ فی دَفْتَر [۷]

وفات‌عمر بن شبه، درروزدوشنبه بیست وچهارم جمادی‌الاخر سال دویست وشصت ودو، درسامراء بوده و نود سال داشت . کتابهای او بابوالحسن علی بن یحیی رسید ، چون ابو طاهر پسرش آنها را باو فروخت . و این کتابها از اوست : کتاب الکوفه . کتاب البصره . کتاب‌المدینه . کتاب مکه . کتاب امراء الکوفه . کتاب امراءالبصرة . کتاب امراءالمدینة. کتاب امراء مکه . کتاب‌السلطان . کتاب‌مقتل عثمان . کتاب‌الکتّاب . کتاب الشعروالشعراء. کتاب‌الاغانی . کتاب التاریخ . کتاب اخبارالمنصور . کتاب محمد و ابراهیم ابنی عبدالله بن حسن . کتاب اشعارالشراة . کتاب النسب . کتاب اخبار ابن نمیر [۸] . کتاب ما استعجم‌الناس فیه من‌القرآن . کتاب‌الاستعانة بالشعر و ما جاء فی‌اللغات . کتاب‌الاستعظام للنحو ومن‌کان یلحن من‌النحویین .

---

۱ــ ف (بابا و شبا ر عائش حتی دباشیخاً کبیرا احنا) .

۲ــ بآن کسی که گوید دیگر آقائی در میان مردم نمانده است گویم آری هست و او عبدالرحیم‌بن جعفر است .

۳ــ در عسکر که نگاه میکنم ، بشئامت خودم و ابوجعفر کسی را نمیبینم .

٤ــ ف (الیوم) . ٥ــ مردم برای عید همه با زینتی درخشان و منظرهٔ زیباتر درآمده‌اند . ٦ــ و او بی‌آرایش از منزل درویشی خود بسوی آنان رود .

۷ــ و از روی شئامت بکنج عزلتی نشسته و بدفتری نگاه میکند .

۸ــ ف (بنی‌نمیر) .

## نام کسانیکه عمر از آنان روایت کرده است

از ابوعاصم نبیل ، و محمدبن سلام جمحی ، و هارون‌بن عبدالله ، و ابراهیم‌بن‌منذر روایت کرده است[1] .

## بلادری

ابوجعفر احمدبن یحیی‌بن جابر بلادری ، وکنیه‌اش را ابوالحسن نیز گفته‌اند ؛ از مردم بغداد و جدش جابر نزدخصیب فرمانفرمای مصر کتابت میکرد ، بلادری شاعر وراویه بود ، و در اواخر عمر اختلال مشاعر پیدا کرد ، و در تیمارستان او را می‌بستند و همانجا درگذشت ، سبب بیماریش خوردن تمر بلادر[2] از روی نادانی بوده که دچار این پیش آمد گردید . از هجوکردن زیاد خودداری نداشت ، ووهب‌بن سلیمان را برای بادی که‌از وی در محضرعبدالله‌بن یحیی‌بن خاقان ، خارج شد، بود مورد نکوهش قرار داده واز گفته‌هایش این است .

أَیٰا ضَرَطَةً حُسِبَتْ رَعْدَةً تَنَوَّقَ فی سَلِّهٰا جَهْدَهْ
یُقَدَّمُ[3] وَ هَبَّ بِهٰا سٰابِقاً وَ صَلّٰی اَبوَ صٰاعِدٍ بَعْدَهْ
لَقَدْ هَتَكَ اللهُ سَتْرَیْهِما کَذی کُلَ مَنْ یَطْعَمَ الفَهْدَه[4]

این کتابها از اوست : کتاب البلدان الصغیر . کتاب البلدان الکبیر ـ ناتمام . کتاب‌ـ الاخبار والانساب . کتاب عهد اردشیر . که بشعر ترجمه کرده زیرا یکی از مترجمان فارسی بعربی بود .

## طلحی

ابواسحاق طلحة‌بن عبیدالله‌بن‌محمدبن اسماعیل‌بن ابراهیم‌بن محمدبن‌طلحة‌بن‌عبیدالله تمیمی ، از مردم بصره است ، و ندیم موفق بود و از روایان و اخباریان بشمار میرفت ودر شب یکشنبه نیمه ماه ذی حجه سال دویست و نود[5] ویك وفات یافت و این کتابها از اوست :

---

۱ـ فلوکل اشتباهاً این قسمت رادر اول شرح حال عمربن شبه گذاشته‌است.
۲ـ بلادر بروزن بهادر ، بار درختی است که در دواها بکار برند (برهان قاطع) .
۳ـ ف (فقدهت) .
۴ـ ضرورتی در ترجمه اشعار دیده نشد .
۵ـ ف (هفتاد) .

کتاب‌المتیمین . کتاب جواهرالاخبار .

## ابن ازهر

از اخباریان ، ونامش (ابو) جعفر محمد[1] بن ازهر بن عیسی اخباری ، متولدسال دویست ، که در سال دویست‌وهفتاد ونه وفات یافت و هفتاد و نه‌سال داشته‌و از ابن اعرابی ودیگران آموخته‌بود، ازکتابهای اوست : کتاب التاریخ ـ که ازبهترین کتابهاست .

## محمد بن سلام

ابـو عبدالله محمدبن سلام جمحی ، یکی از اخباریان و راویـان ، و این کتابها از اوست : کتاب‌الفاصل فی‌ملح‌الاخبار والاشعار . کتاب بیوتات‌العرب. کتاب طبقات الشعراء الجاهلیین. کتاب طبقات الشعراء الاسلامیین . کتاب‌الحلاب و اجراء[2] الخیل.

## ابوخلیفه

فضل‌بن حباب‌بن محمدبن شعیب‌بن صخر جمحی بصری ، از بنی جمح (ونابینا بود) قضاوت بصره را داشت ، واز راویان اخبار ، و اشعار ، و انساب بشمار میرفت (وبخط ابن کوفی خواندم که ازمحمدبن‌سلام جمحی نیزروایت کرده است) وفاتش درشب یکشنبه‌سیزدهم ماه ربیع‌الاول سال سیصدوپنج است و روز یکشنبه در خانه‌اش بخاك سپرده شد . این کتابها از اوست : کتاب طبقات الشعراءالجاهلین. کتاب‌الفرسان .

## و از اخباریان ـ ابوالعباس

عبدالله بن اسحاق‌بن سلام مکاوی[3] که بعلم غریب و فقه ، وآثار و اشعار معرفت‌خوبی داشته و شاعر صادقی بود و از اشعار اوست :

یا نِقْمَةَاللهِ[4] حُلّی فی‌سَرا[5] مَلَكٍ ... لایَصلحُ‌الدینَ وَ الدُنیا بقیراط[6]

( وَ لیسَ یَنفُذاَ مراً فی رَعیَتِهِ ... حَتی یُشاوِرُ فیها بِنْتَ بُقْراط)[7]

---

۱ـ ف (جعفربن ابی‌محمد) . ۲ـ ف (اجر) .

۳ـ ف (مکاولی) . ٤ـ ف (یانعمةالله) .

٥ـ ف (فی‌یدی) . ٦ـ ف(بقراط) یعنی ای‌کیفر خدائی برسرای‌پادشاهی فرودآی‌که باندازهٔ یك قیراط باصلاح دین و دنیای‌مردم نپردازد .

۷ـ و هیچ‌کاری را درباره رعایای خود انجام ندهد مگر پس ازمشورت با دختربقراط.

و مرادش قبیحه مادر معتز است . ازکتابهای اوست : کتاب‌الاخبار و الانساب والسیر که قسمتی از آن را دیده‌ام ولی تمام آنرا ندیده‌ام .

## ابو اشعث

عزیزبن فضل‌بن فضالة بن مخراق[1] بن عبدالرحمن عبیدالله‌بن مخراق ،و ازکتابهای اوست : کتاب صفاةالجبال[2] والاودیة و اسماءها بمکه و ماوالاها[3] .

## ابن ابوشیخ

نامش سلیمان ، وکنیه‌اش ابو ایوب، از اخباریان ، و راویه‌ایست که بزرگان قوم را دیده داشت، و نویسندگان اخبار ازوی فراگرفته‌اند. ازکتابهای اوست : کتاب‌الاخبار المسموعه ، و من‌آنرا دیده‌ام .

## وکیع قاضی

ابوبکر[4] محمدبن خلف بن حیان‌بن صدقه ، معروف بوکیع قاضی ، در آداب برجستگی وتقدم داشته، و درپارهٔ نقاط قضاوت کرده بود. و پیش از اینها نزد ابوعمرمحمدبن یوسف‌بن یعقوب قاضی کتابت میکرد . و این کتابها از اوست : کتاب اخبارالقضاة وتاریخهم و احکامهم . کتاب‌الشریف ـ که به‌پیکرهٔ کتاب المعارف ابن‌قتیبه است . کتاب الانواء . کتاب الغرر . در اخبار[5] . کتاب المسافر . کتاب الطریق ـ که‌آنرا النواحی هم گویند و مشتمل براخبار شهرها و راهها بوده وباتمام نرسیده است . کتاب‌الصرف[6] . والنقد والسکه. کتاب‌البحث .

## ابوالحسن نسابه

نامش محمدبن قاسم تمیمی. از مردم بصره ، و یکی از علماء انساب است که تاکنون (حیات دارد) و این کتابها از اوست : کتاب الانساب و الاخبار . کتاب الفرس و انسابها (کتاب‌تاریخ سائرالامم) . کتاب‌المنافرات بین‌القبائل و اشراف‌العشائر واقضیة الحکام بینهم فی ذلك .

---

۱ـ ف (مخارق) . ۲ـ ف (الخیل) . ۳ـ جب (وماورائها) .
٤ـف (ابومحمد بکربن). ٥ـ ف (العزو واخبار).
٦ـ ف (التصرف) .

## اشنانی قاضی

ابوالحسین عمر بن حسن بن مالك شیبانی . این کتابها از اوست: کتاب مقتل زیدبن‌علی ( علیهما السلام ) کتاب الخیل . کتاب فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب . کتاب مقتل الحسن بن علی علیهما السلام .

## ابوالحسین

بن ابوعمر محمدبن یوسف . این کتابها از اوست : کتاب غریب الحدیث . بزرگ و ناتمام است . کتاب الفرج بعدالشدة .

## ابوالفرج (بن) اصبهانی

علی بن حسین بن (محمدبن) هیثم قرشی، از فرزندان هشام بن عبدالملك، ازشاعران، ومصنفان ، و ادیبان بود، و کمتر از کسی روایت میکرد ، و در تألیفات خود بیشتر بکتابهائی استناد داشت که نویسندهٔ آن معلوم باشد و یا از روی نسخهٔ اصلی صحیح و خوبی باشد ، وفاتش در سال سیصد وشصت و اندیست ، و این کتابها از اوست : کتاب الاغانی الکبیر ـ در حدود پنجهزار ورق. کتاب مجردالاغانی . کتاب اشعارالاماء والمماليك . کتاب الحمادین[1]. کتاب الدیارات. کتاب صفة هارون ( کتاب نسب بنی عبدشمس، ازملحقات بخط مصنف. کتاب القیان، ازملحقات است). کتاب مقاتل آل ابیطالب . کتاب تفضیل ذی الحجة . کتاب الاخبار والنوادر. کتاب ادب السماع . کتاب اخبارالطفیلیین . کتاب ادب الغرباء من اهل الفضل والادب. کتاب مجموع الاثار والاخبار . کتاب الفرق والمعیار . که رساله‌ایست در : هارون بن المنجم بین‌الاوغاد والاحرار .

## جلودی

ابواحمد عبدالعزیز بن یحیی جلودی ، او مردم بصره ، و از اخباریان وصاحبان سیر و روایت[2] است وبعد از سال سیصدو سی وفات یافت . و این کتابها از اوست : کتاب اخبار خالدبن صفوان . کتاب اخبار العجاج ورؤبة بن العجاج[3] . کتاب مجموع قرائةامیرالمومنین علی بن ابیطالب .

---

۱ـ ف( کتاب الحمارین والحمارات) . ۲ـ ف (وزیادات) . ۳ـ ف(ورؤبة ابنه) .

( بسم الله الرحمن الرحیم )

( از خدا استعانت جویم )

## فن دوم ـ از مقاله سوم

## در اخبار

## پادشاهان ، و نویسندگان ، و خطیبان و مترسلان و کارمندان

## خراج، و صاحبان دیوان (و نام کتابهای آنان)

### اخبار ( ابراهیم بن مهدی )

ابراهیم بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب ، اول نابغه‌ایست که ازبنی‌عباس وفرزندان خلفا ظاهر گردید ، ونویسنده و شاعر وصاحب تألیفاتی بود، مادرش شکله از طبرستان ، وگویند دختر پادشاه طبرستان است. مهدی رنگی سیاه ، بسیاهی تند ، وهیکلی درشت و اخلاق بزرگوارانهٔ داشت . و پیش از او در میان فرزندان خلفاء کسی بآن فصاحت و طبع شعر دیده نشده ، باضافه در موسیقی وآواز نیز هنرمند واز هر کسی برجسته‌تر بود. اسحاق و پس از اوابراهیم[1] ، ازوی فرا گرفتند و مغنیان در هنر خود باو حکمیت میدادند . تولدش درسال ... و این کتابها از اوست : کتاب ادب ابراهیم. کتاب الطبیخ . کتاب الطیب[2] . کتاب الغناء .

---

۱ــ ف (و ابراهیم قبله) .

۲ــ ف (الطب) .

## مأمون

عبدالله بن‌هارون بن‌مهدی‌بن منصوربن‌محمدبن علی‌بن عبدالله‌بن عباس‌بن عبدالمطلب اعلم خلفا[1] بفقه وکلام‌بود ولی بپایه فصاحت برادرش محمدبن زبیده نمیرسید. وشهرتش ما را از نوشتن شرح حالش بی‌نیاز میدارد . و این کتابهااز اوست : کتاب جواب ملك البرغزفیها سئل عنه من امور الاسلام والتوحید . رسالته فی حجج مناقب‌الخلفاء بعدالنبی صلم . رسالته فی‌اعلام‌النبوة .

## ابن معتز

عبدالله‌بن‌معتز بن‌متوکل‌بن معتصم‌بن رشیدبن‌مهدی، یگانه مرد دوران خود درادب و شعربود،فصحاء اعرات بدیدارش میآمدند[2] واوازآنان آموخته، وعلما نحو واخبار راملاقات کرده مسموعاتش بسیار و روایاتش فراوان بوده ، وکتابهای زیادی تألیف نموده که شهرتش مارا ازشرح حالش بینیاز میدارد. این‌کتابها از اوست : کتاب الزهروالریاض کتاب‌البدیع . کتاب‌الجوارح والصید. کتاب السرقات . کتاب اشعار الملوك . کتاب مکاتبات الاخوان بالشعر . کتاب‌الاداب . کتاب حلی‌الاخبار . کتاب طبقات‌الشعراء . کتاب الجامع فی‌الغناء . کتاب ارجوزتة فی‌ذم‌الصبوح .

## ابودُلَف

ابودلف قاسم‌بن عیسی‌بن معقل‌بن ادریس عجلی ، سرور و امیر قوم خود و یکی[3] از ادباء و فضلا، و شعرا ، بسیار خوب بود، ودرآواز وموسیقی هنرمندی وشهرتی داشت . این کتابها از اوست : کتاب البزاة والصید. کتاب النزه . کتاب السلاح. کتاب سیاسة الملوك .

## فتح‌بن خاقان

فتح‌بن‌خاقان‌بن‌احمد، مردبسیار با ذکاوت، وهوش، وخوش‌اخلاق‌وازشاهزادگان بود متوکل‌ویرا ببرادری برگزیده‌وگرامیتر ازتمام فرزندان وخاندان خود میشمرد. کتابخانهٔ

---

۱ــ جب (الفقهاء) . ۲ــ ف (یقصد) جب (یقصده) .
۳ــ ف (اخذعنه الادباء) جب (احدالادباء) .

داشت که علی‌بن یحیی‌بن منجم برایش جمع‌آوری کرد . و بزرگتر و نیکوتر از آن دیده نشد . و خانه‌اش مرکز فصحاء اعراب و علماء کوفه و بصره بود .

ابوهفان گوید : سه‌نفر بودند که ندیدم کسی باندازه آنها دوستدار علم و کتاب باشد واین سه‌نفر ، جاحظ ، و فتح‌بن خاقان ، و اسماعیل‌بن اسحاق قاضی بودند . اما جاحظ کتابی که بدست میآورد ـ هرچه باشد ـ تا بآخر آن را میخواند ، و چه بسا که دکان وراقان و کتابفروشان‌را کرایه‌میکرد، ودرآنجا شب‌را بزنده‌داری[1] وخواندن کتاب میگذراند. اما فتح بن خاقان که همیشه همنشین متوکل بود ، اگر متوکل برای قضاء حاجتی برمیخواست کتابی‌از آستین یا بغل خوددرمیآورد ، وبخواندن‌آن در مجلس متوکل مشغول میشد تا او بازگردد و چه بسا که دربیت الخلا نیز این‌کار را میکرد .

اما اسماعیل بن اسحاق، نشد که من بر وی درآیم . و او را درحال زیرو رونمودن، یا پاك کردن کتابی نبینم. وفات فتح در همان شب قتل‌متوکل بود که با وی‌کشته شد، واین کتابها از اوست : کتاب البستان ـ این‌کتاب باو نسبت داده شد وکسیکه آن را برای وی تألیف‌کرد شخصی بود بنام محمد بن عبدربه و معروف براس‌الپغل . کتاب‌الصید والجارح . کتاب‌اختلاف الملوك . کتاب‌الروضة والزهر[2] .

## خاندان طاهر

عبدالله‌بن طاهر، از شعر او مترسلان بلیغ ، و پسر طاهربن حسین بود، وهریك دارای رسائل مجموعه‌ایست ، ورساله طاهربن‌حسین بمأمون هنگام فتح بغداد مشهوروبسیار نیکوست .

## منصوربن طلحه

بن‌طاهر بن‌حسین ، که عبدالله‌بن طاهر ویرا حکیم[3] خاندان طاهر مینامید ، و مورد اعجاب و تقدیرش بود ، وحکومت مرو[4] و آمل[5] وزم[6] و خوارزم[7] را داشت و در فلسفه

---

۱ـ ف (یثبت) جب (یبیت) .

۲ـ قفطی در تاریخ الحکماء اورا مؤلف کتاب فلاعدالعقبان دانسته (ر.ك . قفطی چاپ اوفست ص ٦ـ٤) .

۳ـ ف (حکم) . ٤ـ مروظاهراً همان مرو شاهجانست که از شهرهای مهم‌خراسان میباشد (ر.ك. معجم‌البلدان) . ٥ـ آمل دراینجا ظاهراً شهریست که باین نام در مغرب جیحون و در راه بخاراست (معجم‌البلدان) . ٦ـ زم کلمه‌ایست فارسی و نام شهر کوچکی است که کنار جیحون‌میان ترمذ وآمل است (معجم‌البلدان) . ۷ـ خوارزم یاخیوه سرزمینی است در مجرای سفلی امودریا و از قدیم در تمدن آسیای مرکزی مؤثر بوده است (مقدمهٔ برهان قاطع بقلم‌آقای دکتر معین صفحه بیست ودو) .

کتابهای مشهوری دارد که از جمله کتاب المونس در موسیقی است و کندی آن را که خواند، گفت بهمان گونه که صاحبش آن را نامیده، مأنوس کننده است. و این کتابها از اوست: کتاب الابانة عن افعال الفلك. کتاب الوجود. کتاب رسالته فی العدد و المعدودات. کتاب الدلیل والاستدلال.

## عبیدالله

بن عبدالله (بن) طاهر، از شاعران و مترسلان امراء بوده، و بعد[1] از محمدبن طاهر بن عبدالله بن طاهر ریاست شرطه[2] بغداد را داشت و سرور و رئیس خاندان خود و آخرین نفر این خاندان است که باداشتن ریاست از دنیا رفت. و این کتابها از اوست: کتاب الاشاره فی اختیار الشعراء کتاب رسالته فی السیاسة الملوکیه. کتاب مراسلاته لعبدالله بن المعتز. کتاب البراعة و الفصاحة.

## نویسندگان و همکارانشان

### نام نویسندگانی که نامه‌نگار بوده و نامه‌هایشان بصورت مجموعهٔ درآمده

### عبدالحمیدبن مروان

کاتب مروان بن محمد، که در ابتداء آموزگار کودکان بوده، و از شهری بشهری میرفت و نامه‌نگاران از وی آموختند و رویه اورا پیروی کردند. و او کسی است که بلاغت را در نامه‌نگاری آسان کرده و در زمان خود مانندی نداشت و از مردم شهر ... در شام بود. مجموعه نامه‌هایش درحدود هزار ورق است.

### غیلان ابومروان

نامش ... و خبر وی را در مقاله متکلمان و اخبار مرجئه آورده‌ایم و مجموعهٔ نامه‌های اودر حدود دوهزار ورق‌است.

---

۱ـ ف (فی‌خلافة محمدبن عبدالله‌بن طاهر) جب (خلافة محمدبن عبدالله‌بن طاهر ..).
۲ـ شرطه از شرط و بمعنی محافظان و باصطلاح امروز امنیه است (اقرب‌الموارد).

## سالم

مکنی بابوعلا ، کاتب هشام بن عبدالملك ، داماد عبدالحمید بود . فصاحت و بلاغتی داشت ونامه‌های ارسطو را باسکندر ترجمه نمود. و (یا) برایش ترجمه کردند و او اصلاح کرده است ، مجموعهٔ نامه‌های وی درحدود یکصد ورق است .

## عبدالوهاب بن علی

کاتب بلال بن ابو بردة بن ابو موسی اشعری ، مرد فصیح و بلیغی بود و نامه‌های کمی دارد .

## خالدبن ربیعه افریقی

از نامه نگاران بلیغی است که ( هردو دولت را درك کرد) ، و نشو ونمایش در دیوان دولتی بود و مجموعهٔ نامه‌هایش درحدود دویست ورق است .

## یحیی و محمـد پسران زیاد

## حارثی

از فـرزندان حـارث بن کعب ، و هردو شاعر و مترسل و بلیغ بـودند و مجموعه نامه‌هائی دارند .

## عمارةبن حمزه

کاتب ابوجعفر منصور و بردهٔ او، مردی متکبر و خودپسند و در عین‌حال ، سخاوت، و فصاحت و بلاغتی داشته و از یك چشم نابینا بود . ابوجعفر و مهدی برای رعایت حقوقی که برآنها داشت اخلاق ناهنجار او را تحمل‌میکردند و او هم‌کارهای مهمی برایشان‌انجام داده بود . و از مجموعه نامه‌های او رسالةالخمیس[1] است که برای بنی‌عباس خوانده میشد .

## جبل‌بن یزید

کاتب عمارة بن‌حمزه ، از مترجمان انگشت شمار در بلاغت بود .

---

۱ــ ف (الجیش) .

## محمد بن حجر

بن‌سلیمان ، ازمردم حران[1] مرد بلیغی بود و با فرمانفرمایان ارمنستان و شام‌برای خود مکاتباتی داشته و تألیفاتی هم دارد .

## کاتب عباس بن محمد

بن (علی‌بن) عبدالله ، بلیغ و نامه‌نگار و از مردم انبار[2] بود و مجموعه از نامه‌های خود دارد

## اخبار عبدالله بن مقفع

عبدالله‌بن مقفع ، نامش در فارسی روزبه بود و پیش از مسلمان شدنش ابو عمرو کنیه داشت ، و همینکه اسلام آورد ، ابومحمد راکنیهٔ خود قرارداد . و مقفع پسر مبارك است و سبب تقفع[3] او این است که حجاج ویرا برای تصرف در امـوال دولتی دربصره ، تـازیانه سختی زده و از این جهة دستش خشکیدگی پیداکرد . عبدالله از مردم جوز است[4] که یکی از شهرستانهای فارس بوده وابتدا برای داودبن عمر بن هبیره کتابت میکرد . وبعد عیسی‌بن علی کتابت‌کارهای کرمان را در عهده او گذاشت . بی‌اندازه فصیح و بلیغ و از نویسندگان و شاعران فصیح بشمار میرفت ، و هم او بود که آن شرائط سخت را در قضیه عبدالله بن علی‌و منصور[5] نوشته و همه‌گونه پیش‌بینیها را درآن بکار برد که منصور کینه‌اش را بدل گرفت . و

---

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۱۹ همین‌کتاب . ۲ـ رجوع شود بصفحهٔ ۸ همین‌کتاب .

۳ـ رجل مقفع‌الیدین ،کمعظم ، مرد ترنجیده ، ویراگرفته دست . (منتهی‌الارب) .

٤ـ ظاهراجوز فیروز آباد است (لغتنامه دهخدا ص ۳۵۲ . حاشیه ۳) .

۵ـ عبدالله‌بن علی پسرعموی منصور خلیفه‌عباسی بوده وبراو خروج کرد، منصورابومسلم خراسانی‌را بجنگ‌اوفرستاده و عبدالله که شکست خورد ، پنهان گردید. سلیمان وعیسی‌برادران عبدالله بشفاعت برخواسته و منصور شفاعت آنانـرا پذیرفته و حاضر برای دادن نوشته امان باوگردید . تنظیم این نوشته در عهده ابن مقفع گذاشته شد زیرا ابن مقفع چنانچه در متن هم اشاره شده منشی عیسی‌بن علی بود . و در تنظیم امان نامه‌راه افراط را پیمود . و در بعضی فصول‌آن نوشت ، اگرامیرالمؤمنین بعم خود عبدالله غدرکند زنانش بی‌طلاق بیزار ، و ستورانش وقف، وبندگانش‌آزاد ، و مسلمانان از بیعت او ، یله‌ورها باشند ، این نامه راکه برای توشیح نزد منصور بردند سخت بروی‌گران‌آمد وگفت چه‌کسی‌آنرا نوشته،گفتند مردی بنام ابن‌مقفع کاتب عم توعیسی ، منصور بسفیان والی بصره دستورکشتن او را داده و او هـم ویرا تکه تکه کرده در آتش تنور انداخت (ر.ك. لغتنامه دهخدا ذیل ابن‌المقفع).

زمانیکه سفیان بن معاویه او را سوزاند ، روی موافقت نشان داده ، و خون بهائی نخواست و خونش بهدر رفت .

وی یکی از ناقلان فارسی بعربی بوده و در این دو زبان مهارت و فصاحت داشته ، وچندین کتاب از فارسی بعربی ترجمه کرده که ازآن جمله است : کتاب خداینامه فی‌السیر. کتاب آئین‌نامه فی‌الآئین[1] . کتاب کلیله ودمنه. کتاب مزدك کتاب التاج فی‌سیرة انوشیروان. کتاب‌الاداب‌الکبیر ـ معروف بمافراجسنس[2]. کتاب الاداب‌الصغیر. کتاب الیتیمه ـ فی‌الرسائل. (کتاب رسائله . کتاب جوامع‌کلیله ودمنه . کتاب رسالته فی‌الصحابه) .

## اخبار ابان لاحقی

ابان‌بن عبدالحمیدبن لاحق بن عقیر[3] رقاشی ،که خود و خانواده‌اش شاعر بوده ، و او در میان آنان ، در نقل کتابهای منثور بشعر مزدوج تخصصی داشته ، و از چیزهائی که نقل‌کرده است: کتاب‌کلیله ودمنه . کتاب سیرة اردشیر . کتاب سیرة انوشیروان . کتاب بلوهر وبوداسف[4] . کتاب رسائله . کتاب حلم‌الهند .

## قمامة بن یزید[5]

کاتب عبدالملك‌بن صالح . با بلاغت و فصاحت بود . وچون از عبدالملك نزد رشید سخن‌چینی کرد. بود ، او هم با شکنجه ویراکشت ، و با تبر سرش را از بدن جداکرد . ازکتابهای اوست : کتاب رسائل .

## هریربن صریح

کاتب قمامه ، و مکنی بابوهاشم ، از مردم حاضر طی[6] و از فصحاء ومترسلان بود ، وکتاب رسائل ـ او را من دیده‌ام که یکصد ورق بود .

## اخبار علی‌بن عبیده ریحانی

یکی ازبلیغان وفصیحانی‌است که بمأمون اختصاص داشت. ودرتألیفات وتصنیفات خود

---

۱ـ ف (فی‌الاصر) .
۲ـ ف (بمافراحسیس) .
۳ـ ف (عفیر) .
٤ـ ف (بردانیه) .
٥ـ ف (زید) .
٦ـ حاضر از احیاء بزرگ عرب‌است که بآن حاضرطی گویند (معجم‌البلدان) .

طریقهٔ حکماء را پیروی میکرد. و متهم بزندقه شد ، واز نویسندگان ماهری بود که با مأمون سر گذشتهائی داشت از جمله وقتی درحضور مأمون بود که پسر بچهٔ طپانچه بصورت پسر بچهٔ دیگر زده و مأمون آنرا میدید . و خواست بداند که علی نیز بآن توجهی داشته ، از وی پرسید آیا دیدی. علی با دست اشاره کرد درحالیکه انگشتهارا از هم بعلامت پنج دورداشته بود ، یعنی پنج که بعربی خمسه و تصحیف آن خمشه بمعنی طپانچه زدن است . و از این قبیل چیزهائی داشت که هوش و ذکاوت او را میرساند . وفاتش در ... و این کتابها از اوست : کتاب المصون . کتاب البرزخ . کتاب رائدالود[۱] . کتاب المخاطب . کتاب الطارف[۲] . کتاب الهاشمی . کتاب المعانی . کتاب الخصال . کتاب الناشی . کتاب الموشح . کتاب شمل والفة . کتاب الجد[۳]. کتاب المتجلی. کتاب الصبر . کتاب سناء و بهاء.[۴] کتاب الزمام . کتاب مهر آزاد و چشنش[۵] . کتاب کیلهر اسف الملك . کتاب صفة الدنیا[۶] . کتاب الاخوان . کتاب روسا ندك[۷]. کتاب صفة الجنه . کتاب الانواع . کتاب الوشیح . کتاب العقل والجمال[۸] . کتاب ادب جوانشیر. کتاب شرح الهوی و وصف الاخاء . کتاب الطاوس . کتاب المشجی[۹] . کتاب اخلاق هارون . کتاب الاصناف. کتاب الخطب. کتاب الناحم. کتاب صفة الفرس. کتاب التنبیه . کتاب المشاکل. کتاب فضائل اسحاق . کتاب صفة الموت . کتاب السمع والبصر . کتاب الیأس و الرجاء . کتاب صفة النحل و البعوض . کتاب صفة العلماء . کتاب ابن الملك . کتاب المؤمل و المهیب. کتاب ورود و ودیدالمکلبین[۱۰] . کتاب المعاقبات. کتاب مدح النبیذ[۱۱]. کتاب الجمل . کتاب الجمل . کتاب خطب المنابر . کتاب النکاح . کتاب الانواع . کتاب الاوصاف . کتاب امتحان الدهر . کتاب الاجواد . کتاب المجالسات (کتاب النبیه) .

## اخبار سهل بن هارون

سهل بن هارون بن راهیونی[۱۲] از مردم دستمیسان [۱۳] . ببصره نقل مکان کرد ، و از خادمان خاص مأمون گردید وتصدی خزانة الحکمه را داشت . حکیم و فصیح و شاعر ایرانی نژادی بود که از شعوبیان و متعصبان در ضدیت با عرب بشمار میرفت ، و در این باره کتابها

۱ـ ف (الرد) .
۲ـ ف (الطارق) .
۳ـ ف (الحد) .
٤ـ ف (سباء و بهاء) .
٥ـ ف (نهرارد حسیس) .
٦ـ ف (الرما) .
۷ـ درمتن نقطه ندارد .
۸ـ ف (العُقل والحبال) .
۹ـ ف (الشیحی) .
۱۰ـ ف (الماکنین).
۱۱ـ ف (الندیم) .
۱۲ـ ف (راهنوی) .
۱۳ـ دستمیسان شهرستان بزرگیست میان واسط و بصره و اهواز وباهواز نزدیکتر است (معجم البلدان) .

و رساله‌های زیادی دارد. و (بی‌اندازه) بخیل وخسیس بود . و در همین زمینه رسالهٔ برای حسن‌بن سهل نوشته و درآن بخل را ستوده و او را باین امر ترغیب ، و درخواست‌چیزی نیزاز او نموده بود، حسن در پشت‌آن رساله نوشت : رساله‌ات رسید و برنصیحتهایت آگاه شدیم . و پاداش آنرا پذیرفتن نصیحت و تصدیق گفتار تو قرار دادیم والسلام . وچیزی هم برایش نفرستاد .

ابوعثمان جاحظ برای وی برتری قائل بوده ، وبراعت و فصاحت او را ستوده ، و درکتابهای خود از او نقل کرده است . تألیفات سهل بن هارون : کتاب دیوان الرسائل . کتاب ثعله وعفره[1] بپیکره کلیله ودمنه . کتاب الهذلیه و المخزومی . (کتاب شجرةالعقل) . کتاب‌النمر والثعلب. کتاب‌الوامق والعذراء. کتاب‌ندود ، و ودود ، ولدود[2] . کتاب‌الضّرتین[3] کتاب اسباستوس[4] فی‌اتخاذالاخوان . کتاب‌الغزالین . کتاب ادب اشك‌بن اشك[5] . کتاب الی عیسی‌بن ابان فی‌القضاء . کتاب تدبیرالملك والسیاسة .

## سعدبن هریم[6] کاتب

همکار سهل‌بن هارون در بیت‌الحکمه ، و بلیغ و فصیح و نویسندهٔ بودکـه جاحظ از وی نقل‌کرده ، و ازکتابهای اوست: کتاب الحکمة و منافعها . و مجموعه رسائلی نیزدارد.

## سلم

با سهل‌بن هارون در بیت‌الحکمة همکار بود . و ترجمه‌هائی از فارسی بعربی دارد .

## علی‌بن داود

کاتب زبیده مادر[7] جعفر یکی از بلیغانی بودکه در تألیفات خود رویه سهل‌بن‌هارون را داشت. و این‌کتابها از اوست: کتاب الجرهمیة و توکیل‌النعم[8]. کتاب الحرة والامة. کتاب الظراف .

## محمدبن لیث خطیب

مکنی بابو ربیع ،که برای یحیی بن خالـدکتابت میکرد، و از هواداران بنی امیه

---

۱ـ ف (عفراء) .
۲ـ جب (ندود ودود ود) .
۳ـ ف (الضربین) .
٤ـ ف (اسباسیوس) .
٥ـ ف (اسیل‌بن اسیل) .
٦ـ ف (هارون) .
۷ـ ف (دختر) .
۸ـ جب (وهوکتاب‌النعم) .

و معروف بفقیه و مردی بلیغ، مترسل، کاتب، ومتکلمی ماهر، وباگذشت بود، گویند باندازهٔ جوانمردی‌داشت که هیچ چیزی درنزد او ارزش نداشت. برمکیان ویرا گرامی داشته ونیکو مینواختند. و از زنادقه‌شمرده میشد. ازکتابهای اوست: کتاب الهلیلجه فی‌الاعتبار. کتاب الرد علی‌الزنادقة. کتاب جواب‌قسطنطین عن‌الرشید. کتاب الخط والقلم. کتاب عظةهارون‌ـ الرشید. کتاب (الی) یحیی‌بن خالد فی‌الادب.

درباره وی جزاین، چیزهای دیگر گفته شده، و ابن‌حفص‌نوشته است: محمدبن‌لیث از بنی‌حصن و از سخن‌پردازان‌وبردگان بنی‌امیه بود، و تمایلی بضدیت با ایرانیان داشت. وبدین جهة مورد بغض برمکیان گردید. و در رساله‌هایش زبان پند و موعظه را بکارمیبرد. و بخط ابن‌ثوابه خواندم، که محمدبن لیث خطیب دارای چندین رساله است. و او پسر آذرباذبن فیروزبن شاهین‌بن اذر، هرمزبن هرمز (بن) سروشان‌بن بهمن افرندار است که نسبش بدارا شاه میرسید، و مجموعه رسائلی نیز دارد.

## عتابی

ابوعمروکلثوم‌بن عمروبن ایوب ثعلبی عتابی، از مردم شام، مقیم قنسرین[1]، شاعر ونویسنده و نامه‌نگار خوبی بود. با برمکیان مصاحبت داشته، و از خاصان‌آنها بشمار میرفت. بعد بمصاحبت طاهربن حسین، و علی بن هشام درآمد. گویند بعد ازکشته شدن جعفربن یحیی، و از میان رفتن نعمت‌برمکیان، رشید او را پذیرفته وگفت: عتابی، پشت سرمن چه تازه‌هائی است، وی مرتجلا این اشعار نغزرا در این معنا سرود.

اَسَرَّكَ[2] اَنّی نِلْتُ مَا نال جَعْفَرٌ — من‌اَلْمُلْكِ‌اَو مَا نَالَ یَحْیَی‌بن‌خالدِ[3]

وَ اَنَّ اَمیرَالْمؤمنین اَغَصَّنی — مُغَصِّیهُمَا بِالْمُشْرِفَاتِ الْبَوَادِرِ[4]

دَعینی تَجِئْنی مُنْیَتی[5] مُطْمَئِنَّة — وَ لم اَتَکَلَّفْ هَوْلَ تِلْكَ الْمَوَارِدِ[6]

فَاِنَّ مَشوباتَ الْاُمورِ مَنُوطَةٌ[7] — بِمُسْتَودِعَاتٍ فی بُطُونِ الْاَسَاوِدِ[8]

---

۱ــ قنسرین قصبه‌ایست در ۲۵ کیلومتری جنوب حلب که درسال هفدهم هجری فتح گردید (قاموس‌الاعلام ترکی).

۲ــ ف (امنزل). ۳ــ ایا شادمان شوی که من دارائی جعفر یحیی‌بن‌خالد را پیداکنم. ٤ــ واینکه امیرالمؤمنین مرا با شمشیر آبدار خود بهمان روزگار تیره وتارآنان بیندازد. ٥ــ ف (میتتی).

٦ــ بگذار بآرامی مرگ مرا برباید و من بزحمت آن پیش‌آمدهای جان‌گداز نیفتم.

۷ــ ف (فان علیات‌الامور مشوبة).

۸ــ زیراکارهای درهم وبرهم بستگی بچیزهائی داردکه در دل شیرمردان نهفته است.

وی بهتر از هر کسی در نامه‌ها و شعرهایش پخته‌گی داشت و رویهٔ نابغه را پیروی میکرد . وفاتش ... واین کتابها ازاوست : کتاب‌المنطق . کتاب‌الاداب . کتاب فنون‌الحکم. کتاب الحیل ، نازك است . کتاب‌الالفاظ . این کتاب را ابوعمر زاهد ازمبرد روایت کرده، و شگفت‌آور است . کتاب‌الاجواد .

## عتبی

ابوعبدالرحمن محمدبن‌عبدالله بن عمروبن معاویة‌بن عمروبن عتبة‌بن ابوسفیان‌بصری.

ابوعینا گوید : عمرو بن عتبه را در نسب او گنجانیده‌اند . عتبی از هر کسی فصیح‌تر بود ، خود و پدرش ، دوبزرگوار ، و دو ادیب فصیحی بودند . و عتبی طبع شعر هم داشت که پدرش آن‌را نداشت . گویند : وقتی بخانه اسماعیل بن جعفر آمده ، و اجازه دخول خواست غلامانش گفتند بحمام رفته است او گفت .

وَ اَمیرٍ اِذا اَرادَ طَعاماً قالَ غُلْمانه اَتی[1] الحَماماً[2]

فَیَکُونَ الجَوابُ مِنی اِلَی الحاجِبِ ما اِنْ اَرَدْتُ اِلّا سَلاماً[3]

لَسْتُ آتیکُمْ مِنَ الدَّهْرِ اِلّا کُلَّ یَومٍ یَکُونُ[4] فیهِ صِیاماً[5]

عتبی در سال دویست و بیست و هشت وفات یافت و این کتابها ازاوست : کتاب‌الخیل. کتاب (اشعار)الاعاریب و اشعارالنساءاللاتی احبین‌ثم ابضغن (کتاب‌الذبیح) . کتاب‌الاخلاق.

## نام کاتبان مترسلی که نامه‌هایشان را روایت[6] کرده‌اند

قاسم‌بن صبیح(کم) . یحیی‌بن خالد(کم) . فضل پسر یحیی (کم) .جعفر پسر یحیی (کم) قاسم[7] بن‌ابوصالح (کم) . یوسف بن قاسم (کم). یعقوب بن نوح (کم). یوسف‌لقوه (کم). فضل‌بن‌سهل‌ـ زیاد . حسن‌بن سهل (کم). محمدبن‌بکر (کم). احمدبن‌منجم ـ زیاد. احمدبن یوسف‌کاتب مأمون (که بوزارت هم رسید) زیاد .

---

۱ـ ف(مضی) . ۲ـ وامیری که چون‌طعام بخواهم حاجبش گویدم که رفت بحمام.

۳ـ در جوابش من این‌چنین گویم‌کامدم من برای عرض سلام .

٤ـ ف (ترون) . ٥ـ بچنین درگهی نیارم روی . خبر همان روزهای ماه صیام

٦ـ جب (دونت) . ۷ـ جب (الفیض) .

## ابو اسحاق ابراهیم‌بن عباس

بن محمدبن صول‌کاتب ، یکی از بلیغان و شاعران فصیحی است‌که در دوران دستهٔ از خلفاء تصدی دیوان رسائل را داشته و از ظرفاء و بزرگان بود ، ابو تمام‌گوید : اگر هرآینه همت ابراهیم در خدمت بسلاطین ویرا بآن پایه بالا نمیبرد ، برای شاعران نانی بجا نمیماند یعنی شعرش بآن پایه خوب بود . این‌کتابها از اوست : کتاب رسائل . کتاب الدوله . بزرگ است . کتاب‌الطبیخ . کتاب‌العطر ..

## حسن‌بن وهب

ابن‌سعید بن‌عمروبن حصین‌بن قیس‌بن قنان‌بن‌مثی . و قنان‌کاتب یزیدبن ابوسفیان در زمان حکمرانیش در شام بود ، و بعد برای معاویه‌کتابت میکرد ، و معاویه او را به یزید داده ، و در خلافت یزید وفات یافت ، یزید فرزند او را بنام قیس بکتابت‌گمارد ، وقیس برای مروان وعبدالملك ، وپس از آنان ، برای هشام‌کتابت‌کرده، و در زمان هشام وفات یافت . وهشام فرزند او حصین را بکتابت برگزید سپس‌کاتب مروان شد ، ( و با او بمصر رفت ، مروان که‌کشته شد) نزد ابن هبیره رفته، و ابن هبیره از ابوجعفر برای او زینهار- نامه‌گرفته و او هم درخدمت منصور ومهدی بود ، تا آنکه درراه ری وفات یایت ، ومهدی پسراو عمررا بکتابت برگزید ، و مدتی هم‌کاتب خالدبن برمك بود ، تا وفات یافت ، و سعید جای او راگرفته ، و همیشه در خدمت خاندان برمك بود ؛ فرزندش وهب بهرطرفی روی‌آورد ، مدتی نزد جعفر بن یحیی کتابت‌کرد ، بعد در دستگاه ذوالریاستین درآمده و ذوالریاستین درباره او میگفت : من عجب دارم ازکسیکه وهب با او باشد ، و او اهتمامی بخود نداشته باشد . پس از ذوالریاستین ، حسن‌بن سهل او راکاتب خود نمود وکارکرمان و فارس‌را باووا گذارکردتا بآن سروصورتی دهد ، و هنگامیکه او را از فم‌الصلح[1] برسالت نزد مأمون فرستاد درراه بغداد ـ فم‌الصلح غرق شد. سلیمان در سن چهارده سالگی‌بکتابت مأمون برگزیده شد ، وبعد برای ایتاخ ، واشناس کتابت‌کرده ، و در دوران معتمد بمقام وزارت رسید . ونامه‌هایش بصورت‌کتابی جمع‌آوری شد . اما حسن‌بن وهب برادر سلیمان، کاتب محمدبن عبدالملك زیات بود . وریاست دیوان رسائل را داشت ، و شاعری بلیغ، و نامه‌نگاری فصیح، ویکی از نویسندگان ظریف وبذله‌گوئی بوده و نامه‌هایش بصورت‌کتابی جمع‌آوری شده است .

---

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۵۵ همین‌کتاب .

## ابن عبدالملك زیّات

نامش‌محمدبن عبدالملك‌بن ابان (زیات) ، و ابان از مردم دهکده دسکره[1] درجَبَّل[2] بود که در آنجا روغن جمع کرده وببغداد میآورد . و محمد از شاعران بلیغی است که در زمان سه‌خلیفه، معتصم ، واثق ، ومتوکل مقام‌وزارت را پیداکرد ، ومتوکل پس از چهل روز از خلافتش او را دستگیر وبقتل رسانید ، و ما بشرح حال او در جای دیگر خواهیم پرداخت . وفاتش در سال دویست وسی‌وسه ؛ وازکتابهای اوست: کتاب رسائل .

## قاسم‌بن یوسف

برادر احمدبن یوسف ، شاعر ، و مترسل ، و دارای‌کتاب رسائل است .

## عمروبن مسعده

بن‌سعید[3] (بن...) از وزراء مأمون ، و مرد بلیغ و شاعر و مترسلی بود . وکتاب رسائل بزرگی دارد .

## سعید بن وهب کاتب

این شخص از خاندان وهب‌بن سعید نیست و از نژاد ایرانیان است . و این‌کتابها از اوست : کتاب رسائل . کتاب دیوان شعره .

## حرانی

ابوالطیب عبدالرحیم‌بن احمدحرانی ، از شاعران ومترسلان بلیغ ، وکتاب رسائل. وکتاب فی‌البلاغه از اوست .

## ابوعلی بصیر

شاعر و بلیغ ومترسل بود، و میان او وابوالعیناء مهاجات ومکاتبات نیکوئی مبادله شده و دراین‌باره اشعاری نیزدارد . وکتاب رسائل . کتاب دیوان شعره از اوست .

---

۱ــ دسکره نام چند محل است و در اینجا مراد دهکده‌ایست که در مقابل جبل ا... (معجم‌البلدان) .

۲ــ جبل بفتح جیم وتشدید باء وضم ل دهکده بزرگی است میان نعمانیه و واسط که سابقاً شهری بوده و قاضی آن‌ضرب‌المثل شده است (ر.ك. معجم‌البلدان).

۳ــ ف (عمروبن سعیدبن مسعده) .

## یوسفی

ابوالطیب‌محمدبن عبدالله، از فرزندان احمدبن یوسف‌کاتب است، که کتابت مأمون را داشت، ورساله‌هایش شهرتی پیدا کرد، و درشمارمترسلان بلیغی بود. این کتابها از اوست : کتاب‌الفصول فی‌الرسائل المختاره : کتاب رسائله خاصة

## بنو مدثر

احمد ، و محمد ، و ابراهیم . که همه شاعر و مترسل و بلیغ بودند . احمدکتابی بنام کتاب المجالسه والمذاکره دارد .

## هارون بن محمد

ابن عبدالملك زیات، مکنی بابو موسی ، در جمع‌آوری اخبار اهتمامی داشته ویکی از راویان بود . و این کتابها از اوست : کتاب اخبار ذی‌الرمه : کتاب رسائله .

## سعیدبن حمید

مکنی بابوعثمان ،کاتبی بود شاعرو نامه‌نگاری شیرین گفتار، در هنر خود برجستگی داشت . در ربودن از دیگـران مهارت بخرج میداد ، وبسیار بعاریت[1] میگرفت . و اگر بسخنان سعید و اشعارش میگفتند بخانه خود برگرد ، چیزی برای او باقـی نمیماند . و این سخن از احمدبن ابوطاهر درباره گفته‌های اوست . وی مدعی بود که از شاهزادگـان ایرانست . این کتابها ازاوست : کتاب انتصاف العجم من‌العرب که معروفست بتسویه . کتاب دیوان رسائله . کتاب دیـوان شعره والصراعة[2] . و هـر یك از احمد و ابراهیم نیز کتاب رسائلی داشتند .

## ابراهیم بن اسماعیل

ابن داودکاتب. کـه در براعت و بلاغت بر هـر کسی برتری داشته و دارای : کتاب رسائل است .

## سعیدبن حمید بختکان

مکنی بابو عثمان، بسیاربا هوش و متکلمی فصیح ، و از تبارکهن ایران بود، وعصبیت

---

۱ــ ف (کثیرالاغاره) جب (کثیرالاعاره) . ۲ــ ف (والمصارعة) .

شدیدی علیه عربها داشت. و این کتابها از اوست : کتاب فضل‌العجم علی‌العرب وافتخارها . کتاب رسائله . و در کلام نیز کتابهائی دارد که در جای خود ذکر خواهیم کرد .

## حمیدبن مهران کاتب

اصفهانی است و برای برمکیان ، درمدت زندگانیشان کتابت میکرد . و دارای کتاب رسائل است .

## ابن یزداد

ابوعبدالله محمدبن یزدادبن سوید ، وزیر مأمون ، بلیغ، ومترسل، وشاعر بود ، از کتابهای‌اوست: کتاب رسائل. کتاب دیوان شعره .

## محمدبن مکرم

کاتبی بلیغ و مترسل ، و دارای‌کتاب رسائل است .

## ابوصالح

عبدالله‌بن محمدبن یزداد بن سوید ، یکی ازکاتبان بلیغ است (و فرزندش ابو احمد عبدالله بن محمدبن یزداد کتاب البارع تألیف پدرش را تا سال سیصد باتمام رسانید) و این کتابها از اوست : کتاب التاریخ . کتاب رسائله .

## میمون‌بن ابراهیم کاتب

در دوران متوکل تصدی نامه‌های‌ویژهٔ او را داشت، و از نامه‌نگاران فصیح و بلیغی بوده و دارای‌کتاب رسائل است .

## موسی‌بن عبدالملك

در دوران متوکل دیوان سواد[1] و جز آن با او بود ، و از نامه‌نگارانی است که‌چیز کمی از نامه‌های او را دیده‌ام .

---

۱ــ سوادبد ومحل‌اطلاق‌میشود یکی ناحیه‌ایست نزدیك بلغاء که برای سیاهی‌سنگهایش آن را سواد گویند و یکی رستاق و کشتزارهای عراق برای سیاهی کشتزارها و نخلستانها وباغاتش (معجم‌البلدان) .

## ابن‌سعید قطربلی

ابوالحسن احمدبن عبدالله بن حسین بن سعید بن مسعود قطربلی ، از علما و فضلا، نویسندگان ، و این کتابها از اوست : کتاب التاریخ ـ که آن‌را تا زمان خود تألیف کرده است. کتاب فقرالبلغاء . کتاب‌المنطق .

## نطاحه

ابوعلی احمدبن اسماعیل‌بن خصیب انباری ، کاتب عبیدالله بن عبدالله‌ابن طاهر ،وقبل[1] از او برای محمدبن طاهر کتابت میکرد . بلیغ ، و مترسل ، و شاعر ، وادیب برجستهٔ در هنر بلاغت‌بود وبیشتر نامه‌هارا از طرف‌خود بدوستانش مینوشت ، و میان او و ابوالعباس‌بن معتز نامه‌ها و جوابهائی مبادله شده است . دیوان رسائلی در حدود هزار ورق دارد که مشتمل برمراسلات گوناگون بسیار خوبی است . وکتاب الطبیخ. کتاب طبقات‌الکتاب ، از اوست ، ونیز کتابی دارد که‌آن را ـ المجموع المنقول من‌الرقاع ـ نامیده[2] و مشتمل بر مسموعاتش از علماء و مشاهداتی است که ازاخبار بزرگان داشته است. کتاب صفةالنفس . کتاب رسائله الی اخوانه .

## ابن فصیل کاتب

ابوالحسن علی‌بن حسین بن فضیل‌بن مروان، نژادش فارسی ، و ازکتابهای اوست : کتاب‌الاصنام و ماکانت‌العرب والعجم تعبد من‌دون‌الله تبارك اسمه .

## ابوالعیناء

محمدبن قاسم‌بن خلاد . فصیح و بلیغ ، و حاضر جواب ، ودر پاسخ دادن سرعتی داشته ، و شاعربود . درآخر عمر نابینا گردید . میان او و ابوعلی بصیر ، و همچنین ابوهفان ، نامه‌ها و هجوهائی مبادله شده ، و مردم عسکر از زبانش بیمناك بودند ، وی از اصمعی و سایر علما روایتهائی کرده است . وفاتش در سال دویست و هشتاد واندی بوده ، و این کتابها از اوست : کتاب اخبار ابی‌العیناء که ابن ابوطاهر آنرا تألیف کرده. کتاب‌شعر ابی‌العیناء ـ درحدود سی‌ورق .

---

۱ـ ف (وقتله محمدبن طاهر) جب (وقبله محمدبن طاهر) .

۲ـ ف (اسماءالمجموع ...) جب (سماه) .

این نسخه را بخط ابـو علی بن مقله یافتم
ومقتضی میدانم بهمان ترتیب والفاظش
در اینجا بیاورم

## نام خطباء

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام . طلحة‌بن عبیدالله . (عبدالله بن زبیر) . عبدالله‌بن‌عباس بن عبدالمطلب . خالد و اسمـاعیل پسران عبدالله قسری . یزیدبن خالـدبن عبدالله[1] . و جریربن یزید بن خالد. خالدبن صفوان. عبدالله‌بن اهتم. ابن‌قسریه[2] . صعصعة‌بن صوحان. محمدبن قیس‌خطیب ـ زیادبن ابوسفیان . قطری‌بن فجاء . ولیدبن یزید . ابوجعفر منصور. مأمون . شیب‌بن شیبه . عباس بن حسن علوی وعبدالله پسر او[3] محمد بن خالـد بن عبدالله قسری . شبة‌بن عقال .

## نام بلیغان

ابومروان غیلان، سالم‌کاتب[4] هشام‌بن عبدالملك (که از خویشان زن عبدالحمیدبود) عبدالحمیدبن یحیی‌کاتب مروان . خالدبن ربیعه سوقی[5] . عبدالوهاب‌بن علی ـ که‌دردوران بلال‌بن ابوبرده بود . عمارة‌بن حمزه . یحیی و محمد پسران زیاد حارثی از فـرزندان حارث‌بن کعب . حجربن‌سلیمان حرانی . محمدبن‌حجرکاتب عباس‌بن محمد . جبل‌بن‌یزید، کاتب عمارة‌بن حمزه . مسعده ابوعمرو ، عبدالجبار بن عدی ، و مسعدة بن خالد ،کاتبان منصور . یونس‌بن ابوذروه ، که برای عیسی‌بن موسی کتابت داشت . رقاشی . سهل‌بن هارون متصدی بیت‌الحکمهٔ مأمون . سعیدبن هریم[7]، همباز سهل‌بن هارون در بیت‌الحکمه . عبدالله بن خاقان . جعفربن محمد بن اشعث . عبیدالله بن عمران ، که برای گروهی کتابت کرده و آخرین نفرآنها فضل‌بن یحیی بود . ابن ادهم ،کاتب ابومحزم[8] . ابو ربیع‌محمدبن لیث، غسان‌بن عبدالحمید مدینی ، که برای جعفربن سلیمان در مدینه‌کتابت میکرد. خطّاب‌بردهٔ

---

۱ــ ف (یزیدبن عبدالله‌بن خالد) . ۲ــ ف (القریه) .
۳ــ ف (عبدالله پسر او ـ را پس از محمدبن خالدبن عبدالله قسری آورده) .
٤ــ ف (مولی) . ٥ــ ف (الشرقی) . ٦ــ ف (هارون) .
۷ــ ف (هبةالله) . ۸ــ ف (احدعم) . ۹ــ جب (ابومجرم) .

سلیمان‌بن ابوجعفر . (ودوستدار او)، ابن اعین‌کاتب[۱] . ابو ... شامی[۲]کاتب ولیدبن‌معاویه. خطاب‌بن ابوخطاب ، که از خود داعیهٔ داشته و درباره خود مینوشت ، عبیدبن حریش[۳] کاتب . کلثوم‌بن عمرو عتابی ، از ادبائی‌که دربارهٔ خود مینوشت . ابومسلم شامی . قمامه کاتب عبدالملك بن صالح . اسحاق بن خطاب‌کاتب قمامة بن زید . هریربن صریخ‌کاتب عبدالملك‌بن صالح . ابوروح‌کاتب علی‌بن عیسی ، جانشین یوسف‌بن سلیمان . ابن عبادیه . محمدبن حرب ، کاتب مخلوع[۴] . احمدبن یوسف . مسلم‌کاتب خزیمة‌بن خازم . اسماعیل‌بن صبیح. ابوعبدالله‌کاتب مهدی . محمدبن سعید، در دوران مأمون. بکربن فیض‌بن عبدالحمید تمیمی در دوران بلال‌بن ابوبرده . قاسم بن‌محمد ـ که او نیز در دوران بلال بود . بشربن ابوبشاره[۵]. ابونجم حبیب‌بن نجم، در دوران مهدی . مطرف‌بن ابومطرف لیثی . ابراهیم‌بن اسماعیل، استاد محمدبن مکرم. یوسف‌بن سلیمان ، کاتب (علی) . ابوحوط[۶]کاتب هریربن صریخ . حمزة‌بن عفیف بن حسن ، کاتب طاهربن حسین . مسلم بن صدقهٔ شامی . ابوهاشم حرانی .

## بلیغ‌تر از همه مردم ده‌نفرند

عبدالله‌بن مقفع . عمارة‌بن حمزه ( جبل‌بن یزید) . حجربن محمد . محمدبن‌حجر. انس‌بن ابوشیخ ، که احمد بن یوسف‌کاتب بر او تکیه داشت . سالم . مسعده . هریر . عبدالجباربن عدی . احمدبن یوسف[۷] .

## بلیغانی‌که بعد پیدا شدند

ابراهیم‌بن عباس (صولی) ، حسن‌بن وهب . سعیدبن عبدالملك .

## بهترین‌کتابها در نظر همه

عهد اردشیر. کلیله و دمنه. رساله عمارة‌بن حمزه . یتیمهٔ ابن‌مقفع. رسالة الخمیس[۸]. احمدبن یوسف کاتب .

---

۱ـ ف (این نام را متصل بنام پیش آورده) . ۲ـ ف (ابوالسامی) .
۳ـ ف (عبدالله بن خراش) .
٤ـ ظاهراً مراد مقتدربالله هجدهمین خلیفه عباسی است (ر.ك. قاموس‌الاعلام ترکی).
٥ـ ف (ابی‌ساره) . ٦ـ ف (کاتب ابی حوطه‌کاتب هریربن صریخ) .
۷ـ با اضافه ـ جبل‌بن یزید ـ یازده‌نفرند . ۸ـ ف (رسالة الحسن) .

## موضوعاتیکه در آنها تالیفاتی شده

در موضوعات عمومی[1] . در فتحها . در هزیمتها . در سلامت . در طاعت . در شریعت . در شکر گذاری . درحکمرانی . در پیمان و عهود . در مشورت . در عصبیت . درباران . در زلزله و تکان زمین . در بیعت . درصلح . در ناسزا گوئی . در حاجات . در رضا . درمودت . در گله گذاری . در پوزش وعذرخواهی . در وثیقه . در تهنیت. درهدیه. در قضاوت . در تعزیت . در جهاد . در مواسم[2] . در عیادت از بیماران ... در آرزوها . جواب فتوحات . نامه‌هائیکه از طرف پادشاهان بشاهان جهان نوشته شده . در ناکسان و نامردان . درآتش‌سوزی (درجنگ) در استسقاء . در پاداش و صله . در زینهار . در شوق و اشتیاق ـ وآن چیزهائیکه مربوط بانجام کاراست چون دیدن ماه ، اعیاد ، عزلت ، طلب حاجت ، دوری از مردم . و دادخواهی .

این بود آنچه راکه ابن‌مقله نوشته است .

## غسان[3] بن عبدالحمید

برای جعفربن سلیمان[4] بن‌علی کتابت میکرد . بلیغ و گفتاری شیرین و معانی نمکین داشت وکتابهایش تدوین گردید و ازکتابهای اوکتاب رسائل است .

## محمدبن عبدالله‌بن حرب

کاتب حسن‌بن قحطبه در ارمنستان ، وبعداز قحطبه برای یزیدبن اسید وسپس برای فضل‌بن یحیی کتابت میکرد . وکتاب رسائلی دارد .

## بکربن صرد[5]

کاتب یزیدبن مزید ، و با بلاغت بوده ، وکتابهای مشهوری دارد ، هموست که از طرف یزیدبن مزید هنگام وفات برمك[6] برشید نامهٔ نوشت . کتاب رسائل . وکتاب الرسالة المزیدیه الی‌الرشید ـ از اوست :

---

۱ـ در متن فی‌العامه است و عامه معانی مختلفی داردکه بنظرما در اینجا همانست که آورده‌ایم . ۲ـ موسم گردآمدن دریکجا و بیشتر در وقت اجتماع حاجیان درمکه استعمال میشود جمع آن مواسم است (اقرب‌الموارد) .

۳ـ جب (عیسان). ٤ـ ف (سلیم) . ٥ـ ف(صود) . ٦ـ جب(یزید) .

## ابوالوزیر

عمر بن مطرف کاتب ، از عبدالقیس و از مردم مرو[1] و متصدی دیـوان المشرق[2] در دوران مهدی‌وهادی ورشید بود، و برای منصور ومهدی کتابت میکرد . وفات اورا دردوران مهدی دانسته‌اند و صحیح آن است که در دوران رشید در گذشت و او هم بسیار اندوهگین گردید . وی مردی موثق ، و در هنر خود مقدم ، و بلیغ و راویه بود . و این(کتابها) از اوست : کتاب منازل‌العرب و حدودها و این کانت محلة کل قوم والی این انتقل منها . کتاب رسائل ابی[3] الوزیر . کتاب مفاخرةالعرب و منافرةالقبائل فی‌النسب . رشید که بروی نماز گذارد ، گفت : خدا تورا بیامرزد ، بخدا سوگند که برای تو کارهائی پیش نیامد که یکی برای خدا و یکی هم برای خودت باشد و تو آنرا که برای خدا بود ، بـر آن کـه برای خودت بود ترجیح نداده باشی .

## فضل‌بن مروان

بن ماسرجس[4] نصرانی ، و از دهکدهٔ بود معروف بنیلی[5] که در منطقهٔ نهربوق[6] است و عمرش بنودوسه سال رسید . بمأمون و معتصم خدمتها کرده ، و در دوران معتصم وزیـر شده، وبعد بخلفا بعداز او هم خدمتها کرده است . در علم کم مایه بود : ولی معرفت خوبی بچگونگی خدمت بخلفاء را داشت . این کتابها از اوست : کتاب المشاهدات والاخبار التی شاهدها و رآها (ورواها) . کتاب رسائله .

## جهشیاری

ابوعبدالله محمدبن عبدوس ، یکی از نویسندگان اخباریان و نامه نگار بود . واین کتابها از اوست : کتاب‌الوزراء والکتاب . کتاب میزان‌الشعر والاشتمال‌علی انواع‌العروض

---

۱ــ رجوع کنید به صفحهٔ ۱۹۲ همین کتاب ۲ــ جب (السرف).

۳ــ ف (الی) . ٤ــ ف (ماسرخس) . ٥ــ ف (سلی) و برای نیلی رجوع شود به صفحهٔ ۱۰۹ همین کتاب .

٦ــ نهربوق در ناحیهٔ بغداد ونزدیك کلواذا بوده و عقیده دارند کلواذا در طرف‌جنوبی ونهربوق در طرف شمالی بغداد است . (معجم‌البلدان) .

## (گروهی)

### شیلمه

محمدبن حسن بن سهل کاتب. وشیلمه لقب اوست . درابتدا با علوی بصری بود، بعد ببغداد آمده و با برخی از خوارج آمیزش داشته و برای آنها کوشش مینمود . معتضد او را برعمود خیمه‌اش کردناج[1] کرد . این کتابها از اوست : کتاب اخبار صاحب‌الزنج و وقائعه . کتاب رسائله .

### ابن ابواصبغ

ابوالعباس احمدبن محمدبن ابو اصبغ . و ازکتابهای اوست : کتاب القلم[2] و شرف الکتابه . درحدود پنجاه ورق . ونامه‌های کمی هم دارد .

### ابن ابوالسرج

ابوالعباس احمدبن ابوالسرج[4] . و ازکتابهای اوست : کتاب القلم[5] و ماجاء فیه . و رساله‌هائی هم دارد .

### اسحاق بن سلمه

کاتبی است فارسی . و ازکتابهای اوست : کتاب فضل‌العجم علی‌العرب . ورساله‌هائی هم دارد .

### موسی بن عیسی کسروی

و این کتابها از اوست : کتاب‌حب‌الاوطان . کتاب مناقضات من‌زعم انه‌لاینبغی‌ان‌یقتدی القضاة فی‌مطاعمهم بالائمة و الخلفاء .

---

۱ــ ف (وکان مصلوبا علی عمود خیمته) جب (فحرقه المعتضد کردناجا علی‌عمودخیمته). وکردناج، فارسی بمعنای قسمی ازکباب است که‌گردان وگردانیده نیز گویند (فرهنگ‌نفیسی) .
۲ــ ف (العلم) .
۳ـ٤ــ ف (ابن ابوالسرح) . ۵ــ ف (العلم) .

## یزدجرد بن مهینداذ[1] کسروی

در دوران معتضد بود ، و این کتابها از اوست : کتاب فضائل بغداد و صفتها . کتاب الدلائل علی‌التوحید من کلام‌الفلاسفه ( وغیرهم . کتاب بزرگیست که آنرا بخطش دیده‌ام) .

## گروه دیگر

## داودبن جراح

پدر بزرگ ابوالحسن علی‌بن عیسی ، برای مستعین کتابت میکرد . و این کتابها از اوست : کتاب التاریخ و اخبارالکتّاب . کتاب‌الرسائل .

## محمدبن داود جراح

مکنی بابو عبدالله ، در زمانش از وی فاضلتر دیده نشد . عبدالله‌بن معتزدر اولین‌روز خلافتش او را بوزارت برگزید . دانشمندی بودکه مردمانی را دیده داشت . و از علماو فصحاء و شعرا آموخته ، و بخط خود نوشته‌هائی داردکه از شماره بیرون است ، و خود او آنها را میخواند و اصلاح میکرد . پس از فتنه ابن معتز[2] برسوسن[3] خادم درآمد ، و اوهم درکارش اقداماتی داشت، وچون ابوالحسن‌بن فرات ازوی بیمناك بود، اشاره بقتلش‌نموده، و اوراکشتند وبیرون‌آورده وکنار سقاخانهٔ نزدیك باب مأمونیه[4] انداختندکه از آنجا ویرا بخانه‌اش بردند و این کتابها از اوست : کتاب الورقه فی‌اخبارالشعراء ـ که برای ابن‌منجم نوشت. کتاب‌الشعر والشعراء ـ نازك است . کتاب من سمی من‌الشعراء عمرا[5] فی الجاهلیه والاسلام . کتاب الاربعه بپیکرهٔ کتاب ابوهفان . کتاب‌الوزراء .

## علی‌بن عیسی

ابن‌داودبن جراح . در ریاست باندازهٔ بلندمرتبه بودکه بتعریف وتوصیف نیاید . و

---

۱ـ ف (مهیندان) .

۲ـ ابن‌معتز فقط یك‌روز خلیفه‌بود . روز بعد طرفداران مقتدر پیروزی یافتند ، وابن معتز درخانه ابن‌جصاص گوهری پنهان گردید. و در دوم ربیع‌الثانی دستگیر و بامر مقتدر کشته شد (لغتنامه‌دهخدا ـ ابن معتز) . ۳ـ ف (مونس) . ٤ـ مامونیه‌از محله‌های بغداد است ابتداکاخ جعفربرمکی‌آنجا بود. بعد مأمون‌آنجا را مقرخود قرارداد و بمأمونیه معروف‌گردید و تمام‌آن محله باین نام خوانده شد (دلیل خارطهٔ بغداد ص ۱۲۳) . ٥ـ ف (عمرو) .

در هنرمندی وعفاف[1] شهرت و جلوه بسزائی داشت . سه مرتبه وزیر مقتدر گردید (ونسبش ابوالحسن است) وی‌درهمان روزی وفات یافت‌که در صبح‌آن معزالدوله ازدجله عبور کرد[2] وآن روز معمعه[3] در نیمهٔ ماه ذی‌حجه بود ؛ و در خانه‌اش بخاك سپرده شد . این کتابها از اوست : کتاب جامع الدعاء . کتاب معانی‌القرآن وتفسیره . و در این کار ابوالحسین[4] خزاز ، وابوبکربن‌مجاهد او راکمك کرده‌اند . کتاب‌الکتاب وسیاسة‌المملکه وسیرة‌الخلفاء.

## فرزندش ابوالقاسم

عیسی‌بن‌علی ، یگانهٔ عصر خود در منطق وعلوم باستانی بود. ولادتش در ... و از کتابهای اوست : کتاب فی‌اللغة‌الفارسیه .

## ابوالقاسم عبدالله بن علی

ابن‌محمدبن داودبن جراح، معروف بابن اسماء خواهر علی بن‌عیسی . کاتبی‌فاضل و مترسل بود ، و این‌کتابها از اوست : کتاب الاستفادة فی التاریخ . کتاب‌البیان و تقویم اللسان .

## عبدالرحمن‌بن عیسی

برادر ابوالحسن، کاتب فاضلی‌بود ، وبا مشورت برادرش‌که از وی پشتیبانی‌میکرد، وزیر مقتدر گردید و نظارت درکارها با (ابوالحسن) علی‌بن عیسی بود . و این‌کتابها از اوست : کتاب سیرة آل‌الجراح[5] و اخبارهم و انسابهم فی‌القدیم والحدیث . کتاب التاریخ از سال دویست وهفتاد تا زمان او . کتاب‌الخراج ـ بزرگ ، و ناتمام .

## ابن عرمرم

ابوالقاسم‌بن عبدالله ، که در بطائح[6] نزد عمران ، (بطور مشکوك) وفات یافت . واز کتابهای اوست : کتاب‌الخراج . و نام‌آنرا ...

---

۱ـ ف (والفقه) جب (والعفة) .
۲ـ در سال ۳۳٤ هجری معزالدوله احمد بن بویه ببغدادآمده خلیفه مستکفی را خلع و چشمانش را میل‌کشید و مطیع‌لامرالله را بجای او گذاشت (قاموس‌الاعلام ترکی) .
۳ـ ف(جمعه) ومعمعه آوازدلیران است (فرهنك نفیسی).
٤ـ (ابوالحسن) .
۵ـ ف (اهل'الخراج) .
٦ـ بطائح میان واسط و بصره است (معجم‌البلدان) .

## مطّوق

علی‌بن فتح ، کنیه‌اش ابوالحسن[1] و از کتابهای اوست : کتاب الوزراء ـ که آنرا در دنبال کتاب محمدبن داءدبن جراح ، تا دوران ابوالقاسم کلواذانی ، تألیف کرده است .

## ابن حرون

این کتابها از اوست : کتاب فضل نظم‌القرآن . کتاب‌الرسائل .

## مرثدی

ابواحمدبن بشر مرثدی بزرگ ، همان کسی است که ابن رومی اشعاری در ماهی[2] برایش فرستاده وبا همدیگر شوخی داشتند . مرثدی‌کاتب موفق درکارهای ویژه‌اش بود واین کتابها از اوست : کتاب الانواء ـ کتابی‌است بزرگ و در نهایت خوبی . کتاب اشعارقریش. وصولی در نوشتجات خود بآن تکیه داشت و آنرا بنام خود نموده است ، و من (دستور) آنرا بخط مرثدی دیده‌ام .

## خاندان ثوابة بن یونس

دودمانشان نصرانی ، وگویند یونس‌معروف به لبابه بود و حجامت میکرد . وبقولی مادرشان لبابه است . ابوسعید وهب‌بن ابراهیم‌بن طازاد برای من حکایت‌کرد که ، علی بن حسین وابوالعباس احمدبن محمد بن ثوابه درکشت زاری گفتگو ومنازعه داشتند و درخانه یکی از رؤسا . که گویا عبیدالله‌بن سلیمان باشد مجلسی نمودند و علی‌بن حسین گفتگو با ابوالعباس را دران مجلس ببرادرش ابوالقاسم جعفر بن حسین واگذارکرد . ابوالعباس زبان بدشنام و استهزاء گشوده و از جمله سخنانش این بود ، که شما با ربودن مال مردم[3] زندگانی مینمائید . علی بن حسین دست کودك زیبایی را که همراهش بود گرفته ، و در جای خود ایستاده ، و سر را برهنه نموده، و با صدای رسا گفت : ای گروه نویسندگان ،

---

۱ـ جب در حاشیه (بالای ابوالحسن نقطه گذاشته و نوشته است این‌کلمه بخط مصنف نیست) .

۲ـ ف (فی‌السهك) که بمعنی بوی بد ـ و جب (فی‌السمك) بمعنی ماهی .

۳ـ ف (وانما بققتم بالبربره) جب (و انما نقتم بالبزبزه) و بزبزه ربودن چیزیست (منتهی‌الارب) .

شما مرا میشناسید ، و این کودك فرزند من از فلان دختر فلانی است ، که بطلاق حرج و سنت[1] برهمه‌مذاهب ، مطلقه باشد ، اگر این علامتی که در رگهای پشت من است از علامات جد او فلان مزین[2] نباشد و دیگر نخواست کنیه جـد ابن ثوابـه را صراحتاً گفته باشد ، ابوالعباس چنان شرمنده و خجل گردید کـه ندانست چه جوابی گوید[3] و دیگر درباره آن کشت‌زار سخنی نگفته ، و بی گفتگو آن را واگذار کرد . و مجلس آرمیدگی و وقـاری[4] بخود گرفت .

ابوالعباس از زمره کسانی بود که مردم صحبتش را خوش نداشتند و مبغوض همه بود. ویرا سخنان ناهنجار و زشتی است که تدوین شده ، و از آن جمله است : برای من گلاب بیاورید تا دهانم را از گفته‌های حاجم[5] بشویم. و از جمله ، وقتی که امیرالمؤمنین را دید گفت : مردم درس گو شدند وقلم گرفتند ، و پیش افتادند و وزیر شدند .

ابوالعباس در سال دویست و هفتاد در گذشت . وکتاب رسائل مجموع . کتاب رسالته فی‌الکتابة والخط . از اوست .

## ابوعبدالله محمد

بن احمد ثوابه ، نامه‌نگاربلیغی بود ، وکتابت میکرد[7] . و دارای کتاب رسائل است که جمع و تدوین شده .

## ابوالحسین بن ثوابه

آخرین‌نفراز فضلاو علماء این خاندان است که‌ما دیده‌ایم. و دارای کتاب‌رسائل‌است.

## قدامة بن جعفر

قدامة بن جعفربن قدامه ، نصرانی بود ، و بردست مکتفی‌بالله اسلام‌آورد،و یکی‌از

---

۱ـ طلاق حرج بمعنی طلاق تحریم آور است . و طلاق دوقسم است ، طـلاق‌البدعه ، و طلاق‌السنه . طلاق‌البدعه اقسام سه‌گانهٔ داردکه نزد شیعیان باطل است . و طلاق السنه سه قسم است . بأیی ورجعی وطلاق عده ، (ر.ك. کتاب الطلاق شرائع ، چاپ محمدرحیم) .

۲ـ مزین ـ سرتراش . حجامت کننده (فرهنگ نفیسی) .

۳ـ ف (لم‌یحرجوابا) جب (لم یحرجوابا) . ٤ـ ف (و تفرق اهل المجلس عن ذلك) جب (وتوفر المجلس عن ذلك) . ٥ـ ف (حاخم) .

٦ـ ف (قل قدرایسوا) جب (الناس قدتدرأسوا).

۷ـ ف (وکان کتب للمعتضد) جب (وکان یکتب) .

فصیح و فلاسفه‌با فضلی است که درعلم منطق‌انگشت‌نما بود. درباره پدرش چیزی نقل نشده[1] و معلوماتی نداشت . و این کتابها از قدامه است : کتاب‌الخراج ـ در هشت منزل ، و نهمین منزل را هم برآن افزود .[2] کتاب نقدالشعر . کتاب صابون‌الفم . کتاب صرف‌الهم . کتاب رسالته فی‌علی‌بن مقله ، که معروف ـ بالنجم‌الثاقب است . کتاب جلاءالحزن . کتاب درياق‌الفکر ـ فیما عاب به‌ابا تمام . کتاب‌السیاسة . کتاب الرد علی ابن المعتز . کتاب حشو ـ حشاءالجلیس . کتاب صناعةالجدل . کتاب نزهة القلوب وزادالمسافر .

## ابن حماده[3]

ابوالحسن احمدبن محمدبن حمادهٔ[4] کاتب ، در ادبیات‌خوب، و نویسندهٔ فاضلی بود . درادب کتابها تصنیف‌کرده و ادیبان را دیده، و این کتابها از اوست : کتاب امتحان‌الکتاب و دیوان ذوی‌الالباب کتاب الرسائل .

## کلواذانی

ابوالقاسم عبیدالله‌بن احمدبن محمدبن عبدالله‌بن حسین‌بن (ابو)الحسن‌بن خسروبن فیروزبن آزی‌بن مهرآذان ، از دودمان اردشیربن بابك[5]کلواذانی[6] ، متصدی دیوان السواد و جانشین علی‌بن عیسی، و بربزرگان، نویسندگان ریاست‌داشت، و بعد اسماً وزیر گردید. و در ابتدا دردیوان ابن‌فرات نشو ونما یافته بود . تولدش پیش از سال سیصد ، و وفاتش

در ... وازکتابهای اوست : کتاب الخراج ـ دونسخه است اولی را در سال بیست‌وشش ، و دومی را در سال سیصدوسی‌وشش تألیف‌کرده است .

---

۱ ـ ف (ممن لاتفکرفیه) جب (ممن لانقل فیه) .

۲ ـ جب درحاشیه دارد (در هفت منزل و هشتمین منزل را برآن افزود . و من‌چندین نسخه دیده‌ام که نوشته بود درهفت منزل ، و درمقدمه‌کتاب نیز هفت منزل را ذکرکرده . و من در یك نسخهٔ دیدم که هشت منزل داشت وبخط دیگرنوشته شده بود . درکتاب السیاسه که ترتیب منازل درآن ذکرشده منزل هشتم را ذکرکرده ولی درکتاب الخراج ذکری ازآن نشده ، و از همین لحاظ جای تأمل است) .

۳و٤ ـ ف (ابن‌حماره) .

۵ ـ ف ( فیروز بن ابی‌المهروان بن اردشیر بن بابك) ٦ ـ کلواذان دهکدهٔ بود میان منطقه بغداد و مدائن ، و در دورهٔ عباسیان شهر مهمی گردید. (دلیل خارطهٔ‌بغداد ص ۳۵) .

## (ابوالحسین)[1]

(اسحاق بن شریح کاتب ، نصرانی ... و این کتابها از اوست : کتاب الخراج ـ در) (هزار ورق . کتاب الخراج المعروف . درحدود دویست ورق . کتاب فی الخراج ـ کوچك) (درحدود صد ورق) .

## ابراهیم بن عیسی

نصرانی، از نویسندگان و ادیبان ظریفی بود . و این کتابها از اوست : کتاب اخبار الحواری[2] کتاب الرسائل .

## ابوسعید وهب

ابن ابراهیم بن طازاد ،(کاتب ، المطبع) . از کسانی است که او را دیده‌ام . فاضل و ادیب و مترسل بود . کتابهای نفیس را جمع آوری میکرد . و فطرتاً نیکوکار ، و از باقیماندهٔ نویسندگانی بود که آنها را دیده‌ایم . و خاندان ابوالحسن[3] بن طازاد بن عیسی از دست پرورده گان ابوجعفر بن شیرزاد بودند . وفات ابوسعید وهب در ... و این کتابها از اوست : کتاب الزیادات فی الکتاب الذی الفه (ابوه) ابراهیم . کتاب جمع فیه اخبار الحله[4]. و کتاب رسائل من بلاغته .

## ابن نصر

ابوالحسن علی(بن نصر نصرانی ، بن طبیب ...)[5] که چند ماه پیش در گذشت . و از ادیبان صاحب تصنیف بود ، وچندین کتاب دارد که درباره آنها بامن مذاکره میکرد، و گمان دارم که بیشترین آنها را بپایان نرسانید. از کتابهای اوست: (کتاب...[6] الاخلاق ـ درحدود

---

۱ـ جب درحاشیه دارد (از اینجا ـ اشاره بابوالحسین ـ تا اینجا ـ اشاره بصد ورق ـ بخط مصنف نیست) .

۲ـ ف (الخوارج) .

۳ـ جب (وهوابوالحسن) ف (وبنو ابی الحسن) .

٤ـ ف (خالد) .

۵ـ جب درحاشیه دارد (بخط دیگری) .

٦ـ جب (کلمه‌ایست ناخوانا) .

هزار و پانصد ورق و بخط خود نوشته وبا تصویر و مشتمل برحکم وآداب است)[1] . کتاب ادب[2] السلطان (بیش از هزار ورق)[3] کتاب البراعة .

## ابن بازیار

ابوعلی احمدبن نصربن حسین بازیار ، ندیم سیف‌الدوله ، و جدش نصربن حسین ، بسامراء کوچ کرده وبمعتضدپیوست، و اوراچنان خدمت کرد که‌دلش‌را بدست‌آورده بود، وی اصلا خراسانی وکارش تربیت مرغان شکاری بود ، و معتضد یکنوع از مرغان شکاری خود را بدست او داد . ابوعلی‌در حیاة سیف‌الدوله در سال سیصدوپنجاه ودو در حلب وفات‌یافت. واین کتابها ازاوست: کتاب تهذیب البلاغه . کتاب اللسان .

## ابن زنجی (کاتب)

و او ابوعبدالله محمدبن اسماعیل‌بن زنجی کاتب‌است، ودرخوش خطی‌موردستایش‌بود. ازکتابهای اوست : کتاب رسائله . کتاب الکتاب والصناعة .

## مرزبانی

ابوعبیدالله[4] محمدبن عمران‌بن موسی‌بن سعید بن عبدالله، نژادش‌خراسانی، وآخرین نفری از اخباریان صاحب تصنیف است که ما دیده‌ایم ، راویه‌ایست صادق اللهجه ، ومعرفت بسیاری بروایات دارد و مسموعاتش زیاد است . و تا این زمان که سال سیصد وهفتاد و هفت میباشد حیات دارد، وما ازخدادند بقاء و تندرستی اورا درخواست داریم[5] و وفاتش درسال سیصدوهشتاد وچهار بوده ، و این کتابها از اوست :

کتاب المؤنق ـ در اخبار شاعران مشهور دورهٔ جاهلیت که چنین شروع شده : امرؤالقیس و طبقهٔ او (و بشرح اخبارشان پرداخته) . و مخضرمیان[6] و اسلامیانی که دنبال

---

۱ـ جب درحاشیه دارد (بخط دیگریست) .
۲ـ ف (صحبة) .
۳ـ جب درحاشیه دارد (بخط دیگری) .
٤ـ ف (ابوعبدالله) .
٥ـ جب درجاشیه دارد (از اینجا تا پایان شرح حال مرزبانی بخط مصنف نیست) .
٦ـ مخضرمی کسی است که نیمی از عمرش در جاهلیت و نیم دیگر در سلام گذشته باشد (اقرب الموارد) .

آنان آمدند در هرطبقهٔ که بودند. وجریر و فرزدق (و هم‌ردیفان آنها) رادر صدر اسلامیان قرارداده وبهترین اخبار آنها را تا آغازدورهٔ عباسیان (که خداوند آنها را پایدار ومؤید وبرقرار دارد) شرح داده است ؛ و ابن هرمه ، وحسین‌بن مطیر ، وکسانی را ذکر کرده که اشعارشان مورد استشهاد است ، و شماره اوراق آن بیش از پنجهزار ورق است .

کتاب المستنیر ـ در اخبار شاعران مشهوریکه بعد پیدا شده و شعر زیادی داشتند با منتخباتی از اشعارشان ، بترتیب نسب وزمان آنان . و اولشان بشاربن برد ، و آخرشان (ابوالعباس عبدالله) بن معتز (بالله رضی‌الله عنهما) است و شماره اوراق این کتاب شش هزار ورق بخط مرزبانی در شصت جلد سلیمانی است[1] .

الکتاب المفید ـ دارای چندین[2] فصل است . فصل اول مشتمل براخبار شاعرانی که در جاهلیت و اسلام لقبی[3] داشتند . و اخبارکسانیکه بکنیه معروف بوده ، یا بکنیه پدر[4] شهرت داشته، یابمادرش شناخته شده، ویا بجدش نسبت داده‌شده،و یا بنام بردگانش‌خوانده شده،یابسایرچیزهائی که ازاین قبیل میباشد. فصل دوم ـ درروایتهائیکه‌دربارهٔ صفات شاعران وعیبهائی که دربدن وصورت داشتند، چون سیاهی، وکوری‌از یك‌چشم، یا دوچشم، و غشو[5]و پیسی. وعیبهائیکه دراعضاء بدن، از موی سر گرفته تا پاداشته‌اند. فصل‌سوم. درآئین وکیش شاعران چون شیعه ، اهل‌کلام، خوارج ، ومتهمان بمذهبی . ویهود . ونصاری و امثال‌آن. وآخرین فصل ـ در ذکر کسانی است‌که در جاهلیت برای تکبر وخودخواهی شعر گفتن را ترك‌کرده، ودر اسلام برای پابندی بدیانت، ازگفتن‌شعر پرهیز داشته . و یا برای تظاهر ببرتری ، یا برای بزرگواری نفس ، و یا برای عفت اخلاقی ، از مدیحه‌سرائی ، و هجو کردن ، و عشقبازی و تغزل خودداری‌کرده، وکسانیکه شعرشان در یك زمینه بوده ، مانند سیدبن محمدحمیری، و عباس‌بن احنف، و همانند ایشان. (که بیش از پنجهزار ورق است).

کتاب‌المعجم ـ و درآن شاعران‌را بترتیب حروف تهجی‌آورده و آغازآن ازکسانی است‌که اول نامشان الف و بعدآنهائیکه اول نامشان ب ، و بهمین منوال تا آخر حروف هجاء[6] مشتمل برپنجهزار نام، با ذکرپاره‌ای از اشعار مشهور هریك ازآنان . که از هزار ورق بیشتر است .

کتاب الموشح[7] در چگونگی انتقاد علما از شعر برخی از شاعران از جنبهٔ کسر[8]

---

۱ـ ف (کتاب عدد ورقه عشرةالاف ورقه فی‌المستین بخطه فی‌سلیمانی) .
۲ـ ف (عدد فصول) جب (عدة فصول) .
۳ـ ف (المقلین) جب (الملقبین) .
۵ـ ف (والعمش) جب (والغشو) و غشو پرده‌ایست که روی قلب و چشم پیدا میشود (اقرب‌الموارد) .
۶ـ ف (اول اسمه الف الی حرف الیاء) .
۷ـ ف (الموسخ) .
۸ـ کسر ـ نااستقامتی وزن شعر (اقرب‌الموارد) .

ولحن[۱] ، وسناد[۲] ، وایطاء[۳] ، و اقواء[۴] ، و احاله[۵] واضطرار[۶] گفتار ، وهلهلةالسنج[۷] وسائر چیزهائیکه از معایب شعر بشمار میرود ـ که بیش از سیصد ورق است[۸].

کتاب‌الشعر ، مشتمل برفضائل شعر، و توصیفی از محاسن ، ومنافع ومضار ، ومعایب آن وچگونگی انواع و اقسام ( و وزن) وعروض آن ، و ذکراشعاری که برگزیدهٔ اوبوده، و پایهٔ ادبی گویندگان ، و اشعاریکه منحول و سرقت شده است (و این کتاب بیش ازدوهزار ورق است ) . کتاب اشعار النساء ـ بیش از پانصد ورق[۹] کتاب اشعار الخلفاء ـ بیش از دویست ورق .

کتاب المقتبس ـ مشتمل براخبار نحویان بصره (وذکر) اول کسیکه درآن‌سخنی گفته (وکسیکه) درآن تألیفی داشته واخبار قاریان[۱۰] و راویان از مردم بصره وکوفه ، وآنانکه ببغداد رفته و مقیم آنجا شدند . درحدود سه‌هزار ورق[۱۱] .

کتاب المرشد ـ (ودرآن) اخبار متکلمان (و اهل عدل وتوحید، وشمهٔ ازمجالسات ونظریات‌آنان) ، درحدود هزار ورق[۱۲] .

کتاب اشعار (ینسب) الی‌الجن ـ در حدود یکصد ورق .

کتاب‌الریاض ـ در اخبار دلباختگان (که بچند باب تصنیف شده) و مشتمل است‌بر بیانی در عشق و منشعبات‌آن، وآغاز وپایان آن ، و نامهائی‌که لغویان بآن داده ، وانواع آن نامها ، و مشتقات‌آنها ، با ذکر پاره‌ای شواهد از اشعار دورهٔ جاهلیت، و مخضرمیان ، و اسلامیان ، و شاعران بعداز آنان (بیش‌از) سه‌هزار ورق .

(کتاب‌الرائق ـ در اخبار مغنیان ، که بیش از هزار و ششصد ورق است) .

---

۱ـ لحن ـ خطا در اعراب‌کلمه (اقرب‌الموارد) .

۲ـ سناد ـ در شعر عرب اختلاف حذو است و اختلاف تأسیس (المعجم فی‌معاییراشعار العجم ص ۲۷۷) . ۳ـ ایطاء ـ بازگردانیدن قافیتی است دو بار (المعجم .ص۲۷۸) .

٤ـ اقواء ـ اختلاف حذو و توجیه است (المعجم ، ص ۲۷٦) .

۵ـ احاله ـ اشاره بیك واقعهٔ در شعر است (فرهنگ دوزی ـ عربی فرانسه) .

٦ـ ف (اضطراب) . ۷ـ هلهلةالسنج ـ سخیف بودن نسج شعر (المنجد) .

۸ـ ف (عدد ورقه ثلثماته ورقه) .

۹ـ ف (ششصد ورق) .

۱۰ـ ف (الفراء) جب (القراء)

۱۱ـ ف (هشتاد ورق) .

۱۲ـ ف (کمتر از صد ورق) .

کتاب‌الواثق ـ در توصیف غنا وآواز ، وکیفیات و اقسام وطریقه‌های آن ، و اخبار مغنیان ازمرد وزن، چه آنهائی که آزادبودند وچه‌آنهائیکه برده و زرخرید شمرده‌میشدند[1]

کتاب‌الازمنه ـ در شرح‌چهار فصل، تابستان ، زمستان ، ودو فصل معتدل (وتوصیف) گرما، و سرما ، وابر ، برق ، باد، وباران ، وآبیاری ، و استسقاء[2] وآنچه ازاوصاف‌بهاروخزان است، و سپس شمهٔ دربارهٔ فلك وبرجهای آسمانی ، و آفتاب ، و ماه ، و خانه‌های آنها ، و توصیف وقافیه بندیهائیکه عرب درآن نموده (وستارگان سیار ، و ثابت واحوال شب و روز) و سرگذشتهای عرب وعجم ، و ماهها ، و سالها ، وهزاران سالهای گذشته (وهرلغتی که در ابواب این‌کتاب‌آمده) چه در اخبار و چه در اشعار ، همه را مشروحاً ذکر نموده ، و درحدود دوهزار ورق است .

کتاب الانوار والثمار ـ مشتمل برپارهٔ اشعاریکه دربارهٔ گل سرخ ، و نرگس ، و انواع گلها گفته شده، یا در اخبار وآثار دراین‌باره چیزی‌آمده ، و سپس ثمره‌های درختی از خرما و سائر میوه‌جات ، و نظم یا نثری خوبی‌که در این باره گفته شده ، که در حدود پانصد ورق است[3] .

کتاب اخبار البرامکه ـ از آغازکارشان تا زمانیکه جاه و جلالشان نابود گردید ، بطور مشروح، درحدود پانصد ورق . کتاب‌المفضل ـ دربیان، و عربیت، وکتابت ، درحدود هفتصد ورق[4]. کتاب‌التهانی ـ درحدود پانصد ورق . کتاب‌التسلیم والزیاره ـ چهارصدورق. کتاب‌العیاده[5] درحدود چهارصد ورق. کتاب‌المغازی ـ در حدود سیصدورق . کتاب المراثی ـ درحدود پانصد ورق . (کتاب‌المعلی فی‌فضائل‌القرآن ـ دویست ورق) . کتاب تلقیح العقول ـ بیش از یکصد باب ، اول ـ باب (فی)العقل . بعد باب الادب ـ بعد باب العلم ، و آنچه متجانس ونزدیك بآن است . بیش از سه‌هزار ورق، کتاب المشرف ، درحِکَم و اندرزهای پیغمبر صلی‌الله علیه و سلم[6] ومواعظ صحابه[7] رضوان علیهم ، ودیگران ، و پند و اندرزهای

---

۱ـ احتمال میرود که همان‌کتاب الرائق باشد .

۲ـ استسقاء طلب باران ، وآب‌جوئی (منتهی‌الارب) .

۳ـ میان نسخه چاپی و خطی در ذکر محتویات این‌کتابها پس وپیشهای فراوان است مانند رقم صفحات هر کتاب که درچاپ فلوکل پس از نام‌کتاب و در نسخه چستربیتی در پایان شرح محتویات‌آن‌کتاب ذکر گردیده است .

٤ـ ف (دربیان و فصاحت در حدود سیصدورق) .

٥ـ ف (العبادة) . ٦ـ ف (وآله) .

۷ـ ف (ومواعظه و اصحابه) .

عرب وعجم هزار و پانصد ورق[۱] . اخبار من تمثل بالاشعار[۲] ، بیش از یکصد ورق . کتاب الشباب والشیب درحدود سیصدورق. کتاب المتوج ـ در عدل و حسن سلوك ـ بیش از یکصد ورق . کتاب‌المدیح ـ در میهمانی ، و دعوت ، وآشامیدنیها ـ درحدود پانصد ورق . کتاب الفرج[۳] (نزدیك) بصد ورق. کتاب الهدایا ، درحدود سیصدورق . کتاب‌الهدایا ـ یك نسخه دیگر . کتاب‌المزخرف، دردوستان‌ویاران ـ بیش‌از سیصدورق . اخبار ابی‌مسلم(الخراسانی) صاحب الدعوه، بیش از یکصدورق . کتاب الدعاء ـ (درحدود) دویست‌ورق. کتاب‌الاوائل ـ در اخبار پارسیان قدیم و اهل عدل و توحید ، و شمهٔ از مجلسها ونظریات‌آنان ، درحدود هزار ورق[۴] کتاب المستظرف ـ در ابلهان ، و چیزهائی نادر ـ بیش از سیصد ورق . اخبار الاولاد والزوجات والاهل ـ وآنچه درباره‌آنها گفته‌اند از مدح و ذم ، درحدود دویست‌ورق. کتاب الزهد والزهاد ، بخط مرزبانی (در حدود دویست ورق) . کتاب ذم‌الدنیا ، بیش از یکصدورق[۵] کتاب‌المنیر ، درتوبه ، وکارهای نیکو ، و پرهیزکاری ، و پاکدامنی ( و مانند آن) بیش ازسیصدورق[۶]. کتاب‌الحجاب[۷] یکصد ورق[۸] . (کتاب المواعظ وذکر الموت، بیش‌از پانصد ورق) کتاب (اخبار) المحتضرین ، درحدود یکصد ورق . کتاب شعرالحاتم الطائی در حدود دویست ورق. کتاب ابی‌حنیفه النعمان بن ثابت (و اصحابه) درحدود پانصد ورق . کتاب اخبار عبدالصمدبن المعدل ، درحدود دویست ورق . کتاب اخبار شعبةبن الحجاج در حدود دویست ورق . اخبار ابی عبدالله محمد بن حمزة العلوی ، در حدود یکصد ورق . کتاب نسخ‌العهود الی‌القضاة، درحدود دویست ورق . کتاب اخبار ملوك‌کنده ـ در حدود دویست ورق . اخبار ابی‌تمام بتنهائی ، درحدود دویست ورق .

( ومرزبانی مسوده کتابهای زیادی داردکه شروع بتألیف آنها نموده است چون : ) (اعیان الشعر فی‌المدیح ، و الهجاء ، و الفخر والجود ـ و اخبار الاجواد ـ و الاوصاف) (والتشبیهات. و بیش از بیست هزار ورق ازکتابهائی‌که بخط خود داشت وقف‌کرده است).

---

۱ـ ف (درحدود سه‌هزار ورق) .
۲ـ ف (المتمثلین فیه ذکر من‌تمثل‌بشعر).
۳ـ ف (الفرخ ـ درحدود) .
٤ـ جب (حدود یکصد وپنجاه ورق) .
٥ـ ف (پانصد ورق) .
٦ـ ف (درحدود چهارصد ورق) .
۷ـ ف (ذم‌الحجاب) .
۸ـ ف (دویست‌ورق) .

## ابن تستری

سعیدبن ابراهیم‌بن تستری ، مکنی بابوالحسین ، نصرانی ، و هم‌زمان با ما میباشد، او وپدرش از دست پروردگان بنوفراتند . و در نامه‌نگاری رعایت سجع‌را زیاد مینمایند . و این‌کتابها از اوست : کتاب المقصور والممدود . بترتیب حروف هجاء . کتاب المذکر و المؤنث ـ بهمان ترتیب . کتاب‌الرسائل. کتاب رسائله‌المجموعه فی‌کل فن ـ ساخته خود او.

## ابن حاجب نعمان

ابوالحسین عبدالعزیز بن ابـراهیم . و پدرش حاجب نعمان‌بن[1] عبدالله کاتب است . و ابوالحسین یگانه مرد آن زمان در فضل ، و بزرگواری ، و معرفت بنوشتن دواوین‌بود، و در دوران معزالدوله دیوان السواد را داشت، وکتابخانهٔ بهتر ازکتابخانه او دیده نشد ، زیرا محتوی برعین‌کتاب، و دیوانهای یگانه‌ای بخط علماء صاحب‌کتاب بود . وفاتش(در سال) ... و این‌کتابها از اوست : کتاب نشوةالنهار فی‌اخبارالجوار . کتاب‌الصبوة. کتاب اشعارالکتّاب . کتاب‌اخبارالنساء ـ معروف ـ بکتاب ابن‌الدکانی. کتاب‌الغرر ومجتنی‌الزهر. کتاب انس ذوی‌الفضل فی‌الولایة والعزل .

## صابی

ابواسحاق ابراهیم‌بن هلال‌بن ابراهیم‌بن هارون[2] از مترسلان بلیغ و شاعر ، و عالم بهندسه بود ، و درکتابت وبلاغت وشعر ، هنرمندی بیشتری داشت . ولادتش درسال سیصدو- بیست و اندی، و وفاتش قبل از سیصدو هشتاد است . و از تألیفات اوست : دیـوان شعر . کتاب دیوان رسائل تا زمان ما ، درحدودهزارورق . کتاب‌اخبار اهله‌وولدا بیه[3]ـ که برای یکی از فرزندانش تألیف‌کرد. کتاب دولة بنی‌بویه و اخبار الدیلم و ابتداء امرهم ـ معروف بتاجی (یاعضدی) . کتاب مراسلات‌الشریف‌الرضی ابی‌الحسن محمدبن الحسین‌الموسوی .

## اخبار ابومحمد بن‌یزید

## مهلبی

ابومحمد حسن‌بن محمد، وزیر معزالدوله ، شاعری بلیغ . و باقی‌ماندهٔ گذشتگان‌بود

---

۱ـ ف (نعمان ابی عبدالله) . ۲ـ ف (زهرون) . ۳ـ ف (ابنه) .

وفاتش در ... و دارای : کتاب رسائل و توقیعات و دیوان شعر است ، و اشعار کمی دارد .

## صاحب

ابوالقاسم بن عباد یگانهٔ دوران ، و تنها مرد زمان خود بود . و در بلاغت وفصاحت و شعر همانندی نداشت ، این کتابها از اوست : کتاب دیوان رسائل . کتاب الکافی فی الرسائل کتاب الزیدیة. کتاب الاعیاد وفضائل النیروز. کتاب الامامه ـ در بیان تفضیل و برتری علی بن ابوطالب وتثبیت امامت پیشینیان او. کتاب الوزراء . کتاب الکشف عن مساوی شعر المتنبی. کتاب مختصر اسماالله عزوجل وصفاته.

## گروه دیگر

## حفصویه

نامش... (پدر بزرگ عبدالعزیز شاعر عسجدی مروزی از طرف مادر بود. ومیگفت: رسومه[1] حفصویه ، کاتبم من چنین آمد از سوی مادر برآدم[2]) وی از فضلاء کاتبان در خراج بود . و درکار خود برهمه کس برتری داشت . و اول کسی است که درخراج کتابی تألیف کرد . و این کتابها از اوست : کتاب الخراج . کتاب الرسائل .

## ابن عبدالکریم[3]

نامش احمدبن محمد بن عبدالکریم بن ابوسهل ـ که باو ابوسهل احول، میگفتند کنیه‌اش ابوالعباس ، و از برجسته گان وفضلاء ونویسندگان در خراج بود که برهمه برتری داشته ودر سال دویست وهفتاد وفات یافت . و ازکتابهای اوست : کتاب الخراج .

## ابن ماشطه

ابوالحسن علی بن الحسن . و مظلوم ویرا بابن ماشطه ملقب داشته و زمانش هم زیاد

---

۱ــ در متن هم نقطه ندارد .
۲ــ جب در حاشیه (بخط دیگریست) .
۳ــ ف (عبدالکهم) .

دور از ما نیست. وی درحساب و درکارخراج هنرمند وبرجسته بوده و این کتابها از اوست: کتاب جواب‌المعنت . کتاب الخراج ـ نازك است ـ کتاب تعلیم بعض‌المؤامرات . ( آنـرا بخط وی دیده‌ام) .

## ابن بشار

احمدبن محمدبن سلیمان بن بشار ، استاد ابوعبدالله کـوفی وزیر ، ویکی از فضلاء، کاتبان در صنعت بلاغت بود و این کتابهـا از اوست : کتاب‌الخراج ـ و من مسوده آن را بخطش دیدم که درحدود هزار ورق بود . کتاب‌الشراب[1] والمنادمه ـ بخط وی (دیده‌ام) .

## عبدالله بن حماد

بن مـروان کاتب . بیش از این دربـاره او چیزی نمیدانیم ـ و ازکتابهای اوست : کتاب معانی الشیب و آدابه ، و فضل الوانه ، و تـرتیب معداته[2] و ماقیل فیه نظماً و نثراً والخضابات .

## کاتبی دیگر

معروف بیعقوب‌بن محمدبن علی، و ازکتابهای اوست : کتاب الخضابات وذم‌المشیب[3] و مدح‌الشباب .

## محمدبن احمد

بن‌علی‌بن حمار[4] کاتب ، واز کتابهای اوست : کتاب الخراج .

## ابن سریج

در زمان ما و هم‌اکنون در قید حیاة است . نامش اسحاق‌بن یحیی بن سریج نصرانی مکنی بابوالحسن است ، بکارهای دیوانی وسروکله زدن باکارمندان، وصنعت خراج معرفت بسزائی داردو درنجوم[5] نیزقدمهائی برداشته و با اطلاع است . ولادتش در شعبان‌سال سیصد بوده، واین کتابها از اوست : کتاب‌الخراج‌الکبیر[6] وآنرا بدوجزءوشش منزل‌درآورده است).

---

۱ـ ف (البیوتات) .
۲ـ ف (مقدماته) .
۳ـ ف (الشیب) . ٤ـ ف (خیار) جب (نقطه ندارد) . ٥ـ ف (درنحو) .
٦ـ ف (کبیر جزئین) .

کتاب (صناعة) الخراج الصغیر . و منازلی برای آن قرار داده . کتاب عمل[1] المـوامرات بالحضرة . کتاب تحویل سنی الموالید ـ درحدود یکصد ورق . کتاب جمل التاریخ ، جمع شدهٔ ...

## گروه دیگر

## باح

ابوعبدالله محمدبن عبدالله بن غالب اصفهانی ، وباح لقب اوست. فصیح و مترسل وکاتب بود ، وبرای گفتن این مصرع در ابیاتی که سروده است ویرا باح خواندند .

## باح بمافی الفواد باحا [2]

وی ببغداد آمده بربغیانی درآمد، وکتاب الرسائل را برای فرزندان او تألیف کرد، واین کتابها از اوست: کتاب جامع الرسائل ـ در هشت جزء و بعد جزءنهم را برآن افزوده وآن کتاب راالموصول نامیده وبترتیب انتشار داد. کتاب التوشیح و الترشیح فی بعض الثنویة[3] بین الشعوبیه . کتاب الخطب والبلاغة . کتاب الفقر .

## ابومسلم

محمدبن (مسلم بن) بحر اصفهانی، کاتب و مترسل و بلیغ و متکلم بود وبسیار مجادله و مناقشه میکرد . و ابوالحسن علی بن عیسی ویرا تعریف کرده و باو دلبستگی داشت . و این کتابها از اوست : کتاب جامع التاویل لمحکم التنزیل علی مذهب المعتزله ـ در تفسیر قرآن ـ بزرگ است. کتاب جامع رسائله .

## ابن طبا علوی

ذکرش در شعر و شعرا بیاید[4] ، و این کتابها از اوست : کتاب سنام المعالی . کتاب عیار[5] الشعر . کتاب الشعر والشعراء ـ منتخبات خود او . کتاب دیوان شعره .

---

۱ــ ف (علم) .
۲ــ آشکارا نمود هرچه در دل داشت . آشکار
۳ــ ف (التسویة) .
٤ــ (در مقاله چهارم که اختصاص بشعر وشاعران داردنامی از ابن طبا دیده نمیشود).
٥ــ ف (غیار) .

## دیمرتی

نامش ... ودیمرت[1] جائی است در اصفهان . وی مردی بلیغ و مصنف و از نحویان بشمار میرفت‌ازکتابهای اوست: کتاب تهذیب‌الطبع .

## ابن ابوعواذل

( و او ...).. ازکتابهای اوست : کتاب البراعة واللسن .

## ابوحصین

محمدبن علی اصفهانی دیمرتی . و این‌کتابها از اوست : کتاب مثالب ثقیف و سائر- العـرب. کتاب‌الحماسه .

## عبدالرحمن

بن عیسی همدانی ،کاتب‌بکربن‌عبدالعزیزبن ابو دلف، شاعروکاتب‌بود، وازکتابهای اوست: کتاب الالفاظ .

## ابن عبدکان

نامش محمد ... ،کاتب طولونیه[2] بلیغ، و از مترسلان فصیحی بود . و دیوان رسائل بزرگی دارد .

## ابن ابو بغل

نامش (احمدبن) محمدبن یحی‌بن ابوبغل ، ومکنی بابوالحسین بود ویرا از اصفهان خواستند ، چون در دوران مقتدر وزارت آنجا را داشت ، و بلیغ ، و مترسل، وفصیح ، و جوانمرد باانصافی‌بود.اشعاربسیارخوب‌ومطبوعی هم دارد.واین‌کتابهاازاوست: دیوان‌رسائله.

---

۱ــ دیمرت ـ بکسر اول‌و فتح‌آن وسکون دوم و فتح میم وسکون راء و ت ازنواحی اصفهان است (معجم البلدان) .

۲ــ بنی‌طولونه یا بنی‌طولون خاندان احمدبن طولون است‌که در دوران بنی‌عباس در سالهای ۲۵٤ــ۲۹۱ درمصر و شامات امارت‌و حکمرانی داشتند (ر.ك. قاموس‌الاعلام ترکی) .

کتاب رسائله فی فتح‌البصرة .

## محمدبن قاسم[1] کرخی

یکی ازکاتبانی است که لیاقت وزارت را داشت، و مترسل بلیغی بود . این کتابها از اوست : دیوان رسائل . دیوان شعره .

## الباحث عن معتاص‌العلم

نامش محمد بن سهل‌بن مرزبان ، مکنی بـابو منصور ، از مردم کـرخ[2] و یکی از بلیغان فصیح بود وکسیکه او را دیده بمن گفت : دستهایش ازکار افتاده است[3] و این کتابها از اوست : کتاب‌المنتهی فی‌الکمال ـ مشتمل براین دوازده کتاب : کتاب مدح الادب . کتاب صفة البلاغة . کتاب‌الدعاء و التحامید . کتاب الشوق والفراق . کتاب الحنین الی الاوطان . کتاب التهانی والتعازی . کتاب الامل والمامول . کتاب التشبیبات[4] و الطلب . کتاب الحمد والذم . کتاب الاعتذارات . کتاب الالفاظ . کتاب نفائس الحکم .

## ابوسعد[5] عبدالرحمن

ابن احمد اصفهانی . مؤلف : کتاب رسائل .

## ابهری اصفهانی

جز این دربارهٔ او چیزی ندانیم . و این کتابها از اوست : کتاب تهذیب الفصاحه . کتاب ادب‌الکاتب . کتاب الندیم .

---

۱ـ ف (المقسم) .

۲ـ کرخ در قدیم دهکـده دور افتادهٔ از بغداد بود و حمدالله مستوفی آن‌را از مؤسسات شاپور دوم پادشاه ساسانی دانسته و یاقوت حموی ریشه آن کلمه را نبطی گفته وبرخی آن‌را آرامی یا سریانی دانند و از زمان عباسیان نـام محله‌ایـت در غرب بغداد . (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ص ۱۱) .

۳ـ ف (انتقل الیه) جب (اشل الید) .

٤ـ ف (التسبیبات) .

٥ـ ف (ابوسعید) .

## جیهانی

ابوعبدالله احمدبن محمدبن‌نصر (جیهانی ،کاتب) ، وزیر حکمران خراسان . واین کتابها از اوست : کتاب المسالك و الممالك . کتاب آئین . مقالات کتب العهـود للخلفاء و الامراء . کتاب الزیادات فی کتاب الناسی‌فی‌المقالات[1] . کتاب رسائل .

## ابوزید بلخی

نامش احمدبن سهل، و از فاضلان درعلوم قدیم و جدید بود، و در تصنیفات‌وتألیفات رویه فلاسفه را داشت . ولی چون برویه ادباء شباهت ونزدیکی بیشتری داشت ما بذکر او در اینجا پرداختیم .

از ابوزید حکایت کرده‌اند که میگفت : حسین‌بن علی مرو روذی[2] که برادری صعلوك داشت[3]، همیشه برای من مقدار معینی‌جائزه و صله میفرستاد، و همینکه کتاب بحث در کیفیت تاویلات را تألیف کردم همه آنها را قطع کرد . و ابوعلی جیهانی وزیـر نصربن احمد ، جائزه‌هائی بمن‌ارزانی میداشت‌وهمینکه کتاب‌القرابین و الذبائح‌راتألیف کردم ، مرا ازآن محروم داشت . وحسین از قرمطیان[4] وجیهانی از ثنویه بود .

ابوزید متهم بالحاد شد ، و از بلخی حکایت کنند کـه گفته است ، این شخص ـ یعنی ابوزید مظلوم است . او موحد بوده و من بیش ازدیگران او را میشناسم ، ما با هم بزرگ شدیم و او در منطق دستی پیدا کرد چون ما منطق را با هـم خواندیم و خدا را شکر کـه ملحد نشدیم .

تألیفات ابوزید : کتاب شرائع الادیان . کتاب اقسام‌العلـوم[5] . کتاب اختیارات‌السیر کتاب‌کمال‌الدین (هوالابانة عن‌اعمال الدین) . کتاب السیاسة الکبیر . کتاب السیاسة الصغیر کتاب فضل صناعة‌الکتابة . کتاب مصالح‌الابدان و الانفس . کتاب اسماء الله عزوجل وصفاته. کتاب صناعة‌الشعر . کتاب فضیلة علم‌الاخبار . کتاب الاسماء والکنی والالقاب . کتاب اسامی‌ـ الاشیاء . کتاب‌النحو والتصریف . کتاب الصورة والمصور . کتاب رسالته فی حدود الفلسفة . کتاب مایصح‌من احکام النجوم . کتاب الردعلی عبدة الاصنام . کتاب فضیلة علوم‌الریاضیات.

---

۱ـ ف(کتاب الزیادات فی کتاب آئین فی‌المقالات) .
۲ـ رجوع شود بصفحهٔ ۹۰ همین کتاب .
۳ـ جب (وهواخوصعلوك) ف(واخوه صلعوك)وممکن‌استمراد بمعنا یعنی(درویش) باشد .
٤ـ رجوع شود باسماعیلیه در فن پنجم از مقالهٔ پنجم همین کتاب .
٥ ـ ف (المعلوم) .

کتاب فی‌اقتناء[1] علوم‌الفلسفه . کتاب القرابین والذبائح . کتاب عصمة[2] الانبیاء علیهم‌السلام . کتاب نظم‌القرآن . کتاب قوارع‌القرآن . کتاب‌العتاك والنساك . کتاب جمع فیه ماغلق[3] عنه فی‌غریب‌القرآن . کتاب فی‌آن سورة‌الحمد ینوب عن جمیع‌القرآن . کتاب اجوبة ابی‌القاسم الکنفی الکعبی . کتاب النوادر فی فنون شتی . کتاب اجـوبة اهل فارس . کتاب تفسیر صور کتاب السما والعالم لابی جعفر الخازن . کتاب اجوبة ابی علی‌بن ابی بکـر ابن‌المظفر ـ معروف بابن محتاج . کتاب اجوبة ابی اسحـاق[4] المؤدب . کتاب‌المصـادر . کتاب اجوبة مسائل ابی‌الفضل[5] السکری . کتاب‌الشطرنج (والنرد) . کتاب فضیلة[6] مکه علی سائرالبقاع . کتاب‌جواب رسالة‌ابی‌علی‌بن المنیرالزیادی. کتاب منیة[7] الکتّاب . کتاب‌البحث عن‌التاویلات (بزرگ است) . کتاب‌الرسالة السالفة الـی العاتب علیه . کتاب رسالته فی‌مدح الوراقـه . کتاب وصیتة .

## بشتی[8]

ابوالقاسم ... ازکتابهایش چیزی ندیده‌ام ، ولی ابوعلی بن سوارکاتب (رحمه‌الله) . بمن گفت او همان کسی است که کتابخانهٔ وقف بصره را مرتب نمود . و از دوستداران علـم بوده و شورو شعفی بآن داشت ، وگفت این کتابهای او را درکتابخانه خود دربصره دارم.

محمدبن اسحاق گوید : من تردید دارم که بشتی با شین است یا با سین ، زیرا بُست از جاهای معروف سجستان بوده وبش[9] را ندانم کجاست[10] و ابوعلی آن را با شین نقطه‌دار تلفظ میکرد . و ما تحقیقاتی درباره این شخص وکتابهایش کرده و در جای خود انشاءالله ذکر خواهیم نمود . ابوعلی میگفت این کتابها از اوست : کتاب‌الاشجـار و النبات . کتاب وصف هواء جرجان . کتاب جوابه فی‌قدم‌العالم . کتاب فـی علة‌الورد[11] الموجه بوجهین . کتاب صون‌العلم وسیاسة‌النفس . کتاب رسالته فی سنن[12] عضوالرئیس من بدن‌الانسان .

---

۱ـ ف (افشاء) . ۲ـ ف (عصم) . ۳ـ ف (ماغاب) .
٤ـ ف (ابی‌القاسم) . ٥ـ جب (ابی‌القتیل) . ٦ـ ف (فضایل).
۷ـ ف (منبه) . ۸ـ ف (البستی) .
۹ـ ف (بشست) . ۱۰ـ بست بضم شهریست میان سجستان‌وغزنین و هرات و از نقاط‌گرم است و امروز بآن ناحیه‌گرمسیر گویند . و بشت بضم شهریست درنواحی‌نیشابور بقول ابوالحسن بن‌زید بیهقی‌آن‌را بدین جهة‌چنین خواندندکه بشتاسف شاه پایه‌گذار آن‌بوده، وآنجا شهرستانیست‌که مرکزآن طریثیث نامیده شده وبقولی نیزچون دربشت‌سر نیشابور است باین نام‌نامیده‌شده ومشتمل‌بردویست وبیست‌وشش دهکده است ونیز دربادغیس‌از نواحی هرات دهکدهٔ بنام بشت میباشد (ر.ك معجم‌البلدان زیربست وبشت) .
۱۱ـ ف (الوزیر) . ۱۲ـ ف (فی‌سبرالعضو) .

## حمزة بن حسن

از مردم اصفهان ، ادیب و مصنف بود . و ازکتابهای شعری او : کتاب اصفهان و اخبارها . کتاب التشبیهات. کتاب انواع الدعاء. (کتاب التصحیف) . کتاب الامثال علی افعل و یدخل فیه الشعریة و النثریه . کتاب الامثال الصادره عن ثبوت الشعر . کتاب التنبیه علی حروف المصحف . کتاب رسائل . کتاب التماثیل فی تباشیر السرور .

## حکمویه بن عبدوس

از مردم اطراف جبل[1]، و جز این درباره او چیزی نمیدانیم . و ازکتابهای اوست: کتاب الشوارد[2] فی الرسائل .

## سمکه

آموزگار ابن عمید . نامش محمد بن علی بن سعید . و ازکتابهای اوست : کتاب اخبار العباسیین.

## کشاجم

ابوالفتح محمود بن حسین ، شعر و ادبش شهرت دارد . و این کتابها از اوست : کتاب ادب الندیم . کتاب الرسائل . کتاب دیوان شعره .

## خشکنانجهٔ[3] کاتب

از مردم بغداد ، بیشتر در رقه[4] اقامت داشت . و بعد بموصل رفت . نامش علی بن وصیف ، که او را علیا میگفتند[5]) وی از بلیغان بتمام معناست ، و چندین کتاب تألیف کرده، که عبدان رهبر اسماعیلیه آنها را بخود نسبت داد . و او از دوستان من است که با هم انسی داشتیم ، و در موصل وفات یافت و از شیعیان بشمار میرفت . این کتابها از اوست : (کتاب الایضاح والتثقیف فی آئین الخراج ورسومه) ، کتاب النثر الموصل بالنظم . کتاب صناعة البلاغه.

---

۱ـ رجوع شود بصفحه ۷٤ همین کتاب . ۲ـ ف (السواد) .
۳ـ ف (خشکنانکه). ٤ـ رقه ـ از شهرهای مشهور کنار فرات است (معجم البلدان).
۵ـ ف ـ بجای این جمله دارد (ابوالحسن) .

کتاب الفوائد . دیوان شعره .

## (فرزندش ابوالحسن[1])

(احمدبن علی . کاتب وشاعر بلیغی بود، ودرمدینةالسلام وفات یافت . و این کتابها)
( از اوست : کتاب النثر الموصول بالنظم . کتاب صناعة البلاغة . کتاب الفوائد) .

## ابن کثیر[2] اهوازی

ابوبکر[3] احمدبن محمدبن فضل . و ازکتابهای اوست : کتاب مناقب[4] الکتاب .

## ابونمله[4] نمیلی

و بقولی نملی ، جزاین چیزی از او نمیدانیم. و این کتاب از اوست : کتاب الشذور فی‌موامرات‌الخلفا والامراء .

---

۱ــ ظاهراً فلوکل اشتباه‌کرده و ابوالحسن راکنیه خشکنانچه دانسته بدلیل اینکه کتابهای او را ضمن نام خشکنانچه ذکرکرده و راجع بفرزند خشکنانچه چیزی ندارد .

۲ و ۳ـ ف (ابوکبیر).

٤ـ جب (مناوب) .

۵ـ ف(ابوتمیله) .

( بسم الله الرحمن الرحیم )

فن سوم ـ از مقاله سوم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر :

اخبار ندیمان ، جلیسان ، و ادیبان ، و مغنیان ، و صفادمه و صفاعنه[1]

وکسانیکه مردم را بخنده میانداختند ، و نام کتابهای آنان

اخبار اسحاق بن ابراهیم موصلی

و پدر[2] و خانوادهٔ او

ابراهیم درسال یکصدوبیست وپنج بدنیا آمد، وفرزند میمون بود ، و میمون ، ماهان نام داشت که آن‌را بمیمون بر گردانیدند . و ابوالفضل حماد بن اسحاق گوید : پدرم نسب جدم ابراهیم را چنین میگفت ، ابراهیم‌بن ماهان‌بن بهمن‌بن نسك . و یزید مهلبی گوید: اسحاق بمن گفت، ما از مردم ارجان[3] هستیم، و اربابان ما ازحنظلیان بودندو کشت‌زارهائی

---

۱ـ رجوع شود بصفحه ٤ همین کتاب . ۲ـ ف (ابنه) جب (وابیه) .

۳ـ ارجان‌شهریست که‌درشصت‌فرسخی‌غرب شیرازواهوازقرار دارد. (رك. معجم‌البلدان).

نزد ما داشتند. وبدین‌سبب ما را موصلی نامیدندکه .....

صولی گوید : اسحاق‌بن ابراهیم این فرزندان را داشت : حمید ، حماد ، احمد ، حامد ، ابراهیم ، و فضل . و از فرزندان ابراهیم موصلی جز اسحاق ، و طیاب کسی‌دیگر آوازخوان‌نبود . ابراهیم بسال یکصدوبیست وپنج‌قدم بدنیا گذاشت، ودر سال یکصدوهشتاد وهشت در بغداد از دنیا رفت، و عمرش شصت‌وچهار سال بود . اسحاق در سال یکصدوپنجاه متولدگردید ، و در سال دویست وسی و پنج‌وفات یافت و هشتاد وپنج سال زندگانی کرد ، و او اسحاق بن ابراهیم‌بن (ماهان‌بن) بهمن‌بن نسك است . نژادش از فارس بود ، وبرای بدهکاری مالیاتی‌که داشت از ستمگری بنی‌امیه از فارس گریخته وبکوفه آمد و بربنی دارم وارد شد . اسحاق همیشه میگفت ، میل ندارم پیش از ماه رمضان بمیرم ، شاید موفق بروزه گرفتن شوم تا در ترازوی[1] عملم گذاشته شود ، و چند روزی از اول ماه رمضان را روزه داشت وبرای هرروز که‌روزه نمیگرفت صددینار صدقه میداد، در اواخر ماه رمضان بیماریش سخت‌تر شده ودیگر نتوانست روزه‌دار باشد. و بیماریش اسهال بود ، و ادریس‌بن ابوحفصه این مرثیه را درباره او سرود :

سَقَی‌اللّهُ یٰابْنَ المُوصِلی بِوٰابِلٍ مِنَ‌الغیثِ قَبْراً اَنْتَ فیهِ مُقیمُ[2]

ذَهَبتَ وَ اَوحَشْتَ‌الکِرٰامَ وَ رُعْتَهم فَلا غَرْوَ اَنْ یَبکی عَلَیكَ صَمیمُ[3]

اسحاق راویه شعر و مآثر عرب بود ، و فصحاء زن و مردعرب را دیده ، وآنها هم هنگام‌آمدن بپای تخت بسوی او میامدند و براو وارد میشدند . در شعر ودر آواز هنرمند ودر علوم زیادی متفنن بود ، و برای هنرمندی‌که داشت زندگانیش از عطاهای دولتیان میگذشت . و این است تألیفات اوکه خود مباشرت در تصنیف‌آنها نمود ، بجز کتاب‌الاغانی الکبیرکه مورد اختلاف بوده و ماآن را علیحده شرح خواهیم داد : کتاب اغانیه التی غنی بها . کتاب اخبارالمیلاء . کتاب اغانی معبد . کتاب اخبار حماد عجرد . کتاب اخبار حنین الخیری . کتاب اخبار ذی‌الرمه . کتاب اخبارالمغنین‌المکیین[4] . کتاب اخبارطویس. کتاب سعیدبن مسجح. کتاب اخبارالدلال . کتاب اخبارمحمدبن عایشه . کتاب‌اخبارالابخر[5] کتاب اخبارابن صاحب‌الوضؤ[6] . کتاب‌الاختیار من‌الاغانی للواثق . کتاب‌اللحظ والاشارات. کتاب‌الشراب ـ ودرآن روایاتی از عباس‌بن معن، و ابن جصاص ، وحمادبن میسره[7] دارد.

---

۱ـ ف (فی‌مبراتی) جب (فی‌میزانی) .

۲ـ خدا شاداب سازد ـ ای زادهٔ موصلی ـ با بارانهای سیل‌آسایش آن قبری راکه تو درآن میباشی .

۳ـ رفتی و بزرگان را بوحشت و هراس انداختی وشگفت‌آور نباشد اگر دوستان‌برتو گریان باشند .

٤ـ ف (المسکین) . ٥ـ ف (الابجر) . ٦ـ ف (الضوء) .

۷ـ (مسرة) .

کتاب مواریث الحکماء . کتاب جواهر الکلام . کتاب الرقص والزفن . کتاب الندماء . کتاب المنادمات . کتاب النغم والایقاع و عدد مهاله . کتاب (اخبار)[1] الهذلیین . کتاب قیان الحجاز. کتاب الرسالة الی علی بن هشام . کتاب منادمة الاخوان وتسامر الخلان. کتاب القیان. کتاب النوادر المتخیرة فی النوادر . کتاب الاخبار والنوادر[1] . کتاب اخبار معبد و ابن سریج واغانیها . کتاب اخبار الغریض . کتاب تفضیل الشعر والرد علی من یحرمه وینقضه .

## (خبر) کتاب الاغانی الکبیر

بخط ابوالحسن علی بن محمد بن عبید بن زبیر کوفی اسدی خواندم ، که فضل بن محمد یزیدی گفت، نزد اسحاق بن ابراهیم موصلی بودم ، شخصی براو درآمد و گفت یا ابامحمد، کتاب الاغانی را بمن بده، جوابش داد .آن کتاب الاغانی که من تصنیف کردم ، یا آن که برای من تصنیف کرده‌اند ، و مقصودش از ـ من تصنیف کردم ـ کتاب اخبار المغنین و احداً واحداً بود ، و ازآنکه ـ برای تصنیف کردند ـ کتاب اخبار الاغانی الکبیر ـ بود که در دست مردم است .

## حکایت دیگر درباره آن

ابوالفرج اصفهانی برای من حکایت کرد ، که ابوبکر محمد بن خلف وکیع بمن گفت، از حماد بن اسحاق شنیدم که میگفت پدرم هیچگاهی این کتاب ـ یعنی کتاب الاغانی الکبیر ـ را تألیف نکرده و ندیده است . دلیلش هم این است که بیشتر اشعار منسوب باشخاص که در ضمن اخبارشان گنجانده شده ، تاکنون کسی آوازی درآن نخوانده است[2] ، و بیشتر چیزهائی که بآوازخوانها نسبت داده‌شده بخطا بوده ، و دلیل بطلان این کتاب همان تألیفی است که پدرم از آواز آنان کرده است . پدرم وراقی داشت که بعد از وفاتش این کتاب را جعل کرد ، بجز رخصت نامه که در اول آن است و تألیف پدرم میباشد . منتهی اخباری را که در آن آورده تماماً از ما روایت نموده است .

ابوالفرج بمن گفت این بود حکایتی که از ابوبکر وکیع شنیده وبخاطر سپرده بودم شاید درالفاظش پس‌وپیشی باشد. وجحظه بمن گفت وراقی که آن‌را جعل کرده است میشناسد،

---

۱ــ ف (الاختیار فی النوادر) .

۲ــ ف (و مایجی فیها) جب (وماغنی فیها) .

و نامش سندی‌بن علی ، و در طاق الزبل حجرهٔ داشت ، و برای اسحاق وراقی میکـرد ، او با همبازش آن را جعل کرده‌اند . این کتاب در قدیم بکتاب‌السراه[1] معروف بود . و در یازده جزء است که هرجزئی باولش نامیده‌شده‌و جزء اول رخصت‌نامه‌ایست که اسحاق تألیف کرده و خالی از شك و تردید است .

## ترتیب اجزاء کتاب که تا بامروز روایت میشود

اولی آن :

عَلِقْتُ الهَوٰی مِنْها وَلیداً وَلَمْ یَزَل — اِلی اَلحولِ یُنمی حُبّها وَ یَزیدُ

دومی آن :

وَلا اَحْمِلُ الْحِقدَ القَدیمِ عَلَیْهِمَ — وَلَیْسَ رئیسُ الْقَوْمِ مَن یَحمِلْ الحِقدا

سومی آن :

اَلْمِمْ بِزَینبِ اَنَّ اَلرکَبَ قَدوفدوا[2] — قَلَّ العَزاءُ لَئِن کانَ الرَحیلُ غَدا

چهارمی آن :

قِفا نَبِكْ مِنْ ذِکْرٰی حَبیبٍ وَمَنْزِلِ — بِسِقْطِ اللِّوی بَیْنَ الدخُولِ فَحَومَلِ

پنجمی آن :

اَعاذِلْ اَنَّ المالَ غادٍ وَ رائحٍ — وَیَبْقٰی مِنَ المالِ الاحادیثُ وَالذکرُ

ششمی آن :

عُوجی عَلَیْنا رَبَّةَ الهَوْدَجِ — اِنَّكَ اِنْ لَمْ تَفْعَلی تَحرَجی

هفتمی آن :

یا بِنْتِ عاتِکَةِ الَّتی[3] اَتَغَزَّلُ — حَذَرَ العِدٰی وَ بِهِ الفُوادِ مُوَکَّلِ

هشتمی آن :

هاجَ الهَوٰی لِفُوادِكَ المُهْتاجِ — فَانْظُر بِتَوضِحِ باکِرِ الاحْداجِ[4]

---

۱ـ ف (الشرکه) . ۲ـ جـ (قدوا) . ۳ـ ف (عاقلةالذی) .

۴ـ ضرورتی برای ترجمه این اشعار دیده نشد .

نهمی آن :

فَاِنَّكَ كَاللَّيْلِ الذی هُوَ مُدْرِكی و اَنْ خِلْتَ اَنَ الْمُنْتَاىٰ عنكَ وَاسِع

دهمی آن :

اِذا اَذْنَبَت . . . . . زَارَهـا[1] اَهْلُهـا [2]

اسحاق درباره گروهی از شاعران تألیفاتی دارد که از آن جمله است : کتاب اخبار حسان . کتاب اخبار ذی الرمة . کتاب اخبار الاحـوص . کتاب اخبار جمیل . کتاب اخبار کثیر . کتاب اخبار نصیب . کتاب اخبار عقیل بن علقمة . کتاب اخبار ابن هرمة .

## حمادبن اسحاق .

صولی گوید : حماد ادیب و راویه بود ، و در بسیاری از مجالس در آوازخوانی پدرش حضور داشته و بزرگان مشایخ پدرش را دیده ، و از ابوعبیده ، واصمعی شنیده بود . درادب کتابهای زیادی تألیف کرد ، و بیشترین معلومات پدرش را فرا گرفته بود . دیگری ـ غیر از صولی گوید : حماد ملقب بسرد بود ، ویحیی بن علی گفته است از پدرم پرسیدم که چرا حماد را سردمینامند ، جواب داد ، ای پسر ، باو ستم کردند ، او در مجالسی که پدرش داشت حاضر میشد . و اسحاق در ظرافت و تندمزاجی مانندآتش شعله‌ور بود . وفات حماد در... و این کتابها از اوست : کتاب الاشریه . کتاب اخبارالحطیئة . کتاب اخبار ذی‌الرمة . کتاب اخبار عروة بن اذینه . کتاب مختار غنا ابراهیم ـ پدر بزرگش . کتاب اخبار رؤبه . کتاب اخبار عبیدالله بن قیس الرقیات . کتاب اخبار الندامی .

## اخبار خاندان منجم از روی ترتیب

ابومنصور نامش آبان حسیس بن وریدبن کادبن مهابنداد بن حسیس[3] بن فرخ‌دادبن استاد (زیاربن) مهرحسیس بن یزدجرد است. وفرزندش یحیی برده مأمون ، ومکنی بابوعلی بوده ، و درابتداء بفضل بن‌سهل بستگی داشت ، و او در احکام نجوم برأی و نظرش عمل میکرد و پس‌از پیش‌آمدی که برای فضل رخ داد[4]. مأمون اورا برای خودبرگزید ، وباسلام‌آوردن ترغیب نمود ، واو نیز بردست مأمون اسلام آورده و ویژه او گردید . و در سفر بطرسوس[5]

---

۱ـ ف (دارها) . ۲ـ ضرورتی برای ترجمه این اشعار دیده نمیشود .

۳ـ ف (حساس) . ٤ـ ظاهراً اشاره بکشته شدن فضل بن سهل در حمام بامر مأمون‌است (ر.ك. قاموس‌الاعلام ترکی) . ۵ـ طرسوس شهریست در مرز شام میان انطاکیه وحلب (معجم‌البلدان) .

وفات یافته و درحلب در گورستان قریش‌بخاك سپرده شده ، و سنگ قبری هم دارد که نامش بر آن نوشته شده است . فرزندان او عبارتند از : محمد ، علی ، سعید ، و حسن . محمد ادب و بلاغتی نیکو ، و فصاحت زبان داشت وکتابهائی تألیف کرد ، واخبار او مشهور است ، واز جمله کتابهای او. کتاب اخبارالشعر است . و درآواز ونجوم نیز با اطلاع بود .

علی‌بن‌یحیی ، بمحمدبن اسحق‌بن‌ابراهیم مصعبی پیوست، بعد بفتح‌بن خاقان‌پیوستگی پیداکرد ، و خزانه حکمتی برای او ترتیب داده ، و ازکتابهای خود وکتابهائیکه برای فتح نوشت ، آن قدر در آنجا جمع نمودکـه هیچ خزانهٔ حکمتی آن مقدارکتاب نداشت . و در روزهای‌آخر دوران معتمد ، وفات یافته، و درسرمن‌رای[1] بخاك سپرده شد. فرزندان او عبارتند از : احمد ابوعیسی ، عبدالله ابوالقاسم ، یحیی ابواحمد ، هارون ابوعبدالله . و هارون کتابهای زیادی تألیف کرده است .

## حکایتی دیگر از این خاندان

ابوالحسن علی‌بن یحی بن ابومنصور منجم ، ندیم متوکل ، و نزدیکتر از هر کسی باو ، و ازخاصان او بود . و در نزد خلفائیکه بعد از متوکل آمـدند ، تا دوران معتمد ، همین مرتبت را داشت ، راویه اشعار ، و اخبار ، وشاعر خوبی بود، اسحاق را دیده، و از اوآموخته وبرای هنرمندیش خلفا ویرا بر همه مقدم میداشتند ، و در مجالس خانوادگی خود او را شرکت میدادند ، و همه رازهای درونی خود را پیش او فاش کـرده ، و او را امین اسرارخود میدانستند. وفاتش در سال (دویست‌و) هفتاد وپنج . و این کتابها از اوست: کتاب (الشعرو) الشعراء القدماء والاسلامین[2] ـ و درآن ، از محمد بن سلام ، و محمد بن عمر جرجانی، و دیگران روایت کرده است . کتاب اخبار اسحاق‌بن ابراهیم . کتاب‌الطبیخ.

## فرزندش ابواحمد

یحیی‌بن علی‌بن یحی‌بن ابومنصور ، در سال دویست وچهل یك بدنیا آمده و در شب دوشنبه سیزدهم ربیع‌الاول سال سیصد درگذشت . و ندیم موفق وخلفاء بعد از او بود ، واز متکلمان مذهب معتزله بشمار میرفت. و دراین‌باره کتابهای زیادی دارد . در بغداد مجلسی داشت که گروه متکلمان درآن حاضر میشدند . ازکتابهای اوست: کتاب الباهر فی اخبار (واشعار) شعراء مخضرمی‌الدولتین . باین ترتیب: بشار ، هرمه ، طریح ابن میاده ، مسلم، اسحاق‌بن ابراهیم ، ابن‌هفان ، و یزیدبن‌طثریه . وآخرین نفرمروان ابوحفصه استوآنرا

---

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۷۵ همین کتاب .

۲ـ ف (الاسلامیة) .

بپایان‌نرسانید و فرزندش ابوالحسن تصمیم‌گرفت آنرا بپایان رسانـد ، و شاعرانی‌که بعد پیدا شده بودند بر کتاب پدر خود بیفزاید ، و ابودلامه ، والبهٔ حباب ، یحـی بن زیاد ، مطیع‌بن ایاس ، و ابوعلی نصیر را ، بر آن‌افزود .

ابوالحسن ، متکلم و فقیه بمذهب ابوجعفر ( طبری بود ، من بخط او چند قطعه از کتابهای ابوجعفر را) در فقه (دیده‌ام) . و ابوالحسن کتابهای دیگر ـ جز آنچـه در بالا گفتیم ـ دارد و از آن جمله است : کتاب اخبار اهله و نسبهم فـی‌الفرس . کتاب الاجماع فی‌الفقه علی مذهب‌الطبری. کتاب المدخل الی مذهب‌الطبری و نصرة مذهبه . کتاب‌الاوقات.

## ابوعبدالله هارون

بن‌علی‌بن یحیی‌بن ابومنصور . درجوانی بسال دویست و هشتاد و هشت وفات یافت . و این کتابها از اوست : کتاب البارع ـ وآن منتخباتی از شعر(شعراء)جدید است بدون شرح حال‌آنان. کتاب‌اخبار[1] الشعراء الکبیر که‌ناتمام مانده وآنچه‌بدست آمد ، بشار ، ابو عناهیه ، و ابونواس ، است . کتاب النساء و ماجاء فیهن من‌الخبر و محاسن ماقیل فیهن من‌الشعر والکلام الحسن .

## ابوالحسن علی‌بن هارون

بن علی‌بن‌یحیی . او را دیدیم و از او چیزهائی شنیده داریم . راویه (شعر) و شاعر و ادیبی ظریف ، و متکلم نیکوکاری[2] بود . و ندیمی گروهی از خلفاء را پیدا کرد . خود او بمن گفت درسال هفتاد وهفت بدنیا آمده است . وتا سال سیصدوپنجاه ودو که وفات یافت خضاب میبست . و هفتاد و شش سال عمر کرد . این کتابها از اوست : کتاب شهر رمضان ـ برای راضی تألیف کرد . کتاب النوروز والمهرجان . کتاب الرد علی‌الخلیل فی‌العروض . کتاب رسالته فی‌الفرق بین ابراهیم بن المهدی و اسحاق الموصلی فـی الغناء . کتاب ابتدأ فیه بنسب اهله ـ برای مهلبی تألیف کرده و بپایان نرسانید . کتاب اللفظ‌المحیط بنقض ما لفظ‌به اللقیط که معارضهٔ‌ایست باکتاب ابوالفرج اصفهانی . کتاب الفرق والمعیار بین‌الاوغاد والاحرار .

## ابوعیسی

احمدبن‌علی‌بن یحیی، ازفضلاء این خاندان‌وپیش از علی‌بن هارون‌بود .واین کتاب‌از

---

۱ــ ف (اختیار) .

۲ــ ف (حبرا) جب (خیّرا) .

اوست : کتاب تاریخ سنی العالم .

## ابو عبدالله هارون

بن‌علی‌بن هارون . روش خاندان و پدران خود را داشت . و شاعر و ادیب و عارف بغناء وآواز بوده ، ودر کلام هنرمندی وبرجستگی داشت. ولادتش در سال ... و وفاتش در سال ... بود. وکتاب مختار فی‌الاغانی ـ از اوست .

## خاندان حمدون

حمدون بن اسماعیل‌بن داودکاتب ، اول نفر این خاندان است‌که ندیمی داشت . و فرزندش احمدبن حمدون راویه واخباری بود ، و از عدوی روایت‌کرده است . ازکتابهای اوست : کتاب الندماء و الجلساء .

## ابوهفان مهزمی

ذکر او در شاعران جدید خواهدآمد . از اخباریان ، و راویان ، و صاحب تصنیف بود. این‌کتابهااز اوست : کتاب‌الاربعة فی‌اخبارالشعراء. کتاب صناعةالشعر. کتاب‌بزرگیست که پارهٔ ازآن را دیده‌ام .

## یونس کاتب

معروف بیونس مغنی . فرزند سلیمان . مکنی بابوسلیمان ، از مردم فارس است‌که دوره عباسیان‌را هم درك‌کرد . سکری مینویسد وی از بردگان ، وبردهٔ زبیر بن‌عوام بود. کتابهای اودراغانی ومغنیان مشهور است، وگویند ابراهیم از اوآموخته بود . این‌کتابها از اوست : کتاب مجرد یونس . کتاب القیان . کتاب‌النغم .

## ابن بانه

نامش عمروبن بانه[1] وبانه مادر او، و پدرش محمدبن‌سلیمان‌بن راشد ، برده‌یوسف‌بن عمرثقفی است . بانه دختر روح . کاتب سلمه‌وصیف بود، ، وکتاب مجرد عمروبن بانه[2] از

---

۱ــ ف (عمرو و بانه امه) جب (عمروبن بانه وهی‌امه) .

۲ــ (مجردالاغانی) .

اوست . وی از خاصان متوکل و با او مانوس بود . از اسحان و دیگـران صنعت آواز را آموخته ودرآن هنرمندی داشته، و تا دوران معتصم زنده بود . در بغداد اقامت داشت ، و گاه بگاه بسرمن رای[1] میرفت ، و در سال دویست‌وهفتاد وهشت وفات یافت .

## صینی[2]

نامش حبیش[3] بن موسی ، و صاحب ـ کتاب الاغانی علی‌حروف‌المعجم ـ است . این کتاب را برای متوکل تألیف نموده ، ودرآن چیزهائی از آوازها آورده که نه اسحاق . و نه عمروبن بانه ، ازآن ذکری نکرده‌اند و نام مغنیان زن ومردی را از دورهٔ جاهلیت و اسلام ذکر کرده که شگفت انگیز است . وکتاب الاغانی علی‌الحروف . وکتاب مجردات‌ـ المغنین . از اوست .

## ابوحشیشه

نامش محمدبن علی‌بن امیه ، مکنی بابو جعفر ، از فـرزندان ابو امیه کاتب ، و از طنبوریان ماهری در فن خود بود ، وجحظه عقیده داشت کـه وی این هنر را از او آموخته است . وفاتش در ... و این کتابها از اوست : کتاب‌المغنی‌المجید ـ کـه آنـرا بخطی کهنه دیده‌ام . کتاب اخبارالطنبوریین .

## جحظه

ابوالحسن احمدبن جعفربن موسی‌بن خالدبن برمك ، شاعر و آوازخـوانی‌است که اشعار دل نشینی دارد . و درهنر طنبور حاذق ، و ادبیاتش نیکو ، و ماهر بتمام معنا بود . علما و راویان را دیده و ازآنان آموخته ، و اخبار او مشهورتر ازآن است که ما بخواهیم در اینجا ذکر کنیم ، برای آنکه در زمان ما حیات دارد . و با این اوصافی که درباره او گفتیم مردی بدسرشت‌وچرکین است دردینش پاره چیزها ، بلکه خیلی چیزها گفته میشود. ابوالفتح بن نحوی این اشعار جحظه را برمن خواند .

اِذَا مٰا ظَمِئتُ اِلٰی ریقه جَعَلْتُ اَلمدٰامَةَ مِنْهٰا بدیٰلا[4]

وَ اَیْنَ اَلمدٰامَةَ مِنْ ریقه ولٰکن اُعَلِّل قلباً علَیلا[5]

---

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۷۵ همین کتاب . ۲ـ ف(النصبی) . ۳ـ ف (حسن).

٤ـ اگر تشنه‌گردم بآب دهانش ـ بدل‌گیرم از بادهٔ ناب آنرا .

٥ـ کجا بادهٔ ناب و آب دهانش ـ تسلادهم این دل ناتوان را .

جحظه در واسط[1] هنگامیکه نزد ابوبکر بن رائق میرفت ، در سال سیصدو بیست وشش به‌بیماری ورب [2] درگذشت . و این کتابها از اوست : کتاب الطبیخ ـ نازك است . کتاب الطنبوریین. کتاب السکباج. کتاب الترنم[3]. کتاب ماشاهده من امر المعتمد . کتاب المشاهدات. کتاب ما جمعه مماخزنه[4] المنجمون فصح من الاحکام .

بعداز این اخبار، اخبار قریص‌مغنی است که پس از هفده ورق خواهد آمد ، وترتیبی است که مؤلف داده .

## برگردیم بمصنفان مشهور

محمدبن اسحاق گوید : اگر از منصفان مشهور کسی را ذکر کردیم ، بدنبال او کسی را نیز خواهیم آورد که نزدیك و همانند او باشد، گوآنکه زمان او عقب‌تر ازآن کسی باشد که بعد ذکر گردیده ، و این‌رویه را ما در تمام این کتاب اتخاذ کرده‌ایم . خداوند بفضل و کرمش ما را مددکار باشد .

## اخبار ابن ابوطاهر

ابوالفضل احمدبن ابوطاهر، ونام ابوطاهر ، طیفور است. احمد از زادگان خراسان و فرزندان دولتیان بود ، که در بغداد متولد گردید . جعفر بن حمدان صاحب کتاب الباهر گوید : او ادب آموز کاتبان همگانی بود، سپس برای تخصصی که پیدا کرد ، در جانب شرقی سوق الوراقین[5] جائی برای خودداشت. و من درمیان تمام کسانیکه بتألیف و گفتن شعرشهرت دارند ، کسی را ندیدم که کلمات را باندازه او تصحیف کند . و کند فهمی او را درعلم داشته

---

۱ــ واسط شهریست میان بصره و کوفه که فاصلهٔ آن بهریك از این دوشهر پنجاه فرسنگ است (معجم البلدان) . ۲ــ ف (الدرب) جب (الورب) و ورب بیماری فساد روده است (المنجد) . ۳ــ ف (التدیم) . ٤ــ ف (جربه) .

۵ــ سوق الوراقین دربغداد میان طاق الحرانی و قنطرة الجدیده ومحل ناشران و کتابفروشان وبیش از صد دکان درآنجا بود (رك. دلیل خارطة بغداد ص ۸٦) .

باشد ، و بغلط کلمات را ادا نماید . شعری راکه برای اسحاق بن ایوب گفته بود برای من خواند و بیش از ده‌جا غلط داشت . و دزدی او از نصف و یا ثلث شعر ، بیش از هر کسی بود . ولی با تمام اینها اخلاقش پسندیده ، و ازکاهلان[1] خوش مشرب و شیرین گفتار بشمار میرفت . ولادتش در سال دویست‌وچهار . در همان روزی بود که مأمون از خراسان ببغداد آمد . ووفاتش در سال دویست‌وهشتاد بود، این کتابها از اوست : کتاب المنثور والمنظوم . این کتاب‌را درچهارده جزء درآورده، ولی سیزده جزء در دست مردم است: کتاب‌سرقات‌ـ الشعراء. کتاب بغداد. کتاب الجواهر. کتاب‌المؤلفین. کتاب الهدایا . کتاب المشتق‌المختلف من‌المؤتلف. کتاب اسماءالشعراء الاوائل . کتاب‌القاب‌الشعراء و من عرف بالکنی ومن‌عرف باسم[2] . کتاب‌المعروفین من‌الانبیاء . کتاب الموشا . کتاب اعتذار وهب مـن حنفته[3] (کتاب المغرمین . کتاب المونس . کتاب‌الحلی والحلل) . کتاب من انشد شعراً و اجیب بکـلام . کتاب مرتبة هرمزبن کسری نوشیروان . کتاب خیرالملک‌العانی[4] فی تدبیرالمملکة و (فی)ـ السیاسة . کتاب‌الملک المصلح والوزیرالمعین . کتاب الملک‌البابلی و الملک‌المصری الباغیین والملک‌الحلیم‌الرومی[5] . کتاب العلة والعلیل[6] . کتاب‌المزاج والمعاتبات . کتاب المعتذرین. کتاب مفاخرةالورد والنرجس . کتاب الحجاب . کتاب مقاتل‌الفرسان. کتاب مقاتل‌الشعراء. کتاب‌الخیل . بزرگ است[7] . کتاب الطرد . کتاب سرقات‌النحویین من ابی تمـام . کتاب جمهرة (نسب) بنی‌هاشم . کتاب رسالته الی ابراهیم‌بن المدبر[8] کتاب رسالته فی‌النهی عنـ الشهوات . کتاب رسالته الی‌علی‌بن یحیی. کتاب‌الجامع‌فی‌الشعراء و اخبار هم . کتاب فضلـ العرب علی‌العجم. کتاب‌لسان‌العیون. کتاب اخبارالمتطرفات[9]. وگویند فرزند او ابوالحسین این دو کتابرا تألیف کرده است .

## کتابهای او در منتخبات اشعار شاعران

اختیار شعر بکربن‌النطاح . اختیار شعر دعبل‌بن علی . اختیار شعر مسلم . اختیار

---

۱ـ ف (الکهوب) جب (الکهول) وکاهل یکسانی گویندکه میان سی وپنجاه سال باشند (المنجد) . ۲ـ جب (باسمه) .
۳ـ ف (حبقته) . ٤ـ ف (خبرالملک‌العالی) .
٥ـ ف (الحکیم‌الرومی) . ٦ـ جب (والقلیل) .
۷ـ ف (الکبیر) جب (کبیر) . ۸ـ ف (الولید) .
۹ـ ف (المتظرفات) .

شعرالعتابی . اختیار شعر ابی‌منصورالنمری . اختیار شعر ابی‌العتاهیة . کتاب اخبار[1] بشار والاختیار من شعره . کتاب اخبار[2] مروان والاختیار من شعره و اخبار آل مروان . کتاب اخبار ابن‌میاده . کتاب اخبار ابـن هرمه و مختار شعره . کتاب اخبار ابن‌الدمینه . کتاب اختیار شعر عبدالله بن قیس‌الرقیات .

## فرزند او عبیدالله

بن‌احمدبن ابوطاهر ، مکنی بابوالحسین ، رویه پدر را در تألیف و تصنیف داشت . وروایتش از روایات اوکمتر است . و احمد حاذقتر و ماهرتر از پدرش بود . و بـر کتاب بغداد تألیف پدرش ، این کتابها را افزود ، چون پدرش آنرا تا آخر دوران مهتدی نوشته بود . وابوالحسین، اخبار معتمد ، اخبار معتضد ، اخبار مکتفی ، و اخبار مقتدر را ـ که ناتمام مانده ـ برآن افزود . و این کتابها را نیز داشت : کتاب‌السکباج و فضائلها . کتاب المتطرفات والمتطرفین[3] .

## خاندان ابونجم

نام ابونجم هلال ، از مردم انبار[4] وکاتب بود . فرزندش صالح بن ابونجم از مردم بغداد ، و خود ابونجم بردهٔ بنی‌سلیم بود . احمدبن ابونجم از شاعران وکنیه‌اش ابودمیك[5] است . گویند ، این گفته خود :

كَأَنَّهُ فی‌ٱلفلك ٱلدّوار صَوْتُ ٱلمؤذّن[6]

راکه‌برای ابوشیعی‌خواند ، ابوشیعی گفت: خدا شماگروه بنی‌سلیم را از میان‌بردارد خنساء میگوید :

كَأَنَّهُ عَلَمٌ فی رَأسه نَارٌ[7]

و توهم این را میگوئی. پسر برادرشان احمدبن منجم‌کاتب ، از مترسلان،ومتکلمان و شاعران بود ، واین کتابها از اوست : کتاب‌التوحید و اقاویل الفلاسفة (فی‌ذلك) . کتاب

---

۱ــ ف (اختیار) . ۲ــ ف (اختیار) .
۳ــ ف ( المتظرفات و المتظرفین) . ٤ــ رجوع شود بصفحهٔ ۸ همین کتاب .
٥ــ ف (ابوالرمیل) . ٦ــ در این فلك‌گردان چـون بانگ اذان بـاشد .
ف (صوت‌المردن) . ۷ــ چون درفشی است بسرشعله آتش دارد .

النواحی فی اخبار الارض . وگویند این کتاب از تألیفات ابو اسحاق ابراهیم بن ابوعون است .

## ابواسحاق بن ابوعون

ابو اسحاق ابراهیم بن ابوعون احمدبن منجم ، از اصحاب ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی معروف باین ابوعزاقر ، و مورد اعتماد او بود ، چون نسبت باو غلوی داشت ، و او را خدای خود میدانست. تعالی‌الله عن‌ذلك . هنگامیکه ابن ابوعزاقر را دستگیر کردند، او نیزدستگیر ، وپس از چندی گردنش را زدند، زیرا از وی خواستندکه بابوعزاقر ناسزا گوید ، و خیو براو اندازد ، وی از ترس و شقاوتی که داشت امتناع کرده وبلرزه افتاد . ابواسحاق ، ادیب و مؤلف و ناقص‌العقل بود ، و ما خبر او را درضمن خبر عزاقری ذکر خواهیم کرد . و این کتابها از اوست : کتاب النواحی فی‌اخبارالبلدان . کتاب الجوابات‌ـ المسکته . کتاب‌التشبیهات . کتاب بیت‌مال‌السرور . کتاب‌الدواوین . کتاب‌الرسائل .

## اخبار ابن ازهر .

ابوبکرمحمدبن احمدبن مزیدنحوی اخباری بوسنجی، نژادش ازبوسنج[1] وهنگامیکه وفات یافت بسیار سالخورده بود . بخط عبدالله‌بن علی‌بن محمدبن داودبن جراح ، معروف بابن عرمرم ، خواندم که در سال سیصد وسیزده از ابن ازهر پرسیدند چند سال داری ، گفت هشتاد سال[2] و سه ماه از عمرم سپری شده . وبعد ازآن هم مدتی درحیات بود . این کتابها از اوست : کتاب‌الهرج والمرج فی‌اخبار المستعین والمعتز . کتاب اخبار العقلاء‌ـ المجانین . کتاب اخبار قدماءالبلغاء .

## ابو ایوب مدینی

نامش سلیمان‌بن ایوب‌بن محمد ، از مردم مدینه ، از ادیبان ظریف ، و عارف‌بغنا و آواز، وآوازخوانان بود، و دراین زمینه کتابهائی تألیف کرد ، که ازآن جمله است : کتاب اخبار عزةالمیلاء . کتاب ابن مسجح . کتاب‌قیان‌الحجاز . کتاب قیان مکه . کتاب‌الانفاق[3]. کتاب طبقات‌المغنین . کتاب‌النغم والایقاع . کتاب المنادمین . کتاب اخبار ظرفاءالمدینة . کتاب ابن ابی‌عتیق. کتاب اخبار ابن‌عایشه . کتاب اخبار حنین‌الحیری[4] . کتاب ابن‌سریج.

---

۱ــ بوسنج از دهات ترمذ است (معجم‌البلدان) .

۲ــ ف (سی‌سال) . ۳ـ ف (الاتفاق) . ٤ـ ف (الحری) .

کتاب‌الغریض .

## تغلبی

نامش محمدبن حارث ، و در دستگـاه فتح بن خاقان بود . این کتابها از اوست : کتاب اخلاق‌الملـوك (برای فتح‌بن خاقان تألیف کرد) . کتاب رسائله . کتاب‌الروضه .

## ابن حرون

نامش محمدبن احمدبن حسن[1] بن اصبغ‌بن حرون ، تألیفات وتصنیفاتش خوب‌وادب نیکوئی داشته ، و از مـردم بغداد ، و دودمان نویسندگـان بود . این کتابها از اوست : کتاب المطابق و المجانس . کتاب الحقایق ـ بزرگ است . کتاب الشعر والشعراء . کتاب الاداب . کیاب‌الریاض . کتاب‌الکتّاب . کتاب‌المحاسن . کتاب مجالسة‌الرؤساء .

## ابن خرزادبه[2]

## (باید برابن عماره مقدم آورده شود)

ابوالقاسم عبیدالله‌بن احمدبن خرزادبه ، وخرزادبه گبری بود کـه بردست برمکیان اسلام آورده و اداره نامه‌رسانی وخبر درنواحی جبل[3] با او بود . وندیم معتمد و ویژهٔ او گردید . این کتابها از اوست : کتاب‌المسالك والممالك . کتاب‌الطبیخ . کتاب ادب‌السماع. کتاب جمهرة انساب‌الفرس والنوافل . کتاب اللهو والملاهی. کتاب‌الشراب . کتاب‌الانواء. کتاب الندماء والجلساء .

## ابن عمار[4] ثقفی

ابوالعباس احمد بن عبیدالله بن محمد بن عمار[4] ثقفی کاتب ، وکالت‌کارهای قاسم بن عبیدالله ، وفرزندانش با او بوده ، و با ابوعبدالله محمدبن (داودبن) جراح مصاحبت‌داشته، و از وی روایت میکرد . مجالس واخباری دارد . و در سال سیصدو نوزده وفات یافته . و این کتابها ازاوست. کتاب‌المبیضة‌فی‌اخبار آل ابیطالب. کتاب‌الانواء . کتاب‌مثالب‌ابی‌نواس[5].

---

۱ـ ف (الحسین) .
۲ـ بدستور مؤلف ما او را پیش از ابن‌عماره آوردیم .
۳ـ رجوع شود بصفحه ۷٤ همین کتاب .
٤ـ ف (عماد) .
۵ـ ف (ابی‌خراش) .

کتاب اخبار سلیمان بن ابی شیخ . کتاب الزیادات فی اخبار الوزراء . کتاب حجر بن عدی. کتاب رسالته فی بنی امیه . کتاب اخبار ابی نواس . کتاب اخبار ابن الرومی والاختیار[1] من شعره. کتاب رسالته فی تفضیل بنی هاشم و اولیائهم وذم بنی امیه واتباعهم . کتاب المناقضات. کتاب رسالته فی امر ابن المحرر المحدث. کتاب اخبار ابی العتاهیه . کتاب اخبار عبدالله بن معاویة بن جعفر . (کتاب رسالته فی مثالب معاویه) .

## سرخسی

ابوالفرج احمد بن طیب سرخسی[2] ، ادیبی بلیغ ، و روایت بسیاری دارد . و این کتابها ازاوست : کتاب السیاسة . کتاب الممالك و الممالك . کتاب ادب الملوك . کتاب الدلالة علی اسرار الغناء .

## جعفر بن حمدان موصلی

ابوالقاسم جعفر بن حمدان موصلی ، فقیه و صاحب تألیفات و تصنیفات خوبی است فقاهتش برمذهب شافعی و از شاعران و ادیبانی بود که در نقد شعر توانائی داشت وروایات بسیاری دارد . درفقه نیز کتابهائی دارد که ضمن شرح حال فقهاء بآن اشاره خواهیم کرد. وکتابهای ادبی او بدینقرار است : کتاب الباهر فی الاختیار من اشعار المحدثین( و بعض- القدماء والسرقات) . کتاب الشعروالشعراءالکبیر ـ ناتمام . کتاب السرقات ـ ناتمام ، واگر آنرا بپایان میرسانید مردم را بی نیاز ازکتابهائی دراین معنا میداشت . کتاب محاسن اشعار المحدثین ـ نازکست .

## ابوضیاء نصیبی

ابوضیاء بشر بن یحیی بن قتبی[3] نصیبی از مردم نصیبین[4] و از شاعرانی است که شعرش کم ، و ادبش فراوان بود. این کتابها از اوست : کتاب سرقات البحتری من ابی تمام . کتاب الجواهر . کتاب الاداب . کتاب السرقات الکبیر ـ ناتمام .

---

۱ـ ف (والاختیارات) .

۲ـ سرخس بفتح اول وسکون دوم از شهرهای قدیم خراسان است و درمیان نیشابور و مرو قراردارد (معجم البلدان) .

۳ـ ف (القینی) .

٤ـ نصیبین از شهرهای آباد و در راه قافله میان موصل و شام قراردارد (معجم البلدان) .

## ابن ابومنصور موصلی

یحیی‌بن ابومنصور ، خانواده‌اش در موصل زیاد هستند ، و کتابهایش در دسترس همه بوده، و ادب بسیارخوبی داشت . و این کتابها ازاوست : کتاب الاغانی ـ که‌بترتیب‌حروف، آنرا تألیف کرد. کتاب المعاریض . کتاب‌العود والملاهی . کتاب‌الطبیخ ـ نازك‌است.

## ابن‌مرزبان

ابوعبدالله محمدبن خلف‌بن مرزبان ، طریقهٔ[1] احمدبن طاهر را پیروی میکـرد . و اخبار واشعار . وچیزهای نمکینی در حفظ داشت . این کتابها از اوست : کتاب الحاوی‌فی علوم‌القرآن ـ کتاب بزرگیست در هفده جزء . کتاب اخبار ابی‌قیس‌الرقیات ومختارشعره. کتاب‌المتیمین . (کتاب) المعصومین . کتاب الشراب ـ مشتمل بـرچندین کتاب . کتاب ـ المتباعدین[2] . کتاب الروض(والزهر) . کتاب الجلساء والندمـاء . کتاب السودان و فضلهم علی‌البیضان . کتاب القاب‌الشعراء . کتاب الشعر و الشعراء . کتاب الهدایا . کتاب‌الشتاء و الصیف . کتاب النساء والغزل . کتاب اخبار عبدالله بن جعفر بن ابیطالب ، رضی‌الله عنهم . کتاب ذم‌الحجاب والعتب علی‌المحتجب . کتاب ذم‌الثقلاء . کتاب اخبارالعرجی .

## کسروی .

معروف بعلی‌بن مهدی. کنیه‌اش ابوالحسین، آموزکاری‌ادیب، با محفوظات ومعرفت، بویژه بکتاب العین بود، درابتدا ادب‌آموز فرزندان هارون‌بن علی (بن‌یحیی) ندیم گردید و سپس باابونجم بدر معتضدی پیوست . وازکتابهای اوست : کتاب الخصال . کتاب مناقضات من زعم‌انه لاینبغی ان‌یقتدی‌القضاة فی‌مطاعمهم بالائمةوالخلفاء . و این‌کتاب بکسروی‌کاتب، نسبت داده شده است . کتاب‌الاعیاد والنوادر . کتاب مراسلات الاخوان ومحابات‌الخلان.

## ابن بسام شاعر

علی‌بن محمدبن نصربن منصوربن بسام، ومادرش امامه دختر حمدون ندیم ـ ازیك‌پدر و مادر است و از شاعران و ادیبان ونویسندگان ظریفی بوده ، و از زبانش کـی بـلامت‌در نمیرفت ، وفاتش در ... و این‌کتابها ازاوست : کتاب اخبار عمربن ابی‌ربیعه ـ که بلیغ‌تر

---

۱ــ ف (طریقته) جب (طریقة) .  ۲ــ (المساعدین) .

ازآن‌کتابی در این معنا ندیده‌ام . کتاب الزنجیین و هم‌المعاقرون . کتاب دیوان رسائله . کتاب مناقضات الشعراء . کتاب اخبارالاحوص .

## مروزی

نامش جعفربن احمد مروزی ، کنیه‌اش ابوالعباس ، یکی از مؤلفان کتاب ، درسایر علوم‌بود ، وکتابهایش‌خواهان بسیاری داشت. و اول کسی است که در مسالك وممالك کتابی تألیف کرد، ولی باتمام نرسانده ودر اهواز وفات یافته ، و جنازه او را ببغدادآوردند ، و کتابهایش در سال دویست وهفتاد وچهار درطاق الحرانی[1] بفروش رفت . و این کتابها از اوست : کتاب‌المسالك و الممالك . کتاب‌الاداب‌الکبیر. کتاب‌الاداب الصغیر. کتاب تاریخ (آی)القرآن لتایید کتب‌السلطان . کتاب‌البلاغة والخطابه . کتاب‌الناجم .

## صولی

ابوبکر محمدبن یحیی‌بن عباس‌صولی. از ادیبان ظریف و علاقمند بجمع‌آوری کتاب بود . درابتدا آموزگار، راضی وسپس ندیم او گردید ، و پس ازان ، ندیمی مکتفی ومقتدر را نیز دریك وقت و زمان داشته وکارهایش روشنتر ومشهورتر ، و زمانش نزدیکتر از آن است که مادرباره او تحقیقاتی نمائیم. دربازی شطرنج درزمان‌خود ماهرتر از هرکسی بوده و جوانمردی داشت. و تا سال سیصدوسی درقید حیاة بود ، و دربصره درپنهانی وفات یافت، زیرا درباره علی‌علیه‌السلام خبری روایت کرد که سنی و شیعه در جستجوی او برای کشتنش درآمدند . این کتابها از اوست : کتاب الاوراق فی‌اخبارالخلفاء و الشعراء . ناتمام است ، وآنچه ازآن بدست آمده ، اخبار تمام خلفاء ، و اشعار فرزندان خلفاء و پدرانشان[2] از سفاح تا دوران ابن معتز . اشعار بازماندگان‌بنی‌عباس که نه خلیفه ونه از تبار خلیفه بودند و اول‌آن : شعر عبدالله بن علی ، و آخرش شعر ابو احمد محمد بن احمد بن اسماعیل بن ابراهیم‌بن عیسی‌بن منصور است ، پس از آن : اشعار طالبیان فرزندان حسن و حسین ، وفرزندان عباس‌بن علی ، وفرزندان عمربن علی، و فرزندان جعفربن ابوطالب ، و اشعار فرزندان حارث بن عبدالمطلب است . و بدنبال اینها اخبار ابن هرمه ومنتخبات شعر او ، اخبار سید حمیری و منتخبات شعر او، و اخبار احمدبن یوسف ومنتخبات شعر او، (واخبار اسحاق‌بن ابـراهیم و منتخبات شعر او) ، و اخبار سدیف و منتخبات شعر او را آورده ،

---

۱ــ طاق الحرانی ــ از محلات بغداد است (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ص ۸۸) .
۲ــ ف (واباهم) جب (وآبائهم).

و در تألیف ، این کتاب بکتاب مرثدی[1] در شعر و شاعران تکیه داشته ، وبلکه آنرا عیناً نقل کرده وبخود بسته است . و من دستور آن مرد راکه از مخزن صولی (درآمد) دیدم و همان سبب رسوائیش گردید . و جز آن کتاب ، این کتابها نیز از اوست : کتاب الوزراء . کتاب العباده. کتاب ادب الکُتاب[2] علی الحقیقة . کتاب تفضیل السنان ـ برای ابوالحسن علی بن فرات تألیف کرد . (کتاب الشبان) . کتاب الانواع ـ ناتمام . کتاب سئوال وجواب رمضان لابی النجم . کتاب رمضان . کتاب الشامل فی علم القرآن ـ ناتمام . و علمـاء در این کتاب نوادری دارند که ذکرش دراینجا بیمورد است . کتاب مناقب علی بن (محمدبن) فـرات . کتاب اخبار ابی تمام . کتاب اخبار الجبائی ابی سعید. کتاب العباس بن احنف و مختارشعره. (رسالته فی السعاة) . کتاب اخبار ابی عمرو بن العلاء . کتاب الغرر امالی .

ابوبکر این تصنیفات را درباره شعر ازشاعران تازه کار وبترتیب حروف معجم داشت ، ابن رومی ، ابوتمام ، بحتری ، ابونواس ، عباس بن احنف ، علی بن جهـم ، ابن طبا . ابراهیم بن عباس (صولی) . ابن عیینه. ابن شراعه ، صولی. ابن رومی .

## حکیمی

ابوعبدالله محمدبن احمدبن ابراهیم بن قریش حکیمی. از اخباریانی بود که از گروهی شنیده داشت[3] وفاتش در... واین کتابها از اوست : کتاب حلیة الادبا ـ مشتمل بر اخبار ... کتاب سفط[4] الجوهر . کتاب الشباب و فضله علی المشیب[5] . کتاب الفکاهة والدعابه .

## رحابی

نامش ابوعلی .....

## گروه دیگر جز آنهائی که گذشت

## ابوالعباس صیمری[6]

نژادش از کوفه، وقاضی صمیره بود[7]، وی ابوعنبس محمدبن اسحاق بن ابوعنبس، ازمردمان

---

۱ـ ف (المزیدی) . ۲ـ ف (الکاتب) .

۳ـ ف(قدسمع خبر جماعة) جب (قدسمع من جماعه) .

٤ـ جب(سقط). ٥ـ ف (الشیب) .

٦ـ ف (ابوالعنبس الصمیری) . ۷ـ ف (صمیره) و صیمره بفتح اول وبعدجزم و فتح میم وراء ، نام دو محل است یکی در بصره بردهانه نهر معقل ویکی هم میان شهرهای جبل و خوزستان وشهریست در مهرجان قذق (ر.ك. معجم البلدان)

شوخ مشرب وخرافه‌گو، و در عین‌حال ، ادیب و ستاره‌شناس بود . و در این‌باره کتابهائی تألیف کرد ، که منجمان با فضل را دیدم آن‌را میستایند ، متوکل او را ندیم ، ویژه خود ساخت ، و او را با بحتری درحضور متوکل قصهٔ مشهوریست . و تا دوران معتمد هم حیات داشت واز ندیمان اوبود . و این را درهجو آشپز معتمد گفته است :

یا طیبِ اَیّامی بِمَعشُوقٍ  وَ نَحْنُ فی بُعْدٍ مِنَ السّوق [1]

اِذا طَلبتُ الخبزَ مِن فارسٍ  یَنفَخُ لی صالِح فی‌البوقُ [2]

این کتابها از اوست : کتاب تأخیرالمعرفة. کتاب‌العاشق والمعشوق . کتاب‌الرد علی‌المنجمین . کتاب‌الطنبلنب . کتاب کورابلاء . کتاب طوال‌اللحی[3] . کتاب‌الرد علی‌المطیبین. کتاب عنقاء مغرب. کتاب‌الراحة و منافع‌الفداره[4] : کتاب فضائل حلق‌الرأس[5] . کتاب‌هندسة‌العقل . کتاب الاحادیث‌الشاذة . کتاب فضائل‌الزق[6] . کتاب الرد علی‌ابی میخائیل‌الصیدنانی فی‌الکیمیاء. کتاب‌مساوی العوام و اخبارالسفلة‌الاغنام. کتاب‌عجائب‌البحر[7] . کتاب‌الجوابات المسکته . کتاب الحوابین و التریاقات[8] . کتاب فضل‌السلم علی الدرجة . کتاب‌الدولتین فی تفضیل‌الخلافتین. کتاب الفاس‌بن الحائك. کتاب تذکیة‌العقول . کتاب‌السحاقات والثعابین[9]. کتاب الحصحصه[10] فی‌جلد عمیره . کتاب اخبار ابی‌فرعون کندربن جحدر . کتاب تفسیر الرؤیا (کتاب الثقلاء) . کتاب نوادر الحوصی . کتاب مناظرته للبحتری . کتاب نوادر القواد . کتاب دعوة‌العامة . کتاب الاخوان والاصدقاء . کتاب کنی[11] الدواب . کتاب احکام النجوم . کتاب المدخل الی[12] صناعة‌التنجیم . کتاب صاحب‌الزمان . کتاب‌الحلعتین . (کتاب فضل السلم علی‌الرحة) . کتاب استغاثة‌الجمل‌الی ربه . کتاب فضل السرم علی‌الفم . کتاب نوادره و اشعاره .

## ابوحسان نملی

ابوحسان محمدبن حسان ، یکی از نیکان و ادیبان دوران متوکل است ، و با او

---

۱ـ خوش آن روزگاریکه بامعشوقه دوراز بازار بودیم .
۲ـ و اگر از سواری نانی میخواستیم صالح برای ما بوق میزد .
۳ـ ف (اللحیین) .
۴ـ ف (العیاره) .
۵ـ ف (خلق‌الانسان) .
۶ـ ف (الرزق) .
۷ـ ف (البحره) .
۸ـ ف (الجوارش والدریاقات) .
۹ـ ف (والیعامیر) .
۱۰ـ ف (الحضخضه) .
۱۱ـ ف (کی) .
۱۲ـ جب (فی) .

سخنانی‌داشت. این کتابها از اوست : کتاب برجان و حباحب فی‌اخبارالنساء والباه . کتاب صغیر .این نیز در همان معنی است . کتاب البغاء . کتاب السحق . کتاب خطاب المکاری لجاریة البقال .

## ابوعبر هاشمی

مکنی بابـوالعباس محمد بن احمد بن عبدالله بن عبدالصمد بن علـی بن عبدالله بن عباس . جحظه گوید کسی را ندیـده‌ام چون او متن کتابی را در حفظ داشته باشد و بهتر از او شعر گوید. هیچ صنعت وهنری در دنیا نبود که او با دست‌خود آنرا نسازد ، تاجائیکه دیدم خود اوخمیر کرده و نان میپخت . پدرش حامض لقب داشت . و مرد با محفوظـات وادیبی بود. وخود او از ناصبیان سرسخت وملعونی بود، که در قصرابن هبیره ـزمانی که بآنجـا بـرای گرفتن جیره خود رفـت کشته شد . و گـروهی از شیعیان[1] او راکشتند . برای‌آنکه شنیدند نسبت بعلی‌علیه‌السلام[2] بدگوئی میکند.و اورا از (بالای) بام(کاروانسرا) که‌آنجا خوابیده بود پائین انداختند و جان‌داد (این‌واقعه) در سال دویست‌و پنجـاه اتفاق افتاد . و از اشعار اوست :

زائرٌ نَمَّ عَلَیه حُسْنه  کَیْفَ یخفیِ اللَیلْ بَدْراً طَلَعَا[3]
اَمْهَلَ اَلغَفْلَة حَتّی اَمکَنتَ  وَرَعی الحَارِس[4] حَتّی هجَعَا[5]
رَکَبَ الا هَوْ آلَ فی زَوْرَتة  ثمَ مَا سَّلَمَ حَتی وَ دَعَا[6]

(این اشعار با اختلاف کمی درالفاظش ازعکوك‌روایت شده‌است).این کتابها ازاوست: کتاب‌الرسائل .کتاب سماه جامع‌الحماقات و حاوی[7] الرقاعات .کتاب‌المنادمة و اختلاف[8] الخلفا والامراء .کتاب نوادره و امالیه .کتاب اخباره و شعره .

## ابن‌شاه طاهری[9]

ابوالقاسم علی‌بن محمد بن شاه طاهری[10] ، از فرزندان شاه میکال . ادیبی خوب و

۱ـ ف (الرفضه) .  ۲ـ ف (کرم الله وجهه) .
۳ـ زیارت کنندهٔ که زیبائیش براو نمامی‌میکرد- بهمانگونه‌که تاریکی شب ماه‌را پنهان نخواهد ساخت .  ٤ـ ف (السامر) .
٥ـ از بی‌نوجهی‌مجالی‌برای رفتن یافته ـ و با خواب‌رفتن پاسبان بسوی مقصدشتافته .
٦ـ و با تحمل بیم و هراس برای این دیدار ـ هنوز سلامی نکرده خداحافظی نموده و بجای خود برگشت .  ۷ـ ف (و مأوی) .  ۸ـ ف (اخلاق) .
۹ـ۱۰ـ ف (الظاهری) .

خوش مشرب، و ظریف و پاکیزه بود. و این کتابها از اوست : کتاب اخبار الغلمان. کتاب اخبار النساء . کتاب دعوة التجار. کتاب فخر المشط علی المرآة . کتاب الرؤیا . کتاب الخبز (والجبن) والزیتون . کتاب حرب اللحم والسمك. کتاب عجائب البحر. کتاب البغاء ولذاته. کتاب قصیدة خیارنا[1] مکانس . کتاب الضخضخه . کتاب البدال .

## ۵رد معروف بمبارکی[2]

(نامش . . .) . و این کتابها از اوست : کتاب الهمج و الرعاع و اخلاق[3] العوام . کتاب نوادر الغلمان والخصیان .

## کتنجی

نامش ... در طبقه ابوعنبس و ابوعبر[4] بود . و بقولی پس از وفات ابوعبر[5] جانشین او درحماقت گردید . بخط ابن بامنداذ[6] ؛ و گمان دارم مانیداد است ـ خواندم که کتنجی بسلیمان وهب ، یا عبیدالله ـ این تردید از من است[7]ـ نوشت ، دوستانت فدایت شوند ، چه آنهائیکه مانندن من احمقند ، وچه آنهائیکه چون تو عاقلند ، ما در زمانی هستیم که عاقلان چون بهرهٔ از عقل ندیدند آنرا رها کردند ، و جاهلان چون سود فراوانی در آن دیدند بآن گرویدند ، آنان برای از دست دادن آنچه راکه داشتند ، و اینان ، برای آنچه راکه بآن گرویده‌اند ، از میان رفتند ، و ما ندانیم با چه کسانی زندگانی نمائیم . و این کتابها از اوست : کتاب جامع الحماقات واصل الرقاعات . کتاب الملح والمحمقین. کتاب الصفاعنه . کتاب المخرقه .

## جراب الدوله

نامش احمدبن محمدبن علوجه سجزی ، طنبور مینواخت (و از مردم ری و بقولی سجزی ، و یکی ازظرفاء بذله گو، ملقب برخ[8] ومعروف بجراب الدوله بود. از کتابهای اوست : کتاب النوادرو المضاحك فی سائر الفنون والنوادر. و این کتاب را ـ ترویح الارواح ومفتاح ـ

---

۱ـ ف (جیادنا) . ۲ـ ف (المیادکی) .
۳ـ جب (اختلاف) .
۴ـ۵ـ جب (ابوالعیر). ۶ـ ف (نامیداد).
۷ـ ف (لاتشك منی) جب (الشك منی). ۸ـ ف (بالریح).

السرور والافراح ، نامیده و بچند فن درآورد ، وکتاب بزرگیست .

## برمکی

کاتب ابوجعفر بن عباسه ، و شتربان معزالدوله ، نامش ... و دستش شل بود . این کتابها از اوست : کتاب الجامع فی‌اشعار المدلفین[1] . کتاب النوادر والمضاحیك[2] .

## ابن بکر شیرازی

مردی دلنشین ، با ادب، وخوش محضری بود . وبرای مطیع کتابت میکرد ، و شعر نمکینی داشت این کتابها از اوست : کتاب الشجون وفنون . کتاب انشاءالرسائل ـ و اینها را از مطیع‌لله فرا گرفته بود .

## گروه دیگری از متأخران که در جاهای مختلف بودند

## ابن فقیه همدانی

نامش احمد (بن‌محمد) از ادیبان است ، وجزاین درباره او چیزی نمیدانیم . این کتابها از اوست : کتاب‌البلدان ـ درحدود هزار ورق ، که از تألیفات دیگران گـرفته ، و کتاب جیهانی راالخت کرده‌است. کتاب ذکرالشعراء المحدثین والبلغاء منهم والمفحمین .

## عبیدالله

بن‌محمدبن عبدالملك کاتب ، واین کتابها ازاوست : کتاب نشوةالنهار و معاقرةالعقار کتاب فضائل‌الصبوح و مناقبه ومعائب‌الغبوق و مثالبه .

## مرد معروف بابو معتمر یا ابومعمر[3]

زیدبن احمد ابوزید[4] کاتب. وازکتابهای از اوست : کتاب‌السجاعة[5] و تلقیح‌البلاغة .

---

۱ــ ف (المفلقین) . ۲ــ ف (المضاحك) .
۳ــ ف (بابن‌المعتمر اوبابی‌المعتمر) . ٤ــ ف (بن‌زید) .
۵ــ ف (الشجاعه) .

( بسم الله الرحمن الرحیم )

(و علیه اتوکل و به استعین)

# مقاله چهارم

از

## کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر شعر و شاعران

در دو فن

محمدبن اسحاق گوید : دراین مقاله منظور ما این است که معلوم داریم سازندگان، و جمع کنندگان ومؤلفان اشعارقدماء و راویان آنان و دیوان اشعارشان ، واشعارقبائل، چه کسانی بودندوچه نامی داشتند. ودرفن دوم این مقاله که مشتمل براشعار متأخران‌وشاعران جدید است ، مقدار حجم و اندازه شعر هرشاعری را از حیث کمی وزیادی بیان داریم . و خداوند ، دراین کاریکه بعهده گرفته‌ایم ، بکرم و لطف خود ، ما را مددکار خواهد بود .

## نام راویان قبائل و اشعار شاعران
## دوره جاهلیت و اسلام تا آغاز دولت
## بنی‌عباس

ابوعمرو شیبانی- نامش گذشت . خالدبن کلثوم کوفی - نامش گذشت ، محمدبن حبیب نامش گذشت. طوسی - نامش گذشت. اصمعی عبدالملک‌بن قریب - نامش گذشت . ابن‌اعرابی نامش گذشت . ودر پیش گفته‌ایم که این علما از چه کسانی از راویان و فصحاء ، و اعراب ، فراگرفته بودند[1] ودیگرحاجتی ببردن نام آنان نبوده ، ونیازمندان میتوانند بجاهائی که ذکر شده است رجوع کنند .

## امرؤالقیس بن‌حجر

از امرؤالقیس، ابوعمرو، واصمعی ، وخالدبن کلثوم، ومحمدبن‌حبیب، روایت کرده‌اند واز تمام‌این روایات. ابوسعید سکری‌مجموعهٔ ساخته وبخوبی از عهده برآمده، وابوالعباس احول نیز آنرا ساخته ولی تمام نکرده ، وابن سکیت هم‌آنرا ساخته است .

## زهیربن ابوسلمی

گروهی از وی روایت کرده‌اند ، وبخوبی از عهده برنیامده ودر روایاتشان اختلاف زیادی است . وسکری‌آنرا بسیار خوب ازکار درآورده است .

## نام شاعرانی که ابوسعید سکری
## اشعارشانرا جمع کرد

محمدبن اسحاق گوید : از علمائیکه اشعار شاعران را جمع کرده ، وبخوبی ازعهده برآمده ، ابوسعید سکری است ، که نامش حسن‌بن حسین است، وما درجای خود اورا ذکر کرده ، ودراینجا نیز کارهای اورا بیان مینمائیم . تا علاقمندان بتوانند بسهولت‌آنرا بدست آورند. ونیز دراینجاکارهای کسانیرا که خواسته‌اندمانندسکری عمل کنند، وازعهده‌برنیامده، و یا بخوبی انجام داده‌اند ، ذکر مینمائیم تا حاجتی بتکرار پیدا نشود . (انشاءالله)

---

۱ــ ف (من‌احد) جب (من‌اخذ) .

امرؤالقیس : گفته شد .
زهیر : گفته شد .
حطیئه : اصمعی و ابوعمروشیبانی و طوسی وابن سکیت جمع کرده‌اند .
لبید بن بن ربیعه عامری : ابوعمروشیبانی واصمعی وابن‌سکیت‌وطوسی‌جمع کرده‌اند .
دریدبن صمه جشمی : ابو عمرو شیبانی و اصمعی .
اعشی‌الکبیر : ابوعمرو ، و اصمعی و ابن سکیت و طوسی، وثعلب .
اعشی باهله : اصمعی ، و ابن‌سکیت
(زبرقان یزید : اصمعی، و ابوعمر، و دیگران)
مسیب‌بن علس : گروهی .
حمیدارقط: اصمعی ، وابوعمرو ، وابن سکیت، وطوسی .
عدی‌بن رقاع (عاملی) گروهی .
طرماح: طوسی بسیارخوب، وگروهی
عباس‌بن‌مرداس(سلمی): طوسی،وابن‌سکیت.
نمربن تواب[4] : اصمعی ، وابن‌اعرابی
نابعه ذبیانی : اصمعی نیزآنرا جمع ، وخوب‌از عهده برنیامده ابن‌سکیت، وطوسی خوب‌جمع کرده‌اند .
نابغه‌جعدی: اصمعی، وابن‌سکیت،وطوسی جمع کرده‌اند .
تمیم‌بن اُبَی(بن) مقبل : ابو عمرو ، و اصمعی ، وطوسی، و ابن‌سکیت.
عمروبن معدیکرب : ابوعمرو .
مهلهل‌بن بیعه: اصمعی ، و ابن سکیت.
متمم‌بن‌بریر[1]:ابوعمروشیبانی،واصمعی.
بشربن‌ابی‌حازم : اصمعی، و ابن‌سکیت
متلمس : اصمعی ـ و دیگران .
حمیدبن‌ثورراجز[2]. اصمعی، وابوعمرو، و ابن سکیت، وطوسی .
عدی‌بن زیدعبادی : گروهی .
سحیم‌بن وثیل عاملی ریاحی ؛ اصمعی، ابن‌سکیت .
عروةبن ورد : اصمعی ، وابن سکیت .
شبیب‌بن‌برصاء / عمروبن‌شاس } اصمعی، و ابن‌جندب[3]
مرار فقعسی : . . . . . .
ابوطحان قینی : . . . . . .
عباس‌بن عتبةبن ابولهب : . . .
معن‌بن اوس : . . . .
عبدالرحمن‌بن حسان . . . . . .
فرزند او سعیدبن‌عبدالرحمن . . . . .
عبدالله‌بن‌قیس رقیات (اصمعی، وطوسی)
جران‌العور نمیری . . . . . .
مضرس‌بن ربعی : اصمعی و دیگران .
خداش بن زهیر . . . . . .
ابوحیه نمیری : اصمعی و دیگران (از متأخران) .
سالم‌بن ابصه[5] . . . . . .
شماخ . . . . . .
راعی (عبید) . . . . . .

۱ـ ف(نویره) . ۲ـ ف (الرباحی). ۳ـ ف (ابن‌حبیب) . ٤ـ ف(تولب). ٥ـ ف(وابصه).

ابواسواد دوئلی : اصمعی ، وابوعمرو حادره (ابن‌درید . ونیز) .
خربیه[1] : گروهی .

مزاحم عقیلی : گروهی .
خنساء : ابن سکیت ، و ابن‌اعرابی، و دیگران

## کمیت

اصمعی آنرا جمع کرده، وابن‌سکیت برآن چیزهائی افزود . وگروهی آنرا ازابن کناسهٔ اسدی روایت کرده‌اند . و ابن کناسه آنرا از ابوجری ، و ابوموصول ، وابوصدقه ، که همه از بنی‌اسد میباشند ، روایت کرده است. و ابن‌سکیت آنرا از نصران استاد ، روایت کرده ، و نصران گوید: که شعر کمیت را برابوحفص عمر بن بکیر قرائت کرده‌ام . وسکری نیز شعر کمیت را جمع کرده است .

## ذوالرمه

گروهی آنرا جمع وروایت کرده‌اند . وآنکه ابوالعباس (احول) جمع کرده ، از تمام روایات است . سکری نیز آنرا جمع، وبیشتر ازآن گروه اضافاتی برآن نموده است (وکسیکه شعر ذوالرمه را از وی روایت کرد ، حریش‌بن تمیم بروایت از پدرش است) و هلال‌بن میاس ، و منتجع‌بن‌نبهان آنرا جمع ، و ابوعبیده آنرا از منتجع روایت کرده ، و لیث‌بن ضمام[2] آنرا از ابومرضی ، وقاسم[3] بن قاسم، از ابوجهمهٔ عدوی روایت کرده‌اند .

## ابونجم عجلی

شعر ابونجم‌را ابوعمروشیبانی ازمحمدبن شیبان‌بن ابونجم، و از ابوازهر پسردختر ابونجم روایت کرده ، و ابوسعید سکری‌آنرا بسیار خوب جمع کرده است .

## عجاج راجز .

اصمعی ، و ابوعمرو شیبانی جمع کرده‌اند .

## رؤبة‌بن عجاج

ازمتأخران شعرا ، واصمعی شعراو را از وی روایت کرده ، وهمچنین ابوعمروشیبانی

---

۱ــ ف (حرثیه) . ۲ــ جب (اللبوبن صمام) . ۳ــ جب (الیسیر) .

وگروهی از علما ، و ابو-عبید سکری آن‌را جمع وبخوبی از عهده برآمده است .

## اخطل

سکری آن‌را ساخته ، و بخوبی از عهده برآمده است .

## فرزدق

سکری آن‌را ساخته و بخوبی از عهده بر آمده است . وسکری دراشعار جریر کاری نکرده ، بلکه گروهی از علما ، چون ابوعمروشیبانی، و اصمعی ، و ابن‌سکیت آن را جمع-آوری کرده‌اند . و ابن کوفی نوشته است که مسحل بن کسیب بن عطا[1] بن خطفی نیز[2] شعر جریر را از خود جریر روایت نموده است .

## نقائض جزیر و فرزدق

ابوعبیده معمر بن مثنی ، روی آن کار کرده . و اصمعی آنرا روایت نموده ، و روایتش غیر ازروایت ابوعبیده است. و ابوسعید حسن بن حسین نیز روی آن کار کرده وبخوبی ازعهده برآمده . وابومهنیث ازدی هم آنرا جمع آوری کرده ، که ثعلب ازوی روایت نموده است .

## نام کسانیکه جریررا نقض و جریر

## آنها را نقض کرده است

نقائض جریر واخطل (ابوعمرو ـ واصمعی). نقائض جریر و عمرو بن لجا (ابوعمرو-واصمعی) . نقائض جریر و فرزدق .

## نام فرزندان جریر که شاعر بودند

## (و نواده‌های او)

نوح[3] بن جریر ـ شعر کمی دارد . بلال بن جریر ـ شعر کمی دارد . دختر جریر ، نامش ... (شعر کمی دارد) عقیل بن بلال ـ شعر کمی دارد . عمارة بن عقیل ـ شاعری خوب و شعرش زیاد است .

---

۱ـ ف (عکامه) .
۲ـ جب (ونقائضه) ف (ایضا) .
۳ـ جب (نوحم) .

## نام قبیله‌هائیکه سکری جمع‌آوری نموده

## (بنوشتهٔ برخی از علماء)

اشعار بنی ذهل. اشعار بنی‌شیبان. اشعار بنی ابوربیعه . اشعار بنی یربوع. اشعارطی. اشعار بنی کنانه. اشعار بنی‌ضبّه. اشعار فزاره . اشعار بجیله. اشعارقین[1] . اشعار بنی‌یشکر. اشعاربنی‌حنیفه . اشعار بنی‌محارب. اشعار ازد . اشعار بنی نهشل . اشعار بنی‌عدی . اشعار بنی‌نمیر[2] . اشعار بنی‌عبدود (بن...) اشعار بنی‌مخزوم . اشعار بنی اسد . اشعار بنی‌حارث. اشعار فهم (وعدنان) . اشعار مزینه و عدوان .

---

و نیز از شعر شاعران : شعر هدبةبن خشرم . (وزیادبن زید) وکمیت‌بن معروف . وضمه قشیری است که مفضل‌بن سلمه نیز آن را جمع‌آوری کرده است .

---

۱ـ ف (الفند) .  ۲ـ ف (بنی‌تمیم) .

( بسم اَللّه اَلرّحمن اَلرّحیم )

## فن دوم ـ از مقاله چهارم

## در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

## مشتمل بر

## نام شاعران متأخر و برخی از شاعران دوره اسلام و مقداریکه

## از اشعارشان بدست آمده تا زمان ما

محمدبن اسحاق گوید: درآغاز این مقاله گفته شد که ما نمیخواهیم شاعران را طبقه‌بندی نمائیم ، زیرا پیش ازما علما و ادیبانی سبقت این کار را برما داشته‌اند ، بلکه منظور ما این است که نام شاعران و مقدار شعر هریك را ـ با تفاوتیکه در اشعارشان است ـ ذکر نمائیم ، تاکسیکه خواستار جمع‌آوری کتاب و اشعار است ، آنرا دانسته و برآن آگاهی داشته باشد . واگر گفتیم شعر فلان شاعر ده‌ورق است مراد ما ورق سلیمانی[1] است که‌دارای بیست سطر، باین‌معنا که یك صفحه گنجایش بیست‌سطر را داشته باشد . و همین را پایه گفتار ما درکمی وزیادتی اشعارشان بدانند، واین هم از روی تقریب و مشاهداتی است که درطول

---

۱ـ منسوب بسلیمان‌بن راشد است که دردوران هارون‌الرشید والی خراسان بود(لغتنامه دهخدا ذیل ـکاغذ) .

اینمدت داشته‌ایم نه از روی تحقیق و تعیین قطعی شماره اشعار .

## بشاربن برد

ملقب بمرغث[1] ، برده بنی عقیل ، و نژادش را فارسی گفته‌انـد . اشعار او ، در نزد کسی یا در دیوانی جمع نگردیده ، و من در اوراق متفرق درحدود هزار ورق از آن را دیده‌ام و گروهی نیز منتخباتی از آن داشته‌اند .

## ابن هرمه

ابراهیم‌بن علی‌بن‌هرمه ، تنها اشعارش دویست ورق است ، ولی آنچه ابوسعید سکری ساخته ، درحدود پانصد ورق بوده، وصولی نیز آن را جمع‌آوری نموده ، ولی کاری ازپیش نبرده است .

## ابوعتاهیه

وضعیت اشعار او همچو اشعار بشار است . وآنچه از اشعارش درموصل دیدم از بیست جزوه بیشتر ـ درنیم‌ورق طلحی[2] بخط ابن‌عماره بود که اشعار متأخران را مینوشت . وآنرا که من‌دیدم دلالت برسی جزوه داشت . وگروهی اخبار ومنتخبات[3] شعراو را جمع‌آوری کرده‌اندکه ما در ذکر احوال آنان اشاره بکارکردشان کرده‌ایم .

## ابونواس

شهرتش ما را بی‌نیاز از تحقیق درباره نسب واخبارش داشته ، ووفاتش درآشوبی بود که در سال دویست ، پیش از آمدن مأمون از خراسان ، برپا شد . و ابن‌قتیبه آن را در سال یکصدونود و نه دانسته است . وازکسانیکه اشعار او را ـ بدون رعایت ترتیب حروف ـ جمع کرد، راویه اویحیی‌بن فضل است که‌آنرا بده صنف درآورد.وازعلماء، ابویوسف یعقوب بن‌سکیت است که‌آنرا تفسیر هم کرده ، ودرحدود هشتصد ورق است ، و او نیز آنرا بده‌صنف درآورده ، و ابوسعید سکری نیز آنرا جمع‌آوری کرده ولی باتمام نرساند ، و مقدارکار ـ کرد او دوثلث ازآن اشعار ، ودرحدود هزار ورق است .

---

۱ـ ف (مرعث) و مرغث بمعنی مادینهٔ شیردار (منتهی‌الارب) .
۲ـ منسوب بطلحة‌بن‌طاهر دومین امیرخاندان طاهر است (لغتنامه دهخدا ـ ذیل‌کاغذ).
۳ـ ف (اخبار) جب (اختیار) .

## ادیبانیکه روی اشعار ابونواس

## کارکرده‌اند

صولی : آنرا بترتیب حروف جمع و منحول آن را انداخته است .
علی‌بن حمزه اصفهانی : آنرا بترتیب حروف جمع کرده است .
یوسف‌بن دایه : اخبار او و منتخباتی از اشعارش را جمع کرده است .
ابوهفان : اخبار او و منتخباتی از اشعارش را آورده است .
ابن‌وشا ابوالطیب : اخبار او و منتخباتی از اشعارش دارد .
ابن‌عماره: اخبار او ومنتخباتی از اشعار اورا جمع کرده، ورساله نیزدرمعایب ودزدیدیهایش تألیف نموده است . خاندان منجم در تألیفاتی‌که درباره اشعار متأخران دارند ، اخبار و منتخباتی از اشعار اورا آورده‌اند، که درجای خود گفته‌ایم . ابوالحسن شمشاطی[1] نیزاخبار ابونواس و منتخبات اشعار او را جمع ، و از او دفاع نموده و خوبیهایش را شمرده است .

## مسلم‌بن ولید

کارهایش مشهور ، و شعرش درحدود دویست ورق است ،که صولی ، و یکنفر دیگر (معروف) به ..... در زمان ما ـ آنرا جمع‌کرده است .

## مروان بن ابوحفصه رشیدی

## و خانواده و فرزندان شاعر او

ابوحفصه اولی ، نامش یزید ، در دوران عثمان‌بن عفان رضی‌الله عنه بود ، و شعرش بسیارکم است . یحیی‌بن ابوحفصه ، در دوران عبدالملک‌بن مروان ، اشعارکمی در حدود بیست‌ورق دارد . مروان‌بن سلیمان‌بن ابوحفصه ، مکنی بابوسمط . شاعریست‌که شعرش در حدود سیصد ورق است. ابوسمط مروان‌بن ابوجنوب‌بن مروان ابوسمط . شاعریست‌که‌شعرش درحدود یکصدوپنجاه ورق است . محمدبن مروان بن ابوجنوب . شاعریست‌که شعرش در حدود پنجاه ورق است .

---

۱ـ ف (السمیساطی) .

متوّج[1] بن محمود بن مروان بن ابوجنوب ، شاعر ، و شعرش درحـدود یکصد ورق است ،
ابوسلیمان ادریس‌بن سلیمان بن ابوحفص ، شاعر ، و شعرش در حدود یکصد ورق است .
محمدبن ادریس ـ شعر کمی ، درحدود یکصد ورق دارد .

آمنه دختر ولیدبن یحیی‌بن ابوحفصه . شعر کمی دارد . ابوسمط عبدالله بـن سمط ،
شعرش درحدود یکصد ورق است .

## شاعران خاندان رزین بن سلیمان[2]

علی‌بن رزین شاعریست که شعرش درحدود پنجاه ورق است .
دعبل‌بن علی خزاعی ، شعرش درحدود سیصد ورق ، وصولی‌آن‌را جمع کرده است .
واین‌کتابها نیز از اوست . کتاب طبقات‌الشعراء . کتاب‌الواحده .

(رزین‌بن علی ، شعرش درحدود پنجاه ورق است) .

حسین‌بن دعبل شاعریست که شعرش درحدود دویست ورق است .

ابوشیص محمدبن عبدالله‌بن رزین پسرعموی[3] دعبل، مکنی بابوجعفر ، شاعریست که
شعرش درحدود یکصدوپنجاه ورق وصولی آن را جمع‌آوری کرده است .

عبدالله‌بن ابوشیص ، شاعریست که شعرش درحدود هفتاد ورق است .

## خاندان ابوعتاهیه .

ابوعتاهیه را پیش از این گفته‌ایم . و دراینجا فرزندان و نواده‌های او راکـه شاعر
بودند ذکر مینمائیم :

محمدبن ابوعتاهیه، مکنی بابوعبدالله ، از عابدان و ملقب بعتاهیه بود (وشاعریست که
شعرش درحدود پنجاه ورق است) .

(عبدالله بن محمدبن ابوعتاهیه ، شاعریست که شعرش پنجاه ورق است) .

(ابوسوید عبدالقوی‌بن محمدبن ابوعتاهیه ، شاعریست که شعرش پنجاه ورق است) .

## (خاندان طاهربن حسین)

(ابوالحسین طاهربن حسین ، شاعر ، ومقدار شعرش پنجاه ورق است) .
(عبدالله‌بن طاهربن حسین ، شاعر ، و مقدار شعرش پنجاه ورق است) .

---

۱ـ ف (فتوح) . ۲ـ ف (الرزین‌بن سلیمان‌له شعر) . ۳ـ جب (بن‌عمر) .

(محمدبن عبدالله‌بن طاهر ، شاعر . وشعرش هفتاد ورق است) .
(سلیمان‌بن عبدالله‌بن طاهر . شعر کمی دارد . و محمدبن طاهر بن عبدالله‌بن طاهر ، شعرش درحدود سی‌ورق است) .
(عبیدالله‌بن عبدالله‌بن طاهر ، شعرش درحدود یکصد ورق است) .

## (سخن در مقدار اشعار کسانیکه)

## (محمدبن داود در کتاب الورقه آورده)

(درآغاز این فن گروهی راکه محمد ذکرکرده است آورده‌ایم و در اینجا بذکـر)
(کسانی میپردازیم که محمد ذکر کرده و ما نیاورده بودیم) .
(رؤبةبن عجاج راجز ، اصمعی شعر او را روایت‌کرده ، وابوسعید حسن‌بن حسین)
(سکری آنرا جمع‌آوری نموده ، و درحدود هزار ورق است) .
(سیدبن محمد حمیری، از شاعران اهل بیت پیامبر ـ که شعر زیادی دارد، دوجزوه)
(ازآن را درحدودسیصد ورق دیده‌ام که فقطمشتمل بر ـ رائیات ـ سید بود، و اجزاءدیگری)
(درحدود دویست‌ورق دیدم که فقط مشتمل بر ـ کیسانیات ـ سیدبوده ، وبعد مجموعه اشعار)
(او را درپانصد ورق دیده‌ام) .

(سدیف برده‌بنی‌عباس ، سی‌ورق)
(علی‌بن‌ثابت ، یکصدوپنجاه ورق)
(ابوبجیله راجز، درحدود پنجاه‌ورق)
(سلمةبن عیاش، درحدود پنجاه‌ورق)
محمدبن ابوعیینه ، درحدود صد ورق
(سلیمان‌بن مهاجر ، درحدود پنجاه‌ورق)
(ربیعهٔ رقی ، یکصد ورق)
(امیرالمؤمنین) مهدی ، ده ورق
خلیل‌بن احمد ، بیست ورق .
(جهم‌بن خلف ـ پنجاه ورق)
(ابودلامه ، پنجاه ورق)
داوداسود ، پنجاه ورق
شراعةبن زندبود[2] هفتادورق .

مطیع‌بن ایاس ، یکصدورق .
منقذ هلالی ، پنجاه ورق
(سعیدبن وهب ، پنجاه ورق)
آدم‌بن‌عبدالعزیز ـ متهم بزندیقی، بیست‌ورق
عکاشة بن عبدالصمد سی ورق
مساور وراق ، پنجاه ورق .
ابومالك اعرج ، سی ورق
(ابن‌جندب هذلی ، سی‌ورق)
(حماد عجرد ، پنجاه ورق)
(اشجع‌سلمی ، درحدود یکصدورق)
(ابن مولی ، درحدود سی ورق)
سلم‌بن‌عمروحاسر[1] درحدود یکصدوپنجاه‌ورق.
مؤمل رقی ، درحدود پنجاه‌ورق

۱ـ ف (الخاسر) .
۲ـ ف (زیدبود) .

سری‌بن عبدالرحمن : شعر کمی دارد — پنجاه ورق
صالح‌بن جناح . — پنجاه ورق
خلف‌الاحمر . — پنجاه ورق
حسین‌بن مطیر اسدی . درحدود یکصد ورق
زیدبن جهم . — پنجاه‌ورق
ابن‌حبیبات[۴] . — پنجاه ورق
علی‌بن خلیل . — یکصد ورق

یحیی‌بن زیادحاوی[۱] — هفتادورق
(والبة بن‌حباب — یکصد ورق)
ابوتیجان[۲] — پنجاه ورق
عبدالله‌بن مصعب . — پنجاه ورق .
عبدالله[۳]بن مبارك خیاط . — سی ورق
محمدبن‌عبدالرحمن (بن‌ابوشبه) سی‌ورق[۵]
ابن ابوالوالید زندیق — سی‌ورق

## بشر بن معتمر

که در مقاله‌پنجم نامش خواهدآمد . شاعریست که‌بیشتر اشعارش برمسمط[۶] ومزدوج[۷] است وکتابهائی راکه در معانی مختلف بوده بشعر درآورده ، و آنچـه من بیاد دارم این کتابهاست : کتاب التوحید ، کتاب حدوث‌الاشیاء ، کتاب الرد علی‌المجوس[۸] . کتاب الحجة فـی اثبات نبوة النبی صلعم . کتاب الـرد علی النصاری . کتاب الـرد علی‌الیهود . کتاب الرد علی‌الرافضه . کتاب الـرد علی‌المرجئة . کتاب الرد علی‌الخوارج . کتاب الردعلی ابی الهذیل . کتاب الـرد علی‌النظام . کتاب الرد علی ابی شمر . کتاب الرد علی زیاد ـ الموصلی . کتاب الرد علی‌ضرار . کتاب الرد علی ابی‌جلده[۹] . کتاب الرد علی‌حفص‌الفرد . کتاب الرد علی هشام‌بن‌الحکم . کتاب الرد علی اصحاب ابی‌حنیفه . کتاب اجتهادالرای . (کتاب اکثم‌بن صیفی) . کتاب‌الحسین بن صبعی . کتاب الرد علی‌الاصم . کتاب فی‌قتال‌علی وطلحه[۱۰] . کتاب الرد علی‌الاصم ایضا فی‌الامامة . کتاب‌الرد علی‌المشرکین .

---

۱ـ ف(الحارثی) . ۲ـ ف (ابوالسحار) . ۳ـ ف (عبدالملك) .
٤ـ ف(ابن‌حساب) . ٥ـ ف (سی‌وشش‌ورق) . ٦ـ مسمط یا تسمیط آنستکه بناء ابیات قصیده را برپنج مصراع متفق‌القوافی نهند ومصراع ششم را قافیه مخالف قوافی اول آرند (المعجم ص ۳۸۲) .
۷ـ مزدوج شعریست که بناء آن‌برابیات مستقل مصرع باشد وشاعران عجم‌آن‌را مثنوی خوانند (المعجم ٤۱۱) .
۸ـ ف (علی‌النحویین) . ۹ـ ف (ابی‌خلده) .
۱۰ـ ف(قتال علی ع وطلحه رض) .

| | |
|---|---|
| ابوشرابد[1] فزاری | بیست‌ورق |
| غالب‌بن عثمان همدانی | بیست‌ورق |
| ابوعاصم اسلمی | بیست‌ورق |
| علی‌بن‌ردیم کوفی | پنجاه ورق |
| ابن‌یامین بصری | بیست‌ورق |

## خاندان ابوامیه

## (از غیر کتاب الورقه)

| | |
|---|---|
| امیة بن ابوامیه | پنجاه ورق |
| علی‌بن (امیة‌بن) ابوامیه | یکصدورق |
| احمدبن امیة‌بن ابوامیه | سی‌ورق |
| ابوحیه نمیری | پنجاه ورق |
| محمدبن دویب عمانی راجز | پنجاه‌ورق |
| عبدالغفاربن عمروانصاری | کم |
| عبدالله بن حر | کم |
| محسن‌بن ارطاة اعرجی (راجز) | کم |
| ابن‌ابوعاصیه سلمی | پنجاه‌ورق |
| موسی‌بن عبدالله‌بن حسن | کم |
| صالح‌بن‌عبدالقدوس متهم‌بزندیقی | پنجاه‌ورق |
| ابوحجناء نصیب | هفتادورق |
| سلیمان‌بن ولید برادر[6] مسلم | کم |
| ابوهاشم طالبی[7] | کم |
| محمدبن ابوامیه | پنجاه ورق |
| عبدالله بن امیة‌بن ابوامیة | پنجاه‌ورق |
| ابوحشیشه طنبوری نامش گذشت وشعرقابل ذکری ندارد . | |
| ابونجره[4] نمیری | سی‌ورق |
| احمدبن ابوعثمان کاتب | پنجاه‌ورق |
| سقلابی بن منتهی (مدنی) | کم |
| ابومعافا مدنی | بیست‌ورق |
| دنقعی[5] | کم |
| ابراهیم‌بن عبدالله‌بن حسن | کم |
| معن‌بن زائده | کم |
| سلمة‌بن عبادبن منصور | کم |
| یحیی‌بن بلال‌عبدی | کم |
| حکم‌بن قنبر مازنی | پنجاه ورق |
| (ابووراس خزاعی | کم) |
| اسحاق‌بن فضل و برادرانش عبدالرحمن و محمد وعبدالله | کم |
| ابوتیار[2] | پنجاه ورق |
| دارمی[3] مدنی | سی‌ورق |
| عمروبن مبارك، بردهٔ خزاعه | کم |
| ابوحنش نمیری | سی‌ورق |

۱ــ ف (ابوالسدانه) .
۲ــ ف (ابوالبیان)
۳ــ ف (الداری) .
٤ــ و (ابی‌نجده) .
٥ــ ف (الدیفعی) .
٦ــ ف (پدر) .
۷ــ ف (المطلبی) .

## ابان لاحقی و خاندان او

ابان بن عبدالحمید بن لاحق بن عفیر[۱] . شعر بسیاری دارد . وبیشتر اشعارش مزدوج و مسمط[۲] است . وکتابهائی از فارسی و غیره ترجمه نموده که از آنها من این کتابها را بیاد دارم : کتاب کلیله‌ودمنه . کتاب بلوهـر وبوداسف[۳]. کتاب‌سند باد . کتاب مزدك . کتاب‌الصیام والاعتکاف (کتاب مروك) .

پدرش‌عبدالحمید ، شعر کمی دارد. لاحق‌پدر[۴] عبدالحمید، شعر کمی دارد،عبدالحمیدبن عبدالحمید برادر ابان ، (شعر کمی دارد) . حمـدان بن ابان‌بن عبدالحمید[۵] پنجاه ورق . عبدالحمید ابطر ، شعر کمی دارد .

****

| | |
|---|---|
| سهل‌بن‌هارون، که‌نامش گذشت‌شعر کمی‌دارد | |
| زنبورکاتب ، شاعر | پنجاه ورق |
| صالح‌بن ابونجم | پنجاه ورق |
| ابوالهول حمیری | پنجاه‌ورق |
| کلثوم‌بن عمروعتابی | یکصدورق |
| ابن‌قابوس[۶] شیبانی | یکصد ورق |
| عباس‌بن ابوشعلی | یکصدورق |
| عباس‌بن حسن عباسی | پنجاه ورق |
| عبدالله‌بن ایوب تیمی | یکصد ورق |
| حسین خلیع‌بن ضحاك | یکصدوپنجاه ورق |
| ابن[۹] اسود شیبانی | پنجاه‌ورق |
| برادران‌فضل‌رقاشی،احمدعباس‌وعبدالمبدی. | |
| | کم |
| بطین‌بن امیه حمصی | کم |
| ابن ابوصبح[۱۲] | کم |
| ابوبصیر | کم |
| ابوشمقمق (عباس‌احنف ـ شعر او را صولی جمع کرد یکصدوپنجاه ورق) | هفتاد ورق |
| بکربن نطاح شاعر | یکصدورق |
| (ابو) شهاب‌خیاط | بیست‌ورق |
| داودبن زید[۷] واسطی | سی‌ورق |
| منصوربن سلمه(نمری) | یکصدورق |
| یوسف‌بن صیقل | پنجاه‌ورق |
| احمدبن دینار جرجانی | پنجاه ورق |
| عتبةالاعورکوفی | کم |
| ابراهیم‌بن سابه[۸] | پنجاه ورق |
| عمرو . وراق | پنجاه ورق |
| فضل رقاشی | یکصد ورق |
| ابوعزاقر عمی[۱۰] | کم |
| ابومسبع مدنی | کم |
| عمربن نصر عصامی[۱۱] | پنجاه‌ورق |
| محمدبن عبدالملك قفعسی | یکصدورق |
| محمدبن مناذر صبیری | هفتادورق[۱۳] |

۱ـ ف (عفیر) . ۲ـ رجوع شود بصفحه ۲۷۰ همین کتاب . ۳ـ ف(الزهر وبرداسف).
۴ـ ف(پسر) . ۵ـ جب درحاشیه دارد (فرزند پسر عبدالحمیدصح) .
۶ـ ف (ابوقاموس) . ۷ـ ف(دربن) . ۸ـ ف (سیاره) .
۹ـ ف (ابوسود) . ۱۰ـ ف (ابوالعدام) . ۱۱ـ ف (الرصافی) .
۱۲ـ ف(ابن ابوشیخ) . ۱۳ـ ف (نودورق)

| | | | |
|---|---|---|---|
| ابومصرحی[1] | کم | سهل‌بن غالب خزرجی[2] | کم |

## خاندان ابوعیینه مهلبی

عبدالله‌بن محمدبن ابوعیینه ـ یکصدورق. ابوعیینه‌بن محمدبن ابوعیینه . یکصدورق.

* * * * *

| | | | |
|---|---|---|---|
| عبدالله‌بن مبارك یزیدی[3] | یکصدورق | رشید | ده ورق |
| ابراهیم بن مهدی | یکصدورق | ابوهندام مری[4] | کم |
| علی‌بن حمزهٔ کسائی | کم | (یحیی‌بن مبارك یزیدی | کم) |
| اصمعی | کم) | رزین[5] عروضی | یکصدورق |
| فضل‌بن عباس‌بن جعفر خزاعی[6] | کم | | |

## زنان آزاد و کنیزان

| | | | |
|---|---|---|---|
| علیه دختر مهدی | بیست ورق | زرزر[7] زرقاء | ده ورق |
| عنان کنیز ناطقی | بیست ورق | دلفاء | کم |
| خنساء | کم | ملك | کم |
| (صرف | کم) | مخنثه[8] | کم |
| مدام | کم | خشف[9] | کم |
| علم | کم | ریم | کم |
| (سکن | کم) | دنانیر ، کنیز (ابن) کناسه | کم |

* * * * *

| | | | |
|---|---|---|---|
| فضل شاعر[10] | بیست‌ورق | ابوالبیداء[11] ریاحی | سی‌ورق |
| عبدالجباربن سعید مساحقی | پنجاه ورق | ابورمیح جندب‌بن سودب[12] | کم |
| ابوفرعون شاشی[13] | سی‌ورق | مستهل‌بن کمیت | پنجاه ورق |
| احمدبن اسحاق خارجی | پنجاه ورق | محمدبن کناسه اسدی | پنجاه ورق |

۱ـ ف (ابوالمضرحی) . ۲ـ ف (الحروحی) .
۳ـ ف (الدبیثی) . ٤ـ ف (المدنی) . ٥ـ ف (وزیر) .
٦ـ ف (الفراغی) . ۷ـ ف (وزور) . ۸ـ ف (محتیه) . ۹ـ ف (حسب) .
۱۰ـ ف(الشاعره) . ۱۱ـ ف(ابوالعبد) . ۱۲ـ ف(سودد) . ۱۳ـ ف(الشاسی) .

| | |
|---|---|
| عمروبن حوی سکونی[1] | کم |
| ابوصلع سندی | سی‌ورق |
| محیم[2] راسبی | سی‌ورق |
| معبدبن[4] طوق | کم |
| بیدون[5] خادم | بیست‌ورق (بلکه کمتر) |
| ضمری[6] | کم |
| عمروحارکی | پنجاه‌ورق |
| ابوخطاب بهدلی | سی‌ورق |
| ابودهمان | کم |
| میمون حصری | کم |
| اسماعیل‌بن حریر[8] حریری | کم |
| عبدالقدوس‌وعبدالخالق‌فرزندان‌عبدالواحد‌بن نعمان بن بشیر | کم |
| طالب و طالوت فرزندان ( سائس ) از هردوکم | |
| بریئه مصری | کم |
| عبادبن ممزق | پنجاه ورق |
| اسماعیل قراطیسی | هفتاد ورق[10] |
| علی‌بن جبله عکوك | یکصدوپنجاه‌ورق |
| محمدبن یسیر[12] | پنجاه ورق |
| قاسم بن یوسف | پنجاه‌ورق |
| غسانی ابومحمد | کم |
| علی‌بن ابوکثیر | پنجاه ورق |
| محمد واسحاق فرزندان ابراهیم فزاری | کم |

| | |
|---|---|
| ابودلف عجلی | یکصد ورق |
| اسحاق‌بن ابراهیم | پنجاه ورق |
| محمدبن علی‌حینی[3] | سی‌ورق |
| ابوصعصعه ضریر کوفی | کم |
| علاءبن عاصم غسانی | کم |
| ابوعمیثل | یکصدورق |
| علی‌بن‌هشام | پنجاه‌ورق |
| ابوینبغی[7] | پنجاه ورق |
| (محمدبن فضل سکونی | کم) |
| قاسم‌بن سیارکاتب | پنجاه‌ورق |
| (روح‌بن عبدالسلام | کم) |
| (مراغی | کم) |
| ابوزیادکلابی | سی‌ورق |
| اسحاق‌بن صباح سبعی | کم |
| ابوموسی مکفوف | کم |
| حرمازی | پنجاه‌ورق |
| عطاءبن احمر[9] مدینی | کم |
| عدیاء[11] حنفی مصری | پنجاه ورق |
| ابوعدنان سلمی | سی‌ورق |
| مسرور[13] هندی غلام حفصویه | کم |
| ابویعقوب خریمی[14] | دویست ورق |
| محمدبن حازم[15] باهلی | هفتار ورق |
| احمدبن یوسف | پنجاه ورق |
| عوف‌بن محلم | سی‌ورق |

۱ـ ف(جزی‌السکری) . ۲ـ ف(المنجم) . ۳ـ ف (الضبی) .
٤ـ ف (معقل) . ٥ـ ف (میدون) .
٦ـ ف (الصمری) . ۷ـ ف(ابوالنقیعی) . ۸ـ ف (جدیر) .
۹ـ ف(احمد) . ۱۰ـ ف(نود) . ۱۱ـ ف (العداء) .
۱۲ـ ف(بشیر) . ۱۳ـ ف(منصور) . ۱٤ـ ف (الحریمی) .
۱٥ـ ف (خادم) .

| | | | |
|---|---|---|---|
| حسن‌بن طلحه قرشی | کم | ابودنانه احمدبن منصور (بصری) | کم |
| عسنق[1] ضبی | پنجاه ورق | محمدبن ابوبدر سلمی | پنجاه‌ورق |
| ودیهٔ [2] اسدی | کم | محمدبن یزیدبن مسلمه حصنی | یکصدورق |
| معقل‌بن عیسی برادر ابودلف | کم | ابوراسب بجلی | پنجاه ورق |
| مأمون | بیست ورق | اخفش بصری | کم |
| محمدبن ابوحمزهٔ عقیلی | کم | ابوهمام‌روح‌بن عبدالاعلی | پنجاه‌ورق |
| ابوبکر عورمی[3] | پنجاه ورق | محمدبن علی‌جوالیقی | پنجاه‌ورق |
| حسین‌بن ضحاك باهلی | کم | سیدبن ضمضم[4] کلابی | پنجاه ورق |
| احمدبن هشام | پنجاه ورق | اسماعیل‌بن ابومحمد یزیدی | پنجاه‌ورق |
| ابوحفص شطرنجی | پنجاه‌ورق | ابوعمران سلمی | پنجاه ورق |
| جعفربن‌عفان‌طائی‌ازشاعران‌شیعه‌دویست‌ورق | | ابوشنبل[5] عقیلی | کم |
| احمدبن حجاج | کم | فضل‌بن‌اسماعیل‌بن صالح‌هاشمی | یکصدورق |
| (ابن ابوزوائد | پنجاه ورق | هیثم‌بن مطهر فافا | کم |

## خاندان معذل[6]

| | | | |
|---|---|---|---|
| معذل‌بن‌غیلان[7] بن‌محارب‌بن بحتری(عبدی) | | احمدوعیسی‌وعبدالله، شعرشان کم وذکرشان گذشت . | |
| مکنی بابوعمرو | پنجاه ورق | | |
| عبدالصمدبن‌معذل[8] شاعر | یکصدوپنجاه‌ورق | | |

* * * * *

| | | | |
|---|---|---|---|
| ابوحزام[9] عکلی | پنجاه ورق | احمدبن محمد(بن) مدبر | هفتادورق |
| عراف[10] بن‌عبدالله مصری | سی‌ورق | کسائی علی‌بن حمزه | ده‌ورق |
| ابوالکلب‌حسن بن نحناح[11] | پنجاه‌ورق | عمارةبن عقیل | سیصد ورق |
| یوسف‌بن مغیرةبن ابان قسیری[12] | کم | ابوعالیه شامی | پنجاه ورق |
| جمل‌مصری، قاسم‌بن عبدالسلام | پنجاه ورق | محمد بیذق[13] | سی ورق |
| هشام‌بن احصر ایادی[14] مصری | سی ورق | خطاب‌بن معلی | پنجاه ورق |

۱ـ (العنسق) . ۲ـ ف (ورقه) .
۳ـ ف (العروضی) . ٤ـ ف (صمصم) .
٥ـ ف (ابوشبل) . ٦ـ ف(المعدل) . ۷ـ ف(المعدل‌بن عیلان) .
۸ـ ف (المعدل) . ۹ـ ف (ابوحرام) . ۱۰ـ ف (الفرات) .
۱۱ـ ف(النجاح) . ۱۲ـ ف (یوسف‌بن المعتزبن ابان العسری) .
۱۳ـ ف(المهلبی) ۱٤ـ ف (احصن‌الاباضی) .

| | | | |
|---|---|---|---|
| عبدالله بن محمد مکی | سی ورق | ابوسعد[1] مخزومی | یکصد و پنجاه ورق |
| محمد بن حارث مصری | پنجاه ورق | محمد بن وهیب | پنجاه ورق |
| خلیل بن جماعه مصری | پنجاه ورق | عروة بن حمیصه اسدی | پنجاه ورق |
| اسحاق بن معاذ مصری[2] | سی ورق | مکیف ابوسلمه مدنی | کم |

## ابو تمام

حبیب بن اوس طائی ، اشعارش تا زمان صولی جمع آوری نشده و در حدود دویست ورق بود صولی آنرا بترتیب حروف درآورده، ودرحدود سیصد ورق است. و علی بن حمزه اصفهانی، نه بترتیب حروف، بلکه برروی نوع شعر، آنرا تألیف کرده و خوب ازکار در آورده است. واین کتابها نیز ازاوست : کتاب الحماسه . کتاب الاختیارات من شعر الشعراء . کتاب الاختیارات من شعر القبائل . کتاب الفحول .

| | | | |
|---|---|---|---|
| عبدالله بن محمد عتبی | پنجاه ورق | ابو نهشل و ابو نصر و محمد بن حمید اشعار کمی دارند . | |
| احرم[3] بن حمید طوسی | هفتاد ورق | | |
| ابراهیم بن اسماعیل بن داود کاتب | هفتاد ورق | برادرانش[4] حمدون وداود ـ هر کدام پنجاه ورق . | |
| عبدالله بن عبیدالله عائشی[5] | پنجاه ورق | | |

## بحتری

ولیدبن عباده ، تا زمان صولی شعرش بترتیب حروف در نیامده بود . صولی آن را بترتیب حروف درآورد . وعلی بن حمزه اصفهانی نیز آنرا بر نوع شعر مرتب کرده وخوب ازکار درآورده است . و این کتابها از اوست : کتاب الحماسه . بر مثال حماسه ابوتمام . کتاب معانی الشعراء .

## ابن رومی .

علی بن عباس بن جریح، شعرش بر حروف مرتب نبود، ومسیبی آنرا از وی روایت داشت . و بعدصولی آن را بترتیب حروف درآورد ، و ابوالطیب وراق بن عبدوس ، از تمام نسخه‌ها

---

۱ــ ف(ابوسعید) . ۲ــ ف (البصری) .
۳ــ ف (اسحاق) . ٤ــ ف (اخو) جب (اخواه) . ٥ــ ف (العابسی) .

مجموعهٔ ساخت که هزار بیت برآن نسخه‌های مرتب یا غیر مرتب بحروف اضافه دارد .

مثقال ، غلام ابن‌رومی ـ یکصدورق . وابوالحسن علی بن عصب ملحی ، از مثقال از ابن رومی آنرا روایت کرد . ابن‌حاجب . غلام ابن رومی. یکصد ورق. احمدبن ابوفتن[1] کاتب یکصد ورق . خالدکاتب ـ دویست ورق . که صولی‌آنرا (برحروف) مرتب داشت .

## نام شعراء کاتبان

## بترتیبی که در کتاب ابن حاجب نعمان آمده

## وآنچه از کتاب محمدبن داود نقل کردیم تکرار شده است .

| | | | |
|---|---|---|---|
| قاسم‌بن صبیح | پنجاه ورق | علی‌بن عبیده (ریحانی) | کم |
| فضل‌بن یحیی | کم | فیض‌بن ابوصالح | کم |
| جعفربن یحیی | کم | احمدبن یوسف | کم |
| یوسف‌بن قاسم | پنجاه ورق | ابن‌مقفع | کم |
| یعقوب‌بن نوح | پنجاه ورق | فضل‌بن ربیع | کم |
| عبدالواحد (بن‌صباح‌مدائنی) | پنجاه ورق | حسن‌بن سهل | کم |
| یعقوب‌بن ربیع | سی‌ورق | زنبوربن فرج | پنجاه ورق |
| فضل‌بن سهل | کم | سندی‌بن صدقه | پنجاه ورق |
| یوسف‌لقوه | پنجاه ورق | محمدبن بکر | پنجاه ورق |
| سهل‌بن هارون | پنجاه ورق | جنادبن جناح[2] کاتب | یکصد ورق |
| حمزة‌بن خزیمه‌کاتب | کم | ابوعبدالله محمدبن یزداد[3] | کم |
| قاسم‌بن یوسف‌برادر احمدبن یوسف | پنجاه ورق . | صالح‌بن ابونجم | کم |
| مسلمة‌بن سالم | کم | ابوحارث‌محمدبن‌عبدالله حرانی یك دیوان | پنجاه ورقی |
| داودبن جهور[4] | یك دیوان | ابراهیم‌بن عباس صولی، بیست‌ورق . وصولی آنرا مرتب داشت . | |
| ابوجعفر احمدبن ابوعثمان کاتب | سی‌ورق | | |
| محمدبن عبدالملك زیات | پنجاه ورق | حسن‌بن وهب | یکصدورق |
| یحیی‌بن خالد | کم | | |

۱ـ ف (ابی‌فسر) .
۲ـ ف (حمادبن نجاح) .
۳ـ ف (داود) .
۴ـ ف (جمهور) .

سلیمان بن وهب کم
سعیدبن وهب . از خاندان وهب نیست
پنجاه ورق
حسن بن رجاء بن ابوضحاك پنجاه‌ورق
عمرو بن مسعده و برادرش مجاشع ـ باهم
پنجاه ورق
ابراهیم بن مدبر کم
ابوعلی بصیر پنجاه ورق
احمدبن ابوسلمه ، کاتب عیاش[۴]
پنجاه ورق
ابوعبدالرحمن عطوی یکصدورق
سلیمان بن ابوسهل بن نوبخت پنجاه‌ورق
احمد بن محمد بن زیدره[۶] کاتب
سی‌ورق
ابوهارون[۷] بن محمد ، کاتب حسن بن زید
پنجاه ورق
ابوجعفرمحمدبن جعفر کاتب پنجاه ورق
علی بن عبدالکریم سی‌ورق
ابوبکر محمد بن هارون بن مخلد بن ابان
کم
احمدبن عیسی خویشاوند[۱۰] علی بن یعقوب
کم
عبدالله بن نصر کاتب سی‌ورق
قاسم بن یوسف سامی پنجاه‌ورق
غالب بن احمد ، معروف بفطن سی‌ورق

علی بن حسین[۱] از شاعران مصر و کاتب
سی‌ورق
محمدبن احمدبن معروف بمحرر[۲] کاتب
سی‌ورق
عبدالله بن[۳] محمدبن عبدالملك (زیات)
کم
ابوالفضل احمد بن سلیمان بن وهب
پنجاه ورق
ابوعبدالله محمدبن عبدالله بن یعقوب بن داود ـ
یعقوبی پنجاه ورق
احمدبن علی بن جبار[۵] کاتب پنجاه‌ورق
احمدبن علویه اصفهانی کاتب پنجاه‌ورق
ابوعثمان سعیدبن حمید کاتب، پنجاه‌ورق
موسی بن عبدالملك بیست ورق
ابراهیم بن اسماعیل بن داود هفتادورق
احمد بن مدبر ، ابوالحسن
یک دیوان پنجاه ورقی
ابوجهم احمدبن یوسف پنجاه ورق
ابوالطیب عبدالرحیم حرانی بیست ورق[۸]
احمد بن یحیی بن جابر بلادری
پنجاه ورق
جناد[۹] کاتب کم
حسین بن حسن[۱۱] بن‌سهل کم
ابوحکیمه راشد بن اسحاق کاتب
هفتاد ورق
هرثمة بن خلیع کم
ابراهیم بن عیسی مدائنی پنجاه ورق

---

۱ــ ف(الحسن) . ۲ــ ف(بمجون) . ۳ــ ف (عبیدالله) .
٤ــ ف(عباس) . ٥ــ ف(خیار) . ٦ــ ف (زیدونه) .
۷ــ ف(ابوالغمر هارون) . ۸ــ ف(پنجاه ورق) . ۹ــ ف (جنان) .
۱۰ــ ف(قرائة بخط علی بن یعقوب)جب(قرابة علی بن یعقوب). ۱۱ــ ف (حسن بن حسین).

ابواالحسن احمدبن ابراهیم بن داود عبریانی[1] پنجاه ورق

(ابوعلی یحیی هارون بن مخلد کاتب) (پنجاه ورق)

ابوصالح عبدالله بن محمدبن یزداد سی‌ورق

عبدالله بن یزید (کاتب) کم

احمدبن خالد ریاشی کم

عمروبن عثمان بن اسفندیار[3] از شاعران مصر پنجاه ورق

سهل بن محمدبن عابث[6] (مصری) پنجاه ورق

عبدالله بن احمدبن یوسف پنجاه‌ورق

ابوالصقر اسماعیل بن نبیل[7] کم

حمیدبن مهران کاتب پنجاه ورق

عبیدالله[8] بن عبدالله بن یعقوب برادر یعقوبی پنجاه ورق

منصوربن عبدالله کاتب پنجاه ورق

ابوالطیب محمدبن عبدالله یوسفی پنجاه‌ورق

ابوالحسن علی بن عبدالغفار جرجرانی[10] (ضریر) که کاتب بود پنجاه ورق

ابوعلی احمدبن علی بن حسن مادرانی پنجاه ورق

عبدالله پسر خواهر ابوالوزیر کم

محمدبن علی ، معروف بدیدان[2] کم

عیسی بن فرخانشاه کاتب کم

علی بن محمد بن نصیر بن منصور بن بسام یکصدورق

ابوبکر احمدبن محمد طالقانی پنجاه‌ورق

ابوالقاسم جعفر بن محمدبن حدار (مصری)- کاتب طولونیان هفتاد ورق

محمدبن علی کاتب ، معروف بباذنجانه کم

علی بن احمد[4] بن سیرمادرانی[5] پنجاه‌ورق

محمدبن عمر ، معروف بابن خنساء سی‌ورق

ابوعلی عبدالرحمن بن عیسی همدانی (کاتب بکر) پنجاه ورق

ابوالحسین احمدبن محمدبن یحیی بن ابوبغل پنجاه ورق

ابومقاتل نصربن معمی دیلمی[9] پنجاه‌ورق

ابوالحسین محمدبن اسحاق بن حسین مادرانی پنجاه ورق

ابوعبدالله حسن بن احمدبن (اسحاق) مادرانی کم

ابوعلی محمدبن عروس کاتب سی‌ورق

ابوالحسین بن ثوابه کم

ابوالعباس بن فرات کم

---

۱ــ ف- این نام را در دو قسمت آورده یکی (ابوالحسن احمدبن ابراهیم - پنجاه‌ورق) ویکی هم (ابن داود عبرنانی کم) .

۲ــ ف (بدیدن) . ۳ــ ف (اسفنداد) .

٤ــ ف (محمد) . ٥ــ ف (الماذیانی) .

٦ــ ف (محمدالکاتب) . ۷ــ ف (بلبل) . ۸ــ ف (عبدالله) .

۹ــ ف (المنتصرالدئلی) . ۱۰ــ ف (الجرجانی) .

ابوعبدالله احمد بن عبدالله نوبختی یکصدورق
جعفر بن قدامه یکصدورق
ابوالفضل عباس بن عبدالجبار پنجاه‌ورق
حسن بن محمد بن غالب بن ابو عبدالله (باح) اصفهانی پنجاه ورق
ابوالحسین عبدالوهاب بن عمرو سملواتی[1] پنجاه ورق
میمون بن ابراهیم کاتب ده‌ورق
محمد بن علی بن ابوحکمه کم

محمد بن فضل جرجرانی[2] کاتب وزیر سی‌ورق
ابوعلی احمد بن اسماعیل نظامه[4] پنجاه‌ورق
ابوالعباس عبدالله[6] بن محمد بن عبدالله ناسی[7] پنجاه ورق
محمد بن غالب ، باح اصفهانی هفتادورق
ابومحمد عباس بن فضل ناسی پنجاه‌ورق
احمد بن صالح بن شیرزاد کاتب سی‌ورق
محمد بن احمد بن علی بن جبار[9] پنجاه‌ورق
عبدالله بن طالب کاتب یکصدورق
ابوالحسن علی بن محمد بن فیاض یك دیوان پنجاه ورقی
احمد بن محمد متوکل . ساکن مصر پنجاه ورق
ابوسعد[11] عبدالرحمن بن احمد اصفهانی پنجاه ورق

ابومحمد قاسم بن محمد کرخی پنجاه‌ورق
ابوالحسین احمد بن خالد مادرانی پنجاه ورق
ابوعلی عاصم بن محمد کاتب سی‌ورق
ابوعبدالله حکم بن معبد اصفهانی شعرش دیده نشد .
العباس بن ثوابه بیست‌ورق
قاسم بن عبیدالله بن سلیمان کم
ابوالحسین علی بن عباس نوبختی دویست‌ورق
محمد بن عبدالله ستوفی[3] یکصد ورق
ابوعبدالله مفجع بصری درحدود دویست‌ورق[5]
ابوالقاسم علی بن محمد یسری[8] کم
ابوالطیب محمد بن علی بخاری یکصدورق
احمد بن عبدالله بن رشید کاتب یکصد ورق
ابوالقاسم بن ابوعلاء پنجاه ورق
یحیی بن زکریا بن یحیی (اقلیدسی) کم
ابوعبدالله احمد بن کامل کم
ابوغالب مقاتل بن نصر کم
ابوعلی محمد بن علی بن مقله سی‌ورق
ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بن صالح زنجی[10] کاتب کم
حمدون بن حاتم انباری کم
ابوعلی حسن بن یوسف شناخته نشد

---

۱ـ ف (الشلمغانی) ۲ـ ف (الحوفزانی)
۳ـ ف (السنوی) ٤ـ ف (نطاحه)
۵ـ ف (یکصدورق) ٦ـ ف (هبةالله) ۷ـ ف (الناشی)
۸ـ ف (النسوی) ۹ـ ف (حیان) ۱۰ ـ ف (بن یحیی)
۱۱ـ ف (ابوسعید)

| | | | |
|---|---|---|---|
| ابوعلی محمدبن علی فیاض | کم | جناد | پنجاه ورق |
| ابوجعفر محمدبن سعید جرجرانی[1] | پنجاه ورق | ابوالحسین‌سعیدبن ابراهیم‌تستری[2] نصرانی | |
| | | کاتب | یکصدورق |

این است آخرین قسمت از کتاب ابوالحسین بن حاجب نعمان مشتمل برنام‌کاتبان شاعرمنش و اشعاری‌که داشته‌اند .

## نام‌گروهی از شاعران متأخر

## که کاتب نبودند بعد از سال سیصد،

## تا این عصر

مدرك‌بن محمدبن شیبانی : دویست ورق . ابوبکر بن علاف‌که شعر و اخبار ومدیحه‌های ویرا یکی ازکسانش جمع‌آوری نموده و باندازه چهارصد ورق است . ابوطاهر سندوك بن حبیبه واسطی ، شاعری بسیار خوب : پانصد ورق . عجینی[3] ابوبکر : یکصد ورق . قراطیسی ونامش ... سیصد ورق . سلامی ازمردم بطیحه : کمتر از دویست ورق . ابوالحسن مطبوع عبدوسی ، نامش محمدبن احمد (ضریر) دویست ورق . ابوجعفر محمد بن حمدان[4] موصلی فقیه : دویست ورق . ابو جعفر ضریر نامش . . . دویست ورق . ابوالحسن محمدبن سلامی : درحدود پانصد ورق . ابن جلباب ابو . . . اسکافی نامش . . . درحدود دویست ورق . محمدبن احمد صنوبری ابوبکر ، از مردم انطاکیه ،که صولی شعرش را بترتیب حروف درآورد : دویست ورق . کشاجم . . . از فرزندان سندی بن شاهك : یکصد ورق وکتاب ادب‌الندیم ، از اوست .

مغنم مصری ، از شاعران سیف الدوله ، نامش ابوالحسن محمدبن سامی شعبانی ، مقدار شعرش معین نیست ، وقصیدةالدلالهٔ اوکمتر از دویست ورق است . مرمی[5] نامش احمد بن محمد، از مردم انطاکیه : یکصد ورق . ابومعتصم (عاصم بن محمد) انطاکی ، نامش... قبل از سال سیصد[6] (وابواحمدبن جلاب شعرش را جمع‌کرده است) . ابن ابوزرعه دمشقی،

---

۱ــ ف (ابن شعیةالجرجانی) . ۲ــ ف (البرتی) .
۳ــ ف (النجیبی) . ٤ــ ف (ابوجعفر نصربن محمد بن جهان ).
٥ــ ف (البدیحی) . ٦ــ ف ( سیصد ورق) .

که پیش از[1] ساك سیصد بود : یکصدوپنجاه ورق . ببغاء ابوالفرج عبدالواحدبن نصر شامی، شعرش مطبوع بود وسیف‌الدوله را دیده داشت ورساله‌هائی نیزدارد ، وشعرش سیصدورق‌است.

خبز ارزی نامش نصربن احمدبن مأمون ، از شاعران بصره ، الفاظش رقیق ، و بصنعت شعر بصیرت نداشت و شعرش بترتیب حروف جمع گردیده و بصولی نسبت داده شده (در حدود) سیصد ورق .

ابوالطیب ، احمدبن حسین متنبی ، و شهرتش مارا از شرح حالش بی‌نیازمیدارد. سیف‌الدوله را دیده ، واشعارش درباره اومشهور ، وسیصد ورق است . وگروهی از اشعارش بدگفته وبراو انتقاداتی کرده‌اندکه ازآن جمله ابوالفتح ابن جنی لغوی است .

ابوالعباس نامی ... تا زمانیکه وفات یافت شعرش در حدود یکصد و پنجاه ورق‌بود، وابو احمدبن جلاب[2] آن را جمع‌آوری کرده است .

ابوعبدالله محمدبن حسین ، سیف‌الدوله را دیده وازکتابهای اوست : ....

ابومنصوربن ابوبراك. واین شخص استاد سری‌بن احمدکندی، و شاعر خوبی بود. گویند سری اشعار او را دزدیده و بخود نسبت داده است . و من درحدود دویست ورق از آنرا دیده‌ام .

ابونصربن نباته تمیمی ، از شاعران سیف‌الدوله ، ووفاتش بعد از سال چهارصد است وتا حدود سال‌چهارصد پنهان بود[3] . ابن زمکون ، ابو ... موصلی ، حبیب‌الشعر ، درهجو کردن توانا ، وبرمعانی تسلط داشت و شعرش درحدود سیصد ورق است .

خباز بلدی ، نامش محمدبن ... مکنی بابوبکر ، و خالدیان در موصل شعر او را جمع کردند ، درحدود سیصد ورق است ، و شاعر بسیار خوبی بود . شیظمی . نامش ... همیشه درگردش بود، وبعد بسیف‌الدوله پیوست، وگویا پیش از وفاتش اشعار اوجمع‌آوری گردیده ، و درحدود پانصد ورق است .

---

۱ــ ف (قتل الثلاثمائه) و جب (قبل‌الثلاثمائه) .

۲ــ ف (ابو احمد الخلال‌الخالع) .

۳ــ وفات ابن نباته بنوشتهٔ مؤلف قاموس‌الاعلام ترکی درسال ۴۰۵ بوده. و یکی از مبهمات شگفت‌انگیز الفهرست موضوع تاریخ‌وفات ابن نباته است که هماهنگی با تاریخ تألیف‌کتاب و حتی هماهنگی با حیاة مؤلف ندارد ولی‌با بدست‌آمدن نسخه‌خطی‌آقای چستربیتی‌که مسلماً از روی نسخه اصلی مؤلف نوشته‌شده این‌قبیل مبهمات برطرف و معلوم‌گردیده‌که از ملحقات بکتاب الفهرست بوده و ارتباطی بمؤلف ندارد.

## خالدیان

ابوبکر و ابوعثمان، محمد و سعید، فرزندان هاشم ، از مردم یکی از دهات‌موصل، بنام خالدیه بوده،و هردو، شاعر و ادیب پرحافظه ، وبدیهه گو و سرعت درجواب داشتند. ابوبکر ـ یکی از آنها ـ در وقتیکه من اظهار تعجب و شگفتی از بسیاری محفـوظات و سرعت جوابش دربدیهه گوئی ، و سخنوریشان مینمودم ـ بمن گفت : من هزار افسانه شب در حفظ دارم که هریك ازآنها درحدود یکصد ورق است . وبا این وصف ، باز اگرچیزی مورد پسندشان میگردید ، از صاحبش چه مرده وچه زنده، میربودند و این هم نه برای‌آن بود که در گفتن شعرعاجز باشند بلکه سرشت و خوی طبیعی آنها چنین بود . ابوعثمان پیش از مردن ، شعر خـود و برادرش را جمع کرده و گمان دارم غلامشان بنام رشا نیز آن را درحدود هزار ورق جمع‌آوری کرده است .

وفات ابوبکردر سال . . . (و وفات) ابوعثمان در... و هردو این کتابها را داشتند: کتاب حماسة شعر المحدثین. کتاب اخبارالموصل. کتاب فی‌اخبار ابی‌تمام ومحاسن شعره . کتاب فی‌اخبار شعر ابن‌الرومی . کتاب اختیار شعرالبحتری . کتاب اختیار شعر مسلم بن الولید .

## سرّی

بن‌احمد . . . کندی، از مردم موصل ، شاعر خوش‌بیانی بود که سرقت زیادی داشت ، بیانش شیرین و بسیار خوش‌طینت و شیفته توصیف و تشبیه بود و دنبال آن میگشت . منظـر خوبی نداشت ، و از علوم بجز شعر گفتن چیز دیگر نمیدانست ، پیش از مرگ اشعار خود را مرتب داشته که درحدود سیصد ورق بود ، و بعد چیزهائی نیز برآن افزود . بعضی از ادیبان متأخر آنرا بترتیب حروف درآورده‌اند .

## ابوالحسن بن نجیع[1]

نامش . . . ازمردم بغداد است که مدتها درموصل اقامت داشته و از متکلمان وشاعران بود ، و درموصل وفات یافت و پیش از مرگ اشعار خود را مرتب کـرد ودر حدود پانصد ورق است .

## تمیمی

ابوالحسن علی‌بن محمد، از مردم بغداد . و مقیم موصل . شعرش پانصد ورق است.

---

۱ـ ف (ابن‌النمح) .

## شاعران شام که پیش‌از آنان بودند

ابوجودرسعنی، نامش محمدبن احمد، شعرش‌درحدود یکصد ورق . ابومسکین‌بردعی[1] از شاعران تازه‌ایست که همیشه در گردش بوده و اشعار خوبی داشت و در حدود یکصد ورق است .

خلیع‌رقی، وبقولی حرانی، که از مردم همان‌نواحی بود. نامش‌محمدبن‌ابوعمرقرشی شاعر بسیار خوبی است که دراشعار خود تجنیس[2] و تطبیق[3] را زیاد رعایت میکرد ، و کمتر شعری داردکه خالی ازآن باشد ، و اشعارش جمع‌آوری نشده ، ودرحدود سیصد ورق است. گویندبعضی‌از ادباء زمان ماآنرا بترتیب‌حروف‌جمع کرده، وابومحمد مهلبی نیزیك‌قطعه از اشعار او را انتخاب نموده است .

## قصیده‌هائیکه در غریب[4] گفته شده

قصیده شرقی‌بن قطامی ـ که پیش‌از این گفته‌ایم. قصیده یحیی‌بن‌نحیم . قصیده‌ابراری، نامش .... قصیده شبیل‌بن عزره[5] که پیش از این گفته شد . قصیده ابن حرنید[6] (قصیده‌احمد انباری) .

## قصیده‌های مهموزه[7]

قصیدهٔ ابن هدمه که اولش این است : اَنّ سُلَیمیٰ وَاللّٰه یَکلَؤُها .

قصیدهٔ جعفر بن ابونعمان اموی، ازبنی‌قربه، که اغلب‌راویان، آنرا ازابوصعصعه‌عامری روایت کرده‌اند و اولش این است : کَلَاتْ وَ مِیضَ‌اْلبَرق حینَ تلالا .

.وگروهی این گفتار او را برقصیدهٔ ابن هرمه ترجیح داده‌اند ، گـوآنکه ابن هرمه بروی سبقت‌داشته است .

قصیده . . . قصیده . . . قصیده . . .

---

۱ــ ف (البردعی) . ۲ــ تجنیس الفاظ بیکدیگر مانند استعمال کـردن است (المعجم ص ۳۳۰) . ۳ــ تطبیق . مقابله اشیاء متضاد (المعجم ص۳۳۷) .

٤ــ غریب ـ چیزهای نو وتازه (منتهی‌الارب) .

۵ــ ف (عروة) . ٦ــ ف (ابن‌حرنیل) . ۷ــ مهموزه قصیده‌ایست که قافیه‌اش‌همزه است. ودرنسخه چاپ مقاله‌چهارم باینجا تمام‌میشود ودرحاشیه دارد(مقابله‌باشد).

چیزهائیکه در باره آوازکبوتران

و نسب آنها تألیف شده

قصیدهٔ یحیی‌بن‌ابوموسی نهرتیری، درنسب‌کبوتران . کتاب ماقالته‌العرب فی‌مخاطبة الحمام ـ تألیف ابن‌ربیعه بصری . کتاب‌الاجناس ـ تألیف ثابت. کتاب اخبارالعرب وماقالته فی‌نوح‌الحمام وهذیل‌الطیر .

کتابهائی بدست‌آوردم که ازطرف‌گروهی در آداب

تألیف شده و من از حالشان آگاه نیستم

کتاب العفو والاعتذار ـ تألیف ابوالحسین احمدبن نجیح‌بن ابوحنیفه . کتاب‌الالفاظ تألیف‌محمدبن ابوالحسین کاتب . کتاب‌العفو والصفح ـ تألیف ابوعاصم نبیل . کتاب من‌نسج بیتافنبز به و من نسج بیتا فنسب الیه الکندی . کتاب البراعة واللسن ـ تألیف ابن حرون. کتاب البراعة واللسن ـ تألیف ابن‌ابوالعواذل . کتاب الهدایا ـ تألیف جندیسابور . کتاب الاشعارالمنتخبات من‌اقوال‌الشعراء الاسلامیین ـ تألیف‌ابوالفضل‌جعفر . کتاب‌الحان‌القطربلی ـ تألیف سعدالبارع . کتاب الشواهـد ـ تألیف ابن خشنام . کتاب‌الاتصال ـ تألیف ابوجهم . کتاب خلق‌الانسان ـ تألیف ابومالك . کتاب‌التاریخ ـ تألیف سنان . کتاب العطر ـ تألیف شطرنجی. کتاب ترجمة کتاب‌الفلاحة للروم ـ تألیف علی‌بن محمدبن سعد . کتاب‌ادب‌الشعر ـ تألیف خثعمی . کتاب‌الشراب ـ تألیف ابوزکریاء رازی. کتاب‌الفلاحة ـ تألیف ابن‌وحشیه. کتاب الثفقیه ـ تألیف بندینجی . کتاب‌الباه ـ تألیف‌رازی . کتاب‌الموشح ـ تألیف‌علی‌بن‌عبده

کتاب الازمنه ـ تألیف ابن عباد مهلبی . کتاب الاوائل ـ تألیف سعید بن سعدون عطار . کتاب المشاکهة ـ تألیف ابوعبدالله ازدی . کتاب السرخسی الی المعتضد فی ادب النفس . کتاب الدولة الدیلمیة ـ تألیف ابوجعفر دامغانی . کتاب الفاظ ـ تألیف عبدالرحمن بن عیسی همدانی . کتاب مذاهب الخطباء ـ تألیف علی بن اسماعیل . کتاب الطبقات ـ تألیف محمد بن سعد . کتاب المعرفة والتاریخ ـ تألیف ابوسفیان . کتاب تاریخ اسماعیل الخطبی . کتاب الشیب و الخضاب تألیف عبدالرحمن بن سعید . کتاب السلوة المستخرج عن مواریث الحکماء . کتاب تاریخ واسط تألیف بحشل . کتاب الجواد الفیاح ـ تألیف ابن روسند طائی ، کتاب الرد علی الجهال ـ تألیف حسن بن بدر لیثی که در سوارکاری کندی را برتر از همه دانسته است . کتاب مختصر کتاب النحل ـ تألیف محمد بن اسحاق اهوازی . کتاب تاریخ یحیی بن ابی بکیر المصری . کتاب السیوف و صفاتها ـ تألیف کندی[1] .

## رساله‌هائیکه با نام نویسندگانش،

## یاد میشود

رسائل احمد بن محمد بن ثوابه . رسائل یحیی بن زیاد الحارثی . رسائل ابی علی البصیر رسائل احمد بن یوسف الکاتب . رسائل احمد بن الطیب السرخسی . رسائل ابی الحسن بن طرخان . رسائل الشریف الرضی . رسائل ابی الحسن محمد بن جعفر . رسائل النیسابوری ـ الاسکافی . رسائل احمد بن سعد الاصفهانی . رسائل ابی الحسن التونسی . رسائل محمد بن مکرم . رسالة احمد بن الوزیر ـ ساختهٔ علی بن محمد عسکری . رسالة محمد بن زیاد الحارثی ـ برادر یحیی . رسالة ابی عبدالله بن علی فی استخراج المصحف و المعمی . رسالة ابی الحسن محمد بن الحارث التیمی . رسائل ابن عبدکان . رسائل العشاری فی ارزاق العمال . رسائل

---

۱ ـ گویا الحاق کننده این قسمت توجه کاملی بمندرجات این کتاب نداشته تا بداند ابن ندیم شرح حال اغلب این مؤلفان را با ذکر تألیفاتشان آورده است .

ابی غزوان القرشی فی العفو . رسائل باح . مختار الفصول والرسائل ـ تألیف احمد بن محمد بن عبدالله کاتب . رسائل البیغاء . رسائل الصابی .

## پایان مقاله چهارم

از کتاب الفهرست که با آن نیز جزؤ اول بپایان رسیده و بدنبال آن انشاءالله مقاله پنجم از این کتاب دراخبار علما وتصنیفات گوناگون آنان است

در پنج فـن

والحمدالله کما هواهله ومستحقه و مستوجبه

و الصلوة والسلام علی سیدنا

محمد و علی اله الطاهرین

و اصحابه الاکرمین

# پنجمین جزء

از

کتاب الفهرست

( در اخبار علماء مصنفان از قدما و متاخران )

(ونام کتابهائیکه در سایر علوم تصنیف کرده‌اند)

(تألیف)

(محمدبن اسحاق ندیم معروف بابوالفرج)

(بن ابویعقوب وراق)

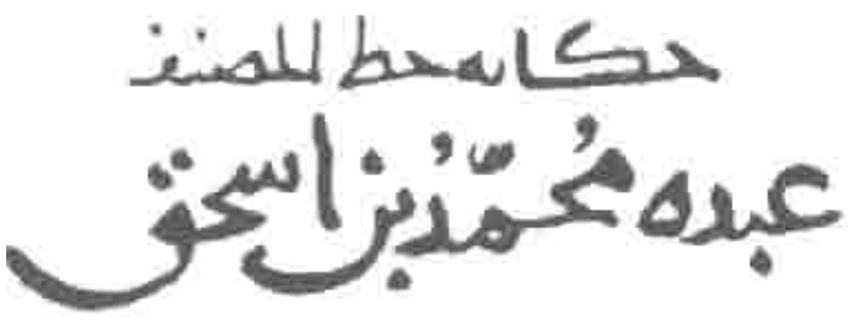
حکاه خط المصنف
عبده محمد بن اسحق

نمونه‌ایست از خط نویسنده نسخه
چستر بیتی و تقلیدی که از خط
مصنف کرده است

(مقاله پنجم در کلام و متکلمان)

( بسم الله الرحمن الرحیم )

مقاله پنجم

(از کتاب الفهرست)

(در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند)

در پنج فن

فن اول

در اخبار متکلمان معتزله و مرجئه و آغاز امر کلام و جدال[1]

(چرا معتزله را باین نام خواندند)[2]

(محمد بن اسحاق گوید : بگفته ابـوالقاسم بلخی ، سبب نامیده شدن معتزله باین)
( نام، آن بود که اختلافی پیدا شد در اینکه مسلمانان مرتکب بگناهان بزرگ را بایدبچه)

---

۱ـ ف (درآغاز امر کلام و متکلمان از معتزله و مرجئه ونام کتابهای آنان) .

۲ـ از اینجا تا(الواسطی) که آغاز مقاله پنجمدر کتابهای چاپ شده از الفهرست است، از مختصات نسخه چستربیتی است (ر.ك بمقدمهٔ این کتاب زیرممیزات نسخه چستربیتی) .

(نامی خواند . خوارج[1] آنها راکافر و مشرك و درعین‌حال فاسق نامیدند . مرجئه[2] گفتند) (آنها مؤمنند ومسلمان ، ولی فاسق‌هستند . زیدیه[3] و اباضیه [4]آنانراکافر بنعمت‌دانسته، و) (گفتند نه مشرکند و نه مؤمن ، بلکه فاسقند . پیروان حسن‌آنانرا منافق و فاسق دانستند) (معتزله تمامی این اختلافات راکنار گذاشته ، و گفتند ما همان را میگیریم که همه بر آن) (اتفاق دارند، وآنانرا فاسق میخوانیم ، ودیگر بموارد اختلافشان از : کفر و ایمان ونفاق) (وشرك‌کاری نداشته وآنرا بکنار میگذاریم) .

(ابوبکر بن اخشید گوید : گروهی گفته‌اند که در زمان حسن اعتزال را بمعتزلیان) (بستند ، درصورتیکه این مطلب صحیح نبوده ، و ماهم چنین روایتی نکرده‌ایم ، و مشهور) (درنزد علماء ما این است که بعد از حسن این نام پیدا شده ، و سببش هم این بود که‌پس) (از وفات حسن قتاده بجـای او نشست . و عمروبن عبید بـا چند نفر دیگر از اوکناره) (گرفتند ، وقتاده آنهارا معتزله خواند. عمرو که خبردارشد این‌کلمه‌را پسندیده ورضایت) (خود را آشکار ساخته و بپیروان خود گفت : اعتزال را خداوند درکتاب خود ستوده ، و) (این اتفاق خوبی بوده ، وشما هم آنرا قبول نمائید) .

## (اول کسیکه در قدر و عدل)

## (وتوحید سخن راند)

(بلخی گوید : اول کسیکه درقدر و اعتزال[5] سخنرانی کرد ، ابویونس اسواری‌یکی) (از اساوره[6] ومعروف بسنسویه بود ، ومعبدجهمی از وی پیروی داشت. وگویند سلیمان‌بن) (عبدالملك نیز سخنانی دراین‌باره دارد) .

---

۱ـ نام‌گروهی است که درجنگ صفین برامیرالمومنین علیه‌السلام شوریدند(ملل ونحل شهرستانی . ج ۱ص ۱۷۰) .

۲ـ نام‌گروهی است که عقیده بارجاء دارند یا بگفته خیرالدین زرکلی نامیست که ابن‌ندیم با شاعره داده (ملل ونحل شهرستانی ج ۱ـص ۲۲۲ـ و الاعلام زرکلی چاپ دوم ج ٦ ص ۲۱۲) .

۳ـ پیروان زیدبن‌علی‌بن حسین علیه‌السلام (ملل ونحل شهرستانی ج ۱ـ۲٤۹) .

٤ـ اباضیه پیروان عبدالله‌بن اباض (ملل ونحل شهرستانی ج ۱ـص ۲۱۲) .

۵ـ معتزله‌را اصحاب عدل وتوحید. وملقب بقدریه‌دانند وچیزیکه همهٔ معتزلیان‌عقیده دارند، این است که خدای‌متعال قدیم بوده‌وقدمت صفت مختص بذات اوست . وسائرصفات‌قدیمه را نفی کرده ومیگویندخدا عالم‌بذات وقادربذات و حی‌بذات است، نه بعلم وقدرت وحیات ، که

بقیه پاورقی در صفحه بعد

## ( نام کسانیکه عدل و توحید)

## ( از آنان گرفته شد)

(بخط ابوعبدالله بن عبدوس خواندم : که ابوالحسن احمدبن یحیی‌بن علی‌بن یحیی)
(منجم ، از قول پدرش ، وعموهایش احمد وهارون نقل کرده است که ابویعلی زرقان، نامش)
(محمدبن شداد ، ومصاحب ابوهذیل علاف - محمدبن هذیل علاف ـ بمن گفت که ابوهذیل)
(علاف میگفت عدل و توحید را از عثمان طویل ـ معلمش آموخته ، و از قول عثمان نقل)
(کرد که آنرا از واصل‌بن عطا آموخته، وواصل آنرا از هاشم‌بن عبدالله‌بن محمدبن‌حنفیه،)
(وعبدالله نیز از پدرش محمدبن حنفیه آموخته ، و محمد باو گفته بود که آنرا از پدرش)
(علی‌علیه‌السلام وپدرش ازرسول‌الله علیه‌السلام آموخته ، ورسول‌الله باو گفته بود که جبرئیل)

---

بقیه پاورقی از صفحهٔ قبل

صفاتی است قدیمی ومعانی قائم بآن. چه اگر صفاترا در قدمت که مختص باوست . شریك دانیم پس در الوهیت نیز شرکت خواهد داشت . و معتزلیان واصلیه اساس مذهب خود را برچهار قاعده استوار دانسته‌اند . قاعدهٔ اول : نفی صفات باری از علم و قدرت و اراده و حیات است و این سخن از همان ابتدا پخته و استوار نبود ، ولی واصل‌بن عطاء تشریع خود را بر ظاهر این گفته قرار داد که محال بودن‌وجود دوخداوند ازلی وقدیمی متفق علیه‌همه است . و میگفت کسیکه معنی وصفت قدیمی را ثابت داند قائل بثابت بودن دوخدا میباشد . قاعدهٔ دوم : قول بقدر است . و واصل براین قاعده، بیشتر از قاعده صفات پافشاری داشته ومیگفت : خداوند تبارك وتعالی‌حکیم وعادل بوده ، وجایز نیست که شروظلم باو نسبت داده شود ، چنانکه جایز نیست ازبندگانش چیزی برخلاف امرش بخواهد وآنانرا بچیزی حکم کند سپس آنها را برای همان‌کار مجازات نماید . بنابراین بندگان خدا خودشان فاعل خیر وشر ، و ایمان وکفر ، و طاعت ومعصیت بوده وجزای عمل‌خود را میبینند . وخداوند آنها را باین‌کار توانائی‌بخشیده، وکارهایشان در دائرهٔ حرکات و سکنات و اعتماد ونظر وعلم محصور میباشد . قاعده سوم در فول : بمنزلهٔ بین‌المنزلتین . وقاعدهٔ‌چهارم‌دربارهٔ‌دوجبهه جنگ‌جمل . ودوجبهه‌جنگ‌سفین است. وبرای احاطه‌کامل بنظریات‌معتزله رجوع شود (ملل ونحل شهرستانی ج ۱ ـ صفحات ۵۷ تا ٦٦ وسائر فرق معتزله) .

٦- اساوره گروهی از ایرانیانند که‌مقیم بصره بودند وابویونس ازآن‌گروه بود(المنجد و معجم‌البلدان) .

(آنرا از جانب خدایمتعال آورده است[1]) .

## (حسن‌بن ابوالحسن بصری)

(مکنی بابوسعید، ولادتش در دوسال بآخر خلاف عمر بود، ودرسال یکصد وده وفات)
(یافت ، وهشتاد ونه سال داشت . وی در خراسان برای ربیع بن زیاد کتابت کرده ، ودر)
(حدود سه‌سال نیز کاتب انس‌بن مالك بوده ، و ازکسانی است که بابن‌اشعث دست بیعت‌داده)
(و از زاهدان وعابدان بشمارمیرفت. هنگامیکه ابن اشعث فراری‌شد ، وبجستجوی‌پیروانش)
(برآمدند ، حسن بر حجاج درآمد ، حجاج ویرا سرزنش‌کرده و زینهارش داد ولی او)
(بگفته حجاج اعتمادی پیدا نکرده وپنهان شد تا وقتیکه حجاج درگذشت . و از گفته‌های)
(او در وقت شنیدن خبرمرگ حجاج این است : خدایا تو او را هلاك ونابود ساختی، پس)
(سنت او را نیز از میان بردار . وباز گفته است : شب‌پرك کم دیدی روبسوی ما آورد که)
(بربهترین شتران سوار بود وبهرسو میتاخت وبا شقاوت‌او را معذب‌میداشت ، وباسرکشی)
(وطغیان همه‌را تهدید کرده ومیگفت : مرا بشناسید، وبشناسید مرا . آری‌ما تورا شناختیم)
(که خداوند تو را دشمن دارد ، وهمچنین بندگان صالح او . دستش را باهمان انگشتان)
(کوتاهی که داشت بسوی من‌درازکرد . و خدا داناست که با آن دست هیچ‌وقت مهاری را)
(در راه خدا نگرفت . و از تألیفات حسن است : کتاب‌التفسیر للقرآن . که گروهی آنرا)
(روایت کرده‌اند. کتاب الی‌عبدالملك بن مروان فی‌الردعلی‌القدریه) .

## (واصل بن عطا)

(ابوحذیفه واصل‌بن عطاء، برده بنی‌ضبه ، وبقولی بردهٔ بنی مخزوم ؛ درمدینه‌بدنیا)
(آمده ، و ویرا بدین جهة غزّال‌میگفتند که‌همیشه در سوق‌الغزل مینشست تا صدقات خود را)
(بزنهای پاکدامن و با عفتی که درآنجا می‌بیند بدهد . وی گردنی دراز و زبانش در تلفظ)
( ـ راء ـ لکنت داشت. وبا این وصف باندازه بسخن‌رانی توانا، و برکلام عرب مسلط)
(بود که میتوانست حرف‌راء ـ را درسخن خودنیاورد، ودر یکوقتی که دربارهٔ بشاربن برد)
(سخن‌رانی میکرد، گفت: آیاکسی‌نیست که این‌کور مکنی بابومعاذرا بقتل رساند ، بخدا)
(سوگند اگرغافل گیری واغتیال ازخوی غالیان‌نمیبود، کسی را میفرستادم که‌درخوابگاهش)

---

۱ــ جب درحاشیه دوجا دارد ( کذب ابوالهذیل و عثمان ـ هذا کذب علی‌الله و رسوله‌و هذا باطل و افتراء وترویج لقبحهم قبحهم‌الله) .

(شکم او را بشکافد ، وپس ازآن عقیلیان یاسدوسیان بدنبالش برخیز ند ، و دراین سخنان)
(از حرف ـ ر ـ خودداری کرده . وبجای بشار ـ یا ابن برد، گفت این اعمی مکنی‌بابو)
(معاذ ؛ وبجای ضریر اعمی گفت وبجای اینکه بگوید؛ ازخوی مغیریان یا منصوریان‌است ،)
(گفت از خوی ـ غالیان است ـ وبجای ارسلت، گفت لبعثت ـ و بجای ـ فراشه ـ گفت.)
(مضجعه ـ وبنی‌عقیل‌را نام بردچون بشار از دوستداران آنها بوده، و بنی‌سدوس را باین)
(جهة نام برد ،که بشار با آنها زندگانی میکرد . وپرهیز کردن از استعمال حرفی‌آنهم)
(چون ـ ر ـ که زیاد مورد استعمال است . کاریست بی‌اندازه دشوار. واصل، ابوهاشم عبدالله.)
(بن محمدبن حنفیه ا دیده ، وهمیشه در مجلس حسن حاضر میشد ، وبرای خاموشی که)
(داشت گمان میکردند که گنگ است. گردنش باندازهٔ دراز بود ،که عمروبن‌عبیدآنرا عیب)
(ونقصی برای او دانسته و گفت: کسیکه چنین گردنی دارد چیزی دراو نباشد[1] ولی همینکه)
(واصل براعتی پیدا کرده و فضل او آشکار گردیدعمرو گفت ، چه‌بسا که فراست بخطارود.)
(بلخی گوید : واصل از مردم مدینه بود ، و در سال هشتاد بدنیا آمده ، ودر سال)
(یکصدوسی‌ویك‌در گذشت. واین کتابهاازاوست: کتاب‌المنزلة بین‌المنزلتین. کتاب‌الفتیا. کتاب.)
(التوحید . و ازکتابهای پیروانش‌که شناخته نشده‌اند : کتاب المشرقیین من اصحاب[1] بی‌)
(حذیفه الی اخوانهم بالمغرب ـ که مشتمل برچندین کتاب است وهمچنین ، کتاب السبیل)
(الی معرفةالحق . کتاب ....)

---

۱ـ تك ـ اضافه دارد. (واصل‌بن عطاء غزال ،گردن خیلی درازی داشت ،که عمروبن عبیدآنرا بروی عیب‌گرفته وآن در روزی بود که واصل برای مناظره با عمرو آمده بود ، همینکه او را دیدپیش از صحبت باوی ،گفت :گردنی میبینیم که صاحبش‌را رستگاری نباشد، واصل آنرا بشنید ، وپس از اداء سلام ونشستن ، بعمروگفت ، آیا ندانی که عیب‌هنر راگفتن عیب‌جوئی ازهنرمند است ، زیرا بهم ارتباط دارد. عمرواسترجاعی نموده وگفت ای ابوحذیفه، دیگر این‌گفته را تکرار نخواهم‌کرد . سپس واصل بمناظره با او پرداخته و او را مجاب ساخت . و ازتألیفات اوست :کتاب اصناف‌المرجئة .کتاب التوبه .کتاب المنزلة بین‌المنزلتین. کتاب خطبته التی اخرج منهاالراء .کتاب معانی‌القرآن .کتاب الخطیب فی‌التوحید والعدل . کتاب ماجری بینه و بین عمروبن عبید .کتاب‌السبیل الی‌معرفةالحق .کتاب فی‌الدعوه .کتاب طبقات اهل‌العلم و الجهل. وجزاینها سرگذشت‌بسیاری‌دارد . (ر. ك . ص ـ ۱ تکملةالفهرست چاپ ۱۳٤۸) .

## (عمرو بن عبید)

(ابوعثمان عمرو بن عبیدبن باب ، بردهٔ بنی عدویه از بنی‌تمیم وبنی‌حنظله . بلخـی)
(گوید : باب از اسیران‌کابل بودکه بدست عبدالرحمن‌بن سمره اسیر شد . وبرده بنی‌عقیل)
(و بعدبردهٔ بنی‌عراره گردید: عمرو در همان سال ولادت واصل ـ یعنی سال هشتاد ـ بدنیا)
آمد . ومردی چهارشانه، وبا اراده وآزمودهٔ‌بود که آثارسجده در پیشانیش دیده‌میشد . و)
(با ابوجعفر منصور دوستی داشته وسر گذشتهائی با او دارد . وپند وموعظه‌هائیکه بمنصور)
(داده مشهور ومعروف است. وی هنگام مراجعت از مکه از راه بصره درجائی بنام‌مران[1])
(بسال یکصد و چهل وچهار در گذشت ، ودر آنوقت شصت وچهـار سال داشت ، منصور .)
(اشعار زیر را در رثاء او گفت ، و تا آنوقت شنیده نشده بود که یك خلیفه درباره کسی که)
(پائین‌تر از او است مرثیه بگوید) .

( صَلَّى الاٰله عَلَيكَ مِنْ مُتَوَسِّدٍ  قَبْراً مَرَرْتُ بِهِ عَلَى مَرَّانِ )[2]
( قَبْراً تَضَمَّنَ مُؤمِناً مُتَخَشِّعاً  عَبَدَ الاٰلهَ وَ دَانَ بِالقُرآنِ )[3]
(لَوْ كَانَ هٰذا الدَّهرُ اَبْقَى صَالِحاً  اَبْقَى لَنَا عُمراً اَبَا عُثمانِ )[4]

(و این کتابها ازاوست: کتاب التفسیر عن‌الحسن . کتاب العدل‌والتوحید . کتاب‌الرد)
(علی‌القدریة) .

## (نام کسانیکه از عمرو ، و واصل آموخته‌اند)

(ازکسانیکه ازعمرو، و واصل آموخته، ولی کتابی‌ازآنها بدست‌نیامده‌ابوعمرو‌عثمان)

---

۱ــ مران درچهار منزلی میان مکه وبصره است (معجم‌البلدان) .
۲ـ خداوند بر تو درود فرستد ، ای آرمیده درگوری در مران‌که از آن‌گذر نمودم .
۳ـ گوریکه مؤمن خاشعی را در بـر داردکـه خدایش را میپرستید و بقرآن سر فرود آورده بود .
٤ـ اگر زمانه مردمان صالحی را نگهداری میکرد ، هرآینه عمر ابوعثمان را برای ما نگاه‌میداشت .

(بن‌خالد طویل ، استاد ابوهذیل است . وابوحفص عمر بن ابوعثمان سمری است که کتاب)
(التفسیر را از عمرو ، وحسن روایت کرده است) .

## (ابوهذیل علاف)

(ابوهذیل محمدبن هذیل علاف ، برده عبدالقیس ، و فرزند عبدالله‌بن مکحول‌عبدی)
(است. ودر سال یکصد وسی ویك، وبقولی ، یکصد وسی وچهار بدنیا آمده ، و ازعثمان‌بن)
(خالدطویل علم کلام را آموخته است . واصل ، وعمرو را ندیده . وابوالعیناء وفات اورا)
(در سامراءبسال دویست وبیست وشش ، در سن یکصد وچهارسالگی دانسته است . از خود)
(ابوهذیل که تاریخ ولادتش را پرسیدند ، گفته است . در سال یکصدوسی‌وپنج بوده ، ودر)
(یکوقت دیگر که‌همین پرسش را از اوکرده‌اند ، گفته است : پدر ومادرم‌میگفتند زمانیکه)
(ابراهیم‌بن عبدالله بن‌حسن کشته شد، من ده سال داشتم . وابراهیم در سال چهل‌وپنج کشته)
(شده ، و از این گفته ابوهذیل چنین‌فهمیده میشود که تولدش در سال یکصدوسی وپنج‌بوده)
(است .)

(ابوهذیل درآغاز خلافت متوکل . سال دویست وسی‌وپنج وفات یافت و در آنوقت)
(یکصدسال از عمرش گذشته بود ، و دراواخر عمر کودن شد ولی نه بآن اندازه که اصول)
(ومبانی‌مذهب را فراموش کرده باشد، منتهی دیگر توانائی مناظره ومحاجه را بامخالفان)
(نداشته و قوت‌حافظه را از دست‌داده بود . گویند فرزندی از صالح بن عبدالقدوس وفات)
(یافته و او را بی‌تابی ولابه بسیاری بود . ابو هذیل برای دلداریش رفته ، و چون)
(بیتابی او رادید ، بوی گفت من هیچ موجبی برای این اندازه بیتابی و لابهٔ تو نمیبینم ،)
(زیرا در پیش تو انسانها همچوعلف روئیده هستند، صالح در جواب گفت : ای ابوهذیل،)
(بیتابی من برای آنست که اوکتاب الشکوك مرا نخوانده بود . ابوهذیل گفت : کتاب ـ)
(الشکوك کدامست، صالح گفت ، کتابی است که‌من تألیف کرده‌ام ، وهرکس آنرا بخواند،)
(در هرموجودی بشك در آید ، بدرجه که آن را موجود نداند ، و در چیزهائی که وجود)
(ندارد، آن را موجود پندارد ابوهذیل گفت : پس تو هم در مرگ پسرت بشك درآی ، و)
(آنرا نمرده‌بدان ، گوآنکه مرده باشد، و نیز خیال کن کتاب‌الشکوك تو را قرائت کرده ،)
(ولوآنکه آنرا نخوانده است) .

(ابوهذیل کتابی بنام‌میلاس دارد، ومیلاس گبر بود. وازانجهت‌اسلام‌آورد که ابوهذیل)
(را باگروهی ازثنویان یکجا جمع کرده ، و ابوهذیل‌آنان رامجاب‌نموده ، وبرای همین)
(امرمیلاس‌اسلام آورد . ابوهذیل‌فرزندی‌بنام هذیل داشت که از متکلمان بود ، ولی تألیفی)
(نداشت .)

(وقتی راهزنی ازجلو ابوهذیل درآمده ، وگریبانش راگرفته وگفت، جامه‌هایت) (را درآور تا من‌بدانم دلیل تو برپوشیدن آن‌چیست . ابوهذیل گفت، دلیل من همان گفته) (توست که جامه را از تن درآور، وگریبان‌مرا هم گرفتهٔ ، ومحال است که من‌بتوانم‌آنرا) (از تن بدر آورم . تو دستت را بردار تا من بتوانم این‌کار را بکنم . راهزن گفت ، برو) (بامان خدا من اگر روزی میخواستم دست از دلیل وبرهان بردارم ، همین ساعت بود ،) (وجامه‌های او رانگرفت) .

(ابوهذیل درسال دویست وسی‌ببغداد آمد، وبیش از یکصد سال عمر کرده‌ودیدگانش) (نابینا شده بود . ازکتابهای اوست : کتاب الامامه علی هشام . کتاب ابی‌سمر فی‌الارجاء) (کتاب‌طاعة لایرادالله بها . کتاب علی‌السوفسطائیة . کتاب علی‌المجوس . کتاب علی‌الیهود) (کتاب التولید علی‌النظام . کتاب‌الوعد و الوعید . کتاب‌مقتل غیلان . کتاب الی‌الدمشقیین.) (کتاب‌المجالس. کتاب‌الحجه. کتاب‌صفةالله بالعدل ونفی‌القبیح . کتاب‌الحجة علی‌الملحدین) (کتاب تسمیة اهل‌الاحداث . کتاب‌علی‌ضرار فی‌قوله ان‌الله‌یغضب‌من‌فعله . کتاب‌علی‌النصاری) (کتاب مسائل فی‌الحرکات و غیرها . کتاب علی عمارالنصرانی فی‌الرد علی‌النصاری. کتاب) (فی‌صفةالغضب‌والرضا من‌الله‌جل‌ثناؤه . کتاب‌السخط والرضا . کتاب‌المخلوق علی‌حفص‌الورد) (کتاب الردعلی‌مکف[1] المدینی . کتاب‌الحدعلی ابراهیم. کتاب الرد علی‌الغیلانیة فی‌الارجاء) (کتاب علی‌حفص‌الورد فی‌فعل ویفعل . کتاب علی‌النظام فی‌تجویز القدرة علی‌الظلم . کتاب) (علی‌النظام فی‌خلق‌الشر و جوابه عنه . کتاب الرد علی‌القدریة والمجبرة . کتاب علی‌ضرار) (وجهم وابی‌حنیفه وحفص فی‌المخلوق . کتاب علی‌النظام فی‌الانسان . کتاب‌الرد علی‌اهل‌ـ) (الادیان . کتاب فی‌جمیع‌الاصناف . کتاب الاستطاعة . کتاب‌الحرکات . کتاب فی‌خلق‌الشئی) (عن‌الشئی . کتاب التفهم و حرکات اهل‌الجنه . کتاب جواب القبائی . کتاب علی من قال) (بتعذیب‌الاطفال . کتاب‌الظفر علی‌ابراهیم . کتاب علی الثنویة . کتاب الجواهر والاعراض) (کتاب‌السمع والبصر عملام عمل‌بهما . کتاب الانسان ماهو. کتاب‌الحوض والشفاعة وعذاب) (القبر . کتاب علی‌اصحاب الحدیث فی‌التشبیه . کتاب تثبیت الاعراض . کتاب علامات صدق) (الرسول . کتاب طول‌الانسان ولونه و تألیفه . کتاب فی‌الصوت ماهو[2]) .

---

۱ــ در اصل نقطه ندارد .

۲ــ تك ـ ابوهذیل را باختصار آورده است فقط پس از نام صالح بن عبدالقدوس دارد (الذی یرمی بالزندقه) .

## (از اصحاب او)

(ابویعلی محمدبن‌شداد، معروف بز برقان است و این کتابها ازاوست: کتاب‌المقالات) (نازکست . کتاب المخلوقات) .

## (اسواری)

(ابوعلی عمروبن قائد اسواری. ازبزرگان‌متکلمان بصره بود ، وهمیشه نزدمحمدبن) (سلیمان‌بن علی هاشمی بسرمیبرد . و از اساوره[1] بشمارمیرفت . عمروبن عبیده را دیده و) (از اوآموخته ومناظره‌هائی با او داشته است . وفاتش بعد از سال‌دویست بمدت کمی‌بود .) (وبابو منذرسلام قاری درحضور محمدبن سلیمان گفت : حق از چه‌کسی است ، سلام گفت،) (از خداست . گفت حقدارکیست ، گفت خداست . گفت ، باطل ازکیست ، گفت از خداست) ( گفت پس باطل گوکیست ، سلام ساکت مانده ومجاب گردید . وازکتابهای اوست ...)

## (بشربن معتمر)

(ابوسهل بشربن معتمر ازکوفیان، وبقولی ، بغدادی واز بزرگان‌معتزله ، ورؤسا) (آنان بوده ودرزمان خود بریاست نائل گردید. وبا این‌وصف راویه اشعارواخبار وشاعری) (است‌کـه اشعارش بیشتر مزدوج بوده ، وکتابهای نثر را درکـلام وفقه بشعر درآورده) (ومادر مبحث شعر و شاعران ، اشاره بآن نموده‌ایم . گروهی از علماءویرا برآبان‌لاحقی) (برتری میدادند ، وقصیدهٔ درحدودسیصد ورق دارد که درآن حجج وبرهان خود را بیان) (داشته ، و در مخمس و مزدوج کـی‌بتوانائی وپایه او نمیرسید . وی به‌بیماری پیسی بدن) (مبتلا شد ، و در سال دویست وده؛ با سالخوردگی زیادی درگذشت . جاحظ گوید : بشر) (بن معتمر بابوهذیل بدگمان بود ، ونسبت دو روئی ونفاق باو میداد ، ودربیان صفات او) (میگفت: ابوهذیل نادانی را ، درصورتیکه مردم او را دانا بدانند ـ بیشتر دوست دارد ،) (تاآنکه دانا باشد . ومردم نادانش خوانند . و پست فطرتی‌را ـ درصورتیکه مردم او را) (بزرگوار پندارند ـ بیشتردوست دارد ، تا آنکه بزرگواری داشته باشد ، ومردمان ویرا)

---

۱ــ اساوره ـ سرکردگان ایران (اقرب‌الموارد) .

(پست‌فطرت شمرند و داشتن منظر ثقیل[1] و درون سخیف[2] را برمنظر سخیف و درون ثقیل)
(ترجیح میدهد . شگفتی و شادمانیش از دوروئی ونفان ، بیش از صمیمیت وراستی بود، و)
(باطل مقبول در پیش او گرامیتر از حقی است که پشتیبان آن باشد .)

(بشر ، بجز کتابهائیکه بشعر درآورد ، درنثر نیز این کتابها را دارد : کتاب‌الرد)
(علی من‌عاب‌الکلام . کتاب الردعلی‌الخوارج . کتاب الکفر والایمان . کتاب الوعیدعلی‌ـ)
(المجبرة. کتاب علی‌کلثوم واصحابه . کتاب تأویل متشابه القرآن . کتاب‌علی‌النظام . کتاب،)
(علی ضرار فی‌المخلوق . کتاب الرد علی‌الملحدین . کتاب الرد علی‌الجهال . کتاب الرد)
(علی ابی‌الهذیل. کتاب الامامة. کتاب الاستطاعة علـی‌هشام بن‌الحکم . کتاب‌العدل . کتاب)
(علی‌الاصم فی‌المخلوق. کتاب الثولد علی‌النظام . کتاب علی‌اصحاب القدر. کتاب علی فرید)
(فی‌الاستطاعة . کتاب فی‌المنزلة بین‌المنزلتین . کتاب فی‌الاطفال علی‌المجبرة) .

## (نظّام)

(ابو اسحاق ابراهیم بن سیاربن هانی نظام ، بردهٔ زیادیان است، و تیره بندگی)
(را از یکی از پدران‌خود داشت. ووی متکلم‌وشاعر و ادیبی است که‌نسبت بابونواس‌درشتی)
(وخشونت[3] میورزید وچندین قطعه درباره اودارد . و ابونواس در این شعر نظر باوداشته)
(است :)

فَقُلْ لِمَنْ يَدَّعِي فِي الْعِلْمِ فَلْسَفَةً ... ذَكَرْتَ[4] شَيْئاً وَغَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ)[5]

(نظام در اشعارش گفتار فلاسفه را داشت ، وبا این وصف ، بلاغتش نیکو ، والفاظش)
(نمکین ونگارشانش بسیارخوب بود. واز گفته‌های اودر ستایش ازثقفی است : بخداسوگند)
(که او نیکوتر است: از امنیت‌پس‌از بیم وهراس، وبهبودی پس ازبیماری، وفراوانی‌پس‌از)
(خشکسالی،وتوانگری‌پس‌از فقرودرویشی، وازاطاعت محبوب، وازشادمانی‌پس‌ازماتمزدگی)

---

۱ــ ثقیل کسی که مردم صحبت باویرا خوش ندارند (منتهی‌الارب) .

۲ــ سخیف کم‌عقل وسبك (منتهی‌الارب) .

۳ــ جب(یتعشق) تك ـ(یتعنف) . ٤ــ تك (حفظت) باضافه این شعر : (لاتحظر العفو ان کنت امرء حرجافان حظر که باتدین ازراء) واین مطلب را بدین جهت گفت که او را دعوت بوعیدمیکرد واو امتناع میورزید) رجوع شود بصفحهٔ ۳ از تکلمه الفهرست چاپ ۱۳٤۸) .

۵ــ بمدعی علم فلسفه بگو ، تو چیزهائی آموخته داری ولی چیزهائی نیز از تو دور مانده که آنرا ندانی .

(واز وصال دائم با جوانان رعنا . واز اشعار اوست : )

(رَقَّ فَلَوْ بَزَتْ سَرَابِيلَهُ عَلَقَّهُ اَلجوْ مِنْ اللُّطف) ۱

(يُجْرِحُهُ اللَّحْظُ بِتِكْرَارِه وَيَشْتَكِي الايحاءَ بِالْطَرْفِ) ۲

(گویند ، روزی ابوهذیل درمحضرش بود ، و او این دوشعر را برایش‌خواند، ابو)
(هذیل گفت : ای ابواسحاق ، چنین‌کسی را جز بفقره[۳] خیال ، نمیتوان گائید.)

(ونیز از اشعار اوست : )

( أُعَاتِبُهُ صَفْحاً وَ اَعرُضُ بِاَللتی لَهَا بَيْنَ اَحْشَاءِ القُلُوب دَبِيبٌ) ۴

(اَخَافُ لَجَاجَاتِ العِتَابَ وَاَشْتَكِي وَلِلْجَهْل فِي قَلْبِ الحليم نَصِيبٌ) ۵

( اَذِلُّ لَهُ حَتَّى كَأَنِّي بِذَنْبِه اِلَيَّ بِذَنْبٍ لِي اِلَيهِ اَتُوب ) ۶

(نظام در خانه حمویه صاحب الطواویس درگذشت . و این‌کتابها از اوست : کتاب)
(اثبات‌الرسل، کتاب‌التوحید. کتاب‌علی اصحاب‌الهیولی. کتاب‌الرد علی‌الدهریة. کتاب‌الرد)
(علی اصحاب الاثنین . کتاب‌الرد علی‌اصناف الملحدین . کتاب‌التعدیل والتجویز . کتاب)
(المعرفة . کتاب تقدیر[۷] . کتاب‌القدر . کتاب فی المحال . کتاب المخلوق علی‌المجبرة .)
(کتاب‌فی‌العدل. کتاب‌الترك[۸] . کتاب‌المستطیع. کتاب‌التولد . کتاب‌الوعید. کتاب‌الجوابات)

---

۱ــ چنان رقیق ولطیف است گرشود عریان در آسمان ز لطافت بگردد آویزان

۲ــ جریحه دار شود از نگاه پی در پی کند شکایت از تیر ناوك مژگان

۳ــ متن عربی تصریح بالت رجولیت داردکه ما ذکرآنرا قبیح دانستیم .

٤ــ از اوگله‌مندم وچشم‌پوشی از عرضه داشتن چیزی دارم‌که تار وپود دلم را بحرکت درآورده است .

٥ــ با بیمی‌که از لجاجت او درگله‌گذاری دارم بازشکوه میکنم . چه‌هردل بردباری را بهره از نادانیست .

٦ــ چنان درپیش او خود را ذلیل دارم‌که با آنکه اوگناهکار است من ازگناه خوداز وی خواستار پوزشم .

۷ــ در متن عربی بی‌نقطه است .

۸ــ در متن‌عربی بی‌نقطه است و احتمال میرود (الشرك) باشد .

(کتاب النکت . کتاب الجزء . کتاب المعانی علی معمر . کتاب الطفرة . کتاب المکامنة . کتاب)
(المداخله. کتاب فی العالم الکبیر . کتاب العالم الصغیر . کتاب الحدث. کتاب الانسان . کتاب)
(المنطق . کتاب الحرکات. کتاب الجواهر والاعراض . کتاب العروس . کتاب الارزاق . کتاب)
(حرکاة اهل الجنة . کتاب خلق الشئی. کتاب الصفات . کتاب فی القرآن ماهو. کتاب الافاعیل.)
(کتاب الرد علی المرجئه) .

## (دمشقی)

(قاسم بن خلیل، درطبقهٔ جعفر بن مبشر، واین کتابها از اوست : کتاب امامة ابی بکر)
(کتاب التوحید . کتاب تفسیر القرآن . کتاب الوعید . کتاب العدل فی اصناف المعتزلة .)
(کتاب المخلوق) .

## (عیسی بن صبیح مردار)

(ابوموسی عیسی بن صبیح مردار ، از بزرگان وبرجستگان معتزله است. وازبشر بن)
(معتمر آموخت، واوکسی است که دربغداد اعتزال را آشکارساخته ، واین مذهب را انتشار)
(داد . صلحی گوید : عیسی درسال دویست و بیست وشش وفات یافت . و خیاط نیز همین)
(را ذکر نموده ، وگوید که او هروقت یکی از اصحابش را ملاقات میکرد ، باو میگفت ،)
(میان ما صداقت ودوستی درنخستین برخورد پیدا نشده بلکه وقتی پیدا شد که هردو بر آن)
(اتفاق داشتیم . ابو محمد یزیدی در این اشعاریکه بمأمون خطاب کرده اشارهٔ بعیسی بن)
(صبیح دارد) .

( یا اَیُّهَا اَلملِکُ الْمُوَحِّد رَبَّهُ قُاضیکَ بِشْر بنْ اَلْولیدِ حمٰار)[1]
(یَنْفی شَهٰادَةَ مَنْ یُدینُ بِمٰا بِه نَطَقَ الکتابِ وَ جٰ ئَتِ الْاٰثٰارُ)[2]
(وَیَعَدُّ عَدْلاً مَنْ یقول اللّٰهُ شَبَحٌ یُحیطُ بجسمه اَلْاَقْطٰارُ)[3]
( عِندَالَمریسی اَلْیقینُ بِرَبِّه لَوْ لَمْ یَشُبْ تَوحیدُهُ اَجْبٰارُ)[4]

---

۱ـ ای پادشاهی که خدایت را یگانه میدانی . قاضی تو بشربن ولید خر است .
۲ـ شهادت کسی را که بمنطوق کتاب و اخبار ایمان دارد رد نماید .
۳ـ وکسی را عادل شمرد که گوید خدای من کالبدی است که کرانه‌های دنیا بر جسم او احاطه دارند .
٤ـ ونزد مریسی اگر خلط نکند توحید خدا از روی اجبار است .

(عیسی خواسته های بشر بن معتمر را انجام میداد ، و این کتابها از اوست : کتاب) (التوحید کتاب الرد علی المجبرة. کتاب العدل . کتاب المسائل والجوابات. کتاب الردعلی- (النصاری کتاب الرد علی ابی قرةالنصرانی . کتاب الرد علی الملحدین . کتاب التعدیل و) (التجویز . کتاب الاخبار و المجوس فی العدل و التجویز . کتاب الرد علی الجهمیة . کتاب) (اصول الدین . کتاب المخلوق علی النجار. کتاب العدل علی المجیرة . کتاب کلام اهل العلم) (و اهل الجهل . کتاب التعلیم . کتاب البدل علی النجار . کتاب المعرفة علی ثمامه . کتاب) (المعرفة علی الشحام. کتاب خلق القرآن. کتاب القدرة علی الظلم علی النظام. کتاب ما جری بینه و) (بین البصریین کتاب فنون الکلام . کتاب علی اصحاب اجتهاد الرای . کتاب العدل[1] . کتاب) (ماسئل عنه المجبرة. کتاب التنغم جواب. کتاب التوبه . کتاب النصیحة . کتاب من قال بتعذیب- الاطفال. کتاب الدیانة. کتاب التوبة. کتاب الاقتصاد. کتاب اخبار القرآن. کتاب المستر شدین).

## (معمر سلمی)

(ابومعمر سلمی ، رئیس اصحاب معانی[2] ، و بقولی ابو عمرو معمر بن عباد سلمی .) (از بنی‌سلیم . مقیم بصره بود و ببغداد آمد، ودرپارهٔ از مسائل مذهبی با نظام مناظره‌هائی) (داشته ، وتنها این یکشعر را دارد که آنهم درهجو بشر بن معتمر است :

---

۱ــ ظاهراً مکرر است .

۲ــ معمر اول کسی است که معانی ، را در سخنان خود آورده و این فکرهم از اینجا برایش پیدا شد که علت ارتباط جواهر واعراض . و فرق میان دو عرض را تشریح و تفسیر کرده باشد وچون آن (معانی) بستگی بجواهرو اعراض دارد بهتر دیدیم که آنرا بدنبال سخنی دربارهٔ اجسام واعراض آن، وحرکت وعلت ، ذکر نمائیم . معانی چیست ــ دراینجا مؤلف ازقول خیاط منظور معمر را ازکلمه (معانی) شرح داده و در پایان مقال گوید ، بنابراین لفظ (معنا) در نظر معمر چیزیست قریب بلفظ (علت و سبب) (ر. ك . کتاب المعتزله ـ تألیف دکتر البیر نصیر نادر صفحات ۲۲۱ـ۲۲۳ چاپ بغداد) وابن حزم گوید ، اما معمرو پیروانش چنین گویند، که ما یك متحرك و یك ساکنی را میبینیم و یقین پیدا کنیم که در متحرك معنائی پیدا شد که با ساکن فرق درصفت دارد و همچنین در ساکن نیز معنائی حادث گردید که با متحرك درصفت جدائی یافت وهمچنین درحرکت معنائی است که با سکون فرق دارد ، ودر سکون نیز معنائی باشد که با حرکت فرق دارد . و همچنین در معنائیکه موجب مخالفت حرکت با سکون است معنائی است که با معنای فرق دهنده سکون باحرکت فرق دارد (ملل ونحل ابن حزم ج ٥ ص ٤٦ چاپ افست دربغداد) .

(وَ اَبرصٌ مماضْ لِوجهه رَیاض  یَرَی السعایةدیناً وَقَلْبُهُ ممْراض)[۲]

(معمر در سال دویست وپانزده وفات یافت و این کتابها از اوست : کتاب المعانی.)
(کتاب الاستطاعة . کتاب علة القرسطون والمراة . کتاب الجزالذی لایتجزاء والقول بالاعراض)
(و الجوهر. کتاب اللیل والنهار والاموال) .

## (ثمامة بن بشر)

(ابوبشر ثمامة ابن اشرس نمیری، از نمیریان خالص، واز بزرگان متکلمان معتزله)
(و از نویسندگان بلیغی است که نزدمأمون جاه ومنزلتی پیدا کرده, و وزارت را باو تکلیف)
(نموده واو نپذیرفت ، ودر این باره سخنان مشهور ومدونی دارد که بمأمون گفته , تاعذرش)
(را قبول کرد ، و هم اوست که بجای خودش احمد بن ابوخالد را برای وزارت بمأمون)
(پیشنهاد نمودوپیش ازمأمون درخدمت رشید بود ، و برای خاطر برمکیان از او دلتنگی)
(پیدا کرده و نزدیکی از خادمان[۳] خوداو را زندانی نمود، بزندان که رفت ازهمانجا برشید)
(نوشت :)

( عبدٌ مقِرٌ وَ مولیً شَتَّ نعمتهُ  بما یُحَدِّثُ عنهُ البدوُ والحضرْ)[۴]

---

۱ـ در اصل بی‌نقطه است .

۲ـ اگر کلمه بی نقطه را (فیاض) بخوانیم معنا چنین است : پیسی او فراوان و در صورتش بینی پچن و استخوان خوابیدهٔ دارد و سعایت و سخن‌چینی را آئین‌خود داند و دلش آکنده به بیماریست .

۳ـ تك اضافه دارد (او را نزد غلامش ... زندانی نمود . و اوکه میخواند : (ویل‌ـ للمکذبین میگفت : و ای برتو ، مکذبان انبیاء علیهم‌السلام ! و او راکتك میزد و میگفت تو زندیق هستی ، و این خبر را وقتی برشید دادند که قصد عفو او را داشت ـ چون برای بستگی با برمکیان بزندان افتاده بود ـ ورشیدان خبر راکه شنید خندان گردیده و پاداش خوبی باو داد . وقتی بمأمون گفتند که او پیش پای طاهر بن حسین برنمیخیزد ، ولی برای ابوهذیل برمیخیزد ورکاب را برای او میگیرد که پیاده شود ، مأمون از وی که جویا شد ، گفت ابوهذیل سی‌سالست که استاد من است) . (ر.ك. تکلمة(الفهرست چاپ ۱۳۴۸ص ۳) .

٤ـ بندهٔ مقر هستم و اقرار ببندگی سروری دارم که نعمتش آنچنان همگانی است که شهرنشینان ومردم بیابان آنرا برزبان آورند .

(اَوْ قَرْتَه نِعَما اَتبَعتَهَا نَعَما[1] طَوارِفاً تَلَدأ فِی الْنَاسِ یَشْتَهِرُ)[2]

(وَلَم تَزَلْ طَاعَتی بِالْغَیْبِ حَاضِرَةً مَاشَأْنُهَا سَاعَةٌ غَشٌّ وَلَا غَیرُ)[3]

(فَاِنْ عَفَوتْ فَشَئی کُنتُ اَعْهَدُهُ اَوْ اَنْتَصَرتَ فَمَن مَوْلَاكَ تَنتَصِر)[4]

(و این کتابها از اوست: کتاب الحجة. کتاب الخصوص والعموم فی الوعید. کتاب) (المعارف وهوالمعرفة. کتاب علی جمیع من قال بالمخلوق. کتاب الرد علی المشبهة. کتاب) (المخلوق علی المجبرة. کتاب نعیم اهل الجنة. کتاب السنن).

## (جعفر بن مبشر)

(ابومحمد جعفر بن مبشر ثقفی، از معتزلمان بغداد، فقیه ومتکلم، وصاحب حدیث) (وخطیبی بود بلیغ، که براصحابش ریاست داشت، وبا این وصف، پرهیزکار، وزاهد،) (وپاکدامن بود، و برادری بنام حبیش داردکه علم کلام را میدانست، ولی بپایه جعفر) (نمیرسید. جعفر درسال دویست‌وسی‌وچهاروفات یافت، واین کتابها ازاوست: کتاب الاشربه.) (کتاب السنن والاحکام. کتاب الاجتهاد. کتاب الحکایة و المحکی. کتاب المعارف علی-) (الجاحظ. کتاب تنزیه الانبیاء. کتاب الحجة علی اهل البدع. کتاب الناسخ والمنسوخ. کتاب) الطهارة. کتاب الاثارالکبیر. کتاب معانی الاخبار وشرحها. کتاب الدار. کتاب علی اصحاب-) (اللطف. کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر. کتاب المسائل و الجوابات. کتاب) (الخراج. کتاب نقض کتاب ابن شبیب فی الارجاء. کتاب الیقین علی برغوث فی المخلوق.) (کتاب الاجماع ماهو. کتاب التوحید علی اصناف المشبهة والجهیمة والرافضة. کتاب علی) (اصحاب القیاس والرای).

---

۱- تك (نقماطوار قافیه).

۲- به‌نیکوئیهای خود او راگرامی داشتی وبدنبال آن مال ومنال فراوانی باو دادی‌که در مردم شهرتی دارد.

۳- در غیبت تو اطاعت من همیشه پابرجا بوده و در هیچ ساعتی ببد اندیشی یا سختی روزگار آلودگی نداشته.

٤- اگر ببخشائی‌که مرا بآن سابقه معرفت است واگر یاوری جوئی‌که از بنده خود یاوری خواستهٔ.

## (جاحظ)

(ابوعثمان عمروبن بحربن محبوب ، بردهٔ ابوقلمس عمروبن قطع کنانی‌فقیمی[1] که)
(یکی از اجدادش نسابه بود، وجد پائین‌تر او سیاه چهره، بنام نزاره ، شتربانی‌عمروبن)
(قطع را داشت‌و ابوعبیده برای ما حکایت کرد که محمدبن محمد ازقول ابوالعباس‌محمدبن)
(یزید نحوی گفت که من حریص‌تر از این سه‌نفربعلم ودانش ندیده‌ام ؛ جاحظ ، و فتح‌بن)
(خاقان ، واسماعیل‌بن اسحاق قاضی ، اما جاحظ ، اگر کتابی بدست میآورد ، هر کتابی)
(که باشد ، از اول تا بآخر آن را میخواند . اما فتح ، کتاب را در میان آستین خود)
(میگذاشت، وهمینکه برای قضاء حاجتی ، یا نماز ، از مجلس متوکل بیرون میآمد ، آن)
(کتاب را درآورده ، ودر اثناء راه رفتن بمحل حاجتش ، آنرا میخواند ، و دربرگشتن)
(نیز تا بجای خود برسد همین‌کار را داشت ، اما اسماعیل‌بن اسحاق قاضی ، نشد که من)
(براو درآیم وکتابی‌را دردستش نه‌بینم ، و یا او را مشغول بزیر وروکردن کتابها برای)
(یافتن کتاب مورد نظرش نیابم . )

(ابوعبیده ، از قول محمدبن یحیی ، بما گفت که از ابوموسی هاشمی شنیده است که)
(جاحظ سن خود را نزدیك بسن ابونواس، و مسن‌تر از حماد میدانست . و مدتی‌جانشین)
(ابراهیم‌بن عباس صولی ، در دیوان الرسائل بود) .

(صولی گوید : احمدبن یزید مهلبی ، از قول پدرش برای من نقل‌کرده ، در)
(سال دویست و پنجاه بود که معتز بمن گفت ، آیا میدانی که بما خبر مرگ جاحظ را)
(داده‌اند ، من گفتم، خداوند بامیرالمؤمنین طول عمر وعزت کرامت فرماید ـ معتز گفت)
(من قصد داشتم‌او را بخواهم که بیاید و نزد مابماند، من بمعتز گفتم ، او پیش از مرگ،)
(افلیج گردیده و ازکار افتاده بود) .

(ابوالحسن علی‌بن محمد، معروف بابن ابوجعفر برای من‌حکایت کرد ،که جاحظ)
(روزی بیکی از پزشکان در شکوه از بیماریهایش میگفت : اضداد بر بدن من دست از)
(مخالفت با هم برداشته و آشتی کرده‌اند اگرچیزهای سردبخورم پایم را میگیرد ، واگر)
(چیز گرمی بخورم ، سرم را میگیرد) .

(ابوعبیدالله ازقول‌محمدبن عباس، واواز قول محمدبن‌عماش نحوی‌برای ما نقل کرد)

---

۱ـ در معجم‌الادباء دارد (عمروبن قلع کنانی فقمی) و درحاشیه دارد (قاموس در محیط گوید، منسوبان بفقم کنانه را فقمی، و منسوبان بفقیم دارم‌را فقیمی خوانند) رك. معجم‌الادباء ۱۶ ص ۷۴ .

(از جاحظ شنیدم که میگفت: از طرف چپ فلج شده‌ام، اگر با قیچی آن را تکه‌تکه کنند)
( احساس نمیکنم ، واز طرف راست نقرس دارم ، که اگـر مگس بر آن گـذرد دردناك)
(میشوم ، و سنگ دارم که بآسانی دفع او را نمیتوانم ، و از همه بدتر داشتن نود وشش)
(سال عمر است .)

(جاحظ گوید : مأمون کتابهای مرا در امامت که خواند ، آنرا موافق دستور خود)
(یافت ، وهمینکه پیش او رفتم ، وپیش ازاین هم بیزیدی امر کرده بود که آنها را بررسی)
(نموده، نتیجه را باو گزارش دهد ـ بمن گفت: برخی از خردمندان که بگفتارشان اعتماد)
(داریم ، استواری تألیف ، و سود فـراوان این کتابها را بما خبردادند ، و ما با خـود)
( گفتیم ، چه بسا شنیدن که بردیدن فزونی داشته باشد ، وهمینکه آنرا دیدیم ، دانستیم که)
(دیدن ، برشنیدن فزونی داشت ، وپس از آنکه آنرا با دقت بـررسی نموده و سنجیدیم)
(دریافتیم که همچنانکه دیدن برشنیدن‌فزونی داشت، سنجش ودقت‌نیز برآن دیدن فزونتری)
(دارد واین کتابها نیازی بحضور مؤلفش ندارد ، و احتیاجی نباشد کـه کسی ازآن خبری)
(دهد . معانی درآن بخوبی جمع، وبا الفاظی روان، و تلفظی سهل و آسان درآمده ، که)
(هم برای بازاریان است و هم برای پادشاهان ، هم برای عامه مردم است ، و هـم برای)
(خاصان .)

(محمدبن اسحاق گوید : گمان دارم ، جاحظ این‌خوش بیانی را بدین جهة نمود،)
(تا خود را بزرگ و تألیفاتش راگرامی جلوه دهد . ورنه ، چگونه کسی مانند مأمون،)
(درستایش تألیف وتصنیفی این سخنان راگوید . جاحظ بپادشاه برغر[1] نامهٔ ، بیش از صد)
(ورق، نوشته است که در نوشتن‌آن نه ازکسی یاری وکمکی خواسته ، و نه آیهٔ ازآیات)
(قرآن ، یاکلماتی ازگفته دانشمندان پیش از خود ، درآن آورده ، بلکه بتنهائی اززبان)
(خود پیروی نموده و قلمفرسائی کرده است .)

**( و این سخنانی است از جاحظ که ما آنرا)**

**( پسندیده‌ایم )**

(درنامهٔ که بمحمدبن عبدالملك نوشته است، چنین گوید: سود رساندن موجب‌محبت)

---

۱ـ برغر با غین مفتوحه و راء . بگفته علی‌بن‌حسین مسعودی شهریست درکنار دریای مانطس (دریای سیاه) که متصل بخلیج قسطنطنیه است و مردمش از جنس ترکانند و از آنجا تاخوارزم کاروانها رفت‌وآمد دارند وپادشاه برغر دراین وقت که سال ۳۳۲ میباشد مسلمان‌است (معجم‌البلدان) .

(وزیان زدن کینه ، وبغض‌آرد ـ ضدیت سبب دشمنی است ، ومخالفت با خواهشها ، مردم)
(راخشنود نسازد ، و متابعت ازآن موجب الفت وگروندگی است ـ امانت جلب اطمینان)
(کند ، وخیانت نفرت‌آور است ـ عدالت دلها را بهم پیوندد ، و ستمکاری جدائی اندازد)
(حسن‌خلق سبب مؤانست است، وترشروئی‌موجب بیزاریست ـ تکبر وخودپسندی تنفرآور)
(است وتواضع وفروتنی موجب سرگردانی است ـ سخاوت ستایش آورد ، وبخل وخست ،)
(بدگوئی‌ومذمت ـ سستی وبیکاری حسرت‌بار است، وهشیاری وآگاهی درکارمسرت‌انگیز)
(بیهوده مال تلف‌کردن موجب پشیمانی بوده، وحذر داشتن سبب‌نجاح وپیروزیست ـ حسن)
(تدبیر موجب بقاء نعمت است ، وکوچك شمردن دیگران سبب‌کینه توزیست ـ ستیزه و)
(پرخاش ، پیش آهنگ شر و سبب خرابی وویرانی است ـ و هریك از اینها را افراط و)
(تفریطی بوده ونتایج خوب آن زمانی است‌که ازحد اعتدال خارج نشده باشد . چه‌افراط)
(در سخاوت موجب ولخرجی و اسراف در مال بوده ، و افراط در تواضع سبب خواری‌و)
(مذلت است . افراط درتکبر دشمنی آورد ، و افراط در غدر سبب نا اعتمادی بدیگران)
(گرددکه چاره‌پذیر نیست ، افراط در دوست‌گرفتن سبب آمیزش با بدان و افراط در)
(ترشروئی موجب‌کناره‌گیری ارباب پند ونصیحت است .)

(ودر فصلی ازکتاب خودگوید: من این حق را نداشتم‌که این دوکتاب را درخلق)
(قرآن‌تألیف نمایم درحالیکه امیرالمؤمنین این معنا را بسی‌بزرگ وگرامی میدارد ....).

(و در فضل وبرتری‌که میان بنی‌هاشم ، وعبدشمس ، و مخزوم بوده‌گوید : مگر)
(آنکه بالای دوسماك اعزل و رامح[1] ویا بالای عیوق[2] نشینم ، و یاآنکه بازرگانی‌کبریت)
(احمر[3] داشته باشم ، و یا عنقاء را بسوی ملك اکبر پرواز دهم) .

(حاحظ در سال دویست‌و پنجاه وپنج ، در دوران خلافت معتز، درگذشت ، و این)
(کتابها از اوست : کتاب‌الحیوان، و مشهور است‌که این‌کتاب‌هفت جزء بوده وکتاب‌دیگر)
(برآن افزوده ، و آن راکتاب النساء نامید ، که در بیان فرق میان مرد وزن است، و)
(یك‌کتاب دیگر هم بنام‌کتاب المعال[4] برآن افزوده‌که من این دوکتابرا بخط زکریا بن)
(یحی بن سلیمان ، مکنی بابویحیی، وراق جاحظ دیده‌ام، وکتابی هم بنام‌کتاب الابل)

---

۱ــ سماك اعزل و سماك رامح دوستارهٔ روشن است (منتهی‌الارب) .
۲ــ عیوق نام ستاره است (منتهی‌الارب) .
۳ــ کبریت احمر ــ طلای قرمز (اقرب‌الموارد) و درعرف ، بکیمیا گویند .
٤ــ در متن نقطه نداشت و ظاهراً (المغال) باشد

(بر آن افزوده شده که از گفته‌های جاحظ نبوده و شباهتی بآن ندارد و این کتاب را[1] به)
(نام محمدبن عبدالملك زیات تألیف کرده است .)

(میمون‌بن هارون گوید : بجاحظ گفتم آیا در بصره کشت‌زاری داری ، تبسمی کرده)
(و گفت : من هستم ویك جاریه ، وزنی کـه خدمتکار او بوده ، و یك دراز گـوش . کتاب)
(الحیوان راکه بمحمدبن عبدالملك اهداء کـردم پنجهزار دینار بمن داد ، وکتاب‌البیان)
(والتبیین راکه بابن ابودؤاد اهدا نمودم پنجهزار دینار بمن داد . وکتاب الزرع‌والنخل)
(راکه به‌ابراهیم‌بن عباس صولی اهداء نمودم پنجهزار دینار بمن داد ، و من ببصره رفتم‌و)
(با خود کشت‌زاری داشتم که بمرزبندی وکود نیازی نداشت .)

## (ترتیب اجزاء آن کتاب)

(**آغاز جزءاول :** جَنَّبَكَ اللهُ الشُبهة ، وعَصَمكَ من الحيرة ، وجَعَلَ بينَكَ وبَيْنَ المَعْرفة نَسَبًا) .
(**پایـان آن :** بمردی است ازخوارج : الطاعنُ الطَعْنةَ النجلاء عائدها كُطْرة البرد) .
(**آغاز جزء دوم :** قال ابواليقظان فی‌مثل هذاالاشتقاق .)
(**پایـان آن :** والله ما ادری اَيْن رميت به ، فی‌خبر سهل‌بی هارون) .
(**آغاز جزء سوم :** نبداء وبالله‌التوفيق بذكرالحمام و ما اودعه‌الله ...)
(**پایان آن :** فی‌ذلك عمل محمود ناجع عظيم‌النفع بينّ الاثر) .
(**آغاز جزء چهارم :** القول فی‌اَلنملة والذّرة) .
(**پایان آن :** قال كرديوس المازی) .
(**آغاز جـزء پنجم :** نبداء على اسم‌الله بتمام‌القول فی‌نيران العرب والعجم) .
(**پایان آن :** كانا اذا اَتَيناه نزلنا بجانب روضة رياء مطيرة) .
(**آغاز جزء ششم :** قدقلنا فی‌الخطوط و مرافقها و عموم منافعها) .
(**پایان آن :** تَفتّق بالعراق ابوالمثنی و عَلی قومه اَكَل‌الخَبيصَ) .
(**آغاز جزء هفتم :** اِحساس‌الحيوان اَللهمّ اِنّا نعوذبك من‌الشيطان‌الرجيم) .
(**پایان آن :** مُتسربلی حَلَق‌الحديدكانّهم ).
(کتاب‌البیان والتبیین - این کتاب دونسخه است ، اولی و دومی . ودومی صحیحترو)

---

۱ــ مراد عمان‌کتاب الحیوان است .

(بهتر از اولی بوده ، وآغاز جزء اول دومی این است . . . . . .) .
(کتاب الزرع و النخل. کتاب الفرق بین النبی والمتنبی. کتاب المعرفة . کتاب جوابات)
(کتاب المعرفة . کتاب مسائل کتاب المعرفة . کتاب الرد علی اصحاب الالهام . کتاب نظم-)
(القرآن، سه نسخه . کتاب المسائل فی القرآن . کتاب فضیلة المعتزلة . کتاب الرد علی-)
(المشبهة . کتاب الامامة علی مذهب الشیعة . کتاب حکایة قول اصناف الزیدیة . کتاب العثمانیة.)
(کتاب الاخبار کیف یصح . کتاب الرد علی النصاری . کتاب عصام المرید[1] . کتاب الرد علی-)
(العثمانیة. کتاب امامة معاویه. کتاب امامة بنی العباس . کتاب الفتیان . کتاب القواد . کتاب)
(اللصوص. کتاب ذکر ما بین الزیدیة والرافضه . کتاب المخاطبات فی التوحید . کتاب صناعة-)
(الکلام . کتاب تصویب علی فی تحکیم الحکمین . کتاب وجوب الامامة . کتاب الاصنام .)
(کتاب الوکلاء والموکلین . کتاب الشارب و المشروب . کتاب افتخار الشتاء والصیف .)
(کتاب المعلمین . کتاب الجواری . کتاب نوادر الحسن . کتاب البخلاء . کتاب فرق ما بین)
(عبدشمس و بنی مخزوم . کتاب العرصان والبرصان[2] . کتاب فخر القحطانیة والعدنانیة .)
(کتاب التربیع والتدویر . کتاب الطفیلیین . کتاب اخلاق الملوك. کتاب الفتیا . کتاب مناقب)
(جند الخلافة و فضائل الاتراك . کتاب الحاسد والمحسود . کتاب الرد علی الیهود . کتاب-)
(الصرحاء والهجناء . کتاب السودان والبیضان . کتاب المعاد والمعاش . کتاب النساء . کتاب)
(التسویة بین العرب والعجم . کتاب السلطان واخلاق اهله . کتاب الوعید . کتاب البلدان .)
(کتاب الاخبار . کتاب الدلالة علی ان الامامة فرض . کتاب الاستطاعة و خلق الافعال . کتاب)
(المغنیین والغناء والصنعة . کتاب الهدایا - باو بسته اند . کتاب الاخوان . کتاب الرد علی)
(من الحد فی کتاب الله . کتاب آی القرآن . کتاب العاشق الناشی المتلاشی . کتاب حانوت)
(عطار . کتاب التمثیل . کتاب فضل العلم . کتاب المزاح والجد . کتاب جمهرة الملوك .)
(کتاب الصوالجة . کتاب ذم الزنا . کتاب التفکر والاعتبار . کتاب الحجة والنبوة . کتاب)
(الی ابراهیم بن المدبر فی المکاتبة . کتاب احالة القدر - بر نظام . کتاب امهات الاولاد .)
(کتاب الاعتزال و فضله عن الفضیلة . کتاب الاخطار والمراتب والصناعات . کتاب احدوثة-)
(العالم . کتاب الرد علی من زعم ان الانسان جزء لایتجزا . کتاب ابی النجم وجوابه . کتاب)
(الفتاح . کتاب الانس والسلوة. کتاب الحزم والعزم . کتاب الکبر المستحسن والمستقبح.)
(کتاب نقض الطب. کتاب عناصر الاداب . کتاب تحصین الاموال . کتاب الامثال . کتاب فضل-)
(الفرس علی الهملاج) .

## (کتابهای جاحظ که تعبیر برساله شده است)

(رسالته الی ابی الفرج بن نجاع فی امتحان عقول الاولیاء . رسالته الی ابی النجم-)

---

۱ــ دراصل نقطه ندارد ولی در معجم الادباء (عصام المرید) است .
۲ــ دراصل نقطه ندارد ولی در معجم الادباء (العرجان والبرصان) است .

(فی‌الخراج.رسالته فی‌القلم . رسالته فی‌فضل ایجادالکتب . رسالته فی کیمانوالس . رسالته)
(فی‌مدح‌النبیذ .رسالته فی‌ذم‌النبیذ . رسالته فی‌العفو والصفح . رسالته فی‌اثم‌السکر .رسالته)
(فی‌الامل والمامول. رسالته فی‌الحلیة . رسالته‌فی‌ذم‌الکتّاب. رسالته فی‌مدح‌الکتّاب .رسالة)
(فی‌مدح‌الوراقین. رسالته فی ذمهم . رسالته فیمن‌تسمی من‌الشعراء عمراً . رسالته فی‌فرط)
(جهل یعقوب‌بن‌اسحاق‌الکندی .رسالته‌فی‌الکرم الی‌ابی‌الفرج‌بن‌نجاح . رسالته الیتیمیة .)
(رسالته فی‌موت‌ابی‌حرب‌الصفارالبصری .رسالته‌فی‌المیراث .رسالته‌فی کمیات‌الکیمیا.رسالته)
(فی‌الاستبداد والمشاورة فی‌الحرب ، رسالته فی‌الرد علی‌الغولیه[1]) .

(کتاب الاسد و الذیب . کتاب‌الملوك والامم‌السالفة و الباقیة . کتاب القضاة والولاة.)
(کتاب‌العالم والجاهل . کتاب‌النرد والشطرنج . کتاب غش‌الصناعات . کتاب خصومة‌الحول)
(والغور . کتاب ذوی‌العاهات . کتاب المغنیین . کتاب اخلاق الشطار .)

## (احمدبن ابودؤاد)

(نام ابن ابودؤاد را ، با آنکه تصنیفی ندارد ، در اینجا ذکر مینمائیم برای آنکه
(یکی از دانشمندان معتزلیان است که‌کار خودرا آشکارکردن این مذهب، و دفاع‌ازپیروان)
(آن . واهتمام بآن قرارداده بود . نامش ابوعبدالله احمدبن ابودؤاد بن‌جریر بن مالك‌بن)
(عبدالله بن عباد بن سلام بن مالك بن عبدهند بن لخم بن مالك بن مقص بن منعة بن)

---

۱ــ در حاشیهٔ این صفحه نسخهٔ خطی چستربیتی بخطی دیگر دارد : بخط ابن فرات رسالههائی از جاحظ یافتیم که ابن‌ندیم آن را ذکر نکرده، وما آنرادراینجا ذکر مینمائیم و علامتی زیر این قسمت گذاشته که برگشت آن بهمان علامت در صفحه کتابست : (رسالته الی)
(احمدبن اسرائیل . رسالته الی احمدبن المنجم فی‌حفظ‌اللسان . رسالته الی احمدبن المنجم)
(که رساله دیگریست . رسالته الی سلیمان‌بن وهب . رسالته الی‌الحسن بن وهب . رسالته الی)
(محمدبن عبدالملك فی‌الغضب والرضا . رسالته فی‌الشکر . رسالته فی‌الجد والهزل . رسالته)
(فی وصف کتاب خلق القرآن و خمسة رسائل الیه ایضا . رسالته الی محمد الیزیدی . اربعة)
(رسائل الی ابن‌نجاح فی‌العقل والحکم وغیره . رسالته الی ابی‌عمرو احمدبن شعبه . و الیه)
(ایضا ثلاث رسائل اخری . رسالته الی عبدالله‌بن یحیی . رسالته الی ابن ابی دؤاد فی کتاب)
(نظم‌القرآن . رسالته ایضا فی صفة کتاب الفتیا . رسالته الی ابی‌الولیدبن احمد فی‌الکبر .)
(رسالته الی عیدان‌بن ابی‌حرب . والیه رسالتان . رسالته فی‌غناب‌المتجوله . رسالته الی‌احمد)
(بن حمدون‌الندیم فی صفة‌الندیم . رسالته الی احمدبن‌المدبر . ورسالته الی احمدبن ابی‌عوف)
(فی‌حفظ‌السر و اللسان . و رسالته الی امیرالمؤمنین المنتظر بالله . و رسالته الی احمدبن)
(الخطیب) .

(اخشید ذکر نموده فوطی از اصحاب هذیل بود ، و همینکه از وی روبتافت ، معتزلیان)
(نیز بر فوطی شده واز وی روبتافتند . وچون ازمردم بصره بود بچندین شهر کنارهٔ دریا)
(سفر کرده و مردم را باعتزال دعوت میکرد ، وگروهی از مردم شهرستانها دعـوتش را)
(پذیرفتند . و از گفته‌های اوست که ، شیطان در انسان داخل نمیشود ، بلکه از خارج باو)
(بداندیشی و وسوسه دارد ، وخداوندآن وسوسه را بدل فرزند آدم میاندازد تا آزمایشش)
(نماید . و این کتابها از اوست : کتاب‌المخلوق . کتاب الرد علی‌الاصم فی‌نفی‌الحرکات .)
(کتاب خلق‌القرآن . کتاب‌التوحید. کتاب جواب اهل خراسان . کتاب الی اهل‌البصره .)
(کتاب‌الاصول الخمس . کتاب علی‌البکریة . کتاب علی ابی‌الهذیل فی‌النعیم.)

## (ضرار بن عمر)

(مکنی بابو عمر، از بدعت گذاران معتزله بود . گویند ابو یوسف مصاحب ابوحنیفه)
(وقتیکه میخواست برای‌نماز برود راهش برضرار بود . روز عید قربان که برای نمازعید)
(میرفت برضرار گذشت ودید گوسفندی راکشته و دارد پوستش را درمیآورد ، ابویوسف باو)
(گفت ای ابوعمر ، این چه‌کاریست که میکنی، پیش از آنکه امام نماز گذارد تو قربانی)
(میکنی ، گویند ضرار گفت : من خیال میکردم که مجالست با علما تو را ادب آموخته .)
(کدام امامی در اینجاست تا من‌منتظر نمازش باشم. واین کتابها ازاوست : کتاب‌التوحید .)
(کتاب الرد علی جمیع‌الملحدین . کتاب المخلوق . کتاب تناقض‌الحدیث . کتاب الدعوة .)
(کتاب الدلالةعلی حدث‌الاشیاء . کتاب الرد علی‌الملحدین . کتاب یحتوی علی ثلاثة عشر)
(کتاباً فی‌الرد علی‌المشبهة. کتاب یحتوی‌علی ستة کتب‌فی‌الرد علی‌الملحدین . کتاب‌یحتوی)
(علی عشرة کتب فی‌الرد علی اهل‌الملل . کتاب المساواة . کتاب الخرائط . کتاب اثبات‌ـ)
(الرسل . کتاب الرد علی ارسطالیس فـی الجواهر والاعراض . کتاب الاربع مسائل علی‌ـ)
(اهل الاهواء . کتاب الـدولتین . کتاب التحـریش و الاغراء . کتاب الـی من بلغ من‌ـ)
(المسلمین. کتاب الجمعة . کتاب المعروف والشکر . کتاب تفسیر القرآن . کتاب‌الردعلی‌ـ)
(الزنادقة . کتاب‌الوعید. کتاب العدو‌المصلح . کتاب الفکر فی‌الله علی‌الواقفة وپنـج کتاب)
(دیگر. کتاب علی‌المرجئة فی‌الشفاعة . کتاب اختلاف الاجزاء . کتاب الرد علی اصحاب‌ـ)
(الطبایع . کتاب الرد علی‌النصاری . کتاب‌رسالة الصوفیین . کتاب اختلاف الناس و اثبات‌ـ)

(الحجة . کتاب الرد علی الخوارج . کتاب القدر . کتاب الارادة . کتاب التشبیه . کتاب)
(المعونة فـی الخذلان . کتاب الارزاق والملك . کتاب المنقـولین . کتاب الاخبار . کتاب)
(الاسباب والعلم علی‌النبوة . کتاب علی الفضیلیة والمحکمة فی‌قولهم ان‌الناس علی‌الدین و)
(ان ظهرمنهم غیرالحق . کتاب علی‌المرجئة فی‌الاسماء. کتاب المنزلة بین‌المنزلتین . کتاب)
(تأویل‌القرآن . کتاب الحکمین . کتاب آداب‌المتکلمین . کتاب علی‌الازارقه و الحـدّاد)
(والمرجئه . کتاب‌الرد علی‌الواقفة والجهمیة والغیلانیه. کتاب الردعلی‌الرافضة والحشویة .)
(کتاب الرد علی من زعم ان الانبیاء اختلفت فی صفةالله عزوجل . کتاب الرد علی‌معمـر)
(فی‌قوله ان محمداً رب . کتاب الامامة . کتاب‌الوصیة . کتاب علی‌المغیریة والمنصوریة فـی)
(قولهما ان‌الارض لایخلومن نبی‌ابداً . کتاب‌الرد علی‌الحشویة فی‌قولها ان‌النبی اذااستغفر)
(لانسان غفرله . کتاب علی من‌زعم ان‌النبی ترك من‌الدین شیئا و انه‌کان یعلم‌الغیب . کتاب)
(فی‌ان الاسماء لاتقاس .)

## (عبادبن سلمان)

(ابوسمل عبادبن سلمان‌بن علی، بصریان ویرامعتزلی میشمارند، وی ازمردم بصره،)
(و از اصحاب هشام‌بن عمر بود ، درچیزهائی با معتزلیان مخالفت میکرد ، و چیزهائی)
(اختراع کرده بودکـه بخود او اختصاص داشت . و ابوعلی جبائی حـذاقت او را در کلام)
(ستایش مینمود، وبعد میگفت : اگر او دیوانگی نمیداشت، و از عباد حکایت کنند که‌وقتی)
(با یك سوفسطائی‌صحبتی داشت ، و سوفسطائی باو گفت . مگر نه این است که تشنهٔ سرابی)
(بیند وبسوی‌آن که میرود آبی نمیجوید . وتو نباید منکر باشی که ممکن است همه عقاید)
(برهمین‌منوال باشد، عباد گفت. آن کسیکه بگمان‌آب بسوی سراب‌میرود وآبی‌نمیجوید،)
(اگر بدجله‌برود باید آنرا هم سرابی پندارد ، وحال آنکه در نفس خود همان علمی را)
(که نسبت بدجله و آبش داشته . بسراب نیز داشته و بسبب همان علم حقیقت براو روشن)
(شده است . زیرا بالحس میان‌آب‌وسراب فرق گذاشته است. آن‌مرد ساکت مانده ودیگر)
(سخنی نگفت . و این‌کتابها از عباد است : کتاب الانکار ان‌یخلـق الناس افعالهم . کتاب)
(تثبیت دلالة الاعراض ، کتاب اثبات الجزءالذی لایتجزا .)

## (ابوسعید حصری صوفی)

(از معتزلیان بود ولی‌چیزهائی بهم بافته و از خوددرآورد . این‌کتابها از اوست:)

(کتاب التوحید . کتاب الاستطاعة . کتاب المخلوق علی المجبرة . کتاب الایمان . کتاب فضائل
(علی علیه السلام) :

## ( ابوحفص حدّاد)

(از بدعت گذران معتزلیان بود . و این کتابها از اوست : کتاب الجاروف فی تکافی
(الادلة . و ابوعلی جبائی ، و خیاط ، وحارث وراق ، ویرا ردکرده‌اند .

## (عیسی صوفی)

(ابوموسی عیسی بن هیثم، از بزرگان معتزلیان است ، که چیزهائی بهم بافته و این
(راوندی از او گـرفته است . وفاتش در سال دویست و چهل و پنج و این کتابهـا از او
(است . . . . . .)

## ( ابوعیسی وراق)

(ابوعیسی محمدبن هارون بن محمد وراق ، از متکلمان بافراست . واز معتزلیانی
(بود ، کـه چیزها بهم بافت وکارش بجـائی رسید که متهم به پیروی از دوگـانه پرستان
(گردیده و ابن راوندی از او فراگرفت . این کتابها از اوست . کتاب المقالات . کتاب
(الحدث . کتاب الامامة الکبیر . کتاب الامامة الصغیر . کتاب الغـریب المشرقی فی النوح
(علی الحیوان . کتاب اقتصاص مذاهب اصحاب الاثنین والرد علیهم . کتاب الرد علی النصاری
(الکبیر . کتاب الرد علی النصاری الاوسط . کتاب الرد علی النصاری الاصغر . کتاب الرد علی ـ
(المجوس . کتاب الرد علی الیهود .)

## (ابن راوندی)

(ابـوالقاسم بلخی در کتاب محاسن خراسان گـوید : ابوالحسین احمد بن یحیی
(روندی ، از مردم مرورود [1] از متکلمانی بود که آن زمان ، در میان همکنانش کسی
(حاذق‌تر ، و داناتر از وی بکلام ، وجزئیات وکلیات آن نبود .)
(در ابتداء امر ، مردی نیك سیرت ، خـوش رفتار و با حجب وحیا بود . پس از

---

۱ـ رجوع شود به صفحهٔ ۹۰ همین کتاب .

(چندی پیش آمدهائی برایش دست داد که همهٔ آنها راکنار گذاشت و یکی از آن اسباب)
(هم این بود که علمی بیش از عقلش داشت و مصداق این شعر بود :

( وَ مَنْ يُطِيقُ مُزَكّاً عِنْدَ صَبْوَتِهِ  وَ مَنْ يَقُومُ لَمِسْتُورٍ اذا خَلَعَا )[1]

(از گروهی نقل شده است که او ، هنگام مرگ ، از چیزهائی که از وی سرزده)
(بود ، توبه ، و اظهار پشیمانی نموده، و اعتراف کرده است ، که آن رویه را پیش‌نگرفت)
(مگر از رشك وغیرت ، وننگ وعاری که از جفای دوستان ، وکناره‌جوئی آنان از تماس)
(با وی ، پیدا کرده بود . کتابهای کفرآمیزش زا برای ابوعیسی[2] یهودی تألیف کرده ، و)
(درخانه این شخص نیز از دنیا رفت . ازتألیفات ملعون اوست : کتاب التاج ـ دراحتجاج)
(بقدیم بودن عالم. کتاب الزمرد ـ دراحتجاج علیه پیامبران و ابطال رسالت . کتاب بعث[3])
(الحکمة لسفه‌الله[4] فی تکلیف‌خلقه امره ونهیه . کتاب الدامع ـ در طعن بنظم قرآن . کتاب)
(القضیب ـ در اثبات اینکه علم خدا باشیاء بعد پیدا شده ، و عالم نبود تا زمانیکه برای)
(خود علم را آفرید . کتاب‌الفرید ـ در طعن برپیغمبر علیه‌السلام[5] . کتاب المرجان...[6])
(کتاب اللؤلؤ ـ در تناهی حرکات .)

(ابن راوندی گوید : ازکنار پیر مردی میگذشتم که قرآنی در دست داشت ، و)
(میخواند، ولله‌میزاب‌السموات والارض ، بوی گفتم، پیرمرد این چیست که میخوانی، گفت)
(قرآن است ، ولله میزاب‌السموات والارض . گفتم مقصود از میزاب‌السموات والارض ، چه)
(میباشد ، گفت، همین باران است که میبینی، گفتم ، هیچ تصحیفی بدون تفسیر نیست . ای)
(مرد این آیه ، میراث‌السموات والارض است . گفت خدایا مرا بیامرز ، چهل سالست که)

---

۱ــ چه کسی تواند پاك باشد که بهوسرانیهای جوانی آلودگی دارد ــ وچه کسی نگهدار پرده‌نشینی میشود که بنای پرده دری راگذاشته است .

۲ــ تك (ابن‌لاوی) .

۳ــ در اصل ، اول‌کلمه نقطه ندارد ، و یکی از تألیفات ابوسهل نوبختی که ذکرش در این کتاب آمده ( کتاب نقض کتاب عیث‌الحکمه المراوندی ) است که ظاهراً اشاره بهمین کتاب بوده و احتمال دارد این‌کلمهٔ (بعث) درآنجا یا در اینجا تصحیف شده و میتوان گفت عبث . هماهنگی بیشتری با فکر مؤلف دارد .

٤ــ تك (صفه‌الله) و درنسخه خطی (لسفه‌الله) بوضوح خوانده میشود. و نیز (تك) دارد (و نقضه علیه‌الخیاط) .

٥ــ تك (و ویل‌المطاعن علیه ــ و نقضه علیه‌الخیاط) .

٦ــ تك (فی اختلاف اهل الاسلام ) .

(من چنین میخوانم و درقرآنم همین گونه است . ابن روندی در ... وفات یافت ، واین)
(است کتابهائی که دردوران رستگاریش تألیف کرده : کتاب‌الاسماء والاحکام . کتاب الابتداء)
(والاعادة . کتاب الامامة . کتاب خلق‌القرآن. کتاب البقاء و الفناء . کتاب الوقف . کتاب)
(الحجر الاحمر ـ که در دوران فسادش تألیف کرده ـ کتاب‌الحجر الاسود . همچنین کتاب)
(لاشئ‌الاموجود . کتاب الاستطاعة. کتاب فضائح المعتزلة . کتاب الرؤیه . کتاب‌الاحتجاج)
(لهشام بن‌الحکم . کتاب الانسان. کتاب الخاص‌والعام. کتاب‌الرد علی‌من‌قال برمی‌الحرکة)
(ببصره . کتاب‌الجمل . کتاب اثبات‌الرسل . کتاب فسادالدار و تحریم‌المکاسب . کتاب الرد)
(علی‌من نفی‌الافعال والاعراض . کتاب‌المسائل علی‌الهشامیة . کتاب کیفیة الاستدلال . کتاب)
(الاعراض . کتاب‌الرد علی‌الزنادقة . کتاب‌حکایة قول معمرو احتجاجه فی‌المعانی . کتاب)
(النکت والجوابات علی‌المثانیة . کتاب کیفیة الاجماع وماهیته . کتاب اثبات خبرالواحد.)
(کتاب الرد علی المعتزلة فی‌الوعید والمنزلة بین‌المنزلتین . کتاب الادراك . کتاب حکایة)
(علل‌هشام فی‌الجسم والرؤیة . کتاب الاخباروالرد علی‌من‌ابطل التواتر . کتاب‌ادب‌الجدل.)
(کتاب نقض‌کتاب الزمرد علی نفسه . کتاب نقض المرجان . کتاب نقض‌الدامغ ـ باتمام)
(ترسانید .)

## (ناشئی کبیر)

(ابوالعباس عبدالله‌بن محمدبن عبدالله‌بن مالك ناشئی ، معروف بشر شیر ، از مردم)
(انبار[1] است که در بغداد منزل داشت ، و بعد بمصر رفته و همانجا درگذشت . وی متکلم،)
(و شاعر و مترسل بود . ودر ادب بسیار توانا و قصیدهٔ درچهار هزاربیت دارد ، که دریك)
(روی[2] ویك قافیه درکلام است ، ودرآن پیروی از طریقه فلاسفه نموده ، وبهمین سبب از)
(نظر متکلمان افتاد . وگویندکه او ثنوی و دوگانه پرست بود) .
(بخط ابوالقاسم حجازی خواندم : ملقب شدنش بناشئی ، برای‌آن بود ، که بـه)
(مجلسی درآمدو درآن اصحاب مجادله ومباحثه جمع‌بودند، واو باآنکه جوان‌نورسی بود)
(چنان بخوبی دربارهٔ مذهب معتزله سخنرانی کرده و مناظره کنندگان را خاموش‌ساخت،)
(که پیرمردی از آن میانه برخواسته و سرش را بوسیده وگفت : خداوند ما را از امثال)
(این جوان ناشئی ـ تازه نشو و نمـا یافته ، محروم ندارد تا همیشه در میان مـا باشد)

---

۱ــ رجوع شود به‌ص ۸ این‌کتاب .
۲ــ رَوی ـ حرف‌آخرین‌کلمه قافیت چون از نفس‌کلمه باشد آنرا حرف رَوی خوانند (المعجم ص ۱۹۷ چاپ دانشگاه) .

(و مانند او را همیشه برای ما بپروراند . ابوالعباس از این نام ـ ناشئی ـ خوشش) (آمد ، و خود را بآن ملقب داشت . و این مطلب را ابن جنید برای من حکایت) (کرد .[1])

۱ــ نسخه چستربیتی در اینجا بپایان میرسد و در پای این صفحه دارد مقابله شد) .

## اضافات تکلمة الفهرست

از ابوالعباس ناشئی فقط همین اشعار است :

و شادن ما توخی وصفه احد — الاتلجلج فی الوصف الذی وصفا
یلوح فی خده و رد علی زهر — یعود من حسنه غضا اذا قطفا
لاشیئی اعجب من جفنیه انهما — لایضعفان القوی الا اذا ضعفا

وبیش از این درباره (ناشئی) چیزی ندارد و ما هم ضرورتی در ترجمه آن مشاهده نمینمائیم .

## ابوعلی جبائی

نامش محمدبن عبدالوهاب بن سلام، از معتزلیان بصره ، وکسی است که کلام را سهل وآسان کرده و مشکلات آن را برطرف نمود . و ریاست معتزلیان بصره ـ بدون حرف ـ باو منتهی گردید . و او از ابویعقوب شحام آموخته ببصره رفت وبامتکلمان آنجا صحبتهائی داشته ، و از آنجا ببغداد آمد و در مجلس ... نابینا حاضر میشد و در آنجا سخنانی گفت که دانش و فضلش آشکار گردید . ازآنجا بعسکر رفت . ولادتش در سال ۲۳۵ و وفاتش در سال ۳۰۳ بود . به‌پسرش ابوهاشم وصیت کرده بود که او را در همان عسکر بخاك سپارد ولی ابوهاشم امتناع کرده وجنازه او را به(جبی) برده و در مقبرهٔ که مادر ابوعلی و مادر ابوهاشم دفن و درگوشهٔ از باغ بوعلی بود ـ بخاك سپرد . عبدالله کوکبی بابوعلی گفت ، من از شیر خوشم نمیآید ، درجوابش گفت ، عربی که شیر را خوش نداشته باشد مانند یك هاشمی است که معاویه را دوست بدارد . ابوعلی گوید ، بصاحب زنج که خبر رسید فلان سرکرده‌اش کشته شد ، این شعر را خواند :

اذا فارسٌ منّا مضی لسبیله — عرضنا لاطراف الاسنّة آخرٌ

دنبالهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

## واسطی[1]

ابو عبدالله محمدبن یزید واسطی ، از برجستگان متکلمان معتزله و بزرگان آنان بود ، و از ابوعلی جبائی آموخت ، وخود را از بستگان او میدانست . در زمان اوصدائی بالاتر از صدایش نبود، وپیروان بسیاری داشت . گویند که از متکلمان بغداد بشمارمیرفت ، وصحیح هم همین است و منزلش در فصیل[2] بود .

دنبالهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

## رمانی[3]

سری رفاء همسایه ابوالحسن علی‌بن عیسی رمانی‌در سوق‌العطش بود ؛ وغالب اوقات ازکنار رمانی ؛ که بر در خانه‌اش می‌نشست . گذر میکرد و بقصد فریب دادنش با اوسخن میگفت و خواهش میکرد که مذهب اعتزال را بپذیرد ؛ چون سری از شیعیان بود و این سخنان هم بدرازا کشید این اشعار را گفت :

اَ قارِعُ اَعْداءِ النبی وَ الِه — قَراعاً یَفِلُ السیف عِنْدَ قِراعه
وَ اَعلم کُلَ الْعِلمِ اَن وَلیهِم — سَیَجْزی غُداةَ البعثِ صاعاً بِصاعه
فَلازال مَنْ وَالاهم فی عُلوه — وَلازالَ مَنْ عاداهُم فی اتِّضاعه
وَ مُعتَزِلیٌ رامَ عَزْلَ وِلایَتی — عَنِ الشَّرَفِ العالی بِهِمْ وَارتِفاعه
فَما طاوَعَتْنی النَّفسُ مِن اَن اَطیعَهُ — وَلا اَذَنَ القرآن فی اتِّباعه
طُبِعتُ علی حُبِّ الوَصِیِّ وَلَم یکن — لِیَنْقُلَ مَطْبُوعٌ لَهوی عَنْ طِباعه

## ابن زید

از قاضی ابومحمد عبدالله بن احمدبن زید است :

اَلعالِمُ العاقِلُ ابْنُ نَفْسِه — اَخاهُ حُسنُ عِلْمِه عَنْ جِنْسِه
کُنِ ابنَ مَن شِئتَ وَکُنْ مُکمِلاً — فَاِنَّما المَرءُ بِفَضْلِ کَیْسِه
کَمْ بَیْنَ مَنْ تُکْرِمُه لِاَصْلِه — وَ بَیْنَ مَنْ تُکْرِمُه لِنَفْسِه

---

۱ــ از اینجا نسخه خطی شهید علی پاشا شروع میشود ، و ما ممیزات این نسخه را در مقدمه گفته‌ایم و حرف (ش) در این ترجمه اشاره بآنست . و همچنین در چاپ فلوگل ومصر مقاله پنجم از ــ الواسطی ــ شروع میشود .

۲ــ فصیل خانه‌هائی است که در کنار باروی شهر باشد (منتهی الارب)

۳ــ رمانی قبلا ذکر شده (رجوع شود بصفحهٔ ۱۰۷ و ۳۲۲ این کتاب) .

در لطافت روح و معاشرت ، کسی بپایه او نمیرسید، و با این وصف از شاعران بود و نفطویه را باین اشعار هجو کرده است .

مَنْ سَرَّهُ ان لایَرَی فاسقاً  فَلْیَتَجَنَّبْ اَنْ یَرَی نَفْطَوَیْهِ[1]

اَحرَقَهُ اللهُ بِنِصْفِ اسْمِهِ  وَ صَیَّرَ الباقی صُراخاً عَلَیْهِ[2]

و از گفته‌های نغز او دربارهٔ نفطـویه این است : کسیکه بخواهـد بآخرین مرحلـه نادانی وجهالت‌برسد، باید کلام را بمذهب ناشئی ، و فقه را بمذهب داود ، و نحورا بمذهب نفطویه بیاموزد ـ وباز گوید : و نفطویه کلام را بمذهب ناشئی ، و فقه را بمذهب داودعمل میکرد، وخودش هم که نفطویه بوده بنابراین ، خوداو آخرین مرحله جهالت و نادانی را دارد .

واسطی چهار سال پس از ابوعلی درگذشت ، وبقولی درسال سیصد و شش وفات یافت و این کتابها از اوست : کتاب اعجازالقرآن فی‌نظمه و تألیفه . کتاب الامامه ـ کـه بخوبی آنرا تألیف کرده است ....

## و از اصحاب واسطی

ابوالعباس کاتب است ، که نامش .... واین کتاب از اوست : کتاب نقض کتاب الاراده صفة فی‌الذات .

## ابن اخشید

ابوبکر احمدبن علی‌بن معجورالاحشاد، ازفضلاء وپرهیزکاران ، وزاهدان معتزلیان است . کشت‌زاری داشت که مایه زندگانیش بود و بیش از نیم درآمد خود را صرف[3] علم و دانشجویان میکرد، و با این احوال فصاحتی داشت، وعربیت و فقه را میدانست ، وچندین کتاب درفقه تألیف کرده ، وخانه‌اش در سوق العطش[4] درکوچه معروف بدرب‌الاحشاد ، بود

---

۱ــ کسیکه شادیش باین است که فاسقی را نبیند باید از دیدن نفطویه پرهیز نماید .

۲ــ خداوند ویرا به نیمی از نامش آتش زده ، و نیمی دیگـر را برای شیون و زاری براو گذاشت .

۳ــ ف (نصف اکثر) ش (یصرف اکثر) .

٤ــ سوق‌العطش محله‌ایست در بغداد (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ۱۲۲) .

و همیشه بمباشر ملك خود میگفت ، درکارهای ملك هیچ سخنی با من نگو ، و همین قدر سعی کن که باندازهٔ که مورد نیاز و سدرمق من باشد بمن برسانی ، و مرا بحال خود بگذار تا بکار دانش و آخرت خود بپردازم .

وفاتش در هشت روز بآخر ماه شعبان سال سیصدوبیست وشش اتفاق افتاد . و این کتابها از اوست : کتاب المعونة فی الاصول . باتمام نرساند . کتاب المبتدی . کتاب نقل‌القرآن . کتاب الاجماع . کتاب النقض علی الخالدی فی‌الارجاء . کتاب اختصار کتاب ابی‌علی فی‌النفی والاثبات . کتاب اختصار (کتاب) التفسیر للطبری .

## حصینی

ابوالحسین عبدالواحد بن محمد حصینی ، از اصحاب ابو علی جبائی ، و از وی آموخت ، از کتابهای اوست ....

## اصحاب ابن اخشید

ابو العلاء .... و ابوالحسن علی‌بن عیسی ، و ابو عمران بن رباح ، و ابو عبدالله حنشی بودند .

## نام کتابهائیکه ابوالحسن علی‌بن عیسی[1] در کلام تصنیف کرده است

ما در مقاله نحویان نامی از ابوالحسن برده‌ایم ، در اینجا نیز کتابهائیکه در کلام دارد ذکرمینمائیم که ازآن جمله است کتاب ....

## معتزلیانی که بجز نام چیزی از ایشان نمیدانیم

ابواسحاق ابراهیم‌بن محمدبن عماش معتزلی ... واین کتابها از اوست : کتاب نقض کتاب ابی‌بشر[2] فی‌ایضاح البرهان .

---

۱ــ ش در حاشیه بخطی دیگر نوشته (او رمانی است) .

۲ــ ف (ابی‌بشتر) .

## حسن‌بن ایوب

از متکلمان است ... و این کتاب از اوست : کتاب الی اخیه علی‌بن ایوب فی‌الـرد علی‌النصاری و تبیین فساد مقالتهم و تثبیت‌النبوة .

## ابن رباح

ابوعثمان موسی‌بن رباح، از متکلمان بمذهب ابوعلی است . و بر ابوبکربن اخشید، و صمیری و متکلمان دیگر قرائت داشته، وگویند هنوز درقید حیاة ، و در شهر مصر بوده ، و عمرش از هشتاد بیشتر ، و تولدش در .... و ازکتابهای اوست ...

## ابن شهاب

ابوالطیب ابراهیم‌بن محمدبن شهاب ، از بلخی و خیاط و دیگران آموخته و پس‌از سال سیصد وپنجاه ، با سالخوردگی زیادی درگذشت ، ولادتش در سال .... بود . و این کتاب از اوست : کتاب مجالس الفقها ، و مناظراتهم . درحدود چهارصد ورق .

## ابن خلال قاضی

(ابوعمر احمدبن محمدبن حفص خلال بصری ، که در بصره بدنیا آمده صیمری ، و ابوبکربن اخشید را دیده و از هردو آموخته . و قضاوت شهر حره[1] راکـه همان حدیثه است داشت . وبعد قضاوت تکریت[2] را باو دادندکه تاکنون در همانجاست . و این کتابها از اوست : کتاب الاصول . کتاب التشابه .

## ابوهاشم و اصحابش

ابوهاشم عبدالسلام‌بن محمد جبائی، در سال سیصدوچهارده بمدینةالسلام آمد. مردی با ذکاوت، و خوش فهم وهوشمند ، وآفریننده کلام بودوبرآن توانائی وتسلط داشت . وفاتش

---

۱ـ حره ـ در اینجا حدیثةالموصل‌است (ر.ك. معجم‌البلدان) .

۲ـ تکریت شهـریست در طرف راست ساحل دجله در شمال سامراء که‌گویند زادگـاه صلاح‌الدین ایوبی بوده (اعلام‌المنجد) .

در سال سیصد و بیست و یك . این کتابها از اوست : کتاب الجامع الکبیر . کتاب الابواب ـ الصغیر . کتاب الجامع الصغیر . کتاب الانسان . کتاب العوض . کتاب المسائل العسکریات . کتاب النقض علی ارسطالیس فی الکون والفساد. کتاب الطبائع و النقض علی القائلین بها . کتاب الاجتهاد .

## ابن خلاد بصری

ابوعلی محمدبن .... خلاد، از اصحاب ابوهاشم بود که بعسکر[1] رفته واز اوآموخته و از برجستگان اصحابش بشمار میرفت . و این کتاب از اوست : کتاب الاصول .

وکسانیکه از ابـو هاشم آموختند ، و تألیفی نـداشتند ، یکی معروف بقشور ، و نامش ... بن سهلویه و مکنی بابوالقاسم بوده و دیگری عبدالله بن خطاب ، معروف بحمل عایشه است .[2]

## بصری ، معروف بجعل

ابو عبدالله حسین بن علی... بن ابراهیم ، شهرتش کاغذی . از مردم بصره است که در همابجا بدنیا آمده ، و استاد او ، ابوالقاسم بن سهلویه ، ملقب بقشور بود. وپیروی ازمذهب ابوهاشم میکرد و در زمان خود براصحاب او ریاست پیدا کرد . فاضل و فقیه و متکلـم ، و دارای اخلاقی بلند[3] و نجابت و بزرگواری بوده و نامش در همه جاها و شهرها بویژه خراسان انتشارداشت. درفقه پیرومذاهب مردم عراق وبرابوالحسن کرخی قرائت کرده بود. ما در اینجا بذکر کتابهای او در کلام میپردازیم ، وکتابهای فقهی او در مقالـه فقها ذکر

---

۱ــ رجوع شود بصفحهٔ ۱۰۲ این کتاب.

۲ــ ف (المعروف بقشور واسمه ... و عبدالله بن خطاب و یعرف .... بن سهلویه محمل عایشه و یکنی اباالقاسم) و ایـن اشتباه از اینجا ناشی شده که در نـسخه خطی ، این دو نام و مشخصاتشان بطور عمودی نوشته شده و فلـوگل افقی خوانده است و توجهی به سه سطر بعد در شرح حال بصری معروف بجعل نکـرده است . و احتمال میرود کلمهٔ (بحمل) که در نسخه خطی آمده تصحیف (بجمل ـ یا بمحمل) باشد. (رجوع شود به چاپ فلوگل ص ۱۷٤ ــ چاپ مصر، ص ۲٤۸.)

۳ــ ف (عالـی الذکر) ش (عالی الزفر) و یکی از معانـی زفـر (عظیم الخلق) است (ر.ك. اقرب الموارد .)

خواهد شد ، انشاءالله تعالی . و نیز بر ابـو جعفر معروف بسهکلام[1] صیمری عبادانی[2] ، و ابوهاشم عبدالسلام بن محمد ، قـرائت داشته ، و مصاحب با ابوعلی بن‌خلاد بود . ولادتش در سال سیصدوهشت ، ودرسال سیصد و شصت و نه[3] درگذشت . و این کتابها ازاوست : کتاب نقض کلام الراوندی فی‌ان‌الجسم لایجوزان یکون مخترعاً من لاشئی ، و نقضه لنقض‌الـرازی لکلام البلخی علی‌الرازی . کتاب نقض کتاب الرازی فی انه لایجوز ان یفعل‌الله تعالی بعد ان‌کان غیر فاعل . کتاب الجواب عن مسئلةالشیخ ابی محمد الرامهرمزی . کتاب الکـلام فی ان الله تعالی لم یزل موجوداً ولاشئی سواه الی ان خلق الخلق[4] کتاب الایمان . کتـاب الاقرار . کتاب المعرفة .

---

۱ـ سهکلام از سهاك بمعنی بلیغ است (ر.ك. اقرب‌الموارد) .
۲ـ ف (العباداتی) . ۳ـ ف (نود و نه) .
٤ـ ف (الی ان‌کتاب ... خلق‌الخلق) .

( بسم الله الرحمن الرحیم )

فن دوم ـ از مقاله پنجم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

و این فن

مشتمل است بر اخبار متکلمان شیعه امامیه و زیدیه

سبب نامیده شدن شیعه باین نام

محمدبن اسحاق گوید : همینکه طلحه وزبیر بمخالفت با علی‌علیه‌السلام[1] برخواستند، وبجز خونخواهی از عثمان‌بن عفان بچیز دیگر تن ندادند ، علی علیه‌السلام تصمیم گرفت که با آنان بجنگ درآید تا زمانیکه باطاعت از امر خداوند متعال درآیند ، کسانیکه در این امر پیرو اوشدند خودرا شیعه نامیدند . وعلی علیه‌السلام میگفت ، شیعیان من ، وآنان را چنین خواند : دسته اصفیاء ـ دسته اولیاء ـ دسته شرطةالخمیس ـ دسته اصحاب .

---

۱ــ ف (رضی‌الله عنه) .

و معنی شرطةالخمیس این است که‌علی علیه‌السلام[1] باین گروه گفت : بیائید هم‌پیمان شویم ، و من با شما برای رفتن ببهشت ، نه برای طلا و نقره هم‌پیمان میشوم ، چون در زمان گذشته یکی از پیامبران به‌پیروان خود گفت : من با شما برای هیچ چیزی پیمان‌نبندم جز برای بهشت .

## علی‌بن اسماعیل‌بن میثم تمار

اولین سخنگوی مذهب امامیه، علی‌بن اسماعیل‌بن میثم تمار[2] بود، و میثم ازبزرگان اصحاب علی علیه‌السلام[3] است، و این کتابها از اوست : کتاب الامامة . کتاب الاستحقاق .

## هشام بن حکم

ابومحمد هشام‌بن حکم، بردهٔ بنی‌شیبان، ازکوفه ببغداد نقل مکان کرد، و ازاصحاب ابوعبدالله جعفربن محمد علیه‌السلام[4] و از متکلمان شیعه و ازکسانی است که در امامت‌پرده از سخن برداشت و این مذهب را بدلیل و برهان مهذب داشت ، و در صنعت کلام حاذق و وحاضر جواب بود. از هشام پرسیدند آیا معاویه در جنگ بدر حاضر بود ، جواب داد ، آری ، از آن طرف .

هشام پیوسته با یحیی‌بن خالد برمکی بود ، و مجالس بحث او را در کلام و نظر اداره میکرد . و درکرخ[5]، مدینةالسلام[6] منزل داشت . و پس از سرکوبی برمکیان بمدت

---

۱ــ ف (رضی‌الله عنه) .

۲ــ ف (الطیار) .

۳و٤ ــ ف (رضی‌الله عنه) .

٥ــ نام دهکده‌ایست و محله بزرگ بغداد راکه در دوران بنی عباس در طرف غربی بغداد ساخته شد ، بآن نسبت داده‌اند و در این اواخر تمام غرب بغداد راکرخ مینامند (دلیل خارطة بغداد ص ۱۱) .

٦ــ رجوع شود بصفحهٔ ٦۷ این کتاب .

کمی ، در پنهانی از دنیا رفت، وبقولی ، در خلافت مأمون بود[1] و این کتابها از اوست : کتاب الامامة . کتاب الدلالات علی‌حدوث الاشیاء . کتاب الرد علی‌الزنادقة . کتاب‌الردعلی اصحاب‌الاثنین . کتاب التوحید . کتاب الرد علی هشام الجوالیقی . کتاب الرد علی اصحاب الطبائع . کتاب الشیخ و الغلام . کتاب‌التدبیر . کتاب‌المیزان . کتاب المیدان . کتاب الرد علی من قال بامامة المفضول . کتاب اختلاف الناس فی‌الامامة . کتاب الوصیة والرد علی من انکرها. کتاب فی‌الجبر والقدر. کتاب الحکمین. کتاب الرد علی‌المعتزلة فی‌طلحه والزبیر. کتاب القدر . کتاب الالفاظ . کتاب المعرفة . کتاب الاستطاعة . کتاب الثمانیة‌الابواب . کتاب علی شیطان‌الطاق. کتاب الاخبار کیف یصح[2] . کتاب علی‌ارسطالیس فی‌التوحید . کتاب المعتزله ـ که کتاب دیگر است .

---

۱ــ تك (هشام‌بن حکم بغدادی‌کندی ، بردهٔ بنی‌شیبان ، مکنی بابو محمد ، و بقولی ، بوالحکم ، از مردم کوفه بود که ببغداد منتقل گردید ، و از اصحاب ابو عبدالله جعفربن محمد صادق علیهما السلام، و یکی از متکلمان، و خواص شیعه امامیه بود . و کسی است که صادق علیه‌السلام در حق او دعا کرده و گفت : من بتو همانرا گویم که رسول‌الله صلی الله علیه و آله گفته : درودیکه همیشه مؤید بروح‌القدس باشد برتو بادکه با زبان خود ما راکمك و یاری مینمائی . و کسی است که در امامت سخن را بشکافت ، و احتجاج درآن را سهل و آسان ساخت و در صنعت کلام حاذق وحاضرجواب بود .

در ابتداء از اصحاب جهم‌بن صفوان بشمار میرفت ، و بعد بامامت از روی دلیل و برهان قائل گردید . ویژهٔ برمکیان ، وهمیشه در ملازمت یحیی‌بن خالد بود و مجالس اوراکه درکلام ونظر داشت اداره میکرد . سپس از پیروان صادق علیه‌السلام گردید ، و پیوسته با او بود و پس از سرکوبی برمکیان بمدت کمی درگذشت ، و بقولی در خلافت مأمون بود . هشام پیوسته میگفت ، من مانند مخالفان خودمان ندیده‌ام ، که کسی را معزول میدانند درحالیکه خدا درآسمان اورا ولی خود قرارداده ، وکسی راکه او معزول داشته بود ولی خود میدانند. و قصهٔ ابلاغ سورهٔ برائت ، ورد کردن ابوبکر، و مأمور داشتن علی علیه‌السلام را نقل میکرد، که جبرئیل علیه‌السلام فرودآمد، و از طرف خداوند برسول اکرم گفت : که این‌کار انجام‌پذیر نیست مگربوسیلهٔ خودت یا کسیکه ازخودت باشد ، واو هم ابوبکر را ردکرده وعلی‌علیه‌السلام را بجای‌او فرستاد) (رك. تکملة الفهرست ص ۷).

۲ــ ف (وکیف یفتح) .

## شیطان الطاق[1]

ابوجعفر احول ، نامش محمدبن نعمان ، ملقب بشیطان‌الطاق ، و شیعیان باو لقب ، مؤمن‌الطاق داده بودند. وی از اصحاب ابوعبدالله جعفربن محمدعلیه‌السلام و متکلم حاذقی بود . این کتابها از اوست : کتاب‌الامامة . کتاب المعرفة. کتاب الرد علی‌المعتزلة فی‌امامة المفضول . کتاب فی‌امر طلحه والزبیر وعایشه رضی‌الله عنهم .

---

۱ــ تك (ابوجعفر محمدبن نعمان احول . در طاق‌المحامل کوفه اقامت داشت . عامه اورا شیطان الطاق لقب داده‌اند. وخاصه ویرا مؤمن‌الطاق شناسد و پیروانش او را شاه‌الطاق خوانند . وی از اصحاب ابو عبدالله جعفر بن محمداله صادق علیهما السلام بود ، و زیدبن زین‌العابدین را ملاقات کرد ، و با او درباره امامت ابوعبدالله مناظره نموده است .

علی‌بن حسین ، زین‌العابدین را نیز ملاقات کرد . گویند ویرا بدین جهت شیطان الطاق خواندند ،که او صرافی داشت ، و دینارها را برای گواهی نزد او میبردند وگروهی درباره یکدینار با او بمحاجه درآمدند، و پس از آزمایش معلوم شد که گفته وی صحیح ، وآنها بخطا بوده و مجابشان کرده ، وگفت : مرا شیطان‌الطاق ، میگویند . و منظورش طاق المحامل کوفه بود که درآنجا دکانی داشت .

و او را با ابوحنیفه مناظره‌هائیست، از آن جمله ، هنگامیکه جعفرالصادق علیه‌السلام رحلت کرد ، ابوحنیفه باوگفت : امامت وفات یافت . جوابش داد . ولی امام تو نخواهد مرد مگر در روز قیامت . یعنی امام تو ابلیس است . ابوحنیفه باوگفت ، درباره متعه چه عقیده داری، جوابش داد ، حلال است ،گفت پس خشنود میشوی که از خواهرو دخترانت بهره‌برداری کنند ، جواب داد ، این را خدا حلال کرده ، و اگرآنرا خوش نداشته باشم چارهٔ جز قبولش ندارم ، ولی بگو به‌بینم ، تو دربارهٔ نبیذ چه میگوئی ؟گفت حلال است ،گفت پس باید خوشحال شوی از اینکه خواهران و دخترانت نباذ باشند ــ یعنی بپرانند . روزی ابوحنیفه باوگفت ، مگر ما با هم دوست نیستیم ،گفت چرا ، ابوحنیفه گفت تو عقیده برجعت که داری ، گفت آری بخدا قسم .گفت من احتیاج فراوانی بمال دارم ، و تو هم توانگری ، چه شود اگر پانصددرهم بمن وام دهی تا گشایشی درکارم پیدا شود ، و من آنرا در روز قیامت بتو برمیگردانم وتوهم حق دوستی را ادا کردهٔ و مرا از تنگدستی رهائی دادهٔ ، در جوابش گفت ، من نمیگویم که جنبیان برمیگردند. ) (ر.ك. تکلمه‌الفهرست ص۸) وشیطان‌الطاق دراینجا کلمه التناس استعمال کرده وکلمه ــ التناس ــ اطلاق برجن و انس میشود (ر.ك. اقرب‌الموارد) .

## سکاک[1]

مصاحب هشام بن حکم ، (نامش محمدبن جلیل ، از متکلمان، و از اصحاب هشام بود) و باهشام در چیزهائی ، جزامامت ، مخالفت کرد . و این کتابها از اوست : کتاب المعرفة. کتاب فی الاستطاعة . کتاب الامامة . کتاب علی من ابی وجوب الامامة بالنص .

## ابن قبه

ابوجعفر محمدبن قبه ، از متکلمان حاذق شیعه بود . و این کتابها از اوست : کتاب الانصاف فی الامامة . کتاب الامامة .

## ابوسهل نوبختی

ابوسهل اسماعیل بن علی نوبخت ، از بزرگان شیعه است ابوالحسین[2] ناشئی او را استاد خود میدانست . وی از فضلا ، و علماء ، و متکلمانی بود که مجلسی داشت ، ودر آن گروهی از متکلمان حاضر میشدند . درباره قائم آل محمد (علیه‌السلام) نظریاتی داشت که کسی براو سبقت نجسته است . وی میگفت : من عقیده دارم محمدبن حسن امام بود که در غیبت از دنیا رحلت کرد ، و جانشین او در امامت در همان غیبت ، پسرش بود . و همین ترتیب را سائر پسران بعد از وی دارند تا زمانیکه امر خداوند برظهور او مجری گردد .

ابوجعفر محمدبن علی شلمغانی ، معروف بابن عزاقر نامهٔ برایش فرستاد ، و او را دعوت بآشوبگری نموده ، وی را ببذل ما ، و نشان دادن چیزهای شگفت‌انگیزی ، بسوی خود خواند . ابوسهل در جلو سرش ، مانند کلان موئی نداشت . بفرستاده او گفت ، من نیازمندی بچیزی ندارم ، اگر رفیق تو ، بتواند این کلی سر مرا برویانیدن مو برطرف سازد، من باو ایمان میآورم. آن فرستاده رفت ودیگر کسی بجای او نیامد. وفات ابوسهل در.... واین کتابها از اوست : کتاب الاستیفاء فی الامامة . کتاب التنبیه فی الامامة . کتاب الرد علی الغلاة . کتاب الرد علی الطاهری فی الامامة. کتاب الرد علی عیسی بن ابان فی اللباس . کتاب نقض رسالة الشافعی . کتاب الخواطر . کتاب المجالس . کتاب المعرفة . کتاب تثبیت الرساله

---

۱ــ ف (الشکال) و احتمال میرود در نسخه خطی (شکاك) بوده و نقطه ندارد .

۲ــ ف (ابوالحسن).

کتاب حدث‌العالم . کتاب الرد علی اصحاب‌الصفات . کتاب الرد علی من قال بالمخلوق . کتاب الکلام فی‌الانسان . کتاب ابطال‌القیاس . کتاب الحکایة والمحکی . کتاب نقض کتاب عبث[1] الحکمه علی‌الراوندی . کتاب نقش‌التاج علی‌الراوندی که معروف بکتاب‌السبك است . کتاب نقص اجتهاد الرأی علی ابن‌الراوندی . کتاب‌الصفات .

و ابوسهل برادری داشت مکنی بابوجعفر ، از متکلمان بمذهبش بود ، و ازکتابهای اوست ...

## حسن‌بن موسی نوبختی

ابومحمد حسن‌بن موسی، پسر خواهر ابوسهل‌بن نوبخت، متکلم و فیلسوفیست ، که در منزلش گروهی از مترجمان برای ترجمه کتابهای فلسفه جمع میشدند ، مانند ابو عثمان دمشقی ؛ واسحاق ، و ثابت، و دیگران . ومعتزلیان ویرا ازخودشان میدانستند ، وهمچنین شیعه او را از خود میدانست ، ولی او بطرف شیعیان تمایل بیشتری داشت . زیرا خاندان نوبخت بمحبت علی‌و فرزندانش علیهم‌السلام ، در ظاهر معروفیت داشتند ، و بهمین‌جهت‌ما در اینجا بذکر آنان پرداختیم . حسن بجمع‌آوری کتاب علاقمند بود ، وچیزهای بسیاری را نسخه‌برداری کرده ، و در کلام و فلسفه وغیره تألیفات و تصنیفاتی داشت ، وفاتش در... و این کتابها از اوست : کتاب الاراء والدیانات . باتمام نرسید . کتاب الرد علی اصحاب‌ـ التناسخ. کتاب‌التوحید وحدث‌العلل . کتاب نقض کتاب ابی‌عیسی فی‌الغریب المشرقی . کتاب اختصـارالکون و الفساد لارسطـالیس . کتـاب الاحتجاج لعمروبن عباده نصرة لمذهبه . کتاب الامامة ناتمام .

## سوسنجردی

از غلامان ابوسهل نوبختی ، نامش محمدبن بشیر[2] ، مکنی بابوالحسین[3] معروف بحمدونی، برای نسبت بخاندان حمدون، و این کتاب از اوست : کتاب‌الانقاد[4] فی‌الامامة .

## و از قدیمیان

طاطری است، که از شیعیان، و نامش... و درشیعه گری،تنقلاتی‌داشت ، وکتاب‌الامامه نیز دارد . و همچنین حسن ، و هشام جوالیقی . وابوملك حضرمی از قدیمیان شیعیانند.

---

۱ــ ش (نعب) بی‌نقطه .
۲ــ ف (بشر) .
۳ــ ف (اباالحسن) .
٤ــ ف (الانفاذ) .

## ابن مملك اصفهانی

ابوعبدالله بن مملك اصفهانی . از متکلمان شیعه است . و با ابوعلی جبائی در امامت و اثبات آن ، مجلسی در حضور ابو محمد قاسم بن محمد کرخی دارد . و این کتابها از اوست : کتاب الامامه . کتاب نقض الامامه علی ابی‌علی ـ ناتمام .

## ابو جیش، بن خراسانی

نامش مظفر ..... و این کتابها از اوست .....

## غلام ابو جیش

و او .....

## نا شئی صغیر

ابوالحسین علی‌بن وصیف ، اشعار بسیار خوبی دربارهٔ اهل بیت علیهم‌السلام دارد ، و متکلم دانشمندی بود . این کتابها از اوست .....

## ابن معلم

ابو عبدالله .... که هم‌اکنون بر متکلمان شیعه ریاست دارد ، و درصنعت کلام بمذاهب اهلش برهمه مقدم . و دارای دقت‌نظر و افکار صائبی است. من او را دیده و بسیاردانشمند یافتم . این کتابها از اوست .....

## زیدیه

زیدیه بکسانی گویند که بامامت زیدبن علی علیه‌السلام اعتقاد دارند . و پس از او امامت را درفرزندان فاطمه ـ هر کس که باشد ـ میدانند ، بااین‌قید که شرائط امامت دراو جمع‌باشد. وبیشتر متأخران، مانند سفیان‌بن عیینه، وسفیان ثوری، و صالح‌بن حی ازپیروان این مذهبند . و ما اخبار این اشخاص‌را بتناسب شهرت علمی یا دینی که دارند درجای خود

ذکر خواهیم نمود . انشاءالله تعالی.

## ابوجارود

از علماء زیدیه، مکنی بابونجم، زیادبن منذر عبدی است . گویند[1] از جعفربن‌محمد بن علی علیه‌السلام ، درباره او سئوالی شد ، جواب داد : کاریکه ابو جارود کرد ارجاء[2] پس از تولائی بود که بامامت داشت ، و از دنیا هم نمیرود ، مگر در همان حال . (سپس) گفت ، خدا او را لعنت کند . که از دل و دیده کور است .

محمدبن سنان درباره او گوید : ابوجارود ، از دنیا نرفت ، مگر هنگامیکه شراب نوشید ، و بدوستی باکافران گروید .

## از متکلمان زیدیه

فصیل[3] رسان ، پسرزبیر از اصحاب محمدبن علی . و ابوخلف[4] واسطی . ومنصوربن اسود ، بودند .

## حسن‌بن صالح‌بن حی

حسن‌بن صالح‌بن حی درسال یکصد تولد یافته . و در سال یکصد و شصت و هشت در حال پنهانی از دنیا رفت . ودر شمار بزرگان زیدیه و سرآمدان ، و علما ، آنان و متکلم و فقیه بود. این کتابها از اوست : کتاب التوحید . کتاب امامة ولد علی من فاطمه . کتاب الجامع فی‌الفقه . کتاب ....

حسن دوبرادر داشت، یکی علی‌بن صالح، و دیگری صالح‌بن صالح، که هردو مذهب برادرشان حسن را داشتند ، و علی از متکلمان بود .

**محمدبن اسحاق گوید : بیشتر علما ، متأخران از زیدیه بودند ، و همچنین گروهی**

---

۱ــ ف (فقال) ش (یقال) .

۲ــ ارجاء ، دومعنا دارد ، یکی تأخیر و مهلت، و یکی هم ، امید دادن . اما اطلاق مرجئه براین‌گروه، بمعنای اولی درست است، چون‌قائل بتأخر عمل ازنیت و قصد میباشند ؛ و بمعنای دوم نیز روشن است ، برای آنکه میگویندگناه ضرری بایمان نمیزند ، چنانکه طاعت باکفر سودی ندارد (ر.ك. ملل ونحل شهرستانی . جلد ۱ ص ۲۲۲) .

۳ــ ف (فضیل) . ٤ــ ف (ابوخالد) .

از فقها ، مانند سفیان‌بن عیینه ، و سفیان ثوری ، و سایر بزرگان متأخران .

## مقاتل‌بن سلیمان

از متأخران زیدیه ، و قاریان قرآن است . وفاتش در .... و این کتابها از اوست: کتاب التفسیر ـ که آنرا .... روایت کرده است . کتاب الناسخ و المنسوخ . کتاب تفسیر الخمسمائة آیه . کتاب القراآت . کتاب متشابه القرآن. کتاب نوادرالتفسیر . کتاب الوجوه والنظائر . کتاب الجوابات فی‌القرآن . کتاب الرد علی‌القدریة . کتاب الاقسام واللغات . کتاب التقدیم والتأخیر . کتاب الایات والمتشابهات .

بسم الله الرحمن الرحیم

فن سوم - از مقاله پنجم

# از کتاب الفهرست

## در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

## مشتمل بر

## اخبار مجبره[1] و بابیه حشویه[2] و نام کتابهای آنان

## نجار

ابوعبدالله حسین بن محمد بن عبدالله نجار[3]. از بافندگان کارگاه دیبابافی عباس بن محمد هاشمی بوده، واز بزرگان متکلمان مجبره بشمار میرفت، وبقولی ترازوساز، واز مردم قم[4] بود

---

۱ و ۲ - مجبره بکسانی گفته میشود که عقیده دارند تمام کارها از خدا بوده و حقیقتاً از بندگان کاری سر نمیزند، وگروه کلابیه، و اشعریان، آنان راگاهی بنام حشویه، وگاهی بنام جبریه خوانده‌اند. (ر.ك. ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۱۱۲). ۳ - رئیس فرقه نجاریه (ر. ك. ملل ونحل شهرستانی ج ۱ - ص ۱۱۶ - تا - ۱۲۰). ٤ - ف (یم).

هنگام سخن گفتن صدائی مـانند خفاش داشت . و بسیار زیرك و بـا فراست بود، با نظام مجلسهای‌مناظرهٔ داشت وعلت مرگش هم این بود که با ابراهیم نظام در خانه یکی از دوستانش ملاقات نموده و باو سلام کرد ، ابراهیم بوی گفت بنشین تا با تـو سخنی گویم ، حسین نشست . ابراهیم گفت : آیا ممکن است آنچه راکه آفریده خداست تو هم بیافرینی، حسین جوابش دادممکن است من آنرا چنان کنم که خدا آفریده ، ابراهیم گفت ، آفریده خداهمان است که او آفریده ، مگر آفریده او نیست، حسین گفت آفریده خداست . ابراهیم گفت پس توهم همانرا کردهٔ که خدا آفریده، و از این‌رو چرا نباید توهم آفریده خدا را بیافرینی ، همچنانکه تو همانرا میکنی که خدا آفریده است . حسین گفت ، من آفریده خدا را نکرده‌ام، بلکه آنرا کرده‌ام، که خدا آفرید.ابراهیم گفت، آفریده خدا همانست کـه او آفریده ، مگر آفریده او نیست . حسین گفت ، آفریده خـداست . ابراهیم لگد سختی باو زده و گفت برخیز ، خدا ذلیل کند کسی راکه بتو دانش و فهمی نسبت دهد ، او هم با سوز تب از آنجا رفت. و علت[1] مرگش همان بود. و این کتابها از اوست : کتاب‌الاستطاعة. کتاب‌کان یکون. کتاب المخلوق . کتاب‌الصفات والاسماء. کتاب‌اثبات‌الرسل. کتاب‌التعدیل والتجویز . کتاب‌الاراده صفة فی‌الذات . کتاب الارجـاء . کتاب العبادات . کتاب الارادة‌ـ الموجبة . کتاب القضاء والقدر . کتاب التاویلات . کتاب المستطیع ، علـی ابراهیم . کتاب الموجز . کتاب‌العلل فی‌الاستطاعة . کتاب المطالبات. کتاب‌النکت . کتاب‌البدل . کتاب‌الرد علی‌الملحدین . کتاب الترك . کتاب اللطف والتابید. کتاب الثواب والعقاب . کتاب‌الابواب. کتاب المعرفة فی‌الاجماع .

## حفص الفرد

(حفص‌الفرد) از بزرگان‌مجبره و مانند نجار بود . کنیه‌اش ابوعمر ، واز مصریانی است که ببصره آمد . و خبر ابو هذیل راکه شنید ، بدیدارش رفت . و با او مناظره‌هائی داشته، و ابوهذیل ویرا مجاب نمود. وی در ابتدا از معتزلیان بشمارمیرفت ؛ بعدقائل بخلق افعال گردید. وکنیه‌اش را ابویحیی نیز گفته‌اند . و بنوشتهٔ پسر برادر اسکافی وی‌بردهٔ بنی حشم بود، واین کتابها از حفص است : کتاب الاستطاعه . کتاب التوحید. کتاب‌فی‌الخلق علی ابی‌الهذیل . کتاب الرد علی‌النصاری. کتاب‌الرد علی‌المعتزلة . کتاب الابواب فی‌المخلوق.

---

۱ــ ف (غلبته) ش (علته) .

## کسانیکه از متکلمان مجبره بوده

## و تألیفاتی ندارند

سبلان، نسیان . رکان. و حسین‌بن کوران، بردگان ابوالحسن سمری . و ابن‌وکیع بنانی .

## ابن کلاب

ازبابیه حشویه، نامش عبدالله‌بن کلاب قطان، و با عبادبن سلمان[1] مناظره‌هائی دارد. و عقیده داشت کـلام الله همان خـداوند است . و عباد او را برای این عقیده‌اش نصـرانی می‌دانست .

ابوالعباس بغوی گوید: برقثیون[2] نصرانی، که‌دردارالروم[3] واقع درجهت غربی بغداد است درآمدیم ، و در میان سخنانی که با او داشتیم ، درباره ابن کلاب از او سئوالی کردم گفت : خدا ویرا بیامرزد نزد من میآمد[4] و در آن گـوشه مینشست ـ و بجائی ازآن کلیسا اشاره کرد ـ و این عقیده را از من دارد ، و اگـر تاکنون زنده میبود ، ما مسلمانان را نصرانی کـرده بودیم . بغوی گـوید ، محمدبن اسحاق طالقانی ازوی پرسید ، شما درباره مسیح چه میگوئید ، گفت همان راکه مسلمانان سنی درباره قرآن گویند . و این کتابها از عبدالله است : کتاب الصفات . کتاب خلق‌الافعال . کتاب الرد علی‌المعتزله .

## و از کلابیان

ابومحمد ، قاضی سنیان است . و این کتاب از اوست : کتاب السنة والجماعه .

---

۱ـ ف (سلیمان) .

۲ـ قثیون‌بن ایوب از مترجمانی است که در دارالروم مجلسی برای مناظره دینی با مسلمانان داشت (اعلام‌المنجد) .

۳ـ دارالروم نام محله‌ای در بغداد بود و آنرا بدین سبب دارالروم نامیدند کـه در خلافت مهدی سال (۱۵۸ـ۱۶۹) اسیران روم را درآنجا قرار دادند و آنان کلیسائی در آنجا ساختند که‌آنرا دارالروم نامیدند (دلیل خارطة بغداد ص ۱۱۶) .

٤ـ ف (بجنبی) ش (یجیئنی) .

## عطوی

محمدبن عطیه ، وبقولی محمدبن عبدالرحمن بن ابوعطیه ، از دوستداران بنی‌لیث‌بن بکربن عبدمناة کنانه ، وکنیه‌اش ابو عبدالرحمن ، از متکلمان حاذقی بر مذهب حسین‌نجار بود ، ولـی درمسئله ادراك با او مخـالفت میکرد ، ودر عین حال شاعـری مطبوع ، و از مردمان بصره بود که بمدینةالسلام کوچ کرده و سپس از آنجا بسامرا ، رفت . واین کتابها از اوست : کتاب خلق‌الافعال . کتاب الادراك .

## سلاّم قاری

مکنی بابومنذر ، که اهل عدل[1] ویرا ابو مدبر لقب داده‌اند . برده وی بکنیز کی که داشت دست درازی کرد ، سلام باو گفت ، وای بـرتو، این چه‌کاری است که کـردهٔ، جواب داد ، خواست خدا بود ، سلام گفت ، تو را آزاد میکنم ، زیرا بقضاء و قدر معرفت داری، وآن کنیزك را بعقد وی درآورد . این کتابها از اوست : کتاب ....

## عبدالله بن داود

از مجبره است . و با اصحابش بطرفی میرفت ، وآنها میدانستند که بکجـا میخواهد برود ، از او پرسیدند آیا فلان و فلان را بـا هم صلح دادی ، گفت ، صلح دادیم ، اگـر خداوند درآن فسادی نکند . و این کتابها از اوست : کتاب .....

## کرابیسی

ابوعلی حسین‌بن علی‌بن یزید مهلبی کرابیسی ، از مجبره وعارف بحدیث وفقه بود . و او را باین‌جهت در اینجا ذکر مینمائیم که بیش از دیگران بمجبره نزدیك بود . ودر... وفات یافت و این کتابهـا از اوست : کتاب المدلسین فی‌الحدیث . کتاب الامامه ـ و در آن کینه‌توزی با علی علیه‌السلام کرده است .

## غلامان کرابیسی

فستقه ، نامش محمدبن علی ( ازمجبره) . و ابن ناجیه ( از مجبره ) . و شمخصه .

---

۱ــ ر.ك. بصفحهٔ ۲۹۰ و ۲۹۱ این کتاب .

(از مجبره) واین کتاب ازفستقه است : کتاب غریب‌الحدیث و تصحیح‌الاثار ـ که کتابی است است بزرگ و ناتمام .

## ابن ابوبشر

ابوالحسن علی بن اسماعیل‌بن ابوبشر اشعری ، از مـردم بصره بود ، در ابتدا از معتزلیان بشمار میرفت و سپس از عقیده بعدل و خلق قرآن دست برداشته و توبه‌کرد . ودر روز جمعه در مسجد جامع بصره برکـرسی بالا رفته و با صدای بلندگفت ، آنانکه مـرا می‌شناسند شناخته‌اند ، وآن‌کس‌که مرا نمیشناسد ، خود را بوی معرفی مینمایم ، من‌فلان پسر فلانی هستم و میگفتم[1] که قرآن مخلوق است و دیدگان خدا را نبینند ، وکارهای زشت وپلید همه از من است[2] و من از آن توبه نموده و دست برمیدارم ، و عقیده برد معتزلیان دارم و فضایح اعمالشان را نشان خواهم داد[3] .

و ابن ابوبشر شوخ مشرب و بذله‌گوئی داشت، و در ... وفات یافت. این‌کتابها از اوست : کتاب‌اللمع . کتاب الموجز . کتاب ایضاح البرهان . کتاب التبیین عن‌اصول الدین. کتاب الشرح و التفصیل فی‌الرد علی اهل الافك والتضلیل .

و از پیروان او ، دمیانی ، و حمـویه بودندکه (هردو) از مردم سیرافند[4] و او را در دروغها ، و آشوب‌گریهایش‌کمك و یاری نموده و عالم بمـذهب‌او بودند ، وکتابی از ایشان بدست نیاورده‌ایم .

## و از مجبره

کوشانی است ،که نامش .... و با صالحی مناظـره‌هائی داشته ، وکتابهائی در این مذهب تألیف نموده ، که ازآن جمله است : کتاب خلق‌الافعال[5] . کتاب الرؤیه . کتاب ....

---

۱ـ ف (کتب بخلق‌القرآن) ش (کنت اقول بخلق‌القرآن) . ۲ـ ف(و اتاافعال‌الشر) ش (وان افعال‌الشر) . ۳ـ ف (فخرج بفضائحهم) ش (مخرج لفضائحهم) .

۴ـ سیراف شهر بزرگی در ساحل دریای فارس است کـه در قدیم باراندازکشتیهـای هند بود (معجم‌البلدان) . ۵ـ ف (خلق‌الافلاك) .

بسم الله الرحمن الرحیم

فن چهارم - از مقاله پنجم

## از کتاب الفهرست

## در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

## مشتمل

## بر اخبار متکلمان خوارج و نام کتابهای آنان

محمدبن اسحاق گوید : رؤساء این گروه بسیارند ، و همه صاحب تألیف نیستند ، و ممکن است کسانی را که‌ما صاحب تألیف ندانیم کتابی داشته باشند که بدست ما نرسیده است، زیرا کتابهای آنان در خفاء نگهداری میشود .

## واز متکلمان آنان

## الیمان بن رباب است

که از بزرگان و رؤساء خـوارج بود . و در ابتداء از ثعلبیان[1] بشمار میرفت پس

---

۱ـ ثعلبیان ـ پیروان ثعلبةبن عامر (ر.ك. ملل ونحل شهرستانی ج ۱ ـص ۲۰۷) .

ازان بعقیده بیهسیان[۱] گـروید . و با فراست و متکلم و صاحب تألیفاتی بود . و این است کتابهائیکه دراین زمینه دارد : کتاب المخلـوق . کتاب التوحید . کتاب احکام المؤمنین . کتاب علی‌المعتزلة فی‌القدر . کتاب‌المقالات . کتاب اثبات امامة ابی‌بکر . کتاب الرد علی‌المرجئه . کتاب الرد علی حمادبن ابی‌حنیفه .

## یحیی بن کامل

ابوعلی یحیی بن‌کامل بن طلیحه جحدری[۲] . در ابتدا از پیروان بشر مریسی ، و از مرجئه بود ، بعد مذهب اباضیه[۳] را پیش گرفت ، و این کتابها از اوست : کتاب المسائل‌التی جرت‌بینه و بین جعفربن حرب . معروف بالجلیلة . کتاب‌المخلوق . کتاب التوحید والرد علی‌الغلات و طوائف‌الشیع .

## صیرفی

ابوعلی (محمد) بن حرب ، از متکلمان خوارج ، و از هـلالیان بنی هلال بود . و این کتابها از اوست : کتاب ....

## عبدالله بن یزید اباضی

از بزرگان، و متکلمان خوارج است و این کتابها از اوست : کتاب التوحید . کتاب علی‌المعتزلة . کتاب الاستطاعه . کتاب الرد علی‌الرافضة .

## حفص بن اشیم

از خوارج ، و این کتاب ازاوست : کتاب الفرق و الرد علیهم ـ که از جبیربن غالب روایت کرده است .

## و از مردمان پرهیز کارخوارج

طالح ، وداود، و زیاد اعصم، میباشندکه درمسائلی با هم مختلفند ، وکتابی ازایشان

---

۱ـ بیهسیان ـ پیروان ابوبیهس هیصم بن جابر از بنی سعدبن ضبیعة بن قیس ( ر. ك. ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ـ ص ۱۹۶) .

۲ـ ف (الخدری) . ۳ـ اباضیه ـ پیروان عبدالله‌بن اباض ، از بنی‌مرة‌بن عبید ، از بنی‌تمیم (ر.ك . ملل و نحل شهرستانی ج ۱ـ ص ۲۱۲).

بدست نیامد .

## و از رؤساء اباضیه که تألیفی دارند

ابراهیم بن اسحاق اباضی است ، و این کتابها از اوست : کتاب الرد علی القدریة . کتاب الامامة .

صالح ناجی ؛ از بنی ناجیه ، که از بزرگان خوارج بود و این کتابها از اوست : کتاب التوحید . کتاب الرد علی المخالفین .

هیثم بن ناجی هیثم ، واین کتابها ازاوست : کتاب الامامة . کتاب الرد علی الملحدین. خطاب بن .... و این کتابها از اوست : کتاب .....

بسم الله الرحمن الرحیم

فن پنجم ـ از مقاله پنجم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر

اخبار جهانگردان و زاهدان و عابدان و صوفیانی که

در حوادث زمانه و اوهام پیشگوئی داشتند

محمدبن اسحاق گوید : بخط ابومحمد جعفر خلدی که یکی از رؤساء صوفیان و مردی پاکدامن و زاهد بود خواندم، وآنچه راکه بخطش خوانده بودم شفاهاً نیز بمن گفت که : من از ابوالقاسم جنیدبن محمد آموخته‌ام و بگفته وی ، او از ابوالحسن سری بن مغلس سقطی آموخته، وسری از معروف کرخی ، و معروف کرخی از فرقد سنجی ، و اونیز از حسن بصری ، و حسن از انس بن مالك آموخته، و حسن هفتاد نفرازبدریان[1] را دیده

---

۱ـ بدریان بکسانی گویند که درجنگ بدر دررکاب پیامبر بوده‌اند. (ر.ك. منتهی‌الارب).

بوده است .

## نام عابدان و زاهدان و صوفیان

## بنوشته او[1]

حسن بن ابوالحسن بصری ـ که پیش از این گفته شد. محمدبن سیرین . هرم بن حیان. علقمهٔ اسود . ابراهیم نخعی شعبی. مالك‌بن دینار . محمدبن واسع . عطاء سلمی . مالك‌بن انس . سفیان ثوری ـ که ذکرش خواهد آمد . اوزاعی ـ که ذکرش خواهد آمد . ثابت بنانی . ابراهیم تیمی . سلیمان تیمی ـ که پیش از این گفته شد . فرقد سنجی . ابن سماك. عتبة‌بن غلام . صالح‌مری ـ دهقان. ابراهیم‌بن ادهم. عبدالواحدبن زید ابن‌منکدر. محمدبن حبیب فارسی. ربیع‌بن خیثم. ابومعاویه اسود . ایوب سختیانی. یوسف‌بن اسباط. ابوسلیمان دارانی . ابن ابو حواری . داود طائی . فتح موصلی . شیبان راعی . معافابن عمران . فضیل‌بن عیاض .

## یحیی‌بن معاذ رازی

از زاهدان شب‌زنده‌دار ، و عابد بود ، و پیروانی داشت ، و در سال دویست و شش درگذشت . و این کتاب از اوست : کتاب (مراد) المریدین .

## الیمانی

عمر بن محمدبن عبدالکریم ، مکنی بابوحفص ، از زاهدان و صوفیان بود . و این کتاب از اوست : کتاب قیام‌اللیل والتهجد .

## بشر بن حارث

عابد و زاهد بود ، و در سال دویست و بیست و هفت درگذشت . و این کتاب از او است . کتاب‌الزهد .

---

۱ــ ابو محمد جعفر خلدی .

## نام زاهدان و صوفیانی که تصنیفاتی داشتند و نام آن تصنیفات

### حارث بن اسد

محاسبی بغدادی، از زاهدانی است که درعبادت و زهد وپند و موعظه ، سخن‌رانیهائی داشته و فقیه و متکلم برجستهٔ بود . در حدیث نیز نگارشاتی دارد و برویه عابدان و زاهدان معرفت داشت و درسال دویست وچهل‌وسه درگذشت ، این کتابها از اوست : کتاب التفکر والاعتبار . خطیب گوید ، که او در زهد ، واصول دیانت ، وردبرمعتزلیان کتابهای زیادی دارد .

### عبدالعزیز

بن‌یحیی مکی، در طبقه حارث ، و نامش عبدالعزیز بن یحیی‌بن عبدالملک‌بن مسلم بن میمون کنانی است ، که متکلم برجستهٔ بود ، و درکلام ، وزهد کتابهائی داشت و در ... وفات یافته ، و ازکتابهای اوست : کتاب‌الحیده فیماجری بینه و بین بشرالمریسی .

### منصوربن عمار

کنیه‌اش ابوسری‌و از زاهدان پاکدامن بود ، ونام آنچه راکه از وی فرامیگرفتند مجلس گذاشته بود نه‌کتاب ، و از آن جمله است : مجلس فی‌الحسن[1] . مجلس الدیباج . مجلس صفة‌الابل. مجلس‌السل[2] . مجلس فی ذکرالموت. مجلس فی‌حسن الظن بالله . مجلس فی‌العینة والدین. مجلس فی‌البلی . مجلس‌السحاب علی اهل‌النار. مجلس فی‌انظر و نانقتبس من نورکم[3] . مجلس فی الغمسة فی‌النار[4] مجلس العرض علی‌الله عزوجل . مجلس‌التقفـورية فی‌الغزو . مجلس‌المسجا فی ذکرالموت .

---

۱ــ ف (فی‌الجنین) در ش ـ نقطه ندارد و احتمال میرود (فی‌الحنین) باشد .

۲ــ ف (السبیل) در ش ـ نقطه ندارد و احتمال دارد (النیل) باشد .

۳و٤ ـ ش ـ این مجلس و مجلس بعد از آنرا بصورت عمودی نوشته‌که اولی در بالا ، (مجلس فی‌انظرونا) ودر زیرآن (نقتبس من نورکم) است . و دومی دربالا (مجلس‌فی‌الغمسه) و درزیرآن (فی‌النار) است و ظاهراً فلوکل از روی اشتباه آنرا افقی خوانده‌که قسمت بالا بهم مخلـوط شده وچنین است (مجلس فـی انظرونا مجلس فی‌الغمسه) و در قسمت دوم نیزکلمه مجلس برآن افزوده و نوشته است (مجلس نقتبس من‌نورکم فی‌النار) درصورتی‌که اولی‌صریح آیه قرآن در سوره حدید آیه ۱۲ است ( ر. ك. چاپ فلوکل ص ۱۸٤ یا چاپ مصر در سال ۱۳٤۸ــ ص ۲٦۱) .

## برجلانی

نامش محمدبن حسین، مکنی بابوجعفر . کتابهائی درزهد و پرهیزکاری تالیف کرده است . وفاتش در .... و این کتابها از اوست : کتاب الصحبة . کتاب المتیمین . کتاب الجود والکرم . کتاب الهمة . کتاب الصبر . کتاب الطاعة .

## عتبهٔ غلام

یکی از زاهدان است . و این کتاب از اوست : کتاب رسالته فی الزهد .

## ابن ابوالدنیا

نامش عبیدالله بن محمدبن عبید ، مکنی بابوبکر ، از قرشیان و فرزندان[1] .... بود و سمت ادب آموزی مکتفی بالله را داشت . مردی پرهیزکار و زاهد و عالم باخبار وروایات بشمار میرفت . و درروز سه‌شنبه چهاردهم جمادی‌الاخر سال دویست وهشتاد ویك در گذشت. این کتابها از اوست : کتاب مکایدالشیطان . کتاب الحلم . کتاب فقه‌النبی علیه‌السلام . کتاب ذم‌الملاهی . کتاب ذم الفحش . کتاب العفو . کتاب ذم‌المسکر . کتاب التوکید . کتاب فضل شهر رمضان . کتاب صدقة‌الفطر . کتاب تزویج فاطمه علیهاالسلام [2] . کتاب القرائة . کتاب الاصوات . کتاب‌الامر بالمعروف والنهی عن‌المنکر . کتاب الهم والحزن والکمد . کتاب الاخلاص فی‌النیة . کتاب الطواعین . کتاب الصبر و آداب اللسان . کتاب النوادر . کتاب الرغائب . کتاب التوابع . کتاب اخبار قریش . کتاب ذم‌الدنیا . کتاب صفة‌المیزان . کتاب صفة‌الصراط . کتاب الموقف . کتاب شجرة طوبا . کتاب سدرة‌المنتهی . کتاب مکارم‌الاخلاق. کتاب ذکرالموت والقبور . کتاب فعل‌المنکر . کتاب التقوی . کتاب زهد مالك بن دینار .

## ابن جنید

نامش .... و این کتابها از اوست : کتاب المحبة . کتاب الخوف . کتاب الورع . کتاب الرهبان .

---

۱ـ ف (من ولاء) ش (من ولد) باضافه نقطه‌ها .
۲ـ ف (رضی‌الله عنها) .

## مصری

ابوالحسن علی‌بن محمدبن احمد . نژادش از سامرا ودرسال دویست وپنجاه وهفت در همانجا بدنیا آمد. و تربیت یافته بـود ، وبمصررفت ، و سپس ببغداد آمد و مـردی پرهیزکار ، وزاهد ، وفقیه وعارف بحدیث بود وفاتش درسال سیصدو سی‌وهشت واین کتابها در زهد از اوست : الکتاب الکبیر ـ مشتمل بـرچهل کتاب ، کـه ازآن جمله است، کتاب قیام‌اللیل . کتاب المتحابین . کتاب المـراقبة . کتاب الصمت. کتاب‌الخوف . کتاب التوبة . کتاب‌الصبر . کتاب الاناث والمجانین. کتاب الجامـع‌الصغیر فـی‌الاداب . کتاب الحدیث فی‌الزهد . کتاب التواضع حدیث . کتاب الاخلاص .

و بجز اینها ، در فقه نیز این تألیفات را داشت : کتاب المناسك . کتاب‌الطهارة . کتاب الصلوة. کتاب الفرائض . کتاب النیة . کتاب الزکوة . کتاب‌الصیام . کتاب‌فضل‌الفقر علی‌الغنی .

## گروهی دیگر از صوفیان

### غلام خلیل

نامش عبدالله‌بن احمدبن محمدبن غلاب‌بن خالدبن فراس‌باهلی ، معروف بغلام‌خلیل. وفاتش در .... و این کتابها از اوست : کتاب الدعاء . کتاب الانقطاع الی الله جل اسمه . کتاب الصلوة . کتاب المواعظ .

### سهل تستری

بن عبدالله‌بن یونس‌بن عیسی‌بن عبدالله‌بن رافع تستری صوفی. وفاتش در ..... واین کتابها از اوست: کتاب دقائق‌المحبین . کتاب مواعظ العارفین . کتاب جوابات اهل‌الیقین.

### فتح موصلی

بندهٔ زرخرید ، و زاهد صوفی منش بود . کتابی از او بدست نیامده ، ولی سخنانش را بخاطر میسپردند ، والفاظش را نوشته وآویزان میداشتند .

## ابوحمزهٔ صوفی

نامش محمد بن ابراهیم . این کتابهـا از اوست : کتاب المنتمین من‌السیاح والعباد والمتصوفین . که آنرا یکی ازصوفیان بنام ابوالحسن احمدبن محمد دینوری ازوی روایت کرده است ، و از این شخص من اینها را دیده‌ام[1] : کتاب الابدال . کتاب مواطن‌العباد .

## محمدبن یحیی ازدی

یا ـ آدمی ـ این تردید از من است ـ و این کتاب از اوست : کتاب التوکل ـ که آنرا ابوعلی محمدبن معن‌بن هشام ، از وی روایت کرده است .

## جنیدبن محمدبن جنید

این شخص از فـرزندان جنید اولی نمیباشد . وی از متکلمان مـذهب صوفیه بعد از سال سیصد بود. واین کتابها از اوست : کتاب امثال القرآن . کتاب‌الرسائل . مشتمل بر...

## سخن درباره مذاهب اسماعیلیه

ابو عبدالله رزام درکتابیکه بررد اسماعیلیه نوشته ، وپرده از مذاهب آنان برداشته، گفتاری داردکـه ما آنرا بـا همان الفاظ در اینجا میآوریم ، و عهده‌دار صدق وکذب او نیستیم .

وی گوید : عبدالله‌بن میمون معروف بقداح ، از مردم قوزح‌العباس ، نزدیك بشهر اهواز بود . پدرش میمون ـ که فرقه معروف بمیمونیه منسوب باوست ـ پیروی خود را از دعوی ابوخطاب محمدبن ابو زینب در خدا بودن علی علیه‌السلام[2] آشکار ساخت . میمون و پسرش هـردو از دیصانیان[3] بودند . و عبدالله مدتها دعوی پیامبری کرده، و شعبده‌هائی داشته ، ومیگفت زمین زیرپایم بهم در پیچد، و بهرجا که خواهم درکوتاهترین مدت‌میروم. وخبر ازحوادثی کـه در شهرهای دور اتفاق میافتاد میداد . و جیره خوارانی در همه جـا داشت که در اثـر بذل و بخششهای فراوانی درکارهای اسرارآمیزش ویرا یاری و همراهی

---

۱ـ ف (وله من‌الکتب) ش (وروایت‌لهذا‌الرجل) .

۲ـ ف (رضی‌الله عنه) .

۳ـ رجوع کنید بدیصانیان این کتاب ص ۶۰۲ .

میکردند ، وکبوترانی باخود داشتندکه از جاهای مختلف باقامتگاهش روانه مینمودند، و او باطرافیان خبرهائی راکه بدست میآورد داده وآنان راگمراه میکرد . پس از مدتی بعسکر مکرم[1] نقل مکان کرد، ولی چون در سختی و فشار قرار گرفت ، ازآنجا بگریخت، و دوخانهٔکه در محله معروف بساباط نوح داشت درهم کوبیده شد ، درجای یکی مسجدی برپا شد و یك‌خانه دیگر هنوزبحال ویرانی باقیست . پس ازان ببصره رفت ، و بر گروهی از فرزندان عقیل‌بن ابوطالب درآمد .

درآنجا نیز در تنگنای سختی افتاد ، و بسلمیه[2] نزدیك حمص[3] فرار کرد، و درآنجا کشتزارهائی خریده ، و دعات خود را باطراف کوفه گسیل داشت . در اینجا مردی به نام حمدان‌بن اشعث ملقب بقرمط، که برای کوتاهی اندام وپاهایش ویرا بآن لقب می‌خواندند، دعوت او را پذیرفت . قرمط در دهکده قس بهرام کشاورزی و نقاری[4] داشت . و چون بسیار با هوش وتیز فهم بود سمت ریاست پیداکرده، و عبدان، صاحب تصنیفاتی راکه بیشتر آنها منحول بود ، برای نشر دعوت خود بر گزید . و او دعاتی باطراف کوفه فرستاده و اقامتگاه خود را درکلواذی[5] قرار داد . و عبدالله‌بن میمون یکی از پسران خود را معین کرد که از طالقان[6] با وی مکاتبه نماید . و این ماجری در سال دویست وشصت ویك بود . سپس عبدالله در گذشت ، وپسرش محمد جانشین او گردید . پس از مرگ محمد ، میان‌دعات وهم کیشانشان[7] اختلافی‌پیداشد، برخی برادرش‌احمدبن‌عبدالله‌راجانشین اودانستند،ودیگران عقیده داشتند کسیکه جانشینی اورا دارد ، پسراوست که نامش احمد وملقب بابوشلعلع است.

---

۱ــ رجوع کنید ص ۱۰۲ این کتاب .

۲ــ سلمیه شهر کوچکی در طرف حما از توابع حمص است (معجم‌البلدان) .

۳ــ حمص بکسر اول و سکون دوم شهر مشهور قدیمی و بزرگیست که میان دمشق و حلب واقع است (معجم‌البلدان) .

٤ــ نقار ـ سوراخ کننده سنگ یا تخته (اقرب‌الموارد) .

٥ ـ کلواذی دهکده‌ایست که در شاه راه میان بغداد و مدائن قرار داشت و در دوران بنی‌عباس شهر مهمی گردید (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ص ۳۱) .

٦ـ طالقان نام دومحل است یکی در خراسان میان مرو رود و بلخ . و یکی هم میان ابهر و قزوین (معجم‌البلدان) .

۷ـ ف (و اهل محلتهم) ش ( و اهل نحلتهم) و نحلت ـ مذهب و دیانت است (اقرب ـ الموارد) .

پس از این جریانات سعیدبن حسین‌بن عبدالله‌بن میمون ، بدعوت مردم‌برخواست، زیرا حسین در حیات پدر از دنیا رفته بود و از طرف سعیدآن دعوت در بنی علیص‌کلبیان انتشار یافت . عبدالله وپسرانش پس از بیرون رفتن از بصره همیشه دعوی انتساب بخاندان عقیل را داشتند ، و در بصره پایهٔ آن را استوارکرده بودند ، این مذهب از ناحیه آنان همه‌جا انتشار یافت ، و دعاتشان بری ، طبرستان ، خراسان ، یمن ، احساء[۱] ، قطیف[۲] و فارس[۳] روی‌آوردند . بعد سعید بمصر رفت[۴] ، و ادعاکرد که از علویان و فاطمیان بوده ، و خود را عبیدالله نامید . و با نوشری[۵] واشراف و بزرگان درباری معاشرت داشت ، ودر اموال دولت ولخرجیهائی نموده[۶] ، و این خبر که بمعتضد رسید ، امر بدستگیری او داد . ولی او بمغرب[۷] گریخت . و چون‌دعاتش دوطائفه از بربریان آنجا را بدست‌آورده بودند، و سخنانش درآنجا معروفیتی پیداکرده بود، تصمیم‌گرفت در همانجا بماند ، وازآنجائیکه حس‌کرد دعوی انتسابش بعقیل مورد قبول مردم نیست ، پسربچه‌کم سنی را نشان داده و وانمودکردکه از فرزندان محمدبن اسماعیل ، و نامش حسن ، ابوالقاسم است . و بعد از عبیدالله او قائم بامر میباشد .

در دوران حسن بسیاری از پیروانش‌کارهائی کردندکه موجب استخفاف‌دین ومذهب ، و وهن مقام نبوت گردیده، ازاین‌رو مردی بمخالفت باوی برخواست‌که معروف بابو یزید مخلد، ونامش مخلدبن‌کیداد بربری‌براتی[۸]، واز بنی‌یقرن[۹] اباضی‌بکاوی[۱۰] بودکه‌به‌صاحب الحمار شهرت داشت ؛ وگروه زیادی بیاری و همراهی او درآمده ، و با حسن جنگیده ،

---

۱ـ احساء شهر معروفی دربحرین است‌که بانی آن ابوطاهر حسن‌بن ابوسعید جنانی قرمطی بود (معجم‌البلدان) .

۲ـ قطیف در شمال شرقی جزیرةالعرب در ساحل دریای فارس است‌که مرکزآن هفوف نامیده میشود (قاسم‌الاعلام ترکی) .

۳ـ ف (قدس) . ٤ـ ش ـ درحاشیه دارد ( این درهم وبرهم است . وکسی راکه‌سعید نامیده . همان عبیدالله مهدیست‌که پسرش ابوالقاسم‌ملقب بقائم بوده ، و با او بمصر آمده و از آنجا بمغرب رفت ، و معلوم نیست چرا چنین درهم وبرهم‌کرده است ، انتهی) .

۵ ـ نوشری ـ عیسی، اولین والی دوره عباسیان بودکه بعداز افتادن دولت طولونی ، برمصر حکومت داشت (کتاب الولاة والقضاة ـ تألیف الکندی ص ۲۵۸ـ۲٦۷) .

٦ـ ف (تخوق) ش (تخرق) .

۷ـ رجوع‌کنید بصفحهٔ ۳٤ همین‌کتاب .

۸ـ ف (الزنانی) . ۹ـ ف (یفرن) .

۱۰ـ ف (النکاری)

و او را در مهدیه[1] محصور داشتند تا زمانیکه از دنیا رفت[2] .

پس ازحسن پسرش اسماعیل، مکنی بابوطاهر جانشین او گردید ، و بتعظیم‌واحترام شریعت کوشید. و ابویزید چون اباضی[3] بودن خودرا آشکار کرده بود ، مردم از اوبر گشته و او راکشته ، و بدار آویختند . و این ماجـری در سال سیصدوسی‌وشش بود ، و در سال چهل ، همان اوضاع زمان حسن ، و استخفاف بدین و مذهب ، در شهر رواجی پیداکرد، ولی خداوند زود اسماعیل را از میان برداشت . وپسرش معدابو تمیم بجای اونشست ، وی نیز در سال ..... در مصر وفات یافت ، زیرا در سال ... آن راگشوده بود ، و پسرش نزاربن معد ، مکنی بابو منصور جانشین او گردید .

## در جای دیگر چنین آمده

عبیدالله در سال سی وهفت ابوسعید شعرانی را بخراسان روانه‌کرده واوبا تظاهـر بشیعه بودن ، سرکردگان قشونی را دربارهٔ خود باشتباه انداخته ، و بسیاری از مردمان را فریب داد . و پس از آنکه از دنیا رفت ، حسین‌بن علی مروزی جانشین او گردید ، ودر کار خود توانائی پیداکرد، و نصربن احمد او را بزندان افکنده و در زندان وفات یافت. نسفی جای او راگرفته . و نصربن احمد را فریب داده ، و او را از پیروان خود نموده‌و یکصدو نوزده دینار ،که هـر دیناری معادل هزار دینار بود ، خونبهای مروزی را از وی گرفت ، وچنین وانمودکرد که‌آنرا برای صاحب مغرب‌که قائم بامر است ، میفرستد . نصر بیمار و بستری گردیده و از پذیرش درخواست نسفی پشیمان شده و این پشیمانـی را بهمه گفته ، و وفات یافت . نوح بن نصر فقهاء را جمع نموده و نسفی را در آن مجلس حاضر کرده ، و آنان با وی مناظره نمودند ، و ویرا مفتضح و رسوا ساختند ، و نوح چهل‌دینار ازآن پول را پس‌گرفت، و نسفی و دعات او ، و بزرگان و سردارانی‌که داخل در دعوت او شده بودند ، کشته وبکلی نابودشان کرد .

## حکایت دیگر

اول‌کسیکه از بنی قداح بشهر ری، و آذربایجان. وطبرستان رفت ، یك‌مرد پنبه‌زن

---

۱ــ مهدیه در افـریقا و منسوب بمهدیست و تا قیروان‌که در جنوب آن قرار دارد دو منزل راه است (معجم‌البلدان) .

۲ــ ش در حاشیه دارد (این هم درهم وبرهم است) .

۳ــ رجوع‌کنید بصفحهٔ ۳٤۱ این‌کتاب .

بود ، و پس از مردن ، پسرش جای او را گرفت . وپس از مردن آن پسر ، غیاث نامی جانشین او گردید . و با مردن غیاث پسرش و یکنفر دیگر بنام محروم ، جانشین او شدند وآن پسر که درگذشت ، ابوحاتم ورسنانی بجایش نشست . و این شخص در ابتدا دوگانه‌پرست بود ، بعد دهری شد ، بعد بتذبدب[1] وشك و تردید افتاد . ولن در یمن ، و فارس و احساء دعاتشان همان کسانی بودند که از طرف عبدان خلیفه و داماد حمدان قرمط و یا از طرف سائر دعات بآنجا رفته بودند .

## حکایت دیگر

پیش از بنی قداح ، ودرهمان اوان ، کسانی بودند که تعصب زیادی برای مجوس و دولت و فرمانفرمانفرمائی مجوسیان داشته و کوشش میکردند که آنها دوباره برسرکار آیند. و در اوقات مختلف ، گاهی در پنهانی و گاهی آشکار ، با دسیسه و حیله‌بازی سبب حوادث ناگواری در اسلام میشدند . گویند ابومسلم خراسانی ـ صاحب دعوت ـ نیز هواخواه آنان بوده ، و در این زمینه‌کار میکرد ، و سبب نابودیش همین شد . و ازکسانیکه این‌کار را پیشه خود ساخته وآشکارا پرده از آن برداشت ، بابك خرمی[2] است که شرح آن در مقاله نهم خواهدآمد .

وکسیکه با عبدالله در این‌کار زمینه‌سازی و همراهی داشت ، مردی بود بنام محمدبن حسین، ملقب بزیدان از محال کرج[3] ،کاتب احمدبن عبدالعزیز بن ابودلف . و او درفلسفه و نجوم مهارت داشت ، و از شعوبیان[4] کینه ورزی نسبت باسلام بوده ، و عقیده باثبات و پایداری نفس ، و زمان، و مکان ، و هیولا داشت ، و برای ستارگان اثرات روحانی قائل بود . و شخص مورد اعتمادی بمن گفت ،که او بخیال خود ، در احکام نجومی دیده بود که دولت اسلام منتقل بدولت ایرانیان‌میگردد، ودینشان ـ که مجوسیت‌باشد ـ درهشتمین‌مقارنه انتقال‌مثلثه[5] ازبرج عقرب‌است ببرج‌قوس، که برج عقرب دلالت‌برملیت، وبرج‌قوس ـ دلالت برکیش ایرانیان دارد ، وبهمین جهت میگفت : امیدوارم ،که سبب این تحول من باشم . و چون‌ثروتمند . وبا همت. وحیله‌گر بود ، بزمینه سازی برای این دعوت ، و پشتیبانی‌از این قداح پرداخته ، واز همراهی ، وکمکهای مالی باوکوتاهی نداشت . این دو نفر در

---

۱ــ ف (تزندق) . ۲ــ در متن عربی (حرمی) .

۳ــ کرج محرکة شهر ابودلف عجلی است (منتهی‌الارب) .

٤ــ شعوبیان گروهی بودند که برغرور و خودپسندی عربان و تحقیر سائر اقوام بدیده انتقاد نگاه میکردند (تاریخ ادبیات ایران تألیف‌آقای دکتر صفا ج ۱ ـ ص ۲۵ـ۲۹) .

۵ ــ مثلثه برج عقرب عبارتست از برج سرطان و عقرب و حوت (فرهنگ نفیسی) .

عسکر[1] با هم ملاقات نمودند ، زیـرا زیدان از طرف حمویه وزیر ابو[2]دلف برای تقاضای امارت بر مکه ، ومدینه و اظهار اطاعت و انقیاد بدربار و درباریان بآن شهـر آمده و در همانجا وفات یافته ، وکارها یکسره ، بدست ابن قداح افتاد .

این بود آنچه که‌در این‌باره بدست‌آورده‌ایم، و خداوند بهتر از همه بصحت و بطلان آن آگاه است .

## نام مصنفان اسماعیلیه

## و تصنیفات آنان

عبدان ، که در پیش گفته شد ، از همه بیشتر کتاب تصنیف کرد ، و دیگران هم اگر تصنیفی داشتند ، باو نسبت‌میدادند ، و فهرستی از تصنیفات خود دارد که از آن جمله است : کتاب الرحاوالدولاب . کتاب الحدود والاشباه. کتاب‌اللامع. کتاب الزاهر . کتاب‌المیدان. واز کتابهای بـزرگ است : کتاب‌النیران . کتاب الملاحم . کتاب‌المقصد . وهمین کتابهای احمقانه[3] ، موجود و متداول میان‌آنان بوده ، و باقی محتویات آن فهرست را ندیده‌ایم ، وکسی را سراغ نداریم که آنها را دیده باشد .

و بلاغات هفتگانهٔ دارند که عبارتست از : کتاب البلاغ‌الاول ـ برای همه مردمان. کتاب‌البلاغ‌الثانی ـ برای کسانیکه کمی بالاتر رفته‌اند . کتاب البلاغ‌الثالث ـ برای‌آنهائیکه یکسال از ورودشان باین مذهب میگذرد . کتاب البلاغ‌الرابع ـ برای آنهائیکه دو سال باین مذهب درآمده باشند . کتاب‌البلاغ‌الخامس ـ برای آنهائیکه سه سال در این مـذهب هستند . کتاب البلاغ‌السادس ـ برای کسانیکه چهار سال دراین مذهب هستند . کتاب‌البلاغ‌السابع ـ که در آن نتیجه این مذهب و مکاشفات بزرگ آن است .

محمدبن اسحاق گوید : این کتاب را من‌خواندم ، و درآن چیزهای مهمی از اباحه محظورات و توهین بشرائع و پیروان‌آن ، دیدم .

واز بیست‌سال باینطرف ، این مذهب روبکمی گذاشته، وکمتردعاتی درآن دیده شده ، و تصنیفی هم از آنهـا دیده نشده است ، وحال‌آنکه در آغاز دوران معزالدوله[4] آشکارا

---

۱ــ ر.ك. بصفحهٔ ۱۰۲ این‌کتاب . ۲ــ ف (ابن) .

۳ــ در متن دارد ـ فهذه‌الکتب بلغة ـ و بلغت ، با تاء احمقی است که با حماقت خود بمراد رسد (منتهی‌الارب) . ٤ـ معزالدوله ، نامش احمـد و سومین نفر از خـاندان آل بویه است که در سال ۳۳٤ بغداد راگرفته و تا سال ٤٤۷ بـرآن حکومت و تسلط داشت (تاریخ ادبیات ایران ، تألیف دکترصفا ص ۲۱۱ــ۲۱۲) .

در همه‌جا شهرت و معروفیتی داشتند ، و دعاتشان درهر گوشه و کناری دیده میشد . و این چیزیست که ما در این شهرستانها میدانیم و ممکن است که در سائر نقاط ، مانند جبل و خراسان همان وضعیت سابق موجود باشد. اما در مصر وضعشان مبهم است ، و از فرمانفرما و صاحب آن مرز و بوم چیزی دیده نمیشود که حکایت از چیزهائی کند که دربارهٔ او و پدرانش میگفتند ، و جریان کارها جز آنست که بود .

## مصنفان آنان ـ نسفی

در پیش گفته شد ، و این کتابها از اوست : کتاب عنوان‌الدین . کتاب اصول‌الشرع . کتاب الدعوة المنجية .

## ابوحاتم رازی

نامش .... و این کتابها از اوست : کتاب‌الزینة . کتاب بزرگیست درحدود چهارصد ورق . کتاب الجامع ـ در فقه و چیزهای دیگر .

## بنوحماد از موصلیان

از زمره دعاتی بودند که از طرف ابویعقوب خلیفه امام ، و مقیم در ری بالجزیره[1] و اطراف آن رفتند و کتابهائی تصنیف نموده برمصنفات عبدان فزودند و از آن جمله است: کتاب‌الحق النیر . کتاب‌الحق المبین . کتاب بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم .

## مرد معروف بابن حمدان

نامش .... در موصل او را دیدم . و پس از مرگ بنوحماد ، او از دعاة بود ، و کتاب‌های زیادی تألیف کرده ، که از آن جمله است : کتاب الفلسفة‌السابعة .

## ابن نفیس

ابوعبدالله، از بزرگان دعات، وسمت جانشینی ابویعقوب را در بغداد داشت ، وبرای

---

۱ـ الجزیره ـ بشهرهائی‌اطلاق میشود که میان دجله وفرات است ومعروف به‌بین‌النهرین بوده و شمال غربی آن را الجزیره ، و جنوب شرقی آن را عراق گویند (اعلام المنجد) .

پاره چیزهائیکه ابویعقوب از وی شنیده بود ، از وی روی بگردانید و گروهی از ایرانیان را فرستادکـه او را در خانه‌اش[1] بناگـاه کشتند ، وکتابـی از او دیده نشده و قتلش در سال .... بود .

## دبیلی

این شخص همپایه ابو عبدالله بود ، و این دونفر برای ریاست با هم کشمکش داشتند، و سالها پس از ابوعبدالله زنده بود ، و تألیفی ندارد .

## حسنابادی

نامش ... . و من او را دیده ، و با پیروانش بنزد او میرفتم ، منزلش در ناحیه بین‌القصرین[2] وکارهایش ظریف ، و معانی عبارات وسخنان و هرچه راکه بیان میکرد شگفت‌آور بود ، و برای پیش‌آمدی که در بغداد ، پس از تبعید شیر مدی دیلمی ، برایش دست‌داد، بآذربایجان رفت ، از طرفداران شیر مدی بود .

## حلاج و مذهب او

## و حکایاتی که از وی شده و نام کتابهای او و پیروانش

نامش حسین‌بن منصور ، و درباره شهر و محل نشو و نمـایش اختلاف است ، بعضی او را از خراسان ، و بعضی از نیشابور ، و بعضی از مـرو ، و بعضی از طالقان ، و بعضی از اصحابش او را از ری ، و دسته دیگـر او را ازکوهستان دانسته‌اند ، و البته بـدرستی چیزی دراین امر بدست نیامده است .

بخط ابوالحسین عبیدالله بن احمدبن ابوطاهر خواندم : حسین‌بن منصور حـلاج ، مرد افسونگر و شعبده‌بازی بودکه صوفی‌منشی داشت و بالفاظشان خودی میآراست ، وادعا میکرد که عالم بتمام علوم است ، درحالیکه در همه علوم چون صفری بود . ازکیمیا چیز کمی میدانست ولی جاهلی بود بی‌پروا ، و سرسخت ، و نسبت بپـادشاهان جسور ، و در واژگون‌کردن دولتها از ارتکاب هیچ گناه بزرگی روگردانی نداشت . در نزد پیروانش

---

۱ــ ف (فی‌کاره) ش (فی‌داره) .

۲ــ ناحیه بین القصرین محله‌هائیست میان قصرالخلد وقصرالقرار، و از بناهای منصور در بغداد است (دلیل خارطة بغداد ص ۷۵) .

دعوی خدائی میکرد و قائل بحلول بود . در مقابل پادشاهان خود را شیعه ، و در پیش عامه مردم ، خود را صوفی‌منش جلوه میداد ، و در لابلای تمام اینها ادعا داشت که خدا در او حلول کرده ، و او همان خداوند است . و حال آنکه خداوند تبارك و تعالی بالاتر از این سخنان است .

و باز گوید : وی شهر بشهر میگشت ، و هنگامیکه دستگیر شد ، ویرا بابوالحسین علی‌بن عیسی سپردند ، و او با وی مناظره‌ها داشته ، و دید که هیچ بهرهٔ از علوم قرآنی ، و فقه ، و حدیث ، و شعر ، و علوم عربیت ندارد ، از این‌رو بوی گفت ، تو اگر طهارت و واجبات خودرا آموخته بودی فائده‌اش بیشتر از این نامه‌نگاریهائی نود . که ندانی‌درآنها چه‌میگوئی ؛ وای برتو ، چقدر بمردم مینویسی ، فرودآید آن صاحب نور شعشعانی که بعد از تشعشع پرتو افشانیهائی دارد . و توبی‌اندازه سزاوار تأدیب و تنبیه هستی . سپس امر کرد او را در طرف شرقی ، درمحل مجلس شرطه ، و همچنین در طرف غربی ، آویزان دارند وبعد بدارالحکومه برده ، و درآنجا بزندان اندازند. و او با چرب زبانی ، خود را بآنان نزدیك کرد ، آن چنانکه گمان بردند که در گفتارش حق بجانب اوست .

و در روایتی آمده ، که وی درآغازکارش مردم را به پیروی از رضا آل محمد دعوت مینمود ، وچون از وی سعایت شد ، در جبل[1] دستگیر گردیده ، و بتازیانه بستند . و گویند ابوسهل نوبختی را بخود دعوت کرد ، و نوبختی بفرستادهٔ وی گفته بود : من سرسلسله مذهبی میباشم ، و دنبال من هزاران نفرند که اگر من دعوت ویرا اجابت نمایم آنان نیز از من پیروی خواهندکرد، اگر موی سر مراکه از جلو ریخته است دوباره برویاند ، من چیز دیگری از وی نخواهم خواست ، وآن فرستاده رفت ، ودیگر برنگشت .

روزی دست را تکان دادکه برگروهی مشك‌بارید . و باردیگر دست را تکانی داده و ازآن سکه درهم فروریخت ، یکی از حاضران ، که فهمیده و با هوش بود ، بوی گفت ، این‌که همان درهم معروف است ، و من بتو ایمان‌آورم اگر درهمی بدهی که برآن نام تو و پدرت باشد، گفت این‌کار شدنی نیست ، زیرا چنین درهمی ساخته نشده ، آن مرد گفت، کسیکه حاضر میکند چیزی راکه حاضر نیست ، پس باید بتواند چیزی را بسازد که ساخته نشده باشد .

زمانیکه بنصر حاجب سپرده شده بود ، نصر را فریب داد . و درکتابهایش دیده شد، که خود را غرق کننده قوم نوح ، و هلاك کننده عاد و ثمود خوانده است . و همینکه کارش بالا گرفت ، وشهرت یافت ، و سلطان وقت بردرستی و صحت‌آن آگاه گردید ، دستور داد

---

۱ــ رجوع کنید بصفحهٔ ۷٤ همین کتاب .

هزار تازیانه بوی زنند، و دستهایش را بریده وسپس ویرا درآتش بسوزانند . و این‌ماجری درآخر سال سیصدونه اتفاق افتاده است .

## سبب دستگیری وی

بخط ابوالحسن بن سنان خواندم . در سال دویست و نود و نه کارهای حلاج برملا شده و شهرت یافت ، و سبب دستگیریش این شد ، که رئیس چاپارخانه شوش[1] از خانه‌های پشت حصار شهر که در زمینهای مفروز قرار داشت، میگذشت ، زنی را در یکی ازکوچه‌ها دید که میگوید ؛ مرا رها کنید ، ورنه خواهم گفت ، بعربهائیکه در خدمتش بودند ، امر کرد او را دستگیر کردند ، و از او پرسید ، چه پیش خودداری ، جواب داد هیچ ندارم او را بخانه برده و تهدید کرد . زن گفت : مردی در کنار خانه من فرود آمده که او را حلاج خوانند ، وگروهی شب و روز به‌پنهانی بر وی درآیند ، وسخنانی برخلاف رضای خداوند با هم دارند ، فوراً بهمراهان خود ، و مأموران دولتی دستور داد آن خانه را جستجو وکاوش نمایند ، و آنان بدستور او عمل کرده ، و مردی راکه موهای سرو ریش او سفید بود با هرچه همراه داشت دستگیر نمودند ، که ازآن جمله ، مقداری نقدینه ، و مشك، و جامه ، و عصفر[2] و عنبر ، و زعفران بود . آن مرد گفت ، شما از من چه میخواهید ، گفتند توحلاج هستی ، وی منکرشده ، و اظهار داشت ، من نه حلاج هستم ، و نه حلاج را میشناسم، ویرا بخانه‌علی‌بن حسین‌رئیس چاپارخانه بردند ، که در اطاقی ویرا زندانی کرده، و از وی تعهد گرفت که فرار نکند و هرچه از دفتر ، وکتاب ، و پارچه‌هائی که همراهش بود ضبط کردند . این خبر که در شهر پیچیده شد ، مردم برای دیدنش آمدند ، و علی بن حسین از وی پرسید ، آیا تو همان حلاج نیستی ، وی منکر شده ، ویکی از مردمان شوش گفت ، من حلاج را بنشانهٔ ضربتی که در سردارد میشناسم . پس از جستجو ، آن نشانه در سرش دیده شد، وحلاج غلامی‌بنام دبّاس داشته که دستگیرومدتها در زندان ، زیرشکنجه وآزار بوده ، و پس از چندی با گرفتن کفیلی آزادش نموده ، و از وی سوگند گرفتند که بجستجوی حلاج در آید ، و مال فراوانی باو دادند ، او نیز در جستجوی حلاج بشهرها میرفت اتفاقاً در همان اوان بشوش درآمد ، و این خبر راکه شنید بشتاب نزد مأموران حکومتی رفته ، وجریان راگفته ، وچون محقق شدکه همو حلاج است ، از آنجا روانه‌اش کردند ، وآن پیش‌آمدها برایش دست داد .

---

۱ــ شوش یا ــ سوس شهریست درخوزستان که قبر دانیال درآنجاست (معجم‌البلدان) .

۲ــ عصفر ــ گل‌کافته ، و رنگ سرخ (فرهنگ نفیسی) .

کسیکه بکشتن حلاج تصمیم گرفت ، و بمرحله اجرا گذاشت ، حامدبن عباس بود ، درحالیکه نزدیك بود سلطان ، امر برهائیش دهد . زیرا وی از راه دعا ، و تعویذات ، حامد وخدمتکاران، وزنانش را فریفته ، خودکرده ، باکم‌خوردن ، و بسیار نماز خواندن، وهمیشه روزه داشتن آنان را فریب داده‌بود، بطوریکه نصر قشوری ویرا شیخ صالح میخواند، و حامد غلطهای او را پابرجا میکرد. تا وقتی ویرا بپارهٔ چیزها متهم داشتند، و وی اظهار داشت من‌با شما مباهله[1] خواهم کرد . حامدبوی گفت : پس صحت دارد که مرتکب چیزهائی هستی ،که ادعای آنرا داری ، و او راکشته و درآتش انداخت .

## نام کتابهای حلاج

کتاب طاسین‌الازل والجواهرالاکبر والشجرة الزیتونةالنوریه . کتاب‌الاحرف‌المحدثة والازلیة والاسماء الکلیة . کتاب‌الظل الممدود والماءالمسکوب والحیاةالباقیة . کتاب حمل‌النور والحیاة والارواح . کتاب الصهیون . کتاب تفسیر قل‌هوالله احد . کتاب الابد والمأبود. کتاب قرآن‌القرآن والفرقان. کتاب‌خلق‌الانسان والبیان . کتاب کیدالشیطان وامرالسلطان. کتاب الاصول والفروع . کتاب سرالعالم والمبعوث . کتاب العدل والتوحید . کتاب السیاسة والخلفاء والامراء . کتاب علم‌البقاء والفناء . کتاب شخص‌الظلمات . کتاب نورالنور . کتاب المتجلیات . کتاب الهیاکل والعالَم والعالِم . کتاب مدح‌النبی والمثل الاعلی . کتاب‌الغریب الفصیح . کتاب‌الیقظة و بدوالخلق . کتاب القیامة والقیامات . کتاب‌الکبر والعظمة . کتاب‌الصلوةوالصلوة . کتاب‌خزائن الخیرات ـ که‌معروف است ـ بالف المقطوع، والف‌المألوف. کتاب مواییدالعارفین . کتاب‌خلق خلائق‌القرآن والاعتبار. کتاب الصدق والاخلاص . کتاب الامثال والابواب . کتاب الیقین . کتاب التوحید . کتاب النجم اذاهوی . کتاب الذاریات ذروأ . کتاب فی‌ا"ن‌الذی انزل علیك‌القرآن لرادك الی معاد . کتاب الذرة ، الی نصر القشوری . کتاب السیاسة الی‌الحسین‌بن حمدان . کتاب هوهو . کتاب کیف‌کان و کیف‌یکون. کتاب الوجود الاول. کتاب الکبریت‌الاحمر . کتاب السمری و جوابه . کتاب‌الوجودالثانی.

---

۱ــ مباهله ـ با یکدیگر لعنت کردن ، یعنی ،گروهی که در امری با هم اختلاف پیدا کنند ، بدور هم جمع شوند ، وگویند لعنت خدا برآن‌کس که میان ما ظالم باشد فرود آید (منتهی‌الارب) و شاید نظر حلاج بآیه ۶۲ از سورهٔ آل عمران در قرآن بوده که موجب خشم حامد شده است .

که دران احمدبن عیسی بن شیخ را مدح کرده است .

## مسعودی

این شخص از مردم مغرب[1] و معروف بابوالحسن علی‌بن حسین‌بن علی مسعودی ، از فرزندان عبدالله‌بن مسعود . وصاحب تألیفاتی در تاریخ و اخبار ملوك است . و این کتابها از اوست : کتاب معروف ، بمروج‌الذهب ومعادن‌الجوهر فی‌تحف‌الاشراف والملوك واسماء القرایات[2] . کتاب ذخائرالعلوم و ماکان فی‌سالف[3] الدهور . کتاب‌الاستذکار لمامر فی‌سالف‌الاعصار[4] . کتاب التاریخ فی‌اخبارالامم من‌العرب والعجم . کتاب‌رسائل .

## اهوازی

محمدبن اسحاق ، مکنی بابوبکر . این کتابها از اوست : کتاب‌النحل و اجناسه ( و عروسه) . کتاب‌الفلاحة والعماره .

## شمشاطی[5]

ابوالحسن علی‌بن‌محمد عدوی، از مردم‌شمشاط[6]. ازشهرهای مرزی ارمنستان. ابتدا آموزگار ابوتغلب‌بن ناصرالدوله وبرادرش بود ، و بعد ندیمشان گردید . شاعر ، ومصنف؛ و مؤلف بود، ومحفوظات خوبی‌داشته و روایت بسیاری‌کرده است ودرباره او دستم میلرزد[7] زیرا ازقدیم با او شناسائی‌داشتم ؛ وحالا گویند چون بسن پیری رسیده از اخلاق گذشته‌اش دست برداشته . و هنوز در قید حیاة است . ازکتابهای اوست : کتاب‌الانوار ـ که در زمینه اوصاف وچیزهای نمکین وتشبیهاتست ، و از قدیم آنرا تألیف‌کرده و سپس برآن چیزهائی افزود . کتاب‌الدیارات ـ بزرگست . کتاب‌المثلث‌الصحیح . کتاب اخبار ابی‌تمام والمختار من شعره . کتاب‌القلم[8] ـ تألیف بسیار خوبی است .

---

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۳٤ همین‌کتاب .
۲ـ جب (القرابات) . ۳ـ ف (سائر) .
٤ـ ف (الاعمار) . ٥ـ ف (السمیساطی) .
٦ـ ف (سمیساط) و شمشاط بکسر اول وسکون دوم از شهرهای روم درکنار فرات است (معجم‌البلدان) .
۷ـ ف (ونسبه تزید) جب (و فیه یربد کدّی) .
۸ـ ف (العلم) .

## محمدبن اسحاق سراج

از مردم نیشابور است، ومردی معروف بمزکی[1] که نامش محمدبن ابراهیم‌نیشابوری بود از وی‌روایت کرده‌و از کتابهای اوست : کتاب الاخبار ـ در اخبار متأخران . ووزراء، وحکمرانان وآنهائی‌که در شهرستانها بودند و هرشخص را بتنهائی آورده است . کتاب رسائل ـ نازکست. کتاب‌الاشعار المختارة منها والمعارة .

## ابن‌خلاد رامهرمزی

ابومحمد حسن‌بن عبدالرحمن‌بن خلاد قاضی . تألیفاتی خوب ، و تصنیفات نیکوئی دارد ودرآنها پیروی از رویه جاحظ نموده است . ابن‌سوارکاتب بمن گفت : که‌او طبع شعر هم داشت ، وحدیث را شنیده وروایت‌کرده است . و این‌کتابها ازاوست : کتاب ربیع‌المتیم ـ در اخبار عاشقان. کتاب‌الفلك[2] فی‌مختار الاخبار (والاشعار). کتاب امثال النبی صلعم[3]. کتاب الریحانین[4] الحسن و الحسین علیهما و علی اهلهما السلام . کتاب امام‌التنزیل فی‌القرآن . کتاب‌النوادر والشوارد . کتاب ادب‌الناطق . کتاب‌الرثاء والتعازی . کتاب رسالة السفر . کتاب‌الشیب والشباب . کتاب‌ادب‌الموائد . کتاب المناهل والاعطان والحنین الی‌الاوطان .

## آمدی[5]

نامش حسن‌بن بشربن یحیی ، مکنی بابوالقاسم ، از مردم بصره و قریب‌العهد بما ، وگمان دارم هنوز زنده باشد . دارای تصنیفاتی خوب ، و تألیفات نیکوئی است ، و رویه جاحظ را درکار خود دارد . این‌کتابها از اوست : کتاب فی‌شدة حاجةالانسان الی‌ان‌یعرف قدر نفسه. کتاب المختلف والمؤتلف فی‌اسماءالشعراء . کتاب معانی شعر البحتری . کتاب الردعلی علی‌بن عمار فیماخطاء فیه اباتمام . کتاب‌الموازنة بین ابی‌تمام والبحتری . کتاب نثر المنظوم . کتاب فی‌ان الشاعرین لایتفق خواطرهما . کتاب فی‌اصلاح مافی معیار الشعر لابن‌طبا . کتاب فی‌نثرمابین‌الخاص والمنزل‌من معانی‌الشعر . کتاب فی‌تفضیل شعرامرؤالقیس علی‌الجاهلیین .

---

۱ـ ف (بالمرکن) . ۲ـ ف (العلل) . ۳ـ جب (علیه‌السلام) .
۴ـ ف (الرجحان‌بین) . ۵ـ آمد از شهرهای بسیار بزرگ و مهم دیار بکر است (معجم‌البلدان) .

## شطرنجیانی که در بازی شطرنج کتاب تألیف کرده‌اند

## عدلی

نامش ... و این کتابها از اوست : کتاب‌الشطرنج . و این کتاب اولین تألیفی در شطرنج است . کتاب النرد و اسبابها و اللعب‌بها .

## رازی

نامش ... و او مانند عدلی بود ، وهردو در پیش متوکل بازی میکردند . و رازی را، کتاب نازکی‌در شطرنج است .

## صولی

ابوبکر محمدبن یحیی که درپیش گفته شد . و مؤلف کتاب‌الشطرنج ـ نسخه اول ـ و کتاب‌الشطرنج ـ نسخه دوم است .

## لجلاج

ابوالفرج محمدبن عبیدالله . من‌او رادیده‌ام ، بشیر از نزد عضدالدوله رفت‌وهمانجا در سال سیصدوشصت‌واندی وفات یافت و بسیار ماهر بود ازکتابهای اوست: کتاب منصوبات الشطرنج .

## ابن اقلیدسی

ابواسحاق ابراهیم بن محمدبن‌صالح . که درکارشطرنج بسیارزیرك وماهر بود . کتاب مجموع فی‌منصوبات الشطرنج ـ از اوست .

## قریص مغنی

قریص جراحی ، که در دستگاه ابوعبدالله محمدبن داودبن جراح بود ، و نامش ... و از عالمان وماهران درآواز و شایستگی‌آن را داشت که در طبقهٔ جحظه و بعد از اوبشمار آید ودرآنجا ذکرشود ولی‌ما آنرا فراموش کرده بودیم. و جحظه درباره او اشعاری گفته که از آن جمله است :

اَکلنَا قریصاً وَ غَنّیٰ قَریص فَبِتْنٰا عَلیٰ شُرفِ الفٰالج ۱

وفات قریص درسال بیست وچهاراست که جحظه هم‌درآن سال‌وفات یافت. ازکتابهای اوست: ـ کتاب صناعةالغناء واخبارالمغنین وذکرالاصوات التی غنی فیها ـ بترتیب حروف که ناتمام گذاشت . وآنچه که بدست‌آمد درحدود هزار ورق است .

## ابن طرخان

ابوالحسن علی‌بن حسن ، رویهٔ خوبی درآواز ، و سرمایهٔ درادب داشت ، وفات‌که یافت این‌تألیفات از اوبود : کتاب‌النوادر والاخبار . کتاب اخبارالمغنین الطنبوریین . کتاب انساب‌الحمام . کتاب ماورد فی تفضیل‌الطیر الهادی .

۱ ـ نان‌خورشی خوردیم و قریص آوازی خواند و ما آنجا ماندیم درحالیکه نزدیک بود زمین‌گیر شویم .

# (چهار مین جزء)

از

(کتاب الفهرست)

(در اخبارعلماء مصنفان ازقدماً ومتاخران ونام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند)

(تألیف)

(محمدبن اسحاق ندیم معروف بابوالفرج)

(بن ابویعقوب وراق )

( از روی دستور و خطش نقل گردید )

حکاه خط المصنف
عبده محمد بن اسحق

نمونه‌ایست از خط نویسنده نسخه چستربیتی ، و تقلیدی که ازخط مصنف کرده است.

(مقالهٔ چهارم در شاعران)

الزائف . کتاب الاسفار و هوالرد علی المرتده . کتاب حدائق القدس فی الاحکام التی اختارها لنفسه . کتاب تنبیه الساهی بالعلم الالهی . کتاب استخراج المراد من مختلف الخطاب . کتاب الشهب المحرقة للابالیس المسترقة. که ردی است برابوالقاسم بن بقال متوسط . کتاب الافهام لاصول الاحکام ـ بپیکره رساله‌های طبری برای کتابهایش . کتاب ازالة الران عن قلوب الاخوان فی معنی کتاب الغیبة . کتاب قدس الطور و ینبوع النور فی معنی الصلوة علی النبی صلعم . کتاب الفسخ علی من اجاز النسخ لماتم شرعه و جل نفعه . کتاب فی تفسح العرب فی لغاتها و اشاراتها الی مرادها . کتاب فی معنی الاشارات الی ماینکره العوام وغیرهم من الاسباب .

## ابوجعفر محمدبن علی

از کتابهای اوست : کتاب الهدایه .

## ابوسلیمان

داودبن بوزید ، از مردم نیشابور که منزلش همانجا در محله نجارین، نزدیک جاده طرخان ، در خانه سختویه بود . و از راویان شیعه است که بصداقت لهجه معروفیت داشته، و از اصحاب علی بن محمد بن علی علیهم السلام[1] بود . از کتابهای اوست : کتاب الهدی .

## جلودی

ابو احمد عبدالعزیزبن یحیی بن عیسی جلودی ، از بزرگان شیعهٔ امامیه و راویان آثار و سیرت بود . و ما تألیفات او را در سیرت در مقاله اخباریان و نسابان ذکر کرده‌ایم ، و در فقه این کتابها ازاوست : کتاب المرشد و المسترشد . کتاب المتعة و ماجاء فی تحلیلها .

## ابوالحسن

نامش محمدبن ابراهیم بن یوسف بن احمدبن یوسف کاتب ، ولادتش در سال دویست و

---

۱ــ ف (رضی الله عنهم) .

هشتاد ویك در حسنیه[1] بوده ، و در ظاهر از فقهاء مذهب شافعی و در باطن شیعه امامیه ودر هردومذهب از فقهاء بشمارمیرفت . وکتابهای اورا بمذهب‌شافعی درجای‌خود ذکر کرده‌ایم، وبمذهب شیعه این کتابها از اوست : کتاب کشف‌القناع . کتاب الاستعداد . کتاب العدة . کتاب الاستبصار . کتاب نقض العباسیة . کتاب المعتل . کتاب المفید فی‌الحدیث . کتاب‌الطریق .

## صوانی

ابوعبدالله محمدبن احمدبن عبدالله‌بن قضاعهٔ صفوانی. سواد خواندن ونوشتن نداشت. و درسال سیصدوچهل وشش اورا ملاقات‌کردم ، مرد بلند بالائی بودکه رگهایش نمایان ، و جامه‌های نیکوئی بتن داشت . ومیگفت ، خواندن ونوشتن را نمیداند ، ولی شخص‌موثقی بمن گفت ، او اشتباه‌کاری میکند ، وی در سال ... درگذشت ، و این کتابهـا از اوست : کتاب الکشف والحجة . کتاب انس‌العالم . کتاب یوم‌ولیلة . کتاب تحفة‌الطالب وبغیة‌الراغب. کتاب‌المتعة وتحلیلها والرد علی من حرمها . کتاب صحبة آل‌الرسول و ذکراحن اعدائهم.

## ابن جعابی قاضی

ابوبکر عمروبن محمدبن سلام‌بن برآء ، معروف بابن جعابی ، از فضلاء شیعه است کـه پیش سیف الدوله رفته و نزد او تقرب پیداکرده و از خـاصان اوگردید . وفاتش در سال... و ازکتابهای اوست : کتاب ذکرمن‌کان یتدین بمحبة امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام[2] من اهل‌العلم والفضل ، والدلالة علی ذلك و ذکرشئی من اخباره .

## ابوبشر

احمدبن ابراهیم‌بن احمد عمی ، قریب‌العهد بزمان ما بود ، ونزد جلودی املاء خود را درست میکرد . و بعد از پنجاه درگذشت . و ازکتابهـای اوست . کتاب محن الانبیاء والاوصیاء والاولیاء .

## ابن معلم

ابـو عبدالله محمد بن محمد بن نعمـان ، که در زمان مـا ریاست بر شیعه امامیه

---

۱ــ حسنیه ـ منسوب بحسن ، شهریست در شرق موصل که فاصله آن تا جزیره ابن‌عمر دو روز راه است (معجم‌البلدان) .

۲ــ ف (کرم‌الله وجهه) .

در فقه و کلام ، و آثار دارد . و در سال سیصد وسی‌وهشت بدنیا آمده ، و این کتابها از اوست ...

## گروهی از شیعیان که متفرقند و مذهبشان معلوم نیست

### ابوطالب

عبیدالله‌بن احمدبن یعقوب انباری، مقیم واسط[1] ، که ویرا از شیعیان بابوشیه[2] دانند. وابوالقاسم بوباش بمن گفت ، که او یکصد و چهل کتاب و رساله تألیف کرده ، که از آنجمله است : کتاب‌البیان عن حقیقةالانسان . کتاب‌الشافی فی علم‌الدین . کتاب‌الامامة .

### جعفری

منسوب بمذهب جعفرالصادق علیه‌السلام[3] ، و نامش عبدالرحمن بن محمد ، و فرقه معروف بجعفری منتسب باو بوده ، و این کتابها از اوست : کتاب الامامة . کتاب الفضایل .

---

۱ـ واسط میان بصره وکوفه است واز این جهة آن را واسط گویند که فاصله آن بهریك از بصره وکوفه پنجاه فرسنگ است (معجم‌البلدان) .

۲ــ بابوشیه ظاهراً ازفرق شیعه نیست و احتمال جنبهٔ انتساب بخاندان بوباش‌را دارد یا چنانکه یکی از فضلا تذکر داده ــ ناوسیه ــ باشد ودرفهرست طوسی هم‌دراحوال این‌شخص اورا از ناوسیه گفته ، وناوسیه یکی ازفرق شیعه بشمار میرود ر . ك بملل و نحل شهرستانی ج ۲ ص۲۸۳ و عسقلانی او را ابوطالب ابن‌ابوزید و وفاتش را در اواسط قرن چهارم نوشته است ـ ر . ك . لسان‌المیزان ــ ج ٤ ــ ص ۹۵

۳ـ ف (رضی‌الله عنه) .

# ششمین جزء

از

کتاب الفهرست

در اخبار علماء صاحب تصنیف ازقدماء وآنهائیکه

بعد پیدا شدند و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

تألیف

محمدبن اسحاق ندیم معروف بابوالفرج

بن ابویعقوب وراق

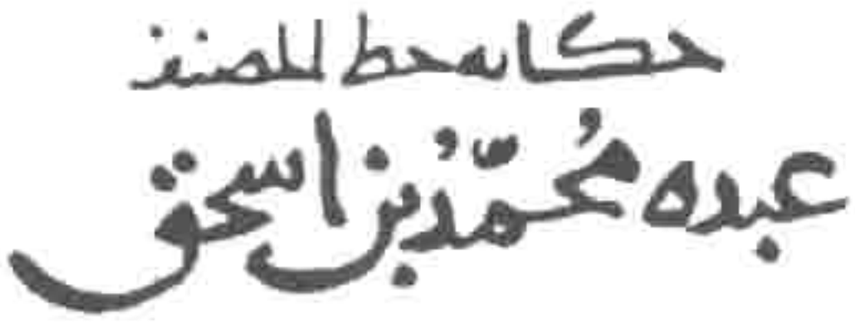


نمونه‌ایست از خط نویسندهٔ نسخه
چستربیتی و تقلیدی که از خط
مصنف کرده است

مقاله فقهاء ـ ازکتاب الفهرست[1]

---

۱ــ در فلوکل از مقاله ششم این جزو بندی آمده واز اینجا دانسته میشود کــه نسخه چستربیتی راکه مشتمل برچهار مقالهٔ اول ومقداری از مقاله پنجم است در دست نداشته است .

بسم الله الرحمن الرحیم

مقاله ششم ـ از کتاب الفهرست

# در اخبار

## علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

## اخبار فقها

## در هشت فن

## فن اول

## در اخبار مالکیان و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

### اخبار مالك

مالك بن انس بن ابوعامر ، از حمیر، وهمردیفانشان در بنی‌تمیم بن مرة بن قریش بود، وسه‌سال اورا بردوش میبردند ، وباندازهٔ سپید پوست بود که بسرخی میزد، قامتی بلند ، و سری بزرگ و اصلع[1] داشت، جامه‌های عدنی بسیار خوبی میپوشید، و سبلت را میتراشید

---

۱ـ اصلع مرد بیموی پیش سر (منتهی‌الارب) .

و رنگ و حنا نمیبست . برای اداء نماز بمسجد میآمـد . بیماران را عیادت و حقشان را ادا مینمود . پس ازچندی نشستن درمسجد را ترك کرده و در خانه نماز میخواند ، و بتشیع جنازه نمیرفت ، وقتی در این باره از وی گله گـذاری کردند ، گفت : همه کس نمیتواند عذر خود را بگوید . وچون از وی سعایتی نزد جعفر بن سلیمان والی مدینه کردند ، و گفتند که ببیعت با شما عقیده ندارد . جعفر هم ویرا خواسته ، و امر کرد برهنه‌اش کرده وخواباندند و تازیانه زدند ، که دستش از جا در رفت ، و دچار محنت بزرگی شده و ازآن ببعد قدر و منزلتش بالا گرفت ، و چنان نمود که آن تازیانه‌ها زیوری بود که بروی پوشاندند . وی از بندگان پرهیزکار خدا ، و فقیه، وسرور حجاز در علم آن زمان بود . و درسال یکصد وهفتاد ونه ، در سن هشتاد و پنج سالگـی وفات یافت ، و در بقیع[1] بخاك سپرده شد . این کتابها از اوست : کتاب الموطأ . کتاب رسالته الی‌الرشید ـ که آنرا ابوبکر بن عبدالعزیز از فرزندان عمر بن خطاب از وی روایت کرده است .

## اصحاب مالك

### آنهائیکه از وی آموخته و روایت کرده‌اند

قعنبی : نامش عبدالله‌بن مسلمةبن قعنب حارثی ، مکنی بابو عبدالرحمن . اصول، وفقه ، موطأ مالك را روایت کرده است . ووفاتش در سال دویست وبیست ویك ، ومردصالح و موثق بود .

عبدالله بن وهب : کتابها ، و سنن ، و موطأ مالك را روایت کرده ، و صالح و مـوثق بود .

معن بن عیسی قزاز : از بـزرگان اصحـاب مالك ، و از وی آموخته ، وکتابها و تصنیفاتش را روایت کرده است .

داودبن ابوذئب، وپسرش سعید : هردو از مالك روایت کرده‌اند، و داود از ثقات‌بود.

ابوبکر و اسماعیل ، پسران ابو اویس .

مغیرةبن عبدالرحمن حرسی .

عبدالملك‌بن عبدالعزیزبن بن ابو سلمةٔ ماجشون[2] و این لقب را سکینه دختر حسین

---

۱ــ بقیع ـ یا بقیع‌الغرقد، که بمناسبت درختهای خاربن که داشته باین نام خوانده شده ، وگورستان مردم مدینه در همینجاست (معجم‌البلدان) .

۲ــ ماجشون ـ جامه رنگین ، و معرب ماه‌گون فارسی است یعنی ماهتابی رنگ (اقرب الموارد) .

علیهماالسلام بابوسلمه داده ، و ما چشون رنگی است که در مدینه بود ، و او از بزرگان اصحاب مالك ، و در فقه کتابها و تصنیفاتی داشته ، از آن جمله کتاب بزرگی است مشتمل بر .....

عبدالله بن عبدالحکم مصری : کتاب السنة فی الفقه ، مالك را روایت کرده است .

عبدالرحمن بن قاسم ، از مردم مصر : ، از مالك روایت میکـرد و از وی آموخته است. اشهب بن عبدالعزیز ، از مصردم مصر ، ازمالك روایت کرده است .

## لیث بن سعد

از اصحاب مالك ، و مذهب او را داشت . بعد برای خود مذهبی[1] برگزید ، و بـا مالك مکاتبه وسئوالهائی داشته است ، و در مذهب برگزیده خود این کتابها را دارد : کتاب التاریخ . کتاب مسائل فی الفقه .

## ابن معذل

نامش.... قرائتش برعبدالعزیز بود. و اسماعیل بن اسحاق قاضی برابن معذل قرائت داشته . و نیز ، ابن معذل برعبدالرحمن بن قاسم ، و عبدالله بن وهب ، قرائت داشته . و وفاتش در سال .... و این کتابها ازاوست: .....

## اسحاق بن حماد

پدر اسماعیل ، که در سال دویست وهفتاد وپنج درگذشت .

## اخبار اسماعیل بن اسحاق قاضی
## و پسرانش که از مالکیان بشمار میرفتند

اسماعیل بن اسحاق بن اسماعیل بن حماد بن زید بن درهم ، مکنی ..... کسی است که فقه مالك را بسط و توسعه و انتشار داده . و برآن اقامـه حجت نموده ، وکتابها در آن تألیف کرده ، و مردم را بآن دعوت و ترغیب داشته است . وی فاضل ، و فقیه ، ونبیل بود، و قضاوت میکرد . و در روز چهارشنبه هفت روز بآخر ذیحجه سال دویست و هشتاد و دو

---

۱ــ کلمه مذهب راما علاوه کردیم، زیرامستفاداز جمله (ثم اختار لنفسه) است.

وفات یافت، و این کتابها از اوست : کتاب احکام‌القرآن ـ بزرگ‌است . کتاب اهوال‌القیامة در حدود سیصدورق . کتاب المبسوط . کتاب حجاج القرآن . کتاب شواهد الموطأ . کتاب المغازی . کتاب الرد علی محمد بن‌الحسن ـ ناتمام .

## حمادبن اسحاق

برادر اسماعیل ، از فقها بود ، و این کتابها از اوست: .....

## ابراهیم‌بن حمادبن اسحاق

همانند برادرش پیرو مذهب مالك ،وکنیه‌اش ابواسحاق است . در سال .... وفات یافته ، و این کتابها از اوست : کتاب الرد علی‌الشافعی . کتاب الجنائز . کتاب الجهاد . کتاب دلائل النبوة .

## محمدبن جهم

مکنی بابوبکر ، پیرو مذهب مالك ، و یکی از فقهاء[1] بود . و این کتابها از اوست: کتاب شرح مختصر ابن عبدالحکم الصغیر . کتاب الرد علی محمدبن‌الحسن در اتمام کتاب اسماعیل بن اسحاق[2] .

## ابویعقوب رازی

یکی از فقها ، ومتصدی قضاوت در اهواز بود . از وی تصنیفی بدست نیامده ، وآنچه دارد همان کتاب مسائل ، است .

## ابوالفرج مالکی

عمربن محمد پیرو مذهب مالك ، و قریب‌العهد بما بود . و در سال سیصدو سی‌ویك درگذشت . ولادتش در سال .... و این کتابها از اوست: کتاب الحاوی فی‌الفقه . کتاب اللمع فی اصول‌الفقه .

---

۱ـ ف (اخذ عن‌الفقهاء) ش (احدالفقها) .

۲ـ ف ( این کتاب را بصورت دو کتاب آورده) .

## ابن مساب

نامش .... و آنچه دارد ، تعلیقات است .

## عبدالحمید بن سهل

مالکی که قاضی ، و از اصحاب اسماعیل بن اسحاق بـود . و این کتابها از اوست : کتاب جامع الفرائض . کتاب المختصر فی الفقه الکبیر . کتاب المختصر الصغیر .

## ابهری

ابوبکر محمدبن عبدالله بن محمدبن صالح ابهری . ولادتش در سال دویست و هشتاد وهفت در ابهر[1] از دشتهای جبل[2]، ووفاتش در روز شنبه پنجم شوال سال سیصدو هفتاد وپنج بود . و این کتابهـا ازاوست : کتاب شرح کتاب ابن عبدالحکم الکبیر . کتاب شرح کتاب ابن عبدالحکم الصغیر . کتاب الرد علی المزنی فی ثلاثین مسئله فی... المدینه . کتاب فی اصول الفقه ـ نازك است . کتاب فضل المدینة علی مکة .

## غلام ابهری

ابوجعفر محمدبن عبدالله ابهری ، غلام ابوبکر . وفاتش در .... و این کتابهـا از اوست : کتاب مسائل الخلاف . کتاب الرد علـی ابن علیه سبعین مسئله . کتاب الرد علـی مسائل المزنی .

## قیروانی

عبدالله بن ابوزید قیروانی، پیرومذهب مالك، ویکی از فضلاء زمان ما بشمار میرود ، و این کتابها از اوست : کتاب التبویب المستخرج . کتاب سماه المختصر ـ مشتمل بر پنجاه هزار مسئله. کتاب النوادر فی الفقه .

---

۱ــ ابهر شهـری میان قزوین و زنجان و همدان و در هفتاد کیلـومتری جنوب غربی قزوین است (قاموس الاعلام ترکی) .

۲ــ رجوع شود بصفحهٔ ۷٤ همین کتاب .

# ابوحنیفه نعمان‌بن ثابت

بسم الله الرحمن الرحیم

## فن دوم ـ از مقاله ششم

## از کتاب الفهرست

## در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

## اخبار ابوحنیفه

## وعراقیان اصحاب او ، اصحاب‌الرأی[1]

نام ابوحنیفه ، نعمان‌بن ثابت‌بن زوطی‌است که در کوفه خزازی[2] داشت . و زوطی از بردگان تیم‌الله‌بن ثعلبه ، واز مردم کابل ، و بقولی بردهٔ بنی قَفَل بود . ابوحنیفه از

---

۱ ــ اصحاب‌الرأی ، کسانی‌را گویند که در عراق اصحاب ابوحنیفه بودند ( ملل ونحل شهرستانی ج ۱ ـ ص۳٦۵ ) .

۲ـ خزاز ، پوستین دوز یا بافنده پارچه‌های ابریشمین ( برهان قاطع بتصحیح آقای دکترمعین) .

تابعان[1] ، و چند نفری از صحابه را دیده ، و پرهیزکار ، و زاهد بود ، بهمچنین پسرش حماد، که یگانه فرزند پدر و مکنی بابو اسماعیل بود ، و درکوفه از دنیا رفت . حماد فرزندانی بنام : ابوحیان ، و اسماعیل ، و عثمان ، و عمر ، داشت . و مأمون اسماعیل بن حماد را بقضاوت دربصره برگزیده بود[2] شاعری که گمان‌دارم ، مساور وراق است ، درمدح ابو حنیفه گوید :

اذا ماالناس یوماً قایسونا ... بآبدة من الفتیا طریفه[3]

اتیناهم بمقیاس صحیح ... تلاد من طراز ابی حنیفه[4]

اذا سمع الفقیهُ بها و عاها ... واثبتها بحبر فی صحیفه[5]

و یکی از اصحاب حدیث که نامش عبدالله‌بن مبارك است ، گوید :

لقد زان البلاد و من علیها ... امام المسلمین ابو حنیفه[6]

بآثار و فقه فی حدیث ... کآیات الزبور علی الصحیفه[7]

فما بالمشرقین له نظیر ... ولا بالمغربین ولا بکوفه[8]

رأیت العایبین له سفاهاً ... خلاف الحق مع حجج ضعیفه[9]

---

۱ــ رجوع شود ع بصفحهٔ ۵۰ همین کتاب. ۲ــ ش ـدرحاشیه دارد (اسماعیل‌بن حمادبن ابوحنیفه گوید : من اسماعیل‌بن حمادبن ابوحنیفةبن نعمان‌بن مرزبان ، از تبار فارسیان آزاد هستم، وبخدا سوگند، بردگی بما راه نداشته ، و جد من در سال هشتاد بدنیا آمده است. یکی از پدرانم نزد علی‌بن ابوطالب رضی‌الله عنه رفته ، و در آن وقت کوچك بود. علی دعای خیر وبرکت در حق وی و دودمانش کرد، و امیدوارم خداوند دعای او را مستجاب کرده باشد . و بازگوید : نعمان‌بن مرزبان همان‌کسی است‌که روز نوروزی برای علی‌بن ابوطالب پالوده برده ، و علی بوی‌گفت ، هر روز ما را نوروز نمائید . و بقولی ، آن روز مهرجان بوده ، وعلی‌گفته است ، هرروز ما را مهرجان‌کنید ، و این صحیح‌تر از همه درنسب اوست . ۳ــ اگر مردم روزی بخواهند ما را با آبدهٔ از فتواهای شگفت‌انگیز مقایسه و اندازه‌گیری کنند . ٤ــ ما بر ایشان مقیاس صحیح و فراوانی از روشی بطراز ابوحنیفه خواهیم‌آورد . ٥ــ که هرگاه فقیهی آن را شنود ، بخاطر

برای بقیه معانی اشعار عربی رجوع شود بصفحه بعد

ابوحنیفه در سال یکصد و پنجـاه در سن هفتاد وفـات یافت ، و در طـرف شرقی گورستان خیزران[1] درعسکرالمهدی[2] بخاك سپرده‌شد . وحسن‌بن عماره بر وی‌نماز گذارد. و این روایتی است که ابن ابوخیثمه از سلیمان‌بن ابوشیخ نموده است . تألیفات ابوحنیفه: کتاب الفقه‌الاکبر . کتاب رسالته الی البستی . کتاب العالم والمتعلم. که مقاتل از وی روایت کرده . کتاب الرد علی‌القدریة .

و هموست که علم را درخشکی و دریا ، و شرق وغرب ، و دور ونزدیك ، جمع‌آوری نموده است . رضی‌الله عنه .

## حمادبن ابوسلیمان

بردهٔ ابراهیم‌بن ابوموسی اشعری، از قضات بود . و ابوحنیفه فقه وحدیث را از وی آموخته است . و درسال یکصدوبیست وفات یافت .

## اخبار ربیعةالرأی

ربیعة‌بن ابوعبدالرحمن ، و نام ابو عبدالرحمن . فروخ[3] ، و از بردگان (خاندان) منکدر تیمی است ، کنیه‌اش ابوعثمان و از بلغاء و خطبائـی بود که اگرلب بسخن میگشود آن‌قدر میگفت که موجب ملالت و ناراحتی میگردید. گویند ، روزی سخن پردازی مینمود، و از یك اعـرابی که درکنارش نشسته بود ، پرسید ، آیا میدانی عی[4] چیست ، اعـرابی در جوابش گفت ، همان است که تو تمام روز درآن هستی . وفاتش در شهرهاشمیه ، از بناهای

---

بقیه پاورقی از صفحهٔ قبل

بسیارد و با مرکب برصحیفهٔ بثبت رساند . ٦ــ پیشوای مسلمانان ، ابوحنیفه زینت بخش شهرها وساکنان آن . ۷ــ بآثار و فقه و حدیثی است کـه چون آیات زبور برصحیفه میباشد . ۸ــ نه در مشرقین او را مانندی باشد ، و نه در مغربین ونه درکوفه . ۹ــ عیب‌جویان وی سفیهانی هستند که مخالف حق بوده ودلائلشان ضعیف و سست است .

---

۱ـ رجوع کنید بصفحهٔ ۱٦٥ همین کتاب .

۲ـ رجوع کنید بصفحهٔ ۱٦٥ همین کتاب .

۳ـ ظاهراً ــ فرخ ـ است . ٤ــ عي ـ بیهوده سخن گفتن (اقرب‌الموارد) .

ابوالعباس در انبار ، بسال یکصدوسی وشش بوده ، و از ابوحنیفه آموخته ، ولی پیش از او وفات یافته . و تصنیفاتی ندارد . خداوندویرا بیامرزد و ببخشاید .

## زفر

ابو هذیل زفربن هـذیل‌بن قیس ، از بنی عنبر است ، و بعد از ابوحنیفه ، در سال یکصدو پنجاه وهشت ، دربصره وفات یافته ، و در فقاهت بپایهٔ رأی و اجتهاد رسید ، پدرش هذیل متصدی‌کارهای اصفهان بود . ازکتابهای اوست:.....

## ابن ابولیلی

محمد بن عبدالرحمن بن ابولیلی . و نام ابولیلی بشار[1] و از فرزندان احیحـة بن جلاح است . گویند درنسب‌وی شبهه میرفت ، وعبدالله‌بن شبرحه درهجوش گوید :

وَ کَیْفَ تُـرَجّیٰ لِفَصْلِ الْقَضٰاءِ وَ لَمْ تُصِبِ الْحُکْمَ فی نَفْسِکا[2]

فَتَزْعَمُ اَنَّـکَ لِابْـنِ الْجَلاحِ وَ هَیْهٰاتَ دَعْوٰاکَ مِنْ اَصْلِکٰا[3]

وی در زمـان بنی‌امیه ، و همچنین در دوره عباسیان ، قضاوت میکرد ، و او قبل از ابوحنیفه ، برأی و اجتهاد خود فتوی میداد . و در سال یکصد وچهل وهشت ، درحالیکه از طرف ابوجعفر بقضاوت اشتغال داشت وفات یافت ، ازکتابهای اوست : کتاب الفرائض . کتاب ...

## اخبار ابویوسف

نامش یعقوب‌بن ابراهیم بن حبیب[4] بن سعد بن حبته ، از اعمش ، و هشام‌بن عـروه روایت میکرد ، و از حافظان حدیث بود ، سپس بابوحنیفه گروید ، و صاحب فتوی گردیده و قضاوت در بغداد داشت ، ودر این‌کار بود تا درسال یکصد وهشتاد ودو ، در خلافت رشید،

---

۱ــ ف (یسار) . ۲ــ چگونه امیدواری‌که میان حق و بـاطل قضاوت‌کنی ، و حال آنکه بدرستی درباره خود حکم نکردهٔ . ۳ــ وگمان داری‌که فـرزند جلاح هستی ، و هیهات از این ادعای تو و اصل و ریشهٔ‌که تو داری ریشهٔ‌که توداری.

٤ــ ش ــ بالای‌کلمه حبیب دارد (شك داردم) .

٤ــ ش ــ بالای‌کلمه حبیب دارد (شك دارم).

وفات یافت . وفرزندی داشت بنام[1] یوسف‌بن ابویوسف که در حیات پدر متصدی قضاوت بود، و پس‌ازپدرش ، درسال یکصد ونود ودو وفات یافت . تألیفات ابویوسف در اصول وامالی: کتاب‌الصلوة . کتاب‌الزکوة . کتاب‌الصیام . کتاب‌الفرائض . کتاب‌البیوع . کتاب‌الحدود . کتاب‌الوکالة . کتاب‌الوصایا . کتاب‌الصید والذبائح. کتاب‌الغصب والاستبراء .

و ابویوسف چیزهائی را املاکرده که بشربن ولید قاضی از وی روایت نموده ، و محتوی برسی وشش کتاب است ، که خود ابو یوسف‌آنها را فرع بندی نموده است . کتاب اختلاف‌الامصار. کتاب‌الردعلی‌مالك‌بن‌انس. کتاب‌رسالته‌فی‌الخراج‌الی‌الرشید. کتاب‌الجوامع. که برای یحیی‌بن‌خالد تألیف نموده ، ومشتمل برچهل کتاب است و درآن اختلافات‌مردم، وآرائی که درآن باره داده شده ، ذکر کرده است .

و ازکسانیکه ازابویوسف روایت کرده، معلی‌بن منصور رازی ، مکنی با بویعلی‌است، که فقه ، واصول، کتابهای او را روایت کرده ، و درسال دویست و یازده ، در بغداد وفات یافته است .

## بشربن ولید

ابوالولید بشربن ولید کندی ، از بزرگان اصحاب‌الرأی ، ؛ پیر مرد عفیفی بود که اصل ونسب ثابتی‌داشت ، و ازجانب مأمون قضاوت می‌نمود . ابوخالد مهلبی گوید، عمربن عیسی انیسی‌بمن گفت ، روزی در خانهٔ مأمون بودیم ، ؛ ابراهیم‌بن غیاث‌که با خریدن نظرمأمون ، قضاوت را بدست آورده بود ، از کنار ما گذشت ، بشر گفت ، قاضی زناکار، و قاضی مأبون ، وقاضی‌لوطی دیده بودیم ، چنین پندارم‌که قاضی کرایه‌هم ببینیم . وفات بشر در .....

## محمدبن‌حسن

مکنی بابو عبدالله ، بردهٔ بنی شیبان ، در واسط بدنیاآمده ، ودرکوفه نشو ونمایافته، و بطلب حدیث برخواسته . و ازمسعربن‌کدام ، ومالك‌بن مسعود ، وعمربن‌ذر ، واوزاعی، و ثوری، حدیث را شنیده وباابوحنیفه مجالست داشت ، و از وی عمل برأی رافراگرفت . سپس‌بر"قه[2] رفت و رشید قضاوت‌آنجا را بوی گذاشت . و پس از چندی معزول گردیده ، وهنگامیکه رشید رهسپار خراسان شد ، او را همراه داشت . و او در ری ، سال یکصد و

---

۱ــ ف (فقال) ش (یقال). ۲ــ رقه ــ رجوع کنید بصفحهٔ ۲۳۰ همین کتاب .

هشتاد و نه ـ درهمان سال وفات کسائی ـ وفات یافته وپنجاه وهشت سال از عمرش گذشته بود . وی درباب‌الشام ،کوچه ابوحنیفه خانهٔ داشت که درمیان‌آن مینشست ، وکتابهایش‌را بر وی میخواندند . در همان‌کوچه راوندی مؤلف کتاب‌الدوله ، همسایهٔ وی بوده ، و راوندیانی‌که از دولتیان بودند ، بگردش جمع‌میشدند ، و تعمدی داشت ، درهمان روزیکه محمد جلسه دارد ، بمسجد بیاید ،وکتاب خود را برآنان قرائت‌کند ، همینکه‌کسی از اصحاب محمد چیزی میخواند ، با فریاد او را خموش مینمودند . محمد ، نشستن در آن مسجد[1] را ترك‌کرد ، وبمسجد معلق[2] رفت‌که در اول‌کوچه اسد ، پشت ساباط رومی قرار داشت، ودرآنجا کتابهایش‌را بروی قرائت میکردند ، و این مرد رومی‌کسی بود که در راه خدا بمردم یاری میکرد . تألیفات محمد در اصول: کتاب‌الصلوة . کتاب‌الزکوة . کتاب المناسك . کتاب نوادرالصلوة. کتاب‌النکاح . کتاب‌الطلاق . کتاب‌العتاق و امهات‌الاولاد . کتاب‌السلم والبیوع . کتاب‌المضاربةالکبیر . کتاب‌المضاربةالصغیر. کتاب‌الاجارات‌الکبیر. کتاب‌الاجارات‌الصغیر. کتاب‌الصرف . کتاب‌الرهن . کتاب‌الشفعه . کتاب‌الحیض . کتاب المزارعةالکبیر . کتاب‌المزارعةالصغیر. کتاب‌المفاوضه وهی‌الشرکة . کتاب‌الوکالة . کتاب العاریة . کتاب‌الودیعة . کتاب‌الحوالة . کتاب‌الکفالة . کتاب‌الاقرار . کتاب‌الدعوی والبینات . کتاب‌الحیل[3]. کتاب‌المأذون‌الکبیر . کتاب‌المأذون‌الصغیر . کتاب‌القسمة . کتاب الدیات . کتاب جنایات‌المدبر والمکاتب . کتاب‌الولاء . کتاب‌الشرب . کتاب‌السرقة وقطاع‌الطریق. کتاب‌الصید والذبائح . کتاب‌العتق فی‌المرض . کتاب‌العین والدین . کتاب‌الرجوع عن‌الشهادات . کتاب‌الوقوف والصدقات . کتاب‌الغصب، کتاب‌الدور. کتاب‌الهبة والصدقات. کتاب‌الایمان و النذور والکفارات . کتاب‌الوصایا . کتاب حساب‌الوصایا . کتاب‌الصلح . (کتاب)الخنثی والمفقود. کتاب اجتهادالرأی . کتاب‌الاکراه . کتاب‌الاستحسان . کتاب اللقیط . کتاب‌اللقطة . کتاب‌الابق . کتاب‌الجامع‌الصغیر . کتاب اصول‌الفقه . وکتابی بنام ، کتاب‌الحج داردکه مشتمل برکتابهای زیادی است . کتاب‌الجامع‌الکبیر . کتاب امالی محمد فی‌الفقه ، وهی‌الکیسانیات . کتاب‌الزیادات . کتاب زیادةالزیادات . کتاب‌التحری.

---

۱ــ درمتن عربی دارد ( وکان ینزل بباب‌الشام فی‌درب ابی‌حنیفه ویجلس فی‌وسطه ) و نامی ازمسجد نبرده است. وذکر مسجد در اینجا معلوم میداردکه درکوچه ابو حنیفه مسجدی بوده‌که محمدبن حسن ، و روانندی نیز جلساتی درآن داشته‌اند .

۲ ـ در متن عربی (مسجدالمعلق) است ، و با تفحصی‌که بعمل‌آمد ، چنین مسجدی در بغداد نیافتیم ، و ممکن‌است ( المغلق ـ باغبن) باشدکه بمعنی ( دربسته ـ ومتروك) است .

۳ ـ ف (الحیل) .

کتاب‌المعاقل. کتاب‌الخصال . کتاب‌الاجارات‌الکبیر[1] . کتاب‌الرد علی‌اهل‌المدینة . کتاب نوادرمحمد ، بروایت ابن رستم.

## لؤلوئی

حسن‌بن زیاد لؤلوئی، مکنی بابوعلی ، از اصحاب ابوحنیفه ، و از کسانی است که از او آموخته وشنیده داشت . و فاضل وعالم بمذهب ابوحنیفه در رأی بود ، و یحیی‌بن آدم گوید: فقیه‌تر ازحسن‌بن زیاد ندیده‌ام . طحاوی ، وفات او را در سال دویست و چهار دانسته ، واین کتابها از اوست: کتاب‌المجرد لابی‌حنیفه ـ که او روایت‌کرده است . کتاب ادب‌القاضی. کتاب‌الخصال. کتاب معانی‌الاعیان. کتاب‌النفقات. کتاب‌الخراج. کتاب‌الفرائض کتاب‌الوصایا .

## هلال‌بن یحیی

مکنی‌بابوبکر ومعروف بهلال‌الرأی بود ، مذهب عراقیان را داشت ودر بصره اقامت میکرد. و همانجا در سال دویست و چهل و پنج وفات یافت . این کتابها از اوست : کتاب المحافرة . کتاب تفسیرالشروط . کتاب‌الحدود .

## عیسی‌بن‌ابان

ابوموسی عیسی‌بن‌عبدالله‌بن صدقه ، از فقهائی بود که در اجراء حکم شتابی داشت . گویند که وی از محمدبن حسن چیز کمی‌آموخته ، و نیز گویند، که در مجلس ابو یوسف حاضر نمیشد ، و حدیثهائی را که در رد شافعی آورده از کتاب سفیان بن سحبان گرفته است .

عیسی پیرمرد با عفافی‌بود که ده سال قضاوت‌کرد ، و در محرم سال دویست و بیست وفات یافت ، و قثم‌بن جعفربن سلیمان بروی نماز گذارد .

بخط حجازی خواندم : عیسی‌بن ابابن صدقةبن عدی بن مردانشاه ، از مردم فسا[2] بوده و در زمان منصور جیرهٔ تحصیلداران ، وکسانیکه مالیات را جمع‌آوری میکردند ؛ با او بوده ، و هنگامیکه منصور از نرمی و فروهشتگی حاجبانش بوی شکایت نمود او رابه استخدام مردم وقیح وبی‌آبروئی راهنمائی کرده ، منصورکه پرسید آنها، چه‌کسانی باشند، گفت : از یمامه[3] گروهی را خریداری نمائید ، که در آنجا مردمان فرومایه و پستی

---

۱ــ ظاهراً مکرراست .
۲ــ فسا ـ ازشهرهای فارس است ( معجم‌البلدان ) .
۳ــ رجوع کنید بصفحهٔ ٤١ همین کتاب .

تربیت کنند ، منصور هم چندنفری از آنها خریده و دربانی خود را بآنان گذاشت ، و ربیع حاجب یکی از آنان بود .

عیسی‌بن ابان این تألیفات را داشت : کتاب الحجج[1] . کتاب خبر الـواحد . کتاب الجامع . کتاب اثبات القیاس . کتاب اجتهادالرأی .

## سفیان بن سحبان

از اصحاب‌الرأی، واز فقهاء و متکلمان مرجئه بود . و ازکتابهای اوست: کتاب...

## قدیدبن جعفر

از فقهاء اصحاب‌الرأی بود، و از ابوحنیفه‌آموخته ، واز مرجئه نیز بشمار میرفت، در فقه از وی تصنیفاتی ندیده‌ام ، و درکلام اینها را دارد ...

## ابن سماعه

ابوعبدالله محمدبن سماعه تمیمی ، از محمدبن حسن آموخته ، تألیفات‌وتصنیفاتی در اصول فقه دارد ، وفاتش در سال دویست وسی‌وسه بوده ، و در غربی بغداد قضاوت مینمود ، این‌کتابها از اوست : کتاب ادب‌القاضی . کتاب المحاضر والسجلات. وکتابهائی‌از محمدبن حسن روایت‌کرده ، که در پیش گفته‌ایم .

## جوزجانی

ابوسلیمان جوزجانی ، از محمدبن حسن‌آموخته ، و مرد پارسا و متدین ، وفقیه ، و محدثی بود . و درکـوچه اسد منزلی داشت وکتابهای محمد را بروی میخواندند . بخط حجازی خواندم ، درآشوب دورهٔ امین ، جوزجانی مردی را دیدکه درحال دویدن است ، و مردی هم با شمشیر برهنه دنبالش میدود، و فریاد میزند ، او را دستگیر کنید ، مردم‌آن مرد راگرفتند ، و دنبال‌کننده رسیده واو را بقتل رسانید . ازآن مردم پرسید آیا این‌مرد را میشناختید ، گفتند هیچیك از این دونفر را نمیشناسیم ، گفت ، پس مردی راگرفتید تا کشته شود ، و سوگند یاد نمودکه با آنان در یکجا زندگانی نکند ، وبطاقات عکی‌رفته ،

---

۱ــ ف (الحج) .

ودرآنجا بود که ابن بلخی کتابهایش را قرائت نمود. و همینکه آن‌آشوب برطرف گردید، برای آنکه بآن محله خو گرفته بود ، بکوچه اسد بر گشته ، ودرآنجا خانهٔ خـریداری کرده ، و گفت‌من از امروز بغدادی شدم ، چه یکنفر هرقدر که درشهری اقامت داشته باشد، تا زمانیکه صاحب‌خانه نشده ، از مردم‌آن شهر بشمار نمیرود . سپس گفت : علی‌بن‌ابوطالب رضی‌الله عنه کوفی بود، وعبدالله‌بن عباس طائفی[1] بود ، برای اینکه درآن جاها خانه داشتند. واو درهمان خانه بود تا درسال ...که وفات یافت ، ومصنفاتی هم نداشت ، فقط کتابهـای محمدبن حسن را روایت کرد .

## علی رازی

کنیه‌اش .... از پیروان‌مذهب عراقیان، و از علماءآنان بود . این کتابها ازاوست : کتاب المسائل‌الکبیر . کتاب المسایل‌الصغیر . کتاب‌الجامع .

## خصاف

نامش احمدبن عمربن مهیر شیبانی خصاف ، مکنی بابوبکر ، فقیهی عارف بفرائض، و محاسبی بود که رویه اصحاب این فن را بخوبی میدانست ، و نزد مهتدی چنان تقدم پیداکرد که مردم میگفتند : این است کسیکه قدرت ابن ابو دؤاد را زنده کرده ، وجهیمه[2] را جلو انداخته است . خصاف . کتاب الخراج را برای مهتدی تألیف کرد ، و هنگامیکه مهتدی کشته شد، زندگانی خصاف را غارت کردند ، وگفته شد که پارهٔ ازکتابهایش ازمیان رفت ، از آن جمله کتابی در مناسك تألیف کـرده بود . که بدست نیامد . وی در سال ... وفات یافته ، و این کتابها از اوست : کتاب‌الحیل . کتاب الوصایا . کتاب الشروط الکبیر. کتاب الشروط‌الصغیر . کتاب الرضاع. کتاب المحاضروالسجلات . کتاب ادب‌القاضی . کتاب الخراج‌للمهتدی . کتاب النفقات . کتاب اقرارالورثة بعضهم لبعض[3] . کتاب العصیر واحکامه و حسابه . کتاب النفقات علی‌الاقارب . کتاب احکام الوقوف . کتاب ذرع‌الکعبة والمسجد والقبر .

---

۱ــ طائف ــ شهری از شهرهای حجاز است که در جنوب شرقی مکه قرار دارد (معجم‌البلدان) .

۲ــ جهمیه، یکی از فرقه‌های اسلام است که بجهم‌بن صفوان انتساب داشتند (ملل ونحل شهرستانی ج ۱ ــ ص ۱۳) .

۳ــ ف (بعضهم ببعض) .

## ابن ثلجی

ابوعبدالله محمدبن شجاع ثلجی، که در زمان خودبر کسانیکه باوی در یکپایه‌بودند برتری داشت . در فقاهت پارسا ، وباثبات رأی بود . و اوست‌که فقه ابو حنیفه را از هم شکافته . ودلائلی برآن آورده ، و علل آن را روشن نموده ، وبا احادیث تقویت‌کرده ، و در سینه‌ها جایگزینش ساخت ، وی از واقفه در قرآن بود[1] ولی با عقیده اهل عدل و توحید موافقت داشت .

محمدبن اسحاق گوید : بخط ابن‌بامداد[2] خواندم ، که محمدبن شجاع گفت : اسحاق بن ابراهیم مصعبی از دوستان من بوده و بمن گفت : امیرالمؤمنین مرا پیش خودخوانده ، و از من خواست از میان فقهاء مردی را برایش انتخاب‌کنم‌که حدیث را نوشته ، و در فقه بپایه اجتهاد رسیده باشد ، قامتش بلند و اندامش زیبا و نژادش از خراسانیانی باشدکه در دولت ما تربیت یافته و ازآن پشتیبانی‌کند ، تا من قضاوت را باو واگذار نمایم ، من باو گفتم‌که جز محمدبن شجاع ، کسی را باین صفات سراغ ندارم ، و این امر را با وی در میان خواهم‌گذاشت ، گفت همین‌کار را انجام بده ، هرگاه موافقت‌کرد ویرا نزد ما بیاور. حالا ای ابوعبدالله ، این دیگر با تو است ، من بـامیرالمؤمنین گفتم : مرا بقضاوت نیازی نیست . و این امر برای یکی از این سه‌نفر مفید است ، کسیکه مالی بدست نیاورده ، یـا جاه ومنزلتی ندارد ، ویا جویای نام باشد[3] . اما من مال فراوانی دارم وبا ثروت هستم، و امیرالمؤمنین‌که مالی بمن ارزانی دارد آن‌را پخش[4] نمایم ، و اگر نیازمند بودم ، آنرا دریافت میداشتم . اما شهرت و نام ، که من نزد آنانکه بقصد ما ، برای طلب دانش و فقه میآیند آنقدر دارم که مرا کفایت کند .

وفات وی درسال دویست وپنجاه وهفت، و بقولی ، شش ، در روز سه شنبه دهم‌ذیحجه بود ، وابوعبدالله محمدبن طاهر بر وی نماز گذارد ، و درخانه‌ئکه منزل داشت بخاك‌سپرده

---

۱ـ ف (من‌الواقفة علی‌القرائة) ش (من‌الواقفة فی‌القرآن) و ظاهراً مراد توقف‌کنندگان در اظهار نظر نسبت باعجاز قرآن است . (ر.ك. ملل ونحل ابن‌حزم ـ ج ۳ ص ۱۶ ـ چاپ افست و اتقان سیوطی ج۲ ص ۱۱۸) .

۲ـ ف (بخط ابن‌الحجازی) .

۳ـ ف (و انمـا یصلح‌القضاء لاجل ثلاثة لمن یکتسب مالا اوجاها اوذکراً) ش ( وانما یصلح لاحدالثلاثة ، لم یکتسب مالا اوجاها اوذکراً) .

٤ـ ف (لافربه) ش (لافرقه) .

شد. واین کتابها از اوست. کتاب تصحیح‌الاثار ـ بزرگست[1]. کتاب النوادر . کتاب‌المضاربه. کتاب ....

## قتیبة بن زیاد قاضی

فقیه‌ترین مرد زمان خود ، بر مذاهب عراقیان بوده و در نوشتن شرائط مهارتی داشت ، و هموست که صورت مجلس موقوفات احمدبن جنید را نوشته ، وبرای او ازثمر و بهرهٔ وقف چیزی‌منظور نموده[2] و این کتابها از اوست : کتاب‌الشروط ـ کاملا آنرا دیده‌ام. کتاب المحاضر والسجلات والوثائق‌والعهود . کتاب بزرگیست .

## طحاوی

ابوجعفر محمدبن احمد[3] بن سلمة‌بن سلامة‌بن عبدالملك ازدی طحاوی، از دهکدهٔ از دهستان مصر ، بنام طحا[4] بود ، و با داشتن هشتاد سال ، مـوهای سیاه در ریشش بیش از موی سفید دیده میشد، وفقیه برمذهب عراقیان بود . در علم و زهد یگانه زمان خود بشمار میرفت . گویند ویرا وادار کردند برای احمد بن طولون کتابی در نکاح ملك یمین[5] تألیف کندکه درآن نکاح‌خادم را مجاز شمارد والله اعلم . وی درسال سیصدوبیست ودو وفات یافت، و این کتابهااز اوست : کتاب‌الاختلاف بین‌الفقهاء، کتاب بزرگیست که نا تمام مانده ، وآنچه از آن بدست‌آمده درحدود هشتادکتاب بترتیب کتابهائی است که در اختلافات تألیف شده وهمان‌رویه‌رادارد،وما احتیاجی‌بذکر آنها نداریم. وجزآن کتاب،این تألیفات‌نیز ازاوست: کتاب الشروط‌الکبیر. کتاب‌الشروط‌الصغیر. کتاب المختصرالکبیر. کتاب المختصرالصغیر . کتاب‌شرح‌الجامع‌الکبیر. کتاب‌شرح‌الجامع‌الصغیر. کتاب‌المحاضروالسجلات. کتاب‌الوصایا. کتـاب‌الفرائض . کتاب شرح مشکل احادیث رسول‌الله صلعم ـ درحـدود هزار ورق . کتاب نقض‌کتاب المدلسین علی‌الکرابیسی . کتاب احکام‌القرآن . کتاب شرح معانی‌الاثار . کتاب العقیده . کتاب التسویه بین حدثنا واخبرنا کوچك است .

---

۱ـ ف (الکبیر) ش (کبیر) .

۲ـ درمتن عربی (فهلّ) وهل ـ از هلل بمعنی ثمره وبهره است (اقرب‌الموارد) .

۳ـ ف (احمدبن محمد) ، ٤ـ طحا ـ در شمال صعید مصر و درغربی نیل است (معجم‌البلدان) . ٥ـ ملك یمین‌که در قرآن هم‌آمده براماء ـ کنیزان اطلاق میشود که بندهٔ زرخرید باشند (ر.ك. کتاب النکاح شرایع) .

## علی بن موسی قمی

یکی از فقیهان مشهور عراق، و ازعلماء فاضل و صاحب تصنیف ، و مکنی بابوالحسن است . وی بر کتابهای شافعی انتقاداتی داشته و آنها را ردکرده ، و ازکتابهـای اوست : کتاب احکام‌القرآن ـ بزرگست . کتاب بعض‌ماخالف فیه‌الشافعی العراقیین فی‌احکام‌القرآن. کتاب اثبات القیاس والاجتهاد و خبرالواحد .

## (علی رازی)

و ( ..... )

## ابوحازم قاضی

عبدالحمیدبن عبدالعزیز . مرد جلیل‌القدریست که از مشایخ بصره آموخته ، ودر شام، وکوفه ، وکرخ ، قضاوت داشته . و ابوالحسن کرخـی ویرا دیده بود . این کتابهـا از اوست : کتاب المحاضر والسجلات . کتاب الفرائض . کتاب ادب‌القاضی .

## ابن موصل

نامش ... و مذهب عراقیان را داشت . این کتابها از اوست : کتاب الشروط الکبیر . کتاب الوثائق والسجلات .

## ابوزید

احمدبن زید شروطی، از مردم عراق ، و این کتابها از اوست : کتاب‌الوثائق. کتاب الشروط‌الکبیر . کتاب الشروط الصغیر .

## یحیی بن بکیر[1]

از مردم عراق ، و ازکتابهای اوست : کتاب الشروط .

## بردعی

نامش احمدبن حسین ، از فقیهان عراق ، وکسی است کـه ابوالحسن کرخی بر وی

---

۱ــ ف (بکر)

قرائت داشته . و در واقعه قرمطیان عازم حج گـردید و در راه وفات یافت . از کتابهـای اوست : کتاب ....

## کرخی

ابوالحسن عبیدالله بن حسن کرخی، فقیه‌عراق که انگشت‌نما بوده، و ازوی میآموختند. و فقهاء مبرز ، در آن زمان ، بروی قرائت کرده بودند . و بی گفتگو ، یگانه عصر خود بشمار میرفت ولادتش در ... و در شعبان سال سیصد و چهل وفـات یافت . و این کتابها از اوست : کتاب المختصر فی‌الفقه . کتاب الاشربه و تحلیل نبیذالتمر .

## رازی

ابوبکر احمدبن علی ، که در روز یکشنبه هفتم ذیحجه سال سیصدوهفتاد وفات یافت. و این کتابها از اوست : کتاب شرح مختصر الطحاوی . کتاب احکام القرآن . کتاب شرح‌ـ الجامع‌الکبیرلمحمدبن الحسن ـ نسخهٔ اول . کتاب شرح الجامع‌الکبیر ـ نسخهٔ دوم . کتاب المناسك ـ نازك است .

## ابوعبدالله بصری

در مقاله متکلمان ذکری از وی شده ، و در فقه این تألیفات را داشت : کتاب جواز الصلوة بالفارسیهٔ .

## ابن اشنانی عراقی

و ازکتابهای اوست : کتاب الشروط .

## فرحی عراقی

ازکتابهای اوست : کتاب الشروط .

بسم الله الرحمن الرحیم

فن سوم ـ از مقاله ششم

## از کتاب الفهرست

## در اخبار

## علماء و کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

## اخبار شافعی و اصحابش

محمدبن اسحاق گوید: بخط ابوالقاسم حجازی ، درکتاب اخبارالداخلة فی‌التاریخ، خواندم ، که ابوعبدالله محمدبن ادریس ، از فرزندان شافع‌بن سائب‌بن عبیدبن عبد زیدبن هاشم‌بن عبدالمطلب بن عبد مناف است . وباز بخط وی خواندم که گوید :

مردی از بنی‌لهب در ناحیه مغرب[1] سربرداشت ، او را دستگیر و بنزد هارون‌الرشید روانه کردند، وشافعی با او بود، رشیدبآن لهبی گفت : هوای نفس، تو را باین بلندپروازیها درآورده بگوببینم ، کدامیك بزرگوارتر ، وبالاتر بودند ، جد تو ، یا جد من ، تومیدانی که جدت چه حکایتهائی داشت ، و سرانجام‌کارش چه بود ، و سخنان زنندهٔ بوی گفته ،

---

۱ـ رجوع کنید بصفحهٔ ۳٤ همین کتاب .

و چون درخواست‌عفو کرده بود ، امر کرد ویرا بزندان اندازند ، سپس بشافعی رو کرده‌و گفت ، تو را چه واداشت که با او همراهی کنی، شافعی گفت ، من در تنگنای فقر ودرویشی بودم ، و بشهرها میرفتم تا از احسان مردم بهره‌مند گردم ، و از این جهة بمصاحبت با او درآمدم ، فضل‌بن ربیع از هارون خواستار عفو وی گردیده ، و او هم ویرا بفضل بخشید .

شافعی مدتی در مدینةالسلام اقامت نمود، و محمدبن شجاع گوید ، که شافعی درلباس مغنیان ازکنارما میگذشت، درحالیکه برخری سواربوده ، و جامه حاشیه‌داری بتن میکرد ، و موی مجعدی داشت .

شافعی بملازمت محمدبن حسن درآمد وتمام‌کتابهای اورا برشته تحریردرآورد. و ربیع‌بن سلیمان از قول شافعی نقل‌کرده است‌که من بـاندازه بار شتر، ازکتابهای محمد نوشته‌ام .

شافعی در تشیع[1] شدتی نشان میداد ، روزی شخصی ازوی سئوالی‌کرده ، و او هـم جوابش را داد . آن شخص اظهار داشت ، این جواب تو برخلاف گفته علی‌بن ابوطالب ، رض ـ است . شافعی بوی گفت : اگر ثابت‌کنی که علی‌بن ابوطالب چنین گفته ، من گـونه خود را برخاك گذارم، واعتراف بخطای خود نموده ، وازگفته خود ، بگفته او برگردم. ونیز روزی بمجلسی درآمدکه برخی از طالبیان درآن مجلس بودند ، وگفت من‌درمجلسی که یکنفر از آنان حضور داشته باشد ، سخن نگویم . چه سخنگوئی شایستهٔ آنان بوده و ریاست و فضل برای آنهاست .

وگوید[2] در سال دویست بمصر رفت ، و مقیم آنجا گردید . و ربیع‌بن سلیمان از وی آموخت ، شافعی طبع شعر داشت . وابوالفتح بن نحوی ، از قول ابـوالحسن بن صابونی مصری ، نقل‌کند ، که میگفت ، قبر ابو عبدالله شافعی را درمصر، میان بیطار بلال وبرکتین دیدم که لوحی از مس روی قبرش آویزان بوده ، و این نوشته را داشت :

قضیت نحبی فسر قوم — حمقی بهم غفلة ونوم[3]

کان یـومی علی حتم[5] — ولیس للشامتین یوم[4]

---

۱ــ ش ـ در حاشیه دارد (چون‌مصنف از شیعیان سرسختی است میخواهد بشافعی افتخار ورزد . و دروغ گفته است) .

۲ــ گویا مرجع ضمیر ، محمدبن شجاع باشد .

۳ــ مرگ من سررسید، وگروهی از ابلهان شاد شدندکه درغفلت و خواب فرورفته‌اند.

۵ــ گویا چنین روزی برای من حتمی بوده و بران خوشحال شوندگان از مرگم چنین روزی نیست .

شافعی در سال دویست و چهار در مصر وفات یافت . واین‌کتابها از اوست : کتاب المبسوط فی‌الفقه ـ این‌کتابرا ربیع بن سلیمان ، و زعفرانی ، از وی روایت نموده ، و مشتمل است بر : کتاب‌الطهارة . کتاب الصلوة . کتاب‌الزکوة . کتاب الصیام . کتاب‌الحج . کتاب الاعتکاف . کتاب . . . . .

محمدبن اسحاق گوید : در نسخهٔ بخط ابن ابوسیف[1] چنین‌خواندم : کتاب الرسالة. کتاب‌الطهـارة . کتاب‌الامامة . کتاب استقبال القبلة . کتاب الجمعة . کتاب صلوة‌الخوف . کتاب صلوة العیدین . کتاب صلـوة الخسوف . کتاب‌الاستسقاء . کتاب صلوة التطوع . کتاب صلوة المرتدالصغیر . کتاب صلوة‌المرتدالکبیر . کتاب‌الزکوة . کتاب فرض‌الزکاة . کتاب احکام‌القرآن . کتاب المناسك. کتاب‌البیوع . کتاب اختلاف مالك والشافعی . کتاب جراح‌العمد . کتاب‌الرهن الکبیر . کتاب‌الرهن الصغیر . کتاب اختلاف الحدیث . کتاب‌اختلاف‌العراقیین. کتاب‌الیمین‌مع‌الشاهد . کتاب قتل‌المشرکین . کتاب قتال اهل‌البغی . کتاب‌الغصب. کتاب الاسارى والمغلول[2] . کتاب التعریس بالخطبة . کتاب‌الاستبراء والحیض . کتاب غسل‌المیت . کتاب الجنائز . کتاب السبق والـرمی . کتاب الاحباس والبلوغ . کتاب الحدود و کرى‌الدواب[3] . کتاب الرضاع . کتاب الطعام والشراب . کتاب البحیرة والسائبة . کتاب المزارعة . کتاب‌العمرى والرقبى. کتاب‌الاشربة . کتاب فضائل قریش . کتاب‌الشعار[4] . کتاب النشوز والخلـع . کتاب مسئلة الخنثى . کتاب الاعتکاف . کتاب المساقـات . کتاب الصید . کتاب‌الولیمة . کتاب الشفعة . کتاب القراض . کتاب قرض‌الله[5] . کتاب الاجارات والغارمین والرجل یکرى الدابة . کتاب احیاءالموات . کتاب الشروط . کتاب‌الظهار. کتاب الایلاء . کتاب اختلاف الزوجین . کتاب الضحایـا . کتاب المواریث . کتاب عتق امهات الاولاد . کتاب اللقطة . کتاب اللقیط . کتاب بلـوغ الـرشد . کتاب مختصر الحـج الصغیر . کتاب مسئلة المنی . کتاب اباحـة الطلاق . کتاب الصیام . کتاب المدبر . کتاب المکاتب . کتاب الولاء والحلف . کتاب الاجارات‌الکبیر. کتاب الاجماع . کتاب الصداق. کتاب الشهادات . کتاب ماخالف العراقیین علیا وعبدالله . کتاب‌اللعان . کتاب مختصرالحج‌الکبیر . کتاب قسم الفئی . کتاب‌القرعة . کتاب الجزیة . کتاب‌الوصایا . کتاب‌الدعوى والبینات . کتاب‌تحریم‌الخمر. کتاب الرجعة . کتاب ادب‌القاضی . کتاب عددالنساء . کتاب القطع والسرقة . کتاب

---

۱ـ ف (یوسف) .
۲ـ ف (والغلول) .
۳ـ ف (الرقاب) .
٤ـ ظاهراً (الشغار ـ با غین) باشد وشغار نکاحی درجاهلیت بود (ر.ك. کتاب النکاح شرائع) .
۵ـ ف (فـرض‌الله) ش ـ بی‌نقطه است و ظاهراً (قرض الله) باشد و اشاره بـآیهٔ ۱۸ از سوره حدید در قرآن است .

الایمان والنذور . کتاب الصید والذبائح . کتاب الصرف . کتاب الرد علی محمد بن الحسن. کتاب عسرة النساء . کتاب سیر الواقدی. کتاب سیر الاوزاعی. کتاب الحکم فی الساحر والساحرة. کتاب الودیعه والاقضیة . کتاب وصیة الحامل . کتاب شهادة القاذف . کتاب صدقة الحی عن المیت. کتاب الرجل یضع مع الرجل بضاعة . کتاب العاریة . کتاب المواریث . کتاب الحکم بالظاهر . کتاب ابطال الاستحسان .

## نام راویان از شافعی و کسانیکه از وی آموختند

## ربیع بن سلیمان مرادی

از قبیله مراد . و مکنی بابوسلیمان ، مؤذنی بود در مصر که از دولت برای اینکار مواجب میگرفت. و نژادش مصری بود . و کتاب الاصول . شافعی را روایت نموده ، و آنرا المبسوط نامید ، و درسال دویست وهفتاد در مصر وفات یافت . و ابن‌سیف ، نامش ابوبکر احمدبن عبدالله‌بن سیف بن‌سعید، و ابوعبدالله محمدبن حمدان طرائفی ، و اصم نیشابوری ، و عبدالله‌بن ابوسفیان موصلی ، که همه از ربیع روایت کرده‌اند .

## زعفرانی

ابوعبدالله حسن‌بن‌محمدبن صباح، ازشافعی- المبسوط- را، بهمانگونه‌که ربیع‌روایت نموده بود با مختصر اختلافی ، روایت کرده ، ولی عمل علماء برآن نبوده ، و بروایتی‌که ربیع کرده است عمل کنند ، و نیازی هم بشمردن کتابهائیکه زعفرانی روایت نموده نیست ، زیرا کمیاب گردیده وبیشتر آنها مندرس شده (و از میان رفته) و از این ببعد هم کسی ازآن نسخه‌برداری نمیکند . وی در سال دویست و شصت وفات یافت .

## ابوثور

ابراهیم‌بن خالدبن الیمان، فقیه‌کلبی ، از شافعی آموخته ، ومبسوطی بترتیب کتابهای شافعی دارد . و بیشتر مردم آذربایجان . و ارمنستان بفقه او عمل کنند . وفاتش در سال دویست و چهل ، و از تألیفات اوست : کتاب الطهارة . کتاب الصلوة . کتاب الصیام . کتاب المناسك .

## کسانیکه از ابوثور آموختند

ابن جنید ، نامش ... از بزرگان و برجستگان اصحاب او بود .

عبیدبن خلف بزاز ، او نیز از بزرگان اصحاب او بود .

عیالی ـ پیرو مذهب ابو ثور ، ونامش ابوجعفر احمدبن محمد عیالی ، و ازکتابهای اوست : کتاب المعاقل والدیات .

منصوربن اسماعیل ، مصری . وفاتش در ... و ازکتابهای اوست : کتاب زادالمسافر فی‌الفقه .

## و ازکسانیکه از شافعی آموخته بودند

## محمد بن عبدالله

بن عبدالحکم ، از شافعی روایت‌کرده ، و از دوبرادرش که مالکی بودند بسر کنار بود . وفاتش در ... و ازکتابهای اوست : کتاب السنن علی مذهب‌الشافعی .

## حرملة‌بن یحیی

از مصریانی است‌که از شافعی آموخته بود .

## یحیی‌بن نصرخولانی

از مردم مصر ، وکتاب شافعی در رد ابن علیه را ، روایت‌کرده است .

## بویطی

نامش یوسف‌بن یحیی ، مکنی بابو یوسف[1] از شافعی روایت‌کرده ، و ربیع گوید ، بویطی از زندان نامهٔ بمن نوشت و درباره مردانیکه درحلقه درسش حاضر میشدند سفارش کرد ، که نسبت بآنان بردباری داشته باشم ، و نوشته بود من از شافعی شنیده‌ام که میگفت:

اَهینُ لَهُمْ نَفْسی لِکَی یُکْرِمُونَها  وَلَنْ یُکْرَمَ النَفْسُ الَّتی لاتُهینها[2]

تألیفات بویطی : کتاب‌المختصرالکبیر . کتاب المختصر الصغیر . کتاب الفرائض. که

---

۱ــ ف (ابویعقوب) .  ۲ــ نفس خود را در مقابلشان کوچك شمرم تا گرامیش دارند ونفسی که کوچك شمرده نشود گرامی نمیگردد .

ربیع‌بن سلیمان ، ابواسماعیل ترمدی ، از بویطی روایت کرده‌اند .

## مزنی

ابو ابراهیم اسماعیل‌بن ابراهیم‌بن ابراهیم مزنی ، از قبیله مزینه ، از قبائل یمن و فقیه پارسائی بمذهب شافعی بود . و در میان اصحاب شافعی فقیه‌تر از وی ، و صالح‌تر از بویطی دیده نشد . وفاتش ، روز چهارشنبه در مصر بود و روز پنجشنبه سلخ ربیع‌الاول سال دویست وشصت‌وچهار بخاك سپرده‌شد. وربیع‌بن‌سلیمان مؤذن، ومصاحب شافعی، بروی نماز گذارد . و این کتابها از اوست : کتاب المختصر الصغیر . این کتاب در دست مردم بوده ، و اصحاب شافعی برآن تکیه داشته ، و آنرا میخوانند و شرح کنند . و روایتهای مختلفی دارد که بیشتر آنها از نیشابوری واصم ، بنام ... و ابن اکفانی عبدالله‌بن صالح . وبرادر مروزی جوهری است که ، موسوم بـاحمد بن موسی بود . کتاب المختصر الکبیر ـ متروك است . کتاب الوثائق .

## مروزی

ابو اسحاق ابراهیم بن احمد مروزی ، مصاحب مزنی، واین کتابها از اوست : کتاب شرح مختصرالمزنی ـ اول ودوم . کتاب الفصول فی‌معرفةالاصول . کتاب‌الشروط والوثائق. کتاب الوصایا و حساب‌الدور . کتاب‌الخصوص والعموم .

## زبیری

زبیری یکی از شافعیان . و نامش زبیربن عبدالله بن سلیمان بن عاصم بن منذربن زبیربن عوام‌است ، و بعد از سال سیصد درگذشت ، و این کتابها از اوست : کتاب مختصر ـ الفقه ـ معروف ـ بالکافی . کتاب الجامع فی‌الفقه . کتاب الفرائض .

## مروزی دیگر

نامش احمد بن نصر ، و این کتابها از اوست : کتاب اختلاف الفقهاء الکبیر . کتاب اختلاف الفقهاءالصغیر .

## ابن‌شریح

ابوالعباس احمد بن عمربن شریح ، از زمرهٔ شافعیان ، و فقها ، و متکلمان آنان بوده، و میان او ومحمدبن داود ، در محضر ابوالحسن علی‌بن عیسی مناظراتی شده است. وفاتش در سال سیصد و پنج ، و این کتابها از اوست : کتاب الرد علی محمد بن الحسن . کتاب الرد علی عیسی‌بن ابان . کتاب التقریب بین المزنی والشافعی . کتاب جواب القاسانی[1] کتاب مختصر فی‌الفقه .

## ساجی

ابو یحیی زکریابن یحیی‌بن محمدبن ساجی، از مزنی، و ربیع ، ومصریان آموخته، و ازکتابهای اوست : کتاب الاختلاف فی‌الفقه .

## قاسانی[2]

محمدبن اسحاق ، مکنی بابوبکر ، از مردم قاسان[3] است ، که در ابتدا از داودیان بود ، و بعد بمذهب شافعی گروید ، و در آن بپایه بلندی رسید . و در نزد همکیشانش برجستگی پیدا کرده و صاحب نظر و رأی بود . این کتابها از اوست : کتاب الرد علی‌داود فی‌ابطال القیاس. کتاب اثبات القیاس للقاسانی[4] . کتاب الفتیا الکبیر . کتاب صدر کتاب الفتیا. کتاب اصول الفتیا .

## اصطخری ابوسعید

در جوانی ریاست مذهب شافعی را پیدا کرد . و موثق و عفیف ، و فقیه برجستهٔ بود. و در روز جمعه چهاردهم جمادی‌الاخر سال بیست و هشت[5] ، درگذشت . و در مقابر الدیر[6] بخاك سپرده شد . واین کتابها از اوست : کتاب الفرائض الکبیر . کتاب الشروط والوثائق و المحاضر والسجلات .

---

۱و۲ـ (القاشانی) . ۳ـ ف (قاشان) و قاسان از شهرهای ماوراء النهر است (ر.ك. قاموس الاعلام ترکی) . ٤ـ ف (للقاشانی) . ٥ـ ظاهراً سال سیصد و بیست وهشت است . ٦ـ مقابر الدیر ـ در بغداد و در جائی است که امروز بمقبره شیخ معروف کرخی است (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ص ۱۰ـ۸۹ـ۹۱) .

## ابن صیرفی

ابوبکر محمدبن عبدالله صیرفی شافعی ، ویژه ابوالحسن علی‌بن عیسی . و از خاصان او ، و از بزرگان و متکلمان شافعیان بشمار میرفت . ولادتش در .... و در روز جمعه دوازدهم ماه ربیع‌الاول سال سیصد و سی درگذشت . و این کتابها از اوست : کتاب البیان فی‌دلائل الاعلام علی اصول‌الاحکام . کتاب شرح رسالة الشافعی . کتاب حساب الدور . کتاب نقض کتاب عبیدالله‌بن طالب الکاتب لرسالةالشافعی . کتاب الفرائض .

## ابوعبدالرحمن شافعی

نامش .... و این کتابها از اوست : کتاب الاجماع والاختلاف . کتاب المقالات فی‌اصول‌الفقه ـ بجز اولی .

## طبری

ابوعلی حسن بن قاسم ، از شافعیان است ، و از کتابهای اوست : کتاب مختصر مسائل الخلاف فی‌الکلام والنظر .

## ابوالطیب بن سلمه

.....

## ابوالحسن

محمدبن احمدبن ابراهیم‌بن یوسف‌بن احمدکاتب ، از بزرگان شافعیان ، و در سال دویست و هشتاد و یك درحسنیه[1] بدنیا آمده ، و در مذهب شیعه کتابهائی تألیف کرده ، و در مذهب شافعی این کتابها از اوست : کتاب البصائر . کتاب الایلاء . کتاب المستعذب . کتاب الرد علی‌الکرخی . کتاب المفید فی‌الحدیث . و تألیفاتش در مذهب شیعه بجای خود خواهد آمد .

---

۱ـ حسنه شهریست در مشرق موصل و منسوب بحسن است (معجم‌البلدان) .

## ابن‌سیف ، فارض

نامش ... و ازکتابهای اوست ....

## ابن اشیب

ابوعمران موسی بن اشیب ، فقیه مـذهب شافعی ، و از متکلمـان است . ازکتابهای اوست .....

## ابوالطیب

بن سلمه . از شافعیان است . وفاتش در ... و ازکتابهای اوست ....

## ابوالطیب ملقی

و ازکتابهای اوست .....

## اهوازی

.....

## ابن جنید

ابوالحسن ... قاضی . و ازکتابهای اوست ....

## ابوحامد

قاضی بصری ، از شافعیان است که در . . . وفات یافت ، و نامش احمـد بن بشر بن عامریست، واین کتابها ازاوست : کتاب الجامع الکبیر- درهزار ورق. کتاب الجامع الصغیر. کتاب الاشراف علی اصول الفقه .

## آجری

ابوبکر محمد بن حسین بن‌عبیدالله آجری ، فقیه . ویکـی از عابدان صالح بود ، و کتابهای زیادی دارد که در جای خود ذکر نموده‌ایم. وی در مکه اقامت داشت ، ودر همین

نزدیکیها وفات یافته و از شافعیان بشمار میرفت. این کتابها از اوست : کتاب مختصرالفقه . کتاب احکام‌النساء . کتاب النصیحة ـ مشتمل برچندین کتاب در فقه .

## ابن شقراء خفاف

شافعی ، و مجاور مکه بود . نامش ... و ازکتابهای اوست ....

## ابن رجا

ابوالعباس ، از شافعیان بصره ، وقائمقام قاضی در بصره بود . این کتابها از اوست : کتاب علل‌الشروط . کتاب‌الشروط ، و این کتاب بزرگ است ، و شافعیان آن را میستایند و نیکو شمرند .

## ابن دینار همدانی

و ازکتابهای اوست : کتاب‌الشروط ـ کتابی است بزرگ ودر نهایت خوبی ، درحدود هزار ورق .

## ابوالحسن نسوی

نامش ... و ازکتابهای اوست : کتاب المسایل والعلل والفروق .

## ابوبکر

محمدبن ابراهیم بن منذر نیشابوری . فقیه مذهب شافعی ، و از برجستگان در آن مذهب است . و این کتابها از اوست : کتاب المسایل فی‌الفقه . کتاب‌القیاس .

## فرجی

ابوالعباس احمدبن ابراهیم‌بن محمد فرجی ، فرائضی ، و ازکتابهای اوست : کتاب البیان لاحکام‌الفرائض ـ بزرگست .

## ابن ابوهریره

ابوعلی ، وفاتش در .... و این کتابها از اوست : کتاب المسایل . کتاب التعلیق فی‌ـ الفقه والمسایل .

## قفال

ابوبکر . از کتابهای اوست : کتاب الاصول .

## ابوالحسن بن خیران

این کتابها از اوست : کتاب اللطیف . کتاب المقدمات .

# داودبن علی

بسم الله الرحمن الرحیم

## فن چهارم ـ از مقاله ششم

## از کتاب الفهرست

## در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

## اخبار داود و اصحابش

ابوسلیمان داودبن علی‌بن داودبن خلف اصفهانی ، اول کسی است که ، قول بظاهر کتاب و سنت را گرفته ، و جز آن را از رأی و قیاس رها کرد . و بسیار با فضل ، و صادق و پرهیزکار بود ، و درسال دویست و هفتاد درگذشت . این کتابها از اوست : کتاب‌الایضاح. کتاب الافصاح . کتاب الدعوی والبینات ـ بزرگ است . کتاب‌الاصول . کتاب الحیض .

محمدبن اسحاق گوید : دریك ورقهٔ که خط کهنهٔ داشت، و گمان دارم در زمان داودبن علی نوشته شده ، نام کتابهای او را خوانده ، و بهمان ترتیب در اینجا نقل مینمایم :

کتاب‌الطهارة . کتاب‌الحیض. کتاب‌الاذان . کتاب‌الصلوة. کتاب‌القبلة. کتاب‌المواقیت.

کتاب السهو ـ در چهارصد ورق . کتاب الاستسقاء . کتاب افتتاح الصلوة . کتاب مایفسد به ـ الصلوة . کتاب الجمعه . کتاب صلوة الخوف. کتاب صلوة الخسوف. کتاب صلوة العیدین. کتاب الامامة. کتاب الحکم علی تارك الصلوة . کتاب الجنائز . کتاب غسل المیت . کتاب الزکاة ـ در سیصدورق . کتاب صدقة الفطر . کتاب صیام التطوع . کتاب صیام الفرض ـ ششصدورق . کتاب الاعتکاف. کتاب المناسك. کتاب مختصر الحج . کتاب النکاح ـ هزارورق. کتاب الصداق. کتاب الرضاع. کتاب النشوز. کتاب الخلع. کتاب البینة علی من یستحق البینة علیه . کتاب الاستبراء . کتاب الرجعة . کتاب مسئلة فئی . کتاب الایلاء. کتاب الظهار. کتاب اللعان . کتاب المفقود. کتاب الطلاق . کتاب طلاق السنة . کتاب الایمان فی الطلاق . کتاب الطلاق قبل الملك . کتاب طلاق السکران والناشئی . کتاب العدد . کتاب البیوع . کتاب الصرف . کتاب المأذون له فی ـ التجارة. کتاب الشرکة . کتاب القراض . کتاب الودیعة . کتاب العاریة. کتاب الحوالة والضمان. کتاب الرهن . کتاب الاجارات . کتاب المزارعة . کتاب المساقاة . کتاب المحافره[1] والمعاقل. کتاب الشرب . کتاب الشفعة . کتاب الکفالة بالنفس . کتاب الوکالة . کتاب احکام الاباق . کتاب الحدود . کتاب السرقة . کتاب تحریم المسکر . کتاب الاشربه . کتاب الساحر[2]. کتاب قتل ـ الخطاء . کتاب قتل العمد . کتاب القسامة . کتاب الجنین . کتاب الایمان والکفارات . کتاب النذور . کتاب العتاق . کتاب المکاتب . کتاب المدبر . کتاب ایجاب القرعه . کتاب الصید . کتاب ذبائح المسلمین . کتاب الاضاحی . کتاب العقیقة . کتاب الاطعمه . کتاب اللباس . کتاب الطب . کتاب الجهاد . کتاب السیر . کتاب قسم الفیئی . کتاب سهم ذوی القربی . کتاب قسم ـ الصدقات . کتات الخراج . کتاب . . . والمعدن[3] . کتاب الجزیة . کتاب القسمة . کتاب المحاربة . کتاب سیر العادلة . کتاب المرتد[4] . کتاب اللقطة و الضوال . کتاب اللقیط . کتاب الفرائض . کتاب ذوی الارحام . کتاب الوصایا . کتاب الوصایا فی الحساب . کتاب الدور . کتاب الولاء والحلف[5] . کتاب الخنائ . کتاب الاوقات . کتاب الهبة والصدقة . کتاب القضاء . کتاب ادب القاضی . کتاب القضاء علی الغائب . کتاب المحاضر . کتاب الوثائق . سه هزار ورق . کتاب السجلات . کتاب الحکم بین اهل الذمة . کتاب الدعوی والبینات هزارورق . کتاب الاقرار . کتاب الرجوع عن الشهادات . کتاب الحجر. کتاب التفلیس . کتاب الغصب. کتاب الصلح. کتاب النضال. کتاب مایجب من الاکتساب. کتات الذب عن السنن والاحکام

---

۱ـ شاید زالمخافر) باشد که جمع ـ مخفر ـ بمعنی پاسگاه و امروز هم مستعمل بوده و از ماده (خفر) است که بمعنی محافظت کردن است (ر.ك. اقرب الموارد ـ خفر) .

۲ـ ف (الساحر) ش ـ نقطه ندارد و ممکن است (التناحر) بمعنی خودکشی باشد .

۳ـ ف(کتاب المعدن) .

٤ـ ش ـ نقطه ندارد و ممکن است (المرتد) باشد

۵ـ ف (والخلف) .

والاخبار ـ هزار ورق . کتاب الرد علی اهل الافك . کتاب المشکل . کتاب الواضح والفاضح للساعی . کتاب صفة اخلاق النبی صلعم . کتاب اعلام النبی صلم . کتاب المعرفة . کتاب الدعا . کتاب المستقبل والمستدبر . کتاب الاجماع . کتاب ابطال التقلید . کتاب ابطال القیاس . کتاب خبر الواحد . کتاب خبر الموجب للعلم . کتاب الحجة . کتاب الخصوص والعموم . کتاب المفسر والمجمل . کتاب ترك الاکفار . کتاب رسالة الربیع بن سلیمان . کتاب رسالة ابی الولید . کتاب رسالة القطان . کتاب رسالة هارون الشاری . کتاب فصاح[1] پانصدورق . کتاب الایضاح چهار هزار ورق . کتاب المتعة .

محمد بن اسحاق گوید : این کتابها را از روی نسخه بسیار قدیمی که بخط محمود مروزی بود یافته و نوشته‌ام ، و بگمانم وی از پیروان مذهب داود بوده ، منتهی معروفیتی نداشته است .

و داود بمسائلی جواب داده که از نقاط مختلف برایش میفرستادند که از آن جمله است :

کتاب المسائل الاصفهانیات . کتاب المسائل المکتومات . کتاب المسائل البصریات . کتاب المسائل الخوارزمیات . کتاب الکافی فی مقالة المطلبی ـ یعنی الشافعی . کتاب مسئلتین خالف فیها الشافعی . و کتابهای اول مشتمل بر کتابی است بنام ، کتاب السیر .

## محمد بن داود

مکنی بابوبکر . فقیه در مذهب پدرش ، فاضل و دانشمند ، وادیب ، و شاعر اخباری ، ویکی از ظرفاء با حجب و حیائی بود ، و ما تصنیفات او را درادب وشعر ، در جای خود ضمن مقاله اخباریان و نسابان و ادیبان ، بیان داشتیم . ولادتش در ... و وفاتش در ...

و از کتابهای فقهی اوست :

کتاب الانذار . کتاب الاعذار . کتاب الوصول الی معرفة الاصول . کتاب الابجاز . کتاب الرد علی ابن شرشیر . کتاب الرد علی ابی عیسی الضریر . کتاب الانتصار من ابی جعفر الطبری .

## ابن جابر

## از فرزندان داودیان

ابو اسحاق ابراهیم بن... ابن جابر ، از علماء و بزرگان داودیان ، و از کتابهای

---

۱ــ ف (نصاح) .

اوست : کتاب الاختلاف ـ که بزرگتر از آن دیده نشده ، و اصحابش آنرا میستایند .

## ابن مغلس

ابوالحسن عبدالله‌بن احمدبن محمدبن مغلس ، که در زمان خود ، ریاست برداودیان را داشته و بعد از وی هم‌کسی چون او دیده نشد . مردی فاضل ، و عالم ، و بزرگوار ، و صادق ، و مورد اعتماد بود، و مردم ویرا برتر از همه میدانستند . در بغداد خانهٔ برنهر مهدی[1] داشت ، که ازشهرستانها مردم بآن‌روی میآوردند . وفاتش در چهاردهم جمادی‌الاخر سال سیصد و بیست و چهار و این‌کتابها از اوست : کتاب الموضح . کتاب المزنی . کتاب المنجح . کتاب‌المفصح . کتاب احکام القرآن . کتاب‌الطلاق . کتاب‌الولاء :

## منصوری

ابوالعباس احمدبن محمدبن صالح ، از پیروان مذهب داود ، و فضلاء داودیان بود ، وکتابهای بزرگ و نیکوئی دارد ، که از آن جمله است : کتاب المصباح ـ بزرگ . کتاب الهادی . کتاب‌النیر .

## رقّی

ابوسعید ، از پیروان مذهب داود ، و علماء آنان ، و این‌کتابها از اوست : کتاب الاصول ـ مشتمل بریکصدکتاب ، بطرزکتابهای داود . و ما نیازی بذکر آنها نداریم ، و جزآن ، کتاب شرح‌الموضح . نیز از اوست .

## نهربانی

نامش حسن‌بن عبید ، ابوسعید . و ازکتابهای اوست : کتاب ابطال القیاس .

## ابن خلاد

مکنی بابوالطیب، و این‌کتابها از اوست : کتاب ابطال‌القیاس . کتاب النکت . کتاب نعت‌الحکمة فی‌اصول‌الفقه . که شامل چندین‌کتاب است .

---

۱ــ نهر مهدی ـ شاخهٔ از نهرفضل است‌که بطرف شرق رصافه میرود ، و یك شاخهٔ آن بقصر مهدی و مسجدش رفته و بدجله میریزد (دلیل خارطة بغداد ص ۱۱۰) .

## رباعی

نامش ابراهیم‌بن احمدبن حسن ، مکنی بابواسحاق ، از علماء داودیان ، و قریب العهد بما بود. ازبغداد بمصر رفته ، و همانجا در سال ... وفات یافت. ازکتابهای اوست : کتاب‌الاعتبار فی‌ابطال‌القیاس .

## حیدره

کنیه‌اش ابوالحسن ، از نیکان ، و فقیهان بمذهب یارانش بود . من ویرا دیده ، و با هم دوستی داشتیم وفاتش در ... و ازکتابهای اوست ...

## قاضی حرزی

## ایده‌الله

ابوالحسن عبدالعزیزبن احمد اصفهانی حرزی ، از علمـاء ادیان در این عصر مـا بوده ، و در این مذهب مقام و منزلتی دارد ، و از فضلا مصنفان بشمار میرود . تولدش در سال ... و عضدالدوله ، قضاوت قسمت سفلای شرق مدینةالسلام[1] را باو واگـذار نموده ، که تا این تاریخ ، سال سیصد وهفتاد وهفت ، بهمین‌کار اشتغال دارد . و ازکتابهای اوست : کتاب مسائل‌الخلاف[2] .

---

۱ــ ر.ك. بصفحهٔ ٦٧ این‌کتاب .

۲ــ ش در حاشیه دارد (با دستور مصنف مقابله‌گردید و صحیح است) .

بسم الله الرحمن الرحیم

# فن پنجم - از مقاله ششم

## از کتاب الفهرست

## در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

## مشتمل

## بر اخبار فقهاء شیعه و نام تصنیفات آنان

محمدبن اسحاق گوید : سلیم‌بن قیس هلالی از اصحاب علی علیه‌السلام بود ، چون حجاج قصد دستگیری و قتلش را داشت ، گریخته و ابان‌بن عیاش پناه آورد ، اونیز پناهش داده بود و همینکه بحال احتضار افتاد ، ابان گفت ، تو حق بسیاری بر من داری ، و اکنون مرگ من فرا رسیده. ای برادرزاده من ، رسول خدا صلعم، چنین و چنان میکرد، وکتابی بابان داد که مشهور بکتاب سلیم‌بن قیس هلالی است ، و ابان‌بن عیاش آنرا از وی روایت کرده ، و جز او . دیگری روایت نکرده است . و ابان در ضمن سخنانش میگفت که ، قیس پیرمرد نورانی بود .

و اولین کتابی که از شیعیان هویدا شد ، کتاب سلیم بن قیس هـلالی است که ابان بن عیاش راوی آن بوده ، و جز وی کسی دیگر روایت نکرده است .

## کتابهائیکه در اصول و فقه تصنیف شده و نام مصنفان آنها

محمدبن اسحاق گوید : این اشخاص بزرگان شیعه‌اند که فقه‌را از ائمه روایت نموده، و مـا بدون رعایت ترتیب بذکـرشان میپردازیم . و از آن جملـه است ، کتاب صالح بن ابوالاسود . کتاب علی بن فرات . کتاب ابی یحیی لیث‌المـرادی . کتاب زریق‌بن الزبیر . کتاب ابی‌سلمة البصری . کتاب اسماعیل‌بن زیاد . کتاب ابی احمد عمربن الرضیع . کتاب داودبن فرقد. کتاب علی‌بن رباب[1] . کتاب علی‌بن ابراهیم بن یعلی[2] . کتاب هشام‌بن سالم. کتاب محمدبن الحسن العطار . کتاب عبدالمـؤمن القاسم الانصاری . کتاب سیف‌بن عمیرة‌ـ النخعی . کتاب ابراهیم بن عمرالصنعانی . کتاب عبدالله‌بن میمون القداح . کتاب‌الربیع‌بن ابی مدرك . کتاب عمربن ابی‌زیاد الابراری . کتاب زکاربن یحیی الواسطی . کتاب ابـی خالدبن عمروبن خالد الواسطی . کتاب حریزبن عبدالله الازدی‌السجستانی . کتاب عبدالله‌ـ الحلبی . کتاب زکـریا المؤمن . کتاب ثابت‌الضریر : کتاب مثنی بـن اسدالخیاط . کتاب عمربن آذینه . کتاب عماربن معاویة الدهنی العبدی الکوفی . کتاب معاویة‌بن عمارالدهنی. کتاب الحسن المحبوب‌السراد ـ که همان زراد[3] است ، و از اصحاب رضا علیه‌السلام . و بعد از او ـ محمد فرزندش بود .

## ابان بن تغلب

این کتابها از اوست : کتاب معانی‌القرآن‌ـ نازك است . کتاب القراآت. کتاب من‌ـ الاصول فی‌الراویة علی مذهب‌الشیعة .

## خاندان زرارة‌بن اعین

زراره لقبش بود نامش عبدربه ، و بـرادر حمران‌بن اعین است : کـه از نحویان

---

۱ـ ش ـ بی نقطه ف ـ (رئاب) . ۲ـ ف (معلی) .

۳ـ ف (الوارد) و زرادبمعنی زره‌باف است که‌سرادنیز بهمین‌معناست (اقرب‌الموارد) .

بشمار میرفت و پسران او حمزةبن حمران، و محمدبن حمران ، و بکیربن اعین، وپسرش عبدالله‌بن بکیر ، و عبدالـرحمن بن اعین . و عبدالملك بن اعین و پسرش ضریس‌بن اعین ، همه از اصحاب ابوجعفر محمدبن علی علیه‌السلام بودند .

اعین‌بن سنبس از نژاد رومیان است که برده زرخرید مـردی از بنی شیبان بود ؛ و قرآن‌را فراگرفت ، وآن مرد، ویرا آزاد داشته ، وبوی پیشنهادکرد که در نسبش درآید، اعین نپذیرفت ، وگفت بگذار من بهمان ولاء ، و دوستی با تو باقی باشم .

سنبس در یکی از شهرها راهب ، و مکنی بیکیر ابو جهم بود ، وزراره نیز ابوعلی کنیه داشت . زراره در فقه ، و حدیث ، و معرفت بکلام ، و تشیع ، از بزرگترین رجال شیعه است، و فرزندی بنام حسن‌بن زراره داشت ،که این حسن از اصحاب جعفربن محمد بود ، و از زرارةبن اعین ، و عبیدبن زراره ، روایت نموده ، و دیدگان احولی داشت .

## یونس‌بن عبدالرحمن

از اصحاب موسی بن جعفر علیه‌السلام ، و از دوستداران خاندان یقطین ، و علامـه زمان خود بود . درمذهب شیعه تصنیف و تألیف فراوانی دارد . این کتابها از اوست . کتاب علل الاحادیث . کتاب الصلوة . کتاب الصیام . کتاب الزکوة . کتاب الوصایا و الفرائض . کتاب جامع‌الانار . کتاب البداء .

## بزنطی

از علماء شیعه ، احمدبن محمدبن ابـونصر بزنطی است ،کـه از اصحاب موسی علیه‌السلام بود، و این کتابها ازاوست: کتاب مارواه عن‌الرضاعلیه‌السلام. کتاب الجامـع . کتاب المسایل .

## برقی

ابوعبدالله محمدبن خالد برقی قمی ، از اصحاب رضا (علیه‌السلام) و فرزندش (ابو) جعفر بود وگویند ، ابـوالحسن کنیه داشت . این کتابها از اوست : کتاب‌العویص . کتاب التبصره . کتاب المحاسن . کتاب‌الرجال ـ ودر آن کسانی‌را ذکر کرده که از امیرالمؤمنین

---

۱ ـ ف (جعفر) .

علی علیه‌السلام[1] روایتی دارند ، و بخط ابوعلی‌بن همام خواندم : کتاب‌المحاسن برقی ، مشتمل برهفتاد و اندی‌کتاب و بقولی ، هشتاد کتابست که تمام آنها را ابوعلی همام دارد ـ کتاب المحبوبات . کتاب‌المکروهات . کتاب طبقات الرجال . کتاب فضائل الاعمال. کتاب التحذیر. کتاب التخویف . کتاب الترهیب . کتاب الحیرة والصفوة . کتاب‌الاحادیث. کتاب معانی الاحادیث و التحریف . کتاب الفروق . کتاب الاحتجاج . کتاب اللطائف . کتاب المصالح . کتاب تفسیر الرؤیا . کتاب صوم الایام . کتاب السماء . کتاب الارضین . کتاب‌البلدان. کتاب ذکرالکعبة . کتاب الحیوان والاجناس . کتاب‌احادیث الجن والانس . کتاب فضائل‌القرآن . کتاب الازاهیر . کتاب الاوامر والرواجز . کتاب ما خاطب الله به خلقه . کتاب الانبیاء والرسل . کتاب الجمل . کتاب جدول الحکمة . کتاب‌ـ الاشکال . کتاب القرائن . کتاب البرائر . کتاب الریاضة . کتاب الاوائل . کتاب‌التاریخ . کتاب الاسباب . کتاب‌المآثر. کتاب‌الاصفیة . کتاب الافانین . کتاب‌الروایه . کتاب النوادر.

## پسرش احمد

ابن ابو عبدالله محمدبن خالد برقی ، و این کتابها از اوست. کتاب‌الاحتجاج . کتاب السفر . کتاب البلدان ـ و این کتاب ازکتاب پدرش بزرگتر است[2] .

---

۱ــ ف (رضی‌الله عنه) .

۲ــ در چاپ فلوکل بتبعیت از نسخه خطی شهید علی پاشا پس‌از ـ برقی ـ حسن بن محبوب ، و سپس ، مندرجات نوشتهٔ علی‌بن همام راجع بکتاب المحاسن برقی را آورده ، و پس ازان دارد ــ ابنه احمد ـ که باین ترتیب ، مرجع ضمیر ـ ابنه ـ حسن‌بن محبوب میشود.

و حال آنکه چنین نبوده ، و مرجع ضمیر برقی بوده ، و احمد پسر اوست . بنابراین ما مندرجات نوشته علی بن همام را پس از شرح حال برقی . وپس از آن شرح حال احمد پسر برقی راگذاشتیم ، و حسن‌بن محبوب را بدنبال احمد آوردیم که این پیچیدگی و توهم بودن احمد پسر حسن‌بن محبوب برطرف شود .

## حسن‌بن محبوب سرادکه

## همان زراد است

وی از اصحاب مولای ما ، رضا و پسرش محمد (علیهماالسلام) بود ، و این کتابها از اوست : کتاب التفسیر . کتاب النکاح . کتاب الفرائض و الحدود والدیات .

## حسن و حسین اهوازی

## فرزندان سعید

از مردم کوفه ، و بردگان علی‌بن حسین ، و از اصحاب رضا (علیه‌السلام) بودند و درزمان خود ، داناتر از هر کس بفقه، و آثار ، و مناقب . و علوم شیعه ، بشمار میرفتند. این دو نفر پسران سعیدبن حمادبن سعیدند که با ابوجعفر بن رضا نیز مصاحبت داشتند . و حسین مؤلف این کتابهاست : کتاب التفسیر . کتاب التقیة . کتاب الایمان و النذور . کتاب الوضوء . کتاب الصلوة . کتاب الصیام . کتاب‌النکاح . کتاب الطلاق . کتاب الاشربة . کتاب الرد علی‌الغالیة . کتاب الدعاء . کتاب العتق والتدبیر .

## زیدان

ابن حسن‌بن سعید . و این کتاب از اوست : کتاب الاحتجاجات .

## اشعری

ابوجعفر محمدبن احمدبن یحیی‌بن عمران اشعری ، از علماء شیعه ، در روایت ، و فقه است . و این کتابها از اوست : کتاب الجامع ـ مشتمل بر ... باب در فقه و آداب . کتاب النوادر . کتاب مانزل من‌القرآن فی‌الحسین بن علی علیهماالسلام . و ابوعلی بن همام اسکافی آن را روایت کرده است .

## علی‌بن هاشم

علی‌بن ابراهیم‌بن هاشم، از علما وفقهاء بود، واین کتابها از اوست : کتاب‌المناقب .

کتاب اختیار القرآن . کتاب قرب الاسناد .

## جریر[1] بن عبدالله

این کتابها از اوست : کتاب الزکوة . کتاب الصلوة . کتاب الصیام . کتاب النوادر .

## صفوان بن یحیی

این کتابها از اوست : کتاب الشراء والبیع . کتاب التجارات ـ غیر از اولی . کتاب المحبة والوظائف . کتاب الفرائض . کتاب الوصایا . کتاب الاداب . کتاب بشارات المؤمن .

## عیسی بن مهران

این کتابها از اوست : کتاب الفرق بین الامة والال . کتاب المحدثین . کتاب السنن المشترکة . کتاب الوفاء . کتاب الکشف . کتاب الفضائل . کتاب الدیباج .

## حسن بن محمد بن سماعه

(از اصحاب...) و این کتابها از اوست : کتاب القبلة . کتاب الصلوة . کتاب الصیام.

## ابن بلال

ابوالحسن علی بن بلال بن معاویة بن احمد مهلبی، و از کتابهای اوست : کتاب الرشد والبیان .

## و از قمیان

ابوجعفر احمد بن محمد بن عیسی قمی این کتابها از اوست : کتاب الطب الکبیر . کتاب الطب الصغیر . کتاب المکاسب .

سعید بن ابراهیم قمی ، و از کتابهای اوست : کتاب تصدیر الدرجات .

---

۱ــ ف (حرین) .

ابوجعفر محمدبن حسن‌بن احمدبن ولیدقمی[1] ، این کتابها از اوست : کتاب‌الجامع فی‌الفقه . کتاب تفسیر القرآن .

## ابن معمر

ابوالحسین .... بن معمر کوفی ، و ازکتابهای اوست : کتاب قرب‌الاسناد .

## ابن فضال

ابوعلی حسن‌بن علی‌بن فضال تیملی از[2] ربیعة‌بن بکر ، برده تیم‌الله بن ثعلبه ، واز اصحاب خاص ابوالحسن رضا علیه‌السلام . و این کتابهـا از اوست : کتاب التفسیر . کتاب الابنیا والمبتدا[3] . کتاب‌الطب .

## ابن جمهور عمی

نامش محمدبن حسین‌بن جمهور عمی ، از اصحاب خاص رضا علیه‌السلام بود و از کتابهای اوست : کتاب الواحدة فی‌الاخبار والمناقب . که‌آنرا به‌هشت جزء درآورده است .

## خاندان یقطین[4]

یقطین از برجستگان دعات بود، وچون مروان ویرا خواسته بود ، از او گریخت. وپسرش علی‌بن یقطین در سال یکصد و بیست وچهار درکوفه بدنیا آمده ، ومادر علی او را با برادرش عبیدالله‌بن یقطین برداشته و بمدینه فرارکرد ، و همینکه دولت هاشمیان سرکار آمد ، یقطین آشکار گردید، و مادر علی برگشته و علی و عبیدالله را با خود برگردانید. یقطین ملازم خدمت ابوالعباس ، و ابوجعفر منصور بود ولی هواداری از خاندان ابوطالب

---

۱ــ نام این شخص در متن عربی پائین‌تر آمـده وچون قمی است ما او را در ردیف قمیان گذاشتیم .

۲ـ ف (بن) ش (من) . ۳ــ ف (الابتداء والمبتداء) .

٤ـ در متن عربی خاندان یقطین را در پایان این فن آورده باضافه این جمله ( یلحق بموضعه فی‌الاول) و بعقیده ما نظر مؤلف این بوده‌که جای ذکر این خـاندان پیش از ذکـر محمدبن عیسی است‌که یکی‌از افراد متأخر این خاندان است وبهمین لحاظ ما درترجمه آنرا پیش از محمدبن عیسی گذاشتیم .

بامامت آنان داشت ، و فرزندانش نیز همین رویه و عقیده را داشته ، و هـدایا و اموال فراوانی برای جعفرمحمدبن علی ارسال میداشت ، و برای اینکارش نزد منصور ، و مهدی از وی نماّمی و سعایتها شد، که خداوند شرّآنان را از وی دور داشت . و در سال یکصد وهشتاد و دو ، علی‌بن یقطین در مدینةالسلام[1] ، در پنجاه و هفت سالگی ، وفات یافته ، و ولیعهد محمدبن رشید براونماز گذارد، و پدرش پنج سال پس از وی ـ در سال یکصدوهشتاد و هشت درگذشت . علی‌بن یقطین این تألیفات را داشت : کتاب ماسئل عنه‌الصادق من‌امور الملاحم . کتاب مناظرته للشاك بحضرة جعفر .

## محمدبن عیسی

ابن عبیدبن یقطین . از مردم بغداد ، واز اصحاب علی‌بن محمـد ، وحسن‌بن علی علیهم‌السلام ، است و ازکتابهای اوست کتاب الامل و الرجاء . و ابوعلی همام گوید : آنچه در این کتاب است ، از محمد بن جمهور عمی بوده ، و پسرش حسن بن محمدبن جمهور بمن گفت که آنها از پدرم میباشد، و گفت در این کتاب چیزهائی از فضائل‌و منزلت آنان ذکر شده که شیعیان آرزومند آن بوده و همانندکتاب البشارات میباشد .

## اسماعیل‌بن مهران

برادر عیسی‌بن مهران ، و ازکتابهای اوست : کتاب‌الملاحم .

## ابوالقاسم

عبدالله‌بن احمدبن عامربن سلیمان طائی، و ازکتابهای اوست: کتاب‌القضاء والاحکام.

## آدمی رازی

ابوسعید سهل‌بن زیاد رازی ، از اصحاب ابومحمد حسن‌بن علی علیه‌السلام ، و از کتابهای اوست .....

---

۱ــ رجوع شود بصفحهٔ ٦٧ این کتاب .

## ثقفی

ابواسحاق ابراهیم‌بن محمد اصفهانی ، از موثقان علماء صاحب تصنیف است ، و از کتابهای اوست : کتاب اخبار الحسن‌بن علی علیه‌السلام .

## موسی‌بن سعدان

از کتابهای اوست : کتاب‌الطوائف .

## ابوجعفر

محمدبن حسین صائغ از شیعیان امامیه ، و از کتابهای اوست : کتاب التباشیر .

## بندار

ابن محمد بن عبدالله فقیه ، از برجستگان امامیه ، و این کتابها از اوست : کتاب الطهارة . کتاب‌الصلوة . کتاب الصیام . کتاب الحج . کتاب‌الزکاة ـ و کتابهائی نیز بترتیب اصول داشته ، و جز آنها این تألیفات نیز از اوست : کتاب الامامة من جهة‌الخبر . کتاب المتعة . کتاب العمرة .

بسم الله الرحمن الرحیم

## فن ششم ـ ازمقاله ششم

### از کتاب الفهرست

### در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

### مشتمل بر

### اخبار فقها و اصحاب حدیث

### اخبار سفیان ثوری

سلیمان بن سعید بن مسروق ثوری ، از فرزندان ثور بن عبد مناة بن اد بن طابخة بن الیاس بن مضر بن معد بن عدنان . و گفته‌اند در بنی‌ثور سی‌نفر بودند که هیچیك از آنان کمتر از ربیع بن خیثم نبود . و همه در کوفه زندگانی میکردند و در بصره حتی یکی از ایشان دیده نمیشد .

سفیان ثوری درحالیکه از دولتیان پنهان شده بود ، در بصره وفات یافته ، و درشب همان روز بخاك سپرده‌شد . و این واقعه در سال یکصدوشصت ویك بود . و سفیان درآنوقت شصت وچهار سال داشت. زیرا درسال نودوهفت بدنیا آمده بود. و بوصیت او عماربن یوسف

کتابهایش را پاك کرده وبسوزانید ، سفیان بازماندهٔ نداشت و یگانه پسر وی پیش ازمرگش وفات یافته . از این جهت وصیت کرد که دارائی و اموالش را بخواهرش و فرزندان او دهند. و سعیدبن مبارك را از ارث محروم داشت . این کتابها از اوست : کتاب الجامع. الکبیر ـ بپیکرهٔ حدیث و گروهی ، چون یزیدبن ابوحکیم ، و عبدالله بن ولید عدنی ، و ابراهیم‌بن خالد صنعانی، و عبدالملك جدی ـ و از مردم غیر از یمن ـ حسین‌بن حفص اصفهانی ، معافابن عمران موصلی . عبدالعزیزبن ابان ، عبدالصمدبن حسان ، زیدبن ابو زرقاء ، قاسم‌بن یزید جرمی ، آنرا از وی روایت کرده‌اند . کتاب الفرائض . کتاب رسالته الی عبادالارسونی . کتاب رساله ...

## ابو عبدالرحمن

محمدبن عبدالرحمن‌بن مغیرة‌بن ابوذیب، از بنی‌عامربن لوی ، و از فقها ومحدثانی است، که منصدی قضاوت بود . وفاتش در سال یکصد وپنجاه ونه ، و این کتابها از اوست : کتاب‌السنن ـ مشتمل برتمام کتابهای فقه ، از صلوة ، طهارت ، صیام ، زکوة ، ومناسك، و غیره .

## عبدالرحمن

ابن زیدبن اسلم ، برده عمربن خطاب، که درآغاز خلافت هارون‌الرشید درگذشت. این کتابها از اوست : کتاب الناسخ والمنسوخ . کتاب التفسیر .

## عبدالرحمن

ابن‌ابوزناد، و نام ابوزناد ، عبدالله‌بن ذکوان بود ، و ابوزناد از فقهاء و محدثان است که در سال یکصد و هفتاد وچهار در بغداد وفات یافت . این کتابها از اوست : کتاب الفرائض . کتاب رأی‌الفقهاء السبعهٔ من اهل‌المدینة و مااختلفوافیه .

## عبدالملك

ابن محمدبن ابوبکر بن عمروبن حزم انصاری ، از قاضیان هارون بود ، و در سال یکصد و هفتاد و شش در بغداد وفات یافت . وازکتابهای اوست : کتاب‌المغازی .

## عبدالملك

ابن عبدالعزیزبن جریح، بردهٔ خاندان اسیدبن ابوالعیص‌بن امیه ، کنیه‌اش ابوالولید و در سال یکصدو پنجاه وفات . و این کتابها از اوست : کتاب‌السنن ـ مشتمل بر کتابهائی که در سائر کتابهای سنن است ، مانند طهارت ، صیام ، صلوة ، زکوة ـ وجز اینها .

## سفیان‌بن عیینه هلالی

بردهٔ . . . که در سال یکصد و نود وهشت وفات یافت ، و فقیه بسیار خوبی بود ، کتابی از وی دیده نشد ، فقط از وی چیزهائی شنیده شده ، و تفسیرش معروف است .

## مغیرة‌بن مقسم‌ضبی

بردهٔ ضبیان ، مکنی بابوهشام ، در سال یکصدو سی‌وشش وفات یافته ، و ازکتابهای اوست : کتاب الفرائض .

## زائدة

ابن قدامه ثقفی ، از ثقفیان ، وکنیه‌اش ابوصلت است ، و در جنگ حسن‌بن عطیه با رومیان در سال شصت ویك ، یا شصت ، در روم وفات یافت . و این‌کتابها از اوست : کتاب السنن ـ مشتمل بر کتابهائی است که در کتاب سنن آورده میشود .

## محمدبن فضیل

ابن غزوان ضبی ، برده ضبیان ، مکنی بابوعبدالرحمن، که در سال یکصدونود وپنج وفات یافته، و این‌کتابها از اوست : کتاب الطهاره . کتاب الصلوة . کتاب المناسك . کتاب الزکوة بهمین‌ترتیب تمام کتابهای فقهی تا بآخر ، بهمانگونه‌که در کتابهای سنن میباشد ، و نیز کتاب التفسیر . کتاب‌الزهد . کتاب الصیام . کتاب‌الدعاء .

## یحیی بن زکریا

ابن زائده ، مکنی بابوسعید ، در سال یکصد وسی وسه در مدائن[1] وفـات یافته ، و قاضی آنجا بود . ازکتابهای اوست : کتاب السنن ـ مانند سائر کتابهای سنن .

## وکیع

ابن جراح بن ملیح رؤاسی از بنی عامر بن صعصعه ، مکنی بابوسفیان ، که در محرم سال یکصد و نود و هفت، هنگام مراجعت ازحج، درفید[2] وفات یافت، وازکتابهای اوست : کتاب السنن ـ مانند سائر کتابهای سنن .

## ابونعیم

فضل بن رکیب[3] ، بردهٔ طلحة بن عبیدالله تیمی : وفاتش در سال دویست و نـوزده ، و این کتابها از اوست : کتاب المناسك . کتاب المسائل فی الفقه .

## یحیی بن آدم

کنیه‌اش ابوزکریا، بردهٔ خاندان عقبة بن ابومعیط، ودر سال دویست وسه‌درفم الصلح[4] وفات یافته ، و این کتابها از اوست : کتاب الفرائض ـ بـزرگست . کتاب الخراج . کتاب الزوال .

## ابن ابوعروبه

نامش سعید ، ونام ابوعروبه مهران ، وکنیه‌اش ابونصر است ، وفاتش در سال یکصد وپنجاه و هفت بوده ، و ازکتابهای اوست . کتاب السنن ـ مانند سائر کتابهای سنن .

## اسماعیل بن علیه

و علیه مادرش بود ، پدرش ابراهیم، بردهٔ بنی‌اسد ، و مکنی بابو بشراست . ولادتش در سال یکصدو شانزده ، و وفاتش ، در ذیعقده سال یکصد و نود و سه در بغداد بود ، و

---

۱ــ مدائن شهریست در ۲۶ کیلومتری جنوب‌شرقی بغداد که سابقاً بآن تیسفون میگفتند و محل قشلاقی پادشاهان ایران بود (ر.ك. قاموس الأعلام ترکی) .
۲ـ فید ـ نام جائی است در راه مکه (معجم البلدان) .
۳ـ ف (دکین) . ۴ـ ر.ك. بصفحهٔ ۵۵ این کتاب .

هشتاد وسه سال و چند ماه زندگانی کرد .

این کتابها از اوست : کتاب التفسیر . کتاب الطهارة . کتاب الصلوة . کتاب المناسك .

## ابراهیم بن اسماعیل

کنیه‌اش ابو اسحاق ، ولادتش در سال یکصد وپنجاه و دو ، وفاتش در سال دویست و هجده ، و ازکتابهای اوست : کتاب ....

## روح بن عباده قیسی

مکنی بابومحمد... وفاتش بعداز سال دویست بود، و ازکتابهای اوست : کتاب السنن .

## مکحول شامی

بردهٔ زنی از هـذیل بود . و در سال یکصد و شانزده وفـات یافت . این کتابها از اوست : کتاب السنن فی الفقه . کتاب المسایل فی الفقة .

## اوزاعی

عبدالرحمن بن عمر ، و پدر عمر ، از قبیلهٔ اوزاع بود . اوزاعـی در سال یکصدو پنجاه ونه وفات یافت، واین کتابها از اوست : کتاب السنن فی الفقه . کتاب المسائل فی الفقه.

## ولیدبن مسلم

مکنی بابوالعباس ، بردهٔ قریش ، و در سال یکصد ونود چهار هنگام برگشتن از حج وفات یافت . این کتابها از اوست : کتاب السنن فی الفقه . کتاب المغازی .

## عبدالرزاق

ابن همام بن نافع صنعانی ، مکنی بابوبکر ، بردهٔ حمیر . در سال دویست و یازده وفات یافت . و این کتابها از اوست : کتاب السنن فی الفقه . کتاب المغازی .

## هشیم

ابن بشیر سلمی، مکنی بابومعاویه ، بردهٔ بنی‌سلیم. در سال یکصدوهشتاد وسه دربغداد

وفات یافت . و این کتابها ازاوست : کتاب‌السنن فی‌الفقه . کتاب التفسیر . کتاب‌القراآت.

## یزیدبن هارون

بـردهٔ بنی سلیم ، وکنیه‌اش ابوخـالد در سال دویست در واسط[1] وفات یافت . و از کتابهای اوست : کتاب الفرائض .

## اسحاق ازرق

ابن یوسف ، کنیه‌اش ابو محمد . در سال یکصد ونود وپنج در واسط[2] وفات یافت . و این کتابها از اوست : کتاب المناسك . کتاب الصلوة . کتاب القراآت .

## عبد الوهاب

ابن عطاءعجلی خفاف مکنی بابونصر ، از مردم بصره است که بعد از سال دویست در بغداد وفات یافت . این کتابها از اوست : کتاب السنن فی‌الفقه . کتاب التفسیر . کتاب الناسخ والمنسوخ .

## ابراهیم بن طهمان هروی

این کتابها ازاوست: کتاب‌السنن‌فی‌الفقه . کتاب‌المناقب . کتاب‌العیدین . کتاب‌التفسیر .

## حسن‌بن واقد مروزی

این کتابها از اوست : کتاب‌التفسیر . کتاب الوجوه فی‌القرآن . کتاب ....

## عبدالله‌بن مبارك

مکنی بابو عبدالرحمن ، که در سال یکصد وهشتاد و یك ، هنگام برگشتن از جنگ با دشمنان دین ، در هیت[3] وفات یافته، و این کتابها از اوست : کتاب‌السنن فی‌الفقه . کتاب التفسیر . کتاب التاریخ . کتاب‌الزهد . کتاب البر والصلة .

---

۱و۲ــ ر.ك. بصفحهٔ ۲٤۱ این کتاب .

۳ــ هیت شهریست بر فرات ، در نزدیکیهای بغداد و بالای انبار (معجم‌البلدان) .

## فیریابی بزرگ

مصاحب سفیان ، از مردم قیساریه[1] نامش ابوعبدالله محمدبن یوسف‌بن واقد فیریابی، یکی از کوفیان است که در سال ... وفات یافته ، و این کتابها از اوست : کتاب التفسیر . کتاب الطهاره . کتاب الصلوة . کتاب الصیام . کتاب الزکاة . کتاب المناسك . و بهمین ترتیب تا آخر تمام کتابهای فقهی .

## عبدالله بن محمد

ابن ابوشیبه ، از محدثان صاحب تصنیف است . و در سال دویست وسی‌وپنج وفات یافته ، و این کتابها از اوست : کتاب السنن فی‌الفقه . کتاب التفسیر . کتاب التاریخ . کتاب الفتن . کتاب صفین . کتاب الجمل . کتاب الفتوح . کتاب المسند فی‌الحدیث .

## عثمان بن ابوشیبه

از محدثان صاحب تصنیف است ، و در سال دویست و سی‌و هفت وفات یافته ، و این کتابها از اوست : کتاب السنن فی‌الفقه . کتاب التفسیر . کتاب العین . کتاب المسند .

## محمد بن عثمان

ابن ابوشیبه ، وفاتش در سال دویست و نـود و هفت ، و از کتابهای اوست : کتاب السنن فی‌الفقه .

## احمدبن حنبل

ابو عبدالله احمد بن حنبل ، و این کتابها از اوست : کتاب العلل . کتاب التفسیر . کتاب الناسخ و المنسوخ . کتاب الزهد . کتاب المسائل . کتاب الفضائل . کتاب الفرائض. کتاب المناسك . کتاب الایمان. کتاب الاشربة . کتاب طاعة الرسول . کتاب الرد علی‌الجهمیة . کتاب المسند ـ مشتمل برچهل‌هزار و اندی حدیث .

---

۱ــ قیساریه نام دو محل است یکی در فلسطین و یکی در آسیای صغری ــ اناطولی ـ (ر. ك. معجم‌البلدان) .

احمدبن حنبل پسری بنام عبدالله داشت ، که مرد موثق بوده ، و حـدیث را از وی سماع دارند . و پسری بنام صالح‌بن احمد داشت . که پسرش زهیر بـن صالح بود و در سال سیصدو سه وفات یافت[1] .

## اثرم

از اصحاب احمدبن حنبل ، نامش احمدبن محمدبن هانی ، مکنی بابوبکـر ، از مردم اسکاف[2] بنی‌جنید است و در .... وفات یافته ، و این‌کتابها از اوست : کتاب السنن فی‌الفقه براساس مذهب احمد و شواهـد او از حدیث . کتاب التاریخ . کتاب العلل . کتاب الناسخ والمنسوخ فی‌الحدیث .

## مروزی

احمدبن محمدبن حجاج ، از پیروان مذهب احمدبن جنبل ، وفاتش در ..... واز کتابهای اوست : کتاب السنن بشواهد الحدیث .

## اسحاق‌بن راهویه

و نام راهویه ، ابراهیم بن . . . مروزی است . وی از بزرگـان اصحاب احمدبن حنبل بود . و در ... وفات یافت ، و این‌کتابها از اوست : کتاب السنن فی‌الفقه . کتاب المسند . کتاب التفسیر .

## ابوخیثمه و فرزندانش

ابو خیثمه زهیربن حرب ، در سال دویست و سی‌وچهار درگذشت ، و این‌کتابها از اوست : کتاب المسند . کتاب العلم .

---

۱ــ وفات خود امام احمد حنبل در سال ۲٤۱ است ، و قبرش در مقبرهٔ باب حـرب غربی بغداد ، بالای مقابر قریش ـ کاظمیه ، قرار دارد (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ص ۳۲۸) .

۲ــ اسکاف ـ علیا و سفلی از نواحی نهروان ، میان بغداد و واسط بوده و اسکاف علیا معروف باسکاف بنی‌جنید است . (ر.ك. معجم‌البلدان) .

## پسر ابوخیثمه

ابوبکر احمدبن زهیربن حرب ، از محدثان اخباری ، و فقیه بود . وفاتش در سال دویست و هفتاد و نه ، و این کتابهـا از اوست : کتاب التاریـخ . کتاب المنتمین . کتاب الاعراب . کتاب اخبارالشعراء .

## پسر ابوبکر

ابو عبدالله محمدبن احمدبن زهیربن حرب، همپایهٔ پدر بود، و در ... وفات یافته ، و این کتابها از اوست : کتاب الزکوة و ابواب الاموال بعلله من الحدیث . کتاب التاریخ که بدست نیامده و یا باتمام نرسانید .

## بخاری

ابوعبدالله محمدبن اسماعیل بن مغیرهٔ بخاری . از علماء محدثان مورد اعتمـاد ، و این کتابها از اوست : کتاب التاریخ الکبیر . کتاب التاریخ الصغیر . کتاب الاسماء والکنی . کتاب الضعفاء . کتاب الصحیح . کتاب السنن فی الفقه . کتاب الادب . کتاب التاریخ الاوسط . کتاب خلق افعال العباد. کتاب القرائة خلف الامام .

## معمری

نامش حسن بن علی بن شبیب ، از محدثان فقهاء ، و از کتابهای اوست : کتاب السنن فی الفقه .

## ابوعروبه

نامش حسین بن مودود حرانی است وحدیث مشایخ را تصنیف میکرد، وجز آن کتابی ندارد .

## مسلم بن حجاج

ابوالحسین قشیری نیشابوری ، از محدثان ، و علماء حدیث وفقه است ، و این کتابها

از اوست : کتاب الصحیح . کتاب الاسماء و الکنی . کتاب الاوحاد . کتاب المفرد . کتاب التاریخ . کتاب الطبقات .

## علی بن مدینی

## و جایش پیش از این موضع است

بن عبدالله بن جعفر مدینی ، از محدثان و عالم بحدیث ، که در سرمری[1] روز دوشنبه سه‌روز بآخر ذیقعده سال دویست و پنجاه و هشت . در سن هفتاد و دوسالگی ، وفات یافته و این کتابها از اوست : کتاب المسند بعلله . کتاب المدلسین. کتاب الضعفاء . کتاب العلل . کتاب الاسماء والکنی. کتاب الاشربة. کتاب التنزیل .

## یحیی بن معین

در سال دویست و سی‌وسه وفات یافته، و از کتابهای اوست : کتاب التاریخ ـ وآنرا اصحابش تألیف نموده‌اند و تألیف او نیست .

## سریح[2] بن یونس

ابوحارث مروزی، از زمرهٔ محدثان مورد اعتماد ، و فقها، و قاریان است . وفاتش در ... و این کتابها از اوست : کتاب التفسیر . کتاب الناسخ و المنسوخ . کتاب القراآت . کتاب السنن فی الفقه .

## حفص ضریر

ابوعمر حفص بن عمر ، از بصریان ، و بزرگان محدثان است . وفاتش در .... و این کتابها از اوست : کتاب احکام القرآن . کتاب السنن فی الفقه .

## فضل بن شاذان

## و پسرش عباس بن فضل

فضل ، هم از شیعیان، وهم از سنیان بشمار میرفت . شیعیان ویرا از خودمیدانستند،

---

۱ــ سرمری همان سامراست (ر.ك. بصفحهٔ ۷۵ این کتاب) .

۲ــ ف (سریج) .

وما نیزویرا دراخبار شیعیان ذکر نمودیم. وحشویه[1] ویرا از خود دانند . و در باره حشویه این تألیفات را دارد:ـ کتاب‌التفسیر . کتاب‌القراآت. کتاب‌السنن فی‌الفقه .
پسرش عباس‌بن فضل این تألیفات را داشت ....

## ابراهیم حربی

ابواسحاق ابراهیم‌بن اسحاق‌بن ابراهیم‌بن بشیر بن‌عبدالله ، ازبزرگان محدثان است که معرفت بحدیث داشت ، وعالم، وپارسا ، وعارف بلغت بود . اووعبدالله‌بن دیسم مروزی، ازحافظان قرآن بودند . ابراهیم درسال دویست وهشتاد و پنج وفات یافت ، و ایـن کتابها ازاوست: کتاب غریب‌الحدیث ـ ازاین کتاب اینها انتشاریافت : مسند ابوبکر ، مسند عمر. مسندعثمان . مسندعلی. مسندزبیر. مسند طلحه . مسندسعدبن ابووقاص . مسند عبدالرحمن بن‌عوف . مسند عباس . مسند شیبة‌بن عثمان . مسندعبدالله‌بن جعفر . مسند مسوربن مخرمهٔ زهری . مسند مطلب‌بن‌ربیعه . مسند سائب مخزومی. مسند خالدبن ولید. مسندابوعبیدة‌بن جراح . مسند معاویه ودیگران . مسند عمروبن‌عاص . مسند عبدالله‌بن‌عباس . مسندعبدالله‌بن عمرخطاب . مسند موالی .
واین‌آخرین قسمت‌آن‌کتاب است . و پس‌ازآن ، ایـن‌کتابها نیز از اوست:ـ کتاب الادب . کتاب‌المغازی . کتاب‌التیمم .

## مطین‌بن ایوب[2]

ابوجعفرمحمدبن‌عبدالله‌بن سلیمان حضرمی، از محدثان مورد اعتماد است . ولادتش در... و وفاتش‌درسال دویست و نود وهشت، واین‌کتابها ازاوست:ـ کتاب‌السنن فی‌الفقه . کتاب‌التفسیر . کتاب‌المسند . کتاب تفسیرالمسند . کتاب‌الادب .

## فیریابی کوچك

ابوبکرجعفربن محمدبن‌حسن‌فیریابی، ازمشایخ دنیا فراگرفته بود ، چون بهمه‌جا

---

۱ـ شهرستانی در ملل ونحل ص۱۱۷ گوید: ـ حشویه نامی است‌که اشعریان بگـروه جبریان داده‌اند. و خیرالدین زرکلی در اعلام ج ٦ـ ص ۲۵۲ در شرح حـال ابن‌ندیم ـ از ابن‌حجرنقل‌کرده ، که او ـ ابن‌ندیم ـ سنیان را حشویه . و اشعریان را مجبره مینامید . و درلغت، نام گروهی‌است‌که ظواهر راگرفته ، وتمایلی بتجسم وغیره دارند(اقرب‌الموارد).
۲ـ ش ـ روی (ابن‌ایوب خط‌کشیده) .

رفت ، ودرآخرین روزسال سیصد وفات یافت . و ازکتابهای اوست : کتاب‌السنن مشتمل‌بر کتابهای زیادی درحدود پنجاه کتاب.

## شبیب عصفری

نامش خلیفةبن خماط[1] از مردم بصره، واین‌کتابها از اوست : کتاب‌الطبقات . کتاب التاریخ . کتاب طبقات‌القراء . کتاب‌تاریخ‌الزمنی والعرجان والمـرضی والعمیان . کتاب اجزاءالقرآن و اعشاره و اسباعه وآیاته .

## کچی

نامش ابومسلم، وپدرش‌از.... ببصره‌آمد، وخانهٔ ازگچ وآجرساخت . وبه‌کارگران میگفت، کچ کچ- یعنی گچ بکار ببرید ، واین‌گفته براومانده ، وکچی نامیده شد. ابومسلم از بزرگان محدثان با بهترین اسنادها بود . ولادتش در . . . و ایـن کتابها از اوست: کتاب‌السنن. کتاب‌المسند.

## ابن ابو داود سجستانی

نامش سلیمان‌بن اشعث‌بن اسحاق‌بن بشیربن‌شداد ، وشداد ، ابوبکر... بن سلیمان‌بن ابوداود[2] است. این ابوداود ، از بزرگان محدثان ، و فقهاء مورد اعتماد بود. ولادتش در سال ... و وفاتش در سال سیصد و شانزده ، واین‌کتابها از اوست: کتاب‌التفسیر ، و ایـن کتاب را وقتی تألیف‌کرد ، که ابوجعفرطبری کتاب خود را تألیف نمود . و بزرگتربن کتاب ابن ابوداود ، در حدیث است . کتاب‌المصابیح فی‌الحدیث. کتاب‌المصاحف . کتاب نظم‌القرآن . کتاب فضائل‌القرآن. کتاب شریعةالتفسیر. کتاب شریعةالمقاری . کتاب‌الناسخ والمنسوخ. کتاب‌البعث والنشور.

## ابوعبدالله

محمدبن مخلدبن‌حفص عطار، از محدثان مورد اعتماد است . و درسال دویست وسی وسه بدنیاآمده ، ودرسال سیصد وسی و یك وفات یافت . این‌کتابها از اوست : کتاب‌السنن فی‌الفقه. کتاب‌الاداب . کتاب‌المسند ـ بزرك است .

---

۱ـ ش ـ بی‌نقطه. ۲ ـ ش ـ (ابودواد).

## محاملی

قاضی ابو عبدالله حسین بن اسماعیل بن محمد ضبی ، از مـوثقان است ، و در سال دویست و سی‌وپنج بدنیا آمده ، و هشت‌روز بآخر ربیع‌الثانی سال سیصد و سی‌وفات یافت، واین خبر را درکوی و برزن بغداد جار زدند . وبرروی زمین محدثی بآن اسناد وراستی و درستی و پرهیزکاری دیده نشد . ازکتابهای اوست : کتاب‌السنن فی‌الفقه .

## جعفر دقاق

از حافظان حدیث ، و بعد از محاملی ، در راستی و درستی و پرهیزکاری ، یگـانه بود وفاتش در سال سیصد و سی وازکتابهای اوست ....

## ابن صاعد

ابومحمد یحیی‌بن محمدبن صاعد ، برده منصور ، ولادتش در ... و در سال سیصد و هیجده وفات یافت. و این کتابها از اوست : کتاب‌السنن . کتاب المسند . کتاب القراآت .

## بغوی

ابوالقاسم عبدالله‌بن‌محمدبن عبدالعزیز بغوی، معروف بابن‌بنت منیع، درسال دویست وچهارده بدنیا آمده ، و در سال سیصد و هفده درگـذشت ، و این‌کتابها از اوست : کتاب المعجم‌الکبیر . کتاب المعجم‌الصغیر . کتاب‌المسند . کتاب المسند علی مذاهب‌الفقهاء .

## ترمذی

نامش محمدبن عیسی‌بن سوره، و این‌کتابها از اوست: کتاب‌التاریخ . کتاب‌الصحیح. کتاب العلل .

## ابن ابوثلج

ابوبکر محمدبن احمدبن محمدبن ابوثلج‌کاتب . هم از شیعیان، وهم از سنیان بشمار میرفت ، و شیعه بودنش بیشتر نموداشت ، و از سنیان روایـات زیادی نموده ، و در این معنا تصنیفاتی هم دارد ، و از مـردمان متدین ، و با فضل و پارسائی بود ، و پیش از این ما ذکری از او نموده‌ایم ، این‌کتابها از اوست : کتاب‌السنن والاداب علی مذهب العامة . کتاب (الفضائل) فضائل الصحابة . کتاب الاختیار من‌الاساتید .

# طبری و اصحاب او
# و شراة و فقهاء آنان

بسم الله الرحمن الرحیم

فن هفتم ـ از مقاله ششم

## از کتاب الفهرست

## در اخبار

## علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

## طبری و اصحابش

محمدبن اسحاق ندیم گوید: بگفتهٔ ابوالفرج معافابن زکریاء نهروانی، وی ابوجعفر محمدبن جریربن یزیدبن خالد طبری آملی است که علامهٔ با عمل ، و امـام آن عصر و دوران ، و فقیه زمان خود بود . ولادتش در سال دویست و بیست و چهار درآمل[1] ، ودر سال سیصد و ده بسن هشتاد و هفت سالگی وفات یافت . حدیث را از مشایخ بـا فضل مانند محمدبن حمید رازی ، وابوجریح ، و ابوکـریب ، و هنادبن سری ، و عبادبن یعقوب ، و عبیدالله بن اسماعیل‌بن موسی ، و عمران‌بن موسی قزاز ، وبشربن معاذ ، فراگرفته ، وبر داود فقه‌را قرائت داشته، وفقه شافعی را درمصر از ربیع‌بن سلیمان، ودر بغداد ، ازحسن‌بن محمدزعفرانی ؛ وفقه مالك‌را ، از یونس‌بن عبدالاعلی، وبنی‌عبدالحکم محمد، وعبدالرحمن ،

---

۱ــ آمل ، از شهرهای بزرگ طبرستان ـ مازندران ـ است (ر.ك. لغتنامه دهخدا ) .

وسعد ، و پسربرادر وهب ، و فقه عراقیان را ، ازابو مقاتل در ری آموخت . و استادان بزرگواری را درمصر، وشام، وعراق ، وکوفه ، و بصره ، وری ، دیده ، و درتمام علوم ، علم‌قرآن ، ونحو، وشعر، و لغت و فقه ، متفنن بوده ، و محفوظات بسیاری داشت .

ابواسحاق بن محمد بن اسحاق بمن گفت : شخص موثقی برایم نقل کرد : ابوجعفر طبری را در مصردیده بود که بروی شعر طرماح ، یاحطیئه را ـ این‌ترو‌ید از من است ـ میخواندند. ومن بخط اوکتابهای زیادی در لغت ، ونحو، وشعر ، وقبائل دیده‌ام . در فقه مذهب ورویه مخصوص بخود داشت. وکتابهائی درآن تألیف کرد، وازآنجمله: کتاب‌اللطیف است که مشتمل برچندین کتاب ، بپیکرهٔ کتابهای فقهاء در مبسوط بود و شمارهٔ آن ..... کتاب‌البسیط فی‌الفقه ، که باتمام نرسانده ، و از آن‌کتابها اینهـا در دست مردم است : کتاب‌الشروط‌الکبیر . کتاب‌المحاضر والسجلات . کتاب‌الوصایا . کتاب ادب‌القاضـی . کتاب‌الطهارة . کتاب‌الصلوة . کتاب‌الزکاة . کتاب‌اللطیف فی‌الفقه ـ مشتمل بر... کتاب التاریخ ـ که قطعان[1] برآن فزوده شده . وآخرین املائی که درآن دارد ، تا سال سیصد و دو بوده ، وبهمین‌جا قطع شده است .

گروهی‌این کتاب رامختصر نموده،ومستندات‌آنرا حذف کرده‌اند ، ازجمله ، مردیست معروف بمحمدبن سلیمان هاشمی، و یك نویسنده دیگری‌که به ... معروف میباشد . و از مردم موصل، ابوالحسن[2] شمشاطی معلم، ومردی‌که معروف بسلیل‌بن احمد است . و گروه دیگرازهمانجائیکه مانده ، تا این زمان ما چیزهائی‌برآن افزوده‌اندکه قابل استنادنیست، زیراکسانی نیستندکه از دولتیان مطلع، ویا از دانشمندان باشند .

کتاب‌التفسیر ـ بهترازآن تألیف نشده ، و گروهی آنرا مختصر نموده‌اند ، مانند ابوبکربن اخشید و دیگران . کتاب‌القراآت . کتاب‌الخفیف فی‌الفقه . نازکست . کتاب المسترشد ،کتاب تهذیب‌الاثار ـ بپایان نرساند ، وآنچه ازآن بدست‌آمده و من‌یاد دارم... کتاب اختلاف‌الفقهاء ـ و از این کتاب‌هم‌آنچه بدست‌آمده ....

---

۱ـ قطعان قبیله‌ای از قبایل عرب است (منتهی‌الارب) .

۲ـ ف(ابوالحسین).

## فقیهان بمذهب او

## که از اصحابش بودند

علی بن عبدالعزیز بن محمد دولابی[۱]. واین کتابها ازاوست : کتاب الرد علی ابن المغلس. کتاب فی بسم الله الرحمن الرحیم. کتاب القراآت. کتاب اصول الکلام . کتاب افعال النبی صلعم. کتاب التبصیر. رسالته الی نصر القشوری . رسالته الی علی بن عیسی . رسالته الی بربر الحرمی[۲]. کتاب المسئله فی اقتراض الاماء . کتاب الاصول الاکبر ـ نایاب . کتاب الاصول الاصغر. کتاب الاصول الاوسط . کتاب عبارة الرؤیا . کتاب اثبات الرسالة. کتاب رسالة کذبتما . ودراین معنا در ادب النفوس خبری روایت شده، که فاطمه وعلی علیهما السلام، ازخدمتکاران خود نزد پیغمبر علیه السلام شکایت کرده اند ، وپیغمبر گفت : دروغ میگوئید.[۳]

ونیز ازاصحاب او که فقیه در مذهبش بود، ابوبکر محمدبن ابوثلج کاتب است ، که این کتابها از اوست .....

و ازاصحاب او : ابوالقاسم ... عراد است که این کتاب از اوست : کتاب الاستقصاء فی الفقه . ورساله‌های کمی نیز دارد . ازجمله ....

واز اصحاب او : ابوالحسن احمدبن یحیی بن علی بن ابومنصور منجم ، از متکلمان است، که پیش از این گفته شده ، و این کتابها از اوست: کتاب المدخل الی مذهب الطبری و نصرة مذهبه . کتاب الاجماع فی الفقه علی مذهب ابی جعفر.

و نیز از فقهاء مذهب او ، ابوالحسن دقیقی حلوانی طبری است ، و این کتابها از اوست: کتاب الشروط . کتاب الرد علی المخالفین.

و از اصحاب او، ابوالحسین بن یونس است. که نامش... و از متکلمان بوده ، و در کلام کتابهائی داشته ، و درفقه نیز ایـن کتاب از اوست: کتاب الاجماع .

وازاصحاب او، ابوبکر بن کامل است ، که نامش درمقاله اول آمده ، وبرمذهب طبری

---

۱ ـ دولاب نام دو محل است یکـی در شرق بغداد . و یکی از دهـات ری است ( معجم البلدان). ۲ـ ف ( الحزمی ).

۳ـ ش ـ در حاشیه دارد ( مقابله با دستورمصنف گردید وصحیح است. وله الحمد)

این تألیفاترا دارد:ـ کتاب جامع‌الفقه. کتاب‌الحیض . کتاب‌الشروط . کتاب‌الوقف .

وهمچنین، ابواسحاق ابراهیم‌بن حبیب سقطی‌طبری، که از مردم بصره بود وتاریخی بدنبالهٔ کتاب ابوجعفر نوشته ، ومتضمن مقدار زیادی ازسر گذشت ابوجعفر واصحابش بوده، و این کتابها از اوست: کتاب‌الرساله. کتاب جامع‌الفقه .

واز اصحاب او مردیست معروف بابن اذنونی ، نامش... و ازکتابهای اوست .....

و مردیست معروف بابن‌حداد، نامش... و ازکتابهای اوست....

ابوالفرج معافا گویـد : ابو مسلم گچی درفقه بابو جعفرطبری تمایل داشته ، و در سن ابوجعفر بود .

## معافا نهروانی قاضی

## درزمان ما

ابوالفرج معافابن زکریا ، از مردم نهروان[1] ، در مذهب ابوجعفر یگانه عصر خود بوده ، وتمام‌کتابهای او را از حفظ دارد . و بااین وصف ، در بسیاری ازعلوم ... متفنن وآزموده ودرآنها انگشت نما بوده . وبسیار باهوش وذکاوت وخوش‌حافظه، و سریع‌الجواب است . ولادتش در سال ...[2] و در فقه و جزآن ، تا این زمان ، بطوریکه بیاد دارم، این تألیفاترا دارد : کتاب‌النحریروالمنقر[3] فی‌اصول‌الفقه . کتاب‌الحدودوالعقود فی‌اصول‌الفقه. کتاب‌المرشد فی‌الفقه. کتاب شرح کتاب‌المرشد فی‌الفقه . کتاب‌المحاضروالسجلات. کتاب شرح کتاب‌الخفیف‌للطبری. کتاب‌الشافی‌فی‌مسح‌الرجلین. کتاب‌الشروط . کتاب اجوبة‌الجامع الکبیرلمحمدبن‌الحسن. (کتاب اجوبة‌المزنی علی مذهب‌الطبری ) . کتاب‌الردعلی‌الکرخی فی‌مسائل . کتاب‌الرد علی‌ابی‌یحیی‌البلخی فی‌اقتراض‌الاماء . کتاب‌الرد علی داودبن علی.

---

۱ــ نهروان دهستان بزرگی میان بغداد و واسط است (معجم‌البلدان) .

۲ــ ف ( وله.... سنة ) ش (ولدسنة) .

۳ــ ش (النحریر والنفر).

کتاب رسالته الی‌العنبر القاضی فی‌مسئلة ( فی ) الوصایا . کتاب فی‌تأویل‌القرآن . کتاب الرسالة فی‌واوعمرو . کتاب القراآت . کتاب‌المحاورة فـی‌العربیه . کتاب شرح کتاب الحرمی[1]. کتاب رسالةعمر. وخود او بمن گفت ، که پنجاه واندی رساله در فقه، وکلام، و نحو، و جزاینها دارد[2].

۱ـ ف (الجزمی)

۲ـ ش- درحاشیه دارد ( وازبهترین کتابهای او، که مصنف بیاد نیاورده ـ کتاب الجلیس والانیس است که مشتمل برفضائل بسیار، و اخباری نیکو، وچیزهای سودمند دیگر است ) ولی فلوکل این را درمتن کتاب آورده است .

(ثقفی بالله وحده)

بسم الله الرحمن الرحیم

## فن هشتم - از مقاله ششم

## از کتاب الفهرست

## در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

## فقهاء شراة[1]

کتابهای این گروه پنهان بوده ، و کمتر بدست آید، زیرا همه مردم کینه آنان را بدل دارند، و بدنبال آزارشان هستند. و با این وصف مصنفان وصاحبان تألیفی در فقه و کلام داشته‌اند، و این مذهب در جاهائی مانند ، عمان[2] و سجستان[3] و شهرهای آذربایجان ، و نواحی سن[4]

---

۱- شراة- خوارج را گویند (اقرب الموارد).

۲- عمان دهستانی عربی است در کناردریای یمن وهند (معجم البلدان) ولی امروزیکی از ممالك عرب بشمار میرود .

۳- رجوع کنید بصفحهٔ ۲۱ همین کتاب .

٤ - سن - بکسر اول شهریست بردجله بالای تکریت(معجم البلدان).

وبوازیج[۱]، وکرخ جدان[۲]، و تل‌عکبرا[۳]، و حزه[۴] ، و شهرزور[۵] انتشار دارد .

## وازفقهاء برجسته آنان

## جبیر بن غالب

مکنی بابو فراس است ،که فقیه ، وشاعر ، و خطیب بود. و این کتابها از اوست : کتاب‌السنن والاحکام . کتاب احکام‌القرآن . کتاب‌المختصر فی‌الفقه . کتاب‌الجامع‌الکبیر فی‌الفقه . کتاب رسالته الی مالك‌بن انس.

## قرطلوسی

ابوالفضل، از مردم نواحی (تل) عکبرا[۶] کتابهـای زیادی دارد ، از جمله : کتاب الجامع‌الکبیر فی‌الفقهـ مشتمل برچندین کتاب بپیکرهٔ کتابهای‌فقهاء است. کتاب‌الجامع‌الصغیر. که تکیه‌گاه اصحابش میباشد. کتاب‌الفرائض. کتاب‌الردعلی‌ابی‌حنیفه فی‌الرأی . کتاب‌الرد علی‌الشافعی فی‌القیاس .

## ابوبکر بردعی

ازهمین گروه بوده ، ونامش محمدبن عبدالله است . ومن در سال سیصد و چهل ، او را دیدم ، و با من مأنوس و متظاهر بمذهب اعتزال بود ، ولی از خوارج و فقهاء آنـان بشمار میرفت ، و بمن گفت چندین کتاب در فقه داردکه پارهٔ ازآنها را چنین نـام برده:

---

۱ ـ بوازیج ـ شهریست نزدیك تکریت ، در دهانه زاب سفلی‌که بدجله میریزد (معجم‌البلدان) .

۲ـ کرخه جدان ـ نزدیك بخانقین‌است (منتهی‌الارب).

۳ـ تل‌عکبرا ـ جائیست نزدیك عکبراکه بآن تل‌عکبراگویند(معجم‌البلدان).

٤ـ حزه ـ نام سه محل است . یکی‌جائیست میان نصیبین ـ و رأس عین ـ و یکی شهر شهرکوچکی‌است نزدیك اردبیل ـ و یکی‌هم درحجازاست (معجم‌البلدان).

٥ـ شهر زور دهستان وسیعی‌است میان اردبیل و همدان (معجم‌البلدان).

٦ـ عکبرابضم‌اول ـ از نواحی دجیل است . وتا بغداد ده فرسنك فاصله دارد ( معجم البلدان).

کتاب المرشد فی‌الفقه . کتاب الردعلی‌المخالفین فی‌الفقه . کتاب تذکرة‌الغریب فی‌الفقه . کتاب التبصر للمتعلمین . کتاب‌الاحتجاج علی‌المخالفین . کتاب‌الجامع فی‌اصول‌الفقه . کتاب‌الدعاء. کتاب‌الناسخ والمنسوخ فی‌القرآن. کتاب‌الاذکاروالتحکیم. کتاب‌السنةوالجماعة. کتاب‌الامامة . کتاب نقض کتاب ابن‌الروندی فی‌الامامة. کتاب تحریم‌المسکر. کتاب‌الردعلی من‌قال بالمتعة. کتاب‌الناکثین. کتاب‌الایمان والنذور.

## ابوالقاسم حدیثی

اورا دیده‌ام. مردی بود زاهد ، ومتظاهر بخشوع ، مذهبش را آشکار نمیکرد.ولی‌از بزرگان‌خوارج و فقهاءآنان بشمار میرفت . ایـن کتابها از اوست: کتاب‌الجامع فی‌الفقه . کتاب احکام‌الله عزوجل . کتاب الامامة . کتاب‌الوعدوالوعید . کتاب‌التحریـم والتحلیل . کتاب‌التحکیم‌فی‌الله‌جل‌اسمه .

# هفتمین جزء

از

کتاب الفهرست

دراخبارمصنفان قدماء ومتأخران

و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

تألیف

محمدبن اسحاق ندیم معروف بابوالفرج

بن ابویعقوب وراق

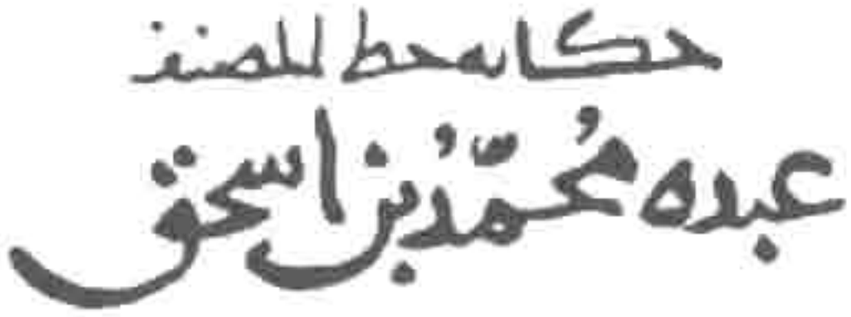


نمونه‌ایست از خط نویسنده نسخه
چستربیتی و تقلیدی که از خط
مصنف کرده است

مقاله فلاسفه ـ ازکتاب الفهرست

بسم الله الرحمن الرحیم

# مقاله هفتم- از کتاب الفهرست

مشتمل بر :

اخبار فلاسفه وعلوم باستانی وکتابهائیکه

در این باره تصنیف کرده‌اند

در سه فن - فن اول

در اخبار فلاسفه طبعیین ومنطقیین

و نام کتابها ، ترجمه‌ها ، وشرحهائی که موجود بوده ،

ویا ذکری از آن شده ووجود ندارد ، یاموجود بوده وسپس نایاب شده‌است

درآغاز این مقاله حکایتهائی را ازگفتهٔ

علما نقل مینمائیم :

ابوسهل بن نوبخت[1]، در کتاب النهمطان گوید : علومی گوناگون ، و انواع کتابها روبفزونی گذاشت ، واز وجوه مسایل ومآخذیکه بدست آمده ، و ستارگان‌هم بر آن دلالت دارد ، چنین برمیآمدکه حوادثی قبل‌از ظهور اسباب و موجباتش ، و قبل از معرفت مردم بآنها ، در شرف وقوع بوده ، چنانکه بابلیان[2] در کتابهای خودآن را بیان داشته . و مصریان ازآنان‌آموخته ، وهندیان در شهرهای خود بآن عمل‌نمودند . ومردم همجون بشر اولی‌بودندکه هنوز دست بگناهی‌نیالائیده، وبکارهای زشت وپلیدآلوده نگشته ، ودرمنجلاب نادانی وجهالت نیفتادة بودند . ولی‌همینکه در آنان و اندیشه و آرزوهایشان‌کج روی و سرگشتگی راه یافت . بطوریکه رفتار وکردارشان در کتابها بثبت رسیده از بی‌خودی در در وادی ضلالت و گمراهی‌حیران وسرگردان گردیده . و دانش‌ومعرفت ازخاطرشان زدوده گردید ومدتها روزگار را بهمان احوال و منوال گذراندند . تاآنکه در میان اعقاب و بازماندگانشان مردمان مؤید وموفقی‌پدیدآمدکه بفکر واندیشهٔ درگذشته‌های خود وسنجش و دانستن‌آن فتاده ، ودریافتندکه درگذشته نسبت بدنیا وشئون‌آن چه علوم ومعارفی‌بوده، و مردمش درچه احوال و شرائطی زندگانی داشتند ، ومواضع افلاك آسمان ، و راهها ، و درجات[2] ، ودقائق[3]آن . ومنازل علوی وسفلی با مجاری و ناحیه‌هایش‌چگونه بوده است.

و این امر در دوران پادشاهی‌جم پسر اونجهان[5] بود، که دانشمندان بآن پی‌برده ،

---

۱ ــ فضل‌بن ابوسهل از منجمانی بودکه در دارالحکمه بکار ترجمه از فارسی بعربی اشتغال داشت . و در سال ۸۱۵ میلادی (۱۹۳ هجری) وفات یافته واز تألیفاتش جزمقداری ازکتاب النهمطان فی‌معرفة طالع الانسان ، چیزی بدست نیامد . (اعلام المنجد)

۲ ــ بابل ناحیه ایست‌که‌کوفه وحله درآن بوده ، جادو وشراب را بآن نسبت دهند بقولی دماوند . وبگفته ابوالحسن ، بابل‌کوفه است ، ابو معشر کلدانیان را اولین‌سکنه آنجا دانسته ، وبعضی‌گفته‌اند نوح علیه‌السلام اولین‌کسی است‌که بعداز طوفان در آنجا مقیم‌گردید وآبادی‌آنجا بوی نسبت داده‌اند . (معجم‌البلدان)

۳ و ٤ ــ درجات و دقائق‌که جمع درج و دقیقه است ازاصطلاحات منجمان در تحدید طول و عرض جغرافیائی بوده ، ودرجهٔ‌گردش یکشبانه روز آفتاب درفلك بمساحت بیست وپنج فرسنك است . هردرجه بشصت دقیقه ، وهردقیقه بشصت ثانیه و هرثانیه بشصت ثالثه ، بهمین گونه هرچه بالارود، تقسیم شده است. (معجم‌البلدان ص۳۹ )

۵ــ جم یا جمشید پسرو یونگهان ، و معرب‌آن و یونجهان است ( یادداشتهای‌گاتها تألیف استاد پورداود ص٤٢٥ )

ودر کتابها آورده وتوصیف نموده ، و در توصیفات خود ،آن دنیا و جلالتش را ، و اسباب اولیهٔ و تأسیساتش را، و ستارگان ، وگیاهان ، ودواها ، و تعویذاتی را که مردم در راه آرزوهای خود ، ازخیر وشر بکار میبردند ، توصیف نموده و سالیان درازی را بهمین گونه گذراندند تا پادشاهی بضحاك بن کی[1] .

دیگری جز ابوسهل گفته است : ده‌آك بمعنی ده‌آفت است که عرب آن را ضحاك نامید .

برگردیم بسخنان ابوسهل ـ کی رسید ،که درحصه مشتری ، و نوبت ، و ولایت ، و قدرتش بر آن دوران بود . و او در زمینهای سواد[2] شهری بناکرده ، ونام آن را از نام مشتری درآورده ، وآن را جایگاه علم و علماء قرار داد . و دوازده کاخ بشماره برجهای آسمان درآن برپا نموده ، وهرکاخی را بنام برجی‌نامید . و برای کتابهای علمی خزینه‌هائی درآن بساخت ، وعلما را درآن‌کاخها منزل داد .

دیگری جزابوسهل گوید : هفت‌خانه بنام ستارگان هفتگانه بناکرده ، و هرخانه آنرا بیکنفر اختصاص وخانه عطارد را ویژه هرمس[3] نمود وخانه‌مشتری را بتینکلوس ، و خانه مریخ را بطینقروس مخصوص داشت .

برگردیم بسخنان ابوسهل: ومردم سرسپرده ومطیع‌آنان شدند ، و شنوائی از ایشان داشته و بدستورشان‌کارهای خود را روبراه مینمودند ، زیرا آنان را درعلم و مآل اندیشی بالاتر از خود میدانستند . تا آنکه پیامبری در آن زمان ظهورکرد ، و آنان منکر او

---

۱ـ درنسب ضحاك میان نسابان اختلاف است ، بعضی‌گویند ، اصل او از یمن بوده ، و نسب او: ضحاك‌بن علوان‌بن عویج یمنی وخواهرزادهٔ جمشید بود. و نسابان پارسی نسب او را چنین‌گفته‌اند : بیوراسف (نام ضحاك)بن امروندا‌سف‌بن دینکان‌بن وبهرسك‌بن تازبن نوارك بن‌سیامك‌بن هیشی‌بن کیومرث ـ وشاید ازنقطه نظراینکه سلسله‌پدران ضحاك بکیومرث میرسیده او را ضحاك پسر کی گفته‌اند (لغتنامه دهخدا ص۱۹).

۲ـ رجوع شود بصفحهٔ ۲۰٤ همین‌کتاب .

۳ـ هرمس ـ یکی ازعلماء افسانه‌ایست ـ و افسانهٔ او ازقرن سوم بعد از میلاد در اسکندریه پیدا شد. ودر قرن چهارم‌کمال‌یافت ، تاآنجاکه بسیاری‌کتب بنام او مشهورگردید. چنانکه ایامبلیخس‌عددآن را دوهزار ذکرکرده ، ودرکتب فلاسفه وحکما ، سه هرمس، آمده ، هرمس‌الاول‌که پیش‌ازطوفان نوح میزیست ، وهرمس‌الثانی‌که بعدازطوفان درآغاز بنای بابل زندگی‌میکرد ، و هرمس‌الثالث‌که بعدازطوفان در مصربسرمیبرد و استاد ، اسقلبیوس طبیب افسانهٔ بود. (ر.ك تاریخ علوم عقلی‌تألیف استاد دکترصفاح ج۱ص۷۸) .

شده ، وعلمشان بآن پایه نرسیده بود که ویرا بدرستی دریابند ، و از این رو، در میانشان آشفتگی وجدائی واختلاف در عقیدت پیدا شده ، و هریك ازآن دانشمندان بشهری روی آورد تا درآنجا اقامت نماید ، وپیشوای مردمانش گردد . و در میان‌آنان دانشمندی بنام هرمس، که ازهمه خردمندتر، وعالمتر، وباهوش‌تر درکارها بود بمصردرآمده و برمردمش حکومت یافته ، و دست بآبادی وعمران‌آنجا گشوده ، امور مردم را اصلاح ، و توانائی علمی خود راآشکار ساخت ، وهمانجا مانده ، وبیشتر اوقاتش را در بابل میگذرانید . تا زمانیکه اسکندر پادشاه یونانیان برای هجوم بایران از شهریکه رومیان آنرا مقدونیه[1] نامند بیرون شد ، و اوکسی‌بودکه گرفتن فدیه[2] راکه در مملکت فارس و بابل معمول بود ، روا وجایز نمیدانست. و دارا پسرداراشاه را بقتل رسانید، وبرقلمرو او استیلایافته، مدائن را ویران ، و کاخهائیکه بدست دیوان و سرکشان ساخته شده بود خراب کرده و ساختمانهای گوناگون آنراکه برسنگها و تخته‌هایش انواع علوم نقش وکنده‌کاری شده بود با خاك یکسان نمود . وبا این خرابکاریها ، و آتش سوزیها ، هماهنگی‌آنرا بهم ریخته و درهم‌کوبید و از آنچه در دیوانها و خزینه‌های اصطخر[3] بود رونوشتی برداشته ، و بزبان رومی وقبطی[4] برگردانید ، و پس ازآنکه ازنسخه برداریهای مورد نیازش فراغت یافت ، آنچه بخط فارسی‌که بآن‌کشتج[5] میگفتند. درآنجا بود، بآتش انداخته . خواسته‌های خود را از علم نجوم ، وطب ، و طبائع گرفته ، و باآن‌کتابها وسائر چیزهائی‌که از علوم ، و اموال ، و گنجینه‌ها ، و علما بدست‌آورده بود بمصر روانه داشت . وچیزهائی‌درهندوچین ماندکه پادشاهان ایران در دوران پیامبر خود زردشت[6] . و جاماسب حکیم[7] نسخه برداری نموده ، و بآنجا فرستادند ، زیرا پیامبرشان زردشت و جاماسب . آنان را از کردار ورفتار اسکندر زینهار داده ، و گفته بودندکه پیروزی با وی خواهد بود . و او

---

۱ــ مقدونیه ــ **Macédoine** از ممالك قدیم اروپا و در شمال یونان‌است (لاروس).

۲ــ فدیه ــ چیزیست که‌کسی‌برای نجات خود از اذیت و آزاری‌میدهد (اقرب‌الموارد).

۳ـ اصطخر ـ یا اسطخرنام یکی از قدیمترین شهرهای ایران ، و در ۵۳ کیلومتری شرق شیراز است (معجم‌البلدان)

٤ــ قبط ــ یا ـ فقط نام مردم قدیم مصر ، و امروزهم بگروهی از نژاد همانها گویند که برنصرانیت باقیمانده‌اند (قاموس‌الاعلام ترکی)

۵ــ رجوع شود بصفحهٔ ۲۳ همین‌کتاب .

٦ــ رجوع شود بصفحهٔ ۲۱ همین‌کتاب .

۷ــ درسنت زرتشتیان جاماسب از خاندان هوگوه در اوستا برادر فرشوشتربود ، و هردو وزیر کی‌گشتاسب بودند (لغتنامه دهخدا)

تاآنجاکه بتواند از علوم وکتابها ربوده وبشهرخود روانه خواهدکرد ، از این جهت در عراق علم روباندراس گذاشته و ازهم پاشیده شد ، و علما باهم اختلاف پیداکرده ، وازمیان رفتند . و در مردم حالت تعصب و طرفداری پیدا شده ، و هردسته‌ای برای خود پادشاهی برگزیده ، وبملوك‌الطوائف شهرت یافت .

ولی‌مملکت روم‌که پیش‌از اسکندر ، در اختلافات ، وجدائی ، وکشمکش[1] بسرمیبرد بزیر پرچم یك‌پادشاه‌درآمده، وهمه باهم متحد ویکدل‌ویك‌زبان شدند، امامملکت بابل‌بهمان پیسر وسامانی و فساد و ناتوانی باقیمانده ، و مردمانش مقهور و مغلوب ، نه قدرت دفاع را ازخود داشتند ، ونه میتوانستند ستمدیدهٔ را درپناه خود نگاهدارند . تاآنکه اردشیربن بابك ، ازخاندان ساسان بپاداهشی رسید. و آن پراکندگیها ، وجدائیها را مبدل به‌اتحاد ویگانگی نموده ، دشمنان را سرکوب‌کرده ، و برشهرها استیلا یافته ، و مردم را بـدور خود جمع‌کرده ، وآن تعصب و دسته بندیها را از میانشان برداشت ، و همینکه زمام کلیه امور را بدست‌گرفت ، مردمانی را بهند وچین و روم فرستاد تا از تمام‌کتابهائیکه نزدشان بود نسخه برداری نمایند، و بجستجوی مقدارکمی‌هم‌که در عراق بود برآمده، و همه‌آنها را جمع‌آوری‌کرده . و ازآن پراکندگی‌درآورده ، و اختلاف وتباینی‌که درآنها پیداشده بود برطرف‌کرد . وپسرش شاپورنیز، پس‌از وی ، همین رویه را دنبال نمود تا آنکه تمام آن‌کتابها بپارسی‌وبهمان‌صورتی‌درآمدکه درزمان هرمس‌بابلی پادشاه مصربوده ، ودوریتوس سریانی، وفیدورس یونانی ازشهرآتینی[2] معروف بشهردانش ، و بطلمیوس اسکندرانـی و فرماسب هندی‌آن را شرح وبهمان‌گونه‌که خودشان آنرا ار روی اصل‌آن کتابهاکـه در بابل‌بود فراگرفته بودند ، بمردم‌آموختند .

و پس از او ، کسری انوشیروان نیز برای علاقه و محبتی‌که بعلم و دانش داشت ، بجمع و تألیف‌آن‌کتابها پرداخته ، و بآن عمل میکرد . ودر هر دوره ، و زمانی مردم تجربیاتی تازه ، وعلوم نوینی دارندکه زائیده‌گردش ستارگان در برجهای آسمان ، برای ادارهٔ زمان ، بامرخداوند متعال میباشد .

گفته‌های ابوسهل باینجا پایان یافت .

اسحاق راهب درتاریخ‌خودگوید ، بطولوماوس فیلادلفوس ، که ازشاهان اسکندریه بود، در دوران پادشاهی خود ، بجستجوی‌کتابهای علمی پرداخت ، و این‌کار را درعهده مردی بنام زمیره‌گذاشت ، و اوگویدکه پنجاه و چهارهزار ویکصد وبیست‌کتاب‌جمع‌آوری

---

۱ـ ف (التجارب) ش (والتحارب)

۲ـ همان شهراتنه پایتخت یونان است .

کرده ، وبپادشاه گفت . هنوزهم مقدار زیادی ازاین‌نوع کتابها در سند ، وهند . وجرجان، وارمان[1]، وبابل ، وموصل ، ونزد رومیان باقی‌مانده است .

## حکایت دیگر

ابومعشردر کتاب اختلاف‌الزیجات چنین گوید : پادشاهان ایران باندازهٔ بنگاهداری علوم وباقیماندن‌آن برروی زمین علاقمندی داشتندکه برای محفوظ ماندن‌آنها از گزند و آسیب زمانه ، وآفتهای زمینی وآسمانی، گنجینه‌کتابها را از سخت‌ترین ومحکمترین‌چیزی برگزیدندکه تاب مقاومت با هرگونه پیش‌آمدی، را داشته و پایداری و دوامش در مقابل سیروگردش زمانه زیاد بوده ، و عفونت و پوسیدگی‌کمتر بآن راهداشت . و آن پوست درخت خدنك[2] بودکه بآن توزگویند . چنانکه هندیان و چینیان ، و مردمان سائر ملل و اقوام دراین‌کار ازآنان پیروی نموده ، وحتی برای سختی و محکمی ، و همچنین نرمی و دوامی‌که داشت‌کمان تیراندازی را نیز ازآن ساختند .

و پس‌ازآنکه بهترین وسیله را برای نگاهداری علوم بدست آوردند ، برای یافتن بهترین‌جا و محل ، بجستجوی زمینها و شهرستانها برخواستندکه بهترین آب و هوا را داشته باشد و عفونتش کمتر ، و از لرزش زمین و فرو ریختگی بدور و در گلش‌آن چسبندگی باشدکه ساختمانها برای همیشه استوار و پایدار بماند . و پس‌ازآنکه همه جای مملکت را کنجکاوی و جستجو نمودند ، در زیر این گنبدکبود شهرستانی را با این صفات ، جزاصفهان نیافتند ، و درآنجا نیز بتمام گوشه وکنارها رفته و بهتر از رستاك‌جی[3] جائی‌ندیدند ، و در این رستاك، همین محلی‌راکه ، پس‌از سالیان دراز درآن شهرجی بنا شده ، موافق منظور خود یافتند . وبقهندژ[4] که میان شهر جی قرار داشت ،آمده ، و علوم

---

۱ــ فرهنگ نفیسی ارمان را نام شهری نوشته وقاموس‌الاعلام ترکی زیرکلمه‌ـارمنت ـ چنین دارد درساحل‌رود نیل‌نزدیك خرابه‌ها شهرسیبه قصبه‌ایست‌که در زمان بطالسه ورومیان، شهر بزرك ومشهوری بنام ارمونتیلس بود ودرجای دیگرکلمه ارمان را نیافتیم .

۲ـ خدنك بروزن پلنك نام درختی است بسیار سخت‌که از چوب‌آن نیزه و تیرزین اسب سازند ( برهان قاطع بتصحیح‌آقای دکترمعین) .

۳ــ جی بکسراول و سکون ثانی ولایت صفاهانرا گویند عموماً . و بلوکی از بلوکات آنرا خصوصاً (برهان قاطع بتصحیح‌آقای دکترمعین) .

٤ ـ قهندز معرب‌کهن دژ اسم عام است بنام قلعه قدیم، وعَلَم برای چند قلعه قدیم است (برهان قاطع بتصحیح‌آقای دکترمعین) .

خود را درآنجا بودیعت گذاشتند که تازمان ما باقی وپایدار ماند. و نام این‌محل سارویه[1] بود ، وازخود این‌ساختمان مردم بسازنده و پایه گذار آن پی بردند ، زیرا در سالهای گذشته گوشهٔ از این‌ساختمان ویران گردیده و در آن سفی[2] نمایان شدکه با گل سفت[3] ساخته شده بود ودرآن کتاب زیادی ازکتابهای پیشینیان دیده شدکه تمام آنها بر پوست خدنك . درعلوم گوناگون باستانی بخط فارسی باستانی نوشته و درآنجا گذاشته بودند، از این کتابها مقداری بدست کسی‌رسید که توانائی خواندن‌آنرا داشت، ودرآن نوشتهٔ ازبرخی شاهان ایران یافت که چنین بود: بطهمورث شاه ، که دوستدار دانش و دانش پژوهان بود خبرداد ند که یك حادثه‌آسمانی در مغرب هویدا شودکه بارانهای متوالی ، و بـا دوام آن بدرجه افراط و برون ازحد معمول ومتعارف میباشد . و از آغاز پادشاهی وی ، تا اولین روز ظهوراین حادثه مغربی دویست و سی‌ویکسال وسیصد روز خواهد بود، ومنجمان ویرا ازهمان اوائل پادشاهیش از این پیش‌آمد برحذر داشته ، وبسیار ترسانده و گفتند دنباله آن تاآخر مشرق کشیده خواهد شد و او بمهندسین دستور داد ، که در تمام مملکت جائی را پیداکنندکه ازحیث خوبی‌هوا ، و زمین برهمه جاها برتری داشته باشد و آنان زمین همین ساختمانی که معروف بساروبه و تا این ساعت در میان شهر جی بـر پاست پسندیدند . سپس‌امر کرد ساختمان محکمی درآنجا پایه‌گذاری کنند ، و پس از فراغت از این‌کار امر کردآنچه در خزانه از علوم گوناگون موجود است برپوست خدنك نوشته ودر آن ساختمان جای دهند، تا پس‌از برطرف شدن‌آن حادثه مغربی ، آن علوم بـرای مردم باقی بماند . و در میان‌آن کتابها کتابی منسوب بیکی از حکماء باستانی بـودکـه دارای ادوارسنین[4] برای، استخراج سیرستارگان و علل حرکتشان بوده ، و مردم دورهٔ طهمورث و پارسیان پیش از آنها آنرا ادوار هزارات مینامیدند و بسیاری از علماء هند و پادشاهانی که در آن مملکت بودند و همچنین پادشاهان فارسیان باستانی ، و کلدانیان قدیم که اولین سکنه حومه بابل بودند ، گردش سیارات هفتگانه را از آن استخراج مینمودند . و این زیج را از میان سائر زیجهای آن زمان ، بدین جهت برگزیدند ، که در آزمایش از همه صحیحتر ، ومختصرتر از همه بود . و منجمان‌آن زمان زیجی از آن استخراج ،

---

۱ــ سارویه نام‌جائی درکهن‌دژ اصفهان است (لغتنامه دهخدا) .

۲ـ سغ بفتح اول وسکون ثانی‌نوعی ازعمارت طولانی و دراز را گویند و آنرا بعربی ازج خوانند ( برهان قاطع بتصحیح آقای دکترمعین) .

۳ ـ ف (من‌طین‌الشقیق) ش (من‌طین‌السفتق) که مراد همان گل‌سفت است .

٤ــ ادوار ــ یا ادوارسنین ، دوره‌ایست که احکامیان و منجمان برای هرستارهٔ از بدو خلقت تا بامروز قائل‌شده‌اند، وبفارسی‌آن را هزارات گویند (لغتنامه دهخدا) .

وآنرا زیج شهریاری ـ یعنی پادشاه زیجها ـ نامیدند . این‌بودآخرین گفته ابومعشر.

محمدبن اسحاق گوید : یکی از اشخاص موثق‌بمن خبرداد که در سال سیصد و پنجاه هجری . سفی خراب گردیدکه جایش معلوم نشد . زیرا از بلند بودن سطح‌آن ، گمان میکردندکه توی‌آن خالی نبوده و مصمت است ، تا زمانیکه فرو ریخت ، و از آن کتابهای زیادی بدست آمدکه هیچ‌کس توانائی خواندن آنرا نداشت ، و آنچه من با چشم خود دیدم ، و ابوالفضل‌بن عمید در سال چهل واندی‌آنها را فرستاده بود ، کتابهای پاره پارهٔ بودکه درباروی شهر اصفهان میان صندوقهائی بدست‌آمد ، و بزبان یونانی بود و کسانی‌که آنرا میدانستند ، مانند یوحنا ودیگری‌آن را استخراج نموده و معلوم شدکه نام سربازان وجیره‌آنان است. وآن‌کتابها چنان متعفن‌بودکه گوئیا تازه از دباغی درآمده ولی پس‌از آنکه یکسال در بغداد ماند. خشك شده وتغییر کرده و عفونتش برطرف گردیده ، و پارهٔ از آنها اکنون درنزد شیخ ابوسلیمان موجود است.

گویند، سارویه یکی‌ازبناهای محکم باستانی‌است‌که ساختمان معجزه‌آمیز دارد ، و در مشرق همانند اهرام مصردرمغرب ، ازحیث عظمت وشگفتی‌است .

## حکایت دیگر

در قدیم‌آموختن حکمت قدغن بود ، مگربرای‌کسانیکه اهلیت وقابلیت دانستن‌آنرا داشته ، و معلوم شده باشدکه طبیعتاً استعداد فراگرفتن حکمت را دارند . و فلاسفه در زائجه‌کسیکه خواستارآموختن حکمت وفلسفه بود نظرمینمودند، واگردرآن زائجه وجود استعدادی از همان‌آغاز ولادتش‌دیده میشد ، او را استخدام نموده و بوی‌حکمت‌میآموختند، ودر غیراینصورت ازآموختن‌حکمت بوی خوداری مینمودند .

پیش ازدیانت مسیح‌علیه‌السلام، میان‌یونانیان ، ورومیان فلسفه جلوهٔ داشت.وهمینکه رومیان بنصرانیت گرویدند ، آنان‌را ازفراگرفتن فلسفه منع کردند ، وکتابهای آنـرا یا سوزانیده ، ویادر مخازنی نگاهداری نموده ، ومردم را از سخن در فلسفه باز میداشتند . چون فلسفه را مخالف شریعت میدانستند.

ولی پس از مدتی رومیان دوباره بمذاهب فلسفه روی آوردند ، و سببش هم این بود که لیولیانس پادشاه روم‌که درانطاکیه[1] اقامت داشت ، تا مسطیوس مفسر کتابهای ارسطورا بوزارت بـر گزیده ، و هنگـامیکـه شاپور ژوالاکتاف[2] بقصد لیولیـانس بسمت روم رفت

---

۱ــ آنطاکیه **Antioche** درشمال‌سوریه وشهرستانی ازحلب‌است (قاموس‌الاعلام‌ترکی).

۲ــ شاپوربابای فارسی‌بروزن لاهوربنام پادشاهی ازدودمان اشك‌بن یافث بود ودر دورهٔ او زکریا شهیدشد . و او را شاپور ذوالاکتاف میگفتند بـرای آنکه عربها را کـه میگرفت شانهایشان را درآورده و رها مینمود. (برهان قاطع بتصحیح‌آقای دکترمعین) .

تا زمام امور آنجـا را بدست آورد ، لیولیـانس بـا خبر شده و او را دستگیر نمود ، باختلاف روایاتی که دراین باره‌شده ، وپس ازآن لیولیانس بایران تاخته ، و بجندیشاپور[1] که رسید بزرگان ، وسرکردگان وبقایای نگهبانان سلطنتی‌را درحصار انداخت ، چنانچه امروزهم رخنه درآنجا بنام رخنه‌رومیان موجوداست. ودرپای‌آن حصارمدتها متوقف مانده ونتوانست‌آنرا بگشاید ؛

شاپور درکاخ‌لیولیانس زندانی‌بود ، ودختر لیولیانس برای‌عشقی‌که باو پیداکردویرا رها داشته ، واوهم درخفا ازشهرها گذشته وخود را بجندیشاپور رسانیده و بشهر درآمد . آمدن او موجب قوت قلب یاران و هوادارانش گردیده ، و آنرا بفال نیك گرفته ، همه از خانه‌ها در آمدند ، و برومیان تاخته ، ولیولیانس را اسیر نمودند ، و شاپور او را بقتل رسانید . در بـاره جانشین او میان رومیان اختلافی پیدا شده ، و قسطنطین بزرگ کـه در اردوی رومیان بود هواداران بسیاری داشته وچون مخالفانش توانائی مقاومت با وی را نداشتند ، واوهم مورد مهر وعنایت شاپور بود ، شاپور ویرا بجانشینی‌لیولیانس برگزیده ، وباین‌کار رومیان را منتدار خود ساخت . وبآنان راهی را نشان دادکه بروم برگردند . بشرط‌آنکه در جای هردرخت خرمائی‌کـه از زمین حومه شهر و سائر شهرهـا کنده شده یکدرخت زیتون بکارند ، واز روم‌کسانی را روانه دارندکه خرابکاریهای لیولیانس‌را ترمیم نمایند واسباب و لوازم‌کار را نیز با خود داشته باشند ، قسطنطین تمام آن شرطهاراقبول، وبآن عمل نمود .

در دوره قسطنطین نصرانیت بهمان وضع سابق برگشته ، و ممنوعیت‌کتابهای فلسفی، وضبط آنها ، صورت‌گذشته را پیداکرد که تاکنون‌هم بهمان حال باقیست .

وایرانیان درقدیم ازفلسفه ومنطق چیزهائی را بپارسی در آورده بودند ، که عبدالله بن مقفع و دیگران آنها را بعربی ترجمه‌کرده‌اند .

## حکایت دیگر

خالدبن یزید بن معـاویه را حکیم آل مروان میدانستند ، وی ذاتاً بـا فضل بود و اهتمام و محبت زیادی بدانش وعلم داشت . وچون بفکر ساختن‌کیمیا افتاده بود ، امرکرد گروهی از فلاسفه مصررا که عربی میدانستند ، احضار نمایند ، واز ایشان خواست‌کتابهای کیمیا را از زبان یونانی و قبطی بعربی برگردانند ، و این اولین مرتبه بودکه در اسلام

---

۱ ـ جندیشاپور ازشهرهای خوزستانست‌که شاپور پسراردشیرآنرا بنا نمود ، و اسیران روم وقسمتی‌ازسپاه خود را درآنجا نگاه میداشت (معجم‌البلدان) .

از زبانی بزبان عربی ترجمه گردید. وپس ازآن دیوان[1] راترجمه نمودند ، واین‌ترجمه درزمان حجاج بود که ازفارسی بعربی برگردانده شده ، ومترجم‌آن صالح‌بن عبدالرحمن است که برده بنی‌تمیم وپدرش از اسیران سجستان[2] بوده ، ونزد زادانفرخ پسر پیری‌کاتب حجاج ، بکار نویسندگی درعربی وفارسی اشتغال داشت ودل حجاج رابدست آورده بود .

صالح بزادانفرخ گفت ، من بوسیلهٔ تو بامیر راه یافته‌ام ، و حالا مشاهده میکنم که امیررا بمن تمایلی‌است وبیم دارم که مرابرتو مقدم‌دارد ، واین مقام و منزلتی کـه داری از دست بدهی ، زادانفرخ گفت ، چنین گمانی را نـداشته باش ، زیرا او بمن بیشتر احتیاج دارد ، تا من باو ، چون جـز من کسی دیگر نمیتواند حساب اورا نگهداری نماید.صالح گفت ، بخدا سوگند ، اگر من‌بخواهم ، میتوانم حساب او را بعربی برگردانم،زادانفرخ از او خواست چند سطری بعربی درآورد ، اوهم این‌کار راکرده ، وزادانفرخ باوگفت ، بهتر است چندی تمارض‌نمائی ، صالح نیزببهانه بیماری ازخانه بیرون‌نمیآمد،تاآنکه‌حجاج پزشك مخصوص خود ، تیادورس را بعیادت اوفرستاده واوهم صالح رابیمارنیافت،زادانفرخ که ازاین ماجری باخبرشد ، دستور داد ازخانه بیرون آید . ازاتفاق درفتنه ابن اشعث[3] زادانفرخ ازجائیکه بود ، بقصد رفتن بخانه بیرون‌آمده و در راه‌کشته شد ، وحجاج‌صالح را بجای اوگذاشت . وصالح جریان مذاکرات خود را با زادانفرخ درباره نقل دیوان از فارسی بعربی بوی گفته ، وحجاج تصمیم باین‌کار گرفته ، واز صالح‌آنرا خواست .

مردانشاه پسرزادانفرخ بصالح گفت، با دهویه ، وششویه چه میکنی ، گفت‌آنرا ده ، ونصف ده[4] مینویسیم . گفت با وید[5] چه‌خواهی‌کرد ، گفت مینویسم ، وباز گفت ، وید همان

---

۱ ــ دیوان‌کتابچه نام لشگریان وکسانی است‌که چیزی دریافت میداشتند، ونیزبجائی اطلاق میشودکه درآن بدعاوی رسیدگی وفیصله نمایند ، ویا درکارهای سیاسی گفتگو ومذاکره کنند (اقرب‌الموارد) .

۲ــ رجوع شود بصفحهٔ ۲۱ همین‌کتاب .

۳ــ عبدالرحمن‌بن اشعث در دوره حجاج شورشی برپا کرده‌که در نتیجه مغلوب شده و بقتل‌رسید (اعلام رزکلی‌ج۲) .

٤ــ دهویه ، وششویه بمعنی‌عشروسدس است و چون در صدراسلام‌کتابچه‌ها مالیاتی عرب بزبان فارسی‌بود، و دراسلام خمس وزکوة از منابع درآمد بشمار میرفت ، وخمس درفقه بشش قسمت منقسم میگردید ، ظاهراً در فارسی‌برقم ششویه نگاهداری میشد و مؤید این معنی گفته صالح‌است‌که‌گوید بجای دهویه وششویه، ده ونصف ده مینویسم ، و نصف ده خمس‌است‌که همان خمس‌مالیاتی‌میباشد (ر.ك‌کتاب‌الخمس شرایع ص۵۰).

۵ــ وید همان‌اند ــ پارسی‌است‌که بعربی‌نیف است .

نیف است، واضافاتی‌است که افزایش پیدامیکند تا به ده‌برسد . مردانشاه گفت ، خداوندریشهٔ تورا ازبیخ وبن درآورد همچنانکه فارسی را ازریشه درآوردی، وایرانیان صدهزاردرهم بوی میدادند بشرطیکه تظاهربعجز وناتوانی از انجام این‌کار نماید . ولی صالح پافشاری نمود چون حجاج مهلتی درانجام‌آن معین‌کرده بود .

عبدالحمید گوید ، خداوند بصالح برکت دهدکه منت فروانی برنویسندگان گذاشت. اما درشام ، دیوان بزبان رومی بود ، واز دوره معاویة بن ابوسفیان ، سرجون بن‌منصور ، و پس از او منصور بن سرجون آنرا مینوشتند ، و در دوره هشام بن عبدالملك بعربی در آمد ، و مترجم آن ، ابوثابت سلیمان بن سعد بردهٔ حسین متصدی اداره رسائل عبدالملك بود ، و بقولی ، ترجمهٔ آن در دورهٔ عبدالملك بعمل آمد ، زیرا او از سر جون بن منصور پارهٔ چیزها خواسته بودکه سرجون انجام نداده ، و عبدالملك آنرا بدل گرفته ، و دراین باره‌باسلیمان گفتگوومشورت نموده ، وسلیمان‌بوی گفت ، من‌آن رابعربی درآورم ، وبتنهائی از عهده اینکار برآمد .

## ذکر اسباب زیاد شدن کتابهای فلسفه

## وسائر علوم باستانی دراین شهرها

## یکی‌از آن اسباب

مأمون‌درخواب‌دید مرد سپید روئی که سرخ فامیش‌بیشتر بود باپیشانی‌فراخ وابروانی پیوسته ، واز جلوسر کم‌مو، ودیدگانی شهلا وشمائلی زیبا برتخت‌خود نشسته. مأمون گوید، چنان مینمود که من‌درمقابل اوایستاده‌ام، وهیبت اومرا گرفته است . پرسیدم توکی هستی. گفت ارسطو . من بسیار شادمان گردیده وگفتم ای حکیم سئوالی دارم ، گفت بگو ، گفتم زیبائی‌چیست ، گفت هرچه‌که عقل‌آنرا زیبا داند ، گفتم پس‌ازان ، گفت‌ان‌که شرع زیبایش خواند ، گفتم‌پس‌ازان ، گفت‌آن‌که جمهور مردم زیبا شمرند ، گفتم پس‌ازآن ، گفت دیگر پس‌ازآنی ندارد . وبروایت دیگر- گفتم بیش‌از این مراآگاه بدار ، گفت رفیق راهت را چون زرناب نگهدار[1] وبیگانگی خداوند ایمان داشته باش .

و این‌خواب یکی ازاسباب نشر کتابهای فلسفه گردید . ومأمون از راه مکاتبه‌که با پادشاه روم داشت در مقام استفاده برآمده و از اوخواست‌که اجازه چند نفری را بروم

---

۱ــ درنسخهای خطی وچاپی ــ الفهرست ــ دارد : من‌نصحك‌فی‌الذهب فلیکن‌عندك کالذهب. ولی‌درکتاب اخبارالحکما ، قفطی، بنقل از ابن‌ندیم دارد : من‌یصحبك فی‌الذهب‌فلیکن عندك کالذهب . که در میان عرب مثل معروفی است . و صحیح هم همین است در تجدید مورد توجه قراردادیم. (ر.ك . اخبارالحکما ، قفطی‌ص۲۹).

روانه دارد تااز علوم باستانی که درخزائن آنجا بودچیزهائی‌را انتخاب، وباخود بیاورند. پادشاه روم ، در ابتدا روی موافقت نشان نداده، ولی بالاخره پذیرفته وجواب مساعد داد. و مأمون گروهی را مانند حجاج‌بن مطر، وابن‌بطریق، وسلما متصدی بیت‌الحکمه، و چند نفردیگر را بدان سوی روانه داشته، وآنان نیز چیزهائی انتخاب نموده ، وبا خودآوردند که بامرمأمون همهٔ آنها ترجمه گردید.وگویند، یوحنابن ماسویه نیزاز جمله آن‌فرستادگان بروم بود .

محمدبن اسحاق گوید : ازجمله کسانیکه کوشش و اهتمام زیادی در آوردن کتاب از روم ، داشتند، محمد، و احمد ، وحسن فرزندان شاکرمنجم بودندکه شرحش خواهد آمد واینان ازبذل مال در این راه دریغی نکرده ، وحنین‌بن اسحاق و چند نفردیگر را بروم فرستاده وآنها کتابهائی شگفت‌انگیز، و تصنیفات غریبی را در فلسفه ، وهندسه ، وموسیقی، و ارثماطیقی[1] وطب ، با خودآوردند . وقسطابن لوقابعلبکی نیز چیزهائی بـا خود آورده بودکه پارهٔ را ترجمه کرده وپارهٔ را برایش‌ترجمه کردند .

ابو سلیمان منطقی سجستانی گوید : فرزندان منجم ، بگروهی از مترجمان ، چون حنین‌بن اسحاق، وحبیش‌بن‌حسن، وثابت‌بن‌قره ، ودیگران، ماهیانه در حدود پانصددینار برای ترجمه و اشتغالشان باینکار میدادند .

محمدبن اسحاق گوید ، دریك مجلس‌همگانگی ازابواسحاق شهرام شنیدم که میگفت ، در روم بتکده‌ایست که از قدیم ساخته شده ، ودری بزرك از دو لنگه‌آهن دارد که مانندآن دیده نشده، ودر زمان قدیم که یونانیان ستاره ، وبت پرست بودند ،آن راگرامی داشته، و درآنجا بدعا و قربانی مشغول میشدند. من از پادشاه روم درخواست نمودم که آنرا برای من‌بگشایند ، وی امتناع‌کرد ، چون از زمان گروش رومیان بنصرانیت ، درهای‌آنرا بسته بودند ، ولی‌من اصرار ورزیدم . وبا نرمی چه بوسیله نامه ، وچه هنگام ملاقات ، شفاهاً آن درخواست را دنبال نمودم ، تاآنکه قبول نموده و امرکرد آنرا برای من بگشایند ، و من‌ساختمانی‌دیدم که از مرمر، وسنگهای بزرك رنگارنك بنا گردیده ، وکتیبه‌ها ونقشهای فراوانی داشت که در زیبائی مانندآنها دیده وشنیده نشده ، و کتابهائی در آنجا دیدم کـه باندازهٔ بارچندین شتر- واین‌جمله راآنقدر افزود تاگفت، بارهزار شتربود ، پارهٔ‌پوسیده، وپارهٔ بحال‌خود باقیمانده ، وپارهٔ راهم موریانه خورده بود ، ودرآنجاآلات واسباب‌شگفت‌انگیزی برای قربانی دیدم که از طلا ، وچیزهای ظریف ساخته شده بود ، پس از بیرون

---

۱ -Arithmetique- حساب

آمدن من‌ازآنجا دوباره‌آن درها بسته شده ، وباین‌کار منت زیادی برمن گذاشتند . وگوید این امردر دورهٔ سیف‌الدولـه پیش آمد ، و آن ساختمان تـا قسطنطیه سه منزل فاصله دارد ، ودرمجاورت‌آن گروهی ازصابئیان‌کلده زندگانی مینمودند . ورومیان بآنان آزادی مذهب‌داده، وازایشان جزیه‌میگرفتند .

## نام مترجمان بزبان عربی

اصطفن‌قدیم: مترجم کتابهائـی درکیمیا وغیره ، برای خالدبن یزیدبن معاویه .

ابن‌بطریق: که دردورهٔ منصور، بدستور وی، پارهٔ ازکتابهای‌قدیم را ترجمه نموده ، وپسرش ابوزکریا یحیی‌بن بطریق درخدمت سهل‌بن‌حسن‌بود .

حجاج‌بن مطر: بـرای مأمون چیزهائی‌را تفسیرکرد ، و مجسطی و اقلیدس را او ترجمه نموده است .

ابن‌ناعمه ، نامش عبدالمسیح‌بن‌عبدالله حمصی‌ناعمی.

سلام‌بن ابرش ، ازقدماء مترجمان دوران برمکیان وبگفته‌آقای ما ابوالقاسم عیسی بن علی‌بن‌عیسی‌ایده‌الله، سماع طبیعی را اوترجمه کرده است. حبیب‌بن بهریز . مطران موصلی مفسرچندین کتاب برای‌مأمون. زوربا، بن‌ماجوه، ناعمی‌حمصی. هلال‌بن‌ابوهلال‌حمصی. تذاری. فیثیون . ابونصربن‌باری[1] بن ایوب . بسیل‌مطران . ابونوح‌بن صلت . اسطاث . جیرون . اصطفن‌باسیل، ابن‌رابطه . تیوفیلی. شملی . عیسی‌بن‌نوح ، قویری ، نامش ابراهیم ، مکنی بابو اسحاق. تدرس سنقل. داریع راهب . هیا. بثیون . صلیبا. ایوب رهاوی. ثابت‌بن‌قمع. ایوب وسمعان که برای محمدبن خالدبن یحیی‌بن برمك، زیج بطلمیوس وچندکتاب‌باستانی را ترجمه‌کردند. باسیل، که درخدمت ذوالیمینین‌بود. ابن‌شهدی کرخی، که‌ترجمه‌های بسیار بدی از سریانی بعربی دارد ، و ازآن جمله‌کتاب‌الاجنهٔ بقراط است . ابوعمرو یوحنابن یوسف‌کاتب ، نیز ازمترجمان و کتاب فلاطون فی‌آداب‌الصبیان ، ترجمه اوست . ایوب بن‌قاسم‌رقی، مترجم سریانی بعربی، وکتاب ایساغوجی را او ترجمه‌کرده است . مرلاحی، که در زمان ماحیات دارد، وسریانی‌را بخوبی میداند، ولی‌درعربی الفاظ زشتی‌بکارمی‌برد. و نزد علی‌بن ابراهیم دهکی ، بکار ترجمه ازسریانی بعربی مشغول بوده ، و ابن دهکی ترجمه‌هایش را اصلاح مینماید ، داریشوع که از مفسران سریانی بعربی، برای اسحاق‌بن سلیمان‌بن علی هاشمی بود . قسطابن لوقا بعلبکی( بنوشته ابن ملطی ، کنیه‌اش ابوسعید )

---

۱ ـ ف ( اوی )

ترجمه‌اش بسیار خوب و در یونانی ، و سریانی و عربی فصیح‌بود ، و چیزهائی را ترجمه کرده ، و ترجمه‌های زیادی را اصلاح نموده ، که ذکرش در شرح علماء صاحب تصنیف خواهدآمد .

حنین، اسحاق ، ثابت ، حبیش‌عیسی‌بن یحیی دمشقی ، ابراهیم‌بن صلت ، ابراهیم‌بن عبدالله؛ یحیی‌بن عدی تفلیسی، کسانی هستندکه ما پس‌ازاین بذکرشان خواهیم پرداخت ، زیرا دارای مصنفاتی‌هستند . انشاالله .

## مترجمان فارسی بعربی

ابن مقفع، بجای خودگفته شد . بیشترین افراد خاندان نوبخت، که درپیش ذکری ازآنها شده ودرآتیه نیز ذکرشان خواهدآمد . انشاالله ، موسی‌و یوسف . پسران خالد ، که درخدمت داودبن عبدالله‌بن حمیدبن قحطبه ، بکارترجمه از فارسی بعربی اشتغال‌داشتند. تمیمی، نامش‌علی‌بن زیاد ، وکنیه‌اش ابوالحسن ، از مترجمان فارسی بعربی بود ، و زیج شهریار را او ترجمه‌کرده . حسن‌بن سهل ، که ذکرش در اخبار منجمان خواهدآمد . بلادری احمدبن جابرکه پیش‌ازاین گفته شد . ازمترجمان فارسی‌بعربی‌بود ،جبلة‌بن سالم، کاتب هشام‌که نامش گذشت . از مترجمان فارسی بعربی‌بود . اسحاق‌بن یزید ، ترجمه ـ هائی از فارسی بعربی‌داردکه ازآن جمله، کتاب سیرةالفرس ـ معروف بخداینامه[1] است وازمترجمان فارسی : محمد بن جهم برمکی. و هشام‌بن قاسم، و عیسی‌کردی و زادویه‌بن شاهویه اصفهانی، ومحمدبن بهرام‌بن مطیار اصفهانی ، و بهرام‌بن مردانشاء ، مؤبد شهر شاپور[2] ازشهرستان فارس ، وعمربن فرخان ، بودند ، و ما در اخبارمصنفان عمربن‌فرخان را ذکرخواهیم نمود .

## مترجمان هندی و نبطی[3]

منکه هندی ، در دسمگاه اسحان‌بن سلیمان‌بن علی هاشمی ، بود و از هندی بعربی ترجمه مینمود.

ابن دهن هندی ، متصدی بیمارستان برمکیان ، از مترجمان هندی بعربی بود .

---

۱ـ ف (اختیارنامه) .

۲ـ ف (نیسابور)

۳ـ رجوع شود بصفحهٔ ۱۹ همین‌کتاب .

ابن‌وحشیه ازنبطی بعربی‌ترجمه میکردو گفته‌اندترجمه‌های زیادی داشته ، که ذکرش‌خواهد آمد . انشاالله .

## اولین سخنگو در فلسفه

در محضر ابوالقاسم عیسی‌بن علی‌از ابوالخیر خمار پرسیدم ، اولین سخنگو درفلسفه چه‌کسی‌بود ، گفت، فرفوریوس صوری‌در کتاب‌التاریخ خود، که بزبان سریانی‌است، گوید اولین‌فیلسوف، ازفلاسفه سبعه[1] ثالس‌بن مالس املیسی‌بود وازاین کتاب دو مقاله بعربی‌ترجمه شده است . این گفته را ابوالقاسم تصدیق کرده ، ودرآن تردید وشکی‌نداشت .

بعقیده دیگران، اولین‌سخنگو درفلسفه، بوثاغورس‌بن میسارخس ، ازمردم سامیابود. فلوطرخس گوید: بوثا غورس اول کسی است که در فلسفه سخن گفته . و آنرا فلسفه نامیده و رساله‌هائی داشت که معروف بذهبیات بود، زیرا جالینوس‌ازجهت تجلیل واحترام اوآنها را با طلا نوشته است . ومن ازتألیفات بوثاغورس این کتابها را دیده‌ام : رسالـه او در سیاست عقلیه. رساله اوبمتمرد سقلیه. رساله اوبسیفانس دراستخراج معانی ، وازاین‌رساله‌ها گاهی‌نسخه‌هائی بتفسیر املیخس‌بدست‌آید .

وباز گوید: پس از او ، کسیکه در فلسفه سخن گفت سقراط پسرسقراطیس ، از شهر آتنه ، شهرمعروف بشهر علما وحکما بود، وبسیاری از گفتارش تدوین [2] نگردیده ، وآنچه بدست‌آمد . مقاله‌ایست در سیاست . ورسالهٔ درسیرت نیکوکه‌آنرا نیز از وی دانسته اند. و بحکایت دیگر، سقراطیس که معنایش‌نگهدار تندرستی‌است‌ازمردم‌آتنه ، و زاهد و خطیب ، وحکیم‌بوده . وبرای مخالفتش با یونانیان بقتل‌رسیده ، وسر گذشت‌آن معروفست وپادشاهی

---

۱ــ فلاسفه سبعه ، یا حکماء سبعه بگروهی ازفلاسفه اطلاق میشود که درقرن‌ششم قبل‌از میلاد بودند .

اولی‌ــ Bias de priene ــ بیاس دوپرین .
دومی‌ــ Chilons de lasdémone ــ شیلن دلاسه دمون
سومی‌ــ Cleobule de lindos ــ کلئبول دولیندوز
چهارمی Periander de corinthe ــ پریاندردوکورینت .
پنجمی‌ــ Pittacos de mityline ــ پتیاگوس دومیتیلن.
ششمی‌ــ Solon d'athenes ــ سولن‌داتن .
هفتمی‌ــ Thalis de Milet ــ ثالس‌دوملیت(ر.ك. لاروس‌فرانسه ؛ زیر کلمهٔ Sage)

۲ــ ف (لم‌یدروا) ش (لم‌یدون).

که در کشتن او مداخله داشت ارطخاشت بود[1] و افلاطون از اصحاب او بشمار میرفت ، و بنوشته اسحاق‌بن‌حنین‌مدت زندگانی سقراط باندازه زندگانی افلاطون بود ، و در جای دیگر گوید ، افلاطون هشتاد سال زندگانی‌نمود.

## افلاطون

### از کتاب فلوطرخس

افلاطون پسرارسطن، ومعنایش‌فسیح[2]است. ثاون نام پدرش را اسطون دانسته‌و گوید که وی از اشراف یونان بشمار میرفت ، ودر اوائل عمرش بشعرتمایلی‌داشته ، و هنرمندی زیادی درآن پیداکرد .

وپس‌ازآنکه بمجلس‌سقراط درآمده ، وعیب‌جوئی اورا از شعر دید ، دست از شعر برداشت وپیرونظریه فیثاغورس در اشیاء معقوله گردیده ، وچنانکه گویند ، هشتاد ویکسال زندگانی نمود، و ارسطو شاگرد او بود ، و از وی آموخته ، وجانشین او گردید .

اسحاق گوید: افلاطون از بقراط آموخته ، ودرسال تولد اسکندر ، وفات یافت، که سیزدهمین سال‌پادشاهی لاوخوس[3] بود. و ارسطوجانشین او گردید ، و در آن زمان پادشاه

---

۱ــعبارت متن عربی‌چنین است : وکان‌الملك‌الذی تولی‌قتله ارطخاشت . ومعلوم نیست که ابن‌ندیم در این بیان چه منظوری داشته ، زیرا ارطخاشت همان پادشاه ایرانست‌که در تاریخ باستانی بنام ( ارت خشتره **Artexerexes**) پادشاه هخامنشی‌آمده و این اردشیر که بدراز دست معروف بود در سال ٤٢٤ قبل از مسیح درگذشت وسقراط در سال ٤٠٠ و بقولی ٣٩٩ ق.م کشته شد ، واگربگوییم مراد ابن‌ندیم اردشیردوم است‌که درسال ٤٠٤ بتخت سلطنت نشسته وتا سال ٣٦٢ـ یا ـ ٣٦٠ ق.م حکومت داشته وهمزمان با قتل سقراط بود این اشکال پیش‌آیدکه درآن زمان یونان تحت سلطه ایران نبود تا اردشیر را در قتل او مداخلهٔ باشد ( ر . ك . لغتنامه دهخدا . وکتاب زندگانی سقراط بزبان فرانسهٔ تألیف آندره‌کرسون چاپ پاریس) .

۲ــ فسیح‌ـ گشاده وفراخ (منتهی‌الارب).

۳ــ لاوخوس ارشیرسوم است‌که نامش‌اوخس‌بود وتصور میکنند یونانی شده هوك است ولی‌پس‌ازآنکه بتخت نشست خود را اردشیر ودر٨ــ٣٥٩ ق.م بتخت سلطنت نشسته ودر٣٣٨ ق.م وفات یافت (لغتنامه دهخدا زیر اردشیرسوم) .

مقدونیه فیلیپس پدر اسکندر بود و بنوشته اسحاق ، افلاطون هشتاد سال زندگانی‌نمود.

## تألیفات افلاطون از روی ترتیبی

## که ثاون ذکر نموده

کتاب‌السیاسة ـ بترجمهٔ حنین‌بن‌اسحاق . کتاب‌النوامیس ـ بترجمهٔ حنین ، و یحیی بن‌عدی .

ثاون گوید : افلاطون کتابهایش را از قول دیگران نقل‌کرده ، و هر کتابی را بنام آن کسی‌نامید که‌برای‌او تألیف کرد. بدینگونه: قول‌سماه تااجیس ـدرفلسفه. قول‌سماه‌لاخس‌ـ درشجاعت.قول‌سماه ارسطا‌ـ درفلسفه. قول‌سماه‌خرمیدس‌ـ درعفاف. قولان‌سماهماالقیبیادس‌ـ درزیبائی . قول سماه اوتوذیمس . قول‌سماه غورجیاس . قولان سعماهما افیا . قول سماه اوین. قول سماه فروطاغورس. قول سماه اوثوفرن . قول سماه‌قرطن . قول سماه فاذن . قول سماه ثااطاطس . قول سماه فیلوطوفون . قول سماه قراطولس . قول سماه سوفسطس. وبنوشته یحیی‌بن عدی دیدم که اسحاق ، سوفسطس بتفسیر امقیدورس را ترجمه‌کرده است . قول سماه طیماوس ـ که یحیی‌بن عدی اصلاحاتی درآن دارد . قول سماه فرمانیدس ـ که جالینوس مجموعهٔ از آن دارد . قول سماه فدرس . قول سماه مانن . قول سماه مینس . قول سماه ابرخس. قول سماه مانکسانس. قول سماه اطلیطقوس .

گذشته ازآنچه‌که ثاون ذکرنموده ، من‌نیزاین‌کتابها را دیده‌ام ، وشخص موثقی‌هم بمن گفت که‌آنهارا دیده است . کتاب طیماوس‌ـ سه مقاله ـ بترجمه ابن بطریق ، وحنین بن‌اسحاق ، ویا حنین ترجمهٔ ابن بطریق را اصلاح‌کرده است . کتاب‌المناسبات . و بنوشته یحیی‌بن‌عدی. کتاب فلاطن‌الی‌اقرطن‌فی‌النوامیس. وباز بنوشته یحیی‌بن‌عدی . کتاب‌التوحید وقوله فی‌النفس والعقل والجوهروالعرض . کتاب‌الحس‌واللذة ـ یکمقاله . کتاب طیماوس‌ـ که فلوطرخس‌برآن سخنانی دارد ، وبنوشته یحیی. کتاب سطس ـ ترجمه مسیو دریوس ـ همچنین‌بنوشته یحیی. کتاب تأدیب‌الاحداث. ورساله‌های‌دیگرهم داردکه در دسترس‌همه‌است.

ثاون گوید: افلاطون‌برای‌خواندن کتابهایش‌ترتیبی‌داده بود، باین‌معنی‌هرچهار کتاب‌را برای یك مرتبه ، که‌آنرا چهار چهار مینامند، و اسحاق راهب گوید : در دوران ارطخاشت

معروف بدراز دست افلاطون مشهور ومعروف گردید .

محمدبن اسحاق گوید : این ارطخاشت پادشاه ایران بود ، و با افلاطون هیچگونه رابطه نداشته ، وهمان گشتاسب شاه است که زردشت بسوی او رفت[۲] . کتاب فلاطن اصول الهندسه ـ ترجمه مطا .[۳]

## اخبار ارسطو[۴]

معنای ارسطو دوستدار حکمت است . و او را فاضل کامل ، والتام‌الفاضل نیزمیگفتند وی پسر نیقوماخس پسرماخاون[۵]، و از فرزندان اسلقبیادس ، مخترع طب برای یونانیانست واین‌را بطلمیوس غریب نوشته ، وگوید مادر ارسطو ، افسیطیا بودکه باسقلبیادس میرسید.

ارسطوازمردم اسطاغاریا[۶]بود، که شهریونانی‌است . وپدرش نیقوماخس پزشك‌فیلیپس پدر اسکندربود ، وخود او ازشاگردان افلاطون بشمار میرفت ، وبگفته بطلمیوس ایمان او بافلاطون دراثرالهامیست که خداوند درمعبد بوثیون باو نمود.

ارسطو بیست‌سال بآموختن‌اشتغال‌داشت‌ودرغیاب افلاطون وزمان رفتنش بصقلیه[۷]جانشین

---

۱ــ ارطخاشت دراز دست همان اردشیر اول (ارت‌خشتره) است که در سال ٤٢٤ ق.م درگذشت وبا در نظرگرفتن تاریخ ولادت افلاطون‌که درسال ٤٢٩ ق.م بوده سستی این‌گفتار آشکارمیشود (ر.ك . تاریخ ایران باستان ج ۲ ص ۹۵۱ ــ وتاریخ علوم عقلی درتمدن اسلامی ج ۱ــص۹۲) .

۲ــ این‌قسمت ازگفته ابن‌ندیم درعدم ارتباط پادشاه ایران ( اردشیر اول) با افلاطون صحیح است زیرابطوریکه اشاره شد دوره زندگانی این دونفرمختلف است . ولی اینکه‌گوید: او (یعنی‌اردشیراول) همان بستاسب یاگشتاسب میباشدکه زردشت بسوی او رفت صحیح بنظر نمیآید ، زیرا اولا اردشیر اول ازهخامنشیان بوده وگشتاسب از سلسله‌کیان است . ثانیاً قدر مسلم درنظرمورخان ، ظهور زردشت درقرن شش قبل از میلاد بوده ، و اردشیر اول در اوائل قرن پنجم قبل‌ازمیلاد وفات یافته ، وبعقیدهٔ استاد دکترمعین . ممکن‌است این اشتباه از اینجا پیدا شده باشدکه بهمن پسر اسفندیار پسر گشتاسب را نیز درازدست میگفتند (ر.ك. گاتها ص ۲٦ــ۲۹. ومزدیسنا ص۷٦ــ۱٦۷) .

۳ــ ف (قسطا) .

٤ــ درمتن عربی‌ارسطالیس‌است ولی‌چون ـ ارسطوــ بیشتر در زبانها متداول است ما درهمه جا بذکر این نام اکتفاکردیم.

۵ــ ش (ماخازن)

٦ــ اسطاغریا ـ **Stagire** ازشهرهای مقدونیه و وطن ارسطوست (اعلام لاروس) .

۷ــ صقلیه ـ **Sicile** جزیره بزرگیست در دریای مغرب ـ مقابل افریقا ( ر.ك. معجم البلدان ) .

او در دارالتعلیم‌بوده ، وگویند ، در سی‌سالگی‌بفلسفه پـرداخت و از بلغاء و مترسلان ، و بزرگان دانشمندان یونان بعداز افلاطون ، وسائر علماء گذشته بشمار میرفت ، و درفلسفه مرتبتی‌بلند ، و درنزد پادشاهان مقام و منزلتی‌ارجمندپیداکرد، اسکندرکارهایش‌را بنظر و صوابدید او انجام میداد . ونامه‌هائی درسیاست و جزآن باسکندر نوشته است ، که ازآن جمله رساله در سیاست است‌که چنین آغاز میشود : اما شگفتی از مناقب ، وبزرگواریت ، برای تواتری‌که دارد ، ازمیان رفته . ومانند چیزهای قدیمی شده ، که مردم بآن خـو گرفته ، وتـازگی شگفتی بخشی ندارد ، و تومصداق این مثل همگانی هستی ، کـه ستایشگرانت درغگو نیستند . ودر همین رساله دارد ـ اگرسختیها ، و دشواریها مردم را بستوه‌آورد . برای چاره‌جوئی‌بجنب وجوش درآیند ، ولی‌همینکه ، آسایش و راحتی‌یابند، حرص وآزبیشتری‌پیدانمایند، وپرده شرم وحیارا ازرخساره بردارند،وازاین‌جهت وقتیکه‌در آسایش و راحتی غنوده اند بی‌اندازه نیازمند بنظم و آئین باشند . و بازگوید : بیائید و هم‌پیمان شویدکه ، دشمنان را بیازارید[1]، وپشیمان شدگانرا ببخشید، وبا اعتراف‌کنندگان مهربان باشید ، وبا دسیسه‌کار بدرفتاری‌کنید ، وسرکشان را بجان‌هم اندازید ، وحسودان را بخشم‌درآورید، و با ابلها بردبار ، و با تندروان با وقار باشید . فتنة جویانرا کوچك شمرید، وازبدگویان دوری جوئید .کارهای پیچیده را بوقت دیگر گذارید ، و درکارهای روشن عزم وتصمیم بکاربرید ، و کارهای مشکل را موردگفتگو و مباحثه قرار دهید . از اینهاکه بگذریم ، درمصاحبت با پادشاهان ، راز دار، و راهنما ، وستایشگر، وملازم خدمت باشید، که شاهان ستایش را شایسته خود ، وبردگی‌را برای مردم پسندیده دارند.

این سخنان با اینکه از زبانی بزبان دیگردرآمده در منتهی‌درجهٔ حکمت و بلاغت ، وپرازمعانی نغزبوده چه رسد باینکه از زبان گوینده‌اش شنیده شود .

گویند پس‌از مرك فیلیپس، اسکند بپادشاهی رسید . وهمینکه بجنك وستیزه با سائر ملل‌برخواست ، ارسطو از وی‌کناره گیری نموده ، و روی بخدا آورده ، وبآتنه رفته و در آنجا دارالتعلیم را ساخت . و آن جائی‌است کـه فلاسفهٔ مشائیین [2] بآن نسبت داده میشوند و بنای رسیدگی بمصالح مردم ، و دستگیری از بیچارگان را گذاشته ، و شهری در اسطاغریاساخته ، و سرگذشتهای زیادی داردکه ماشمهٔ ازآن را ذکرنمودیم ، وفات ارسطو را در سن شصت وشش سالگی ، دراواخر دورهٔ اسکندر ، گفته‌اند ، و بقولی وفاتش‌درآغاز

---

۱ــ ف (بالاذن) ش (بالاذی) .

۲ــ مشائیین ـ عنوان شاگردان ارسطو میباشد، چـون ارسطو هنگام درس‌راه میرفت (لغتنامه دهخدا).

پادشاهی بطلمیوس لاغوس بوده ، و ثاوفرسطس ، پسرخواهرش ، جانشین او در دارالتعلیم گردید .

## وصیت ارسطو

غریب گوید[1] ، ارسطو هنگام وفات گفت : وصی دائی من درتمام آنچه از من باقی بماند ، انطیطرس‌است. وتا زمانی که نیقانر بیاید ، ارسطومانس، وطیمرخس، و ایفرخس، و ذیوطالس ،باید بکارهائی که احتیاج برسیدگی دارد ، اهتمام ورزند وچنانکه شاید و باید در امورخانوادهٔ من ، و اربلیس خدمتکار من ، وسائر کنیزان وبردگان ، و هرچه‌که بجا گذاشته‌ام ، بذل‌عنایت نمایند ، واگربرای ثاوفرسطس ممکن باشدکه باآنان همکاری نماید دریغ نداشته باشد، وهمینکه دخترم بسن‌رشد رسید ، نیقانرباید سرپرست‌کارهای او باشد. و اگرمرك اورا ربودخواه شوهر کرده ویانکرده‌باشد ، وفرزندی‌هم از او بجا نمانده باشد سرپرستی ورسیدگی بکارهای پسرم نیقوماخس، بانیقانراست ، و دراین باره وصیت من باو این‌است، که‌کارها را مطابق میل‌خود ، و بطوریکه شایسته اوست ، انجام دهد . واگرپیش از ازدواج با دخترم، ویا پس‌از ازدواج با اووندانشتن فرزندی از وی نیقانر ازدنیا رفت، ودرکارهای مربوط بمن وصیتی کرد، آن وصیت نافذ ومجراست . و اگربدون وصیت از دنیا رفت، وبرای ثاوفرسطس امکان‌داشت که جانشین او گردد، کارهای پسرم ، وسائرباقیماندگان من با او بوده ، واگرنخواسته باشد ، اوصیائی که نام بردم باید درآن کارها با انطیطرس مشورت نموده ، وهرچه راکه باتفاق رأی دهند ، درباره بازماندگان من عمل‌نمایند . و اوصیا. ونیقانرباید نسبت باربلیس‌خواسته‌های مرا درنظر گیرند ، چه او برمن ذیحق‌بوده، و میدیدم‌که چگونه در خدمتگذاری بمن اهتمام دارد ، وکارها را موافق میل قلبی و شادمانی‌من انجام دهد. از این‌جهت سعی کنندکه نیازمندیهایش را برآورده دارند، و اگر خواست شوهر نماید ، جز بمرد فاضل و دانشمندی او را ندهند، وباو، بجزآنچه‌که دارد، یك طالنطن[2] نقره ،که یکصد وبیست وپنج رطل[3] است ، با سه‌کنیزکی بانتخاب خود او با کنیز وغلامی‌که دارد ، باو بدهند، واگردوست داشته باشدکه درخلقیس‌اقامت نماید، خانه

---

۱ــ ظاهراً مراد بطلمیوس غریب است .

۲ ــ طالنطن ـTalantune ـ وزن قدیم است‌که در یونان بـرای طلا و نقره بکار میرفت (لاروس) .

۳ ـ رطل‌ـ معادل دوازده اوقیه است (اقرب‌الموارد) .

من که دارالضیافه وکنارباغ‌است از اوبوده ، واگرخواست درشهراسطاغریا زندگانی کند ، خانه‌های پدران من در اختیار اوست، وهرخانهٔراکه پسندید اوصیا باید تمام نیازمندیهائی راکه او اظهار میدارد برایش انجام دهند .

اما درباره خانواده وفرزندانم ، من‌لازم نمیدانم تذکری دربارهٔ نگاهداری ازآنها باوصیا ، بدهم . ونیقانرباید اهتمام ورزدکه بردهٔ من مرقس‌را ، با هرچه دارد ، وبکیفیتی که مایل‌است بشهرش‌باز گرداند. وکنیزك من، امارقیس راآزادکنند. و اگر پس‌ازآزادی بخواهد در خدمت دخترمن باشد ، تا زمانیکه شوهر اختیار کند ، پانصد درخم[1] باهمان کنیزکی که ازخود اوست باو بدهند و بثالیس ، همان، دخترکی‌که بتازگی بملکیت ما در آمده ، یکی‌ازبردگان مارا با هزار درخم بدهند . و بسیمس بهای یك برده داده شودکه برای خود خریداری نماید ، سوای‌آن برده‌که بهایش بوی داده شده بود و بجزاینها نیز اوصیاء چیزهائی‌را بوی ارزانی‌دارند، وهمینکه دخترم ازدواج کرد، بردگان من، ثاجن، وفیلن، واولمبیوس[2] بایدآزادشوند، پسراولمبیوس[3] نباید فروخته‌شود. وهیچیك‌ازپسربچگانی که درخدمت من بودند نباید فروخته شوند . بلکه در سر خدمت باشند تا زمانیکه بپایهٔ مردان بزرگ برسند ، و همینکه بآن پایه رسیدند . بایدآزاد شوند ، و بهریك بتناسب شایستگی واستحقاقی‌که دارد . چیزی داده شود . انشاالله . وبگفته ونوشته اسحاق ، ارسطو شصت وهفت سال‌زندگی‌نمود .

## ترتیب کتابهای او در منطقیات

## وطبیعییات، والهیات وخلقیات

### سخن درباره منطقیات اوکه‌هشت کتابست

قاطیغوریاس[4] یعنی‌مقولات ، باری ارمانیاس[5] یعنی‌عبارت . انالوطیقا[6] یعنی‌تحلیل ـ القیاس.ابود قطیقا[7] که انالوطیقای دوم، وبمعنی برهان است. طوبیقا[8] بمعنی‌جدل.سوفسطیقا[9]

---

۱ـ دراخم‌ـ یادرهم‌ـ کلمه یونانی وپنجاه دانق است (المنجد) .

۲ـ۳ـ ف (اربلیس) ودرتعلیقات فلوکل‌ـاولمبیوس .

٤ـ Catégories ٥ـ Parihermenias

٦ـ Analytica_Priora

۷ـ Apoltetique ـیا ـAnalytica_postériora

۸ـ Topica ۹ـ Sophistica

بمعنای مغالطه. ریطوریقا[1] بمعنای خطابه. ابوطیقا[2] که بآن بوطیقا نیز گویند ، و بمعنای شعر است .

## سخن دربارهٔ قاطیغوریاس

## بترجمه حنین‌بن‌اسحاق

کسانیکه آنرا شرح و تفسیر کرده‌اند : فرفوریوس ، اصطفن اسکندرانی . لیئس . یحیی‌نحوی. ثامسطیوس ـ امونیوس. ثاوفرسطس. سنبلیقوس. وثاون نامی، بسریانی وعربی که از تفسیر سنبلیقوس اضافاتی بر آن دارد . و از تفسیرهای شگفت‌انگیز قطعه‌ایست که با میلخس نسبت داده‌اند، وشیخ‌ابوزکریا گوید، که احتمال‌میرود آن را بنام املیخس‌جعل کرده باشند ، زیرا در ضمن گفته‌های اسکندر چنین چیزیرا دیده‌ام ، وشیخ ابوسلیمان گوید : ابوزکریا در صدد ترجمه آن کتاب بتفسیر اسکندر افرودیسی بود که در حدود سیصدورقست ، و از کسانیکه این کتابرا تفسیر کرده‌اند ، ابونصر فارابی، وابوبشرمتی‌هستند ، و از ایـن کتاب خلاصه‌ها ومجموعه‌های مشجر وغیر مشجراز گروهی مانند، ابن‌مقفع ، وابن‌بهریز،وکندی، و اسحاق‌بن‌حنین، و احمدبن طبیب، و رازی است.

## سخن دربارهٔ باری ارمینیاس

حنین‌آنرا بسریانی، واسحاق اصل‌آنرا بعربی ترجمه نمود . مفسران‌آن: اسکندر، که‌تفسیرش‌نایابست، یحیی‌نحوی،املیخس.فرفوریوس. ومجموعه‌های‌اصطفن .تفسیرچالینوس که غریب ونایاب بوده [3] وقویری . ومتی ابوبشر، و فارابی . و ثاوفرسطس . وکسانیکه آنرا مختصر کردند: حنین‌است، و اسحاق، وابن مقفع ، وکندی، و ابن‌بهریز، و ثابت‌بن قره ، واحمدبن‌طیب، و رازی .

## سخن دربارهٔ انالوطیقای اول

تیادورس‌آنرا بعربی‌ترجمه‌کرده ، وگویندآنرا بحنین عرضه داشت که اصلاح نماید، و حنین یك قطعه از آنرا بسریانی در آورد ، و اسحاق بقیه آنرا بسریانی در آورد .

---

۱ـ Rhetorica ۲ـ Poetica

۳ـ ش( وهوغریب موجود) ف (وهوغریب غیرموجود) .

مفسران آن : اسکندردوتفسیردارد . تا اشکال حملیه[1] که یکی ازدیگری بهتر بوده. وثامسطیوس تمام آن دو مقاله را درسه مقاله تفسیرنمود . ویحیی نحوی آنرا تااشکال‌حملیه[2] تفسیرنمود و قویری نیز آنرا تاسه مقاله وابوبشرمتی دومقاله تمام‌را تفسیر کرده‌است، وکندی‌نیز تفسیری از این کتاب دارد .

## سخن در بارهٔ ابود قطیقا که
## انالوطیقای دوم است

قسمتی ازدومقاله آنرا حنین‌بسریانی ترجمه کرده، واسحاق همه را بسریانی‌درآورد، ومتی ترجمه اسحاق رابعربی‌برگردانید. مفسران آن : ثامسطیوس شرحی‌برتمام این کتاب دارد . واسکندر شرحی برآن دارد که نایابست . و یحیی نحوی نیز آنرا شرح کرده ، و ابویحیی مروزی که متی‌این کتابرا بر او قرائت داشته بود سخنانی درآن دارد . و ابو بشر متی، وفارابی، وکندی نیز شرحی‌برآن دارند .

## سخن درباره طوبیقا

اسحاق‌ازاین کتاب ترجمهٔ بسریانی دارد، ویحیی‌بن عدی ترجمه او را بعربی‌درآورد دمشقی هفت مقاله ازآنرا ترجمه کرده ، و مقاله هشتم‌آنرا ابراهیم‌بن عبدالله ترجمه کرده ، و از ترجمه‌های قدیم نیز گاهی بدست‌آید . مفسران‌آن : یحیی‌بن عدی درمقدمهٔ ترجمهٔ که براین‌کتاب دارد ، گوید : من تفسیری از گذشتگان براین‌کتاب نیافتم ، جز تفسیر اسکندر ازقسمتی ازمقاله اول ، ومقاله پنجم، وششم، و هفتم ، و هشتم . و تفسیرامونیوس از مقاله اول، دوم ، سوم، وچهارم . و درتفسیر خود اتکاء بچیزهائی داشتم‌که از تفسیر اسکندر، وامونیوس فهمیده بودم . وعبارت مترجمان این دو تفسیر را هم اصلاح کرده‌ام . وتفسیریحیی از این کتاب درحدود هزار ورق است.

وبگفته دیگری جزیحیی: امونیوس چهار مقاله اول را شرح کرده ، واسکندر چهار مقاله آخری را شرح نموده تا دوازدهمین موضع از مقاله هشتم . و ثامسطیوس باقی موضعها را شرح کـرده است . فارابی‌هم تفسیری از این کتاب ، وهم خـلاصه از آن دارد . ومتی مقاله اول را تفسیرنموده ، و اسحاق مقداریراکه امونیوس و اسکندر تفسیرنموده‌اند ترجمه کرده ، و ابوعثمان دمشقی نیز ترجمهٔ از این کتاب دارد.

---

۱ـ۲ ــ درمتن فلوکل ـ الاشکال‌الجملیه است ولی‌صحیح آن ـ الاشکال‌الحملیه ـ است که از مصطلحات علم منطق‌است : در(ش) نیز ـ الاشکال‌الحملیه ــ است (ر. ك.) تاریخ‌الحکماء قفطی‌ص۳۶ـ

## سخن درباره سوفسطیقا

## بمعنی حکمت مموّهه[1]

ابن ناعمه ، وهتی آنرا بسریانی گردانیده ، ویحیی بن عدی ازتیوفیلی[2] بعربی ترجمه کرده است. مفسران آن: قویری تفسیری براین کتاب دارد. وابراهیم بن بکوس عشاری از راه اصلاح ترجمه عربی ابن ناعمه، ترجمهٔ ازآن بعربی درآورد . وکندی نیز این کتاب را تفسیر کرده ، وگفته اند که درموصل تفسیر اسکندر از این کتاب دیده شده است .

## سخن درباره ریطوریقا

## یعنی خطابه

یك ترجمه قدیمی ازآن بدست آمد که گویند اسحاق آنرا بعربی درآورد ، وابراهیم بن عبدالله آنرا ترجمه کرده ، وابونصر فارابی تفسیری برآن دارد ، ونوشتهٔ از احمدبن طیب دیده ام که ترجمه قدیمی این کتاب درحدود یکصد ورق است .

## سخن درباره ابوطیقا

## یعنی شعر

ابو بشر متی آنرا از سریانی بعربی نقل کرد . و یحیی بن عدی ترجمهٔ از آن دارد ، که گویند متضمن سخنانی از ثامسطیوس نیز میباشد ، وبقولی آن را بثامسطیوس بسته اند. واز این کتاب کندی مختصری درآورده است .

## سخن دربارهٔ کتاب السماع الطبیعی

## بتفسیر اسکندر

## درهشت مقاله

محمدبن اسحاق گوید : آنچه از تفسیر اسکندر افرودیسی موجود است ، مقاله اول

---

۱ـ مموه ـ چیز مغشوش وناراست ( فرهنك نفیسی ) ۲ ـ تیوفیلی ظاهراً منسوب بتیوفیلی مترجم باشد که نامش دراسامی مترجمان ذکرشده است .

از فص[1] گفتار ارسطو در دو مقاله است و مقاله اول ، و پارهٔ از مقاله دوم موجود است که ابوروح صابی آنرا ترجمه کرده ، ویحیی‌بن عدی آن ترجمه را اصلاح نموده است ، ومقاله دوم ازفص[2] گفتار ارسطو را در یك مقاله تفسیر کرده ، که حنین آنرا از یونانی بسریانی درآورد ، ویحیی‌بن عدی بعربی ترجمه نمود . وشرح مقاله سوم از فص گفتار ارسطو پیدا نمیشود . اما مقاله چهارم را ، درسه مقاله تفسیر کرد، که مقاله اول ودوم وقسمتی از مقاله سوم آن تا ـ الکلام فی‌الزمان ، موجود بوده ، و قسطا آن را ترجمه کـرده ، ولی ترجمهٔ که ظاهراً موجود است ، ترجمه دمشقی است . و مقاله پنجم از گفتار ارسطو را در یك مقاله تفسیر کرده ، که قسطابن لوقا ترجمهٔ ازآن دارد . و مقاله ششم را دریك مقاله تفسیر کرده، وقسطا آنرا ترجمه نموده ، ومقاله هشتم دریك مقاله تفسیر کرده ، که چند ورقی‌از آن موجود است .

## سخن درباره کتاب السماع الطبیعی

## بتفسیر یحیی نحوی اسکندرانی

محمدبن‌اسحاق گوید : ترجمهٔ که قسطا از این کتاب نموده تعالیم آن‌بوده ، و ترجمه عبدالمسیح‌بن ناعمه ، غیراز تعالیم است . وترجمه قسطا نیمی از کتاب است . که چهارمقاله بوده ، ونیم دیگر آن ، که چهار مقاله است بترجمه ابن ناعمه میباشد .

## سخن درباره السماع الطبیعی

## بترجمه گروهی از فلاسفه که متفرقند

تفسیرمقاله اول، ودوم وسوم و چهارم آن از طرف فرفوریوس ، موجود است ، کـه بسیل آن را ترجمه نموده، وابوبشرمتی تفسیری از تفسیر ثامسطیوس از این کتاب بسریانی دارد، که قسمتی از مقالهٔ اول آن بسریانی موجود است . و ابو احمدبن کرنیب قسمتی از مقاله اول، وقسمتی از مقالهٔ چهارم را ، تاـ الکلام فی‌الزمان ـ تفسیر کرده ، و ثابت‌بن قره قسمتی ازمقاله اول را تفسیر کرده ، وابراهیم بن صلت از مقاله اول این کتاب ترجمهٔ دارد، که من آنرا بخط یحیی‌بن‌عدی دیده‌ام .

---

۱و۲ـ ف (نص)

وابوالفرج قدامة‌بن‌جعفر نیز قسمتی از مقاله اول سماع طبیعی را تفسیر کرده‌است .

## سخن در باره کتاب‌السماء والعالم

این کتاب در چهار مقاله است ، و ابن بطریق آنرا ترجمه : وحنین اصلاح کرده است . ابوبشرمتی بخشی ازمقاله اول را ترجمه کرده ، واسکندر افرودیسی بخشی از مقاله اول را شرح نموده ، وثامسطیوس شرحی از تمام کتاب دارد، که یحیی‌بن‌عدی آنرا ترجمه یا اصلاح نموده است. حنین نیز در این‌باره چیزی دارد که همان مسائل شانزدگانه است . و ابوزید بلخی‌مقدمه این کتاب را برای ابوجعفر حارث[1] شرح کرده است .

## سخن درباره کتاب‌الکون‌والفساد

حنین‌آنرا بسریانی، واسحاق. ودمشقی‌آنرا بعربی‌بر گردانیده، و گفته‌اند ابن‌بکوس نیزترجمهٔ ازآن دارد . اسکندر تمام این کتابرا شرح کرده ، ومتی آنرا ترجمه نموده، و قسطامقاله اول‌آن راترجمه نموده‌است. امقیدورس شرحی‌براین کتاب دارد که اسطاث‌ترجمه کرده ، ومتی ابوبشر ترجمه ازآن دارد که ابوزکریا هنگام نظرآنرا اصلاح کرده است . ودر این اواخر، شرحی از ثامسطیوس بر کتاب کون وفساد بدست‌آمد که یکی بزرك ویکی کوچك است ، ویحیی‌نحوی شرحی برتمام کتاب کون و فساد دارد که عربی آن در خوبی بپای سریانی نمیرسد .

## سخن دربارهٔ کتاب‌الاثارالعلویه

امقیدورس شرح بزرگی برآن دارد ، که ابوبشرمتی[2] آنرا ترجمه نموده ، و طبری تعلیقاتی از طرف متی‌برآن دارد . واسکندرآن را شرح کرده که بعربی ترجمه شده و بسریانی ترجمه نشده و پس از اینها یحیی‌بن عدی آنرا از سریانی بعربی ترجمه کرده است .

---

۱ـ ف (الخازن) . ۲ـ ش(الطبری) .

## سخن درباره کتاب النفس

این کتاب درسه مقاله است . وحنین تمام آنرا بسریانی درآورد ، و اسحاق آنرا ترجمه نمود ، جزمقدار کمی‌را ، ،بعد تمام آنرا در نهایت خوبی ترجمه کرد. وثامسطیوس تمام این کتاب را شرح کرده ،که اولی در دو مقاله ، و دومی، در دومقاله ، وسومی درسه مقاله است .

وبخط یحیی‌بن‌عدی خواندم که امقیدورس یکشرح سریانی‌برآن دارد ، ویك شرح بسیار خوبی‌نیزهست که‌آنرا بسنبلیقوس نسبت میدهند، که بسریانی بوده ، وبرای اثاوالیس شرح کرده است . وعربی‌آن نیزپیدا میشود . اسکندرانیان[1] از این کتاب خلاصه دارندکه درحدود یکصد ورق است . واین بطریق مجموعهٔ از این کتاب درآورده و اسحاق گوید : من این کتاب را از نسخه بسیار بد خطی بعربی ترجمه کردم ، و پس‌از سی‌سال یك نسخه بسیار خوبی بدست آوردم کـه ترجمه اولـی را باآن مقابله نمودم ، کـه همین شرح ثامسطیوس‌بود .

## سخن درباره کتاب الحس والمحسوس

این کتاب در دومقاله است . و تـرجمه قابل‌اعتمادی ازآن بدست نیامده ، و کسی هم، بودن چنین ترجمهٔ را ذکرنکرده ، وهمینقدر گفته‌اندکه طبری تعلیقات کمی از طرف ابوبشرمتی‌بن یونس برآن دارد .

## سخن درباره کتاب الحیوان

این کتاب در نوزده مقاله است که این بطریق ترجمه نموده ، و ترجمه سریانی آن گاهی‌پیدا میشودکه بهترازترجمه عربی‌است . و بخط یحیی‌بن‌عدی در فهرست کتابهایش خواندم که این کتاب مجموعه‌هائی‌ازقدیم دارد ، و نیقولاوس نیزآنرا خلاصه کرده است . ابوعلی‌بن‌زرعه شروع بترجمه وتصحیح‌آن بعربی‌نموده است .

## سخن‌درباره کتاب الحروف

## معروف بالاهیات

این کتاب بترتیب حروف یونانیان ، واولش‌الف کوچك است . و اسحاق‌آنرا ترجمه

---

۱ـ اسکندرانیان بعلماء حوزه علمی اسکندریه اطلاق میشود (ر.ك. تاریخ علوم عقلی و تمدن اسلامی‌ص۱ـ۸) .

کرد وتاحرف مو ـ م ـ[1] ازآن موجود بوده، و ابوزکریا یحیی‌بن‌عدی ترجمه نموده است. وحرف نو ـ ن ـ[2] در زبان یونانی بتفسیر اسکندر یافت میشود و تمام این حروف را اسطاث برای‌کندی ترجمه نموده ، وسر گذشتی‌هم دارد . ابوبشرمتی مقاله ـ ل ـ بتفسیر اسکندر را ـ که‌یازدهمین حرف است. بعربی درآورده. وحنین‌بن اسحاق‌نیز آنرا بسریانی گردانیده، و ثامسطیوس تفسیری از مقاله ـ ل ـ دارد، که ابوبشرمتی آنرا ترجمه نمود ، وشملی نیز ترجمهٔ ازآن دارد . و اسحاق‌بن حنین، چندین مقاله آنرا ترجمه‌کرده ، و سوریانوس ، مقاله ـ ب ـ را، ترجمه نموده، وعربی‌آن در دست است . ومن‌این را بخط یحیی‌بن‌عدی در فهرست‌کتابهایش دیده‌ام . و ازکتابهای ارسطو، که یحیی‌بن‌عدی در فهرست کتابهایش ذکر کرده:ـ کتاب‌الاخلاق ـ بتفسیر فرفوریوس، دوازده مقاله . بترجمه اسحاق‌بن‌حنین است . و نزد ابوزکریا چندین مقاله بتفسیر ثامسطیوس، بخط اسحاق‌بن حنین بود . که سریانی آن در دست است. کتاب‌المرآة ـ ترجمه حجاج‌بن مطر ـ کتاب‌اثولوجیا[3] ، و آنراکندی تفسیرکرده است .

## ثاوفرسطس

یکی از شاگردان ، و پسرخواهر ارسطو ، و از اوصیائی بودکه ارسطو برگزیده و در دارالتعلیم پس‌از وفات ارسطو جانشین وی گردیده ، و این کتابها از اوست : کتاب‌النفس ـ یکمقاله . کتاب‌الاثارالعلویه ـ یکمقاله . کتاب‌الادب ـ یکمقاله. کتاب‌الحس والمحسوس ـ چهارمقاله . و ابراهیم‌بن بکوس ، آنرا ترجمه نمود . کتاب مابعدالطبیعه ـ یکمقاله، بترجمهٔ ابوزکریا یحیی‌بن عدی. کتاب اسباب‌النبات ـ بترجمه ابراهیم‌بن‌بکوس. وتفسیربخشی از مقاله اول‌آن بدست‌آمده . وباو نسبت داده‌اندکه‌کتاب قاطیغوریاس‌را نیز تفسیرکرده است .

## دیدوخس برقلس افلاطونی

از مردم اطاطریه[4] ویحیی نحوی درمقاله اول از ردی‌که بر او دارد گوید : او در

---

۱ـ۲ـ حروف یونانی‌است . ۳ـ Theologie ـ ربوبیت .

۴ـ درکتاب تاریخ علوم عقلی درتمدن اسلامی تألیف استاد دکترصفا دیدخس، بیزنطی ازمردم لیکیه ذکرشده است (ر.ك. کتاب تاریخ علوم عقلی درتمدن اسلامی‌ص۱۰۱) .

دوره دقلطیانوس قبطی، بلکه در آغاز سیصدمین سال پادشاهی او، زندگانی میکرد ، وصحیح هم همین است[۱].

کتاب حدود اوائل‌الطبیعیات. کتاب‌الثمانیة عشر مسئلة ، و یحیی نحوی ردی بر آن دارد. کتاب شرح قول فلاطن‌ان‌النفس غیرمائته[۲] سه مقاله . کتاب‌الثالوجیا یعنی ربوبیت . کتاب تفسیر وصایافیثاغورس‌الذهبیه ـ درحدود یکصد ورق ، وسریانی‌آن، که برای دخترش تألیف کرده بود یافت میشود ، وثابت سه ورق ازآن را ترجمه کرده بود که از دنیا رفت و ناتمام ماند . کتاب‌الجواهر العالیه ـ یکمقاله . کتاب برقلس‌فی‌الشعر مسائل[۳]، و برقلس را دیادوخس، یعنی‌عقیب افلاطن نامند . کتاب‌الحیز الاول . کتاب‌المسائل‌الشعر المعضلات. کتاب الجزءالذی‌لایتجزی . کتاب فی‌المثل‌الذی قاله فلاطن فی کتابه‌المسمی‌غورغیاس‌ـ درسریانی است. کتاب‌تفسیر المقالة‌العاشرة‌فی‌السیر. که سریانی‌آن دردست است . کتاب‌برقلس‌الافلاطونی موسوم‌ـ بسطوخوسیس‌الصغری. کتاب برقلس‌فی‌تفسیر فادن فی‌النفس. بسریانیست ، وابوعلی بن زرعه بخش کمی ازآنرا بعربی‌درآورده است .

## اسکندر افرودیسی

در دورهٔ ملوك‌الطوائفی، پس‌از اسکندر بود ، و جالینوس را دیده و با او معاشرت داشته ، و او را رأس‌البغل لقب داده ، و درمیانشان کینه‌ها وستیزه‌هائی بود ، وماکتابهائی راکه اودرشرح کتاب ارسطو داشت، ضمن اخبار ارسطو ذکر کرده‌ایم . ابوزکریا یحیی‌بن عدی گوید: من‌شرح اسکندر را برتمام کتاب‌السماع ، وکتاب‌البرهان ، درمیراث ابراهیم بن عبدالله ناقل نصرانی دیدم و هر دو را بیکصد و ده دینار بمن عرضه داشتند ، من‌هم رفتم که برای یافتن‌آن دینارها شیوهٔ بکاربرم وهمینکه برگشتم دیدم آنها را باکتابهای دیگر بیك مرد خراسانی بسه هزار دینار فروخته‌اند . وشخص دیگری غیر از اوکه مورد اعتماد است بمن گفت این‌دوکتاب درآستین جا میگرفت وقابل حمل بود .

ابوزکریاگوید : من از ابراهیم‌بن عبدالله خواهش کرده بودم که فص سوفسطیقا ، و فص‌الخطابه ، و فص‌الشعر، ترجمهٔ اسحاق را در پنجاه دینار بمن دهد ، واو نفروخت و هنگام مرگ‌آنها را درآتش‌انداخت . تألیفات اسکندر: کتاب‌النفس‌ـ یکمقاله. کتاب‌الرد علی‌جالینوس فی‌التمکن‌ـ یکمقاله . کتاب‌الاصول‌العامة ـ یکمقاله . کتاب عکس‌المقدمات ـ

---

۱ـ ف‌ـ این‌قسمت را ضمن رد یحیی‌نحوی برکتاب‌الثمانیه عشرمسئله‌آورده است .

۲ـ ف‌ـ (غیرمائیه) ش‌ـ بی‌نقطه‌ودر اخبارالکحماء قفطی‌ـ غیرمائته ـ است ( ر. ك . اخبارالحکماء ص۷۹ .)

۳ـ در ترجمه پس‌وپیشی در ذکراین‌کتاب شده است .

یکمقاله. کتاب مبادی الکل علی رأی ارسطالیس. کتاب فی ان الموجود لیس مجنس للمقولات العشر ـ (یکمقاله) کتاب العنایه ـ یکمقاله . کتاب الفرق بین الهیولی والجنس . کتاب الرد علی من قال انه لایکون شئی الامن شئی. کتاب فی ان الابصار لایکون الا بشعاعات تنبث من العین والرد علی من قال بانبثاث الشعاع ـ یکمقاله . کتاب اللون ـ یکمقاله . کتاب الفصل علی رأی ارسطالیس ـ یکمقاله . کتاب المالیخولیاء ـ یکمقاله .

## فرفوریوس

پس از اسکندر و پیش از امونیوس است ، و ازمردم شهر صور[1] ، و بعداز جالینوس بود. و کتابهای ارسطو را ـ چنانکه درجای خود گفته‌ایم ـ تفسیر نموده ، وجز آنها ، این کتابها از اوست :

کتاب ایساغوجی فی المدخل الی الکتب المنطقیة . کتاب المدخل الی القیاسات الحملیة . ترجمه ابوعثمان دمشقی. کتاب العقل والمعقول ـ بترجمهٔ از قدیم. کتابین له الی انابوا[2]. کتاب الرد علی نیجسوس[3] فی العقل والمعقول ـ هفت مقاله بسریانی . کتاب الاسطقسات ـ یکمقاله بسریانی. کتاب اخبار الفلاسفة . ومقاله چهارم آنرا که بسریانی بود من دیده‌ام .

## امونیوس

اسحاق بن حنین در تاریخ خود گوید: که او ازفلاسفه بعد ازجالینوس بود ، و کتابهای ارسطو را شرح کرده ، و ما درضمن بیان کتابهای ارسطو بآن اشاره نمودیم . جز آنها ، این کتابها نیز ازاوست : کتاب شرح مذاهب ارسطالیس فی الصانع. کتاب فی اغراض ارسطالیس فی کتبه. کتاب حجة ارسطالیس فی التوحید .

## ثامسطیوس

وی منشی وکاتب لیولیانس بود که بعدازجالینوس از نصرانیت بمذهب فلاسفه برگشت ومادر بیان کتابهای ارسطو اشاره بشرحهای او از کتابهای ارسطو نمودیم ، و این کتابها نیز ازاوست: کتاب الی لیولانس فی التدبیر . کتاب النفس ـ در دو مقاله . رسالة الی لیولیانس الملك .

---

۱ ـ صور ـ شهرمشهوریست که مشرف ببحرالشام است و در دوران عمربن خطاب فتح گردید (معجم البلدان) ۲ـ ف (کتابان الی انابوا) ۳ـ ش (لیحسوس).

## نیقولاوس

مفسر کتابهای ارسطو، که ما درجای خود تفسیرهای او را نیز ذکر نمودیم و جز آنها این کتابها نیز ازاوست : کتاب فی‌جمل فلسفة ارسطالیس فی‌النفس ـ یکمقاله ، کتاب النبات ـ چند مقالهٔ ازآن در دست است. کتاب‌الردعلی‌جاعل‌الفعل‌والمفعولات شیئاً واحدا. کتاب اختصار فلسفة ارسطالیس.

## فلوطرخس

کتاب‌الاراءالطبیعیة . مشتمل‌بر آراء فلاسفه در امور طبیعیات ، در پنج مقاله ، که قسطابن‌لوقا بعلبکی آنرا ترجمه کرده است . کتاب‌الی‌موریالیا فیمادله علیه من‌مداراة‌العدو والانتفاع‌به . کتاب‌الغضب. کتاب‌الریاضة ـ یکمقاله بسریانی. کتاب‌النفس.

## امقیدورس

مفسر کتابهای ارسطو، بود و ما در جای خود اشاره بتفسیرهای او نموده‌ایم.وجز آنها ازوی کتابی درموضوعات دیگر بدست نیاورده‌ایم .

## دیافرطیس

بنوشته یحیی‌بن عدی : رسالته‌الی دیمقراطیس فی‌اثبات‌الصانع .

## انافرودیطوس ـ وکتابهائی که دارد

بخط یحیی‌بن عدی خوانده‌ام : کتاب تفسیر کلام ارسطالیس فی‌الهالة و قوس قزح ـ بترجمه ثابت‌بن قره .

## فلوطرخس دیگر

و ازکتابهای اوست : کتاب‌الانهار وخواصها ومافیها من‌العجائب والجبال وغیرذلك.

## اخبار یحیی[1] نحوی

یحیی‌شاگرد ساواری ، ودربعضی ازکلیساهای مصر اسقف بود ، و مذهب نصرانیان یعقوبی‌را داشت ، وبعد از عقیده نصاری در تثلیث برگشت . کشیشان جمع شده و بـا وی بمناظره درآمدند، که برآنها پیروز گردید ، آنان از راه خواهش و تمنا پیش‌آمده ، و از وی خواستندکه ازآن عقیده دست بردار واظهاراتی نداشته باشد وی پایداری نموده ، و از عقیده خود رجوع نکرد . و آنهاهم ویرا برکنارکردند ، زمانیکه عمروعـاص مصر را گشود، درحیات‌بود[2] و نزد عمروعاص رفت ، و او گرامیش‌داشته و منزلتی برایش قائل گردید . وبرکتابهای ارسطو تفسیرهائی داردکه ما درجای خود ذکرکرده‌ایم . و بجز آنها، این کتابها نیز از اوست : کتاب‌الرد علی‌برقلس ـ هجده مقاله . کتاب فی‌ان کل‌جسم متناهی فقوته متناهیة ـ یکمقاله . کتاب‌الردعلی ارسطالیس ـ شش مقاله . کتاب تفسیرما بال لارسطالیس‌العاشر ـ مقالة یردفیها علی‌نسطورس . کتاب یردفیها علی قوم‌لایعترفون ـ دومقاله ومقالةهم در رد اشخاص‌دیگر. وبرکتابهای پزشکی جالینوس نیز تفسیرهائی داردکه ما در شرح حال جالینوس ، بآنها اشاره خواهیم کرد .

یحیی نحوی در مقاله چهارم از تفسیریکه برکتاب‌السماع‌الطبیعی دارد ، در الکلام فی‌الزمان ـ مثالی‌آورده ، وگوید : مانند همین سال ما ، که سیصد و چهل سه دقلطیانوس قبطی‌است . و از این‌بیان چنین فهمیده میشودکه فاصله‌میان ما و یحیی نحوی سیصد سال واندی بوده، وممکن است‌که دراوائل حیاتش باین تفسیر پرداخته زیرا در دوره عمروعاص حیات داشته است[3].

## نام فلاسفه طبیعیین

### که زمان ومراتبشان مجهول است

ارسطن ـ مؤلف‌کتاب‌النفس . بیطوالس ـ مؤلف‌کتاب اسرارالطبیعه ، در یکمقاله . طوریوس، مؤلف . کتاب‌الرؤیا، دریکمقاله. ارطامیدورس صاحب‌کتاب‌الرؤیا ـ مؤلف‌کتاب

---

۱ــ ش ـ درمیان‌کلمه‌یحیی ونحوی بخط دیگر داردا(ابن‌عسدی) .

۲ــزندگی‌یوحنا فیلوپونوس اسکندرانی‌که نزد مسلمین بیحیی‌نحوی اسکندرانی‌معروف شده ، هنگام فتح‌مصربدست سپاهیان عرب (٦٢٤ میلادی) مورد تردید است یحیی‌ازشاگردان امونیوس پسرهرمیاس ( اواخرقرن پنجم) رئیس یکی‌ازمدارس اسکندریه . وازافلاطیون جدید بود، ودر نیمه اول‌قرن ششم شهرت بسیار داشت . بنابراین زنده بودنش در اواسط قرن هفتم دور ازعادت است . (بامختصرتفاوتی ازتاریخ علوم عقلی درتمدن اسلامی‌ص۱۰۳ نقل‌شد).

۳ــ ظاهراابن‌ندیم دربارهٔ حیات یحیی‌دردورهٔ‌عمروعاص باین قسمت اتکاء داشته است .

تفسیرالرؤیا ، در پنج مقاله ، بترجمه حنین‌بن اسحاق . فرفوریوس ، اسقف نوسا ـ مؤلف کتاب طبیعة الانسان . بطلمیوس غـریب ، از محبان ارسطو ، و ناشر محـاسن او ـ مؤلف اخبار ارسطالیس و وفاته و مراتب کتبه . ثاون ـ از طرفداران جـدی افلاطون ـ مؤلف کتاب مراتب قرائة کتب فلاطون و اسماء ماصنفه . و در پشت یك کتابچهٔ بخط بسیار قدیمی دیدم که نوشته بود : نام کسانیکه کتابهای فلاسفه را درمنطق و سائر موضوعات فلسفی تفسیر کرده‌اند. ثاوفرسطس. اودیمس[1]. ارمینس. یوانیوس . ایامیلخس. اسکندر. ثامسطیوس . فرفوریوس. سنبلیقس. سوریانوس . ماکسیمس. ارامیس. لوقیس. نیقسطراطس . فلوطینس.

## اخبار کندی

ابویوسف یعقوب‌بن اسحاق‌بن صباح‌بن عمران‌بن اسماعیل‌بن محمدبن اشعث‌بن قیس بن کندی‌بن معدیکرب‌بن معاویة‌بن جبلة‌بن عدی‌بن ربیعة بن معاویة‌بن حارث‌بن معاویة‌بن کنده ، و او ، ثوربن مرتع‌بن عدی‌بن حارث‌بن مرة‌ّ بن اددبن زیدبن همیسع‌بن زید بن کهلان بن سبا‌بن یشجب‌بن یعرب : فاضل دهر ، و یگانه دوران خود در دانستن تمام علوم قدیمه بود . ویرا فیلسوف عرب میخواندند . وکتابهائی در علوم گوناگون ، چون منطق ، فلسفه ، هندسه ، حساب ، ارثماطیقی ، موسیقی ، نجوم ، و جز اینها ، دارد ، و مرد بسیار بخیل وباخساستی بود .

و اینکه ما او را پیوست بفلاسفه طبیعیین آورده‌ایم ، برای رعایت تقدم و موقعیت او در علم بوده ، و در اینجا تمام تصنیفات او را ذکر مینمائیم .

## نام کتابهای او در فلسفه

کتاب الفلسفة الاولی فیمادون‌الطبیعیات والتوحید . کتاب الفلسفةالداخلة والمسائل المنطقیة والمعتاصة ومافوق‌الطبیعییات . کتاب رسالته فی‌انه لاتنال‌الفلسفة الابعلم‌الریاضیات. کتاب‌الحث علی تعلم‌الفلسفة . کتاب ترتیب کتب ارسطالیس . کتاب فـی‌قصد ارسطالیس فی‌ـ المقولات ا ّیاها قصداً والموضوعةلها . کتاب مائیةالعلم و اقسامه . کتاب اقسام‌العلم‌الانسی . کتاب رسالته الکبری فی‌مقیاسه العلمی . کتاب رسالته بایجاز فی‌مقیاسه‌العلمی . کتاب فی‌ـ ان افعال الباری جل‌اسمه‌کلها عدل لاجورفیها . کتاب فی مائیة الشئی الذی لانهایةله وبا ّی نوع یقال لانهایة لـه . کتاب رسالته فی الابانة انه لایمکن ان یکون جرم العالم بلانهایة و ا ّن‌ذلك انماهوفی‌القوة . کتاب فی‌الفاعلة والمنفعلة من‌الطبیعیات الاولی. کتاب فی‌عبارات‌ـ الجوامع الفکریة . کتاب مسائل سئل عنها فی‌منفعة الریاضات . کتاب فی‌بحث قول المدعی

---

۱ـ ف (اودیمس) .

ان الاشیاء الطبیعیة تفعل فعلا واحداً بایجاب الخلقة ، کتاب فی اوائل الاشیاء المحسوسة . رسالته فی الترفق فی الصناعات . رسالته فی رسم رقاع الی الخلفاء والوزراء . رسالته فی قسمة القانون . رسالته فی مائیة العقل والابانة عنه .

## کتابهای او در منطقیات

کتاب رسالته فی المدخل المنطقی باستیفاء القول فیه . کتاب رسالته فی المدخل المنطقی باختصار وایجاز . کتاب رسالته فی المقولات العشر . کتاب رسالته فی الابانة عن قول بطلمیوس فی اول کتابه (فی) المجسطی عن قول ارسطالیس فی انالوطیقا . (کتاب رسالته فی اختیار الکتب الاربعة) . کتاب رسالته فی الاحتراس من خدع السوفسطائیین . کتاب رسالته بایجاز و اختصار فی البرهان المنطقی . کتاب رسالته فی الاصوات الخمسة . کتاب رسالته فی سمع الکیان . کتاب رسالته فی عمل آلة مخرجة الجوامع .

## کتابهای او در حسابیات

کتاب رسالته فی المدخل الارتماطیقی ـ پنج مقاله ، کتاب رسالته فی استعمال الحساب الهندی . چهار مقاله . کتاب رسالة فی الابانة عن الاعداد التی ذکر فلاطن فی کتابه السیاسة . کتاب رسالته فی تألیف الاعداد . کتاب رسالته فی التوحید من جهة العدد . کتاب رسالته فی استخراج الخبیئی والضمیر . کتاب رسالته فی الزجر والفال من جهة العدد . کتاب رسالته فی الخطوط والضرب بعدد الشعیر . کتاب رسالته فی الکمیة المضافة . کتاب رسالته فی النسب الزمانیة . کتاب رسالته فی الحیل العددیة وعلم اضمارها (کتاب الدوار و همزح ـ قدیمی و در نهایت نیکوئی .....[1]).

## کتابهای او در کریات[2]

کتاب رسالته فی ان العالم وکلما فیه کری الشکل . کتاب رسالته فی الابانة عن انه لیس شئی من العناصر الاولی والجرم الاقصی غیر کری . کتاب رسالته فی ان الکرة اعظم الاشکال الجسمیة والدائرة اعظم من جمیع الاشکال البسیطة . کتاب رسالتة فی ان سطح ماء البحر کریا . کتاب رسالته فی تسطیح الکرة . کتاب رسالته فی الکریات . کتاب رسالته فی عمل السمت علی کرة . کتاب رسالته فی عمل الحلق الست و استعمالها .

---

۱ــ ش ـ کلمه دارد غیر مفهوم که بجای آن نقطه گذاشتیم و بخط نویسنده کتاب نیست .

۲ــ ف (الکریاب) .

## کتابهای او در موسیقیات

کتاب رسالته الکبری فی‌التألیف . کتاب رسالته فی ترتیب النغم الدالة علی طبایع الاشخاص العالیه و تشابه‌التألیف . کتاب رسالته فی‌الایقاع . کتاب رسالته فی المدخل الی صناعة الموسیقی. کتاب رسالته فی‌خبر صناعة التألیف . کتاب رسالته فی صناعة‌الشعر. کتاب رسالته فی‌الاخبار عن صناعة الموسیقی .

## کتابهای او در نجومیات

کتاب رسالته فی‌ان رؤیة الهلال لاتضبط بالحقیقة و انما القول فیها بالتقریب . کتاب رسالته فی مسائل سئل عنها من احوال الکواکب . کتاب رسالته فی جواب مسائل طبیعیة فی کیفیات نجومیة . کتاب رسالته فی‌مطرح‌الشعاع . کتاب رسالته فی‌الفصلین . کتاب رسالته فیما ینسب الیه کل بلد من‌البلدان الی برج من‌البروج و کوکب من‌الکواکب . کتاب‌رسالته فیما سئل عنه من شرح ما عرض‌له الاختلاف فی‌صور المواليد . کتاب رسالته فیما حکی من‌اعمارالناس فی‌الزمن‌القدیم و خلافها فی‌هذاالزمن . کتاب رسالته فی‌تصحیح عمل نمودارات‌المواليد والهیلاج والکدخداء . کتاب رسالته فی‌ایضاح علة رجوع‌الکواکب . کتاب رسالته فی‌سرعة مایری من حرکة‌الکواکب اذاکانت فی‌الافق و ابطاؤهاکلماعلت . کتاب رسالته فی‌الابانة عن الاختلاف الذی فی‌الاشخاص العالیة . کتاب رسالته فی‌الشعاعات . کتاب رسالته فی فصل مابین التسییر و عمل‌الشعاع . کتاب رسالته فی‌علل الاوضاع‌النجومیة . کتاب رسالته الی‌الاشخاص العالیة المسماة سعادة و نحاسة . کتاب رسالته فی‌علل القوی المنسوبة الی‌الاشخاص العالیة الدالة علی‌المطر . کتاب رسالته فی علل احداث‌الجو . کتاب رسالته فی‌العلة‌التی‌لها یکون بعض‌المواضع لاتکادتمطر .

## کتابهای او در هندسیات

کتاب رسالته فی اغراض کتاب اقلیدس . کتاب رسالته فی‌اصلاح کتاب اقلیدس . کتاب رسالته فی‌اختلاف المناظر . کتاب رسالته فیما نسب‌القدماء کل واحد من‌المجسمات الخمس الی‌العناصر . کتاب رسالته فی‌تقریب قول ارشمیدس فی‌قدر قطر الدائرة من محیطها . کتاب

رسالته فی عمل شکل الموطین . کتاب رسالته فی تقریب و تر الدائرة . کتاب رسالته فی تقریب وترالتسع . کتاب رسالته فی مساحة ایوان . کتاب رسالته فی تقسیم المثلث والمربع و عملها[1] . کتاب رسالته فی کیفیة عمل دائرة مساویة لسطح اسطوانة مفروضة . کتاب رسالته فی‌شروق الکواکب و غروبها بالهندسة . کتاب رسالته فی قسمة الدائرة ثلاثة اقسام . کتاب رسالته فی‌اصلاح المقالة الرابعة عشر و الخامسة عشر من کتاب اقلیدس . کتاب رسالته فی‌البراهین المساحیه لمایعرض من‌الحسابات الفلکیة . کتاب رسالته فی‌تصحیح قول اسقلاوس فی‌المطالع . کتاب‌رسالته فی‌اختلاف‌مناظر المرآة . کتاب‌رسالته فی‌صنعة‌الاسطرلاب بالهندسة . کتاب رسالته فی استخراج خط نصف‌النهار و سمت القبلة بالهندسة . کتاب رسالته فی عمل‌الرخامة بالهندسة . کتاب رسالته فی‌استخراج الساعات علی‌نصف کرة بالهندسة . کتاب رسالته فی‌السوانح . کتاب رسالته فی عمل‌الساعات علی صفیحة تنصب علی‌السطح‌الموازی للافق خیر من غیرها .

## کتابهای او در فلکیات

کتاب فی‌امتناع وجودمساحة الفلک الاقصی‌المدبر للافلاک . کتاب رسالته فی‌ظاهریات الفلک . کتاب رسالته فی‌ان طبیعة الفلک مخالفة لطبائع‌العناصر الاربعة و انه طبیعة خامسة . کتاب رسالته فی‌العالم الاقصی . کتاب رسالته فی‌سجودالجرم الاقصی لباریه . کتاب رسالته فی‌الرد علی‌المنانیة فی‌العشر مسایل فی موضوعات الفلک . کتاب رسالته فی‌الصور . کتاب رسالته فی انه لایمکن ان یکون جرم العالم بلانهایة . کتاب رسالته فی‌المناظر الفلکیة . کتاب فی‌امتناع الجرم الاقصی‌من استحالة . کتاب رسالته فی‌صناعة بطلمیوس الفلکیة . کتاب رسالته فی‌تناهی جرم‌العالم . کتاب رسالته فی‌المعطیات . کتاب‌رسالته فی‌مائیة‌الفلک واللون اللازم الازوردی المحسوس من جهة السماء . کتاب رسالته فی‌مائیة‌الجرم الحامل بطباعه للالوان من‌العناصر الاربعة . کتاب‌رسالته‌فی‌البرهان‌علی‌الجسم السائرو مائیة‌الاضواء والاظلام .

## کتابهای او در طبیات

کتاب رسالته‌فی‌الطب البقراطی . کتاب‌رسالته فی‌الغذاء والدواء المهلک . کتاب رسالته

---

۱ــ ف ـ (وعملهما) .

کتاب‌الزینة .

## اسکندروس

ویرا طرالینوس هم گویند ، و همان اسکندر طبیب است که پیش از جالینوس بود . این کتابها از اوست : کتاب علل‌العین و علاجاتها ـ سه مقاله . و من ترجمهٔ قدیمی آنرا دیده‌ام . کتاب البرسام ـ ترجمه ابن بطریق برای قحطبی . کتاب‌الصغار والحیات‌والدیدان التی تتولد فی‌البطن ـ یکمقاله ، از ترجمه‌های قدیمی است .

## سیقالس

این کتاب از اوست : کتاب‌الرحم .

## سورنوس حکیم

جایگاهش معلوم نشده، و این کتاب از اوست : کتاب‌الحقن ـ ترجمه اسطاث باصلاح حنین .

## نوشته ثابت دربارهٔ بقراطها

از ثابت پرسیدند بقراطها چند نفر بودند ، در جواب گفت : نخستین کسانیکه از نسل اسقلبیوس بودند چهار نفرند ،که از بقراط اول، پسر اغنوسودیقوس تا اسقلبیادس نه پشت ، و از بقراط دوم پسر ابر اقلیدس، پسر بقراط اول ، تا اسقلبیوس نه پشت بود ، و این بقراط دوم باواخر جنگ معروف ببولونیسانس[1] رسید . و از بقراط سوم پسر دراقن پسر بقراط دوم ، تا اسقلبیودس ، پدرانشان بیازده نفر میرسد .

و ازبقراط چهارم که پسرثالس[2] پسربقراط دوم بود تا اسقلبیادس ، پدرانشان بیازده

---

۱ـ بولونیسانس **Peloponnese** جنگ‌تاریخی‌است که ازسال ۴۳۱ ـ تا ـ ۴۰۴ قبل از میلاد، میان اسپارتیان و یونانیان آتن برپا شده و منجر بویرانی‌آتن گردید ( ر. ك. فرهنگ لاروس) .

۲ـ ف (ثاسلوس) .

است بساخت ، و او از جمله رصدکنندگانی بود که همیشه بکار رصد اشتغال داشت . واین کتابها از اوست : کتاب المنفصلات و المتوسطات . کتاب القواطع ـ دونسخه است . کتاب الحساب الهندی . کتاب الجمع والتفریق . کتاب الجبر والمقابلة .

## یحیی بن ابومنصور

که شرح حالش را پیش از این گفته‌ایم ، وی در دوران مأمون یکی از رصدکنندگان بود . ودر یکی ازشهرهای روم وفات یافته ، واین کتابها از اوست : کتاب الزیج الممتحن ـ دونسخه است ، اول و دوم . کتاب مقالة فی عمل ارتفاع سدس ساعة لعرض مدینة السلام . کتاب یحتوی علی ارصاد له و رسائل الی جماعة فی الارصاد .

## حبش بن عبدالله

مروزی ، از محاسبان ، و یکی از رصدکنندگان بود که بیش از صد سال عمر کرد ، و این کتابها ازاوست: کتاب الزیج الدمشقی . کتاب الزیج المأمونی. کتاب الابعاد والاجرام. کتاب عمل الاسطرلاب . کتاب الرخائم و المقاییس . کتاب الدوائر الثلاث المماسة وکیفیة الاوصال . کتاب عمل السطوح المبسوطة والقائمة والمائلة و المنحرفة .

## ابن حبش

ابوجعفر بن احمد بن عبدالله بن حبش ، و این کتاب از اوست : کتاب الاسطرلاب المسطح .

## ابح

نامش حسن بن ابراهیم ، و در دوران مأمون بوده ، و این کتابها از اوست : کتاب الاختیارات ـ برای مأمون تألیف کرد . کتاب المطر . کتاب المواليد .

## حکایتی از روی نوشته ابن مکتفی

که گوید ، درکتابی بخط ابن جهم این حکایت را خوانده‌ام : کتاب المدخل را ، سندبن علی تألیف ، وبابومعشر اهداء کرده بود ، و ابومعشر آنرا بخودبسته ، درصورتیکه او نجوم را در سالخوردگی آموخته، و عقلش باین پایه نمیرسید ، که یك چنین کتابی را

تألیف کند ، یا آن نه مقالات را در موالید بنگارد ، و یا کتاب فی‌القرانات را که منسوب بابن بازیار است ، ازکار درآورد . و تمام اینها از سندبن علی بود .

## حسن‌بن سهل‌بن نوبخت

این کتاب از اوست : کتاب الانواء .

## ابن بازیار

محمدبن عبدالله‌بن عمربن بازیار، شاگرد حبش‌بن عبدالله، ازدانشمندان وبرجستگان در صناعت نجوم بوده ، و این کتابها از اوست : کتاب الاهویة ـ نوزده مقاله . کتاب‌الزیج. کتاب القرانات و تحویل سنی‌العالم . کتاب الموالید و تحویل سنی‌الموالید .

## خرزادبن دارشاد محاسب

غلام سهل‌بن بشر ، و یهودی بود ، و این کتابها از اوست : کتاب الموالید . کتاب الاختیارات .

## بنوصباح

محمد ، و ابراهیم ، وحسن . همگی از منجمانی بودندکـه در علم هیئت و احکام مهارت‌داشتند، و این کتابها از ایشان است : کتاب‌برهان صنعة الاسطرلاب‌ـاین کتاب تألیف محمد است که ناتمام مانده ، و ابراهیم آن را تمام نمـود . کتاب عمل نصف‌النهار بقیسة واحده بالهندسه ـ تألیف این را نیز محمد آغاز و حسن بپایان رسانید . کتاب رسالة محمد فی‌صنعة الرخامات .

## حسن‌بن خصیب

یکی از ماهران در صنعت نجوم است ، و این کتابها از اوست : کتابی که آنرا ـ الکار مهتر نامیده و مشتمل براین چهارکتاب است : کتاب المدخل الی علم الهیئة . کتاب تحویل سنی العالم . کتاب الموالید . کتاب تحویل سنی‌الموالید .

## خیاط

ابوعلی یحیی‌بن غالب، و بقولی ، اسماعیل‌بن محمد، شاگرد ماشاالله ، ازفاضلان در نجوم ، واین کتابها از اوست : کتاب المدخل . کتاب‌المسائل . کتاب‌المعانی . کتاب‌الدول. کتاب الموالید . کتاب تحویل سنی الموالید . کتاب‌المنثور ـ برای یحیی بن خالد تألیف کرد . کتاب قضیب‌الذهب . کتاب تحاویل سنی‌العالم . کتاب‌النکت .

## عمر بن محمد مرورودی

از رصدکنندگان با فضلی بود ، و این کتابها از اوست : کتاب تعدیل الکواکب . کتاب صنعةالاسطرلاب المسطح .

## حسن‌بن مصباح[1]

از علماء هیئت ، و سائر امور هندسه بود ، و این کتابها از اوست : کتاب الاشکال والمسائح . کتاب‌الکرة . کتاب‌العمل بذات‌الحلق .

## ابومعشر

ابو معشر جعفربن محمد بلخی ، در ابتدا از اصحاب حدیث بود ، و در طرف‌غربی باب خراسان[2] اقامت داشت . بکندی بدبین بود و بـا او کینه ورزی مینمود ، و مردم را بر او میشورانید و فلسفه دانستن را از معایبش میشمرد ، کندی دسیسهٔ بکار برده ، و کسی را وادارکردکه ویرا تشویق و ترغیب بدانستن حساب و هندسه نماید ، و او در این رشته داخل شده ، و چون نتوانست بجائی رسد ، ازآن عدول کرده ، و بدانستن‌علم احکام نجوم پرداخت و همین‌کار سبب شدکه دست از نکوهش‌کندی برداشته و کندی از شر او در امان ماند ، زیرا آن نیز از همان نوع معلومات‌کندی بود . گویند ابومعشر درسن چهل وهفت سالگی علم نجوم را فراگرفت ، و درآن فاضل و صاحب نظریات صائبی گردید ، و برای آنکه وقوع امری را پیشگوئی کرده ، و همانطور هم درآمد ، مستعین او را بتازیانه بست،

---

۱ــ ف (الحسن‌بن الصباح) . ۲ــ بـاب خـراسان در شمال شرقی بغداد ، و یکی از چهار دروازه‌ایست‌که منصور خلیفه عباسی هنگام بنانمودن مدینةالـسلام درسال ۱٤٥ هجری ساخته وآنرا باین نام خواند (ر. ك. دلیل خارطة بغداد ص ٤٨) .

و از این جهت همیشه میگفت ، بکیفر پیشگوئی درس کـه کرده بودم ، رسیدم . وی بیش از صد سال زندگانی کرد ، و در روز چهارشنبه ، دو شب بآخر ماه رمضان سال دویست و هفتاد و نه ، در واسط[1] وفات یافت ، و این کتابها از اوست : کتاب المدخل الکبیر ـ درهشت فصل . کتاب المدخل الصغیر. کتاب زیج الهزارات ـ در هفتاد[2] واندی باب . کتاب المواليد الکبیر ـ که باتمام نرسانده ، وآنچه از آن در دست است ...[3]. کتاب هیئة الفلك واختلاف طلوعه ـ پنج فصل . کتاب الکدخداء . کتاب الهیلاج . کتاب القرانات ـ کـه بابن بازیار نوشته است . کتاب سنی العالـم ـ ملقب بنکت . کتاب الاختیارات . کتاب الاختیارات علی منازل القمر . کتاب الالوف ـ هشت مقاله . کتاب الطبائع الکبیر ـ در پنج جزء ، که خـود ابومعشر آنرا چنین جزو بندی نموده . کتاب السهمین واعمار الملوك والدول. کتاب زائرجات والانتها آت والممرات. کتاب اقتران النحسین فی برج السرطان. کتاب الصور والحکم علیها. کتاب الصور والدرج والحکم علیها. کتاب تحویل سنی المواليد ـ هشت مقاله. کتاب المزاجات ـ که بسیار کمیاب بود وبعد پیداشد. کتاب الانواء . کتاب المسائل ـ مجموعه ایست . کتاب اثبات علم النجوم. کتابی که مواردان را جمـع کرد و ناتمام گذاشت و قصدش این بود که آنرا ـ الکامل ـ یا ـ المسائل نامد . کتاب الجمهرة ـ و در آن گفته های دیگران را درباره ـ مواليد ـ جمع نموده است . کتاب الاصول ـ ابوعنبس آنرا از خود میدانست . کتاب تفسیر المنامات من النجوم . کتاب القواطع علی الهیلاجات . کتاب المواليد الصغیر ـ دو مقاله در سیزده فصل . کتاب زیج القرانات والاحتراقات . کتاب الاوقات علی اثناعشریة الکواکب. کتاب السهام ـ یعنی سهام خوردنیها وپوشاکیها ، و بوئیدنیها ، و ارزانی و گرانی و حکم درباره آنها . کتاب الامطار والریاح و تغیر الاهویة . کتاب طبائع البلدان و تولد الریاح . کتاب المیل فی تحویل سنی العالم .

و ابومعشر از عبدالله بن یحیی برمکی ، و محمدبن جهم برمکی حکایت میکرد ، و آنها را در دانش برتر از دیگران میدانست[4] .

## عبدالله بن مسرور نصرانی

غلام ابومعشر، و این کتابها از اوست: کتاب مطرح الشعاع . کتاب تحاویل سنی العالم

---

۱ــ رجوع شود بصفحهٔ ۲٤۱ این کتاب.
۲ــ ف (شصت واندی) .
۳ــ ف اشارهٔ بفاصله و جای خالی ندارد .
٤ــ ش ـ در پای این صفحه دارد (مقابله شد) .

والحکم علیها . کتاب تحاویل سنی الدوالید .

## عطاردبن محمد

حسابدانی منجم ، و فاضلی دانشمند بود ، و این کتابها از اوست : کتاب الجفر الهندی ـ تفسیر خود او . کتاب العمل بالاسطرلاب . کتاب العمل بذات الحلق . کتاب ترکیب الافلاك . کتاب المرایا المحرقة .

## یعقوب بن طارق

از فضلاء منجمان ، و این کتابها از اوست : کتاب تقطیع کردجات الجیب . کتاب ما ارتفع من قوس نصف النهار . کتاب الزیج محلول فی السند هند لدرجة درجة ـ که دو کتابست ، یکی در علم الفلك ـ دومی در علم الدول .

## ابوعنبس صیمری

پیش از این بتفصیل گفته شده ، و اواز منجمان بود ، و این کتابها از اوست : کتاب الموالید . کتاب المدخل الی علم النجوم .

## ابن سیبویه

یهودیست و نامش .. . این کتابها از اوست : کتاب المدخل الی علم النجوم . کتاب الامطار .

## علی بن داود

با فضل و منجم برجستهٔ بود ، و این کتاب از اوست : کتاب الامطار .

## ابن اعرابی

ابوالحسن علی بن اعرابی ، از مردم کوفه ، از فاضلان برجستهٔ درکار خود بوده و بشیبانی معروفیت داشت ، زیرا از بنی‌شیبان بود . و این کتاب از اوست : کتاب المسائل والاختیارات .

## حارث‌بن منجم

همیشه با حسن‌بن سهل بود ، و از فضلائیست که ابومعشر از او حکایت میکرد ، واز کتابهای اوست . کتاب الزیج .

## مصیصی

ابوالحسین علی‌بن ...[1] مصیصی . و ازکتابهای اوست : کتاب القرانات .

## ابن ابوقرّه

کنیه‌اش ابوعلی ، واز منجمان‌علوی بصری بود، و این‌کتاب از اوست : کتاب‌العلة‌ـ فی‌کسوف‌الشمس والقمر ـ که برای موفق تألیف‌کرد .

## ابن سمعان

نامش محمـد بن عبدالله ، و غلام ابومعشر بود . این‌کتاب از اوست : کتاب المدخل الی علم صناعةالنجوم .

## فرغانی

نامش محمدبن کثیر ، منجم فاضلی بود که درکار خود برجستگی داشت . و این‌کتابها از اوست : کتاب الفصول اختیار المجسطی . کتاب عمل الرخامات .

## ابن ابورافع

ابوالحسن ، از فضلاء بود ، و این‌کتاب از اوست : کتاب اختلاف الطلوع .

## پسر او ابومحمد

عبدالله‌بن ابوالحسن‌بن ابورافع . و این‌کتاب از اوست : کتاب رسالته فی‌الهندسة .

---

۱ــ ف اشارهٔ بفاصله و جای خالی ندارد .

## ابن ابوعباد

-محمدبن عیسی ، مکنی بـابوالحسن ، و بیش از این چیزی از او نمیدانیم . و این کتاب از اوست : کتاب العمل بذات الشعبتین و غیرها ـ یکمقاله .

## نیریزی

ابوالعباس فضل‌بن حاتم نیریزی، در علم نجوم ، بویژه در علم هیئت انگشت‌نما بود، و این کتابها از اوست : کتاب الزیج‌الکبیر . کتاب الزیج‌الصغیر . کتاب سمت القبلة . کتاب تفسیر کتاب الاربعة لبطلمیوس . کتاب احداث الجو . که برای معتضد تألیف کرد . کتاب البراهین فی تهیئة[1] آلات یتبین فیها ابعادالاشیاء .

## بتانی

ابوعبدالله محمدبن جابربن سنان رقی ، نژادش از حران[2] و صابئی بوده ، و آغاز او برصدکردن ، بنا بگفته جعفر بن زکریا ، که گوید از خود بتانـی پرسیده ، و او در جوابش گفته است : از سال دویست‌و شصت وچهار شروع و تاسال سیصد وشش ادامه داشته، وکواکب ثابته را در زیج سال دویست ونود ونه خود ، بثبث رسانده . وی بابنی زیّات از مردم رقه[3] برای دادخواهی از ستمهائی که برآنها شده بود ببغداد آمده و هنگام مراجعت در قصرالجص[4] سال سیصد وهفده وفات یافت و این کتابها از اوست : کتاب الزیج ـ دونسخه است ، اولی ، و دومی ، که دومی بهتر از اولیست . کتاب معرفة مطالع البروج فیما بین ـ ارباع‌الفلك و تصرف رسالته فی‌تحقیق اقدار الاتصالات . وآنرا برای ابوالحسن‌بن فرات تألیف نمود .

---

۱ــ ف (وتهیئة) .

۲ــ رجوع شود بصفحهٔ ۱۹ این کتاب .

۳ــ رجوع شود بصفحهٔ ۱۳۰ این کتاب .

٤ــ قصرالجص ــ قصر بسیار با شکوهی است نزدیك بسامراء بالای هارونی که معتصم برای خوشگذرانی ساخت . و در همانجاست که بختیار پسر معزالدوله را ، بامر عمویش عضد. الدولة بقتل رساندند (معجم‌البلدان) .

## ابن اماجور

ابوالقاسم عبدالله‌بن اماجور ، از فرزندان فراعنه[1] . و از فضلا بوده ، و این کتابها از اوست : کتاب‌القن . کتاب الزیج المعروف بالخالص . کتاب زادالمسافر . کتاب الزیج المعروف بالمزنر. کتاب‌الزیج المعروف‌بالبدیع. کتاب زیج‌السندهند . کتاب زیج‌الممرات.

## پسر او ابوالحسن

علی‌بن ابوالقاسم، و از کتابهای اوست .....

## هروی[2]

نامش یوسف بن . . . . و این کتاب از اوست : کتاب الزرق النجومی - در حدود سیصد ورق .

## ابوزکریا

حبوب[3] بن عمروبن یوحنابن صلت ، و این کتاب از اوست : کتاب‌الاحتجاج فی‌صحة النوم والاحکام فیها .

## صیدنانی

نامش عبدالله بن حسین[4] حسابدان ومنجم ، و این کتابها ازاوست : کتاب‌شرح کتاب محمدبن موسی‌الخوارزمی فی‌الجبر. کتاب شرح کتابه فی‌الجمع والتفریق . کتاب فی‌صنوف الضرب والقسمة .

## دندانی

از قدیمیان است، ونامش عبدالله‌بن علی‌نصرانی ، وکنیه‌اش ابوعلی ، و این کتاب از

---

۱ـ ف (الفراغنه) . ۲ـ ف الهرونی) .

۲ـ ش ـ بی‌نقطه است در(ف) (جنّون) و ظاهراً حبّوب است . ٤ـ ف(الحسن) .

اوست : کتاب صناعةالتنجیم ـ که آنرا دیده‌ام و خیلی کهنه بود .

## طبقه دیگری از منجمان و مهندسان

## تازه‌کاریکه جایشان معلوم نشد

### آدمی

ابوعلی حسین‌بن محمد ، و این کتاب از اوست : کتاب انحرافات الخیطان[1] و عمل الساعات .

### حنانی[2]

مکنی بابوالفضل ، نامش ... و این کتاب از اوست : کتاب الزیج‌الهندسی .

### ابن باغار[3]

عباس‌بن باغار[4] بن‌ربیع ، مکنی بابو ربیع، ازصاحبان علم هیئت است ، و این کتاب از اوست : کتاب قسمة المعمور من‌الارض و هیئةالدنیا .

### ابن ناجیه

نامش محمدبن ... کاتب ، و این کتاب از اوست : کتاب المساحة .

### ابوعبدالله

محمدبن حسن‌بن اخوهشام شطوی ، و این کتابها از اوست : کتاب عمل الرخامة المنحرفة . کتاب عمل‌الرخامة المطبله و صنعةالبنادق و عمل‌الارتفاع والسموات .

## محاسبان و اصحاب اعداد

## که تازه‌کار بودند

---

۱ـ ف (الحرافات والخیطان) .

۲ـ ف (الحیاني) . ۳و۴ـ ف (باغان).

## عبدالحمید

ابوالفضل عبدالحمیدبن واسع‌بن ترك ختلی ، از محاسبان است ، وکنیه‌اش را ابو-محمد گفته‌اند . این کتابها از اوست : کتاب الجامع فی‌الحساب ـ مشتمل بـر شش کتاب . کتاب العلامات[1] . (کتاب ... )

## ابوبرزه

فضل‌بن محمدبن عبدالحمیدبن ترك‌بن واسع ختلی ، و این‌کتابها از اوست : کتاب المعاملات . کتاب المساحة .

## ابوکامل

ابوکامل شجاع بن اسلم بن محمدبن شجاع محاسب ، از مـردم مصر ، و از فضلاء ومحاسبان وعلماء بود واین کتابها ازاوست : کتاب الفلاح. کتاب مفتاح‌الفلاح . کتاب‌الجبر والمقابلـة . کتاب العصیر . کتاب الطیر . کتاب الجمع والتفریـق . کتاب الخطائین . کتاب المساحة والهندسة . کتاب الکفایة .

## سنان‌بن فتح

از مردم حران[2] ودرصناعت حساب وعدد برجستگی داشته، و این‌کتابها از اوست : کتاب‌التحت فی الحساب الهندی . کتاب الجمع والتفریق . کتاب شرح الجمع والتفریق . کتاب الوصایا . کتاب حساب‌المکعبات . کتاب شرح‌الجبر والمقابلة للخوارزمی .

## ابو یوسف مصیصی

نامش یعقوب‌بن محمد محاسب، و این‌کتابها ازاوست : کتاب‌الجبر والمقابلة . کتاب الوصایا . کتاب تضاعیف بیوت‌الشطرنج . کتاب الجامع . کتاب نسبة السنین . کتاب جوامع الجامع . کتاب الخطائین . کتاب حساب‌الدور .

---

۱ـ ف (المعاملات) .

۲ـ رجوع شود بصفحهٔ ۱۹ این‌کتاب.

## رازی

یعقوب‌بن‌محمد، مکنی بابویوسف، واین کتابها ازاوست : کتاب‌الجوامع[1] فی‌الحساب. کتاب‌التحت . کتاب حساب‌الخطائین . کتاب‌الثلاثین المسئلة الغریبه .

## محمدبن یحیی

بن‌اکثم قاضی ، و این کتاب از اوست : کتاب مسائل الاعداد .

## کرابیسی

احمدبن عمر ، از مهندسان فاضل ، و از علماء عدد بوده ، و این کتابها از اوست : کتاب‌تفسیر اقلیدس. کتاب حساب‌الدور . کتاب‌الوصایا . کتاب مساحة‌الحلقه . کتاب‌الهندی.

## احمدبن محمد محاسب

بیش از این درباره او چیزی بدست نیامده، و ازکتابهای اوست : کتاب الی محمد بن‌موسی فی‌النیل . کتاب المدخل الی علم‌النجوم . کتاب الجمع والتفریق .

## مکی

جعفربن علی بن محمد مهندس مکی ، و این کتابها از اوست : کتاب فی الهندسة . رسالة‌المکعب .

## اصطخری

از محاسبان و نامش ... و این کتابها از اوست : کتاب الجامع فی الحساب . کتاب شرح کتاب ابی‌کامل فی‌الجبر .

## مردیکه معروف بمحمدبن لره بود

از محاسبان و مردم اصفهان است، واین کتاب از اوست : کتاب الجامع فی‌الحساب.

---

۱ــ ف (الجامع) .

مهندسان ، و اعدادیان و منجمان تازه‌کار

که حیاة و مماتشان بزمان ما نزدیکست

## یوحناقسیس

نامش یوحنابن یوسف‌بن حارث‌بن بطریق قسیس ، ازکسانی است که کتاب اقلیدس و سائر کتابهای هندسه را براو قرائت‌میکردند ، و ترجمه‌هائی از یونانی دارد. وی ازفضلاء بود ، و درسال ... وفات یافت . این کتابها از اوست : کتاب اختصار جدولین فی‌هندسه ، کتاب مقالته فی‌البرهان علی انه متی‌وقع خط مستقیم علی خطین مستقیمین موضوعین فی‌سطح واحد صیرالزاویتین الداخلتین التی فی‌جهة واحده ، انقص من‌زاویتن قائمتین .

## ابن روح صابی

## ابوجعفر خازن

نامش ... و این کتابها از اوست : کتاب زیج‌الصفائح . کتاب المسائل العددیة .

## علی‌بن احمد عمرانی

از مردم موصل ، از فضلا وعلاقمندان بجمع کردن کتاب بود ، ومردم ازجاهای دور برای قرائت باو روی میآوردند ، و در سال سیصدوچهل و چهار وفات یافت ، واز کتابهای اوست : کتاب شرح کتاب‌الجبر والمقابله لابی‌کامل .

## ابوالوفاء

محمدبن محمدبن یحیی‌بن اسماعیل‌بن عباس ، وی در روز چهارشنبه اول‌ماه رمضان سال سیصدوبیست وهشت در بوزجان[1] ، از شهرهای نیشابور بدنیا آمده ، و آنچه بحساب وعددیات ارتباطی داشت ، برعموی خود ابوعمرو مغازلی ، و دائی خود ابوعبدالله محمد

---

۱ــ بوزجان ــ شهر کوچکی است میان نیشابور و هرات و بنیشابور نزدیکتر است (معجم‌البلدان) .

بن‌عتبه قرائت نمود . و ابو عمرو هندسه را بر ابو یحیی مارودی ، و ابوالعلاء بن کرنیب قرائت داشته است . ابوالوفاء در سال چهل و هشت ببغداد نقل مکان کرده ، و این کتابها از اوست : کتاب مایحتاج الیه‌العمال والکتاب من‌صناعة‌الحساب ـ وآنرا بهفت منزل ، و هرمنزلی‌را بهفت باب درآورده ، منزل اول ـ در نسبت . منزل دوم ـ در ضرب وتقسیم. منزل‌سوم ـ درکارهای مساحی . منزل چهارم ـ درکار خراج . منزل پنجم ـ درکارمقاسمه و سهم‌بندی . منزل ششم ـ در صرافی . منزل هفتم ـ در معاملات تجارتی . کتاب تفسیر کتاب الخوارزمی فی‌الجبر والمقابلة . کتاب المدخل الی الارثماطیقی ـ یکمقاله . کتاب تفسیر کتاب ذیو فنطس فی‌الجبر . کتاب ابرخس فی‌الجبر . کتاب فیما ینبغی ان یحفظ[1] قبل کتاب ارثماطیقی . کتاب البراهین علی‌القضایا التی استعمل ذیوفنطس فی‌کتابه و علی ما استعمله هوفی‌التفسیر. کتاب استخراج ضلع‌المکعب بمال مالو مایترکب منهما ـ یکمقاله. کتاب معرفة الدائرة من‌الفلك ـ یکمقاله . کتاب الکامل ـ در سه مقاله ، مقاله اول در اموریکه باید پیش از حرکت‌کواکب بدانی . مقاله دوم ـ درحرکت‌کواکب . مقاله سوم ـ دراموریکه برحرکت‌کواکب عارض میشود. کتاب زیج‌الواضح ـ درسه مقاله . اولی در چیزهائیکه باید پیش از حرکت‌کواکب بدانی . دومی ـ در حرکات‌کواکب . سومی ـ در چیزهائیکه عارض حرکت‌کواکب میشود . وازکتابهای عموی او ابوسعید است : کتاب مطالع‌العلوم للمتعلمین ـ درحدود ششصد ورق .

## کوهی

ابوسهل ویجن‌بن رستم ، از مردم یکی ازکوهستانهای طبرستان ، و این کتابها از اوست : کتاب مراکزالاکر ـ ناتمام . کتاب‌الاصول علی نحو کتاب اقلیدس ـ وآنچه از آن بدست آمد ، کتاب البرکارالتام ـ دو مقاله . کتاب صنعة الاسطرلاب بالبراهین ـ دو مقاله . کتاب احداث النقط علی‌الخطوط . کتاب علی‌المنطقیین فی‌توالی الحرکتین ـ در یاری از ثابت‌بن قره . کتاب مراکز الدوائر علی‌الخطوط من طریق‌التحلیل دون‌الترکیب . (کتاب فی‌اخراج الخطین علی‌نسبة . کتاب فی‌الدوائر المماسة من طریق التحلیل) کتاب الزیادات علی ارشمیدس فی‌المقالة الثانیه . رسالة فی‌استخراج الضلع المسبع فی‌الدائرة .

## غلام زحل

ابوالقاسم عبدالله‌بن حسن ، از مردم ... و این کتابها از اوست : کتاب التسییرات ـ

---

۱ ـ ت (ان یسقط) .

یکمقاله . کتاب الشعاعات ـ یکمقاله . کتاب احکام النجوم . کتاب التسییرات والشعاعات ـ بزرگست. کتاب الجامع الکبیر. کتاب الاصول المجردة. کتاب الاختیارات . کتاب الانفصالات.

## صوفی

ابوالحسین عبدالرحمن بن عمر ، از فضلاء و منجمان است و وقتیکه عضدالدوله در شاذکوه[1] بود باوخدمت میکرد. تولدش در... ووفاتش درسال... بود، و این کتاب ازاوست: کتاب الکواکب ـ با تصویر .

## انطاکی

ملقب بمجتبی ، نامش . . . و تقریباً در حدود سیصد و هفتاد و شش وفات یافت ، و این کتابها از اوست : کتاب التحت الکبیر فی الحساب الهندی . کتاب فی الحساب علی التحت بلامحو . کتاب تفسیر الارثماطیقی . کتاب استخراج التراجم . کتاب تفسیر اقلیدس . کتاب فی المکعبات .

## کلواذانی

ابو نصر محمدبن عبدالله کلواذانی[2] محاسب ، از فاضلان درحساب است که در زمان ما حیات دارد و ازکتابهای اوست : کتاب التحت فی الحساب الهندی .

## قصرانی

نامش .....

## سخن درباره آلات و سازندگان آنها

اسطرلابها در قدیم مبطح[3] بود، و اول کسیکه آن را ساخت بطلمیوس است ، وگویند پیش از وی ساخته شده ، وبطور تحقیق نمیتوان در این باره نظری داشت . و اول کسیکه اسطرلاب مسطح را ساخت ابیون بطریق بود ، و آلات آن در شهر حران[4] ساخته میشد .

---

۱ــ شاذکوه ـ ازمحال گرگان است (معجم البلدان). ۲ــ ر.ك. بصفحهٔ ۲۱۵ این کتاب.
۳ــ ف (مسطحة) . ٤ــ رجوع شود بصفحهٔ ۱۹ این کتاب .

و ازآنجا پیدا شده و انتشار یافت ، ولی بعد متوقف گردیده ، و دردولت بنی‌عباس از دورهٔ مأمون تا زمان ما دائرهٔ عمل صنعتگران و سازندگان آن توسعه یافت ، زیـرا مأمون هنگامیکه میخواست کواکب را رصد نماید از ... ابن‌خلف مرورودی آنرا خواسته ، و او ذات‌الحلق[1] را برایش ساخت ، که همان ساخته او در پیش یکی از علماء شهر ما میباشد . و مرورودی اسطرلاب را ساخته است .

## نام سازندگان

ابن خلف مرورودی . فزاری که در پیش گفته شد . علی بن عیسی غلام مرورودی . خفیف غلام علی‌بن عیسی . که فاضل و ماهر در این‌کار بود . احمد بن خلف غلام علی بن عیسی . ومحمدبن خلف ، باز غلام‌علی . احمدبن اسحاق حرانی. ربیع‌بن فراس حرانی. بیطولس[2] غلام خفیف . علی‌بن احمد مهندس ـ غلام خفیف . محمد بن شداد بلدی ( غلام بیطولس) . علی‌بن صرد حرانی (غلام بیطولس) . شجاع‌بن . . . غلام بیطولس ـ که بـا سیف‌الدوله بود. ابن‌سلام ، غلام بیطولس. عجلی اسطرلابی، غلام‌بیطولس . عجلیه دخترش، که با سیف‌الدوله بود ، شاگرد بیطولس .

## و ازغلامان احمد و محمد پسران خلف

جابربن سنان حرانی ، و جابربن قره حرانی ، و سنان‌بن جابر حرانی ، و فراس بن حسن حرانی . و ابوربیع حامدبن علی ، غلام علی‌بن احمد مهندس بودند .

## وازغلامان حامدبن علی

ابن نجیه ، نامش ... وبوقی که نامش حسین بود ، و بعد آنرا بدل بعبدالصمد کرد.

## و این اشخاص نیز از سازندگان آن آلاتند

علی‌بن یعقوب رصاص . علی‌بن سعید اقلیدسی . احمدبن علی‌بن عیسی ـ کـه نزدیك بزمان ما بود .

---

۱ــ نوعی از اسطـرلابست ( ر. ك. لغتنامه دهخـدا کلمهٔ اسطرلاب ستون اول و دوم ص ۲۲۸۸) .

۲ــ ف (قطسطولس) .

## قرة‌بن قمیطاحرانی

این شخص صورتی ازصفت دنیا ساخته است که ثابت‌بن قره حرانی آنرا نسبت‌بخود داده ، و من آنرا روی جامه دبیقی[1] که ازکرباس بود دیدم ، با رنگ‌آمیزی که رنگهایش آمیخته بموم بود .

## نام کتابهائیکه در حرکات

## تألیف شده

کتاب عمل الالة التی تطرح‌البنادق ـ تألیف ارشمیدس . کتاب الدوائر والدواليب ـ تألیف هرقل نجار . کتاب فی‌الاشیاء المتحرکة من ذاتها ـ تألیف ایرن . کتاب الة الزمر البوقی . کتاب الزمرالریحی . کتاب الدواليب ـ تألیف مورطس . کتاب الارغنن . کتاب الحیل ـ تألیف بنوموسی ـ مشتمل برچندین حرکات .

## ابویعقوب

اسحاق‌بن حنین ، همپایه پدرش ، در فضل و صحت ترجمه از یونانی و سریانی بود، وبیش از پدر در عربیت فصاحت داشت ، و همان خدمات پدرش را درباره خلفا و رؤساء انجام داد . در اواخر عمر بقاسم‌بن عبدالله پیوسته و ویژهٔ اوگردیده ، و قاسم نیز ویرا برهمه مقدم میداشت ، ومحرم اسرار خود میدانست . اسحاق درماه ربیع الاول سال دویست و نود و چهار درگذشت، و بجز ترجمه کتابهای باستانی ، این تألیفات نیز از اوست : کتاب الادویة المفرده علی‌الحروف . کتاب کناش‌الخف . کتاب تاریخ الاطباء .

---

۱ــ دبیق از شهرهای مصر است و جامه‌های دبیقی منسوب بآنجاست (منتهی الارب) .

بسم الله الرحمن الرحیم

## فن سوم - از مقاله هفتم

## از کتاب الفهرست

## در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

## مشتمل بر :

## اخبار طبیبان ، از قدیمیان و نوآموختگان و نام کتابهای آنان

## آغاز طب

محمدبن اسحاق گوید : درباره اولین استنباط کنندهٔ طب ، و اولین طبیب ، اختلاف است ، و اسحاق‌بن حنین در تاریخ خود گوید : گروهی، مصریان‌را پیدا کننده طب دانند ، برای اینکه‌زنی ازمصریان مبتلابکرما زدگی[1] شده واز این‌جهت بسیار محزون واندوهگین شده و درعین‌حال معده‌اش ضعیف و سینه‌اش آکنده باخلاط ، و عادت زنانگیش بندآمده بود. اتفاقاً از روی‌هوس مقداری زنجبیل خورد، وتمام ناراحتیهائیکه داشت، برطرف گردیده ، و تندرستی و صحت گذشته را بدست آورد .کسانی هم که بهمانگونه بیماری مبتلا بودند ،

---

۱ــ در متن عربی دارد مبتلاة بالغنظه ـ وغیظهم بمعنای خشم و هم بمعنای شدت گرما آمده که ظاهراًدراینجا بمعنای‌ابتلا بکرمازوکی‌است (ر.ك. المنجد ــ اقرب الموارد).

با خوردن زنجبیل بهبودی یافتند . و مردم نیزهمین تجربه را در سائردردها بکار بردند.

دیگران گفته‌اند : بهمانگونه‌که هرمس[1]، سائر صنائع ، و فلسفه را استخراج نمود، طب نیز از مستخرجـات اوست . و برخی گویند : مردم قـو ـ یا ـ قولوس[2] آنرا بدست آورده‌اند ، و دلیل آنرا دواهائی دانندکه یکی‌از مامایان در بیماری زن پادشاه‌آورده بود. برخی استخراج آنرا بساحران نسبت دهند، و بقولی ، مردم بابل ، و بقولی هندیان ، و بقولی مردم یمن ، و بقولی مردم سیسیل‌آنرا کشف کرده‌اند .

## اولین کسیکه در طب سخن راند

بعقیده یحیی نحوی‌که در تاریخش دیده میشود . آن سخن‌گویان بترتیب ریاستی‌که داشتند ، تا دوره جالینوس هشت نفرند : اسلقبیوس اول . غوروس . مینس . برمـانیدس ، فلاطن، طبیب . اسقلبیوس دوم . بقراط دوم ـ بمعنی نگهدار نفوس ، و جالینوس ـ بمعنای آرام .

یحیی‌گوید : سالهائیکه از ظهور اسقلبیوس اول ، تا زمان وفات جالینوس ، گـذشته پنجهزار وپانصد وشصت سال بوده ودر این سالها میان هریك از آن هشت رئیس فترتهائی بوده است .

## اما طبیبانی‌که در آن فترتها بوده‌اند .

## میان اسقلبیوس و غوروس

## این طبیبان بودند

سوریدوس . مانیوس. مناویاس[4] . مسیناوس . سفردوس اول . اسقلوس . سمرطیس. انطیمیاخس . افلاطون . آغانیس . ابیقودس طبیب . وگوید :

---

۱ــ رجوع شود بصفحهٔ ٤٣٥ این‌کتاب .

۲ــ ق ـ Kos ـ یا ـ Ko جزیرهٔ دراز و باریکیست در بحرالجزایر وبندرکوچکی از قدیم داردکـه معروف بوطن بقراط است ، و در بالای شهر یك چشمه و حمام خرابه‌ایست بنام حمام بقراط (ر.ك. قاموس الاعلام ترکی ـ زیرکلمهٔ استانکوی)

۳ــ ش (ساوناس) .

## در فترت میان غوروس و مینس

## این طبیبان بودند

افینورس . سفودندوس دوم . اُحطیفون . اسقوریس ، و راوس . اسطمس . موطیمس فلاطن اول ـ طبیب . بقراط اول . و بازگوید :

## در فترت میان مینس و برمانیدس

## این اطباء بودند

سیمانس . ساوارس . حوراطیمس . مولوقس . سورانیدیقوس . ساموس . میقنلوس دوم . فیطافلون . سوناخس . سونانوس . مامانخس . برمانیدس .

## و پس از آن فترتی میان برمانیدس و فلاطن

## طبیب بود که این طبیبان در آن پیدا شدند

اقرن افراغیطی . سجیس . انقلس . فیلس . اغافوطیمس . اکسیدوس . میلسنس .

## و در فترت میان فلاطن اول واسقلبیوس دوم

## این طبیبان بودند

میلن افراغیطی. ثامسطیوس طبیب. اندروماخس قدیم. افلاغورس . ماخالس. نسطس. منیمورس . غالوس . ماراطناس . افرقلس طبیب . فوثاغورس طبیب . ماحینس . فسطس . غالوس. ماذاموموس.

اسحاق بن حنین گوید : در دوران فلاسفهٔ نامبرده ، این اشخاص بوده‌اند : فوثاغورس . دیوقلیس. بارون . انبادقلس. اقلیدس . طیمانا ناوس . انکسیمانس . ساوری. نالس . ذیمقراطس . که ببقراط و استادش اسلقبیوس ملحق گردید ، و بازگوید : شاعران یونان ، امیروس ، فلقلس ، و ماریس بودند .

محمد بن اسحاق گوید : ما چند نفری از طبیبان را نامبردیم که تصنیفاتشان بما نرسیده ، وکتابی از آنان بعربی نقل نشده جز آنهائی راکه تا این زمان دانسته‌ایم ، وحالا بذکر آن‌طبیبانی میپردازیم که تألیفاتی داشتند ، وکتابهایشان بمارسیده ، و بعربی درآمده است . و از بقراط سرآمد طبیبان شروع مینمائیم .

## بقراط ـ با ـ ت ـ هم خوانده میشود

بقراط پسر ابراقلیس ، از شاگردان اسقلبیوس‌بود وهنگام وفاتش سه شاگرد ازخود بجای گذاشت ،که ماغارینس ، و وارخس ، و بقراط بودند ، و پس از وفات ماغارینس و وارخس ریاست ببقراط منتهی گردید .

یحیی نحوی گوید : بقراط یگانهٔ دوران خود ، وفاضلی‌کامل ، و سخن‌پرداز ومعلم[1] چیزهای دیگر هم بود ، و باو مثل‌زده میشد . طبیب و فیلسوف بود وکارش بآنجا رسید که مردم ویرا پرستش نمودند . و شرح رفتار وکردارش بدرازا میکشد . او بصنعت قیاس و تجربه‌قوتی شگفت‌انگیز بخشیدکه هیچ خورده بینی یارای سخن گفتن درآن را ندارد . او یگانه‌کسی بودکه ببیگانان طب آموخته ، و آنان را همچو فرزندان خود میدانست ، زیرا بیم آنرا داشت که‌علم طب از دنیا رخت بربندد، و همین را درکتاب عهد خودبطبیبان بیگانه خطاب‌کرده ، و آنان را باین نکته آگاه نموده است .

و بگفته دیگران ـ جزسخنان یحیی ـ بنقل از تاریخهای باستانی ، بقراطدر دوران بهمن پسر اردشیر میزیست ، وبهمن برای بیماری‌که پیداکرد ، او را از شهری‌که درآن بود احضارکرد ، مردم نپذیرفتند وگفتند اگربقراط را از این شهر ببرند ، همگی ازشهر بیرون رویم و درکنار او بجنگ و ستیزه برخیزیم ، و بهمن از روی شفقت بمردم ، او را بحال خود گذاشت .

برگردیم بسخنان یحیی: بقراط هفتمین نفر، ازهشت نفریست‌که از اسقلبیوس اول. مرتباً وبدنبال هم مخترع‌طب بوده وهشتمی‌آنها جالینوس بود ، که ریاست باو پایان یافت. جالینوس بقراط را ندیده است ، زیرا از همدیگر ششصد و شصت وپنجسال فاصله داشتند . ویحیی گوید : بقراط نود وپنجسال زندگانی نمود ، که شانزده سالش را بکودکی ، و دانشجوئی گذرانده ، وهفتادو نه‌سال دیگرعالم و معلم بود، وپس ازوفاتش سه‌فرزند از پشت

---

۱ــ ش (المبین العلم‌لسائر الاشیاء) ف (المبین‌المعلم لسائر الاشیاء) .

خود بجا گذاشت که ، ناساوس[1] ، و دراقن[2] ، و دخترش مایاارسیا[3] بود که برپسرانش در علم و دانش برتری داشت ، و نوادهایش ، بقراط پسر ناساوس[4] وبقراط پسر دراقن[5] بودند و بنوشته اسحاق ، بقراط نود سال زندگانی نمود .

## شاگردان بقراط

## چه از خاندان او و چه دیگران

لاذن . ماسرجس . ساوری . مکسانوس . فولس . که برجسته‌ترین شاگردانش بود، مانیسون . اسطاث . غورس . سنبلقیوس . ثاثالس .

## مفسران کتابهای بقراط

## پس از وی تا دوره جالینوس

سنبلیقوس . سطالس ، دیسقوردوس اول . طیماوی فلسطینی . مانطیاس . ارسطراطس دوم . قیاسی بلادیوس . تفسیر کنندهٔ الفصول . و جالینوس .

## نام کتابهای بقراط و ترجمه‌ها و شرحها

## و تفسیر آنها ، آنچه بزبان عربی در آمده

## تفسیرهای جالینوس

کتاب عهد بقراط ، بتفسیر جالینوس ـ حنین آنرا بسریانی درآورده ، و از خود چیزهائی برآن افزود. و حبیش ویحیی‌بن عیسی از آن ترجمهٔ دارند ، در یکمقاله. کتاب الفصول ، بتفسیر جالینوس ـ و حنین آنرا برای محمدبن موسی بعربی ترجمه کرد ـ هفت مقاله . کتاب تقدمةالمعرفة ، بتفسیر جالینوس ـ حنین اصل متن ، و عیسی پس از او تفسیر آنرا بعربی درآوردند. کتاب الامراض‌الحادة ، بتفسیر جالینوس ـ پنج مقاله ، که عیسی‌بن یحیی سه مقالهٔ آنرا بعربی ترجمه کرد . کتاب الکسر ، بتفسیر جالینوس ـ ترجمهٔ حنین

---

۱ـ ف (ثاسلوس) . ۲ـ ف (دارقن) . ۳ـ ماناریسا اخبار الحکماء ، قفطی ص ۹٤ . ٤ـ ف (ثاسلوس) . ۵ـ ف (دارقن).

بعربی ، برای محمدبن موسی ، چهار مقاله . کتاب اپیدیمیا ـ جالینوس اولی آنرا در سه مقاله ، و دومی را درسه مقاله ، و سومی را در شش مقاله ، تفسیر نموده ، و از چهارمی و پنجمی و هفتمی تفسیری ندارد ، و ششمی را در هشت مقاله تفسیر نمود که عیسی‌بن یحیی آنرا بعربی درآورد[1] . کتاب الاخلاط . بتفسیر جالینوس سه‌مقاله ـ و عیسی‌بن یحیی آنرا برای احمدبن موسی بعربی ترجمه کرد . کتاب قاطیطون ، بتفسیر جالینوس ـ سه مقاله ، و حنین آنرا برای محمدبن موسی ترجمه کرد . کتاب الماء والهواء ، بتفسیر جالینوس ـ سه مقاله ، ترجمه اصل متن بعربی از حنین ، و ترجمه تفسیر از حبیش بن حسن است . کتاب طبیعةالانسان ، بتفسیر جالینوس ـ سه مقاله ، و حنین اصل متن و عیسی‌بن یحیی تفسیر را بعربی ترجمه کردند[2] .

## ارجیجانس

پیش از جالینوس بوده ، و جالینوس درکتابهای خود نامی از وی برده ، و او را مورد تعرض قرار داده است . ازکتابهای اوست : کتاب ...

## جالینوس

پس از ششصد وشصت وپنجسال از بقراط ، جالینوس عرض اندام کرد ، و در دوران خود ریاست باو منتهی گردید و او هشتمین رئیسی است که اولشان اسقلبیادس مخترع طب بود . معلم جالینوس ارمینس رومی است و از اغلوقن نیز آموخته و باو مقالاتی نوشته ، و میانشان مناظره‌هائی بوده است .

جالینوس درمقاله اول کتابش دراخلاق، محاسن وفاداری، وخوبی آنرا ذکر نموده ، و ازگروهی نام برده است که از گرفتار شدن رئیس خود ، تیره‌بخت و رنجور گردیده ، و وقتیکه ازآنان خواسته‌میشد که پرده از مساوی‌و معایب‌رفقایشان بردارند ، امتناع ورزیده، و سختترین‌آزارها و شکنجه‌ها را ، با بردباری وشکیبائی تحمل نمودند . و این ماجری

---

۱ـ درنسخه خطی وچاپی دارد (فسرذلك الی‌العربیه عیسی‌بن یحیی) و باتوجه به(الی) کلمه فسر در اینجا همان معنای ترجمه را دارد .

۲ـ درنسخه خطی وچاپی دارد (فسرالفص حنین الی‌العربی ، والتفسیر عیسی‌بن یحیی) که در اینجا نیز مراد ترجمه متن از طرف حنین، و تفسیر از طرف عیسی بوده ، و در اقرب‌الموارد زیرکلمه (الترجمه) دارد (التفسیر) .

درسال پانصد و چهارده اسکندری رخ داده‌بود. و صحیحترین چیزیکه دربارهٔ دوره وزمان جالینوس گفته شده ، همین است .

## حکایت دیگر

جالینوس در زمان ملوك‌الطوائفی ، ودر دوران قباد پسر شاپور اشغان[1] بود ، که از وفاتش تا این زمان ما، بنا برحسابیکه یحیی نحوی، و پس از او اسحاق‌بن حنین‌نموده ، نهصد سال است .

جالینوس ، نزد پادشاهان مقام ومنزلتی داشت ، ومردمان زیادی از اطراف بسوی او میآمدند ، و ازآنجائیکه طالب آسایش مردم بود ، بشهرها رفت‌وآمد میکرد ، و بیشتر بشهر رومیه[2] میرفت ، زیرا پادشاه آنجا جذام داشت ، و مرتباً او را احضار مینمود . جالینوس با اسکندر افرودیسی بسیار ملاقات داشته ، و اسکندر بوی رأس‌البغل[3] لقب داده بود ، زیرا سری بزرگ داشت .

## نام کتابهای جالینوس و ترجمه‌ها

## و شرحهای آن

محمد بن اسحاق گوید : از خوشبختیهای حنین این بود که هرچه حبیش بن حسن اعسم[4]، وعیسی‌بن یحیی، ودیگران ترجمه کردند ، بحنین نسبت داده شد ، و اگر بفهرستی

---

۱ــ اشغان ــ معرب اشکانیان است . ولی درسلسله اشکانیان ( ۲۵۰ قم‌ــ تا ــ ۲۲۰ یا ــ ۲۲۶ م) پادشاهی بنام قباد پسرشاپور، درتاریخ‌باستانی ایران‌دیده نمیشود (ر.ك. لغتنامه دهخدا ص ۲۶۶۸ـ۲۶۷۱) .

۲ــ رومیه نام دوشهر . یکی در روم ، و یکی در مدائن ، بوده ، و یاقوت حموی ، رومیه روم را در شمال وغرب قسطنطنیه دانسته و شرح مفصلی دراین‌باره دارد (ر.ك. معجم‌ــ البلدان) .

۳ــ رأس‌البغل ـ کله قاطری .

٤ــ حبیش‌بن حسن اعسم ، نصرانی ، ویکی از شاگردان حنین است که از یونانی و سریانی بعربی ترجمه مینمود وحنین او را برهمه مقدم میداشت ، و از ترجمه‌هایش اظهار رضایت میکرد .گویند از خوشبختی حنین ، مصاحبتی بود که با حبیش داشت ، زیرا بیشتر

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

که حنین از کتابهای جالینوس ، برای علی‌بن‌یحیی ترتیب داده ، نظر افکنیم معلوم خواهد شد ، که ترجمه‌های حنین بیشتر بسریانی بوده ، و او در ترجمه‌های عربی دیگران ، پارهٔ اصلاحات یا کنجکاوی‌هائی داشته است .

## ترتیب شانزده کتابیکه طبیبان آنرا بدنبال هم میخوانند

کتاب‌الفرق ـ ترجمه حنین ، یکمقاله . کتاب‌الصناعه ـ ترجمه حنین ـ یکمقاله . کتاب الی طوثون[1] فی‌النبض ـ ترجمه حبیش[2] ، یکمقاله . کتاب الی اغلوقن فی‌التأتی‌لشفاء الامراض ـ ترجمه حنین ، دو مقاله . کتاب‌المقالات الخمس فی‌التشریح ـ ترجمه حنین . کتاب الاسطقصات ـ ترجمه حنین ، یکمقاله . کتاب المزاج ـ ترجمه حنین ، سه مقاله . کتاب القوی الطبیعیة ـ ترجمه حنین ، سه‌مقاله . کتاب‌العلل والامراض ـ ترجمه حبیش[3]، شش‌مقاله . کتاب تعرف علل‌الاعضاء الباطنه ـ ترجمه‌حبیش ، شش مقاله . کتاب‌النبض‌الکبیر ـ ترجمه حبیش شانزده مقاله ، در چهار قسمت ؛ و یك مقاله ازآنرا حنین بعربی درآورد . کتاب‌الحمّایات ـ ترجمه حنین، دومقاله . کتاب‌البحران ـ ترجمه حنین ، سه‌مقاله . کتاب ایام‌البحران ـ ترجمه حنین ، سه مقاله . کتاب تدبیر الاصحاء ـ ترجمه حبیش شش مقاله . کتاب حیلة‌البرء ـ ترجمه حبیش بعربی، وشش مقاله اول این کتابرا حنین اصلاح نموده، وچون این کتاب در چهارده مقاله است . هشت مقاله دیگر را نیز ، بخواهش محمد بن موسی ، حنین اصلاح کرده است .

---

دنباله پاورقی از صفحه قبل

ترجمه‌هایش بحنین نسبت داده شده ، و چه بسا که جاهلان چیزی از کتابهای باستانی بترجمه حبیش میدیدند ، و از روی نادانی ، بگمان اینکه نسخه نویس در نوشتن نام حنین اشتباهی نموده ، برآن خطی کشیده ؛ وبجای حبیش ، حنین مینوشتند . وحبیش گذشته از ترجمه‌هائیکه از یونانی بعربی دارد . کتابی نیز بنام :کتاب الزیادة فی‌المسائل التی‌لحنین ـ تألیف کرده است . (ر.ك. تعلیقات فلوکل ـ ص ۱۳۷) وگویا فلوکل توجه نداشته است که این مطالب را ابن‌ندیم ـ چه در اینجا ، و چه درجای دیگر این کتاب گفته است .

---

۱ـ ف (طوثرن) . ۲و۳ ـ ف (حنین) .

## کتابهای خارج از آن شانزده کتاب

کتاب‌التشریح ـ پانزده مقاله . وحنین در فهرست خود از ترجمه آن بعربی چیزی نگفته ، و من آنرا بترجمهٔ حبیش دیده‌ام . کتاب اختلاف‌التشریح ـ ترجمه حبیش بعربی ، دو مقاله . کتاب تشریح الحیوان المیت ـ ترجمه حبیش بعربی ، یك مقاله . کتاب تشریح الحیوان الحی ـ ترجمه حبیش بعربی ، دو مقاله . کتاب فی علم بقراط بالتشریح ـ ترجمه حبیش بعربی ، پنج مقاله . کتاب علم ارسطالیس فی‌التشریح ـ ترجمه حبیش ، سه مقاله . کتاب تشریح‌الرحم ـ ترجمه حبیش بعربی، یکمقاله . کتاب حرکات‌الصدروالرئة ـ ترجمه اصطفن بسیل بعربی ، و اصلاحیکه‌حنین برای افتادگیهای‌آن نموده ، سه‌مقاله . کتاب علل‌النفس ترجمه اصطفن بسیل و اصلاح حنین ، برای پسرش دومقاله . کتاب‌الصوت ـ ترجمه حنین بعربی برای محمدبن عبدالملك زیات ، چهار مقاله . کتاب حرکة العضل ـ ترجمه اصطفن بسیل، و اصلاح حنین، دومقاله . کتاب‌الحاجة الی‌النبض ـ ترجمه حبیش ، یکمقاله . کتاب الحاجة الی‌النفس ـ ترجمه اصطفن ، یکمقاله ، و حنین ترجمهٔ از نصف‌آن دارد . کتاب‌العادات ـ ترجمه حبیش، یکمقاله . کتاب‌آراء بقراط وفلاطن ـ ترجمه حبیش‌بعربی، ده مقاله . کتاب الحرکات المجهوله ـ ترجمه حنین بعربی ، یکمقاله . کتاب الامتلاء ـ ترجمه اصطفن ، یکمقاله . کتاب منافع الاعضاء ـ ترجمه حبیش ، و اصلاح حنین برای افتادگیهائی که داشت ، هفده مقاله . کتاب افضل‌الهیئات ـ ترجمه حنین بسریانی و عربی، یکمقاله . کتاب خصب‌البدن ـ ترجمه حبیش، یکمقاله . کتاب سوءالمزاج‌المختلف ـ ترجمه حنین ، یکمقاله . کتاب‌الادویة المفرده ـ ترجمه‌حنین ، یازده مقاله کتاب. الاورام ـ ترجمه ابراهیم‌بن صلت، یکمقاله . کتاب‌المنی ـ ترجمه حبیش، دومقاله . کتاب‌المولود لسبعةاشهر ـ ترجمه حنین،یکمقاله. کتاب‌المرةالسوداء ـ ترجمه اصطفن ، یکمقاله . کتاب‌ردائة التنفس ـ ترجمه حنین‌برای پسرش، سه‌مقاله . کتاب تقدمةالمعرفة ـ ترجمه عیسی‌بن یحیی، یکمقاله. کتاب‌الفصد ترجمهٔ عیسی‌بن یحیی، و ترجمهٔ اصطفن وعیسی . کتاب‌الذبول ـ ترجمه حنین، یکمقاله . کتاب صفات‌لصبی یصرع ـ ترجمه ابن‌صلت بسریانی وعربی، یکمقاله . کتاب قوی الاغذیة ـ ترجمه حنین ، سه‌مقاله . کتاب‌التدبیر الملطف ـ ترجمه حنین ، یکمقاله ، کتاب الکیموس ـ ترجمه ثابت ، وشملی ، وحبیش بعربی، یکمقاله. کتاب (ادکار) ارسطراطس فی مداواة الامراض ـ ترجمه اسحاق بن حنین[1] . کتاب تدبیر بقراط للامراض الحادة ـ ترجمه

---

۱ ـ ف (حنین‌بن اسحاق) .

میانشان گروهی بنام‌روفسیان بودند که زنانشان جامه نداشتند والبته بزر وزیور نیز آرایش نمیکردند ، ودر هرسال یك روز برای تقرب بخدایان‌خود ، خوك کشی داشتند ، و در آن روز ، آنچه گوشت خوك بدست میآوردند ، میخوردند ، وگروه دیگری مذهبشان این بود که از خانه برون نروند ، وموی‌سر را با تیغ ، یا نوره ، از بین ببرند، و زنانشان نیز سر را مانند مردان میتراشیدند .

## تاریخ رؤساء صابئیان حرنانی

## در اسلام

این اشخاص ازدوران عبدالملك‌بن‌مروان ، که‌مصادف‌باسال یکهزار وچهاراسکندری بود ، برکرسی ریاست نشستند ـ اولی آنان :

| | | |
|---|---|---|
| ثابت بن احوسا | مدت ریاست | بیست وچهار سال |
| ثابت‌بن قرثیا | » » | هفده سال |
| قرة‌بن ثابت‌بن‌ایلیا | » » | بیست ویکسال |
| سنان بن‌جابر بن‌قرة بن‌ثابت‌بن‌ایلیا | » » | نه سال |
| میخائیل‌بن اهر بن‌بقراریس | » » | پنجسال |
| مغلس‌بن طیبا | » » | پنجسال |
| قرة‌بن اشتر | » » | نه سال |
| ثابت بن‌طبون | » » | شانزده سال |
| ثابت بن‌ایلیا | » » | بیست‌سال |
| جابر بن‌قرة‌بن‌ثابت | » » | ده سال |
| عمروس بن‌طیبا | » » | هفده سال |
| نقین‌بن قصرونا | » » | پنجسال |
| قسطاس بن‌یحیی‌بن زونق | » » | چهل و دوسال |
| عثمان بن‌مالی | » » | بیست وچهار سال |
| قاسم‌بن قوقانی | » » | نه سال |

و این قاسم بسفری رفت و پس از برگشتن بازچهار سال ریاست داشت .

و پس از این گروه کسانی آمدند که برکرسی ریاست ننشسته ، ولی‌مردم ازآنهاچون رؤساء خود شنوائی داشتند ، مانند؛ سعدون‌بن‌خیرون، از بنی‌هرقلیس ؛ وحکیم‌بن‌یحیی از بنی‌هرقلیس .

## حکایتی دیگر درباره آنان

نسخهٔ بدست آوردم ، که یکی از مترجمان کتابی را ترجمه کرده ، ومشتمل برررازهای پنجگانه آنان بود ، و از راز اول یکورق افتاده داشت ، وآخرین کلمات آن ، بالفاظی که مترجم ذکر نموده این است :

همچو برهٔ در میان گله ، وگوساله درمیان گاوان ، وچون مردمان نوخواسته ، بـا عزم و باشتاب که‌بخانهٔ بغداریان فرستاده شده‌اند . خدای ماقاهر است وماخوشحالش‌سازیم

**اول راز دوم :** که راز اهریمنان ، و بتان بوده ، ودر آن گویند :

کاهن بیکی از بردگان گوید ، آیااین چیزیراکه بمن دادی همان نیست که باودادهٔ و آنچه راکه‌بمن سپرده داشتی، باو سپرده بودی . درجواب گوید : برای‌سگان وکلاغان‌و مورچگان است ، ودر جواب او باز بپرسد ، برما چه‌چیزها واجب است که درباره سگان، وکلاغان ، ومورچگان ، بجای‌آوریم ، جوابش دهد ، ای گمراه ، آنها برادران ماباشند، وخداوند قاهر است ، وماخوشحالش داریم .

**آخر راز دوم :**

باز همچو بره‌گان در میان گوسفندان وگوسالگان در میان گاوان ، وچون مردان نوخواسته و نادانان ، وگریز پایان‌که بخانه بغداریان روانه شده‌اند . همان‌خانه پیروزی که ماآنرا خوشحال داریم .

**اول راز سوم :**

شماکه بنو بغداریانید ، چه قول ونظری دارید ، وکسی‌که آنجا باشد از پشت‌سرش جواب‌گوید ، ماخاموشانیم .

**آخر راز سوم :**

چه بسا بدنبال همدیگر ، مانندبره‌گان ، وگوسفندان ، وگوسالگان ، درگله‌گاو، ومانند مردان نوخواسته ، بخانه بغداریان، رفت و آمدکنند . خدای ما قاهر است و مـا خوشحالش داریم .

**اول راز چهارم :**

پس از اینهاکاهن‌گوید ، ای بنو بغداریان شنوا باشید ، وکسی‌که آنجا باشدازپشت سر ، جواب‌گوید : ماخاموشانیم ، وهمه جواب‌دهند ، ماگوش فراداشته‌ایم .

**آخر راز چهارم :**

ای رفت وآمدکنندگان بخانه بغداریان ، خدای ماقاهر است و ما خوشحالش داریم

**اول راز پنجم:**

کاهن گوید: ای بنوبغداریان شنونده باشید ، ودرجواب گویند ، مارضایت داریم، پس بگوید، خاموش باشید ، جواب گویند ، ما گوش فرا داشته‌ایم و او شروع بگفتن کند ، که وای، من آنچه بدانم میگویم وازآن دریغی‌ندارم .

**آخر راز پنجم:**

روآوردگان بخانه بغداریان ، خدای ماقاهراست ، وماخوشحالش‌داریم.

صاحب کتاب گوید : شماره مثلهائیکه ازقول کاهنه ، درباره‌آن خانه ، در این هفت روز، نقل‌شده، بیست ودومثل است که ازراه افسانه وحکایت میسرایند، وباآهنك میخوانند. اماجوانانی که اجازهٔ ورودبآن خانه را دارند، آن هفته‌را درآنجا مانده، بخوردن ونوشیدن مشغول‌شوند ، ودراین هفته زنان نباید بآنها نگاه کنند ، وشرابرا ازهفت پیمانهٔ گیرند که‌در کنارهم چیده شده، ونام‌آن را ـ یـورا ـ دانند، وازآن شراب روی دیدگان خود بمالند ، پیش‌ازآنکه لب بگشایند ولفظی گویند ، نان ونمکی وازآن پیمانه‌ها ، وقرصها وجوجه‌ها، بآنان میخورانند ، بطوریکه در هفتمین روز، همه چیزها را خورده‌اند. ونیزدرگوشهٔ ازاین خانه پیمانه شرابی‌است بنام. فاع‌ـ[1] وبرئیس‌خود گویند چه زیبا هنریست ای بزرگترازما، واودرجواب گوید، پیمانه‌ها را لباب پر کنید، اندك اندك بنوشید، که این است راز هفتگانه که‌کسی برآن چیره نگردد .

محمدبن اسحاق گوید : مترجم‌این‌رازهای پنجگانه ، مرد ناتوانی در سخن‌پردازی بوده، ودرعربیت فصاحتی نداشته ، یا خواسته است باین گونه ترجمهٔ زشت وناهنجار درنقل الفاظشان صداقت نشان‌داده باشد، وازاین‌جهت، آنرا بحال‌خود درنارسا بودن،وگسیختگی بیان، گذاشته است .

هنگامیکه هارون‌بن ابراهیم‌بن‌حمادبن اسحاق قاضی، تصدی قضاوت حران واطراف آن را داشت، کتابی‌بزبان سریانی بدست‌آورد که درآن کیش وآئین ونمازهایشان بود، و او شخصی‌راکه درسریانی وعربی‌فصاحت داشت احضارکرده ، و درمحضرش‌آنرا بی‌کم و زیاد ترجمه‌نمود. وآن کتاب‌اکنون‌دردست مردم بفراوانی‌موجودبوده، وگویا،هارون‌بن‌ابراهیم، آنرا برای ابوالحسن علی‌بن‌عیسی فرستاد. دراین کتاب کارهایشان ، بتفصیل‌آمده ، وکسی که‌آنرا بخواند، ازبسیارکتابهائیکه در این‌زمینه تألیف شده بینیاز می گردد.

---

۱ـ فاع‌ـ اگرعربی‌باشد، بمعنی‌خوشبو، وازـ فوع ـ است (رك. اقرب‌الموارد).

## مذهب مانی

محمدبن اسحاق گوید : مانی‌پسرفتق بابك واوپسرابوبرزام واز حسکانیان بود[۱]، نام مادرش‌میس، وبقولی اوتاخیم ، وبقولی‌مرمریم ، از فرزندان اشکانیان بود . گویند مانی اسقف‌قنی[۲]وعربان، وازمردم حوحی[۳]است که در حوالی‌بادرایا وباکسایا[۴] ، زندگانی‌میکرد وپاهای کجی‌داشت. و گویند پدرش ازهمدانیان بوده ، وببابل‌آمده ، و درمدائن ـ درجائی بنام طیسفون[۵] که بتخانهٔ داشت، اقامت نمود . فتق چون مردمان دیگر بآن بتخانه میآمد، روزی از روزها ، درآن بتکده صدای هاتفی‌را شنید که بوی گوید: ای فتق ، گوشت‌نخور، شراب ننوش، وبشریرا بحباله نکاح خود درنیاور ، فتق که این را دید ، بگروهی‌پیوست که درنواحی‌دستمیسان[۶] معروف بمغتسله بوده،وهنوزهم‌درآن نواحی، وبطائح[۷] بازماندگانشان موجود، ودارای مذهبی هستند که بفتق‌امر گرویدن بآن شده‌بود . زن‌فتق‌بمانی باردار‌بود ، و همینکه او را زائید ، چنین میپنداشت، که خوابهای خوبی‌برای پسرش میبیند ، ودرحال بیداری دیده است مثل‌اینکه‌کسی او را میگیرد وبآسمان میبرد، وبرمیگرداند ، وچه‌بسایکی دوروز مانده، وبرمیگردد. پدرش کسی را فرستادکه او را با خود باقامتگاه پدرش برده، و نزد او تربیت یافته ، وبکیش او درآمد . مانی در همان‌کودکی سخنان حکیمانهٔ میگفت و دوازدهمین‌سالش که تمام‌شد، چنانکه گویند ، ازفرشته ـ جنان‌النور ـ که خداست ـ خدابالاتر ازاین سخنان است ـ وحی‌براونازل گردید ، وفرشتهٔ که این وحی را آورد ، توم ، نامیده میشد، و در زبان نبطی[۸] معنایش ـ قرین[۹] است. وبوی گفت ، ازاین ملت کناره گیری کن که

---

۱ــ حسکانیان‌گروهی از اولاد نیشابوریانند (منتهی‌الارب).

۲ـ قنی‌ـ یادیرقنی‌ـ درتألیفات عربان و مسیحیان زیاد آمده ، وگـویند دختر امیری بنام ـ قونی‌ـ بیمارشد، وبشفاعت مارماری بهبودی یافت، واین‌دیررا اوائل قرون وسطـی در شانزده فرسنگی‌بغداد ساخت که بمرور زمان ویران گردید (اعلام‌المنجد).

۳ـ درمعجم‌البلدان ـ جوخی‌ـ ونام شهرستان بزرگی درحوالی‌بغداد است .

٤ـ بادرایا و باکسایا شهرهای کوچکی است میان بغداد و واسط کـه بهم نزدیکند (معجم‌البلدان)

۵ــ طیسفون شهریست درسه فرسخی‌بغداد که ایوان‌کسری‌درآنجاست (معجم‌البلدان)

٦ـ رجوع شود بصفحه ۱۹۷ این‌کتاب

۷ـ رجوع‌شود بصفحهٔ ۲۱۲ این‌کتاب

۸ـ رجوع‌شود بصفحهٔ ۱۹ باین‌کتاب

۹ـ قرین‌یاتوم‌ـ بمعنی همزاد است (منتهی‌الارب)

توازآنان نیستی، وبرتواست که پرهیزکاری وترك شهوت‌رانی نمائی ، وهنوز هنگام ظهور تو نرسیده برای‌آنکه خوردسال هستی . وهمینکه بیست و چهارسالش بپایان رسید ، توم ، آمده ، وبوی گفت: آن هنگام رسیده است که ظاهرشوی ، وکارخود را برملاداری.

**سخنانیکه ـ توم ـ باو گفت :**

سلام برتو ای‌مانی، ازطرف خودم، وازطرف خدائی که مرابرسالت نزد توفرستاده، وتورا بپیامبری خودبرگزیده ، وبتو امرمیکندکه مردم را بخودخوانی ، وازطرف اونوید حق‌را بشارت دهی، وهرکوششی‌را برخود هموار داری .

مانویان گویند : روزیکه شاپورپسراردشیر بتخت نشست ، او بر وی درآمده ، وتاج را برسرش گذاشت ، وآن‌روز ، یکشنبه اول‌ماه نیسان ، وآفتاب دربرج حمل‌بود[1] ودونفر که ازمذهبش پیروی داشتند، بنام‌شمعون، وذکوان ، همراهش‌بوده ، وپدرش نیزآمده‌بود، تا سرانجام‌کار او را مشاهده نماید .

محمدبن اسحاق گوید : مانی در سال دوم پادشاهی غالوس رومی[2] ظاهر گردیده ، و مرقیون درحدود یکصدسال ، قبل‌از او در دوران پادشاهی طنطوس انطونیانوس[3] بوده ، و

---

۱ـ ازاین‌بیان چنین برآید این نیسان ـ که مسلما نیسان سریانی است ـ در ماه حمل‌بوده ، وبا نیسان رومیان که ماه هفتم‌آنان ، ومطابق باتحویل‌آفتاب ببرج حمل‌است، یکی میباشد، وآقای دکترمعین در صفحهٔ ـ۲۲۲۷ـ برهان قاطع، آنرا ـ ماهی درفصل‌بهار ـ دانسته ولی‌معلوم‌نیست که مؤلف، برهان‌قاطع، وفرهنگ‌نفیسی، ازروی چه‌مأخذی‌آنرا ـ دومین‌ماه‌بهار ـ دانسته‌اند ـ درمنتهی‌الارب، والمنجد ، واقرب‌الموارد ، اشارهٔ باین مطلب نبوده، وتصوراینکه چون درآن زمان حساب شمسی‌بوده ، وممکن است باماه اول ـ یا دوم و حتی‌سوم بهار، مصاف آید ـ بازاشکال ـ تصریح بدومین ماه بهار ـ را حل نمیکند، ومعروفیت باران نیسان . درماه دوم بهار، یك چنین سند تاریخی‌را متزلزل نمیدارد . و مؤید این معنا گفته فخرالدین اسعد گرگانی درکتاب ویس‌ورامین است.

منم‌آذار وتو نوروزخرم ـ هرآینه بود این هردوباهم، وآذارماه ششم‌کاهنامه رومی‌است ونوروزهمان نیسان است‌که بعدازآذار میباشد (ر.ك. ویس ورامین ص ۳۵۹ چاپ۱۳۱٤).

۲ـ غالوس ـ **Collus** ـ امپراطور روم در سالهای ـ ۲۵۱ـ۲۵۳ مسیحی ( ر. ك. لاروس) .

۳ـ طنطوس انطونیانوس ـ ظاهراً انطونین.ل، پیوس **Antonine le. Pieus** است که درسالهای ـ۱۳۸ـ۱۶۱ مسیحی امپراطور روم‌بود (ر.ك. لاورس) .

پدر میرسید .

وبقراط سوم ، با بقراط چهارم پسر عمو بوده ، و با این ترتیب پدران هریك از این دونفر تا اسقلبیادس ، در شماره یکسان است . و اینرا هم باید دانست[1] ، که در میان پدران این چهار بقراط ، تسالس[2] نیز ـ که پدر بقراط دوم است ـ بشمارآمده ، و این پنجنفر کسانی هستند، که مورد احترام وتکریم فراوانند ، ولوآنکه ، برخی از ایشان بر برخی دیگر رجحان ، و شایستگی بیشتری داشته باشد ، وکتابهایشان باندارهٔ رضایت‌بخش است، که ماآنها را تفسیر مینمائیم بی‌آنکه انتساب کتابی بیکی از آنان را مورد توجه قرار دهیم .

وگویند بقراط اول ، پسر اغنوسودیقوس، اول کسی است که طب را برشتهٔ تحریر در آورده، واین دوکتابرا تألیف کرد : کتاب‌الکسر والخلع . کتاب المفاصل . و بقراط‌دوم ، این چهارکتابرا نوشت : کتاب تقدمةالمعرفة . کتاب‌الفصول ، مقاله اول اپیدیمیا . و مقاله سوم اپیدیمیا . وکتابهائی راکه جالینوس شمرده ، هشت‌کتابی است که شش‌کتاب از آنها جلوتر بوده ، وعبارت ازکتاب الکسروالخلع ، وکتاب المفاصل، وکتاب تقدمة المعرفة، و مقاله اول ، و مقالـه سوم در اپیدیمیاست . و دوکتاب باقیماندهٔ ، تتمه آن هشت‌کتاب میباشد ، وعبارتست از : کتاب الاهویة والمیاه والبلدان . وکتاب الامراض الحاده و هوـ ماءالشعیر .

گویند برروی ،قالیم زمین ، اسقلبیوس دوازده هزار شاگرد داشته ، و او علم طب را شفهی ، و بگفتار میآموخت ، وچون دید خانواده ، و پیروانش رو بکم شدن گذاشتهٔ ، و ازانقراض این صناعت‌بیمناك گردید ، شروع بتألیف‌کتاب بطور اختصارو ایجاز نمود..... و بهمین‌جا نقل گفته‌های ثابت بپایان میرسد .

## نوآموختگان

### حنین

حنین‌بن اسحاق‌عبادی ، کنیه‌اش ابوزید است. وعباد نصرانیان حیره‌اند[3] و اواز فضلاء درطب ، واز فصحاء درزبان یونانی، و سریانی ، وعربی بود . و برای جمع‌آوری کتابهای

---

۱ـ ف (وینبغی ان‌یتهم) ش (وینبغی ان‌یفهم) .

۲ـ ف (اومن ثاسلوس) ش (وامر تسالس) .

۳ـ عباد نصرانیان ساکن در حیره‌اندکه بازرگـانی شراب داشتند و شمارشان در روز جنگ با شاپور (یا آل عبادالله بود) ، و بدین سبب ـ عباد ـ نامیده شدند (اعلام‌المنجد) .

باستانی ، بشهرستانها رفته ، وبروم مسافرت نموده ، وبیشتر ترجمه‌هایش برای بنوموسی بود . ودر روز سه شنبه ششم صفر سال دویست و شصت ، مطابق با روز اول کانون الاول سال یکهزار ویکصد و پنجاه تاریخ اسکندر رومی وفات یافته، و بجز ترجمهٔ که از کتابهای باستانی دارد، این کتابها از اوست : کتاب احکام الاعراب علی مذاهب الیونانیین ـ دومقاله. کتاب المسائل فی الطب للمتعلمین ـ و حبیش اعسم شاگردش ، بر آن چیزهائی افزود . کتاب الحمام ـ یکمقاله. کتاب اللبن ـ یکمقاله . کتاب الاغذیة ـ سه‌مقاله . کتاب علاج العین ـ ده مقالهٔ خوب است . کتاب تقاسیم علل العین ـ یکمقاله . کتاب اختیار ادویة علل العین ـ یکمقاله . کتاب علاج امراض العین بالحدید ـ یکمقاله . کتاب الات الغذاء ـ سه‌مقاله . کتاب کتاب الاسنان واللثة ـ یکمقاله . کتاب الباه ـ یکمقاله . کتاب تدبیر الناقه ـ یکمقاله . کتاب معرفة اوجاع المعدة و علاجها ـ دو مقاله . کتاب فی المد والجزر ـ یکمقاله . کتاب فی السبب الذی صارت میاه البحر له مالحة ـ یك مقاله . کتاب الالوان ـ یکمقاله . کتاب فی البول ـ علی طریق المسئلة والجواب ـ یکمقاله . کتاب المولودین لثمانیه اشهر ـ یکمقاله که برای ام‌ولد[1] متوکل تألیف کرد . کتاب الترياق ـ دو مقاله. کتاب العین ـ بصورت سئوال وجواب ـ سه‌مقاله . کتاب ذکر ماترجم من الکتب ـ دومقاله . کتاب قاطیغوریاس علی رأی ثامسطیوس ـ یکمقاله . کتاب رسالته الی الطیفوری فی قرص الورد . کتاب القروح[2] و تولده ـ یکمقاله . کتاب الاجال ـ یکمقاله. کتاب تولد النار بین الحجرین ـ یکمقاله . کتاب تولد ـ الحصاة ـ یکمقاله. کتاب اختیار الادویة المجربة[3] یك‌مقاله . کتاب الی ابن المنجم فی استخراج کمیة[4] کتب جالینوس .

## قسطا

بن لوقا بعلبکی ، که برای فضل، و شرافت ، وبرجستگی او در صناعت طب، میبایستی ویرا برحنین مقدم داشته باشیم ولی بخواهش دوستان حنین را پیش انداختیم ، وهردو از دانشمندان بشمار میرفتند . قسطا ازکتابهای باستانی ترجمه‌هائی دارد ، و در بسیاری از علوم ، چون طب ، و فلسفه ، وهندسه ، و اعداد ، و موسیقی ، باندازهٔ مهارت داشت که قابل‌طعنه نبود. درزبان یونانی فصیح، ودرعربی خوش‌بیان بود. و درپیش یکی ازپادشاهان ارمنستان وفات یافت . واز همانجا جواب نامهٔ راکه ابوعیسی بن منجم دربارهٔ نبوت محمد علیه‌السلام باو نوشته بود داده ، ودرهمانجا کتاب الفردوس فی التاریخ ـ را تألیف کرد . و گذشته از ترجمه ، وتفسیر . وشرحهائیکه دارد ، این کتابها نیز از اوست : کتاب الدم .

---

۱ــ ام‌ولد بکنیزکی گویند که از اربابش فرزندی آورده باشد (ر.ك منتهی الارب).
۲ــ ف (القرح) . ۳ــ ف (المحرقة) . ٤ــ ش (کتبه) .

کتاب البلغم . کتاب الصفراء . کتاب السوداء . کتاب المرایا المحرقة . کتاب السهر . کتاب فی الاوزان والمکاییل . کتاب السیاسة ـ سه‌مقاله . کتاب علة موت الفجأة . کتاب الاعداد . کتاب معرفة الخدر وعلاجه. کتاب ایام البحران. کتاب علل الشعر . کتاب الفصل بین النفس والروح. کتاب الباه . کتاب العلة فی اسوداد الحبش وتغیره من الرش . کتاب فی المروحة واسباب الریح. کتاب فیما یشترك فیة الاخلاط الاربعة . کتاب الفرسطون . کتاب فی الاستدلال بالنظر الی اصناف البول . کتاب المدخل الی المنطق . کتاب العمل بالکرة النجومیة . کتاب نوادر ـ الیونانیین ـ بترجمه خود او. کتاب شرح مذاهب الیونانیین . کتاب المدخل الی علم الهندسة. کتاب رسالته فی الخضاب . کتاب رسالته فی قوانین الاغذیة . کتاب شکوك کتاب اقلیدس . کتاب الفصد ـ درهجده باب. کتاب المدخل الی علم النجوم . کتاب الحمام . کتاب الفردوس فی التاریخ . کتاب رسالته فی استخراج مسائل عدیات من المقالة الثالثة من اقلیدس. کتاب تفسیره لثلاث مقالات و نصف من کتاب ذیوفنطس فی المسائل العددیة .

## یوحنا بن ماسویه

ابوزکریا یحیی بن ماسویه ، از طبیبان فاضلی است که نزد پادشاهان مرتبتی داشت ، و از علما ومصنفان بود ، بمأمون ، و معتصم ، و واثق و متوکل خدمت کرد . بخط حکیمی خوانده‌ام که ابن حمدون ندیم ، در محضر متوکل با ابن ماسویه شوخیهای تحقیر آمیزی نموده ، و ابن ماسویه باو گفت: اگر بجای جهلی که داری عقل بود وآنرا بریکصد خنفساء تقسیم میکردند ، هریك از آنها عاقلتر از ارسطو بود . وفات یحیی بن ماسویه در.... واین کتابها ازاوست : کتاب الکمال والتمام . کتاب الکامل . کتاب الحمام . کتاب دفع ضرر الاغذیة. کتاب الاسهال . کتاب علاج الصداع . کتاب السدر والدوار . کتاب لم امتنع الاطباء من علاج ـ الحوامل فی بعض شهور حملهن . کتاب محنة الطبیب . کتاب مجسة العروق . کتاب الصوت و ـ البحة . کتاب ماء الشعیر ـ کتاب الفصد والحجامة . کتاب المرة السوداء . کتاب علاج النساء التی لایحبلن . کتاب السواك والسنونات . کتاب اصلاح الادویة المسهلة . کتاب الحمیات ـ مشجر کتاب القولنج . کتاب ....

## یحیی بن سرافیون

تمام تألیفاتش بسریانی بود . واز دولتیان بشمار میرفت ، و این دوکتاب خود را

درطب بعربی ترجمه کرد : کتاب کناش یوحنا الکبیر ـ دوازده مقاله ـ کتاب الکناش الصغیر ـ هفت مقاله .

## علی بن زیل ـ بالام

ابوالحسن علی بن سهل طبری ، کاتب مازیاربن قارن بود ، و همینکه بردست معتصم اسلام آورد، معتصم اورا بخود نزدیك نموده، وفضلش درمقر خلافت آشکار گردید ، ومتوکل ویرا در جرگه ندیمان خود در آورد، زیرا در ادب مقامی داشت . واین کتابها از اوست؛ کتاب فردوس الحکمة ـ در هفت نوع ، و هر نوعی مشتمل برسی مقاله وآن مقاله‌ها مشتمل برسیصد وشصت باب است ، کتاب تحفة الملوك . کتاب کناش الحضرة . کتاب منافع الاطعمة والاشربة والعقاقیر .

## عیسی بن ماسه

از طبیبان برجسته بوده ، و این کتابهـا از اوست : کتاب قوی الاغذیه . کتاب من لایحضره طبیب .

## جورجس

پدر بختیشوع ، از بزرگان دولت واز فضلا بوده ، و این کتاب از اوست : کتاب الکناش المعروف .

## سلمویه ابن بنان

از فاضلان برجستهٔ بود که بمعتصم خدمت کـرده و بوی اختصاص داشت . تا جائیکه معتصم هنگام وفـات سلمویه گفت، من هم باو ملحق خواهم شد، زیرا او حیات مرا در دست داشت و بدن مرا اداره میکرد . ازکتابهای اوست:....

## بختیشوع

مکنی بابوجبرئیل ، و نام پدرش جبریل و از مشاهیر معروفی است که نزدپادشاهان برهمه تقدم داشت. و برشید، امین، مأمون ، معتصم، واثق ومتوکل خدمتها کرد، وازطبابت

مقداری اندوخته بدست آورد که هیچکسی بآن مقدار دستیابی پیدا نکرد . و خلفا درباره زنان بچه‌دار خود، بوی اطمینان میکردند واخبارش در همه‌جا شهرت دارد . و ازکتابهای اوست : کتاب التذکره ـ که برای پسرش جبرئیل تألیف کرد .

## مسیح دمشقی

نامش ابوالحسن، وبیش ازاین چیزی درباره اوبدست نیامده. وازکتابهای اوست...

## اهرن کشیش

از دولتیان است، وکتاب خودرا بسریانی تألیف کرده ،که ماسرجیس آن را ترجمه نمود . و این کتاب از اوست :کتاب الکناش ـ وآنرا در سه مقاله درآورد ، و ماسرجیس دومقاله برآن افزود.

## ماسرجیس

از طبیبان‌و مترجمان‌سریانی بعربی است، واین کتابها از اوست : کتاب قوی‌الاطعمة و منافعها و مضارها . کتاب قوی‌العقاقیر . ومنافعها و مضارها .

## سابوربن سهل

رئیس بیمارستان جندیسابور[1] و ازفضلا وعلماء برجستهٔ بود . واین کتابها از اوست: کتاب الاقرباذین ـ که در تمام بیمارستانها و دواخانه‌ها بآن عمل نمایند ، و در بیست ودو باب است . کتاب قوی‌الاطعمة و مضارها و منافعها . سابوربن سهل نصرانی از دنیا رفت ، و وفاتش در روز دوشنبه نه روز بآخر ذی‌الحجه سال دویست و پنجاه وپنج بود.

## ابن قسطنطین

نامش عیسی ، وکنیه‌اش ابوموسی ، از طبیبان بافضل بود . و این کتاب از اوست : کتاب البواسیر و عللها و علاجاتها .

## عیسی‌بن ماسرجیس

و این کتابها از اوست : کتاب الالوان . کتاب الروایح والطعوم .

---

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ٤٤١ این کتاب .

## عیسی بن علی

از شاگران حنین ، و از فضلاء بود . و این کتاب از اوست : کتاب المنافع التی تستفاد من اعضاءالحیوان .

## حبیش بن حسن اعسم

از نصرانیان ، و یکی از شاگردان حنین ، و از مترجمان سریانی بعربی بود ، و حنین ویرا برهمه مقدم میداشت وبزرگواریش راستایش، واز ترجمه‌هایش اظهاررضایتمندی مینمود وگذشته از ترجمه‌هایش این کتاب از اوست : کتاب‌الزیادةفی‌المسائل التی لحنین.

## عیسی بن یحیی

ابن ابراهیم ، از شاگردان حنین ، و مترجمان بسیار خوبی بود ، و گذشته از ترجمه‌هایش این کتابها از اوست .....

## طیفوری طبیب

حنین برای او چندین کتاب در طب ترجمه نموده، و از فضلاء برجسته‌ایست که بخلفا خدمتها داشته ، و این کتابها از اوست .....

## علاجی

معروف بیحیی بن ابوحکیم ، از طبیبان معتضد ، و این کتاب از اوست : کتاب‌التدبیر الابدان النحیفة التی غلبت علیها الصفراء ـ و آنرا برای معتضد تألیف کرد .

## ابن صهار بخت[1]

نامش عیسی ، واز مردم جندیسابور است . واین کتاب از اوست : کتاب قوی‌الادویة المفردة علی‌الحروف .

---

۱ــ یعنی جهار بخت (راك. لغتنامهٔ دهخدا) .

## ابن ماهان

معروف بیعقوب سیرافی ، و معلوم نیست در چه زمانی بوده، و این کتاب از اوست: کتاب السفر والحضر فی‌الطب ـ نازك است .

## برمیگردیم بکسانیکه بعد از حنین بودند

کسانی‌راکه پیش ازاین گفتیم ، برای این بودکه درعلم و در زمان بهم نزدیك‌بودند و از اینجا بذکر کسانی میپردازیم‌که پیوسته بحنین بودند ، زیراکه او برهمکنان خـود ریاست داشت .

## اسحاق بن حنین

ابویعقوب اسحاق بن حنین ، همانند پدرش در فضل و درستی ترجمه اززبان یونانی و سریانی بعربی بود، و در عربیت بیش از پدر فصاحت داشت ، وبهمان خلفاء و رؤسائیکه پدرش خدمت‌کرده بود ، او نیز خدمت‌کرده، به ویژهٔ ابوالقاسم‌بن عبیدالله. وازخاصان او بشمار میرفت ، و ابوالقاسم اسرار خود را نزد او فاش میداشت . در اواخـر عمر گـرفتار فلج شده و درهمان بیماری درگذشت . وفاتش در ماه ربیع‌الاخر سال دویست و نود و هشت بود ، و گذشته از ترجمه کتابهای باستانی ، این‌کتابها از اوست : کتاب الادویة المفردة‌ـ علی‌الحروف . کتاب الکناش اللطیف . کتاب تاریخ الاطباء . کتاب الادویة المفردة .

## ابوعثمان دمشقی

ابوعثمان سعید بن یعقوب دمشقی ، از مترجمان ماهر است‌که همیشه با علی‌بن‌موسی بود ، وگذشته از ترجمه‌هائیکه دارد ، این‌کتابها از اوست ...

## ساهر

نامش یوسف ، و در دوران مکتفی بود ، و این‌کتاب از اوست : کتاب الکناش‌ـ و این‌کتاب بنام او معروف ، و بوی نسبت داده شده است

## رازی

ابوبکر محمدبن زکریا رازی ، از مردم ری که یگانهٔ دهر ، و فرید عصر خود در تمام علوم باستانی، بویژه در طب بود، و همیشه بسیاحت شهرستانها میرفت ، وبا منصوربن اسماعیل دوستی صادقانهٔ داشت ، و برای او : کتاب المنصوریه ـ را تألیف کرد .

محمدبن حسن وراق بمن گفت ، یکی از مردمان ری که از مشایخ بزرگوار آنجا بود ، درجواب سئوال من دربارهٔ رازی اظهار داشت: او پیرمردیست که سربزرگ و گردی دارد ، و هنگامیکه بمجلس درس درآید ، شاگردانش زیر دست او مینشینند ، و شاگردان شاگردانش پایین‌تر از آنها جای گیرند ، سپس سائر شاگردان قرار دارند . هرگاه حاجتمندی بآن مجلس آید ، باولین نفریکه برخورد کند حاجتش‌را در میان گذارد ، اگر شنونده درآن زمینه چیزی بداند ، و اگر معلوماتی نداشت ، بدیگران روی‌آورد، و اگر از آنها نیز جوابی بدست نیاورد ، خود رازی بسخن درآید و جوابش را میدهد . تفقد و مهربانی نسبت بهمه‌کس ، بویژه فقراء و بیماران داشته ، از حالشان جویا ، و بعیادتشان میرفت، ومقرر یهای کلانی برای‌آنها گذاشته بود ـ وباز گوید: هیچوقت از خواندن کتاب ، و نوشتن و نسخه برداری جدائی نداشت ، و نشدکه بر وی درآیم و او را مشغول بنوشتن و پاکنویسی نبینم . و چون زیاد باقلا میخورد ، رطوبتی در دیدگانش پیدا شدکه منجر بکوری او در اواخر عمر گردید ، و میگفت ، من فلسفه را بربلخی قرائت داشته‌ام .

## خبر فلسفه این بلخی

این شخص از مردم بلخ بود . و همیشه بجهانگردی ، و مسافرت بشهرها اشتغال داشت. فلسفه وعلوم باستانی‌را بخوبی میدانست . وگویندکتابهای فلسفه او را رازی بخود بست . ومن در بسیاری ازعلوم چیزها بخط او دیده‌ام که همه‌آنها مسوده ، ویا دستورهائی بودکه‌بصورت یك‌کتاب تمام دردست مردم دیده نمیشد، وگویند درخراسان کتابهای اووجود دارد . و این شخص در زمان رازی بود .

## مردی‌که بشهیدبن الحسین معروف است

وکنیه‌اش ابوالحسن و دنبالهٔ فلسفهٔ او را در علم داشت ، و از خود تصنیفاتی دارد ، و میان او و رازی مناظره‌هائی بوده ، و هریك بردیگری ردی دارد .

## تصنیفات رازی که از فهرست خود او نقل میشود

کتاب البرهان ـ دو مقاله ، اولی هفده فصل ، و دومی ، دوازده فصل . (کتاب الطب الروحانی ـ بیست فصل) . کتاب انّ للانسان خالقا حکیما ـ یکمقاله . کتاب سمع الکیان ـ یکمقاله . کتاب المدخل الی المنطق و هوایساغوجی . کتاب جمل معانی قاطیغوریاس. کتاب جمل معانی انالوطیقا الاولی الی تمام القیاسات الحملیه . کتاب هیئة العالم . کتاب الرد علی من استقل بفصول الهندسة . کتاب اللذة ـ یکمقاله . کتاب فی السبب[1] فی قتل ریح السموم اکثر الحیوان ـ یکمقاله. کتاب ماجری بینه وبین سیس المنانی . کتاب فی الخریف والربیع. کتاب فی الفرق بین الرؤیا المنذرة وبین سائر ضروب الرؤیا . کتاب الشکوك علی جالینوس. کتاب کیفیات الابصار . کتاب الرد علی الناشئ فی نقض الطب . کتاب فی ان صناعة الکیمیا الی الوجوب اقرب من الامتناع .

محمد بن اسحاق گوید : اینها از آن دوازده کتابی است که ما درجای خود یا کتابهای دیگری که او در صناعت دارد ، ذکر کرده‌ایم و کسی که بخواهد بر آن آگاهی یابد بمقاله دهم مراجعه کند. انشاءالله .

کتاب الباه ـ یکمقاله . کتاب المنصوری فی الطب ـ که برای منصور بن اسماعیل (بن نوح بن نصر ـ از ملوك خاندان سامان) ، تألیف کرد ، مشتمل بر ده‌مقاله . کتاب الحاوی ویسمی الجامع الحاصر لصناعة الطب ـ که دارای دوازده قسمت است ، قسم اول ـ درمعالجه بیماران و بیماری . قسم دوم ـ در حفظ الصحه . قسم سوم ـ در رثه و شکست بندی و جراحت . قسم چهارم ـ در قوای دواها و غذاها و تمام موادیکه در طب مورد نیاز است . قسم پنجم ـ در ادویه مرکب . قسم ششم ـ در صناعت طب . قسم هفتم . در دواسازی طبی و دواجات ورنگ وطعم، وبوی آنها. قسم هشتم ـ در بدن انسانی. قسم نهم ـ در وزن و کیل. قسم دهم در تشریح ومنافع اعضاء ـ قسم یازدهم ـ دراسباب طبیعیهٔ که درصناعت طب لازم است . قسم دوازدهم ـ در ورود بصناعت طب ، که در دو مقاله است اولی ـ نامهای طبی ـ و دومی اوائل طب . کتاب فی استدراك مایقی من کتب جالینوس مما لم یذکره حنین ولاجالینوس فی فهرسته ، یکمقاله . کتاب فی ان الطین المنتقل به‌فیه منافع ، یکمقاله . کتاب فی ان الحمیة المفرطة تضر بالابدان ، یکمقاله . کتاب فی الاسباب المملة لقلوب الناس عن افاضل الاطباء الی اخّسائهم . کتاب مایقدّم من الفواکه والاغذیة و مایؤخّر . کتاب علی احمد بن الطیب

---

۱ـ ف (فی سبب) .

فیماردبه‌علی جالینوس فی امر الطعم المر . کتاب الرد علی المسمعی المتکلم فی رده علی اصحاب الهیولی ، کتاب الرد علی جریر الطبیب فیما خالف فیه من امر التوت الشامی بعقب البطیخ. کتاب فی نقض کتاب انابوا الی فرفوریوس فی شرح مذاهب ارسطالیس فی العلم الالهی . کتاب فی الخلاء و الملاء و هما الزمان و المکان . کتاب الصغیر فی العلم الالهی . کتاب الهیولی المطلقة و الجزئیة . کتاب الی ابی القاسم البلخی فی الزیادة علی جوابه و علی جواب هذا الجواب . کتاب الرد علی ابی القاسم البلخی فی نقضه المقالة الثانیة فی العلم الالهی . کتاب الجدری والحصبة . کتاب الحصی فی الکلی والمثانة . کتاب الی من لایحضره طبیب . کتاب الادویة الموجودة بکل مکان . کتاب الطب الملوکی . کتاب التقسیم والتشجیر . کتاب اختصار کتاب النبض الکبیر لجالینوس . کتاب الرد علی الجاحظ فی نقض الطب . کتاب مناقضة الجاحظ فی کتابه فی فضیلة الکلام . کتاب الفالج . کتاب اللقوة . کتاب هیئة الکبد . کتاب النقرس وعرق المدینی . کتاب هیئة العین. کتاب الاثیین. کتاب هیئة القلب . کتاب هیئة السماخ. کتاب اوجاع المفاصل ـ بیست ودوفصل . کتاب اقراباذین . کتاب الانتقاد والتحریر علی ـ المعتزلة . کتاب الخیار المر . کتاب کیفیة الاغتذاء . کتاب ابدال الادویة . کتاب خواص الاشیاء . کتاب الهیولی الکبیر . کتاب سبب وقوف الارض وسط الفلک . کتاب سبب تحرک الفلک علی استدارة . کتاب فی نقض الطب الروحانی علی ابن الیمان . کتاب فی انه لایمکن ان یکون العالم لم یزل علی مثال ما نشاهده . کتاب فی ان الحرکة لیست مرئیة بل معلومة . کتاب فی ان ـ الجسم یحترک من ذاته و ان الحرکة مبداء طبیعته . کتاب فی الشکوک التی علی برقلس . کتاب تقسیم الامراض واسبابها وعلاجاتها علی الشرح . کتاب تفسیر کتاب فلوطرخس فی تفسیر کتاب طیماوس . کتاب نقضه علی سهیل البلخی فیما ناقضه به من اللذة . کتاب فی العلة التی ـ لهایحدث الورم من الزکام فی رؤس بعض الناس . کتاب فی التلطف فی ایصال العلیل الی بعض شهواته . کتاب العله فی خلق السباع والهوام . کتاب علی ابن الیمان[۲] فی نقضه (نقضه) علی ـ المسمعی فی الهیولی . کتاب نقض نقض کتاب التدبیر . کتاب النقض علی الکیال فی الامامة . کتاب اختصار کتاب حیلة البرء لجالینوس . کتاب تلخیصه لکتاب العلل والامراض . کتاب تلخیصه لکتاب المواضع الالمة . کتاب نقض نقض البلخی للعلم الالهی . کتاب رسالته فی قطر ـ المربع . کتاب فی ان جواهر الاجسام . کتاب فی السیرة الفاضلة . کتاب فی وجوب الادعیة . کتاب فی الاتفاق علی اصل التحصیل من المتکلمین والمتفلسفین . کتاب الحاصل فی العلم الالهی. کتاب رسالته فی العلم الالهی ـ نازک . کتاب دفع مضار الاغذیة . کتاب علی سهیل البلخی

---

۱ ـ ۲ ـ ش (: لتمار)

فی‌تثبیت‌المعاد . کتاب فی‌علة جذب حجرالمغناطیس . کتاب فی ان‌النفس لیست بجسم . کتاب النفس ـ بزرگ . کتاب فی‌النفس ـ کوچك . کتاب میزان‌العقل. کتاب فی‌السکر ـ دو مقاله . کتاب القولنج ـ یکمقاله . کتاب السکنجبین ـ یکمقاله . کتاب تفسیر تفسیر کتاب جالینوس لفصول بقراط . کتاب الفصول ویسمی بالمرشد . کتاب الابنة و علاجها . کتاب نقض کتاب ـ الوجود لمنصوربن طلحه . کتاب فیمایردبه اظهار مایدعی من عیوب الانبیاء . کتاب فی ان ـ للعالم خالقا حکیما . کتاب فی آثار الامام الفاضل المعصوم . کتاب فی الاوهام والحرکات ـ والعشق . کتاب فی‌استفراغ المحمومین قبل‌النضج . کتاب الامام والمأموم والمحقین . کتاب خواص التلامیذ . کتاب شروط النظر . کتاب الاراء الطبیعیة . کتاب ترتیب اکل الفواکه . کتاب خطأغرض‌الطبیب . کتاب مایعرض فی‌صناعة الطب . کتاب السیرةالفاضله . اشعاره فی ـ العلم الالهی. (نقل) کتاب الاس[1] لجابر الی‌الشعر . قصیدة فی‌المنطقیات . قصیدة فی‌العظة ـ الیونانیه .

## چیزهائی راکه رازی رساله نامید

رساله فی‌التعری والتدثر . رساله فی‌الترکیب . رساله فی‌الجبر وکیف یساق الیه وعلامة الحق فیه . رساله فیمالایلصق مما یقطع من‌البدن وان‌صغر ومایلصن من الجراحات وان‌کبر . رساله فی‌تبرید الماء علی‌الثلج وتبرید الماء یقع‌الثلج فیه. رساله فی‌المنطق . رساله فی‌تعطیش‌السمك والعلةفیه. رساله فی کیفیةالنحور[2] . رسالةفی‌العلة التی لهالایوجد شراب یفعل‌الشراب الصحیح بالبدن . رساله فی‌غروب الشمس والکواکب و ان ذلك لیس من اجل حرکةالارض بل حرکةالفلك . رساله فی‌انه لایتصور لمن لاریاضةله بالبرهان ان ـ الارض کریة و ان‌الناس حولها . رساله فی‌فسخ ظن من توهم ان‌الکواکب لیست فی‌نهایة ـ الاستدارة. رساله فی‌البحث عن‌الارض‌الطبیعیة هی‌الطین ام‌الحجر. رساله فی‌تثبیت‌الاستحالة. رساله فی‌العطش و ازدیاد الحرارة لذلك . رساله فی‌العادة و آنها تحول طبیعة . رساله فی‌العلة التی من اجلها تضیق النواظر فی‌النور و تتسع فی‌الظلمة . رساله فی‌العلة التی زعم بعض‌الجهال ان‌الثلج‌یعطش . کتاب[3] فی‌اطعمةالمرضی . کتاب مااستدرکه من‌الفصل فی‌الکلام فی‌القائلین بحدوث‌الاجسام[4] علی القائلین بقدمها . کتاب فی ان‌الملل الیسیرة بعضها اعسر تعرفاً وعلاجاً من‌الغلیظه. رساله فی‌العلل[5] المشکلة . کتاب فی‌العلة التی ترک[6] لها بعض‌الناس و عوامهم‌الطبیب و ان‌کان حاذقاً . رساله فی‌ان الطبیب الحاذق لیس هومن قدر علی ابراء

---

۱ ـ ف (الاتثیین) . ۲ ـ ف (النحو) . ۳ ـ ف (رسالته) .
۴ ـ ش (الاسلام) . ۵ ـ ف (العلة) . ۶ ـ ف (یذم) .

جمیع العلل وان ذلك لیس فی الوسع . رسالته فی العلل القاتلة لعظمها والقاتلة لظهورها بغتة. رسالته فی ان الصانع المستغرق بصناعة معدوم فی جل الصناعات الا فی الطب خاصة والعلة التی من اجلها ظهر ذلك فی صناعة الطب . کتاب المشجر فی الطب علی طریق کناش . رسالته فی العلة التی من اجلها صار ینجح جهال الاطباء والعوام والنساء فی المدن فی علاج بعض الامراض اکثر من العلماء و عذر الطبیب فی ذلك . رسالته فی محنة الطبیب و کیف ینبغی ان یکون حاله فی نفسه و بدنه وشربه . مقالة فی مقدار مایمکن ان یستدرك فی احکام النجوم علی رأی الفلاسفة الطبیعیین ، و من لم یقل منهم ان الکواکب احیاء .

فهرست رازی بهمین‌جا تمام میشود .

## ابوسعید سنان بن ثابت بن قره حرانی

نسب پدرش را پیش از این گفته‌ایم . وی از طبیبان برجستهٔ بود که القاهر ویرا باسلام دعوت نمود ، و او فرار کرد ، و سپس از ترس اسلام آورد ، و بخراسان رفت ، و پس از برگشتن، درسال سیصد وسی‌ویك ـ اول ماه ذیحجه ـ در بغداد مسلمان وفات یافت. و این کتاب از اوست : کتاب .....

## ابوالحسن بن سنان بن ثابت بن قره

طبیب حاذقی بود ، و دریازدهم ذی‌القعده سال سیصدوشصت وپنج در گذشت ، و این کتاب از اوست : کتاب التاریخ ـ از سال دویست ونود وپنج تا زمان وفاتش .

## ابوالحسن حرانی

نامش ثابت بن ابراهیم بن هارون[1] . از طبیبان حاذق وبا اصابت نظر بود ، ولی خست بسیاری درفن خود داشت . وفاتش در... و این کتابها از اوست : اصلاح مقالات من کتاب یحیی بن سرافیون . ونقل مالینی فیلغریوس . کتاب جوابات مسائل سئل عنها .

---

۱ــ ف (از هرون) .

**نام کتابهای هند در طب که بزبان**

**عربی موجود است**

کتاب سسرد ـ ده مقاله ، کـه یحیی بن خـالد دستور تفسیر آنرا بمنکه هندی در بیمارستان داد و بمنزله کناش است[1]. کتاب استانگرالجامع ـ بتفسیر ابن‌دهن. کتاب سیرك ـ ترجمه عبدالله‌بن علی از فارسی بعربی ، چون در ابتدا از هندی بفارسی ترجمه شده بود . کتاب سندستاق ـ بمعنای زبدهٔ رستگاریها ، بترجمه ابن‌دهن رئیس بیمارستان . کتاب‌مختصر للهند فی‌العقاقیر . کتاب علاجات‌الحبالی للهند. کتاب توقشتل ـ در آن صد درد صد درمان است. کتاب روسا[2] الهندیة فی‌علاجات النساء . کتاب‌السکر للهند . کتاب اسماء عقاقیرالهند. ترجمه منکه برای اسحاق بن سلیمان . کتاب مانی الهندی فی اجناس الحیات و سمومها . کتاب التوهم فی‌الامراض والعلل ـ تألیف توقشتل هندی .

**نام کتابهای فارسیان در طب**

**از مشاهیر طبیبان دوران پادشاهان ایران که تألیفاتشان**

**بما رسیده و بعربی درآمده است .**

**تیادورس**

نصرانی بود ، و شاپور ذوالاکتاف برای اوکلیسائی در شهرش بنا نمود ، و بقولـی پایه‌گذار آن بهرام‌گور بوده ، و از وی این‌کتاب بعـربی ترجمه شده است : کتاب‌کناش تیادورس .

---

۱ــ کناش مجموعه دفتر مانندی است‌که فوائد پزشکی‌گوناگـونی در آن ذکر میشود (اقرب‌الموارد ــ فرهنگ نفیـسی) .

۲ــ ش (دوبنی) .

## تیادوق[1]

این شخص طبیب حجاج‌بن یوسف بود و بملك .... پیوست .

۱ـ تیادوق از طبیبان صدر اسلام ، ودر دولت اموی مشهور ، و طبیب مخصوص حجاج بن یوسف بود ، شاگردان بزرگواری داشت که بعد از وی برجستگی یافتند ، و برخی دوره بنی‌عباس را ادراك کردندمانندفرات‌بن شحناتا طبیب عیسی‌بن موسی که در دوران منصور وفات یافت (ر.ك. تعلیقات فلوکل ص ۱٤۷) .

# هشتمین جزء

از

کتاب الفهرست

در اخبار

علماء در سائر علوم باستانی و جدید

تألیف

محمدبن اسحاق ندیم معروف بابوالفرج

بن ابویعقوب وراق

حکاه خط المصنف

عبده محمدبن اسحق

نمونه‌ایست از خط نویسنده نسخه
چستر بیتی و تقلیدی که از خط
مصنف کرده است

هشتمین مقاله در اینجاست

بسم الله الرحمن الرحیم

## مقاله هشتم ـ از کتاب الفهرست

## در اخبار

## علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

## مشتمل بر :

### سه فن : فن اول

## در اخبار مسامران و افسانه‌گویان و نام کتابهائیکه در اسمار و افسانه تألیف کرده‌اند

محمدبن اسحاق گوید : فارسیان اول ، تصنیف کنندگان اولین افسانه بوده ، و آنرا بصورت کتاب درآورده ودرخزانه‌های خود نگاهداری. وآنرا اززبان حیوانات نقل‌وحکایت مینمودند . و پس از آن پادشاهان اشکانی ،که دومین سلسله پادشاهان ایرانند ، آنـرا بصورت اغراق‌آمیزی درآورده ، و نیز چیزها برآن افزوده ، و عربان آنـرا بزبان خود

گردانده ، و فصحاء وبلغاء عرب ، شاخ و برگهایش را زده ، و بـا بهترین شکلی برشته تحریر درآوردند . ودر همان زمینه و معانی کتابهائی تألیف کردند .

اولین کتابیکه در این معنا تألیف شده ، کتاب هزار افسانه ـ بمعنی هزار خـرافات است . وسبب تألیفش این بود که یکی از پادشاهان ، اگرزنی میگرفت ، پس از یکشب که با او نزدیکی مینمود ، ویرا بقتل میرسانید، و دختری از شاهزادگان بنام شهرزاد گرفت که بسیار خردمند و باهوش بود ، و همینکه او را بـدست آورد ، آن دختر زبان بگفتن افسانهٔ بازکرده ، و سخن را تا پایان شب رسانید ، برای اینکه پادشاه او را برای دومین شب نگاهدارد ، وباقی افسانه را از وی بشنود . هزار شب بهمین گونه سپری شد ، ودر این میانه پادشاه با وی همخوابگی داشت . و همینکه خداوند پسری بوی عطا کرد ، او کودك خود را نشان داده ، و پادشاه را از افسونگری خودآگاه ساخت . پادشاه خردمندیش را پسندیده ، و او را نگاهداشت و زن قهرمانی بنام دینارزاد که همیشه با پادشاه بود در آن کارها با دختر روی موافقت نشان داده بود .

و چنین گویند که این کتاب برای لحمانی[1] دختر بهمن تألیف گردیده ، وقصه‌دیگری هم در این‌باره نقل کرده‌اند .

محمد بن اسحاق گـوید : صحیح این است کـه اول کـسیکه با افسانه شب زنده داری کرد ، اسکندر بود ، و گروهی داشت که ویرا خندان میساختند وافسانه‌ها برایش میگفتند ، و او ازاین‌کار قصد لذت بردن را نداشت، بلکه میخواست از وی محافظت و حراستی شده باشد ، و پس از او سائر پادشاهان این رویه را بکار بردند . وکتاب هزار افسانه مشتمل برهزار شب ، وکمتر از دویست حکایت است ، زیرا چه بسا که یك حکایت در چندین شب گفته میشد ومن تمامی آنرا مکرر دیده و در حقیقت کتابی یافتم کـه حکایاتش خنك و بسیار بد است .

محمدبن اسحاق گوید : ابوعبدالله محمدبن عبدوس جهشیاری ، مؤلف کتاب الوزرا شروع بتألیف کتابی نمود وهزار حکایت از حکایتهای عرب ، و عجم ، و روم ، و دیگـران را انتخاب کرد که هرقسمتی قائم بالذات بوده وبقـسمت دیگرارتباطی نداشت، وافسانه گویان را جمع نمود ، وبهترین چیزهائی راکه میدانستند از آنان گرفته ، وازکتابهائیکه دراین موضوع تألیف شده بودآنچه که پسندیده بود انتخاب کرده و چون مرد فاضلی بود توانست برای چهارصد وهشتاد شب افسانه تهیه کند که هرشبی بیك افسانه بگذرد ، و این کتاب در

---

۱ـ ف (لحمانی) ولی در تعلیقات فلوگل صفحهٔ ۱۴۸ دارد (همائـی) و این صحیحتر بنظر میآید ـ و در (ش) این‌کلمه نقطه ندارد .

پنجاه ورق ، یا بیشتر ویاکمتر بود وپیش از آنکه بآرزوی خود در اتمام آن کتاب هزار افسانه برسد ، مرگ او را ربود. و من چند جزءآنرا بخط ابوالطیب اخی‌الشافعی دیدم، و پیش از وی کسانی نیزافسانه‌هائی از قول مردمان، وکبوتران و چهارپایان ساخته بودند که‌از آن‌جمله عبدالله‌بن مقفع ، وسهل‌بن هارون (بن‌راهنون) ، وعلی‌بن داود ، کاتب زبیده، و دیگران ، دراین‌طبقه‌اندکه ما اخبار وتصنیفاتشان را در جاهای خود در این کتاب شرح داده‌ایم ، اما دربارهٔ کلیله ودمنه ، اختلاف است . بقولی ساخته هند است کـه در مقدمه آن کتاب گفته شده ، و بقولی ساخته پادشاهان اشکانی است و هندیان آنرا بخود بسته‌اند ، و بقولی فارسیان آن را درآورده و هندیان بخود بسته‌اند ، وگروهی گفته‌اندکـه بزرگمهر حکیم پارهٔ از آنرا ساخته است . والله اعلم .

کتاب سندبادالحکیم. این کتاب دردونسخه است، بزرگ وکوچك . وهمان اختلاف درکلیله ودمنه ، در این کتاب هم بوده ، و نظریهٔ که بیشتر بحقیقت نزدیك است ، تألیف‌آن از ناحیه هندیانست .

## افسانه‌های فارسیان[1]

کتاب هزار دستان . کتاب نوسفاس وفلوس[2] . کتاب خجد خسروا . کتاب‌المرس[3]. کتاب‌خزاعه ونزهة . کتاب الدب والثعلب. کتاب روزبه‌الیتیم . کتاب مشك زنانه و شاه‌زنان. کتاب نمرود ملك بابل . کتاب حلل‌ودعه[4] .

## نام تألیفات فارسیان

## درباره سیرت و افسانه‌های حقیقی از پادشاهان خود

کتاب رستم و اسفندیار ـ ترجمه جبلةبن سالم . کتاب بهرام شوس ـ ترجمه جبلةبن سالم . کتاب شهریـزاد مع ابرویز . کتاب‌الکار نامج فی سیرة انـوشروان . کتاب التاج و ماتفائلت فیه[5] ملوکهـم . کتاب داراوالصنم الذهب . کتاب آئین‌نامه[6] . کتاب خدای نامه . کتاب بهرام و نرسی . کتاب انوشیروان[7] .

---

۱ ـ ف (اسماءکتب‌الفرس) ش (اسمارالفرس) . ۲ـ۳ در متن عربی نقطه ندارد.
٤ـ ف (خلیل ودعد) و در ش نقطه ندارد .
٥ـ ف(تفائلت به) . ٦ـ ف (اثنین‌نامه) .
۷ـ ش (انوشراوان انوشروان) .

## نام کتابهای هند

## در افسانه و اسمار و احادیث

کتاب کلیله‌ودمنه‌هفده بابست ـ و گویند[1] هجده‌باب بوده که، عبدالله‌بن مقفع ودیگران آنرا ترجمه کرده‌اند ، واین کتاب بشعرهم درآورده شده، و این کار را ابان‌بن عبدالحمید بن لاحق‌بن عفیر رقاشی کرده است ، و علی بن داود نیز آنرا بشعر درآورده ، و بشربن معتمده ترجمهٔ از آن دارد ، که پاره ازآن در دست مردم است . و من در نسخه دیدم که دوباب اضافه داشت و شاعران ایرانی این کتاب را بشعر درآورده‌اند که از فارسی بعربی ترجمه شده است[2] . و از این کتاب مجموعه‌ها و منتخباتی است ، که ساخته گروهی مانند ابن مقفع . وسهل‌بن هارون ، و سلم رئیس بیت‌الحکمه ، و مریدالاسود بوده و این شخص آخری را متوکل در دوران خود از فارس خواسته بود وازکتابهای آنان است : کتاب‌سندباذالکبیر[3] . کتاب سندباذ ـ الصغیر[4] . کتاب البُد . کتاب بوداسف و بلوهر . کتاب بوداسف ـ بتنهائی . کتاب ادب‌الهند والصین . کتاب هابل فی‌الحکمة . کتاب‌الهند فی‌قصة هبوط آدم علیه‌السلام . کتاب طرق . کتاب دیك‌الهندی فی‌الرجل والمرئة . کتاب حدود منطق الهند .

کتاب ساديرم . کتاب ملك‌الهند القتال والسباح . کتاب شاناق فی‌التدبیر . کتاب اطرفی الاشربة . کتاب بیدپا فی‌الحکمة .

## نام کتابهای روم در اسمار و تاریخ

## ( و افسانه و مثلهای آنان )

کتاب تاریخ‌الروم. کتاب سمسمه ودمن . بپیکرهٔ کتاب کلیله ودمنه که برومی نامش... و بسیار سرد وبد تصنیف و تألیف شده، وگویند برخی از نوکاران آنرا تألیف کرده است. کتاب ادب‌الروم . کتاب موروپانوس فی الادب . کتاب انطرس السایح و ملك الروم .

---

۱ــ ش (ویکون) ف (وقیل) .
۲ــ در متن عربی دارد (ونقل الی اللغة الفارسیه بالعربیه) .
۳ــ ش در حاشیه دارد (ومعروف است باسلم و سندباد وسدیا) .
٤ــ ش در حاشیه دارد (این کتابرا اصبع‌بن عبدالعزیزبن سلیم سجستانی ترجمه کرد) .

کتاب محاورة الملك مع محمد عاربوس . کتاب دیسون وراجیل الملکین. کتاب سماس العالم فی الامثال. کتاب العقل والجمال. کتاب خبر ملك لد. کتاب سطرنیوس الملك وسبب تزویجه بسارادا لفقصة .

## نام کتابهای ملوك بابل

## و سائر ملوك الطوائف و گفتگوهایشان

کتاب ملك بابل الصالح وابلیس کیف احتال له واغواه. کتاب نمرود ملك بابل. کتاب الملك الراکب القصبه . کتاب الشیخ والفتی . کتاب اردشیر ملك بابل واربویه[1] و زیوه . کتاب لاهج بن ابان . کتاب الحکیم الناسك .

## نام عاشقانی که در دورهٔ جاهلیت و اسلام

## عشقبازیها داشته و در آن تألیفاتی شده است

کتابها و اخبار این گروهی را که ذکر میکنیم ، کسانی مانند عیسی بن دأب ، و شرقی بن قطامی ، و هشام کلبی ، و هیثم بن عدی ، و دیگران ، جمع و تألیف کرده‌اند . کتاب مرقس واسماء . کتاب عمرو بن عجلان و هند . کتاب عروه و عفراء . کتاب جمیل و بثینه . کتاب کثیر وعزة . کتاب قیس و لبنی . کتاب مجنون و لیلی . کتاب توبه و لیلی . کتاب الصمة بن عبدالله و رّیا . کتاب ابن الطثریه و حوشیه[2]. کتاب ملهی و تعلق . کتاب یزید وحبابه. کتاب قابوس ومنیه . کتاب اسعد ولیلی . کتاب وضاح الیمن وام البنین. کتاب امیم بن عمران وهند . کتاب باکر ولحظه . کتاب محمد بن الصلت وجنة الخلد. کتاب العمر بن ضرار وجمل. کتاب سعد واسماء . کتاب عمر بن ابی ربیعه و جماعه. کتاب المستهل وهند . کتاب ملیکه و نعم وابن الوزیر . کتاب احمد وداحه. کتاب فتی الکوفی مولی مسلمه وصاحبته . کتاب عمار وجمل و صواب . کتاب المغمر[3] بن ملك وقبول . کتاب عمرو بن زید الطائی ولیلی . کتاب علی بن اسحاق وسمنه . کتاب الاحوص وعبده. کتاب بشر وهند . کتاب عاشق الکف . کتاب عاشق الصورة . کتاب عبقر و سحام . کتاب ایاس و صفوة . کتاب ابن مطعون[4] و رتیله و سعادة . کتاب حرافة و عشرق . کتاب المخزومی الهذلیه .

---

۱ــ درهمتن بی‌نقطه .
۲ــ ش (حوشم بن الطثریه).
۳ــ ش (الغمر).
۴ــ ش (ابی‌مطعون) .

کتاب عمروبن القنقفیر و نهدبن زیدمناة . کتاب مرة و لیلی . کتاب ذی‌الرمة ومی .

## نام سائرعاشقانی که در باره

## آنان کتابی تألیف شده

کتاب سبیل و قالون . کتاب‌علی بن ادیم و منهله. کتاب المهذب ولذة . کتاب‌الفضل بن ابی دلامه وکلیم[1]. کتاب المعذب و الغواء و الطیره. کتاب سحر اللهو و سکر . کتاب ابراهیم وعلم . کتاب طرب و عجب . کتاب عمروبن صالح وقصاف . کتاب احمد و سناء . کتاب محمد و دقاق. کتاب حکم وخلد . کتاب عباد الفاتك و فنك. کتاب شغوف وعطوف[2]. کتاب احمد و زین‌العصور . کتاب بشر المهلبی وبسباسه . کتاب عاصم و سلطان . کتاب ذوب ورخیم . کتاب احمد بن قتیبة و بانوجه . کتاب سهل و سلیمه . کتاب الکاتب و منی. کتاب ابی العتاهیة و عتب . کتاب عباس وفور . کتاب عاشق البقرة . کتاب عسی‌وسراب. کتاب عصام و دمینه . کتاب درید[3] والزهراء . کتاب عبدالله بن المهذب ولبنی بنت‌المعمر.

## نام پریوشان هوس‌پرور[4]

کتاب ریحانه و قرنفل . کتاب رقیه و خدیجه . کتاب مؤیس و ذکیا . کتاب سکینة والرباب . کتاب العطریفة والدلفاء . کتاب هندوابنة النعمان . کتاب عبدة العاقلة وعبدة الغداره . کتاب لؤلؤ و شاطره . کتاب نجده و زعوم . کتاب سلمی و سعاد . کتاب صواب و سرور . کتاب الدهماء و نعمه .

## نام عاشقانیکه حکایاتشان در

## افسانه‌های شب آمده

کتاب صاحب بشر بن مروان و ابنة عمه . کتاب الکلبی وابنة عمه . کتاب التمیمی و التمیمیة الذین تعاهدوا. کتاب المصری والمکیة . کتاب عبدالله بن جعفر والشجرة المکتوبة

---

۱ــ ش (حلیم) .
۲ــ ف (شعوب و عطرق) .
۳ــ ف (مرید) .
۴ــ در متن دارد (الحبائب المتطرفات).
۵ــ ف (خارجه) .

علیها. کتاب الوجیهة والاعـرابی . کتاب اسماءبن جارحة[1] الفزاری . کتاب مالك‌بن‌اسماء و صاحبةالحص . کتاب عباس‌الحنفی والتی رماها . کتاب الجاریة و مولاها و عبیدالله‌بن معمر. کتاب عبدالرحمن‌بن الحکم‌بن حسان الاسدی و سعد صاحبی‌الغار . کتاب الفتی و المرئـة التی‌رمت بالحصاة . کتاب الرباب وزوجها الذین تعاهدوا . کتاب سلیمان و عنوان وشیبان. کتاب سلیمان‌بن عبدالملك والجاریة وطفلها . کتاب المرئة واخوتها والرجل‌الذی‌هواها . کتاب الاعرابی وابنةعمه‌ـ کتابی‌دیگر است. کتاب عبدالملك والکلبی صاحب خالدبن‌الولید. کتاب الزهری و ابنة عمه‌الذین ساروا الی هشام بن عبدالملك . کتاب دیار وظمیاء . کتاب ملك العیار و ابنة عمه . کتاب عنمة وازیهر وعمروالملك . کتاب‌الکردوحیة وابنة الکاهن . کتاب الاخوین العراقی والمدنی . کتاب‌المعلی وسینا . کتاب المتجرد فی‌النساء . کتاب‌بدر وسادن[2]. کتاب حبیب‌العطار . کتاب حسن‌واللص الاسرائیلی . کتاب‌حافیه ابنة هاشم‌الکندی. کتاب المؤمل بن الشریف والصورة و مطعون‌الجنی . کتاب عامرودعد جاریة خالصه . کتاب عروةبن عبدیالیل الطائی و ابنة عمه . کتاب الفتی العاشق و صاحبته . کتاب‌المخنث والفتاة التی عشقته . کتاب الفتی العاشق وهندالمستعجله . کتاب الفتی العاشق الستّ و ذات الخال . کتاب الفتی الاحمق و شمـه عاشقته . کتاب‌العاشق المجنون وسلم وجاریتها المخیلة[3] .

## نام آدمیزادانیکه عاشق جنیان

## و جنیانیکه عاشق آدمیزاده شدند

کتاب دعدوالرباب . کتاب رفاعة العبسی و سکر . کتاب سعسع و قمع . کتاب ناعم‌بن دارم ورحیمه و شیطان‌الطاق . کتاب الاغلب والدباب . کتاب الضرغام و حودروفس . کتاب عمرو ودقیانوس . کتاب الشماخ و دمع . کتاب الخـزرجی المحتال واسما . کتاب الحصن[4] بن‌النبهان والجنیة. کتاب‌الدلفاء واخوتهاوالجنی. کتاب دعدالفزاریه والجنی وعمروه کتاب عمربن‌سفیان‌السلمی‌والجنیه: کتاب عمروبن‌المکشوح والجنیة . کتاب ربیعةبن‌قدام والجنیة. کتاب سعدبن‌عمیر والنوار.

محمدبن اسحاق گوید: افسانه و اسمار در دوران خلفاء بنی‌عباس، بویژه‌دورهٔ مقتدر بسیار مورد رغبت و ذوق مردم بود ، و بهمین جهت وراقان بتصنیف پرداخته ، و دروغها

---

۱ــ ف (خارجه) . ۲ــ ف (بدن و شادن) .
۳ــ ف (المخیلة) . ٤ــ ف (حنش) .

بافتند ، و بیشتر از همه مردی معروف بابن دلان ، بنام احمدبن دلان ، دراین کار دست داشته ، و ابن عطار هم از آنجمله بود . و ما آن کسانی راکه از زبان حیوانات افسانه و اسماری داشتند ، مانند سهل بن هارون ، و علی بن داود ، و عتابی ، و احمدبن طاهر را پیش از این گفته‌ایم .

## کتابهائیکه در عجائب دریا و غیره تألیف شده

وآن کتابیست معروف ، بکتاب صخرالمغربی ، مؤلفش ....[1] و مشتمل بر سی حدیث است که دهتای آن در عجائب زمین ، و دهتای آن در عجائب درخت ، و دهتای دیگر در عجائب دریاست . کتاب واثلةبن الاسقع . کتاب السمیفع‌بن ذی ترحم الحمیری والعطوف[2] بنت‌زید . کتاب الشیخ‌بن الشاب .

۱ــ ف اشاره بجای خالی ندارد .
۲ــ ف (والعقوق) .

بسم الله الرحمن الرحیم

فن دوم ـ از مقاله هشتم

از کتاب الفهرست :

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر

اخبار دعانویسان و شعبده‌بازان و ساحران و صاحبان

نیرنگ و افسون و طلسمات

محمدبن اسحاق گوید : دعـانویسان و ساحران عقیده دارند که شیاطین و جنیان و ارواح فرمانبردارشان بوده. و خدمتگزارایشان وتحت امر واراده‌شان میباشند . اما دعـانویسانی که گروندگی بکیش و آئینی دارند چنین پندارند که آن‌کارها بوسیله اطـاعت از خداوند متعال ، و توسل به او ، و قسم دادن ارواح ، و شیاطین بنام او ، و ترك شهوت، و ملازمت عبادت ، بدست‌آید ، و جنیان و شیاطین یا برای اطاعت از خداوندکه بنام او قسم داده شده‌اند ، و یا برای بیم و هراسی که از خدا دارند ، سر اطاعت در مقابلشان

فرود آرند ، برای‌آنکه در اسماء باریتعالی خاصیت و اثریست‌که موجب نابودی وخواری آنها میگردد .

اما ساحران : گمان دارند از راه قربانیها ، وگناهکاریها ، وکارهای زشتی‌که خدا خواستار ترك‌آنها ، و شیاطین عمل‌کردن بآنها را خواستارند ، مانند ترك نماز ، و روزه، و اقدام بآدم‌کشی ، و نکاح محـرمات ، و سائرکارهای شرارت‌آمیز ، شیاطین را بنده و فرمانبردار خودکـرده‌اند . و این‌کارها در مصر و حول وحوش آن آشکار وکتابهای آن بسیار ، و در دست همه بوده . وسرزمین مصر ، بابل ساحران بشمار میرود ، وکسی‌که‌آنجا را دیده بمن گفت هنوز مردان و زنان ساحر در آنجا وجود دارند . و تمام دعانویسان و ساحران‌گمان دارندکه انگشترها ، ودعاها، و افسونها . و صندلها[1] وحربه‌ها ، وبخورها، و چیزهای دیگری دارندکه در علوم خود آنها را بکار برند .

## حکایت دیگر

گروهی از فلاسفه ، و ستاره پرستان چنین پندارندکـه عمل طلسماترا بوسیلهٔ رصد کواکب انجام میدهند ، و آنرا برای تمام خواسته‌های خود ازکارهای شگفتی بخش ، و تهیجات ، و عواطف ، و تسلط بر دیگران بکار می‌برند . و نقشهائی برسنگها و مهره‌ها و نگین‌ها دارند ، و این علم در میان آن‌فلاسفه هویدا وآشکار است.

هندیان نیز معتقد بسحر بوده وکارهای عجیبی از خود نشان دهند ، چینیان راههای دیگری را در افسون وسحر میپیمایند . و هندیان علمی در خصوص توهم دارند ، وکتابها درآن تألیف کرده‌اندکه پارهٔ از آنها بعربی ترجمه شده است ، ترکان نیز از سحر بهـرة دارند، وکیسکه اعتماد بفضلش دارم بمن گفت : ترکها برای شکست دادن قشون ، ونابودی دشمنان خود ، وگذشتن از رودها، و طی مسافتهای دور، بمدت بسیار کم ،کارهای شگفت‌انگیزی مینمایند .

در سرزمین مصر و شام طلسماتی فراوان ، و اشخاصش نمایانند منتهی در اثر مرور زمان ، دیگر کسی پیرامون آن‌کارها نمیگرد .

---

۱ــ صندل ــ بفارسی (چندن) و نام چوب خوشبوئی است (منتهی‌الارب) .

## سخن درباره راههای پسندیدهٔ دعانویسی

گویند ـ و خداوند داناتر و حکیمتر است ـ که سلیمان‌بن داود علیه‌السلام ، اول کسی است که جنیان و شیاطین را ببندگی و خدمت خود درآورد . و بقولی ، اول کسیکه آنها را ببندگی درآورد ، بنا بعقیدهٔ ایرانیان ، جمشید پسر اونجهان بود[1] ، و گویند[2] ، برای سلیمان‌بن داود، اصف‌بن برخیا ، که پسرخاله سلیمان بود ، بعبری ، ویوسف‌بن عیصو نیز ، بعبری ، وهرمزان‌بن کردول ، بفارسی و عبری مینوشتند .

## نام عفریتانی که بر سلیمان بن داود درآمدند

و هفتادنفر بودند، وعقیده دارند که سلیمان‌بن داود ـ صلی‌الله علی‌نبینا و علیماالسلام بمجلس خود درآمد ، ورئیس جنیان وشیاطین را ، بنام فقطس احضارکرده و آنها را ، سان دید ، فقطس ازنام یکایك‌آنان ، وکارهائیکه برسر فرزندان‌آدم آدرند ، ویرا آگاه ساخت. و اوعهد وپیمانی باآنان بست که هرگاه آنانرا بآن عهد و میثاق سوگند داد ، جواب‌دهند و روانه شوند ، وآن عهد ، اسامی خداوند متعال بود . وآن شیاطین چنین نامیده میشدند ـ فقطس ، عمرد ، کیوان ، شمرعال ، فیروز ، مهاقال ، ذیزب ، سیدوك . حبذرب ، سیار ، زنبور ، راحس ، کوکب ، حمران ، داهر ، قارون ، شداد ، صعصعه ، بکتان ، هرثمه ، بکلم ، فروخ، هرمز ، همهمه، عیزار، مزاحم ، مره ، فقره ، هیم ، ارهبه ، خیثع ، خیفته، ریاح، زحل، ذویعه ، محتوکرا ، هیشب ، طقمیطان . وقاص ، قدمنه ، مفرش ، ابرایل ، نزار ، شفطیل ، دیوید ، انکرا ، خطوفه ، تنکیوش ، مسلقر ، قادم ، اشجع ، نودد ، تیشامه، عصار ، ثعبان ، نامان، نمودرکی، طبابور ، ساهتون ، عذافر ، مرداس ، شیطوب، زعروش ، صخر ، غرمرم ، خشوم ، شاذان ، حرث ، حویرث ، عزره ، فقرون .

---

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ٤٣٤ این کتاب .

۲ـ در متن عربی (وقال) ولی ظاهراً (وقیل) باشد .

## نام هفت نفری که اینان

## از فرزندانشان بودند

اولی دنهش ـ روز اول . شاخبا ـ روز دوم. مربیا ـ روز سوم .عبرا ـ روزچهارم. مسمار ـ روز پنجم . نمودرکی ـ روز ششم . نجطس ـ روز هفتم .

## اریوس رومی

اریوس پسر اصطفانوس پسر بطلمینس رومی ، ملقب ـ برشید قوم خود ـ از علماء رومیان در دعانویسی بوده ، و ازکتابهای اوست :کتاب یذکر فیه اولاد ابلیس و تفرقهم فی‌البلاد ومایختص به‌کل جنس‌منهم فی‌العلل‌و الارواح والاستهلاکات‌والافعال وانساب‌الجن .

## لوهق

لوهق پسر عرفج ، از قدماء بوده ، و این‌کتاب از اوست :کتاب طبائع الجن و موالیدهم، و مؤاخیذهم والارواح الصارعه . و این‌کتاب بزرگتر ازکتاب اریوس رومیست.

## و از متأخران ـ ابن هلال

نامش ابونصر احمد بن هلال‌البکیل و هلال پسر خدمتکاری بوده ، و هموست‌که در اسلام دری برای اینکارها گشوده و جنیان خدمتش مینمودند ، و با وی سخنگوئی داشتند . ویراکارهائی شگفت‌انگیز ، و رفتاری نیکو بود ، و نگینهای مجربی داشت . و این‌کتابها از اوست :کتاب‌الروح المتلاشیة . کتاب المفاخر فی‌الاعمال . کتاب تفسیر ماقالته الشیاطین لسلیمان‌بن داودصلی‌الله‌علی‌نبینا و علیهما السلام و ماأخذ علیهم‌من‌العهود .

## ابن امام

از دعانویسانی‌که باسامی خداوند متعال‌کار میکرد ، مردیست معروف بابن امام ، که در دوران معتضد بود ، و طریقهٔ خوبی پیش‌گرفته بودکه قابل مذمت نبود .

عبدالله بن هلال[1] ، و صالح مدیبری ، وعقبه اذرعی ، و ابوخالد خراسانی ، گروهی هستندکه طریقهٔ خوبی را پیش گرفته‌اند . وکارهائی شایسته ، و رفتار شرافتمندانهٔ دارند .

## ابن ابورصاصه

ابوعمر وعثمان‌بن ابورصاصه ، ازکسانی است که من ویـرا دیده‌ام ، و در هنر خود برجستگی دارد . روزی بوی گفتم ، من تو را شایسته‌تر ازآن دانم که باین گونه‌کارها دست بیالائی ، گفت ، سبحان‌الله ، من الان ، از هشتاد واندی سال بیشتر عمر کرده‌ام ، و اگـر میدانستم که این‌کار حقیقتی ندارد ، دست ازآن برمیداشتم ، ولی من شك و تردیـدی در صحت‌آن ندارم ، بوی گفتم بخدا سوگند رستگارنخواهی شد، و او تألیفات بسیاری دارد، وکارهایش خوب است ، و صاحبان این هنر عقیده بپرتری و برجستگی او دارند .

## سخن دربارهٔ طریقه نکوهیده

طریقه نکوهیده این‌کارها را ساحران دارند ، و سخن گویانشان چنین پندارندکـه بیدخ ، دختر ابلیس ، و بقولی ، دختر پسر ابلیس . تختی بر روی‌آب دارد ، وکسیکـه خواهان این‌کارهاست . هر وقت برای اوکاری چنانچه خواسته ، بدلخواهش انجام دهد ، باو میرسد و خواسته‌های خود را از وی بدست‌آرد ، و نیازمندیهایش برآورده شود واز وی حجابی نخواهد داشت ، از این‌جمله‌کسانی هستندکه برای وی حیوانات ناطق و غیرناطق قربانی‌کنند ، واجبات دینی راکنارگذارند ، و مرتکب‌کارهائی شوندکه عقل آن را قبیح شمارد . و بقولی این بیدخ ، خود ابلیس است . و دیگری گویدکه ، بیدخ بـر تخت خود نشیند ، و مریدان را بنزد او برند تا در مقابل وی بسجده درآیند .

ـ بزرگست خداوندگاریکه نامهایش مقدس است .

یکی از همین مردمان بمن گفت ، بیدخ ، را بخواب دیدم که بهمان‌کیفیت بیداری، برتخت خود نشسته ، و در اطرافش گروهی را بسیاهی نبطیان دیدم‌که از برهنه پائی ، پاشنه‌هایشان شکاف برداشته بود ، و میگفت ، این منذرینی را هم در میانشان دیده است . واین مردیکه نامبرد ، از بزرگان ساحران ، و همزمان با ما بوده ، نامش احمدبن جعفر

---

۱ــ ش در بالای این نام بخط ریز دارد (الاول اصح فی‌نسبه) .

غلام ابن زریق است . و از زیر طشت با وی سخن گویند .

## خلف بن یوسف دستمیسانی

از جملهٔ آن مردمان ، و بگفتهٔ برخی از پیروانش بنام ابن قنان ، این کتابها از اوست : کتاب ...

## حماد بن مرهٔ یمانی

از آن مردم است ، و بگمان خود ، از زرقاء ساحره روایت میکند . و این کتاب از اوست : کتاب التمائیل .

## حریری

ابوالقاسم فضل بن سهل بن فضل، از آن مردمان بود ، و این کتاب از اوست : کتاب الحلولات والربوطات و العقد والادارات .

## ابن وحشیه کلدانی

ابوبکر احمد بن علی بن مختار بن عبدالکریم بن جرثیا بن بدنیا بن برسانیا بن عالاطیا، کسدانی صوفی ، از مردم قسین[1] است و ادعا داشت که ساحر است و طلسم میسازد و کیمیا دارد. وما درآخر این کتاب ـ درصنعت کیمیا ـ ذکری ازوی خواهیم کرد ، ومعنی کسدانی نبطی است[2] که اولین ساکنان روی‌زمین از نژاد سنحاریب[3] بودند . ودر طلسمات وسحر این تألیفاترا داشت : کتاب طردالشیاطین ـ معروف بالاسرار . کتاب السحرالکبیر . کتاب السحر الصغیر . کتاب دوار علی مذهب النبط که آنرا بشعر درآورده[4] . کتاب مذاهب الکلدانیین فی الاصنام. کتاب الاشارة فی السحر. کتاب اسرارالکواکب. کتاب . کتاب الفلاحة الکبیر والصغیر. کتاب حناطوثی اباعی الکسدانی فی النوع الثانی من الطلسمات ـ که ابن وحشیه آنرا ترجمه کرده است . کتاب الحیوة والموت فی علاج الامراض الراهطابن سموطان الکسدانی . کتاب

---

۱ـ قسین ـ با ضمه و بعد کسره وتشدید سین ، دهی است از نواحی کوفه (معجم البلدان).

۲ـ رجوع کنید بصفحهٔ ۱۹ این کتاب .

۳ـ سنحریب پادشاه آشور (۷۰۵ـ۶۸۱ ق. م) پسر سرجون دوم و جانشین او ( اعلام المنجد) .

۴ـ ف (هوتسع مقالات) ش (وهو بشعرقاله) .

الاصنام . کتاب القرابین . کتاب الطبیعه ـ از خود او ـ کتاب الاسما از خود او کتاب مفاوضاته مع ابی جعفر و الاموی و سلامة بن سلیمان الاخمیمی فی الصنعة والسحر .

## ابوطالب

احمد بن حسین بن علی بن احمد بن محمد بن عبدالملك زیات ، مصاحب ابن وحشیه ، و کتابهای او را روایت مینماید ، و در این وقت حیاة دارد . و بگمانم در همین نزدیکیها وفات یافته است .

## سخن دربارهٔ شعبده و طلسمات

## و نیرنگات

اولین شعبده باز در اسلام ، عبدالکیس. و یکنفر دیگر بنام قطب الرحا بودند و تألیفاتی دراین موضوع دارند که از آن جمله است : کتاب الشعبده ـ تألیف عبدالکیس . کتاب الخفة والدك والقف ـ تألیف قطب الرحا . کتاب بلع السیف والقضیب والحصی والسبح واکل الصابون والزجاج والحیلة فی ذلك . کتاب المخرفة ـ تألیف عبدالکیس. وآخرین نفریکه باچالاکی وتردستی بازی میکرد و ما او را دیده‌ایم ، منصور ابوالعجب بود که هنگام مرگ یکصد و پانزده سال داشت . و میگفت در مقابل معتمد بازی کرده است .

## قالشتانس

از قدیمیان است ، و درباره خواص اشیاء و نیرنگـات و طلسمات سخنانی دارد ، و این کتاب از اوست : کتاب الجامع فی النیرنجات والخواص .

## بلیناس حکیم

از مردم طوانه[1] از شهرستانهای روم است ، و گویند او اول کسی است کـه دربارهٔ طلسمات سخنانی درآورد ، و کتابش درکارهائیکه از طلسمات ، در شهر خود و سائرممالك نموده ، معروف و مشهور است .

---

۱ــ طوانه ، دژی در کبلوقیه (اناطولی) است کـه عبدالملك در سال ۷۰۷. م ازدست رومیان درآورده ولی در تصرف عرب باقی نماند تا سال ۸۰۶. م که رشید بر آن استیلا یافت (اعلام المنجد) .

## اروس رومی

و این کتاب از اوست : کتاب النیر نجات .

## سسهٔ هندی

از قدیمیان است و رویه هندیان را در نیرنگات داشت و کتابی دارد که در آن ازمسلك اصحاب تو هم پیروی کرده است .

## کتابهای هرمس در نیرنگات

## و خاصیت آنها و طلسمات

کتاب هرمس فی النشر والتعاویذ والعزائم . کتاب الهاریطوس فی نیرنجات الاشجار والثمار والادهان والحشائش . کتاب فریقونیوس فی الاسماء والحفظة والتمائم والعوذ ـ من حروف الشمس والقمر والنجوم الخمسة و اسماء الفلاسفة . کتاب فریقونیوس فی الخواص ـ و آن را بسه جزء درآورده ، و هرجزئی مشتمل برمعنائی است .

بسم الله الرحمن الرحیم

فن سوم ـ از مقالهٔ هشتم

# از کتاب الفهرست

## در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

## مشتمل بر

## کتابهائیکه در معانی گوناگونی تألیف شده و مولفان

## شناخته نشده‌اند

## نام افسانه‌هائی که بلقب معروف بوده

## و چیز دیگر در این باره ندانیم

کتاب شکیذه . کتاب کعب ضب . کتاب صلع‌الدیر . کتاب خمج . کتاب عاشق‌البقرة . کتاب حرة‌الریح . کتاب سعده . کتاب حدیثه . کتاب حبل‌مشق . کتاب زنقطه[1] . کتاب رقاصه

---

۱ ـ ف (ذونقطه) .

کتاب سکن . کتاب خرءالطیر. کتاب بثبلب[1] . کتاب صغیره[2] . کتاب طعنه الصراخ[3] . کتاب برص . کتاب ری . کتاب حراره . کتاب رخیه . کتاب حـوشق[4] . کتاب قور . کتاب بلبل . کتاب حبی و علمه . کتاب جلبذه .

## یاوه گوئیهائیکه مؤلف آن معلوم نیست

کتاب حوشب الاسدی . کتاب عروة بن عبدالله . کتاب الغاضری . کتاب ابی‌السائب‌ـ المخزومی . کتاب ابی عمر الاعرج . کتاب ضمضم المدینی . کتاب قلوص . کتاب ابی‌سکة . کتاب مسرور الاوسی . کتاب ابی معن‌الغفاری . کتاب الدارمی . کتاب ابن احمـر . کتاب عقریط . کتاب حطمی الدلال . کتاب ابی‌الحر المـدینی . کتاب فند . کتاب هبةالله . کتاب نومة الضحی . کتاب ابن‌الشونیزی .

## نام گروهی از احمقان که در نوادرشان[5] تألیفاتی شده و مؤلف معلوم نیست

کتاب نوادرحجا . کتاب نوادر ابی‌ضمضم . کتاب نوادرابن احمر . کتاب نوادر سورة الاعرابی. کتاب نوادرابن الموصلی . کتاب‌نوادرابن یعقوب . کتاب نوادر ابی‌عبیدالحزمی. کتاب نوادر ابی‌علقمه . کتاب توادر سیفویه .

## کتابهائی که‌درباره ایرانیان و هندیان و رومیان و عربان شهوت‌انگیزانه تألیف کرده‌اند

کتاب بنیان[6] دخت . کتاب بنیان[7] نقش . کتاب بهرام دخت فی‌الباه . کتاب مرطوس

---

۱ــ ف (ثبلب). ۲ــ (صعیده) .
۳ــ ش (الصراح). ٤ــ ف (جوسق) .
۵ــ (نواد بچیزهای‌عجیب و شگفتی گویند (فرهنگ نفیسی) .
٦و۷ــ در ـ ش ـ بی‌نقطه .

الرومی فی‌حدیث‌الباه . کتاب الالفیة‌الکبیر[1]. کتاب الالفیة[2] الصغیر . کتاب بردان و حباجب لابی حسان الکبیر. کتاب بردان وحباجب‌الصغیر . کتاب الحرة والامة . کتاب السحاقات والبغاسر[3]ـ تألیف ابوعبس . کتاب‌الفه ابن حاجب النعمان ، ویعرف بحدیث ابن‌الدکانی. کتاب لعوب‌الرئیسة وحسین‌اللوطی . کتاب الجواری‌الحبائب .

## کتابهای ایرانیان و هندیان و رومیان و عربان

## در تخیلات درونی و حرکات مژه و ابرو و خالهای

## بدن و شانه‌ها و تألیفاتی که در فال و پیشگوئی

## و غیره دارند

کتاب منحول‌الفراسه ـ تألیف ارسطو. کتاب‌الفراسه ـ تألیف قلیمون. کتاب‌فراسة‌ـ الحمام. کتاب زجرالفرس . کتاب زجرالهند . کتاب زجرالروم . کتاب زجرالعرب . کتاب الخیلان ـ از مینس رومی . کتاب الشامات ـ از مینس رومی . کتاب الفال لاهل فارس . کتاب خطوط‌الکف والنظر فی‌الید‌ـ از هندیان. کتاب الاختلاج‌علی ثلاثة‌اوجه‌ـ ازایرانیان. کتاب زجرالطیروالفال والعیافة والقیافة والکهانه‌ـ ازمدائنی. کتاب‌الفال الفلکی‌ـ ازکندی . کتاب الاختلاج والزجر و مایری‌الرجل فی‌ثیابه و جسده و صفة‌الخیلان وعلاج‌ـ النساء و معرفة مایدل علیه‌الحیات . کتاب قرعة ابن المرتحل الکبیرة . کتاب قرعة ابن‌ـ المرتحل الصغیرة . کتاب فیثاغورس فی‌القرعة التی یقترع بها عندکل حاجة . کتاب قرعة ذی‌القرنین . کتاب قرعة‌الفتها النصاری . کتاب‌قرعة منسوبة الی دانیال . کتاب قرعة منسوبة الی الاسکندر بالسهام .

## کتابهائیکه درسوارکاری[4] و برداشتن اسلحه و آلات جنگی و تدبیر

## بکارانداختن آنها تألیف شده و همه ملل از آن پیروی دارند

کتاب آئین[5]الرمی . از بهرام‌گور ، وبقولی از بهرام چوبین . کتاب آئین[6] الضرب بالصوالجه ـ از ایرانیان . کتاب‌تعبیة‌الحروب واداب‌الاساورة وکیف‌کانت ملوك‌الفرس تولی

---

۱ـ۲ ش (الاکفیه) . ۳ـ ش (والبغائین) .

٤ـ در متن عربی (فی‌الفروسیه) که در لغت بمعنی مهارت در اسب سواری و شناختن اسب است و ما برعایت اصطلاح امروز ، بسوارکاری تعبیر نمودیم (ر.ك. منتهی الارب) .

٥ و ٦ـ ف (اثنین) .

الاربعةالثغور من‌الشرق والغرب والجنوب والشمال . کتاب الحیل ـ از هرثمی شعرانی[1] دربارهٔ جنگ ، که برای مأمون تألیف کرد ، و خوب از عهده برآمد ـ در دومقاله ، مقاله اول درسه جزء وجزء اول بیست باب، مشتمل بردویست وشصت و چهار مسئله . جزء دوم، هفت‌باب در چهل و دومسئله ، جزء سوم ، بیست وچهار باب مشتمل برچهل وچهار مسئله. و مقاله دوم ، در سی وشش فصل ، و دویست باب[2] .

کتاب عبدالجباربن عدی لمنصور فی‌آداب‌الحروب و صورةالعسکر . کتاب‌الاشمیطی فی‌الفروسیة. کتاب ادب‌الحروب وفتح‌الحصون‌و تربیص‌الکمین‌و توجیه‌الجواسیس والطلائع والسرایا و وضع‌المسالح ـ ترجمه‌ایست ازکارهائیکه برای‌اردشیربن بابك شده. کتاب‌باجهر الهندی فی فراسات السیوف و نعتها وصفاتها و رسومها وعلاماتها . کتاب السیوف التی‌کانت عندالعرب و اصناف ذلك . کتاب شاناق الهندی فی‌امر تدبیر الحرب و ماینبغی للملك ان‌یتخذ من‌الرجال و فی امر الاساورة والطعام والسم . کتاب‌العمل بالنار والنفط والزرافات فی‌الحروب . کتاب الدبابات والمنجنیقات والحیل والمکاید ـ و این را بخط ابن حفیف دیده‌ام .

## کتابهائی که در بیطاری و معالجه چهارپایان و صفات اسب و انتخاب آنها تألیف شده

کتاب ابن اخی حزام فی‌البیطره ـ برای متوکل تألیف کرد . کتاب الفه حکیم من حکماء الروم فی‌علاج سائر الدواب . کتاب‌البیطرة ـ تألیف سموس ، یك مقالهٔ آن موجود است . کتاب‌الخیل وعلی ای‌نعت وصفة شیةأُفره مایکون من الخیل . کتاب ارتباط الخیل ـ مؤلفش شناخته نشد . کتاب نقله اسحاق بن سلیمان للفرس فی علاج سائرالدواب والخیل والبغال والبقر والغنم والابل ومعرفة ثمنها وسومها . کتاب‌البیطرة للحصیبی ـ شناخته نشد. کتاب‌البیطرة للروم . کتاب‌البیطرة للفرس .

---

۱ــ ش (الحیل‌الهرثمی الشعرانی) .

۲ــ در نسخه خطی شهید علی پاشا این دومقاله‌کنار هم ومحتویات هریك بطورعمودی نوشته شده‌که فلوکل توجه نکرده وآنرا افقی خوانده و بدین جهت در هم مندمج گردیده و جزء اول که مربوط باجزاء سه‌گانه مقاله اول است پس از مقاله دوم ذکر شده است ( ر. ك . ص ۳۱٤ فلوکل ـ یا ـ ٤۳۷ چاپ مصر در سال ۱۳٤۸) .

## کتابهائیکه ایرانیان و رومیان و ترکان و عرب
## دربارهٔ مرغان شکاری و شکار باآنها وبهداشت
## آنها تألیف کرده‌اند

کتاب‌الجوارح ـ تألیف محمدبن عبدالله‌بن عمر بازیار . کتاب البزاة‌للفرس . کتاب البزاة للترك . کتاب البزاة للـروم . کتاب البزاة للعرب . کتاب الجوارح واللعب بها ـ تألیف ابودلف قاسم‌بن عیسی .

## نام‌کتابهائیکه ایرانیان و رومیان و هندیان
## و عرب در مواعظ و آداب و حِکَم تألیف کرده‌اند
## خواه مؤلف معلوم یا مجهول باشد

کتاب زادانفروخ[1] ـ فی‌تأدیب ولده . کتاب مهراد و حسیس‌الفرمدار[2] الی بزرجمهر بن‌المنکان[3] که اولش این است : هیچ دو نفری نیست که در نظریـهٔ باهم ستیزه کنند و یکی بخطا و دیگری بصواب باشد . کتاب سیروس[4] فی‌الادب . کتاب بروسن فی‌تدبیر المنزل . کتاب ابراهیم‌بن زیاد فی‌الادب للمهدی[5] . کتاب محمد بن اللیث الی‌الرشید یعظه . کتاب محمدبن اللیث الی یحیی‌بن خالد . کتاب الرد علی‌الزنادقه ـ مؤلفش شناخته نشد . کتاب عهدکسری‌الی ابنه هرمز یوصیه‌حین اصفاه‌الملك وجواب هرمزایاه . کتاب ملك من‌الملوك الخالیة الی ابنه فی‌التأدیب . کتاب عهدکسری الی من ادرك التعلیم من بنیه[6] . کتاب ملك صالح من‌الملوك فیه جماع روؤس امور الملوك التی تدور علیها سیاستها . کتاب عهداردشیر بابکان الی ابنه سابور . کتاب‌مؤبدان مؤبد فی‌الحکم والجوامع والاداب . کتاب عهدکسری انوشروان الی ابنه ، الذی یسمی عشّ البلاغة[7] . کتاب مسائل استرعا یحس‌العالم والجواب عنها . کتاب‌الملك ذی‌الشیبة و ماجری بینه و بین و زرائه و اهل مملکته من المحـاورة .

---

۱ــ ف (زادالفروخ) .
۲ــ ف (الموبدان) .
۳ــ ف (البختکان) .
٤ــ ف (یفروس) .
۵ــ ش (فی‌الادب المهدی) .
٦ــ ف (من بینه) .
۷ــ ف (عین‌البلاغة) .

کتاب‌ما کتب به‌کسری الی المرزبان[1] واجابته ایاه . کتاب حدیث‌الیأس‌والرجاء والمحاورة التی جرت بینهما . کتاب الملك والمراة التی علقها بین‌السماء والارض یستظل تحتها الف فارس . کتاب المسائل التی انفذها ملك‌الروم الی انوشروان علی‌ید بقراط الرومی . کتاب ارسال ملك الروم الفلاسفة الی ملك‌الفرس یسئله عن اشیاء من الحکمة . کتاب الفیلسوف الذی بُلی بالجاریة قیطر وحدیث الفلاسفة فی امرها . کتاب الملك الذی اشار علیه احد وزرائه بالنوم والاخر بالیقظة . کتاب ما امر اردشیر باستخراجه من خزائن‌الکتب التی و صفها‌الحکماء فی‌التدبیر . کتاب حدیث‌السمع والبصر . کتاب الملك والضرتین والوزراء . کتاب امرأتی الملك احداهما تفضل‌الغلمان والاخری الجواری وکلام الفلاسفة فی ذلك . کتاب الهندیبین الجوادوالبخیل والاحتجاج بینهماو قضاء ملك‌الهندفی‌ذلك . کتاب‌سکرسری بن مردیود لهرمز بن کسری ورسالة کسری الی جواسب وجوابها . کتاب کسری الی زعماء الرعیة فی‌الشکر . کتاب اروی وذکر دیرها وماتکلمت به‌من‌الحکمة . کتاب نوادرمیمون‌بن میمون فی‌الادب . کتاب حمزة‌بن عفیف فی‌سیرة ذی‌الیمنین . کتاب ادب مسعدة الکاتب . کتاب‌العرزمی فی‌الادب بنوادر وشعر . کتاب‌آداب عافیة‌بن یزیدالقاضی . که برای اسحاق‌بن عیسی‌بن علی‌الهاشمی نوشت . کتاب‌آداب ابراهیم‌بن‌المهدی . کتاب آداب‌کلثوم‌بن عمرو العتابی . کتاب‌آداب عبدالله‌بن المعتز . کتاب شاناق الهندی فی‌الاداب ـ پنج باب . کتاب سیرتنامه ـ تألیف حداهودبن فرخزاد ـ که‌کتابیست در اخبار وحکایات . کتاب علی‌بن‌زین الانصاری فی‌الاداب والامثال علی مذاهب الفرس والروم والعرب . کتاب ترجمته نوادر اهل‌الشرفیه و نوادر اوساط الناس و نوادرالسفلة والوضعاء .

## کتابهائیکه در تعبیر خواب

## تألیف شده

کتاب ارطامیدورس فی‌الرؤیا ـ پنج مقاله. کتاب النوم والیقظه ـ تألیف فرفوریوس. کتاب‌ابی‌سلیمان‌المنطقی فی‌الانذارات النومیة. کتاب‌الفه ابراهیم‌بن یکوس فی‌الرؤیا . کتاب تعبیرالرؤیا ـ تألیف ابن‌سیربن . کتاب تعبیر الرؤیا ـ تألیف فیریانی ، قصه است . کتاب تعبیر الرؤیا ـ تألیف ابن قتیبه . کتاب تعبیر الرؤیا علی مذاهب اهل البیت علیهم السلام (مؤلفش ...) کتاب تعبیرالرؤیا لاهل‌البیت ـ نازك .

---

۱ـ (المروزان) . ۲ـ ف (الحکما) .

## کتابهائیکه در عطریات تألیف شده

کتاب‌العطر ـ برای یحیی‌بن‌خالد تألیف شد . کتاب‌العطر ـ تألیف ابراهیم‌بن‌عباس . کتاب‌العطر ـ تألیف کندی . کتاب کیمیاءالعطر ـ تألیف کندی . کتاب‌العطر ـ مؤلفش‌شناخته نشد . کتاب آخر مجهول فی‌العطر والترکیبات . کتاب العطر ـ تألیف حبیب عطار . کتاب العطرواجناسه ـ تألیف مفضل‌بن سلمه . کتاب‌العطر واجناسه ومعادنه ـ تألیف مردکوهستانی نامش ...

## کتابهائیکه در طبیخ[1] تألیف شده

کتاب‌الطبیخ ـ تألیف حارث‌بن یشخر[2] . کتاب‌الطبیخ ـ تألیف ابراهیم‌بن مهدی . کتاب‌الطبیخ ـ تألیف ابن‌ماسویه[3] . کتاب‌الطبیخ . ـ تألیف مخبره . کتاب‌الطبیخ ـ تألیف احمدبن طیب. کتاب‌الطبیخ ـ تألیف ابراهیم‌بن عباس صولی. کتاب‌الطبیخ ـ تألیف علی‌بن‌یحیی‌منجم . کتاب‌الطبیخ ـ تألیف‌جحظه . کتاب‌السکباج ـ ازخوداو . کتاب‌الطبیخ[4] للمرضی‌ـ تألیف رازی . کتاب‌الطبیخ ـ از خود او .

## کتابهائیکه در سمیات و داروسازی تألیف شده

### رنطاح

معلوم نیست از قدیمیان و یا متأخران است. و این کتابها از اوست : کتاب‌السمومات وترکیبها واصولها ـ درحدود پنجاه ورق. کتاب السمومات‌ـ از ابن‌بطریق . کتاب‌السمومات للهند . کتاب السمومات و دفع ضررها ـ از کندی . کتاب السمومات لقسطابن لوقا ودفع مضارها . کتاب اجناس‌الحیات ـ مترجم هندی . کتاب اجناس‌الحشرات ـ از ابن بطریق .

---

۱ـ طبیخ لغت حجازیان و بمعنی خوراکیست که خورش دارد (اقرب‌الموارد) .
۲ـ ف (بسخر) . ۳ـ ف (ماسویمن) . ٤ـ ف (اطعمه) .

کتاب‌الصیدنة ـ از رافق[1] دواساز . کتاب‌الصیدنه از رازی.

## کتابهائیکه در تعویذات ورقی

## تألیف شده

کتاب‌الهیاکل‌السبعة . کتاب‌الخواتیم‌السبعة . کتاب الحراب[2] السبعة . کتاب‌المنازل‌السبعة . کتاب‌الرقی والتعاویذ ـ تألیف ابن‌وحشیه . کتاب‌الرقی والتعاویذ ـ تألیف‌احمدبن‌هلال. کتاب سفرآدم و درآن نام ملائکه وکیفیت بکار بردن‌آن نامهاست ـ مؤلفش شناخته نشده ، و یهودیان آنرا از خود دانند ، کتاب الهیاجات والعطوف والحلول والربوط مؤلف گمنام است .

## نام کتابهائی که مفرد است و نام

## مصنفان آنها

کتاب‌الجوهر واصنافه ـ که محمدبن شاذان جوهری برای معتضد تألیف کرد . کتاب التلاویح ـ تألیف یحیی‌بن محمدزجاج . کتاب‌السبول[3]. والمعجونات والغضارالصینی ـ تألیف جعفربن حسین . کتاب النداء علی الاشیاء ، مسجع، ومؤلفش بدرستی شناخته نشد . کتاب‌الهلیلجه‌ـ مؤلفش‌شناخته نشده وآنرا بصادق علیه‌السلام[4] نسبت داده‌اند واین امر محالست. کتاب اجناس‌الرقیق والکلام علیه ـ که یکی از مردم مصر برای ابن‌بطحا تألیف کرده ، و درحدود یکصد ورق است . کتاب‌الکنوز السبعة ـ مؤلفش شناخته نشد . کتاب دفائن‌البیوت ـ مؤلف شناخته‌نشد . کتاب‌المعادن والمطالب والکنوز ـ از مصریان . کتاب مزاجات‌الجواهر‌ـ المعدنیه وعمل‌الفولاذ والطالیقون والخماهن والصفر وغیر ذلك ـ مؤلف شناخته نشد .

---

۱ـ ف (الراوق) .
۲ـ ف (الجواب) .
۳ـ ف (السیوب) .
٤ـ ف (رضی‌الله عنه) .

# نهمین جزء

از

## کتاب الفهرست

در اخبار

علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

تألیف

محمدبن اسحاق‌بن محمدبن اسحاق که معروف

ابویعقوب وراق است

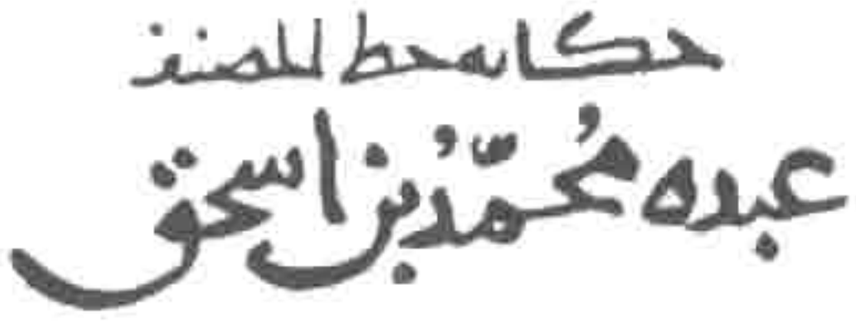
حکاه خط المصنف
عبده محمدبن اسحق

نمونه‌ایست از خط نویسنده نسخه
چستربیتی و تقلیدی که از خط
مصنف کرده است

مقاله مذاهب و اعتقادات

بسم الله الرحمن الرحیم

## مقاله نهم - از کتاب الفهرست

## فن اول

## در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

## مشتمل بر

## چگونگی مذاهب حرنانیان کلدانی معروف بصابئه

## و مذاهب ثنویه

## کلدانیان

## این حکایت را احمدبن طیب بخط خود از کندی

## نقل کرده است .

این گروه برآنند که عالم یك علت دارد ، و همیشه یکتا بوده وفزونی نیابد، و ازصفت معلولات چیزی باو نپیوندد. وصاحبان تمیز ور شدازبندگانش رامکلف دراقرار بخداوندی

خود نموده ، و راهشانرا واضح و نمودار کـرده ، و پیامبرانـی را برای راهنمائی آنان فرستاده ، و برای‌آنکه حجت را تمام‌کرده باشد ، بآنان دستور دادکه مردم را به‌بهشت او دعوت نمایند . واز خشم وغضبش هراسان دارند . باطاعت‌کنندگان زندگی جاوید را نوید دهند ، و عاصیانرا از عذاب، و مجازات باندازه استحقاق برحذر سازند ـ و بهمین‌جا قطع میشود .

از برخی پیشینیان باستانی نقل شده ،که‌گفته است : خـداوند نه‌هزار دور معذب میدارد ، و پس ازآن در پناه رحمت اللهی درآید ، ولوآنکه اختصاص بآن‌گروهی داشته باشد ،که داعی بحق ، و پیرو دین حنیفی باشندکه بآن‌گرویده‌اند[1] . و برجستگان و بزرگان‌آنان : ارانی، و اغثاذیمون[2]، وهرمس بوده، و برخی ، سولون جد مادر افلاطون فیلسوف را در شمار آنان آورده‌اند ـ دعوت این‌گروه یکنواخت بود ، و در سنن و آئین باهم اختلافی نداشتند ، و قبلهٔ خود را یکی میدانستند ، و در سفر[3] خردمندان قطب شمال قرار داده شده بود ، تا بحکمت دستیابی داشته باشند . وازآنچه با فطرت[4] مناقضت دارد بدور مانند ، وخود را ملزم برعایت فضائل چهارگانه نفس داشته باشند . از فضائل کوچك وجزئی برخوردار ، وازکوچکترین‌کارهای ناشایست دوری جویند، و میگفتند ، آسمان از روی اختیار و خردمندی درحرکت بوده ، و نماز روزانه در سه وقت واجب است . اولی‌ـ در هشت رکعت ، و هررکعتی سه‌سجده ، پیش از طلوع‌آفتاب به‌نیم ساعت یاکمتر ،که با سرزدن آفتاب بپایان برسد . دومی ـ در پنج رکعت . و هررکعتی سه‌سجده ،که بـا زوال آفتاب پایان یابد . وسومی مانند دومی بوده ، و یا غروب‌آفتاب بپایـان میرسد . والتزام برعایت این سه‌وقت برای وتدهای[5] سه‌گانه است‌که ، وتد مشرق ، وتد وسط‌السماء و وتد مغرب باشد . و دیگر از واجب بودن نماز برای وتد زمین‌کسی سخن نگفته است . ولزوم نافله نزدآنان چون نماز و تر[6] در نزد مسلمانان است، و هرروزی درسه وقت‌باید اداشود، اول دوساعت از روز رفته ، دوم ، در ساعت نه از روز ، و سوم ، سه‌ساعت از شب‌گذشته ، و طهارت شرط اولی نماز است .

وسی‌روز، روزه را واجب شمرند، و اول‌آن از هشتمین روز ماه اذاراست . و نه‌روز

---

۱ــ ف (یقسمون) ش (یتسمون) . ۲ــ ف (أغاثاذیمون) .

۳ــ سفر ـ کتاب بزرگ ، و بقولی ، هرجزئی از اجزاء تورات (اقرب‌الموارد) .

٤ــ ف (بالقطر) ش (بالفطر) . ۵ــ وتد درلغت بمعنای ـ میخ است . و باوتاد جمع میشود . و اوتادالارض‌کوههای زمین است (منتهی‌الارب).

٦ــ وتر بکسر اول و سکون دوم، بمعنای (یکه ـ وطاق) است ، و در فقه اسلامی نام نماز یکرکعتی است‌که ازنوافل شب است (ر.ك. منتهی‌الارب. وکتاب الصلوة شرائع) .

آخرکانون اول‌را روزه گیرند ، بهمچنین هفت‌روز ازهشتمین روز ماه شباط، که درنظرشان بسیار بزرگ و با اهمیت است . ودر روزه نافله‌هائی دارند ، که یکی شانزده روز ، ویکی بیست وهفت روز است .

و قربانیهائی برای تقرب دارند ، و آنرا ویژهٔ ستارگان دانند ، وبگفتهٔ برخی از آنان ، اگر قربانی بنام باری‌تعالی شود ، آثار خوبی را نشان نخواهد داد ، زیرا بعقیدهٔ آنان این‌کار چنانست که بیك‌کارعظیم وبزرگی دست‌اندازی شود که پایین‌تر ازآن هم‌وجود داشته و ترك شده ، و بهمین سبب ، نه‌خوب در آید ، و نه بد . و ذبیحه قربانی عبارتست از گاو نر ، وبز ، وسائر چهارپایان‌جز شتریکه درفکین‌دهانش دندانی‌نباشد. وازپرندگان، آنرا قربانی‌کنند که از نوع‌کبوتر ومرغان شکاری نباشد ، و ذبیحه را بریده شدن رگهای گردن و حلقوم ؛ وتذکیه را جدا نشدن سراز بدن‌حیوان دانند ، وبیشتر ذبیحه‌شان خروس بوده ، و قربانی را نمیخورند بلکه‌آنرا میسوزانند ، و در روزیکه قربانی کنند ، ببتخانه نمیروند ، و در هر ماه چهار وقت برای قربانی دارند ، وقت اجتماع[1] . وقت استقبال[2] ، و روزهای هفدهم ، و بیست وهشتم ماه .

و اما عیدهای آنان : عیدی بنام عید فطرالسبعه ، و عید فطرالشهر ، و بقولی[3] فطر الثلاثین در دو روز ، و یکی هم پس از گذشتن پنج روز و یکی دیگر هم پس از گذشتن هجده روز ، که روز بیست و ششم آنماه میشود . وعیدالحبل ، در روز بیست وپنجم تشرین اول ، و عیدالمیلاد ، در روز بیست وسوم‌کانون[4] . و عیدی ، در روز بیست و نهم تموز .

و باید در جنابت، غسل‌کنند . و جامه را عوض نمایند ، و با دست‌زدن بزن حائض، غسل‌کنند ، وجامه را عوض نمایند. و البته زن‌حائض را باید از هرچیزی دور نگاه دارند. و چه بسا که هنگام جنابت ، یا دست‌زدن بزن حائض گل ارمنی درآب ریخته و غسل‌کنند. و ذبیحه در نزدشان صورت پیدا نمیکند مگردر حیواناتیکه ریه و خون دارد ، و خوردن گوشت شتربی‌دندان ، وآنچه تذکیه نشده، وهرحیوانی که درفکین او دندانی‌نباشد ، مانند

---

۱ـ اجتماع در اینجا ممکن است بمعنای ـ گردآمدن ، و تجمع باشد ـ و یا بمعنای هنگام مقارنه ماه باآفتاب آنگاه که در یکبرج و یکدرجه هستند (ر.ك. فرهنگ فارسی آقای دکتر معین) .

۲ـ استقبال در اینجا ممکن است بمعنای پیشوازکردن باشد ـ یا بمعنای هنگام مقابله دوکوکب مخصوصاً خورشید و ماه (ر.ك. فرهنگ فارسی آقای دکتر معین) .

۳ـ ف (قبل) ش (قبل) .

٤ـ درماههای رومی دوکانون است کانون اول ـ وکانون دوم ـ و اینجا معلوم نیست مرادکدام یك است .

خوك، وسگ، و الاغ، و از پرندگان جز کبوتر هرچه چنگال دارد ، و از نباتات، باقلا و سیر ممنوع بوده و برخی ازآنان ، لوبیا وکلم و چغندر و عدس را مشمول آن ممنوعیت دانسته‌اند . و درکراهت از شتر باندازهٔ افراط دارندکه گویند ، کسیکه زیر مهار شتری راه رود ، حاجتش برآورده نگردد . و از مبتلایان به‌پیسی ، وجذام ، و سائر بیماریهای مسری دوری جویند .ختنه نمیکنند ، برای اینکه نمیخواهند برکاری که طبیعت کرده ،کاری کرده باشند. و در ازدواج شاهدی باید حاضر باشد ولی نه از خویشان بسیار نزدیك . ودر ارث‌زن‌ومرد یکسانند . وطلاق ندارند جزدر مواردی که دلیل روشن برفحشاء آشکاری باشد، و پس از طلاق رجوع ندارند و دو زن نگیرند ، و نزدیکی بزن را برای پیداکردن فرزند دانند .

و درنزدشان ، ثواب وعقاب بارواح بستگی دارد ، و معتقدندکه تأخیر پذیر برای مدت معلومی نیست . وگویند ، پیامبرآنکسی است که از عیبهای نفسی ، و آفتهای بدنی مبری، و درهرصفات خوب بدرجه کمال رسیده باشد . و بهرسئوالی جواب ، و ازآنچه در وهم و خیال است خبردهد . و دعایش برای آمدن باران و دفع‌آفات از نبات و حیوان ، مستجاب گردد . و مذهبش موجب اصلاح عالم ، و ازدیاد عمران وآبادی باشد .

سخنانشان در هیولی ، وعنصر ، وعدم ، و زمان، و مکان ، و حرکت، همان سخنان ارسطو در سمع‌الکیان است .

دربارهٔ آسمان ، و اینکه پنجمین طبیعت است ، و مرکب از عناصر اربعه نبوده و اضمحلال و فسادی ندارد همان راگویندکه ارسطو درکتاب السماء آورده است .

و سخنانشان ، دربارهٔ طبائع چهارگانه وفسادیکه در حرث ونسل دارد و حرث و نسل نیز از همان میباشد ،گفتار او درکتاب الکون‌والفساد است .

و سخنانشان درآثار علویه و حادثاتی که زیر جرم قمر پیدا میشود ،گفته‌هائیست که درکتاب‌العلویه است . و سخنانشان در نفس ، باینکه ادراکاتی دارد وفنا ناپذیر بوده ، و جوهر است نه‌جسم ، وملحقات جسم بآن نپیوندد ، همان گفتار او درکتاب النفس است .

و سخنانشان در رؤیای صادق، وجزآن . وحس و محسوسات همان گفتار او، درکتاب الحس والمحسوس بوده ، و سخنانشان در یگانگی خدا واینکه صفت از ملحقات باو نبوده، وگفتن- باید - دربارهٔ او نشاید وباین‌جهت سولوجسموس[1] باو راه نیابد، همان گفتاراو درکتاب مطاطافوسیقاست[2] .

---

۱- **Sullogismos** .کلمه‌ایست یونانی که در منطق ازآن تعبیربقضایای منطقیه میشود (ر.ك. لاروس ذیل کلمهٔ **Sillogesme**) .

۲- **Métaphisique** .کتاب ماوراءالطبیعه .

وسخنانشان دربارهٔ برهان اشیاء، متضمن همان‌شرائطی است که در کتاب فودیقسطیقا[1] ذکر گردیده وکندی گوید : کتابی دیده است که این گروه آنرا میخوانند[2] . و عبارت از چند مقاله درتوحید است که هرمس برای پسرش برشته تحریر درآورده ، و میرساند تاچه پایه بتوحید توجه داشت ، و هرقدر فیلسوفی ، بخود رنج‌کاوش در این‌باره دهد ، ناگزیر از پذیرفتن‌آن بوده ، و باید دارای همان عقیده باشد .

## حکایت دیگر درباره آنان

ابـویوسف ایشع قطیعی نصرانی ، در کتاب خـود ، در کشف از مذاهب حرنانیان که امروز بصابئه معروفند ، چنین گوید : مأمون در اواخر روزگارش ، بقصد تاخت و تاز شهرهای روم ، ازدیار مضر[3] که میگذشت ، مردم باستقبال و ثناگـوئی وی شتافته ، و در میانشان گروهی از حرنانیان دیده میشد که طرز لباس ، و هیئت آنان ، درآن روزگـار بدینگونه بود ، برتن قبائی[4] داشتند وموی سررا بلند وپرپشت نگاهمیداشتند . بهمان گونه که قره جد سنان‌بن ثابت خود را میآراست ، مأمون از طرز پوشاك وهیئت ایشان ناخوش گردیده ، وپرسید شما ازکدام مردمید، وآیا اهل‌ذمه هستید، جواب دادند، ماحرنانیانیم. پرسید، از نصرانیانید ، گفتند ـ نه. پرسید از یهودیانید ، گفتندنه . پرسید ، ازمجوسیانید، گفتند ـ نه ـ پرسید ، آیاکتابی دارید . درجواب ، سخنان نامفهومی گفتند ، گفت پس‌شما از زندیقان بت‌پرست وهمان اصحاب‌الرأس، دوران پدرم هستید ، که خون شما حلال است، و ذمهٔ ندارید . گفتند ما جزیه میپردازیم . گفت جزیه برآن مردمی است کـه دارای دینی ازادیان نامبرده درقرآن بوده، وکتابی هم داشته، و دراثر مخالفتی‌که با اسلام میورزیدند مسلمانان باآنان صلح‌کردند بشرطیکه جزیه بدهند ، و شما از هیچکدام آنها نیستید . از این‌جهة یکی ازاین دوامر را انتخاب‌کنید، یا باسلام یا یکی از ادیانی‌که درقرآن نامبرده شده درآئید ، ویاآنکه تا نفرآخر کشته شوید ، و من تا مراجعتم از این سفر بشما مهلت میدهم ، که باسلام ، یا یکی از ادیانی‌که در قرآن ذکر شده درآئید ، ور نه ، امربکشتن

---

۱ـ ش ( فـطاطـافوسیقا ) و فودیقطیقا ـ ابـو دقطیقاست ـ Apodeixtexos . این اصطلاح درکتب ارسطو معنی قضیهٔ برهانی را میدهد . یعنی قضیه مسلمهٔ که برهان برآن قائم شده و قابل نقض نیست (ر ك. فرهنگ فارسی آقای دکتر معین) .

۲ـ ف (.. کتاب یقربه) ش (کتاب یقرئه) .

۳ـ دیار مضر بضم اول وفتح دوم ـ در دستی قرار دارد که نزدیك بقسمت شرقی‌فرات و درحدود حران و رقه ، و شمشاط ، و سروج ، وتلمزون ، است (معجم‌البلدان) .

۴ـ قبا ـ بفتحه، جامه بلندیست که روی‌پیراهن پوشند وکمربندی دارد(اقرب‌الموارد) .

و تار و مار نمودن تمام شما را خواهم داد . مأمون رهسپار بروم گردید . و ایشان طـرز پوشاك را تغییر داده ، سرها را تراشیدند ، و قبا را سر دادند ، و گروه زیادی بنصرانیت گرویده ، و چلیپا بستند ، گروهی باسلام در آمدند ، دستهٔ کمی بحال خود باقیمانده ، و با نگرانی دنبال حیله میگشتند، تا آنکه شیخی از فقیهان حران [1] توجهی بحالشان نموده، و بآنان گفت ، من چیزی یافته‌ام که موجب نجات ، ورهائی شما از کشته شدن میباشد . و آنان مال فراوانی ، از بیت‌المال خود ، بـرایش بردند ، که در روزگـار رشید ، برای اینگونه پیش‌آمدهای ناگوار تهیه وذخیره کرده بودند . و ما برای شما ـ بتأییدات‌اللهی، آن اسباب را شرح دهیم ، آن شیخ بایشان گفت ، اگر مأمون از این سفر برگشت ، باو بگوئید ، ما صابئیانیم ، وصابئه نامی است که خداوند در قرآن ذکر نموده است . شمااین نام را بخود بندید که نجات خواهید یافت . از قضا مأمون از این سفر خود برنگشت ، و دربدندون [2] درگذشت ، و این گروه از آن زمان این نام را بخود بسته‌اند ، زیـرا تـا آنوقت درحران واطراف آن گروهی بنام صابئه وجود نداشت. خبـر مرگ مأمون که رسید، کسانیکه بنصرانیت گرویده بودند بیشتر بمذهب حرانی برگشته ، و بهمان هیئت پیش از عبور مأمون از منازلشان در آمده وموهای سر را بلند نگهداشته ، وخود را صابئه‌نامیدند، ولی مسلمانان آنها را از پوشیدن قبا ممنوع داشتند برای آنکه پوشاك دولتیان و اصحاب سلطان بود .

اما کسانیکه اسلام آورده بودند نتوانستند بکیش خود برگردند از بیم آنکه ارتداد موجب قتل است . و در زیر این نام خود را نهفته ، و با زنان حرنانی‌مزاوجت‌مینمودند، پسرهایشان بصورت مسلمان ، ودخترانشان حرنانی بودند . ومردمان ترعوز [3] ، سلمسین [4] که دو دهکده بزرگ و مشهور نزدیك بحران است مدت بیست سال همین رفتار را داشتند تا آنکه دونفر از بزرگان‌علماء حران در فقه و امر بمعروف ، بنام‌ابوزراره، وابوعروبه، وهمچنین سائر فقهاء حران ، این عمل را مشروع ندانسته ، و آنانرا از ازدواج بازنان

---

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۱۹ این کتاب .

۲ـ بدندون ـ دهکده‌ایست دریك‌منزلی طرسوس، ومأمون درآنجا وفات یافت (معجم‌ـ البلدان) .

۳ـ ترعوز ـ دهکده مشهوریست در حران و ازبناهای صابئیان است (معجم‌البلدان).

۴ـ سلمسین ـ دهکده‌ایست نزدیك حران ، وگویند در ابتدا نام آن‌سلم ـ سین یعنی بت خانه بوده وآنرا بهمین منظور ساخته‌اند (معجم‌البلدان) .

حرنانی ممنوع داشته و گفتند مسلمان نمیتواند با زنان‌حرنانی یعنی صابئه ازدواج نماید ، زیرا آنان اهل‌کتاب نیستند و تا امروز ، درحران خانواده‌هائی هستند که مرده‌ش از آن دسته‌اند که درزمان مأمون بدین خود باقیمانده بودند ، و برخی هم مسلمان ، و عدهٔ هم نصرانیانی هستند که در ابتدا اسلام آورده وبعد بهمین منظور از اسلام برگشته و بنصرانیت گرویدند . مانند خانواده‌های بنوابلوط ، و بنوقیطران و دیگران ، که در حران مشهور و معروفند .

## حکایت رأس [1]

نامبرده در بـالا گوید : آن‌رأس، سرانسانی است که صورتش ـ بنا بعقیدهٔ که‌صابئیان دربارهٔ صورت ستارگان دارند ـ مانند صورت عطارد است ، و اگرچنین کسی ، که بعقیده آنها عطاردی صورتست ، پیدا شود ، بهر حیله ودسیسه که امکان داشته باشد، دستگیر نموده، و با وی‌کارهائی انجام دهند ، از آن‌جمله اورامدت‌زیادی درروغن زیتون وبورك‌مینشانند تا مفاصلش سست شود ، و بحالتی درآید، که اگر سر او را بسوی خود کشند ، بدون‌آنکه بریده باشند ، آن‌سر ـ چنانکه گمان‌کنیم ـ از بدن جدا میگردد و بهمین‌جهة این مثل‌را از قدیم زده‌اند که : فلانی در روغن زیتون است . و این را دربارهٔ شخصی گویند که در سختی وناراحتی باشد ـ وسالیکه عطارد در شرف است [2] بـاین کار مبادرت مینمایند ، باین عقیده که روح چنان انسانی ، میان عطارد و سر آن انسان ، رفت و آمد داشته ، وبزبان‌او سخن‌گوید ، وحوادث را پیشگوئی‌کند ، وهر سئوال را جواب دهد ، زیرا بعقیدهٔ آنهـا طبیعت انسان بیش از حیوانات دیگر بطبیعت عطارد شباهت‌داشته ، و در نطق و تمیز بآن نزدیکتر است ، و این معتقدات ، و امثال آن ، درباره سر ، و تعظیمی که از آن دارند، و حیلتهائی که در آن بکار برند ، وکارهائی راکه پیش از جدا ساختن سر ، و پس از آن انجام دهند، وچیزهائی که ازبدن آن‌بی‌سر گیرند، بتفصیل‌درکتابی، بنام‌کتاب‌الحاتفی‌شرح و بسط داده شده . در آن‌کتاب شگفت‌انگیز چیزهـائی از نیرنگها ، و تعویذها ، و زبان بندیها، وصورتها بوده، وشرح وبسطهائی، دربارهٔ اعضاء حیوانات مختلف‌مانندخوك، والاغ وکلاغ ، و غیره ، و دود افروزیها داده شده ، و نیز نقشهـائی از تمثال حیوانات برنگین انگشترهایشان دیده میشود، وموضوع‌آن راکه پرسیدم ، گفتند، ما اینها را درگورستانهای باستانی بدست آورده و باینها تبرك جوئیم .

---

۱ــ اشاره باصحاب‌الرأس دوره رشید است که درصفحهٔ ۵۶۸ گفته شد .

۲ ـ شرف‌عطارد . شرف ـ در اصطلاح منجمان قوت‌کوکب و ارتفاع آن در برج فلك است ــ مقابل هبوط (ر.ك. فرهنگ فارسی آقای دکتر معین).

## رونوشت چیزیکه بخط ابوسعید

## وهب بن‌ابراهیم ازقربانیهای آنان خوانده‌ام

روز یکشنبه ، برای آفتاب ، که نامش ـ ایلیوس ـ است. دوشنبه، برای ماه ، که‌نامش سین ـ است ، سه‌شنبه، برای مریخ ، که نامش ـ آریس ـ است . چهارشنبه ، برای‌عطارد، که نامش ـ نابق ـ است . پنجشنبه ، برای مشتری که نامش ـ یال ـ است . جمعه، برای زهره ، که نامش ـ بلثا ـ است . شنبه ، برای زحل ، که نامش ـ قرنس ـ است .

## معرفت عیدهای آنان

### نیسان [1]

سال حرنانیان از اول این ماه شروع میشود ، و روزهای اول ، ودوم ، وسوم آنرا برای الاهه بلثا ، که زهره است ، براز و نیاز و نیایش درآیند، و دسته دسته، یـا بتنهائی بخانه آن الاهه روند ، و قربانیهائی کنند ، وحیوانات زندهٔ را بسوزانند ، و در روز ششم این ماه ، گاو نری برای الاهه ـ ماه ـ سربریده ، وهنگام پایان روز، آنرا میخورند . در روز هشتم روزه گیرند . وباگوشت بره افطار کنند . در این‌روز، برای هفت‌الاهه، وشیاطین وجن، و ارواح ، عیدی برپادارند ، وهفت‌بره برای هفت الهه، ویك‌بره‌برای‌خدای کوران و یك بره برای الاهه شیاطین، بسوزانند . در روز پانزدهم، سرالشمال [2] ونیایش،وتشمیس [3] بجای آرند ، و قربانیها ، وسوزاندنیها دارند ، و بخوردن و نوشیدن مشغول شوند .

و در روز بیستم این ماه ، بدیرکادی ، که در یکی از دروازه‌های حران ، بنام باب قندق‌الزیت است‌میروند ودر آنجا سه برزخ ـ یعنی گاو نر ـ برای الاهه ـ قرنس ـ که‌زحل است. ـ آریس ـ که‌مریخ والاهه کوران است، وماه که ـ سین‌الاهه ـ نامیده‌میشود، میکشند. و نه بره ، که هفت دانه آن برای هفت الاهه ویکی برای الاهه‌جن ، ویکی برای ـ الاههٔ ساعات قربانی کنند ، وچند بره‌را ، باخروس زیادی میسوزانند .

---

۱ ـ نیسان ـ بفتح اول هفتمین ماه تقویم رومی، و دومین مـاه تقویم سریانی است که مطابق باماه دوم بهار است (ر.ك. برهان قاطع بتصحیح آقای دکتر معین) .

۲ـ ظاهراً نوعی از عبادت و نیایش است .

۳ـ تشمیس ـ بگفتهٔ آقای‌دکتر ماتسوخ ـ ظاهراً از **Sammas** سریانی و بمعنی عبادت است .

و در روز بیست و هشتم ، بسوی دیری که در دهکده سیتی ، در یکی از دروازه‌های حران ، بنام باب‌السراب میباشد، رفته ، ودر آنجا برای ـ هرمس الاهه ، گاونر بزرگی میکشند ، ونه بـره برای الاهه هفتگانه ، و خدای جن ، وخدای ساعات کشته ، وبخوردن وآشامیدن گرایند ، در این روز هیچ‌حیوانی را نمیسوزانند .

## ایار

در اولین روز اینماه ، عمل تقرب بسرالشمال . وتشمیس ، بجای‌آرند ، و گل‌ببویند و بخورند و بنوشند . در روزدوم برای ابن‌السلام [1] عید گیرند . ونذرها دارند، وظرفهارا پر ازچیزهای تازه ، ومیوه ، وحلواکنند ، وبخوردن و نوشیدن مشغول شوند .

## حزیران

در روز بیست وهفتم این ماه ، برای الاهه تیرانداز ، تشمیس سرالشمال بجای آرند و در این روز ، خوانی بگسترانند ، وبرآن هفت‌چیز برای‌هفت الاهه‌شمال گذارند،وکمر [2] کمانی بیاورد ، و زه آنرا محکم سازد ، ودر آن تیری گذارد که دوگونهٔ فروزان ازآتش چوبی بـاشد که در زمینهای حـران میرویـد ، و چنان غرشی کند کـه آتش را چون شعله شمع فروزان نگهدارد . وکمر، دوازده‌تیرازآن کمان میاندازد، وسپس‌مانندسگ،روی دست وپا براه افتد ، وآن تیرها را برمیگرداند ، و پانزده مرتبه این‌کار را مینماید، و در همانحال تفائل میزند ، هرگاه آن دوگونه خاموش شده باشد علامت‌قبول نبودن‌عیدبوده، وهرگاه خاموش نشده باشد، عیدشان مقبول است .

## تموّز

در نیمهٔ این ماه عید بوقات [3] است، یعنی زنان زاری‌کن و آنرا ـ تاوز ـ و عید

---

۱ــ ابن‌السلام ــ ظاهراً همان چهار فرشته (فرزندان بی‌آلایش ــ **Bnia· Slama**) باندکه صابئیان مندانی (مغتسله) آنها را باین نام خوانده‌اند (ر ك. شولسون‌ص۱۹۳ ــج۲) **(Bhwolsone ــ Die. Ssabier,uud. Der Ssabismus ــ 14 ــ P. 193)**

۲ــ کمر ــ ازکلمهٔ سریانی **Kumra** ــ بمعنی‌کشیش ــ رئیس روحانی (ر.ك. شولسون. ج ۲ ــ ص۳۵۵).

۳ــ بوقات ــ جمع بوق ــ بمعني‌کرنا (فرهنگ فارسی آقای دکترمعین) .

الاهه‌تاوز خوانند،وزنان برای او گریه وزاری کنند که‌چگونه‌خدا ویرا کشته، واستخوانهایش را در آسیا آرد نموده ، و بباد داد . و زنان چیزهـای آرد شده درآسیا را نخورند ، و خوراکشان گندم خیسانده ، و نخود و خرما و مویز وامثال‌آنست ، و در بیست و هفتم ، مردان سرالشمال برای جن . و شیاطین ، والاهه دیگر بجای‌آرند وکماج بزرگی از آرد گندم ، وبطم[1] و مویز میس[2] ، و مغز گردو - همچون چوپانان بسازند ، و نه بره ، برای ماهان رئیس، وتقرب‌جوئی ، برای نصریا - میکشند . و رئیس در این روز از مردان‌نفری دو درهم میگیرد ، و همه بخوردن ونوشیدن درآیند .

## آب

درهشت روز از این ماه بکار تهیهٔ شراب تازهٔ برای خدایان مشغول شوند و نامهای گوناگونی برآن نهند ، و پسربچه نوزادیرا در این روز برای الاهه ...[3] نگهدار بتها . قربانی نمایند ،آن پسربچه را سربرند ، و او را باندازهٔ بجوشانند تاگوشتش خوب‌پخته شود . سپس‌آنرا بـا آرد سفید ، وزعفران . و سنبل ، و قرنفل ، و روغن زیتون ، خمیر کنند، و قرصهائی باندازه انجیر ازآن بسازند ، ودر تنور تازه سازی بپزند ، وآنرا ویژهٔ نیایشگران سرالشمال دانسته و درهرسال بآنان می‌دهند، وآن قرصهارا زنان ، وبردگان، وکودکان وکنیزان ، و دیوانگان نباید بخورند . وازکشتن‌آن‌کودك ، جز سه‌کمر ، نباید کسی‌آگاه و باخبر باشد . وآنچه ازآن‌کودك چون استخوان . واعضاء ، و رگ و ریشه و روده‌ها بجاماند ،کمرها برای تقرب جوئی بالاهه میسوزانند .

## ایلول

در سه‌روز اینماه ،آب گرم کنند ، تا برای سرالشمال . وبرای رئیس جنیان که‌خدای بزرگش دانند استحمام نمایند ، و درآن‌آب‌کمی چوب‌گز ، و موم ، و صنوبر ، و نی ،

---

۱ـ بطم ـ صمغ درخت بنه ،که درختی شبیه درخت پسته است ومیوه‌اش را چنلانقوش یا چتلاقوش نامند (فرهنگ فارسی‌آقای دکترمعین . زیر ـ بطم ـ و بنه) .

۲ـ میس ـ نوعی از مویز است (منتهی‌الارب) .

۳ـ ف ـ نقطه فاصله ندارد .

و شیطرج[1] ریخته وخوب بجوشانند ، و پیش از دمیدن آفتاب آنرا ـ مانند جادوگران ـ بربدن خود بریزند ، ودرآن روز ، هشت بره ، که هفت دانه ، برای هفت الاهه ، و یکی برای خدای شمال است. میکشند، ودرحال اجتماع آنرا میخورند . وهریك هفت جام‌شراب میآشامد . و رئیس از هریك دو درهم برای ذخیره در بیت‌المال میگیرد .

روز بیست وششم همین ماه بکوه روند ، و ازآفتاب ، وزحل، وزهره استقبالی بجا آرند ، و هشت جوجه ، وخروسهای پیر، با هشت بره بسوزانند ، و اگر کسی برای ـ خدای بخت ـ نذری کرده باشد، خروس پیری یا جوجهٔ را می گیرد، وبالهایش‌را باپارچه‌ابریشمی بسته و دوسرآنرا آتش زده وآنرا برای ـ خدای بخت ـ رها میکند ، اگر جوجه سوخته شود ، نذرش قبول بوده ، واگر شعله آن‌دوسر پیش‌از سوختن جوجه خاموش گردد ـ خدای بخت ـ آن نذر و قربانی را نپذیرفته است .

و در روزهای بیست‌و هفت ، و بیست و هشت ، رازها وقربانیها ، وکشتارهـا ،و سوزاندنیهائی ، برای ـ شمال ـ که خدای بزرگ است ، وبرای شیاطین ، و جنیانی دارند که‌آنها را اداره کرده وپاسبان ،آنان بوده و بآنان خوشبختی میدهند .

## تشرین اول

در نیمه این ماه، برای مردگان ، خورد وخوراك میسوزانند ، باینگونه ، که‌هریك ازآنان هرگونه خوراکی که دربازار بدست‌آید، ازگوشت ، و میوهٔ خشك وتر، خریداری مینماید ، وانواع خوراکی وشیرینی میسازد ، وآنها را درشب برای مردگان میسوزانند و باآنها استخوان ران‌شتری را هم میسوزانند، وبسگهای‌آزارکننده می‌دهند که‌برمردگانشان پارس نکنند، وآنها را بهراس در نیاورند . و همچنین روی آتش شراب یا آب ریزند که مردگان بیاشامند بهمانگونه که خوراك سوخته را میخورند .

## تشرین ثانی

از بیست ویکم این‌ماه ، نه‌روز برای ـ خدای بخت ـ روزه‌دار شوند ، و پایان آن،

---

۱ـ شیطرج ـ شیتره ـ شاه‌تره ـ دوائی است که‌آنرا بیونانی سرخیوس ، ولبذیون خوانند، و معرب‌آن شیطرج است ،گویند اگرآنرا بر سربیاویزند درد دندان را آرام سازد ( برهان قاطع ـ بتصحیح آقای دکتر معین) و اقرب‌الموارد ـ آنرا مفید برای درد مفاصل و بیماری برص و پیسی دانسته است .

در روز بیست ونهم است . وهرشب نانهای نرمی را تکه تکه کنند، و باجو ، وکاه ، وبان[1] ومورد تازه ، مخلوط سازند ، ومقداری روغن زیتون بر آن افشانده ، و بهم مالند ، و در خانه‌های خود پراکنده گذارند ، وهمیگویند : ای فالگیران بخت : این است نان ، برای سگان شما ، و این است کاه و جو ، برای چارپایان شما ، و این است زیتونی برای زین وبرگ، وشاخه موردی ، برای دیهیم شما ، بسلام درآئید ، وبسلام بیرون بروید، وبرای ما وفرزندان ما . پاداش نیکوئی بجا گذارید .

## کانون اول

در چهارم این ماه ، گنبدی برپا کنند ، وآنرا پردهٔ بلثا ـ نامند ، که‌زهره، والاهه برقیا بوده . وسحمیه[2] نامیده میشود ، وآن گنبد برسنگ‌مرمریست که درمحراب‌قراردارد، وانواع و اقسام‌میوه‌جات تازه وخشکیده ، وگیاههای خوشبو، وگل‌سرخ خشکیده، وترنج، ودستبویه[3] وهرگونه میوه ، تر یاخشك که بآن دستیابی داشته باشند، برآن گنبدبیاویزند. وهر حیوانی راکه بتوانند بدست آرند ، از چارپا و پرنده‌در پای آن گنبد بکشند ، و همیگویند : این است قربانیهای ما برای الاهه بلثاکه زهره است . و هفت‌روز همین‌کار را دارند، ودر این‌روزها حیوانات زیادی‌را نیز برای الاهه والاهات پرده نشین دور افتاده و بنات‌الماء[4] درآتش اندازند . وسی‌روزکه ازاین ماه گذشت ، آخرماه سپاسگزاری‌وبمنزلهٔ

---

۱ــ آقای دکترمعین در فرهنگ فارسی ، بان را درختی از تیرهٔ بانها، وبرگهایش‌را شبیه ببرگ اقاقیا، وگلهایش را قرمز یا سفیددانسته، و درفرهنگ عرب‌چون‌المنجد، واقرب‌الموارد ، بان را درخت راست اندامی دانسته‌اندکه برگهایش چون صفصاف ـ بید ــ بوده، و از دانه‌های آن روغن خوشبوئی گیرند ، و بلندی قامت را ـ بیانه ـ تشبیه‌کنند و در ادبیات عرب این تشبیه بسیار دیده میشود ، همچنانکه در ادبیات فارسی، بلندی قامت را بسرو تشبیه دارند .

۲ـ سحمیه ـ ظاهراً از ـ اسحم ــ بمعنی بت است (اقرب‌الموارد) .

۳ــ دستبویه ـ یا دستنبویه ـ نباتی است‌گرد وکوچك و الوان شبیه بخربوزه (برهان قاطع بتصحیح آقای دکتر معین) .

٤ـ بنات‌الماء ــ ظاهراً همان ــ صنم‌الماء ـ است‌که پس از اذار در قسمت خدایان حرنانیان ذکر شده .

رئیس در سپاسگزاریست [1] ـ کمر ، بر نهمین پلهٔ منبر بلندی‌مینشیند ، وازچوب گز عصائی بدست گیرد ، وهمه ازکنارش میگذرند و او هریك راسه ، یاپنج ، ویاهفت مرتبه‌با آن عصا میزند . سپس شروع بخطبهٔ مینماید ، و درحق گروه خود دعامیکندکه خدا ایشان را باقی بدارد ، ونژاد ودودمانشان را فزونتر سازد ، وپایدار ، وبرتر از همه‌ملل بنماید ، ودولت‌و فرمانفرمائی آنانرا برگرداند ، ومسجد جامع‌حران ، وکلیسای رومیان وبازارسوق‌النساء را ویران‌کند ، زیرا این نقاط جایگاه بتان آنها بود ، و پادشاهان روم ، برای گرویدن بنصرانیت آنها را ویران‌کردند ، وآنانرا توانا سازدکه‌باردیگر دیانت‌عزور راـ که‌دراین نقاط بجای آن چیزها بود ـ پابرجا و برقرار دارد . پس از این‌خطبه از منبر بزیر آید ، وهمه بخوردن ازآن قربانیها ونوشیدن درآیند ودر این‌روز ، رئیس ازهرمردی دو درهم برای بیت‌المالی‌که دارند میگیرد .

## کانون ثانی

در بیست و چهارم این‌ماه ، عیدمیلاد الاهه قمر است ، ودرآن‌سرالشمال بجای‌آرند، وحیواناتی میکشند ، وهشتادحیوان ازچارپا و پرنده درآتش اندازند ، وبخوردن ونوشیدن مشغول شوند وبرای الاهه والاهات ، داذی [2] که شاخهای صنوبراست درآتش بیفروزند .

## شباط

از روزنهم اینماه، هفت‌روز، روزه‌دار شوند، واین‌روزه ، برای‌آفتابست که‌آنرا خداوندی بزرگ، وخدای فیض وبرکت‌دانند ، ودر این‌روزها چیزهای‌بدبو [3] نخورند وشراب ننوشند،

---

۱ــ در متن عربی گوید (وفی ثلاثین یومامنه رأس شهر رئیس‌الحمد) وباید توجه‌داشت باینکه‌کانون اول سی ویك روز است ، وکلمه ـ رأس ـ درعربی بمعنی آخر، و رئیس ـ بمعنی سر نیزاستعمال شده چنانچه درحدیث است : ـ توفاه‌الله علی رأس ثلاث‌سنین ـ ، یعنی درآخر سال دوم ودر مثل است : هورأس‌الکلاب ــ یعنی ــ بمنزلةالرئیس . (ر.ك منتهی‌الارب) .

۲ـ داذی را مؤلف شاخهای صنوبر دانسته ، ولی فرهنگهای فارسی‌چون برهان قاطع ، وفرهنگ نفیسی ، آن‌را نام دانه حب بسیار تلخی‌گفته‌اند (ر.ك. برهان قاطع بتصحیح آقای دکترمعین ــ وفرهنگ نفیسی) .

۳ــ ف (من‌الزفر) دارد و در ش بسا ـ ز ــ و عوبسا ــذــ خوانده میشود . و ازفس) بعربی بار سنگین ، وشجاع وغیره بوده و(ذفر) بمعنی چیز بودار است، از بوی خوب ــ یا بد. (ر.ك. اقرب‌الموارد) .

و جز برای شمال ، وجن ، وشیاطین ، نمازی نخوانند .

## اذار

از هشتم این ماه ، سی‌روز برای ـ ماه ـ روزه‌دار باشند ، و در بیستم ماه‌رئیس‌برای الهه آریس ـ مریخ ـ درمیان این گروه نان جو تقسیم‌نماید ، وسی‌روز از این ماه که‌بگذرد، آخرماه خرما ـ یعنی خرمای خشك است که روز عروسی الهه با الاهات بوده و خرمای خشك تقسیم کنند ، و بچشمها سرمه کشند ، ودر زیر بالشت خود هفت دانه‌خرمای خشك‌بنام هفت الاهه ، و پاره‌نانی هم برای خدائی که شکمها را مالش دهد گذارند . ورئیس ازیکایك آنان دو درهم برای بیت‌المال میگیرد.

و در روز بیست و هفتم هرماه ـ یعنی ماههای قمری ـ بدیر خودکه معروف بکادی است رفته ، وبرای الاهه سین که قمر است . قربانیها، و سوزاندنیهائی در آتش دارند ، و میخورند ومینوشند ، ودر بیست وهشتم، بقبةالاجر ـ گنبد پاداش ـ روند ، و در آنجا بره، وخروس ، وجوجهٔ فراوانی برای الاهه آریس ـ مریخ ـ میکشند ومیسوزانند .

وهنگامیکه بخواهند حیوان بزرگی راچون زبرخ که گاو نر است ، یابرهٔ بکشند ، درحال زنده بودن برویش شراب ریزند ، اگر تکانی‌بخود دهد ، گویند این قربانی‌راخدا قبول دارد ، و اگر بخود تکانی ندهد ، گویند خدا خشمگین است ، و این نذر را قبول ندارد، و رویه ایشان درکشتن حیوان ، ـ هر نوعی که باشد ـ آنست که بیك‌ضربه سرش‌را میبرند ، وسپس درچشمها وحرکات ، ودهان ، و لرزش وچگونگی تکانهایش ، دقت نمایند و برروی آنها تفأل زنند و آنها را بهم‌آمیخته ، ازحوادث و پیش‌آمدها خبردهند، واگر قصد سوزندان حیوان بزرگی ، چون گاو وگوسفند ، وخروس زنده داشته باشند ، آنهارا بچنگالها و زنجیرها بیاویزند ، وگروهی هرطرف آنها راروی آتش نگهدارند تا سوخته شود ، و این‌کار بزرگترین قربانیهائیست که برای همهٔ الاهه و الهات خود دارند، وگویندکه این ستارگان هفتگانهٔ‌که ازخدایانند نرینه ومادینه دارندکه باهم ازدواج کنند، وباهم‌عشق ورزی نمایند، وسعد ونحسی دارند.

این بود پایان رونوشتی که ازخط ابوسعید وهب برداشتیم .

---

۱ـ ماه اذار نیز سی ویك روز است و اینجا نیز ظاهراً مراد ، از رأس روز سی ویکم است (ریك المنجد)

## نوشتهٔ دیگران دربارهٔ آنان

از خدایان حرنانیان ، که الاهه میباشد ، خدای کور مریخ است که روح شروری دارد .

بیل ـ شیخ با وقار. فسفر ـ حبر کامل. قوسطیر ـ شیخ برگزیده ودارای بالهای هوائی. صارح ـ دخت درویشی که آن خدایان را زائیده. حباب[1] زن فارسی که مادر آنان ، و دارای شش روح شرور بوده وآنها را بکنارهای دریا روانه میداشت . اقورم[2] ـ خدای ثل که تمورا را پذیرفت [3] . خدای آور ـ الاهه بلثا . وخدای ثل . که نگهداری از بزهائی داردکه فروششای راکسی مجاز نبوده ، بلکه باید برای قربانی کشته شوند، و زنان باردار نباید آنها را قربانی کنند . وبآنها نزدیك شوند .

واز خدایان آنان صنم‌الماء ـ بت‌آب ـ است ، که در دوران اسطه [4] وطرنیقوس[5] از مرتبهٔ الاهه بودن سقوط کرده وپنداشتند که بقصد هندوستان گریخته، وبدنبالش رفتند. واز او با التماس وزاری خواستند که بی‌درنگ برگردد ، واو درجوابشان گفت : من هیچگاه بشهر حران درنیایم ، ولی تاآنجا میآنم ، ودر سریانی معنی تا آنجا کاذا است که در طرف شرقی حران است، وعهده‌دار هستم که شهر، ومردمان فاضل شما را سیراب نمایم . وآنان تابامروز در روز بیستم هرماه نیسان ، زن ومرد ، بیرون شوند ، ومنتظر آمدن صنم‌الماء هستند . و آن‌جا را ـ کاذا ـ نامند .

## چیزهای شگفت‌انگیزی که دارند

بال راست‌جوجه مرغهائی راکه در میان خانه الاههٔ تر بوده نگاهداری نمایند ، و با دقت رگ وریشه آنرا درآرند وبگردن کودکان ، وگردن‌بندهای زنان باردار آویزان نمایند ، و چنین پندارندکه پاسدار و پناه بزرگی می‌باشد . و موثقی میگفت : در قدیم چیزها وبدعتهائی بآنان نسبت داده میشدکه نمیدانم اکنون هم دارند یانه ، ازآن‌جمله،در

---

۱ ـ (الحساب) ۲ ـ ف (ایورم)

۳ ـ ثل ـ تحریف شده تنت **Taint** الاهه فنیقی ، و زن تامور است (شاولسون ج۲. ص ۲۹٤ **Chwolsohn**)

٤ ـ۵ ـ اسطه ، ظاهراً **istar - venus** الاهه بابل است وطرنیقوس **Berossus**. از پادشاهان پیش از طوفان بود **Chwolsohn** (شاولسون ج ۲ـص ۳۰۰ـ۳۰۱).

سی‌سال پس‌ازمرقیون ، ابن‌دیصان ظهور نمود ، و نامیده شدنش بابن دیصان ، ازین‌جهت بود که درکنار نهری بنام ـ دیصان ـ بدنیاآمد .

مانی‌خود را همان ـ فارقلیط ـ میدانست که عیسی‌علیه‌السلام ظهور اورا بشارت داده بود[1] و دین‌خود را ازمذهب مجوسیت ، و نصرانیت ، درآورده ، و همچنین خطی که باآن کتابهای دینی را می‌نوشت ، ازسریانی وفارسی استخراج شده بود . و مدت چهل‌سال پیش ازبرخورد بشاپوردرشهرستانها میگشت ، وفیروز، برادر شاپور پسراردشیر را بخود دعوت کرد ، و او ویرا ببرادرش شاپور رسانید .

مانویان گویند ، هنگامیکه برشاپور درآمد بردوش‌هایش نوری بود که مانند چراغ میدرخشید ، شاپورکه‌آنرا دید در نظرش‌بسیار گرامی وبزرگ جلوه نمود ، درحالیکه‌قصد کشتن ودرافتادن با ویرا داشته ، ولی‌درآن برخورد بیمی ازوی در دلش‌هویدا شده ، واز دیدارش خوشحال گردیده ، وازاو پرسید . برای چه‌آمدۀ ، اوبوی نوید دادکه باز بسویش خواهدآمد ، و درهمان وقت ازوی چیزهائی‌خواست ، چون گرامی داشتن پیروانش در آن شهر وسائرشهرهای مملکت ، تا بتوانند بهرشهری‌که خواسته باشند بروند ، و شاپور تمام خواسته‌های او را پذیرفت . ومانی، هندیان وچینیان وخراسانیان را بخود خوانده و در آنجاها نمایندۀ از خود داشت .

## چیزهائی که مانی آورده

## وسخنانش‌درباره صفات قدیمۀ خدایمتعال وساختمان عالم

## وجنگهائیکه میان نور وظلمت برخواسته شد

مانی گوید: پیدایش عالم از دوهستی است ، یکی نور ، ویکی ظلمت ، و هریك از دیگری جدا بوده . ونور اولین بزرگی‌است که در شماره نیاید ، و او خداوند و فرشته جنان‌النور است ، وپنج عضو دارد، حلم ، علم، عقل، غیب ، وفطنت ، بضمیمۀ پنج عضودیگر که: محبت ، ایمان ، وفا ، مروت ، وحکمت است .

وچنین پندارد، که خدا با این صفتها ازلی‌بوده ، و دو چیز ازلی دیگرهم با اوست: یکی‌آسمان ، یکی زمین .

---

۱ــ مسیح علیه‌السلام درفصل پانزدهم انجیل گوید ، فارقلیط روح حق‌است که پدرم او را فرستاد تاهرچیزیرا بشما بیاموزد (ملل ونحل‌شهرستانی ج۲ ص۲۳).

مانی گوید[1]: اعضاءآسمان پنج است: حلم،علم، عقل، غیب ، وفطنت . و اعضاء زمین؛ نسیم ، باد، نور،آب ، وآتش‌است .

هستی دیگر که ظلمت باشد ، پنج عضو دارد : ضباب[2] و حریق ، وسموم[3]، وسم ، و ظلمت .

مانی گوید: آن هستی نور افشان ، درکنار هستی‌ظلمت بوده، وحائلی میانشان نیست. و نور ازیکطرف باآن برخورد دارد، وازسمت بالا ، وراست ، وچپ نور را پایانی نیست. وظلمت ازسمت پائین ، وراست ، وچپ پایانی ندارد .

مانی گوید : شیطان از آن زمین تاریك است ولی نه اینکه ذاتاً ازلی باشد ، بلکه جواهریکه درعناصرش بوده‌ازلیت داشته ، وآن جواهر که درعناصرش جمع گردید ، شیطان ازآنها هستی‌یافت ، سرش‌مانند شیر ، و بدنش‌چون اژدها ، وبالهایش همچوبال پرندگان، ودمش چون دم ماهی، وچهارپا مانند چارپایان دارد . وهمینکه این شیطان ازظلمت هستی یافت، هرچیزیرا بدم درکشید ، وبلعید، وتباه‌کرد، وازسمت راست وچپ بجولان درآمده، و روبپائین‌آورد ، و درهمه‌جا تباهکاری مینمود، وستیزه کنندگان با خودرا نابود میساخت. بعد قصد بالا رفتن نمود وپرتو افشانی نور راکه دید ناراحت شده ، وچون میدیدکه همی بالاتر رود ، بلرزه افتاده ، ودرخود فرو رفته و بعناصرش برگشت ، پس‌ازآن بازقصد بالا رفتن نمود، زمین پرتوافشان ازکار شیطان و مقاصدی‌که درکشتار و تباهی داشت ، آگاه گردیده و این‌آگاهی‌او، سبب‌آگاهی عالم فطنت ، سپس‌عالم غیب ، سپس عالم عقل ، وسپس عالم حلم گردید . وفرشته جنان‌النورکه ازآن آگاه شد، برای سرکوبی او حیلهٔ بکاربرد، وباآنکه لشگریانش‌را توانائی سرکوبی‌او بود، خواست بخودی خود این‌کار را انجام‌دهد. ببرکت روح خود ، وعوالم پنجگانه ، وعناصر دوازده‌گانه‌اش ، نوزادی بوجودآورد، که همان انسان قدیم بود ، و او را نامزد ستیزه با ظلمت نمود .

و انسان قدیم‌نیز خود را باجناس پنجگانه، پنج‌الاههٔ ، نسیم، باد ، نور، آب ، وهوا آراسته وآنهاراسپر وسلاح خود قرار داد . اولین چیزی‌که بتن پوشید، نسیم‌بودوبالای‌آن نسیم‌بزرگ، نورخیره کننده‌راپوشیده‌وبرآن‌نورپوششی‌ازآب غبارانگیز گذاشته ،ودربادی‌تند

---

۱ــ درمتن‌عربی‌قال‌مانی‌ــ وقال‌ــ بسیاردارد که ما برعایت سادگی وروان بودن‌عبارات آنرا درترجمه نیاوریم .

۲ــ ضباب ــ میغ وبخاری‌که در زمستان درهوا پیدا شود (منتهی‌الارب).

۳ــ سموم ــ بادها ئی گرم ومهلك (منتهی‌الارب)

پنهان شده، وسپس آتش‌را چون سپرونیزه بدست گرفته ، وبا شتاب ازجنان بپائین آمـده، تا بمرزجنگ رسید. شیطان قدیم نیز باجناس پنجگانه خود ، دود ، وحریق، وظلمت ، و سموم، وضباب، روی‌آورده ، وآنها را زره، وپناهگاه خود قرار داده ، و با انسان قدیم ، رو در روشده ، ومدتها باهم جنگیدند، وابلیس قدیم‌برانسان قدیم فائق گردیده ، وازنور او بلعیده و او را بااجناس، وعناصرش دوره کرد، فرشته جنان‌النورالاهه دیگری را بدنبال او روانه داشت، و او را نجات داده وبرظلمت پیروز گردانید . و آنکه بدنبال انسان پائین آمد ، وانسان قدیم را ازآن دوزخیان رهائی‌بخشید ، و اسیرانی از ارواح ظلمت گرفت ، حبیب‌الانوار نام داشت .

وگوید : پس‌ازآن، بهجت وروح‌الحیاة بآن مرزآمده ، ودرآن ژرفنای دوزخ‌قدیم نگاه‌کرده، و انسان قدیم. وفرشتگان را درمحاصرهٔ ابلیس ، و همراهان شرارت پیشه او، وآن حیات تیره و تار دیده وروح‌الحیاة با صدای برق آسای بلندی بانسان قدیم ندائی در داد، که بصورت‌الاههٔ درآمد. ومانی گوید، همینکه ابلیس قدیم ، با انسان قدیم بهم گلاویز شدند ، اجزاء پنجگانه نور با اجزاء پنجگانه ظلمت بهم‌آمیخت ، و دود با نسیم آمیخته شد واین‌نسیم ممزوج ازآن بوجودآمدکه ،آنچه لذت وآسایش‌نفس، وحیات حیوانیست،از نسیم، وآنچه نابودی، وآزاراست ازدود میباشد ـ وحریق باآتش‌آمیخته شده‌که این‌آتش‌از آن بوده وآنچه سوزندگی‌ونابودی، وفساد دارد، ازحریق، وآنچه درخشندگی وروشنائی دارد ازآتش‌است. ونور باظلمت‌آمیخته شده‌که این جسمهای سطبر وکلفت ، چون‌طلاونقره وامثال‌آن پیداشده ،آنچه صفا وزیبائی، ونظافت ومنفعت دارد ، از نور، و هرچه چرکی، وتیرگی وغلظت وقساوت دارد ، از ظلمت است . و سموم با بادآمیخته‌که این باد از آن بوده ، وآنچه‌که منفعت ولذت دارد ، از باد وهرچه موجب اندوه و شرم ، و زیان است ، ازسموم می‌باشد . و ضباب با آب آمیخته‌که این‌آب ازآن بوده ، و چیزهای صفادار ، و گوارا و ملائم بانفس، ازآن‌آب، وچیزهای جدائی انداز ، وخفه‌کننده ، و موجب نابودی، و سنگینی، وافساد ، ازسموم است .

مانی‌گوید: همینکه اجناس پنجگانه ظلمت ، با اجناس پنجگانه نور آمیخته شدند ، انسان قدیم ، تا ژرفنای‌آن مغاك پائین رفته ، واجناس ظلمت را ازبیخ وبن درآورد ، تا

بیشتر نشوند، وسپس ببالا، وهمان جایگاهی که در میدان جنگ داشت ، بر گشت و بپارهٔ از فرشتگان امر کرد، قسمت بهم آمیخته را بزمین ظلمت، که در پشت زمین نور قرار داشت ، بکشانند، ودرآسمان آویزان دارند ، سپس یك فرشته ، دیگر را گماشت که آن اجزاء بهم آمیخته را نگهداری نماید.

مانی گوید: فرشته عالم نور ، بپارهٔ از فرشتگان خود امر کرد ، تا ازآن اجزاء بهم آمیخته ، این عالم را خلق وبنا نماید ، تااجزاء نورانی ازاجزاء ظلمانی جدائی داشته باشد. و او ده آسمان، وهشت زمین آفرید، ویك فرشته برای حمل آسمانها، ویکی هم برای برداشتن زمین گماشت. برای هر آسمان دوازده دروازه ، با دهلیزهای بزرگ وگشاد ، قرار داد که هر دروازه ، روبروی دروازه دیگر با دولنگهٔ دربریکایك آن دهلیزها بوده ، و درهای این دهلیزها ، هر کدام ، شش عتبه وهرعتبه ، سی جاده مشجر، وهرجاده دوازده صف داشت ، و طول عتبه‌ها، وجاده‌ها وصفها بآسمان کشیده شده، وفضای پائین‌ترین زمین را بآسمان وصل، وبدورش خندقی گذاشت تا ظلمتهای تصفیه شده از نور را درآن اندازد ، و در پشت خندق باروئی قرار داده بود که هیچ جزئی از ظلمت جدا شده از نوربیرون نرود .

مانی گوید : پس ازآن آفتاب وماه را برای تصفیه نوراین عالم آفرید و آفتاب تصفیه کنندهٔ نوریست که بااهریمنان گرما آمیخته ، وماه تصفیه کننده نوریست که با اهریمنان سرما آمیخته، وهمهٔ اینها دریك ستونی از تسبیحات ونیایش با سائر تسبیحات ، وتقدیسات وسخنان نغز ، ونیکو کاریها بآسمان رود وبآفتاب واگذار شود ، وآفتاب آن را بنوریکه در عالم تسبیح ، ودربالای آن قراردارد میدهد ، و ازآنجا بسوی نور برگزیده و خالصی رهسپار گردد. و این کار تا وقتی است که از نور چیزی بماند که آفتاب وماه توانائی تصفیه آن را نداشته باشد، دراین هنگام فرشتهٔ حامل زمینها بر کنار شود ، و فرشته، دیگر کشش آسمانها رارها کند ، و بالا و پائین درهم ریزد ، و آتشی بجوش و خروش در آید که در تمام اشیاء زبانه می کشد تا هر نوری که درآنها باشد بتحلیل رود .

مانی گوید: این خروش وزبانه کشیدن آتش در یکهزار وچهارصد و شصت وهشت سال ادامه دارد ، وهمینکه این تدبیرها بپایان رسد . و پتیاره روح ظلمت ، رستگاری نور واوج گرفتن فرشتگان ، ولشگریان نگهبانان را بیند ، بزاری درآید وقصد جنگ نماید ، وسپاهیانی که دورش هستند ویرا سرزنش کنند ، و او بقبری فرو شود که برایش کنده بودند،

وبرآن سنگی ببزرگی دنیا گذارندکه او را خورد و خمیر سازد ، و از آزارهای ظلمت خلاصی یابد .

والماسیه منانی[1] چنین پندارندکه ازنور چیزکی درظلمت باقی مانده است.

## آغاز تناسل بمذهب مانی

مانی گوید: پس‌ازآن. هریك‌از اراکنه[2] وستارگان، وزجر[3] وحرص و شهوت و گناه با یکدیگر نزدیکی نموده . و ازآمیزش‌آنها ، انسان اول که همان‌آدم است ، پدیدآمد و این‌کار را دوآرکون ، مرد و زن انجام داده‌اند و پس‌ازآن آمیزش دیگری رخ داد که ازآن زن زیبائی‌که حوا باشد ، پدیدارگردید . و همینکه فرشتگان پنجگانه درآن دو، نوزاد نور وخوشبوئی خدائی‌راکه حرص ربوده ودرآنها نهاده بود ، مشاهده‌کردند ، از بشیر. وام‌الحیاة ، وانسان قدیم ، وروح‌الحیاة ، خواستندکسی را روانه دارند تاآن نوزاد قدیم‌را رهائی وخلاصی بخشد ، ودانش و نیکوکاری را برایش روشن دارد ، واز اهریمنان نجاتش‌دهد .

گوید: آنها نیز عیسی‌را با یك‌الاهه روانه داشتند ، که بسوی‌آن دو آرکـون روی آورده وهردو را بزندان انداخته وآن دو نوزاد را نجات دادند ، وعیسی بنوزادی‌که‌آدم بود روی‌آورده وبسخن درآمده ، وبهشت وخدایان ودوزخ و اهریمنان ، و زمین و آسمان را برایش شرح داده ، و ویرا از حوا ترسانیده وبآزارش نظرداده ، واز اوخواست‌که از وی دوری جوید، واو را ازنزدیك شدن بوی هراسان داشت. واوهم‌این‌کارها را انجام‌داد .

سپس‌آن‌آرکون بسراغ دخترش‌که حوا بودآمده ، واز روی شهوتی که داشت ، با وی نزدیکی کرده و پسرزشت روئی زائیدکه اشقر[4] و نامش قاین ـ مرداشقر ـ بود ، و

---

۱ـ الماسیه را بدست نیاوردیم .

۲ـ اراکنه جمع‌ـ ارکون ـ معرب ـ ارخون‌ـ یونانی‌ـ دهقان عظیم (اقرب‌الموارد ) و بشیطان‌هم این‌نام اطلاق میشود (ر ك. ملل‌ونحل شهرستانی ج۲ص۱۳۳ ).

۳ـ زجر‌ـ ملائکهٔ‌که ابرها میرانند (اقرب‌الموارد).

٤ـ اشقر‌ـ سرخ موی، مردسرخ و سفیدکه سرخی او غالب باشد ( فرهنگ فارسی آقای دکتر معین ) .

این پسر بامادرخود نزدیکی کرده ، و پسر سفیدروئی‌زائیده ، که نامش هابیل ـمردسفیدرو بود ـ پس از آن ، قاین بامادر خود جمع‌شده ودو دختر از او آمدکه یکی‌حکیمةالدهر، و یکی ابنةالحرص نامیده شده ، و ابنةالحرص را قاین بزنی گرفته ، و حکیمةالدهر را بهابیل گذاشت که او را بزنی برداشت .

گوید : در حکیمةالدهر از نور و حکمت خدا بهرهٔ بود، که در ابنةالحرص چیزی ازآن دیده نمیشد . وپس ازاینکه یکی از فرشتگان گذارش بحکیمةالدهر افتاد، بوی گفت خود را بخوبی نگهداری بنما ، چون از تو دوجاریه پیدا شود که شادمانی‌خداوندرا بکمال رساند، سپس با او نزدیکی کرده، دو دختر از او پیدا شدکه یکی را فریاد و دیگری را برفریاد خواند . این خبر که بهابیل‌رسید ازخشم برافروخته و اندوهی‌سراپایش راگرفته، وبوی گفت . این دو فرزند را ازکجا آوردهٔ ، همی‌پندارم از قاین باشند ، و اوست که‌باتو آمیزش نموده است . حکیمةالدهر چگونگی صورت آن فرشته را برایش شرح داد . و او ویرا سرداده ، بنزد مادر خود رفته و ازکار قاین شکایت نمود ، وگفت خبر داری که او با خواهر و زن من‌چه‌کرده است . قاین که از این‌شکایت آگاه گردید ، قصدهابیل رانموده ، و باکوبیدن سنگی بر سرش ، ویراکشته وحکیمةالدهر را بزنی گرفت .

مانی گوید : پس‌از اینکه آرکونها، و آن‌صندید [1] وحوا آن‌کار را از قاین دیدند ، افسرده شده وصندید بحوا زبان سحر را آموخت ، تا آدم را سحرزده نماید ، او نیزرفته و این‌کار را انجام داده و اکلیلی ازگلهای شجر [2] برایش برد . همینکه آدم او را دید ، از زیادی شهوت با وی آمیزش نموده ، و حوا آبستن شده ، و مرد زیبا وخوب صورتی زائید . این خبرکه بصندید رسید اندوهناك وبیمار شده ، و بحوا گفت این‌نوزاد ازمانبوده و بیگانه است . حوا خواست آن نوزاد را بکشد ، ولی‌آدم او راگرفته و بحوا گفت‌من او را با شیر گاو ، و میوه‌جات درخت ، خوراکی خواهم داد و اوراگرفته و با خود برد . صندید ارکونها را روانه داشت تا آن درخت وگاو را بربایند ، وازآدم دور دارند . آدم

---

۱ـ صندید در لغت بمعنی دلاور ، ومهتر است ولی در اینجا ظاهراً لقب ارکونی است که باحوا جمع شده بود (ر.ك. منتهی‌الارب).

۲ ـ در اینجا عیناً کلمه ـ شجر ـ راگذاشتیم ،که درقرآن مجید نیز آمده، ودراقرب‌ـ الموارد ، ذیل ـ شجر ـ گوید : شجرةالحیات همانست که خداوندآدم را ازخوردن آن‌نهی کرد (ر.ك. اقرب‌الموارد) .

این راکه مشاهده‌کرده آن نوزاد راگرفته ، وسه دائره بدورش‌کشید . بر دائرهٔ اول نام فرشته جنان ، وبر دائره دوم ، نام انسان قدیم ، وبر دائره سوم ، نام روح‌الحیـات را گذاشته و باخدای‌خود از درعجز ولابه درآمده، وگفت اگر من گناهکار شمایم، این‌نوزاد چه گناهی‌دارد .

پس از این ، یکی ازآن سه نفر [1] باشتاب درحالیکه اکلیل بهـاء را بدست داشت، نزد آدم آمد . وصندید و ارکونها همینکه آن‌را دیدند ، پی‌کار خود رفتند .

گوید : پس ازآن درختی بر آدم نمودار گردیدکه آنرا لوطیس [2] میگفتند ، و از آن شیری تراوش داشت‌که بکودك میداد ، و اورا بنام‌خود خوانده ، و پس از چندی ویرا شاتل نامید .

پس از این آن صندید بدشمنی با آدم و نوزاد برخواسته ، و بحوا گفت برو بنـزد آدم ، شاید بتوانی ویرا بسوی ما بازگردانی ، او نیز رفته و ویرا فریب داده، و ازروی شهوت با وی آمیزش نمود . شاتل‌که ویرا میدید ، بموعظه و سرزنش وی درآمده ، وگفت بیا با همدیگر بمشرق و بسمت نور وحکمت خدا برویم ، و بـا هم بدانجا روانه شدند ، و آدم همانجا اقامت داشت تا ازدنیا رخت بربسته وببهشت رفت، وشاتل ، وفریاد، وبرفریاد، و مادرشان حکیمةالدهر ، بیك رویه ونهج درصدیقوت [3] بودند ، تا وفات یافتند . وحواو قاین وابن‌الحرص ، بدوزخ رهسپار شدند .

---

۱ــ درمتن عربی دارد (ان واحداً من‌الثلاثه) که ظاهراً اشاره باقانیم ثلاثه است(ر.ك. اقرب‌الموارد ــ ذیل‌المثلث).

۲ ـ لوطیس ظاهراً معرب‌کلمهٔ افسانهٔ لوتوس **Lotoss – Lotus** لاتینی است‌که نام میوه بسیارشیرین درممالك **Lotophages** افریقا و خوراك افریقائیان‌باستانی‌بوده وگویند، بیگانگان اگر آن‌را بخورند مملکت‌خود را فراموش‌کنند (ر. ك. لاروس ـ ذیل این دولغت)

۳ـ صدیقوت ـ ظاهراً نام محل و پرستشگاه بوده ، و از مشتقات ـ صدیقون ـ است . وآقای دکتر ماتسوخ آلمانی‌که در صابئه مندانی ـ مغتسله ـ تخصص دارد ، این‌کلمه‌راماًخوذ از ـ **Mshnia Kusta** بزبان سریانی میداندکه مصطلح صابئیان مندانی بوده و معنایش صداقت خالصانه در ایمان است .

## صفت زمین ، وآسمانی نوران

## آن‌دوئی که باخداوند نور ازلیت دارند

مانی گوید: زمین نور دارای پنج عضو ، نسیم ، بـاد ، نور، آب، و آتش است . و آسمان پنج عضو : حلم، علم، عقل ، غیبت ، وفطنت دارد و این اعضاء ده گانه‌زمین وآسمان را عظمتی است . زمین نور،جسمی شاداب ، وشادی بخش ، ودرخشنده ، و تابانی‌دارد، که پاکیزگی بی‌آلایش، وزیبائی اجسام، صورت بصورت، زیبائی‌بزیبائی، سپیدی‌بسپیدی، صفا بصفا ، درخشندگی بدرخشندگی ، نوربنور، روشنائی بروشنائی ، مناظر بمناظر،خوشبوئی بخوشبوئی، خوشگلی بخوشگلی ، درها بدرها، برجهابرجها، خانه‌ها بخانه‌ها ، منزلهابه منزلها ،باغها بباغها، درختها بدرختها، شاخه‌هابشاخه‌های پر ازجوانه ومیوه،پرتوافشانیها داشته ، منظره‌ایست شادی‌بخش ، ونوریست که برنگهای گوناگون پرتوافشان‌بوده، پارهٔ از پاره دیگر بهتروباشکوفه‌تر است . همه‌جا ابرهای سپید بهم پیوسته و همه‌جا سایه در سایه بوده ، وآن خداوند نور، براین زمین تاابد بوده وهست .

گویند، روی این زمـین ، خدا دوازده بزرگوار داردکه صورتشان همچو صورت اوست ، وهمه دانا ، وهمه خردمند هستند . و بزرگانی داردکه نامشان ـ جاویدانهای پر کار توانا ـ بوده ونسیم ، حیات این دنیاست .

## صفت زمین ظلمانی وگرمای آن

مانی گوید : زمین آکنده بگودالها ـ مغاره‌ها ،کرانه‌ها ، بارانهـا ، بندهـا ، و بیشه‌هاست، زمینی‌است پخش وپلا، وبریده بریده، پر ازحرشه [1] . چشمه های دودآگینش‌از ازشهرها بشهرهاست ، و ازبندهاست ببندها ، وچشمه‌های آتش‌زایش ، از شهرها بشهرهـا بوده، وچشمه‌های تاریك آن ازشهرها بشهرهاست . پارهٔ بالا ، پارهٔ پائین ، و دودی که‌از آن برخیزد ، لانهٔ مرگی است که از اعماق چشمه‌هائی در آیدکه پایه‌هـای آن ازهزاران

---

۱ــ حرشات حیوانات کوچك خزنده که اعراب بآن ــ امم‌اربع واربعین ـ وایرانیان ــ هزارپا گویند (ر.ك. المنجد).

تپه وماهور [۱] وعناصر آتش ، وعناصر بادهای سخت وتاریك ، وعناصر آبهای کوه ودره‌ها [۲] تشکیل گردیده ، و این‌زمین ظلمانی مجاور زمین نورانیست که در بالا بوده وآن در زیر قرار داشته ، وهیچکدام را ازجهت بالا وپائین نهایتی نیست .

## چگونه باید انسان باین کیش درآید

گوید : کسیکه میخواهد باین کیش درآید ، باید آزمایشی از نفس خودکند ، واگر دید بفرو نشاندن شهوات ، وحرص ، توانائی دارد ، و میتواند از خوردن گوشت ، و شراب ، و از نکاح با زن و آزار ، آب وآتش و درخت وگیاه [۳] دست‌بردارد ، باین‌کیش درآید ، و اگر چنین توانائی را ندارد ازگروش بآن خودداری نماید . و اگر دوستدار این‌کیش است ، ولی قدرت خواباندن شهوات وحرص را ندارد، محافظت ازکیش وصدیقان را مغتنم شمرده، ودر مقابل‌کارهای زشتی‌که دارد اوقاتی را نیز برای‌نکوکاری، وشب‌زنده داری . وتضرع وزاری تخصیص دهد ، که همین امر ویرا ازعاجل و اجل بینیاز گرداند ، و در روز بازگشت آن صورت دوم راخواهد داشت‌که ما پس از این بذکر آن خواهیم پرداخت . انشاالله .

## کیشی که مانی آورد

## و چیزهائی راکه واجب شمرد

مانی برای سماعین پیروان‌خود ده‌چیز را واجب شمرده ، که بدنبال آن سه خاتمه وهفت روز ، روزه‌داشتن در هرماه است. واجبات عبارتست از ایمان بچهار بزرگ : خدا و نورش وتوانائیش ، وحکمتش . خداوند جل‌اسمه فرشته جنان‌النور است، ونور او آفتاب و ماه، وقوتش فرشتگان پنجگانهٔ نسیم وباد ونور وآب وآتش بوده ، وحکمتش همین دین مقدس است‌که بر پنج معنا استوار است . ـ معلمان [۴] فرزندان حلم . مستمعان [۵] فرزندان

---

۱ـ ف (من‌الرفیه تراب) ش (من‌الوفیه ربوات)

۲ ـ ف (و عناصر الماءالثقیل) ش (وعناصرالماءالقبل) وقبل ـ بضمنین ـ بالایاپائین کوه یاکمر آن (منتهی‌الارب)

۳ ـ ف (والسحر والریاء) ش (والشجر والنبات)

٤ ـ ف (المعلین) ش (المعلمین)

۵ـ ف (المشمسین) ش (المستمعین)

علم. کشیشان فرزندان عقل. صدیقان ـ فرزندان غیب . و سماعان ـ فرزندان فطانت .

و واجبات دهگانه عبارتست از : ترك بت‌پرستی ـ ترك دروغگوئی ـ ترك بخل و زفتی ـ ترك آدمکشی ـ ترك زناکاری ـ ترك دزدی ـ وآموختن علل‌واسباب جادوگری . وپایداری‌دردوچیز ، که‌یکی‌نداشتن‌شك وتردید در کیش‌ویکی‌هم‌سستی وفروهشتگی‌درکارباشد.

وچهار ـ یا هفت نماز را واجب دانست . باین‌ترتیب : که با آب روان ، یـا راکد مسح نماید. و روبروی‌آفتاب بایستد ، وبعد بسجده افتاده ، ودرسجده بگوید : مبارك است راهنمای فارقلیط[1]. پیامبر ما ، و مبارك است فرشتگان نگهبان او ، و مسبحان لشکریان پرتو افشان او ، این‌را درسجده که گفت ، برخیزد ، ودیگردرسجده نمانده، راست بایستد، سپس‌درسجدهٔ دوم بگوید : ـ بپاکی یاد شدهٔ توای مانی پرتوافشان و راهنمای ما ، که ریشه روشنائی ونهال زیستی، وشجرهٔ بزرگی هستی‌که تمامش بهبودی بخش‌است .

ودرسجده سوم‌بگوید: سجده کنم وتسبیح گویم، با قلبی‌پاك وزبانی راستگو ، خداوند بزرگی راکه پدر انوار وعناصرشان بوده، وبپاکی یادشوی ، ومبارکی تو ، وتمام عظمت، وعوالم مبارکی که‌آنها را بخود خواندهٔ ، و تسبیح گویند تورا مسبحان لشکریان تـو ، و ابرارتو ، وکلمه تو ، وعظمت‌تو ، ورضوان‌تو ، برای‌آنکه‌توئی‌تو، آن خداوندی که‌سربسر حق وحیات ونکوئی‌هستی.

درسجده چهارم بگوید : نمازگزارم ، وسجده نمایم ، برای همهٔ خـدایـان ، وهمه فرشتگانی‌که درسایه تو بوده ، وبرای همهٔ انوار، وهمه لشکریانی‌که تمامشان تعلق بـآن خداوند بزرك دارند .

سپس درسجده پنجم بگوید : سجده‌کنم ، ونمازگزارم ، برای لشکریان بزرگوار ، برای خدایان پرتوافشانی‌که بحکمت خود ، ظلمت را زده ، وراننده ونابودگردند.

درسجده ششم‌بگوید: سجده‌کنم، ونمازگزارم، برای پدر بزرگوار، همان بزرگوار درخشان، که از علمین[2] آمده است .

وتا سجده دوازدهم همین‌گونه سجده نماید ، وپس‌ازفراغت ازاین نمازهای دهگانه، نماز دیگررا شروع‌کند وآن نیز سجده‌هائی دارد، که ما نیازی بذکرآنها نداریم.

وقت نماز اول، درهنگام زوال است . نمازدوم ، میان‌زوال و غروب‌آفتاب . و پس

---

۱ـ رجوع شودبصفحهٔ ۵۸٤ این‌کتاب .

۲ـ علمین‌العلما ـ زمینی‌است بشام (منتهی‌الارب)

ازآن نماز مغرب است که بعد ازغروب آفتاب بوده ، وسپس نماز شام ، باگذشتن سه ساعت ازغروب آفتاب است . ودرتمام این نمازها ، و سجده‌ها باید همان کاریرا انجام دهد که در نمازاول ـ نمازبشیر ـ انجام داده است .

اما روزه : هنگامیکه آفتاب ببرج قوس درآید، وماه یکپارچه نـور گردد ، باید دو روز،روز، گیرند بی‌آنکه درمیان‌آن افطارکنند، وهنگامیکه ماه‌نورؤیت شود ، دوروزباید روزه گیرند ودرمیان‌آن افطارنکنند، وسپس، همینکه ماه نوسرزد ، وآفتاب دربرج دلوبود، پس‌ازگذشتن هشت روز، باید سی‌روز ، روزه گیرند ، ودرغروب هرروزافطارکنند.

روزهای یکشنبه را همهٔ مانویان ، وروزهای دوشنبه را خواص مانویان ، بامرمانی، گرامی دارند .

## اختلاف مانویان در امرامامت

## پس‌ازمانی

مانویان گویند : همینکه مانی بجنان‌النور پروازکـرد، پیش‌از پروازش ، سیس را جانشین خود قرارداد ، واوباقامهٔ این‌کیش و آئین کوشا بود تا از دنیا رفت ، وپس‌از او پیشوایانی که‌آمدند ، پیروی ازهمان رویه نموده ، وهیچگونه اختلافی باهم نداشتند تاآنکه دستهٔ بنام‌ـ دیناوریان‌ـ میانشان پدیدآمد، که برپیشوای خود ایراداتی گرفته ، واز اطاعتش خودداری داشتند . و در امرامامت و پیشواکه تمامیت‌آن در این بود که در بـابل منعقد گردد، وپیشوا نبایستی‌درجای دیگر باشد، مخالفت نموده،ودراین عقیده وسائرمخالفتهائی که ذکرش بیفایده است باقی بودند، تاآنکه ریاست برتمام مانویان بمهر تفویض گردید. واین امردر دوران ولیدبن عبدالملك ، وحکومت خالدبن عبدالله قسری برعراق بود . در این‌زمان مردی بنام زادهرمز بآنان پیوسته ، وپس ازمدتی ازآنان کناره‌گیری نموده ، و شخص با ثروتی‌بود، که چشم ازآن پوشیده، وبصدیقوت[1] رفت باین گمان که چیزهای‌ناروائی مشاهده مینماید، وقصد داشت بدنیاوریان ملحق‌شود که درماوراء نهربلخ[2] بودند. پس‌ازرسیدن بمدائن با مرد ثروتمندی که از کاتبان حجاج‌بن یوسف بود ، وبا او سابقه دوستی داشت . برخوردکرده . وبرای اوشرح دادکه چرا از میان مانویان بیرون‌آمده ، و قصد خراسان

---

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۵۹۰ همین‌کتاب .

۲ـ نهربلخ همان نهر جیهون است که تابلخ‌ده فرسنگ فاصله دارد (ر.ك معجم‌البلدان)

والحاق بدیناوریانرا دارد. این‌شخص گفت، خراسان‌تو، من‌هستم، ومن برای‌تو دراینجاصومعه میسازم ، و هرچه خواسته باشی برایت فراهم‌آورم ، او نیز نزد وی مانده ، و صومعهٔهم برایش ساخته شد .

زادهرمزبدیناوریان نوشت که برای‌آن صومعه‌رئیسی روانه دارند، درجوابش‌نوشتند: ریاست جز درمملکت بابل درجای دیگرنباید باشد[1] و چون کسیکه صلاحیت ایـن سمت را داشته‌باشد پیدا نکرد، خودمتصدی این کارشده،وزمانیکه رو بانحلال گذاشت ، یعنی‌مرگش فرا رسید، ازوی خواستند رئیسی برایشان معین نماید ، و او گفت مقلاص را همه میشناسید، و بمقام او پی‌برده‌اید ، ومن او را برگزیده دارم . ومطمئن بحسن تدبیر او دربارهٔ شما هستم ، و همینکه درگذشت همه باتفاق او را مقدم داشته ، ومانویان بدو دسته درآمدند ، مهریه ، ومقلاصیه .

مقلاص با سائر مانویان درکارهای دینی مخالفتهائی داشت که ازآنجمله ، وصالات[2] بود تاآنکه در دوران ابوجعفر منصور ، ابوهلال دیجوری از افریقیه آمده و بر مانویان ریاست یافت ، ودستورداد که مانویان گفتهٔمقلاص را در وصالات ترك کنند، وآنان پذیرفته، ودرهمین ایام شخصی بنام بزرمهر در میان مقلاصیان پیدا شدکه هواخواهانـی داشته ، و چیزهای‌تازه‌ازخود درآوردبود که بهمان گونه رفتارمیشدتاآنکه‌ریاست‌بابوسعید رجارسیده، وآنان را بعقیده مهریه در امر وصالات برگردانیده و وصالات در این‌کیش بترتیب سابق پایدار ماند ، و مردم بهمانگونه عمل میکردند ، تا درخلافت مأمون ، شخصی که گویانامش یزدان بخت بوده پیدا شده و درپارهٔ چیزها مخالفتهائی نموده ، و مردم دسته دسته بوی گرویدند .

واز خورده گیریهائی که مقلاصیان برپیروان مهر داشتند این‌است که میگفتند خـالد القسری مهررا براسترسوارکرده ، وانگشتر نقرهٔ بدستش نموده وخلعتی‌ازجامه‌های ابریشم رنگین بوی پوشانیده است .

رئیس‌مقلاصیان ، در دوره مأمون ، ومعتصم، ابوعلی سعیدبود ، و پس‌از مرگش‌کاتب اونصربن هرمزد سمرقندی جانشین او گردید، وبپیروان خود چیزهائی‌را اجازه‌داد که‌درآن کیش‌جائزنبوده، وباپادشاهان معاشرت میکردند وباآنهاهمسفره میشدند، وابوالحسن‌دمشقی یکی ازرؤساءآنان بود .

---

۱ـ این‌گفته ابن‌ندیم باآنچه‌که را پیش‌ازاین درمخالفت دیناوریان با تمرکزامامت در بابل ذکرنمود تهافتی‌دارد .(ر.ك.صفحهٔ ۵۹٤ این‌کتاب).

۲ـ وصالات جمع وصال بمعنی‌روزه داشتن دوروز بدون افطاراست (اقرب‌الموارد).

مانی درسلطنت بهرام پسرشاپور کشته شد، و پس‌ازکشتن ویرا دو نیمه کردنـد ، نیمی بریك دروازه ، ونیمهٔ را بردروازه دیگر درجندیسابور[1] آویزان داشتند، که این دوجا را ماراعلی وماراسفل مینامند ، گویند او در زندان شاپور ، و همینکه شاپور از دنیا رفت بهرام او را درآورد ، و بقولی در زندان مرده است ، ولـی در آویخته شدنش تردیـدی نیست وبرخی‌ازمردمان گفته‌اند که او هردوپایش کج ، وبقولی‌پای راستش کج بود .

مانی درکتابهای خود با سائرپیامبران مخالفت کرده، وخورد گیریهائی ازآنها نموده وآنها را درغگوشمرده ، وگویدکه اهریمنان برایشان تسلط داشتند ، و بزبـانشان سخن میگفتند ، و در چندین‌جا از کتابهایش گوید : آنان اهریمنانند . وعیسی‌راکه نزدماو نصرانیان مشهور است اهریمن دانسته است[2].

## گفتار مانویان درباره معاد

مانی گوید : اگرمرك بسراغ صدّیقی‌آید ، انسان قدیم ، فرشتهٔ را بصورت حکیمی راهنما بسوی او روانه دارد ، وسه فرشته با اوباشندکه باخودکوزه‌آب ، و جامه و تـاج و دیهیمی ازنور دارند، وجوانی‌شبیه بآن صدیق همراه‌آنها میباشد ، اهریمن و حرص وشهوت واهریمنان دیگرنیز براو ظاهر شوند ، وهمینکه صدیق‌آنها را مشاهده میکند از فرشتهٔکـه بصورت حکیم راهنماست ، وآن سه فرشته دیگریاری جوید ، آنها بوی نزدیك میشونـد ، چشم اهریمنان‌که بآنها میافتد پا بفرار نهند ، آنهاآن صدیق را بربایند ، جامه وتـاج و دیهیم را باو میپوشانند ، وکوزه‌آب را بدستش دهند ، و او را دریك ستونی ازستایش بفلك ماه نزد انسان‌قدیم، ونهنهه[3] ام‌الحیاة ، بهمان گونهٔکه درجنان‌النور بود می‌برند ـ وجسدش همانطور افتاده میماند، وآفتاب وماه ، والاههٔ تابان ، قـوای او را کـه آب وآتش و نسیم است ، بخود جذب کنند، وسپس بآفتاب درآید و درآنجا الاهه گردد ، و باقیماندهٔ جسدش راکه ظلمت محض‌است بدوزخ اندازند .

واماانسان ستیزه‌جوئی که این کیش،ونیکوکاری راپذیرفته وبااین‌دوچیز وصدّیقان

---

۱ـ جندیسابورـ رجوع شودبصفحهٔ ٤٤١ این کتاب .

۲ـ تهافتی‌باآنچه پیش‌از این‌درباره عیسی گفته دارد . (ر.ك. بصفحهٔ ۵۸۸ این کتاب).

۳ـ نهنهه ـ نهیب وبانگ زدن برای بیم دادن ومنع کردن (اقرب‌الموارد).

همراهی داشته ، هنگامی که مرگش سررسد. آن الاهدها که گفتیم حاضر گردند.واهریمنان نیز حاضر شوند . و او باستغاثه درآید ، و بکردار نیك خود، و نگهبانی که ازکیش و از صدیقان داشته، توسل جوید، وآنها ویرا از اهریمنان نجات دهند ، واو دراین عالم مانند کسی میماند که درخواب چیزهای هراس‌انگیز بیند، ودر گل ولای فرورفته‌باشد، واین حال ادامه دارد تاوقتیکه نوراو، وروح اوخالص شود ولائق پیوستن بصدیقان گردد، وجامه‌آنها، را، پس‌از مدتی که درحال ترددبود، بپوشد .

اما انسان گنهکار، که حرص وشهوت براو غلبه داشته ، وقتیکه مرگ بسروقتش‌آید، اهریمنان حاضرشوند، واوراگرفته وشکنجه وآزار دهند، وآن الاهات نیزحاضرشوند وآن پوشاکها رابا خود دارند، واوگمان‌کندکه برای نجاتش‌آمده‌اند ، درصورتی که‌آمدن‌آنها برای سرزنش ، و یادآوری‌کارهای زشتش بوده ، وقصد اتمام حجت را براو دارند ،که از همراهی وکمك‌بصدیقان خودداری مینمود . ودرهمین حالات‌آنقدردراین‌عالم‌میماند تاعاقبت کارش سررسد وبدوزخ سرازیر گردد .

مانی گوید: این‌است سه‌راهیکه، روان‌انسانی‌بآنها تقسیم‌شود: بهشت، برای صدّیقان. وعالم هول وبیم‌برای نگهبان کیش ویاوران صدیقان، وسومی دوزخ ، برای انسان گنهکار .

## چگونگی روز بازگشت پس‌از فناء عالم

## وصفات بهشت و دوزخ

مانی گوید : سپس انسان قدیم از عالم جدی[1] ، و بشیر ، از مشرق و بنای بزرك‌از یمن[2] ، وروح‌الحیاة ازمغرب‌آیند، وبراین‌ساختمان باعظمت‌که بهشت نوین است، بایستند و دوزخ را دور زده ، و درآن نظر اندازند، سپس صدیقان از جنان بسوی‌آن نورآمده ، ودرآن مینشینند، و پس ازآن باشتاب بمجمع‌الاهه روند ، وگرداگرد دوزخ ایستاده ، به گنهکاران نگاه‌کنند که زیر وزبر میشوند، وبا حیرت درآن دوزخ بناله درآمده‌اند . ودوزخ نمیتواند بصدیقان زیانی برساند ، وهمینکه چشم گنهکاران بصدیقان افتد، بلابه والتماس در آیند، وآنها هم جز سرزنش وملامت جوابی نمیدهندکه مفید فائدهٔ باشد ، وهمین‌امر بیشتر

---

۱ــ جدی ستاره‌ایست نزدیك قطب که قبله ازآن شناخته می‌شود . (اقرب‌الموارد)

۲ــ یمن‌آن قسمت از زمین‌های کودیست که در طرف یمین قبله‌است. (اقرب‌الموارد)

موجب پشیمانی گنهکاران گردد، واندوهی براندوهشان میافزاید، وتاابدبهمین گونه باقیمانند.

## نام کتاب‌های مانی

مانی دارای هفت کتاب است که یکی بفارسی ، و شش بسوری ـ زبان سوریا بوده، و ازآن جمله است :

کتاب سفر الاسرار ـ مشتمل بر چندین باب . باب ذکرالدیصانیین . باب شهادة بستاسف علی‌الحبیب . باب شهادة ... علی‌نفسه‌لیعقوب. باب ابن‌الارمله ـ که نزدمانی‌همان مسیح‌مصلوب است که یهودیان بدارش آویختند . باب شهادت عیسی علی‌نفسه فی یهودا. باب ابتداءشهادة‌الیمنی[1] بعدغلبه[2]. باب‌الارواح‌السبع. باب‌القول‌فی‌الارواح‌الاربع‌الزوال. باب‌الضحکة. باب شهادة‌آدم علی عیسی . باب السقاط‌عن[3] الدین. باب قول‌الدیصانیین‌فی‌النفس والجسد. باب الرد علی‌الدیصانیین فی‌نفس الحیاة . باب‌الخنادق الثلاثة . باب‌حفظ‌العالم. باب‌الایام الثلاثة. باب‌الانبیاء. باب‌القیامة. این بود محتویات کتاب سفرالاسرار. کتاب‌سفرالجبابرة مشتمل بر... کتاب فرائض‌السماعین. باب‌فرائض المجتبین. کتاب الشابرقان[4]ـ مشتمل بر، باب‌انحلال‌السماعین. باب‌انحلال المجتبین. باب انحلال‌الخطاة. کتاب‌سفرالاحیاء ـ مشتمل بر... کتاب فرقماطیا ـ مشتمل بر ...

## نام رساله‌های مانی

## و پیشوایان بعد از او

رسالة الاصلین. رسالة‌الکبرا. رسالة الهندالعظیمة. رسالة هیئی‌البر. رسالة‌قضاءالعدل. رسالة‌کسکر . رسالة فتق العظیمة . رسالة ارمنیه . رسالة امولیاالکافر . رسالة طیسفون فی الورقة. رسالة الکلمات‌العشر . رسالة‌المعلم‌فی‌الوصالات . رسالة وحمن فی‌خاتم‌الفم. رسالة خبرهات فی‌التعزیة. رسالة خبرهات فی... رسالة‌ام‌هم‌الطیسفونیه. رسالة‌یحیی[5] فی‌العطر. رسالة‌خبرهات فی... رسالة‌طیسفون الی‌السماعین . رسالة فافی... رسالة الهدی الصغیرة . رسالة سیس‌ذات الوجهین . رسالة بابل الکبیرة. رسالة سیس وفتق فی‌الصور. رسالة الجنة.

---

۱ـ ف (الیمین) . ۲ـ ش بی‌نقطه . ۳ـ ف (من) .
۴ـ ش بی‌نقطه . ۵ـ ش (عنی) .

رسالة سیس فی‌الزمان . رسالة سعیوس فی‌العشر . رسالة سیس فی‌الرهون . رسالة التدبیر . رسالة اباالتلمیذ . رسالة اربی[1] الی‌الرها . رسالة ابافی‌الحب . رسالة میسان فی‌النهار . رسالة ابافی ... رسالة بحرابا[2] فی‌الهول . رسالة ابا فی‌ذکرالطیب . رسالة عبدیسوع فی الهصینیات[3]. رسالة بحرابا[4] فی‌الوصالات . رسالة شایل وسکنی[5]. رسالة ابی‌فی الزکوات. رسالة حدایافی الحمامة . رسالة افقوربا[6] فی‌الزمان . رسالة زکوفی‌الزمان. رسالة سهراب فی العشر . رسالة الکرح و العراب . رسالة سهراب فی‌الفرس . رسالة ابی‌احیا[7] . رسالة ابی‌بسام المهندس . رسالة ابی‌احیا[8] الکافر . رسالةالمعمودیة . رسالة یحیی[9] فی الدراهم . رسالة افعند فی‌الاعشار الاربعة ـ وپس‌ازاینها ـ رسالة افعند فی‌السعد الاول. رسالة سوفی(فی) ذکرالوسائد. رسالة برحیا[10] فی‌تدبیر الصدقة . رسالة السماعین فی‌الصوم والنذر[11]. رسالة السماعین‌فی‌النارالکبری. رسالةالاهواز[12]فی‌ذکرالملك.رسالة السماعین‌فی‌تعبیر یزدان‌بخت. رسالة مینق(فی)الفارسیةالاولی.رسالة مینق‌الثانیه.رسالةالعشروالصدقات.رسالةاردشیرومینق. رسالة سلم و عنصراً . رسالة حطا . رسالة خبرهات فی الملك . رسالة ابراحیا فی الاصحاء والمرضی . رسالة اردد فی‌الدواب . رسالة اجافی الخفاف . رسالة الحملان النیرة . رسالة مانافی التصلیب. رسالة مهرالسماع. رسالة فیروز وراسین . رسالة عبدبال فی سفرالاسرار. رسالة سمعون ورمین . رسالة عبدبال فی‌الکسوة .

## شمهٔ از اخبار مانویان وگردشی

## که در شهرها داشتند واخبار روساءآنان

اول کسی که به شهرهای ماوراء النهر[13] از صاحبان دین ، غیر از سمنیه [14] درآمد ،

---

۱ و ۲ـ بی‌نقطه . ۳ـ ف(فی‌العصبأت) ٤ـ بی‌نقطه

۵ . ش (شائل‌وسلنی) . ٦ـ ش بی‌نقطه ۷ و۸ـ ف (ابراحیا)

۹ـ ش (عنی) ۱۰ـ ف (یوحا) ۱۱ـ ش (والتعذیر)

۱۲ـ ش (الاهوار) ۱۳ـ رجوع شود بصفحهٔ ۲۹ این‌کتاب .

۱٤ـ سمنیه ـ ر.ك. بصفحهٔ ٦۱٦ این‌کتاب ـ و اقرب‌الموارد، دارد ـ سمنیه ـ بضم‌سین‌و فتح‌میم، گروهی ازهندیانندکه دهری بوده و عقیده بتناسخ دارند ومنکردانستن چیزی ازروی خبرباشندباین عقیده که‌دانستن فقط بمشاهده‌امکان‌دارد، وسمنیه‌نسبتی‌است بسومنات که‌ازشهرهای هند است .

مانویان بودند . بدین جهت، که کسری وقتی، مانی را بقتل رسانید برمردمان مملکتش سخن گفتن ومباحثهٔ دراین کیش را حرام نمود، وپیروان مانی رادرهرجائی که بودند بقتل میرسانید، ازاینرو، همه پابفرار گذاشته واز رودخانه بلخ گذشته ، و بمملکت خان درآمده ، و همانجا اقامت نمودند . وخان در زبانشان لقب پادشاهان ترك است .

اقامت مانویان در ماوراءالنهر تا زمانی بود که رشته امور فارسیان از هم گسیخته و کار عربان قوت و رونقی پیدا کرده وآنان به شهرهای خود برگشتند، بویژهٔ دردورهٔ آشوب ایران ، و سرکارآمدن امویان . زیرا خالدبن عبدالله قسری به‌کارآنان اهتمامی از خود نشان میداد ، منتهی در این شهرها ریاست جز دربابل قابل تشکیل نبود ، و ازآنجا رئیس بهرجائی که میخواست، وامنیت داشت میرفت، وآخرین‌دستهٔ که ازآنها کوچ کردند،دردوران مقتدر بود ، که برای حفظ جان خود به خراسان کوچ کردند. وباقی‌ماندگانشان‌پرده‌پوشی داشتند ، و در شهرها پراکنده بودند . در سمرقند در حدود پانصد نفر جمع شده و شهرتی پیدا کردند ، و والی خراسان در مقام کشتن آنها برآمده ، ولی پادشاه چین، بگمانم‌صاحب تغزغز[1] بود، کسی رانزدآن والی‌فرستاده،وپیغام‌داد، درمملکت من‌مسلمانانی‌هستند که‌چندین برابرآنهائی باشند که‌کیش مارا داشته، ودر مملکت شما هستند، وسوگند یاد میکنم، هرگاه یکی ازآنهاکشته شود، تمام اینهارا خواهم کشت،ومساجدشان راویران‌خواهم کرد،ومحافظت ازآنها را درشهرهای خود بردارم تاکشته شوند ، والی‌خراسان ازقصدخودمنصرف شده،واز آنها جزیه گرفت. وبتدریج درنقاط اسلامی رویکمی گذاشتند . اما در مدینةالسلام همینقدر میدانم که دردوران‌معزالدوله درحدود سیصد نفر بودند ولی‌درزمان ما پنج‌نفرهم نیست.واین مردمان را اجاری نامند[2]، و در شهرهای سمرقند وصغد[3] بویژه نونکت[4] هستند .

---

۱ــ تغزغز از اقوام ترکند که عرب‌آنانرا باین نام خوانده وچنین‌بنظرآید که‌قوم‌قرقز باشندکه ازاقوام صحرانورد ترکند ودر مرزچین وترکستان اقامت دارند (ر.ك. قاموس‌الاعلام ترکی) وحدودالعالم ـ تغزغز ـ را ـ طقوزاوغوز ـیعنی ـ نه‌قبیله ـ ازترکان دانسته، ومفصل نوشته (حدودالعالم ترجمهٔ میثورسکی، ص ۲۶۳ ببعد) .

۲ــ ظاهراً ازماده‌ـجارـوبمعنای منحرفان ازراه‌است (ر.ك. اقرب‌الموارد).

۳ــ رجوع شود بصفحهٔ ۳۰ این‌کتاب .

۴ــ نونکت ظاهراً نوکند واز دهات سمرقند است (معجم‌البلدن) .

## نام رؤسا مانویان که

## در دورهٔ عباسیان وپیش از آن بودند

جعد بن در هم ، که مروان بن محمد را باو نسبت دهند ، و مـروان جعدی گویند ، و سمت آموزگاری مروان و فرزندانش را داشته ، و او را بزندیقی درآورده و هشام‌بن عبدالملك در دوره‌خلافت خود اورا مدتها درزندان نگاهداشته، وسپس بدست‌خالد بن‌عبدالله قسری او را بقتل رسانید . گویند خانواده جعد عریضهٔ بهشام داده ودر آن از ناتوانی‌خود وطول مدت حبس جعد شکایت‌کرده‌بودند، هشام گفت مگراوهنوز زنده است، وبخالد دستور کشتن او را داد . و خالد در روز عید قربان او را ـ بجای قربانی‌کشت ، و این مطلب را بامر هشام بر منبر اعلام‌داشت . زیرا خود او یعنی خالد متهم‌بزندیقی بود، برای اینکه مادرش نصرانی ومروان جعد هم از زندیقان بشمار میرفت . واز متکلمان رؤساءآنان که تظاهر باسلامیت داشتند و درباطن زندیق بودند ابن‌طالوت ، و ابوشاکر ، پسربرادر ابوشاکر ، وابن اعدی حریزی و نعمان ابن ابوالعوجاء ، و صالح‌بن عبدالقدوس‌بودندکه کتابهائی در تأیید دوگانه پرستی ومذاهب اهلش دارند و بسیاری از تألیفات متکلمان را در این‌خصوص نقض وردکرده‌اند .

و از شاعران : بشاربن‌برد ، واسحاق بن‌خلف ، وابن‌سابه ، وسلم‌خاسر ، وعلی‌بن خلیل ، وعلی بن‌ثابت ، بودند، و ازکسانیکه در این اواخر باین امر شهرتی پیداکردند: ابوعیسی وراق ، وابوالعبـاس ناشئی ، وجیهانی محمدبن احمد است [1] .

## پادشاهان و رئیسانی‌که

## رمی بزندقه میشدند

گویند تمام برمکیان ، جز محمدبن برمك، درشمار زندیقان بودند، ودرباره‌فضل‌و برادرش نیز همین راگفته‌اند . محمدبن عبیدالله‌کاتب مهدی نیز زندیق بود، وخود او بآن اعتراف‌کرد ، ومهدی ویرا بقتل رسانید .

بخط برخی از اهل این مذهب خواندم‌که مأمون نیز ازآنها بوده ، ولی دروغ‌گفته است . وگویند محمدبن عبدالملك زیات‌را نیز زندیق میدانستند .

---

۱ـ ش درحاشیه دارد (عورض) یعنی مقابله‌کردید .

## رؤساء این مذهب

## در دولت عباسیان

ابو یحیی رئیس . ابوعلی سعید . ابوعلی رحا . یزدان بخت . و این کسی است که مأمون ویرا از ری احضار کرد، پس از آنکه زینهارش داد . ومتکلمان ویرا مجاب نمودند. مأمون بوی گفت ، ای یزدان بخت ، اگر آن زینهار در میان نبود ما را با تو کارهائی بود ، یزدان‌بخت گفت ، ای امیر مؤمنان نصیحتت را شنیدم وگفتارت پذیرفته است، ولی تو از آن کسانی نیستی که کسی را مجبور بترك دین بنمائی ، مـأمون گفت چنان است که میگوئی . وهنگامی که اورا احضار داشت ، برای اوجائی را مقرر کرده بود که کسی مجاز درگذشتن از آنجا نبود و نگهبانانی ویرا محافظت میداشتند تا نباداکشته شود .

ویزدان بخت مردی فصیح وسخن پردازی بود.

## رؤساء آنان

در زمان ما ریاست بسمرقند منتقل گردیده ، ودرهمان جا منعقدمیگردد، درصورتیکه جز در بابل درجای دیگری قابل انعقاد نبود ، واکنون رئیسشان در آنجا ...

## دیصانیان [1]

رئیس این گروه را از این جهت دیصان خوانند که درکنار نهری بهمین نام متولد گردید . و او پیش از مانی بود ، ومذهبشان بهم نزدیك ، و تنها در اختلاط نوربا ظلمت اختلاف دارند ، و دیصانیان هم در این باره دو فرقه شده‌اند ، یك فرقه باین عقیده‌اند که نور از روی اختیار با ظلمت آمیخت تا آنرا اصلاح کند ، و همینکه در آن جای گرفته،و خواست از آن بیرون آید ، نتوانسته و برایش دشوار گردید . فرقه دیگر عقیده دارند ، نور همینکه احساس خشونت و بدبوئی ظلمت را نمود ، خواست از آن درآید ، بی‌اختیار با آن بکشمکش درآمد ، همچنانکه کسی که در چیز چندین پهلودار و تیزی برود، هرقدر بخواهد آنرا از خود دور سازد بیشتر در آن فرو رود ، ابن دیصان عقیده داشت که

---

۱ــ در نسخه ـ ش ـ از دیصانیان تا (مرقیون کتاب انجیلی دارد) افتاده است .

نور از یك جنس ، وظلمت از جنسی دیگر است ، و پارهٔ از دیصانیان بـر آنانند که ظلمت ریشه و اصل نور بوده ، وگویندکه نورحساس وعالم ، و ظلمت ، بعکس آن ، نادان و بی احساس است ، باین جهة از هم نفرتی دارند .

پیروان ابن‌دیصان در قدیم اطراف بطائح [1] بودند ، وچند دستهٔ از آنان، در چین ، وخراسان پراکنده شده وصومعه و اجتماعاتی نداشتند ، ومانویان خیلی ازآنهابیشتر بودند تألیفات ابن‌دیصان : کتاب النور والظلمة . کتاب روحانیةالحق . کتاب‌المتحرك والجماد، و بجز اینها، کتابهای دیگر هم دارد . ورؤساء این گروه‌را کتابهائی است که بدست‌نیاورده‌ایم.

## مرقیونیان

پیروان مرقیون ، پیش از دیصانیان وگروهی هستندکه بیش ازمذهب مانی ودیصانی، بنصرانیت هماهنگی داشتند ، وعقیده‌شان این بودکه نور و ظلمت دو اصل باستانیست و یك هستی ـ سومی در این میانست‌که با آنها امتزاج و اختلاط دارد ، وخداوند را منزه ازشر دانند ، گو آنکه آفرینش اشیاء خالی ازشر نیست . ولی‌خداوند بالاتر از این‌مراتب‌است.

در ـ هستی ـ سوم اختلاف دارندکه چیست ، گروهی آن را حیات ، وعیسی‌دانند. گروهی عیسی را فرستادهٔ ـ هستی ـ سوم پندارند ، و این‌هستی را آفریدگار اشیاء بامر وقدرت خود دانند ، ودر عین‌حال همه برآنندکه عالم‌حادث است وصنعت درآن نمایان‌بوده و در این‌باره شك وتردیدی وجود ندارد ، وعقیده دارند ، کسیکه ازچیزهای بدبو، ومستی بخش ، دوری‌جوید، وهمیشه باخدا باشد ، وروزه را ترك نکند، ازدام شیطان رهائی‌یابد، از این گروه حکایات گوناگون وپیچ درپیچ بسیاری نقل‌شده‌است . مرقیونیان‌خط مخصوصی دارندکه‌کتابهای مذهبی خود را با آن مینویسند [2] ، وخود مرقیون‌کتاب انجیلی داردکه نام آنرا ... و پیروانش راکتابهائیست‌که جز خداکسی نداندکجاست ، و این گروه خود را ز پر پردهٔ نصرانیت پنهان داشته ، و دستجاتی از آنها در خراسانند ، ولی مانویان ، از آنان‌آشکارتر و نمایانترند .

---

۱ــ رجوع شود بصفحهٔ ۲۱۲ این‌کتاب .

۲ــ از اول‌مرقیونیان تا اینجا در نسخه ـ ش ـ که ما داریم افتاده است .

## ماهانیان

دستهٔ از مرقیویانند ، که در پارهٔ ازامورمخالف ودرپارهٔ موافق بوده ، وبامرقیونیان در همه حالات موافقت دارند ، جز در امر نکاح ، وقربانی ، ومسیح را معدلی میان نور و ظلمت دانند ، وجز این ، دربارهٔ آنان چیزی نیافته‌ایم .

## جنجیان

مردمانی از پیروان جنجی جوخانی [1] میباشندکه در اول بت پرست‌بود ، ودربتخانه زنجلیج[2] مینواخت ، سپس از آن مذهب روگردانیده ، واز خودمذهبی درآورده، و براین بودکه پیش از نور وظلمت ، چیزی وجود داشته ودر ظلمت دوصورت ، نرینه و مادینه[6]بود وگویدآن‌نرینه‌بازوجهٔ خود درظلمت‌میزیست، تاآنکه درمادینه نوری‌پدیدارشد. وعالم‌احیاء کمی از آن نور را ربودکه مانندکرمی بحرکت درآمد ، وببالا رفت ونور آن‌رابوسیده ، و ازنور خود مقداری بآن پوشانید ، پس از این ، آن‌کرم از نور جداگردیده و مقداری از نورش را ربود و بجای‌خود برگشت ، و ازآن‌مقدار نوریکه ازطرف نور براوپوشانیده شده بود، آسمان ، وکوهها ، وزمین ، وسائر چیزها راخلق[3]کرد، وعقیده دارندکه‌آفتاب ملکهٔ عالم است ، ومعتقدات دیگر هم دارندکه ما از شرح آنها استغفار جوئیم ، و از آنان کتابی نیافته‌ایم .

## گفتار خسرو آرزومقان

این شخص نیز ازمردم جوخی ، واز دهکده‌ایست‌که‌کنار نهروان قراردارد، وبامر و دستور او پیروانش جامه‌های زیبائی میپوشیدند ، و خود را آرایش نموده و تفاخری در این‌کار داشتند . و اوعقیده داشت‌که نور زنده وجاوید است ، ودرخواب بودکه‌ظلمت چون پوششی بر آن پیچیده و مقداری از آن‌را ربوده و بجـای خود بـر گشت . نور یك الاهة بنام ـ ابن‌الاحیاء ـ آفریده و باو گفت ، میروی وآن مقدار نوری راکه ظلمت ازمن‌ربوده است پس گرفته و برای من‌میآوری .

---

۱ــ جوخا ـ نام نهر ودهستان بزرگی در اطراف بغداد است (معجم‌البلدان) .
۲ــ زنجلیج معرب زنگلیجه ــ زنك وجرس کوچك است (فرهنگ نفیسی) .
۳ــ ف (فخلعت) ش (فخلقت).

ابن الاحیاء که بظلمت رسیده و بآن برخورد کرد یك سائیدگی در آن حاصل شد و دراثر قوت نوری که درآن دمید ، دوموجود نرینه ومادینهٔ ازآنها پدیدآمد ، و او بسوی نور ، و همان معدن حیات و نفوس برگشته ، واز آن مقداری نور گرفته وبآن دو نوزاد پوشانید ـ وگوید ـ از همان آبی که چکیدهٔ آن سائیدگی بود ، این آسمانها ، و زمینها و هرچه درآنست ، از ستارگان و دریاها وکوهها ، آفریده شد . و او بعیسی طعنه میزد، و او را عاجز و ناتوان میشمرد ، و مذهبش را پنهـان میداشت ، وکتابی ندارد ، و این سخنان از او و یارانش در خاطره‌های مردم مانده است : مائیم آن کسانیکـه در این عالم دستهٔ مهیا ساختیم ، و مال فراوانی از دنیا ربودیم ، پس ازآن عمانی[1] شدیم ، و برودخانه رفتیم ، سیاه بودندکه با خود بردیم ، و سفید بودندکه با خودآوردیم ، وآنها را درخشان و تابان برگرداندیم . و این سخنانرا با آهنگ موزونی بآواز میخوانند ، و در این امر مذهبشان شباهت بمذهب حرنانیان دارد .

## رشیان[2]

عقیده‌شان اینست که جز ظلمت چیز دیگری نبوده، و درمیان آن آب، و درمیان آب، باد، ودرباد، رحم، ودررحم،مشیمه[3]، ودرمشیمه، تخم، ودرتخم، آبی‌زنده، ودرآن آب زنده، ابن‌الاحیاء بزرگ ، بود ، و ببالا رفت ، واین صحراها و چیزها ، و آسمانها و زمینها ، وخدایان را ،آفرید ،وگوید ، پدراو که ظلمت‌بود ازاین‌کار باخبر نشد. واوببائین‌برگشت.

## مهاجران

این گروه معتقد بغسل تعمید[4] و قربانی و هدیه‌دادن بوده ، و عیدهائی دارند ، ودر صومعه‌های خودگاو وگوسفند ، وخوك قربانی کنند . و زنان خود را از پیشوایان خـود باز ندارند ، و زناکردن را زشت میدانند .

---

۱ ـ متن عربی دارد (فعمنا) که باید نون‌آن با تشدید باشد و ظاهراً از ـ عمن ـ یعنی بعمان رفتن باشد (ر.ك. اقرب‌الموارد) . ۲ـ هویت این شخص بدست نیامد .

۳ـ مشیمه ، پوستی که بچه رحم درآنست (فرهنگ نفیسی) .

٤ـ تعمید ـ درآئین مسیحیانست که کودکان یاکسانیکه بدین عیسوی درآیند طبق‌مراسم مخصوصی غسل دهند (فرهنگ فارسی‌آقای دکتر معین) .

## کشطیان

قائل بقربانی ، وشهوترانی وحرص و مفاخرت بوده ، وگویند : پیش از هرچیزی یکزندهٔ بزرگواری بودکه از نفس خود پسری‌آفریده . و او را نجم‌الضیا نامید ، و آن‌را زندهٔ دومی - خواند . و بقربانی‌کردن ، و هدیه‌دادن ، و چیزهای نیکو ، اعتقاد دارند .

## مغتسله

این گروه در اطراف بطائح[1] زیاد هستند ، و از صابئیان بطائح بشمار میروند ، و قائل بشستن هرچیزی هستند، و خوراکیهای خود را میشویند ، و رئیس خود را ـ حسیس دانند ، واوست که پایه‌گذار این ملت بوده ، و عقیده داشت‌که این دوعالم مرکب از نرینه و مادینه است ، بقولات[2] بشریعت‌آنها نرینه ، واکشوت[3] بشریعت آنها مادینه بوده ، و درختان رگ و ریشه‌آنهاست و از این قبیل گفتارهائی دارندکه درحکم خرافات است . و شاگردی هم بنام شمعون داشت و این گروه با مانویان در بودن دواصل موافقت دارند ، و پس از این ازآنها جدا میشوند . ومیانشان - تا امروز - کسانی هستندکه بستارگان تعظیم و کرنش‌کنند .

## حکایتی دیگر درباره صابئیان بطائح

این گروه‌کیش نبطیان[4] باستانی را دارند و ستارگان راگرامی شمرند ، و دارای تمثالها و بتهائی بوده ، و از صابئیان حرنانی بشمار میروند ، و پارهٔ هم‌گفته‌اندکه این گروه ازآنها نیستند نه‌باجمال و نه بتفصیل .

## گفتار ـ ای و عملکما[5]

این گروه عقیده دارندکه وجودات چهارندکه هیچکدام شباهتی باهم ندارند ، اولی

---

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۲۱۲ این‌کتاب . ۲ـ دانه‌گیاهی ، از قبیل نخود و لوبیا و باقلا وغیره (فرهنگ فارسی‌آقای دکتر معین) .

۳ـ اکشوت ـ یا اکشوث ، تخم‌کتان (فرهنگ نفیسی) .

٤ـ رجوع شود بصفحهٔ ۱۹ ـ این‌کتاب . ۵ـ ظاهراً غلط است چون ای‌وعملکا ـ انی‌وعلکا ـ و عملکا نیزخوانده شده . و احتمال میرود ـ انی وعلکما ـ باشد . وعَلکم ـ چون جعفر ـ مرد فربه و تنومند . وعُلکم ـ چون قُنفذ ـ شدید و سخت. از شتر و غیرشتراست (ر. ك. تعلیقات فلوگل ـ ص ۱۷۸ ـ و ذیل اقرب‌الموارد) .

را حوسطف[1] عظیم ، دومی را ـ ریمان ـ و سومی‌را ـ وردود زندهٔ مادینه ـ و چهارمی‌را ـ اسمایحین ـ مینامند ، وبرآنندکه اینها پیش از زمین وآسمان ، و هـرچیز دیگر در این عالم بودند ، وسه‌موجود ازآنها حوسطف را دعوت‌کردند تا رئیس‌آنها بشود ، وپس ازآن در میانشان اختلافی دست دادکه ازآن اختلاف ، شرها وگناهها پدیدآمد .

## گفتار شیلیان

شیلی از مغتسله بود ، ولی باآنان مخـالفتهائی داشت ، و جامه نیکو[2] میپوشید ، و خوراکیهای خوبی میخورد ، و تمایل بمذهب یهود داشته وبآن عمل مینمود .

## گفتار خولانیان

این گروه از پیروان ملیح خولانی[3] شاگرد بابك پسر بهرامند ، بابك شاگرد شیلی و از موافقان با او بود ، ولی نسبت بیهودیان توقف داشت .

## ماریان و دشتیان

رئیسشان ماری اسقف بود[4] و این گروه بمذاهب دوگانه پرستان نزدیکند، و قربانی را حرام نمیدانند ، و دشتی از پیروان ماری بود ، وسپس با او مخالفت‌کرد .

## اهل خیفةالسماء[5]

رئیسشان ـ اریدی ـ بود : و در تیسفون ، و بهرسیر[6] مقیم ، و بسیار باثروت

---

۱ــ Khvastuvaneft (ر.ك. ایران درزمان ساسانیان چاپ دوم ص ۲۲٤) .

۲ــ ف (یلبس الخشن) ش (یلبس الحسن) . ۳ــ خولان ـ بضم اول و سکون ثانی از شهرستانهای یمن است ، و نزدیك دمشق نیز دهکدهٔ باین نام بوده کـه ویران شده و آثارش باقیست (معجم‌البلدان) .

٤ــ هویت این شخص بدست نیامده وبعید است که مارماری رئیـس مارونیان ـ یا ماری اسحاق باشد .

٥ــ اهل خیفةالسماء ــ بدست نیامد .

٦ــ بهرسیر ـ از نواحی بغداد ، و نزدیك بمدائن است (معجم‌البلدان) .

بود ، ویك یهودیرا فریب داد که برایش ـ کتب‌الانبیاء والحکماء ـ نوشت ، و ازخودکیش‌و وآئینی درآورده ، ومردم را بآن دعوت کرد. و درگوشه وکنار تیسفون گروهی از پیروان مذهبش میباشند .

## آسوریان

رئیسشان را بوسقطیری[1] بن‌اسوری میگفتند ، و این مـردم بکار حمل ونقل اموال و کاسبی اشتغال داشتند و با یهود در پاره چیزها موافق ، و در پاره چیزها مخالف بوده ، و تظاهر بملت عیسی مینمودند .

## گفتار اوردجییان

این گروه دریا راگرامی و بزرگ دانند ، وگویند دریا وجود باستانی است که پیش از هرچیزی موجود بوده ، وهمینکه بتلاطم درآمد کفی ازآن نمایان شد ، و بادکـه آنرا دید ، خانه درآن ساخته، و همانجا مسکن کرده و هفت تخم درآن گذاشت . و ازآن هفت تخم، خدایان هفتگانه پیدا شد ، و یکی ازآن خدایان‌را ـ نشابه ـ[2] خوانند ، باین‌عقیده، که در دریا غوطه‌ور شده ، و چون تیر ، با شتاب از آن بیرون‌آمد. واو ،کوثر[3] را آفرید که‌آنرا ـ ثل[4] نامند ، و درآن ثل رودخانهٔ بزرگی روان داشت که نامش فرات بزرگست وبرآن ثل‌شاخهٔ درخت سدر[5] راکاشت . وگویند : ازآن تخمها ، از یکی‌نشابه ، واز یکی مریاس(السس)[6] وازسومی ـ اسیرو[7] و از چهارمی ـ ثاح[8] واز پنجمی ـ سیدةالعالم ، و از ششمی ـ فتی ـ و از هفتمی ـ شب و روز ـ پدید آمده ، وثاح[9] بر مریاس[10] درآمده و او را

---

۱ـ ف (ابن سقطیری) . ۲ـ نشابه ـ تیر (فرهنگ نفیسی) .

۳ـ تپهٔ از خاك ، و نام نهری در بهشت (اقرب‌الموارد) .

٤ـ خاك رویهم انباشته (اقرب‌الموارد) .

٥ـ سدر ـ درخت کنار (فرهنگ نفیسی) .

٦ـ ف (المریاش ـ ؟) ش ـ المریاس ـ باضافه‌کلمهٔ‌که نامفهوم است ومریاس شاید از مرس بمعنی بازی با زنان است (ر.ك. ذیل اقرب‌الموارد) .

۷ـ ف (استبرق) . ۸و۹ـ ف (التاج) .

۱۰ـ ف (المریاش ـ ؟).

نشانده ، وسپس تمام این عالم را با تمام چیزهائی که دارد بوجودآورد . این مردم ، دریا راگرامی دارند، وعقیده دارندکه اوخدای بزرگ ت . وگویند درکنارهای دریا دستجاتی از این‌مردم زندگانی کنند، ولی‌ما ازآنهاکسی را ندیده‌ایم، وآنانرا سخنان شگفت‌انگیزی است‌که شبیه خرافات بوده، و برعایت اینکه‌کتاب ما بدرازا نکشد از شرح آن خودداری نمودیم .

## نام فرقه‌هائیکه میان عیسی علیه‌السلام

## و محمد صلی‌الله علیه واله بودند

محمد بن اسحاق گوید : قحطبی[1] در ردی‌که برنصاری دارد این فرقه‌ها را ذکر کرده است: ملکیه[2]، نسطوریه[3]، یعقوبیه[4] ، صامیه[5] ،کنثانیه، بهانیه . الیانیه[6]، مارونیه[7]،

۱ــ قحطبی، احمدبن محمدبن قحطبی ، و اسفراینی او را در زمان جبائی دانسته است (نقل از تعلیقات فلوکل ص ۱۷۸) .

۲ـ پیروان ملکاکه در رم ظهورکرد، و برآن استیلا یافت (ر.ك. ملل ونحل‌شهرستانی ج ۲ــ۳۹) .

۳ــ نسطوریـه ، پیروان نسطور حکیم‌که در زمان مأمون ظاهر شد و در چهار انجیل نظریاتی ازخود داشته ، وگویند ، انتساب بنسطوریوس‌کشیش قسطنطنیه دارندکه میگفت مریم خدائی نزاد ، بلکه انسانی زائید (ر.ك. ملل ونحل شهرستانی ج ۲ ص ٤٤) .

٤ــ یعقوبیه ــ پیروان یعقوب برذعانی هستندکه از راهبان قسطنطنیه بود (ملل و نحل شهرستانی ج۲ــ ص ٤٨) .

٥ــ صامیه ـ ظاهراً صیامیه‌اندکــه از جنبهٔ زهد و تقوی ، از هرخوراکی و آشامیدنی خودداری داشتند (ملل‌ونحل شهرستانی ج۲ ـ ص ۹۲) .

٦ـ پیروان الیانندکه پیش از اجتماع در نیقیه بــود ، و میگفت مریم بعیسی نه ماه آبستن نبود ، و او چون‌آبی‌که از ناودان بریزد بشکم مادر آمد ، وگذشت ، برای آنکه ـ کلمه ـ بگوشش دمیده شد و از جائیکه بچه بیرون‌آید خارج‌گردید (ملل و نحل شهرستانی ج ۲ ص ۳۸) .

۷ـ مارونیه ــ پیروان مار مارونندکه درکورشیه ـ شمال ـ سوریا تارك دنیا بود ، و فضائلش شهرتی داشته ، و او پدر مارونیانست (ر.ك. اعلام‌المنجد) .

سالیه[۱] ، اربوسیه[۲] ، مثانیه[۳] ، دیصانیه[۴] ، مرقیونیه[۵] ، اجرعانیه ، مقداموسیه[۶]، ماقادونیه ، یماسیه ، غولیه ، نولیه[۷]، ارباغوسیه ، عطاحریه ، هیلانیه[۸] ، باکولیه ، بولقانیه[۹] ،محرانیه، وسوروانیه، سادرمیه، علانشیه ، افخاریه، یونانیه ، حاوحسیه ،انسیه[۱۰] ، کوارکیه، بقالیه ، ردویه، عولیه، اطرسونیه ، لوعانیه ، قیراطسیه ، سمغسانیه[۱۱]ـاثرنیه،ارطماسیه، سابانسیه ، باونطینیه، اسحاقیه[۱۲]، ثمانیه[۱۳] ، مولیانیه، اقولیارسطیه ، اوطاخیه، بوالنطریه ،بقالوسیه ، هرمسیه، ملوریه ، باقوریه ، آدمیه ، نسطونیه ، عنزویه ، نفسانیه ، حسبیه ، دیقطانیه[۱۴] .

## مذاهب خرمیه[۱۵] و مزدکیه

محمدبن اسحاق گوید : خرمیان دو گروهند ، خرمیان اول که نامشان محمره بود،

---

۱ــ سالیه ــ ظاهراً سبالیه یا سابلیوسیه‌اندکه پیروان سابلیوس کشیش در قرن سوم میلادی بودند ، (ملل ونحل شهرستانی ج۲ ص۳۸) .

۲ــ اربوسیه ـ ظاهراً اریوسیه است که پیروان اریوس بزرگترین شاگرد ماربطرس بود (ملل ونحل شهرستانی ج۲ ص ٤۲) .

۳ــ رجوع شود بصفحه ۵۸۲ این کتاب .

٤ــ رجوع شود بصفحه ٦۰۲ این کتاب .

۵ــ رجوع شود بصفحه ٦۰۳ این کتاب .

٦ــ مقداموسیه ـ یا مقدانوسیه پیروان مقدونیوس بطریق قسطنطنیه ( ملل و نحل شهرستانی ج۲ ص ۳۸) .

۷ـ نولیه ؛ شاید بولیه ، و از پیروان بولس شمشاطی هستندکه ازکشیشان قرن سوم میلادی بود (ملل ونحل شهرستانی ج ۲ ص ۳۹) .

۸ــ هیلانیه پیروان هیلانه مادر قسطنطین (ر.ك اعلام‌المنجد ـ لاروس) .

۹ـ بولقانیه ، شاید الفانیه باشندکه فرقهٔ از یهود است (شهرستان ج۲ ص ۳۰) .

۱۰ــ انسیه ـ شاید همان انشینه است‌که در فن دوم این مقاله آمده (ر.ك. ص ٦۲۳ این‌کتاب) .

۱۱ـ سمغسانیه ، شاید پیروان شمعون‌الصفا معروف بسمعان قانونی باشند (ر. ك. ملل و نحل شهرستانی ج ۲ ص ۳۵) احتمال میرود سمغسانیه تصحیف شدهٔ سمعانیه باشد .

۱۲ـ اسحاقیه ـ پیروان ماراسحاق ــ یا اسحاق‌کبیرندکه ملقب ببرنی قدیس، و ازنژاد ارمنیان بود (ر.ك. ملل‌ونحل شهرستانی ج۲ـص٤٤) .

۱۳ـ ظاهراً مکرر است .

۱٤ــ رجوع شود بمقدمه این‌کتاب زیرعنوان ، تحقیقاتی‌که بی‌نتیجه ماند .

۱۵ـ در فلوکل همه‌جا ـ خرمیه ـ آمده درصورتیکه معروف و صحیح خرمیه وخرمیان بوده وماهم بتبعیت از این شهرت همه‌جا ــ خرمی و خرمیان ــ ذکر کردیم . در تعلیقات فلوکل ص ۱۷۹ در نسخه بدل ـ خرمی ــ و خرمیه ــ ذکر شده است .

و در اطراف کوهستان میان آذربایجان ، ارمنستان ، شهرستان دیلم ، همدان ، دینور ، و همچنین میان اصفهان، اهواز پراکنده، و مجوسیانی بودند که باین کیش گرویده ، وبلقطه[1] شهرت یافته، ورئیسشان مزدك باستانیست ، و اوآنان را وادار کرد که بلذائذ و شهوترانی، و خوردن ، ونوشیدن ، ومواسات ، وآمیزش باهم گرایند ، وبهمدیگر زور گوئی واستبداد نداشته باشند، و در زن وخانواده باهم شرکت کنند، وکسی‌را ازآمیزش بازن مرددیگرباز ندارند، و با این‌وصف، بکردارنیك، وترك آدمکشی. وآزارنرساندن بمردم معتقد بوده و در میهمانی رفتاری از خود نشان میدادند که در هیچ ملتی دیده نمیشد . اگر میهمانی را بخانه می‌خواندند هیچ روگردانی از خواسته‌های او ـ هرچه باشد نداشتند ، وهمین رویه را نیز مزدکی داشت که در دوران قباد پسر فیروز ، ظهورکرده و انوشیروان ویرا با پیروانش بقتل رسانیدکه اخبارآن . معروف و مشهور است .

بلخی،درکتاب عیون‌المسائل‌والجوابات ـ اخبار خرمیان‌ومذهبشان ، وشرابخواری، و شهوترانی وطرز عبادتشان‌را جمع کرده ولازم نمیدانیم چیزهائیرا ذکر نمائیم که دیگران برما سبقت جسته‌اند .

## اخبار خرمیان بابکی

رئیس خرمیان بابکی ، بابك خرمی است و او بپیروان خود میگفت : خدا ، منم، ودر مذهبش کشتن وربودن و تصرف اموال دیگران ، وجنگ ، و بریدن گوش و بینی روا بود ، درحالیکه پیش از او خرمیان بچنین کارهائی آلودگی نداشتند .

## اسباب پیدایش ، و سرکشیها و جنگهای او

## و جائیکه کشته شد

واقد بن عمروتمیمی که اخبار بابك را جمع کرده گوید : پدر بابك از مردم مدائن و کارش روغن فروشی بوده ، و بمرز آذربایجان آمد و در دهکده بلال‌آباد از بلوك میمد[2] اقامت نمود ، وکوزه روغن را بدوش میکشید ، درآن دهستان دوره گردی میکرد .

---

۱ــ لقطه بمعنی مال بیصاحب است ، و احتمال دارد ــ لقیطه ــ باشدکه بمعنی فرومایه و پست ـ است (ر.ك. اقرب‌الموارد) .

۲ــ میمد ، نام کوه و شهری درآذربایجان است (معجم‌البلدان) .

وی بازنی‌که از یك چشم‌کور بود . و مادر بابك است معاشقه داشت ، و مدتها با وی عمل ناشایست انجام میداد. ودر اثنائیکه هردو بگوشه دور افتادهٔ ازآن دهکده ، میان بیشهٔ بشراب‌خوارگی مشغول بودند ، چند نفر از زنان‌آن دهکده برای برداشتن آب از چشمهٔ که درآن‌بیشه بودآمده ، وصدائی بآهنگ نبطیان شنیده . وبآن سوی رفته، وبرآنان هجوم‌آوردند ، آن بنده خدا پابفرار گذاشت ، وآنها از موی سر مادر بابك گرفته واورا بدهکده‌آورده وآبرویش را بردند .

واقدگوید : پس ازاین ماجرا ، روغن فروش نزد پدرآن دختر رفته و خواستگاری از دخترش نموده ، و پدر بازدواجشان رضایت داد . وبابك از این زن بدنیا آمد . سپس در یکی از مسافرتهایش بکوه سبلان[1] شخصی‌که دنباله‌گیری از او داشت ، زخمی بوی‌زده وهمان زخم پس از مدت‌کمی سبب مرگ اوگردید . و مادر بابك برای دایه‌گی و شیر دادن ببچه‌ها بخانه‌ها میرفت ، و مزدی میگرفت . تا آنکه بابك ده ساله شد ، گویند روزی‌که بجستجوی بابك بیرون‌آمده بود ، چون بابك برای گروهی از مردم گاوچرانی میکرد ، او را برهنه در زیر درختی خوابیده یافت ، و دید زیر هرموئی از موهای سینه‌و سرش خون نمایان است ، و بابك از خواب جسته و برپا برخواست ، در این حال دیگر اثری ازآن خون در وی ندیده ، وگفته است ، من از اینجا دانستم‌که برای پسرم پیش‌آمدهای بزرگی روی خواهد داد .

واقدگوید : بابك ، نزد شبل‌بن منقی ازدی در بلوك سراة[2] بکار تیمار چهارپایانش اشتغال داشت ، وطنبور را از نوکران اوآموخت ، و سپس به تبریز ـ که یکی از شهرهای آذربایجان است، رفته ، و دوسال درخدمت محمدبن رواد ازدی بود. وپس‌ازآن نزد مادر برگشت ، و در هجده سالگی با مادرش زندگانی مینمود.

واقدبن عمرو گوید ـ درکوهستان بذ[3] دو مرد قوی و زبردستی بودندکه‌کسی بآنها دست رسی نمییافت ، و چون مال و منال فراوانی داشتند ، در سر ریاست و تسلط بر خرمیان[4] ساکن‌آن‌کوهستان. باهم‌درجنگ وستیزه بودند، ومیخواستندکه ریاست دریکنفر تمرکز داشته باشد . یکی نامش جاویدان پسر سهرك . و یکی هم بکنیه‌اش ، ابوعمران ،

---

۱ــ سبلان‌کوه بزرگیست‌که مشرف بشهر اردبیل بوده و دهات بسیاری دارد ( معجم‌البلدان) .

۲ــ سراة ـ یا سراء ـ دهکده‌ایست‌که در دهانهٔ نهاوند قرار دارد (معجم‌البلدان) .

۳ــ بذ ـ با تشدید ذال ــ دهستانی میان آذربایجان و اران است‌که در دوران معتصم بابك ازآنجا سربرداشت (معجم‌البلدان) .

۴ــ ف (الحرمیه) .

معروف‌بود ، این دونفر تابستانها را بجنگ وجدال با هم میگذارندند ، و زمستانها ریزش برف وبسته‌شدن گردنه‌ها مانع از برخوردآنها بود . جاویدان ، که استاد بابك است ـ با دوهزار گوسفند از جایگاه خود درآمده ، و بزنجان ، از شهرهای مرزی قزوین ، رفت، وگوسفندان خود را فروخته ، ودر مراجعت بکوهستان بذ ، دربلوك میمد دچار برف و بوران شده ، و چون شب در رسیده بود راه خود راکج کرده ببلال‌آباد رفت، و از دهبان آنجا منزلی خواست . دهبان برای تحقیر جاویدان ، ویرا بخانه مادر بابك کـه تهی‌دست و فقیر بود جای داد ، وآن زن جزآتشی که برایشان روشن نمود ، چیز دیگری نتوانست فراهم سازد . وبابك نیز بخدمت غلامان وچارپایان برخواسته ، و آنهـا را آب داده ، وجاویدان اورا روانه داشت تا خوراکی وآشامیدنی برایشان، وعلف برای‌چارپایان خریداری نماید ، و درگفتگوئی که با او نمود، دریافت که هرچند حال و روزگاری تباه، دارد و زبانش در فارسی روان نیست ، باز بسیار زیرك و ناپاك و با شهامت است ، پس رو بمادر بابك کرده وگفت: من ازتوانگران کوهستان بذ هستم، و مال ومنال فراوان دارم، و باین پسرت نیازمندم ، او را بمن بگذار تا باخود ببرم ، و هرماه پنجاه درهم مواجب او را برای تو میفرستم ، زن گفت تو مظهر نکوکاری هستی ، و پیداست که زندگانـی فراخی داری ومن دردل خود احساس‌آرامشی ازتو دارم، هروقت که میروی ویرا همراه‌داشته باش.

پس از چندی ابوعمران ازکوهستان خود برخواسته و با جاویدان جنگ نمـوده و مغلوب گردیده و جاویدان اورا بقتل رسانیده ، و بکوهستان خود برگشت وزخمی برداشته بودکه او را هراسان میداشت ، و پس از سه روز مرگ او را در ربود . زن جاویدان کـه با بابك عشق‌ورزی میکرد و بابك را باوی زشتکاریهائی بود ، همینکه جاویدان را مـرده دید ، ببابك گفت تو بسیار چالاك وبا شهامتی ، این مرد سربنیستی گذاشت . و من هم‌صدایم را بلند نکرده و پیروانش را خبردار نساختم ، تو خود را آماده بدارکه فردا تورا باآنان یکجا جمع مینمایم ، و میگویم جاویدان بمن گفت ، من امشب میمیرم و روح ازکالبد من بیرون شود، و ببدن بابك درآید ، و همباز روح اوگردد ، واو خود را ، و شما را بچنان پایهٔ بلندی‌بالابرد که‌کسی بآن نرسیده، وپس ازاین‌هم‌نخواهد رسید، و اومالك زمین گردد، و سرکشانرا از پای درآورد ، وآئین‌مزدك را برگرداند ، وذلیلان شمارا عزیزوافتادگان شما را سربلند سازد. بابك از این گفته بطمع افتاده ، و این پیش‌آمد را بفال نیك گرفته، و خود را برای‌آن آماده ساخت . صبح که دمید سپاهیان جاویدان بدورآن زن جمع‌شده ، وگفتند چه شدکه ما را نخواست ، و بما وصیتی نکرد .

زن گفت : در این کار مانعی نبود جز آنکه شما در دهات و خانه‌های خود پراکنده و متفرق بودید ، واگر میخواست کسی را فرستد و شما را جمع کند ، خبرش منتشر میشد ، و او برای شما ازشر عربان ایمنی نداشت ، از این جهت مرا عهده‌دار اجرای وصیت خود نمود که شما راآگاه سازم تاآنرا پذیرفته و بهمانگونه عمل نمائید ، گفتند ، هرچه را بتو سپرده بما بگو ، زیرا ما همانگونه که درحیاتش سرپیچی از او نداشتیم ، پس از مرگش نیز هیچ مخالفتی با او نخواهیم داشت، زن اظهار داشت که او بمن گفت ، من امشب‌خواهم مرد ، و روح ازکالبدم بیرون‌شود ، وبیدن این پسربچه که خدمتکار من است درآید ، ومن او را خداوند پیروان خود مینمایم . اگر مرگ مرا ربود ، توآنها را باین امرآگاه بنما و بی‌دین است کسیکه در این امر سرپیچی نماید ، وبرخلاف گفته من چیزیرا برای خود بپسندد . همه گفتند ما وصیتی راکه دربارهٔ این جوان بتو نموده ، میپذیریم وقبول داریم ، سپس‌آن زن امر کرد گاوی بیاورند ، و بکشند وپوستش را درآورده برزمین پهن کنند . و برآن پوست لگن بزرگی پراز شراب بنهند ، و نان را تکه‌کرده بدورآن لگن گذارند . سپس یکایك‌آنان را پیش خوانده وگفت ، پایت را روی این پوست بگذار ، وتکه نانی‌را بردار، ودر شراب فروبرده وآنرا خورده وبگو، ایمان‌آورم بتو ای روح بابك همچنانکه بروح جاویدان ایمان داشتم. سپس دست بابك را بگیر ، وبراوکرنش نموده[1] وآنرا ببوس.

همه باینکار درآمدند تا هنگامیکه خوراکی تهیه شد ، و بدستورآن زن خوراکی‌و شراب را پیش‌آوردند ، واو باروی گشاده بابك راکنار خود نشانده ، و پس ازآنکه هریك سه جام شراب سرکشید ، او یك شاخه ریحان ببابك دادکه ازدستش گرفته ، و باین‌کار ، میانشان زناشوئی برقرار گـردید . سپس همه بپا ایستاده و بهردوکرنش نمودندکـه نشانهٔ رضایت باین ازدواج بود حتی عربان[2] مسلمان و بردگانشان .

## مذاهبیکه زمان اسلام از مجوس و خرمیان در خراسان پیدا شد

درآغاز دولت عباسیان ، وپیش از ظهور ابوالعباس، مردی بنام بهافریدکه از مردم

---

۱ــ درمتن عربی (خذبیدبابك وکفر علیها) درزبان عرب ــ کفرالفارسی ـ بمعنی کرنش بپادشاه است و در مثل گویند ـ یکفر کفرالعلج ــ و علج بمعنی سخت و درشت است که عربان بکفار عجم اطلاق کنند . (ر.ك اقرب‌الموارد) .

۲ــ ف (وغربیهم) تن (وعربیهم) .

۳ــ ف (الحرمیه) .

روی ، از شهرستان ابرشهر[1] بود ، و عقیدهٔ مجوسیان را داشت و پنج نماز را بی سجده ، درحالیکه بسمت‌چپ قبله‌توجه میکرد ادانموده وفالگوئیهائی داشت ، ومجوسیان را بمذهب خود میخواند انبوهی از مردم باو گرویدند . ابومسلم ، شبیب بن داح ، و عبدالله بن سعید را نزد او فرستاد واسلام را براو عرضه داشتند ، و او مسلمان شده و مقامی‌پیدا کرد، ولی بعد برای فالگوئیهایش اسلام او پذیرفته نشده وکشته شد ، و تا این زمـان پیروان او درخراسان زیاد هستند .

و این مطلب را ابراهیم بن عباس صولی درکتاب الدولة العباسیه آورده است . والله اعلم بالصواب .

## مسلمیه

از جمله اعتقاداتی که پس از اسلام درخراسان پیدا شد ، مسلمیه ـ پیروان ابـومسلم است که عقیده بامامت او داشته ، وگویند او زنده وکامیاب است، و همینکه منصور، ابومسلم راکشت ، دعـات ، و یـاران ویژهٔ او بشهرها گریختند ، و یکـی از آنان بنام اسحـاق بترکستان و بلاد مـاوراءالنهر[2] رفت ، و در آنجا مردم را دعوت بابـومسلم مینمود ، و میگفت ابومسلم درکوهستان ری زندانی است .

و بگفتهٔ آنان ، وی در وقت معینی کـه خودشان دانند ظهور خواهدکرد چنانکـه کیسانیان این عقیده، را دربارهٔ محمدبن حنفیه دارند . و حکایت‌کنندهٔ این خبر گوید ، از گروهی پرسیدم ، چرا اسحاق‌را ترك خواندند ، گفتند، برای این است‌که بشهرهای‌ترکان درآمده و مردم را بابومسلم دعوت‌کرد .

گروهی‌گویند ، اسحاق از علویان بود ،که نزد آنان بلباس این مذهب درآمده ، واز فرزندان یحیی‌بن زیدبن علی است‌که از بنی‌امیه فراری شده ، و در ترکستان بشهرها رفت وآمد داشت .

مؤلف‌کتاب اخبار ماوراءالنهر که از خراسانیان است‌گوید ، ابراهیم‌بن محمدکـه درباره مسلمیه اطلاعات داشت بمن‌گفت ، اسحاق یکی از مردم ماوراءالنهر بود ، و سواد نداشت ، ولی جنیان ازوی شنوائی داشته و اگـرکسی چیزی ازوی سئوال مینمود پس از

---

۱ــ ابرشهر ـ نام‌قدیم نیشابور بودکه یکی‌از چهار شهر خراسانست (فرهنگ نفیسی).
۲ـ رجوع شود بصفحهٔ ۲۹ این‌کتاب .

یکشب جوابش را میداد ، و همینکه‌آن پیش‌آمد برای ابومسلم رخ داد ، مردم را باودعوت کرد ، وعقیده داشت‌که او پیامبری از طرف زردشت بود، و زردشت هم زنده بوده ونمرده است و ابومسلم هم زندهٔ جاوید بوده و خروج خواهدکرد ، تا این دین را برپا دارد ، و این امر از اسرار مسلمیه است .

بلخی‌گوید : پارهٔ از مردم مسلمیه را خرمدینیه[1] نامند ، و شنیده‌ام‌که در نزد ما در بلخ‌گروهی از ایشان هستندکه در دهکده ـ حرساد[2] ـ زندگانی میکنند و در حال ترس و بیم هستند .

## مذاهب سمنیه

بخطیکی ازمردم خراسان ،که ـ اخبار خراسان فی‌القدیم‌و ماآلت الیه فی‌الحدیث‌ـ را تألیف‌کرده و آن جزوه مانند دستوریست ، خواندم ،که پیامبر سمنیه بوداسف[3] است ، و بیشتر مردمان ماوراءالنهر در دوران گـذشته پیش از اسلام این‌کیش را داشتند ، سمنیه منسوبان بسمنی[4]بوده. واین مردم ازتمام مردمان روی‌زمین ودیانتهائی‌که هست باسخاوت‌ترند ، چون پیامبرشان بوداسف بآنان دستور داده ،که بزرگترین چیزی‌که حل و آسان نگردیده ، و انسان نمیتواند بآن عقیده داشته باشد و عمل نکند ، گفتن ـ نه ـ در تمـام کارهاست . و این‌گروه درگفتار همین رویه را دارند و گفتن ـ نه ـ راکار شیطان دانند ، و مذهبشان دفع شیطان است .

---

۱ــ ف (الحرمدینیه) .

۲ــ در متن عربی بهمین‌گونه بی‌نقطه ذکر شده‌که یافتن‌آن را دشوار ساخته، ولی ظاهراً ـ خرماباذ باشدکه ازدهات بلخ بوده ، وابولیث‌نصربن سیار خرماباذی منسوب بآنجاست (ر.ك. معجم‌البلدان) .

۳ــ بوداسف ـ از نامهای افسانه‌ایست‌که او را حکیم ـ پیامبرخوانند ، و بـودا را نیز تمثال بوداسف دانند (ر.ك همین‌کتاب ـ سخن درباره بد) .

٤ــ سمنی ـ منسوب بسمن که‌معرب ـشمن ـ پارسی ، بمعنی بت است (ر.ك. برهان قاطع بتصحیح‌آقای دکتر معین صفحهٔ ۱۲۹٦) .

بسم الله الرحمن الرحیم

## فن دوم ـ از مقاله نهم

## از کتاب الفهرست

## در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

## مشتمل بر

## مذاهب و اعتقادات

## مذاهب هند

درمقدمه[1] جزوهٔ چنین خوانده‌ام : کتاب فیه ملل‌الهند وادیانها ـ و من در روزجمعه سوم محرم سال دویست‌وچهل ونه ، ازاین کتاب نسخهٔ برداشتم، ونمیدانم نویسندهٔ حکایتهای آن چه‌کسی بوده ، ولـی حرف بحرف آن بخط یعقوب بن اسحاق کندی بود . و در زیر مقدمه ، این حکایتها بودکه بهمان الفاظ نویسنده‌اش در اینجا ذکر مینمایم :

---

۱ـ در متن عربی دارد ( . . ترجمته) ، و از معانی تـرجمه ، مقدمه یا فاتحة الکتاب است (ر.ك. اقرب‌الموارد) .

پارهٔ از متکلمان گفته‌اند که یحیی‌بن خالد برمکی یکنفر را بهندوستان روانه داشت، تا دواجاتیکه آنجا هست برایش بیاورد ، و از مذاهب آنجا شمهٔ برایش بنویسد ، وآن‌شخص این کتابرا تألیف نموده است .

محمدبن اسحاق گوید: درروزگار فرمانفرمائی عرب کسیکه دربارهٔ هند جد وجهدی از خود نشان داد ، یحیی‌بن خالد برمکی ، وگروه برمکیان بود ، (و احتمال دارد این حکایت صحیح باشد ، اگر این‌را هم بچیزهائی اضافه نمائیم که ازبرمکیان) و اهتمامشان بامور هندوستان ، وخواستن علماء طب و حکیمان آنها ، میدانیم .

## نام جاهائیکه در شهرهای هند

## عبادتگاه بود ، و چگونگی آنها

## و سرگذشت بوداها[1]

بزرگترین عبادتگاه درمانکیر[2] است که طول آن یك فرسنگ بوده ، ومانکیرشهریست که بلهرا[3] درآنجاست . طول این‌شهر چهل فرسنگ ، و ساختمانهایش همه از چوب ساج، ونی و تخته‌های گوناگون است ، وگویند مردمانش هزار هزار فیل دارند ، و باین‌وسیله کالاها را حمل ونقل مینمایند ، ودر اصطبل پادشاه شصت هزار فیل است . و رختشویان ، وآرایشگران و خیاطان یکصد وبیست هزار فیل دارند .

در این بتخانه تقریباً بیست هزار- بودا - از جواهر گوناگون مانند طلا، ونقره ، و ازآهن ، ومس، و روی ، وعاج وسنگهائی است که برآنها بهترین‌جواهرات نشانده شده، وسالی یکمرتبه پادشاه سواره ، یا پیاده باین‌خانه میآید وسواره برمیگردد. ودرآنجا بتی

---

۱- بدده - بودائیان ، و بد - بودا - معنایش شخصیتی است که بدنیا آمده ، و ازدواج نکرده ، ونخورده ، و نیاشامیده . و پیر نشده ، و مرگ ندارد (ر.ك . ملل‌و نحل شهرستانی ج۳ - ص ۳٤۸ ببعد) .

۲- مانکیر - **Manyakheta - le . Mankir** مانیاختا که اکنون بآن مالخد **Malkhed** گویند پایتخت بلهرا ، و درجنوب گلبرگه (حیدرآباد) است . (ر.ك. حدودالعالم ترجمه و شرح آقای مینورسکی **Minoresky** بانگلیسی ص ۲۳۸) .

۳- بلهرا - نام پادشاهی است که مانکیر را پایتخت خود قرار داده بود (ر. ك. کتاب و صفحهٔ نامبرده دربالا) .

است از طلا ببلندی دوازده ذراع[1] که بر تختی ازطلا درمیان گنبد طلائی نشسته ، و باسنگهای سفید ، و دانه‌های یاقوت قرمز ، وزرد ، و کبود ، و سبز ، جواهر نشان شده ، و برای این بت قربانیهائی دارند که بیشتر جانشان میباشد ، و در روزی که مقرر و معین است باین کار اقدام مینمایند .

و مولتان[2] بتکده‌ایست که گویند یکی از خانه‌های هفتگانه بوده ، و درآنجا بتی از آهن بدرازای هفت ذراع ، در میان گنبدی قراردارد که سنگ مغناطیس در اطرافش بکار رفته وبیك قوهٔ مساوی و یکنواخت آنرا نگاهداری کند . و گویند دراثر آسیبی که بآن رسید تمایلی ببك سمت پیدا کرده است .

این بتکده درشقهٔ کوه، و گنبدی دارد که بلندیش یکصدوهشتاد ذراع است ، و هندیان از دورترین نقاط . از دریا وصحرا ، بزیارت آنجا میآیند . از بلخ راه راست ومستقیمی بآنجا دارد زیرا ، کناره مولتان بکناره بلخ چسبیده است . روی قله آن کوه و دامنه‌اش خانه‌های زاهدان وعابدان ساخته‌شده ، وجاهای مخصوصی برای کشتن قربانی دارد. و گویند آنجا ساعتی از حاجیان و زائران خالی نیست . درآنجا دوبت بنام ـ جنبکت ، و زنبکت است ، که در دوطرف دشت از کوه تراشیده شد ، و بلندی هریك هشتاد ذراع ، و از مسافت بسیار دوری نمایانست ، و هندیان بقصد زیارت آنجا میآیند و با خود قربانیها وبخوراتی دارند ، و از دورترین نقطه همینکه چشم مسافر بآن دو بت افتد ، برای احترام و تعظیم آنها سر را بزیراندازد ، و اگر توجهی بآنها نمود ، یا از روی غفلت بآنها نگاه کرد باید برگردد تا جائیکه آنها دیده نشوند ، سپس سر را بزیر انداخته وبسوی آنها روان شود.

کسیکه این بتها را دیده بود بمن گفت : درپای آن دوبت باندازهٔ خون ریخته‌میشود که نمیتوان آنرا کوچك شمرد ، و عقیده داشت بسا شده است که درحدود پنجاه هزار نفر یا بیشتر ، خود را درآنجا قربانی کنند . والله اعلم .

---

۱ـ ذراع باندازه یك ارنج است (فرهنگ نفیسی) .

۲ـ مولتان ـ بضم اول وسکون دوم شهری درهند ، درسمت غزنه است وآنرا ـ فرج ـ بیت‌الذهب ـ نامند (رك. معجم‌البلدان)چنین‌مینویسد که یاقوت حموی‌درباره مولتان نوشته‌همانست که ابن‌ندیم درباره بامیان ذکر کرده ودوبتی راکه ابن‌ندیم بنام جنبکت ، وزنبکت درمولتان نوشته ، یاقوت آنها را بنام ـ سرخید ، و خنکید ـ در بامیان ذکر کرده است ( ر. ك . معجم‌البلدان ـ زیر مولتان و بامیان) .

و بتخانهٔ در بامیان[1] دارند ،که اوایل هند ، و در پشت سجستان[2] قرار دارد ، و یعقوب‌لیث هنگامیکه قصد فتح هندوستان را نمود ، تا آنجا رسیده ، وازآنجا تمثالهائی بمدینه‌السلام[3] ارسال داشت که پس از فتح آنجا بدست‌آورده بود ، و آن خانه‌ایست بسیار بزرگ ، و جایگاه عابدان وزاهدان است ، وباندازهٔ بتهای جواهر نشان دارد که بتعریف و توصیف درنیاید . و هندیان از دورترین شهرهای خود ، از راههای دریائی وخشکی‌بآنجا روی‌آورند ، و در فرج[4] بیت‌الذهب ، خانه‌ایست که درباره‌آن نظریه‌های مختلفی بوده ، گروهی‌آنرا از سنگ ، وجایگاه ـ بودا ها دانسته‌اند . و سبب نامیده شدنش بفرج بیت‌ـ الذهب این است که عربان در دوران حجاج ، همینکه‌آنجا را بتصرف درآوردند ، یکصد بهار[5] طلا ازآنجا ربودند .

ابودلف ینبوعی ، که از جهانگردان بود، بمن گفت خانهٔ که معروف ببیت‌الذهب است درآنجا نبوده و آنخانه در بیابانهای هند ، و زمین‌های مکران[6] ، و قندهار[7] است ، و جز عابدان‌و زاهدان هندوستان، کسی دست‌رسی بآن پیدا نمیکند . آن خانه از طلا ساخته‌شده ، طول‌وعرضش هفت ذراع، وبلندیش دوازده ذراع، ومرصع بجواهر گوناگون‌بوده، وبتهائی که درآن‌ساخته‌اند ازیاقوت قرمز، وسائرسنگهای شگفت‌انگیز بهاداریست که بامرواریدهای بسیارخوب ، جواهر نشان شده و هرمرواریدی باندازه تخم پرنده و بزرگتر از آنست . ومیگفت یکی از هندیان مورداعتماد بمن خبرداد که باران از بالا و راست و چپ این‌خانه دوری جوید ، وبرآن نمیبارد ، و همچنین سیلاب راه خود راکج میکند و از راست وچپ آن روان میگردد ، و باز گوید، یکی ازهندیانی که‌آنجا را دیده داشت ، بمن گفت ، کسیکه بآن نگاه‌کند و بیمار باشد ـ بهر گونه بیماری ـ خداوند ویرا شفا دهد .

ومیگفت، من که بنای کنجکاوی را درباره آن گذاشتم ، دیدم مردم دربارهٔ آن گفتار

---

۱ـ بامیان ـ بکسر میم نام شهر وشهرستانی است که میان بلخ، و هراة ، وغزنه است. قصبه آن کوچك ولی مملکتی پهناور بوده . تا بلخ ده منزل . و تا غزنه هشت منزل است (معجم‌البلدان).

۲ـ رجوع شود بصفحه ۲۱ این کتاب .

۳ـ رجوع شود بصفحه ٦٧ این کتاب.

٤ـ فرج ـ معانی‌مختلفی‌دارد ودراینجا باید بمعنی‌شکاف باشدوعلم‌است(ر.ك. فرهنگ نفیسی).

٥ـ بهار یك‌لنگه بار است بوزن چهارصد رطل (ذیل ـ اقرب‌الموارد) .

٦ـ مکران ـ از طرف مغرب بکرمان. از شمال ، بسجستان ، از جنوب بدریا ، و از مشرق بهندوستان اتصال دارد . (معجم‌البلدان) .

۷ـ قندهار ـ از ولایات جنوبی افغانستان است (اعلام‌المنجد) .

گوناگونی‌دارند ، پارهٔ برهمنان میگفتند که آن خانه برپایه و اسبابی ، استوار نیست و در میان زمین وآسمان آویزانست .

ابودلف بمن گفت : هندیان در ـ قمار[1] ـ خانهٔ دارند که دیوارهـایش از طلا ، و سقف آن از چوب عـود هندی بوده ، و بلندی هرچوبی بیش از پنجـاه ذراع است . و تمام محرابها. وعبادتگاه‌های آن با مرواریدهای بسیارخوب ، ویاقوتهای بزرگ ، جواهرنشان گردیده، و از قول یك‌نفر هندی موثق نقل کردکه هندیان در شهر صنف[2] بتخانهٔ دارند که از حیث ساختمان ، ازآن خانه پست‌تر ، و از ساختمانهای باستانی بوده ، و بتهائی که در آن است با زاهدان سخن گویند ، و بهمه سئوالهای آنها جواب دهند ، وابودلف میگفت ، هنگامیکه درهند بودم ، پادشاه صنف ، لاجین نام داشت .

و راهب نجرانـی بمن گفت ، اکنون پادشاهی کـه بر آن استیلا یافته لوقین نامیده میشود وکسی است که باین شهر تـاخته ، و آنرا ویران نموده ، و مردمش را ببندگـی درآورده است .

## سخن دربارهٔ بُد

## جزآنچه کندی درکتاب خودآورده

هندیان عقاید گوناگونی در این‌باره دارند ، گروهی‌آنرا تمثال خدایمتعال دانند ، وگروهی گویند ، او فرستاده خداست . و در این امر نیز اختلافی دارند ، دستهٔ برآنندکه فرستاده خدا، و فرشتهٔ از فرشتگانست، دسته‌دیگر فرستاده خدا را از بشرمیدانند ، وطائفه گفته‌اندکه اودیوی از دیوها بوده ، و طائفه دیگر او را تمثال بوداسف حکیم گفته‌اندکـه از طرف خداوند تبارك و تعالی‌آمد ، و هریك از این گروه طریقهٔ مخصوصی در پرستش و تعظیم او دارند ، یك‌شخص موثقی ازآنان میگفت ، هرملتی از این مردم باخود تمثالی از او دارندکه‌آنرا موردعبادت وتعظیم قرار دهند ، و ـ بد ـ اسم جنس ، وبت همچو نوعی از آن است. و اما صفات بداعظم : انسانی است که برتختی نشسته ، وبرصورتش موئی ندارد، چانه‌اش‌بسمت دهان فرورفته، ولخت است . برلبهایش خنده، ودست راست را بر ـ سی‌ودو ـ

---

۱ــ قمار ـ بفتح ، ویکسره هم خوانده میشود ـ جائی در هند است که عود را بآنجـا نسبت دهند ، وعودش بسیار خوب است (معجم‌البلدان) .

۲ــ صنف ـ ازشهرهای هند است که عود را بآنجا نسبت دهند ، وعود بسیار بدی چون چوب دارد (معجم‌البلدان) .

بسته دارد[1] و همان شخص موثق گـوید : در هر خانهٔ تمثالی از او هست که برحسب شئون و مراتب اشخاص از چیزهای گوناگونی چون طلای جواهر نشان ، نقره ، مس ، سنگ ، یا چوب‌ساخته شده ، ودرهر گوشهٔ که باشد، مقابل صورتش تعظیم‌وکرنش کنند . چه‌درطرف مشرق ، و متوجه بمغرب باشد، و چه در طرف مغرب و نگاهش بمشرق باشد ، ولی بیشتر پشت او را بمشرق قراردهند ، تا هنگام رودر روشدن با او ، تـوجه بمشرق پیدا کنند . و گویند ازوی تمثالی بچهارصورت ، درنهایت دقت و طرازگیری ساخته شده ، تا ازهرسمتی که باو روی‌آرند ، مقابل او قرار گیرند ، وکوچکترین چیزی از صورت او در نظـرشان پوشیده و پنهان نماند . وگویند بتی که درمولتانست صورتی بدینگونه دارد ..... .....

## از روی نوشته‌کندی ـ مهاکالیان

مهاکالیان را بتی است بنام مهاکال کـه چهار دست دارد ، رنگش آسمانگون ، موی سرش پرپشت و فروهشته ، دندانهایش نمایان، و شکمش برهنه ، و بر پشتش پوستی ازفیل است که خون ازآن میچکد ، و پوست دو دست فیلی درجلوش گره خورده ، در یکـی از دستهایش افعی بزرگیست که دهان را باز دارد، و در دست دیگر یك عصا ، ودر دست سوم یك‌سر انسان . و دست چهارم را بلندکرده ، و درگوشهایش دو مار همچو گـوشواره حلقه زده ، وبدور بدنش دومار بزرگی پیچیده ، وبرسرش دیهیمی ازکاسه سرانسان ، وگردن‌ـ بندی هم ازآن درگردن دارد، و مردم آنرا عفریتی ازشیاطین میدانندکه شایسته و سزاوار ستایش و نیایش است زیرا دارای خصائل خوب وبدی بوده . هم‌بخشش وعطا دارد ، و هـم ندارد ، هم نیکوئی کند ، و همی بیازارد ، و اوست که در تمام سختیها و دشواریها دادرس آنان است .

## و در میان آنان ملتی است بنام دنیکیان

و این ملت آفتاب را میپرستند و بتی دارندکه برگردونه سوار است که چهار اسب بجای چرخ دارد و در دستش جواهر آتشین رنگ بوده ، و عقیده دارنـد ، آفتاب فرشتهٔ

---

۱ـ یعنی سه‌انگشت را باز وبالا ، و دو انگشت را بسته است و این حساب انگشت‌ـ عقدالانامل گویند (رجوع شود بصفحهٔ ۳۱ این کتاب) .

فرشتگان ، وشایسته نیایش و سجده است . وباین بت سجده کنند ، و بدورش با بخورات و ساز و طنبور میگردند . و این بت کشت‌زارها وغلات ودرآمدها و دربانان و مباشرانی دارد که بکارهایش رسیدگی مینمایند ، ودر روز سه‌مرتبه آنرا عبادت کنند ، و در عبادت چیزها گویند و دردمندان و بیماران جذامی ، وپیسی ، و فالج و سائر بیماریهای سخت بـاو روی آورند و شبها درآنجا بخوابند ، سجده و ناله و زاری کنند تا آنهـا را شفا بخشد . و از هر گونه خوردنی وآشامیدنی خودداری دارند ، و روزه گیرنـد تا وقتیکه بیمار در خواب می‌بیند که کسی باو گوید : شفا یافتی وبمراد خود رسیدی. وبقولی، آن بت همیکه درخواب با وی سخن گفت ، شفا یابد وبهمان تندرستی که داشت بر گردد .

## و در میانشان ملتی است بنام

## جندریهکینیان

که ماه را پرستش کنند ، و ماه را از فرشتگان شایسته عبادت و کـرنش دانند ، و برآئین خود بتی‌را مظهر ماه قرارداده‌اند که بر گردونه سوار است که آنرا چهار مرغابی میکشاند ، وبدست آن بت جواهریست که آنرا ـ جندرکیت نامند . وبرطبق آئین‌خود ، در مقابلش بزانو درآیند وآنرا پرستش کنند ، ونیمی از هرماه را روزه‌دار باشند ، و تا مـاه سر نزند افطار نکنند ، و برایش انواع خوراکیها و آشامیدنیها وشیرآورند ، و بوی عرضه دارند، و دیده بماه دوخته ، خواستار حوائج خود شوند .

و درآغاز هرماه ، همینکه ماه درآسمان دیده شود ببام خانه‌های خود روند ، وبماه نگاه کنند ، و بخوراتی درآتش ریزند ، و با دیدنش شروع بخواندن دعا نموده و تمایلات خود را نشان دهند ، سپس از بام پائین آمـده بخوردن و نوشیدن ، و رقص ، و بازی ، و نواختن ساز ، در مقابل ماه وآن بت مشغول گردند .

## و در میانشان ملتی است بنام

## انشینیان

یعنی کسانیکه از خوردن وآشامیدن ، خودداری و امتناع دارند .

**از جمله ملتی است بنام**

**بکرنتینیان**

یعنی کسانیکه خود را آهن پیچ مینمایند ، و بآئین خود ، موی سر و صورت را تراشیده ، و بدن را ، جز ، عورت ، لخت و برهنه دارند ، و بر طبق آئین دینی بکسی چیزی نیاموزند ، وبا وی‌سخنی نگویند مگر آنکه بکیش آنها درآمده باشد ، و بگروندگان کیش خود امر کنندکه برای فروتنی و تواضع نسبت بکیش ، صدقه دهند ، ولی آهن‌پیچ نمیشوندتا زمانیکه شایستگی واهلیت آنرا پیدا نمایند ، وآهن پیچی خودشان ازمیانهٔ بدن تا سینه است بلحاظ اینکه مبادا از زیادی دانش و اندیشه شکمشان پاره گردد .

**ازجمله ملتی است بنام**

**کلنکایاتریان**

این گروه در تمام هندوستان پراکنده بود ، وعقیده دارند ، اگر کسی مرتکب گناه بزرگی شود ، از دور و نزدیك ، در او مشخص و نمایانست تا هنگامیکه در نهر کیف[1] غسل کند وآن گناه پاك شود .

**از جمله ملتی است بنام**

**راحمریمه[2]**

این گروه طرفدار پادشاهانند ، و معونت و یاری بپادشاهانرا از تکالیف مذهبی خود دانسته ، وگویند خداوند این پادشاهی را بآنها داده ، و اگر ما درراه اطاعت از آنها کشته شویم ببهشت خواهیم رفت .

---

۱ــ ظاهراً ـ گنك ـ باشدکه فرنگیان آنراگانژ **Cange** نامند و رودخانه بزرگی است‌که ۳۱۰۰ کیلومتر طول آن بوده و ازجمنا و الله‌آبادگذشته بنارس وپتنا و شاندرناگورو وکلکته را مشروب، و در خلیج بنگاله میریزد ، و در نزد هندوان بسیار محترم بوده و درآب آن غسل کنند و خاکستر مرده‌های خود را درآن ریزند (فرهنگ نفیسی ـ لاروس) .

۲ــ در متن عربی بی‌نقطه است .

## از جمله ملتی است

که‌بآئین خود، موی سر را بلند گذارند وآن را میبافند بطوریکه صورت و اطراف سرشان را پوشیده دارد ، وآن موها در اطراف سرشان یکنواخت وبیك انـدازه است . و بحکم مذهبی شراب ننوشند . وکوهی دارند بنام ـ حورعن ـ که بزیارت آن‌روند ، و در برگشتن بآبادیهائی که از آن گذشته‌اند داخل نشوند ، واگر زنی را دیدند از او گریزان گردند ، ودر این کوهی که بزیارتش میروند معبد بزرگی دارند که درآن تمثالی میباشد .

## مذاهب مردم چین و شمهٔ

## از اخبار آنان

این حکایتهائیست که راهب نجرانی در سال سیصدوهفتاد وهفت که از چین بـر گشته بود برای من نقل کرد . این راهب را جـاثلیق[1] از هفت سال پیش بچین روانه داشت ، و پنج نفر از نصرانیان را برای اقامهٔ مراسم دینی باوی همراه نمود که از این گروه پس از شش سال ، راهب ویکنفر دیگر برگشتند ، من‌او را در دارالروم[2] درپشت کلیسا دیـدم ، و و جوان خوش‌اندامی یافتم که سخن نمیگفت ، مگر آنکه ازوی سئوالی شده باشد ، از او پرسیدم از این مسافرت چه منظوری داشته ، وچرا سفرشان این اندازه بدرازا کشید، او پیش‌آمدهائی که در راه برایش دست داده بود بیان داشته وگفت نصرانیانی که در چین‌بودند بجهاتی بهلاکت رسیده ونابود شدند ، ودر تمام‌آن مملکت جزیکنفر ، کسی باقی نماند ، و کلیسائی که داشتند ویران گردیده ، ومیگفت ، چون من دیدم دیگر درآنجا کسی نیست که مراسم دینی را برایش برپا نمایم ، ودر مدت خیلی کمتر از رفتن مراجعت نمودم .

و از حکایتهای او این بود که میگفت : راههای دریائی تغییر یافته ، و دریانوردان فاسد شده‌اند ، وکمتر مردمان آزموده و با تجربه در میانشان پیدا میشود . و در راه نیز آسیب وبیم فراوان و جزیره‌هائیست که راه را قطع کرده است ، منتهی کسیکه تن بهرضرر و زیانی دهد میتواند از آن بگذرد ، و میگفت نام شهریکه پادشاه در آنجاست ـ طاجویه[3] بوده، واین مملکت بدونفر تعلق داشت که‌یکی هلاك گردیده ، ودومی زنده است . وگویداز

---

۱ــ جاثلیق ـ مهتر ترسایان (فرهنگ فارسی‌آقای دکتر معین) .

۲ــ رجوع شود بصفحهٔ ۳۳۷ این‌کتاب . و قلوکل دارالروم را شهر قسطنطنیه دانسته است . (ر.ك. مقدمه این‌کتاب) .

۳ــ این شهر را نیافتیم .

چیزهای پرارزشی که خادمان سائر پادشاهان در وقت شرفیابی باید با خود داشته باشند بشان بود که عبارت از تکه‌هائی از شاخ حیوانی است که نقشهائی بطور طبیعی دارد ، و بها هروقیه[1] از آن پنج من[2] طلاست . ولی پادشاهی که اکنون حکومت دارد ، آن را ملغی نموده و مقرر داشته است که هنگام شرفیابی باید کمربندی از طلا و امثال آن داشته باشند از این جهة آن شاخ از ارزش افتاده وهروقیه معادل یکوقیه طلا یا کمتر است .

راهب گوید : موضوع آنشاخ‌را که پرسیدم فلاسفه وعلماء گفتند این حیوانیکه دارای چنین شاخی است، وقتیکه بچه میگذارد هنگام بیرون‌آمدن بچه از رحم چشمش بهرحیوانی که افتد صورت‌آن حیوان درشاخ بچه نقش میبندد .

وبیشتراین نقشها صورت پشه وماهی دارد . گفتم میگویندآن حیوان کرگدن[3] است، گفت چنین نیست ، وآن حیوان از چهارپایان همان مملکت بوده وبقولی از چهار پایان هندوستان است وصحیح هم همانست[4] .

راهب میگفت، در هرشهراز شهرهای چین چهار امیر میباشدکه یکی ـ لانجـون ـ بمعنی امیرالامراء ، ودیگری نامش صراصیه یعنی رئیس قشون است ، و نام جائی کـه بت بزرگ درآنجا بوده ، و جائیکه درآن بزرگترین بتهاست که تمثال بغبور میباشد ، عزاز[5] است ودر زمین خانقون[6] قراردارد . واز شهرهای چین جنجون ، وسیبون ، وجنبون است[7] و معنی بغبور بزبان چینی پسرآسمان بوده . یعنی ازآسمان فرود آمده و این را ، چینی چینی نیز که در سال سیصدوپنجاه وشش‌آمده بود بمن گفت .

از راهب درباره مذهبشان که سئوال کردم گفت ، بیشتر ثنوی وسمنی هستند و عوام پادشاه را پرستش کنند وتمثال او را گرامی دارند ، و خانه بزرگی درشهر بغران[8] داردکه درحدود ده‌هزار ذراع مکعب بوده و ساختمانش از سنگ ، وآجر ، وطلا ، و نقره است ، ومسافرپیش از رسیدن بآنجا انواع بتها وتمثالها و صورتهای تخیلاتی‌را می‌بینند که موجب

---

۱ـ وقیه ـ هفت مثقال وچهل درهم است (اقرب‌الموارد) .

۲ـ من ـ شرعاً یکصدوهشتاد مثقال‌وعرفاًدویست وهشتاد مثقال است (اقرب‌الموارد).

۳ـ کرگدن ـ حیوانی است در هندکه جثه فیل دارد و مـانندگاو و ازآن بزرگتر ، و دارای سم ویکشاخ است (اقرب‌الموارد) .

٤ـ در این فصل نیزکلمهٔ (قال) مکررآمده که ماآن را از قلم انداختیم .

۵و٦و۷و۸ ــ این شهرها را نیافتیم .

حیرت‌وشگفتی کسانی است که از کیفیت وموضوع آنها بی‌خبرند ، و بمن گفت ، ای‌ابوالفرج[1] بخدا سوگند اگر هریك از نصرانیان و یهودیان ومسلمانان ، خداوند متعال را بهمانگونه پرستش و تعظیم کنند که این گروه تمثال پادشاه را ـ گذشته از شخص او ـ پرستش وتعظیم مینمایند ، خداوند باران رحمت برآنان نازل میگرداند . اگر چشم ایشان بپادشاه افتد بلرزه و جزع و زاری درآیند ، و چه بسا که چندین روز درحال بهت وسرگردانی باشند. من گفتم، که این حالت برای‌آنست که شیطان برهمه آنها وشهرهایشان تسلط یافته وفریبشان داده تا از راه خدا منحرف و گمراهشان دارد . راهب گفت شاید چنین باشد .

## حکایت دیگری از غیر آن راهب

ابودلف ینبوعی گوید : شهرپادشاه بزرگ را حمدان مینامند ، وشهرتجارتی واموال خانقو میباشد که طولش‌چهل فرسنگ است ، وآنچه راکه راهب گفته ، خیلی کمتر ازآنست.

وجز این شخص ، دیگری گوید : در چین سیصد شهر آباد است که هر پنجاه شهر پادشاهی از طرف فغفور دارد ، واز شهرهای‌آنان ، رصنوا ، و بانصوا[2] ، و شهریست بنام اماریل که تا بانصوا دوماه راه راست، وبانصوا متصل بناحیهٔ تبت و ترك ، و تغزغز[3] بوده ومردمانشان با هم روابط خوبی دارند ، واز تبت تا خراسان وکرانهٔ چین یعنی گرداگرد آن سه‌هزار فرسنگ بوده واز شهرهای چین یکی ـ سیلا[4] ـ است که بهترین شهری ازحیث خوبی آب‌وهوا بوده ، وبیش ازهرجا طلا دارد . و در چین دشتها وکوهها ، و دره‌هائی است تاکناررمل[5] وکوهی که ازآن‌آفتاب سربرآورد ، وگروهی از مردم اندلس بمن گفتند که میان شهرهای‌آنان وچین بیابانهائی است بی‌آب‌وعلف . وچین را زمین بزرگ مینامند، وآندلس در شمال آن قراردارد ، و از این جهة بمشرق آفتاب و چین نزدیك است . و هر کس قصد مسافرت آنجا را داشته باشد ، خواه از ما و خواه از چینیان ، باید نام و نسب وکار و سن ، و نقدینه ، و بردگان و همراهان خود را نوشته داشته باشد تا

---

۱ـ ابوالفرج کنیه مؤلف است .

۲ـ جای این شهرها را نیافتیم .

۳ـ ( ر. ك. ص ۶۰۰ همین کتاب) .

۴ـ درمعجم‌البلدان ـ سیلا ـ را نام موضعی نوشته .

۵ـ این محل نیز شناخته نشد .

وقتیکه بمقصد وجای امنی برسد ، برای اینکه نبادا درراه برایش حادثه رخ دهد که موجب شرمساری پادشاه گردد، و مرده را یکسال در خانه‌اش میان گودالی از چوب نگاه میدارند و سپس بی‌لحد چال کنند ، و خانواده وبازماندگانش سه‌سال و سه‌ماه وسه رو وسه ساعت ماتمزده واندوهگین باید باشند ، و اگر کسی اندوهگین نباشد با چوب بسرش میزنند ، و بوی گویند ، تو او راکشتهٔ . و مرده را در مثل همان ماه و روز و ساعتی که بدنیا آمده بخای میسپارند . و اگر کسی از ما با زنی ازآنان ازدواج کرد ، و خواست بمحل خود برگردد ، بوی گویند : زمین‌را بگذار و دانه را با خود داشته باش ، و اگر بپنهانی زنرا با خودببرد ، و دستگیرشود ، بمبلغی که در نزدشان مقرر است وی را جریمه کنند وبزندان اندازند ، وچه بساکه ویراکتك زنند .

و پادشاه کسی را بامارت و یاکاری نمیگمارد مگر آنکه چهل سال داشته باشد ، و ازآن کمتر نباشد ، وبیشتر از هرجائی عدالت در آنجا گسترش دارد ، وهر کسی که باین مملکت درآید یا بخواهد بیرون رود لااقل درصد نقطه ، یا بیشتر یاکمتر ـ بتناسب راهش از وی بازجوئی کنند . و روزی که مرده را بگورستان میبرند بتناسب شأن و منزلت آن مرده ، را با پارچه‌های حریر و دیبا تزیین کنند، و دربرگشتن همه‌آنها را بیغما ببرند .

و چینیان تغزغز را ازخود دانند چون مملکت تغزغز متصل و هم‌مرز با چین‌بوده ، و میان تبت وچین بیابانی است که کسی بآخرش نرسیده و پایانش معلوم نشده وبسی هولناك و وحشت‌انگیز است ، از طرف مغرب تا مشرق آن پانصد ذراع است و پلی برآن است که دانشمندان و صنعتگران چین آنرا از رشته ساخته‌اند وپهنایش دو ذراع است و حیوانات و چهارپایان نمیتوانند ازآن بگذرند جزآنکه‌آنهارا ببندند وکشان‌کشان ببرند زیرا استوار نبوده و حیوانات نمیتوانند برآن استقرار داشته باشند ، وبیشتر مردمان حیوانات یا انسان را در چیزهائی مانندزنبیل میگذارند ، وکسانیکه گذشتن از این پل را آموخته‌اند ، آنها را باکشش از پل میگذرانند .

و از آئین مذهبی چینیان تعظیم و پرستش پادشاهان بوده و این‌کاریست که همهٔ مردم انجام دهند . ولی مذهب پادشاهان وبزرگان ثنوی و سمنی است .

# دهمین جزء

از

کتاب الفهرست

در اخبار

علماء در سائرعلوم باستانی وجدید

و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

و این جزء

پایان کتاب ، بتألیف محمدبن اسحاق ندیم است

که اسحاق بابویعقوب وراق معروفیت داشت

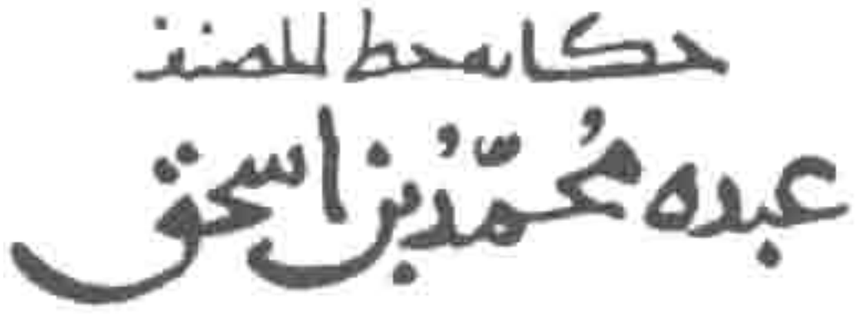
حکاه خط المصنف
عبده محمدبن اسحق

نمونه‌ایست از خط نویسنده نسخه
چستربیتی و تقلیدی که از خط
مصنف کرده است

(و درآن مقاله دهم)

(و پایان کتابست)

بسم الله الرحمن الرحیم

# مقاله دهم - از کتاب الفهرست

## مشتمل بر :

## اخبار کیمیاگران و اهل صنعت از فلاسفه

## باستانی و نوآموختگان

محمدبن اسحاق ندیم ، معروف بابن ابویعقوب وراق گوید : کیمیاگران وکسانیکه طلا و نقره را جز از معادنش بعمل میآورند ، عقیدهٔ دارندکـه اول سخنگو در این صنعت هرمس[1] ، دانشمند بابل بودکه هنگام پراکنده شدن مردم از بابل ، بمصر رفته ، و برآن استیلا یافت ، وحکیم و فیلسوفی بودکه باین‌صنعت دسترسی پیداکرده ، ودر آن کتابهائی نوشت . و اوست که پی‌بخاصیت اشیاء وروحانیات برد ، ودر اثر بررسیها وکنجکاویهایش، علم ساختن کیمیا را پیداکرد ، وبرطلسمات واقف وآگاه گردید .

---

۱ــ رجوع شود بصفحهٔ ٤٣٥ این کتاب، و بطوریکه شهرستانی گـوید : هرمس راهرمس بزرگ خوانند ، واورا ادریس پیامبر دانند ، واو برجهای آسمان وکواکب سیاررا نام‌گذاری نمود (ر.ك. ملل ونحل شهرستانی ج ۲ ص ۱۰۲) .

وگویند پیش از هرمس بهزاران سال ، این صنعت بروش مردمان باستانی ، وجود داشته ، و ابوبکر رازی ـ محمد بن زکریا ـ عقیده داشت که علم فلسفه بدست نمیآید ، و کسی سزاوار نام عالم و فیلسوف نیست ، مگر آنکه صنعت کیمیا را بدست‌آورده باشد ، تا از همه مردم بی‌نیاز گردد ، و دیگران بعلم و دانش او احتیاج داشته باشند.

گروهی از کیمیاگران برآنند که خداوند آنرا برمردمانی که اهلیت این صنعت را دارند الهام مینماید ، وگروه دیگر برآنند که خداوند آنرا بموسی بن عمران و برادرش الهام داشت ، وآنها قارون را متصدی ساختن کیمیا نمودند ، وهمینکه قارون مقدار زیادی طلا ونقره ذخیره کرد، همه را زیرزمین جای داد وخداوند تبارك وتعالی که دید ، اونخوت و غروری پیداکرده ، وبر هرچه که نزدش بود استیلا یافته ، بدعای موسی علیه‌السلام او را هلاك کرد .

رازی درجای دیگری ازکتابهایش اینطور اظهار عقیده نموده ، که گروهی از فلاسفه چون فیثاغورس ، دیمقراط ، فلاطن ، ارسطو ، وآخرین آنها ، جالینوس ، از صنعت کیمیا برخوردار بودند .

محمدبن اسحاق گوید: این دو گروه، همه دارای کتابها و علومی دراین صنعت بودند ولی خداوند باین چیزها داناتر از همه است ، و ما در نقل‌آن خود را مبری از هرعیب و خطائی میدانیم .

## هرمس بابلی

دربـاره او اختلاف است ، گروهی او را یکی از هفت دربانانی گفته‌اند که عهده‌دار نگهبانی خانه‌های هفتگانه بودند ، و خانه عطارد مخصوص باوبوده ، وبنامش نامیده شد ، زیرا عطارد بزبان‌کلدانی هرمس است . پارهٔ گویند ، او بجهاتی بمصر منتقل گـردید ، و برآن استیلا یافت . و فرزندانی پیداکردکه از جمله ، طاط ، صا ، اشمن، اثریب ، وقفط بودند. و اویگانه حکیم زمان‌خود بود ، و همینکه وفات یافت ، در ساختمانی بخاك سپرده شدکه نزد مصریان معروف بابو هرمس است ، وعامه مردم آنرا هرمان دانند ، چون یکی ازآنها آرامگاه زنش و بقولی آرامگاه پسرش بودکه پس از وفاتش جانشین او گردید .

## حکایتی درباره هرمان

درکتابیکه مشتمل براخبار زمین و عجائب‌آن ، و ساختمانها وممالك ، و نژادها و ملتهای‌آنست وببرخی از خاندان ثوابه نسبت داده شده، و بدست من افتاد، چنین‌خوانده‌ام که‌گوید : احمدبن محمد اشمونی بمن گفت ، یکی از والیان مصر آرزو داشت‌که بداند در بالای قلهٔ یکی از این دوهرمان چه‌چیزهائیست ، و این‌آرزو سبب ناراحتی او بود تاآنکه حیلهٔ بکار برده و یکنفر هندی را بدست‌آورد ، و با دادن مال فراوانی او را ترغیب ببالا رفتن بآن قله نمود ، چون هیچ‌کس توانائی رفتن بآن قله را نداشت ، وهنگام بالا رفتن وکشاله‌کردن خود بر کوه ، سر گیجه باو دست میداد که از نگاه‌کردن باطراف خود عاجز و درمانده میگردید .

اومیگفت ، طول این‌ساختمان چهارصد وهفتاد ذراع، بذراع هاشمی[1] است درمساحت چهارصد وهشتاد ذراع سپس مخروطی شکل میشود ، وکسیکه ببالای‌آن برسد . سطح آنرا چهل ذراع مربع یابد ، و این از جنبهٔ هندسی‌آن است ، ولی‌آنکسیکه بآن قله رفته بود، پس از پائین‌آمدن گفت : قله را باندازهٔ جایگاه بیست شتر بختی[2] یافتم . و در وسط گنبد خوش‌نمائی داشت و میان گنبد چیزی شبیه بقبری دیده میشدکه دو سنگ بسیار پاکیزه و زیبا و رنگارنگی برآن گذاشته بودند ، و برهرسنگی تمثالی ، یکی بصورت زن ، و یکی بصورت مرد داشت ، که روبهم دارند . در دست مردلوحی پر از نوشته ، و در دست زن‌یك آئینه ، و ابزاری از طلا بودکه شباهت بمنقاش[3] داشت و درمیان‌آن دو ، یك‌کاسه سفالین با سرپوش طلائی دیده میشد ، که من‌آنقدرکوشش نمودم تا آنرا از جایش درآوردم ، ودر آن چیزی شبیه قیر بی‌بو ، و خشکیدهٔ یافتم ، دست را درآن فرو بردم ، یکقوطی طلائی بدستم آمد ، سرش راکه برداشتم، خون تازه درآن دیدم‌که با برخورد بهوای آزاد لخته گردید بهمانگونه‌که خون در هوای آزاد لخته میشود ، و همینکه بپائین رسیدم بکلی خشکیده شده بود .

روی قبر سنگی بودکه من با زحمت وکوشش زیاد آن را برداشتم ، و در آن قبر مردی را دیدم برپشت خوابیده‌که تنش از هرجهت سالم و خشك ، و پیکرش نمایان بود ،

---

۱ــ ذراع هاشمی یکذرع ونیم بذرع متعارفی است (لغتنامه دهخدا) .
۲ــ بختی ــ بضم اول ، شتر خراسانیست (اقرب‌الموارد) .
۳ــ منقاش ــ ابزار آهنین برای مو (فرهنگ نفیسی) .

موهایش هویدا ، ودر کنارش زنی بهمانگونه خوابید،. ودرآن سطح گودالی‌بود که درازایش بقامت یك انسان و پیچهائی چون میخ داشت ، و سفی هـم از سنگ در آن دیده میشد ، که بر آن تمثالها وصورتهائی‌چه افتاده وچه ایستاده از خدایان نقاری‌شده بود که‌بخوبی تشخیص داده نمیشدند . والله اعلم .

در مصر ساختمانهائیست که آنرا ـ برابی[1] نامند ، و در آنها سنگهای بسیار بزرگ بکار رفته . وبربا ـ خانه‌هائیست که بشکلهای مختلفی ساخته شده ، و آنرا برای بهم‌زدن، وسائیدن ، وگداختن و بهم پیوستن ، و عرق گیری ساخته ، و پیداست ، که برای‌کارهـای کیمیاگری است . ودر این ساختمانها نقشها ، ونبشته‌های فراوانی در زبان‌کلدانی و قبطی دیده میشود که‌کسی بآنها پی‌نبرده ، و در زیر زمین‌آنجا گنجهائی پیدا شد ، که درآن ، پر از پوست نازك گوره‌خر[2] و پوست خدنگ که تیراندازان بکار برند ، و سبیکه‌هائی از طلا و مس و سنگ بود وبرآنها این علوم را نوشته بودند .

## کتابهای هرمس در صنعت کیمیا

کتاب هرمس الی ابنه فی‌الصنعة . کتاب الذهب السایل . کتاب الی طاط فی‌الصنعة . کتاب عمل‌العنقود . کتاب‌الاسرار . کتاب الهاریطوس. کتاب الملاطیس . کتاب الاسطماخس. کتاب السلماطیس . کتاب ارمینس ـ شاگـرد هرمس . کتاب نیلاوس ـ شاگرد هرمس ـ برنظریهٔ هرمس . کتاب الادخیقی . کتاب دمانوس ـ تألیف هرمس .

## اسطانس

از فلاسفهٔ کیمیاگران و مشهور باین صنعت است ، وکتابهای بسیاری در آن تألیف کرده است . اسطانس از رومیان ، و مردم اسکندریه بود که تألیفاتش چنانکـه درپارهٔ از رساله‌های خود نوشته هزار کتاب ورساله بوده ، وهر کتابی نامی داشته وکتابهای این گروه

---

۱ـ برابی‌ـ بفتح اول جمع‌بربا ،کلمه‌ایست قبطی واحتمال میرود ، عبادتگاه یاساختمانی محکم ، و یا جای سحر است (معجم‌البلدان) .

۲ـ در متن عربی دارد (مکتوبة فی‌الفلجان) و در فرهنگهای فارسی وعربی که داشتیم فلجان را بمعنی پوست‌گوره‌خر نیافتیم . و مستند در این ترجمه‌گفتهٔ خود مؤلف ( ابن ندیم) است (ر.ك. ص ۳۶ این‌کتاب، و ص ۳۱ الفهرست چاپ مصر) .

مبنی بر رمز ولغز است ، واز تألیفات اسطانس : کتاب محاورة اسطانس توهیر ملك الهنداست.

## ذیسموس

از جمله ذیسموس است که او نیز بمنزلهٔ اسطانس بود ، و این کتاب از اوست : کتاب سماء المفاتیح فی الصنعة ـ مشتمل بر چندین کتاب و رساله ، بترتیب اول ، دوم ، و سوم ، که معروف بهفتاد رساله است .

## نام فلاسفهٔ که در کیمیا سخنرانی کرده‌اند

هرمس . اغاذیمون . انطوس . ملینوس . افلاطن . ذیسموس . اسطوس . دیمقراط . اسطانس . هرقل . بوروس ، ماریه . دساورس . افراغسوس . اسطفانس . اسکندروس . کیماس . جاماسب . دراسطوس . ارخلاوس . مرقونس . سنقحا . سیماس . روسم . فورس. سعورس . نالاوس[1] . مویانس . سعیدس[2] . مهدارس . فرناوارس . مسطیوس . کاهن ارطی. ارس قسیس . خالدبن یزید . اصطفن حربی . جابربن حیان . یحیی بن خالدبن برمك. خاطف الهذلی افرنجی[3]. ذوالنون مصری. سالم بن فروح . ابوعیسی اعور . حسن بن قدامه. ابوقران بونی . سحاوه[4]. رازی . سایح علوی . ابن وحشیه . عزاقری . و این نامبردگان را اکسیرساز کامل و تمام گفته‌اند . وپس از اینها کسانی که درپی اینکار رفته ، و از ناتوانی کوتاه آمده ، و بچیزهای دیگری جز کیمیا دست یابی یافته‌اند بسیارند ، و ما پارهٔ ازآنها را در جای خود ذکر خواهیم کرد . انشاالله

## خالدبن یزیدبن معاویه بن ابوسفیان

## از مسلمانان نوکار بود

محمد بن اسحاق گوید : کسیکه در بیرون آوردن کتابهای پیشینیان در صنعت کوشش

---

۱ـ ف (دیسلاوس) .
۲ـ ف (سفیدس) .
۳ـ ف (خاطف الهندی الافرنجی) .
٤ـ ف (سجاده) .

از خود نشان داد، خالدبن یزیدبن معاویه است که خطیب ، وشاعر ، وفصیح ، و با تصمیم، و صاحب رأی بود ، و او اول کسی است که امر کـرد کتابهای طب ، و نجوم ، و کیمیا را برایش ترجمه نمایند ، و سخاوت بسیاری داشت .

گویند : بوی گفتند تو زیاد خود را بکیمیا مشغول داشتهٔ ، جواب داد ، من اینکار را باین منظور دنبال دارم که یاران وبرادران خود را بینیاز سازم ، زیرا بخلافت که طمع ورزیدم پشتش توانائی کشیدن این بار را نداشت ، وبجای آن چیزی نیافتم جزاینکه باین صنعت دستیابی پیدا نمایم تا نیازمند بآن کسانی نباشم که روزی مرا شناختهاند ، و یا من آنها را در دربار سلطنتی دیدهام که از روی میل ورغبت یا بیم وخشیت در آنجا آمده وایستادهاند.

گویند ، و خدا داناتر است ، که او در کیمیا کامیاب گردید، وچندین کتاب و رساله دراین باره نوشت . و اشعار زیادی هم در این معنا دارد که درحدود پانصد ورق است و من آنرا دیدهام. و ازکتابهایش نیزاینها را دیدهام : کتاب الحرارات. کتاب الصحیفةالکبیر. کتاب الصحیفةالصغیر . کتاب وصیته الی ابنه فی الصنعة .

## نام کتابهائیکه حکماء تألیف کردهاند

وما آنها را دیده ، ومرد موثقی هم بما گفت که آنها را دیده، و علما نیزدرتألیفاتی که در صنعت داشتهاند ذکری ازآنها نمودهاند : کتاب دیسقرسل[1] فی الصنعة . کتاب مارية القبطية مع الحکما حین اجتمعوا الیها . کتاب الاسکندر فـی الحجر . کتاب الکبریت الاحمر . کتاب دیسقرسل[2] حین سئله بدسیوس عن المسایل. کتاب اصطفن . کتاب فرانیس السمائی. کتاب السموس . کتاب مارية الکبیر . کتاب بطود بن نوح . کتاب ماغس . کتاب نـوادر الفلاسفة فی الصنعة. کتاب اوجیانس. کتاب ثمود. کتاب قلوبطرة الملکة . کتاب سقرس . کتاب بلقیس ملکة مصر الذی اوله لماصعدت الجبل . کتاب العناصر ـ تألیف ریمس . کتاب سرخس الرأس عینی[3] الی قویری الاسقف الرهاوی . کتاب سقناس فی حکمته[4] للملك ادریانوس . کتاب ارس الاکبر . کتاب ارس الاصغر . کتاب اندریا . کتاب سعی[5] الی مریبا . کتاب نادرس الحکیم . کتاب النصرانی الذی یقول فیه ان الحکمة حکمة کاسمها . کتاب صاحب المحـراب . کتاب اندریانا[6] من اهل افسوس الی نیسافـرس . کتاب الاخوة السبعة الحکماء فی الصنعة . کتاب دیمقراطیس فی الرسائل . کتاب دوسیموس الی جمیع الحکماء فی الصنعة . کتاب کـرمانوس بطرك رومیة فی الصنعة . کتاب سرجس الراهب فی الصنعة . کتاب مـاغس الحکیم فی الصنعة .

---

۱ و ۲ـ ف (دیسقرس) .

۳ـ رأس‌عین نام چندین محل است که در جزائـر جنوبی قسطنطنیه و سوریا ولبنان قراردارد. رك(اعلام المنجد) .

۴ـ ش (سقاس فی حلمته) .

۵ـ در متن عربی نقطه ندارد .

۶ـ ش (اندرماوما) .

کتاب رسالة بلاخس فی الصنعة. کتاب توفیل فی الصنعة . کتاب الکلمتین الاول . کتاب الکلمتین. الثانی . کتاب رسالة هبة الاسکندر . کتاب بطرانوس . کتاب قبان هرقل الاکبر ـ چهارده کتاب . کتاب سقرس الکبیر الـذی فی الرؤیا فی الصنعة . کتاب سرخس فی الصنعة . کتاب جاماسب فی الصنعة .

## اخبار جابر بن حیان

## و نام کتابهای او

ابوعبدالله جابر بن حیان بن عبدالله کوفی، معروف بصوفی، که مردم درباره او اختلاف دارند ، شیعیان ویرا از بزرگان خود میشمارند و او را یکی از ابواب[1] وازکسانی دانند که در مصاحبت جعفرالصادق علیه‌السلام[2] و از مردم کوفه بود . گروهی از فلاسفه ویرا از خود ، و صاحب تصنیفاتی در منطق و فلسفه دانند . وکیمیاگران و اهل صنعت طلا و نقره برآنند که او درزمان خود برآنها ریاست داشت ، وکارش پنهان بوده وعقیده دارند که برای بیم و ترس از دولتیان همیشه از شهری بشهر دیگر میرفت ، و در جائی استقرار نداشت . وبقولی او در دستگاه بـرمکیان وپیوسته بآنان بوده ، و بجعفر بن یحیی بـستگی داشت . و این گروه گویند مراد وی از ـ آقای ما جعفر ـ همان برمکی است ، و شیعیان گویند ، که وی دراین گفته نظر بجعفر الصادق دارد .

یکی از موثقان که کارش کیمیاگریست بمن گفت، جابر درخیابان باب‌الشام[3] در کوچه معروف بدرب‌الذهب اقامت داشت ، و همین شخص میگفت که او بیشتر اوقاتش را در کوفه میگذرانید ، و درآنجا برای خوبی هوا ، بکار اکسیر میپرداخت ، بدلیل اینکه وقتی در کوفه سفی پیدا شد که درآن هاون طلائی بوزن دویست رطل بدست آمد، همین شخص گفت، که‌خانه جابر بن حیان‌درهمان محل بود، وازآنجا بجزآن هاون چیزی دیگر بدست نیامده،

---

۱ـ ابواب جمع بـاب ـ بمعنی ـ در ـ است و در میان شیعیان اطلاق بکسانی میشود که ازخاصان یکی از ائمه فرزندان علی علیهم‌السلام، ومدخل وراه کسب فیض ازآنان باشند.

۲ـ ف (رضی‌الله عنه) .

۳ـ باب‌الشام ـ یکی از چهار دروازه‌ایست که منصور برای بغداد ساخته‌اودرسمت شمال بغداد است ، (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ص ٤٨ ) .

ویك جائی هم برای حل‌وعقد داشت . و این ماجرای در دوران عزالدوله، پسر معزالدوله رخ داد ، و خود ابواسبکتکین دستاردار بمن گفت که او رفت و آن هاون را گرفته است .

گروهی‌از اهل علم وبزرگان وراقان گویند : اینشخص ، یعنی جابر ـ اصل‌وحقیقتی نداشته وپارهٔ نیز گویند ، اگرحقیقتی هم داشته ، تصنیفاتی جز کتاب الرحمه نداشته است، و این تصنیفات‌از اشخاص دیگر است که آنها را تصنیف کرده و باو نسبت داده‌اند . ولی‌من میگویم ، یك شخص بافضلی که مینشیند ، و زحمت‌کار را برخود هموار می‌کند ، و درحدود دوهزار ورق کتاب تألیف مینماید ، و برای ازکار درآوردن‌آن گتاب فکر وقریحه خود را بزحمت انداخته ، و دست و بدن خود را برای نوشتن‌آن خسته نموده . و پس از اتمام اینکارها ، آن کتابرا بشخص دیگری نسبت دهد ، زنده یا مرده ، نوعی از نادانی است که برای هیچ‌کسی میسور نیست ، وآن کسیکه بحلیه علم آراسته باشد ، ولو برای یك ساعت ، زیرچنین‌باری نرفته و هیچ بهره وسودی ازآن نخواهد داشت. این شخص درحقیقت وجود داشته ، وکارش، آشکارتر وروشنتر ، از هرچیز و تصنیفاتش مهمتر وبیشتر از هرکسی بوده و درمذهب شیعه تألیفاتی داردکه ما درجای‌خود ذکرنمود و درسائرعلوم نیز کتابهائی‌دارد که بجای خوددر این‌کتاب ذکر شده و بطوریکه گفته‌اند نژاد او از خراسان بوده و رازی درضمن تألیفاتی‌که درکیمیا دارد میگوید استاد ما ابوموسی جابربن حیان چنین‌گوید .

## نام شاگردان جابر

خرقی ـ که در مدینه سکهٔ خرقی را باو نسبت دهند . ابن عیاش مصری. واخمیمی.

## نام‌کتابهای جابر درکیمیا

جابر دارای فهرست بزرگی مشتمل برتمام تألیفاتش درکیمیا و غیره بوده وفهرست کوچکی‌نیز برای تألیفاتش درکیمیا دارد، وما تمام‌آن کتابهائی راکه دیده‌ایم ، وهمچنین کتابهائیراکه مردمان موثقی دیده ، و بماگفته‌اند در اینجا ذکر مینمائیم :

کتاب‌اسطقس‌الاس‌الاول‌الی‌البرامك. کتاب‌اسطقس‌الاس‌الثانی‌الیهم. کتاب‌الکمال‌هوالثالث‌الیهم. کتاب‌الواحدالکبیر. کتاب‌الواحدالصغیر. کتاب‌الرکن . کتاب‌البیان . کتاب‌الترتیب. کتاب النور. کتاب‌الصبغ‌الاحمر. کتاب‌الخمائرالکبیر. کتاب‌الخمائرالصغیر. کتاب‌التدابیرالرائیة. کتاب‌یعرف بالثالث. کتاب‌الروح . کتاب‌الزیبق کتاب‌الملاغم‌الجوانیة. کتاب‌الملاغم‌البرانیة.

کتاب العمالقة الکبیر. کتاب العمالقة الصغیر . کتاب البحر الزاخر . کتاب البیض . کتاب الدم. کتاب الشعر. کتاب النبات. کتاب الاستیفاء. کتاب الحکمة المصونة. کتاب التبویب. کتاب الاملاح. کتاب الاحجار . کتاب الی قلمون. کتاب التدویر. کتاب الباهر. کتاب التکریر . کتاب الدرة المکنونة. کتاب البدوح . کتاب الخالص. کتاب الحاوی . کتاب القمر . کتاب الشمس . کتاب الترکیب . کتاب الفقه . کتاب الاسطقس . کتاب الحیـوان . کتاب البول . کتاب التدابیر کتابی دیگر است . کتاب الاسرار . کتاب کیمان المعادن . کتاب الکیفیة . کتاب السماء ـ اول، دوم، سوم، چهارم، پنجم، ششم، وهفتم . کتاب الارض ـ اول ، دوم ، سوم ، چهارم ، پنجم، ششم ، و هفتم . کتاب المجردات . کتاب البیض الثانی . کتاب الحیوان الثانی . کتاب الاملاح الثانی. کتاب الباب الثانی . کتاب الاحجار الثانی . کتاب الکامل . کتاب الطرح[1] . کتاب فضلات الخمائـر . کتاب العنصر . کتاب الترکیب الثانی . کتاب الخـواص . کتاب التذکیر . کتاب البستان . کتاب السیول . کتاب روحانیة عطـارد . کتاب الاستتمـام . کتاب الانواع . کتاب البرهان. کتاب الجواهر الکبیر . کتاب الاصباغ . کتاب الرائحة الکبیر . کتاب الرائحة اللطیف. کتاب المنی . کتاب الطین . کتاب الملح . کتاب الحجر الحق الاعظم . کتاب الالبان . کتاب الطبیعة . کتاب مابعدالطبیعة . کتاب التلمیع . کتاب الفاخر . کتاب الصارع . کتاب الافرند . کتاب الصادق . کتاب الروضة . کتاب الزاهر. کتاب الناج . کتاب الخیال. کتاب تقدمة المعرفة. کتاب الزرانیخ . کتاب الهی . کتاب الی خاطف . کتاب الی جمهور الفرنجی . کتاب الی علی بن یقطین . کتاب مزارع الصناعة . کتاب الی علی بن اسحاق البرمکی . کتاب التصریف . کتاب الهدی . کتاب تلیین الحجارة الی منصور بن احمد البرمکی . کتاب اغراض الصنعة الی جعفر بن یحیی البرمکی . کتاب الباهت . کتاب عرض الاعراض .

اینها یکصد ودوازده[2] کتاب است ، پس از این هفتاد کتاب دیگر دارد که از آن جمله است :

کتاب اللاهوت . کتاب الباب . کتاب الثلاثین کلمه . کتاب المنی[3] . کتاب الهدی[4]. کتاب الحکومة. کتاب الصفات. کتاب العشرة . کتاب النعوت. کتاب العهد. کتاب السبعة . کتاب الحی. کتاب البلاغة . کتاب المشاکلة. کتاب خمسة عشر. کتاب الکفوء . کتاب الاحاطة . کتاب الراوق کتاب القبه . کتاب الضبط . کتاب الاشجار . کتاب المواهب . کتاب المخنقة . کتاب الاکلیل . کتاب الخلاص . کتاب الوجیه . کتاب الرغبة . کتاب الخلقة . کتاب الهیئة . کتاب الروضة[5] . کتاب الناصع . کتاب النقد . کتاب الطاهر . کتاب لیلة . کتاب المنافع . کتاب اللعبة . کتاب المصادر . کتاب الجمع .

---

۱ـ ف (المرح) . ۲ـ تعداد این کتابها ظاهراً ۱۰۳ میباشد . ۳و۴و۵ ـ ظاهراً مکرر است.

و این چهل[1] کتاب از آن هفتاد کتاب است . و بدنبال اینها رساله‌هائی درحجر است بترتیب ، اول. دوم. سوم . چهارم . پنجم . ششم. هفتم . هشتم. نهم ودهم. که نامی ندارند، وپس از این نیز ده رساله درنبات ، بترتیب اول تا ـ دهم است ، و بهمین گونه رساله‌هائی در احجار دارد که جمعاً میشود هفتاد رساله .

وبر آن هفتاد کتاب، ده کتاب دیگر باین ترتیب اضافه میشود : کتاب التصحیح . کتاب المعنی. کتاب الایضاح. کتاب الهمة . کتاب المیزان. کتاب الاتفاق. کتاب الشرط . کتاب الفضله. کتاب التمام . کتاب الاعراض ، وپس اینها ده مقاله دیگر دارد که بدنبال این کتابها باین ترتیب ذکر شده :

کتاب مصححات فیثاغورس. کتاب مصححات سقراط . کتاب مصححات فلاطن . کتاب مصححات ارسطالیس . کتاب مصححات ارسنجانس . کتاب مصححات ارکاغانیس . کتاب مصححات امورس . کتاب مصححات دیمقراطیس . کتاب مصححات حربی . کتاب مصححاتنا نحن . و سپس بیست کتاب باین نامها بدنبال آنهاست :

کتاب الزمردة . کتاب الانموذج. کتاب المهجة. کتاب سفر الاسرار . کتاب البعید. کتاب الفاضل . کتاب العقیقة . کتاب البلورة . کتاب الساطع . کتاب الاشراق . کتاب المخایل . کتاب المسایل کتاب التفاضل . کتاب التشابه . کتاب التفسیر . کتاب التمیز . کتاب الکمال والتمام . وسه کتاب بدنبال دارد که متصل بآنهاست : کتاب الضمیر . کتاب الطهارة . کتاب الاعراض[2] .

وپس از اینها هفده کتاب باین ترتیب است : کتاب المبداء بالریاضة . کتاب المدخل الی الصناعة . کتاب التوقف . کتاب الثقة بصحة العلم . کتاب التوسط فی الصناعة . کتات المحنة . کتاب الحقیقة . کتاب الاتفاق والاختلاف . کتاب السنن والحیرة . کتاب الموازین . کتاب السر الغامض . کتاب المبلغ الاقصی. کتاب المخالفة . کتاب الشرح . کتاب الاغراء[3] فی النهایة. کتاب الاستقصاء .

ودنباله اینها سه کتابست: کتاب الطهاره ـ که کتابی دیگر است . کتاب النقد[4] . کتاب الاعراض[5] .

محمد بن اسحاق گوید : جابر در کتاب فهرست خود گوید . پس از این کتابها سی رساله تألیف کردم که بی‌نام است ، وسپس چهارمقاله تألیف کردم که اینهاست : کتاب الطبیعة الفاعلة الاولی و هی النار . کتاب الطبیعة الثانیة الفاعلة الجامده وهی الماء . کتاب الطبیعة

---

۱ـ این کتابها در شماره سی‌وهشت عدد است .
۲ـ ظاهراً مکرر است . ۳ـ ش (الاعرافی) . ٤ـ ف (التفسیر) .
۵ـ ظاهراً مکرر است .

الثالثة المنفعله اليابسة و هی الارض . کتاب الطبیعة الرابعة المنفعلة الرطبة وهی الهواء . و جابر گوید که برای این کتابها دو کتاب تألیف کرده که شرحی دربارهٔ آن کتابها، وعبارتست از کتاب الطهاره و کتاب الاعراض ، و پس از این چهار کتابی تألیف کرده‌ام باین ترتیب : کتاب الزهرة . کتاب السلوة . کتاب الکامل . کتاب الحیوة، وپس از آن ده کتاب برروی نظریه بلیناس ، صاحب طلسمات تألیف کرده‌ام که اینهاست : کتاب زحل . کتاب المریخ . کتاب الشمس الاکبر . کتاب الشمس الاصغر . کتاب الزهرة[1] . کتاب عطارد . کتاب القمر الاکبر . کتاب الاغراض . کتاب یعرف بخاصیة نفسه . کتاب المثنی . و این چهار کتاب را درمطالب دیگر تألیف کرده : کتاب الحاصل. کتاب میدان العقل . کتاب العین. کتاب النظم .

ابوموسی گوید[2] یکهزار و سیصد کتاب در فلسفه ، و یکهزار وسیصد کتاب در حیل ، بپیکره کتاب تقاطر ، و یکهزار و سیصد کتاب در صنایع مجموعه و آلات حرب ، تألیف کرده‌ام .

پس ازآن ، دو کتاب بزرگ درطب ، وکتابها و رساله‌های بزرگ وکوچك ، تألیف کرده‌ام ، ودرطب درحدود پانصد کتاب تألیف دارم ، مانند کتاب المجسة والتشریح ، سپس درمنطق برپایه نظریه ارسطو کتابهائی دارم، و پس ازآن ، کتاب الزیج اللطیف را درسیصد ورق ، کتاب شرح اقلیدس ، کتاب شرح المجسطی . کتاب المرایا . کتاب الجاروف ، را تألیف کرده‌ام - و این کتاب را متکلمان رد کرده‌اند ، وگویند که مؤلفش ابوسعید مصریست .

پس از اینها در زهد وموعظه ، و در عزائم تألیفات زیادی دارم ، و در رد برفلاسفه پانصد کتاب، ودرکیمیا - کتابی بنام کتاب الملك، و یك کتاب بنام - الریاض - تألیف کرده‌ام .

## ذوالنون مصری

ابوالفیض ذوالنون بن ابراهیم از صوفیانی بود که در صنعت دستی داشته وکتابهائی تصنیف کرده است و ازکتابهای اوست : کتاب الرکن الاکبر . کتاب الثقة فی الصنعة .

---

۱- ظاهراً مکرر است .

۲- ابوموسی - کنیهٔ جابربن حیان است .

## رازی محمدبن زکریا

مقامش در علم فلسفه و طب معروف و مشهور بوده ، و ما اخبار او را در طب ذکر نموده‌ایم . و نظر بدستیابی که باین صنعت داشته تألیفات زیادی در آن دارد از آنجمله کتابیست مشتمل بر دوازده کتاب باین ترتیب : کتاب المدخل التعلیمی . کتاب المدخل البرهانی . کتاب الابیات . کتاب التدبیر . کتاب الحجر . کتاب الاکسیر . کتاب شرف الصناعة. کتاب الترتیب . کتاب التدابیر . کتاب نکت الرموز . کتاب المحبة . کتاب الحیل . وجز اینها تألیفات دیگری هم درصنعت دارد . که عبارتست از : کتاب الاسرار . کتاب سر الاسرار . کتاب التبویب. کتاب رسالة الخاصه . کتاب الحجر الاصفر . کتاب رسائل الملوك . کتاب الرد علی الکندی فی رده علی الصناعة .

## ابن وحشیه

ابوبکر احمدبن علی بن قیس بن مختار بن عبدالکریم بن حریثا بن بدینا بن بوراطیا الکزدانی ، از مردم جنبلاء[1] و قسین[2] و یکی ازفصیحان نبط در زبان کسدانیان بود ، وما در مقاله هشتم کارهایش را درسحر وشعبده وعزائم شرح داده‌ایم ، و در این صنعت نیز بهره‌و سهم زیادی داشته ، و در اینجا بذکر کتابهای او درکیمیا میپردازیم : کتاب الاصول الکبیر فی الصنعة . کتاب الاصول الصغیر فی الصنعة ایضا . کتاب المدرجة . کتاب المذاکرات فی الصنعة.

کتاب یحتوی علی عشرین کتاباً اول و ثانی و ثالث و علی الولاء نسخة الاقلام التی یکتب بها کتب الصنعة والسحر ، و ابن وحشیه آن قلمها را آورده ، ومن بخط او دیده‌ام ونیز بخط ابوالحسن ابن کوفی همانهارا در جزوه‌هائی ، با تعلیقاتی درلغت ، و نحو ، واشعار، وآثار دیدم ، که ازکتابهای بنوفرات ، بابوالحسن بن تنح رسیده بود .

و این شگفت انگیزترین چیزی‌است کـه من بخط ابن کوفی، پس ازکتاب مساوی‌العوام تألیف ابوعثبس صیمری . دیده‌ام .

حروف فاقیطوس : الف ، ب ، ت، ث ، ج، ح، خ، د، ذ، ر ، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق، ك، ل، م، ن، و، ه، لای .

---

۱ــ جنبلاء دهکده و منزلیست میان واسط وکوفه (معجم البلدان) .

۲ــ رجوع شود بصفحهٔ ۵۵۲ این کتاب .

حروف‌مسند: الف، ب، ت، ث، ج، ح، خ، د، ذ، ر، ز،س ، ش، ص ، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق، ك، ل، م، ن، و، ه، لا ی .

و با این حروف علوم باستانی برابی[1] را بدست آورند .

حروف عنبث : چه بساکه این خطها درکتابهای علمی صنعت ، و سحر ، و عزائم که اشاره کرده‌ایم در زبانیکه اهل آن علوم اختراع کرده‌اند دیده میشود ، ولی قابل فهمیدن نیست مگر برای کسانیکه بآن زبان آشنائی داشته باشند وآنهم بسیار کم است . و شاید این خطها تصنیف‌هائی داشته باشدکه بزبان عربی قابل فهم باشد ، و از این جهة سزاوار است که‌با اندیشه وتأمل‌آنها را چون نمونهٔ قرارداد که‌هنگام لزوم‌بآنها مراجعه شود .انشاالله.

## اخمیمی

نامش عثمان بن سوید ، ابوحری اخمیمی ، از مردم اخمیم از دهات مصر بوده و در صنعت کیمیا برجستگی داشته ، و از رؤساء آنان بشمار میرفت ، و با ابن وحشیه مناظرات ، و مکاتباتی داشت و از تألیفات اوست :

کتاب‌الکبریت‌الاحمر . کتاب‌الابانة . کتاب‌التصحیحات . کتاب صرف‌التوهم عن ذی النون‌المصری . کتاب‌التعلیقات . کتاب آلات‌القدماء . کتاب‌الحل والعقد . کتاب التدبیر . کتاب‌التصعید و التقطیر . کتاب‌الجحیم الاعظم . کتاب مناظرات‌العلماء ومفاوضاتهم .

## ابوقران

این شخص از مردم نصیبین[2] است که خود را واجد کیمیا میدانست ، وکسی است که اهل این صنعت بوی نظردارند و او را برترو فاضلتر از همه میشمارند ، و ابن وحشیه نیز نامی از او برده، و این کتابها از اوست : کتاب شرح کتاب الرحمة‌لجابر . کتاب‌الخمائر . کتاب‌البلوغ . کتاب شرح‌الاثیر . کتاب‌التصحیحات . کتاب‌البیض . کتاب‌الفرقین المسبع . کتاب‌الاشارة . کتاب‌التمویه .

## اصطفن راهب

این مرد در موصل عمرش راگذرانید، و باو میخائیل میگفتند ، وحکایت کنند که او

---

۱ــ ر.ك. بصفحهٔ ٦٣٣ این کتاب .  ۲ـ رجوع شود بصفحهٔ ٢٤٦ این کتاب .

کیمیارا بدست آورد، و پس از آنکه درموصل ازدنیا رفت کتابهایش آشکار گردیده و من پارهٔ از آن‌را دیدم که اینها بود : کتاب‌الرشد. کتاب ماحدثناه . کتاب الباب‌الاعظم . کتاب‌الادعیة والقرابین القی تستعمل قبل صناعة‌الکیمیا . کتاب‌الاختیارالنجومی للصناعة . کتاب‌التعلیقات . کتاب الاوقات والازمنة .

## سائح علوی

ابوبکر علی‌بن محمد خراسانی علوی صوفی ، از فرزندان حسن‌بن علی رضوان‌الله علیهم[1] و ازکسانیست که بگفته کیمیاگران ، بکیمیا دست یافت ، وهمیشه از بیم دولتیان شهربشهر میگشت وکسی را ندیدم کـه او را ملاقات کرده باشد ، وکتابهایش از اطـراف کوهستانها بما رسید . ازکتابهای اوست : کتاب رسالة‌الیتیم ،کتاب‌الحجر الطاهـر . کتاب الحقیرالنافع . کتاب‌الطاهرالخفی . کتاب الاصول. کتاب‌الشعروالدم والبیض وعمل‌میاههما.

## دبیس شاگرد کندی

محمدبن یزید ، معروف بدبیس، ازکیمیاگرانی بودکه‌کارهائی در آن زمینه داشت، و ازکتابهای اوست : کتاب‌الجامع . کتاب عمل‌الاصباغ والمداد والحبر .

## ابن سلیمان

ابوالعباس احمدبن محمدبن سلیمان ، وگویند مصری بوده ، ونمیدانیم که او در این صنعت‌کامیابی یافته باشد، وآنچه‌از وی باین‌شهرها رسیده اینهاست: کتاب‌الافصاح والایضاح‌ـ فی برانیات[2] . کتاب الجامع ـ بـرانیات[3] . کتاب المعجونات . کتاب‌التخمیر . وگویند : کتاب‌الافصاح والایضاح از تألیفات ابن عیاض مصری، شاگرد جابر است .

## ابن ابو عزاقر

ابوجعفر محمدبن علی شلمغانی ،که در اخبار شیعه ذکری ازوی شده ، و در صنعت کیمیا دست داشت، و این کتابها از اوست : کتاب‌الخمائر . کتاب‌الحجر . کتاب شرح کتاب الرحمه تألیف جابر . کتاب البرانیات .

---

۱ـ (رضی‌الله عنهما) . (۲ـ۳) برانیات‌ـ بچیزهائی گویندکه ازنوع مورد بحث نباشد.

## خنشلیل

ابوالحسن احمد ، و خنشلیل لقبش بود ، وبا من دوستی داشت ، وچندین مرتبه‌بمن گفت که بکیمیادست یافته، ولی من اثری‌ازآن در وی ندیده وهمیشه اورا فقیر و کم روزی یافته‌ام ، وی پیرمرد با سماجتی بود ، و این کتابهـا از اوست : کتاب شرح نکت‌الرموز . کتاب‌الشمس . کتاب‌القمر . کتاب مسعف‌الفقراء . کتاب الاعمال علی رأس‌الکور .

محمدبن اسحاق گوید : کتابهائیکه در این زمینه تألیف شده ، خیلی بیشتر و بالاتر ازآنست‌که بشماره درآید، زیرا مؤلفانش‌آنها را بکیمیا گران بسته ونسبت داده‌اند ، ولی مصریان در این رشته تصنیفات و دانشمندانی داشته‌اند چون ریشهٔ این سخن ازآنجا بوده ، و این‌علم از آنجا سرچشمه گرفته و برایی معروف ، که خانه‌های حکمت و مـاریه است از شهرهای مصر بشمار میرود. و بقولی اساساً سخن‌درکیمیا از فارسیان باستانی بوده، وبقولی یونانیان وبقولی هندیان، و بقولی چینیان ، اولین سخنگو در این‌امر بوده‌اند. وخداوند، از همه داناتر است .

مقاله دهم در اینجا پایان یافت ، و با پایانش این کتاب بپایان رسید
وللّه الحمدوالمنة والحول والقوة ، وصلی‌الله علی سیدنا
و نبینا محمد و علی آله و سلم تسلیما

ما نیز همان نیایش‌و دعا را در دل و زبان داریم که خداوند توفیق
خدمات بفرهنگ وطن عزیز را بما عنایت فرموده
و در مدت هفت سال آنقدر بما روان و روزی
بخشید تا این ترجمه بپایان رسید

از دست و زبانی چه برآید  گزعهدهٔ شکرش بدر آید

**پس از چاپ وصیت ارسطو کتابیکه ذیلا اشاره شده بدست آوردیم که متن وصیتنامهٔ ارسطورا بزبان یونانی، و انگلیسی داشت ومادر اینجا آنرا ازنظرخوانندگان محترم میگذرانیم.**

## وصیتنامهٔ کامل ارسطو

**هوالمسك ماكرته يتضوع**

همه تندرست وخوب باشند ، ولی اگـر اتفاقی رخ دهد ، ارسطو این مقررات را وضع کرده است :

انتیپاتر - **Antipater** ـ در تمام امور وبطورکلی وصی من است . ولی تازمانی که‌نیکانر **Nicanor** بیاید.اریستمنس **Aristomenes**،تیمارکوس **Timarchus**، هیپارکوس **Hipparchus** ،دیوتلس-**Diotcles**-، وتئوفراستس **Theophrastus** (درصورتیکه موافقت نماید ، واوضاع و احوال اجاره دهد) ، باید عهده‌دارکارهای هرپلیس-**Herpyllis** ـ وبچه‌ها، وهمچنین اموال من باشند. و همینکه دخترم بزرگ شد ، باید او را بازدواج نیکانر در آورند . واگر پیش و یا بعد از ازدواج ، و قبل ازآنکه بچه‌دار شود، اتفاقی رخ دهد (که‌خدا نکند چنین چیزی پیش‌آید) نیکانر اختیارات تامه ، چه‌نسبت بکودك و چه نسبت بهرچیز دیگر خواهد داشت که‌کارها را ، چنانچه شایسته او و من است انجام دهد .

نیکانر بایدکارهای دخترم ، و نیکوماخس **Nicomachus** را عهده‌دار باشد ، و بهرترتیبی که صلاح‌داند همچو یك پدر، یا برادر ، باآنها رفتارکند . واگر برای‌نیکانر اتفاقی رخ داد(که خدا آن را نیاورد) ، چـه پیش ازدواج با دختر و چه پس از ازدواج با او، وپیش ازآنکه کودکی‌بدنیا آمده باشد ، و تصمیماتی گرفته بود ، تمام‌آنها نافذاست.

واگر تئوفراستس خواست با دختر زندگانی نماید ، او نیز همان اختیارات نیکانر را دارد . درغیر اینصورت ، اوصیاء ونیکانر، بیاد من ، و بپاس علاقمندی شدیدی که، هرپلیس درمقابل من از خود نشان میداد ، باید اهتمام لازم را در هرمورد وهرچیز نسبت باوداشته باشند، واگر او بخواهد شوهر نماید باید درنظر داشته باشند که او را بمرد نالائقی ندهند، وگذشته از چیزهائی که دارد ، باید یك تالنت Talent نقره اضافه بردارائیش ، وسه خدمتکاریکه خود او انتخاب کند ، اضافه بر آنهائیکه اکنون با نوکرش پیراهائوس Pyrrhaeus دارد باو بدهند . واگر او تمایل داشت در شالسیز Chalcis زندگانی نماید ، در ساختمان کنار باغ ، واگر خواست در استاژیرا Stagira در خانه پدرم باشد ، هریك از این دوخانه را انتخاب کرد ، اوصیاء باید آنرا بسلیقه خود بطوریکه او بپسندد مجهز داشته وباو بدهند .

نیکانر باید در عهده گیرد که پسربچه میرمکس Myrmex را چنانکه شایستهماست، با تمام چیزهائیکه خود او دارد بکسانش برگرداند .

امبراسیس Ambracis بایدآزاد شود ، و در عروسی دخترم ، باید پانصد درهم با همان خدمتکاریکه دارد باو بدهند .

وبه تالی Thale باید، اضافه برخدمتکارش که خریدهٔ خود اوست ، هزار درهم ، و یك خدمتکار بدهند .

وبه سیمون Simon علاوه بر پولیکه سابقاً برای خریدن خدمتکار باو داده شده بود باید یك خدمتکار دیگر ، یا ـ بهاء یك خدمتکار باو داده شود .

وتیشو Tycho ، فیلو Fhilo اولیمپیوس Olympius ، و پسرش، هنگام عروسی دخترم باید آزاد شوند ، و هیچیك ازکسانیکه مرا خدمت میکردند نباید فروخته شوند ، وبایدآنقدر سرخدمت بمانند تا بسن کمال برسند آنوقت اگرخواستند، آزاد شوند.

اوصیاء من باید در نظر گیرند تمثالهائیکه کرایلون Cryllon عهده‌دار ساختن آنهاشده بود، پس ازتمام شدن برپا داشته شود بخصوص آنکه مربوط بنیکانر، وپروکسنوس. Proxenus بوده و خود من قصد برپا داشتن آنها را داشتم ، بهمچنین آن که مربوط بمادر نیکانر است . ونیز باید مجسمه نیم‌تنه اریمنستوس Arimnestus را ، برحسب وصیت خود او برپا دارند که چون فرزندی نداشت ، یادبودی از وی باقی بماند .

و باید مجسمهٔ مادرم ، بـا تقدیسی از نامش در ـ دمتر Demtere یا نمی‌آ Nemea یا هرجائی که پسندیده دارند ، برپا داشته ، و در هرجا که مرا بخاك‌سپارند، استخوانهای پیتیاس Pythias را نیز در آنجا برحسب دستور او بگذارند .

وهمینکه نیکانر ، بسلامتی برگشت چنانکه آرزوی من است ، باید در استاژیرا یك‌مجسمهٔ تمام قددر کنار زئوس -Zeus ، واتینا Athena نجات‌بخش برپا دارند[1].

نظر خوانندگان محترم را باختلاف مندرجات این وصیتنامه با وصیتی که ابن‌ندیم آورده و در صفحهٔ ۴۵۲ ذکر شده جلب مینمایم .

**پایان**

۱ ــ (ر.ك. کتاب زندگانی فلاسفهٔ نامدار ــ تألیف دیوجانس لائرتیوسی ج۱ - ص۲۵۹)
Diogens Laeratius – Loeb Classical Library on 184 .

# فهرست مستندات و مآخذ


قرآن مجید
قرآن چاپ فلوکل
قرآن چاپ سنگی حاج علی‌آقا
ریحانةالادب چاپ تبریز
الوافی بالوفیات
هدیةالاحباب شیخ عباس قمی
المعجم‌المفهرس لالفاظ القرآن
کتاب‌المرشد الی آیات‌القرآن‌الکریم وکلماته
نفائس‌الفنون
سبك شناسی
الوسیط
معجم‌البلدان
معجم‌الادباء
قاموس‌الاعلام ترکی
الاعلام زرگلی
المعجم فی‌معاییر اشعارالعجم
صبح‌الاعشی
تاریخ علوم عقلی تألیف دکتر صفا
تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر صفا
جغرافیای تاریخی از سرزمینهای خلافت شرقی ترجمهٔ آقای عرفان
صورةالارض ـ ابن‌حوقل
یادداشتهای گاتها تألیف پور داود

دائرةالمعارف اسلامی
تعلیقات فلوکل برالفهرست ـ یا ـ جلد دوم چاپ فلوکل
ترجمه مقدمه ابن خلدون
ملل و نحل شهرستانی
ملل و نحل ابن حزم
مجمع‌البحرین
دلیل خارطة بغداد
المعتزله تألیف دکتر البر نصیر نادر
الولاة والقضاة ـ تألیف کندی
شرائع در فقه ویس ورامین فخرالدین سعید کرکانی
حدودالعالم مینورسکی
فهرست کتابخانهٔ دانشکده حقوق
فرهنگ نفیسی
منتهی‌الارب
فرهنگ دوزی ـ عربی بفرانسه
اقرب‌الموارد
لغتنامه مرحوم دهخدا
فرهنگ فارسی آقای دکتر معین
المنجد
اعلام‌المنجد
برهان قاطع بتصحیح آقای دکتر معین
مجله ایران کوده
مجله فرهنگ جهان
لکزیك یونانی
Chwolsoue Die Ssabier'und · Der Ssabismus شولسون
Larousse فرهنگ فرانسه لاروس
Chambers's Twentieth Centnry Dictionary فرهنگ انگلیس
Encyclopedia Britannica انسیکلوپدیا بریتانیکا

# فهرست أعلام


آ

آجری ۳۹۴
آدم علیه‌السلام ۸-۳۶-۳۸-۵۴۲-۵۵۸-۵۸۹-۵۹۰
آدم بن عبدالعزیز ۲۶۹
آدمی ۵۰۲
آدمی رازی ۴۰۹
آذر باذبن فیروز ۱۹۹
آغانیس ۵۱۱
آمدی ۱۳۶-۲۵۵
آمنه دختر ولید بن ابوحفصه ۲۶۸

الف

ابان بن تغلب ۴۰۳
ابان‌بن عبدالحمیدبن لاحق بن عفیررقاشی ۵۴۲
ابان بن عیاش ۴۰۲-۴۰۳
ابان لاحقی وخاندان او ۱۹۶ - ۲۷۲-۲۹۷
ابح ۴۹۴
ابر اقلیدس ۵۲۳
ابراقلیس ۵۱۳
ابرش ۱۲
ابراهیم ۱۰-۱۵-۱۶-۲۵
ابراهیم تیمی ۳۴۴
ابراهیم حربی ۴۲۱
ابراهیم صغیر ۱۵
ابراهیم بن اسماعیل ۲۰۳-۲۰۷-۲۷۶-۴۱۵
ابراهیم بن اسماعیل بن داود ۲۷۸
ابراهیم بن بکوس ۴۵۸
ابراهیم بن ابومحمد یزدی ۹۸
ابراهیم بن ابوموسی اشعری ۳۷۵
ابراهیم بن ادهم ۱۱۹-۲۰۶-۳۴۶
ابراهیم بن اسماعیل ۴۱۵
ابراهیم بن بکوس عشار ۴۵۶-۴۶۰
ابراهیم بن اسحاق اباضی ۳۴۲
ابراهیم بن خاله صنعانی ۴۱۲
ابراهیم‌بن حماد بن اسحاق ۳۷۱
ابراهیم بن رازی ۱۳۲
ابراهیم بن سبابه ۲۷۲
ابراهیم بن سنان ۴۹۰
ابراهیم بن سعد ۴۱
ابراهیم بن سعید ۸۴
ابراهیم بن صلت ۴۴۶ - ۴۵۷- ۴۸۲ - ۵۱۸

ابراهیم بن طهمان هروی ۴۱۶
ابراهیم بن عباس صولی ۲۰۷ - ۲۴۹ - ۲۷۷-۳۰۴-۳۰۷-۵۶۱-۶۱۵
ابراهیم بن عبدالله ۴۴۶-۴۵۵- ۴۵۶ - ۴۶۱
ابراهیم بن عبدالله بن حسن ۱۱۶-۲۹۵- ۲۷۱
ابراهیم علیه‌السلام ۳۷
ابراهیم بن عیسی مدائنی ۲۱۶-۲۷۸
ابراهیم بن محشر ۱۲
ابراهیم بن محمد ۶۱۵
ابراهیم بن مدبر ۲۷۸
ابراهیم نخعی شعبی ۳۴۴
ابراهیم موصلی ۱۱۵
ابراهیم بن مهدی ۱۹۰-۲۷۳-۵۶۱
ابن الوالدنیا ۳۴۶
ابن ابوالسرج ۲۱۰
ابن ابواصبغ ۲۱۰
ابن ابوالعواذل ۲۸۵
ابن ابوالوالید زندیق ۲۷۰
ابن ابواویس ۱۷۷
ابن ابویشر ۳۳۹
ابن ابوبغل ۲۲۶
ابو ابوثابت زهری ۱۷۸
ابن ابو ثلج ۴۲۳
ابن ابو خیثمه ۷۴-۳۷۵
ابن ابو حواری ۳۴۴
ابن ابوحسان ۱۲
ابن ابو حریش ۱۶
ابن ابو دؤاد ۳۰۷-۱۸۱
ابن ابو داود سجستانی ۶۲-۴۲۲
ابن ابو ذؤاد ۱۶
ابن ابو رافع ۴۹۹
ابن ابو سیف ۳۸۸
ابن ابو رصاصه ۵۵۱
ابن ابو زرعه دمشقی ۲۸۱
ابن ابو زوائد ۲۷۵
ابن ابو سعد ۹-۱۱-۸۳
ابن ابو شیخ ۱۸۸
ابن ابو صبح ۸۶-۲۷۲
ابن ابو طاهر ۲۴۰۵-۲۴۱
ابن ابو طیفور ۱۸۱
ابن ابو عاصیه سلمی ۲۸۱
ابن ابو عباد ۵۰۰
ابن ابو عروبه ۴۱۴
ابن ابو عزاقر ۲۴۴-۶۴۳
ابن ابو عماره ۵۴
ابن ابو عواذل ۲۲۶
ابن ابو فاطمه ۱۲
ابن ابو قره ۴۹۹
ابن ابو لیلی ۵۴-۳۷۶
ابن امام مصری ۵۹
ابن ابو مریم ۱۶۰
ابن ابو منصور موصلی ۲۴۷
ابن ابو هریره ۳۹۶
ابن ازهر ۱۸۷-۲۴۴
ابن اخشید ۶۵-۳۱۴-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳
ابن اذنونی ۴۲۷
ابن اسحاق ۱۵۶
ابن اسود شیبانی ۲۷۲

ابن اشعث ۲۹۲-۴۴۲
ابن اشنانی عراقی ۳۸۵
ابن اشیب ۳۹۴
ابن اصهار بخت ۵۲۹
ابن اکفانی عبدالله بن صالح ۳۹۱
ابن اعدی حریزی ۶۰۱
ابن اعرابی ۷۲-۱۱۶-۱۱۷-۱۲۰-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۴۹۸
ابن اعین‌کاتب ۲۰۷
ابن اغلب ۳۵
ابن اقلیدسی ۲۵۶
ابن اماجور ۵۰۱
ابن امام ۵۵۰
ابن ام شیبان ۱۲
ابن الحرص ۵۹۰
ابن انباری ۶۰-۶۲
ابن بابویه ۳۶۳
ابن بازیار ۲۱۷-۴۹۵-۴۹۷
ابن باغار ۵۰۲
ابن بانه ۲۳۹
ابن بسام شاعر ۲۴۷
ابن بشار ۲۲۴
ابن بطحا ۵۶۲
ابن بطریق ۴۴۴-۴۴۵-۴۴۹-۴۵۸-۴۵۹-۵۲۳-۵۶۱
ابن بکرشیرازی ۲۵۳
ابن بلخی ۳۸۱-۵۳۱
ابن بلال ۴۰۷
ابن بامداد ۳۸۲
ابن بامنداذ ۲۵۲
ابن بهریز ۴۰-۴۵۴
ابن تستری ۲۲۲
ابن تمام دهقان ۱۸۱
ابن تیهان ۳۷
ابن ثعلب ۵۹
ابن ثلجی ۳۸۲
ابن ثوابه ۱۴-۱۹۹
ابن جابر ۳۹۹
ابن جریح ۴۴
ابن جعابی قاضی ۳۶۵
ابن جلباب ابو اسکافی ۲۸۱
ابن جمهور عمی ۴۰۸
ابن جندب ۲۶۱
ابن جندب هذلی ۲۶۹
ابن جنید ابوالحسن ۶۶-۳۱۹-۳۴۶-۳۶۳-۳۸۹-۳۹۴
ابن جنی ۱۴۶
ابن حاجب غلام ابن رومی ۲۷۷
ابن حاجب نعمان ۲۲۲-۲۷۷
ابن حائك ۱۲۵-۱۲۶
ابن الحجام ۱۶
ابن حبش ۴۹۴
ابن حبیبات ۲۷۰
ابن حدیده ۱۲
ابن حرون ۲۱۳-۲۴۵
ابن حسن ملیح ۱۲
ابن حضرمی ۱۲
ابن حقانی ۱۲۴
ابن حفص ۱۰۵-۱۹۹
ابن حفیف ۵۵۸
ابن حماده ۲۱۵

ابن حمیره ۱۲
ابن خالویه ۶۱-۱۴۱
ابن خشنام ۲۸۵
ابن خرذادبه ۲۴۵
ابن خلف مرورودی ۵۰۸
ابن خلاد ۴۰۰
ابن خلاد بصری ۳۲۳
ابن خلاد رامهرمزی ۲۵۵
ابن خلال قاضی ۳۲۳
ابن خمار ۴۷۶
ابن خیاط ۱۳۷
ابن درستویه ۶۰-۶۱-۷۶-۱۰۲-۱۰۶-۱۱۰-۱۲۵
ابن درید ۶۱-۱۰۴-۲۶۲
ابن دیصان ۵۸۴-۶۰۲-۶۰۳
ابن دهن ۵۳۶
ابن دهن هندی ۴۴۶
ابن دینارهمدانی ۳۹۵
ابن راوندی ۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸
ابن راهویه ارجانی ۴۷۹
ابن رباح ۳۲۳
ابن رجا ۳۹۵
ابن رستم ۳۷۹
ابن روح صابی ۵۰۵
ابن روسند طائی ۲۸۶
ابن رومی ۲۱۳-۲۴۹-۲۷۶-۲۷۷
ابن زباله ۱۷۹
ابن زجاجی ۱۰۲
ابن زریق ۵۵۲
ابن زنجی (کاتب) ۲۱۷
ابن زمکون ۲۸۲
ابن زید ۱۲-۳۲۰
ابن سبابه ۶۰۱
ابن سراج ۱۰۵-۱۰۶
ابن سریج ۲۲۴
ابن سعد ۸
ابن سعدان ۶۱-۶۲-۱۱۸-۱۳۳
ابن سعیدبن عمرو ۲۰۱
ابن سعید قطربلی ۲۰۵
ابن سقطی
ابن سکیت ۸۰-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳
ابن سلام ۵۰۸
ابن سلیمان ۶۴۳
ابن سمعان ۴۹۹
ابن سیبویه ۴۹۸
ابن سیر ۱۲
ابن سیرین ۴۵-۵۶۰
ابن سیف فارض ۱۳۶-۳۸۹-۳۹۴
ابن سماعه ۳۸۰
ابن سماك ۳۴۴
ابن سوارکاتب ۲۵۵
ابن شاه طاهری ۲۵۱
ابن شاهین ۱۳۶
ابن شبیب ۱۷۸
ابن شراعه ۲۴۹
ابن شریح ۳۹۲
ابن شقراء خفاف ۳۹۵
ابوشقیر ۱۳۹
ابن شنبوذ ۶۷
ابن شنبوذ محمد بن احمد بن ایوب ۵۵-۵۶

ابن شهاب ۳۲۳
ابن شهدی کرخی ۴۴۵
ابن صاعد ۴۲۳
ابن صدقه ۱۱۹
صهاربخت ۵۲۹
ابن صیرفی ۳۹۳
ابن ضمضم کلابی ۸۱
ابن طالوت ۶۰۱
ابن طبا ۱۸-۲۲۵-۲۴۹
بن طرخان ۲۵۷
ابن عابد ۱۸۰
ابن عامر یحصبی ۶۲
ابن عباس ۸-۴۴-۵۹-۶۵-۷۲
ابن عباد مهلبی ۲۸۶
ابن عبادیه ۲۰۷
ابن عرموم ۲۴۴
ابن عبدالحمید کاتب ۱۷۸
ابن عبدالکریم ۲۲۳
ابن عبدالملك زیات ۲۰۲
ابن عبدکان ۲۲۶
ابن علا سجستانی ۷۶
ابن عمر ۵۴-۷۲
ابن عمران قمی ۳۶۰
ابن عماره ۲۶۶-۲۶۷
ابن عماره ثقفی ۲۴۵
ابن عیاض مصری ۶۳۷-۶۴۳
ابن عمید ۲۳۰-۴۷۹
ابن عیده ۱۷۴
ابن عیینه ۲۴۹
ابن غنا کلابی ۱۸۰
ابن فارس ۱۳۵
ابن فصیل کاتب ۲۰۵
ابن فضال ۴۰۸
ابن قابوس شیبانی ۲۷۲
ابن قادم ۱۱۴-۱۲۲-۱۲۳
ابن قبه ۳۳۰
قتیبه ۶۰-۶۱-۱۳۰-۲۶۶-۵۶۰
ابن قداح ۳۵۲-۳۵۳
ابن قسریه ۲۰۶
ابن قسطنطین ۵۲۸
ابن فقیه همدانی ۲۵۳
ابن قنان ۵۵۲
ابن کامل ابوبکر احمد ۵۷-۶۱-۲۱۵
ابن کثیر اهوازی ۴۹-۲۳۱
ابن کرنیب ۴۷۳-۴۷۵
ابن کلاب ۳۳۷
ابن کناسهٔ اسدی ۱۱۹-۲۶۲
ابن کوره ۳۵۹
ابن کواء ۱۵۳
ابن کوفی ۹۰-۱۰۰-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۹
۱۲۱-۱۳۳-۲۶۳
ابن کیسان ۶۰-۶۲-۱۳۷
ابن لره گرجی ۱۳۹
ابن لهیعه ۶۹
ابن ماهان ۵۳۰
ابن ماسویه ۵۶۱
ابن ماشطه ۲۲۳
ابن مجالد ۱۲
ابن مجاهد ابوبکر احمدبن موسی ۵۵-
۵۸-۶۱
ابن محیصن ۵۴
ابن مراغی ۱۴۴

ابن مردان کوفی ۱۱۸
ابن مرزبان
ابن مسعود ۴۵
ابن مساب ۳۷۲
معتر ۱۹۱-۲۴۸
ابن معدان ۱۵
ابن معلم ۳۳۲-۳۶۵
ابن معذل ۳۷۰
ابن معمر ۴۰۸
ابن مغلس ۴۰۰
ابن مقله ۱۵
ابن مقفع ۷۹-۲۷۷-۴۴۶-۴۵۴
ابن مقسم ابوبکر محمدبن حسن ۵۸-۱۲۵
ابن مکنفی ۴۹۴
ابن مملك اصفهانی ۳۳۲
ابن منکدر ۳۴۴
ابن منیر ۱۵
ابن منادی ۴۷-۶۶
ابن منذرین (بنی) ۵۵۱
ابن موصل ۳۸۴
ابن مولی ۲۶۹
ابن مهرویه ۱۳۵
ابن ناحیه ۳۳۸-۵۰۲
ابن ناعمه ۴۴۵-۴۵۶-۴۵۷
ابن نحیه ۵۰۸
ابن نحوی ۱۲۰
ابن نصر ۲۱۶
ابن نطاح
ابن نفیس ۳۵۴-۳۵۵
ابن هبیره ۲۰۱-۲۵۱
ابن هرمه ۲۱۸-۲۴۸-۲۶۶
ابن هفان ۲۳۷
ابن هلال ۵۵۰
ابن وحشیه ۲۸۵-۴۴۷-۵۵۲-۵۵۳-۵۶۲-۶۳۴-۶۴۱-۶۴۲
ابن وداع بن فضل اسدی قریشی ۹۸-۱۳۴
ابن وشاء ۱۴۳-۲۶۷
ابن وکیع بنانی ۳۳۷
ابن یامین بصری ۲۷۱
ابن یزداد ۲۰۴
ابو ازهر ۲۶۲
ابو احسان ۴۸۲
ابو احمد سلیمان ۱۵
ابو احمد بن حلاب ۱۴۶-۲۸۱-۲۸۲
ابو احمد عباس ۱۵
ابو احمد بن کرنیب ۴۵۷
ابو محمدبن منصور ۲۴۸
ابو احمد خلیفه ۱۸۷
ابو ادهم کلابی ۸۲
ابو اسبکتکین ۶۳۷
ابو اسماعیل ترمدی ۳۹۱
ابو اسود دوئلی ۶۹-۷۰-۷۱-۲۶۲
ابو اسحاق ۱۵۶-۱۸۱
ابو اسحاق ابراهیم بن حبیب سقطی طبری ۴۲۷
ابو اسحاق ابراهیم بن عباس ۲۰۱
ابو اسحاق ابراهیم بن عماش متزلی ۳۲۲
ابو اسحاق ابراهیم نمس ۱۵
ابو اسحاق بن ابوعون ۲۴۴
ابو اسحاق بن محمدبن اسحاق ۴۲۵
ابو اسحاق شهرام ۴۴۴
ابو اشعث ۱۸۸

ابو امیه کاتب ۲۴۰
ابو ایوب ۸۸
ابو ایوب سلیمان بن یحیی ضبی ۶۲
ابو ایوب مدینی ۲۴۴
ابو البحتری (قاضی) ۱۶۸
ابوالبیداء ریاحی ۷۷-۷۹-۲۷۳
ابو الجارود زیاد بن منذر ۵۹
ابو الجود ۱۴۱
ابوالحسن احمر ۱۱۲
ابوالحسن احمدبن ابراهیم ۲۷۹
ابوالحسن احمدبن جعفر ۶۶
ابوالحسن احمد بن ابو منصور ۴۲۶
ابوالحسن احمد بن محمد دینوری ۳۴۸
ابوالحسن احمد بن یحیی ۲۹۱
ابوالحسن ترمذی صغیر ۱۰۳
ابوالحسن حرانی ۴۹۰-۵۲۰-۵۳۵
ابوالحسن خزاز ۷۴
ابوالحسن دقیقی حلوانی طبری ۴۲۶
ابوالحسن دقیقی ۵۹۵
ابوالحسن رضا علیه‌السلام ۴۰۸
ابوالحسن سمری ۳۳۷
ابوالحسن شمشاطی
ابوالحسن عروضی ۶۱
ابوالحسن کرخی ۳۸۴
ابوالحسن مطبوع عبدوسی ۲۸۱
ابوالحسن نسابه ۱۸۸
ابوالحسن نسوی ۳۹۵
ابوالحسن بن ابوعلی ۱۲-۱۵-۵۰۱
ابوالحسن بن اسودتمیمی ۱۵
ابوالحسن بن ثابت ۴۹۰
ابوالحسن بن حبران ۳۹۶
ابوالحسن بن ابوطاهر ۲۴۲
ابوالحسن بن ابومنصور ۲۴۳
ابوالحسن بن رجاء ۱۰۵
ابوالحسن بن سنان بن ثابت بن قره ۳۵۷-۵۳۵
ابوالحسن بن صابونی ۳۸۷
ابوالحسن بن فرات ۲۱۱-۵۰۰
ابوالحسن بن نجیع ۲۸۳
ابوالحسن (بن وراق) ۱۴۵
ابوالحسن سری‌بن مفلس سقطی ۳۴۳
ابوالحسن عبدالوهاب بن عمروسملواتی ۲۸۰
ابوالحسن علی بن عبدالغفار جرجرانی ۲۷۹
ابوالحسن علی‌بن عیسی رمانی ۱۰۶-۱۰۷-۲۱۱-۲۲۵-۳۲۲-۳۹۲-۳۹۳-۵۸۱
ابوالحسن علی‌بن محمد ۲۳۴-۳۰۴
ابوالحسن علی بن محمد علوی ۳۶۱
ابوالحسن علی بن محمد بن فیاض ۲۸۰
ابوالحسن علی‌بن مهدی کسروی ۷۶-۷۵
ابوالحسن علی بن هارون بن علی ۲۳۸
ابوالحسن علی بن یحیی ابومنصور ۲۳۷
ابوالحسن محمدبن احمد ۳۹۳
ابوالحسن محمد بن حسن بن اشناس ۳۳
ابوالحسن محمد بن سلام ۲۸۱
ابوالحسن محمدبن یوسف ناقط ۴۱-۴۲
ابوالحسین ۱۲
ابوالحسین خزاز ۹۷-۱۰۰-۲۱۲
ابوالحسین خزاز نحوی ۶۰
ابوالحسین دریدی ۱۰۴-۱۰۵

ابوالحسین ناشئی ۳۳۰
ابوالحسین احمد بن‌خالدبن هادرانی ۲۸۰
ابوالحسین احمدبن یحیی ابوبغل ۲۷۹
ابوالحسین احمد بن نجیح بن ابوحنیفه ۲۸۵
ابوالحسین اسحاق بن شریح ۲۱۶
ابوالحسین سعیدبن ابراهیم تستری ۲۸۱
ابوالحسین بن طاهر بن حسین ۲۶۸
ابوالحسین عبیدالله بن احمدبن ابوطاهر ۳۵۵
ابوالحسین علی بن عباس نوبختی ۲۸۰
ابوالحسین علی بن عیسی ۳۵۶
ابوالحسین‌محمدبن‌اسحاق‌بن حسین‌مادرانی ۲۷۹
ابوالحسین بن ابوعلی ۱۵
ابوالحسین بن ابوعمر ۱۸۹
ابوالحسین بن ثوابه ۲۱۴-۲۷۹
ابوالحسین بن‌کرنیب ۴۹۱
ابوالحسین بن یونس ۴۲۶
ابوالخیرخمار ۴۴۷
ابوالصقر اسماعیل بن نبیل ۲۷۹
ابوالصقر قمیصی ۴۷۹
ابوالطیب احمد بن حسین متنبی ۲۸۲
ابوالطیب‌اخرالشافعی ۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۲۱-۵۴۱
ابوالطیب بن اشناس ۶۱
ابوالطیب بن سلمه ۳۹۳-۳۹۴
ابوالطیب عبدالرحیم حرانی ۲۷۸
ابوالطیب بن عبدوس ۲۷۶
ابوالطیب محمدبن علی نجاری ۲۸۰
ابوالطیب محمد بن عبدالله یوسفی ۲۷۹
ابوالطیب ملقی ۳۹۴
ابوالعباس ۴۰۸-۶۱۴
ابوالعباس احمد بن ثوابه ۲۱۳-۲۱۴
ابوالعباس احمد بن سهل اشنانی ۵۷
ابوالعباس احول ۲۶۰-۲۶۲
ابوالعباس بغوی ۳۳۷
ابوالعباس بن ثوابه ۲۸۰
ابوالعباس‌ثعلب ۵۸-۶۰-۶۱-۶۹-۷۴-۸۹-۹۲-۹۵-۹۷-۱۰۳-۱۰۶-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۶-۱۱۷-۱۲۱-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۶۱-۲۶۳
ابوالعباس بن فرات ۲۷۹
ابوالعباس بن معتز ۲۰۵
ابوالعباس صمیری ۲۴۹
ابوالعباس عبدالله بن ابو اسحاق ۱۵
ابوالعباس عبدالله بن محمد بن عبدالله‌ناسی ۲۸۰
ابوالعلاء ۳۲۲-۴۷۴
ابوالعلاء بن کرنیب ۴۹۱-۵۰۶
ابوالعیناء ۲۰۵-۲۹۵
ابوالعباس‌کاتب ۳۲۱
ابوالعباس مبرد ۶۰-۷۰-۹۰-۹۴-۹۵-۹۸-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۵-۱۰۶-۱۲۵-۱۲۶
ابوالعباس محمدبن خلف ۱۴۵
ابوالعباس محمدبن یزید ۱۰۱
ابوالعباس محمد بن یزید نحوی ۳۰۴
ابوالعباس ناشئی ۶۰۱
ابوالعباس نامی ۲۸۲
ابوالفتح ابن جنی لغوی ۲۸۲
ابوالفتح محمدبن جعفر ۹۹
ابوالفتح نحوی ۷۵-۱۰۴-۳۸۷
ابوالفرج ۶۷

ابوالفرج اصبهانی ۱۸۹
ابوالفرج اصفهانی ۲۳۴
ابوالفرج قدامة بن جعفر ۴۵۸
ابوالفرج معافا ۴۲۷
ابوالفرج معافابن زکریاء نهروانی ۴۲۴
ابوالفرجی ۱۲
ابوالفضل احمدبن سلیمان‌بن وهب ۲۷۸
ابوالفضل بن عمید ۴۴۰
ابوالفضل جعفری ۲۸
ابوالفضل حماد بن اسحاق ۲۳۲
ابوالفضل‌صالح‌بن عبدالملك تمیمی‌خراسانی ۱۲
ابوالفضل عباس بن عبدالجبار ۲۸۰
ابوالقاسم اسماعیل بن ابراهیم ۱۵
ابوالقاسم انطاکی ۴۷۹
ابوالقاسم بلخی ۲۸۹-۳۱۶
ابوالقاسم بن سهلویه ۳۲۴
ابوالقاسم بن ابوعلاء ۲۸۰
ابوالقاسم بن عبیدالله ۵۳۰
ابوالقاسم بوباش ۳۶۶
ابوالقاسم جعفربن محمدبن حدار(مصری) ۲۷۹
ابوالقاسم جنید بن محمد ۳۴۳
ابوالقاسم حجازی ۳۱۸-۳۸۶
ابوالقاسم حدیثی ۴۳۱
ابوالقاسم عبدالرحمن ۱۳۴
ابوالقاسم عبدالله بن سلیمان طائی ۴۰۹
ابوالقاسم عبدالله بن علی ۲۱۲
ابوالقاسم عراد ۴۲۶
ابوالقاسم علی بن احمدکوفی ۳۵۹
ابوالقاسم علی‌بن یسری ۲۸۰
ابوالقاسم عیسی‌بن‌علی ۲۱۲-۴۴۵-۴۴۷
ابوالقاسم کلواذاتی ۲۱۳
ابوالکلب حسن‌بن نحناح ۲۷۵
ابوزیر ۸۸-۲۰۹
ابوالوفا ۴۷۹-۴۸۴-۵۰۵-۵۰۶
ابوالهوحمیری ۲۷۲
ابوالید کلابی ۸۳
ابو بحیله راجز ۲۶۹
ابو برزام ۵۸۲
ابوبرزه ۵۰۳
ابو برهسم ۵۴
ابوبصیر ۲۷۲
ابوبکر ۴۱-۴۲-۵۷-۱۰۴-۱۰۵
ابوبکر احمدبن محمد طالقانی ۲۷۹
ابوبکر احمد بن موسی ( آخرین رئیس قاریان مدینةالسلام) ۵۵
ابوبکر احمدبن نصر ۱۲
ابوبکر اخشید ۱۶۸-۲۱۰-۴۲۵
ابوبکر واسماعیل پسران ابواولیس
ابوبکر اصم ۵۹
ابوبکر بردعی ۴۳۰
ابوبکر زهیری ۱۸
ابوبکر بن اشته اصبهانی ۶۰
ابوبکر بن انباری ۱۲۵
ابوبکربن درید ۷۵-۷۶-۱۰۰-۱۰۲
ابوبکربن رائق ۲۴۱
ابوبکربن سراج ۸۷-۱۰۱
ابوبکربن عبدالعزیز ۳۶۹
ابوبکربن علاف ۲۸۱
ابوبکر عودهی ۲۷۵
ابو بکربن عیاش ۴۹-۶۳

ابوبکر بن فرخان ۴۹۲
ابوبکر بن کامل ۴۲۶
ابوبکر بن تجاهد ۵۷-۶۰-۹۲-۲۱۲
ابوبکر بن محمد بن حسن بن مروان ۱۰۲
ابوبکر بن محمد بن حمامی ۱۰۴
ابوبکر محمد بن ابراهیم ۳۹۵
ابوبکر محمد بن ابو ثلج کاتب
ابوبکر وراق ۶۱
ابوبکر وکیع ۲۳۴
ابوبکر محمد بن هارون بن ابان ۲۷۸
ابوبشر ۳۶۵
ابوبشر متی ۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷-
۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰-۴۷۳-۴۷۴-۵۷۵
ابوتراب ۱۴۱
ابوتمام حراد ۸۲-۲۰۱-۲۴۹-۲۷۶
ابوتوبه میمون بن حفص ۵۳
ابوتیار ۲۷۱
ابوتیما بن ۲۷۰
ابوثابت سلیمان بن سعد ۴۴۳
ابوثروان ۸۹
ابوثوابه اسدی ۷۹
ابوثورا براهیم ۶۵-۳۸۹-۳۹۰
ابوجارود ۳۳۳
ابوجاموس ۷۹
ابوجراح عقیلی ۸۲-۸۹
ابوجری ۲۶۲
ابوجریر ۴۲۴
ابوصعو ۵۲-۵۹-۳۲۵-۴۰۴-۴۱۰-
۵۹۵
ابوجعفر احمد بن ابوعثمان کاتب ۲۷۷
ابوجعفر احمد بن عبید ۱۲۶
ابوجعفر احمد بن محمد بن عیسی قمی ۴۰۷
ابوجعفر حارث ۴۵۸
ابوجعفر بن رستم طبری ۶۱-۷۰-۱۰۲-
۱۱۸-۴۲۲-۴۲۵-۴۲۷
ابوجعفر بن رضا ۴۰۶
ابوجعفر بن شیرزاد ۲۱۶
ابوجعفر بن عباسه ۲۵۳
ابوجعفر بن علی علیه السلام ۴۰۴
ابوجعفر بن مغیره ۵۳
ابوجعفر خازن ۴۷۹-۵۰۵
ابوجعفر دامغانی ۲۸۶
ابوجعفر ضریر ۲۸۱
ابوجعفر مدنی ۵۳
ابوجعفر محمد بن قادم ۱۱۴
ابوجعفر محمد بن جعفر کاتب ۲۷۸
ابوجعفر محمد بن حمدان ۲۸۱
ابوجعفر محمد بن سعید جرجرانی ۲۸۱
ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی ۲۴۴-۳۳۰-
۳۶۳-۳۶۴
ابوجعفر محمد بن ولید قمی ۴۰۸
ابوجعفر منصور ۶۷-۱۹۴-۲۰۶-۲۹۴-
۴۰۸
ابوجود رسعنی ۲۸۴
ابوجهم احمد بن یوسف ۲۷۸-۲۸۵
ابوجهمهٔ عدوی ۲۶۲
ابوخیره ۱۲
ابوحاتم ۱۰۴
ابوحاتم رازی ۳۵۴
ابوحاتم سجستانی ۶۱-۱۰۰
ابوحاتم ورسنانی ۳۵۲
ابوحارث لیث بن خالد ۵۲

ابوحارث محمدبن عبدالله حرانی ۲۷۷
ابوحازم قاضی ۳۸۴
ابوحامد ۳۹۴
ابوحبیش‌بن خراسانی ۳۳۲
ابوحجاز عبدالرحمن منصور کلابی ۸۳
ابوحجناء نصیب ۲۷۱
ابوحدی ۱۲
ابوحدرجان ۸۲
ابوحسان زیادی ۱۸۱
ابوحسان نملی ۲۵۰
ابوحشیشه ضُنبوری ۲۴۰-۲۷۱
ابوحزام عکلی ۲۷۵
ابوحصبین ۲۲۶
ابوحفص ۲۷۵
ابوحفص‌بن عثمان ۲۹۵
ابوحفص حداد ۳۱۶
ابوحفص شطرنجی ۲۷۵
ابوحفص‌عمربن بکیر ۱۲۱-۲۶۲
ابوحکیمه راشدبن اسحاق‌کاتب ۲۷۸
ابوحمزه ثمالی ۵۹
ابوحمزهٔ صوفی ۳۴۸
ابوحوط ۲۰۷
ابوحنیفه ۱۱۷-۳۱۱-۳۱۴-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰
ابوحنیفه دینوری ۱۱۳-۱۳۲
ابوحنیفه‌نعمان‌بن‌ثابت ۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶
ابوحنش نمیری ۲۷۱
ابوحیه نمیری ۲۶۱-۲۷۱
ابوخالد خراسانی ۵۵۱
ابوخالد غنوی ۱۷۴
ابوخالد مهلبی ۳۷۷
ابوخزیمه انصاری ۴۲
ابوخطاب بهدلی۳۷۴
ابوخطاب محمدبن ابوزینب ۳۴۸
ابوخلف واسطی ۳۳۳
ابوخیثمه زهیربن حرب ۴۱۸
ابوخیره ۸۰
ابودثار قعینی ۸۳-۸۹
ابودنانه احمدبن منصور (بصری) ۲۷۵
ابودرداء عویمربن زید ۴۷
ابودعامهٔ عیسی ۸۳
ابودقیش ۸۳
ابودلامد ۲۳۸-۲۶۹
ابودلف ۱۷-۱۹۱-۳۵۳
ابودلف قاسم‌بن عیسی ۹۱-۵۵۹
ابودلف عجلی ۲۷۴
ابودلف ینبوعی ۶۲۰-۶۲۱-۶۲۷
ابودماش ۱۳۷
ابودهمان ۲۷۴
ابوذکوان ۱۰۲
ابوذهل ۴۷
ابوذهل احمدبن ذهل ۵۳
ابوراسب بجلی ۲۷۵
ابوربیع حامدبن علی ۵۰۸
ابوربیع محمدبن‌لیث ۲۰۶
ابورمیح جندب‌بن‌سودب ۲۷۳
ابوروح صابی ۴۵۷
ابوروح کاتب ۲۰۷
ابوزراره ۵۶۹
ابوزرعه ۵۷۶
ابوزکریا ۴۵۸

ابوزکریا احمر ۸۲
ابوزکریا یحیی بطریق ۴۴۵
ابوزکریا یحیی‌بن عدی ۴۶۰-۴۶۱-۴۷۵
ابوزیاد ۸۳
ابوزیاد کلابی ۱۰-۲۷۴
ابوزید ۶۱-۹۲-۹۴-۹۶-۹۸-۱۰۰-۱۲۰-۲۲۸
ابوزید بلخی ۶۱-۲۲۸-۴۵۸
ابوزید ثابت‌بن نعمان ۴۷
ابوزیدکلابی ۷۸-۳۸۴
ابوزید مازنی ۸۳
ابوسبح‌طائی ۸۳
ابوسبع مدنی ۲۷۳
ابوسرار غنوی ۷۸-۹۷
ابوسروان عکلی ۸۱
ابوسعدعبدالرحمن‌بن‌احمداصفهانی ۲۲۷-۲۸۰
ابوسعد مخزومی ۲۷۶
ابوسعید ۷۰-۷۲-۷۳-۷۴-۹۳-۹۴-۹۷-۹۹-۱۰۲
ابوسعید ابان‌بن عثمان‌بن عفان ۵۳
ابوسعید حسن‌بن مرزبان ۱۰۶
ابوسعید حصری صوفی ۳۱۵
ابوسعیدرجا ۵۹۵
ابوسعید سکری ۲۶۰-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۶-۲۶۹
ابوسعید سنان‌بن‌ثابت‌بن‌قره حرانی ۵۳۵
ابوسعید شعرانی ۳۵۱
ابوسعید سیرافی ۱۰۶
ابوسعید مصری ۶۴۰
ابوسعید مغازلی ۵۰۶
ابوسعید وهب‌بن ابراهیم ۲۱۳-۲۱۶-۵۷۱-۵۷۷
ابوسفیان ۲۸۶
ابوسقرکلابی ۸۳
ابوسلیمان ۳۶۴
ابوسلیمان ادریس‌بن‌ابوحفص ۲۶۷
ابوسلیمان دارانی ۳۴۴
ابوسلیمان منطق سجستانی ۴۴۴-۴۷۶
ابوسهل فضل‌بن نوبخت ۳۳۰-۳۳۱-۳۵۶-۴۳۴-۴۳۵-۴۳۷-۴۹۲
ابوسمط عبدالله‌بن‌سمط ۲۶۷-۲۶۸
ابوسوادوئلی ۷۲
ابوسوید عبدالقوی‌بن ابوعتاهیه ۲۶۸
ابوشاکر ۶۰۱
ابوشامی ۲۰۷
ابوشرایه فزاری ۲۷۱
ابوشقیر ۶۵
ابوشلعلع ۳۴۹
ابوشمخ ۷۹
ابوشمقمق ۲۷۲
ابوشنبل عقیلی ۸۰-۲۷۵
ابوشهاب خیاط ۲۷۲
ابوشیص‌محمدبن عبدالله‌بن رزین ۲۶۸
ابوصاعدکلابی ۸۲
ابوصالح ۲۰۴
ابوصدقه ۲۶۲
ابوصالح عبدالله‌بن محمدبن یزداد ۲۷۹
ابوصعصعه ضریرکوفی ۲۷۴
ابوصقر عدوی ۸۲
ابوصلع سندی ۲۷۴

ابوضیاء نصیبی ۲۴۶
ابوطالب ۱۰۵-۱۱۸
ابوطالب احمدبن ۵۵۳
ابوطالب عبیدالله احمد ۳۶۶
ابوطاهر ۶۱
ابوطاهر سندوك ۲۸۱
ابوطاهر عبدالواحدبن عمر ۵۷
ابوطحان قینی ۲۶۱
ابوعاصم اسلمی ۲۷۱
ابوعالیه‌شامی ۲۷۵
ابوعاصم نبیل ۲۸۵
ابو عبدالله احمدبن‌کامل ۲۸۰
ابو عبدالله احمدبن عبدالله نوبختی ۲۸۰
ابوعبدالله ازدی ۲۸۶
ابوعبدالله بصری ۳۸۵
ابوعبدالله‌بن اسحاق ۷۳
ابوعبدالله‌بن ادریس ۳۸۶
ابوعبدالله‌بن‌حانی ۷۱
ابوعبدالله‌بن‌عبدوس ۲۱-۲۹۱
ابوعبدالله بن مقله ۶۹-۷۴-۹۲-۹۵-۱۱۲-۱۲۴
ابوعبدالله جعفربن‌محمدعلیه‌السلام ۳۲۷-۳۲۹
ابوعبدالله حسن بن احمدبن ( اسحاق ) مادارانی ۲۷۹
ابوعبدالله حسن‌بن علی ۱۵
ابوعبدالله حکم‌بن معبد اصفهانی ۲۸۰
ابوعبدالله حنشی ۳۲۲
ابوعبدالله خزیمی ۱۶
ابوعبدالله خولانی ۱۳۵
ابوعبدالله رزام ۳۴۸
ابوعبدالله (کاتب) ۲۰۷
ابوعبدالله کوفی وزیر ۲۲۴
ابوعبدالله محمد ۲۱۴
ابوعبدالله محمدبن اسماعیل‌بن‌صالح ۲۸۰
ابوعبدالله محمدبن جراح ۲۴۵-۲۵۶
ابوعبدالله محمدبن‌حسن ۵۰۲
ابوعبدالله محمدبن حسین ۲۸۲
ابوعبدالله‌بن محمدبن‌حفص عطار ۴۲۲
ابوعبدالله محمدبن حمدان طرائفی ۳۸۹
ابوعبدالله محمدبن داود یعقوبی ۲۷۸
ابوعبدالله محمدبن‌طاهر ۳۸۲
ابوعبدالله محمدبن‌عبدوس جهشیاری ۵۴۰
ابوعبدالله محمدبن‌عباس یزیدی ۸۷
ابوعبدالله محمدبن عتبه ۵۰۶
ابوعبدالله محمدبن غالب ۴۲
ابوعبدالله محمدبن یزداد ۲۷۷
ابوعبدالله محمدبن‌قاسم ۱۰۱
ابوعبدالله محمدبن واقد فیریابی ۴۱۷
ابوعبدالله مفجع‌بصری ۲۸۰
ابوعبدالله نمری ۱۴۶
ابوعبدالله هارون‌بن علی ۲۳۸-۲۳۹
ابوعبدالله یزدی ۸۹-۱۲۵
ابوعبدالرحمن شافعی ۳۹۳
ابوعبدالرحمن عطوی ۲۷۸
ابوعبدالرحمن محمدبن ابوذیب ۴۱۲
ابوعبدالرحمن یزیدی ۶۰-۶۱
ابوعبرهاشمی ۲۵۱-۲۵۲
ابوعبیدالله ۳۰۴
ابوعبیدالقاسم ۶۱
ابوعبید قاسم‌بن‌سلام ۵۳-۸۴-۹۰
ابوعبیده ۶۰-۷۰-۷۸-۹۲-۹۴-۹۵-

۹۶-۹۸-۱۰۰-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۲-
۱۲۳-۲۶۲-۳۰۴
ابوعبیده معمر بن مثنی ۲۶۳
ابوعتاهیه ۱۱۵-۲۶۶-۲۶۸
ابوعثمان ۷۸-۷۹
ابوعثمان دمشقی ۳۳۱-۴۷۹-۵۳۰
ابوعثمان سعیدبن حمیدکاتب ۲۷۸
ابوعثمان سعیدبن عبدالرحمن
ابوعثمان مازنی ۹۱
ابوعدنان سلمی ۷۹-۲۷۴
ابوعرار اعرابی ۷۷-۷۸
ابن‌عرعرم ۲۱۲
ابوعروبه ۴۱۹-۵۶۹
ابوعره اسقف‌حران ۴۰
ابوعزاقرعمر ۲۷۲
ابوعصیده ۱۲۲
ابوعطیه‌جرو ۸۳
ابوعقیل ۱۲
ابوعلی‌احمدبن‌علی‌بن‌حسن مادرانی ۲۷۹
ابوعلی احمدبن اسماعیل نظامه ۲۸۰
ابوعلی بصیر ۲۰۲-۲۰۵-۲۷۸
ابوعلی‌بن‌خلاد ۳۲۵
ابوعلی‌بن زرعه ۴۵۹-۴۶۱
ابوعلی‌بن‌سوارکاتب ۲۲۹
ابوعلی‌بن مقله ۵۵-۱۰۵-۲۰۶-۲۰۸
ابوعلی‌بن همام اسکافی ۴۰۵-۴۰۶
ابوعلی‌جبائی ۶۵-۳۱۵-۳۱۶-۳۱۹-
۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-۳۳۲
ابوعلی‌سعید ۵۹۵-۶۰۲
ابوعلی رحا ۶۰۲
ابوعلی صفار ۹۷-۱۰۱
ابوعلی عبدالرحمن‌بن عیسی‌همدان ۲۷۹
ابوعلی‌منصور ۲۳۸
ابوعلی‌همام ۴۰۹
ابوعلی‌یمامی رهمی ۸۳
ابوعلی‌حسن‌بن علی‌بن‌نصر ۶۶
ابوعلی‌حسن‌بن یوسف ۲۸۰
ابوعلی‌عاصم‌بن محمدکاتب ۲۸۰
ابوعلی‌محمدبن‌عروس‌کاتب ۲۷۹
ابوعلی محمدبن‌معن‌بن هشام ۳۴۸
ابوعلی‌محمدبن علی‌بن مقله ۱۵-۲۸۰
ابوعلی‌محمدبن‌علی‌فیاض ۲۸۱
ابوعلی‌یحیی‌هارون‌بن مخلدکاتب ۲۷۹
ابوعمران ۶۱۲-۶۱۳
ابوعمران‌بن رباح ۳۲۲
ابوعمران سلمی ۲۷۵
ابوعمرجرمی ۹۸
ابوعمرجعفربن عبدالعزیز ۵۲
ابوعمردوری ۶۲
ابوعمرزاهد ۸۰-۱۲۵-۱۲۷
ابوعمرصالح‌بن اسحاق بجلی ۹۷
ابوعمر عمری ۱۶۷-۴۴۵
ابوعمرو ۱۶-۲۴۵
ابوعمروبن علا ۴۷-۶۱-۶۹-۷۱-۷۳-
۷۴-۸۲-۸۷
ابوعمروجرمی ۹۱
ابوعمرو شیبانی ۷۲-۸۳-۱۱۵-۱۲۰-
۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳
ابوعمروعثمان ۲۹۴
ابوعمرومقری ۵۸
ابوعمرومغازلی ۵۰۵-۵۰۶
ابوعمیثل اعرابی ۸۵-۲۷۴
ابوعنبس صیمری ۴۹۷-۴۹۸

ابوعوانه ۵۵
ابوعیسی اعور ۶۳۴
ابوعیسی‌بن‌شیران ۱۶
ابوعیسی‌بن منجم ۵۲۵
ابوعیسی وراق ۳۱۶-۶۰۱
ابوعیسی یهودی ۳۱۷
ابوعیناء ۹۲-۹۵-۲۰۰
ابوعیینه‌بن محمدابوعیینه ۲۷۳
ابوغالب مقاتل‌بن‌نصر ۲۸۰
ابوفرعون شاشی ۲۷۳
ابوفقعس ۸۹
ابوفقعس لزار ۸۳
ابوفید ۸۴
ابوفید مؤرج سدوسی ۶۰
ابوفهد ۱۴۳
ابوفیس‌بن مناف‌بن زهره ۹
ابوقران ۶۴۲
ابوقران بونی ۶۳۴
ابوقره‌کلابی ۸۲
ابوقلمس عمروبن قصع کنانی فقیمی ۳۰۶
ابوقماقم فقعسی ۸۳
ابوکامل ۵۰۳
ابوکبس‌باهلی ۸۳
ابوکریب ۴۲۴
ابوکلس نمری ۸۳
ابومالك ۲۸۵
ابومالك اعرج ۲۶۹
ابومالك عمروبن کرکره ۷۷
ابومحبب ربعی ۸۲-۱۱۷
ابومحزم ۲۰۶
ابومحلم شیبانی ۸۰-۸۱
ابومحمد اصفهانی ۱۲
ابومحمدبن ابورافع ۴۹۹
ابومحمدبن جعفرخلدی ۳۴۳
ابومحمدبن درستویه ۷۵-۱۰۵
ابومحمد حسن‌بن علی علیه‌السلام ۴۰۹
ابومحمدحسن‌بن وهب ۴۹۱
ابومحمد عباس‌بن‌فضل‌ناسی ۲۸۰
ابومحمد عبدالله ۱۵
ابومحمد عبدالله‌بن محمدشامی ۱۲۵
ابومحمد عبدالعزیز واثق ۶۷
ابومحمد قاسم‌انباری وپسرش‌ابوبکر ۱۲۶
ابومحمدقاسم‌بن اسحاق ۱۵
ابومحمدقاسم‌بن محمدکرخی ۲۸۰-۳۳۲
ابومحمد قاسم خیاط ۵۷
ابومحمد قاضی سنبان ۳۳۷
ابومحمد مهلبی ۲۸۴
ابومحمد یزیدی ۶۰-۳۰۰
ابومحمد یحیی‌بن مبارك عدوی ۸۷
ابومخنف ۱۵۷
ابومرثی ۲۶۲
ابومروان غیلان ۲۰۶
ابومسحل اعرابی ۸۱
ابومسکین برذعی ۲۸۴
ابومسلم ۶۱۵
ابومسلم خراسانی ۳۵۲-۶۱۵-۶۱۶
ابومسلم عبدالرحمن‌بن واقد واقدی ۵۳
ابومسلم غاضری ۸۳
ابومسلم‌محمدبن‌بحر ۲۲۵
ابومسلم معاذالهراء ۱۱۰

ابومسهراعرابی ۸۳
ابومسهرمحمدبن احمد ۱۴۲
ابومصرحی۸۳-۲۷۳
ابومقاتل ۴۲۵
ابومقاتل نصربن معمی دیلمی ۲۷۹
ابومقسم ۶۵
ابومعاذ ۲۹۲
ابومعاذ فضل‌بن خالدنحوی ۶۰
ابومعافا ۶۴-۲۷۱
ابومعاویه اسود ۳۴۴
ابومعشر ۴۳۷-۴۴۰-۴۷۲-۴۸۶-۴۹۴
۴۹۶-۴۹۷-۴۹۹
ابومغیث ازدی ۲۶۳
ابوملك‌حضرمی ۳۳۱
ابومنذر سلام ۵۴-۲۹۷
ابومنصور ۲۳۶
ابومنصوربن ابوبراك ۲۸۲
ابومنعم ۱۸۰
ابومنهال ۸۳
ابومنهال‌عیینةبن منهال ۶۰
ابوموسی ۸۸
ابوموسی اشعری ۸۷
ابوموسی‌بن عمار ۱۵
ابوموسی‌مکفوف ۲۷۴
ابوموسی‌هاشم ۳۰۴
ابو... موصلی ۲۸۲
ابوموصول ۱۱۹-۲۶۲
ابومهدیه ۸۱
ابونصربن‌باری ۴۴۵
ابونصربن نباته تمیمی ۲۸۲
ابونصر فارابی ۴۵۴-۴۷۵
ابونضر ۶۹
ابونجره نمیری ۲۷۱
ابونجم حبیب‌بن نجم ۲۰۷
ابو نجم عجلی ۲۶۲
ابونجم هلالی ۲۴۳
ابونجیح ۵۹
ابونعمان اعرابی ۸۳
ابونعیم ۴۱۴
ابونمله نمیلی ۲۳۱
ابونواس ۸۴-۲۴۸-۲۶۶-۲۶۷-۲۹۸-
۳۰۴
ابونوح‌بن‌صلت ۴۴۵
ابونهشل وابونصرومحمدبن حمید ۲۷۶
ابووراس خزاعی ۲۷۱
ابوهارون‌بن‌محمد ۲۷۸
ابوهاشم ۱۰۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵
ابوهاشم جبائی ۳۱۹
ابوهاشم حرانی ۲۰۷
ابوهاشم طالبی ۲۷۱
ابوهاشم عبدالله‌بن حنفیه ۲۹۳
ابوهذیل علاف ۲۹۰-۲۹۵-۲۹۶-۲۹۷
۲۹۹-۳۳۶
ابوهریره ۵۴
ابوهفان ۲۰۵-۲۶۷
ابوهفان مهزمی ۲۳۹
ابوهلال دیجوری ۵۹۵
ابوهمام روح‌بن عبدالاعلی ۲۷۵
ابوهندام کلابی ۷۶
ابوهندام (عقیلی) ۱۳۹
ابوهندام مری ۲۷۳
ابوهیثم اعرابی ۸۲

ابویحیی‌بن بطریق ۴۹۱
ابویحیی رئیس ۶۰۲
ابویحیی مارودی ۵۰۶
ابویحیی محمدبن عبدالله ۱۱۹
ابویحیی مروزی ۴۵۵-۴۷۴
ابویحیی مروزی دیگر ۴۷۴
ابویزید محتسب ۳۵۰
ابویقظان نسابه ۱۵۹
ابویعقوب اسحاق بن حنین ۳۵۴-۵۰۹-۵۳۰
ابویعقوب خریمی ۲۷۴
ابویعقوب رازی ۳۷۱
ابویعقوب شحام ۳۱۹
ابویعلی‌بن ابوزرعه ۱۰۲
ابویعلی حمزهٔ حسنی ۴۷
ابویعلی زرقان ۲۹۱
ابویعلی محمدبن شداد ۲۹۷
ابوینبغی ۲۷۴
ابویوسف ۳۱۴-۳۷۶-۳۷۹-۵۰۹
ابویوسف ایشع قطیعی نصرانی ۵۶۸
ابویوسف رازی ۴۷۹
ابویوسف قاضی ۱۱۲
ابویوسف مصیصی ۵۰۳
ابویوسف یعقوب‌بن سکیت ۲۶۶
ابویونس اسواری ۲۹۰
ابی‌العتاهیة ۲۴۳
ابی‌بن کعب ۴۵-۴۴-۴۷
ابی‌منصور النمری ۲۴۳
ابسقلاوس ۴۸۰
ابرخس زفنی ۴۸۲-۴۸۴
ابلینس نجار ۴۷۹
ابلونیوس ۴۸۰
ابلینوس ۴۸۱
ابیقورس طبیب ۵۱۱
ابنةالحرص ۵۸۹
ابهری اصفهانی ۲۲۷
ابهری ابوبکر ۳۷۲
ابیون بطریق ۴۸۶-۵۰۷
اثاوالیس ۴۵۹
اثرم ۹۶-۹۷-۴۱۸
اثریب ۶۳۱
احرم‌بن حمید طوسی ۲۷۶
احطیفون ۵۱۲
احمد ابوعیسی ۲۳۷
احمدبن ابراهیم ۸۰-۱۳۵
احمدبن ابوخالد ۱۲-۳۰۲
احمدبن ابو دؤاد ۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱
احمدبن ابوسلمه ۲۷۸
احمدبن ابوفتن‌کاتب ۲۷۷
احمدبن اسحاق حرانی ۵۰۸
احمدبن اسحق ۳۸
احمدبن ابوعثمان‌کاتب ۲۷۱
احمدبن ابونجم ۲۴۳
احمدبن امیةبن ابوامیه ۲۷۱
احمدبن جبیر ۵۳
احمدبن جعفر ۵۵۱
احمدبن جنید ۳۸۳
احمدبن حاتم ۹۶
احمدبن حارث خزاز ۱۷۳
احمدبن حجاج ۲۷۵
احمدبن حنبل ۱۱۵-۴۱۷-۴۱۸
احمدبن حمدون ۲۳۹

احمدبن خالد ریاشی ۲۷۹
احمدبن خلف ۵۰۸
احمدبن دواد ۹۸
احمدبن زیدحلوانی
احمدبن سعید ۱۲۴-۱۲۵
احمدبن سهل ۱۳۶
احمدبن سیار جرجانی ۲۷۲
احمدبن صالح شیرزادکاتب ۲۸۰
احمدبن طاهر ۲۴۷
احمدبن طبیب ۴۵۴-۴۵۶-۴۷۲-۴۷۳-
۴۷۴-۵۶۱-۵۶۴
احمدبن طولون ۳۸۳
احمدبن عبدالعزیزبن ابودلف ۳۵۲
احمدبن عبدالله‌بن سلام ۳۷-۳۸
احمدبن عبدالله‌بن رشیدکاتب ۲۸۰
احمدبن عبدالله‌بن میمون ۳۴۹
احمدبن علویه اصفهانی‌کاتب ۲۷۸
احمدبن علی‌بن جبارکاتب ۲۷۸
احمدبن علی‌بن عیسی ۵۰۸
احمدبن عیسی ۲۵۴-۲۷۸
احمدبن عیسی‌بن شیخ ۴۷۲
احمدبن محمد ۸۸-۲۸۱
احمدبن محمد اشمونی ۶۳۲
احمدبن محمدبن زیدده‌کاتب ۲۷۸
احمدبن محمدبن عبدالله‌کاتب ۲۸۷
احمدبن مدبر ابوالحسن ۲۷۸
احمدبن محمدبن مدبر ۲۷۵
احمدبن محمد متوکل ۲۸۰
احمدبن محمد مجاسب ۵۰۴
احمدبن معذل ۶۵-۲۷۵
احمدبن منجم ۲۰۰-۲۴۳
احمدبن‌موسی ۳۹۱-۴۸۱-۴۸۷-۴۸۹-۵۱۵
احمدبن هشام ۲۷۵
احمدبن هلال ۵۶۲
احمدبن یحیی‌بن جابربلادری ۲۷۸
احمدبن یزید مهلبی ۳۰۴
احمدبن‌یوسف ۲۰۰-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۷-
۲۴۸-۲۷۴-۲۷۷
احمد عباس ۲۷۲
احمدکلبی ۱۲
احمر ۱۲۲
احول ۱۳۳
احول محرر ۱۴
احیحةبن جلاح ۳۷۶
اخفش بزرگ ۸۹
اخفش بصری ۲۷۵
اخفش مجاشعی ۹۱-۹۸-۱۰۰
اخفش سعید ۶۰-۶۲
اخفش کوچك ۱۴۰
اخطل ۲۶۳
اخمیمی ۶۴۲
ادریس علیه‌السلام ۳۸
ارامیس ۴۶۵
ارانی ۵۶۵
اربلیس ۴۵۲
ارجیجانس ۵۱۵
ارخلاوس ۶۳۴
اردشیربن بابك ۴۳۷-۵۵۸
اردشیر بن بابك کلواذانی ۲۱۵
ارسطالیس ۴۶۵
ارسطراطس دوم ۵۱۴
ارسطرخس یونانی ۳۸۶
ارسطن ۴۴۸-۴۶۴

ارسطکاس ۴۸۶
ارس قسیس ۶۳۴
ارسطو ۱۹۴-۴۴۸-۴۵۰-۴۵۱-۴۵۲ -
۴۵۳- ۴۵۷- ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲ -
۴۶۳-۴۶۴-۴۶۵-۴۶۷-۴۷۴-۵۵۷-
۵۶۷
ارسطوماتس ۴۵۲
ارسیجانس ۵۲۲
ارشمیدس ۴۸۰-۴۸۱-۵۰۹
ارطامیدورس ۴۶۴
ارطخاشت ۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰
ارمینس ۴۶۵-۵۱۵
اروس رومی ۵۵۴
اریکل ۴۸۷
اریوس رومی پسر اصطفانوس ۵۵۰
ازدبن غوث ۱۰۱
ازدی ۱۴۳
ازرقی ۱۸۴
اسامةبن لوی بن غالب ۱۲
اسحاق ازرق ۴۱۶
اسحاق بن ابراهیم ۸۷-۲۳۷-۲۴۸-۲۷۴
اسحاق بن ابراهیم بن اسود تمیمی ۱۵
اسحاق بن ابراهیم طاهری ۶۰
اسحاق بن ابراهیم مروزی ۵۲
اسحاق بن ابراهیم مصعبی ۳۸۲
اسحاق بن ابراهیم موصلی ۷۴-۲۳۲-
۲۳۳-۲۳۴
اسحاق بن ایوب ۲۴۲
اسحاق بن بشر ۱۵۸
اسحاق بن حصاص ۷۷-۷۸
اسحاق بن حماد ۱۲۰-۳۷۰
اسحاق بن حنین ۴۴۸-۴۴۹-۴۵۳-۴۵۴
۴۵۵-۴۵۶-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱-
۴۶۲-۴۷۹-۴۸۲-۵۱۰-۵۱۲-۵۱۶-
۵۱۸-۵۱۹-۵۲۰-۵۳۰
اسحاق بن خطاب ۲۰۷
اسحاق بن خلف ۶۰۱
اسحاق بن راهویه ۴۱۸
اسحاق بن سلمه ۲۱۰
اسحاق بن سلیمان ۵۳۶
اسحاق بن سلیمان بن علی هاشمی ۴۴۵-
۴۴۶
اسحاق بن صباح سبعی ۲۷۴
اسحاق بن علی الهاشم ۵۶۰
اسحاق بن فضل و برادرانش عبدالرحمن و
محمد و عبدالله ۲۷۱
اسحاق بن معاذ مصری ۲۷۶
اسحاق موصلی ۱۶۱
اسحاق بن یزید ۴۴۶
اسحاق راهب ۲۷-۴۳۷-۴۴۹
اسطاث ۴۴۵-۴۵۸-۴۶۰-۴۸۱-۵۱۴-
۵۲۳
ارسطاطالیس ۱۶
اسطانس ۶۳۳-۴۳۴
اسطفانس ۶۳۴
اسطمس ۵۱۲
اسطوس ۶۳۴
اسقلبیودس ۵۲۳
اسقلبیوس دوم ۵۱۱-۵۱۲
اسقلوس ۵۱۱

اسقوریس ۵۱۲
اسلقبیادس ۴۵۰-۵۱۵-۵۲۳-۵۲۴
اسقلبیوس ۵۱۲-۵۱۳-۵۲۱-۵۲۳-۵۲۴
اسلقبیوس اول ۵۱۱-۵۱۳
اسکافی ۳۱۱-۳۱۲
اسکندر ۱۹۴-۴۳۶-۴۳۷-۵۴۰-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۱-۴۶۲
اسکندر افرودیسی ۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۸-۴۶۰-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۵-۵۱۶
اسکندر رومی ۵۲۵
اسکندروس ۵۲۳-۶۳۴
اسلم‌بن سدره ۸
اسلم‌بن قتیبه ۹۵
اسماعیل‌بن ابومحمد یزیدی ۸۸-۲۷۵
اسماعیل‌بن اسحاق قاضی ۶۵-۳۰۴-۳۷۰-۳۷۲
اسماعیل‌بن جعفر ۴۸-۲۰۰
اسماعیل‌بن حریر حریری ۲۷۴
اسماعیل‌بن صبیح ۲۰۷
اسماعیل‌بن علیه ۴۱۴
اسماعیل‌بن عبدالله‌بن ابومهاجر ۵۱
اسماعیل‌بن عبدالله‌بن قسطنطین ۴۹
اسماعیل علیه‌السلام ۸-۹-۱۰
اسماعیل قراطیسی ۲۷۴
اسماعیل‌بن مجمع ۱۶۶
اسماعیل‌بن محمد ۴۹۶
اسماعیل بن مهران ۴۰۹
اسواری ۲۹۷
اسیدبن ابوعیص ۹
اسیدبن ابوالعیص‌بن امیه ۴۱۳
اشجع سلمی ۲۶۹
اشعری ۴۰۶
اشمن ۶۳۱
اشناندانی ۱۳۹
اشنانی قاضی
اشهب‌بن عبدالعزیز ۳۷۰
اصطخری ۵۰۴
اصطخری ابوسعید ۳۹۲
اصطفانوس پسر بطلمینس رومی ۵۵۰
اصطفن ۵۲۱
اصطفن اسکندرانی ۴۵۴
اصطفن باسیل ۴۴۵
اصطفن بسیل ۵۱۸-۵۱۹-۵۲۱
اصطفن حربی ۶۳۴
اصطفن راهب
اصطفن قدیم ۴۴۵
اصف‌بن برخیا ۵۴۹
اصم ۳۱۳-۳۹۱
اصم نیشابوری ۳۸۹-۳۹۱
اصمعی ۶۱-۷۱-۷۳-۸۱-۷۲-۸۸-۹۲-۹۴-۹۵-۹۵-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۱۹-۱۲۰-۲۰۵-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۹
اصمعی عبدالملک‌بن قریب ۲۶۰
اعشی ۵۷-۱۲۵
اعشی الکبیر ۲۶۱
اعشی باهله ۲۶۱
اعین‌بن سنیس ۴۰۴
اغاذیمون ۶۳۴
اغافوطیمس ۵۱۲
اغثاذیمون ۵۶۵
اغلوقن ۵۱۵

اغنور ۲۶
اغنوسودیقوس ۵۲۳-۵۲۴
الفارسی ابوعلی ۱۰۸
افاربن لقیط ۷۶
افسیطیا (مادر ارسطو) ۴۵۰
افراغسوس ۶۳۴
افرقلس طبیب ۵۱۲
افلاطون ۱۶-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۱-۴۶۵-۵۱۱-۵۲۱-۵۶۵-۶۳۴
افلاغورس ۵۱۲
افینورس ۵۱۲
اقرن افراغیطی ۵۱۲
اقریطن ۵۲۲
اقلیدس ۱۶-۴۴۵-۴۷۸-۴۷۹-۴۸۰-۵۰۵-۵۱۲
اکسیدوس ۵۱۲
امام ابوعبدالله محمدبن ادریس ۶۵
امام‌حسن علیهاالسلام ۷۱-۴۰۹-۶۴۳
امام حسین علیهماالسلام ۷۱
امامه دختر حمدون ندیم ۲۴۷
امیةبن ابوامیه ۲۷۱
امرؤالقیس ۲۱۷-۲۶۰-۲۶۱
ام‌سلمه ۵۳
امقیدورس ۴۴۹-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۳
املیخس ۴۴۷-۴۵۴
امونیوس ۴۵۴-۴۵۵-۴۶۲
اموی ۷۹-۸۴-۱۲۰
امیروس ۵۱۲
امین ۱۱۱-۵۲۷
انافرودیطوس ۴۶۳
انباد قلس ۵۱۲
اندو ۴۸۷
اندروماخس قدیم ۵۱۲
انس‌بن ابوشیخ ۲۰۷
انس‌بن مالك ۲۹۲-۳۴۳
انطاکی ۵۰۷
انطوس ۶۳۴
انطیتوس ۴۸۲
انطیطرس ۴۵۲
انطیمیاخس ۵۱۱
انقلس ۵۱۲
انقیلاوس ۵۲۱
انکسیمانس ۵۱۲
انکر ۴۸۷
اوارس ۵۲۱
اوریباسیوس ۵۲۱
اوریمس ۴۶۵
اوزاعی ۷۲-۳۴۴-۲۷۷-۴۱۵
اوطوقیوس ۴۸۲
اوطوقیون ۴۸۱
اوطولوقس ۴۸۳
اولمبیوس ۴۵۳
اهرن‌کشیش ۵۲۸
اهوازی ۲۵۴-۳۹۴
ایامیلخس ۴۶۵
ایتاخ ۱۲۲
ایرج ۲۰
ایرن ۴۸۴-۵۰۹

ایفرخس ۴۵۲
ایوب ۴۴۵
ایوب‌بن تمیم ۵۱
ایوب‌بن قاسم رقی ۴۴۵
ایوب سختیانی ۳۴۴
ایوب رهاوی ۴۴۵

ب

بابك خرمی ۳۵۲-۶۱۱- ۶۱۲-۶۱۳-۶۱۴
باح ۲۲۵
الباحث عن‌معتاص‌العلم ۲۲۷
بادروغوغیا ۴۸۵
بارون ۵۱۲
باسیل ۴۴۵
باکهر ۴۸۷
بانه دختر روح ۲۳۹
ببغاء ابوالفرج عبدالواحد بن نصر شامی ۳۸۲
بتانی ۴۸۲-۵۰۰
بثالیس ۴۵۳
بثیون ۴۴۵
بجیله‌بن انمار بن غوث ۹۷-۹۸
بحتری ۲۴۹-۲۷۶
بحشل ۲۸۶
بحیر راهب ۳۷
بخاری ۴۱۹
بختیشوع ۵۲۷
بدر ۴۷۲
برادر ابن عامر ۵۱
برادران فضل رقاشی ۲۷۲
بربری محرر و پسران او ۱۵
برجلانی ۳۴۶
بردعی ۳۸۴
بردویه ۱۴۶
برفریاد ۵۸۹-۵۹۰
برقی ۴۰۴
برمانیدس ۵۱۱-۵۱۲
برمکی ۲۵۳
برنیه مصری ۲۷۴
بزرگمهر ۱۷-۵۴۱
بزرمهر ۵۹۵
بزنطی ۴۰۴
بسبل ۴۵۷
بسیل مطران ۴۴۵
بشار ۲۳۷
بشاربن برد ۲۱۸-۲۶۶-۶۰۱
بشتی ۲۲۹
بشربن ابوبشاره ۲۰۷
بشربن ابی‌حازم ۲۶۱
بشربن حارث ۳۴۴
بشربن معاذ ۴۲۴
بشربن معتمر ۲۷۰-۲۹۷-۲۹۸-۳۰۰-۳۰۱
بشربن ولید ۳۷۷
بشربن ولید قاضی ۳۷۷
بشر مریسی ۳۴۲
بصری ، معروف بجعل ۳۲۴
بطلمیوس ۴۴۵-۴۸۱-۴۸۲-۴۹۱-۵۰۷
بطلمیوس اسکندرانی ۴۳۷

بطلمیوس غریب ۴۵۰-۴۵۲-۴۶۵
بطلمیوس لاغرس ۴۵۲
بطولوماوس فیلادلفوس ۴۳۷
بطین‌بن امیه حمصی ۲۷۲
بغوی ۴۲۳
بقراط ۴۴۸-۵۱۲-۵۱۳-۵۱۴-۵۱۵-۵۲۲
بقراط اول ۵۱۲-۵۲۳-۵۲۴
بقراط پسر دراقن ۵۱۴
بقراط پسر ناساوس ۵۱۴
بقراط چهارم ۵۲۳-۵۲۴
بقراط دوم ۵۱۱-۵۲۳-۵۲۴
بقراط سوم ۵۲۳-۵۲۴
بکاربن احمدبن بکار ۶۷
بکربن‌النطاح ۲۴۲
بکربن صرد ۲۸۰
بکربن عبدالعزیزبن ابودلف ۲۲۶
بکربن عبدالوهاب مدینی ۴۲
بکاربن عبدالله ۱۸۲
بکربن فیض‌بن عبدالحمید تمیمی ۲۰۷
بکربن محمد مازنی ۹۸-۹۹
بکربن نطاح شاعر ۲۷۲
بکری ۱۴۴-۱۵۱
بکیربن اعین ۴۰۴
بلال‌بن ابوبرده ۲۰۶-۲۰۷
بلال‌بن جریر ۲۶۳
بلادری ۱۸۶
بلادری احمدبن جابر ۴۴۶
بلخی ۹۱- ۲۹۰-۲۹۳- ۲۹۴- ۳۱۱-۳۲۳-۶۱۱-۶۱۵
بلس رومی ۴۸۴
بلوی ۳۶۰
بلیناس حکیم ۵۵۳
بندار ۴۱۰
بند ینجی ۲۸۵
بن رمضان دیگر ۱۴۲
بن‌قیوما ۱۲
بنوحماد ۳۵۴
بنوصباح ۴۹۵
بنومدثر ۲۰۳
بنوموسی ۴۸۰-۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹-۵۰۹-۵۲۵
بنووجه‌النعجه ۱۵
بنیامین ۴۷۵
بنی‌اسد ۴۱۴
بنی تمیم و پدرش ۴۴۲
بنی ثعلبة‌بن سیدبن ضبه ۱۱۶
بنی‌جذیمة‌بن مالك ۴۹
بنی حارث‌بن کعب
بنی‌حشم ۳۳۶
بنی حمدان ۷۱
بنی‌دارم‌بن هانی‌بن لخم ۴۹
بنی سلیم ۲۴۳-۴۱۵-۴۱۶
بنی‌شیبانی ۳۲۷
بنی‌ضبه ۲۹۲
بنی‌عامربن کلاب ۷۸
بنی‌عامربن لوی ۴۱۲
بنی عبدالحکم محمد ۴۲۴
بنی‌عبدالله‌بن معمر تیمی ۹۲
بنی‌عبدمناف ۹
بنی‌عدویه ۲۹۴

بنی‌عراره ۲۹۴
بنی‌عقیل ۲۹۴
بنی‌قفل ۳۷۳
بنی‌کاهل ۵۴
بنی‌لیث‌بن بکربن عبدمناة کنانه ۳۳۸
بنی‌لیث‌بن کنانه ۷۲-۷۴
بنی مجاشع‌بن دارم ۹۱
بنی مخزوم ۲۹۲
بنی منقر ۱۱۲
بنی ناجیه ۳۴۲
بوثاغورس‌بن مسیارخس ۴۴۷
بوذرجمهر ۴۸۴
بوروس ۶۳۴
بوسقطیری‌بن اسوری ۶۰۸
بوقی ۵۰۸
بویطی ۳۹۰-۳۹۱
بهافرید ۶۱۴
بهدلی ۸۳
بهرام بن مردانشاه ۴۴۶
بهرام پسر شاپور ۵۹۶
بهرام چوبین ۵۵۷
بهرام‌گور ۵۵۷
بهمن پسر اردشیر ۵۱۳
بیدخ دختر ابلیس ۵۵۱
بیدون خادم ۲۷۴
بیطوالس ۴۶۴
بیطولس ۵۰۸
بیوراسب پسر وناسب ۲۰

پ

پسر ابوبکر ۴۱۹
پسرابوخیثمه ۴۱۹
پسر اسکافی ۳۱۲
پسر اولمبیوس ۴۵۳
پسرش احمد ۴۰۵
پسر عماره ۵۱

ت

تاومای رهاوی ۴۰
تدرس سنقل ۴۴۵
تذاری ۴۴۵
تسالس ۵۲۴
ترمذی ۴۲۳
ترمذی بزرگ ۱۳۴
ترمذی‌کوچك ۱۳۵
تغلبی ۲۴۵
تمیمی ۴۴۶
تمیمی ابوالحسن علی‌بن محمد ۲۸۳
تمیم‌بن ابی ۲۶۱
توزی ۹۸-۹۹-۱۰۲-۱۰۴
توقشتل هندی ۵۳۴
توما ۵۱۹
تیادورس ۱۹-۲۵-۴۰-۴۵۴-۵۳۶
تیادوق ۵۳۷
تیما ۹
تیم‌الله‌بن‌ثعلبه ۳۷۳-۴۰۸
تینکلوس بابلی ۴۸۵
تیوفیلی ۴۴۵-۴۵۶

ث

ثابت بن ابو ثابت ۱۱۷
ثابت بن احوسا ۵۷۹
ثابت بنانی ۳۴۴
ثابت بن ایلیا ۵۷۹
ثابت‌بن طبون ۵۷۹
ثابت بن عمروبن حبیب ۱۲۰
ثابث بن قرثیا ۵۷۹
ثابت بن قره ۴۴۴-۴۵۴-۴۵۷-۴۶۳-۴۷۹-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۴-۴۸۹-۴۹۰-۵۰۶-۵۰۹-۵۱۸-۵۱۹-۵۲۳
ثابت بن قمع ۴۴۵
ثابت بن نصربن مالك ۱۲۰
ثاثالس ۵۱۴
ثاجن ۴۵۳
ثاذینس ۴۸۵
ثالس ۵۲۳
ثامسطیوس ۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰-۴۶۲-۴۶۵
ثامسطیوس طبیب ۵۱۲
ثاوفرسطس ۴۵۲-۴۵۴-۴۶۰-۴۶۵
ثاون ۴۴۹-۴۵۴-۴۶۵-۴۸۳
ثقفی ابو اسحاق ۴۱۰
ثمامه ۳۱۳
ثمامة بن بشر ۳۰۲
ثناء کاتبه ۱۲
ثوربن عبد مناة بن عدنان ۴۱۱
ثور بن یزید ۵۱
ثوری ۴۳-۳۷۷

ج

جابر بن قرة بن ثابت ۵۷۹
جابربن قره حرانی ۵۰۸
جابربن حیان ۶۳۴-۶۳۶-۶۳۷-۶۳۹-۶۴۰-۶۴۳
جابربن سنان حرانی ۵۰۸
جاثلیق ۶۲۵
جاحظ ۳۲-۶۵-۷۷-۲۵۵-۲۹۷-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸
جاسیوس ۵۲۱
جالینوس ۲۶-۲۸-۴۴۷-۴۴۹-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۴-۵۱۱-۵۱۳-۵۱۴-۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷-۵۲۱-۵۲۲-۵۲۳-۶۲۴-۵۲۵-۵۳۱
جاماسب ۶۳۴
جاماسب حکیم ۴۳۶
جاویدان پسر سهرك ۶۱۲-۶۱۳
جباری ۴۸۷
جبرئیل ۵۲۷-۵۲۸
جبل بن یزید ۱۹۴-۲۰۶
جبلة بن سالم ۴۴۶-۵۴۱
جبهر ۴۸۷
جبیر بن غالب ۴۳۰
جحظه ۲۴۰-۲۵۱-۲۵۶-۵۶۱
جراب الدوله ۲۵۲
جران‌العور نمیری ۲۶۱
جرم بن ربان ۹۷
ثیودورس ۴۸۴

جرمی ۹۷-۱۰۱
جریر بن عبدالله ۴۰۷
جریر بن یزید ۲۰۶
جعد ۶۶-۱۳۸
جعد بن درهم ۶۰۱
جعدی ۶۲
جعفر الصادق علیه السلام ۳۶۶-۶۳۶
جعفر بن ابوطالب ۲۴۸
جعفر بن حسین ۵۶۲
جعفر بن حمدان ۲۴۱
جعفر بن حمدان موصلی ۲۴۶
جعفر بن حرب ۳۱۱-۳۱۲
جعفر بن زکریا ۵۰۰
جعفر بن سلیمان ۸۵-۲۰۶
جعفر بن سلیمان (والی مدینه) ۳۶۹
جعفر بن عفان طائی ۲۷۵
جعفر بن قدامه ۲۸۰
جعفر بن مبشر ۳۰۰-۳۰۳
جعفر بن محمدبن اشعث ۲۰۶
جعفر بن محمد بن علی علیه‌السلام ۳۳۳
جعفر بن مکتفی ۲۷
جعفر بن یحیی ۱۲-۸۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۷۷۶-۳۶۲-۰۱
جعفردقاق ۴۲۳
جعفر بن‌محمدبن‌علی ۴۰۹
جعفری ۳۶۶
جلودی ۱۸۹-۳۶۴-۳۶۵
جمشید پسر اونجهان ۲۰-۲۱-۵۴۹
حمل مصری ۲۷۵
جناد ۷۷-۷۸-۱۵۵-۲۸۱
جناد بن جناح کاتب ۲۷۷
جناد کاتب ۲۷۸
جنیدبن محمد بن جنید ۳۴۸
جنید بن نعیم ۳۶۱
جورجس ۵۲۷
جوزجانی ۳۸۰
جوهری ۴۷۹
جودرهندی ۴۸۷
جهشیاری ۲۰۹
جهضمی ۷۶
جهم بن خلف ۲۶۹
جهم بن خلف مازنی ۸۲
جهمی ۱۸۴
جیهانی ابوعبدالله ۲۲۸
جیهانی محمد بن احمد ۶۰۱
جیرون ۴۴۵

## ح

حارث بن ابواسامه ۱۶۸
حارث بن اسد ۳۴۵
حارث بن کعب ۱۹۴-۲۰۶
حارث بن عبدالمطلب ۲۴۸
حارث بن منجم ۴۹۹
حارث بن یشخر ۵۶۱
حارث وراق ۳۱۶
حامد بن عباس ۳۵۸
حامض ۱۳۳
حبش بن عبدالله ۴۹۴-۴۹۵
حبیب الشعر ۲۸۲
حبیب بن بهریز ۴۴۵

حبیب عطار ۵۶۱
حبیش بن حسن ۴۹۴-۵۱۴-۵۱۵-۵۱۷
۵۱۸-۵۱۹-۵۲۲-۵۲۵
حبیش بن حسن ۴۴۴-۵۱۵
حبیش بن حسن اعسم ۵۱۶-۵۲۹
حبیش عیسی بن یحیی دمشقی ۴۴۶
حجاج ۴۴۲-۶۲۰
حجاج بن مطر ۴۴۴-۴۴۵-۴۶۰-۴۷۹
۴۸۲-۵۳۷-۵۹۴
حجازی ۳۷۹-۳۸۰
حجر بن سلیمان حرانی ۲۰۶
حجر بن محمد ۲۰۷
حداهود بن فرخزاد ۵۶۰
حذیفة بن یمان ۴۲
حرانی ۲۰۲
حرب بن امیه ۹
حرمازبن مالك بن عمرو بن تمیم ۸۴
حرمازی ۸۴-۲۷۴
حرملة بن یحیی ۳۹۰
حرمی ۱۳۶
حری ۱۱۹
حریری ۵۵۲
حریش بن تمیم ۲۶۲
حزقیل ۴۰
حزنبل ۱۱۵-۱۲۲
حسنابادی ۳۵۵
حسن بصری ۳۴۳
حسن بن ابوالحسن بصری ۲۹۲-۳۴۴
حسن بن ایوب ۳۲۳
حسن بن بدرلیثی ۲۸۶
حسن بن تعالی ۱۲
حسن بن جعفر الرحی ۶۰
حسن بن جعفر برجلی ۶۵
حسن بن جمهور ۴۰۹
حسن بن خصیب ۴۹۵
حسن بن رجاء بن ابوضحاك ۲۷۸
حسن بن زراره ۴۰۴
حسن بن زیاد ۳۷۹
حسن بن زید ۲۷۸
حسن بن سهل ۸۱-۱۱۲-۱۹۸-۲۰۰ -
۲۰۱-۲۲۷-۴۴۶-۴۹۳
حسن بن طلحه قرشی ۲۷۵
حسن بن صالح بن حی ۳۳۳
حسن بن عباس ۴۷
حسن بن عطیه ۵۲-۴۱۳
حسن بن عماره ۳۷۵
حسن بن قحطبه ۲۰۸
حسن بن قدامه ۶۳۴
حسن بن قطرب ۹۱
حسن بن محبوب سراد ۴۰۶
حسن بن محمد بن سماعه ۴۰۷
حسن بن محمد بن غالب بن ابوعبدالله ۲۸۰
حسن بن مصباح ۴۹۶
حسن بن موسی ۴۸۹-۴۸۷
حسن بن موسی نوبختی ۳۳۱
حسن بن محمد زعفرانی ۴۲۴
حسن بن واقد مروزی ۴۱۶
حسن بن وهب ۲۰۱-۲۰۷-۲۷۷
حسن قتاده ۲۹۰
حسن و حسین اهوازی فرزندان سعید ۴۰۶
حسن وهشام جوالیقی ۳۳۱
حسنویه ۴۷۲

حسنی ۴۵۹
حسین‌بن‌حسن‌بن سهل ۲۷۸
حسین‌بن حفص اصفهانی ۴۱۲
حسین‌بن دعبل ۲۶۸
حسین‌بن صفار ۱۶
حسین‌بن ضماك باهلی ۲۷۵
حسین‌بن علی مروروذی ۲۲۸
حسین‌بن علی مروزی ۳۵۱
حسین‌بن کورال ۳۳۷
حسین‌بن محمد ۱۰۴
حسین‌بن مخارق ۳۵۹
حسین‌بن مطیر ۲۱۸
حسین‌بن مطیر اسدی ۲۷۰
حسین خلیع‌بن ضحاك ۲۷۲
حسین متصدی ادارهٔ رسائل عبدالملك ۴۴۳
حصینی ۳۲۲
حصین هجیمی ۸۲
حضرموت ۷۲
حطیئة ۲۶۱
حفص‌الفرد ۳۳۶
حفص‌بن اثیم ۳۴۱
حفص‌بن سلیمان ۵۰
حفص ضریر ۴۲۰
حفصه ۴۲
حفصویه ۲۲۳
حکم‌بن ظهیر سدوسی ۴۷
حکم‌بن قنبر مازنی ۲۷۱
حکمویه‌بن عبدوس ۲۳۰
حکیم‌بن یحیی ۵۷۹
حکیمی ۱۰۱-۲۴۹-۵۲۶
حکیمة‌الدهر ۵۸۹-۵۹۰
حلاج ۳۵۵-۳۵۷-۳۵۸
حلوانی ۱۳۵
حماد ۳۰۴
حمادبن ابوسلیمان ۳۷۵
حمادبن اسحاق ۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-۳۷۱
حمادبن اسحاق‌بن ابراهیم ۱۲۰
حمادبن زبرقان ۹۱
حمادبن سابور ۱۵۴
حمادبن مرهٔ یمانی ۵۵۲
حمادبن یزید ۵۵
حماد عجرد ۲۶۹
حماد نعمان‌بن ثابت ۳۷۴
حمدان‌بن ابان‌بن عبدالحمید ۲۷۲
حمدان‌بن اشعث ۳۴۹
حمدان قرمط ۳۵۲
حمدون ۲۷۶
حمدون‌بن اسماعیل ۲۳۹
حمدون‌بن حاتم انباری ۲۸۰
حمران‌بن اعین ۴۰۳
حمزه ۵۵-۶۲-۶۳-۶۷
حمزه‌بن حبیب زیات ۱۵۱-۵۲
حمزة‌بن حسن ۲۳۰
حمزة‌بن حمران ۴۰۴
حمزة بن خزیمه‌کاتب ۲۷۷
حمزة زیات ۶۴
حمزة‌بن عفیف‌بن حسن ۲۰۷
حمود حرارترك ۳۳
حمویه ۳۳۹-۳۵۳
حمویه صاحب‌الطواویس ۲۹۹
حمید ارقط ۲۶۱

حمیدبن ثور راجز ۲۶۱
حمیدبن قیس اعرج ۵۴-۵۹
حمیدبن مهران‌کاتب ۲۰۴-۲۷۹
حمیر ۳۶۸ ۴۱۵
حمیری ۹-۱۰
حنانی ۵۰۲
حنین‌بن اسحاق ۴۴۴-۴۴۹-۴۵۴-۴۵۵
۴۵۷-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰-۴۶۵-۴۸۱-
۵۱۴-۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷-۵۱۸-۵۱۹-
۵۲۱-۵۲۳-۵۲۴-۵۲۴-۵۲۵-۵۲۹-
۵۳۰
حوا ۵۸۸-۵۸۹-۵۹۰
حوراطیمس ۵۱۲
حیدر ۳۶۳
حیدره ۴۰۱

خ

خاطف‌الهذلی افرنجی ۶۳۴
خالدالقسری ۵۹۵
خالدبن ابوهیاج ۱۱-۷۱
خالدبن برمك ۲۰۱
خالدبن خداش ۱۸۰
خالدبن ربیعه افریقی ۱۹۴
خالدبن ربیعه سوقی ۲۰۶
خالدبن صفوان ۲۰۶
خالدبن طلیق ۱۵۹
خالدبن عبدالله قسری ۵۹۴-۶۰۰-۶۰۱
خالدبن کلثوم کلبی ۱۱۲
خالدبن کلثوم کوفی ۲۶۰
خالدبن یزید بن معاویه بن ابو سفیان
۵۲-۴۴۱-۶۳۴-۶۳۵
خالدکاتب ۲۷۷
خالد واسماعیل پسران عبدالله قسری
خاندان ثوابة بن یونس ۲۱۳
خالدیان ۲۸۳
خبازبلدی ۲۸۲
خثعمی ۱۸۰-۲۸۵
خداش‌بن زهیر ۲۶۱
خراش بن اسماعیل ۱۷۹
خرزادبن دارشاد محاسب ۴۹۵
خرقی ۶۳۷
خریبه ۲۶۲
خزاز ۱۳۸
خزاعه ۲۷۱
خزاعی ۶۴
خزیمة بن خازم ۲۰۷
خسرو آرزومقان ۶۰۴
خشف ۲۷۳
خشکنانجهٔ کاتب ۲۳۰
خشنام بصری ۱۲
خصاف ۳۸۱
خطاب بن ابوخطاب ۲۰۶-۲۰۷
خطاب بن معلی ۲۷۵
خطابی ۱۱۸
خفیف ۵۰۸
خلادبن یزید باهلی ۱۷۷
خلف‌الاحمر ۸۷-۲۷۰
خلف بزاز ۶۴
خلف بن معدان ۵۴-۶۲-۶۴-۸۲-۹۲

خلف بن هشام بن تغلب بزاز ۵۵-۶۱-۶۶
خلف بن یوسف دستمیسانی ۵۵۲
خلف نحوی ۶۰
خلیع رقی ۲۸۴
خلیل‌بن احمد ۷۳-۸۴-۸۹-۹۰-۹۴-۱۰۵-۱۱۰-۱۲۳-۲۶۹
خلیل‌بن جماعه ۲۷۶
خنساء ۲۴۳-۲۶۲
خنشلیل ۶۴۴
خوارزمی ۴۹۳
خیاط ۳۱۶-۳۲۳
خیاط ابوعلی یحیی بن غالب ۴۹۶

د

دارا شاه ۱۹۹
دارا پسر داراشاه ۴۳۶
دارمی مدنی ۲۷۱
داریشوع ۴۴۵
داریع راهب ۴۴۵
داعی الی‌الله ۳۶۰
داود اسود ۳۶۹
داودبن ابیذئبر و پسرش سعید ۳۶۹
داودبن ابوطیبه ۶۲
داودبن جراح ۲۱۱
داودبن جهور ۲۷۷
داودبن حمید ۲۷۶
داودبن زید واسطی ۲۷۲
داودبن عبدالله‌بن قحطبه ۴۴۶
داودبن علی ۶۵-۳۹۷-۳۹۹
داودبن عمربن هبیره ۱۹۵
داود طائی ۳۴۴
داود علیه‌السلام ۳۸-۳۹-۳۴۱
دباس ۳۵۷
دبیس ۶۴۳
دبیلی ۳۵۵
دختر جریر ۲۶۳
دختر حفصی ۱۰۱
دختر لیولیانس ۴۴۱
دراسطوس ۶۳۴
دراقن ۵۱۴-۵۲۳
دریدبن صمه حبشمی ۲۶۱
دساورس ۶۴۴
دعبل ۷۸-۸۶
دعبل‌بن علی خزاعی ۲۶۸
دعلج ۷۶
دغفل ۱۵۱
دلفاء ۲۷۳
دماد ابوغسان ۹۴
دمشقی ۳۰۰-۴۵۵-۴۵۷-۴۵۸-۴۶۲
دمیانهٔ اعسر ۱۶
دمیانی ۳۳۹
دنانیر کنیز ابن‌کناسه ۲۷۳
دندانی ۵۰۱
دنقعی ۲۷۱
دومه ۹
دومی ۱۴۱
دیافرطیس ۴۶۳
دیدوخس برقلس افلاطونی ۴۶۰
دیسقوردوس اول ۵۱۴
دیسقوریدس عین زربی ۵۲۲
دیمرتی ۱۴۵-۲۲۶

دیمقراط ۶۳۱-۶۳۴
دیوقلیس ۵۱۲
دهقان ۳۴۴
دهمج ۸۰

ذ

ذوالرمه ۲۶۲
ذوالریاستین ۲۰۱
ذوالنون مصری ۶۳۴-۶۴۰
ذوالیمینین ۴۴۵
ذوریثیوس ۴۸۳
ذیسموس ۶۳۴
ذیمقراطس ۵۱۲
ذیوطالس ۴۵۲
ذیوفنطس یونانی ۴۸۴

ر

راحه ۴۸۷
رازی ابوبکر ۶۵- ۶۶- ۲۵۶-۲۸۵-
۳۸۵-۴۵۴-۵۰۱-۵۳۱-۵۳۴-۵۳۵-
۵۶۱-۵۶۲-۶۳۱-۶۳۴-۶۳۷-۶۴۱
رازی یعقوب بن محمد ۴۵۴-۵۰۴
راصف ۱۱
راضی ۲۳۸
راعی عبید ۲۶۱
راوس ۵۱۲
راوندی ۱۷۸
راهب نجرانی ۶۲۱-۶۲۵-۶۲۶-۶۲۷
رباعی ۴۰۱
ربعی ۱۱۷
ربیع بن خیثم ۳۴۴-۴۱۱
ربیع بن زیاد ۲۹۲
ربیع بن سلیمان ۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-
۳۹۱-۳۹۲-۴۲۴
ربیع بن فراس حرانی ۵۰۸
ربیع حاجب ۳۸۰
ربیعة الرأی ۳۷۵
ربیعه بصری ۸۶
ربیعة بن بکر ۴۰۸
ربیعهٔ رقی ۲۶۹
رحابی ۲۴۹
رداد کلابی ۸۳
رزین عروضی ۲۷۳
رستم ۲۱
رشید ۱۲- ۵۰-۸۰-۸۹- ۱۱۱-۱۹۶-
۲۰۸-۲۰۹-۲۷۳-۳۰۲-۳۷۶-۳۷۷-
۳۸۶-۵۰۲
رضا علیه‌السلام ۴۰۴
رضا وپسرش محمد (علیهماالسلام) ۴۰۶
رقاشی ۲۰۶
رقی ابوسعید ۴۰۰
رکان ۳۳۷
رمانی ۳۲۰
رنطاح ۵۶۱
رؤاسی ۶۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲

روایدی ۱۵
رؤبةبن عجاج ۲۶۲-۲۶۹
روح‌بن عبادة قیسی ۴۱۵
روح‌بن عبدالسلام ۲۷۴
روسم ۶۳۴
روفس ۵۱۹
ریم ۲۷۳
ریمس ۶۳۵
ریاشی ۹۹-۱۰۴

ز

زادویه‌بن‌شاهویه اصفهانی ۴۴۶
زادهرمز ۵۹۴-۵۹۵
زائدة بن‌قدامه ثقفی ۴۱۳
زبید مادر جعفر ۱۹۸
زبیده ۵۴۱
زبرقان یزید ۲۶۱
زبیر ۳۲۶
زبیربن بکار ۱۸۲
زبیربن عوام ۲۳۹
زبیری ۳۹۱
زجاج ۶۰-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۸-۱۴۴
زرارةبن اعین ۴۰۳-۴۰۴
زربن حبیش ۴۹
زردشت ۴۳۶
زرتشت پسر اسپتمان ۲۱
زرزر . زرقاء ۲۷۳
زرین علی ۲۶۸
زعفرانی ۳۸۸-۳۸۹
زفر ۳۷۶
زکریابن یحیی‌بن سلیمان ۳۰۶
زمیره ۴۳۷
زنبوربن فرج ۲۷۷
زنبورکاتب ۲۷۲
زنجی‌کاتب ۲۸۰
زنکل ۴۸۷
زوربابن ماجوه ۴۴۵
زهری ۴۱-۴۲-۱۶۰
زهیربن ابوسلمی ۲۶۰-۲۶۱
زهیربن صالح ۴۱۸
زیاد اعصم ۳۴۱
زیادبن ابوسفیان ۲۰۶
زیادبن زید ۲۶۴
زیادی ۹۹-۱۰۴
زیدان ۴۰۶
زیدبن ابوزرقاء ۴۱۲
زیدبن اسلم ۵۹
زیدبن ثابت ۴۱-۴۲
زیدبن جهم ۲۷۰
زیدبن علی علیه‌السلام ۳۳۲

س

سابوربن سهل ۵۲۸
ساجی ۳۹۲
ساعاتس ۴۸۶
سالم ۱۹۴-۲۰۷
سالم‌بن ابصه ۲۶۱
سالم‌بن فروخ ۶۲۴
سالم‌کاتب ۲۰۶
ساموس ۵۱۲

ساواری ۴۶۴-۵۱۲
ساوری ۵۱۲-۵۱۴
ساهر ۵۳۰
سایح علوی ۶۳۴-۶۴۳
سبعه تالس بن مالس املیسی ۴۴۷
سبلان ۳۳۷
سجیس ۵۱۲
سحاوه ۶۳۴
سحیم بن وثیل عاملی ریاحی ۲۶۱
سدیف ۲۴۸-۲۶۹
سرجون بن منصور ۴۴۳
سرخسی ۱۱۸-۲۴۶
سری ۲۸۳
سری بن احمد کندی ۱۷-۲۸۱
سری بن عبدالرحمن ۲۷۰
سری رفاء ۳۲۰
سریح بن یونس ۴۲۰
سسهٔ هندی ۵۵۴
سعد ۴۲۵
سعدالبارع ۲۸۵
سعدان بن مبارك ۱۱۹
سعد بن عبید بن زید ۴۷
سعد بن هریم (کاتب) ۱۹۸
سعد فارسی ۷۰
سعد قصیر ۱۵۳
سعدون بن خیرون ۵۷۹
سعید بن ابراهیم قمی ۴۰۷
سعید بن حماد ۴۰۶
سعید بن حسین بن عبدالله بن میمون ۳۵۰
سعید بن حمید ابوعثمان ۲۰۳
سعید بن حمید بختکان ۲۰۳
سعید بن سعدون عطار ۲۸۶
سعید بن عاص ۴۲
سعید بن عبدالرحمن ۲۶۱
سعید بن عبدالعزیز ۵۱
سعید بن عبدالملك ۲۰۷
سعید بن مبارك ۴۱۲
سعید بن وهب ۲۰۳-۲۶۹-۲۷۸
سعید بن وهب کاتب ۲۰۸
سعید بن هریم ۲۰۶
سعیدس ۶۳۴
سعورس ۶۳۴
سفاح ۲۴۸
سفردوس اول ۵۱۱
سفودندوس دوم ۵۱۲
سفیان ثوری ۷۲-۳۳۲- ۳۳۴-۳۴۴-۴۱۱-۴۱۲
سفیان بن سحبان ۳۷۹-۳۸۰
سقراط ۱۷-۲۶-۴۴۷-۴۴
سفیان بن عینیه ۷۲-۳۳۲-۳۳۴-۴۱۳
سقراطیس ۴۴۷
سقلاب بن منتهی ۲۷۱
سکاك ۳۳۰
سکری ۵۹-۸۲-۸۳-۹۴-۱۰۳-۱۱۷-۱۳۲-۱۷۸-۲۶۲
سکن ۲۷۳
سکینه دختر حسین (ع) ۱۶۱
سلامی ۲۸۱
سلام بن ابرش ۴۴۵
سلام فارسی ۳۳۸
سلف بن عبقر ۹
سلم ۲۰-۱۹۸

سلم‌بن عمروحاسر ۲۶۹
سلم خاسر ۶۰۱
سلم رئیس بیت‌الحکمه ۵۴۲
سلمام‌لصدی بیت‌الحکمه ۴۴۴
سلمویه ۱۷۷-۴۷۲
سلمویه‌بن بنان ۵۲۷
سلمه ۱۲۶-۲۳۹
سلمة‌بن عاصم ۱۱۵-۱۱۴
سلمة‌بن عبادبن منصور ۲۷۱
سلمة‌بن عیاش ۲۶۹
سلیل‌بن احمد ۴۲۵
سلیم خادم ۵۵
سلیم‌بن قیس هلالی ۴۰۲-۴۰۳
سلیم ۱۲
سلیمان ابوشیخ ۳۷۵
سلیمان‌بن ابوجعفر ۲۰۷
سلیمان‌بن ابوسهل‌بن نوبخت ۲۷۸
سلیمان‌بن داود علیه‌السلام ۵۴۹
سلیمان‌بن داود هاشمی ۴۱
سلیمان‌بن عبدالملك ۲۹۰
سلیمان‌بن عبدالله‌بن طاهر ۲۶۹
سلیمان‌بن علی ۷۹
سلیمان‌بن قاسم برادر جعفربن قاسم ۱۰۰
سلیمان‌بن مهاجر ۲۶۹
سلیمان تیمی ۳۴۴
سلیمان وهب ۲۰۱-۲۵۲-۲۶۹
سمرطیس ۵۱۱
سمرة‌بن جندب ۴۹۱
سمعان ۴۴۵
سمکه ۲۳۰
سموس ۵۵۸
سمونیدس ۲۶
سنان ۲۸۵
سنابن ثابت ۴۹۰-۵۶۸
سنان‌بن جابر حرانی ۵۰۸
سنان‌بن فتح ۵۰۳
سندی‌بن شاهك ۲۸۱
سندی‌بن صدقه ۲۷۷
سندی‌بن علی ۴۷۹-۴۹۴-۴۹۵
سندی‌بن علی یهودی ۴۹۳
سنبلیقس ۴۶۵
سنبلقیوس ۵۱۴
سنبلیقوس رومی ۴۸۳-۵۱۴-۴۵۴-۴۵۹
سنقحا ۶۳۴
سهکلام ۳۲۵
سهل‌بن بشر ۴۹۳-۴۹۵
سهل‌بن‌حسن ۴۴۵
سهل‌بن غالب خزرجی ۲۷۳
سهل‌بن محمدبن عابث (مصرمی) ۲۷۹
سهل‌بن هارون ۱۶-۱۹۷-۱۹۸-۲۷۲-۲۷۷
سهل‌بن هارون (متصدی بیت‌الحکمه) ۲۰۶
سهل‌بن هارون‌بن راهنون ۵۴۱-۵۴۲
سهل تستری ۳۴۷
سورانیدیقوس ۵۱۲
سورنوس حکیم ۵۲۳
سوریانوس ۴۶۰-۴۶۵
سوریدوس ۵۱۱
سوسنجردی ۳۳۱
سوناخس ۵۱۲
سونانوس ۵۱۲
سولون ۵۶۵

سویدبن عبدالعزیز ۵۱
سیبویه ۷۲-۸۹-۹۱۹۰-۹۴-۹۸-۹۹
سیدبن ضمضم کلابی ۲۷۵
سیدبن محمد حمیری ۲۶۹
سید حمیری ۲۴۸
سیف‌الدوله ۲۱۷- ۲۸۱- ۲۸۲- ۳۶۵-
۴۴۵-۵۰۸
سیقالس ۵۲۳
سیماس ۶۳۴
سیمانس ۵۱۲
سیو دریوس ۴۴۹

ش

شاپور ۵۹۶
شاپور پسر اردشیر ۵۸۳-۵۸۴
شاپور ذوالاکتاف ۴۴۰-۴۴۱-۵۳۶
شاتل ۵۹۰
شافع‌بن عبدمناف ۳۸۶
شافعی ۳۷۹-۳۸۴-۳۸۶- ۳۸۷-۳۸۸-
۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳
شاه میکال ۲۵۱
شبة‌بن عقال ۲۰۶
شبل‌بن منقی ۶۱۲
شبیب‌بن برصاء ۲۶۱
شبیب‌بن داح ۶۱۵
شبیب عصفری ۴۲۲
شجاع‌بن ... ۵۰۸
شراسیو مصری ۱۲
شراعة‌بن زند بود ۲۶۹
شرقی‌بن قطامی ۱۵۲-۵۴۳
شریك ۵۵
شطرنجی ۲۸۵
شعبی ۴۳
شعرانی ۱۲
شفةالمقراض ۱۶
شقیر خادم ۱۲
شماخ ۲۶۱
شمخصه ۳۳۸
شمشاطی ۲۵۴-۴۲۵
شمعونی ۵۷-۶۰۶
شملی ۴۴۵-۴۶۰-۵۱۸
شنبل‌بن غرره صنبعی ۷۹
شهرزاد ۵۴۰
شهرك ۱۷۶
شیث علیه‌السلام ۳۸
شیخ ابوسعید ۱۰-۶۹-۸۹-۹۲-۹۵-۹۸
شیخ ابوسلیمان ۴۴۰-۴۵۴
شیخ ابومحمد یوسف بن حسن ۵۵
شیبان راعی ۳۴۴
شیب‌بن شیبه ۲۰۶
شیبة‌بن نضاح ۵۳
شیرمدی دیلمی ۳۵۵
شیطان‌الطاق ۳۲۹
شیظمی ۲۸۲
شیلمه ۲۱۰

ص

صاء ۶۳۱
صابی ۲۲۲

صاحب ابوالقاسم‌بن عباد ۲۲۳
صادق علیه‌السلام ۵۶۲
صالح‌بن ابوالاسود ۴۰۳
صالح‌بن ابونجم ۲۴۳-۲۷۲-۲۷۷
صالح‌بن احمد ۴۱۸
صالح‌بن جناح ۲۷۰
صالح‌بن حی ۳۳۲
صالح‌بن صالح ۳۳۳
صالح‌بن عاصم ناقط ۵۳
صالح‌بن عبدالرحمن ۴۴۲
صالح‌بن عبدالقدوس ۲۷۱-۲۹۵-۶۰۱
صالح حنفی ۱۵۳
صالح‌زاد انفرخ ۴۴۲-۴۴۳
صالح مدبیری ۵۵۱
صالح مری ۳۴۴
صالح ناجی ۳۴۲
صحار عبدی ۱۵۲
صدقة‌بن یحیی ۵۱
صراصیه ۶۲۶
صرف ۲۷۳
صعصعة‌بن صوحان ۲۰۶
صعودا ۱۲۴
صفدی ۱۵۳
صفوان‌بن یحیی ۴۰۷
صقیل ۸۳
صکه ۴۸۷
صلحی ۳۰۰
صلیبا ۴۴۵
صموتی ۱۱۷
صمونی‌کلانی ۸۳
صندید ۵۸۹-۵۹۰
صوانی ۳۶۵
صوری ۴۴۷
صوفی ۵۰۷
صولی ۲۳۳-۲۳۶-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۶-۲۶۷-۲۷۶-۲۷۲-۲۷۷-۲۸۱-۲۸۲
صیدنانی ۵۰۱
صیرفی ۳۴۱
صیمری ۳۲۳
صیمری عادانی ۳۲۵
صینی ۲۴۰

ض

ضبه ۷۴
ضبی ۶۷
ضحاك ۴۸۵
ضحاك‌بن عجلان ۱۲
ضراربن صرد ۶۲
ضراربن عمر ۳۱۴
ضریس‌بن اعین ۴۰۴
(ضریر) که‌کاتب بود ۲۷۹
ضمری ۲۷۴
ضمرة نهشلی ۹۴
ضمه قشیری ۲۶۴

ط

طاط ۶۳۱
طاطری ۳۳۱
طالب و طالوت فرزندان سائس ۲۷۴
طالح ۳۴۱

طاهربن حسین ۸۵-۱۹۹-۲۰۷-۲۶۸
طبری‌آملی ۴۲۴-۴۲۵- ۴۲۶- ۴۲۷-
۴۵۸-۴۶۹
طبری ابوعلی ۳۹۳
طحاوی ۳۷۹-۳۸۳
طرماح ۱۲۵-۲۶۱
طریح‌بن اسماعیل ثقفی ۱۶
طریح بن میاده ۲۳۷
طفیل ۱۲۵
طلحه ۳۲۶
طلحة‌بن عبیدالله ۲۰۶-۴۱۴
طلحة‌بن مصرف ایامی ۵۴
طلحی ۱۳۶-۱۸۶-۳۳۱
طماثاوس ۴۰
طنطوس‌انطونیانوس ۵۸۳
طوال ۱۱۳-۱۱۵-۱۲۲
طوج ۲۰
طوریوس ۴۶۴
طوسی ۱۱۷-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۲۶۰-
۲۶۱
طوماطیانوس ۴۸۲
طهمورث شاه ۴۳۹
طیفوری طبیب ۵۲۹
طیمانا ناوس ۵۱۲
طیماوی فلسطینی ۵۱۴
طیمرخس ۴۵۲
طینقروس بابلی ۴۸۵

## ع

عابربن شالخ ۲۵
عاص‌بن هشام ۴۹
عاصم ۵۷-۷۴
عاصم‌بن بهدله ۴۹
عاصم جحدری ۴۷-۵۴-۶۴
عامربن جدره ۸
عاتکه ۱۱۹
عایدبن ابوعاید ۵۲
عبادبن سلمان ۳۱۵-۳۳۷
عبادبن ممزق ۲۷۴
عبادبن یعقوب ۴۲۴
عبادبن ابوشعلی ۲۷۲
عباس‌بن ابوربیعة عتاقه ۵۳
عباس‌بن احنف ۲۴۹
عباس‌بن حسن عباسی ۲۷۲
عباس‌بن حسن علوی ۲۰۶
عباس‌بن سعیدبن جوهری ۴۸۹
عباس‌بن عبدالمطلب ۸۵
عباس‌بن عتبة‌بن ابولهب ۲۶۱
عباس‌بن فضل انصاری ۶۱
عباس‌بن فضل ۴۲۱
عبادبن کسیب
عباس‌بن محمد ۷۸-۲۰۶
عباس‌بن محمد(کاتب) ۱۹۵
عباس‌بن محمد هاشمی ۳۳۵
عباس‌بن مرداس ۲۶۱
عبسی ۶۴
عبدالله پسرحسن علوی ۲۰۶
عبدالله ابوالقاسم ۲۳۷
عبدالله‌بن ابواسحاق ۷۲
عبدالله‌بن ابواسحاق خضری ۵۴-۷۲
عبدالله‌بن ابوسفیان موصلی ۳۸۹
عبدالله‌بن ابوسعید وراق ۱۷۹
عبدالله‌بن ابوشیص ۲۶۸

عبدالله‌بن ابومحمد ۸۸
عبدالله‌بن احمد ۴۱۸
عبدالله‌بن احمدبن حنبل ۱۱۶
عبدالله‌بن احمدبن یوسف ۲۷۹
عبدالله‌بن امیه ۲۷۱
عبدالله‌بن اهتم ۲۰۶
عبدالله‌بن ایوب تیمی ۲۷۲
عبدالله‌بن بکیر ۳۵۹-۴۰۴
عبدالله‌بن حجاج مدینی ۴۲
عبدالله‌بن حر ۲۷۱
عبدالله‌بن حماد ۲۲۴
عبدالله‌بن خاقان ۲۰۶
عبدالله‌بن خطاب ۳۲۴
عبدالله‌بن دواد ۳۳۸
عبدالله‌بن دیسم مروزی ۴۲۱
عبدالله‌بن زبیر ۴۲-۲۰۶
عبدالله‌بن سعید ۶۱۵
عبدالله‌بن سلام ۳۷
عبدالله‌بن شداد ۱۲
عبدالله‌بن شبرحه ۳۷۶
عبدالله‌ابن طالب‌کاتب ۲۸۰
عبدالله‌بن طاهر ۸۵-۱۱۴-۱۲۰
عبدالله‌بن طاهربن حسین ۲۶۸
عبدالله‌بن عامریحصبی ۵۰
عبدالله‌بن عباس ۳۸۱
عبدالله‌بن عباس‌بن ابوربیعه ۵۳
عبدالله‌بن عباس‌بن عبدالمطلب ۲۰۶
عبدالله‌بن عبدالحکم مصری ۳۷۰
عبیدالله‌بن عبدالله‌بن یعقوب برادر یعقوبی ۲۷۹
عبدالله‌بن عبیدالله عائشی ۲۷۶
عبدالله‌بن علی ۱۹۵-۲۴۸-۵۳۶
عبیدالله‌بن قیس رقیات ۲۶۱
عبدالله‌بن مبارك خیاط ۲۷۰-۴۱۶
عبدالله مبارك یزیدی ۲۷۳
عبدالله‌بن محمد ۴۱۷
عبدالله‌بن محمدبن ابوعتاهیه ۲۶۸
عبدالله‌بن محمدبن ابوعیینه ۲۷۳
عبدالله‌بن محمدبن عبدالملك ۲۷۸
عبدالله‌بن محمد عتبی ۲۷۶
عبدالله‌بن محمدکرمانی ۷۶
عبدالله‌بن محمدمکی ۲۷۶
عبدالله‌بن مسرور نصرانی ۴۹۷
عبدالله‌بن مسعود ۴۴-۴۵-۲۵۴
عبدالله‌بن مصعب ۲۷۰
عبدالله‌بن معتز ۸۳
عبدالله‌بن معذل ۲۷۵
عبدالله‌بن مقفع ۲۲-۱۹۵-۲۰۷-۴۴۱-۵۴۱-۵۴۲
عبدالله‌بن مکحول عبدی ۲۹۵
عبدالله‌بن موسی‌العبسی ۵۲
عبدالله‌بن میمون ۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰
عبدالله‌بن نصرکاتب ۲۷۸
عبدالله‌بن ولید عدنی ۴۱۲
عبدالله‌بن وهب ۳۶۹-۳۷۰
عبدالله‌بن هلال ۵۵۱
عبدالله‌بن یحیی برمکی ۴۹۷
عبدالله‌بن یزید اباضی
عبدالله‌بن یزید (کاتب) ۲۷۹
عبدالله پسر خواهر ابوالوزیر ۲۷۹
عبدالله کوکبی ۳۱۹
عبدالجباربن سعید مسا حقی ۲۷۳

عبدالجبار بن عدی ۲۰۶-۲۰۶
عبدالجبار رومی ۱۲
عبدالحمید ۱۶-۲۷۲-۴۴۳-۵۰۳
عبدالحمید ابطر ۲۷۲
عبدالحمید بن سهل ۳۷۲
عبدالحمید بن عبدالحمید ۲۷۲
عبدالحمید بن یحیی ۱۹۳
عبدالحمید بن یحیی کاتب ۲۰۶
عبدالخالق فرزند عبدالواحد بن نعمان بشیر ۲۷۴
عبدالرحمن ۹۵-۹۶-۴۲۴
عبدالرحمن بن ابوزناد ۴۱۲
عبدالرحمن بن زید بن اسلم ۴۱۲
عبدالرحمن بن ابوحماد ۴۷
عبدالرحمن بن ابولیلی ۵۲
عبدالرحمن بن اعین ۴۰۴
عبدالرحمن بن حارث ۴۲
عبدالرحمن بن حسان ۲۶۱
عبدالرحمن بن سمره ۲۹۴
عبدالرحمن بن عامر ۵۱
عبدالرحمن بن عیسی ۲۱۲-۲۲۶
عبدالرحمن بن عیسی همدانی ۲۸۶
عبدالرحمن بن قاسم ۳۷۰
عبدالرحمن بن هرمز ۶۹
عبدالرحمن خلیل بن احمد ۷۴-۷۵-۷۶
عبدالرحمن سلمی ۴۹-۵۰-۵۷
عبدالرزاق ۴۱۵
عبدالصمد بن حسان ۴۱۲
عبدالصمد بن معذل ۲۷۵
عبدالعزیز ۳۴۵-۳۷۰
عبدالعزیز بن ابان ۴۱۲
عبدالغفار بن عمرو انصاری ۲۷۱
عبدالقدوس فرزند عبدالواحد ابن نعمان بشیر ۲۷۴
عبدالقیس ۷۰-۲۹۵
عبدالکیس ۵۵۳
عبدالمبدی ۲۷۲
عبدالمطلب بن هاشم ۹
عبدالمسیح بن ناعمه ۴۵۷
عبدالملك ۲۰۱
عبدالملك بن عبدالعزیز بن جریح ۴۱۳
عبدالملك ابن محمد ۴۱۲
عبدالملك بن اعین ۴۰۴
عبدالملك جدی ۴۱۲
عبدالملك بن صالح ۱۹۶-۲۰۷
عبدالملك بن عبدالعزیز بن ابوسلمهٔ ماجشون ۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲
عبدالملك بن قریب ۹۵
عبدالملك بن مروان ۲۶۷-۵۷۹
عبدالمنعم ۱۵۸
عبدالواحد ۲۷۷
عبدالواحد بن زید ۳۴۴
عبدالوهاب بن عطاء ۴۱۶
عبدالوهاب بن علی ۱۹۴-۲۰۶
عبدان ۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴
عبدان رهبر اسماعیلیه ۲۳۰
عبد خیر
عبدوس ۸۸
عبیدالله ۱۹۳-۳۵۱
عبیدالله بن ابوطاهر ۲۴۳
عبیدالله بن اسماعیل بن موسی ۴۲۴
عبیدالله بن سلیمان ۱۰۳-۲۱۳
عبید بن شریه جرهمی ۱۵۱-۱۵۲
عبیدالله بن عبدالله ۲۰۵

عبیدالله بن عبدالله بن طاهر ۲۶۹
عبیدالله بن عمران ۲۰۶
عبیدالله ـ۲۵۲
عبیدالله بن محمد ۲۵۳
عبیدبن حریش کاتب ۲۰۷
عبیدبن خلف بزاز ۳۹۰
عبیدبن زراره ۴۰۴
عبیدبن سلف ۴۱
عبیدبن معاویه ۴۷
عتابی ۱۶ـ۱۹۹ـ۲۴۳
عتبةالاعور کوفی ۲۷۲
عتبةبن غلام ۳۴۴
عتبهٔ غلام ۳۴۶
عتبی ۲۰۰
عثمان بن ابوشیبه ۴۱۷
عثمان بن زیادالعابد ۱۲
عثمان بن خالد طویل ۲۹۵
عثمان بن عفان ۴۲ـ۵۰ـ۵۶ـ۲۶۷ـ۳۲۶
عثمان بن مالی ۵۷۹
عثمان طویل ۲۹۱
عجاج راجز ۲۶۲
عجلیه ۵۰۸
عجلی اسطرلابی ۵۰۸
عجیفی ۱۶
عجینی ابوبکر ۲۸۱
عدبس کنانی ۸۲
عدلی ۲۵۶
عدنان ۸
عدنان بن اد ۸
عدوان بن قیس بن غیلان بن مضر ۷۲
عدیاء حنفی مصری ۲۷۴
عدی بن زید عبادی ۲۶۱
عدی بن رقاع ۲۶۱
عراف بن عبدالله مصری ۲۷۵
عرام ۱۴۴
عرام بن اصبغ سلمی ۸۳
عروةبن ورد ۲۶۱
عروةبن حمیصه اسدی ۲۷۶
عزاقری ۶۳۴
عزالدوله ۶۳۷
عزیز مصر ۲۵
عسنق ضبی ۲۷۵
عصمةبن ذهل ۴۷
عضدالدوله ۲۵۶ـ۴۰۱ـ۵۰۷
عطاءبن احمر مدینی ۲۷۴
عطاء خراسانی ۴۴
عطاءبن یسار ۴۶ـ۶۴
عطاء سلمی ۳۴۴
عطاردبن محمد ۴۹۸
عطوی ۳۳۸
عقبه اذرعی ۵۵۱
عقبةبن ابومعیط ۴۱۴
عقیل بن بلال ۲۶۳
عکرمةبن ربعی تمیمی ۵۱
عکاشةبن عبدالصمد ۲۶۹
علاجی یحیی بن ابوحکیم ۵۲۹
علاءبن عاصم غسانی ۲۷۴
علاقةبن کرشم کلابی ۱۵۲
علان شعوبی ۹۲ـ۱۷۵
علان نحوی ۷۲
علبا ۳۵
علقمه اسود ۳۴۴
علقمةبن عبده ۸۷

علم ۲۷۳
علوی رسی ۳۶۱
علی‌ابن احمدبن سیرمادرانی ۲۷۹
علی‌بن ابراهیم دهکی ۴۴۵
علی‌بن ابوامیه ۲۷۱
علی‌بن ابوطالب ۴۷-۵۰-۵۲-۵۷-۵۹-
۶۹-۷۰-۷۱-۱۲۸-۱۵۱-۱۶۴-۱۷۰-
۲۰۶-۲۴۸-۲۵۱-۲۹۱-۳۰۶-۳۱۳-
۳۱۶-۳۲۶-۳۲۷-۳۳۱-۳۳۷-۳۸۱-
۳۸۲-۳۸۷-۴۰۲-۴۰۵-۴۲۶
علی‌بن ابوکثیر ۲۷۴
علی‌بن احمد مهندس ۵۰۸
علی‌بن احمد عمرانی ۴۷۹-۵۰۵
علی‌بن اسماعیل ۲۸۶
علی‌بن اسماعیل‌بن میثم تمار ۳۲۷
علی‌بن برید ۸۳
علی‌بن ثابت ۲۶۹-۶۰۱
علی‌بن جبله عکوك ۲۷۴
علی‌بن جهم ۲۴۹
علی‌بن حسین ۲۷۸-۴۰۶
علی‌بن حسین ثوابه ۲۱۳
علی‌بن حسین (رئیس چاپارخانه) ۳۵۷
علی‌بن حسین قرشی ۱۱۵
علی‌بن حمزه اصفهانی ۲۶۷-۲۷۶
علی‌بن حمزه کسائی ۲۷۳
علی‌بن خلیل ۲۷۰-۶۰۱
علی‌بن داود ۱۹۸-۴۹۸-۵۴۱-۵۴۲
علی‌بن رابطه ۱۲۰
علی‌بن ردیم کوفی ۲۷۱
علی‌بن سعید اقلیدسی ۵۰۸
علی‌بن صالح ۳۳۳
علی‌بن صرد حرانی ۵۰۸
علی‌بن عبدالعزیز ۱۲۰
علی‌بن عبدالعزیز بن محمد دولابی ۴۲۶
علی‌بن عبدالکریم ۲۷۸
علی‌بن عبده ۲۸۵
علی‌بن عبیده ریحانی ۱۹۶-۱۹۷-۲۷۷
علی‌بن عمردار قطنی ۶۱
علی‌بن عیسی ۱۹۵-۲۰۷-۲۱۱-۲۱۲-
۲۱۵-۵۰۸
علی‌بن مبارك لحیانی ۵۳
علی‌بن محمدبن سعد ۲۸۵
علی‌بن محمدبن صدقهٔ کرخی ۱۲۰
علی‌بن محمدبن‌علی‌علیهماالسلام ۳۶۴-۴۰۹
علی‌بن محمدبن منصوربن بسام ۲۷۹
علی‌بن مدینی ۴۲۰
علی‌بن موسی قمی ۳۸۴
علی‌بن مهدی ۷۶
علی‌بن هاشم ۴۰۶
علی‌بن هشام ۱۹۹-۲۷۴
علی‌بن یحیی ۲۳۷-۵۱۷-۵۱۹
علی‌بن یحیی منجم ۵۶۱
علی‌بن یقطین ۴۰۸-۴۰۹
علی‌بن یعقوب ۲۷۸
علی‌بن یعقوب رصاص ۵۰۸
علیه دختر مهدی ۲۷۳
علی رازی ۳۸۱-۳۸۴
عماربن یوسف ۴۱۱
عمارةبن حمزه ۱۹۴-۲۰۶-۲۰۷
عمارةبن عقیل ۹۸-۹۹-۲۶۳-۲۷۵
عمران ۲۱۲
عمران‌بن موسی قزاز ۴۲۴

عمر ۲۹۲
عمر بن بکیر ۶۰-۱۱۲-۱۱۴-۱۷۷
عمر بن خطاب ۳۱-۴۲-۳۶۹-۴۱۲
عمر بن ذر ۳۷۷
عمر بن شبه ۹-۱۸۴
عمر بن عبدالعزیز ۱۱
عمر بن عبدالواحد ۵۱
عمر بن عیسی انیسی ۳۷۷
عمر بن فرخان ۴۴۶-۴۸۲-۴۸۳-۴۹۱
عمر بن محمد مرورودی ۴۹۶
عمر بن نصرعصامی ۲۷۲-۲۷۸
عمرو بن ابوعمرو ۱۱۵
عمرو بن تمیم ۷۴
عمرو بن حوی سکری ۲۷۴
عمرو بن شاس ۲۶۱
عمرو بن عبید ۲۹۰-۲۹۳-۲۹۴-۲۹۷
عمرو بن عثمان بن اسفندیار ۲۷۹
عمرو بن علا ۵۴
عمرو بن علقمه کنانی ۴۹
عمرو بن فتح ۵۲۰
عمر بن مبارك ۲۷۱
عمرو بن مسعده ۱۲-۲۰۲
عمرو بن معدیکرب ۲۶۱
عمروحارکی ۲۷۴
عمروس بن طیبا ۵۷۹
عمروعاص ۴۶۴
عمرو وراق ۲۷۲
عمری ۱۳۹
عنان کنیز ناطقی ۲۷۳
عنبسة بن معدان ۷۲
عوامی ۱۴۵
عوانه ۱۵۴
عوقی ۴۷۷
عوف بن محلم ۲۷۴
عیاش ۲۷۸
عیاشی ۳۶۱
عیالی ۳۹۰
عیسی بن ابان
عیسی بن اسید نصرانی ۴۹۰
عیسی بن دأب ۱۵۳-۵۴۳
عیسی بن صبیح مردار ۳۰۰-۳۰۱
عیسی صوفی ۳۱۶
عیسی بن علی ۵۲۹
عیسی علیه السلام ۵۸۴-۶۰۵
عیسی بن عمر ۸۹
عیسی بن عمر ثقفی ۵۴-۷۲-۷۳
عیسی بن عمر همدانی ۵۴-۷۳
عیسی بن فرخانشاه کاتب ۲۷۹
عیسی بن ماسرجیس ۵۲۸
عیسی بن ماسه ۵۲۷
عیسی بن مریم (مسیح) ۱۶۵
عیسی بن معذل ۲۷۵
عیسی بن موسی ۲۰۶-۵۳۰
عیسی بن مهران ۴۰۷
عیسی بن میمون ۵۹
عیسی بن میناقالون ۴۸
عیسی نحوی ۵۴
عیسی بن نوح ۴۴۵
عیسی بن یحیی ۵۱۸-۵۱۹
عیسی کردی ۴۴۶
عیینة بن منهال ۱۷۸

غ

غالب‌بن احمد ۲۷۸
غالب‌بن عثمان همدانی ۲۷۱
غالوس رومی ۵۱۲-۵۸۳
غزال‌بن خالد ۵۱
غسان‌بن عبدالحمید مدینی ۲۰۶-۲۰۸
غسانی ابومحمد ۲۷۴
غلابی ۱۷۸
غلام ابوجیش ۳۳۲
غلام ابهری ۳۷۲
غلامان کرابیسی ۳۳۸
غلام زحل ۵۰۶
غلام خلیل ۳۴۷
غنیةام الحمارس ۸۲
غوروس ۵۱۱-۵۱۲-۵۱۴-۵۲۱
غیاث ۳۵۲
غیثةام هیثم ۸۳
غیلان ابومروان ۱۹۳

ف

فارابی ۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-۴۷۴
فارقلیط ۵۸۴
فاطمه دختر محمد (ص) ۳۳۲-۴۲۶
فاکهی ۱۸۱
فالیس رومی ۴۸۴
فتح‌بن خاقان ۱۲۳-۱۹۱-۲۳۷-۲۴۵
۳۰۴
فتح موصلی ۳۴۴-۳۴۷
فراء ۶۰-۶۱-۶۲-۷۲-۹۱-۱۰۹-۱۱۲
۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۶
فراس ۴۳
فرجی ۳۹۵
فرحی‌عراقی ۳۸۵
فرزدق ۷۲-۲۶۳
فستقه ۳۳۸-۳۳۹
فسطس ۵۱۲
فسطس دوم ۵۱۲
فرغانی ۴۹۹
فرفوریوس ۴۴۷-۴۵۴-۴۵۷-۴۶۰-
۴۶۲-۴۶۵-۵۶۰-۵۶۵
فرقد سنجی ۳۴۳-۳۴۴
فرماسب هندی ۴۳۷
فرناوارس ۶۳۴
فریانی ۶۵
فریاد ۵۸۹-۵۹۰
فریدون‌بن اثفیان ۲۰-۲۱
فریدون پسر کاو اثفیان
فزاری ۱۳۴-۴۹۱-۵۰۸
فصیل رسان ۳۳۳
فضالة‌بن عبید ۵۰
فضل‌بن ابواسحاق ۹۵
فضل‌بن‌اسماعیل‌بن صالح هاشمی ۲۷۵
فضل‌بن ربیع ۸۶-۲۷۲-۲۸۷
فضل‌بن سلمه ۶۰
فضل‌بن سهل ۱۴-۲۰۰-۲۳۶-۲۷۷
فضل‌بن‌شاذان ۴۴-۴۵-۶۱-۴۲۰

فضل‌بن عباس‌بن جعفر خزاعی ۲۷۳
فضل‌بن محمد یزیدی ۲۳۴
فضل‌بن مروان ۲۰۹
فضل‌بن یحیی ۱۲۱-۲۰۰-۲۰۶-۲۷۷
فضل رقاشی ۲۷۲
فضل‌شاعر ۲۷۳
فضیل‌بن‌عیاض ۳۴۴
فضیل‌بن یحیی ۲۰۸
فقعسی ۸۶
فلاطن ۶۳۱
فلاطن اول ۵۱۲
فلاطن طبیب ۵۱۱
فلقلس ۵۱۲
فلوطرخس ۴۴۷-۴۴۹-۴۶۳
فلوطرخس‌دیگر ۴۶۳
فلوطینس ۴۶۵
فوثاغورس ۴۴۸-۵۱۲
فورس ۶۳۴
فوطی ۳۱۳-۳۱۴
فولس ۵۱۴
فولس اجانیطی ۵۲۲
فیثاغورس ۴۴۸-۶۳۱
فیثیون ۴۴۵
فیثون نصرانی ۳۳۷
فیروز ۵۸۴
فیریانی ۱۲-۵۶۰
فیریابی بزرگ ۴۱۷
فیریابی‌کوچك ۴۲۱
فیض‌بن ابوصالح ۲۷۷
فیطافلون ۵۱۲
فلیس ۵۱۲
فیلغریوس ۵۲۰
فیلن ۴۵۳
فیلیپس ۴۴۹-۴۵۱
فیومی ۳۹

## ق

قادور ۹
قاسانی ۳۹۲
قاسم ابوصالح ۲۰۰
قاسم‌بن اسماعیل ۱۰۲
قاسم‌بن سعید ۲۰۷
قاسم‌بن سیارکاتب ۲۷۴
قاسم‌بن صبیح ۲۰۰-۲۷۷
قاسم‌بن‌عبدالله ۴۷۲-۴۷۳-۵۰۹
قاسم‌بن عبیدالله ۱۰۳-۲۴۵
قاسم‌بن‌عبیدالله‌بن سلیمان ۲۸۰
قاسم‌بن‌قاسم ۲۶۲
قاسم‌بن قوقانی ۵۷۹
قاسم‌بن معن ۱۱۷
قاسم‌بن منصور ۱۲
قاسم‌بن یزید جرمی ۴۱۲
قاسم‌بن یوسف ۲۰۲-۲۷۴
قاسم‌بن یوسف برادر احمدبن یوسف ۲۷۷
قاسم‌بن یوسف سلمی ۲۷۸
قاضی ابوالحسن هاشمی ۱۱۵
قاضی ابوسعید ۸۷
قاضی ابومحمدبن معروف ۱۰۶
قاضی‌حرزی ۴۰۱
قالشتانس ۵۵۳
قاین ۵۸۸-۵۸۹-۵۹۰
قباد پسرشاپور اشغان ۵۱۶
قتاده ۵۹-۷۲

قتیبة‌بن زیاد قاضی ۳۸۲
قتیبة‌بن سلم ۸۷
قثم‌بن جعفربن سلیمان ۳۷۹
قحطبی ۵۲۳-۶۰۹
قدامة‌بن جعفر ۲۱۴
قدامة‌بن مظعون ۷۰
قراطیسی ۲۸۱
قرطلوسی ۴۳۰
قرقبی ۱۵۳
قرة‌بن ثابت‌بن ایلیا ۵۷۹
قرة‌بن قمیطاحرانی ۵۰۹
قریبه‌ام بهلول ۸۳
قریص مغنی ۲۴۱-۲۵۶
قسطا ۴۵۷-۴۵۸
قسطابن لوقا بعلبکی ۴۴۴-۴۴۵-۴۵۷-۴۶۳-۵۲۵
قسطاس‌بن یحیی‌بن زونق ۵۷۹
قسطنطین بزرگ ۴۴۱
قصرانی ۵۰۷
قطب‌الرحا ۵۵۳
قطبه ۱۲
قطرب ۹۱
قطرب نحوی ۶۰
قطری‌بن فجاء ۲۰۶
قفال ۳۹۶
قعنبی ۳۶۹
قلیمون ۵۵۷
قمامة‌بن‌زید ۲۰۷
قمامة‌بن یزید ۱۹۶
قمامه‌کاتب ۲۰۷
قمی ۱۴۳
قنان (کاتب) ۲۰۱
قنبره ۳۵۹
قویری ۴۴۵-۴۵۵-۴۵۶-۴۷۳-۴۷۵
قیاسی بلادیوس ۵۱۴
قیروانی ۳۷۲
قیس پسر قنان ۲۰۱
قیطوار بابلی ۴۸۶
قیمس ۲۶
قینون ۴۰

ك

کاهن ارطی ۶۳۴
کتنجی ۲۵۲
کچی ۴۲۲-۴۲۷
کدیمی ۹۲
کرابیسی ۳۳۸-۴۷۹-۵۰۴
کرخی ابوالحسن ۳۸۵
کرمانی ۱۳۴
کرنبائی انصاری ۱۱۹
کسائی‌علی‌بن‌حمزه ۵۲-۶۰-۶۲-۶۴-۷۲-۸۲-۸۳-۸۹-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۸-۱۲۰-۱۲۱-۲۷۵-۳۷۸
کسروی معروف بعلی‌بن مهدی ۲۴۷
کسری انوشیروان ۴۹-۴۳۷
کشاجم ۲۳۰-۲۸۱
کشی ۱۴۲
کعب ۸
کعب‌الاخبار ۳۷

کلثوم‌بن‌عمروعتابی ۱۷-۲۰۷-۲۷۲
کلواذانی (متصدی دیوان‌السواد) ۲۱۵-۵۰۷
کمیت ۱۱۰-۱۱۹-۱۲۱-۲۶۲
کمیت‌بن معروف ۲۶۴
کندی ۱۶-۲۸۶-۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-۴۶۰-۴۷۲-۴۷۹-۴۸۳-۴۹۶-۵۵۷-۵۶۳-۵۶۴-۵۶۸
کنکهٔ هندی ۴۸۶
کوشانی ۳۳۹
کوهی ۵۰۶
کیسان‌نحوی ۸۷
کیکاوس پسر کیقباد ۲۱
کیماس ۶۳۴
کیومرث ۲۰

## گ

گشتاسب پسر لهراسب ۲۱-۴۵۰

## ل

لاحق ۲۷۲
لاذن ۵۱۴
لالیامطران ۴۰
لاوحوس ۴۴۸
لبیدبن ربیعه عامری ۲۶۱
لجلاج ۲۵۶
لحمانی دختر بهمن ۵۴۰
لحیانی غلام کسائی ۸۴
لسان‌الحمره ۱۵۱
لغذه اصفهانی ۱۳۷
لقطه ۶۱۱
لقیط محاربی ۱۵۹
لوقیس ۴۶۵
لؤلوئی ۳۷۹
لوهق پسرعرفج ۵۵۰
لیث‌بن ضمام ۲۶۲
لیث‌بن مظفر ۷۵-۷۶
لینس ۴۵۴
لیولیانس ۴۴۰-۴۴۱

## م

ماحینس ۵۱۲
ماخالس ۵۱۲
ماخاون ۴۵۰
ماذاموموس ۵۱۲
ماراطناس ۵۱۲
ماریس ۵۱۲
مارینوس ۵۲۱
ماریه ۶۳۴
مازیاربن‌قارن ۵۲۷
مازنی ۷۲-۹۰-۱۰۱-۱۰۲
ماسرجیس ۵۱۴-۵۲۸
ماشاءالله‌بن اثری ۴۹۲-۴۹۶
ماغارینس ۵۱۳
ماکسمیس ۴۶۵
مالک‌بن انس ۳۴۴-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲
مالک‌بن‌دینار ۱۲-۳۴۴
مالک‌بن‌مسعود ۳۷۷

مأمانخس ۵۱۲
مأمون ۹-۱۰-۱۲-۱۴-۱۶-۳۲-۳۷-۷۶
۸۷-۷۸-۱۱۱-۱۲۴-۱۷۰-۱۹۱-
۱۹۶-۱۹۷-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳
۲۰۴-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۹-۲۳۶-۲۴۲
۲۶۶-۲۷۵-۳۰۰-۳۰۲-۳۰۵-۳۱۰
۳۱۲-۳۲۶-۳۷۴-۳۷۷-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۵
۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴-۵۰۷-۵۲۶-۵۲۷
۵۸۸-۵۶۸-۵۶۹-۵۷۰-۵۹۵-۶۰۱
۶۰۲
مانطیاس ۵۱۴
مانیسون ۵۱۴
مانیوس ۵۵۱
مانی ۲۹-۵۸۲-۵۸۳-۵۸۴ - ۵۸۵ -
۵۸۶-۵۸۷-۴۸۸-۵۸۹-۵۹۱-۵۹۲
۵۹۴-۵۹۶-۵۹۷-۵۹۸-۶۰۰
ماهانی ۴۷۹-۴۸۹
مایاارسیا ۵۱۴
مبرمان ۱۰۲
متلمس ۲۶۱
متمم‌بن بریر ۲۶۱
متوج‌بن محمود ۲۶۸
متوکل ۱۲۲-۲۰۲-۲۰۴-۲۳۷- ۲۴۰
۲۵۰-۲۵۶-۳۰۴-۳۱۱-۵۲۶-۵۲۷
۵۴۲-۵۵۸
متی ابوبشر ۴۵۴
مثقال ۲۷۷
مجالدبن سعید ۱۵۳
مجاهد ۴۲-۵۹
مجسطی ۴۴۵-۴۷۹
محاملی ۴۲۳
محروم ۳۵۱
محزنی ابوابراهیم ۳۹۱
محمدبن ابراهیم نیشابوری ۲۵۵
محمدبن ابوامیه ۲۷۱
محمدبن ابوالحسین کاتب ۲۸۵
محمدبن ابوحمزهٔ عقیلی ۲۷۵
محمدبن ابوعتاهیه ۲۶۸
محمدبن ابوعیینه ۲۶۹
محمدبن ابومحمد ۸۷
محمدبن احمد ۲۲۴-۲۷۸
محمدبن احمدبن ایوب ۵۶
محمدبن احمد صنوبری ابوبکر ۲۸۱
محمدبن احمدبن علی‌بن‌جبار ۲۸۰
محمدبن ادریس ۲۶۸
محمدبن اسحاق‌الندیم ۸-۱۰-۱۱-۱۵-
۱۹-۳۷-۴۱-۴۲-۴۵-۶۸-۶۹-۷۱
۷۶-۸۷-۹۴-۹۵-۱۰۳-۱۴۶-۱۴۷
۱۵۰ - ۱۶۳ - ۱۶۵ - ۱۷۶ - ۲۲۹
۲۴۱-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۵-۲۸۸
۲۸۹-۳۰۵-۳۱۲-۳۲۶-۳۳۳-۳۴۰
۳۴۳-۳۵۲-۳۶۷-۳۸۲-۳۸۶-۳۸۸
۳۹۷-۳۹۹-۴۰۲-۴۰۳-۴۲۴-۴۳۲
۴۴۰-۴۴۴-۴۵۰-۴۵۶-۴۵۷-۵۱۰
۵۱۳-۵۱۴-۵۱۶-۵۳۲-۵۳۸-۵۳۹
۵۴۰-۵۴۵-۵۶۳-۵۸۱-۵۸۲-۵۸۳
۶۰۹-۶۱۰-۶۱۸-۶۲۷-۶۲۹-۶۳۰
۶۳۱-۶۳۴-۶۳۹-۶۴۴
محمدبن اسحاق اهوازی ۲۸۶
محمدبن اسحاق خارجی ۲۷۳

محمدبن اسحاق سراج ۲۵۵
محمدبن اسحاق طالقانی ۳۳۷
محمدبن اسحاق مسیبی ۴۸
محمدبن اسحاق مصعبی ۲۳۷
محمدبن اسماعیل ۳۵۰
محمدبن برمك ۶۰۱
محمدبن بکر ۲۰۰-۲۷۷
محمدبن بهرام‌بن مطیار ۴۴۶
محمد بیذق ۲۷۵
محمدبن جمهور عمی ۴۰۹
محمدبن جهم ۳۷۱
محمدبن جهم برمکی ۴۴۶-۴۹۷
محمدبن حارث مصری ۲۷۶
محمدبن حازم باهلی ۲۷۴
محمدبن حبیب ۸۳-۸۹-۲۶۰
محمدبن حبیب‌بن‌ابوعثمان مازنی ۷۸-۷۹
محمدبن حبیب فارسی ۳۴۴
محمدبن حجاج‌بن نصیرانباری ۸۰
محمدبن حجر ۱۹۵-۲۰۷
محمدبن حجر کاتب ۲۰۶
محمدبن حرب ۲۰۷
محمدبن حسن ۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰
۳۸۱-۳۸۷-۵۳۱
محمدبن حسین ۳۵۲
محمدحسین معروف بابن‌بعره ۷۱
محمدبن حنفیه ۲۹۱-۶۱۵
محمدبن حمید رازی ۴۲۴
محمدبن خالدبرمك ۴۴۵
محمدبن خالدبن عبدالله قسری ۲۰۶
محمدبن خلف ۵۰۸
محمدبن داود ۸۴-۲۶۹-۲۷۷-۳۹۲
محمدبن داود جراح ۲۱۱
محمدبن دویب عمانی راجز ۲۷۱
محمدبن دینار احول ۶۱
محمدبن رواد ازدی ۶۱۲
محمدبن زبیده ۳۶
محمدبن زکریاء رازی ۲۸
محمدبن زید ۳۶۰
محمدبن زید واسطی متعزلی ۶۵
محمدبن سائب ۵۹-۱۶۰-۱۶۱
محمدبن سعد ۲۸۶
محمدبن سعدکاتب واقدی ۱۶۶
محمدبن سعید ۶۲-۲۰۷
محمدبن سعیدبن سابور ۵۱
محمدبن سلیمان‌بن‌علی هاشمی ۲۹۷
محمدبن سلیمان راشد ۲۳۹
محمدبن سلیمان هاشمی ۹۹-۴۲۵
محمدبن سلام ۱۸۷-۲۳۷
محمدبن سلام جمحی ۶۱
محمدبن سمیفع ۵۴
محمدبن سنان ۳۲۳
محمدبن سیرین ۳۴۴
محمدبن شاذان جوهری ۵۶۲
محمدبن شجاع ۳۸۲-۳۸۷
محمدبن شیبان‌بن ابونجم ۲۶۲
محمدبن طاهربن عبدالله‌بن طاهر ۲۶۹-۲۰۵
محمدبن عباس ۳۰۴
محمدبن عبدالرحمان اصبهانی ۶۲
محمدبن عبدالرحمن (بن‌ابوشبه) ۲۷۰
محمدبن عبدالملك ۲۰۱-۳۰۵-۶۰۱
محمدبن عبدالملك انصاری ۴۵

محمدبن عبدالملك زيات ۲۷۷- ۳۰۷ -
۶۰۱
محمدبن عبدالملك قفعسی ۲۷۲
محمدبن عبدالله ۱۱-۳۹۰
محمدبن عبدالله‌بن حرب ۲۰۸
محمدبن عبدالله‌بن طاهر ۲۶۹
محمدبن عبدالله مستوفی ۲۸۰
محمدبن عبيدالله (كاتب) ۶۰۱
محمدبن عثمان ۴۱۷
محمدبن عزيز سجستانی ۶۱
محمدبن علی ۳۳۳
محمدبن علی‌بن ابوحكمه ۲۸۰
محمدبن علی جواليقی ۲۷۵
محمدبن علی صيفی ۲۷۴
محمدبن علی كاتب ، معروف‌بباذنجانه ۲۷۹
محمدبن علی ، معروف بديدان ۲۷۹
محمدبن عماش نحوی ۳۰۴
محمدبن عمر بازيار ۵۵۹
محمدبن عمر جرجانی ۲۳۷
محمدبن عمر صيمری ۱۰۶
محمدبن عمر ، معروف‌بابن خنساء ۲۷۹
محمدبن عمر واقدی ۴۲
محمدبن عيسی ۶۴-۳۱۲-۴۰۹
محمدبن غالب باح اصفهانی ۲۸۰
محمدبن فضل جرجرانی كاتب وزير ۲۸۰
محمدبن فضل سكونی ۲۷۴
محمدبن فضيل ۴۱۳
محمدبن قاسم كرخی ۲۲۷
محمدبن قيس خطيب ۲۰۶
محمدبن كعب قرطی ۱۱۰
محمدبن كناسه اسدی ۲۷۳
محمدبن ليث خطيب ۱۹۸-۱۹۹
محمدبن محمد ۳۰۴
محمدبن مروان ابوجنوب ۲۶۷
محمدبن مكرم ۲۰۴-۲۰۷
محمدبن منصور ۷۵-۷۶
محمدبن منذر صبيری ۲۷۲
محمدبن موسی ۴۸۷-۴۸۹-۴۹۰-۵۱۴-
۵۱۵-۵۱۷
محمدبن نعمان‌بن بشير ۴۲
محمدبن واسع ۳۴۴
محمدبن وهيب ۲۷۶
محمدبن هذيل علاف ۲۹۱-۲۹۵-۲۹۶-
۲۹۷-۲۹۹
محمدبن يحيی ۳۰۴-۵۰۴
محمدبن يحيی ازدی ۳۴۸
محمدبن يحيی‌بن ابوعباد ۱۰۳
محمدبن يحيی قطيعی ۶۱
محمدبن يزيد ۹۸
محمدبن يزيدبن مسلمه حصنی ۲۷۵
محمدبن يسير ۲۷۴
محمد و اسحاق فرزندان ابراهيم فزاری
۲۷۴
محمد و فرزندش ۱۵
محسن‌بن ارطاة اعرجی ۲۷۱
محمود مروزی
محيم راسبی ۲۷۴
مخلدبن نصربن كنايه ۹
مخلوع ۲۰۷
مخنثه ۲۷۳
مخنف ۱۴۲
مخلدبن بكار ۳۱۰
مخبره ۵۶۱

مدرك بن محمدبن شیبانی ۲۸۱
مدام ۲۷۳
مدائنی ۱۶۸-۵۵۷
مرادی ۳۶۱
مرار فقعسی ۲۶۱
مراغی ۱۴۴-۲۷۴
مرامربن مر. ۸
مرثدی ۲۱۳
مردانشاه ۴۴۲-۴۴۳
مرد معروف بابن‌حداد ۴۲۷
مرد معروف بابن حمدان ۳۵۴
مرد معروف بابن عبدوس ۱۴۵
مرد معروف بابو معمر ۲۵۳
مرد معروف بشهیدبن‌الحسین ۵۳۱
مرد معروف بمبارکی ۲۵۲
مرد معروف بمحمدبن لره ۵۰۴
مردکوهستانی ۵۶۱
مرزبانی ۲۱۷-۲۲۱
مرقس ۴۵۳
مرقونس ۶۳۴
مرقیون ۵۸۳-۵۸۴
مرلاحی ۴۴۵
مروان ابوحفصه ۲۳۷
مروان‌بن ابوحفصه رشیدی ۲۶۷
مروان‌بن حکم ۱۵۷-۱۷۰-۲۰۱-۲۰۶-۴۰۸
مروان‌بن سلیمان‌بن ابوحفصه ۲۶۷
مروزی جعفربن احمد ۲۴۸
مروزی ابواسحاق ۳۹۱
مروزی احمدبن محمدبن حجاج ۴۱۸
مروزی دیگر ۳۹۱
مریدالاسود ۵۴۲
مزابا ۴۸۶
مزاحم‌بن ابوسعد ۷۲
مزاحم عقیلی ۲۶۲
مزنی ابوابراهیم ۳۹۱-۳۹۲
مساور وراق ۲۶۹
مستعین ۱۱۴-۴۹۶
مستهل‌بن کمیت ۲۷۳
مسحل‌بن کسیب ۲۶۳
مسحور ۱۲
مسرور هندی غلام حفصویه ۲۷۴
مسعده ۲۰۷
مسعده ابوعمرو ۲۰۶
مسعدة‌بن خالد ۲۰۶
مسعربن کدام ۳۷۷
مسعری ۱۲۰
مسعودی ۲۵۴
مسلم ۲۳۷-۲۴۲
مسلم‌بن حبیب ۵۳
مسلم‌بن حجاج ۴۱۹
مسلم‌بن ولید ۲۶۷
مسلم (صاحب بیت‌الحکمه) ۴۸۲
مسلم‌بن صدقهٔ شامی ۲۰۷
مسلم (کاتب) ۲۰۷
مسلمة‌بن سالم ۲۷۷
مسیب‌بن علس ۲۶۱
مسیبی ۲۷۶
مسیح علیه‌السلام ۴۴۰
مسیح دمشقی ۵۲۸
مسیناوس ۵۱۱

مصری ۳۴۷
مصعب‌بن عبدالله ۱۸۲
مصیصی ۱۴۳-۴۹۹
مضرس‌بن ربعی ۲۶۱
مطا ۴۵۰
مطالس ۵۱۴
مطرف‌بن ابومطرف لیثی ۲۰۷
مطوق ۲۱۳
مطهربن احمد ۴۸۹
مطیع‌بن ایاس ۲۳۸-۲۶۹
مطیع‌لله ۲۵۳
مطین‌بن ایوب ۴۲۱
معاذالهراء ۱۱۰-۱۱۱
معاذبن جبل‌بن اوس ۴۷
معافابن عمران موصلی ۳۴۴-۴۱۲
معافا نهروانی قاضی ۴۲۷
معاویة بن ابوسفیان ۵۰- ۱۵۱- ۱۵۲-
۲۰۱-۳۱۹-۳۲۷-۴۴۳
معاویةبن مضاض ۸
معبدبن طوق ۲۷۴
معبدی ۱۳۳
معد ابوتمیم ۳۵۱
معدبن عدنان ۸
معذل‌بن غیلان ۲۷۵
معروف کرخی ۳۴۳
معزالدوله ۲۱۲- ۲۲۲- ۲۵۳- ۳۵۳-
۴۹۳-۶۰۰-۶۳۷
معتز ۸۳- ۱۱۴- ۱۲۲- ۲۱۱- ۳۰۴-
۳۰۶
معتزله ۲۸۹-۲۹۰
معتصم ۱۲-۸۷-۲۰۲-۲۰۹-۲۴۰-۳۱۰-
۳۱۱-۳۱۲-۵۲۷-۵۶۲-۵۹۵
معتضد ۱۰۳-۱۲۲-۲۱۱-۲۱۷-۳۵۰-
۴۷۲-۴۷۳-۴۸۹-۴۹۰-۵۲۹-۵۵۰-
۵۶۲
معتمد ۲۰۱-۲۳۷-۲۴۳-۲۴۵-۲۵۰-
۵۵۳
معقل‌بن عیسی برادر ابودلف ۲۷۵
معلابن ایوب ۱۱۹
معلس حمصی ۵۲۲
معلی‌بن منصور رازی ۳۷۷
معمر ۵۹
معمربن راشد ۴۲
معمر سلمی ۳۰۱
معمری ۴۱۹
معن‌بن اوس ۲۶۱
معن‌بن زائده ۲۷۱
معن‌بن عبدالرحمن عبدالله‌بن مسعود ۱۱۷
معن‌بن عیسی قزاز ۳۶۹
مغلس‌بن طیبا ۵۷۹
مغنم مصری ۲۸۱
مغیرةبن شعیب تمیمی ۵۳
مغیرةبن عبدالرحمن حرسی ۳۶۹
مغیرةبن مقسم‌ضبی ۴۱۳
مغیره‌بن محمد مهلبی ۱۸۰
مفجع ۱۴۰
مفضل‌بن‌سلمه ۶۰-۷۶-۱۰۵-۱۰۶-۱۲۳-
۲۶۴-۵۶۱
مفضل ضبی ۹۴-۱۱۶
مفضل‌بن محمد ۱۱۷
مقاتل‌بن سلیمان ۳۳

مقتدر ۱۵-۸۹-۲۱۲-۲۲۶-۲۴۳-۲۴۸-
۵۴۵-۶۰۰
مکتفی ۳۴-۲۴۳-۲۴۸-۵۳۰
مکحول ۹
مکحول شامی ۴۱۵
مکسانوس ۵۱۴
مکوره ابوعمرو ۸۲
مکی ۵۰۴
مکیف ابوسلمه مدنی ۲۷۶
ملطی ۴۴۵
ملك ۲۷۳
ملینوس ۶۳۴
مناولاس ۴۸۱
مناویاس ۵۱۱
منتج بن نبهان ۲۶۲
منتصر ۱۲۲
منجوف سدوسی
منجهل هندی ۴۸۷
منحلی ۱۳۵
منصور ۱۲-۸۱-۸۶-۱۱۶-۱۹۵-۲۰۱-
۲۰۶-۲۰۹-۳۷۹-۳۸۰-۴۰۹-۴۲۳-
۴۴۵-۴۹۲-۶۱۵
منصور ابوالعجب ۵۵۳
منصور بن اسماعیل ۳۹۰-۵۳۰-۵۳۲
منصور بن اسود ۳۳۳
منصور بن سرجون ۴۴۳
منصور بن طلحه ۱۹۲
منصور بن عبدالله کاتب ۲۷۹
منصور بن عمار ۳۴۵
منصوری ۴۰۰
منقذ هلالی ۲۶۹
منکدر تیمی ۳۷۵
منکه هندی ۴۴۶
منیعورس ۵۱۲
موثقی ۵۷۸
مؤرج ۸۰
مورج بن عمرو نسابه ۸۳
مؤرج سدوسی ۶۰-۸۳
مورطس ۴۸۵-۵۰۹
موطیمس ۵۱۲
موفق ۲۳۷
مولوقس ۵۱۲
مؤمل رقی ۲۶۹
مونس الفحل ۴۷۲
موسی بن احمد ۸۸
موسی بن جعفر علیه السلام ۴۰۴
موسی بن سعدان ۴۱۰
موسی بن عبدالملك ۲۰۴-۲۷۸
موسی بن عبدالله بن حسن ۲۷۱
موسی بن عیسی کسروی ۲۱۰
موسی علیه السلام ۳۸-۷۷-۶۳۱
مویانس ۶۳۴
مهدارس ۶۳۴
مهتدی ۲۴۳-۳۸۱
مهدی ۱۲-۷۸-۸۷-۹۴-۱۱۶-۱۱۷-
۱۱۹-۱۷۰-۱۹۴-۲۰۱-۲۰۷-۲۹۰-
۲۶۹-۴۰۹-۶۰۱
مهدی کوفی ۱۲
مهلبی ۱۴۲-۲۳۸
مهلبی ابومحمد بن یزید

مهلهل بن بیعه ۲۶۱
مهنود ۱۷
میخائیل بن اهربن بقراریس ۵۷۹
میسره ۴۹
میقناوس دوم ۵۱۲
میلسنس ۵۱۲
میلن افراغیطی ۵۱۲
میمون بن ابراهیم کاتب ۲۰۴-۲۸۰
میمون بن اقرن ۷۲
میمون بن هارون ۳۰۷
میمون حصری ۲۷۴
مینس ۵۱۱-۵۱۲-۵۵۷

ن

نابغه جعدی ۲۶۱
نابغه ذبیانی ۲۶۱
ناساوس ۵۱۴
ناشئی صغیر ۳۳۲
ناشئی کبیر ۳۱۸
ناصحی ۱۷
ناعمی حمصی ۴۴۵
نافع بن عبدالرحمن بن ابونعیم مدنی ۴۸-۶۴
نالاوس ۶۳۴
نالسس ۵۱۲
نبت بن همیسع ۹
نبی (پیغمبر) ۹-۳۷-۴۲-۴۷-۵۶-۵۷-۷۱-۷۹-۹۲-۲۹۱-۳۳۰-۴۰۲-۴۲۶-۵۲۵-۶۰۹
نجار ۳۳۵-۳۳۶-۳۳۸
نجیح مدنی ۱۵۷
نزار بن معد ۳۵۱
نزاره ۳۰۴
نزرح عروضی ۱۲۱
نسطورس ۴۰
نسفی ۳۵۴
نطاحه ۱۷-۲۰۵
نظام ۱۷-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۱-۳۳۵
نظیف طبیب ۴۷۹
نصر بن احمد ۲۲۸-۳۵۱
نصران ۱۲۱-۲۶۲
نصر بن احمد بن مأمون ۲۸۲
نصر بن حسین بازیار ۲۱۷
نصر بن عاصم ۷۲
نصر بن عاصم دوئلی ۶۹
نصر بن عاصم لیثی ۶۹
نصر بن علی ۶۱
نصر بن هرمز سمرقندی ۵۹۵
نصر حاجب ۳۵۶
نصر قشوری ۳۵۸
نصری ۱۷۹
نصیر بن یوسف ۵۳-۱۱۲
نضر ۹
نضر بن شمیل ۷۲-۹۰
نضر بن مزاحم ۱۵۸
نعمان بن ابوالعوجاء ۶۰۱
نعمان بن عبدالله ۲۲۲
نفطویه ۱۳۷-۴۷۲
نفیس ۹
نقار ۵۷
نقاش ابوبکر محمدبن حسن انصاری ۵۸

نقاش (دیگر) ۶۶
نق هندی ۴۸۷
نقین‌بن قصرونا ۵۷۹
نمر بن ثواب ۲۶۱
نمرودبن کوس‌بن کنعان ۲۵
نمری ۱۳۴
نوح‌بن جریر ۲۶۳
نوح‌بن نصر ۳۵۱
نوشری ۳۵۰
نیریزی ۴۷۹-۴۸۲-۵۰۰
نیقانر ۴۵۲-۴۵۳
نیقسطراطس ۴۶۵
نیقولاوس ۴۵۹-۴۶۳
نیقوماخس ۴۵۰-۴۵۲
نیقوماخس جهراسینی ۴۸۵
نیقوماخس (پدرارسطو) ۴۵۰
نهربانی ۴۰۰

و

واثق ۹۸-۲۰۲-۳۱۱-۵۲۶-۵۲۷
واثلةبن اسقع ۵۰
وارخس ۵۱۳
واسطی ۳۲۰-۳۲۱
واصل ۲۹۱-۲۹۳
واصل‌بن حیان احدب ۴۹
واصل‌بن عطا ۲۹۲
واقدبن عمروتمیمی ۶۱۱-۶۱۲
واقدی ۶۱-۱۱۳
والبةبن حباب ۲۳۸-۲۷۰
ودیعهٔ اسدی ۲۷۵
ورافاتی ۱۲
وراوس ۵۱۲
وردبن حکیم ۷۹
ورقاء ۵۹
وشاشی ۱۰۲
وفراوندی ۱۴۵
وکیع‌بن جراح ۶۴-۱۱۷-۴۱۴-۴۱۶
وکیع قاضی ۱۸۸
ولیدبن عبدالملك ۱۱-۵۴۹
ولیدبن مسلم ۱۸۱-۴۱۵
ولیدبن معاویه ۲۰۷
ولیدبن یزید ۲۰۶
وهب‌بن سعید ۲۰۲
وهب‌بن منبه ۳۷

ه

هابیل ۵۸۹
هادی ۲۰۹
هادی یحیی‌بن حسین ۳۶۱
هارون ابوعبدالله ۲۳۷
هارون‌الرشید ۱۲-۳۷-۵۲-۵۴-۱۷۰-۱۱۱-۲۰۹-۳۷۶-۳۸۷-۴۱۲-۴۹۲-۵۲۷
هارون‌بن ابراهیم ۵۸۱
هارون‌بن حاتم کوفی ۶۱
هارون‌بن علی (بن‌یحیی) ۲۴۷

هارون‌بن محمد ۲۰۳
هاشم بربری ۵۲
هاشم‌بن عبدالله‌بن محمد ۲۹۱
هاشمی ۱۲۶
هداب هجیمی ۸۳
هدبةبن خشرم ۲۶۴
هرثمةبن حلیع ۲۷۸
هرثمی شعرانی ۵۵۸
هرقل ۶۳۴
هرقل نجار ۴۷۶-۵۰۹
هرم‌بن حیان ۳۴۴
هرم‌بن زید کلیبی ۸۳
هرمزان‌بن کردول ۵۴۹
هرمس ۴۳۵-۴۳۶-۴۸۱-۵۱۱-۵۵۴-۵۶۵-۵۶۸
هرمس بابلی ۶۳۱-۶۳۳-۶۳۴
هره ۲۳۷
هروی ۱۴۳-۵۰۱
هریر ۲۰۷
هریربن صریح ۱۹۶-۲۰۷
هشام‌الغار ۵۱
هشام‌بن احصر ایادی ۲۷۵
هشام‌بن بشیر ۶۱
هشام‌بن حکم ۳۲۷-۳۳۰
هشام ضریر ۱۱۸
هشام‌بن عبدالملك ۱۹۴- ۲۰۶- ۴۴۳-۶۰۱
هشام‌بن عبدالله ۶۲
هشام‌بن عروه ۳۷۶
هشام‌بن عمر ۳۱۵
هشام‌بن قاسم ۴۴۶
هشام‌کلبی ۵۹-۱۶۱-۵۴۳
هلال‌بن بیاس ۲۶۲
هلال‌بن ابوهلال حمصی ۴۴۵-۴۸۱
هلال‌بن یحیی ۳۷۹
هشام نحوی ۵۳
هنادبن سری ۴۲۴
هناء دوسی ۷۶
هنائی ۱۴۰
هندی ۵۶۱
هیا ۴۴۵
هیابثیون ۴۴۵
هیثم ۴۱۵
هیثم‌بن عدی ۶۱-۱۶۶-۵۴۳
هیثم‌بن مطهر فافا ۲۷۵
هیثم‌بن ناجی هیثم ۳۴۲

ی

یامین‌بن یامین ۳۷
یحسب‌بن دهمان ۵۰
یحی‌بن ابومنصور ۴۹۴
یحی‌بن زیاد ۲۳۸
یحیی ابواحمد ۲۳۸
یحیی‌بن آدم ۵۳-۶۱-۶۵-۳۷۹-۴۱۴
یحیی‌بن ابوحفصه ۲۶۷
یعقوب‌بن اسحاق کندی ۶۱۷
یحیی‌بن اکثم ۳۱۰
یحیی‌بن بطریق ۵۱۹
یحیی‌بن بکیر ۳۸۴
یحیی‌بن بلال عبدی ۲۷۱
یحیی‌بن حارث ذماری ۴۷-۵۰-۵۱

یحیی‌بن حمزه ۵۱
یحیی‌بن خالد ۸۹-۱۹۸-۲۰۰-۲۷۷-۳۲۷-۳۷۷-۴۸۲-۴۹۶-۵۳۶-۵۶۱-۶۱۸-۶۳۴
یحیی‌بن زیاد حاوی ۲۷۰
یحیی‌بن زیدبن علی ۶۱۵
یحیی‌بن زکریا ۴۱۴
یحیی‌بن زکریابن یحیی (اقلیدسی) ۲۸۰
یحیی‌بن سرافیون ۵۲۶
یحیی‌بن عدی ۴۴۶-۴۴۹-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۳-۴۷۷
یحیی‌بن علی ۲۳۶
یحیی‌بن علی بن یحیی ابومنصور ۲۳۷
یحیی‌بن فضل ۲۶۶
یحیی‌بن کامل ۳۱۱-۳۴۱
یحیی‌بن مبارك یزیدی ۲۷۳
یحیی‌بن محمد ابوالقاسم ۴۱
یحیی‌بن محمد زجاج ۵۶۲
یحیی‌بن معاذ رازی ۳۴۴
یحیی‌بن معین ۴۲۰
یحیی‌بن نصرخولانی ۳۹۰
یحیی‌بن وثاب ۴۹-۵۴
یحیی‌بن یمعر ۷۲
یحیی نحوی ۴۵۴-۴۵۵-۴۵۷-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱-۴۶۴-۵۱۱-۵۱۳-۵۱۶-۵۲۲
یحیی ومحمد پسران زیاد حارثی ۱۹۴-۲۰۶
یزدان‌بخت ۶۰۲
یزدجرد بن میهنداذکسروی ۲۱۱
یزید ۲۰۱
یزید بربری ۵۴
یزیدبن ابوحکیم ۴۱۲
یزیدبن ابوسفیان ۲۰۱
یزیدبن اسید ۲۰۸
یزیدبن خالدبن عبدالله ۲۰۶
یزیدبن طثریه ۲۳۷
یزیدبن عبدالملك ۱۱۱
یزیدبن محمد مهلبی ۱۸۱
یزیدبن مزید ۲۰۸
یزیدبن منصور ۸۷
یزیدبن هارون ۴۱۶
یزید مهلبی ۲۳۲
یزیدی ۴۷-۹۶
یزیدیان ۸۷
یشکری ۱۳۵
یعقوب‌بن ابراهیم ۴۸
یعقوب‌بن ربیع ۲۷۷
یعقوب‌بن سکیت ۸۱-۹۷-۱۱۵-۱۲۱-۱۲۲
یعقوب‌بن طارق ۴۹۸
یعقوب‌بن محمدبن علی ۲۲۴
یعقوب‌بن نوح ۲۰۰-۲۷۷
یعقوب حضرمی ۵۴
یعقوب‌لیث ۶۲۰
یقطین ۴۰۸
یقطینی ۱۵
یلوسوس ۴۷۴
یوانیوس ۴۶۵
یوحنابن سراقیون ۵۲۶
یوحنابن ماسویه ۴۴۴-۵۲۶
یوحنابن یوسف‌کاتب ۴۴۵
یوحناقسیس ۴۷۹-۵۰۵

یوسف‌بن ابویوسف ۳۷۷
یوسف‌بن اسباط ۳۴۴
یوسف‌بن دایه ۲۶۷
یوسف‌بن سلیمان ۲۰۷
یوسف‌بن صیقل ۲۷۲
یوسف‌بن عمر ثقفی ۲۳۹
یوسف‌بن عیصو ۵۴۹
یوسف‌بن قاسم ۲۰۰-۲۷۷
یوسف‌بن مغیرة‌بن ابان قسیری ۲۷۵
یوسف پسر یعقوب ۱۲۲
یوسف علیه‌السلام ۲۵-۳۶
یوسف‌کاتب ۱۲
یوسف‌لقوه ۱۳-۲۰۰-۲۷۷
یوسفی ۸۳-۱۱۱۶-۲۰۳-۲۱۴
یوسع‌بن بد ۴۰
یوشع بخت ۴۰
یونس ۳۹-۴۷
یونس‌بن ابوذروه ۲۰۶
یونس‌بن حبیب ۶۰-۷۴-۸۹-۹۴-۹۸
یونس‌بن عبدالاعلی ۴۲۴
یونس‌بن عبدالرحمن ۴۰۴
یونس‌کاتب ۲۳۹
یونس‌کشیش
یونس نحوی ۱۲۱

فهرست

# اعلام ومصطلحات یونانی بحروف لاتینی

## A

| | |
|---|---|
| Adrianus | ادریانوس |
| Aelianus | الیانوس |
| Agathodaemon | اغاثادیمون |
| Agenor | اغنور |
| Alcibiades | القیبیادس |
| Alexander l. grand | اسکندر ذوالقرنین |
| Alexander afrodis | اسکندر افرودیسی |
| Alexandros | اسکندرید ـ اسکندرانیان |
| Ambracis | امارقلیبس ـ امبراسلیس |
| Ammonius | امونیوس |
| Anebo | انابو |
| Analytica-priora | انالوطیقای اول |
| Analytica-posteiora | انالوطیقای دوم |
| Anaximener | انکسیمانس |
| Andreas | اندریاس |
| Andromachus | اندروماخس |
| Andronicus | اندرونیخوس |
| Anthus | انطوس |
| Antioche | انطاکیه |
| Antipater | انطیطرس |
| Antonius | انطونیوس |
| Antonine | انطونین ـ انطونیانوس |
| Apion | ابیون |
| Apodectica | ابودقطیقا |
| Apollonius | ابلونیوس |
| Arcaganis | ارسیجانس |
| Archelaus | ارخلاوس |
| Archigenes | |
| Archimedes | ارشمیدس |
| Arimenes | ارمینس |
| Arimnestus | ارمینسطوس |
| Aristarch | ارسطرخس |
| Aristomenes | ارسطومانس |
| Ariston | ارسطن |
| Aristeles | ارسطاطالیس ـ ارسطو |
| Aristoxenes | ارسطکانس |
| Arithmetic | ارثماطیقی |
| Arius | اریوس |
| Aros | اروس |
| Artaxerxes | ارطخاشت |
| Artemidores | ارطامیدروس |
| Asclepiades | اسقلبیادس |
| Asclepius | اسقلبیوس |
| Aspasius | |
| Astymachur | اسطوماخس |

Athena اتنه
Autolycus اوطولوقس

B

Bacchus بکوس
Basilius (Basile) باسیل ـ بسیل
Bathyllus بطولس
Benyamin بنیامین
Berossus طرینقوس
Bias-de-prriene بیاس دوبرین
Bnia-Salma ابن‌السلام
Bodisatva بوداسف
Borus بوروس
Buddha بودا

C

Callisthens قالشتانس
Cathegories قاطیغوریاس
Chalcis خلقیس
Charmide خرمیدس
Chillon-de-Lasdemone شیلن لاسدمونی
کلئبول ـ د ـ لیندوز
Cleobule-de--Lindose
Cleopatra قلوبطره
Constantin قسطنطین
Cratyle قراطولس
Criton اقریطن
Critophon فیلوطوقون
Cryllon کریلون

D

Danial دانیال
Demeterea دیمیترا
Demetrius ذیمتریوس
Democrates ذیمقراطیس
Diocles دیوقلس
Diocletianus دیوجن لائوس
Diogene-Laeree
Dionysius دیونوس
Diophantus ذوفنطس
Dioscoridus دیسقوریدرس
Dioscorus دیسقرس
Dioteles ذیوطالس
Dorotheus ذوریثوس
Dracon دراقن

E

Ebaphrodit ابافرودیطوس
Element اصول
Empedocles ابناد قلس
ارسیسطراطس ـ ارسطراطس
Erasistratus
Erastae ارسطا
Epidemic ابیدیمیا
Etymology انطومولوجیا
Euares اوارس
Euclides اقلیدس
Euctemon احطیفون

| | |
|---|---|
| Eudemus | اودیمس |
| Eugenus | اوجینوس |
| Eustatus | اسطاث |
| Euthydeme | اوثودیمی |
| Eutocius-d-Ascalan | اوطوقیوس عسقلانی |
| Eutyphron | اوثوفرون |

F

| | |
|---|---|
| Festus | فسطس |

G

| | |
|---|---|
| Galenus | جالینوس |
| Gallus | غالوس |
| Geometric | جومطریا |
| Gesius | جاسیوس |
| Glaucon | اغلوقن |
| Gnosidicus | اغنوسودیقوس |
| Grigor | غرغریوس |
| Gorgias | غورجیاس |

H

| | |
|---|---|
| Hadrian | اندریانوس |
| Hercles | هرقل |
| Heraclides | ابراقلیس |
| Hermiass | ارمیاس |
| Hermines-Heromenes | ارمینس |
| Hermonius | ارمونیوس |
| Hermes | هرمس |
| Heron | ایرن |
| Herpyllis | اربلیس |
| Hipparchus | ابرخس |
| Hippocrate | ابقراط قطرط |
| Hippias | اقیاس |
| Homer | هومر ـ امیروس |
| Hydrogogia | بادروغوغیا |
| Hypsiles | ایسقلاوس |

I

| | |
|---|---|
| Ion | اوین |
| Istar | اسطه |

J

| | |
|---|---|
| Jamblecus | ایامیلیخس |
| Jeremias | ارمیاس |
| Jesaias | اشعیا |
| Jesus-Christus | عیسی |
| Johannes-Pheloponos | یحیی نحوی |
| Jchannes-Damascus | یوحنا الدمشقی |
| Jovianus | لیولیانس |
| Julianus | یولیانوس |

K

| | |
|---|---|
| Khovastuvanceft | حوسطف |
| Kumra | کمر |

L

| | |
|---|---|
| Laches | لاخس |

| | |
|---|---|
| Lotiss | لوطيس |
| Lotophages | لوتوفاژ |
| Lycee | ليسه |
| Lycus | لوقيس |

## M

| | |
|---|---|
| Macedoine | مقدونيه |
| Machaon | ماخاون |
| Magnus | مغنس |
| Manius | مانيوس |
| Mantias | مانطياس |
| Marcion | مرقيون |
| Marcus | مرقس |
| Maria | ماريه |
| Marinus | مارينوس |
| Mar-Mari | مرماری |
| Maximus | مكسيمس |
| Meges | ماغس |
| Menas | ميناس |
| Menclaus | ميناولاس |
| Menemachus | مينعورس |
| Menexenus | مانكسانس |
| Menon | منون |
| Mercurius | مرقونس |
| Metaphisica | مطاطافوسيقا |
| Milesius | ميلنس |
| Milon | ميلن |
| Mnasias | مناوياس ؟ |
| Mnesicles | مينس |
| Mones | مرقس |
| Myrtus-Myristus | مورطس ـ مورسطس |

## N

| | |
|---|---|
| Nemea | نيميا |
| Nicanor | نيقانر |
| Nicolaus | نيقلاوس |
| Nicomachus | نيقوماخس |
| Nicostratus | نيقسطراطس |

## O

| | |
|---|---|
| Olympiodore | امقيدروس |
| Olympius | اولمبيوس |
| Oribasius | اوربياسيوس |
| Orosius | اراسيس |
| Ostanes | اسطاتس |
| Onatus | انطوس |

## P

| | |
|---|---|
| Palladius | بلاديوس |
| Pappus | پپس |
| Parmenides | برمانيدس |
| Paulus-Aegina | فولس ـ اجاينطی |
| Pelagius | بلاخس |
| Peloponnese | بولونيسانس |
| Pericles | برقلس |
| Peri-Hermenciias | باری‌ارمنياس |
| Periandre-de-Corinthe | بريانددكورينت |
| Pethion | فثيون |
| Petronius | بطودس |

| | |
|---|---|
| Phaestious | قـطا |
| Phadon | فادن |
| Phedre | فدرس |
| Philagrius | فيلغريوس |
| Philebe | فلبس |
| Philipp | فيليپ |
| Philo | فيلو |
| Philocles | افرقلس |
| Physica | طبيعى ـ سماع طبيعى |
| Pittacos-de-Mityline | پيتاكوس ـ دميتلن |
| Plato | افلاطون |
| Plinius | بلينياس |
| Plotin | فلوطين |
| Plutarche | فلوطرخس |
| Poetica | بوطيقا |
| Polemo | فليمون |
| Polybus | فليثلس |
| Porphyrius | فرفوريوس |
| Parus | بوروس |
| Prxus | فروكسوس |
| Proclus-Diadochus | برقلس ـ ديادوخس |
| Protagoras | فروطاغورس |
| Proxenus | بروكسنوس |
| Ptolemaeus | بطلميوس غريب |
| Ptolemaeus Philadelphus | بطلميوس فيلادلفوس |
| Ptolemaeus Klaudios | بطلميوس قلوذى |
| Ptolemaeus Lagi | بطلميوس لاغوس |
| Pyrrhaeus | پيرهوس |
| Pythagoras | فيثاغورس ـ بوثاغورس |
| Pythais (Pythias) | پيتياس |

R

| | |
|---|---|
| Rhetorica | ريطوريقا |
| Rufus | روفس |

S

| | |
|---|---|
| Sage | ساژ ـ حكيم |
| Sammas | تشميس |
| Samurus (Semaras) | سيمورس |
| Samuel | سامول |
| Sanheribe | سنحريب |
| Serapion | سرافيون |
| Sargius-Ra'sein | سرجيس ـ راس‌عينى |
| Seth | شيث |
| Severus | ساوارس |
| Sicile | صقليه |
| Simon | سيمون |
| Simonides | سيمونيدس |
| Simplicius | سنبليقوس |
| Sisinius | سيس |
| Socrates | سقراطيس ـ سقراط |
| Solon | سولون |
| Sophistica | سوفسطيقا |
| Sophroniscus | سفرنيقوس |
| Soranus | سورانوس |
| Stagire | استاغريا |

| | |
|---|---|
| Stephanus | اصطفن |
| Stphanus Alexandrios | اصطفن اسکندرانی |
| Stephanus Basile | اصطفن باسیل |
| Stoikhia | اسطروشیا |
| Suidas | سودیاس |
| Sullogesinos | سولوجسموس |
| Syrianus | سوریانوس |
| Syrus | سوری |
| **T** | |
| Tachon | تاجن |
| Talente Talantun | طالنطن |
| Thales | تالس |
| Thales-de-Milet | تالث دـ میلت |
| Thcaetetus | اطلیطقوس |
| Theagis | تااجیس |
| Theetets | تااطاطس |
| Themistius | ثامسطیوس |
| Thology | اثولوجیا |
| Theodocus | تیادوق |
| Theodorus | تیادروس |
| Theodosius | تیودوسیوس |
| Theon | ثاون |
| Theophraste | ثاوفرسطس |
| Theophilus | تیوفیلی |
| Theoteles | ثاتالس |
| Thessalus | ثاثلوس |
| Thomas | طوماس |
| Thrasybulus | تراسابولوس |
| Timaenetus | طیماناناوس |
| Timaeus | طیماوس |
| Timarchus | طیمرخس |
| Timotheus | طیماثاوس |
| Titus-Antonianus | ططوس انطونیوس |
| Topica | طوبیقا |
| Tychon | تیشو |
| **U** | |
| Urius | اوریوس |
| **V** | |
| Valens | والیس |
| **Z** | |
| Zenodot | زئودت |
| Zeus | زئوس |
| Zosimus | ذیسموس |

# فهرست شهرها و اماکن


**الف**

آذربایجان ۲۱-۶۱۱
آمد ۱۲۶-۲۵۵-۴۷۲
آمل ۱۹۲-۴۲۴
ابوشهر ۶۱۵
ابهر ۳۷۲
اتنه ۴۷۲
احساء ۳۵۰
اران ۶۱۲
ارمان ۴۳۸
ارمنستان ۶۱۱
اسان ـ اسان ۲۰
اسطاغریا استاژیر ۴۵۰-۴۵۳
اسکندریه ۴۵۷-۴۵۹-۴۸۴-۴۸۶
اصفهان ۲۲۶-۴۳۸-۴۳۹-۶۱۱
اصطخر ۴۳۶
افسس ۵۱۹
انبار ۸-۱۲۶-۱۶۶-۲۴۳
اندلس ۲۷
انطاکیه ۲۸۱-۴۴۰
اهواز ۶۱۱

**ب**

بابل ۴۳۴-۶۳۰
باجروان ۹۲
باب‌الحدید ۱۲۴
باب‌الشام ۶۲۶
باب‌الکوفه ۱۷۴
باب‌الشماسیه ۴۹۳
باب خراسان ۴۹۶
بادرایا ۵۸۲
باکسایا ۵۸۲
بامهر ۱۷۲
بامیان ۶۲۰
بانصوا ۶۲۵
بجه ۳۲
بحرین ۱۶۶
بدندون ۵۶۹
برابی ۶۳۳
برغر ۳۰۵
بست ـ یا ـ بشت ۲۲۹
بصره ۴۵-۵۴-۶۴-۱۸۶-۱۸۸-۲۷۲-۳۳۸
بطائح ۲۱۲
بطیحه ۲۸۱
بعلبل ۲۷
بغداد ۵۵-۶۶-۶۷-۱۰۴-۱۱۸-۱۸۱-۲۰۱-۲۲۵-۲۳۰-۴۰۹
بقیع ۳۶۹
بلال آباد ۶۱۱-۶۱۳
بلغر ۳۳
بولان ۸
بوسنج ۲۴۴
بهرسیر ۶۰۷
بوازیج ۴۳۰
بوزجان ۵۰۵
بیهسان ۳۴۱

ت

تبت ۳۳
ترمذ ۱۳۴
ترعوز ۵۶۹
تکریت ۱۳۹-۳۲۳
تل عکبرا ۴۳۰
توزینه ۳۴

ج

جبل ۷۴-۱۳۰-۲۳۰-۲۵۰
جبّل ۲۰۲
جرجان ۱۸۱
الجزیره ۳۵۴
جزیره ابن‌عماره ۱۰۴
جزیره ۱۶۶
جنبلاء ۶۴۱
جندیسابور ۴۴۱-۵۲۸-۵۹۶
جوخا ۶۰۴
جوز ۱۹۵
جی ۴۳۸

چ

چهارسوق‌الفرس ۶۶

ح

حاضرة طی ۱۶۹
حبشه ۳۳
حدیثه ۷۱
حسنیه ۳۶۵-۳۹۳
حران ۱۹-۴۰
حره ۴۰
حره مدینة‌الموصل ۳۲۳
حزه ۴۳۰
حلوان ۵۱
حمص ۳۴۹
حیره ۸-۷۸-۱۲۵

خ

خراسان ۱۶۶-۳۵۵
خرماباذ ۶۱۶
خلقوس ۴۵۲
خوارزم ۱۹۲
خولان ۶۰۷

د

دارالروم ۳۳۷-۶۲۵
دبیق ۵۰۹
دستمیسان ۱۹۷
دسکره ۱۹۸
دماوند ۲۱
دورق ۱۲۱
دولاب ۴۲۶
دیار مضر ۵۶۸
دیمرت ۱۴۵-۲۲۶
دیرقنی - یا - قنی ۴۷۵-۵۸۲
دینور ۱۳۰
دیلم ۱۵۴-۶۱۱

ر

رأس‌العین ۶۳۵
رصنوا ۶۲۵
رقه ۳۳۰
رمل ۶۲۵
رنبویه ۵۲
رودبار ۱۱۱
روسیه ۳۳
ری ۵۲-۱۶۶-۳۵۵

ز

زرزق ۳۵
زغاوه ۳۲
زم ۱۹۲

س

سارویه ۴۳۹
سامراء-سرمری-سرمن‌رای ۷۵-۱۸۵-۴۲۰
ساموس (جزیره) ۲۶
سبلان ۳۳۷-۶۱۲
سجستان ۲۱-۱۳۶-۴۴۲
سراة ۶۱۲
سرخس ۲۴۶
سرك ۱۷۲
سعدیه ۱۳۷
سغ ۴۳۹
سلمسین ۵۶۹
سلمیه ۳۴۹
سمرقند ۱۳۷
سن ۴۲۹
سند ۳۲
سواد ۲۰۴
سور ۹
سوریا ۱۹
سوق‌السلاح ۱۰۴
سوق‌العطش ۵۵-۳۲۱
سوق‌الوراقین ۲۴۱
سوسنجرد ۳۳۱
سودان ۳۲
سیسیل - یا - صقلیه ۴۵۰
سیراف ۱۰۶-۳۳۹
سیلا ۶۲۵

ش

شاذکوه ۵۷
شام ۵۴-۶۴
شستر ۲۰
شروان ۳۵
شهر زور ۴۳۰
شمشاط ۲۵۴
شوش - یا - شوس ۳۵۷

ص

صدیقوت ۵۹۰-۵۹۴
صعده ۳۶۱
صغد ۱۵۳
صنعاء ۱۵۱
صنف ۶۲۱
صور ۴۶۲

صیمره ۲۴۹

ط

طائف ۱۶۶-۳۸۱
طاق‌الحرانی ۲۴۸
طاق‌المحامل ۳۲۹
طالقان ۳۴۹-۳۵۵
طحا ۳۸۳
طخارستان ۱۱۹
طرسوس ۱۲۰-۲۳۶
طوانه ۵۵۳
طیسفون ـ یا ـ تیسفون ۵۸۲-۶۰۷

ع

عسقلان ۴۸۱
عسکر ۱۰۲
عسکر مکرم ۱۰۲
عسکر المهدی ۱۶۵-۱۶۷
عکبرا ۴۳۰
علیا ۳۵
علمین العلماء ۵۹۳
عمان ۴۲۹
عین زربی ۵۲۲

ف

فاریاب ۴۷۴
فسا ۳۷۹
فصیل ۳۲۰
فم الصلح ۵۵-۱۶۷-۲۰۱
فید ۴۱۴

ق

قاسان ـ یا ـ قاشان ۳۹۲
قبق ۳۴-۳۵
قسین ۵۵۲-۶۴۱
قصر الجص ۵۰۰
قطعان ۴۳۵
قطیعه ۷۸
قطیف ۳۵۰
قم ۱۶۶-۴۰۷
قندهار ۶۲۰
قنسرین ۱۹۹
قهندز ۴۸۳
قو ۵۱۱
قیساریه ۴۱۷

ک

کرنبا ۱۱۹
کرج ۳۵۲
کرخ ۲۲۷-۳۲۷
کرخ جدان ۴۳۰
کعبه ۸
کلواذا ۲۱۵-۳۴۹
کوفه ۵۱-۵۲-۱۱۸-۱۶۶
کوهستان بذ ۶۱۲

گ

گورستان خیزران ۱۶۵

گنك ۶۲۴

ل

لگز ۳۵
لساگسه ۲۸

م

مأمونیه ۲۱۱
مانکیر ۶۱۸
ماه نهاوند ۲۲
ماوراءالنهر ۲۲
مدائن ۱۶۰-۴۱۴
مدین ۷
مدینه ۵۴-۶۴-۷۱-۱۶۷
مدینةالسلام ۲۶-۵۲-۵۵-۶۷-۳۳۸-۴۰۱
مراغه ۱۴۴
مران ۲۹۴
مراوه ـ یا ـ مروئه ۳۳
مرو ۱۹۲-۳۵۵
مروشاهجان ۹۰
مروالروذ ۹۰
مصر ۱۶۶-۱۸۶-۲۰۱-۳۵۴-۶۳۰
مصیصه ۱۵۶
مقابرالدیر ۳۹۲
مقدونیه ۴۳۶
مکه ۸-۹-۴۹-۵۴-۶۴-۱۱۳-۱۲۰
مکران ۶۲۰
موصل ۵۸
مولتان ۶۱۲
مهدیه ۳۵۱
میسان ۷۲
میمد ۶۱۱

ن

ناحیةالقصرین ۳۵۵
نجد ۴۱
نصیبین ۲۴۶
نوبندجان ۷۰
نوبه ۳۲
نونکت ۶۰۰
نهربلخ ۵۹۴
نهربوق ۲۰۹
نهرمهدی ۴۰۰
نهروان ۴۲۷
نیل ۱۰۶
نیشابور ۳۵۵

و

واسط ۱۶۶-۲۴۱-۳۶۶
وزل صنعا ۹

ه

همدان ۱۶۶-۶۱۱
هیت ۴۱۶

ی

یبرین ۱۱۱
یمامه ۴۱
یمن ۴۹-۵۹۷

# فهرست تمام کتابهائیکه در متن و حاشیه آمده


آ

کتاب الآباء والامهات ۱۸۲
کتاب الآبق ۳۷۸
کتاب الآثار العلویه ۴۵۸-۴۶۰-۴۷۷
کتاب الآثار الکبیر ۳۰۳
کتاب الآحاد ۵۲۵
کتاب آخر مجهول فی العطر والترکیبات ۵۶۱
کتاب الآداب ۱۶۵-۱۹۱-۲۰۰-۲۴۵-۲۴۶-۴۰۷-۴۲۷
کتاب اداب ابراهیم بن المهدی ۵۶۰
کتاب آداب السلطان ۱۷۰
کتاب الآداب الصغیر ۱۹۶-۲۴۸
کتاب آداب عافیة بن یزید القاضی ۵۶۰
کتاب آداب عبدالله بن المعتز ۵۶۰
کتاب آداب العشرة ۱۳۱
کتاب الآداب الکبیر ۱۹۶-۲۴۸
کتاب آداب کلثوم بن عمرو العتابی ۵۶۰
کتاب آداب المتکلمین ۳۱۵
کتاب آداب الملوك ۴۷۳
کتاب آراء بقراط و فلاطن ۵۱۸
کتاب الارثماطیقی ۴۷۳-۴۸۵
کتاب الاراء الطبیعیه ۴۶۳-۵۳۴
کتاب الاراء والدیانات ۳۳۱
کتاب الآفات ۹۶
کتاب الآکله ۱۷۳
کتاب آل ابی العاص ۱۶۹
کتاب الآت الغذاء ۵۲۵
کتاب آلات القدماء ۶۴۲
کتاب آلة ساعات الماء التی ترمی بالبنادق ۴۸۰
کتاب آلة الزمر البوقی ۵۰۹
کتاب آلة الکتاب ۱۱۴-۱۲۴
کتاب آلة مصوته تسمع علی ستین میلا ۴۸۵
کتاب آیات النبی ۱۶۹
کتاب الایات والمتشابهات ۳۳۴
کتاب آی القران ۳۰۸
کتاب الآی التی تسئل عنه المجبرة ۳۱۳
کتاب الای الذی نزل فی اقوام باعیانهم ۵۹
کتاب آئین ۲۲۸
کتاب آئین الرمی ۵۵۷
کتاب آئین الضرب بالصوالجه ۵۵۷
کتاب آئین نامه ۵۴۱
کتاب آئین نامه فی الائین ۱۹۶

## الف


کتاب اباحة الطلاق ۳۸۸
کتاب الابانه ۶۴۲
کتاب الابانه عن افعال الفلك ۱۹۳
کتاب ابتداء فرض الصلوة ۳۶۳
کتاب ابتدا فیه بنسب اهله ۲۳۸
کتاب الابتداء والاعاده ۳۱۸
کتاب الابدال ۳۴۸
کتاب ابدال الادویة ۵۳۳
کتاب الابدوالمابود ۳۵۸
کتاب ابراهیم بن زیاد فی الادب للمهدی ۵۵۹
کتاب ابراهیم بن عمر الصنعانی ۴۰۳
کتاب ابراهیم و علم ۵۴۴
کتاب ابطال الامتحان ۳۸۹
کتاب ابطال التقلید ۳۹۹
کتاب ابطال الحرکه فی فلك البروج ۴۹۰
کتاب ابطال قول من قال بالتعذیب ۳۱۲
کتاب ابطال القیاس ۳۳۱-۴۰۰
کتاب ابطال القیاس- ابن خلاد ۴۰۰
کتاب الابعاد والاجرام ۴۹۴
کتاب الابل ۷۸-۷۹-۹۳-۹۶-۱۰۰-۱۱۲-۱۱۶-۱۲۲-۱۳۱-۳۰۶
کتاب الابل سجستانی ۱۰۰
کتاب الابل احمد بن حاتم ۹۶
کتاب الابل والشاة ۹۵
کتاب الابله ۱۷۳
کتاب ابناء السراری ۱۷۴
کتاب ابن ابی حزام فی البیطره ۵۵۸
کتاب ابن ابی عتیق ۱۶۹
کتاب ابن ابوداود السجستانی ۵۹
کتاب ابن احمر ۵۵۶
کتاب ابن الانباری فی النقط والشکل ۶۲
کتاب ابن الجارود و روشنقباد ۱۷۱
کتاب ابن الطثریه وحوشیه ۵۴۳
کتاب ابن سریج ۲۴۴
کتاب ابن شبیب ۶۳
کتاب ابن الشویفزی ۵۵۶
کتاب ابن عباس ۵۹
کتاب ابن عتاب ربیع مسئله حسین عن العویص ۱۶۳
کتاب ابن عباس فی العدد المدینی الاول ۶۴
کتاب ابن مسجح ۲۴۴
کتاب ابن مطعون و رتیله و سعاده ۵۴۳
کتاب ابن الملك ۱۹۷
کتاب الابنیه ۹۸
کتاب الابنیة والتصریف ۹۸
کتاب الابنیة والمبتداء ۴۰۸
کتاب ابنی وائل ۹۳
کتاب الابنة و علاجها ۵۳۴
کتاب الابواب ۳۶۰
کتاب ابواب الحلفا ۱۸۱
کتاب الابواب الصغیر ۳۲۴
کتاب الابواب فی القرآن ۵۸
کتاب الابواب فی المخلوق ۳۳۶
کتاب الابواب الکبیر ۳۲۴
کتاب ابوبکر بن احمد ۵۹
کتاب ابو دقنیقا ۴۱۳
کتاب ابوطیقا ۴۱۴
کتاب ابوالقاسم البلخی ۵۹

کتاب الابیات ۹۵-۶۴۱
کتاب ابیات الاعراب ۱۰۸
کتاب الابیات التی جوابها کلام ۱۷۲
کتاب الابیات السائره ۸۵-۱۳۲-۱۷۲
کتاب الابیات العربیه ۱۰۲
کتاب ابیات المعانی ۹۶
کتاب ابیّ ابن کعب الانصاری ۶۴
کتاب ابی احمد عمر بن الرضیع ۶۴
کتاب ابی اسحاق ابراهیم المؤدب ۶۴
کتاب ابی اسحاق الزجاج فی النوادر ۱۴۸
کتاب ابی الاسود الدوئلی ۱۷۲
کتاب ابی جعفر المنصور ۱۷۵
کتاب ابی حاتم السجستانی فی النقط والشکل ۶۲
کتاب ابی الحر المدینی ۵۵۶
کتاب ابی الحسن علی بن عیسی بن داود - الجراح الوزیر فی معانی القرآن وتفسیره و مشکله ۶۰
کتاب ابی حنیفة الدینوری فی النقطه والشکل بجداول ودارات ۶۲
کتاب ابی حنیفة النعمان ثابت واصحابه ۲۲۱
کتاب ابی خالد عمرو بن خالد الواسطی ۴۰۳
کتاب ابیدعیها ۵۱۵
کتاب ابی زید البلخی فی ان سورة الحمد تنوب عن سائر القرآن ۶۵
کتاب ابی السائب المخزومی ۵۵۶
کتاب ابی سلمة البصری ۴۰۳
کتاب ابی سلیمان المنطقی فی الانذارات الیومیه ۵۶۰
کتاب ابی مسکه ۵۵۶
کتاب ابومعمر فی الارجاء ۲۹۶
کتاب ابی شبیل ۶۳
کتاب ابی العباس المبرد ۶۳
کتاب ابی عبید القاسم ابن سلام ۶۳
کتاب ابی العتاهیة وعتب ۵۴۴
کتاب ابی علی الجبائی ۶۳
کتاب ابی علی محمد بن عبدالوهاب ۵۹
کتاب ابی عمر الاعرج ۵۵۶
کتاب ابی عمر الدوری ۶۳
کتاب ابی عمر الدوری اجراء القرآن ۶۳
کتاب ابی عمر الدوری فضائل القرآن ۶۳
کتاب ابی العیص ۱۶۹
کتاب ابی مسلم محمد بن بحر ۵۹
کتاب ابی معن الغفاری ۵۵۶
کتاب ابی النجم و جوابه ۳۰۸
کتاب ابی نصر العباسی ۶۳
کتاب ابی الهذیل العلاف ۶۳
کتاب ابی یحیی لیث المرادی ۴۰۳
کتاب الاتباع ۱۰۰
کتاب الاتصال ۲۸۵
کتاب الاتفاق ۶۳۹
کتاب اتفاق الفلاسفة واختلافهم فی خطوط الکواکب ۴۹۲
کتاب الاتفاق والاختلاف ۶۳۹
کتاب اثبات امامة ابی بکر ۳۴۱
کتاب اثبات الجزء الذی لایتجزی ۳۱۵
کتاب اثبات خبر الواحد ۳۱۸
کتاب اثبات الرساله ۴۲۶
کتاب اثبات الرسل ۲۹۹-۳۱۴-۳۱۸-۳۳۶

کتاب اثبات علم‌النجوم ۴۹۷
کتاب اثبات‌القیاس ۳۸۰
کتاب اثبات‌القیاس للقاسانی ۳۹۲
کتاب اثبات القیاس والاجتهاد وخبر-
الواحد ۳۸۴
کتاب اثبات مسح‌القدمین ۳۶۳
کتاب الاثنی‌عشر نبیا ۳۹
کتاب‌الاثواب ۹۵
کتاب اثولوجیا ۴۶۰
کتاب الاجارات ۳۶۲-۳۹۸
کتاب‌الاجارات الصغیر ۳۷۸
کتاب‌الاجارات الکبیر ۳۷۸-۳۸۸
کتاب الاجارات والغارمین والرجل
یکری‌الدایه ۳۸۸
کتاب‌الاجتهاد ۳۰۳-۳۲۴
کتاب‌الاجتهاد والرای ۲۷۰-۳۷۸-۳۸۰
کتاب‌الاجرام والابعاد ۴۸۰
کتاب اجزاء ثلاثین ۶۳
کتاب اجزاءالقرآن و اعشاره و اسباعه
و آیاته ۴۲۳
کتاب‌الاجماع ۳۲۲-۳۸۸-۳۹۹
کتاب‌الاجماع فی‌الفقه ۴۲۶
کتاب‌الاجماع فی‌الفقه علی مذهب ابی‌جعفر
۴۲۶
کتاب‌الاجمماع فی‌الفقه علی‌مذهب‌الطبری
۲۳۸
کتاب الاجماع ماهو ۳۰۳
کتاب‌الاجماع والاختلاف ۳۹۳
کتاب‌الاجناس ۱۲۲-۲۸۵
کتاب اجناس‌الحشرات ۵۶۱
کتاب اجناس‌الحیات ۵۶۱
کتاب اجناس‌الرقیق والکلام علیه ۵۶۲
کتاب‌الاجنه ۴۴۵
کتاب‌الاجواد ۱۷۹-۱۹۷-۲۰۰
کتاب اجوبة ابی‌اسحاق‌المؤدب ۲۲۹
کتاب اجوبة ابی‌علی‌بن ابی‌بکر بن‌المظفر
۲۲۹
کتاب اجوبة ابی‌القاسم‌الکنعی‌الکعبی ۲۲۹
کتاب اجوبة اهل فارس ۲۲۹
کتاب اجوبة‌الجامع‌الکبیر محمدبن‌الحسن
۴۲۷
کتاب‌اجوبة‌المزنی علی‌مذهب‌الطبری ۴۲۷
کتاب اجوبة‌مسائل‌ابی‌الفضل‌السکری ۲۲۹
کتاب‌الاجوبة‌المسکته ۳۶۲
کتاب‌الاحادیث ۱۶۳-۴۰۵
کتاب احادیث‌الجن والانس ۴۰۵
کتاب‌الاحادیث‌الشاذه ۲۵۰
کتاب اجالة القدر ۳۰۸
کتاب الاحاطة ۶۳۸
کتاب الاحباس ۳۶۲
کتاب‌الاحباس والبلوغ ۳۸۸
کتاب احتباس‌الطحث ۵۲۰
کتاب‌الاحتجاج ۴۰۵
کتاب‌الاحتجاج احمد بوقی ۴۰۵
کتاب الاحتجاجات ۴۰۶
کتاب الاحتجاج علی‌المخالفین ۴۳۱
کتاب الاحتجاج لعمروبن عباده نصرة
لمذهبه ۳۳۱
کتاب الاحتجاج للفراء ۱۰۷
کتاب الاحتجاج فی صحة‌النجوم والاحکام
فیها ۵۱۰
کتاب‌احتجاج القرا ات ۱۰۱

کتاب احتجاج المعجزه ۳۶۲
کتاب الاحتجاج لهشام بن الحکم ۳۱۸
کتاب الاحجار ۶۳۸
کتاب الاحجار الثانی ۶۳۸
کتاب الاحداث ۱۲۰
کتاب احداث الجو ۵۰۰
کتاب احداث النقط علی الخطوط ۵۰۶
کتاب احدوثة العالم ۳۰۸
کتاب الاحرف المحدثة والازلیه والاسماء الکلیه ۳۵۸
کتاب احکام الاباق ۳۹۸
کتاب احکام الاعراب علی مذاهب الیونانیین ۵۲۵
کتاب احکام العرب ۱۶۲
کتاب احکام القرآن ۶۵-۶۶-۳۷۱-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۸-۴۰۰-۴۲۰-۴۳۰
کتاب احکام القرآن ابراهیم بن خالد ۶۵
کتاب احکام القرآن- احمد بن معذل ۶۵
کتاب احکام القرآن- امام شافعی ۶۵
کتاب احکام القرآن - داود بن علی ۶۵
کتاب احکام القرآن علی مذهب مالك ۶۵
کتاب احکام الله عزوجل ۴۳۱
کتاب احکام المؤمنین ۳۴۱
کتاب احکام النجوم ۲۵۰-۵۰۷
کتاب احکام النساء ۳۹۰
کتاب احکام الوقوف ۳۸۱
کتاب الاحلاف ۱۷۸-۱۸۳
کتاب الاحلام ۹۳
کتاب احمد بن ابراهیم الوراق ۶۳
کتاب احمد بن علی المهرجانی فی جوابات القرآن ۶۵
کتاب احمد بن عیسی ۳۶۱
کتاب احمد بن عیسی اللؤلوی ۶۲
کتاب احمد بن قتیبه و بانوجه ۵۴۴
کتاب احمد بن المعدل ۶۳
کتاب احمد وداحه ۵۴۳
کتاب احمد وزین العصور ۵۴۴
کتاب احمد و سناء ۵۴۴
کتاب الاحوص و عبده ۵۴۳
کتاب احیاء الموات ۳۸۸
کتاب اخا ۳۹
کتاب الاخبار ۲۵۵-۳۰۸
کتاب اخبار آل المهلب ۱۸۰
کتاب اخبار الابخر ۲۳۳
کتاب اخبار ابن الدمینه ۲۴۳
کتاب اخبار ابن الرومی والاختیار من شعره ۲۴۶
کتاب اخبار ابن سیرین ۱۷۳
کتاب اخبار ابن صاحب الوضوء ۲۳۳
کتاب اخبار ابن عایشه ۲۴۴
کتاب اخبار ابن میاده ۱۱۳-۲۴۳
کتاب اخبار ابن نمیر ۱۸۵
کتاب اخبار ابن هرمه ۲۳۶
کتاب اخبار ابن هرمه ومختار شعره ۲۴۳
کتاب اخبار ابی تمام ۲۲۱-۲۲۹
کتاب اخبار ابی تمام والمختار من شعره ۲۵۴
کتاب اخبار ابیطالب وولده ۱۶۹
کتاب اخبار ابی العباس ۱۷۴
کتاب اخبار ابی عبدالله محمد بن حمزة العلوی ۲۲۱
کتاب اخبار ابی العتاهیه ۲۴۶

کتاب اخبار ابن ابی‌عتیق ۲۴۴
کتاب اخبار ابی‌عمرو بن العلاء ۲۴۹
کتاب اخبار ابی‌العیناء ۲۰۵
کتاب اخبار ابی‌عینیة محمدبن ابی‌
عینیةالمنهال ۱۴۲
کتاب اخبار ابی فرعون کندربن جحدر
۲۵۰
کتاب اخبار ابی‌قیس‌الرقیات ومختار
شعره ۲۴۷
کتاب اخبار ابی مسلم‌الخراسانی ۲۲۱
کتاب اخبار ابی‌نواس ۲۴۶
کتاب‌اخبارالاحوص ۲۳۶-۲۴۸
کتاب اخبار ارسطالیس ووفاته و مرابت
کتبه ۴۶۵
کتاب اخباراسحاق‌بن ابراهیم ۲۳۷
کتاب اخبار اصحاب‌الکهف ۱۷۳
کتاب اخبار اعیان‌الحکام ۱۳۸
کتاب اخبارالاوس والخزرج ۱۸۳
کتاب اخبار الاولاد و الزوجات‌والاهل
۲۲۱
کتاب اخبار اهله ونسبهم فی‌الفرس ۲۳۸
کتاب اخبار اهله وولدابیه ۲۲۲
کتاب اخبار ایاس‌بن معاویه ۱۷۳
کتاب اخبارالبرامکه ۲۲۰
کتاب اخبار بشار والاختیار من شعره
۲۴۳
کتاب اخبار بنی‌اسرائیل ۳۹
کتاب اخبار تمیم ۱۵۹
کتاب اخبارالجبائی ابی‌سعید ۲۴۹
کتاب اخبارالجن ۱۵۹
کتاب اخبارالجن و اشعارهم ۱۶۳
کتاب اخبار جمیل ۲۳۶
کتاب اخبارالحجاج ۹۳
کتاب اخبارالحجاج و وفاته ۱۷۰
کتاب اخبار حسان ۲۳۶
کتاب اخبارالحسن‌بن‌علی(ع) ۴۱۰
کتاب اخبارالحسن‌بن علی و وفاته ۱۶۷
کتاب اخبار الحسن‌بن یزید و مامدح
به‌من‌الشعر و عماله ۱۷۱
کتاب اخبار حنین‌الحیری ۲۳۳-۲۴۴
کتاب اخبار الحطیئه ۲۳۶
کتاب اخبار حماد عجرد ۲۳۳
کتاب اخبار خالدبن صفوان ۱۸۹
کتاب اخبار خلفاء بنی‌العباس ۱۷۸
کتاب اخبارالخلفاءالکبیر ۱۷۰
کتاب اخبار الدلال ۲۳۳
کتاب اخبار ذی‌الرمه ۲۰۳-۲۳۳-۲۳۶
کتاب اخبار رؤبه ۲۳۶
کتاب اخبار ربیعه و انسابها ۱۷۹
کتاب اخبار رقبةبن مصقله ۱۷۳
کتاب اخبار زیادبن ابیه ۱۶۲-۱۶۷
کتاب اخبارالسفاح ۱۷۰
کتاب اخبار سلیمان‌بن ابی‌شیخ ۲۴۶
کتاب اخبار الشراة ۱۸۵
کتاب اخبار شعبةبن‌الحجاج ۲۲۱
کتاب اخبارالشعراء ۱۷۲-۴۱۹
کتاب اخبار الشعراءالکبیر ۲۳۸
کتاب اخبار صاحب‌الزنج ۱۴۳
کتاب اخبار صاحب‌الزنج و وقائعه ۲۱۰
کتاب اخبارالطفیلیین ۱۸۹
کتاب اخبارالطنبوریین ۲۴۰

کتاب اخبارالطوال ۱۳۲
کتاب اخبار طویس ۲۳۳
کتاب اخبار ظرفاءالمدینه ۲۴۴
کتاب اخبارالعباس بن عبدالمطلب ۱۶۱
کتاب اخبارالعباسیین ۲۳۰
کتاب اخبارعبدالصمدبن المعدل ۲۲۱
کتاب اخبار عبدالله بن جعفر بن ابیطالب ۱۴۵-۲۴۷
کتاب اخبارعبدالله بن معاویة بن جعفر ۲۴۶
کتاب اخبار عبیدالله بن قیس الرقیات ۲۳۶
کتاب اخبارالعجاج وروبة بن العجاج ۱۸۹
کتاب اخبارالعرب وایامها ۱۸۳
کتاب اخبارالعرب وماقالته فی نوح الحمام و هذیل الطیر ۲۸۵
کتاب اخبارالعرجی ۲۴۷
کتاب اخبار عروة بن اذنیه ۲۳۶
کتاب اخبار عزةالمیلاء ۲۴۴
کتاب اخبار عمربن ابی ربیعه ۲۴۷
کتاب اخبار عمروبن معدیکرب ۱۶۳
کتاب اخبارالعقلاء المجانین ۲۴۴
کتاب اخبار عقیل بن علقمه ۲۳۶
کتاب اخبار العزیض ۲۳۴
کتاب اخبارالغلمان ۲۵۲
کتاب اخبار غنی وانسابهم ۱۷۴
کتاب اخبارالفرس ۱۶۷
کتاب اخبارالفلاسفه ۴۶۲
کتاب اخبار قدماءالبلغاء ۲۴۴
کتاب اخبار قریش ۳۴۶
کتاب اخبارالقصاص ۵۸
کتاب اخبارالقضاة وتاریخهم واحکامهم ۱۸۸
کتاب اخبار کثیر ۲۳۶
کتاب الاخبار کیف یصح ۳۰۸-۳۴۸
کتاب اخبار المغنین المکیین ۲۳۳
کتاب اخبارالمحتضرین ۲۲۱
کتاب اخبار المحدثین ۳۵۹
کتاب اخبار محمدبن عایشه ۲۳۳
کتاب اخبارالمختار ۱۷۳
کتاب اخبار مروان والاختیار من شعره و اخبار آل مروان ۲۴۳
کتاب اخبارالمتطرفات ۱۴۳-۲۴۲-۲۴۳
کتاب الاخبارالمسموعه ۱۸۸
کتاب اخبار معاویه ۳۵۹
کتاب اخبارمعبد وابن سریج واغانیهما ۲۳۴
کتاب اخبارالمغنین الطنبوریین ۲۵۷
کتاب اخبارالمغنین واحدا واحدا ۲۳۴
کتاب اخبارالفرزدق ۱۷۲
کتاب اخبار مکه ۱۶۵
کتاب اخبار ملوك کنده ۲۲۱
کتاب اخبارالمنافقین ۱۶۸
کتاب اخبارالمنصور ۱۸۵
کتاب اخبار من تمثل بالاشعار ۲۲۱
کتاب اخبارالموصل ۲۸۳
کتاب اخبار المیلاء ۲۳۳
کتاب اخبارالنبی (ص) ۱۶۶-۱۶۹
کتاب اخبارالنبی ومغازیه و سراياه ۱۶۶
کتاب اخبارالنحویین ۱۰۷-۱۴۶
کتاب اخبارالنحویین-سیرافی ۱۴۶
کتاب اخبارالنحویین-محمدبن عبدالملك ۱۴۶
کتاب اخبارالنحویین - مرزبانی ۱۴۶
کتاب اخبارالنحویین البصریین ۱۰۶
کتاب اخبار الندامی ۲۳۶
کتاب اخبارالنساء ۲۲۲-۲۵۲
کتاب اخبار نصیب ۲۳۶

کتاب الاخبار و الاثار ۱۷۸
کتاب الاخبار والانساب ۱۸۶
کتاب الاخبار والانساب والسیر ۱۸۸
کتاب الاخبار والرد علی من ابطل التواتر ۳۱۸
کتاب الاخبار والنوادر ۱۷۴-۱۸۹
کتاب اخبارالهذلیین ۲۳۴
کتاب اخباره وشعره ۲۵۱
کتاب اخبار الیزیدیین ۸۹
کتاب الاخبیة والبیوت ۹۶
کتاب اختصار جد ولین فی هندسه ۵۰۵
کتاب اختصار فلسفة ارسطالیس ۴۶۳
کتاب اختلاف الزوجین ۳۸۸
کتاب اختلاف الزیجات ۴۳۸
کتاب اختلاف الطلوع ۴۹۹
کتاب اختلاف العدد ۶۴-۶۶-۱۱۲
کتاب اختلاف العراقیین ۳۸۸
کتاب اختلاف الفقهاء ۴۲۵
کتاب اختلاف الفقهاء الصغیر ۳۹۱
کتاب اختلاف الفقهاء الکبیر ۳۹۱
کتاب الاختلاف فی الفقه ۳۹۲
کتاب اختلاف مالك والشافعی ۳۸۸
کتاب اختلاف المصاحف ۶۲-۱۰۰

کتاب اختیار شعر دعبل بن علی ۲۴۲
کتاب اختیار شعر عبدالله بن قیس الرقیات ۲۴۳
کتاب اختیار شعر العتابی ۲۴۳
کتاب اختیار شعر مسلم ۲۴۲
کتاب اختیار شعر مسلم بن الولید ۲۸۳
کتاب الاختیار فی النوادر ۲۳۴
کتاب اختیار القرآن ۴۰۷
کتاب الاختیار من الاساتید ۴۲۳
کتاب الاختیار من الاغانی للواثق ۲۳۳
کتاب الاختیار النجومی للصناعه ۶۴۳
کتاب اختیار نفسه ۵۸
کتاب اخذ کسری رهن العرب ۱۶۲
کتاب الاخطار و المراتب والصناعات ۳۰۸
کتاب الاخفش سعید ۶۲
کتاب الاخلاص ۳۴۷
کتاب الاخلاص فی النیة ۳۴۶
کتاب الاخلاط ۵۱۵
کتاب الاخلاق ۲۰۰-۲۱۶-۴۶۰-۵۱۹
کتاب اخلاق الملوك ۲۴۵-۳۰۸
کتاب اخلاق الشطار ۳۰۹
کتاب اخلاق هارون ۱۹۷
کتاب الاخوان ۱۳۱-۱۹۷-۳۰۸
کتاب الاخوان والاصدقاء ۲۵۰
کتاب الاخوة السبعة الحکما فی الصنعة ۶۳۵
کتاب الاخوین العراقی والمدنی ۵۴۵
کتاب الاخیار ۳۱۵
کتاب الادب ۴۱۹-۴۲۱-۴۶۰
کتاب الادب ابن ایوب ۴۲۱
کتاب ادب ابراهیم ۱۹۰
کتاب ادب الاخوان ۱۰۳
کتاب ادب اشك بن اشك ۱۹۸
کتاب ادب الجدل ۳۱۸
کتاب ادب الجلیس ۱۰۱
کتاب ادب جوانشیر ۱۹۷
کتاب ادب الحروب وفتح الحصون وتربیص الکمین و توجیه الجواسیس والطلائع والسرایا و وضع المسالح ۵۵۸
کتاب ادب الروم ۵۴۲
کتاب ادب السلطان ۲۱۷
کتاب ادب السماع ۱۸۹-۲۴۵
کتاب ادب الشعر ۲۸۵
کتاب ادب الغرباء من اهل الفضل والادب ۱۸۹
کتاب ادب القاضی ۱۲-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۴-۳۸۸-۳۹۸-۴۲۵
کتاب ادب الکاتب ۱۰۵-۱۲۶-۱۳۱-۲۲۷
کتاب ادب الکتاب علی الحقیقه ۲۴۹
کتاب ادب الکتّاب المتمم ۱۰۷
کتاب ادب مسعدة الکاتب ۵۶۰
کتاب ادب الملوك ۲۴۶
کتاب ادب الموائد ۲۵۵
کتاب ادب الناطق ۲۵۵
کتاب ادب الندیم ۲۳۰
کتاب ادب الهند والصین ۵۴۲
کتاب الادخیقی ۶۳۳
کتاب الادراك ۳۱۸-۳۳۸
کتاب ادعاء زیاد معاویة ۱۶۲
کتاب ادعیاء العرب ۹۳
کتاب الادعیة والقرابین التی تستعمل قبل صناعه الکیمیاء ۶۴۳
کتاب الادغام ۱۰۰

کتاب ادکارارسطراطس فی‌مداواة‌الامراض ۵۱۸
کتاب‌الادویة‌المستعمله ۵۲۱
کتاب‌الادویة‌المفرده ۵۱۸
کتاب الادویة المفرده علی‌الحروف ۵۰۹-۵۳۰
کتاب‌الادویة المفرده اللطیف علی‌الحروف ۵۳۰
کتاب‌الادویة‌القاتله ۵۲۰
کتاب الادویة‌المقابلة للادواء ۵۱۹
کتاب‌الادویة الموجوده بکل مکان ۵۳۳
کتاب ادیان‌العرب ۱۶۲
کتاب الاذان ۳۶۳-۳۹۸
کتاب‌الاذان والاقامه ۳۶۰
کتاب الاذکار و التحکیم ۴۳۱
کتاب الاراجیز ۹۶
کتاب الاراده ۳۱۵
کتاب الاراده صفة فی‌الذات ۳۳۶
کتاب الارادة الموجبه ۳۳۶
کتاب‌الاراکة ۱۳۹
کتاب‌الاربعة ۹۱-۲۱۱-۴۸۲
کتاب‌الاربع مسائل علی‌اهل الاهواء ۳۱۴
کتاب الاربعة فی‌اخبار الشعراء ۲۳۹
کتاب ارتباط‌الخیل ۵۵۸
کتاب‌الارجاء ۳۳۶
کتاب ارجوزته فی‌ذم‌الصبوح ۱۹۱
کتاب‌الارحام‌التی بین‌رسول‌الله وبین‌اصحابه سوی‌العصبة ۱۷۶
کتاب اردشیرملک‌بابل واربویه وزیره ۵۴۳
کتاب‌الارزاق ۳۰۰
کتاب‌الارزاق والملک ۳۱۵
کتاب‌ارس‌الاصغر ۶۳۵
کتاب ارس‌الاکبر ۶۳۵
کتاب ارسال ملک‌الروم الفلاسفة الی ملک‌الفرس‌یسئله عن‌اشیاء من الحکمة ۵۶۰
کتاب‌الارض ۶۳۸
کتاب الارضین ۴۰۵
کتاب‌الارضین والمیاه والجبال والبحار ۱۱۹
کتاب ارطامیدورس فی‌تعبیر الرؤیا ۵۶۰
کتاب‌الارغنن ۵۰۹
کتاب ارم‌ذات‌العماد ۵۸
کتاب ارمیاالنبی ۳۹
کتاب ارمینس ۶۳۳
کتاب اروی وذکردیرها وماتکلمت به‌من‌الحکمة ۵۶۰
کتاب‌الازارقة و حروب‌المهلب ۱۸۰
کتاب ازالة‌الران عن‌قلوب‌الاخوان فی‌معنی الغیبة ۳۶۴
کتاب الازاهیر ۴۰۵
کتاب‌الازمنة ۹۲-۱۰۷-۲۲۰-۲۸۶
کتاب ازواج‌النبی ۱۶۲-۱۶۵-۱۶۹
کتاب‌الاساری والمغلول ۳۸۸
کتاب اسامی‌الاشیاء ۲۲۸
کتاب‌الاسباب ۴۰۵
کتاب اسباب‌النبات ۴۶۰
کتاب الاسباب والعلم علی‌النبوة ۳۱۵
کتاب اسباع‌القران ۶۳
کتاب‌الاسباط ۳۹
کتاب اسباتوس فی‌اتخاذالاخوان ۱۹۸
کتاب استانکرالجامع ۵۳۶
کتاب الاستبراء ۳۶۲-۳۹۸
کتاب الاستبراء والحیض ۳۸۸

کتاب‌الاستبصار ۳۶۵
کتاب الاستتمام ۶۳۸
کتاب الاستحسان ۳۷۸
کتاب‌الاستحقاق ۳۲۷
کتاب‌الاستخارة ۳۶۲
کتاب استخراج‌الالفاظ من‌الاخبار ۱۲۵
کتاب استخراج‌التراجم ۵۰۷
کتاب استخراج‌السهام ۴۸۲
کتاب استخراج ضلع‌المکعب بمال مال و مایترکب منهما ۵۰۶
کتاب استخراج‌المراد من‌مختلف الخطاب ۳۶۴
کتاب استخراج‌المیاه ۴۸۵
کتاب الاستدراك علی‌الخلیل فی‌المهمل و المستعمل ۱۴۱
کتاب الاستدراك لمااغفله‌الخلیل ۱۴۴
کتاب‌الاستذکار لمامر فی‌سالف‌الاعصار ۲۵۴
کتاب الاستسقاء ۳۸۸-۳۹۸
کتاب‌الاستطاعه ۲۹۶-۳۰۲-۳۱۶-۳۱۸-۳۲۸-۳۳۶-۳۴۱
کتاب الاستطاعه ـ حفص‌الفرد ۳۳۶
کتاب الاستطاعة علی‌هشام‌بن‌الحکم ۲۹۸
کتاب الاستطاعة و خلق‌الافعال ۳۰۸
کتاب الاستعانة بالشعر و ماجاء فی‌اللغات ۱۸۵
کتاب‌الاستعداء علی‌الشعراء ۱۷۲
کتاب‌الاستعداد ۳۶۵
کتاب‌الاستعظام للنحو و من‌کان یلحن من الخویین ۱۸۵
کتاب استعمال‌الشراب ۵۲۰
کتاب استغاثة‌الجمل الی ربه ۲۵۰
کتاب‌الاستفادة فی‌التاریخ ۲۱۲
کتاب استقبال‌القبله ۳۸۸
کتاب الاستقصاء ۳۱۱-۶۳۹
کتاب‌الاستقصاء فی‌الفقه ۴۲۶
کتاب الاستنجاء ۳۶۳
کتاب الاستیذان ۳۶۲
کتاب الاستیفاء ۶۳۸
کتاب‌الاستیفاء فی‌الامامه ۳۳۰
کتاب الاستیفاء فی‌الشروط ۱۳۸
کتاب اسدبن عبدالعزی‌بن قصی ۱۶۴
کتاب‌الاسد والذیب ۳۰۹
کتاب‌الاسرار ۶۳۳-۶۳۸-۶۴۰
کتاب اسرارالطبیعة ۶۶۴
کتاب اسرارالکواکب ۵۵۲
کتاب اسرارالمسائل ۴۸۷
کتاب اسرار المواليد ۴۸۶
کتاب اسرارالنحو ۱۰۷
کتاب الاسطرلاب المسطح ۴۹۴
کتاب‌الاسطقس ۶۳۸
کتاب‌الاسطقصات ۴۶۲-۵۱۷
کتاب اسطقس الاس‌الاول ۶۳۷
کتاب اسطقس‌الاس الثانی ۶۳۷
کتاب الاسطماخس ۶۳۳
کتاب اسعد ولیلی ۵۴۳
کتاب الاسفار وهوالرد علی‌المرتده ۳۶۴
کتاب الاسکندر فی‌الحجر ۶۳۵
کتاب‌الاسماء ۵۵۳
کتاب اسماءالله عزوجل وصفاته ۲۸۸
کتاب اسماءبغایا قریش فی‌الجاهلیه واسماء من ولدن ۱۶۷
کتاب‌اسماءالخلفاء وکناهم‌والصحابه ۱۷۴
کتاب اسماءالخمر ۹۶

کتاب اسماء الخمر و عصیرها ۱۴۲
کتاب اسماءالخیل ۹۳
کتاب‌اسماءالسحاب‌والریاح‌والامطار ۹۹
کتاب اسماءالدواهی عندالعرب ۱۰۱
کتاب اسماءالشعراء الاوائل ۲۴۲
کتاب اسماء عقاقیرالهند ۵۳۶
کتاب اسماء فحول‌الشعراء ۱۷۵
کتاب اسماء من قتل من‌الطالبیین ۱۶۹
کتاب الاسماء والاحکام ۳۱۸
کتاب الاسماء والکنی ۴۱۹-۴۲۰
کتاب الاسماء والکنی والالقاب ۲۲۸
کتاب الاسماء والکنی مدینی ۴۲۰
کتاب اسماءبن‌جارحةالفزاری ۵۴۵
کتاب اسماعیل بن کثیر فی‌المدینی الاخیر ۶۴
کتاب اسماعیل‌بن زیاد ۴۰۳
کتاب اسماعیل‌بن هبار ۱۷۰
کتاب‌الاسنان ۹۳
کتاب الاسنان واللثه ۵۲۵
کتاب اسواق‌العرب ۱۶۳
کتاب الاسهال ۵۲۶
کتاب الاشاره ۶۴۲
کتاب الاشارة فی‌اختیارالشعراء ۱۹۳
کتاب الاشارة فی‌السحر ۵۵۲
کتاب الاشارة فی‌غریب‌القران ۵۸
کتاب الاشارة فی‌غریب‌القرائین ۵۸
کتاب‌الاشباه ۱۳۳
کتاب‌الاشتقاق
۹۱-۹۶-۱۰۰-۱۰۴-۱۰۵-۱۲۳-۱۴۱
کتاب‌الاشتقاق ابن‌سراج ۱۰۵
کتاب اشتقاق الاسماء ۹۶
کتاب الاشتقاق‌الصغیر ۱۰۸
کتاب الاشتقاق‌الکبیر ۱۰۸
کتاب الاشجار ۶۳۸
کتاب الاشجار والنبات ۲۲۹
کتاب الاشراف ۱۷۴
کتاب اشراف بکروتغلب‌و فرسانهم وایامهم و مناقبهم و احلافهم ۱۷۵
کتاب اشراف ثقیف ۱۷۲
کتاب اشراف عبدالقیس ۱۷۲
کتاب الاشراف علی اصول‌الفقه ۳۹۳
کتاب اشراف‌الکتاب ۱۶۷
کتاب الاشراق ۶۳۹
کتاب الاشریه ۱۳۱-۲۳۶-۳۰۳-۳۶۱-۳۶۲-۳۹۸-۳۸۹-۴۰۶-۴۱۷-۴۲۰
کتاب‌الاشربه و تحلیل نبیذالتمر ۳۸۵
کتاب‌الاشربه ۳۱۲
کتاب‌الاشعار ۴۹۲
کتاب اشعارالخلفاء ۲۱۹
کتاب اشعار الاعاریب واشعارالنساء التی‌ـ احببن ثم‌ابغضن ۲۰۰
کتاب اشعارالاماء والمماليك ۱۸۹
کتاب اشعارالحراب ۱۴۰
کتاب اشعارالقبایل ۱۱۲
کتاب اشعار قریش ۲۱۳
کتاب اشعارالکتّاب ۲۳۳
کتاب الاشعار المختاره والصحیحة منها والمعاره ۲۵۵
کتاب اشعار المعایاة و طرائقها ۱۱۲
کتاب اشعارالملوك ۱۹۱
کتاب الاشعار المنتخباتهن اقوال‌الشعراء الاسلامیین ۲۸۵

کتاب اشعارالنساء ۳۱۹
کتاب اشعاره فی‌علم‌الالهی ۵۳۴
کتاب اشعار ینسب الی‌الجن ۳۱۹
کتاب اشعیاءالنبی ۳۹
کتاب الاشکال التی زادها فی‌المقالةالاولی من اقلیدس ۴۸۹
کتاب الاشکال الکریه ۴۸۱
کتاب الاشکال والمسائح ۴۹۶
کتاب الاشمیطی فی‌الفروسیة ۵۵۸
کتاب الاصباغ ۶۳۸
کتاب اصحاب الکهف ۱۶۲
کتاب اصطفن ۶۳۵
کتاب‌الاصغر ۵۸
کتاب اصفهان و اخبارها ۲۳۰
کتاب الاصفیة ۴۰۵
کتاب اصلاح الادویة المسهله ۵۲۶
کتاب اصلاح غلطابی عبید ۱۴۷
کتاب اصلاح‌غلط ابی‌عبید فی‌غریب‌الحدیث ۱۳۱
کتاب اصلاح مقالات من کتاب یحیی‌بن سرافیون ۵۳۵
کتاب اصلاح المنطق ۱۲۲
کتاب الاصلاح والافصاح فی‌النحو ۱۴۵
کتاب‌الاصناف ۱۹۷
کتاب‌اصناف المرجئه ۲۹۳
کتاب‌الاصنام ۱۶۲-۳۰۸-۵۵۲
کتاب‌الاصنام وماکانت العرب والعجم تعبده من دون‌الله ۲۰۵
کتاب‌الاصوات ۹۱-۹۲-۹۶-۱۲۲-۳۴۶
کتاب‌الاصول ۳۱۱-۳۲۳-۳۸۹-۳۹۶-۴۰۰-۴۹۷-۶۴۳
کتاب‌الاصول‌الاصغر ۴۲۶
کتاب الاصول الاکبر ۴۲۶
کتاب الاصول الاوسط ۴۲۶
کتاب اصول‌الدین ۳۶۰
کتاب اصول‌الزکوة ۳۰۱
کتاب اصول‌الشرع ۳۵۴
کتاب‌الاصول‌الصغیر فی‌الصنعه ۶۴۱
کتاب الاصول‌الکبیر فی‌الصنعه ۶۴۱
کتاب الاصول‌العامه ۴۶۱
کتاب الاصول علی‌نحو کتاب اقلیدس ۵۰۶
کتاب اصول‌الفتیا ۳۹۲
کتاب اصول‌الفقه ۳۷۸
کتاب الاصول‌الکبیر ۱۰۵
کتاب اصول‌الکلام ۹۶-۴۲۶
کتاب الاصول المجرده ۵۰۷
کتاب الاصول والفروع ۳۵۸
کتاب اصول‌الهندسه ۴۷۹-۴۸۲
کتاب‌الاضاحی ۳۶۲-۳۹۸
کتاب الاضداد ۹۲-۹۳-۹۶-۹۹-۱۰۰-۱۰۲-۱۲۲
کتاب الاضداد فی‌النحو ۱۲۶
کتاب اطرغش لغة ۱۴۱
کتاب اطرفی‌الاشربه ۵۴۲
کتاب الاطعمه ۳۹۸
کتاب‌الاعتاز ۹۳
کتاب الاعتبارات ۴۹۳
کتاب اعتبارالقیاس ۴۰۱
کتاب‌الاعتذارات ۲۲۷
کتاب اعتذار وهب من حنفته ۲۴۲
کتاب الاعتزال و فضله عن‌الفضیلة ۳۰۸
کتاب‌الاعتقاب فی‌اللغة ۱۴۱

کتاب الاعتکاف ۳۸۸-۳۹۸
کتاب اعجازالقران فی نظمه و تألیفه ۶۵-۳۲۱
کتاب‌الاعداد ۵۲۶
کتاب الاعذار ۳۹۹
کتاب الاعراب ۱۴۰-۴۱۹
کتاب اعراب ثلاثین سورة من‌القران ۶۱-۱۴۱
کتاب‌اعراب‌القران ۹۲-۹۴-۱۰۱-۱۳۱
کتاب الاعرابی و ابنة عمه ۵۴۵
کتاب الاعراض ۳۱۸-۶۳۹-۶۴۰
کتاب الاعرافی فی‌النهایة ۶۳۹
کتاب اعشارالجذر ۹۳
کتاب الاعشاش و صناعةالحسبةالکبیر ۴۷۳
کتاب اعلام‌النبی ۳۹۹
کتاب الاعمال علی رأس‌الکور ۶۴۴
کتاب العوب‌الرئیسة وحسین‌اللوطی ۵۵۷
کتاب اعیادالنفوس فی‌ذکرالعلم ۱۳۹
کتاب الاعیاد و فضائل‌النیروز ۲۲۳
کتاب الاعیاد والنواریز ۲۴۷
کتاب اغارة‌کثیر علی‌الشعراء ۱۸۳
کتاب الاغانی ۱۸۵-۲۴۸
کتاب اغانیه التی غنی بها ۲۳۳
کتاب الاغانی علی‌الحروف ۲۴۰
کتاب الاغانی‌الکبیر ۱۸۹-۲۳۴
کتاب اغانی معبد ۲۳۳
کتاب الاغذید ۵۲۵
کتاب الاغراض ۶۴۰
کتاب اغراض کتب‌ارسطالیس‌المنطقیه ۴۷۶
کتاب الاغلب والدباب ۵۴۵
کتاب الافاعیل ۳۰۰
کتاب الافانین ۴۰۵
کتاب افتتاح‌الصلوة ۳۹۸
کتاب افتخارالشتاء والصیف ۳۰۸
کتاب افتراق الامة واختلاف‌الشیع ۳۱۳
کتاب افتراق ولدمعد ۱۶۲
کتاب افخادالعرب ۱۷۷
کتاب الافرند ۶۳۸
کتاب الافصاح ۱۴۳
کتاب الافصاح والایضاح ۶۴۳
کتاب افضل‌الهیئات ۵۱۸
کتب افعال النبی ۴۲۶
کتاب الافهام لاصول‌الاحکام ۳۶۴
کتاب الاقالیم ۱۶۳
کتاب اقامةالصلوات والشرائع ۳۹
کتاب اقامة اللسان علی‌المنطق ۸۸
کتاب اقتران النحسین فی‌برج السرطان ۴۹۷
کتاب الاقتصاد ۳۰۱
کتاب اقتصاص احوال الکواکب ۴۸۳
کتاب اقتصاص‌مذاهب‌اصحاب‌الاثنین والرد علیهم ۳۱۶
کتاب الاقتصامات ۱۳۸
کتاب الاقرار ۳۲۵-۳۷۸-۳۹۸
کتاب اقرار الورثة بعضهم لبعض ۳۸۱
کتاب الاقرباذین ۵۲۸-۵۳۳
کتاب اقسام‌العربیه ۱۰۲
کتاب اقسام‌العلم الانسی ۴۶۵
کتاب اقسام العلوم ۲۲۸
کتاب الاقسام واللغات ۳۳۴
کتاب الاقناع ۱۰۶
کتاب اکثم بن صیفی ۲۷۰

کتاب الاکر ۴۸۴
کتاب الاکراه ۳۷۸
کتاب الاکسیر ۶۴۱
کتاب الاکفاء والاولیاء والشهادات فی النکاح ۳۶۲
کتاب الاکلیل ۶۳۸
کتاب الحان القطربلی ۲۸۵
کتاب الالبان ۶۲۸
کتاب الالفات ۱۲۶-۱۳۸-۱۴۱
کتاب الالفات فی القران ۱۰۸
کتاب الفات الوصل والقطع ۱۰۶
کتاب الالفاظ ۹۶-۱۱۶-۱۱۷-۲۰۰-۲۲۶-۲۲۸-۲۸۵-۲۸۶-۳۲۸
کتاب الالفاظ من المهموز ۱۴۶
کتاب الالف واللام ۹۸
کتاب الفه حکیم من حکماء الروم فی علاج سائر الدواب ۵۵۸
کتاب الفها براهیم بن بکوس فی الرویا ۵۶۰
کتاب الالفیة الصغیر ۵۵۷
کتاب الالفیة الکبیر ۵۵۷
کتاب الالقاب ۱۷۶-۱۷۹
کتاب الالقاب ابوسعید وراق ۱۷۹
کتاب القاب بنی طابخه ۱۶۱
کتاب القاب ربیعه ۱۶۱
کتاب القاب قریش ۱۶۱
کتاب القاب قیس عیلان ۱۶۱
کتاب القاب الیمن ۱۶۱
کتاب الشعراء ۱۷۶-۱۸۲-۲۴۷
کتاب القاب الشعراء و من عرف بالکنی و من عرف باسم ۲۴۲
کتاب القاب النمر و ربیعة و مضر ۱۷۶
کتاب الالوان ۵۲۵-۵۲۸
کتاب الالوف ۴۹۷
کتاب الالویه ۱۵۸-۱۸۱
کتاب الی ابراهیم بن المدبر فی المکاتبه ۳۰۸
کتاب الی ابن المنجم فی استخراج کمیة کتب جالینوس ۵۲۵
کتاب الی ابنه اسطاث ۵۲۱
کتاب الی ابنه اوثافیس ۵۲۱
کتاب الی ابی القاسم البلخی فی الزیادة علی جوابه وعلی جواب هذا الجواب ۵۳۳
کتاب الی اخیه علی بن ایوب فی الرد علی النصاری و تبیین فساد مقالتهم و تثبیت الرسل ۳۲۳
کتاب الی اغلوقن فی التآنی لشفاء الامراض ۵۱۷
کتاب الی ثراسابولس ۵۱۹
کتاب الی جمهور الفرنجی ۶۳۸
کتاب الی خاطف ۶۳۸
کتاب الی الدمشقیین ۲۹۶
کتاب الی طاط فی الصنعة ۶۳۳
کتاب الی طوثون فی النبض ۵۱۷
کتاب الی عبدالملک بن مروان فی الرد علی القدریه ۲۹۲
کتاب الی علی بن اسحاق البرمکی ۶۳۸
کتاب الی علی بن یقطین ۶۳۸
کتاب الی عیسی بن ابان فی القضاء ۱۹۸
کتاب الی ... فیما یعرض اللثة والاسنان ۵۲۰
کتاب الی قلمون ۶۳۸
کتاب الی لیولانس فی التدبیر ۴۶۲

کتاب الی محمدبن موسی فی‌النیل ۵۰۴
کتاب الی من بلغ من‌المسلمین ۳۱۴
کتاب الی من لایحضره طبیب ۵۳۳
کتاب الی‌موریالیا فیمادله علیه من مداراة العدو والانتفاع به ۴۶۳
کتاب امتحان الکتّاب وديوان ذوی‌الالباب ۲۱۵
کتاب‌الامتلاء ۵۱۸
کتاب الامثال ۳۹-۶۶-۷۴-۹۴-۹۶-۹۹-۱۱۶-۱۲۲-۱۲۵-۱۲۶-۱۳۸
الحسین ۳۶۲
۳۰۰
کتاب امراءالجوفه ۱۸۲
کتاب امراء خراسان والیمن ۱۶۷
کتاب امامة علی‌بن ۱۸۵
کتاب امامة ادریک

[redacted]

۱ــ این کتاب بمناسبتی در زیر این صفحه آمده .

کتاب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر ۳۰۳-۳۱۳-۳۱۶
کتاب امر الحبشه والفیل ۱۶۵
کتاب امر محمد بن علی بن عبدالله بن عباس ۱۶۹
کتاب الامصار ۳۷۷
کتاب الامطار ۴۸۴-۴۹۸
کتاب الامطار ابن سیبویه ۴۹۸
کتاب الامطار والریاح ۴۹۲-۴۹۳
کتاب الامطار والریاح و تغیّر الاهویه ۴۹۷
کتاب الاملاح ۶۳۸
کتاب الاملاح الثانی ۶۳۸
کتاب الامل والرجاء ۴۰۹
کتاب الامل والمامول ۲۲۷
کتاب الاموال ۱۲۰
کتاب اموال النبی وکتابه ومن کان یردعلیه الصدقة من قریش العرب ۱۶۹
کتاب الامهات ۱۷۵
کتاب امهات اعیان بنی عبدالمطلب ۱۷۶
کتاب امهات الاولاد ۳۰۸
کتاب امهات الخلفا ۱۶۴
کتاب امهات السبعة من قریش ۱۷۶
کتاب امهات النبی ۱۶۴-۱۶۸-۱۷۶
کتاب امیم بن عمران و هند ۵۴۳
کتاب الاناث والمجانین ۳۴۷
کتاب انالوطیقا ۴۵۳
کتاب انالوطیقا الاول ۴۷۳
کتاب انالوطیقا الثانی ۴۷۳
کتاب الانبیاء ۳۹
کتاب الانبیاء والائمة ۳۶۲
کتاب الانبیاء والحکماء ۶۰۸
کتاب الابنیاء والرسل ۴۰۵
کتاب الانتصار لحمزه ۵۷
کتاب الانتصار فی الرد علی الشعوبیه ۱۸۴
کتاب الانتصار من ابی جعفر الطبری ۳۹۹
کتاب انتصاف العرب من العجم ۲۰۳
کتاب انتفاع الاخیار باعدائهم ۵۱۹
کتاب الانتقاد والتحریر علی المعتزله ۵۳۳
کتاب الانثیین ۵۳۳
کتاب انحرافات الخیطان وعمل الساعات ۵۰۲
کتاب الانسان ۳۲۴
کتاب انس العالم ۳۶۵
کتاب نقل کتاب الانثین لجابر الی الشعر ۵۳۴
کتاب انجیل لوقا ۳۹
کتاب انجیل متی ۳۹
کتاب انجیل مرقس ۳۹
کتاب انجیل یوحنا ۳۹
کتاب اندریا ۶۳۵
کتاب اندریاس من اهل اقسوس الی نیسافرن ۶۳۵
کتاب الانذار ۳۹۹
کتاب الانس والسلوة ۳۰۸
کتاب الانساب ۱۷۴
کتاب انساب ازدعمان ۱۷۷
کتاب انساب بنی عبدالمطلب ۳۷۸
کتاب انساب الحمام ۲۵۷
کتاب انساب قریش واخبارها ۱۸۴
کتاب الانساب والاخبار ۱۸۸
کتاب الانسان ماهو ۲۹۶
کتاب الانسان ۳۰۰-۳۱۷
کتاب انس ذوی الفضل فی الولایة والعزل ۲۲۲

کتاب انشاءالرسائل ۲۵۳
کتاب الانصاف فی‌الامامه ۳۳۰
کتاب انطرس السانح و ملك‌الروم ۵۴۲
کتاب الانفاق ۲۴۴
کتاب انفراداته ۵۸
کتاب الانفصالات ۵۰۷
کتاب الانقاد فی‌الامامه ۳۳۱
کتاب الانقطاع الی الله جل اسمه ۳۴۷
کتاب الانکاران‌یخلق‌الناس افعالهم ۳۱۵
کتاب ان للانسان خالقا حکیما ۵۳۲
کتاب الانموذج ۶۳۹
کتاب الانواء ۸۱-۸۴-۹۰-۹۵-۱۰۱-
۱۰۵-۱۱۷-۱۱۹-۱۳۱-۱۳۲-۱۴۰-
۱۴۸-۱۷۶-۱۸۸-۲۱۳-۲۴۵-۴۹۵-
۴۹۷
کتاب الانواء ابن اعرابی ۱۴۸
کتاب الانواء ابن درید ۱۴۸
کتاب الانواء ابن عمار ۱۴۸
کتاب الانواء ابن قتیبه ۱۴۸
کتاب الانواء ابی غالب ۱۴۸
کتاب الانواء ابی محلم ۱۴۸
کتاب الانواء ابی‌حنیفه‌دینوری ۱۴۸
کتاب الانواء اصمعی ۱۴۸
کتاب الانوار زجاج ۱۴۸
کتاب الانواء قطرب ۱۴۸
کتاب الانواء مبرد ۱۴۸
کتاب الانواء محمدبن حبیب ۱۴۸
کتاب الانواء وهبی ۱۴۸
کتاب الانواء سکری ۱۳۲
کتاب الانواء والبوارح ۱۲۴
کتاب الانواء والازمنه ۱۰۱
کتاب الانوار ۶۵-۲۵۴
کتاب الانوار والثمار ۲۲۰
کتاب الانواع ۱۹۷-۲۴۹-۶۳۸
کتاب انواع الدعاء ۲۳۰
کتاب انوشروان ۵۴۱
کتاب الانهار ۱۶۳
کتاب الانهاروخواصها ومافیها من‌العجایب
والجبال و غیرذلك ۴۶۳
کتاب الاوائل
۱۶۲-۱۷۳-۲۲۱-۲۸۶-۴۰۵
کتاب الاوامر والرواجز ۴۰۵
کتاب اوجاع‌المفاصل ۵۳۳
کتاب اوجیانس ۶۳۵
کتاب الاوحاد ۴۲۰
کتاب الاوراق فی اخبار الخلفاء والشعراء
۲۴۸
کتاب الاورام ۵۱۸
کتاب الاوسط ۵۸-۱۲۵
کتاب الاوسط فی‌العروض ۱۲۱
کتاب الاوسط فی‌النحو ۹۱
کتاب الاوس والخزرج ۹۴
کتاب الاوصاف ۱۹۷
کتاب الاوصاف‌والتشبیهات ۱۹
کتاب الاوصیاء ۳۵۹-۳۶۲
کتاب الاوفیاء ۹۳
کتاب الاوقات فی‌الطریقات ۱۱۸
کتاب الاوقات والازمنه ۱۴۸
الکتاب الاول فی‌ابتداء الاعمال ۴۹۲

کتاب الاول فی‌المواليد ۴۸۳
کتاب اولاد الخلفاء ۱۶۴
کتاب اهل‌النهروان والخوارج ۱۵۷
کتاب اهوال‌القيامة ۳۷۱
کتاب الاهوية ۴۹۵
کتاب الاهوية والمياه والبلدان ۵۲۴
کیاب ایادی الازد ۹۳
کتاب ایاس وصفوه ۵۴۳
کتاب الایام ۹۴-۱۶۳
کتاب ایام‌البحران ۵۱۷-۵۲۶
کتاب ایام بنی‌حنیفه ۱۶۳
کتاب ایام بنی‌مازن ۹۴
کتاب ایام بنی‌یشکر و اخبارهم ۹۴
کتاب ایام جریر التی ذکرها فی شعره ۱۷۶
کتاب ایام فزاره و وقائع بنی‌شیبان ۱۶۳
کتاب ایام قیس‌بن ثعلبه ۱۶۳
کتاب الایام واللیالی ۱۲۲
کتاب ایجاب‌القرعه ۳۹۸
کتاب الایجاز فی‌النحو ۱۰۸
کتاب ایساغوجی ۴۴۵
کتاب ایساغوجی فی المدخل الی الکتب‌ـ المنطقية ۴۶۲
کتاب الایضاح ۳۹۹-۶۳۹
کتاب الایضاح عن احکام‌القران ۶۵
کتاب الایضاح‌فی‌النحو ۱۰۸-۱۴۳
کتاب ایضاح‌الوقف والابتداء ۱۲۷
کتاب الایضاح والتثقیف فی‌آئین الخراج‌ـ و رسومه ۲۳۰
کتاب الایقاع ۷۶-۴۸۶
کتاب الایلاء ۳۶۲-۳۸۸-۳۹۳-۳۹۸
کتاب الایمان ۳۱۶-۳۲۵-۳۶۰-۳۶۲-۴۱۷
کتاب الایمان فی‌الطلاق ۳۹۸
کتاب الایمان‌والدواهی ۱۳۱-۱۲۵
کتاب الایمان والکفارات ۳۹۸
کتاب الایمان والنذور ۱۲۰-۳۶۱-۳۸۹-۴۰۶-۴۳۱
کتاب الایمان والنذور والکفارات ۳۷۸
کتاب الایمان والدعاء والدواهی ۱۷۹
کتاب ایوب ۳۹

## ب

کتاب الباب ۶۳۸
کتاب الباب الاعظم ۶۴۳
کتاب الباب الثانی ۶۳۸
کتاب باجهر الهندی فی‌فراسات السیوف ونعتها و صفاتهـا و رسومها و علاماتها ۵۵۸
کتاب البارع ۲۳۸
کتاب البارع فی‌اللغة ۱۲۳
کتاب البارع فی‌اللغة ۱۲۳
کتاب بارمیناس ۴۵۳-۴۷۳
کتاب البازی ۹۳
کتاب باطن‌القران ۳۶۲
کتاب الباقرمحمدبن علی‌بن‌الحسین ۵۹
کتاب باکر و لحظه ۵۴۳
کتاب الباه ۲۸۵-۵۲۰-۵۲۵-۵۲۶-۵۳۲
کتاب الباهت ۶۳۸
کتاب الباهر ۶۳۸
کتاب الباهر فی اخبار واشعار مخضرمی‌ـ الدولتين ۲۳۷

کتاب الباهر فی الاختیار من اشعار المحدثین و بعض القدماء والسرقات ۲۴۶
کتاب البحث ۱۲۲-۱۸۸
کتاب البحث عن التاویلات ۲۲۹
کتاب البحث فی حساب الدور ۱۳۲
کتاب البحر الزاخر ۶۳۸
کتاب البحران ۵۱۷
کتاب البحیرة والسائبه ۳۸۸
کتاب البخلاء ۳۰۸
کتاب البد ۵۴۲
کتاب البداء ۳۶۳-۴۰۴
کتاب البدال ۲۵۲
کتاب بدر وسادن ۵۴۵
کتاب البدل ۳۱۲-۳۳۶
کتاب البدل علی النجار ۳۰۱
کتاب البدوح ۶۳۷
کتاب البدیع ۱۹۱
کتاب البرائر ۴۰۵
کتاب البراعة ۲۱۸
کتاب البراعة واللسن ۲۲۶-۲۸۵
کتاب البراعة واللسن ـ ابوالعواذل ۲۸۵
کتاب البراعة والفصاحة ۱۹۳
کتاب البراهین علی القضایا التی استعمل دیوفنطن فی کتابه و علی مااستعمله هو فی التفسیر ۵۰۶
کتاب البراهین فی تهیئة آلات یتبین بها ابعاد الاشیاء ۵۰۰
کتاب برجان و حباحب ۲۵۱
کتاب بردان وحباحب لابی حسان الکبیر ۵۵۷
کتاب بردان وحباحب الصغیر ۵۵۷
کتاب البرزخ ۱۹۷
کتاب البرسام ۵۲۳
کتاب برص ۵۵۶
کتاب برقلس الافلاطونی ۴۶۱
کتاب برقلس فی تفسیر فاذن فی النفس ۴۶۱
کتاب برقلس فی العشر مسائل ۴۶۱
کتاب البرکار التام ۵۰۶
کتاب بروسن فی تدبیر المنزل ۵۵۹
کتاب البر والصله ۳۶۲-۴۱۶
کتاب البرهان ۱۳۷-۴۷۴-۵۱۹-۵۳۲-۶۳۸
کتاب برهان صنعة الاسطرلاب ۴۹۵
کتاب البرهان فی علل النحو ۱۴۵
کتاب البزاة للترک ۵۵۹
کتاب البزاة للروم ۵۵۹
کتاب البزاة للعرب ۵۵۹
کتاب البزاة للفرس ۵۵۹
کتاب البزاة والصید ۱۹۱
کتاب البستان ۱۹۲-۶۳۸
کتاب بسم الله الرحمن الرحیم ۳۵۴
کتاب البسیط فی الفقه ۴۲۵
کتاب بشارات المؤمن ۴۰۷
کتاب بشر بن مروان بن الحکم ۱۶۹
کتاب بشر بن معتمر فی متشابه القران ۶۵
کتاب بشر المهلبی و بسبامسه ۵۴۴
کتاب بشر و هند ۵۴۳
کتاب البصائره ۳۹۳
کتاب البصره ۹۳-۱۸۵
کتاب البصرة و فتوحها ۱۷۱
کتاب بطرانوس ۶۳۶
کتاب بطوربن نوح ۶۳۵
کتاب البعث والنشور ۴۲۲

کتاب بعض ما خالف فیه الشافعی العراقین فی احکام القران ۳۸۴
کتاب البعید ۶۳۹
کتاب البغاء ۲۵۱
کتاب البغاء ولذاته ۲۵۲
کتاب البغال ۲۰۶
کتاب بغداد ۲۴۲
کتاب البقاء والفنا ۳۱۸
کتاب البکر ۱۷۰
کتاب البکرة ۹۳
کتاب البلاد و الزرع والنبات والنحل و انواع الشجر ۱۲۳
کتاب البلاغ الاول ۳۵۳
کتاب البلاغ الثانی ۳۵۳
کتاب البلاغ الثالث ۳۵۳
کتاب البلاغ الرابع ۳۵۳
کتاب البلاغ الخامس ۳۵۳
کتاب البلاغ السادس ۳۵۳
کتاب البلاغ السابع ۳۵۳
کتاب البلاغة ۶۳۸
کتاب البلاغة والخطابة ۲۴۸
کتاب بلال الخارجی ۱۵۷
کتاب بلیل ۵۵۶
کتاب البلدان ۱۳۲-۳۰۸-۴۰۵
کتاب البلدان احمد ۴۰۵
کتاب البلدان الکبیر ۱۶۳-۱۸۶
کتاب البلدان الصغیر ۱۶۳-۱۸۶
کتاب بلع السیف والقضیب والحصی والسبح واکل الصابون والزجاج والحیلة فی ذلک ۵۵۳
کتاب البلغم ۵۲۶
کتاب بلقیس ملکة مصر ۶۳۵
کتاب البلورة ۶۳۹
کتاب البلوغ ۶۴۲
کتاب بلوغ الرشد ۳۸۸
کتاب بلوهر وبوداسف ۱۹۶-۲۷۲
کتاب البله ۹۳
کتاب بناء الکلام ۱۲۱
کتاب بناء الکعبه ۱۷۳
کتاب بنو موسی فی الفرسطون ۴۸۹
کتاب بنی الحارث بن فهر ۱۶۴
کتاب بنی عامر بن لوی ۱۶۴
کتاب بنی محارب بن فهر ۱۶۴
کتاب بنی ناجیه والحریث بن راشد و مصقلة بن هبیره ۱۷۰
کتاب بنی نوفل بن عبدمناف ۱۶۴
کتاب بنیان دخت ۵۵۶
کتاب بنیان نفس ۵۵۶
کتاب البواسیر وعللها وعلاجها ۵۲۸
کتاب بوسماس وفلوس[1] ۵۴۱
کتاب بوداسف وبلوهر ۵۴۲
کتاب بوداسف ۵۴۲
کتاب البول ۵۲۲-۶۳۸
کتاب بولس السلیح ۳۹
کتاب البهجة ۱۴۴
کتاب بهرام دخت فی الباه ۵۵۶
کتاب بهرام ونرسی ۵۴۱
کتاب البهی ۱۱۴
کتاب البیان عن حقیقة الانسان ۳۶۶


۱ــ درمتن بی نقطه بود. ولی ما انرا درحرف ب جای دادیم .

کتاب البیان وتقویم اللسان ۲۱۲
کتاب البیان ۲۲-۳۶-۶۳۷
کتاب البیان والتبیین ۳۰۷
کتاب البیان لاحکام الفرائض ۳۹۵
کتاب البیان عن اسماء الله حل اسمه ۳۱۳
کتاب البیان عن بعض الشعر مع فصاحة القران ۶۵
کتاب البیان فی دلائل الاعلام علی اصول الاحکام ۳۹۳
کتاب بیان المشکل علی برغوث ۳۱۲
کتاب بیت مال السرور ۲۴۴
کتاب ببدپا فی الحکمه ۵۴۲
کتاب البیض ۶۳۸-۶۴۲
کتاب البیض الثانی ۶۳۸
کتاب البیطرة ۵۵۸
کتاب البیطرة للخمینی ۵۵۸
کتاب البیطرة للروم ۵۵۸
کتاب البیطرة للفرس ۵۵۸
کتاب بیع امهات الاولاد ۳۶۰
کتاب بین فیه بطریق تعلیمی ومذهب هندسی انه لیس فی خارج کرة الکواکب الثابتة کرة تاسعه ۴۸۹
کتاب البیوتات ۱۷۲-۱۷۷
کتاب بیوتات ربیعه ۱۶۱
کتاب بیوتات قریش ۱۶۱-۱۶۷
کتاب بیوتات العرب ۹۳-۹۵-۱۶۷-۱۸۷
کتاب بیوتات الیمن ۱۶۲
کتاب البیوع ۳۶۲-۳۷۷-۳۸۸-۳۹۸
[redacted]

ت

کتاب التاج ۹۳-۳۱۷-۶۳۸
کتاب التاج فی سیرة انوشروان ۱۹۶
کتاب التاج وماتفائلت فیه ملوکهم ۵۴۱
کتاب تاخیر المعرفة ۲۵۰
کتاب تادیب الاحداث ۴۴۹
کتاب التاریخ ۵۷-۱۳۸-۱۵۴-۱۶۳-۱۸۵-۱۸۷-۲۰۴-۲۰۵-۲۱۲-۲۸۵-۳۷۰-۴۰۵-۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۵-۴۴۷-۴۹۳-۵۳۵
کتاب التاریخ ابن معین ۴۲۰
کتاب التاریخ ابوعبدالله ۴۱۹
کتاب تاریخ اخبار الخلفاء ۱۶۳
کتاب تاریخ اسماعیل الخطبی ۲۸۶
کتاب تاریخ الاطباء ۵۰۹-۵۳۰
کتاب تاریخ الاشراف الکبیر ۱۶۷
کتاب تاریخ الاشراف الصغیر ۱۶۷
کتاب تاریخ الاوسط ۴۱۹
کتاب تاریخ اعمار الخلفا ۱۷۰
کتاب تاریخ آی القران لتایید کتب السلطان ۲۴۸
کتاب تاریخ الخلفاء ۱۶۷-۱۷۰-۱۷۶
کتاب تاریخ الروم ۵۴۳
کتاب تاریخ الزمنی والعرجان والمرضی والعمیان ۴۲۲
کتاب تاریخ سامرة الام [redacted]
کتاب التاریخ الصغیر ۴۱۹

کتاب تاریخ العجم و بنی امیه ۱۶۷
کتاب التاریخ علی السنین ۱۶۷
کتاب تاریخ الفقهاء ۱۶۵
کتاب التاریخ فی اخبار الامم من العرب والعجم ۲۵۴
کتاب التاریخ الکبیر ۱۶۵-۱۱۹
کتاب التاریخ واخبار الکتاب ۲۱۱
کتاب تاریخ واسط ۲۸۶
کتاب التاریخ والمغازی والمبعث ۱۶۵
کتاب تاریخ یحیی بن ابی بکیر المصری ۲۸۶
کتاب التاویلات ۳۳۶
کتاب تاویل القران ۳۱۵
کتاب تاویل متشابه القران ۲۹۸
کتاب التباشیر ۴۱۰
کتاب التبصره ۴۰۴
کتاب التبصرة للمتعلمین ۴۳۱
کتاب التبویب ۶۴۱-۶۳۸
کتاب التبویب المستخرج ۳۷۲
کتاب التبیین عن اصول الدین ۳۳۹
کتاب تثبیت الاعراض ۲۹۶
کتاب تثبیت دلالة الاعراض ۳۱۵
کتاب تثبیت الرساله ۳۳۰
کتاب التثنیه والجمع ۱۴۰
کتاب التجارات ۴۰۷
کتاب التجارة ۳۶۲
کتاب التحاشی ۱۷۲
کتاب تحاویل سنی العالم ۴۹۶
کتاب تحاویل سنی العالم و الحکم علیها ۴۹۷
کتاب تحاویل سنی الموالید ۴۹۳-۴۹۸
کتاب التحت ۵۰۴
کتاب التحت فی الحساب الهندی ۵۰۳-۵۰۷
کتاب التحت الکبیر فی الحساب الهندی ۵۰۷
کتاب التحذیر ۴۰۵
کتاب التحری ۳۷۸
کتاب التحریش والاغراء ۳۸۴
کتاب تحریم الخمر ۳۸۸
کتاب تحریم المسکر ۳۹۸-۴۳۱
کتاب التحریم والتحلیل ۴۳۱
کتاب تحصین الاموال ۳۰۸
کتاب تحفة الطالب و بغیة الراغب ۳۶۵
کتاب تحفة الملوک ۵۲۷
کتاب تحفة الوامق ۱۵
کتاب التحکیم فی الله عزوجل ۴۳۱
کتاب التحلیل ۴۸۰
کتاب تحویل سنی العالم ۴۸۴-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۵
کتاب تحویل سنی العالم حسن بن خصیب ۴۹۵
کتاب تحویل سنی الموالید ۲۲۵-۴۸۲-۴۹۲-۴۹۶-۴۹۷
کتاب تحویل سنی الموالید ـ ماشاالله ۴۹۲
کتاب تحویل سنی الموالید ـ ابوسهل ۴۹۲
کتاب تخفیف الهمز ۹۵
کتاب التخمیر ۶۴۳
کتاب التخویف ۴۰۵
کتاب التدابیر ۶۴۲-۶۳۸
کتاب التدابیر الرائیة ۶۳۷

کتاب التدبیر ۳۲۸-۶۴۱-۶۴۲
کتاب التدبیر الایدان النحیفةالتی غلبت علیهالصفراء ۵۲۹
کتاب تدبیرالاصحاء ۵۱۷
کتاب تدبیر بقراطاللامراض الحاره ۵۱۹
کتاب تدبیرالشیخوخه ۵۲۰
کتاب التدبیرالملطف ۵۱۸
کتاب تدبیرالملك والسیاسة ۱۹۸
کتاب تدبیر منلایحضره طبیب ۵۱۹
کتاب تدبیرالناقه ۵۲۵
کتاب التدویر ۶۳۸
کتاب التذکرة ۱۰۸-۵۲۸
کتاب تذکرةالغریب فیالفقه ۴۳۱
کتاب التذکیر ۶۳۸
کتاب تذکیةالعقول ۲۵۰
کتاب تربیعالدائرة ۴۸۰
کتاب التربیع والتدویر ۳۰۸
کتاب الترتیب ۶۳۷-۶۴۱
کتاب ترتیباکلالفواکه ۵۳۴
کتاب ترتیبکتب ارسطالیس ۴۶۵
کتاب الترجمان فی معانیالشعر ۱۴۰
کتاب ترجمةکتابالفلاحة للروم ۲۸۵
کتاب ترجمة نوادر اهلالشرفیة و نوادر اوساطالناس و نوادرالسفلة والوضعاء ۵۶۰
کتاب الترغیب فیعلمالمغازیوغلطالرجال ۱۶۵
کتاب الترك [1] ۲۹۹
کتاب الترك ۳۳۶
کتاب ترکالاکفار ۳۹۹
کتاب ترکتلمراء فیالقران ۶۵
کتاب الترکیب ۴۸۰-۴۹۳-۶۳۸
کتاب ترکیبالادویه ۵۱۸
کتاب ترکیبالافلاك ۴۹۸
کتاب الترکیبالثانی ۶۳۸
کتاب الترنم ۲۴۱
کتاب ترویح الارواح و مفتاح السرور والافراح ۲۵۲
کتاب الترهیب ۴۰۵
کتاب الترياق ۵۲۰-۵۲۵
کتاب الترياق الیبیس ۵۱۹
کتاب تزرحالعروضی ۱۰۷
کتاب تزویج فاطمه ۳۴۶
کتاب تسبیعالدائرة ۴۸۰
کتاب التسلیم والزیارة ۲۲۰
کتاب التسمیته ۱۳۷
کتاب تسمیة اعضاءالانسان ۵۱۹
کتاب تسمیة اهلالاحداث ۲۹۶
کتاب تسمیةالخلفاء وکناهمواعمارهم ۱۷۰
کتاب تسمیةالذین یؤذونالنبی و تسمیة ـ المستهزئینالذین جعلوا القران عضنین ۱۶۹
کتاب تسمیةالفقهاء و المحدثین ۱۶۷
کتاب تسمیةمافیشعرامرؤالقیسمناسماء ـ الرجال و النساء وانسابهمواسماءالارضین ـ والجبال والمیاه ۱۶۳
کتاب تسمیةالمنافقین و من نزلالقران ـ فیه و من غیرهم ۱۶۹
کتاب تسمیة من بالحجاز مناحیاء العرب ۱۶۳
کتاب تسمیة من قال بتیاًاوقیل فیه ۱۶۳
کتاب تسمیة من قتلت بنو اسد ۹۴

(۱) در متن بی نقطه است ولی ما آنرا در حرف ت آوردیم

کتاب تسمیة من نقل من عاد وثمود والعمالیق وخیرهم وبنی اسرائیل من العرب وقصة الهجرتین و اسماء قبائلهم ۱۶۳
کتاب تسمیة ولد عبدالمطلب ۱۶۴
کتاب التسویة بین حدثنا و اخبرنا ۳۸۳
کتاب التسویة بین العرب والعجم ۱۳۱-۳۰۸
کتاب التسییرات ۴۹۲-۵۰۶
کتاب التسییرات فی الموالید ۴۹۲
کتاب تسییر الکواکب ۴۸۱
کتاب التسییرات و الشعاعات ۵۰۷
کتاب التشابه ۸۵-۳۲۳-۶۳۹
کتاب التشبیبات والطلب ۲۲۷
کتاب التشبیه ۳۱۴
کتاب التشبیهات ۲۳۰-۲۳۴
کتاب التشبیه و التمثیل ۴۹۳
کتاب التشریح ۵۱۸
کتاب تشریح الاحشاء ۵۲۱
کتاب تشریح الحیوان الحی ۵۱۸
کتاب تشریح الحیوان المیت ۵۱۸
کتاب تشریح الرحم ۵۱۸
کتاب التشوق الی الاوطان ۱۰۰
کتاب التصاریف ۱۳۷-۱۴۲
کتاب التصحیح ۶۳۹
کتاب التصحیحات ۶۴۲
کتاب تصحیح الاثار ۳۸۳
کتاب التصحیف ۲۳۰
کتاب تصحیف العلماء ۱۳۱
کتاب تصدیر الدرجات ۴۰۷
کتاب التصریف ۹۸-۱۰۲-۱۰۸-۱۴۲-۶۳۸
کتاب التصریف محمد بن رستم ۱۰۲
کتاب التصعید والتقطیر ۶۴۲
کتاب التصغیر ۱۱۰-۱۲۵
کتاب تصویب علی فی تحکیم الحکمین ۳۰۸
کتاب تضاعیف بیوت الشطرنج ۵۰۳
کتاب تطهیر الثیاب ۳۶۳
کتاب التعازی ۱۰۱-۱۷۳
کتاب التعاقب فی العربیة ۱۴۶
کتاب تعبیر الرؤیا ۵۶۰
کتاب تعبیر الرؤیا فیریابی ۵۶۰
کتاب تعبیر الرؤیا ابن قتیبه ۵۶۰
کتاب تعبیر الرؤیا علی مذاهب اهل البیت ۵۶۰
کتاب تعبیر الرؤیا لاهل البیت ۵۶۰
کتاب تعبیة الحروب واداب الاساوره وکیف کانت ملوك الفرس تولی الاربعة الثغور من الشرق والغرب و الجنوب والشمال ۵۵۷
کتاب تعدیل الکواکب ۴۹۶
کتاب التعدیل والتجویز ۲۹۹-۳۰۱-۳۳۶
کتاب تعرف علل الاعضاء الباطنه ۵۱۷
کتاب التعریس بالخطبه ۳۸۸
کتاب تعریف المرء عیوب نفسه ۵۱۹
کتاب التعلیقات ۶۴۲-۶۴۳
کتاب التعلیق فی الفقه والمسائل ۳۹۶
کتاب التعلیم ۳۰۱
کتاب تعلیم بعض المؤمرات ۲۲۴
کتاب التفسیر ۲۹۵-۳۵۹-۳۶۱-۴۰۶-۴۰۸-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۵-۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲-۴۲۵-۶۳۹

کتاب التفسیر ابن‌ایوب ۴۲۱
کتاب التفسیر ابوشیبه ۴۱۷
کتاب التفسیر ابن‌حنبل ۴۱۷
کتاب التفسیر فیریابی ۴۱۷
کتاب التفسیر عبدالوهاب ۴۱۶
کتاب التفسیر حسن‌بن محبوب ۴۰۶
کتاب التفسیر[۱] ابن‌ثعلب ۵۹
کتاب التفسیر ابی‌بکر الاصم ۵۹
کتاب التفسیر ابی‌حمزه ۵۹
کتاب التفسیر ابی‌شیبه ۵۹
کتاب التفسیر الصغیر ۳۶۱
کتاب تفسیر ابن ابی‌نعیم ۵۹
کتاب تفسیر ابی‌بکر الاصم ۵۹
کتاب تفسیر ابی‌بکر بن ابوالثلج ۵۹
کتاب تفسیر ابوبکر بن ابوشیبه ۵۹
کتاب تفسیر ابی‌جعفر الطبری ۵۹
کتاب تفسیر ابی‌رجا ۵۹
کتاب تفسیر ابی‌سعید الاشج ۵۹
کتاب تفسیر ابی کریمه یحیی‌بن‌مهلب ۵۹
کتاب تفسیر احکام داود ۳۹
کتاب التفسیر ـ الارثماطبقی ۵۰۷
کتاب تفسیر اسماءالشعراء ۱۲۸
کتاب تفسیر اسماعیل‌بن‌زیاد ۵۹
کتاب تفسیر اشعیاء ۳۹
کتاب تفسیر اقلیدس ۵۰۴–۵۰۷
کتاب تفسیر الامثال ۱۱۷
کتاب تفسیر ایساغوجی مشروح ۴۷۷
کتاب تفسیر ایساغوجی مختصر ۴۷۷
کتاب تفسیر تفسیر کتاب جالینوس لفصول بقراط ۵۳۴
کتاب تفسیر التوراة ۳۹
کتاب تفسیر الثانی‌من کتب ارسطالیس ۵۱۹
کتاب‌تفسیر الثلاث مقالات‌الاواخرمن‌تفسیر ثامسطیوس ۴۷۵
کتاب تفسیر الحسن‌بن‌ابی‌الحسن ۵۹
کتاب تفسیر الحسن‌بن واقد ۵۹
کتاب تفسیر الحماسه ۱۴۵
کتاب تفسیر الخمسمائةآیه ۳۳۴
کتاب تفسیر داودبن ابی‌هند ۵۹
کتاب تفسیر الرؤیا ۲۵۰–۴۰۵–۴۶۵
کتاب التفسیر ـ زیدبن اسلم ۵۹
کتاب تفسیر السبع ۱۰۷
کتاب تفسیر السبع‌الجاهلیات‌بغریبها ۱۳۹
کتاب تفسیر السدی ۵۹
کتاب تفسیر ـ سعیدبن بشیر ۵۹
کتاب تفسیر ـ سعیدبن جبیر ۵۹
کتاب تفسیر السفر الثالث من‌النصف الاخر من‌التوراة ۳۰۹
کتاب تفسیر سفیان‌بن‌عیینه ۵۹
کتاب تفسیر سیدبن داود ۵۹
کتاب تفسیر الشروط ۳۷۹
کتاب تفسیر الشئی ۱۰۷
کتاب تفسیر شیبان‌بن‌عبدالرحمن ۵۹
کتاب تفسیر صور کتاب‌السماء والعالم ۲۲۹
کتاب تفسیر عکرمه ۵۹
کتاب التفسیر عن‌الحسن ۲۹۴


[۱] این تفسیر برقم ۵۹ طاش... عن‌الحسن البصری ... و ابن‌ندیم خواه‌
سته است

فهرستی از کتابهای تفسیر مندرجه دراین کتاب را نیز بدان عنوان آورده‌ایم.

کتاب تفسیر الغریب ۱۲۱
کتاب تفسیر قاطیغوریاس ۴۷۳
کتاب تفسیر القران ۱۶۱-۳۰۰-۳۱۳-۳۱۴-۴۰۸
کتاب تفسیر قطعة من کتاب الاخلاق لارسطالیس ۴۷۴
کتاب تفسیر قصیدة شبل بن عرزه ۱۰۷
کتاب تفسیر قل هو الله احد ۳۵۸
کتاب التفسیر الکبیر ۵۸-۳۶۱
کتاب تفسیر کتاب ابرخس فی الجبر ۵۰۶
کتاب تفسیر اقلیدس ۴۸۹
کتاب تفسیر کتاب الاربعة لبطلمیوس ۵۰۰
کتاب تفسیر کتاب ایوب ۳۹
کتاب تفسیر کتاب بطلمیوس فی تسطیح الکرة ۴۸۴
کتاب تفسیر کتاب الخوارزمی فی الجبر والمقابله ۵۰۶
کتاب تفسیر کتاب ذیوفنطس فی الجبر ۵۰۶
کتاب تفسیر کتاب طوبیقا لارسطالیس ۴۷۵
کتاب تفسیر کتاب فلوطرخس فی تفسیر کتاب طیماوس ۵۳۳
کتاب تفسیر کلام ارسطالیس فی الهاله وقوس قزح ۴۶۳
کتاب تفسیر الکلبی ۵۹
کتاب تفسیر ما قاله الشیاطین لسلیمان بن داود وما اخذ علیهم من العهود ۵۵۰
کتاب تفسیر محمد بن ابی بکر ۵۹
کتاب تفسیر محمد بن ثور ۵۹
کتاب تفسیر محمد بن علی بن جنی ۵۹
کتاب تفسیر مراثی الثلاثة والقصیدة الرائیة للشریف الرضی ۱۴۶
کتاب التفسیر - مروزی ۴۱۶
کتاب تفسیر المسند ۹۱
کتاب تفسیر معانی القران ۹۱
کتاب تفسیر المفضلیات ۱۰۷
کتاب تفسیر - مقاتل بن حیان ۵۹
کتاب تفسیر - مقاتل بن سلیمان ۵۹
کتاب تفسیر المقالة الاولی من کتاب بطلمیوس فی القضاء علی النجوم ۴۸۱
کتاب تفسیر المقالة العاشرة من اقلیدس ۴۸۴
کتاب تفسیر المقاله العاشرة فی السیر ۴۶۱
کتاب تفسیر مقصورة ابی بکر بن درید ۱۳۹
کتاب تفسیر المنامات من النجوم ۴۹۷
کتاب تفسیر النکت ۳۹
کتاب تفسیر نهشل ۵۹
کتاب تفسیر وکیع بن جراح ۵۹
کتاب التفسیر - هروی ۴۱۶
کتاب تفسیر هیثم بن بشیر ۵۹
کتاب تفسیر یعقوب الدورقی ۵۹

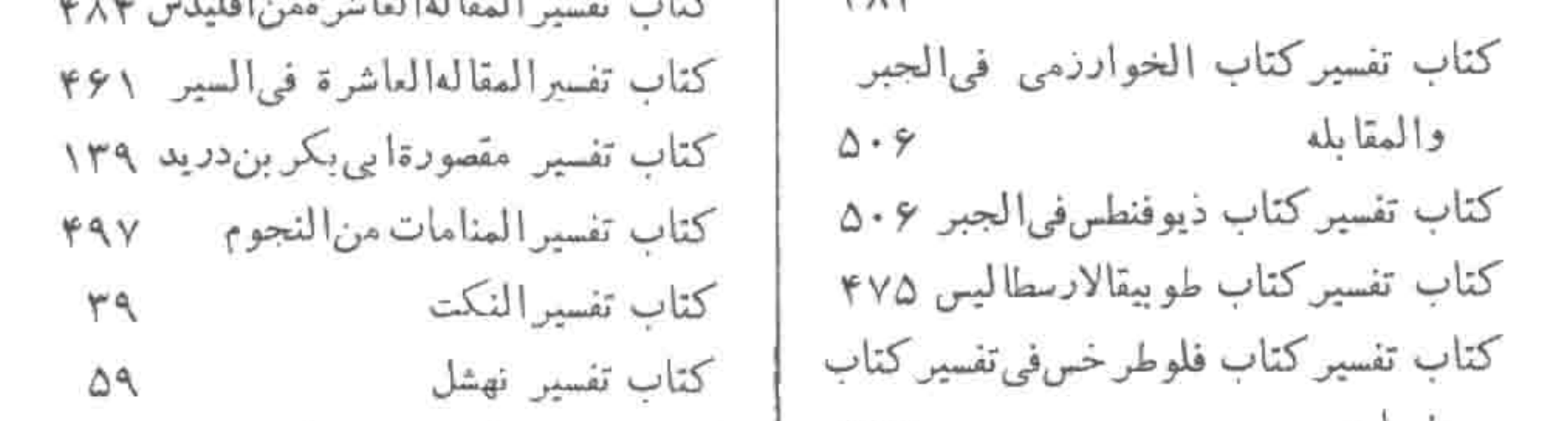

کتاب تفسیر ما قاله الشیاطین لسلیمان بن ... کتاب فرق والدرار ۱۲۱

کتاب تفضیل ذی‌الحجة ۱۸۹
کتاب تفضیل‌السنان ۲۴۹
کتاب تفضیل‌الشعراء بعضهم علی‌بعض ۱۷۲
کتاب تفضیل الشعروالرد علی‌من‌یحرمه و نیقضه ۲۳۴
کتاب التفقیه ۱۳۱–۲۸۵
کتب‌التفکر والاعتبار ۳۰۸–۳۴۵
کتاب‌التفلیس ۳۹۸
کتاب‌التفهم وحرکات اهل‌الجنة ۲۹۶
کتاب تقاسیم علل‌العین ۵۲۵
کتاب‌تقدمة‌المعرفة ۵۱۴–۵۱۸–۵۲۴–۶۳۸
کتاب تقدیر ۲۹۹
کتاب‌التقدیم والتاخیر ۳۳۱
کتاب التقریب بین‌المزنی والشافعی ۳۹۲
کتاب‌التقریب فی‌کشف‌الغریب ۵۷
کتاب تقسیم الامراض واسبابها و علاجاتها علی‌الشرح ۵۳۳
کتاب التقسیم والتشجیر ۵۳۳
کتاب تقطیع کردجات‌الجیب ۴۹۸
کتاب التقوی ۳۴۶
کتاب تقویم‌الالسنه ۱۴۵
کتاب‌التقیة ۳۶۲–۴۰۶
کتاب التکویر ۶۳۸
کتاب التلاویح ۵۶۲
کتاب تلخیصه‌لکتاب‌العلل والامراض ۵۳۳
کتاب تلخیصه‌لکتاب‌المواضع‌الالمة ۵۳۳
کتاب تلقیح‌العقول ۲۲۰
کتاب التلقین ۱۴۶
کتاب التلمیع ۶۳۸
کتاب تلیین‌الحجارة ۶۳۸
کتاب التماثیل ۵۵۲
کتاب التماثیل فی‌تباشیرالسرور ۳۳۰
کتاب التمام ۶۳۹
کتاب التمام لاشعارالهذیل ۱۴۶
کتاب التمثیل ۳۰۸
کتاب التمنی ۱۷۳
کتاب التمویه ۶۴۲
کتاب التمویه نقض‌کتاب حنص ۳۱۲
کتاب التمیز ۶۳۹
کتاب التمیمی‌والتمیمیة‌الذین‌تعاهدوا ۵۴۴
کتاب‌التناحر[1] ۳۹۸
کتاب تناقض‌الحدیث ۳۱۴
کتاب التنبیه ۱۹۸
کتاب تنبیه‌الساهی بالعلم‌الالهی ۳۶۴
کتاب التنبیه علی‌حروف‌المصحف ۲۳۰
کتاب التنبیه فی‌الامامة ۳۳۰
کتاب التنزیل ۳۶۳–۴۲۰
کتاب التننغم ۳۰۱
کتاب تنقیص‌اللحم ۵۱۹
کتاب تنمیق‌الاخبار ۹۹
کتاب التنویع ۱۲۸
کتاب التوابع ۳۴۶
کتاب التوابین وعین‌الورده ۱۷۹
کتاب التواضع حدیث ۳۴۷
کتاب التوبة ۲۹۳–۳۴۷
کتاب توبةبن مضرس ۱۷۰
کتاب توبه ولیلی ۵۴۳


۱ــ در متن نقطه ندارد .

کتاب التوحید ۲۷۰-۲۹۳-۲۹۹-۳۰۰-
۳۰۱-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۶-۳۲۸-۳۳۳-
۳۳۶-۳۴۱-۳۴۲-۳۵۸
کتاب التوحید اباضی ۳۴۱
کتاب التوحیدعلی اصناف المشبهه والجهمیة
والرافضه ۳۰۳
کتاب التوحید و اقاویل الفلاسفة فی ذلك
۲۴۳
کتاب التوحید وحدث العلل ۳۳۱
کتاب التوحید والرد علی الغلات و طوائف
الشیع ۳۴۱
کتاب التوحید و قوله فی النفس والعقل و
الجوهر والعرض ۴۴۹
التورات ۳۸
کتاب التوسط بین الاخفش وثعلب فی معانی
القران واختیار ابی محمد فی ذلك ۱۰۷
کتاب التوسط بین ثعلب والاخفش فی المعانی
۶۰
کتاب التوسط فی الصناعه ۶۳۹
کتاب التوشیح والترشیح فی بعض الثنویة
بین الشعوبیه ۲۲۵
کتاب توقشتل ۵۳۶
کتاب توفیل فی الصنعة ۶۳۶
کتاب التوقف ۶۳۹
کتاب التوکل ۳۴۸
کتاب التوکید ۳۴۶
کتاب التولد ۲۹۹
کتاب تولد الحصاة ۵۲۵
کتاب التولد علی النظام ۲۹۸
کتاب تولد النار بین الحجرین ۵۲۵
کتاب التولید علی النظام ۲۹۶
کتاب التوهم فی الامراض والعلل ۵۳۶
کتاب التهانی ۲۲۰
کتاب التهانی والتعازی ۲۲۷
کتاب تهذیب الاثار ۴۲۵
کتاب تهذیب البلاغة ۲۱۷
کتاب تهذیب الطبع ۲۲۶
کتاب تهذیب الفصاحة ۲۲۷
کتاب الیتمم ۳۶۳-۴۲۱


ث


کتاب ثابت الضریر ۴۰۳
الکتاب الثالث فی المسائل ۴۹۲
الکتاب الثالث فی الهیلاج والکدخدا ۴۸۳
کتاب الثالوجیا ۴۶۱
الکتاب الثانی علی دفع التدبیر ۴۹۲
الکتاب الثانی فی التزویج والاولاد ۴۸۳
کتاب ثبیلب ۵۵۶
کتاب ثعله وعفره ۱۹۸
کتاب ثعز الهند ۱۷۱
کتاب الثقه[1] ۶۳۹
کتاب الثقة بصحة العلم ۶۳۹
کتاب الثقة فی الصنعة ۶۴۰
کتاب الثقل والخفة ۴۸۰
کتاب الثقلاء ۲۵۰
کتاب ثلث ۴۸۹
کتاب الثلاثین کلمه ۶۳۸


۱ــ در متن نقطه ندارد واحسانا آنرا در حرف ث آوردیم.

کتاب الثلاثین مسئله الغریبه ۵۰۴
کتاب الثمانیة الابواب ۳۲۸
کتاب الثمانیة عشر مسئلة ۴۶۱
کتاب الثمره ۴۸۳
کتاب الثواب و العقاب ۳۳۶

ج

کتاب الجاروف ۶۴۰
کتاب الجاروف فی تکافوء الادله ۳۱۶
کتاب الجاریة و مولاها و عبیدالله بن معمر ۵۴۵
کتاب جاماسب فی الصنعة ۶۳۶
کتاب الجامع ۷۳-۱۰۱-۳۵۴-۳۸۰-۳۸۱-۴۰۴-۴۰۶-۵۰۳-۶۴۳
کتاب جامع الآثار ۴۰۴
کتاب الجامع- براتیات ۶۴۳
کتاب جامع التاویل لمحکم التنزیل علی مذهب المعتزله ۲۲۵
کتاب جامع الحماقات واصل الرقاعات ۲۵۲
کتاب جامع الدعاء ۲۱۲
کتاب جامع الرسائل ۲۲۵
کتاب جامع رسائله ۲۲۵
کتاب الجامع الصغیر ۳۲۴-۳۴۷-۳۷۸-۳۹۴-۴۳۰
کتاب جامع العلم ۳۵۹
کتاب الجامع علی الرافضه ۳۱۳
کتاب جامع الفرائض ۳۷۲
کتاب جامع الفقه ۳۳۳-۳۶۱-۴۲۷
کتاب جامع الفقه مسقطی ۴۲۷
کتاب الجامع فی اشعار المدلفین ۲۵۳
کتاب الجامع فی اصول الفقه ۴۳۱
کتاب الجامع فی الحساب ۵۰۳-۵۰۴
کتاب الجامع فی الحساب اصطخری ۵۰۴
کتاب الجامع فی الشعراء و اخبارهم ۲۴۲
کتاب الجامع فی الغناء ۱۹۱
کتاب الجامع فی الفقه ۳۳۳-۳۶۰-۳۹۱-۴۰۸-۴۳۱
کتاب الجامع فی النحو ۱۰۲-۱۳۴-۱۴۲
کتاب الجامع فی النیرنجات والخواص ۵۵۳
کتاب الجامع الکبیر ۳۲۴-۳۷۸-۳۹۴-۴۱۲-۵۰۷
کتاب الجامع الکبیر فی الفقه ۴۳۰
کتاب الجامع الکبیر فی الفقه قرطلوسی ۴۳۰
کتاب جامع اللغة ۱۳۹
کتاب جامع النحو ۱۳۱-۱۳۹-۱۴۳
کتاب جامع النحو الصغیر ۱۳۱
کتاب الجبابره ۵۹۸
کتاب الجبر والمقابله ۱۳۲-۴۹۳-۴۹۴-۵۰۳
کتاب الجبر والمقابله مصیصی ۵۰۳
کتاب الجحیم الاعظم ۶۴۲
کتاب الجد ۱۹۷
کتاب جداول زیج بطلیموس المعروف بالقانون المسیر ۴۸۳
کتاب الجدری والحصبة ۵۳۳
کتاب جدول الحکمه ۴۰۵
کتاب الجراحات ۵۲۰

کتاب جراح العمد ۳۸۸
کتاب الجراد ۹۶-۱۴۰
کتاب جرم الشمس والقمر ۴۸۶
کتاب الجرهمية وتوكيل النعم ۱۹۸
کتاب جرير بن عبدالله الازدی السجستانی ۴۰۳
کتاب جزاء المحارب ۳۶۲
کتاب الجزء الذی لایتجزی ۴۶۱
کتاب الجزء الذی لایتجزی والقول بالاعراض والجوهر ۳۰۲
کتاب الجزء ۳۰۰-۴۸۹
کتاب جزافات الخطاء ۳۶۲
کتاب الجزور ۱۶۲
کتاب الجزية ۳۸۸-۳۹۸
کتاب الجزية والخراج ۳۶۲
کتاب جزيرة العرب ۹۶
کتاب جعفر بن حرب المعتزلی ۶۳
کتاب جغرافيا فی المعمورة من الارض و صفة الارض ۴۸۳
کتاب الجفر الهندی ۴۹۸
کتاب جفوة خالد ۹۳
کتاب جلاء الحزن ۲۱۵
کتاب جلاء الشبه ۱۲۳
کتاب جلبذه ۵۵۶
کتاب الجلجل الصياح ۴۸۶
کتاب جلد الشارب ۳۶۲
کتاب الجلساء والمجالسه ۴۷۳
کتاب الجلساء والندماء ۲۴۷
کتاب الجليس والانيس ۴۲۹
کتاب جلی المداخل ۱۲۸
کتاب جماهير القبائل ۸۴
کتاب الجمع ۶۳۸
کتاب الجمع بين الصلوتين ۳۶۲
کتاب جمع فيه اخبار الحله ۲۱۶
کتاب جمع فيه ماغلق عنه فی غريب القران ۲۲۹
کتاب الجمع والتثينه فی القران ۱۱۴
کتاب الجمع والتثينه ۹۴-۹۵
کتاب الجمع والتفريق ۱۳۲-۴۹۴-۵۰۳-۵۰۴
کتاب الجمع والتفريق سنان بن فتح ۵۰۳
کتاب الجمعه ۳۱۴-۳۸۸-۳۹۸
کتاب الجمل ۱۰۵-۱۵۷-۱۵۸-۱۶۵-۱۷۰-۱۷۹-۱۸۱-۱۹۷-۳۱۸-۴۰۵-۴۱۷
کتاب جمل الاصول ۱۰۵
کتاب جمل اصول التصريف ۱۴۶
کتاب جمل التاريخ ۲۲۵
کتاب الجمل فی النحو ۱۴۱
کتاب جمل قول اهل الحق ۳۱۲
کتاب جمل معانی انا لوطيقا الاولی الی تمام القياسات الحملية ۵۳۲
کتاب جمل معانی قاطيغورياس ۵۳۲
کتاب جمل النور والحياة والارواح ۳۵۸
کتاب الجمل وخط مسير عايشه وعلی ۱۵۸
کتاب الجمل وصفين ۹۳
کتاب الجمهرة ۱۶۴-۴۹۷
کتاب جمهرة انساب الفرس والنوافل ۲۴۵
کتاب جمهرة الملوك ۳۰۸
کتاب جمهرة نسب بنی هاشم ۲۴۲
کتاب الجمهرة فی علم اللغة ۱۰۴

کتاب جمهرة ولدالحرب بن کعب واخبارهم فی الجاهلیة ۱۷۴
کتاب جمیل وثبینه ۵۴۳
کتاب الجن ۱۶۲
کتاب الجنائز ۳۶۲-۳۷۱-۳۸۸-۳۹۸
کتاب جنایات العبید والجنایة علیهم ۳۶۲
کتاب جنایة العجم ۳۶۲
کتاب جنایات المدبر والمکاتب ۳۷۸
کتاب الجنة والنار ۳۶۲
کتاب الجنین ۳۹۸
کتاب الجوابات ۱۷۳-۲۹۹
کتاب جوابات اهل الیقین ۳۴۷
کتاب الجوابات فی القران ۳۳۴
کتاب جوابات القران ۶۰
کتاب جوابات کتاب المعرفة ۳۰۸
کتاب جوابات لمسائل عیسی ابن اسید ۴۹۰
کتاب جوابات مسائل مسئل عنها ۵۳۵
کتاب جوابات مسائل وردت من عدة بلدان ۳۶۳
کتاب الجوابات المسکنه ۲۴۴-۲۵۰
کتاب جواب رسالة ابی علی بن المنیر الزیادی ۲۲۹
کتاب الجواب عن مسئلة الشیخ ابی محمد الرامهرمزی ۳۲۵
کتاب جواب القاسانی ۳۹۲
کتاب جواب القبائی ۲۹۶
کتاب جواب قسطنطین عن الرشید ۱۹۹
کتاب جواب المسکت ۱۰۲
کتاب جواب المعنت ۲۲۴
کتاب جواب ملک البرغز فیما سئل عنه من امور الاسلام والتوحید ۱۹۱
کتاب جوابه فی قدم العالم ۲۲۹
کتاب الجواد الفیاح ۲۸۶
کتاب الجوارج ۵۵۹
کتاب الجوارح والصیدیها ۴۷۳
کتاب الجوارح والصید ۱۹۱
کتاب الجوارح واللعب بها ۵۵۹
کتاب الجواری ۳۰۸
کتاب الجواری الحبائب ۵۵۷
کتاب جواز الصلوة بالفارسیة ۳۸۵
کتاب الجوامع ۳۷۷
کتاب جوامع الجامع ۵۰۳
کتاب جوامع العروض ۱۰۷
کتاب جوامع کلیله ودمنه ۱۹۶
کتاب الجوامع فی الحساب ۵۰۴
کتاب جوامعه لکتاب جالینوس فی الادویة المفرده ۴۹۰
کتاب الجواهر ۱۳۱-۱۷۳-۲۴۲-۲۴۶
کتاب جواهر الاخبار ۱۸۷
کتاب الجواهر العالیه ۴۶۱
کتاب الجواهر الکبیر ۶۳۸
کتاب جواهر الکلام ۲۳۴
کتاب الجواهر والاعراض ۲۹۶-۳۰۰
کتاب الجود والکرم ۳۴۶
کتاب الجوهر واصنافه ۵۶۲
کتاب الجهاد ۳۶۲-۳۷۱-۳۹۸
کتاب الجیم ۹۱


ح


کتاب الحاجة الی النبض ۵۱۸
کتاب الحاجة الی النفس ۵۱۸
کتاب الحاسد والمحسود ۳۰۸

کتاب الحاصل فی العلم الالهی ۵۳۳
کتاب حافیه ابنة هاشم الکندی ۵۴۵
کتاب حانوت عطار ۳۰۸
کتاب الحاوی ۶۳۸
کتاب الحاوی فی علوم القران ۱۴۵-۲۴۰
کتاب الحاوی فی الفقه ۳۷۱
کتاب الحاوی ویسمی الجامع الحاصر لصناعة الطب ۵۳۲
کتاب الاجبار والمجوس فی العدل والتجویز ۳۱۰
کتاب حب الاوطان ۲۱۰
کتاب حبل مشق ۵۵۵
کتاب حبیب العطار ۱۶۳-۵۴۵
کتاب حبی وحلمه ۵۵۶
کتاب الحث علی الادب والصدق ۱۰۱
کتاب الحث علی تعلم الطب ۵۱۹
کتاب الحث علی تعلم الفلسفة ۴۶۵
کتاب الحث علی النکاح ۳۶۲
کتاب الحجاب ۲۳۱-۲۴۲
کتاب حجاج الاعور ۶۴
کتاب حجاج القران ۳۷۱
کتاب الحجج ۳۷۸-۳۸۰-۳۸۸-۴۱۰
کتاب الحجة ۲۹۶-۳۰۳-۳۹۹
کتاب حجة ابی بکر الصدیق ۱۶۹
کتاب حجة ارسطالیس فی التوحید ۴۶۲
کتاب الحجة علی اهل البدع ۳۰۳
کتاب الحجة علی الملحدین ۲۹۶
کتاب الحجة فی اثبات نبوة النبی ۲۷۰
کتاب الحجة فی الامامة ۳۶۰
کتاب الحجة للقراء السبعه ۱۰۸
کتاب الحجة والرسل ۳۱۳
کتاب الحجة والنبوة ۳۰۸
کتاب الحجر ۳۹۸-۶۴۱-۴۶۳
کتاب الحجر الاحمر ۳۱۸
کتاب الحجر الاسود ۳۱۸
کتاب الحجر الاصفر ۶۴۱
کتاب الحجر الحق الاعظم ۶۳۸
کتاب الحجر الطاهر ۶۴۳
کتاب حجر بن عدی ۲۴۶
کتاب الحجر والتفلیس ۱۲۰
کتاب حجد خسروا ۵۴۱
کتاب الحداد ۶۴
کتاب حد الاعراب ۱۴۰
کتاب حدائق القدس فی الاحکام التی اختارها لنفسه ۳۶۴
کتاب الحدث ۳۰۰-۴۱۶
کتاب حدث العالم ۳۳۱
کتاب حد الشارب ۳۶۲
کتاب الحد علی ابراهیم ۲۹۶
کتاب حد الفاعل والمفعول ۱۳۷
کتاب الحد فی الزنا ۳۶۲
کتاب حد القاذف ۳۶۲
کتاب حد النجده ۱۴۰
کتاب حد النحو ۱۲۵
کتاب حد المدیح ۱۴۰
کتاب حدوث الاشیاء ۲۷۰
کتاب الحدود ۹۳-۳۶۰-۳۶۲-۳۷۷-۳۷۹-۳۹۸
کتاب حدود اوائل الطبیعیات ۴۶۱
کتاب حدود الصلوة ۳۶۳
کتاب حدود الطیف الکبیر ۱۴۳

کتاب الحدود فی السرقه ۳۶۲
کتاب حدود منطق الهند ۵۴۲
کتاب الحدود والاشباه ۳۵۳
کتاب الحدود والعقود فی اصول الفقه ۴۲۷
کتاب الحدود وکری الدواب ۳۸۸
کتاب حدیث آدم و ولده ۱۶۲
کتاب حدیث الازارقه ۱۵۷
کتاب حدیث بیهس واخوته ۱۶۲
کتاب حدیث روشقباذ ۱۵۷
کتاب حدیث السمع والبصر ۵۶۰
کتاب الحدیث فی الزهد ۳۴۷
کتاب حدیثه ۵۵۵
کتاب حدیث یا حمیرا و مقتل ابن الاشعث ۱۵۷
کتاب حدیث الیأس والرجاء والمحاورة التی جرت بینهما ۵۶۰
کتاب الحراب السبعة ۵۶۲
کتاب الحراب واللصوص ۱۵۹
کتاب الحراث ۹۴
کتاب الحرارات ۶۳۵
کتاب حرافه وعشرق ۵۴۳
کتاب الحرب ۱۳۱
کتاب الحرب ـ ضمن کتاب عیون الاخبار ۱۳۱
کتاب حرب الاوس والخزرج ۱۶۵
کتاب حرب اللحم والسمك ۲۵۲
کتاب الحرب والقتال ۴۸۲
کتاب حرس الخلفاء ۱۶۷
کتاب الحرکات ۲۹۶ـ۳۰۰ـ۳۱۳
کتاب حرکاة اهل الجنه ۳۰۰
کتاب حرکات الصدر والرئه ۵۱۸
کتاب الحرکات المجهوله ۵۱۸
کتاب حرکة العضل ۵۱۸
کتاب الحرکة الفلك الاولی ۴۸۹
کتاب الحر والبرد والشمس والقمر والليل والنهار ۱۰۰
کتاب الحروف ۶۵ـ۱۰۲ـ۱۱۲ـ۱۱۶ـ۴۹۲
کتاب الحروف فی معانی القران الی طه ۱۰۱
کتاب حروف القران ۶۴ـ۱۳۳
کتاب حروف الکسائی ۵۳
کتاب الحروف ـ معروف بالالهیات ۴۵۹
کتاب الحره ۱۷۹
کتات حرة راقم ۱۷۱
کتاب حرة الریح ۵۵۵
کتاب الحرة والامه ۱۹۸
کتاب حزقیل ۳۹
کتاب الحزم والعزم ۳۰۸
کتاب حساب الاهله ۳۹۰
کتاب حساب الخطائین ۵۰۴
کتاب حساب الدور ۱۳۲ـ۳۹۳ـ۵۰۳ـ۵۰۴
کتاب حساب المکعبات ۵۰۳
کتاب حساب الوصایا ۳۷۸
کتاب الحساب الهندی ۴۹۴
کتاب الحسرات ۸۰
کتاب الحسن بن ابی الحسن فی نزول القران ۶۵
کتاب الحسن بن ابی الحسن فی العدد ۶۴
کتاب الحسن بن محبوب السراد ۴۰۳
کتاب حسن واللص لاسرائیلی ۵۴۵
کتاب الحس والمحسوس ۴۵۹ـ۴۶۰
کتاب الحس واللذة ۴۴۹
کتاب الحسن بن صبیح ۲۷۰

کتاب الحشائش ۵۲۳
کتاب الحشرات ۱۰۰-۱۱۹-۱۲۲
کتاب حشوارش ۳۹
کتاب حشوحشاءالجلیس ۲۱۵
کتاب الحصاة ۵۲۰
کتاب الحصحصه فی‌جلد عمیره ۲۵۰
کتاب الحصن النبهان والجنیه ۵۴۵
کتاب الحصی فی‌الکلی‌والمثانه ۵۳۳
کتاب حطمی‌الدلال ۵۵۶
کتاب حفرزمزم ۱۵۸-۱۸۱
کتاب الحفوف ۱۷۶
کتاب الحقائق ۱۳۷-۲۴۵
کتاب الحق‌المبین ۳۵۴
کتاب الحقن ۵۲۰-۵۲۴
کتاب الحق‌النیر ۳۵۴
کتاب حقوق‌الاخوان ۳۶۲
کتاب الحقیرالنافع ۶۴۳
کتاب الحقیقه ۶۳۹
کتاب‌الحکایة والمحکی ۱۳۱-۳۰۳
کتاب حکایة قول اصناف‌الیزیدیه ۳۰۸
کتاب حکایة قول‌معمر واحتجاجه فی‌المعانی ۳۱۸
کتاب الحکمة‌المصونه ۶۳۸
کتاب‌الحکمة ومنافعها ۱۹۸
کتاب حکمة هویسع بن‌سیری ۳۹
کتاب حکم‌الامثال ۱۳۱
کتاب الحکم بالظاهر ۳۸۹
کتاب الحکم بین‌اهل‌الذمة ۳۹۸
کتاب الحکم علی‌الاجتماعات والاستقبالات ۴۹۲
کتاب الحکم علی‌تارک‌الصلوة ۳۹۸
کتاب الحکم فی‌الساحروالساحرة ۳۸۹
کتاب حکم وخلد ۵۴۴
کتاب الحکومه ۶۳۸
کتاب الحکمین ۳۲۸-۵۱۵
کتاب الحکیم‌الناسك ۵۴۳
کتاب الحلاب واجراءالخیل ۱۸۷
کتاب الحلاثب والرهان ۱۷۴
کتاب الحلة ۹۵
کتاب حل‌شکوك اقلیدس ۴۸۴
کتاب الحلعتین ۲۵۰
کتاب حلف اسلم فی‌قریش ۱۶۱
کتاب حلف تمیم بعضها بعضاً ۱۵۹
کتاب حلف عبدالمطلب وخزاعه ۱۶۱
کتاب حلف‌الفضول وقصة‌الغزال ۱۶۱
کتاب حلف‌کلب وتمیم ۱۶۱
کتاب حلف‌کلب وتمیم و حلف ذهل وحلف طی‌واسد ۱۶۷
کتاب الحل‌والعقد ۶۴۲
کتاب الحلی ۱۳۴
کتاب حلی‌الاخبار ۱۹۱
کتاب حلی‌الخلفاء ۱۷۰
کتاب الحلی والحلل ۲۴۲
کتاب الحلم ۳۴۶
کتاب الحلم والرای ۱۴۰
کتاب حلم‌الهند ۱۹۶
کتاب الحلولات‌والربوطات‌والعقدوالادارات ۵۵۲
کتاب‌الحلول فی‌النحو ۱۱۵
کتاب حلیة‌الادباء ۲۴۹
کتاب الحمادین ۱۸۹
کتاب الحماسه ۱۳۵-۱۴۵-۲۲۶-۲۷۶

کتاب حماسةشعرالمحدثین ۲۸۳
کتاب الحمالین والحمالات ۹۳
کتاب الحمام ۹۳-۵۲۵-۵۲۶
کتاب الحمام ـ بوحنابن‌ماسویه ۵۲۶
کتاب حماالمدینه وجبالها واودیتها ۱۷۲
کتاب الحمایات ۵۱۷
کتاب الحمد والذم ۲۲۷
کتاب حمزه ۶۳-۶۶
کتاب حمزةبن حبیب ۶۳
کتاب حمزةبن عفیف فی‌سیرة ذی‌الیمینین ۵۶۰
کتاب الحمقی ۱۷۳
کتاب الحمیات ۵۲۶
کتاب حمیدبن‌قیس‌الهلالی ۶۳
کتاب الحمی‌الربع ۵۲۰
کتاب حناطوثی اباعی‌الکسلانی فی‌النواع الثانی‌من‌الطلسمات ۵۵۲
کتاب الحنفاء ۳۷
کتاب حنین‌الابل‌الی‌الاوطان ۸۶
کتاب الحنین‌الی‌الاوطان ۱۴۳-۲۲۷
کتاب الحوابین والتریاقات ۲۵۰
کتاب الحواری ۲۱۶
کتاب الحواریین ۳۹
کتاب الحواله ۳۷۸
کتاب الحوالة والضمان ۳۹۸
کتاب الحوامل ۴۷۷
کتاب الحوائج ۱۳۱
کتاب حوشب‌الاسدی ۵۵۶
کتاب حوشق ۵۵۶
کتاب الحوض‌والشفاعة وعذاب‌القبر ۲۹۶
کتاب الحیات ۹۳
کتاب حیاةالعرب و ماقبل‌فیها من‌الشعر ۸۷
کتاب الحیدة فیماجری بینه و بین بشر المریسی ۳۴۵
کتاب الحیرة ۱۶۳
کتاب الحیره و تسمیةالبیع والدیارات و نسب‌العباد ۱۶۳
کتاب الحیرة والصفوة ۴۰۵
کتاب الحیز الاول ۴۶۱
کتاب الحیض ۱۲۰-۳۶۲-۳۷۸-۳۹۷-۴۲۷
کتاب الحیل ۱۷۶-۲۰۰-۳۸۱-۴۸۹-۵۰۹-۶۴۱-۱۶۶-۱۷۳
کتاب حیلةالادباء ۱۰۱
کتاب حیلةالبرء ۵۱۷
کتاب الحیل‌الروحابیه ۴۸۴
کتاب الحیل للهرثمی‌الشعرائی ۵۵۸
کتاب حیله ومحاله ۹۴
کتاب الحیوان ۹۳-۱۷۲-۳۰۶-۴۵۹-۶۳۸
کتاب الحیوان‌الثانی ۶۳۸
کتاب الحیوان‌لارسطالیس ۴۷۶
کتاب الحیوان والاجناس ۴۰۵
کتاب الحی ۶۳۸
کتاب الحی والمیت ۱۰۷
کتاب الحیوة ۶۴۰
کتاب الحیوة والموت ۵۵۲

خ

کتاب الخاتم الرسل ۱۶۹
کتاب الخاص والعام ۳۱۸
کتاب خالد بن صفوان ۱۷۲
کتاب خالد بن عبدالله القسری و یوسف بن عمرو موت هشام و ولایة الولید ۱۵۷
کتاب خالد بن معدان ۶۴
کتاب الخالص ۶۳۸
الکتاب الخامس فی ابتداء الاعمال ۴۸۳
الکتاب الخامس فی الحدوث ۴۹۲
کتاب خبر ابنی بغیض ۹۳
کتاب خبر الافک ۱۶۹
کتاب خبر البراص ۹۳
کتاب خبر الحکم بن ابی العاص ۱۶۹
کتاب خبر خزاعه ۱۷۲
کتاب خبر الراویه ۹۳
کتاب خبر ضابی بن الحارث البرجمی ۱۷۰
کتاب خبر عبدالقیس ۹۳
کتاب خبر الضحاک ۱۶۲
کتاب خبر عمران بن حطان الخارجی ۱۷۲
کتاب خبر قیس بن ساعده و تفسیره ۱۰۷
کتاب خبر الملک العانی فی تدبیر المملکة و فی السیاسة ۲۴۲
کتاب خبر ملک لد ۵۴۳
کتاب خبر الموجب للعلم ۳۹۹
کتاب خبر الواحد ۳۸۰-۳۹۹
کتاب الخبز والجبن والزیتون ۲۵۲
کتاب خدای نامه ۵۴۱
کتاب خدای نامه فی السیر ۱۹۶
کتاب الخراج ۹۶-۱۶۷-۲۱۲-۲۱۵-۲۱۶-۲۲۳-۲۲۴-۳۰۳-۳۷۹-۳۹۸-۴۱۴
کتاب الخراج ابن عبدالکریم ۲۲۳
کتاب الخراج ابن بشار ۲۲۴
کتاب الخراج کلوادانی ۲۱۵
کتاب الخراج الکبیر ۲۲۴
کتاب الخراج محمد بن احمد ۲۲۴
کتاب الخراج للمهتدی ۳۸۱
کتاب الخراج المعروف ۲۱۶
کتاب خراسان ۹۳
کتاب الخرائط ۳۱۴
کتاب الخزرجی المحتال واسما ۵۴۵
کتاب الخریت بن راشد و بنی ناجیه ۱۵۷
کتاب خرء الطیر ۵۵۶
کتاب خزاعه و نزهه ۵۴۱
کتاب خزائن الخیرات معروف بالف المقطوع والف المألوف ۳۵۸
کتاب الخسف ۹۳
کتاب الخصال ۱۹۷-۲۴۷-۳۷۹
کتاب الخصال لولوئی ۳۷۹
کتاب الخصائص ۱۴۶
کتاب خصب البدن ۵۱۸
کتاب الخصب والقحط ۱۰۰
کتاب الخصوص والعموم ۳۹۱-۳۹۹
کتاب الخصوص والعموم فی الوعید ۳۰۳
کتاب خصومات الاشراف ۱۷۳
کتاب خصومة الحول والغور ۳۰۹
کتاب الخصمین ایهما یفلح ۴۸۳
کتاب خصی الخیل ۹۳

کتاب الخضابات و ذم المشیب ومدح الشباب ۲۴۴
کتاب خطاب المکاری لجاریة البقال ۲۵۱
کتاب الخطابه ۴۷۴
کتاب الخطائین ۵۰۳
کتاب الخطائین ابویوسف ۵۰۳
کتاب خطاء غرض الطبیب ۵۳۴
کتاب الخطب ۱۹۷
کتاب خطبته التی اخرج منها الراء ۲۹۳
کتاب خطبة واصل ۱۷۳
کتاب خطبة علی علیه السلام ۱۶۱
کتاب خطب علی ۱۶۹
کتاب خطب علی وکتبه الی عماله ۱۷۰
کتاب خطب النبی صلعم ۱۶۹
کتاب خطب المصرین مکه والمدینه ۱۶۷
کتاب خطب المنابر ۱۹۷
کتاب الخطب والبلاغه ۲۲۵
کتاب خطط الکوفه ۱۶۷
کتاب خطوط الکف والنظر فی الید ۵۵۷
کتاب الخطوط المتوازیه ۴۸۰
کتاب الخط والقلم ۱۲۴-۱۹۹
کتاب الخط والهجاء ۱۰۱
کتاب الخطیب فی التوحید والعدل ۲۹۳
کتاب الخفة والدك والقف ۵۵۳
کتاب الخفیف فی الفقه ۴۲۵
کتاب الکفایه ۵۰۳
کتاب الخلاص ۶۳۸
کتاب الخلاف بین اصحاب عاصم وحفص بن سلیمان ۵۷
کتاب الخلاف بین ابی عمرو والکسائی ۵۷
کتاب خلاف عبدالجبار الازدی و مقتله ۱۷۱
کتاب الخلع ۳۹۸-۵۲۰
کتاب الخلفاء ۱۵۶
کتاب خلف بن هشام ۶۳
کتاب خلف بن هشام البزار ۶۳
کتاب خلق الافعال ۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹
کتاب خلق افعال العباد ۴۱۹
کتاب خلق الانسان ۷۷-۷۸-۸۱-۸۵-۹۲-۹۳-۹۵-۱۰۰-۱۰۴-۱۱۲-۱۱۶-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۴-۱۲۶-۱۳۱-۱۳۳-۱۳۸-۱۴۳-۲۸۵
کتاب خلق الانسان والبیان ۳۵۸
کتاب الخلقه ۶۳۸
کتاب خلق خلائق القران والاعتبار ۳۵۸
کتاب خلق الخیل ۱۱۹
کتاب خلق الشئی ۳۰۰
کتاب خلق الفرس ۸۱-۹۰-۹۲-۹۵-۱۰۴-۱۱۸-۱۲۶-۱۴۳
کتاب خلق القران ۶۵-۳۰۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۸
کتاب خلیل ودعد[1] ۵۴۱
کتاب الخمائر ۶۴۲-۶۴۳
کتاب الخمائر الصغیر ۶۳۷
کتاب الخمائر الکبیر ۶۳۷
کتاب خمج ۵۵۵
کتاب الخمس ۳۶۳


۱ــ در متن نسخه خطی خلیل نقطه ندارد

کتاب خمس مقالات من کتاب نیقولاوس فی فلسفة ارسطالیس ۴۷۶
کتاب الخمس من قریش ۹۳
کتاب الخمسه ۴۸۳
کتاب خمسة عشر ۶۳۸
کتاب الخمیس ۳۶۱
کتاب الخنات ۳۹۸
کتاب خناق الرحم ۵۲۰
کتاب الخنثی والمفقود ۳۷۸
کتاب خواتیم الخلفاء ۱۶۷
کتاب الخواتیم السبعة ۵۶۲
کتاب الخوارج ۱۶۷-۱۷۰
کتاب خوارج البحرین والیمامه ۹۳
کتاب الخواص ۶۳۸
کتاب خواص الاشیاء ۵۳۳
کتاب خواص التلامیذ ۵۳۴
کتاب خواص المثلثات القائمة الزوایا ۴۸۰
کتاب الخواطر ۳۳۰
کتاب الخوف ۳۴۶-۳۴۷
کتاب الخبار المر ۵۳۳
کتاب الخیار والتخییر ۳۶۲
کتاب الخیال ۶۳۸
کتاب الخیل ۷۷-۸۱-۸۹-۹۳-۹۵-۹۶-۱۰۰-۱۱۵-۱۱۷-۱۳۱-۱۳۳-۱۶۲-۱۷۳-۱۸۹-۲۰۰-۲۴۳-۳۷۸
کتاب الخیلان ۵۵۷
کتاب الخیل السوابق ۱۳۵
کتاب الخیل الصغیر ۱۰۵
کتاب الخیل الکبیر ۱۰۵
کتاب الخیل والرهان ۱۷۲
کتاب الخیل وسبقها واسنانها وشباتها وغرتها واضمارها ومن نسب الی فرسه ۹۹
کتاب الخیل و علی ای نعت وصفة شیة افره مایکون من الخیل ۵۵۸
کتاب الخلیل فی النقطه ۶۱

د

کتاب داحس والغبراء ۱۶۳
کتاب الدار ۳۰۳
کتاب دارا والصنم الذهب ۵۴۱
کتاب الدارمی ۵۵۶
کتاب الدامع ۳۱۷
کتاب دانیال ۳۹
کتاب داود بن فرقد ۴۰۳
کتاب الدبابات والمنجنیقات والحیل والمکاید ۵۵۸
کتاب الدبرة ۱۴۲
کتاب الدب والثعلب ۱۴۱
کتاب دخول جریر علی الحجاج ۱۶۳
کتاب الدرة المکنونه ۶۳۸
کتاب الدرع والجوشن ۱۰۰
کتاب دریاق الفکر ۲۱۵
کتاب درید والزهراء ۵۴۴
کتاب الدعاء ۴۰-۲۲۱-۳۴۷-۳۹۹-۴۰۴-۴۱۳-۴۳۱
کتاب دعاء انواع الاستعاذات من سائر الافات والعاهات ۶۶
کتاب الدعاء والتحامید ۲۲۷
کتاب دعد الفزاریه والجنی وعمرو ۵۴۵
کتاب دعد والرباب ۵۴۵

کتاب الدعوات ۳۶۲
کتاب الدعوة ۳۱۴
کتاب دعوةالتجار ۲۵۲
کتاب دعوةالعامه ۲۵۰
کتاب الدعوةالمنجية ۳۵۳
کتاب الدعـوی والبينات ۳۷۸-۳۸۸-۳۹۸
کتاب الدفائن ۱۶۲
کتاب دفائرالبيوت ۵۶۲
کتاب دفع ضررالاغذية ۵۲۶
کتاب دفع مضارالاغذيه ۵۳۳
کتاب دقائق المحبين ۳۴۷
کتاب الدلالات علی حدوث الاشياء ۳۲۸
کتاب الدلالة علی اسرارالغناء ۲۴۶
کتاب الدلالة علی ان الامامة فرض ۳۰۸
کتاب الدلالة علی حدث الاشياء ۳۱۴
کتاب دلائل الائمة ۳۶۲
کتاب الدلائل علی التوحيد من کلام الفلاسفه وغيرهم ۲۱۱
کتاب دلائل النبوة ۵۸-۱۳۱-۳۷۱
کتاب الدلفاء و اخوتها والجنی ۵۴۵
کتاب الدلو ۹۳-۹۶
کتاب الدليل والاستدلال ۱۹۳
کتاب الدم ۵۲۵-۶۳۸
کتاب دمانوس ۶۳۳
کتاب دوار علی مذهب النبط ۵۵۲
کتاب الدوار و همزح ۴۶۶
کتاب الدواوين ۲۴۴
کتاب الدواهی ۱۳۳
کتاب الدوائر الثلاث المماسة و کيفية الاوصال ۴۹۴
کتاب الدوائر المماسة ۴۸۰-۴۸۱
کتاب الدواتر والدواليب ۴۹۶-۵۰۹
کتاب الدور ۳۷۸-۳۹۸
کتاب الدوسی ۱۶۲
کتاب دوسيموس الی جميع الحکما فی الصنعة ۶۳۵
کتاب الدول ۴۹۶
کتاب الدولة ۱۶۷-۱۷۱-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۲۰۱-
کتاب دولة بنی بويه و اخبارالديلم و ابتداء امرهم ۲۲۲
کتاب الدولةالديلميه ۲۸۶
کتاب الدولةالعباسيه ۶۱۵
کتاب الدولتين ۳۱۴
کتاب الدولتين فی تفضيل الخلافتين ۲۵۰
کتاب الدول والملل ۴۹۲
کتاب دوينی الهندی فـی علاجـات النساء ۵۳۶
کتاب الدهماء ونعمه ۵۴۴
کتاب الديات ۳۶۲-۳۷۸
کتاب الديار ۱۳۱
کتاب الديارات ۱۸۹-۲۵۴
کتاب دياروظمياء ۵۴۵
کتاب الديانة ۳۰۱
کتاب الديباج ۹۳-۴۰۷
کتاب الديباج علی خلاف کتاب ابی عبيده ۹۸
کتاب الديباج فی اخبارالشعراء ۱۶۳
کتاب ديةالجنين ۳۶۲
کتاب ديرالجماجم و خلع عبدالرحمن بن الاشعث ۱۵۷

کتاب دیسقرسل حین مسئله بدسیوس عن المسائل ۶۳۵

کتاب دیسقرسل فی الصنعة ۶۳۵

کتاب دیسون و راحیل الملکین ۵۴۳

کتاب دیك الهندی فی الرجل والمرئه ۵۴۲

کتاب دیمقراطیس فی المسائل ۶۳۵

کتاب الدین والحمالة والحواله ۳۶۲

کتاب الذب عن السنن والاحکام والاخبار ۳۹۸

کتاب الذبول ۵۱۸

کتاب الذبیح ۲۰۰

کتاب ذخائر العلوم وما کان فی سالف الدهور ۲۵۴

[redacted]

کتاب الذبحه ۵۲۰

کتاب ذم الدنیا ۲۲۱-۲۲۶

کتاب ذم الزنا ۳۰۸
کتاب ذم الفحش ۳۴۶
کتاب ذم المسکر ۳۴۶
کتاب ذم الملاهی ۳۴۶
کتاب ذوات الذوائب ۴۸۳
کتاب ذوب و رخیم ۵۴۴
کتاب ذوی الارحام ۳۹۸
کتاب ذوی العاهات ۳۰۹
کتاب الذهب السایل ۶۳۳
کتاب ذی الرمة ومی ۵۴۴

ر

الکتاب الرابع فی تحویل سنی الموالید ۴۸۳
الکتاب الرابع فی شهادات الکواکب ۴۹۲
کتاب الراحة ومنافع الفداره ۲۵۰
کتاب الرواق ۶۳۸
کتاب الرایات ۱۶۸
کتاب الرائحة الکبیر ۶۳۸
کتاب الرائحة اللطیف ۶۳۸
کتاب رائد الود ۱۹۷
کتاب رای الفقهاء الشیعه من اهل المدینه و ما اختلفوا فیه ۴۱۲
کتاب الرائق ۲۱۹
کتاب رای الهندی فی اجناس الحیاة وسمومها ۵۳۶
کتاب الرباب و زوجها الذین تعاهدوا ۵۴۵
کتاب الربذه ومقتل خنیش ۱۷۰
کتاب الربیع بن ابی مدرك ۴۰۳
کتاب ربیعة بن قدام و الجنیة ۵۴۵
کتاب ربیع المتیم ۲۵۵
کتاب الرثاء والتعازی ۲۵۵
کتاب الرجال ۴۰۴
کتاب الرجعة ۳۶۲-۳۸۸-۳۹۸
کتاب الرجل یضع مع الرجل بضاعة ۳۸۹
کتاب الرجوع عن الشهادات ۳۷۸-۳۹۸
کتاب الرحا والدولاب ۳۵۳
کتاب الرحل ۹۳-۹۶
کتاب رحل البیت ۸۴
کتاب الرحم ۵۲۳
کتاب الرحمة ۳۵۹
کتاب الرخامه ۴۹۳
کتاب الرخائم والمقاییس ۴۹۴
کتاب رخیه ۵۵۶
کتاب ردائة النفس ۵۱۸
کتاب الرده ۱۵۷-۱۵۸-۱۷۰-۱۸۱
کتاب الرد علی ابن خالویه فی الکل والبعض ۱۰۷
کتاب الرد علی ابن شرشیر ۳۹۹
کتاب الرد علی ابن علیه سبعین مسئله ۳۷۲
کتاب الرد علی ابن المغلس ۴۲۶
کتاب الرد علی ابن مقسم فی اختیاره ۱۰۷
کتاب الرد علی ابی جلده ۲۷۰

کتاب الرد علی ابی الحسن ثابت بن قره فی نفیه وجوب وجود سکونین بین کل حرکتین متضادتین ۴۷۴
کتاب الرد علی ابی حنیفه فی الرای ۴۳۰
کتاب الرد علی ابی زید البلخی فی النحو ۱۰۷
کتاب الرد علی ابی شمر ۲۷۰
کتاب الرد علی ابی عبیده فی کتاب الدیباج ۱۷۷
کتاب الرد علی ابی عیسی الضریر ۳۹۹
کتاب الرد علی ابی القاسم البلخی فی نقضه المقالة الثانیه فی العلم الالهی ۵۳۳
کتاب الرد علی ابی قرة النصرانی ۳۰۱
کتاب الرد علی ابی المعتز ۲۱۵
کتاب الرد علی ابی میخائیل الصیدنانی فی الکیمیاء ۲۵۰
کتاب الرد علی ابی الهذیل ۲۷۰-۲۹۸
کتاب الرد علی ابی یحیی البلخی فی اقتراض الاماء ۴۲۷
کتاب الرد علی ارسطالیس ۴۶۴
کتاب الرد علی ارسطالیس فی الجواهر والاعراض ۳۱۴
کتاب الرد علی اصحاب ابی حنیفه ۲۷۰
کتاب الرد علی اصحاب الاثنین ۲۹۹-۳۲۸
کتاب الرد علی اصحاب التناسخ ۳۳۱
کتاب الرد علی اصحاب الصفات ۳۳۱
کتاب الرد علی اصحاب الطبائع ۳۱۱-۳۱۴-۳۲۸
کتاب الرد علی اصحاب الالهام ۳۰۸
کتاب الرد علی الاصم ۲۷۰
کتاب الرد علی الاصم ایضا فی الامامة ۲۷۰
کتاب الرد علی اصناف الملحدین ۲۹۹
کتاب الرد علی اهل الادیان ۲۹۶
کتاب الرد علی اهل الافك ۳۹۹
کتاب الرد علی اهل المدینه ۳۷۹
کتاب الرد علی برقاس ۴۶۴
کتاب الرد علی ثعلب فی اختلاف النحویین ۱۰۷
کتاب الرد علی الجاحظ فی نقض الطب ۵۳۳
کتاب الرد علی جاعل العقل والمعقولات شیئا واحدا ۴۶۳
کتاب الرد علی جالینوس فی التمکن ۴۶۱
کتاب الرد علی جریر الطبیب فیما خالف فیه من امر التوت الشامی بعقب البطیخ ۵۲۳
کتاب الرد علی جمیع الملحدین ۳۱۴
کتاب الرد علی الجهال ۲۸۶-۲۹۸
کتاب الرد علی الجهمیه ۳۰۱-۴۱۷
کتاب الرد علی حماد بن ابی حنیفة ۳۴۱
کتاب الرد علی الحشویه فی قولها ان النبی اذا استغفر لانسان غفر له ۳۱۵
کتاب الرد علی حفص الفرد ۲۷۰
کتاب الرد علی الخلیل فی العروض ۲۳۸
کتاب الرد علی الخلیل واصلاح مافی کتاب العین من الغلط والمحال والتصحیف ۱۲۴
کتاب الرد علی الخوارج ۲۷۰-۲۹۸-۳۱۵
کتاب الرد علی داود بن علی ۴۲۷
کتاب الرد علی داود فی ابطال القیاس ۳۹۲
کتاب الرد علی الدهریه ۲۹۹-۳۱۳
کتاب الرد علی الرافضة ۲۷۰-۳۴۱-۳۶۱

کتاب الرد علی الرافضة والحشویه ۳۱۵
کتاب الرد علی الزنادقه ۱۹۹-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۸-۳۲۸-۵۵۹
کتاب الرد علی زیاد الموصلی ۲۷۰
کتاب الرد علی سیبویه ۱۰۱
کتاب الرد علی الشافعی ۳۷۱
کتاب الرد علی الشافعی فی القیاس ۴۳۰
کتاب الرد علی الشعراء ۱۳۷
کتاب الرد علی ضرار ۲۷۰
کتاب الرد علی الطاطری فی الامامه ۳۳۰
کتاب الرد علی عبدة الاصنام ۲۲۸
کتاب الرد علی العثمانیه ۳۰۸
کتاب الرد علی علی بن عمار فیما خطأ فیه اباتمام ۲۵۵
کتاب الرد علی عیسی بن ابان ۳۹۲
کتاب الرد علی عیسی بن ابان فی اللباس ۳۳۰
کتاب الرد علی الغلاة ۳۳۰
کتاب الرد علی الغیلانیة فی الارجاء ۲۹۶
کتاب الرد علی الفراء فی المعانی ۱۰۷
کتاب الرد علی القدریه ۲۹۴-۳۳۴-۳۴۲-۳۷۵
کتاب الرد علی القدریة والمجبره ۲۹۶
کتاب الرد علی الکرخی ۳۹۳
کتاب الرد علی الکرخی فی مسائل ۴۲۷
کتاب الرد علی الکندی فی رده علی الصناعه ۶۴۱
کتاب الرد علی لذة الاصفهانی ۱۳۲
کتاب الرد علی مالك بن انس ۳۷۷
کتاب الرد علی المجبره ۳۰۱
کتاب الرد علی المجبرة فی المخلوق ۳۱۳
کتاب الرد علی المجوس ۲۸۰-۳۱۳-۳۱۶
کتاب الرد علی محمد بن الحسن ۳۷۱-۳۸۹-۳۹۲
کتاب الرد علی محمد بن الحسن از محمد بن جهم ۳۷۱
کتاب الرد علی المخالفین ۳۴۲-۴۲۶
کتاب الرد علی المخالفین فی الفقه ۴۳۱
کتاب الرد علی المرجئه ۲۷۰-۳۰۰-۳۴۱
کتاب الرد علی المزنی فی ثلاثین مسئله ۳۷۲
کتاب الرد علی مسائل المزنی ۳۷۲
کتاب الرد علی المسمعی المتکلم فی رده علی اصحاب الهیولی ۵۳۳
کتاب الرد علی المشبهة ۱۳۱-۳۰۳-۳۰۸
کتاب الرد علی المشرکین ۲۷۰
کتاب الرد علی المعتزله ۳۳۶-۳۳۷
کتاب الرد علی المعتزلة فی امامة المفضول ۳۲۹
کتاب الرد علی المعتزلة فی طلحه و الزبیر ۳۲۸
کتاب الرد علی المعتزله فی الوعید والمنزلة بین المنزلتین ۳۱۸
کتاب الرد علی معمر فی قوله ان محمد ارب ۳۱۵
کتاب الرد علی المطیبین ۲۵۰
کتاب الرد علی المفضل فی نقضه علی الخلیل ۱۳۸
کتاب الرد علی مکف المدینی ۲۹۶
کتاب الرد علی الملحدین ۲۹۸-۳۰۱-۳۱۴-۳۳۶-۳۴۲

کتاب الرد علی الملحدین فی متشابه القران ۹۲
کتاب الرد علی من استقل بفصول الهندسه ۵۳۲
کتاب الرد علی من انکر خلق القران ۳۱۲
کتاب الرد علی المنجمین ۲۵۰
کتاب الرد علی من الحد فی کتاب الله ۳۰۸
کتاب الرد علی من خالف مصحف عثمان ۱۲۷
کتاب الرد علی من زعم ان الانبیاء اختلفت فی صفة الله عزوجل ۳۱۵
کتاب الرد علی من زعم ان الانسان جزء لایتجزی ۳۰۸
کتاب الرد علی من صام وافطر قبل رؤیة الهلال ۳۶۲
کتاب الرد علی من عاب الکلام ۲۹۸
کتاب الرد علی من قال انه لایکون شئی الا من شئی ۴۶۲
کتاب الرد علی من قال بامامة المفضول ۳۲۸
کتاب الرد علی من قال بخلق القراق ۱۳۸
کتاب الرد علی من قال برمی الحرکة ببصره ۳۱۸
کتاب الرد علی من قال بالزوائد وقال یکون فی الکلام حرف زائد ۱۰۷
کتاب الرد علی من قال بالمنعه ۴۳۱
کتاب الرد علی من قال بالمخلوق ۳۳۱
کتاب الرد علی من نفی الافعال والاعراض ۳۱۸
کتاب الرد علی من نفی المجار من القران ۶۰
کتاب الرد علی من نقل کتاب العین ۱۰۷
کتاب الرد علی التاشئی فی نقضه الطب ۵۳۲
کتاب الرد علی النصاری ۲۷۰-۳۰۱-۳۰۸-۳۱۴-۴۳۶
کتاب الرد علی النصاری الاوسط ۳۱۶
کتاب الرد علی النصاری الصغیر ۳۱۶
کتاب الرد علی النصاری الکبیر ۳۱۶
کتاب الرد علی النظام ۲۷۰
کتاب الرد علی نیحسوس فی العقل والمعقول ۴۶۲
کتاب الرد علی الواقفه والجهمیة والغیلانیه ۳۱۵
کتاب الرد علی هشام بن الحکم ۲۷۰
کتاب الرد علی هشام الجوالیقی ۳۲۸
کتاب الرد علی هشام فی التشبیه ۳۱۳
کتاب الرد علی الیهود ۲۷۰-۳۰۸-۳۱۳-۳۱۶
کتاب الردة والدار ۱۶۰
کتاب الرسالة ۳۸۸-۴۱۲-۴۲۷
کتاب رسالته ۱۹۶
رسالة ابا التلمیذ ۵۹۹
رسالة ابافی... ۵۹۹
رسالة ابافی الحب ۵۹۹
رسالة ابافی ذکر الطیب ۵۹۹
رسالة ابراحیا ۵۹۹
رسالة ابراحیا فی الاصحاء والمرضی ۵۹۹
رسالة ابراحیا الکافر ۵۹۹
رسالة امرئ الی الرها ۵۹۹
رسالة اردد فی الدواب ۵۹۹
رسالة ابی الحسن محمد بن الحارث التیمی ۲۸۶

رسالته الی احمد بن المدبر ۳۰۹
رسالته الی احمد بن المنجم فی حفظ اللسان ۳۰۹
رسالته الی احمد بن المنجم ۳۰۹
رسالته الی امیر المؤمنین المنتظر بالله ۳۰۹
رسالته الی بربر الحرمی ۴۲۶
کتاب رسالته الی البستی ۳۷۵
رسالته الی الحسن بن وهب ۳۰۹
کتاب رسالته الی دانق ۴۹۰
رسالته الی دیمقراطیس فی اثبات الصانع ۴۶۳
کتاب رسالته الی رجل فی علة شکاها الیه ۴۶۹
کتاب رسالته الی الرشید ۳۶۹
کتاب رسالته الی سلیمان بن وهب ۳۰۹
رسالته الی سیفانس فی استخراج المعانی ۴۴۷
کتاب رسالته الی الطیفوری فی قرص الورد ۵۲۵
کتاب رسالته الی عباد الارسونی ۴۱۲
رسالته الی عبدالله بن المعتز فیما انکرته العرب ابی عبید القاسم بن سلام و وافقته فیه ۱۲۴
رسالته الی عبدالله بن یحیی ۳۰۹
رسالته الی علی بن عیسی ۴۲۶
کتاب الرسالة الی علی بن هشام ۲۳۴
والمعمی ۲۸۶
رسالة ابی فی الزکوات ۵۹۹
کتاب رسالة ابی الولید ۳۹۹
رسالة ابی یسام المهندس ۵۹۹
رسالة اجافی الخفاف ۵۹۹
رسالة احمد بن الوزیر ۲۸۶
رسالة اردشیر ومینق ۵۹۹
رسالة ارمینیه ۵۹۸
رسالة الاصلین ۵۹۸
رسالة افعند فی الاعشار الاربعه ۵۹۹
رسالة افعند فی السعد الاول ۵۹۹
رسالة افقورنا فی الرمان ۵۹۹
کتاب رسالته الی ابراهیم بن المدبر ۲۴۲
کتاب رسالته الی الاشخاص العالیه المسماة سعادة و نحاسة ۴۶۷
کتاب الرسالة الی ابن دؤاد ۱۷۳
رسالته الی ابن ابی دؤاد فی کتاب نظم القران ۳۰۹
رسالته الی ابی عمرو احمد بن شعبه ۳۰۹
رسالته الی ابی الفرج بن نجاح فی امتحان عقول الاویساء ۳۰۸
رسالته الی ابی النجم فی الخراج ۳۰۸
کتاب رسالته الی ابی الولید بن احمد فی الکبر ۳۰۹
رسالته الی احمد بن ابی عوف فی حفظ السر واللسان ۳۰۹

کتاب رسالته الی مالک بن انس ۴۳۰
رسالته الی متمرد سقلیه ۴۴۷
رسالته الی محمد بن عبدالملک فی الغضب و الرضا ۳۰۹
رسالة خبرهات فی الملک ۵۹۹
رسالة الخمیس ۱۹۴
کتاب رسالة الربیع بن سلیمان ۳۹۹
کتاب الروح ۶۳۷

۱ــ طاهرا مکرر است

رسالة عبديسوع فى الهصينيات ۵۹۹
رسالة العشر والصدقات ۵۹۹
رسالة العلم فى الوصالات ۵۹۸
كتاب رسالته على لسان بعض الطالبين الى الحسن بن زيد ۳۶۱
كتاب رسالة عمر ۴۲۸
رسالة فافى .... ۵۹۸
رسالة فتق العظيمه ۵۹۸
كتاب رسالته فى الابانه ان الاختلاف الذى فى الاشخاص العالية ليس علة الكيفيات الاولى كماهى علة ذلك فى التى تحت الكون و الفساد ۴۷۲
كتاب رسالته فى الابانة عن الاختلاف الذى فى الاشخاص العاليه ۴۶۷
كتاب رسالته فى الابانة عن الاعداد التى ذكرها فلاطن فى كتابه السياسة ۴۶۶
كتاب رسالته فى الابانة عن انه ليس شيئى من العناصر الاولى و الجرم الاقصى غير كرى ۴۶۶
كتاب رسالته فى الابانة عن العلة الفاعلة القريبة للكون والفساد فى الكائنات الفاسدات ۴۷۰
كتاب رسالته فى الابانة عن قول بطليموس فى اول كتابه فى المجسطى عن قول ارسطاليس فى انا لوطيقا ۴۶۶
كتاب رسالته فى الابانة انه لايمكن ان يكون جرم العالم بلانهايه وان ذلك انماهو فى القوة ۴۶۵
كتاب رسالته فى الابخرة المصلحة للجومن الاوباء ۴۶۹
كتاب رسالته فى ابعاد مسافات الاقاليم ۴۷۱
كتاب رسالته فى الاثر الذى يظهر فى الجوو يسمى كوكبا ۴۷۰
كتاب رسالته فى الاثرين المحسوسين فى الماء ۴۷۱
كتاب رسالته فى اثم السكر ۳۰۹
كتاب رسالته فى الاجرام الهابطه ۴۷۱
كتاب رسالته فى اجساد الحيوان اذا فسدت ۴۶۹
كتاب رسالته فى الاحتراس من خدع السوفسطائيين ۴۶۶
كتاب رسالته فى احداث الجو ۴۷۰
كتاب رسالته فى اخبار ابعاد الاجرام ۴۷۱
كتاب رسالته فى الاخبار عن صناعة الموسيقى ۴۶۷
كتاب رسالته فى اختلاف الازمنة التى يظهر فيها قوى الكيفيات الاربع الاولى ۴۷۰
كتاب رسالته فى اختلاف المناظر ۴۶۷
كتاب رسالته فى اختلاف مناظر المرآة ۴۶۸
كتاب رسالته فى اختيار الكتب الاربعه ۴۶۶
كتاب رسالته فى الاخلاق ۴۷۰
كتاب رسالته فى الادوية المشفية من الروائح الموذيه ۴۶۹
كتاب رسالته فى اركان الحيل ۴۷۱
كتاب رسالته فى الاستبداد والمشاورة فى الحرب ۳۰۹
كتاب رسالته فى استخراج آلة وعملها يستخرج بها ابعاد الاجرام ۴۷۱
كتاب رسالته فى استخراج بعد مركز القمر عن الارض ۴۷۱

کتاب رسالته فی‌استخراج‌الخبیئی‌والضمیر ۴۶۶
کتاب رسالته فی‌استخراج خط نصف‌النهار و سمت‌القبلة بالهندسه ۴۶۸
کتاب رسالتهفی‌استخراج الساعات علی نصف‌کرة بالهندسه ۴۶۸
رسالة فی‌استخراج‌الضلع المسبع‌فی‌الدائرة ۵۰۶
کتاب رسالته فی‌استخراج مسائل عددیات من المقالة الثالثة من اقلیدس ۵۲۶
کتاب رسالتهفی‌استخراج المسائل‌الهندسیه و علة موت الفجاة ۴۶۹
رسالته فی اعلام النبوة ۱۹۱
کتاب رسالته فی اغراض‌کتاب اقلیدس ۴۶۷
کتاب رسالتهفی افتراق الملل فی التوحید وانهم‌مجمعون علی‌التوحیدو کل‌قدخالف صاحبه ۴۷۰
کتاب رسالته فی‌الفاظ سقراط ۴۷۰
کتاب رسالتهفی امر ابن المحرر المحدث ۲۴۵
کتاب رسالتهفی‌الامل و المأمول ۳۰۹
کتاب رسالته فی‌ان الجسم فی اول ابداعه

کتاب رسالته فی ان الکرة اعظم الاشکال الجرمیة والدائرة اعظم من جمیع الاشکال البسیطة ۴۶۶

کتاب رسالته فی انواع الجواهر الثمینة وغیرها ۴۷۱

کتاب رسالته فی انواع الحجارة ۴۷۱

کتاب رسالته فی انواع السیوف والحدید ۴۷۱

کتاب رسالته فی انواع النحل و کرائمه ۴۷۱

کتاب رسالته فی انه لاتنال الفلسفة الا بعلم الریاضیات ۴۶۵

کتاب رسالته فی انه لایتصور لمن لاریاضة له بالبرهان ان الارض کری وان الناس حولها ۵۳۴

کتاب رسالته فی انه لایمکن ان یکون جرم العالم بلانهایه ۴۶۸

کتاب رسالته فی اوائل الجسم ۴۷۰

کتاب رسالته فی ایضاح علة رجوع الکواکب ۴۶۷

کتاب رسالته فی الایقاع ۴۶۷

کتاب رسالته فی البحث عن الارض الطبیعیة هی الطین ام الحجر ۵۳۴

کتاب رسالته فی البراهین المساحیة لما یعرض من الحسابات الفلکیة ۴۶۸

کتاب رسالته فی البرهان ۴۷۰

کتاب رسالته فی البرهان علی الجسم السائر وسائیة الاضواء والاظلام ۴۶۸

کتاب رسالته فی بطلان دعوی المدعین صنعة الذهب والفضة وخدعهم ۴۷۲

کتاب رسالته فی بطلان قول من زعم ان اجزاء لایتجزی ۴۷۰

کتاب رسالته فی بطلان قول من زعم ان بین الحرکة الطبیعیة و العرضیة سکون ۴۷۰

کتاب رسالته فی بنی امیه ۲۴۵

کتاب رسالته فی البیاض الذی یظهر فی البدن ۴۹۰

کتاب رسالته فی تألیف الاعداد ۴۶۶

رسالته فی تبرید الماء علی الثلج وتبرید الماء بقع الثلج فیه ۵۳۴

رسالته فی تثبیت الاستحالة ۵۳۴

کتاب رسالته فی تثبیت الرسل ۴۶۹

کتاب رسالته فی تحویل سنی الموالید ۴۶۹

کتاب رسالته فی تدبیر الاصحاء ۴۶۹

کتاب رسالته فی ترتیب النغم الدالة علی طبایع الاشخاص العالیة وتشابه التألیف ۴۶۷

رسالته فی الترفق فی الصناعات ۴۶۶

رسالة فی الترکیب ۵۳۴

کتاب رسالته فی تسطیح الکرة ۴۶۶

کتاب رسالته فی تسهیل سبل الفضائل ۴۷۰

کتاب رسالته فی تصحیح عمل نمودارات الموالید والهیلاج والکدخداء ۴۶۷

کتاب رسالته فی تصحیح قول ابسقلاوس فی المطالع ۴۶۸

رسالته فی التعری والتدثر ۵۳۴

رسالته فی تعطیش السمک والعلة فیه ۵۳۴

کتاب رسالته فی تغیر الاطعمه ۴۶۹

کتاب رسالته فی تفضیل بنی هاشم واولیائهم وذم بنی امیه واتباعهم ۲۴۵

کتاب رسالته فی تقدمة الاخبار ۴۷۱

کتاب رسالته فی تقدمة المعرفة بالاحداث ۴۷۱

کتاب رسالته فی تقدمة المعرفة بالاستدلال بالاشخاص العالیة علی المسائل ۴۶۹
کتاب رسالته فی تقدمة المعرفة فی الاستدلال بالاشخاص السماویة ۴۷۱
کتاب رسالته فی تقریب قول ارشمیدس فی قدر قطر الدائرة من محیطها ۴۶۷
کتاب رسالته فی تقریب وتر التسع ۴۶۸
کتاب رسالته فی تقریب وتر الدائرة ۴۶۸
کتاب رسالته فی تقسیم المثلث والمربع وعملها ۴۶۸
کتاب رسالته فی تلویح الزجاج ۴۷۱
کتاب رسالته فی التمجید ۴۷۰
کتاب رسالته فی تمریخ الحمام ۴۷۱
کتاب رسالته فی تناهی جرم العالم ۴۶۸
کتاب رسالته فی التنبیه علی خدع الکیمیائیین ۴۷۱
کتاب رسالته فی التنبیه علی الفضائل ۴۷۰
کتاب رسالته فی التوحید بالتفسیرات ۴۷۰
کتاب رسالته فی التوحید من جهة العدد ۴۶۶
رسالته فی الجبر وکیف یساق الیه و علامة الحق فیه ۵۳۴
کتاب رسالته فی الجدری والحصبة ۴۹۰
رسالته فی الجد والهزل ۳۰۹
کتاب رسالته فی جواب اربع عشر مسئلة طبیعیات سئله عنها بعض اخوانه ۴۷۲
کتاب رسالته فی جواب ثابت بن قره فیما سئل عنه ۴۷۳
کتاب رسالته فی جواب ثلاث مسائل سئل عنها ۲۷۴
کتاب رسالته فی جواب مسائل طبیعیه فی کیفیات نجومیه ۴۶۷
کتاب رسالة فی جواهر الاجسام ۴۷۰
کتاب الرسالة فی الجهر بیسم الله الرحمن الرحیم ۵۷
کتاب رسالته فی الحجة المنسوبة الی سقراط ۴۹۰
کتاب رسالته فی حجج مناقب الخلفاء بعد النبی ۱۹۱
کتاب رسالته فی حدود الفلسفه ۲۲۸
کتاب رسالته فی الحشرات مصور عطاردی ۴۷۲
کتاب رسالته فی الحصی المتولد فی المثانه ۴۹۰
رسالة فی الحلیه ۳۰۹
کتاب رسالته فی الحیل العددیة وعلم اضمارها ۴۶۶
کتاب رسالته فی خبر اجتماع الفلاسفه علی الرموز العشقیة ۴۷۰
کتاب رسالته فی خبر صناعة التألیف ۴۶۷
کتاب رسالته فی خبر العقل ۴۷۰
کتاب رسالته فی خبر فضیلة سقراط ۴۷۰
کتاب رسالته فی خبر موت سقراط ۴۷۰
کتاب رسالته فی الخراج الی الرشید ۳۷۷
کتاب رسالته فی الخضاب ۵۲۶
کتاب رسالة فی الخطوط والضرب بعدد الشعیر ۴۶۶
کتاب رسالته فی الخط وما یستعمل فی البری والقط ۱۲۴
کتاب رسالته فی دفع الاحزان ۴۷۰
کتاب رسالته فی دلائل التحسین فی برج السرطان ۴۶۹
رسالته فی ذم الکتاب ۳۰۹
رسالته فی ذم النبیذ ۳۰۹
رسالته فی ذمهم ۳۰۹
کتاب رسالته فی الرد علی الثنویه ۴۶۹

رسالته فی‌الرد علی‌الغولیه ۳۰۹
کتاب رسالته‌فی‌الرد علی‌المنانیه ۴۶۹
کتاب رسالته فی‌الردعلی‌المنانیه فی‌العشر مسائل فی‌موضوعات‌الفلك ۴۶۸
کتاب رسالته‌فی‌الرد علی‌من‌زعم‌ان‌للاجرام فی‌هویتها فی‌الجوتوقفات ۴۶۹
کتاب‌رسالته فی‌رسم رقاع الـی‌الخلفاء و الوزراء ۴۶۶
کتاب رسالته فی‌الزجروالفال من‌جهة‌العدد ۴۶۶
کتاب رسالته فی‌الزهد ۳۴۶
کتاب‌رسالته‌فی‌السالکین‌وطریف‌اعتقادالعامه ۴۷۳
کتاب رسالته‌فی‌السبب‌الذی من‌اجله جعلت میاه‌البحارمالحه ۴۹۰
کتاب رسالته فی‌سجودالجرم‌الاقصی لباریه ۴۶۸
کتاب رسالته فـی‌سرعة مایری‌مـن‌حرکة الکواکب اذاکانت فی‌الافق و ابطائها کلما علت ۴۶۷
رسالته فی‌السعاة ۲۴۹
کتاب رسالته فی‌سعارالمراة ۴۷۱
کتاب رسالته فی‌سمع‌الکیان ۴۶۶
کتاب رسالته‌فی‌سنة‌الشمس ۴۹۰
کتاب رسالته فی‌سنن عضوالرئیس من بدن الانسان ۲۲۹
کتاب‌رسالته فی‌السوانح ۴۶۸
کتاب رسالته‌فی‌السیاسة‌العقلیه ۴۴۷
کتاب رسالته‌فی‌السیاسة‌الملوکیه ۱۹۳
کتاب رسالته فی‌شروق‌الکواکب و غروبها بالهندسه ۴۶۸
کتاب رسالته فی‌الشعاعات ۴۶۷
کتاب رسالته‌فی‌الشکر ۳۰۹
کتاب‌رسالته فی‌الصحابه ۱۹۶
رسالته ایضافی‌صفة‌کتاب الفتیا ۳۰۹
کتاب رسالته فـی‌صناعة بطلمیوس الفلکیه ۴۶۸
کتاب رسالته فی‌صناعة‌الشعر ۴۶۷
کتاب‌رسالته فی‌صنعة‌الاسطرلاب بـالهندسه ۴۶۸
کتاب‌رسالته فی‌صنعة اطعمة من‌غیرعناصرها ۴۷۱-۴۶۹
کتاب رسالته‌فی‌الصور ۴۶۸
کتاب رسالته فی‌الطائرالانسی ۴۷۱
کتاب رسالته‌فی‌الطب‌البقراطی ۴۶۸
کتاب رسالته‌فی‌الطرح علی‌البیض ۴۷۱
کتاب رسالته‌فی‌ظاهریات الفلك ۴۶۸
کتاب رسالته فی‌العادة و انها تحول طبیعة ۵۳۴
رسالته فی‌العالم‌الاقصی ۴۶۸
کتاب رسالته‌فی‌العدد والمعدودات ۱۹۳
کتاب‌رسالته فی‌عروش‌الکواکب ۴۸۹
کتاب رسالته‌فی‌عضة‌کلب الکلب ۴۶۹
کتاب‌رسالته فی‌العطر وانواعه ۴۷۱
کتاب رسالته فـی‌العطش و ازدیادالحرارة لذلك ۵۳۴
کتاب رسالته فی علاج‌الطحال‌الجاسی من الاعراض‌السوداویه ۴۶۹
کتاب‌رسالته فی‌علة اختلاف انـواع‌السنه ۴۷۰
رسالته فی‌العلة‌التی‌زعم‌بعض الجهال ان الثلج یعطش ۵۳۴

کتاب رسالته فی العلة التی لها قیل ان النار و الهواء والماء و الارض عناصر اجمیع الکائنة الفاسده وهی و غیرها یستحیل بعضها الی بعض ۴۷۰
رسالته فی العلة التی لها لایوجد شراب یفعل فعل الشراب الصحیح بالبدن ۵۳۴
کتاب رسالته فی العلة التی لها یبرد اعلی الجو ویسخن ماقرب من الارض ۴۷۰
کتاب رسالته فی العلة التی لها یکون بعض المواضع لاتکاد تمطر ۴۶۷
رسالته فی العلة التی من اجلها صار ینجح جهال الاطباء والعوام والنساء فی المدن فی علاج بعض الامراض اکثر من العلماء وعذر الطبیب فی ذلك ۵۳۵
رسالته فی العلة التی من اجلها تضیق النواظر فی النور وتتسع فی الظلمة ۵۳۴
کتاب رسالته فی علة البرد المسمی ببرد العجوز ۴۷۱
کتاب رسالته فی علة الجذام و اشفیته ۴۶۹
کتاب رسالته فی علة الرعد والبرق والثلج والبرد والصواعق والمطر ۴۷۳
کتاب رسالته فی علة کون الضباب والاسباب المحدثة له فی اوقاته ۴۷۱
کتاب رسالته فی علة نفث الدم ۴۶۹
کتاب رسالته فی علة النوم والرؤیا و مایومر به النفس ۴۷۰
کتاب رسالته فی علة بحارین الامراض الحاده ۴۶۹
کتاب رسالته فی علل احداث الجو ۴۶۷
کتاب رسالته فی علل الاوضاع النجومیه ۴۶۷
رسالته فی علل القاتلة لعظمها والقاتلة لظهورها بغتة ۵۳۵
رسالته فی العلل المشکله ۵۳۴
کتاب رسالته فی علل المنسوبة الی الاشخاص العالیه الدالة علی المطر ۴۶۷
کتاب رسالته فی العلم الالهی ۵۳۳
کتاب رسالته فی علم حدوث الریاح فی باطن الارض المحدثة کثیر الزلازل والخسوف ۴۷۲
کتاب رسالته فی علی بن مقله ۲۱۵
کتاب رسالته فی عمل آلة مخرجة الجوامع ۴۶۶
کتاب رسالته فی عمل آلة یعرف بها بعد المعاینات ۴۷۱
کتاب رسالته فی عمل الحلق الست واستعمالها ۴۶۶
کتاب رسالته فی عمل الرخامة بالهندسة ۴۶۸
کتاب رسالته فی عمل الساعات علی صحیفة تنصب علی السطح الموازی للافق خیر من غیرها ۴۶۸
کتاب رسالته فی عمل السمت علی کره ۴۶۶
کتاب رسالته فی عمل شکل الموسطین ۴۶۸
کتاب رسالته فی عمل القمقم النباح ۴۷۱
کتاب رسالته فی عمل المرایا المحرقه ۴۷۱
رسالته فی العفو والصفح ۳۰۹
کتاب رسالته فی الغذاء والدواء المهلك ۴۶۸
رسالته فی غروب الشمس والکواکب و ان ذلك لیس من اجل حرکة الارض بل حرکة الفلك ۵۳۴

رسالته‌فی‌غناب المتجوله ۳۰۹
کتاب‌رسالته فی‌الفاعل الحق الاول التام و
الفاعل الثانی بالمجاز ۴۶۹
رسالته‌فی‌فرط‌جهل یعقوب‌بن‌اسحاق‌الکندی
۳۰۹
کتاب‌رسالته‌فی‌الفرق بین‌ابراهیم‌بن‌المهدی
واسحاق الموصلی فی‌الغناء ۲۳۸
رسالته‌فی فسخ ظن من توهم ان
الکواکب لیست فی نهایة الاستداره
۵۳۴
کتاب رسالته فی فصل ما بین التسییرو عمل
الشعاع ۴۶۷
کتاب رسالته‌فی‌الفصلین ۴۶۷
رسالته‌فی فضل ایجادالکتب ۳۰۹
رسالة فیروزوراسین ۵۹۹
کتاب رسالته‌فی قدر منفعة صناعة الاحکام و
من الرجل المسمی منجما باستحقاق
۴۶۹
کتاب رسالته فی قدرمنفعة الاختیارات
۴۶۹
کتاب رسالته‌فی قدر منفعة صناعة الطب
۴۶۹
کتاب رسالته فی قسمة الدائرة ثلاثة اقسام
۴۶۸
کتاب رسالته‌فی‌قسمة القانون ۴۶۶
رسالته فی‌قصةالمتفلسف بالسکوت ۴۷۲
کتاب‌رسالته فی‌قطرالدائرة ۵۳۳
رسالته فی‌القلم ۳۰۹
کتاب رسالته‌فی‌قوانین الاغذیه ۵۲۶
کتاب رسالته‌الکبری فی‌السیاسة ۴۷۰
کتاب رسالته فی‌الکتاب والخط ۲۱۴
رسالته‌فی‌الکرم الی ابی الفرج بن نجاح
۳۰۹
کتاب‌رسالته فی‌الکریات ۴۶۶
رسالته‌فی‌کمیات الکیمیاء ۳۰۹
کتاب رسالته‌فی‌الکواکب الذوایه ۴۷۱
کتاب رسالته فی‌الکواکب الذی‌ظهرورصده
ایاماً حتی اضمحل ۴۷۱
کتاب رسالته فی کیفیةاسهال‌الادویةوانحدار
الاخلاط ۴۶۹
کتاب رسالته فی کیفیة الدماغ ۴۶۹
کتاب رسالته فی کیفیة عمل‌دائرة لسطح
اسطوانة مفروضه ۴۶۸
رسالته‌فی کیفیة النحور ۵۳۴
رسالته فی کیمانوالس ۳۰۹
کتاب رسالته فی کیمیاء العطر ۴۷۱
کتاب رسالته‌فی‌الکمیة المضافة ۴۶۶
کتاب رسالته فی‌اللفظ وهی‌ثلاثةاجزاء اول
وثانی وثالث ۴۷۱
کتاب رسالته‌فی‌ماجری‌بین‌سقراط‌والحراس
۴۷۰
کتاب رسالته فی ماحکی من اعمارالناس
فی‌الزمن القدیم و خلافها فی هذاالزمن
۴۶۷
کتاب رسالته‌فی ما رصد من الاثرالعظیم
فی سنة اثنتین وعشرین ومائیتن‌للهجره
۴۷۱
کتاب رسالته فی ماسئل عنه من شرح ما
عرض له الاختلاف فی صورالمواليد
۴۶۷
رسالته‌فی‌مالایلصق ممایقطع‌من‌البدن

وان صغر وما یلصق من الجراحات وان کبر ۵۳۴
کتاب رسالته فی ما للنفس ذکره وهی فی عالم العقل قبل کونها فی عالم الحس ۴۷۰
کتاب رسالته فی ما نسب القدماء کل واحد من المجسمات الخمس الی العناصر ۴۶۷
کتاب رسالته فی ما یصبغ فیعطی لونا ۴۷۱
کتاب رسالته فی ما یطرح علی الحدید و السیوف فلائثلم ولاتکل ۴۷۱
کتاب رسالته فی ما ینسب الیه کل بلد من البلدان الی برج من البروج و کوکب من الکواکب ۴۶۷
کتاب رسالته فی مائیة الانسان والعضو الرئیس منه ۴۷۰
کتاب رسالته فی ما ئیة الجرم الحامل بطباعه للالوان من العناصر الاربعه ۴۶۸
کتاب رسالته فی مائیة الزمان والحین والدهر ۴۷۰
کتاب رسالته فی ما ئیة العقل والابانة عنه ۴۶۶
کتاب رسالته فی مائیة الفلك واللون اللازم اللازوردی المحسوس من جهة السماء ۴۶۸
کتاب رسالته فی مثالب معاویه ۲۴۶
کتاب رسالته فی محاورة جرت بین سقراط و ارشیجانس ۴۷۰
کتاب رسالته فی محنة الطبیب و کیف ینبغی ان یکون حاله فی نفسه و بدنه و شریه ۵۳۵
رسالته فی مدح الکتاب ۳۰۹
رسالته فی مدح النبیذ ۳۰۹
کتاب رسالته فی مدح الوراقه ۲۲۹
رسالته فی مدح الوراقین ۳۰۹
کتاب رسالته فی مدخل الاحکام علی المسائل ۴۶۹
کتاب رسالته فی المدخل الارثما طیقی ۴۶۶
کتاب رسالته فی المدخل الی صناعة الموسیقی ۴۶۷
کتاب رسالته فی المدخل المنطقی باختصار و ایجاز ۴۶۶
کتاب رسالته فی المدخل المنطقی باستیفاء القول فیه ۴۶۶
کتاب رسالته فی المد والجزر ۴۷۱
کتاب رسالته فی مساحة ایوان ۴۶۸
کتاب رسالته فی المساکن ۴۷۱
کتاب رسالته فی المسائل ۴۶۹
کتاب رسالته فی مسائل سئل عنها من احوال الکواکب ۴۶۷
کتاب رسالته فی مطرح الشعاع ۴۶۷
کتاب رسالته فی معرفة ابعاد قلل الجبال ۴۷۱
کتاب رسالته فی المعطیات ۴۶۸
کتاب رسالته فی المقولات العشر ۴۶۶
کتاب رسالته فی المناظر الفلکیه ۴۶۸
رسالته فی من تسمی من الشعراء عمرا ۳۰۹
رسالته فی المنطق ۵۳۴

رسالته فی‌موت ابی حرب‌الصفارالبصری ۳۰۹
رسالته فی‌المیراث ۳۰۹
کتاب رسالته فی‌النسبة ۴۸۹
کتاب رسالته فی‌النسب الزمانیه ۴۶۶–۴۷۰
کتاب رسالته فی نفس العضو الرئیس من الانسان و الابانة عن الانسان ۴۶۹
کتاب رسالتهفی نقض حجج‌کان انفذها الرئیس فی نصرة قول القائلین بان الا فعال خلق الله و اکتساب للعبد ۴۷۵
کتاب رسالتهفی نقض مسائل الملحدین ۴۶۹
کتاب رسالته فی‌النهی‌عن الشهوات ۲۴۲
کتاب‌رسالته فی‌واوعمرو ۴۲۸
کتاب رسالته فی وجع المعده والنقرس ۴۶۹
رسالتهفی‌وصف خلق القرآن ۳۰۹
کتاب رسالتهفی وصف مذاهب الصائبین ۴۷۳
کتاب‌رسالته فی‌الوفاء ۴۷۲
کتاب‌رسالته فی‌الهندسه ۴۹۹
رسالة قضاءالعدل ۵۹۸
کتاب‌رسالة القطان ۳۹۹
کتاب‌الرسالة الکامله ۱۰۱
رسالةالکبری ۵۹۸
کتاب رسالته الکبری فی التألیف ۴۶۷
کتاب‌رسالته الکبری فی‌الربع المسکون ۴۷۱
کتاب رسالته الکبری فی‌مقیاسه العلمی ۴۶۵
کتاب رسالتهالکبیرة فی الاجرام الغائصة فی‌الماء ۴۷۱
کتاب رسالة کذبتما ۴۲۶
رسالة الکرح والعراب ۶۹۹
رسالةکسکر ۵۹۸
رسالة الکلمات العشر ۵۹۸
رسالة مانافی التصلیب ۵۹۹
رسالةمحمدبن‌زیار الحارثی ۲۸۶
کتاب رسالة محمد فی صنعة الرخامات ۴۹۵
کتاب رسالتهالمختصرة فی حدود المواليد ۴۶۹
کتاب‌الرسالة المزید یدالی‌الرشید ۲۰۸
رسالة المعمودیة ۵۹۹
رسالةالمکعب ۵۰۴
رسالة منیق الثانیه ۵۹۹
رسالة منیق فی الفارسیة الاولی ۵۹۹
رسالة مهرالسماع ۵۹۹
رسالة میسان فی‌النهار ۵۹۹
رسالة وحمن فی خاتم الفم ۵۹۸
کتاب رسالة هارون الشاری ۳۹۹
کتاب رسالة هبة الاسکندر ۶۳۶
رسالة الهدی الصغیره ۵۹۸
رسالة الهندالعظیمه ۵۹۸
رسالة هیئی‌البر ۵۹۸
کتاب رسالة الیتیم ۶۴۳
رسالة الیتیمیه ۳۰۹
رسالةیحیی فی‌الدراهم ۵۹۹
رسالة یحیی فی‌العطر ۵۹۸

کتاب رسایل ۱۹۶-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-
۲۰۴-۲۰۸-۲۱۴-۲۲۷-۲۵۵-۲۳۰-
۲۵۴-۲۸۸
کتاب رسایل ابن‌ثوابه ۲۱۴
کتاب رسایل سعیدبن حمید ۲۰۳
کتاب رسایل ابوعلی‌بصیر ۲۰۲
کتاب رسایل حرانی ۲۰۲
کتاب رسایل سعیدبن‌وهب ۲۰۲
کتاب رسایل قاسم بن‌یوسف ۲۰۲
کتاب رسایل عمروبن‌مسعده ۲۰۲
کتاب رسایل ابن یزداد ۲۰۴
کتاب رسایل محمدبن‌مکرم ۲۰۴
کتاب رسایل میمون‌بن‌ابراهیم ۲۰۴
کتاب رسایل ابن‌حرب ۲۰۸
کتاب رسایل بکربن‌صرد ۲۰۸
کتاب رسایل ضریربن‌صریح ۱۹۶
کتاب الرسایل ۲۱۱-۲۱۳-۲۱۵-۲۱۶-
۲۲۲-۲۲۳-۲۲۵-۲۳۰-۲۴۴-۲۴۸
رسایل ابن عبدکان ۲۸۶
رسایل ابی‌الحسن‌بن طرخان ۲۸۶
رسایل ابی‌الحسن التونسی ۲۸۶
رسایل ابی‌الحسن محمدبن جعفر ۲۸۶
رسایل ابی علی‌البصیر ۲۸۶
رسایل ابی‌غزوان القرشی فی‌العفو ۲۸۷
کتاب رسایل ابی‌الوزیر ۲۰۹
رسائل احمدبن سعدالاصفهانی ۲۸۶
رسائل احمدبن الطیب السرخسی ۲۸۶
رسائل احمدبن محمدبن ثوابه ۲۸۶
رسایل احمدبن یوسف الکاتب ۲۸۶
کتاب رسائل‌الائمه فی‌العدل ۳۱۳
رسایل باح ۲۸۷
رسایل البیغاء ۲۸۷
رسایل‌الشریف الرضی ۲۸۶
رسایل الصابی ۲۸۷
رسایل العشاری فی ارزاق العمال ۲۸۶
کتاب رسائل مجموع ۲۱۴
رسائل مجموعه ۱۹۵
رسائل مجموعه ۱۹۴
رسائل مجموعه خالدالافریقی ۱۹۴
رسایل مجموعه سالم ۱۹۴
رسائل مجموعه ۱۹۸
رسائل مجموعه ۱۹۳
رسائل مجموعه ابومروان ۱۹۳
رسائل مجموعه ۱۹۹
رسائل محمدبن مکرم ۲۸۶
کتاب رسایل‌الملوك ۶۴۱
کتاب رسایل من بلاغته ۲۱۶
کتاب رسائل‌النبی ۱۶۹
رسائل النیسابوری الاسکافی ۲۸۶
کتاب رسائل وتوقیعات و دیوان شعر ۲۲۳
کتاب رسایله ۱۹۶-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۹-
۲۱۰-۲۱۷-۲۴۵
کتاب رسایله الی اخوانه ۲۰۵
کتاب رسایله خاصه ۲۰۳
کتاب رسائله فی‌فتح البصره ۲۲۷
کتاب رسایله المجموعه فی کل‌فن ۲۲۲
رسایل یحیی‌بن زیادالحارثی ۲۸۶
کتاب رستم واسفندیار ۵۴۱
کتاب الرشد ۶۴۳
کتاب الرشد والبیان ۴۰۷

کتاب الرضاع ۳۶۲-۳۸۱-۳۸۸-۳۹۸
کتاب الرغائب ۳۴۶
کتاب الرغیه ۶۳۸
کتاب رفاعة العبسی وسکر ۵۴۵
کتاب رفع عیسی علیه‌السلام ۱۶۲
کتاب رقاصه ۵۵۵
کتاب الرقص والزفن ۲۳۴
کتاب الرقی والتعاویذ ۵۶۲
کتاب الرقی والتعاویذ ابن وحشیه ۵۶۲
کتاب رقیه وخدیجه ۵۴۴
کتاب الرکن ۶۳۷
کتاب الرکن الاکبر ۶۴۰
کتاب رمضان ۲۴۹
کتاب رمضان وماقیل فیه ۱۳۹
کتاب روادالعرب ۱۰۵
کتاب الروایه ۴۰۵
کتاب الروایح والطعوم ۵۲۸
کتاب روث ۳۹
کتاب روحانیة الحق ۶۰۳
کتاب روحانیة عطارد ۶۳۸
کتاب روح بن عبدالمؤمن ۶۲
کتاب الروح المتلاشیه ۵۵۰
کتاب روزبه الیتیم ۵۴۱
کتاب روستایدك ۱۹۷
کتاب روشنقباذ ۹۳
کتاب الروضه ۱۰۱-۲۴۵-۶۳۸
کتاب الروضه والزهر ۱۹۲
کتاب الرؤیا ۲۵۲-۳۶۲-۴۶۴
کتاب الرویا ارطامیدورس ۴۶۴
کتاب الرؤیه ۳۱۸-۳۳۹
کتاب الرهان ۱۵۹
کتاب الرهن ۳۶۰-۳۶۲-۳۷۸-۳۹۸
کتاب الرهن الصغیر ۳۸۸
کتاب الرهن الکبیر ۳۸۸
کتاب ری ۵۵۶
کتاب الریاح ۱۳۱
کتاب الریاح والهواء والنار ۱۰۵
کتاب الریاض ۲۱۹-۲۴۵-۶۴۰
کتاب الریاضة ۴۰۵-۴۶۳
کتاب ریاضة الا لسنة فی اعراب القران و معانیه ۶۰
کتاب الریاضة بالکرة الصغیره ۵۱۹
کتاب الریاضة بالکرة الکبیره ۵۱۹
کتاب الریاض المونقه ۱۰۰
کتاب ریحانه وقرنفل ۵۴۴
کتاب الریحانین الحسن والحسین ۲۵۵
کتاب ریطوریقا ۴۵۴
کتاب الریموس ۴۸۶
کتاب الری و امر العلوی ۱۷۱


ز


کتاب زائرجات والانتها آت والممرات ۴۹۷
کتاب زادانفروخ فی تأدیب ولده ۵۵۹
کتاب زادالمسافر ۵۰۱
کتاب زادالمسافر فی‌الفقه ۳۹۰
کتاب زاد المسافر وخدمة الملوك ۴۷۳
کتاب الزاهر ۱۲۶-۳۵۳-۶۳۸

کتاب الزاهرفی‌الالوان والزهر ۱۴۳
کتاب الزبرج ۱۲۲-۴۸۴
کتاب زبورداود ۳۹
کتاب زجرالروم ۵۵۷
کتاب زجرالطیروالفال والعیافة والقیافة والکهانه ۵۵۷
کتاب زجرالعرب ۵۵۷
کتاب زجرالفرس ۵۵۷
کتاب الزجرو الدعاء ۱۱۸
کتاب زجرالهند ۵۵۷
کتاب زحل ۶۴۰
کتاب الزرانیخ ۶۳۸
کتاب الزرع ۹۳-۱۰۰
کتاب الزرع والنخل ۹۶-۳۰۸
کتاب الزرق النجومی ۵۰۱
کتاب زریق بن‌الزبیر ۴۰۳
کتاب زکاربن یحیی‌الواسطی ۴۰۳
کتاب زکریا المؤمن ۴۰۳
کتاب الزکوة ۳۴۷-۳۶۲-۳۷۷-۳۸۸-۳۹۸-۴۰۴-۴۰۷-۴۱۰-۴۱۳-۴۱۷-۴۲۵
کتاب زکوة الفطر ۳۶۲
کتاب‌الزکوةوابواب‌الاموال بعللهمن‌الحدیث ۴۱۹
کتاب الزمام ۱۹۷
کتاب الزمرد ۳۱۷
کتاب الزعرده ۶۳۹
کتاب الزمرالریحی ۵۰۹
کتاب الزناةالاشراف وذکرسباب العرب و ماجری بینها وذکرادعیاء الجاهلیة ۱۶۷
کتاب الزنا والاحصان ۳۶۳
کتاب الزنجیین وهم المعاقرون ۲۴۸
کتاب زنقطه ۵۵۵
کتاب الزهد ۱۳۱-۳۴۴-۳۶۲-۴۱۳-۴۱۶-۴۱۷
کتاب الزهد والزهاد ۳۲۱
کتاب زهد مالك بن دینار ۳۴۶
کتاب الزهد والریاض ۱۹۱
کتاب الزهره ۶۴۰
کتاب‌الزهری و ابنة عمه‌الذین ساروا‌الی هشام بن عبدالملك ۵۴۵
کتاب الزوائد ۹۳
کتاب الزوال ۴۱۴
کتاب الزیادات ۳۷۸
کتاب الزیادة الزیادات ۳۷۸
کتاب الزیادات علی‌ارشمیدسی فی‌المقالة‌الثانیه ۵۰۶
کتاب الزیادات فی کتاب‌الناسی‌فی‌المقالات ۲۲۸
کتاب الزیادات فی اخبارالوزراء ۲۴۶
کتاب الزیادات فی‌الکتاب الذی الفه ابوه ابراهیم ۲۱۶
کتاب الزیادات فی المسائل التی‌لحنین ۵۲۹
کتاب الزیادة المنتزعه من سیبویه ۱۰۲
کتاب الزیادات من معانی الشعر لیعقوب واصلاحه ۱۲۳
کتاب زیادبن‌عمروبن اشرف العنکی ۱۷۱
کتاب الزیبق ۶۳۷

کتاب الزیج ۴۹۳-۴۹۴-۴۹۹-۵۰۰
کتاب زیج السند هند ۵۰۱
کتاب زیج الصغیر ۵۰۰
کتاب زیج الصفائح ۵۰۵
کتاب الزیج علی سنی العرب ۴۹۱
کتاب زیج القرانات والاحتراقات ۴۹۷
کتاب الزیج اللطیف ۶۴۰
کتاب الزیج الکبیر ۵۰۰
کتاب الزیج المامؤنی ۴۹۴
کتاب الزیج محلول فی السند هند لدرجة درجه ۴۹۸
کتاب الزیج المعروف بالبدیع ۵۰۱
کتاب الزیج المعروف بالخالص ۵۰۱
کتاب الزیج المعروف بالمتزر ۵۰۱
کتاب الزیج الممتحن ۴۹۴
کتاب زیج الممرات ۵۰۱
کتاب زیج الواضح ۵۰۶
کتاب زیج الهزارات ۴۹۷
کتاب الزیج الهندسی ۵۰۲
کتاب زیدبن حارثه حب النبی ۱۶۳
کتاب زیدبن علی ۱۵۸
کتاب الزیدیه ۲۲۳
کتاب الزینه ۳۵۴-۵۲۳

س

الکتاب السابع فی المسائل والموالید ۳۸۳
الکتاب السادس فی تسییر النیرین ومایدلان علیه ۴۹۳
الکتاب السادس عشر فی تحویل سنی الموالید ۴۳۸
کتاب ساديرم ۵۴۲
کتاب سادیة بن زنیم ۱۷۲
کتاب الساطع ۶۳۹
کتاب الساعات ۱۲۸
کتاب السباع والوحوش ۱۳۱
کتاب سبب تحرک الفلک علی استداره ۵۳۳
کتاب سبب وقوف الارض وسط الفلک ۵۳۳
کتاب السبع الطوال ۱۲۷
کتاب السبعة ۶۳۸
کتاب السبعة الاصغر ۵۸
کتاب السبعة الاصغر نقاش ۵۸
کتاب السبعة الاوسط ۵۸
کتاب السبعة الاوسط ـ ابن مقسم ۵۸
کتاب السبعة الاوسط نقاش ۵۸
کتاب السبعة بعللها الکبیر ۵۸
کتاب السبعة بعللها الکبیر ـ نقاش ۵۸
کتاب السبعین ۵۲۱
کتاب السبق والرمی ۳۶۲-۳۸۸
کتاب السیول والمعجونات والغضار الصینی ۵۶۲
کتاب السبیل الی معرفة الحق ۲۹۳
کتاب سبیل وقالون ۵۴۴
کتاب السجاحة وتلقیح البلاغه ۳۵۳
کتاب السجلات ۳۹۸
کتاب سجل الجواهر ۱۶۷
کتاب سجود القران ۳۶۲
کتاب السحافات والثعابین ۲۵۰
کتاب السحاقات والبغاسیر ۵۵۷

کتاب السحر الصغیر ۵۵۲
کتاب السحر الکبیر ۵۵۲
کتاب سحر اللهو وسکر ۵۴۴
کتاب السحق ۲۵۱
کتاب السخط والرضا ۲۹۶
کتاب السدر والدوار ۵۲۶
کتاب سدرة المنتهی ۳۴۶
کتاب السراب ۸۴-۱۷۸
کتاب سرالاسرار ۶۴۱
کتاب السراری الذهبیات المسلیات ۱۳۹
کتاب السراه ۲۳۵
کتاب السرایا ۱۶۹
کتاب سرایا النبی ۱۶۹
کتاب السرالمظلم فی سرالخلیقة ۴۷۴
کتاب السرج ۹۳
کتاب سرجس الراهب فی‌الصنعة ۶۳۵
کتاب السرج واللجام ۱۰۵-۱۲۲
کتاب‌السرج واللجام والبری‌والعقال ۹۶
کتاب السرخسی الی‌المعتضد فی‌ادب‌النفس ۲۸۶
کتاب سرخس‌الرأس عینی‌الی‌قویری ۶۳۵
کتاب سرخسی فی‌الصنعة ۶۳۶
کتاب السرطان ۵۲۰
کتاب السرالغامض ۶۳۹
کتاب سرالعالم والمبعوث ۳۵۸
کتاب السرقات ۱۹۱-۲۴۶
کتاب سرقاة البحتری من‌ابی‌تمام ۲۴۶
کتاب سرقاة الشعراء ۲۴۲
کتاب سرقاة الشعروماتفقوافیه ۱۲۲
کتاب السرقات الکبیر ۲۴۶
کتاب سرقات الکمیت من القران و غیره ۱۱۹
کتاب سرقات النحویین من ابی‌تمام ۲۴۲
کتاب السرقه ۳۹۸
کتاب السرقة وقطاع الطریق ۳۷۸
کتاب السری ۶۳
کتاب سسرد ۵۳۶
کتاب سطرینوس الملك و سبب تزویجه بساراد الفقصه ۵۴۳
کتاب سطسطس ۴۴۹
کتاب سعدبن عمیروالنوار ۵۴۵
کتاب سعد و اسما ۵۴۳
کتاب سعده ۵۵۵
کتاب سعسع وقمع ۵۴۵
کتاب السعود والعمود ۱۷۶
کتاب سعیدبن مسجح ۲۳۳
کتاب السفر ۴۰۵-۴۹۲
کتاب سفرآدم ۵۶۲
کتاب سفرارمیا ۳۸
کتاب سفرالاسرار ۵۹۸-۶۳۹
کتاب سفراشعیا ۳۸
کتاب سفرحزقیل ۳۸
کتاب السفروالحضرفی‌الطب ۵۳۰
کتاب سفطالجوهر ۲۴۹
کتاب سفطی ۳۸
کتاب سقرس ۶۳۵
کتاب سقرس‌الکبیر ۶۳۶
کتاب سقناس فی‌حکمته للملك ادریانوس ۶۳۵
کتاب السقیفة و بیعة ابی‌بکر ۱۶۵

کتاب السکباج ۲۴۱-۵۶۱
کتاب السکباج وفضائلها ۲۴۳
کتاب السکر للهند ۵۳۶
کتاب سکریتری بن مردیود لهرمز بن کسری و رساله کسری الی جواسب وجوابها ۵۶۰
کتاب سکن ۵۵۶
کتاب السکنجبین ۵۳۴
کتاب سکینة والرباب ۵۴۴
کتاب السلم ۳۶۲
کتاب السلاح ۹۰-۹۶-۱۰۵-۱۳۳-۱۹۱
کتاب السلماطیس ۶۳۳
کتاب سلسلة الذهب ۱۴۴
کتاب السلطان ۱۳۱-۱۸۵-۴۸۴-۴۹۲
کتاب السلطان واخلاق اهله ۳۰۸
کتاب سلم بن قتیبه ۹۳
کتاب سلم بن قتیبه وروح بن حاتم ۱۷۱
کتاب السلم والبیوع ۳۷۸
کتاب سلمی وسعاد ۵۴۴
کتاب السلوان ۱۴۴
کتاب السلوة ۶۴۰
کتاب السلوة المستخرج عن مواریث الحکماء ۲۸۶
کتاب سلیمان بن داود فی الحکم ۳۹
کتاب سلیمان بن صرد وعین الورده ۱۵۷
کتاب سلیمان بن عبدالملك والجاریة وطفلها ۵۴۵
کتاب سلیمان بن عیسی ۶۳
کتاب سلیم بن قیس الهلالی ۴۰۳
کتاب سلیمان وعنوان وشیبان ۵۴۵
کتاب السماء ۴۰۵-۶۳۸
کتاب السماء والعالم ۴۵۸
کتاب السمات ۱۷۶
کتاب سماس العالم فی الامثال ۵۴۳
کتاب السماع الطبیعی ۴۵۶
کتاب سماه جامع الحماقات و حاوی الرقاعات ۲۵۱
کتاب سماه المختصر ۳۷۲
کتاب سماه المفاتیح فی الصنعة ۶۳۴
کتاب سمت القبلة ۵۰۰
کتاب السمر ۱۵۹-۱۶۳
کتاب السمری وجوابه ۳۵۸
کتاب سمع الکیان ۵۳۲
کتاب السمع والبصر ۱۹۷
کتاب السمع والبصر عملا اوعمل بهما ۲۹۶
کتاب السموس ۶۳۵
کتاب السمومات ۵۶۱
کتاب السمومات لقسطا بن لوقا ودفع مضارها ۵۶۱
کتاب السمومات للهند ۵۶۱
کتاب السمومات وترکیبها واصولها ۵۶۱
کتاب السمومات و دفع صرزها ۵۶۱
کتاب السمیر ۱۶۷
کتاب السمیفع بن ذی ترحم الحمیری والعقوق بنت زید ۵۴۶
کتاب سناء وبهاء ۱۹۷
کتاب سنام المعالی ۲۲۵
کتاب سندباد ۲۷۲

کتاب سندباد الحکیم ۵۴۱
کتاب سندباذ الصغیر ۵۴۲
کتاب سندباد الکبیر ۵۴۲
کتاب سندستاق ۵۳۶
کتاب السنن ۶۷-۳۰۳-۴۱۲-۴۱۳-
۴۱۴-۴۱۵-۴۲۲-۴۲۳
کتاب السنن ابن‌قدامه ۴۱۳
کتاب السنن کجی ۴۲۲
کتاب السنن وکیع ۴۱۴
کتاب السنن بشواهد الحدیث ۴۱۸
کتاب السنن علی‌مذاهب الفقهاء ۴۲۳
کتاب السنن علی مذهب الشافعی ۳۹۰
کتاب السنن فی‌الفقه اوزاعی ۴۱۵
کتاب السنن فی‌الفقه ولیدبن‌مسلم ۴۱۵
کتاب السنن فی‌الفقه ۴۱۸-۴۱۵-۴۱۶-
۴۱۷-۴۱۹-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲-۴۲۳
کتاب السنن فی‌الفقه عبدالوهاب ۴۱۶
کتاب السنن فی‌الفقه هروی ۴۱۶
کتاب السنن فی‌الفقه ابن‌ایوب ۴۲۱
کتاب السنن فی‌الفقه ابن‌مبارك ۴۱۶
کتاب السنن فی‌الفقه ابوشهید ۴۱۷
کتاب السنن فی‌الفقه محمد بن عثمان
۴۱۷
کتاب السنن فی‌الفقه ابن‌راهویه ۴۱۸
کتاب السنن فی‌الفقه ضریر ۴۲۰
کتاب السنن فی‌الفقه معمری ۴۱۹
کتاب السنن المشترکه ۴۰۷
کتاب السنن والاحکام ۳۰۳-۴۳۰
کتاب السنن والاداب علی‌مذهب‌العامه ۴۲۳
کتاب السنن والحیره ۶۳۹
کتاب السنة فی‌الفقه ۳۷۰
کتاب السنة والجماعه ۳۳۱-۳۳۷
کتاب السنة والجماعه و ذم‌الهوی وترك
الخروج والفتن ۱۶۵
کتاب سنی‌العالم ۴۹۷
کتاب سوء المزاج المختلف ۵۱۸
کتاب السواد وفتحه ۹۳
کتاب السواك والسنونات ۵۲۶
کتاب سؤال وجواب رمضان‌لابی‌النجم ۲۴۹
کتاب السوداء ۵۲۶
کتاب السودان والبیضان ۳۰۸
کتاب السودان وفضلهم علی‌البیضان ۲۴۷
کتاب السؤدد ۱۳۱
کتاب سوفسطیقا ۴۵۳
کتاب سوفسطیقاالفص لارسطالیس ۴۷۶
کتاب السهام ۴۹۷
کتاب السهر ۵۲۶
کتاب سهل وسلیمه ۵۴۴
کتاب سهم بن عمروبن هصیص ۱۶۴
کتاب سهم ذوی القربی ۳۹۸
کتاب السهمین ۴۹۲-۴۹۳
کتاب السهمین واعمارالملوك والدول ۴۹۷
کتاب السهو ۳۶۳-۳۹۸
کتاب السیاب ۱۶۷
کتاب السیاسه ۲۱۵-۲۴۶-۳۵۸-۴۴۹-
۵۲۶
کتاب السیاسة الصغیر ۲۲۸-۴۷۳
کتاب السیاسة الکبیر ۳۳۸-۴۷۳
کتاب سیاسة الملوك ۱۹۱

کتاب سیاسة النفس ۳۶۱
کتاب السیاسة والخلفاء والامراء ۳۵۸
کتاب سیبویه ۸۹
کتاب السیر ۱۵۶-۳۶۰-۳۹۸-۳۹۹
کتاب سیرتنامه ۵۶۰
کتاب سیر السبعة ۴۸۳
کتاب سیرسیرین ۳۹
کتاب سیر العادله ۳۹۸
کتاب السیر فی الاخبار والاحداث ۱۵۶
کتاب سیرك ۵۳۶
کتاب سیر الواقدی ۳۸۹
کتاب السیر والجهاد ۱۵۶
کتاب سیروس فی الادب ۵۵۹
کتاب السیره ۱۶۵
کتاب سیرة الائمة العادلة ۳۶۱
کتاب سیرة ابی بکر ۳۶۳
کتاب سیرة ابی بکرو وفاته ۱۶۵
کتاب سیرة آل الجراح واخبارهم وانسابهم فی القدیم والحدیث ۲۱۲
کتاب سیرة اردشیر ۱۹۶
کتاب سیرة انوشروان ۱۹۶
کتاب سیر الاوزاعی ۳۸۹
کتاب سیرة عثمان ۳۶۳
کتاب سیرة عمر ۳۶۳
کتاب السیرة الفاضله ۵۳۴
کتاب سیرة الفرس ـ معروف ـ خداینامه ۴۴۶
کتاب سیرة الفیلسوف ۴۷۷
کتاب سیرة معاویه ۳۶۳
کتاب سیرة معاویة و بنی امیه ۱۵۴
کتاب السیرة والمبتداء والمغازی ۱۵۷
کتاب السیف ۹۳
کتاب سیف بن عمیرة النخعی ۴۰۳
کتاب سیوف ۱۶۲
کتاب السیوف ۱۶۲
کتاب السیوف التی کانت عند العرب واصناف ذلك ۵۵۸
کتاب السیوف والرماح ۱۰۰
کتاب السیوف وصفاتها ۲۸۶
کتاب السیول ۶۳۸
کتاب سیهودس ۴۰


ش


کتاب الشابرقان ۵۹۸
کتاب الشاة ۹۶
کتاب الشاذانی فی النحو ۱۳۷
کتاب الشارب و المشروب ۳۰۸
کتاب الشافی فی علل النحو ۱۴۵
کتاب الشافی فی علم الدین ۳۶۶
کتاب الشافی فی اللغة ۱۴۳
کتاب الشافی فی مسح الرجلین ۴۲۷
کتاب الشامات ۵۵۷
کتاب الشامل فی علم القران ۲۴۹
کتاب شاناق فی التدبیر ۵۴۲
کتاب شاناق الهندی فی الاداب ۵۶۰
کتاب شاناق الهندی فی امر تدبیر الحرب و ماینبغی للملك ان یتخذمن الرجال وفی امر الاساورة والطعام والسم ۵۵۸

کتاب الشباب والشیب ۲۲۱
کتاب الشباب وفضله علی المشیب ۲۴۹
کتاب الشبان ۲۴۹
کتاب شبیب الحروری و صالح بن مسرح ۱۵۷
کتاب الشتاء والصیف ۱۰۰-۲۴۷
کتاب شجرة طوبا ۳۴۶
کتاب شجرة العقل ۱۹۸
کتاب الشجرو النبات ۹۶-۱۰۰-۱۲۲-۱۴۰
کتاب الشجعاء ۱۷۵
کتاب الشجون والفنون ۲۵۳
کتاب شحنة البرید ۱۷۴
کتاب شخص الظلمات ۳۵۸
کتاب الشذور فی مؤامرات الخلفاء والامراء ۲۳۱
کتاب الشراب ۲۳۳-۲۴۵-۲۴۷-۲۸۵
کتاب الشراب والمنادمة ۲۲۴
کتاب الشراء والبیع ۴۰۷
کتاب الشرائع ۳۹
کتاب شرائع الادیان ۲۲۸
کتاب الشرب ۳۷۸-۳۹۸
کتاب الشرح ۱۴۳-۶۳۹
کتاب شرح ابیات الایضاح ۱۰۸
کتاب شرح ابیات سیبویه ۱۰۴
کتاب شرح الاثیر ۶۴۲
کتاب شرح الارشاد فی النحو ۱۰۶
کتاب الشرح لاقاویل المجبره ۳۱۲
کتاب شرح اقلیدس ۶۴۰
کتاب شرح الالف واللام للمازنی ۱۰۷
کتاب شرح الجامع الصغیر ۳۸۳
کتاب شرح الجامع الکبیر ۳۸۳
کتاب شرح الجامع الکبیر لمحمد بن الحسن ۳۸۵
کتاب شرح الجامع الکبیر ـ نسخهٔ دوم ۳۸۵
کتاب شرح الجبر والمقابلة للخوارزمی ۵۰۳
کتاب شرح الجمع والتفریق ۵۰۳
کتاب شرح رسالة الشافعی ۳۹۳
کتاب شرح سیبویه ۱۰۵
کتاب شرح شواهد سیبویه ۱۰۱
کتاب شرح شواهد سیبویه اوتفسیرها ۱۴۴
کتاب شرح علل النحو ۱۴۲
کتاب شرح قاطیغوریاس لارسطالیس المقالة الرابعة ۴۶۱
کتاب شرح قول فلاطن ان النفس غیر مائته ۴۶۱
کتاب شرح کتاب ابن عبد الحکم الصغیر ۳۷۲
کتاب شرح کتاب ابن عبدالحکم الکبیر ۳۷۲
کتاب شرح کتاب ابی کامل فی الجبر ۵۰۴
کتاب شرح کتاب الاصول لابن السراج ۱۰۸
کتاب شرح کتاب اقلیدس ۴۸۳
کتاب شرح کتاب الجبر والمقابله لابی کامل ۵۰۵
کتاب شرح کتاب الجرمی ۴۲۸
کتاب شرح کتاب الخفیف للطبری ۴۲۷

کتاب شرح کتاب الرحمة لجابر ۶۴۲-۶۴۳
کتاب شرح کتاب سیبویه ۱۰۳-۱۰۶-۱۰۷
کتاب شرح کتاب الفصیح ۱۱۶-۱۲۸
کتاب شرح کتاب محمد بن موسی الخوارزمی فی الجبر ۵۰۱
کتاب شرح کتاب المرشد فی الفقه ۴۲۷
کتاب شرح کتاب المعانی للباهلی ۱۳۷
کتاب شرح کتابه فی الجمع والتفریق ۵۰۱
کتاب شرح کلام العرب وتلخیص الفاظها و تقریب معانیها ۱۰۱
کتاب شرح الکلام وبناه ۱۰۷
کتاب شرح المجسطی ۶۴۰
کتاب شرح مختصر ابن عبدالحکم الصغیر ۳۷۱
کتاب شرح مختصر الجرمی ۱۰۷
کتاب شرح مختصر الطحاوی ۳۸۵
کتاب شرح مختصر المزنی ۳۹۱
کتاب شرح المدخل للمبرد ۱۰۷
کتاب شرح مذاهب ارسطالیس فی الصانع ۴۶۲
کتاب شرح مذاهب الیونانیین ۵۲۶
کتاب شرح المسائل لاخفش ۱۰۷
کتاب شرح مشکل احادیث رسول الله ۳۸۳
کتاب شرح المشکل من کتاب اقلیدس فی النسبة ۴۹۱
کتاب شرح معانی الاثار ۳۸۳
کتاب شرح معانی الباهلی الانصاری ۱۳۹
کتاب شرح المقالة الاولی من کتاب ارشمیدس فی الکرة والاسطوانة ۴۸۱
کتاب شرح المقتضب ۱۰۷
کتاب شرح مقصورة ابن درید ۱۰۶
کتاب شرح الموجز لابن السراج ۱۰۷
کتاب شرح الموضح ۴۰۰
کتاب شرح النحو ۱۴۲
کتاب شرح نکت الرموز ۶۴۴
کتاب شرح نکت کتاب سیبویه ۹۹
کتاب الشرح والتفصیل فی الرد علی اهل الافك والتضلیل ۳۳۹
کتاب شرح الهوی ووصف الاخاء ۱۹۷
کتاب شر الصناعة ۱۴۶
کتاب الشرطه ۶۳۹
کتاب شرط الخلفاء ۱۶۷
کتاب شرف الصناعة ۶۴۱
کتاب شرف قصی بن کلاب وولده فی الجاهلة والاسلام ۱۶۱
کتاب الشرکه ۳۶۲-۳۹۸
کتاب شریعة المقاری ۴۲۲
کتاب شریعة التفسیر ۴۲۲
کتاب الشریف ۱۸۸
کتاب الشروط ۳۶۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۸-۳۹۵-۴۲۶-۴۲۷-
کتاب الشروط ابن دینار ۳۹۵
کتاب الشروط الفرحی ۳۸۵
کتاب الشروط معافا ۴۲۷
کتاب الشروط الصغیر ۳۸۱-۳۸۳-۳۸۴
کتاب الشروط الکبیر ۳۸۱-۳۸۳-۳۸۴-۴۲۵

کتاب الشروط الکبیر ابن‌موصل ۳۸۴
کتاب الشروط الکبیروالصغیر ۵۷
کتاب شروط النظر ۵۳۴
کتاب الشروط والوثائق ۳۹۱
کتاب‌الشروط‌والوثائق‌والمحاضر والسجلات ۳۹۲
کتاب الشطرنج ۲۵۶
کتاب الشطرنج صولی ۲۵۶
کتاب الشطرنج والنرد ۲۲۹
کتاب الشعار ۳۸۸
کتاب الشعاعات ۵۰۷
الکتاب الشعده ۵۵۳
کتاب الشعر ۶۳۸
کتاب الشعر ۲۱۹
کتاب شعرابی‌العیناء ۲۰۵
کتاب الشعراء ۱۲۰-۱۷۹
کتاب الشعراء ابوسعید وراق ۱۷۹
کتاب الشعراء المذکورین ۱۱۲
کتاب الشعراء و انسابهم ۱۷۶
کتاب شعرالحاتم الطائی ۲۲۱
کتاب الشعرو الدم والبیض و عمل میاههما ۶۴۳
کتاب الشعروالشعراء -۲۱۲-۲۲۵-۲۴۵ ۱۸۰-۱۳۲-۱۳۱-۱۰۵-۹۳-۸۳-۲۴۷ ۱۸۵
کتاب شعرالراعی ۱۲۷
کتاب الشعروالشعراء القدماء الاسلامیین ۲۳۷
کتاب الشعروالشعراء الکبیر ۲۴۶
کتاب شعوف و عطوف ۵۴۴
کتاب الشفعة ۳۶۲-۳۷۸-۳۸۸-۳۹۸ ۳۶۰
کتاب الشکل القطاع ۴۹۰
کتاب الشکل المدورالمستطیل ۴۸۹
کتاب الشکل الهندسی الذی بین جالینوس امره ۴۸۹
کتاب شکبذه ۵۵۵
کتاب الشکوك ۲۹۵
کتاب الشکوك علی جالینوس ۵۳۲
کتاب شکوك‌کتاب اقلیدس ۵۲۶
کتاب الشماخ ودمغ ۵۴۵
کتاب شماویل وقضیه داود ۳۹
کتاب الشمس ۶۳۸-۶۴۴
کتاب الشمس الاصغر ۶۴۰
کتاب الشمس الاکبر ۶۴۰
کتاب الشمس والقمر ۹۱
کتاب شمل والفة ۱۹۷
کتاب شموئل ۳۸
کتاب الشواذ ۱۲۵
کتاب شواذ السبعة ۵۷
کتاب الشوارد ۹۳
کتاب الشوارد فی‌الرسائل ۲۳۰
کتاب الشواهد ۷۶-۱۳۱-۲۸۵
کتاب شواهد الموطأ ۳۷۱
کتاب الشوری ۱۲۸
کتاب الشوری ومقتل‌عثمان ۱۵۷
کتاب الشوق والفراق ۲۲۷
کتاب الشهادات ۱۳۸-۳۶۲-۳۸۸
کتاب شهادة القاذف ۳۸۹
کتاب‌الشهب‌المحرقة‌للابالیس‌المسترقة ۳۶۴

کتاب شهر رمضان ۲۳۸
کتاب شهریزاد مع ابرویز ۵۴۱
کتاب الشیب والخضاب ۲۸۶
کتاب الشیب والشباب ۲۵۵
کتاب الشیب والکبر ۱۳۱
کتاب الشیخ بن الشاب ۵۴۶
کتاب الشیخ والغلام ۳۲۸
کتاب الشیخ والفتی ۵۴۳
کتاب شیل الاثقال ۴۸۴
کتاب الشیوخ ۱۷۲

ص

کتاب صابون الغم ۲۱۵
کتاب صاحب بشر بن مروان وابنة عمه ۵۴۴
کتاب صاحب الزمان ۲۵۰
کتاب صاحب المحراب ۶۳۵
کتاب الصادق ۶۳۸
کتاب الصارع ۶۳۸
کتاب صالح بن ابوالاسود ۴۰۳
کتاب الصبر ۱۹۷-۳۴۶-۳۴۷
کتاب الصبر واداب اللسان ۳۴۶
کتاب الصبغ الاحمر ۶۳۷
کتاب الصبوه ۲۲۲
کتاب الصحبه ۳۴۶
کتاب صحبة ال الرسول واحن اعدائهم ۳۶۵
کتاب الصحیح ۴۱۹-۴۲۰-۴۲۳
کتاب الصحیفة الصغیر ۶۳۵
کتاب الصحیفة الکبیر ۶۳۵
کتاب صخر المغربی ۵۴۶
کتاب الصداق ۱۷۰-۳۶۲-۳۸۸-۳۹۸
کتاب صدر کتاب الفتیا ۳۹۲
کتاب صدقة الحی من المیت ۳۸۹
کتاب الصدقة علی الواجیه ۳۶۲
کتاب صدقة الفطر ۳۴۶-۳۹۸
کتاب الصدق والاخلاص ۳۵۸
کتاب الصدیق والصداقه ۴۷۷
کتاب الصرحاء والهجناء ۳۰۸
کتاب الصرع ۵۲۰
کتاب الصرف ۳۶۲-۳۷۸-۳۸۹-۳۹۸
کتاب صرف التوهم عن ذی النون المصری ۶۴۲
کتاب الصرف والنقد والسکه ۱۸۸
کتاب صرف الهم ۲۱۵
کتاب الصفار والحیات والدیدان التی تتولد فی البطن ۵۲۳
کتاب صغیر ۲۵۱
کتاب الصغیر فی العلم الالهی ۵۳۳
کتاب صغیرة ۵۶۶
کتاب الصفات ۹۰-۹۲-۹۵-۱۳۷-۳۰۰ ۳۳۱-۳۳۷-۶۳۸
کتاب صفاة الجبال والاودیة واسماؤها بمکه وما والاها ۱۸۸
کتاب صفاة الخلفاء ۱۶۳

كتاب صفاة الغنم والوانهاوعلاجهاواسنانها ۹۱

كتاب الصفاة والاسماء ۳۳۶

كتاب الصفاعنه ۲۵۲

كتاب صفة اخلاق النبى ۳۹۹

كتاب صفةالله بالعدل ونفى القبيح ۲۹۶

كتاب الصلوة ۳۴۷-۳۶۰-۳۶۱-۳۷۷
۳۷۸-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۷-۴۰۴-۴۰۶
۴۰۷-۴۱۰-۴۱۳-۴۱۵-۴۱۶-۴۱۷
۴۲۵

كتاب الصلوة ابن سماعه ۴۰۷

كتاب الصلوة عياشى ۳۶۱

كتاب الصلوة غلام خليل ۳۴۷

كتاب ضيق اسحاق بن بشر ۱۵۸ | كتاب صناعة البلاغه ۲۳۰-۲۳۱

کتاب صناعة التنجیم ۵۰۲
کتاب صناعة الجبر ۴۸۴
کتاب صناعة الجبر معروف بالحدود۴۸۴
کتاب صناعة الجدل ۲۱۵
کتاب صناعة الخراج الصغیر ۲۲۵
کتاب صناعة الشعر ۲۲۸-۲۳۹
کتاب صناعة الغناء واخبارالمغنیین و ذکر الاصوات التی غنی فیها ۲۵۷
کتاب صناعة الکلام ۲۰۸
کتاب صناعة النجوم ۴۸۶
کتاب صنائع قریش ۱۶۲
کتاب صنائع المعروف ۳۶۲
کتاب صنعة الاسطرلاب بالبراهین ۵۰۶
کتاب صنعة الاسطرلاب المسطح ۴۹۶
کتاب صنعة الاسطرلاب والعمل بها ۴۹۲
کتاب صنعة ترياق الملح ۵۲۰
کتاب صنعة الشعروالبلاغة ۱۰۶
کتاب صواب وسرور ۵۴۴
کتاب الصوالجه ۳۰۸
کتاب الصوایف ۱۶۷
کتاب الصوت ۵۱۸
کتاب الصوت والبحه ۵۲۶
کتاب الصورة الحدیثه ۳۹
کتاب الصوره ۳۹
کتاب الصورة والمصور ۲۲۸
کتاب الصوروالحکم علیها ۴۹۲-۴۹۷
کتاب الصوروالدرج والحکم علیها ۴۹۷
کتاب صورالهمز ۱۰۲
کتاب الصوم ۳۶۲
کتاب الصوم والکفارات ۳۶۲
کتاب صوم الایام ۴۰۵
کتاب صوم السنه والنافلة ۳۶۳
کتاب صون العلم وسیاسة النفس ۲۲۹
کتاب الصهیون ۳۵۸
کتاب الصیام ۳۴۷-۳۶۰-۳۷۷-۳۸۸-۳۸۹-۴۰۴-۴۰۶-۴۰۷-۴۱۰-۴۱۳-۴۱۷
کتاب الصیام ابن سماعه ۴۰۷
کتاب صیام التطوع ۳۹۸
کتاب صیام الفرض ۳۹۸
کتاب الصیام والاعتکاف ۲۷۲
کتاب الصید ۳۶۲-۳۸۸-۳۹۸
کتاب الصیدنه ۵۶۲
کتاب الصیدنه رازی ۵۶۲
کتاب الصیدوالجوارح ۱۹۲
کتاب الصیدوالذبایح ۳۷۷-۳۷۸-۳۸۹


ض


کتاب الضبط ۶۳۸
کتاب الضحایا ۳۸۸
کتاب الضحاك الخارجی ۱۵۸
کتاب الضخضخه ۲۵۲
کتاب ضدالعقل ۵۸
کتاب ضرورة الشعر ۱۰۱
کتاب ضرب الدراهم والصرف ۱۷۳
کتاب الضراطین ۱۷۳
کتاب ضرب الدنانیروالدارهم ۱۶۵
کتاب الضرتین ۱۹۸
کتاب ضرغام وحودروفس ۵۴۵

کتاب الضعفاء ۴۱۹-۴۲۰
کتاب ضلع الدیر ۵۵۵
کتاب ضمضم المدینی ۵۵۶
کتاب ضیاء القلوب فی معانی القران ۱۲۳
کتاب ضیاءالقلوب فی معانی القرآن وغریبه و مشکله ۶۰
کتاب الضیفان ۹۳
کتاب الضمیر ۶۳۹

ط

کتاب الطارف ۱۹۷
کتاب طاسین الازل والجوهر الاکبر والشجرة الزیتونة النوریه ۳۵۸
کتاب الطاعه ۳۴۶-۳۶۲
کتاب طاعة الرسول ۴۱۷
کتاب طاعة لایرادالله بها ۲۹۶
کتاب الطاهر ۶۳۸
کتاب الطاهر الخفی ۶۴۳
کتاب الطاوس ۱۹۷
کتاب الطب ۳۶۲-۳۹۸-۴۰۸-۵۲۰
کتاب طب بقراط ۵۲۰
کتاب الطب الروحانی ۵۳۲
کتاب الطب الصغیر ۴۰۷
کتاب الطب الکبیر ۴۰۷
کتاب الطب الملوکی ۵۳۳
کتاب الطبائع ۱۳۱
کتاب طبائع البلدان وتولد الریاح ۴۹۷
کتاب طبائع الجن وهوالیدهم و مؤاخیذهم والارواح الصارعه ۵۵۰
کتاب الطبائع الکبیر ۴۹۷
کتاب الطبائع والنقض علی القائلین بها ۳۲۴
کتاب طبرستان ایام الرشید ۱۷۱
کتاب الطبقات ۱۶۵-۲۸۶-۴۲۰-۴۲۲
کتاب طبقات اهل العلم والجهل ۲۹۳
کتاب طبقاب الرجال ۴۰۵
کتاب طبقات الشعراء ۸۸-۱۸۰-۱۸۲-۱۹۱-۲۶۸
کتاب طبقات الشعراء الاسلامیین ۱۸۷
کتاب طبقاب الشعراء الجاهلیین ۱۸۷
کتاب طبقات الشعراء الجاهلیین- ابوخلیفه ۱۸۷
کتاب الطبقاب الصغیر ۱۶۶
کتاب طبقات الفقهاء والمحدثین ۱۶۷
کتاب طبقات القراء ۴۲۳
کتاب الطبقات الکبری ۱۶۶
کتاب طبقات الکتاب ۲۰۵
کتاب طبقات المغنین ۲۴۴
کتاب طبقات من روی عن النبی عن اصحابه ۱۶۷
کتاب طبقات النحویین البصریین و- اخبارهم ۱۰۱
کتاب الطبیخ ۱۹۰-۲۰۱-۲۰۵-۲۳۷-۲۴۱-۲۴۵-۲۴۷-۴۷۳-۵۶۱
کتاب الطبیخ ابراهیم بن مهدی ۵۶۱
کتاب الطبیخ ابن ماسویه ۵۶۱
کتاب الطبیخ احمد بن طیب ۵۶۱
کتاب الطبیخ جخطه ۵۶۱
کتاب الطبیخ حارث ۵۶۱
کتاب الطبیخ صولی ۵۶۱
کتاب الطبیخ مخبره ۵۶۱
کتب الطبیخ منجم ۵۶۱
کتاب الطبیخ للمرضی ۵۶۱

كتاب الطبيعة ٥٥٣-٦٣٨
كتاب طبيعة الانسان ٤٦٥-٥١٥-٥٢٢
كتاب الطبيعة الثالثه المنفعلة اليابسه وهى- الارض ٦٣٩
كتاب الطبيعة الثانية الفاعلة الجامده وهى الماء ٦٣٩
كتاب الطبيعة الرابعة المنفعلة الرطبه وهى- الهواء ٦٤٠
كتاب الطبيعة الفاعلة الاولى و هى النار ٦٣٩
كتاب طرب وعجب ٥٤٤
كتاب الطرح ٦٣٨
كتاب الطرد ٢٤٢
كتاب طرد الشياطين ٥٥٢
كتاب طرق ٥٤٢
كتاب الطروقه ٩٣
كتاب الطريق ١٨٨-٣٦٥
كتاب طسم وجديس ١٦٢-١٦٨
كتاب الطعام ١٣١
كتاب الطعام والشراب ٣٨٨
كتاب طعنة الصراخ ٥٥٦
كتاب الطفرة ٣٠٠
كتاب الطفيليين ٣٠٨
كتاب الطلاق ٣٧٨-٣٩٨-٤٠٠-٤٠٦ ٣٦٢
كتاب طلاق السكران والناشتى ٣٩٨
كتاب طلاق السنة ٣٩٩
كتاب الطلاق قبل الملك ٣٩٨
كتاب الطلوع والغروب ٤٨٣
كتاب الطنبوريين ٢٤١
كتاب الطنبلنب ٢٥٠
كتاب الطهارة ١٢٠-٣٠٣-٣٤٧-٣٦٠- ٣٦١-٣٨٨-٣٩٧-٤١٠-٤١٣- ٤١٥-٤١٧-٤٢٥-٦٣٩-٦٤٠
كتاب الطهاره جابر ٦٣٩
كتاب الطواعين ٣٤٦
كتاب طوال اللحى ٢٥٠
كتاب طوبيقا ٤٥٣
كتاب الطوفانات ٤٨٥
كتاب طول الانسان ولونه و تأليفه ٢٩٦
كتاب طول مفتاح النجوم الثانى ٤٨١
كتاب الطيب ١٩٠
كتاب الطير ٩٦-١٠٠-٥٠٣
كتاب الطيف ١٢٣
كتاب الطين ٦٣٨

ظ

كتاب الظاهرات ٤٨٠
كتاب الظراف ١٩٨
كتاب الظفر على ابراهيم ٢٩٦
كتاب الظل الممدود والماء المسكوب والحياة الباقية ٣٥٨
كتاب الظهار ٣٦٢-٣٨٨-٣٩٨

ع

كتاب العادات ٥١٨
كتاب عاد الاولى والاخرة ١٦٢
كتاب العارض فى الكامل ١٤٥

کتاب العارية ۳۷۸-۳۸۹-۳۹۸
کتاب العاشر ۴۹۳
کتاب عاشق البقرة ۵۴۴-۵۵۵
کتاب عاشق الصورة ۵۴۳
کتاب عاشق الکف ۵۴۳
کتاب العاشق المجنون وسلم وجاريتها المخبله ۵۴۵
کتاب العاشق الناشی المتلاشی ۳۰۸
کتاب العاشق والمعشوق ۲۵۰
کتاب العاص بن امیه ۱۶۹
کتاب عاصم وسلطان ۵۴۴
کتاب العالم الصغیر ۳۰۰
کتاب العالم والجاهل ۳۰۹
کتاب العالم والمتعلم ۳۶۲-۳۷۵
کتاب عامر ودعد جارية خالصه ۵۴۵
لعتاق وامهات الاولاد ۲۷۸
لعتاك والنساك ۲۲۹
تق الامهات ۳۷۸
عتق فی المرض ۳۷۸
لعتق والتدبير ۴۰۶
لعتق و الکتابة ۳۶۲
لعثمانيه ۳۰۸
لعجائب الاربعة ۱۶۳
جائب البحر ۱۶۳-۲۵۰-۲۵۲
کتاب عبارة الرویا ۴۲۶
کتاب العبارة عن اسماء الله تعالی ۱۰۲
کتاب العباس بن احنف ومختار شعره ۲۴۹
کتاب العباس بن عبدالمطلب ۱۶۹
کتاب عباس الحنفی والتی رماها ۵۴۵
کتاب عباس وفور ۵۴۴
کتاب عبدالله بن جعفر و الشجرة المکتوبة علیها ۵۴۴
کتاب عبدالله بن عامر بن کریز ۱۶۹
کتاب عبدالله بن العباس ۱۶۹
کتاب عبدالله بن معاویه ۱۶۹
کتاب عبدالله بن مهذب ولبنی بنت المعمر ۵۴۴
کتاب عبدالله بن میمون القداح ۴۰۳
کتاب عبدالله الحلبی ۴۰۳
کتاب عبدالجبار بن عدی لمنصور فی آداب الحروب وصورة العسکر ۵۵۸
کتاب عبدالرحمن بن الحکم بن حسان ـ الاسدی وسعد صاحبی الغار ۵۴۵
کتاب عبدالرحمن بن سمره ۱۶۹
کتاب عبدالرحمن بن زید ۶۴
کتاب عبدالملك و الکلبی صاحب خالد بن الولید ۵۴۵
کتاب عبدالمؤمن القاسم الانصاری ۴۰۳


(۱) در معجم الادباء (عصام المرید).

| | | | |
|---|---|---|---|
| ۳۴۱ | کتاب علی‌بن رباب | ۴۰۳ | کتاب علی‌المعتزلة فی‌القدر |
| فی قولهما | کتاب علی‌بن زین النصرانی فی الاداب | | کتاب علی‌المغیریة والمنصوریة ف |
| ۳۱۵ | والامثال علی مذاهب الفرس والروم و | | ان الارض لایخلو من نبی ابد |
| ۳۱۳ | العرب | ۵۶۰ | کتاب علی‌الملحده |
| مة بالنص | کتاب علی‌بن عبدالله بن‌العباس | ۱۶۹ | کتاب علی من ابی وجوب الاما |
| ۳۳۰ | کتاب علی‌بن فرات | ۴۰۳ | |
| من‌الدین | کتاب علی‌بن القاسم الرشیدی | ۶۳ | کتاب علی من زعم ان‌النبی ترک |

کتاب عمال الهند ۱۷۱
کتاب عمان ۱۷۱
کتاب عمر بن ابی ربیعه وجماعه ۵۴۳
کتاب عمر بن ابی زیاد الابراری ۴۰۳
کتاب عمر بن اذینه ۴۰۳
کتاب عمر بن سفیان السلمی والجنیه ۵۴۵
کتاب عمر بن عبدالله بن معمر ۱۶۹
کتاب عمرو بن الزبیر ۱۶۹–۱۷۰
کتاب عمرو بن زید الطائی دلیلی ۵۴۳
کتاب العمل بالکرة النجومیه ۵۲۶
کتاب العمل بالنار والنقطه والزرافات فی الحروب ۵۵۸
کتاب عمل الرخامات ۴۹۹

کتاب عهد بقراط ۵۱۴
کتاب عهد کسری الی ابنه هرمز یوصیه حین [illegible]
[illegible]
کتاب غریب الحدیث ۷۹-۹۱-۹۲-۹۳
۹۶-۹۷-۱۰۷-۱۱۴-۱۱۵-۱۲۰
۱۲۶-۱۲۷-۱۳۱-۱۳۱-۱۳۷-۱۴۷
۱۷۶-۱۸۹-۴۲۱
کتاب غریب الاسماء ۹۵
کتاب غریب بطون العرب ۹۴
[illegible]
اصفاه الملک بجواب هرمز ایاه ۵۵۹
کتاب عهد کسری الی من ادرك التعلیم من بنیه ۵۵۹
کتاب عهد کسری انوشروان الی ابنه الذی

کتاب غریب‌الحدیث علی الکلمات ۱۲۸
کتاب الغصب ۳۶۰-۳۷۸-۳۹۸

کتاب فتی الکوفی مولی مسلمه وصاحبته ۵۴۳
کتاب فتح الابله ۱۷۱
کتاب فخر اهل الکوفة علی اهل البصرة ۱۶۷
کتاب فخر القحطانیة و العدنانیه ۳۰۸
کتاب فخر المشط علی المراة ۲۵۲
کتاب فداء الاساری والغلول ۳۶۲
کتاب فرائد الدر ۱۳۱
کتاب الفرائض ۵۲-۳۴۷-۳۷۶-۳۷۷
۳۷۶-۳۸۳-۳۸۴-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۳
۳۹۸-۴۰۷-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴-۴۱۶
کتاب الفرج ۲۲۱
کتاب الفرج بعدالشده ۱۸۹
کتاب الفرح ۹۸
کتاب فردوس الحکمة ۵۲۷
کتاب الفردوس فی التاریخ ۵۲۵
کتاب الفرس ۱۳۱
کتاب الفرسان ۱۸۷
کتاب فتوح الشام ۱۵۷-۱۶۰-۱۷۲
کتاب فتوح الشام ایام ابی بکر ۱۷۱
کتاب فتوح شهرك ۱۷۲
کتاب فتوح طبرستان ۱۷۱
کتاب فتوح العراق ۱۵۷-۱۶۵-۱۷۱
کتاب فتوح فارس ۱۷۱
کتاب فتوح مصر ۱۷۱

| | | | |
|---|---|---|---|
| ۳۴۱ | کتاب فضائح المعتزله | ۱۲۸ | کتاب الفرق والرد علیهم |
| ۱۸۹ | کتاب الفضائل ۳۵۹-۳۶۶-۴۰۷-۴۱۷ | | کتاب الفرق والمعیار |
| والاحرار | کتاب الفضائل فضائل الصحابه | ۴۲۳ | کتاب الفرق والمعیار بین الاوغاد |
| ۲۳۸ | کتاب الفضائل الکبیر | ۱۶۸ | |
| ۶۴۲ | کتاب فضائل اسحاق | ۱۹۷ | کتاب الفرقین المسبع |
| ۳۶۳ | کتاب فضائل الاعمال | ۴۰۵ | کتاب فروع فرض الصوم |
| ۴۰۵ | کتاب فضائل الانصار | ۱۶۸ | کتاب الفروق |

| | | | |
|---|---|---|---|
| فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب | ۱۸۹ | کتاب الفرید ۱۳۰-۳۱۷ | کتاب |
| فضائل بغداد واخبارها | ۴۷۳ | کتاب فریقونیوس فی الخواص ۵۵۴ | کتاب |
| فضائل بغداد وصفتها | ۲۱۱ | کتاب فریقونیوس فی الاسماء والحفظه و النمائم والعوذ من حروف الشمس والقمر والنجوم الخمسه واسماء الفلاسفه ۵۴۴ | کتاب |
| فضائل جعفر بن ابیطالب | ۱۶۹ | | کتاب |
| فضائل الحارث بن عبدالمطلب | ۱۶۹ | | کتاب |

| | | | |
|---|---|---|---|
| حریم المکاسب | ۳۱۸ | | کتاب فساد الداروتـ |
| | | کتاب فضائل حلق الرأس | |

کتاب فند ۵۶۶
کتاب فنون الحکم ۲۰۰
کتاب فنون الکلام ۳۰۱
[illegible]
کتاب فی الاطفال علی المجبرة ۲۹۸
کتاب فی الاعمال التی تعمل البیمارستانات ۵۲۰
کتاب فی اغراض ارسطالیس فی کتبه ۴۶۲
کتاب فی اقتناء علوم الفلسفة ۲۲۹
کتاب فی الآلات المصوتة المسماة بالارغن
کتاب فی الاصول ۳۵۹
کتاب فی اصول الفقه ۳۷۲
کتاب فی الاضداد ۱۰۷
کتاب فی [illegible]
کتاب الفوائد ۲۸۰-۱۲۱
کتاب الفوائد ابوالحسن ۲۳۱
کتاب فی آثار الامام الفاضل المعصوم ۵۳۴
کتاب فی الاثار المخیلة فی الجو الحادثة عن البخار المائی و هی الهالة و القوس و الضباب ۴۷۷
[illegible]

کتاب فی الادهام والحرکات والمشق ۵۳۴
کتاب فی بحث قول المدعی ان الاشیاء الطبیعیة تفعل فعلا واحداً بایجاب الخلقة ۴۶۶
کتاب فی البخر ۵۲۰
کتاب نی بسم الله الرحمن الرحیم ۴۲۶
کتاب فی البلاغة ۲۰۲
کتاب فی التصفح فی ایصال التعلیل الی بعض شهواته ۵۳۳
کتاب فی التین ۵۲۰
کتاب فیثاغورس فی القرعة التی یقترع بها عنه کل حاجة ۵۵۷
کتاب فی الجبر والقدر ۳۲۸
کتاب فی جمل فلسفة ارسطالیس فی النفس ۴۶۳
کتاب فی جمیع الاصناف ۲۹۶
کتاب فی الحساب علی التحت بلامحو ۵۰۷
زاویتین وقائمتین بلقیاس ۴۸۱
کتاب فی ان الذی عرض علیك القرآن ارادك الی معاد ۳۵۸
کتاب فی ان سورة الحمد یثوب عن جمیع القرآن ۲۲۹
کتاب فی ان الشاعرین لایتفق خواطرهما
کتاب فی ان قوی النفس تابعة لمزاج البدن ۵۱۹
کتاب فی ان کل جسم متناهی فقوته متناهیه ۴۶۴
کتاب فی ان للعالم خالقا حکیما ۵۳۴
کتاب فی ان المبدعات فی حال الابداع لامتحرکة و لا ساکنه ۴۷۳
کتاب فی ان الموجود لیس مجنس للمقولات العشر ۴۶۲
کتاب فی ان النفس لیست بجسم ۵۳۴

كتاب قرعة منسوبة الى الاسكندر بالسهام ٥٥٧
كتاب القروح وتولده ٥٢٥
كتاب القسامة ٣٦٠-٣٩٨
كتاب القسر ١٤٦
كتاب القسمه ٣٧٨-٣٩٨-٤٨٠
كتاب قسمة الاعداد ٤٨٤
كتاب قسمة الارضين ١٦٣
كتاب قسمة تحويل سنى المواليد على درجة درجة ٤٨١
كتاب قسم الزكوة ٣٦٢
كتاب قسم الصدقات ٣٩٨
كتاب قسم الغنيمة والفيئى ٣٦٢
كتاب قسم الفيئى ٣٨٨-٣٩٨
كتاب قسمة المعمورة من الارض و هيئة ـ الدنيا ٥٠٢
كتاب القسى والنبال والسهام ١٠٠
كتاب قصة الكعبه ٩٣
كتاب قصيدة خالدبن يزيد فى الاحداث و الملوك ١٧٢
كتاب قصيدة خيارنا مكانس ٢٥٢
كتاب قصيدة عبدالله بن اسحاق بن الفضل ـ ابن عبدالرحمن ١٧٢
قصيدة فى المنطقيات ٥٣٤
قصيدة فى العظة اليونانيه ٥٣٤
كتاب القصيدة فى علم النجوم ٣٩١
كتاب القضاء ٣٩٨
كتاب القضاء على الغائب ٣٩٨
كتاب القضاء والقدر ٣٣٦
كتاب القضاء والاحكام ٣٠٩
كتاب القضاة والولاة ٣٠٩
كتاب قضاة اهل المدينه ١٧٣
كتاب قضاة اهل البصره ١٧٣
كتاب قضاة البصره ٩٣
كتاب قضاة الكوفة والبصره ١٦٧
كتاب القضايا و اداب الاحكام ٣٦٢
كتاب القضيب ٣١٧
كتاب قضيب الذهب ٤٩٦
كتاب قضيه رعوث ٣٩
كتاب قطرب فيماسئل عنه الملحدون عن آى القران ٦٥
كتاب قطع الحدود على نسبة ٤٨١
كتاب قطع السطوح على نسبة ٤٨١
كتاب القطع والسرقة ٣٦٣-٣٨٨
كتاب القطيعى ٦٣
كتاب القلائد ١٣١
كتاب القلائد والفرائد فى اللغة و الشعر ١٣٣
كتاب القلاع والاكراد ١٧١
كتاب القلب والابدال ٩٦-١٢٣
كتاب القلم ٤١٥-٢٥٤
كتاب القلم وشرف الكتابة ٢١٠
كتاب قلوس ٥٥٦
كتاب قلوبطرة الملكه ٣٦٥
كتاب القمر ٦٣٨-٦٤٤
كتاب القمر الاكبر ٦٤٠
كتاب القن ٥٠١
كتاب قوارع القران ٢٢٩
كتاب القواطع ٤٩٤
كتاب القواطع على الهيلاجات ٤٩٧

کتاب قواعد الشعر ۱۰۱
کتاب القوافی ۹۱-۹۲-۹۸-۱۰۱-۱۰۴ ۱۳۴-۱۴۱
کتاب القوافی والردعلی من زعم انالعرب تشتق الکلام بعضه عنبعض ۱۳۸
کتاب قور ۵۵۶
کتاب قوی الادویة المفردة علی الحروف ۵۲۹
کتاب قوی الاطعمه ۵۲۸
کتاب قوی الاطعمة ومنافعها ومضارها ۵۲۸
کتاب قوی الاغذیة ۵۱۸-۵۲۷
کتاب القوی الطبیعیة ۵۱۷
کتاب قوی العقاقیرومنافعها ومضارها ۵۲۸
کتاب القوس ۷۹-۹۳
قولان سماهما القیبادس ۴۴۹
قولان سماهما افیا ۴۴۹
کتاب سماه ابرخس ۴۴۹
قول سماه ارسطا ۴۴۹
قول سماه اطلیطقوس ۴۴۹
قول سماه اوثودیمس ۴۴۹
قول سماه اوثوفرن ۴۴۹
قول سماه این ۴۴۹
قول سماه تا اجیس ۴۴۹
قول سماه تااطاطس ۴۴۹
قول سماه خرمیدس ۴۴۹
قول سماه سوفسطس ۴۴۹
قول سماه طیماوس ۴۴۹
قول سماه غورجیاس ۴۴۹
قول سماه فادن ۴۴۹
قول سماه فدرس ۴۴۹
قول سماه فرمانیدس ۴۴۹
قول سماه فروطاغورس ۴۴۹
قول سماه قراطولس ۴۴۹
قول سماه قرطن ۴۴۹
قول سماه قیلوطوفون ۴۴۹
قول سماه لاخس ۴۴۹
قول سماه مانکسانس ۴۴۹
قول سماه مانن ۴۴۹
قول سماه مینس ۴۴۹
کتاب القول بین القولین ۳۶۲
کتاب القولنج ۵۲۰-۵۲۶-۵۳۴
کتاب قوهلت ۳۹
کتاب القیاس ۱۱۸-۳۹۵-۴۷۴
کتاب القیاس علی اصولالنحو ۱۱۹
کتاب القیافة والفال والزجر ۱۷۳
کتاب قیام اللیل ۳۴۷
کتاب قیام اللیل و التهجد ۳۴۴
کتاب القیامة و القیامات ۳۵۸
کتاب القیان ۱۸۹-۲۳۴-۲۳۹
کتاب قیان الحجاز ۲۳۴-۲۴۴
کتاب قیان مکه ۲۴۴
کتاب قیس ولنبی ۵۴۳


ك


کتاب الکاتب ومنی ۵۴۴
کتاب الکارمهتر ۴۹۵
کتاب الکارنامج فی سیرة انوشیروان ۵۴۱
کتاب الکافی فیالنحو ۱۱۴-۱۲۶-۱۳۷

کتاب الکافی فی‌الرسائل ۲۲۳
کتاب الکافی فی‌النسب ۱۷۴
کتاب الکافی فی‌مقالة المطلبی یعنی‌الشافعی ۳۹۹
کتاب الکامل ۱۰۰-۴۹۷-۵۰۶-۵۲۶-۶۳۸-۶۴۰
کتاب‌کان یقال ۱۷۳
کتاب‌کان یکون ۳۳۶
کتاب الکبرالمستحسن والمستقبح ۳۰۸
کتاب الکبروالعظمة ۳۵۸
کتاب الکبریت الاحمر ۳۵۸-۶۳۵-۶۴۲
کتاب الکبیر ۳۴۷
کتاب الکتاب ۱۸۵-۲۴۵
کتاب الکتاب و الصناعة ۲۱۷
کتاب الکتاب وسیاسة المملکة وسیرة الخلفا ۲۱۲
کتاب‌کتب بقراط الصحیحه ۵۱۹
کتاب کتب النبی الی‌الملوك ۱۶۹
کتاب‌کثیرو عزه ۵۴۳
کتاب الکدخداه ۴۹۷
کتاب الکرة ۴۹۶
کتاب الکرة المتحرکة ۴۸۳
کتاب الکرة والاسطوانة ۴۸۰
کتاب الکردوحیة و ابنة الکاهن ۵۴۵
کتاب الکرم ۱۰۰
کتاب‌کرمان ۱۷۱
کتاب‌کرمانوس‌بطرك‌رومیه فی‌الصنعة ۵۳۵
کتاب الکسائی ۶۳-۶۶
کتاب الکسائی فی اجزاء القران ۶۳
کتاب الکسر ۵۱۴
کتاب الکسروالخلع ۵۲۴
کتاب‌کسری الی زعماء الرعیه فی الشکر ۵۶۰
کتاب الکسوفات ۴۹۳
کتاب الکشف ۳۵۹-۴۰۷
کتاب‌کشف القناع ۳۶۵
کتاب الکشف عن‌مساوی شعرالمتنبی ۲۲۳
کتاب الکشف والحجة ۳۶۵
کتاب الکعبة ۳۶۳
کتاب کعب ضب ۵۵۵
کتاب الکفالة ۳۷۹
کتاب الکفالة بالنفس ۳۹۸
کتاب الکفروالایمان ۲۹۸
کتاب الکفو ۶۳۸
کتاب الکلاب الاول والکلاب الثانی وهما یومان من ایام العرب ۱۶۴
کتاب الکلاب وهویوم النشاس ۱۶۳
کتاب الکلام فی الانسان ۳۳۱
کتاب الکلام‌علی‌ابن‌قتیبه فی‌تصحیف‌العلماء ۱۰۷
کتاب‌الکلام فی‌ان‌الله تعالی لم یزل‌موجودا ولاشئی سواه الی ان خلق‌الخلق ۳۲۷
کتاب کلام اهل‌العلم واهل‌الجهل ۳۰۱
کتاب الکلبیات ۱۷۰
کتاب الکلبی وابنة عمه ۵۴۴
کتاب الکلمتین الاول ۶۳۶
کتاب الکلمتین الثانی ۵۳۶
کتاب کلیله و دمنة ۱۹۶-۲۷۲-۵۴۲
کتاب‌کلیله ودمنه ـ ابان لاحقی ۱۹۶
کتاب‌کمال‌الدین هوالابانة عن‌اعمال‌الدین ۲۲۸

كتاب الكمال والتمام ٥٢٦-٥٣٩
كتاب الكمال هوالثالث اليهم ٦٣٧
كتاب الكناش ٥٢٨-٥٣٠
كتاب كناش يوحنا الكبير ٥٢٧
كتاب الكناش الصغير ٥٢٧
كتاب الكناش المعروف ٥٢٧
كتاب الكناش اللطيف ٥٣٠
كتاب الكناش فى الطب ٥٢٢
كتاب كناش تيادورس ٥٣٦
كتاب كناش الحضرة ٥٢٧
كتاب كناش الخف ٥٠٩
كتاب الكنى ١٦١
كتاب كنى آباء الرسول ١٦٤
كتاب كنى الاشراف ١٦٧
كتاب كنى الشعراء ١٧٦
كتاب كنى الدواب ٢٥٠
كتاب الكنوز السبعة ٥٦٢
كتاب الكواكب ٥٠٧
كتاب الكواكب المذنبه ٤٨٥
كتاب كورابلاء ٢٥
كتاب الكوفه ١٨٥
كتاب الكون والفساد ٤٥٨
كتاب الكهان ١٦٢
كتاب الكى ٥٢١
كتاب كيد الشيطان وامر السلطان ٣٥٨
كتاب كيف كان وكيف يكون ٣٥٨
كتاب الكيفية ٦٣٨
كتاب كيفية الاستدلال ٣١٨
كتاب كيفية الاجماع وماهيته ٣١٨
كتاب كيفية الاغتذاء ٥٣٣
كتاب كيفيات الابصار ٥٣٢
كتاب الكيفية بالمجاز ٣٥٩
كتاب الكيفية والحقيقة ٣٥٩
كتاب كيف يعلم مامضى من النهار من ساعة من قبل الارتفاع المفروض ٤٩١
كتاب كيلهراسف الملك ١٩٧
كتاب كيمان المعادن ٦٣٨
كتاب كيميا والعطر ٥٦١
كتاب الكيموس ٥١٨


## ل


كتاب لاشئى الاموجود ٣١٨
كتاب لاكيف ٣٥٩
كتاب اللامات ١٢٧
كتاب اللامات لداودبن ابى طيبه ٦٢
كتاب اللامات لمحمدبن سعيد ٦٢
كتاب اللامات لابن الانبارى ٦٢
كتاب اللامات لاخفش ٦٢
كتاب اللامع ٣٥٣
كتاب لاهج بن ابان ٥٤٣
كتاب اللاهوت ٦٣٨
كتاب اللباس ٣٦٢-٣٩٨
كتاب اللباء واللبن ٩٦
كتاب اللباء واللبن والحليب ١٠٠
كتاب اللبن ٥٢٠-٥٢٥
كتاب لبسة الصلوة ٣٦٣

كتاب اللبس فى الكتب الاربعة فى المنطق- الموجود من ذلك ٤٧٧
كتاب اللجام ٩٣
كتاب اللحظ والاشارات ٢٣٣
كتاب اللذة ٥٣٢
كتاب اللسان ٢١٧
كتاب لسان العيون ٢٤٢
كتاب اللصوص ٣٠٨
كتاب اللغز ١٤٠
كتاب اللفظ المحيط بنقض مالفظ به اللقيط ٢٣٨
كتاب اللقطه ٣٧٨-٣٨٨
كتاب اللقطة والصوال ٣٩٨
كتاب اللقوة ٥٣٣
كتاب اللقيط ٣٧٨-٣٨٨-٣٩٨
كتاب لم امتنع الاطباء من علاج الحوامل

کتاب المتطرفات والمتطرفین ۲۴۳
کتاب المتعه ۳۶۲-۳۹۹
کتاب المتعة وتحلیلها والردعلی‌من‌حرمها ۳۶۵
کتاب المتعة وما جاء فی‌تحلیلها ۳۶۴
کتاب المتمثلین ۱۷۲
کتاب المتمم ۱۰۶
کتاب المتوج ۲۲۱
کتاب المتیمین ۱۷۳-۱۸۷-۲۴۷-۳۴۶
کتاب المثالب ۹۳-۱۶۲-۱۶۷-۱۸۴
کتاب مثالب ابی‌نواس ۲۴۵
کتاب مثالب ثقیف وسائرالعرب ۲۲۶
کتاب مثالب ربیعه ۱۶۷
کتاب المثالب الصغیر ۱۶۷
کتاب المثالب الکبیر ۱۶۷
کتاب المثلث ۹۲-۱۴۳
کتاب المثلثات ۴۸۰-۴۸۲
کتاب المثلث الصحیح ۲۵۴
کتاب المثنی ۶۴۰
کتاب مثنی بن اسدالخیاط ۴۰۳
کتاب المثنی والمبنی‌والمکنی ۱۲۲
کتاب المجاری ۱۰۳
کتاب المجاز ۶۵
کتاب مجازالقران ۹۳
کتاب المجالس ۲۹۶-۳۳۰
کتاب المجالسات ۱۹۷
کتاب مجالس ثعلب ۵۸
کتاب مجالس الفقهاء ومناظراتهم ۳۲۳
کتاب مجالسة الرؤساء ۲۴۵
کتاب المجالسة والمذاکرة ۲۰۳
کتاب المجانین الادباء ۱۳۵
کتاب المجتنی ۱۰۵
کتاب المجردات ۶۳۸
کتاب مجردات المغنین ۲۴۰
کتاب المجرد لابی حنیفه ۳۷۹
کتاب مجرد احکام القران ۶۵
کتاب مجرد الاغانی ۱۸۹
کتاب مجرد عمروبن بانه ۲۳۹
کتاب مجرد الغریب ۱۴۰
کتاب مجرد اللغه ۱۳۲
کتاب مجرد یونس ۲۳۹
کتاب مجسمة العروق ۵۲۶
کتاب المجسه والتشریح ۶۴۰
کتاب المجسطی ۴۸۲
مجلس التقفوریة فی‌الغزو ۳۴۵
کتاب الدیباج ۳۴۵
مجلس السحاب علی اهل‌النار ۳۴۵
مجلس السل[1] ۳۴۵
مجلس صفة الابل ۳۴۵
مجلس العرض علی‌الله عزوجل ۳۴۵
مجلس فی‌انظرونا نقتبس من نورکم ۳۴۵
مجلس فی‌الیلی ۳۴۵
مجلس فی‌الحسن ۳۴۵
مجلس فی‌حسن‌الظن بالله ۳۴۵
مجلس فی ذکرالموت ۳۴۵
مجلس فی‌العینة والدین ۳۴۵
مجلس فی‌الغمسة فی‌النار ۳۴۵
مجلس المسجا فی‌ذکرالموت ۳۴۵


۱- درمتن نسخه‌های خطی وچاپی بی‌نقطه است .

کتاب مجموع الاثاروالاخبار ۱۸۹
کتاب مجموع قرائة امیرالمومنین علی‌بن ابیطالب ۱۸۹
کتاب مجموع فی‌منصوبات الشطرنج ۲۵۶
کتاب المجموع المنقول‌من الرقاع ۲۰۵
کتاب مجنون ولیلی ۵۴۳
کتاب المحاربة ۳۹۸
کتاب المحاسن ۱۳۱-۱۷۳-۲۴۵-۴۰۴-۴۹۲
کتاب محاسن الاخلاق ۳۶۲
کتاب محاسن اشعارالمحدثین ۲۴۶
کتاب محاسن خراسان ۳۱۶
کتاب المحاضر ۳۹۸
کتاب المحاضرو السجلات ۴۲۵-۴۲۷-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۳-۳۸۴
کتاب المحاضروالسجلات والوثائق‌والعهود ۳۸۳
کتاب المحافرة ۳۷۹
کتاب المحافرة و المعاقل ۳۹۸
کتاب المحام ۹۳
کتاب محاورة اسطانس توهیر ملك الهند ۶۳۴
کتاب المحاورة فی‌العربیه ۴۲۸
کتاب محاورةالملك مع محمدعاریوس ۵۴۳
کتاب المحبة ۳۴۶-۶۴۱
کتاب محبة الاوصیاء ۳۶۳
کتاب المحبة والوظائف ۴۰۷
کتاب محبوب ابن‌الحسن ۶۳
کتاب المحبوبات ۴۰۵
کتاب المختضرین ۱۷۳
کتاب محتوی ۳۹
کتاب المحدثین ۴۰۷
کتاب المحرك الاول لایتحرك ۵۱۹
کتاب محمدبن الحسن العطار ۴۰۳
کتاب محمدبن داودبن جراح ۲۱۳
کتاب محمدبن الصلت و جنة الخلد ۵۴۳
کتاب محمدبن عثمان بن ابی‌شیبه ۶۳
کتاب محمدبن عیسی‌فی‌النقط ۶۱
کتاب محمدبن‌اللیث الی‌الرشیدیعظه ۵۵۹
کتاب محمدبن‌اللیث‌الی‌یحیی‌بن‌خالد ۵۵۹
کتاب محمد وابراهیم ابنی عبدالله بن‌حسن ابن حسن ۹۴-۱۸۵
کتاب محمد ودقاق ۵۴۴
کتاب المحنة ۶۳۹
کتاب محنة الطبیب ۵۱۹-۵۲۶
کتاب‌محن‌الانبیاء والاوصیاء والاولیاء ۳۶۵
کتاب المخاطب ۱۹۷
کتاب المخاطبات فی التوحید ۳۰۸
کتاب المخالفه ۶۳۹
کتاب المخایل ۶۳۹
کتاب المخبر ۱۶۷-۱۷۶
کتاب المختار ۱۳۷
کتاب المختاربن ابی‌عبید ۱۵۷
کتاب مختارغنی ابراهیم ۲۳۶
کتاب مختارالفصول والرسائل ۲۸۷
کتاب مختار فی‌الاغانی ۲۳۹
کتاب المختصر ۱۱۸-۱۴۲
کتاب مختصراسماء القبائل ۱۷۴

کتاب مختصر اسماءالله عزوجل وصفاته ۲۲۳
کتاب مختصر الجنائز ۳۶۲
کتاب مختصر الحج ۳۹۸
کتاب مختصر الحج الصغیر ۳۸۸
کتاب مختصر الحج الکبیر ۳۸۸
کتاب مختصر الخوارج ۱۷۰
کتاب المختصر الصغیر ۳۷۲-۳۸۳-۳۹۰
۳۹۱
کتاب مختصر الصلوة ۳۶۱
کتاب مختصر الصوم ۳۶۲
کتاب مختصر الطهارات ۳۶۳
کتاب مختصر العربیه ۱۱۸
کتاب مختصر عوامل الاعراب ۱۰۸
کتاب مختصر الفقه ۳۹۱-۳۹۵
کتاب المختصر فی علم العربیه ۱۳۸
کتاب المختصر فی الفقه ۵۷-۳۸۵-۴۳۰
کتاب مختصر فی الفقه ۳۹۲
کتاب المختصر فی الفقه الاکبر ۳۷۲
کتاب مختصر فی النحو ۱۴۳-۱۴۴
کتاب المختصر فی النحو ۱۳۳-۱۳۷ -
۱۴۲
کتاب المختصر الکبیر ۳۸۳-۳۹۰-۳۹۱
کتاب مختصر کتاب انالوطیقاالاول ۴۷۳
کتاب مختصر کتاب انالوطیقاالثانی ۴۷۳
کتاب مختصر کتاب بارمیناس ۴۷۳
کتاب مختصر کتاب البطون ۱۷۴
کتاب مختصر کتاب قاطیغوریاس ۴۷۳
کتاب مختصر کتاب النحل ۲۸۶
کتاب المختصر للمتعلمین ۱۴۱
کتاب مختصر للهند فی العقاقیر ۵۳۶
کتاب مختصر المختصر ۳۶۱
کتاب مختصر مسائل الخلاف فی الکلام والنظر
۳۹۳
کتاب مختصر المناسك ۳۶۲
کتاب مختصر نحو ۸۸-۸۹-۱۰۴-۱۱۴
۱۴۰
کتاب مختصر النحو ۱۱۲-۱۱۸-۱۳۷-
۱۴۴
کتاب مختصر نحو للمتعلمین ۹۸
کتاب مختصر یوم ولیله ۳۶۳
کتاب مختلف الحدیث ۱۳۱
کتاب المختلف والمؤتلف فی اسماءالشعراء
۲۵۵
کتاب المخرقه ۲۵۲-۵۵۳
کتاب المخروطات ۴۸۱-۴۸۹
کتاب المخزومی والهندلیه ۵۴۳
کتاب المخلوقات ۲۹۷
کتاب المخلوق ۶۵-۳۰۰-۳۱۳-۳۱۴-
۳۳۶-۳۴۱
کتاب المخلوق یحیی بن کامل ۳۴۱
کتاب المخلوق علی حفص الورد ۲۹۶
کتاب المخلوق علی المجبره ۲۹۹-۳۰۳
۳۱۲-۳۱۶
کتاب المخلوق علی النجار ۳۰۱
کتاب المخنث و الفتاة التی عشقته ۵۴۵
کتاب المخنقه ۶۳۸
کتاب المدائح ۱۳۱
کتاب المدائنی فی اختلاف المصاحف وجمع
القران ۶۲

کتاب المداخل ۱۲۸
کتاب المداخله ۳۰۰
کتاب المداراة ۶۳۲
کتاب مداعی قریش والانصار فی‌القطائع و وضع عمرالدواوین و تصنیف القبائل و مراتبها وانسابها ۱۶۵
کتاب المدبر ۳۸۸-۳۹۸
کتاب مدح الادب ۲۲۷
کتاب مدح القبائل ۱۱۷
کتاب مدح النبیذ ۱۹۷
کتاب مدح النبی‌والمثل‌الاعلی ۳۵۸
کتاب المدخل ۴۹۲-۴۹۶
کتاب المدخل ابوسهل نوبخت ۴۹۲
کتاب المدخل الی تفسیرالقران ۵۹
کتاب المدخل الی الارثماطیقی ۵۰۶
کتاب المدخل الی‌الصناعه ۶۳۹
کتاب المدخل الی‌صناعة التنجیم ۲۵۰
کتاب المدخل الی‌صناعة الطب ۴۷۳
کتاب المدخل الی‌صناعة النجوم ۴۷۳
کتاب المدخل‌الی علم صناعة النجوم۴۸۴-۴۹۹
کتاب المدخل الی علم الموسیقی ۴۷۳
کتاب المدخل الی‌علم النجوم ۴۹۸-۵۰۴-۵۲۶
کتاب المدخل الی‌علم النجوم ابن‌سیبویه ۴۹۸
کتاب المدخل الی علم النحو ۱۲۴
کتاب المدخل‌الی القیاسات الحملیه ۱۲۱
کتاب المدخل الی‌کتاب سیبویه ۱۰۱
کتاب المدخل‌الی‌کتاب العین ۹۱
کتاب المدخل الی‌المجسطی ۴۸۳
کتاب المدخل الی مذهب الطبری و نصرة مذهبه ۲۳۸-۴۲۶
کتاب المدخل‌الی‌المنطق ۵۱۹-۵۲۶
کتاب المدخل الی‌المنطق و هوایساغوجی ۵۳۲
کتاب المدخل البرهانی ۶۴۱
کتاب المدخل التعلیمی ۶۴۱
کتاب المدخل الصغیر ۴۹۳-۴۹۷
کتاب المدخل‌فی‌النحو ۱۰۲
کتاب المدخل الکبیر ۴۹۳-۴۹۷
کتاب المدرجه ۶۴۱
کتاب المدلسین ۴۲۰
کتاب المدلسین فی‌الحدیث ۳۳۸
کتاب المدیح ۲۲۱
کتاب مدیح اهل‌الشام ۱۶۷
کتاب المدینه ۱۷۳-۱۸۵
کتاب المدینه واخبارها ۱۷۹
کتاب المذاکرات فی‌الصنعة ۶۴۱
کتاب مذاهب الخطباء ۲۸۶
کتاب مذاهب الکلدانیین فی‌الاصنام ۵۵۲
کتاب مذکر و مؤنث ۵۸
کتاب المذکروالمؤنث۹۶-۱۰۰-۱۰۲- ۱۰۷-۱۱۴-۱۲۰- ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۳

کتاب المذکر والمؤنث محمدبن‌قاسم ۱۲۶
کتاب المذهب ۱۴۴
کتاب المذهب فی اخبارالشعراء و طبقاتهم ۱۷۶
کتاب المراة ۴۶۰
کتاب المراتب ۱۳۱
کتاب مراتب قرائة‌کتب فلاطن واسماء ما صنعة ۴۶۵
کتاب مراتب العلوم ۴۷۴
کتاب المراتب والمراقب من عیون الشعر ۱۳۱
کتاب المراثی ۲۲۰
کتاب مراد المریدین ۳۴۴
کتاب مراسلات الاخوان‌ومحابات الخلان ۲۴۷
کتاب مراسلات الشریف الرضی ۲۲۲
کتاب مراسلاته لعبدالله بن‌المعتز ۱۹۳
کتاب المراعی والجراد ۱۷۳
کتاب المراقبه ۳۴۷
کتاب المراکب ۱۳۱
کتاب مراکزالاکر ۵۰۶
کتاب مراکزالدوائرعلی‌الخطوط من‌طریق التحلیل‌دون الترکیب ۵۰۶
کتاب المرایا ۶۴۰
کتاب المرایا المحرقه ۴۹۸–۵۲۶
کتاب‌المرئة واخوتها والرجل‌الذی هواها ۵۴۵
کتاب مرتبةهرمزمن کسری‌نوشیروان ۲۴۲
کتاب المرجان ۱۲۸–۳۱۷
کتاب مزج راهط ۹۳–۱۷۰
کتاب مرج راهط‌وبیعة مروان‌ومقتل‌الضحاك ابن قیس ۱۵۷
کتاب المرشد ۲۱۹
کتاب المرشد فی‌الفقه ۴۲۷–۴۳۱
کتاب المرشد و المسترشد ۳۶۴
کتاب المرض وشرب الدواء ۴۸۳
کتاب المرضی ۴۹۲
کتاب مرطوس الرومی ۵۵۶
کتاب مرقس‌واسماء ۵۴۳
کتاب المرقس ۴۰
کتاب مروان القرط ۱۶۲
کتاب المروة ۱۷۳–۳۶۳
کتاب مروك ۲۷۲
کتاب مرولس ۴۷۴
کتاب المرة السوداء ۵۱۸–۵۲۰–۵۲۶
کتاب مرة ولیلی ۵۴۴
کتاب المریخ ۶۴۰
کتاب المرید[1] ۳۹۸
کتاب المرسن[2] ۵۴۱
کتاب المزاج ۵۱۷
کتاب المزاجات ۴۹۷
کتاب مزاج النبی ۱۸۳
کتاب المزاج والمعاتبات ۳۴۲
کتاب مزاجات‌جواهر المعدنیه وعمل‌الفولاد والخماهن و الصفر ۵۶۲
کتاب المزاج والجد ۳۰۸
کتاب المزارعه ۳۸۸–۳۹۸
کتاب المزارعة الصغیر ۳۷۸


۱–۲– درمتن بی‌نقطه است .

كتاب المزارعة الكبير ٣٧٨
كتاب مزارع الصناعه ٦٣٨
كتاب المزخرف ٢٢١
كتاب مزدك ١٩٦-٢٧٢
كتاب المسائل ١٢٥-٣٧١-٣٩٦-٤٠٤
٤١٧-٤٧٣-٤٨٤-٤٩٢-٤٩٦-٤٩٧
٦٣٩
كتاب مسائل استرعايحس العالم و الجواب عنها ٥٥٩
كتاب المسائل الاصفهانيات ٣٩٩
كتاب مسائل الاعداد ٥٠٤
كتاب المسائل البصريات ٣٩٩
كتاب المسائل البغداديات ١٠٨
كتاب مسائل ثاوفرسطسق ٤٧٧
كتاب مسائل جرت ايضا بين سند و احمد ٤٨٩
والجوابات ١٣١-٣٠١-
والعلل والفروق ٣٩٥
لخنثى ٣٨٨
ئى ٣٩٨
فى اقتراض الاماء ٤٢٦
التى القاها على سندبن على ٤٨٩
امنى ٣٨٨
خالف فيه الشافعى ٣٩٩
٩٤
ة ٣٦٢-٥٠٢-٥٠٣
كتاب المسائل على الهشاميه ٣١٨
كتاب مسائل فى الحركات و غيرها ٢٩٦
كتاب المسائل فى الطب للمتعلمين ٥٢٥
كتاب المسائل فى الفقه ٣٥٩-٣٧٠-٤١٤
٤١٥
كتاب المسائل فى الفقه اوزاعى ٤١٥
كتاب المسائل فى القران ٦٥-٣٠٨
كتاب مسائل كتاب المعرفة ٣٠٨
كتاب المسائل التى انفذها ملك الروم الى انوشروان على يد بقراط الرومى ٥٦٠
كتاب المسائل التى جرت بينه وبين جعفر بن حرب ٣٤١
كتاب المسائل المصلحة ١٠٨
كتاب المسائل المفردات من كتاب سيبويه ١٧٠
كتاب المسائل المكتومات ٣٩٩
كتاب المسائل الخوارزميات ١٩٩
كتاب المسائل الشيرازيات ١٠٨
كتاب المسائل العسكريات ٣٢٤
كتاب المسائل العدديه ٥٠٥
كتاب المسائل الصغير ٩١-٣٨١-٤٩٣
كتاب مسائل سئل عنها فى منفعة الرياضيات ٤٦٦
كتاب المسائل الكبير ٩١-٣٨١-٤٩٣
كتاب المسائل الكبير من كل نوع ٤٨٤
كتاب المسائل العشر المعضلات ٤٦١
كتاب المسائل على مذهب النحويين مما اختلف فيه البصريون و الكوفيون ١٣٧
كتاب المسائل ٣٠٣
كتاب المسائل
كتاب مسئلة ا
كتاب مسئلة فى
كتاب المسئلة
كتاب المستلة
كتاب مسئلة ا
كتاب مسئلتين
كتاب مسائيه
كتاب المساح

کتاب مساحة قسمة الاکرو قسمة الزوایا بثلاثة اقسام متساویه و وضع مقدار بین المقدارین لیتوالی علی قسمة واحده ۴۸۹
کتاب مساحة الحلقه ۵۰۴
کتاب المساحة والهندسه ۵۰۳
کتاب المسافر ۱۸۸
کتاب المساقات ۳۸۸-۳۹۸
کتاب المساکن ۴۸۴
کتاب المسالك والممالك ۲۴۵-۲۴۶-۲۴۸-۴۷۳-۱۷۴-۲۲۸
کتاب مسالمات الاشراف ۱۰۴
کتاب المساواه ۳۱۴
کتاب مساوی العوام ۶۴۱
کتاب مساوی العوام و اخبار السفلة الاغنام ۲۵۰
کتاب المسترشد ۳۰۱-۴۲۵
کتاب المستطیع ۲۹۹-۳۳۶
کتاب المستظرف ۲۲۱
کتاب المستعذب ۳۹۳
کتاب المستقبل والمستدیر ۳۹۹
کتاب المستنیر ۲۱۸
کتاب المستوردبن علفه ۱۵۷
کتاب المستهل وهند ۵۴۳
کتاب مسرورالاوسی ۵۵۶
کتاب مسعف الفقراء ۶۴۴
کتاب مسعود ۹۳
کتاب مسعودبن عمرو ومقتله ۹۴
کتاب المسند ۴۱۷-۴۱۸-۴۲۱-۴۲۲-۴۲۳
کتاب المسند بغوی ۴۲۳
کتاب المسند ابو عبدالله محمدبن مخلد ۴۲۲
کتاب المسند ابوخیثمه ۴۱۸
کتاب المسند ابن حنبل ۴۱۷
کتاب المسند بعلله ۴۲۰
کتاب المسند فی الحدیث ۴۱۷
کتاب المسوخ من بنی اسرائیل ۱۶۲
کتاب المسوربن عمربن عباد الحبطی و عمروبن سهیل ۱۷۱
کتاب المسومین ۱۷۳
کتاب المسیرین ۱۷۳
کتاب مسیلمة الکذاب وسجاح ۱۶۳
کتاب المشاجرات ۱۶۲
کتاب المشاغبات ۱۶۲
کتاب المشاکل ۱۹۷
کتاب المشاکله ۶۳۸
کتاب المشاکهة ۲۸۶
کتاب المشاهد ۱۳۱
کتاب المشاهدات ۲۴۱
کتاب المشاهدات والاخبار التی شاهدها و رآها و رواها ۲۰۹
کتاب المشتق المختلف من المؤتلف ۲۴۹
کتاب المشجر ۱۷۶
کتاب المشجر فی الطب علی طریق کناش ۵۳۵
کتاب المشجی ۱۹۷
کتاب لمشرف ۲۲۰
کتاب المشرقیین من اصحاب ابی حذیفه الی اخوانهم بالمغرب ۲۹۳
کتاب مشنا ۳۸

کتاب مشك زنانه وشاه زنان ۵۴۱
کتاب المشکل ۱۳۱-۳۹۹
کتاب المشکل فی معانی القران ۱۲۶
کتاب المصابیح فی‌الحدیث ۴۲۲
کتاب المصادر ۹۱-۹۳-۹۵-۹۶-۱۱۲-۱۳۸-۲۲۹-۶۳۸
اقرب المصادرفی‌القران ۷۸-۱۱۴
کتاب المصاحف ۵۸-۴۲۲
کتاب المصافنه ۹۱
کتاب المصالح ۴۰۵
کتاب مصالح الابدان والانفس ۲۲۸
کتاب المصباح ۴۰۰
کتاب مصححات ارسطالیس ۶۳۹
کتاب مصححات ارسیجانس ۶۲۹
کتاب مصححات ارکاغانیس ۶۳۹
کتاب مصححات امورس ۶۳۹
کتاب مصححات حربی ۶۳۹
کتاب مصححات دیمقراطیس ۶۳۹
کتاب مصححات سقراط ۶۳۹
کتاب مصححات فلاطن ۶۳۹
کتاب مصححات فیثاغورس ۶۳۹
کتاب مصححاتنا نحن ۶۳۹
کتاب المصری والمکیه ۵۴۴
کتاب مصعب و ولایته العراق ۱۵۷
کتاب المصلین ۱۶۳
کتاب المصون ۱۹۷
کتاب المصون فی‌النحو ۱۲۵
کتاب المضاربه ۳۶۲-۳۸۳
کتاب المضاربة الصغیر ۳۷۸
کتاب المضاربةالکبیر ۳۷۸
کتاب المطابق و المجانس ۲۴۵
کتاب المطالبات ۳۳۶
کتاب المطالع ۴۸۰
کتاب مطالع العلوم للمتعلمین ۵۰۶
کتاب المطایا ۱۴۰
کتاب المطر ۴۹۴
کتاب مطرح الشعاع ۴۹۲-۴۹۷
کتاب مطرف بن مغیره ۱۵۷
کتاب المطیب ۱۲۴
کتاب المعاتبات ۹۳-۱۶۲
کتاب المعادن والمطالب والکنوز ۵۶۲
کتاب المعاد والمعاش ۳۰۸
کتاب معاراة قیس والیمن ۹۳
کتاب المعارف ۱۳۱
کتاب المعارف علی‌الجاحظ ۳۰۳
کتاب المعارف وهوالمعرفة ۳۰۳
کتاب المعاریض ۲۴۷
کتاب معاریض الشعر ۳۶۲
کتاب المعاقبات ۱۹۷
کتاب المعاقل ۳۶۲-۳۷۹
کتاب المعاقل‌والدیات ۳۹۰
کتاب المعاملات ۵۰۳
کتاب المعانی ۸۴-۹۱-۱۳۱ - ۱۹۷-۳۰۲-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۶
کتاب معانی ابیات المتنبی ۱۴۶
کتاب معانی ایساغوجی ۴۷۶
کتاب معانی الاحادیث والتحریف ۴۰۵
کتاب معانی الحماسه ۱۳۴
کتاب معانی الاخباروشهرحها ۳۰۳
کتاب معانی الایمان ۳۷۹

کتاب معانی الشعر ۸۱-۸۵-۹۱-۹۶ - ۱۰۲-۱۰۷-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۹-۱۲۵ ۱۳۱-۱۳۹-۱۴۵-۲۸۲
کتاب معانی‌الشعر ابن‌لرد ۱۳۹
کتاب معانی‌الشعر ابی‌ذکوان ۱۰۲
کتاب معانی الشعرالصغیر ۱۲۲
کتاب معانی الشعرالکبیر ۱۲۲
کتاب معانی شعر البحتری ۲۵۵
کتاب معانی الشیب و آدابه و فضل الوانه و ترتیب معداته وما قیل نظماً و نثراً و الخضابات ۲۲۴
کتاب معانی صفاةالله عزوجل ۱۰۱
کتاب معانی العروض علی حروف المعجم ۱۲۱
کتاب المعانی علی‌ممر ۳۰۰
کتاب معانی‌القران ۹۲- ۷۴-۶۰-۵۳ ۱۱۳- ۱۱۲-۱۱۰-۱۰۴-۱۰۲-۹۳ ۱۳۸-۲۹۲-۱۳۷-۱۲۵-۱۲۳-۱۲۰ ۲۹۲-۴۰۳
کتاب معانی القران ۱۳۸
کتاب معانی‌القران ویعرف بالعسرات ۱۳۷
کتاب معانی القران ابن‌انباری ۶۰
کتاب معانی القران ابن‌کیسان ۶۰
کتاب معانی القران ابوعبید ۶۰
کتاب معانی القران ابومنهال ۶۰
کتاب معانی القران ابومحمد ۶۰
کتاب معانی القران اخفش‌مجاشعی ۶۰
کتاب معانی القران اخفش ۶۰
کتاب معانی القران ثعلب ۶۰
کتاب معانی القران خلف نحوی ۶۰
کتاب معانی القران رواسی ۶۰
کتاب معانی القران دجاج ۶۰
کتاب معانی القران کسائی ۶۰
کتاب معانی القران فراء ۶۰
کتاب معانی القران فضل‌بن حالد ۶۰
کتاب معانی القران فضل‌بن‌سلمه ۶۰
کتاب معانی القران قطرب ۶۰
کتاب معانی القران مورج سدوسی ۶۰
کتاب معانی القران موسی‌بن‌حبیب ۶۰
کتاب معانی القران وتفسیره ۲۱۲
کتاب المعانی فی‌القران ۱۰۷
کتاب معانی قطعه من‌المقالة الثالثه من کتاب السماء ۴۷۶
کتاب معاویة بن عبدالله ۱۶۹
کتاب معاویة بن عمارالدهنی ۴۰۳
کتاب المعبرات ۱۷۰
کتاب المعتذرین ۲۴۲
کتاب المعتزلة ۳۲۸
کتاب المعتل ۳۶۵
کتاب المعجم ۳۱۸
کتاب المعجم الاصغر ۵۸
کتاب المعجم الاوسط ۵۸
کتاب المعجم الصغیر ۴۲۳
کتاب المعجم الکبیر ۴۲۳
کتاب المعجم الکبیر فی اسماء القراء و قراآتهم ۵۸
کتاب المعجونات ۶۴۳
کتاب معتدبن عدنان وقحطان ۱۷۵
کتاب المعذب والغواء والطیره ۵۴۴
کتاب المعرب ۱۴۶

کتاب المعرفات من النساء فی قریش ۱۶۲
کتاب المعرفة ۲۹۹-۳۱۳-۳۲۵-۳۲۸
۳۲۹-۳۳۰-۳۵۹-۳۶۰-۳۹۹
کتاب المعرفه ابوسهل نوبختی ۳۳۰
کتاب معرفة اوجاع المعده وعلاجها ۵۲۵
کتاب معرفة البیان ۳۶۴
کتاب معرفة الخدروعلاجه ۵۲۶
کتاب معرفة الدائرة من الفلك ۵۰۶
کتاب المعرفة علی ثمامه ۳۰۱
کتاب المعرفة علی الشحام ۳۰۱
کتاب المعرفة فی الاجماع ۳۳۶
کتاب المعرفة فی الاصول ۳۲۲
کتاب معرفة المراقب والرسوم ۱۷۳
کتاب معرفة مطالع البروج فیمابین ارباع الفلك ۵۰۰
کتاب معرفة الناقلین ۳۶۲
کتاب المعرفة والتاریخ ۳۸۶
کتاب معرفة وجوه الکلام ۳۱۳
کتاب المعروف بالسابع والعشرین ۴۹۲
کتاب معروف بمروج الذهب ومعادن الجوهر ۲۵۴
کتاب المعروف والشکر ۳۱۴
کتاب المعروفین من الانبیاء ۲۴۲
کتاب المعری ۹۴
کتاب المعصومین ۱۸۴-۲۴۷
کتاب المعطیات ۴۸۰
کتاب المعلمین ۳۰۸
کتاب المعلی فی فضائل القران ۲۲۰
کتاب المعلی وسینا ۵۴۵
کتاب المعمرین ۱۶۲-۱۶۷
کتاب المعنی ۶۳۹
کتاب المعونة فی الخذلان ۳۱۵
کتاب معیارالاخبار ۳۶۳
کتاب المعیاروالموازنه فی الامامه ۳۱۲
کتاب المغازی ۱۵۷-۱۵۸-۱۶۹-۱۸۱
۲۲۰-۳۷۱-۴۱۲-۴۱۵-۴۲۱
کتاب مغازی البحر فی دولة بنی هاشم و ذکرابی حفص صاحب اقریطش ۱۷۴
کتاب مغازی عروة بن الزبیر ۱۸۲
کتاب مغازی النبی وسراياه و ذکرازواجه ۱۷۴
کتاب المغالطین ۴۷۴
کتاب المغرمین ۲۴۲
کتاب المغمر بن ملك وقبول ۴۴۳
کتاب المغنی المجید ۲۴۰
کتاب المغنین والغناء و الصنعة ۳۰۸
کتاب المغنین ۳۰۹
کتاب المغیرات ۱۶۱
کتاب مفاتیح القضاء و هوالمسائل الصغیر ۴۹۳
کتاب مفاخرت اهل البصره و اهل الکوفه ۱۷۳
کتاب المفاخر فی الاعمال ۵۵۰
کتاب مفاخرة العرب و العجم ۱۷۳
کتاب مفاخرة العرب ومنافرة القبائل فی النسب ۲۰۹
کتاب مفاخرة الورد والنرجس ۲۴۲
کتاب المفاصل ۵۲۴
کتاب مفاوضاته مع ابی جعفر الاموی وسلامة بن سلیمان الاخمیمی فی الصنعة والسحر ۵۵۳

کتاب المفاوضه وهی الشرکة ۲۷۸
کتاب المفتاح ۴۹۳
کتاب مفتاح الفلاح ۵۰۳
کتاب المفرد ۴۲۰
کتاب المفروضات ۴۸۰
کتاب المفسر و المجمل ۳۹۹
کتاب المفصح ۴۰۰
کتاب المفضل ۲۲۰
کتاب المفضلیات ۱۲۷
کتاب المفقود ۳۹۸
کتاب المفید ۲۱۸
کتاب المفید فی الحدیث ۳۶۵-۳۹۳
کتاب مقاتل آل ابیطالب ۱۸۹
کتاب مقاتل الاشراف ۹۳
کتاب مقاتل ابن سلیمان ۶۳
کتاب مقاتل الشعراء ۲۴۲
کتاب مقاتل الفرسان ۱۷۶-۲۴۲
کتاب المقاطع والمبادی ۱۰۰
کتاب المقالات ۲۹۷-۳۱۶-۳۴۱
کتاب المقالات الخمس فی التشریح ۵۱۷
کتاب المقالات فی اصول الفقه ۳۹۳
کتاب مقالات کتب العهود للخلفاء والامراء ۲۲۸
مقالة اخری یردفیها علی قوم اخرین ۴۶۴
کتاب مقالة فی الاجناس و الانواع ۴۷۴
کتاب مقالة فی الاخلاق ۴۷۶-۴۷۷
مقالة فی البحوث الاربعه ۴۷۵
کتاب مقالة فی البرهان علی انه متی وقع خط مستقیم علی خطین موضوعین فی سطح واحد صیر الزاویتین الداخلتین التی فی جهة واحدة انقص من زاویتین قائمتین ۵۰۵
کتاب مقالة فی عمل ارتفاع سدس ساعة لعرض مدینة السلام ۴۹۴
مقالة فی مراتب قوی الانسان و کیفیة ـ الانذارات التی ینذر بها النفس مما یحدث فی عالم الکون ۴۷۶
مقالة فی مقدار ما یمکن ان یستدرك فی احکام النجوم علی رای الفلاسفة الطبیعین ومن لم یقل منهم ان الکواکب احیاء ۵۳۵
کتاب مقالة فی مقدمات صدر بها کتاب انالوطیقا ۴۷۵
کتاب مقالة فی النمش والکلف ۴۷۳
مقالة یرد فیها علی نسطورس ۴۶۴
کتاب المقاییس الشرطیه ۴۷۵
کتاب المقاییس فی النحو ۹۱
کتاب المقتبس ۱۰۵-۱۷۳-۱۷۶-۲۱۹
کتاب المقتبس الکبیر ۱۴۶
کتاب المقتضب ۱۰۱
کتاب مقتل امیر المؤمنین علی ۱۷۵-۱۷۹
کتاب مقتل حجر بن عدی ۱۵۷-۱۵۸
کتاب مقتل الحسین بن علی ۱۵۷-۱۵۸-۱۶۵-۱۷۹-۱۸۹
کتاب مقتل خالد بن عبدالله القسری والولید ابن یزید ویزید بن خلف بن عبدالله ۱۶۷
کتاب مقتل زید بن علی ۱۷۷-۱۸۹
کتاب مقتل سعید بن العاص ۱۵۷
کتاب مقتل عبدالله بن الزبیر ۱۵۷
کتاب مقتل عثمان ۹۳-۹۴-۱۷۰-۱۸۵
کتاب مقتل عمرو بن سعید بن العاص ۱۷۱

کتاب مقتل غیلان ۲۹۶
کتاب مقتل محمدبن ابی بکـرو الاشترو محمدبن ابی حذیفه ۱۵۷
کتاب مقتل یزیدبن عمروبن هبیره ۱۷۱
کتاب المقتنی ۱۰۵-۱۷۶
کتاب المقدمات ۳۹۶
کتاب المقصد ۳۵۹
کتاب مقصورو ممدود ۵۸-۱۴۰
کتاب المقصوروالممدود ۸۸-۹۵-۱۰۰ - ۱۰۱- ۱۰۲ -۱۰۷ - ۱۱۴- ۱۲۰- ۱۲۳-۱۲۶-۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۴۱ - ۱۴۳- ۲۲۲ - ۲۲۳
کتاب المقصوروالممدود ابوجود ۱۴۱
کتاب المقصوروالممدود خزاز ۱۳۸
کتاب المقصوروالممدود محمدبن قـاسم ۱۲۶
کتاب المقطعات ۱۶۳
کتاب مقطعات الاعراب ۱۶۷
کتاب المقطعات المتحیرات ۱۷۳
کتاب مقطوع القران وموصوله ۱۱۲
کتاب المقنع ۱۳۷
کتاب المقنع فی‌النحو ۱۳۸
کتاب المقیاس ۴۹۲
کتاب المقیاس للزوال ۴۹۱
کتاب المقینات ۱۷۰
کتاب المکاتب ۳۸۸-۳۹۸
کتاب مکاتبات الاخون بالشعر ۱۹۱
کتاب مکارم الاخلاق ۳۴۶
کتاب المکاسب ۴۰۷
کتاب المکامنه ۳۰۰
کتاب مکاید الشیطان ۳۴۶
کتاب المکتوم فی اسرار النجوم ۴۸۱
کتاب المکروهات ۴۰۵
کتاب المکمل ۷۳
کتاب المکنون والمکتوم ۱۲۸
کتاب مکه ۹-۱۷۳-۱۸۵
کتاب المکهم فی‌النحو ۱۱۸
کتاب مکه و اخبارها و جبالها و اودیتها ۱۸۴
کتاب مکه و اخبارها فی‌الجاهلیة والاسلام ۱۸۱
کتاب مکة والحرم ۹۳-۳۶۲
کتاب الملاحم ۳۵۹-۳۶۳-۴۰۹
کتاب الملاحن ۱۰۵
کتاب الملاص ۹۳
کتاب الملاطیس ۶۳۳
کتاب الملاغم البرانیه ۶۳۷
کتاب الملاغم الجوانیه ۶۳۷
کتاب الملاهی ۳۶۲
کتاب الملاویات ۹۳
کتاب الملح ۱۳۸-۱۸۰-۶۳۸
کتاب الملح والمحمقین ۳۵۲
کتاب الملك ۶۴۰
کتاب ملك بابل‌الصالح وابلیس کیف احتال له و اغواه ۵۴۳
کتاب الملك‌البابلی وملك المصری‌الباغیین و الملك الحکیم الرومی ۲۴۲
کتاب الملك ذی‌الشیبة وماجری بینه وبین وزرائه واهل مملکته من المحاورة ۵۵۹

كتاب الملك الذى اشار عليه احد وزراته بالنوم والاخر باليقظة ٥٦٠
كتاب الملك الراكب القصبه ٥٤٣
كتاب ملك صالح من الملوك فيه جماع رؤس امور الملوك التى تدور عليها سياستها ٥٥٩
كتاب الملك العيار وابنة عمه ٥٤٥
كتاب الملك المصلح والوزير المعين ٢٤٢
كتاب ملك من الملوك الخاليه الى ابنه فى التأديب ٥٥٩
كتاب ملك الهند القتال و السباح ٥٤٢
كتاب الملك والضريتن والوزراء ٥٦٠
كتاب الملك والمرئة التى علقها بين السماء والارض يستظل تحتها الف فارس ٥٦٠
كتاب مليكه ونعم و ابن الوزير ٥٤٣
كتاب الملوك ٩١-٤٨٤
كتاب ملوك الطوائف ١٦٢
كتاب ملوك كنده ١٦٢
كتاب الملوك والامم السالفة والباقيه ٣٠٩
كتاب الملوك واخبار الامم ١٨٠
كتاب الملوك واخبار الماضين ١٥٢
كتاب الملوك والدول والقرانات والتحاويل ٤٨٦
كتاب ملوك اليمن من التبابعه ١٦٢
كتاب ملهى وتعلق ٥٤٢
كتاب الممادح والمقابح ١٠١
كتاب المنادمات ٢٣٤
كتاب منادمة الاخوان وتسامر الخلان ٢٣٤
كتاب المنادمه واختلاف الخلفاء والامراء ٢٥١
كتاب المناديل ٢٤٤
كتاب منار اليمن ١٦٣
كتاب المنازل السبعة ٥٦٢
كتاب منازل العرب و حدودها و اين كانت محلة كل قوم والى اين انتقل منها ٢٠٩
كتاب المناسك ٥٨-٣٤٧-٣٦٠-٣٦٢-٣٧٨-٣٨٥-٣٨٨-٣٨٩-٣٩٨-٤١٣-٤١٤-٤١٥-٤١٢-٤١٧-٤٤٩
كتاب المناسك احمد بن حنبل ٤١٧
كتاب مناظرة سيبويه للمبرد ١٠٧
كتاب مناظرته للبحترى ٢٥٠
كتاب مناظرته للشكاك بحضرة جعفر ٤٠٩
كتاب مناظرات العلماء ومقاوضاتهم ٦٤٢
كتاب المنافره ١٧٦
كتاب المنافرات ٩٣-١٥٩-١٦١-١٧٣
كتاب المنافرات بين القبائل و اشراف العشائر واقضية الحكام بينهم ١٨٨
كتاب المنافع ٦٣٨
كتاب منافع الاطعمة و الاشربة و العقاقير ٥٢٧
كتاب منافع الاعضاء ٥١٨
كتاب منافع اعضاء الحيوان ٤٧٦
كتاب المنافع التى تستفاد من اعضاء الحيوان ٥٢٩
كتاب المناقب ١٣١-٤٠٦-٤١٦
كتاب مناقب باهله ٩٣
كتاب مناقب بنى العباس ٨٩
كتاب مناقب جند الخلافة و فضائل الاتراك ٣٠٨
كتاب مناقب على بن محمد بن فرات ٢٤٩

کتاب مناقب قریش ۱۷۵
کتاب مناقب الکتاب ۲۳۱
کتاب المناقضات ۲۴۶
کتاب مناقضات الشعراء ۲۴۸
کتاب مناقضات الشعـراء و اخبار النساء ۱۷۰
کتاب مناقضات من زعم انه لاینبغی ان یقتدی القضاه فی مطاعمهم بالائمة و الخلفا ، ۲۱۰-۲۴۷
کتاب مناقضة الجاحظ فی کتابه فی فضیلة الکلام ۵۳۳
کتاب المناقلات ۱۶۲
کتاب المناکح ۱۶۵-۱۷۰
کتاب مناکح آل المهلب ۱۸۰
کتاب مناکح ازواج العرب ۱۶۲
کتاب مناکح زیاد وولده ودعوته ۱۶۹
کتاب مناکح الفرزدق ۱۷۰
کتاب مناکح المهلب ۱۷۵
کتاب المناهل و الاعطان و الحنین الی الاوطان ۲۵۵
کتاب المناهل والقری ۱۳۲
کتاب منبه الکتاب ۲۲۹
کتاب المنتحل ۲۲۷
کتاب من بلغه موت رجل فتمثل بشعر او کلام ۴۱۹
کتاب المنتقین ۳۴۸
کتاب المنتقیٰ من السیاح والمبادو المنصوفین ۴۹۶،۴۹۷
کتاب المنثور والمنظوم ۲۴۲
کتاب المنجح ۴۰۰
کتاب منحول الفراسه ۵۵۷
کتاب المنذر ملك العرب ۱۶۳
کتاب المنزلة بین المنزلتین ۲۹۳-۳۱۵
کتاب المصنف فی التصریف ۱۴۶
کتاب منصوبات الشطرنج ۲۵۶
کتاب المنصوربه ۵۳۱
کتاب المنضد فی اللغه ۱۴۰
کتاب المنطق ۹۵-۱۴۳-۲۰۰-۲۰۵-۳۰۰
کتاب منطق الطیر ۱۶۲
کتاب المنفصلات والمتوسطات ۴۹۴
کتاب منفعة الجبال ۴۷۳
کتاب المنقد فی الایمان ۱۴۰
کتاب المنقولین ۳۱۵
کتاب المنیر ۲۲۱
کتاب من استجیب دعوته ۱۷۶
کتاب من استجیبت دعوته ۱۷۳
کتاب من الاصول فی الروایة علی مذهب الشعبه ۴۰۳
کتاب من انشد شعراء فاجیب بکلام ۲۴۲

کتاب من تزوج فی ثقیف من قریش ۷۰
کتاب من تزوج من نساء الخلفاء ۱۷۰
کتاب من تشبه بالرجال من النساء ۱۷۲
کتاب من تمثل بشعر فی مرضه ۱۷۲
کتاب من جرد من الاسراف ۱۷۳
کتاب من جمع بین اختین ومن تزوج ابنة امراته ومن جمع اکثر من اربع و من تزوج مجوسیه ۱۷۰
کتاب من سمی باسم ابیه من العرب ۱۷۲
کتاب من سمی ببیت قاله ۱۷۶
کتاب من سمی من الشعراء عمرا فی الجاهلیة والاسلام ۲۱۱
کتاب من شکت زوجها اوشکاها ۱۷۰
کتاب من شکر من العمال و حمد ۹۴
کتاب من فخر باخواله من قریش ۱۶۳
کتاب من فضل الاعرابیات علی الحضریات ۱۷۲
کتاب من قال بتعذیب الاطفال ۳۰۱
کتاب من قال بیتا من الشعر فنسب الیه ۱۶۳
کتاب من قال بیتا فنسب الیه ۱۶۲
کتاب من قال شعرا علی البدیهة ۱۷۲
کتاب من قال شعرا فاجیب بکلام ۱۷۲
کتاب من قال شعرا فی الاوابد ۱۷۲
کتاب من قال شعرا فسمی به ۱۷۲
کتاب من قال فی الحکومة من الشعراء ۱۷۲
کتاب من کتب له النبی کتابا واماننا ۱۶۹
کتاب من کره مناکحته ۱۷۰
کتاب من لایحضرهم طبیب ۵۲۰
کتاب من لایحضره طبیب ۵۲۷
کتاب من میل عنها زوجها ۱۷۰
کتاب من نسب الی امه ۱۷۲
کتاب من نسب الی امه من الشعراء ۱۷۲
کتاب من نسج بیتا فتیزیه و من نسج بیتا فنسب الیه الکندی ۲۸۵
کتاب من ندم علی المدیح ومن ندم علی الهجاء ۱۷۲
کتاب من نهیت عن تزویج رجل فزوجته ۱۷۰
کتاب من وصف امرئة فاحسن ۱۷۰
کتاب من وقف علی قبر ۱۷۳
کتاب من وقف علی قبر فتمثل بشعر ۱۷۲
کتاب من هادن اوغزا ۱۷۲
کتاب من هجاها زوجها ۱۷۰
کتاب من هاجروا بوه ۱۶۳
کتاب المنی ۵۱۸-۶۳۸
کتاب من یکره مناکحته ۳۶۳
کتاب موابید العارفین ۳۵۸
کتاب موادعة النوبه ۱۷۲
کتاب المواریث ۳۶۲-۳۸۸
کتاب مواریث الحکماء ۲۳۴
کتاب الموازنة بین ابی تمام والبحتری ۲۵۵
کتاب الموازین ۳۶۹
کتاب المواسم ۱۶۷
کتاب المواصلات فی الاخبار والمذاکرات ۱۰۶
کتاب مواطن العباد ۳۴۸
کتاب المواعظ ۳۴۷
کتاب مواعظ العارفین ۳۴۷
کتاب المواعظ و ذکر الموت ۲۲۱
کتاب المواقیت ۳۹۷

کتاب مواقیت الظهر والعصر ۳۶۳
کتاب الموالی ۹۳
کتاب الموالید ۴۹۲-۴۸۷-۴۸۴-۴۸۲
۴۹۸-۴۹۶-۴۹۵-۴۹۴
کتاب الموالید ابن خضیب ۴۹۵
کتاب الموالید ابوسهل نوبختی ۴۹۲
کتاب الموالید الصغیر ۴۹۳-۴۹۷
کتاب الموالید علی‌الوجوه والحدود ۴۸۵
کتاب الموالید الکبیر ۴۸۷-۴۹۲-۴۹۳
۴۹۷
کتاب الموالیدوتحویل‌سنی الموالید ۴۹۵
کتاب المواهب ۶۳۸
کتاب مؤبدان مؤید فی‌الحکم والجوامع و
الاداب ۵۵۹
کتاب المؤتلف والمختلف فی‌النسب ۱۷۶
کتاب الموجز ۱۰۵-۱۳۷-۳۳۶-۳۳۹
کتاب موجز التاویل‌عن‌معجز التنزیل ۵۷
کتاب الموجز فی‌النحو ۱۳۴
کتاب مورویانوس فی‌الادب ۵۴۲
کتاب الموسیقی الصغیر ۴۷۳
کتاب الموسیقی الکبیر ۴۷۳-۴۸۵
کتاب الموشا ۱۴۳-۱۷۶-۲۴۲
کتاب الموشح ۱۲۸-۱۴۴-۱۷۶-۱۹۷
۲۱۸-۲۸۵
کتاب الموضح ۳۶۳
کتاب الموضح جوابات کتاب المزنی ۴۰۰
کتاب الموضح فی‌القران ومعانیه ۵۸
کتاب الموضع فی‌النحو ۱۲۶
کتاب الموطا ۳۶۹
کتاب الموفقی ـ فی‌النحو ۱۲۵
کتاب الموفقیات فی‌الاخبار ۱۸۳
کتاب الموقف ۳۴۶
کتاب مولد الحسن‌والحسین ومقتل‌الحسین
۱۶۵
کتاب المؤلفین ۲۴۲
کتاب المولودین لسبعة اشهر ۵۱۸
کتاب المولودین لثمانیه اشهر ۵۲۵
کتاب المؤمل‌بن‌الشریف والصورة ومظعون
الجنی ۵۴۵
کتاب المومل والمهیب ۱۹۷
کتاب المونس ۱۹۳-۳۴۲
کتاب المؤنق ۲۱۷
کتاب المؤودات ۱۶۱
کتاب مؤیس وذکیا ۵۴۴
کتاب مهاجات عبد الرحمن بن حسان ـ
للنجاشی ۱۷۲
کتاب المهجة ۶۳۹
کتاب المهذب ۱۷۳
کتاب المهذب ولذه ۵۴۴
کتاب مهرازاد وجشنش ۱۹۷
کتاب مهرادوحسیس‌الفرمدارالی‌بزرجمهر
بن المنکان ۵۵۹
کتاب المهلب واخباره واخبارولده ۱۸۱
کتاب المیالات ۴۹۲
کتاب المیاه ۹۵
کتاب میاه العرب ۹۶
کتاب المیدان ۳۲۸-۳۵۳
کتاب میدان العقل ۶۴۰
کتاب المیدان فی‌المثالب ۱۷۵
کتاب المیزان ۳۲۸-۵۳۹

کتاب میزان الشعر بالعروض ۱۴۵
کتاب میزان الشعر والاشتمال علی انواع العروض ۲۰۹
کتاب میزان العقل ۵۳۴
کتاب المیسر والقداح ۹۵-۱۳۱
کتاب المیل فی تحویل سنی العالم ۴۹۷
کتاب میلاس ۲۹۵

ن

کتاب نابه ونبیه ۹۵
کتاب الناجم ۲۴۸
کتاب الناحم ۱۹۷
کتاب نادسرس الحکیم ۶۳۵
کتاب الناسخ والمنسوخ ۱۲۰-۶۶-۵۹
۳۰۳-۳۳۴-۴۱۲-۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸
۴۲۰-۴۲۲-۴۳۱
کتاب الناشی ۱۹۷
کتاب الناصع ۶۳۸
کتاب الناطق ۱۰۲
کتاب ناعم بن دارم ورحیمه وشیطان الطاق ۵۴۵
کتاب نافع ۶۳
کتاب نافع بن عبدالرحمن ۶۲
کتاب نافع فی عواشر القران ۶۴
کتاب الناکثین ۴۳۱
کتاب نامة الرئیس ۹۳
کتاب النبات ۱۳۲-۱۳۳-۱۷۶-۴۶۳
۶۳۸
کتاب النبات سکری ۱۳۲
کتاب النبات کراتیائی ۱۱۹
کتاب النبات ابن اعرابی ۱۱۷
کتاب النبات والشجر ۹۵-۹۶
کتاب النبت والبقل ۱۱۷
کتاب النبض الکبیر ۵۱۷
کتاب النبیه ۱۹۷
کتاب النثر الموصل بالنظم ۲۳۰-۲۳۱
کتاب النثر المنظوم ۲۵۵
کتاب نجدة ابی مربك ۱۵۷
کتاب نجده و زعوم ۵۴۴
کتاب النجوم اذاهوی ۳۵۸
کتاب النجوم والفال والقیافة والزجر ۳۶۲
کتاب التحریر والمنقر فی اصول الفقه ۴۲۷
کتاب النحل ۱۸۳
کتاب النحل واجناسه وعروسه ۲۵۴
کتاب النحل والعسل ۱۰۰
کتاب النحو ۱۰۲-۱۳۴
کتاب النحو الکبیر ۱۱۸-۱۳۷
کتاب النحو الصغیر ۱۱۸
کتاب النحو المجموع علی العلل ۱۰۳
کتاب النحو والتصریف ۲۲۸
کتاب النخله ۹۶-۱۱۶
کتاب النداء علی الاشیاء ۵۶۲
کتاب الندماء ۱۶۲-۲۳۴
کتاب الندماء والجلساء ۲۳۹-۲۴۵
کتاب ندود و ودود ولدود ۱۹۸
کتاب الندیم ۲۲۷
کتاب النذور ۳۶۲-۳۹۸

کتاب النرد و اسبابها واللعب بها ۲۵۶
کتاب النرد والشطرنج ۳۰۹
کتاب نزول العرب بالسواد وخراسان ۱۶۷
کتاب النزه ۱۹۱
کتاب نزهة القلوب ۴۷۳
کتاب نزهة القلوب و زادالمسافر ۲۱۵
کتاب النساء ۳۶-۱۳۱-۱۶۷-۱۶۸
کتاب النساء والغزل ۱۳۱-۲۴۷
کتاب النساء وماجاء فیهن من الخبر ومحاسن ماقیل فیهن من الشعر والکلام الحسن ۲۳۸
کتاب النسب ۹۶-۱۲۰-۱۶۰-۱۷۶ ۱۸۵
کتاب نسب آل ابیطالب ۱۶۴
کتاب نسب الاخنس بن شریق الثقفی ۱۷۵
کتاب نسب بنی تمیم بن مره ۱۶۴
کتاب نسب بنی زهره بن کلاب ۱۶۴
کتاب نسب بنی عبدشمس بن عبدمناف ۱۶۴
کتاب نسب بنی عبدالدار بن قصی ۱۶۴
کتاب نسب بنی عدی بن کعب بن لوی ۱۶۴
کتاب نسب بنی فقعس بن طریف بن اسد بن خزیمه ۱۷۵
کتاب النسبة والولاء ۳۶۲
کتاب نسبة السنین ۵۰۳
کتاب نسب تغلب بن وائل ۱۷۶
کتاب نسب الخیل ۱۱۷
کتاب نسب خندف واخبارها ۱۵۹
کتاب نسب سعدبن عدنان ۱۶۴
کتاب نسب طی ۱۶۷
کتاب نسب عبد شمس ۱۸۹
کتاب نسب قریش ۱۶۴-۱۸۲
کتاب نسب قریش واخبارها ۱۶۹-۱۸۳
کتاب النسب الکبیر ۱۵۹-۱۶۳-۱۷۴-۱۸۲
کتاب نسب کنانه ۱۷۵
کتاب نسب النمر بن قاسط ۱۷۶
کتاب نسب ولد ابی صفرة و المهلب و ولده ۱۷۵
کتاب نسب ولد اسماعیل بن ابراهیم ۱۶۸
کتاب نسب ولد العباس ۱۶۴
کتاب النسیب ۱۷۴-۱۸۰
کتاب نسخ العهود الی القضاة ۳۲۱
کتاب نشوة النهارفی اخبارالجوار ۲۲۲
کتاب نشوة النهارو معاقرة العقار ۲۵۳
کتاب النشوز ۳۹۸
کتاب النشوزوالخلع ۳۶۲-۳۸۸
کتاب نصر ۶۲
کتاب النصرانی الذی یقول ان الحکمة حکمة کاسمها ۶۳۵
کتاب النصرة لسیبویه علی جماعة النحویین ۱۰۷
کتاب النصیحة ۳۰۱-۳۹۵
کتاب النضال ۳۹۸
کتاب النطق ۱۳۷
کتاب النظم ۶۴۰
کتاب نظم القران ۲۲۹-۳۰۸-۴۲۲
کتاب نظم القران لجاخط ۶۵
کتاب نظم القران لابن اخشید ۶۵
کتاب نظم القران لابی علی ۶۶
کتاب نعت الحکمة فی اصول الفقه ۴۰۰

کتاب نعت الحکمة لسفه‌الله فی‌تکلیف خلقه امره و نهیه ۳۱۷
کتاب نعت الغنم ۹۵
کتاب نعت المشافهات ۹۵
کتاب النعوت ۶۳۸
کتاب النعیم ۳۱۲
کتاب نعیم اهل‌الجنه ۳۰۳
کتاب النغم ۷۶-۲۳۹-۴۸۰
کتاب النغم والایقاع ۲۴۴
کتاب النغم والایقاع وعددمهاله ۲۳۴
کتاب نفائس‌الحکم ۲۲۷
کتاب النفس ۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴-۵۳۴ ۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱
کتاب النفقات ۳۷۹-۳۸۱
کتاب النفقات علی‌الاقارب ۳۸۱
کتاب النقائص ۹۳-۱۱۹
کتاب نقائض جریروالفرزدق ۱۷۶
کتاب نقائض جریربن عمربن لجا ۱۷۶
کتاب نقدالشعر ۲۱۵
کتاب النقد ۶۳۸
کتاب النقرس وعرق المدینی ۵۳۳
کتاب نقض الامامه علی ابی‌علی ۳۳۲
کتاب نقض رسالة الشافعی ۳۳۰
کتاب نقض الدامع ۳۱۸
کتاب نقض الطب ۳۰۸
کتاب نقض العباسیه ۳۶۵
کتاب النقض علی‌الخلیل وتغلیطه فی‌کتابه العروض ۱۲۱
کتاب النقض علی‌الخالدی فی‌الارجاء ۳۲۲
کتاب النقض علی‌الکیال فی‌الامامه ۵۳۳
کتاب النقض علی ارسطالیس فی الکون و الفساد ۳۲۴
کتاب نقض علل‌النحو ۱۳۷
کتاب نقض کتاب اجتهاد الرای علی ابن الراوندی ۳۳۱
کتاب نقض کتاب الاراده صفة فی الذات ۳۲۱
کتاب نقض کتاب ابن الروندی فی الامامه ۴۳۱
کتاب نقض کتاب ابن شبیب فی الارجاء ۳۰۳
کتاب نقض کتاب ابن‌شبیب فی‌الوعید ۳۱۲
کتاب نقض کتاب ابی‌بشرفی‌ایضاح البرهان ۳۲۲
کتاب نقض کتاب ابی‌عیسی فی الغریب - المشرقی ۳۳۱
کتاب نقض کتاب التاج علی‌الراوندی ۳۳۱
کتاب نقض کتاب الرازی فی‌انه لایجوزان یفعل‌الله تعالی بعدان‌کان غیرفاعل ۳۲۵
کتاب نقض کتاب الروندی علی النحویین ۱۰۷
کتاب نقض کتاب الزمرد علی‌نفسه ۳۱۸
کتاب نقض کتاب‌عبث‌الحکمة علی‌الراوندی ۳۳۱
کتاب نقض کتاب عبیدالله الکاتب لرسالة الشافعی ۳۹۳
کتاب نقض کتاب المدلسین علی‌الکرابیسی ۳۸۳
کتاب نقض کتاب الوجود لمنصوربن طلحه ۵۳۴

کتاب نقض کلام الراوندی فی انالجسم لا یجوزان یکون مخترعا من لاشئی‌ونقضه لنقض‌الرازی‌لکلام البلخی علی‌الرازی ۳۲۵
کتاب النقض لکتاب الحسین النجار ۳۱۲
کتاب نقض مسائل ابن‌شنبوذ ۱۲۷
کتاب نقض المرجان ۳۱۸
کتاب نقض نقض البلخی للعلم الالهی۵۳۳
کتاب نقض نقض‌کتاب التدبیر ۵۳۳
کتاب نقضه علی‌سهیل البلخی فیما ناقصة به من اللذة ۵۳۳
کتاب النقطه والشکل ۷۶-۸۸-۹۹
کتاب نقل اعتبارالحکم و تعقیب المواضع لثا مسطیوس ۴۷۵
کتاب نقل القران ۳۲۲
کتاب نقل‌کتاب البرهان الفص ۴۷۵
کتاب نقل کتاب تفسیر الاسکندر لکتاب ـ السماء ۴۷۵
کتاب نقل‌کتاب الکون و الفساد بتفسیر ـ الاسکندر ۴۷۵
کتاب نقل‌کتاب الشعرالفص ۴۷۵
کتاب نقل‌سوفسطیقا الفص ۴۷۵
کتاب نقله اسحاق بن علی‌بن‌سلیمان‌للفرس فی علاج سائرالدواب والخیل و البغال و البقروالغنم و الابل و معرفة تمنها و سومها ۵۵۸
کتاب النکاح ۱۹۷-۳۶۲-۳۷۷-۳۹۸
۴۰۶
کتاب النکاح لحسن بن‌محبوب ۴۰۶
کتاب نکاح المماليك ۳۶۳
کتاب النکت ۳۰۰-۳۳۶-۴۰۰-۴۹۶
کتاب نکت الرموز ۶۴۱
کتاب نکت سیبویه ۱۰۷
کتاب النکت والجواباب علی‌المنانیه۳۱۸
کتاب النکد ۱۶۷-۱۷۳
کتاب النمودارفی‌الاعمار ۴۸۶
کتاب النمروالثعلب ۱۹۸
کتاب نمرود ملك بابل ۵۴۱-۵۴۳
کتاب التمیمة ۴۷۶
کتاب النوادر ۸۰-۸۱-۸۳-۸۴-۸۸
۹۲-۹۵-۹۶-۹۷-۹۹-۱۰۴-۱۱۴
۱۱۵-۱۱۷-۱۲۲-۱۲۸-۱۵۹-۱۶۷
۱۷۳-۳۴۶-۳۶۰-۳۶۳-۳۸۳-۴۰۵
۴۰۶-۴۰۷
کتاب النوادر لابی عمروالعلاء ۱۴۷
کتاب النوادر لابی عمروالشیبانی ۱۴۷
کتاب النوادر الکبیر ۷۴-۱۱۲-۱۱۶
کتاب النوادرالاوسط ۱۱۲
کتاب النوادرالاصغر ۱۱۲
کتاب النوادرالصغیر ۷۴
کتاب النوادر لاموی ۸۴
کتاب النوادر لدهمج ۸۰
کتاب النوادر ـ ویعرف‌بحروف‌الجیم ۱۱۶
کتاب النوادر فی‌الفقه ۳۷۲
کتاب النوادرالمتحیرة ۲۳۴
کتاب النوادرو الاخبار ۲۲۹
کتاب النوادروالمصادر ۸۳
کتاب النوادروالمضاحیك ۲۵۳
کتاب النوادر والشوارد ۲۵۵
کتاب النوادرفی فنون شتی ۲۲۹

کتاب نوادرالاصمعی ۱۴۷
کتاب نوادرابی زید ۱۴۷
کتاب نوادر الکسائی ۱۴۷
کتاب نوادر ابن الاعرابی ۱۴۷
کتاب نوادرالفراء ۱۴۷
کتاب نوادراللحیانی ۱۴۷
کتاب نوادر ابی‌مسحل ۱۴۸
کتاب نوادرابی محمدالیزیدی ۱۴۸
کتاب نوادر ابی شنبل ۱۴۸
کتاب نوادردهمج ۱۴۸
کتاب نوادرالاموی ۱۴۸
کتاب نوادرالاثرم ۱۴۸
کتاب نوادرالدبیریین لابن‌اعرابی ۱۴۸
کتاب نوادربنی فقعس لابن اعرابی ۱۴۸
کتاب نوادرابن السکیت ۱۴۸
کتاب نوادرالاعراب ۹۶
کتاب نوادرابن یعقوب ۵۵۶
کتاب نوادرابن الموصلی ۵۵۶
کتاب نوادر بن علقمه ۵۵۶
کتاب نوادر ابی عبید الحزمی ۵۵۶
کتاب نوادرسورة الاعرابی ۵۵۶
کتاب نوادرسیفویه ۵۵۶
کتاب نوادربنی فقعس ۱۱۷
کتاب نوادرالدبیریین ۱۱۷
کتاب نوادرالحسن ۳۰۸
کتاب نوادرالشعر ۱۷۴
کتاب نوادرالجبر ۱۳۲
کتاب نوادرالتفسیر ۳۳۴
کتاب نوادراخبارالنسب ۱۸۳
کتاب نوادرالحوصی ۲۵۰
کتاب نوادرالقواد ۲۵۰
کتاب نوادرالفلاسفه فی‌الصنعة ۶۳۵
کتاب نوادرحجا ۵۵۶
کتاب نوادرابی‌ضمضم ۵۵۶
کتاب نوادرابن احمر ۵۵۶
کتاب نوادرقتیبة بن‌مسلم بخراسان ۱۷۱
کتاب نوادرابن المضرحی ۱۴۸
کتاب نوادرابی الیقظان ۱۴۸
کتاب نوادرالتوزی ۱۴۸
کتاب نوادرمیمون‌بن میمون فی‌الادب ۵۶۰
کتاب نوادرالغلمان والخصیان ۲۵۲
کتاب نوادرالصلوة ۳۷۸
کتاب نوادرمحمد ۳۷۹
کتاب نوادرالمدینین ۱۸۳
کتاب نوادره واشعاره ۲۵
کتاب نوادره وامالیه ۲۵۱
کتاب نوادرالیونانیین ۵۲۶
کتاب النوافل ۱۶۲-۱۶۷
کتاب نوافل العرب ۱۶۰
کتاب النواحی فی‌اخبارالبلدان ۲۴۴
کتاب النواحی فی‌الارض ۲۴۴
کتاب النواشز ۹۳
کتاب النواکح ۹۳
کتاب النواکح والنواشز ۱۷۰
کتاب النور ۶۳۷
کتاب النوروالظلمة ۶۰۳
کتاب نورالنور ۳۵۸
کتاب نورالیقین ونصرة العارفین ۳۶۳
کتاب النوروز والمهرجان ۲۳۸
کتاب النوم والیقظة ۵۶۰

کتاب نومة الضحی ۵۵۶
کتاب النوامیس ۴۴۹
کتاب النهروان ۱۷۰
کتاب النهمطان ۴۳۴
کتاب النهمطان فی المواليد ۴۹۲
کتاب النیر ۴۰۰
کتاب النیران ۳۵۳
کتاب النیرنجات ۵۵۴
کتاب النیة ۳۴۷
کتاب نیلادس ۶۳۳

واو

کتاب الواثق ۳۳۰
کتاب واثلة بن الاسقع ۵۴۶
کتاب الواحدة ۲۶۸
کتاب الواحد الکبیر ۶۳۷
کتاب الواحد الصغیر ۶۳۷
کتاب الواحدة فی‌الاخباروالمناقب ۴۰۸
کتاب الواحد والعشرین فی القرانات و الادیان والملل ۴۹۲
کتاب الواضح فی‌النحو ۱۲۶
کتاب الواضح والفاضح للساعی ۳۹۹
کتاب الوافی فی علم العروض ۱۴۵
کتاب الوامق والعذراء ۱۹۸
کتاب الوثائق ۳۸۴-۳۹۸
کتاب الوثائق و السجلات ۳۸۴
کتاب وجع الکبد ۵۲۰
کتاب وجع المفاصل والنقرس ۴۹۰
کتاب وجع النقرس ۵۲۰
کتاب وجوب الامامه ۳۰۸
کتاب وجوب الحج ۳۶۲
کتاب الوجود ۱۹۳
کتاب الوجود الاول ۳۵۸
کتاب الوجود الثانی ۳۵۸
کتاب الوجوه فی‌القران ۴۱۶
کتاب الوجوه والحدود ۴۸۵
کتاب الوجوه والنظائر ۳۳۴
کتاب الوجیه ۶۳۸
کتاب الوجیهة والاعرابی ۵۴۵
کتاب الوحوش ۹۵-۹۶-۱۰۰-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۲-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۹
کتاب الوحوش کرنبائی ۱۱۹
کتاب الودیعة ۳۷۸-۳۹۸
کتاب الودیعة والاقضیه ۳۸۹
کتاب الورقة فی اخبار الشعراء ۳۱۱
کتاب الورع ۳۴۶
کتاب ورود و ودود المکلیین ۱۹۸
کتاب الوزراء ۲۱-۲۱۱-۲۱۳-۲۲۳-۳۴۹
کتاب الوزراء والکتاب ۲۰۹
کتاب الوشی ۱۰۱
کتاب الوشاح ۱۰۵
کتاب الوشیح ۱۹۷
کتاب الوصول الی معرفة الاصول ۳۹۹
کتاب وصف هواء جرجان ۲۲۹
کتاب وضاح الیمن وام البنین ۵۴۳
کتاب الوضوء ۳۶۳-۴۰۶
کتاب الوکاله ۳۷۷-۳۷۸-۳۹۸

کتاب الوکلاء و الموکلین ۳۰۸
کتاب الولاء ۳۷۸-۴۰۰
کتاب الولائم ۱۷۰
کتاب الولاء والحلف ۳۸۸-۳۹۸
کتاب ولاة الکوفه ۱۶۷
کتاب الولادة ۵۲۰
کتاب ولایة نصر بن سیار ۱۷۱
کتاب ولایة اسد بن عبدالله القسری ۱۷۱
کتاب الولیمة ۳۸۸
کتاب الوصایا ۵۰۳-۵۰۴
کتاب الوصایا ابو یوسف ۵۰۳
کتاب الوصایا ۱۳۲-۳۶۲-۳۷۷-۳۷۸
۳۷۹-۳۸۱-۳۸۳-۳۸۸-۳۹۸-۴۰۷
۴۲۵
کتاب وصایا الاطباء ۵۳۰
کتاب وصایا فیثاغورس الذهبیة ۴۶۱
کتاب الوصایا فی الحساب ۳۹۸
کتاب الوصایا والفرائض ۴۰۴
کتاب الوصایا وحساب الدور ۳۹۱
کتاب وصایا العرب ۱۶۲
کتاب الوصیة ۳۱۵
کتاب وصیته ۲۲۹
کتاب وصیته الی الله فی الصنعة ۶۳۵
کتاب وصیة الحامل ۳۸۹
کتاب الوصیة والرد علی من انکرها ۳۲۸
کتاب الوطی بالملك ۳۶۲
کتاب الوعید ۲۹۹-۳۰۰-۳۰۸-۳۱۴
کتاب الوعد والوعید ۲۹۶-۴۳۱
کتاب الوعید علی المجبرة ۲۹۸
کتاب الوفاء ۴۰۷

کتاب وفاة النبی ۱۶۵
کتاب وفاة معاویه و ولایة ابنه یزید و وقعه
الحره وحصار ابن الزبیر ۱۵۷
کتاب الوفاق بین رای الفلاسفة والنصاری
۴۷۷
کتاب الوفود ۱۶۲-۱۶۹
کتاب وفود النعمان علی کسری ۱۸۳
کتاب وقائع الضباب وفزاره ۱۶۳
کتاب وقعه صفین ۱۷۹
کتاب الوقف ۳۱۸-۴۲۷
کتاب الوقف والابتد ـ حمزه ۶۲
کتاب الوقف والابتداء الفراء ۶۲
کتاب الوقف والابتداء خلف ۶۲
کتاب الوقف والابتداء ابن معدان ۶۲
کتاب الوقف والابتداء ضرار بن صرد ۶۲
کتاب الوقف والابتداء الدوری ۶۲
کتاب الوقف والابتداء هشام بن عبدالله
۶۲
کتاب الوقف والابتداء عبدالرحمن الیزیدی
۶۲
کتاب الوقف والابتداء ابن الانباری
۶۲
کتاب الوقف والابتداء ابن کیسان ۶۲
کتاب الوقف والابتداء جعدی ۶۲
کتاب الوقف والابتداء سلیمان بن یحیی
۶۲
کتاب الوقف و الابتداء ۵۸-۸۸-۱۰۶
۱۱۴-۱۲۵-۱۳۷-۱۴۶
کتاب الوقف والابتداء الکبیر ۱۱۰
کتاب الوقف والابتداء الصغیر ۱۱۰

کتاب وقف التمام ۹۱
کتاب الوقوف ۵۷
کتاب الوقوف والصدقات ۳۷۹
کتاب ... والمعدن ۳۹۸

کتاب الهاات ۵۵-۵۷
کتاب هرمس فی النشر و التعاویذ و العزائم ۵۵۴
کتاب الهاات المکنی بها فی القران ۱۱۲
کتاب الهشاشة و البساسة [illegible] ۱۲۷
کتاب هزار داستان [illegible]
کتاب هابل فی الحکمة ۵۴۲
کتاب الهاریطوس ۶۳۳
کتاب الهاریطوس فی نیرنجات الاشجار و الثمار والادهان والحشائش ۵۵۴
کتاب الهاشمی ۱۹۷
کتاب الهجاء ۱۱۲-۱۲۵-۱۲۷-۱۳۷-۱۳۸-۱۰۸-۱۰۷-۱۰۰-۱۴۰
کتاب هجاء حسان لقریش ۱۶۹
کتاب [illegible]

کتاب الهدی ۳۶۴-۶۳۸
کتاب الهذلیه والمخزومی ۱۹۸
کتاب الهرج والمرج فی اخبار المستعین و المعتز ۲۴۴
کتاب هرقل الاکبر ۶۳۶
کتاب هرمس [illegible] الصنعة ۶۳۳
کتاب هزار افسانه ۵۴۰
کتاب الهادی ۴۰۰
کتاب الهاات فی کتاب [illegible] ۵۲۱
کتاب هشام بن عفار ۶۲
کتاب هشام بن سالم ۴۰۳
کتاب هل کثرة شرب الدواء فی الولاء نافع ۵۲۰
کتاب الهلیلجة ۵۶۲
کتاب الهلیلجة فی الاعتبار ۱۹۹
کتاب الهمة ۶۳۹-۳۴۶
کتاب الهمج و الرعاع و اخلاق العوام ۲۵۲
کتاب الهم والحزن و الکمد ۳۴۶

کتاب الهوام ۱۳۱
کتاب الهیئه ۶۶۸
کتاب الهیئة وعلم الحساب ۴۹۳
کتاب الهیاجات و العطوف و الحلول و
کتاب یحتوی علی ستة کتب فی الرد علی ـ الملحدین ۳۱۴
کتاب یحتوی علی ارصادلـه و رسائل الی جماعة فی الارصاد ۴۹۴
کتاب هیئة العالم ۵۳۲
کتاب یحتوی علی عشر
کتاب هیئة الفلك واختلاف طلوعه ۴۹۷
کتاب هیئة القلب ۵۳۳
کتاب هیئة العین ۵۳۳
کتاب هیئة السماخ ۵۳۳
کتاب هیئة الکبد ۵۳۳
کتاب الهیولی ۴۷۷
یکتب بها کتب الصنعة و المسحر ۶۴۱
کتاب یحیی بن الحارث ۶۳
کتاب یحیی بن حارث الذماری ۶۴
کتاب یحیی بن زید ۱۵۸
کتاب یحیی بن عبدالله بن الحارث ۱۶۹
کتاب یذکر فیه اولاد ابلیس وتفرقهم فی ـ
العلل و الارواح والاستهلاکات والافعا
کتاب الهیولی

۳۰۳ | کتاب یوم الغول یوم الطهر یوم ارمائم

# فهرست اجزاء کتاب


| | |
|---|---|
| دومین جزء با نمونه خط مصنف | ۶۸ |
| سومین « « « « | ۱۴۹ |
| چهارمین « « « « | ۲۵۸ |
| پنجمین « « « « | ۲۸۸ |
| ششمین « « « « | ۳۶۷ |
| هفتمین « « « « | ۴۳۲ |
| هشتمین « « « « | ۵۳۸ |
| نهمین « « « « | ۵۶۳ |
| فن اول | ۴-۲۵۹ |
| فن دوم | ۴-۲۶۵ |
| **مقالهٔ پنجم** | ۵-۲۸۹ |
| فن اول | ۵-۲۸۹ |
| فن دوم | ۵-۳۲۶ |
| فن سوم | ۵-۳۳۵ |
| فن چهارم | ۵-۳۴۰ |
| فن اول | ۵-۳۶۸ |
| مقدمهٔ مؤلف | ۳ |

| | | | |
|---|---|---|---|
| **مقالهٔ هشتم** | ۶-۵۳۹ | **مقالهٔ نهم** | ۶-۵۶۴ |
| فن اول | ۶-۵۳۹ | فن اول | ۶-۵۶۴ |
| فن دوم | ۶-۵۴۷ | فن دوم | ۶-۶۱۷ |
| | ۶-۵۸۸ | | |
| | ۶-۶۳۰ | فن سوم | |


فلطنامه متن کتاب و فهرست آن

**مقالهٔ دهم**

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ده مقدمه | ۳۵ | وله الحمد | وله المنة |
| ۱۰۲ | ۰۸ | مؤلف کتاب معانی الشعراء | ابوذکوان مؤلف کتاب معانی الشعرا ، |
| ۱۳۱ | ۲۳ | علی المشبه | علی المشبهة |
| ۱۷۶ | ۲۳ | القاب النمر | کتاب القاب النمر |
| ۱۹۳ | ۱۴ | عبدالحمیدبن مروان | عبدالحمیدبن یحیی |
| ۲۳۴ | ۴ | النوادرالمتخیرة فی النوادر | النوادر المتخیرة |
| ۲۳۴ | ۴ | کتاب الاخبار والنوادر | کتاب الاختیار فی النوادر |
| | | الاشعار المختاره والصحیحه منها | |
| | | ۲۵۵ ۵ | الاشعارالمختارة منها |
| بن حباب | | ۲۳۸ ۲ | والبة حباب والبة |
| | | [redacted] | |
| ۷۸ | ۰۲ | مصتلحات | مصطلحات |

# فهرست مطالب


آب ۵۷۳
اباضیه ۳۴۱
شان در نجوم اجرعانیه ۶۱۰
از جمله نویسندگان قرآن ۱۲
اخبار دعانویسان و شعبده‌بازان ۵۴۷
اخبار خرمیان بابکی ۶۱۱
اخبار فقهاء و اصحاب حدیث ۴۱۱
اخبار کیمیاگران ۶۳۰
اخبار گروهی از علماء شهرها ۱۴۱
اختلاف مانویان در امر امامت ۵۹۴
آخرین کسیکه در عصر خود رئیس قاریان مدینة‌السلام بود ۵۵
۵۴ ادوار سنین یا هزاران ۲۲۶
آدمیه ۶۱۰
ادیبانی که روی اشعار او (ابونواس) کار کرده‌اند ۲۶۷
اذار ۵۷۷
اراکنه ۵۸۸
ارباغوسیه ۶۱۰
اربوسیه ۶۱۰
ارم ۸
از اصحاب او (هذیل علاف) ۲۹۷
از علماء هند که تالیفات ۶۱۰
اثرنیه ۱۲
و طب بما رسیده ۴۸۷
ازد فراهید ۷۴
از قدیمیان ۳۳۱
از کلابیان ۳۳۷
از متکلمان زیدیه ۳۳۳
از مردم مدینه ۵۳
از مردم مکه ۵۴
از مردم کوفه ۵۴
از مردم یمن
از مردم بصره ۵۴
از مردم شام ۵۳
از مردم بغداد ۵۵
اساوره ۲۹۰-۲۹۱-۲۹۷
اسباب پیدایش و سرکشیهای او (بابك) ۶۱۱
اسحاقیه ۶۱۰
ارطماسیه ۶۱۰

اصحاب‌الرأی ۳۷۳
اطومولوجیا ۲۶
حن ذربارهٔ طب ... ۶۹
اعارسخن در ... ۸۸۸
آز تناسل درمذهب ... ۸۱۰
خاریه ۶۱۰
سانه‌های فارسیان ۵۴۱
وسیفیادون ۲۶
ولیارسطیه ۶۱۰
لان ۳۳
یانیه ۶۰۹
سیه ۶۱۰
شینیان ۶۲۳
ل خیفةالسماء ۶۰۷
ل مدینه ۶۴
... ۶۴
اهل بصره ۲۰۷
اهل مکه ۶۴
اهل کوفه ۲۰۷
ل شام ۶۴
طاخیه ۶۱۰
ل کسیکه درقدر وعدل وتوحید سخن راند ۲۹۰
لین سخنگو در فلسفه ۴۴۷
لین کسیکه در طب سخن راند ۵۱۱
اد ۹
ار ۵۷۲
لول ۵۷۳
ن نسخه را بخط ابوعلی‌بن مقلد خوانده ۲۰۶

ب

باب نزول قرآن در مکه و مدینه ۴۲
بابیه حشویه ۳۳۵
بابوشیه ۳۶۶
باکولیه ۶۱۰
باقوریه ۶۱۰
باونطینیه ۶۱۰
بربر ۳۲
برغر ۳۳
برمیگردیم بکسانیکه بعدازحنین بودند ۵۳۰
برمیگردیم بمصنفان مشهور ۲۴۱
بردی ۳۶
بلادر ۱۸۶
بلغار ۳۳
بلغر ۳۳
بلیغانیکه بعد پیدا شدند ۶۴
بلیغ‌تر از همه مردم ۶۴
بقالوسیه ۶۱۰
بقالیه ۶۱۰
بنی اسد خزیمه ۸۰
بنی‌عدی ۸۰
بنی‌سعد ۸۰
بنی‌عکل ۸۱
بنات‌الماء ۵۷۵
بوالنطریه ۶۱۰
بولونیسانس ـ پلوپونز ۵۲۳
بولقانیه ۶۱۰
بهار ۶۲۰

ی ۵۷۴
ازی ۵۳۲
جالینوس ۵۱۴
۶۰۰
ابهائیکه مؤلفان آنها
متفرقند ۴۷۴
۵۷۲
۴۳۸-۳۶
۹۲
۹۲

بهانیه ۶۰۹
بهترین کتابها در نظر همه ۲۰۷
بیت‌الحکمه ـ یا ـ خزانةالحکمه ۱۶

پ

پادشاهان و رئیسانیکه رمی بزندقه
میشدند ۶۰۱
پایان مقاله چهارم ۲۸۷

تشرین ثانی
تصنیفات ر
تفسیرهای
تغزغز
تك دانه کت
تموز
توز
تیم‌الرباب
تیم قریش

ت

تابعان ۵۰
ثعلبیان ۳۴۰

ث

اسلام ۵۷۹
۶۱۰
تالیفات افلاطون
ترتیب قرآن در مصحف عبدالله بن مسعود ۴۴
ترتیب قرآن در مصحف ابی بن کعب ۴۵
امیرالمؤمنین علی
جارودیه زیدیه ۵۹

ثمانیه
۴۷

ج

ترتیب سوره‌های قرآن در مصحف
ترتیب اجزاء کتاب که تا بامروز
روایت میشود ۲۳۵
ترتیب اجزاء آن کتاب
جهمیه ۲۸۱
۸
۶۰۴
بیکه طبیبان آنرا
۶۲۳
(کتاب الحیوان) ۳۰۷

جرهم
جنجیان
ترتیب شانزده کتا
جندریهیکیان

ج

میخوانند ۵۱۷
ترتیب کتابهای او (ارسطو) در منطقیات
وطبیعیات و الهیات وخلقیات ۴۵۳
ترجمه‌های او (ابوزید) از سریانی ۴۷۶
ترجمه‌های او (ابن‌خمار) از سریانی
۴۷۷

ام خواندند ۹
نام خواندند ۲۸۹
این کیش
۵۹۲

چرا عرب را باین
چرا معتزله را باین
چگونه انسان باید با

ذ

ذکر اسباب زیاد شدن کتابهای فلسفه ۴۴۳
ذکر پارهٔ چیزهائیکه ابن شنبوذ میخواند ۵۶
ذکر گروهی از معتزلیان که چیزهائی از خود درآوردند ۳۱۲

ر

راحه ریه ۱۷

س

سابانسیه ۶۱۰
سالیه ۶۱۰
ساورمیه ۶۱۰
سبب نامیده شدن شیعه باین نام ۳۲۶
سبب دستگیری او (حلاج) ۳۵۷
سخن در باره خط حمیری ۱۰
سخن در برتری کتاب ۶۲۴

| | | | |
|---|---|---|---|
| ۴۵۴ | سورانیه | ۶۱۰ | سخن درباره قاطیغوریاس |
| ۴۵۴ | | | سخن درباره باری ارمنیاس |
| ۴۵۴ | **ش** | | سخن درباره انالوطیقای اول |
| ۴۵۵ | | | سخن درباره ابودقطیقا |
| ۴۵۵ | شاعران خاندان زرین بن سلیمان | ۲۶۸ | سخن درباره طوبیقا |
| ۴۵۶ | شاعران شام | ۲۸۴ | سخن درباره ابوطیقا |
| ۵۱ | شاگردان و وراقان کندی | ۴۷۲ | شاگردان بقراط ۴ |
| | | | سخن درباره ربطوریقا ۴۵۶ |
| ۴۵۶ | شاه دبیریه | ۲۳ | بتفسیر اسکندر |
| ۴۵۶ | شباط | ۵۷۶ | سخن درباره سوفسطیقا |
| ۴۵۷ | شراة | ۴۲۹ | سخن درباره کتاب السماع الطبیعی |
| | شرطه | ۱۹۳ | بتفسیر یحیی نحوی |
| | شطرنجیانی که در بازی شطرنج کتاب تألیف کرده‌اند | ۲۸۶ | سخن درباره السماع الطبیعی |
| ۴۵۸ | | | سخن درباره کتاب السماء والعالم |
| ۴۵۷ | شمه‌ای از اخبار مانویان | ۵۹۹ | سخن در بترجمه گروهی |
| ۴۵۸ | **ص** | | سخن درباره کتاب کون وفساد |
| ۴۵۸ | | | سخن درباره کتاب الاثار العلویه |
| ۴۵۹ | صامیه | ۶۰۹ | سخن درباره کتاب الحس والمحسوس |
| ۴۵۹ | صدیقوت | ۵۹۰-۵۹۴ | سخن درباره کتاب النفس |
| ۴۵۹ | صفت زمین وآسمان نورانی | ۵۹۱ | سخن درباره کتاب الحیوان |
| ۴۵۹ | صفت زمین ظلمانی | ۵۹۱ | سخن درباره کتاب الحروف |
| ۴۷۹ | **ط** | | سخن درباره کتاب او (اقلیدس) در اصول هندسه |
| ۴۸۲ | | | سخن درباره کتاب المجسطی |
| ۵۴۹ | ی پسندیده دعانویسی | | سخن درباره راههای |
| ۵۵۱ | طایفه دیگر | ۲۱۱ | سخن درباره طریقه نکوهیده |
| ۵۵۳ | طبری و اصحابش | ۴۲۴ | سخن درباره شعبده وطلسمات |
| ۵۸۳ | طبقه نوآموختگان | ۴۸۷ | سخنانیکه ـ توم ـ با او گفت |
| ۶۲۱ | طبقه دیگر از نوآموختگان | ۴۹۱ | سخن درباره بد ـ بودا . |
| ۶۱۰ | طبقه دیگری از منجمان | ۵۰۲ | سمغسانیه |
| ۵۹۹ | طبیبانی که در آن فترتها بودند | ۵۱۱ | سمنیه ۶۱۶ |

طبقه دیگر از متاخران که در جاهای مختلف بودند ۲۵۳
طسم ۸
طلاق حرج ۲۱۴

ظ

ظله ۷-۸

ع

عرب عاربه ۷-۸
عقدالانامل ۳۱-۶۲۲

ق

قبط ۴۳۶
قریش ۹-۴۲
قصیده‌های مهموزه ۲۸۴
قصیده‌هائیکه در غریب گفته شده ۲۸۴

ك

کانون اول ۵۷۵
کتابهائیکه در تفسیر قرآن تالیف ۶۱۰
علانشیه ۸۹

کتابهائیکه‌درفضائل قرآن‌تألیف‌شده ۶۳
کتابهائیکه در متشابهات قرآن تألیف شده ۶۳
کتابهای تألیف شده در مواردی از قرآن ۶۳
کتابهائیکه در ناسخ و منسوخ قرآن تألیف شده ۶۴
کتابهای تألیف شده درهاآت قرآن ۶۵
کتابهای تألیف‌شده درنزول‌قرآن ۶۵
کتابهای تألیف‌شده در احکام قرآن ۶۵
کتابهای قدیم در اخبار نحویان ۱۴۶
کتابهای او در فلکیات ۱۲۸
کتاب‌النسب‌الکبیر ۱۶۳
کتابهای او(هشام‌کلبی) در احلاف ۱۶۱
کتابهای او درمآثرو خاندانها ۶۱
کتابهای او در اخبار گذشتگان ۱۶۲
کتابهای او در انواعیات ۲۷۱
کتابهای او در اخبار شاعران و سرگذشت عرب ۱۶۳
کتابهای او (مدائنی) در اخبار ۱۶۳
کتابهای او در اخبار و اسماء زنهای اشراف و اخبار زنان ۱۷۰
کتابهای او در وقائع ۱۷۰
کتابهای او در فتوحات ۱۷۱
کتابهای او در اخبار اسلام ۱۷۱
کتابهای او در اخبار شاعران و سرگذشت عرب ۱۷۲
کتابهای او (مدائنی) در اخبار ۱۷۲
کتابهای او در اخبار شاعران و دیگر اعراب ۱۷۲
منتخبات اشعار شاعران ۲۴۲
کتابهائی بدست آوردم که از طرف گروهی درآداب تألیف شده ۲۸۵
کتابهای‌جاحظ که تعبیر برساله شده ۳۰۸
کتابهائیکه دراصول وفقه تألیف شده ۴۰۳
کتابهای او در منطقیات ۴۶۶
کتابهای او درکریات ۴۶۶
کتابهای او در موسیقیات ۴۶۷
کتابهای او در نجومیات ۴۶۷
کتابهای او در هندسیات ۴۶۷
کتابهای او در طبیعیات ۴۶۸
کتابهای او در احکامیات ۴۶۹
کتابهای او در جدلیات ۴۶۹
کتابهای او در نفسیات ۴۷۰
کتابهای او در سیاسیات ۴۷۰
کتابهای او در ابعادیات ۴۷۰
کتابهای او در اخبار شهرها ۴۶۳
کتابهای او در مقدمیات
کتابهای خارج از آن شانزده کتاب (جالینوس) ۵۱۸
کتابهائیکه در عجایب دریا و غیره تألیف شده ۵۴۶
کتابهای هرمس در نیرنگات ۵۵۴
کتابهائی درباه ۵۵۶
کتابهائیکه درسوارکاری تألیف شده ۵۵۷

گروهی از این شیعیان که متفرقند ۳۶۶

کتابهای ایرانیان و هندیان

کتابهائیکه در بیطاری و معالجه چارپایان و صفات اسب و انتخاب آنها تألیف شده ۵۵۸

گروهی دیگر از صوفیان

گفتار مانویان درباره معاد ۵۹۶

گفتار خسرو آرزومقان ۶۰۴

گفتار ای و عملکما ۶۰۶

گفتار شبلیان

و عربان درباره مرغان شکاری و ۶۰۷

گفتار خولانیان ۶۰۷

کتابهائیکه ایرانیان و رومیان و ترکان

شکار با آنها تألیف کرده‌اند ۵۵۹

کتابهائیکه در تعبیر خواب تألیف‌شده ۵۶۰

کتابهائیکه در عطریات تألیف شده ۵۶۱

کتابهائیکه در طبیخ تألیف شده ۵۶۱

گفتار اوردجییان ۶۰۸

ل

۵۹۰

تألیف شده

لوطیس

کتابهائیکه در سمیات و داروسازی ۶۱۱

لقطه

کتابهای هرمس در صنعت کیمیا ۶۳۳

ثنانیه ۶۰۹

سانیکه از مجبره بودند و کتابی تألیف نکرده‌اند ۳۳۷

سانیکه از ابوثور آموختند ۳۸۹

سانیکه از هیثم آموخته و تألیفی داشتند ۱۶۷

شتج ـ یا ـ کستج ۲۳

شطیان ۶۰۶

لدانیان ۵۶۴

متکلمان خوارج ۶۱۰

مترجمان فارسی بعربی ۴۴۶

کیشی که مانی آورد ۵۹۲

گ

کردآورندگان قرآن در زمان پیغمبر ۴۷

م

ماریان و دشتیان ۶۰۷

مارونیه ۶۰۹

ماقادونیه ۶۱۰

ماهانیان ۶۰۴

مبیضه ۸۷

مترجمان از هندی و نبطی ۴۴۶

کوارکیه ۳۴۰

کلنکاپاتریان ۶۲۴

محاسبان و انتخاب اعداد که تازه‌کار بودند ۵۰۲

محرانیه ۶۱۰

مخضرمیان ۲۱۷

مذهب مانی ۵۸۲

مذاهب خرمیه و مزدکیه ۶۱۰

اهبیکه در زمان اسلام از مجوس و خرمیان در خراسان پیدا شد ۶۱۴
اهب سمنیه ۶۱۶
اهب هند ۶۱۷
اهب مردم چین ۶۲۵
دمان پرهیزکار خوارج ۳۴۱
قبونیان ۶۰۳
قبونیه ۶۱۰
کسائی ۵۲
از حمزه ۵۲
ئین ۴۵۱
۹
لیانیکه بجز نام چیزی از آنان نمیدانیم ۳۲۲
اموسیه ۶۱۰
یه ۶۰۹
ریه ۶۱۰
یه ۶۱۰
موعاتیکه در آنها کتاب نوشته شده ۲۰۸
ندسان واعدادیان و منجمان تازه‌کار ۵۰۵
ن
آدمیرادگان که عاشق جنیان شدند ۵۴۵
افسانه‌هائیکه بلقب معروف بود ۵۵۵
۲۰۶
وس پرود ۵۴۴

نام تذهیب کنندگان قرآن ۱۵
نام جاهائیکه در هند عبادتگاه بود ۶۱۸
نام خطباء ۲۰۶
نام راویان قرائت ابوعمرو ۴۷
نام راویان از نافع ۴۸
نام راویان ابن کثیر ۴۹
نام راویان از عاصم ۴۹
نام راویان ابن عامر ۵۰
مسلمیه ۶۱۵
حواشی اصحاب فداء ۱۱۴
مرمسیه ۶۱۰
نام راویان از شافعی ۳۸۹
نام‌راویان قبائل ۲۶۰
نام رساله‌های مانی ۵۹۸
نام رؤساء مانویان ۶۰۱
نام‌زاهدان‌وصوفیانی که تصنیف‌داشتند ۳۴۵
نام سایر عاشقانیکه درباره آنان کتابی تألیف شده ۵۴۴
نام سازندگان آلات ۵۰۸
نام شعراءکانیان ۲۷۷
نام عابدان و راهبان و صوفیان ۳۴۴
نام عاشقانیکه در دوره جاهلیت و اسلام عشقبازیها داشتند ۵۴۳
نام‌عاشقانیکه حکایاتشان‌در افسانه‌های ... ۵۴۴
نام عفریتانیکه برسلیمان‌بن داود درآمدند ۵۴۹

نام
نام
نام راویان
نام راویان
مشا
مشا
مضر
معتز
مقد
ملک
ملو
منا
موض
نهی
نام بلیغان
نام پریوشان ه

نمونه خط مکی ومدنی ۱۰
نمونه خط فارسی ۲۵-۲۴-۲۳
نمونه خط مغانی
نمونه خط چینیان
۱۷۳
نمونه خط صغد ۳۰
نمونه خط سند ۳۱
نمونه خط روسیه ۳۴
نمونه حروف حبشیان ۳۲
نمونه قلم عبری ۲۵
نوآموختگان ۵۲۴
وصلات
۵۲۳
به ۱۴
نهٔ دیگران درباره آنان ۵۷۸
به ۶۱۰
سندگان قرآن ۱۲
سندگان و همجنسانشان ۱۹۳
ان ۵۷۱
کشتج ۲۳
ه
۶۱۰
و
۲۹-۳۰
واز کتابهای هشام
۲۹
واز تألیفات او (مدائنی)
و نیز از کتابهای اوست (هشام) ۱۶۴
واز کسانیکه از شافعی آموخته بودند ۳۹۰
واز مجبره ۳۳۹
و باز از اصحاب واقدی ۱۶۶
وراقان مبرد ۱۰۲
ورق سلیمانی ۲۶۵
۵۶۵
۴۰۲
نوشته ثابت درباره بقراطها
نوشته کسان دیگر غیر از این توا
وصیت ارسطو ۲۵۱
وصیت کامل ارسطو ـ در آخر همین کتاب .
ویش دبیریه ۲۲
و این سخنانیست از جاحظ که ما
آنرا پسندیده‌ایم ۳۰۵
ی
یاوه گوئیهائیکه مؤلف آن معلوم نیست ۵۵۶
یعقوبیه ۶۰۹
یکی از دلائل دیگر که پایه گذار
حیرنجو ابواسود دوئلی است ۷۱